تحفة المؤمنين از مؤلفات
میر محمد مؤمن تنکابنی المت
اصفهانی المسکن

بازدید شد
۱۳۵۳



میکروفیلم تهیه شد

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب تحفة المؤمنین — فارسی
مصنف مؤلف میر محمد مؤمن تنکابنی
خطی چاپی نسخ ۲۷ سطری
سال طبع یا تحریر ۱۱۳۹ عدد اوراق ۳۱۹
جزء کتب طب شماره
شماره عمومی ۵۱۶۵ شماره قبض ۵۱۳۰
واقف آقای حاج قائم مقام تاریخ وقف بهمن ۱۳۱۶
طول ۳۱ عرض ۱۸/۵ موجب نمبر ققسه

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازدید شد

تجربه ... زمستان ...
روغن ... میکند
بقرع منکوس

تجربه در ... بند شدن
... روغن ...
... تجربه است

... اگر نگیرد در شراب
ببندازند میکرد مجرب است

تجربه کاو ... تجربه
... روغن چراغ
... بریزند مجرب است

بازدید شد
۱۳۵۳

شناسنامه آسیب شناسی

نسخه شناسی — عنوان	تحفة المؤمنین		خطی ✓ / چاپ سنگی
درجه نفاست			
تعداد اوراق	۳۱۹	اندازه	۱۸×۳۱
قطع	رحلی	شماره اموالی	۵۱۶۵
درصد تخریب اوراق	۱۰ / ۲۰ / ۵۰ / ۸۰	از هم پاشیدگی عطف	دارد / ندارد ✓
آسیب شناسی و اقدامات مرمتی — نیاز به جعبه	دارد / ندارد ✓	نوع آفت	شیمیایی / زیستی / فیزیکی
نیاز به جلد سازی	دارد / ندارد ✓	نیاز به مرمت جلد	دارد / ندارد
نیاز به مرمت اوراق	دارد / ندارد ✓	نیاز به دوخت عطف	دارد / ندارد ✓
نیاز به لکه گیری	دارد / ندارد ✓	نیاز به گردگیری	دارد / ندارد ✓
نیاز به آفت زدایی	دارد / ندارد ✓	نیاز به اسیدزدایی	دارد / ندارد ✓

بررسی کنندگان: ۱. ۲. تاریخ بررسی: ۸۹
اقدامات انجام شده:
تاریخ اقدام:

کتابخانه آستان قدس
ویژه خطی

بسم الله الرحمن الرحیم

سبحانک اللهم یا قدوس و یا طبیب النفوس اتمم لنا انوار معرفتک و اذقنا حلاوة مغفرتک
شکر شیرین شربت حیوة حکیمی را جل شانه که بر نضیبان ذاتی عرصهٔ امکان مانده و جولش رسیده و
ظلمتیان نهانخانهٔ نیستی را از روایح وجود جان در تن هستی دمید مجردان بی تعلق در سرادقات خدمتش
قایم بذات و لباس پوشان عوارض در بارگاه حضرتش متلون بشئون صفات بزم سازان پیشگاه طاق علوی
از کیفیت لطف نهانی در خروش و بی سروپایان محفل سفلی از کمینه مانده ظهور در جوش از حکمت محکمش آبای
علوی را با امهات سفلی نهایت ارتباط و روح مقدس را با جسم مدنس غایة اختلاط از دار الشفای جودش
خاک کالبد ملول انسان گلزار بهار ایجاد و اجزاء هر گل و خار و تراکیب هر برگ و بار از او صحت نژاد باغ سای
پرور را از سحاب فیضش ثمرهای امید بار و دشت خاک نشین را از بهار لطفش گلهای رنگین در جیب و کنار
مدبران کشور ناسوت در دهقانی روزگار از قدرتش صاحب اقتدار خطهٔ خاک و نایب مناب امر کل که خاتم انبیا
و سرور رسل است از قرب سرمدیش صاحب لوای افتخار لولاک و امیر الامرای بارگاه کبریا که صاحب سر لو کشف
الغطاست از ارتباط ازلیش مسندنشین دستگاه وصایت و والیان ولایت ارض و سما که ائمهٔ هدی اند
از عز ابدیش امین امانت و ولایت **شعر** دختو خطی کشیده در نکویی که بیرون نیست از ما خوبرویی و بعد
بر ناظران حقایق رس مکشوف میدارد که چون والد این ذرهٔ بیمقدار میر محمد زمان تنکابنی دیلمی طاب الله ثراه
با وجود حدس صایب و ذهن ثاقب مدتی در امر معالجات بدستور اجداد و استادان امجاد کوشیده و
مجربات چندی از او مخلف گشته خواست که در سلک جمع و ترتیب آورده باتمام این خادم مخادیم محمد مومن
حسینی طبیب مجرب یافته و از صاحبان تجربه اقتباس نموده مجموعه سازد بنابراین لازم دانسته است که
بقدر امکان در تشخیص ادویه با رعایت اختصار پردازد و باعث دیگر آنکه چون مؤلف اختیارات بدیعی بلغت
فارسی نوشته و مساهله در تحقیق ادویه و بیان خواص نموده و عطاران بی بضاعت بآن اکتفا کرده کتب
معتبره متروک گشته و از جهة اشتباهات بآن اکثر ادویهٔ مؤثر مبدل بعدیم الخاصیه شده خواست که

سال ۱۳۱۸ خورشیدی
بازدید شد

بقدر امکان آنچه محققین این فن تحقیق نموده اند و هرچه صاحب اختیارات ذکر نکرده در سلک تحریر
آورده لهذا کتاب ما لا یسع الطبیب جهله مشهور بجامع بغدادی را در اکثر امور مناط اعتبار دانسته
و فی الواقع مؤلف آن جزاه الله خیرا نهایت بذل جهد نموده هرچه از جامع ابن بیطار و غیره کتب نقل آن ضرور
و باعث انتفاع بوده استخراج کرده و دقیقهٔ نامرعی نگذاشته و هرچه از کتاب تذکرهٔ اولوا الالباب مشهور
بجامع انطاکی که شیخ داود انطاکی بعد از جامع بغدادی تالیف نموده و در بعضی امور مزیدی داشته الحاق آنرا
واجب دیده و بدستور هرچه ابن تلمیذ مؤلف مغنی و مؤلف شامل و مصنف کامل الادویه امین الدوله و غیرهم
ایراد نموده و در جامع بغدادی بنظر نرسیده بیان آنرا لازم دانسته و هرچه از کتب معتبره مثل قانون و معالجات
بقراطی و اختیارات ابن هبل و حاوی کبیر و صغیر و شفاء الاسقام و معالجات ایلاقی و کناش فاخر و ماهر و
بختیشوع و منقذ السموم جالینوس و کامل الصناعه و مصنفات محمد بن زکریا و سایر کتب و منقولات حسین بن
اسحق و مصنفات حکماء هند مثل ترجمهٔ باهر و کتاب جوک و مستجوک و بهوجدیو و فیروزشاهی و سنسرت اقتباس
آن لازم بود ملحق ساخت و بجهة اختصار اسامی قائلین هر اثر را و دواء مجهول المبهم را که در کتب ملاحظه شده
بعید تحریر در نیاورده و در ذکر درجات کیفیات آنچه بتجربه و قیاس انسب دانسته بهمان کیفیت اکتفا نموده مگر در
بعضی که اشاره بآن لازم بوده ذکر کرده و دریافت زیادتی این مجموعه بر اختیارات بدیعی و سایر کتب بر صاحبان
انصاف و دانش پوشیده نخواهد بود و چون والد و جد این بی بضاعت منت بخادمی درگاه خواقین کامکار
و سلاطین عالی تبار خاندان بهیهٔ مرتضویه و دودمان مضیئهٔ علیهٔ صفویه بوده اند و این ذرهٔ بیمقدار نیز بیمن
اخلاص موروثی بملازمت رکاب سپهر انتساب خلاصهٔ ذریهٔ خیر البشر نامی چاکران ائمهٔ اثنا عشر حافظ
ملت بیضای خاتم الانبیاء ناشر مذهب حق ائمهٔ هدی شاهنشه پادشاهان خاقان بن خاقان سلطان خواقین
جهان سکندر حشمت صاحبقران سلیمان شان بالقدر و الاسم و المکان لا زال مؤیدا بالتاییدات السبحانیه
و مؤیدا بالابدیة الجلال الربانیه مفتخر و سرافراز بود لهذا این مجموعه بتحفة المؤمنین باسم نامی و نام گرامی آن
مالک الرقاب موشح ساخت و با وجود عدم لیاقت این اراده از آنست که خدمتی لایقتر از این بدرگاه شاهنشاه
نمیدانست **شعر** پای ملخی نزد سلیمان بردن عیبست ولیکن هنر است از موری التماس از ناظران این نسخهٔ
سقیم آنکه اگر خطایی مشاهده نمایند لباس اصلاح پوشانیده بمجرد کتاب کاتبان لفظ آفرین بدون مقابله
و تصحیح صاحب دردان پیرامون کتب طی نکردند و این مجموعه مشتمل است بر تشخیصات و دستورات و تشخیصات
مبنی است بپنج تشخیص **تشخیص اول** در بیان اختلاف اقوال اطبا در ماهیت و قوة و قدر شربت ادویه و شرط
اخذ هر دوا و ذکر درجات و انقسام قوتها باقسام **تشخیص ثانی** در ذکر صفات افعال ادویه و بیان افعال کلیه
و مشابه آن و تفسیر اسامی و معانی لغاتی که در طی انشاء این مجموعه مذکور میشود و در کتب ادویهٔ مفرده مدار علیها است
تشخیص ثالث در بیان ماهیت و خواص و کیفیت ادویهٔ مفرده و مرکبه و ذکر مصلح و بدل و قدر شربت و آنچه

بآن مناسب است **تنخیص رابع** در مداوای سموم **تنخیص خامس** در بیان اوزان وآنچه بآن متعلق است
و دستورات منقسم است بسه قسم **قسم اول** در بیان اعمالی که متعلق است بادویهٔ مفرده مثل شستن و
سوختن ادویه و تحمیص و تشویه وامثال آن وآشامیدن عشبه وچوب چینی وماء الجبن ومانند آن
واعمال غریبه **قسم ثانی** در بیان اعمالی که متعلق است بادویهٔ مرکبه و ذکر معاجین وحبوب وسایر مرکبات
قسم ثالث در معالجات بارعایت اختصار اللّهمّ وفّقنی لاتمامه فانّک علی کلّ شیء قدیر وبعونک تیسیر کل عسیر
تنخیص اول در بیان سبب اختلاف اقوال اطبا در مهیّت وخواص وقدر شربت ادویه وشروط اخذ آن
وذکر درجات وقوتها بحسب مراتب **بار بابِ** فطانت پوشیده نماند که چون اکثر ادویه بحسب اماکن
وفصول اربعه وبجهت خشکی وتری وتازکی وامثال آن مختلف الصورة والمهیّه میباشند هر کاه آنرا در بلدی
دون بلدی ویا در فصلی دون فصلی ویا در حین تازکی یا در زمان خشکی آن یا در وقتی که نارس بوده یا مثلا
مشاهده کرده باشد بموجب محسوس خود بیان اشکال ورنک وطعم وغیر آن نموده ودیکری که در غیر احوال
واوقات مذکوره ملاحظه کرده بیان مهیّت آنرا موافق اوّل ننموده واحاطه بر جمیع احوال هر چیز مقدور شخص
واحد نیست وبدستور هر یک از خاصیت ونفع وضرر آنرا بحسب اطّلاع خود ذکر کرده وظاهر است که مخصر
در آن نیست وبحسب اختلاف اوضاع فلکی وامزجه مختلفه تغییرات بسیار واقع شده ومیشود ولهذا باعث اشتباه
در مهیّت وقوة وخاصیت اکثر ادویه کردیده وظاهر است که قدر شربت را بعضی بنسبت بامزجه سابقه وجمعی
قیاس بمعتدل المزاج وبعضی قدری را منظور داشته اند که کمتر از آن را موثر ندانسته اند وبرخی اکثر مقدار را
اعتبار نموده که زیاده از آن نتوان استعمال نمود وجمعی نسبت بضعیف المزاج وقومی موافق قوی المزاج قدری
معیّن ساخته اند واولی مراعات حدّ وسط واحتیاط است امّا شرط اخذ ادویه آنست که هر چه حیوانی باشد از
حیوان صحیح الجسم جوان در فصل بهار ودر حین حیوة یا بلا فاصله بعد از ذبح باید کرفت وآنچه معدنی باشد
در اوایل زمستان وباید که مغشوش بخاک وسایر کثافات نبوده ودر رنک وجوهر معیوب نباشد واز معادن
مشهوره بآن بلد بهتر است واز نبات ثمر بعد از رسیدن وقبل از سقوط مکر آنچه نارس آن مطلوب باشد
ودر آنصورت قبل از تمامی نمو وپر آب شدن باید کرفت وبرک را بعد از تمامی نمو قبل از زرد شدن وتخمها را بعد
از استحکام واعتدال خشکی وکلها وشکوفها را بعد از شکفتن وقبل از پژمردکی مکر کل سرخ را که قبل از
تمامی شکفتن بهتر است وشاخها را بعد از تمامی نمو قبل از خشک شدن وبیخها را بعد از استحکام ثمر تا وقت
ریختن برک بلکه آخر فصل خریف وصمغ وعصاره را در اول ریختن شکوفه باید کرفت ومیباید وقت اخذ
آخر روز وقبل از طلوع آفتاب وبعد از غروب نبوده باشد وهوا صاف باشد وحفظ ادویه در مکان نمناک
وجای بسیار کرم ودر آفتاب نباید نمود مکر مطلب خشک آن باشد وهر چه در آفتاب قوتش زایل شود در سایه
باید خشک کرد **بدانکه** تاثیر دوا بکیفیت است وغذا را بالذات تاثیرش بکیّه وتاثیر دوا در مزاج معتدل منحصر است

بچهار مرتبه چه هر چه بقدر اعتدال بعد از ورود ببدن معتدل ومتغیر شدن اولا از کیفیت بدنی اکر بدن
ثانیاً تغییر محسوس از اثر آن نیابد واز تکرار وزیادتی مقدار اثر آن بقدر سهلی محسوس شود آنرا معتدل کویند
واکر تغییر خفی دهد واز تکرار استعمال وزیادتی مقدار بحدّ ظهور رسد درجهٔ اوّل نامند وهر کاه تغییر
ظاهری غیر خفی دهد درجهٔ ثانی واکر نهایت تغییر دهد وبمرتبهٔ فساد طبیعت نرسد درجهٔ ثالث وهر کاه طبیعت
را فاسد سازد وبحدّ هلاک رساند درجهٔ رابع نامند وهر یک از درجات را عرضی میباشد که اول ووسط وآخر
آن درجه کویند وتقسیم درجات بنحو دیکر که در کتب قدما ومتأخرین ملاحظه شده وذکر آنرا لایق ندانسته
چنانست که ببرهان ثابت شده که معتدل حقیقی ممتنع است ومادامی که کیفیت بحدّ غلبهٔ محسوسه نرسد در عرض
معتدل مجازی خواهد بود وغلبهٔ آن بحدّی که یکچند زیاده بر سایر کیفیات باشد که اول مرتبهٔ احساس است
درجهٔ اوّل نامند وغلبهٔ دو چندان درجهٔ دوم وعلی هذا القیاس تا درجهٔ چهارم که مرتبهٔ افراط تاثیر است
پس حار درجهٔ دوم مثلا دو جزء حار غالب خواهد بود ودر سیم سه چندان ودر چهارم چهار چندان و شدّت
وضعف کیفیات در مرکبات امر بدیهی است چنانچه در فلفل وکندر مشاهده میشود وآن منوط بر کثرت
وقلت اجزای حارّهٔ هر یکی است بر سایر اجزا ووقدر شربت هر یک منوط است برابر نقل جزء غالب در مزاج معتدل
که بتجربه وقیاس مقتضی آنست پس اکر بحسب زیادتی وکمی مقدار هر یک از دوا در کیفیات محسوسه مشتبه با جناس
کیفیت ذی مزاج مافوق وماتحت آن شود بسبب اشتباه مذکور قلّت وکثرت مقدار وکمیّت خواهد بود نه نفس
کیفیت ومع هذا اشتباه کیفیت محسوسه بسبب قلّت وکثرت کیت باعث اشتباه سایر خواص مزاجی مرکبات نمیتواند
شد وبجهت تبیین مراتب اربعهٔ تاثیر کیفیت غالبه بنهج دیکر غیر آنچه اوّلا مذکور شده بیان نموده اند که چون
بدن مشتمل است بر اقضیه مثل معده وبر مجاری مانند عروق وبر اخلاط محصوره در عروق وبر رطوبت ثابته
محصوره در عروق شعریه وفوهات سواقی وبر اعضا وروح در جمیع اعضا مذکورات ساری است پس هر چیز
بقدری که خالی از افراط باشد وتفریط وارد بدن شود خالی از آن نخواهد بود که بعد از متغیر شدن از کیفیت
بدنی تاثیر در هوای شاغل اقضیه کرده مفقود الاثر خواهد شد که معتدل عبارت از آنست یا اثر آن باقی
خواهد بود پس اکر تاثیر منحصر در روح مجاور مجاری است وتجاوز از آن در شان آن نیست درجهٔ اوّل اثر
واکر در روح واخلاط تاثیر کند درجهٔ دوم واکر در روح واخلاط ورطوبت ثانیه تاثیر نماید درجهٔ سیم واکر
تاثیر آن روح وخلط ورطوبهٔ ثانیه واعضا را شامل کردد که در نهایهٔ تاثیر است درجهٔ چهارم واکثر آنچه
تاثیر آن بمرتبهٔ چهارم رسد سم وقاتل است مکر آنکه بحسب صورت نوعیه تریاقیت با آن باشد ومراتب قوای اربعهٔ ادویه
منحصر است بسه مرتبه وقوة عبارتست از سبب موجب افعال آن وفی الحقیقه افعال محسوسه آنست در موضع ملاقی
مرتبهٔ اوّل فعل محسوس ادویه است بسبب کیفیت متشابهه که در مبدا ایجاد واز عناصر حاصل شده ومزاج
اولی نامند ومرتبهٔ دوم فعل محسوس مزاج ثانی ذی مزاج ثانوی است در ملاقی وآن از لوازم مرتبهٔ اوّلست

ذی مزاج ثانوی مرکبست از اجزا که هریک را کیفیت مزاجی آن مختلفة الاجزا است مثل تسخین بعضی و تبرید
بعضی و از اجتماع و تفاعل کیفیات ثانوی حاصل شده و اثر آن و غیر آثار مزاج اجزا خواهد بود چون ردع و قبض
مثلا و هرچه را مزاج ثانوی طبیعی باشد مرکب القوی نامند و آنچه صناعی باشد اگر مزاج ثانی را اثر موافق آثار
اجزاء مفرده آنست آن مرکب را متوافقة القوة گویند و اگر مخالف باشد مثلا هم تسخین و هم تبرید کند متضادة
القوة نامند و طبیعت با دخال هریک از قوة متضادة را در مکان خود استعمال مینمایند و در صورتی که عایق نداشته
باشد و مرتبه سیم از لوازم مرتبه اول و ثانی است بواسطه افعال صورت نوعیه و بالخاصیه عبارت از آنست مثل
فعل حجر الیهود در تفتیت حصاة که از لوازم کیفیت مزاجی آنست که تقطیع اخلاط را لازم دارد و مانند اختصاص
اسطوخودوس بدماغ که از لوازم حرارت مزاجی آنست که تلطیف اخلاط خاصه دماغی بواسطه صورت نوعیه
و مثل تریاق که از لوازم مزاج ثانوی آنست که بواسطه صورت نوعیه رفع سم مینماید انکه بنا بر مذهب شیخ الرئیس
قدس سره و محققین که ببقای صور عنصریه در مرکبات قائلند باید مراتب قوتها چهار باشد چه تصریح نموده اند
که مرکب را مزاج اولی از کیفیت اجزای متفاعله متماسه میباشد و تاثیر آن مرتبه ایستا از مراتب و بدستور مزاج
ثانوی را اثری است غیر آن مثلا شیره که مرکبست از مائیه و دهنیه و جبنیه و تاثیر آن بمزاج ثانوی مرتبه دیگر است
از مراتب و همچنین صورت نوعی ترکیبی را اثری است غیر آثار مذکوره و تاثیر اجزای غیر متفاعله مرکبات را مرتبه از
مراتب شمرده اند و قیاس مقتضی آنست که قوتها بقدر فواعل باشد و اندراج مرتبه اثر صورت نوعیه اجزای غیر متفاعله
غیر متماسه در تحت مرتبه اثر صور نوعیه ترکیبی ظاهر نیست **مخفی نماناد** که بعضی از مرکبات بصور نوعیه اند
مثل خاک مخلوط باب و گلی که مرکبست از آب و هوا و بخاری که مولف است از آب و آتش و هرچه با صورت نوعیه است
یا محکم الترکیب میباشد بحدی که تحلیل اجزای عنصری آن ممکن نباشد مثلا طلا یا تحلیل بسیار دشوار باشد مثل
سایر منطرقات و آن معادن سبعه است و گویند بسایط منطرقات زیبق و گوگرد است چه هرگاه هر دو جزء در نهایت
خوبی جوهر بوده گوگرد و قوت ناریه صابغه غالب باشد صورت ذهبی پذیرد و اگر زیبق غالب باشد با قوة بارده صورت
فضی گیرد و چون اجزاء ردی الجوهر بوده کبریت کم باشد با قوة مائیه صورت قلعی یابد و هرگاه بدی جوهر بیشتر
باشد سرب متکون گردد و اگر زیبق جید الجوهر بوده اسباب صبغ و نور داشته بدی جوهر کبریت مانع باشد صورت
نحاسی پذیرد و چون با این حال سوخته شد شی غالب باشد صورت روی طوطیا که خارصینی نامند قابض شود
و اگر کبریت جید الجوهر و زیبق ردی الجوهر باشد با عدم اسباب صبغ صورت حدیدی عارض گردد و انقلاب بعضی
ببعضی باعمال مخصوصه که رفع بدی جوهر هریک شود ممکنست و غیر محکم الترکیب را هم مراتب میباشد چه بعضی را تفریق
اجزاء بسیار سهل است مانند گوگرد و نمک و بعضی را بسیار دشوار نیست و قدما فرموده اند که هرگاه مزاج دوائی را
ندانند از تحلیل اجزاء آن استنباط میتوان نمود چه هرگاه قدر معین آنرا بقرع و انبیق تقطیر کنند سایل آن اجزاء
مائی و زبد آن اجزاء هوائی و صاعد آن اجزاء ناری و ثفلش اجزاء ارضی خواهد بود پس مزاج آنرا نسبت بقدر اغلب

اجزا

اجزاء متفرقه استنباط نمایند و از آنچه تشخیص امزجه توان نمود طعوم است چه حدوث طعم از اثر کیفیت حارّه
و بارده و معتدله است در مادّه لطیفه و غلیظه و متوسط بینهما و از حار در لطیف حرافت ظاهر میشود و در
غلیظ مرارت و در متوسط ملوحت و از فعل بارد در لطیف حموضت و در غلیظ عفوصت و در متوسط قبوضت
و از فعل معتدل الحرارة و البرودة در لطیف دسومت و در غلیظ حلاوت و در متوسط از غلیظ و لطیف تفاهت
و تعریف هریک و بیان افعال آن بعد از این مذکور خواهد شد **تشخیص ثانی** در ذکر صفات ادویه مفرده و اغذیه
مفرده و مرکبه و بیان افعال کلیه و مشابه کلی و تفسیر اسامی و لغاتی که در این تالیف مذکور میشود در سایر کتب
ادویه مدار علیها است **پوشیده نماند** که ادویه و اغذیه را افعال کلی میباشد مثل تسخین و تفریق حار و تبرید
و تکثیف بارد و نرم کردن و سیلان فرمودن رطب و خشک کردن و امساک نمودن یابس و هریک از ادویه را
صفات مخصوصه میباشد که مشابه افعال کلی است مانند تفتیح و تسدید و ردع و تحلیل و امثال آن و اغذیه
مفرده را صفات مختص است در هیجده قسم **قسم اول** لطیف صالح الکیموس کثیر الغذا مثل گوشت کبک و شراب
و زرده تخم نیمبرشت **قسم دوم** لطیف ردی الکیموس کثیر الغذا مانند کبوتر بچه **قسم سیم** لطیف صالح الکیموس
قلیل الغذا مثل انار و سیب و کاهو **قسم چهارم** لطیف ردی الکیموس قلیل الغذا مانند ترب و پیاز و هرچه تند
و تلخ و شور باشد **قسم پنجم** غلیظ صالح الکیموس کثیر الغذا مانند گوشت گوسفند و زرده تخم که زیاده پخته باشند
قسم ششم غلیظ ردی الکیموس کثیر الغذا مثل گوشت گاو و اسب و کبش **قسم هفتم** غلیظ صالح الکیموس قلیل
الغذا مانند امرود و به **قسم هشتم** غلیظ ردی الکیموس قلیل الغذا مثل گوشت قاق که قدید گویند و مانند کوم
قسم نهم متوسط اللطافة و الکثافة که صالح الکیموس کثیر الغذا باشد مثل گوشت بره یکساله که تغلی نامند
قسم دهم متوسط ردی الکیموس کثیر الغذا مانند کلم رومی که قنبیط عبارت از آنست **قسم یازدهم** متوسط صالح
الکیموس قلیل الغذا مثل انگور **قسم دوازدهم** متوسط ردی الکیموس قلیل الغذا مثل زردک **قسم سیزدهم**
متوسط صالح الکیموس متوسط الغذا مانند جوجه که خوب پخته باشد **قسم چهاردهم** متوسط ردی الکیموس متوسط
الغذا مثل جوجه که خوب نپخته باشد **قسم پانزدهم** لطیف صالح الکیموس متوسط الغذا مثل نان گندم بسیار
خوب پخته **قسم شانزدهم** غلیظ صالح الکیموس متوسط الغذا مانند گوشت گوساله **قسم هفدهم** لطیف
ردی الکیموس متوسط الغذا مثل نان بد پخته **قسم هیجدهم** غلیظ ردی الکیموس متوسط الغذا مانند کلم بوته دار
که کرنب عبارت از آنست و تفسیر اسامی و بیان فعل هریک و صفات آن بترتیب حروف بدین نهج است **حرف الالف**
آکله بسبب افراط تحلیل و جلا و تفریق و نفوذ نقصان جوهر عضو نماید باین اسم نامند **اصل** بمعنی بیخ است
اعم از آنکه از شجر باشد یا از گیاه باشد **اغصان** بمعنی شاخها و مخصوص شجر و گیاه ساق دار است **اکلیل**
بمعنی تاج و ابر تاریک و غیر آن آمده و در ادویه مراد از آن چتری بودن شکوفه و بار نباتاتست و **اکلیل الملک**
جمع آن **آجام** بمعنی نیزار است **اودیه** جمع وادی و بمعنی کنار رودخانها است **انکباب** مراد از آن

کتابخانه آستان قدس
موزه خطی

نگاهداشتن عضو است به بخار ادویه که جوشانیده باشند یا گرم کرده باشند اکتحال بچشم کشیدن چیزی
استنشاق به بینی کشیدن چیز مایع که بسیار سیال باشد ب ه بشیع بمعنی بدمزه است و هر چیز را طعم
مرکب از مرارت و قبض باشد باین اسم خوانند بصیص نورانی و درخشنده بطایح زمینها که آب در آن جمع شده
باشد و بفارسی مرداب نامند بخور هر چیز دود آنرا استعمال نمایند بنك کرههای که در ساق اشجار متکون
شود بادزهر اسم فارسی تریاقست و گویند هر چیز رفع سم کند و مصنوع نباشد مخصوص باین اسم است بربوره
بفارسی بلغور نامند بزر آنچه از بار نباتات در غلاف و در قشر باشد مثل خشخاش باقور جمع بقر است باکوره
نخستین میوه که برسد بت بریدن بصاق و بزاق آب دهن بعر بفتح اول سرگین بکر شتر جوان و بکسر دوشیزه
ت ه تفه بمعنی بیمزه است و مراد از آن طعمی است که نه لذیذ باشد و نه کریه و تاثیر آن ترطیب و تلیین و ارخای
بسیار و تولید بلغم است تریاق بفارسی تریاك نامند هر چه در شان آن باشد که حفظ قوة و صحت مزاج و روح بحدی
که دفع ضرر سم نماید باین اسم نامند و گویند مخصوص صناعی است و اینکه افیون را تریاك میناماند بجهة حفظ قوتیست
که در این امر با تریاق اشتراك تصفیق آمیختن شراب با آب تعلیق آویختن چیزی بگردن و بسایر اعضا تکرج
بفارسی کپره گویند و آن متغیر شدن طعم است یا بو یا هر دو تکلیس بمعنی صاروج کردن و سیراب بودن و بهره
برداشتن آمده و مراد از آن مهیا ساختن بعضی از ادویه است بجهة نفوذ و سرعت تاثیر و رفع کردن ثقل و کثافت
آن خواه باحراق باشد یا بعلاج دیگر تصعید آنچه با آتش اجزای آنرا صعود فرمایند و لطیف آنرا اخذ کنند ث
ثمنش لغت یونانی است و مراد از آن هر چه از نباتات مابین درخت و گیاه باشد ثمر بار نباتست مثل خوشه و میوه
و امثال آن ثقیل بمعنی گران آمده بر طبع و دیر فعل بوده سریع النزول نباشد ج ه جریش نیمکوفته که بلغور
نامند جرل برآء مهمله زمین سنگلاخ جبر که عضو شکسته را بستن جالی بمعنی پاك کننده فعل آن رفع
کردن رطوبات لزجه و جامده است از سطح عضو مانند انزروت و برجای ملین طبع است اگر چه بقوة مسهل باشد
جاذب بمعنی کشنده است بطرف خود و فعل آن تحریك فضلاتست بسبب حرارت از مکان آن بجانب خود مثل
تافسیا و آنچه شدید الجذب باشد پیکان و خار را از عمق بدن میکشد مثل گوشت حلزون جامد بمعنی بسته شده است
که در شان آن سیلان باشد و بالفعل سایل نباشد مثل موم جمه بفتح اول و ثانی آب گرد آمده و جمع شده و جزء
چیزی جفاف خشکی ح ه حامض بمعنی ترش است و فعل آن تلطیف و تفتیح و تقطیع و تنفیذ مجاری و تبرید
و تجفیف و تسکین صفرا و التهاب و تندی خون و تولید ریاح و ضرر اعصاب آنست و هر چیز را با آن اندکی بکوبد و با قلیل
جلا و غذو تیز و تقطیع باشد حامض نامند حکاکه آنچه از سایدن دو چیز جدا شود حلو هر چیز را با آن منبسط
سازد و اندك حرارت در آن احداث کند و لذیذ باشد شیرین نامند و فعل آن نضج و تلیین و جلا است و کثیر الغذا
و محبوب قوتها و معطش میباشد حریف بمعنی گزنده است که اجزاء آن در زمان فرو رفتن و بسیار بگزد و تفریق
اجزاء آن نماید و فعل آن تحلیل و تنفیر و تعفین و احراق و تلطیف است بجهة شدت حرارت حاد بمعنی تند است

وکذا

و آن مرکب از تلخی و حراقت است و فعل آن مثل افعال اجزاء آنست حلاق سترنده حمول اعم از فتیله و فرزجه است
حب آنچه در ثمر بار باشد و بغلاف مثل گندم و جو حمل بار نبات اعم از ثمر و مشابه ثمر است حلیب شیره تخمها
و غیر آن و شیر تازه دوشیده است حشیش گیاه خشك و شبیه بخشك شده و گویند مخصوص نباتی است که بر روی
زمین پهن نبوده با ساق باشد و بحد ثمنش نرسد خ ه خاثر آنچه اجزاء خلط را بهم آورد خفیف بمعنی سبك
و آنچه بر طبع احتمال آن آسان بود و سریع النزول باشد خمل بمعنی پرز است و در ادویه هر چه شبیه به پرز سطح ظاهر
آن باشد مثل آنچه بر روی به میباشد خاتم بمعنی تمام کننده و عبارت از آن چیزیست که بسبب تجفیف سطح جراحت
تفریقی نگذاشته پوست برویاند خلع بیرون رفتن سر استخوان از مکان خود خیلع سست خلعلع اسم ضبع است
خرو سرگین طیور د ه دسم هر چیز را با نرم سازد و اجزای آنرا منبسط نماید بی احداث حرارت و بفارسی چرب
نامند و فعل آن ترطیب و تلیین و ارخاء بی احداث سخونت است دواء مطلق انکه تاثیر بکیفیت کند و جزء بدن نشود
دواء غذائی انکه تاثیر کیفیت آن زیاده بر تاثیر کمیت باشد دواء سمی انکه بکیفیت تاثیر آن مزاج موافق بوده
بالخاصیه کشنده باشد مثل افیون دهنی انکه در جوهر آن چربی موجود باشد و باعث سرعت اشتعال آن گردد مثل
مغزها و تخمها دابق انکه بجهة لزوجت کثیف بدست چسبد ضد دابق دلوك بمعنی مالیده است و مراد از آن انچه از
سنونات بانگشت بر دندان مالند ذ ه ذفر بدبوی ذرور آنچه ساییده بی مایعی بر عضو بپاشند ذو الخاصیه
انکه تاثیر بصورت نوعیه کند اعم از انکه زهر باشد یا رفع زهر کند ر ه رض کوفتن رخو نرم و سست رخص
بفتح اول و ثانی بناز پرورده و در ادویه هر چیز نازك و زود شکن باشد رزین آرامیده و مرد بردبار و در ادویه انچه در
مشابه و خوش جوهری تمام باشد رادع انکه مواد را مانع ریختن بعضو شده اعضا را قابل ورود آن نسازد و رادع مقابل
جاذب است رمص رطوبت غلیظ که در اطراف پلك چشم جمع شده چسبنده باشد ردی الکیموس انچه از آن اخلاط
غیر معتدل القوام والکیفیه متکون شود رجیع فضلهٔ هضم اول انسان رسوب ته نشین مایعات و آنچه در مایعات
اندازند و بر روی آن نه ایستد و اسب نامند روث سرگین حیوانات ز ه زعوقه طعم بسیار کریه و مرکب از مرارت
و ملوحتست زهر شکوفه زغب اول موئی که در حیوانات بر آید و اسم کیمخت است که ساغری باشد و در ادویه انچه بر
سطح آن چیزی شبیه بموی تازه باشد زغب نامند س ه سیال آنچه اجزاء در جهات حرکت کند اعم از انکه اتصال
اجزاء آن منقطع شود یا نشود مثل آب و روغنها سباخ شوره زار سبط بی کرم ساحل کنار دریا سم آنچه بفارسی زهر
نامند و بسبب ضدیت کیفیت و خاصیت مزاج را فاسد سازد مانند بیش سنون آنچه دندان را بپاشند و بمالند و مقوی
جوهر آن باشد سحیق آنچه بسیار نرم ساییده باشند سهك بدبو شدن گوشت و بوی عرق که از بدن آید سهل
زمین نرم ش ه شطب بضم اول و ثانی از قانون الادب جوهر شمشیر و بفتح اول و سکون ثانی از قاموس اللغة
جدا کردن و دور شدن و پوست باز کردن و در ادویه هر چیز باین صفات باشد مشطب گویند شجر نباتی که با ساق خشبی
باشد و کامل آن انکه با جزاء تسعه نباتی باشد و آن ثمر و ورق و لیف و صمغ و بذر و قشر و اصل و عصاره و حب است مثل

درخت خرما شرف بضم اول و فتح ثانی کنگرهای کوشک و دراد و بیرا آنچه در اطراف آن بر آمد کیها داشته باشد
مشرف نامند شمه آنچه بو کنند شتر بفتح اول و ثانی دریدن پلک زیر چشم شاخ کوه بلند شدق بفتح
اول و سکون ثانی فراخی کوشه دهان شدخ سر شکستن و فراخی و سفیدی بر روی اسب و شدخ عضل بمعنی از
هم باز شدن ص ه صفیق پوست درشت صحریه زمین سنگستان صفق بفتح اول و ثانی آبی که برادیم
پاشد نور پرندیش زود کردد و بمعنی طرف و کنار و در نباتات آنچه چین دار و با زردی و میل بطرفی داشته مستقیم
نباشد مصفق نامند صالح الکیموس آنچه از خون متولد کردد بهر جهة اعتدال داشته سایر اخلاط مخلوط بآن
قدر طبیعی باشد و خلط بد از آن بهم رسد ض ه ضماد آنچه از غلیظ القوام که مایع و نرم بود بر عضوی بمالند
و بر بندند اعم از آنکه موم و روغن داشته باشد یا نداشته باشد ط ه طلا آنچه از رقیق القوام بر عضو بمالند
طبیخ آنچه جوشانیده آب آنرا استعمال کنند طیب بسکون ثانی خوشبو و مشدد آن پاکیزه طری تازه طحن
خورد کردن و طاحونه که آسیا باشد مسمی باسم لازم آنست طافی آنچه بر روی آب ایستد ع ه عفص بکسر فا
طعم زمخت که زبان را درشت سازد و اجزاء آنرا بسبب برودت بهم آورد و فعل آن تبرید و تکثیف و تصلیب و
خشونت و ردع است عاصر آنچه با وجود بهم آوردن اجزا اعضو را بفشارد مانند ضماد دانه تمر هندی در
و بفارسی فشارنده کویند عشب بضم اول و سکون ثانی گیاه هست عصیر آب فشرده از نباتات که منجمد نشده باشد
عصاره بمعنی عصیر است اما در آنچه بآتش و آفتاب منعقد کرده باشند استعمال مینمایند عنقود خوشه نبات
و عناقید جمع آنست عطر بوی خوش غ ه غرغره بمعنی آواز مختلف است که از حلق آید و مراد از آن حرکت
دادن مایعاتست در حلق و فرو نبردن آن غض بضاد معجمه نارس نباتات غسال شست و شو دهنده آنچه
جلای سطح عضو با عانت رطوبت مایعه دهد مانند ماء الشعیر غلیظ بمعنی کثیف است و در اغذیه بیشتر متداولست
و استعمال لفظ کثیف در ادویه ف ه فتیله بمعنی شافه که مخصوص دبر باشد فرزجه شافه که قبل و رحم را
مخصوص باشد فرفیری بمعنی رنگ بنفش است فاتق نیکو مر فسخ از هم جدا شدن ق ه قابض گیرنده
را نامند که اجزاء زبان را بهم آورد و درشت نسازد و فعل آن تبرید و تجفیف و تغلیظ و تقویه اشتها است و در غیر
طعم مراد از آن حابس است که بسبب بهم آوردن اجزاء عضو حبس و استمساک نماید قطور آنچه در گوش و اعضا
چکانند قاشر هر چه بحدی جالی باشد که چرک از سطح استخوان تواند زدود و بر سطح و در جلد تقشیر نمود قاتل
آنچه از ضدیت هلاک سازد و مراد سم است و بعضی گفته اند زهر حیوانی مخصوص باسم سم و غیر حیوانی مخصوص بقاتل است
قضبان شاخهای گیاه بی ساق و قضیب واحد آنست قنبعه بضم اول و ثالث و سکون ثانی قبای خوشه کشت
ک ه کیلوس کشکابی است که از هضم معده بهم رسد شبیه بکشک محلول کیموس اخلاط متولده از هضم
کبدیست کثیر الغذا آنچه اکثر مقدار آن جزء بدن شود کماد آنچه گرم کرده بر عضو ببندند مثل تکمید بسبوس گندم
کثیف بخلاف لطیف چیزیست که اجزاء آن بدشواری قبول انفعالی از کیفیت بر بی کند و نفوذ در اجزاء بدن بدشواری

نماید کاسر الریاح آنچه قوام ریاح غلیظ بحرارت رقیق ساخته دفع نماید مانند تخم سداب کاوی بمعنی داغ کننده
و مراد از آن آنچه جلد را بجهة احراق تجفیف بهم آورد و مجاری خلط سایل را مسدود سازد مثل زاج در دفع نزف الدم
جراحت ل ه لطوخ بمعنی اندودن چیزیست بر عضو که از طلا غلیظ و از ضماد رقیق تر باشد لصوق و لزاق
آنچه بر عضو بچسبانند یا چسبیدنی باشد لعوق بمعنی انگشت پیچ است که از معجون رقیق تر باشد لعابی آنچه
از خیسانیدن آن در آب اجزاء آن مخلوط برطوبت شده چیزی لزج بهم رسد و چون بر بشره کنند الزاق آن رفع میشود
لطیف آنچه در شان آن باشد بعد از ورود ببدن منقسم گردیدن باجزاء بسیار صغیر و نفوذ در جمیع اجزاء بدن
بسرعت کند مثل زعفران لزج آنچه در شان آن بوده باشد بالفعل یا بالقوه در حین تاثیر حرارت مزاجی در آن که
قابل امتداد گشته منقطع نگردد مثل خبازی لحا ریشهای باریک نباتات لخلخه آنچه از مایعات در ظرفی کرده
بر هم زده بو کنند لیف آنچه از اصول و لحای نباتات روید و باریکتر از لحا باشد لاذع هر چه بکیفیت حاره لطیفه
نفوذ در اجزاء عضو نموده تفرق اتصال در منافذ کثیره قریب بهم احداث کند و نفوذ هر جزء آن بانفراده محسوس نباشد
مثل ضماد خردل با سرکه م ه مالح شور و آنچه در زبان نفوذ کند بدون گزندگی و جلا دهد و فعل آن تفتیح و تحلیل
و تلطیف و تسخین و جلا دعل باعتدالست مر تلخ هر چه بسطح ظاهر زبان نفوذ کند و درشت سازد و با کراهت بود
و طبع را بهم زند و فعل آن تسخین و جلا و منع تعفن است ملطف آنچه بحرارت معتدله رقیق کردن خلط غلیظ در شان
آن باشد مثل حاشا مغلظ آنچه بخلاف آن باشد محلل هر چه در شان آن باشد که تفریق خلط بحرارت مبخره اخراج
اجزاء آن بقدر جزء از موضع اشتباک خلط کند مانند جند مجمد هر چه ضد محلل باشد و گویند مخصوص بارد قابضست
مخشن هر چه عضو را درشت کند و اجزاء آنرا در بلندی و پستی مختلف سازد اعم از آنکه بسبب تکثیف آن باشد مثل
عفص یا بجهة تفریق اجزا مانند خردل مملس آنچه سطح عضو را نرم و یکسان سازد و آن ضد مخشن است مفتح
آنچه منافذ را از مواد دور سازد تا آسان شود اخراج خلط مجتمع از مسالک آن مانند فطراسالیون و هر چه حریق
و مر لطیف و سیال لطیف مایل بحرارت مایل باعتدال و هر چه حامض لطیف باشد مفتح است مرخی هر چه عضو را
سست کند بحرارت و رطوبت مزاجی و قابل تمدید سازد مثل تخم کتان مصلب آنچه ضد مرخی باشد منضج
آنچه خلط را قابل دفع سازد اعم از آنکه رقیق را غلیظ کند چون خشخاش یا بعکس مانند طبیخ حاشا یا منجمد را نرم
سازد چون حلبه مقطع آنچه بسبب حرارت لطیفه نفوذ کند ما بین خلط لزج و سطح عضو ملاصق آن و وضع
نماید بدون تصرف در قوام خلط مانند سکنجبین مفشی هر چه ریاح مجتمعه را متفرق ساخته قابل دفع کند
محکک هر چه بسبب قوه نافذه حاره تحریک اجزاء لذاعه بمسامات کند مثل انجره مقرح آنچه بقوه حرارت
نافذه تفریق اجزاء عضو نموده اخلاط آنرا بسبب حدت فاسد و واجب الدفع سازد و طبیعت دفع اجزاء فاسده
کند مثل بلادر محمر آنچه بسبب حرارت جذب خلط خون بظاهر جلد کند مثل ضماد انجیر با خردل محرق
هر چه بقوه نافذه تحلیل اجزاء و رطوبه کرده احداث رمادیت نماید مثل فرفیون مفتت آنچه تفریق اجزاء خلط

متحجر کند مثل زجاج محرق **معفن** هرچه رطوبت عضو را فاسد سازد بنوعی که بدل ما یتحلل آن نتواند شد بدون
احداث اجزا و تاکل مانند زرنیخ **مقوی** هرچه تعدیل مزاج و قوام اعضا بحدی کند که قبول ریختن فضول نموده
ممانعت تواند نمود خواه بالخاصیه باشد مثل کل مختوم یا بسبب تعدیل مزاج باشد مانند روغن کل سرخ **مرقق**
انچه خلاف منضج باشد در تغلیظ **مفجج** انچه در همه جهت بخلاف منضج و هاضم باشد **مفرح** هرچه روح حیوانی
و نفسانی را منبسط ساخته تعدیل مزاج آن کند و حزن آنرا دفع نماید مثل شراب **مشهی** انچه تحریک طبع
بخواستن غذا کند **مبهی** انچه بسبب تولد ریاح لطیفه در مجاری اعصاب و عضلات اعضای تناسل کردیده
محرک آن شود و باعث تکون مادهٔ منوی کردد مثل لبوب **مدر** انچه اخراج مائیت اغذیه و فضول سیاله مانند
بول و حیض و عرق و شیر نماید **مسهل** هرچه اخراج فضول اعضا از طریق امعا نماید **معرق** انچه بسبب تلطیف
رطوبات محتبسه تحت جلد را از مسامات آن بظاهر اخراج کند **مقئ** هرچه اخراج فضول از طریق مری کند
ملین اعم از منضج و مزلق و مخرج ما فی المعده و امعا است **مسکن** هرچه اخلاط و روح را از حرکت غیر طبیعی
باز دارد **مطفی** انچه اخلاط حاده را کسر حدت نماید **مخدر** انچه تکثیف روح حساس که نفسانی باشد و روح
محرکه که حیوانی است بنوعی کند که مانع حس و حرکت کردد مثل افیون و اکثر مخدرات سرد و خشک میباشد **مزلق**
هرچه ترطیب و تلیین سطح عضو بحد لغزندکی کند تا انچه دران محتبس باشد بحرکت آن حرکت کند مثل آلوی بخارا
مجفف انچه افنا رطوبات یا تقلیل آن کند مانند سندروس **مسدد** انچه بسبب کثافت و یبوست در مجاری محتبس
شده منع دفع مواد واجب الدفع کند مثل اسفیداب یا بسبب لزوجت باعث تسدید کردد مانند لعابها **مغری** انچه
بالفعل یابس بوده و در رطوبت لزج باشد که سبب حبس سیلان مواد کردد مثل آهک شسته **معطش** انچه طبیعت را
مشتاق ترویح سازد اعم از انکه ترویح آن بآب شود مثل معده و جکر یا بهوا مثل دل و ریه **معطس** هرچه بقوة نافذه
تحریک مواد دماغی بجانب خیشوم کند و بسبب دفع آن عطسه حادث کردد **مصلح** آنچه اصلاح حال ماکول و مشروب
نماید اعم از انکه دفع ضرر آن کند یا معاونت بر فعل آن نماید یا حفظ قوت یا کسر حدت آن کند یا بدرقه بجهة
وصول آن باعضا کردد **منبت** هرچه منع خشک شدن جراحت کند و رطوبت آنرا زیاده سازد مثل موم روغن
مدمل هرچه بسبب تجفیف و تکثیف رطوبت سطح جراحت را لزج و چسبنده کرده دهن زخم را بهم آورد مانند دم الاخوین
ملحم انچه بسبب تجفیف لطیف و تعدیل مزاج خونی که دارد موضع جراحت شود منعقد ساخته مستحیل بکوشت
کند و آنرا منبت اللحم نیز کویند **مسیح** بمیزه و با تقه مرادفست **مایع** انچه ضد جامد باشد و سیلان کند و رقیق
القوام باشد **مزواة** پراکنده **مغرف** بفتح اول و کسر ثالث تارک سر و در اثمار و کلها و هرچه سر آن هموار بوده زواید
داشته مغرف کویند **معقف** خمیده و کج شده **مضغ** خاییدن چیزی **ممضوغ** هرچه را خاییده باشند **مسبت**
آنچه خواب آورد و با منوم مرادفست **مسکر** هرچه مستی آورد اعم از انکه با تفریح باشد یا نباشد **مضمضه** هر
مایعی که در دهن حرکت دهند **مرخ** مالیدن چیزی بر اعضا **مسوح** انچه در مالیدن آن بر بدن بسیار مبالغه

در دلک عضو نکنند **مبرود** انچه سوهان خورده کرده باشد **منخول** انچه بیخته باشند **منتن** بدبو **مغسول**
انچه در شستن آن مبالغه کرده باشند **محرق** انچه در سوختن بحد رماد رسد **ن** ه **ناشف**
انچه جذب رطوبت سیاله کند اعم از انکه منافذ آن مرئی نباشد مثل آهک آب ندیده یا مرئی باشد چون اسفنج
و ناشف را الحقا نیز نامند **نجم** نبات بی ساق **نبطی** در لغت مراد از لغت قومی است و در ادویه مراد خودروی
که شکسته باشد **نفاخ** هرچه در رطوبت غریبه باشد و از حرارت بدنی تحلیل نیافته مستحیل بریاح شود
خواه در معده و امعا مثل میوهها و خواه در عروق مانند مغزها و اکثر تخمها و قسم ثانی را فعل تقویه باهست
نفوخ انچه از ادویه یابسه سایده را با مایع در بینی دمند **نقوع و نقیع** خیسانیده که بجوشانند و صاف
نموده استعمال کنند **نشاره** انچه بسوهان و دم اره ریزه شده باشد **نطول** هرچه را جوشانیده و آب آنرا
بر عضو ریزند و پاشویه قسمی از آنست **نشوق** انچه به بینی کشند **و** ه **وعر** بعین مهمله زمین سخت
وهن سستی **وثب** جستن از جای **وبی** کزنده **وقود** برافروخته آتش **ه** ه **هاضم** انچه اعانت
طبیعت بر طبخ و کذرانیدن غذا و خلط کند بسبب قبول هضم آن شود مثل مصطکی **هش** انچه جرم آن سست
و ریزنده باشد و باندک افشردن ریزه شود مثل صبر جوب و غاریقون **هتک** پاره شدن **تلخیص ثالث**
در بیان مهیت و کیفیت و خواص ادویه مفرده و اغذیه مفرده و مرکبه و ذکر مصلح و بدل و قدر شربت بترتیب حروف
و ذکر اسامی ادویه بلغت یونانی و سریانی و عربی و فارسی و هندی و ترکی و امثال آن **مخفی نماند** که هرچه مجرب
دیکرانست بلفظ کویند مجربست یا مجرب دانسته اند ادا میشود و انچه حقیر تجربه نموده بلفظ مجربست مذکور میسازد
و در هر دوا افعال کلیه آن اولا بیان میشود مثل انکه مفتح است یا رادع است و امثال آن تا آثار آنرا منحصر بافعال
مذکوره که با فلان چیز فلان عمل میکند و در فلان مرض فلان اثر دارد ندانسته با چیزهای موافق غیر مذکوره
و در امراض غیر مسطوره تواند استعمال نمود و تجارب دیکر حاصل کردد و التزام نموده که خواص ثمر و بیخ و صمغ و
روغن و برک و غیره را در ضمن اصل آن دوا بیان نموده متفرق مذکور نسازد مکر در بعضی که قابل ذکر بانفراده باشد
و بر شکوفه یا جمیع خواص برک را مثلا ذکر نماید مرتکب بیان خاصیت جزو دیکر آن چیز نشود بخلاف سایر کتب
که متفرق ذکر کرده اند بلکه خاصیتی از بیخ چیزی مثلا بیان نموده اند و خاصیتی از برک و بار و مرتکب ذکر سایر
آثار بیخ آن نشده اند و علی هذا القیاس **و چون** مداوای چندی از سموم بیک نسق است و هر یک را بانفراده دوای
منحصر نیست بنابر مراعاة اختصار هر یک را در طی ذکر مهیت آن بیان ننموده در تلخیص رابع که مخصوص آنست انشاء الله تعالی
مرقوم خواهد شد **از متون** کتب ظاهر میشود که **اول** کسی که در ادویه مفرده تالیف نمود دیسقوریدس یونانیست
و نزد بعضی لقمان عبارت از اوست و تالیف او مسمی بمقالات السته فی الحشایش است و **ثانی** بولس که
ادویه عین را جمع نموده است و **ثالث** اندروماخس اصغر که ادویه تریاق کبیر را تحریر نموده و **رابع** جالینوس
ملقب برأس البغل که منافع ادویه مفرده را بیان نموده و متعرض بدل و مصلح و سایر احوال نکشته و اول کسی که از

یونانی وسریانی نقل نموده دیدروس نصاری بابلی است وزیاده بر ترجمه چیزی بیان نکرده پس اسحق بن حنین
نیشابوری از یونانی وسریانی نقل بعربی کرده بامزید افادات وتالیف مزبور مسمّی بمنقولات اسحق گشته و حنین
ولد او اغذیه را از ادویه جدا گردانیده پس نجاشعر در آن باب تالیفات نموده اند واول کسی که از اهل اسلام
تالیف نموده محمد بن احمد بن زکریا است که کتاب کامل الادویه وکتاب الشامل تحریر فرموده اند پس شیخ الرئیس
وابن اشعث وابو حنیفه دینوری وشریف ویحیی بن جزله صاحب منهاج وجرجیس بن یوحنا وصایغ وامین
الدوله وابن تلمیذ مؤلف مغنی وابن بیطار ومؤلف ما لا یسع که مشهور بجامع بغدادیست پس شیخ داود مصری
تذکره را تالیف نموده ومؤلف اختیارات بدیع بعضی را بفارسی نقل کرده وبعد از آن حکیم علی گیلانی شارح قانون
بسطی در ادویه مفرده داده بدون تحقیق وتا این زمان که سنه الف وثمانین است بنظر نرسیده که بلغه فارسی کتاب
مبسوط تالیف شده باشد **حرف الالف مع الالف** ٥ **آطریلال** لغت بربری وبمعنی رجل الطیر است بجهت مشابهت
شاخ گیاه بچنگال مرغ ومراد از آن تخم است بسیار ریزه وتیره مایل بکبودی وطولانی وبغایت تلخ وبا حرافت و گیاه
آن شبیه بشبت وگلش سفید وبرگش متفرق وساقش مربع ودر آخر بهار بهم رسد وانچه سبز تیره وشبیه بزبان است
قسمی از دوقو است وتخم خلال دان گویند در آخر سیم گرم وخشک ومحلل ریاح وجالی آلات تنفس ومدر فضلات ومفتح
سده ومنقی گرده ومثانه وچون با زجاج بسوزانند وبا عسل بیاشامند مفتت حصاة ویکدرهم آنرا با عسل
جهت رفع ریاح وایلاوس بغایت مجرب دانسته اند وضماد آن مجفف قروح وزایل کننده آثار جلد ونفوخ آن
در بینی وبدستور شرب آن مسقط جنین ومضر جگر ومصلحش سکنجبین ومضر گرده مصلحش کثیرا وبدلش در اطلیه جا
برص کندش وقدر شربتش از یکدرهم تا سه درهم است با عسل یا شراب چون در فصل گرمی هوا یکدرهم آنرا با عاقرقرحا
وتربد وزنجبیل از هر یک دانگی با عسل سرشته بعد از تنقیه بمسهلات بیاشامند ودر آفتاب نشستن موضع برص
مکشوف دارند تا آفتاب بر آن افتد وآب ننوشند وعرق کنند در روز اول نهایت تا روز سیم موضع برص آبله بعد
از رفع زرداب بالکلیه برطرف میشود ومجربست وگفته اند که هرگاه از مفرد آن هر روز سه درهم با عسل تا پانزده روز
بنوشند یا از مرکب آن بدستور مذکور در مدت مزبور استعمال نمایند یقینا دفع برص میشود **آلیس** لغت یونانی
وبمعنی مبرء الکلب است بجهت رفع کردن آن زهر سگ دیوانه را وآن نباتی است ساقش بقدر ذرعی وشبیه بسیاق رازیانج
وبرگش شبیه ببرگ فراسیون واز آن درشت تر وخارناک ومابین سرخی وسیاهی وتخم آن مایل بپهنی وسبز تیره
ودر غلاف دو طبقه واز ترمس کوچکتر ودر طعم بحدت وتندی وتلخی ناخواه وگلش مایل بسرخ بتیرگی واز زیر برگها
روید در اول سیم گرم ودر آخر اول خشک ومحلل وجالی ومقطع ومدر فضلات وهاضم ومنقی بلغم وریاح معده
وگرده ومفاصل ووركين ومجفف باعتدال وطبیخ آن جهت جمود وبرودت مفرط سعوط آن جهت زکام وضیق النفس
وبلغم مجتمع در قصبه ریه نافع وتخم آن در اطعمه شخصی که سگ دیوانه گزیده باشد باد زهر آن وضمادش جهت کلف وبا
عسل جهت جوششهای سر که زرداب از آن آید مفید وقدر شربتش تا دو درهم ومضر جگر حار ومصلحش کثیرا

وبدلش نصف وزنش حب الغار یا دو وزن آن ناانخواه است وجالینوس فرموده که چون آنرا در وسط تابستان
خشک کرده کوبیده نگاهدارند وبا سی وسه مثقال عسل بدفعات [illegible] در میان سگ دیوانه
گزیده بنوشند بغایت مفید است ودو درهم از بیخ آن که با شیر تازه بیاشامند بغیه دفع زهر سگ دیوانه گزیده
نماید هرچند که از آب نترسد وگویند که چون گیاه آنرا بجمیع اجزا با پارچه سرخی بسته بر اعضای درد ناک مواشی
ببندند رفع الم میکند وصاحب جامع انطاکی مخصوص در سر انسان میداند وگویند تعلیق آن بر در خانه موجب
حفظ وصحت اهل آن خانه است ومؤلف جامع الادویه از محمد بن احمد نقل میکند که این گیاه در شام بسیار است
وحشیشه السلحفاة نامند خوردن آن بغایت مقوی باه ونگاهداشتن آن بغایت مورث تعشق زنانست بحدی که
ممانعت بجامع آن نکنند **آرغیس** حسین بن اسحق در الف مع الراء ذکر کرده وآن پوست بیخ درخت زرشک در
اول گرم ودر دوم خشک وبا قوت قابضه وبارده ومانع تعفن اخلاط وطبیخ آن مقوی جگر بارد ومفتح وبا قوه
رادعه وجرم آن با شراب جهت درد جگر اگر بی تب باشد وبه آب سرد با وجود تب بغایت مفید وبدستور شراب
وسرکه که در آن جوشانیده باشند همین خاصیت دارد وطبیخ آن در دفع کرم جگر گوسفندان مجربست وحقنه
بطبیخ آن منقی جگر وقرحه امعا ومضمضه آن بجهت قلاع خبیثه ودرد دندان وتقویت لثه واکتحال آن مقوی باصره
ودر جمیع افعال مثل مامیران وقطور خیسانیده آن در گلاب جهت تجفیف رطوبت وحفظ صحت چشم ورفع بقایای رمد
مزمن بغایت مفید وعصاره مطبوخ منعقد آن در افعال مانند حضض وقدر شربت از جرم آن دو مثقال واز طبیخش
تا سی درهم ومضر صاحب سعال ومصلحش عسل است **آمیلس** بلغت بربری ومغربی نباتی است شجری ودر بلاد
مغرب بهم میرسد طول آن بقدر قامت وزیاده از آن وبرگش مانند مورد وریزه وثمرش بقدر بادرو وسبز وچون
برسد سیاه ونرم شود وچوب آن بسیار صلب واندرون آن سفید وزرد مایل بسرخی ومستعمل از آن ریشهای
باریک آنست مرکب القوی وبرودت ویبوست در آن غالب وبسیار قابض وآب خیسانیده آن که رنگ آب بگردد جهت
استسقا وزردی رخسار بسیار مجرب دانسته اند وبدستور چون با گوشت طبخ نمایند وگوشت آب را بیاشامند همین
عمل کند وجرم طبیخ آن مقوی جگر وسپرز ومفتح سده آن وقدر شربت از جرم آن دو درهم است **آبار** لغت عربی وآن
سرب سوخته است وطریق احراق آن در دستورات مذکور است در دوم سرد وخشک وطلای آن جهت قرحه چشم وجاششش
آن وجراحت خصیه واعضا وبواسیر وزخمهای خبیثه ونزف الدم وسیلان رطوبات وبا روغن گل سرخ جهت قروح مقعد
وبا سرکه جهت تحلیل ورمها واستسقا نافع وبدلش سرنج وخوردنش کشنده است **آثوفرن** بلغت یونانی اسم سماق است
آمولن یونانی واسم نشاسته است که نشا نامند **آغنیس** یعنی طاهر بیونانی اسم فنجنکشت است **آنیس** بیونانی
اسم انیسونست **آرن** بلغت یونانی لوف الکبیر است **آرن صارن** بیونانی لوف الصغیر است **آغلس** بیونانی
دوسر است **آثوبیس** بیونانی اشراس است **آمی** بیونانی ناانخواهست **آبنوس** معرب آبانس بیونانی درختی است
شبیه بدرخت عناب وثمرش مثل انگور وزرد وبا حلاوت وبرگش شبیه ببرگ صنوبر وعریضتر از آن وخزان نمیکند

وتخمش مانند تخم حنا قسم هندی با خطوط سفید و قسم حبشی سیاه و صُلب و املس و بهترین اقسامست در اول سیم کرم
ودر آخر دوم خشک و ملطف و مدر بول و مفتت حصات و محلل ریاح و محلل نفخ معده و مفتح سده سپرز و اکتحال صحت
محکوک آن باب و ذرور آن جهت بیاض رقیق و قرحه و شبور و دمعه و موی زیاده و جرب و حکه و رمد یابس و حفظ
چشم و رویدن مژکان و نشاره آن جهت حبس خون زخمهای تازه نافع و محرق مغسول نشاره آن لطیفتر و در اندمال
مذکوره اثر آن سریعتر و طلای مسحوق مطبوخ آن در شراب محلل خنازیر است و کویند بالخاصیه اطفاء خون جاری
میکند و با سفیده تخم مرغ جهت سوختکی آتش و بانفراده جهت تجفیف و کوشت آوردن قروح خبیثه و منع
جوششهای پرآب و آبله کردن اعضا مجربست و قدر شربتش تا سه درهم و مضر معده و مصلحش عسل و بدلش
چوب کار است **آزاد دارو** لغت فارسی و آن سلوجبلی است **آلوی بخاری** اسم فارسی اجاص است **آلوچه** اسم
فارسی ادرکست **آب دارو** مومیائی است و محمد بن زکریا دوائی دیکر را باین اسم خوانده **آش بچکان** اسم
فارسی جُنداست **آهن** اسم فارسی حدید است **آهن ربا** اسم فارسی مقناطیس است **آرد میده** بفارسی اسم
سمید است **آرد سبوس دار** اسم فارسی خشکار است **آرد جو بریان کرده** اسم سویق الشعیر است **آرد کنار**
سویق النبق است **آلوی سفید** اسم شاهلوج است **آلو بالو** فارسی قراسیا است **آهو** اسم فارسی غزال است
آمله اسم فارسی آملج است **آرد جو** دقیق الشعیر است **آب نیشکر** اسم فارسی عسل القصب است **آب باران**
ماء المطر است **آب چکیده** از کوزه و غیره ماء القطر است **آب جو جوشانیده** اسم ماء الشعیر است **آب جو افشرده**
اسم کشک الشعیر است **آب پنیر** اسم فارسی ماء الجبن است **آب آهن تافته** اسم فارسی ماء الحدید است
آب ماهی نمکسود اسم فارسی ماء النونست **آب درخت کافور** اسم ماء الکافور است **آبکامه** اسم فارسی
مری است **آهک** اسم فارسی نوره است **آبی** اسم فارسی سفرجل است **آفتاب پرست** اسم فارسی حربا است
آبک بباء موحده باصطلاح اهل کیمیا زیبق است **آنک** بنون رصاص اسود است **آیینه چینی** احجار است
ونقره و برنج سازند **آردوج** بلغت ترکی اسم درخت ابهل است **آغو** بترکی اسم دفلی است **آغوز** بترکی اسم لبا است
آغاج دلن بترکی اسم سوداناست **آبلوج** بفارسی قند مکرر است **آرزو بویه** بفارسی کل اشنان نامند
آبق باصطلاح اکسیریان زیبق است **آورس** بفارسی ابهل است و ابرس نیز کویند **آلک واله** اسم فارسی
سنبل الطیب است **آموری** بهندی خردلست **آک** بهندی اسم آتش است **آیتا** بهندی اسم فلوس است
مع الباء ه **ابقر** بفارسی شوره کویند و از انجار مادی بر روی زمین شوره زاد بهم میرسد و بعد از تصفیه آن
با آتش شبیه بنمک میشود در آخر سیم کرم و خشک و مفتح سده و منقی بلغم و اوساخ بدن و مسهل و در نهایت حدت
و قویتر از نمک و بوره و در افعال و جهت علل سپرز و درد کمر نافع و مجربست و مضر مری و کرده و مصلحش
کثیرا و عسل و قدر شربتش تا نیم درهم و بدلش ملح اندرانی و ربع درهم آن تا دو درهم با شکر جهت احتباس بول که
بهیچ چیز رفع نشود مجربست و از خواص آن سرد کردن آبست بعمل مخصوص که آب را در ظرف دوح تو تیا کرده در آب

لوزه

شوره حرکت دهند و آن جزو اعظم بارود است **ابل** بهندی اسم هال است **ابر** بفارسی اسم اسفنج است
ابو خلسا بفارسی هوجوبه نامند و اصناف میباشد قسم اول نباتی است شبیه ببرک کاهو و باریکتر و با خشونت
و سیاه لون و ملاصق زمین و شاخش مزغب و کلش اشقر و دانه آن سیاه و بیخش بقدر انکشت و بسیار سرخ
و قوتش تا چهار سال باقی بماند در اول و در دوم خشک و محلل اخلاط مرادی و مالح و قابض اسهال و مدر حیض
و دابغ معده و مجفف و طبیخ آن جهت درد سپرز و جکر و نقرس و درد کرده و حصاة و یرقان و ثبهای کهنه و طلای
آن جهت بهق و سوختکی آتش و جراحات و تحلیل خنازیر و با آرد جو جهت حمره که باد سرخ کویند نافع و مصدع
و مصلحش روغن بنفشه و کدو و قدر شربتش دو درهمست و چون بیخ آنرا در روغن بجوشانند و قیروطی ترتیب
دهند جهت سوختکی آتش و حمول آن و بدستور حمول بیخش با ماء العسل مخرج جنین و در جمیع افعال بیخ آن
قویتر و قسم ثانی برکش بزرکتر و خشن تر و ساقش دراز و خشن و پر شعبه و کلش مایل ببنفشی و ریزه و قابض تر
از قسم اول و ضمادش جهت حمره و منع عرق نافع و بسیار حابس طبعست و قسم سیم را برک ریزه تر از اول و خشونت
کمتر و شاخهای ریزه و کلش بنفش و بیخش درازتر و سرخ و تند طعم تر از همه و جهت کزیدن افعی دو مثقال از بیخ آن
با شراب بهترین اشیا است و تعلیق آن مانع کزیدن هوام و قسم چهارم شبیه بثالث و از آن کلش ریزه تر و بیخش تنک
سرخ در آخر دوم کرم و خشک و یکمثقال و نیم آن با مثل آن زوفا و قردمانا جهت حب القرع و سایر کرم امعا بغایت
نافع و ضمادش با پیه یا پیه خوک جهت خنازیر و نقرس و اورام صلبه رحم و عصاره آن با عسل جهت قلاع و حمول
و جلوس در طبیخ آن جهت ورم صلب رحم و احتباس حیض و اخراج جنین و سعوط آن جهت تنقیه دماغ و رفع آثار
و غلظ طبقات چشم و با سرکه شربا و ضمادا جهت سپرز مفید و قطور روغنی که در آن جوشانیده باشند جهت
درد کوش و ثفل سا معه بهترین ادویه و جالی بیاض چشم و محلل ورمها است و کلش در جمیع افعال قویتر از برک
آن و آشامیدن بیخ و کل و تخم آن بقدر یکمثقال بغایت مدر حیض و مخرج جنین مرده و زنده است **ابریسم**
بکسر اول و ثالث و فتح سین مهمله ابریشم است و کویند مراد از آن فیله است که کرم ابریشم سوراخ نکرده و بیرون
نیامده باشد چه سوراخ کرده آنرا قز نامند و آنچه در آب بجوشانند از آن کشیده باشند از قسم ابریشم خام
نیست بلکه حریر عبارت از آنست در اول کرم و خشک و با تقطیع و تشنیق و بغایت مقوی دل و روح طبیعی
و باه و سمن بدن و جهت خفقان و ضعف معده و رحم و آب مطبوخ آن با شکر جهت تفتیح سدها و نیکو کردن
رنگ رخسار نافع و محرق آن ضعیفتر و جهت قرحه و دمعه و سلاق و جرب چشم و پوشیدن حریر جهت منع بهم رسیدن
قمل آزموده و محرق آن مضر کرده و مصلحش اسارون و قدر شربتش از یکدرهم تا سه درهم و بدلش مروارید سوخته
ششتر است و بهترین طریق استعمال آن بسیار ریزه بمقراض کردن و با جواهر و سایر ادویه بر روی سنگ سائیدنست
ابهل بفتح اول و سکون ثانی و ضم ثالث و بکسر اول و ثالث نیز آمده است و آن قسمی از سرو کوهی است و مراد از آن
بار آنست شبیه به بنق تازه آن سرخ و رسیده اش سیاه و با اندک شیرینی و قبض و حدت و عطریت و بزرکتر از بار عرعر

کہ قسم اشهر سرکوهی باشد و برکش شبیه ببرگ درخت گز در سیم گرم و خشک و بغایت لطیف و باقوة مجففه و قابض
و لذاعه و محلل و مدر حیض و مسقط جنین و زایل کننده عفونت قروح خبیثه مزمنه و مسحوق آن با عسل جهة ربو
و بواسیر و مطبوخ آن جهة استسقا و چون ده درهم آنرا دانه بیرون کرده با روغن کاو تازه بقدر آنکه آنرا فرا کیرد بر آتش
بگذارند تا روغن را جذب کند پس سایبده با ده درهم فانید مخلوط نموده هر صبح دو درهم را با آب گرم بارد المزاج بنوشد
جهة دردهای سافل بدن و بواسیر و باد بواسیر و دفع اقسام کرم امعا بغایت نافع و چون با عسل سرشته هر روز از
یک درهم تا سه درهم آنرا مداومت نمایند حیض منقطع را جاری سازد و بجهة ربو و بواسیر مجرب دانسته اند و چون در روغن
زیتون بجوشانند تا روغن سیاه شود قطور آن جهة کری تازه و کهنه مجرب و ضماد آن بدستور و ضماد برکش جهة اورام
حارة و سیاهی جلد و حکه و آثاری که از فضول بهم رسد و سرخی که بعد از بهم رسیدن زخم در عضو بماند و جهة قروح ساعیه
و آکله و نمله و اندمال جراحات مفید و طلای آن با سرکه جهة داء الثعلب مجرب و با انجیر جهة جمود اعضا و با عسل
جهة جراحت بن دندان و تعفن و آکله آن و لعوق یکوقیه آن با نصف آن روغن تازه کاوی و مثل هر دو عسل اگر تا یکهفته
مداومت کنند جهة ربو مجرب دانسته اند و مضر جگر و مصلحش خولنجان و مضر معده و مصلحش جامه و عسل و بدلش
بوزن آن جوز السرو و مثل آن سلیخه و در تلطیف بوزن دارچینی و قدر شربتش تا سه مثقال درهم **ابوقانس** بلغت یونانی
اسم غاسول رومی است و ابو غاروس و اوقارس نیز کویند و در بلاد شام و مصر و انطاکیه بسیار است نباتی است ما بین
درخت و کیاه برکش از برگ زیتون باریکتر و ما بین برکها خارهای سفید دارد و شکوفه آن سفید و شبیه بگل لبلاب
و شاخهای آن پراکنده و بیخش قوی و پر از رطوبت و تلخ و مستعمل در تداوی بیخ و عصاره و رطوبت آنست که با آرد
کرسنه آمیخته خشک کرده باشند و برگ و شاخ و گل آنرا سایبده دست با آن میشویند و باین سبب غسول نامند و مؤلف
تذکره اولو الالباب آنرا اشنان دانسته و مؤلف جامع بغدادی را غلط حمل نموده اند و ظاهرا غاسول رومی غیر اشنان
باشد چه اشنان را برگ نمیباشد و عطریه ندارد و مسمی بغاسول فارسی است و در اکثر صفات مشابه هم نیستند در اول
سیم گرم و خشک و مقطع و ملطف و جالی و مفتح و از آن سه قیراط رطوبت خالص و بدستور دوازده قیراط از مخلوط
مجفف مذکور با ماء العسل مسهل مرار و بلغم و زرداب و کویند جهة استسقاء حارة مجربست و همچنین سه قیراط از
بیخ و یکمثقال از عصاره اش با ماء العسل همین عمل میکند و مضر احشا و مصلحش عسل و خوردن آب سرد و نشستن
در آن قاطع اسهال آنست **ابوقیطس** نباتی است شبیه بابوقانس و بیساق و بی شکوفه و مفروش بر روی زمین و بیخش
سطبر در سیم گرم و خشک و جهة ضیق النفس و صرع و درد اعصاب و استسقا نافع و مصلحش عسل است و مضر معده
و قدر شربتش تا یکمثقالست **ابیل** نباتی است بیخش شبیه بشلغم و خوش طعم و برکش مثل اسل است و شاخهای آن بسیار
و تخمش شبیه بتخم زردک و در کنار دریا روید و مؤلف اختیارات کوید برگ انجره در زمین خشک رسته باشد قاتل است
در دوم گرم و خشک و مدر بول و جهة سپرز آزموده است قدر شربتش تا دو درهمست **ابرکاکتاب** دام عنکبوت است
و در حرف عین انشاء الله تعالی مذکور میشود **ابرو** لغت یونانی و بمعنی دایم الحیوة است و بعربی حی العالم و بفارسی همیشه بهار

نامند از جمله ریاحین و همیشه سبز است کبیر آنرا منبت پشته کوهها است ساقش بقدر ذرعی و زیاده بسطبری
انگشت مهین و با رطوبتی که بدست چسبد و برکش شبیه بزبان و باریک و با رطوبت و گلش ما بین زردی و
سفیدی و بستانی آن بهتر از کوهی است و صغیر آنرا منبت سنگلاخ و محوطهای موضعی که سایه داشته باشد
و شاخهای آن ریزه و از یکجا بیرون آمده و بی برگ و ریزه و پر آب و بقدر شبری و گلش کوچک و زرد و مایل بسرخی
و تخمش مثل تخم خبازی و در باغهای اصفهان و غیره بلاد بسیار است و در آخر دوم سرد و در اول خشک و با
قوة قابضه و رادع و مفتح سده جگر و زهره و مسهل صفرا و قاتل اقسام کرم امعا و معده و مسکن حدت خون
و مقوی معده حار و مانع نزف الدم و جهة سحج و اسهال یکوقیه از آب آن با شراب نافع و ضماد آن با آرد جو جهة
قروح خبیثه و مفاصل حارة و زخمهای کهنه و سوختگی آتش و نمله و اورام حارة و نقرس مجرب و نطول عصاره
آن جهة گزیدن رتیلا و با روغن گل سرخ جهة درد سر و اکتحال آن جهة رمد و حمول آن جهة قطع رطوبات
سایله رحم مفید و طلای آن جهة باد سرخ که تیغ زده خون آن موضع با آب آن مخلوط کرده مجربست و با حنا
جهة خارش بدن بدستور آزموده است و برگ خشک سایبده آنرا جهة رفع اسهال عرض مجرب دانسته اند
و فرزجه برگ آن جهة سیلان رحم و قطور روغن زیتون که برگ یا عصاره آنرا در آن جوشانیده باشند
جهة درد گوش حار بسیار نافعست و کویند مضر سپرز است و مصلحش گل ارمنی و قدر شربتش از عصاره آن
سه مثقال و نیم تا هفت مثقال و از برکش تا پنج مثقال و بدلش کاهو است و از دیسقوریدوس منقولست که نوعی
از حی العالم میباشد در قد و برگ شبیه بحرفه و مزغب و غبار آلوده و در نهایت گرمی و مقرح جلد و ضماد آن
با جبن کهنه محلل خنازیر است **ابزار** گیاهی است ساقش نازک و شکننده و در انتهای ساق برکها بهم پیچیده
بجای گل و در بهار در بلاد بارده و جاهای سایه و مکانی که نمناک باشد و مواضعی که مدتی آب در آن ایستاده
باشد میروید و در بغداد و موصل آنرا در شیر پخته میخورند با اندک تلخی و تندی است و در صورت شبیه بهلیون
در دوم گرم و مشهی و دیر هضم و عصاره اش جهة اورام رخوه و ریخته و مرکبه نافع و چون در آب و نمک بخیسانند
تا تلخی و تندی آن زایل شود بغایت محرک باه و مصلحش بجهة رفع ثقل آن نعناع و شونیز و سرکه و کرویا است
البتت بلغت مغربی کوشت با لنکست و در اترج مذکور میشود **ابن عرس** حیوانی است بری و معروف و بفارسی
راسو و موش خرما نامند شبیه بموش و سر و پای آن درازتر از موش است و از آن بزرگتر است و موی دمش افشان
و در مصر بخانها بسیار الفت میگیرد و در آنجا عرسه نامند در سیم گرم و خشک و گوشت آن محلل ریاح غلیظه
و مهی و مقوی جگر و موافق صاحب استسقاء بارد المزاج و پادزهر سموم است چون با شبت و روغن کنجد یا روغن
روغن زیتون نارس با آب پخته باشند و چون پوست آنرا کنده جوفش را بعد از پاک کردن نمک انداخته در سایه خشک
کنند و دو مثقال آنرا با شراب جهة سموم هوام و رفع زهر طفسیقون کند و چون بجای نمک کشنیز پر کرده خشک
نموده باشند جهة صرع و گزیدن هوام بهترین ادویه است و چون مجموع آنرا در ظرفی بسوزانند ضماد خاکستر آن

باسرکه جهت نقرس بسیار مفید وخوردن دو مثقال از خون آن باآب وعسل جهت صرع وطلای خون آن جهت خنازیر
وصرع وضماد کوشت آن جهت درد کمر ومفاصل وجذب سم وپیکان از بدن ومضر محرورین ومصلحش سرکه وکاسنی
وانار ترش ومضر احشا واصلاح آن در روغن کنجد وزیتون پختن است وکویند چون کعب آنرا در زندکی آن بیرون
آورده زنان تعلیق نمایند وضع حمل نمایند وچون آن طعام زهردار مشاهده کند بلرزد وموی تن آن راست شود
اباز نیز انچه در طعام مهیا کنند اعم ازانکه بقول باشد یا ادویه یا بسر ابرکاجی بترکی اسم خبازی است اینلک
بهندی فرنجشک است ابرک بهندی طلق است ابزار مؤلف تذکره کوید بلغت شام کیاه سوریجانست ابوفوره
اسم شاه بلوطست ابزاوی کلب بری است وبفارسی شغال نامند ابوتروس بلغت رومی نغز است ابزار القطه
بلغت مغربی ابرون صغیر است ابن الاجساد کبریت است ابوالارواح زیبق است ابلیوا بلغت عبری ابو... ابریز
براء مهمله وسکون وزای معجمه ذهب خالص است ابرویقون بلغت یونانی اسم اشنه است ابیشوس یونانی رازیانج است
ابارون یونانی وج است ابکون نشا است ابر سنبل الطیب است ابوقلیون حجر الشیف ابلن طین مصری است
ابرق شفتین بحری است ابوعماره صعتر است ابریلون برومی اسم ابهل است ابرقلیا برومی اسم اسفناج است
ابوغلس برومی کاخیریت ابرنا برومی اسم لوف الصغیر است ابرطاموس یونانی اسم قفر الیهود است ابریخ
بوریخ کابلی است ابوهیمیه از جمله اغذیه وآن آشی است که باآب غوره وقند وعود وادویه حاره وبادام وکلاب ترتیب
دهند ومقوی معده ودل وجکر ومفرح است مع التاء ه اترج بفارسی بالنک وترنج نامند وپوست آن در دوم
خشک وتخمش در اول سیم کرم ودر دوم خشک وبرک وشکوفه آن در آخر دوم کرم ومجفف ومحلل وملطف وترشی
آن مقوی دل ودر آخر دوم سرد وخشک وقابض ومسکن قی صفراویست ومقطع مرة الصفرا وباقوه تریاقیه وملطف
ومشتهی وصاف کننده روح وخون از صفرا ومانع ریختن صفرا بمعده وامعا وجهت خفقان حاره وتقویت معده وجکر
وتسکین حرارت احشا ویرقان وتشنکی واسهال صفراوی وکبدی وخاد آن جهت کزیدن عقرب پرنده ومار شاخدار
نافع وطلای آن جهت کلف وقوبا وجهت قلع رنک سیاهی ومرکب از جامه وقطور آن جهت یرقان که در چشم باقی مانده وغیره
بمطبوخ آن در سرکه جهت اخراج زلو که در حلق مانده باشد مفید است ومضر سینه وعصب ومصلحش شربت خشخاش
وشراب الطین وبدلش آب نارنج وآب لیمو وچون جواهر ومروارید را در آن بخیسانند مضمحل سازد ورب آن در افعال
قویتر از رب غوره است وجهت غلبه صفرا وتشنکی مفرط وقطع قی ودفع سموم واکتحال آن جهت بیاض وطلای آن
جهت قوبا نافع وکوشت آن که شحم نامند در اول سرد وتر ودیر هضم ومضر حرارت غریزی معده ومانع صعود بخار است از معده
بدماغ ومورث قولنج ومصلحش عسل است وپوست آن مقوی دل ودماغ ومعده واحشا ومفرح ومشهی وباقوه تریاقیه
ومعطش ومفتح ومحلل نفخ معده خصوصاً چون باعسل پرورده باشند وطبیخ خشک آن مسکن قی غیر صفراوی ومضغ
آن جهت خوشبو کردن دهان وعصاره پوست وکوشت آن که با اسم کوبیده باشند جهت کزیدن افعی نافع وهمچنین ضماد
آن همین اثر دارد وطلای پوست محرق آن باشراب جهت برص بسیار مفید وغیر محرق آنرا چون در جامه بکذارند مانع کرم

زدن

زدن وچون پوست یکعدد آنرا بالتمام در شراب اندازند در ساعت ترش کند ومضر جکر حار ومصلحش عسل ومضر
دماغ حار ومصدع ومصلحش بنفشه وقدر شربتش از خشک آن پنج درهم واز مربی هفت مثقال وتخمش در افعال
مانند پوست آن باقوه مسهله ودو مثقال از مقشر آن مقاوم جمیع سموم حیوانی وقویتر از تریاق کبیر وباآب کرم
یا شراب جهت کزیدن عقرب مجرب وبدستور ضماد آن وآشامیدن یکدرهم از مغز مقشر آن بغایت مدر حیض وکشنده
جنین ومخرج آن وطلای آن جهت تحلیل ورم بلغمی وسنون آن جهت تقویت لثه وروغن تخم آن جهت بواسیر
طلاءً وشرباً بغایت موثر ومفتح سده کوش وسریع النفوذ در آن ومحلل قوی وملطف وچون کسی بآن تدهین
کند کویند عقرب نزدیکی باو نکند ومجربست وضماد مطبوخ مجموع ترنج در سرکه یا شراب جهت مفاصل ونقرس و
اورام ودبیلات نافع وبرک آن هاضم طعام ومسخن معده ومقوی احشا ومفتح سده وجهت ضیق النفس بلغمی
مفید وشکوفه آن در افعال مثل برک آن واز آن لطیفتر وبوییدن ترنج مقوی دل ومفرح وجهت دفع ضرر هواء
وبائی آزموده وهمچنین فرش کردن برک آن همین اثر دارد ومؤلف جامع انطاکی مروارید محلول در آب ترنج را که در
قاروره کرده در حمام کذاشته تا حل شده باشد جهت دفع سموم وامراض اعضای رئیسه وجهت ذخیره مجرب میداند
چون با اشربه مناسبه بنوشند وروغن ترنج که پوست خالص شش عدد آنرا در روغن خیری از هر یک رطلی یا دو
رطل روغن کنجد انداخته وبهر سه شبانروز بیرون آورده پوست تازه ریخته باشند تا سه دفعه وبیشتر کرم وخشک و
ومحلل وتدهین آن جهت امراض بارده وعصبانی درد مفاصل ودفع لرزیدن تب ربع وبر اسفل قدم جهت دفع برودت
هوا در اسفار وبر بدن جهت استرخا وخوشبو کردن عرق وفالج ولقوه ورعشه واختلاج وعرق النسا ودرد کرده
ومثانه وجهت رویانیدن مو وسعوط آن جهت درد سر وعلل سوداوی ودرد شقیقه ومضمضه آن جهت درد دندان
نافعست اتوپک اتکن بهندی انجره است اتوبک بهندی رُوبجست اتیمیر یونانی اسم بابونجست اتان عربی
واسم حمار شیرده است اتری بهندی اسم امعا است اتباطون شرابیست که از آب انکور وعسل وادویه حاره ترتیب
دهند بسیار کرم وملطف وجالی وموافق مزاج پیران ومرطوبین است اتادیون یونانی اشترغاز است اتانقون
یونانی اشق است اتوعون یونانی بفنیج است اتامیطیقون بلغت رومی مو است مع الثاء ه اثمد بفارسی
سرمه نامند سنک سیاه وبارصاصیه واهل اکسیر را اعتقاد آنست که چون چند روز با صابون سبک نمایند
قلعی خوب میشود بهترین آن اصفهانی است که از نواحی کوپا خیزد در دوم سرد ودر سیم خشک وکویند تا چهارم
خشک است وبمراتبه رجات در آن اختلاف نموده اند قابض ومجفف قوی وباقوه سمیه وقاطع جریان خون
از جمیع اعضا ومقوی اعصاب ومنقی چرک زخمها وکوشت زیاد وجهت تقویت باصره وحفظ صحت چشم ورفع
حرارت ورطوبت وقروح واندمال آن والتیام سایر قروح اعضا وبا اندک مشک مقوی باصره پیران وحمول آن
جهت قطع جریان حیض وخروج مقعد وضماد آن بر پیشانی ونصف سر جهت قطع رعاف که از حجب دماغ باشد
وبا پیه تازه جهت سوختکی آتش وبا روغنها چون بر بدن طلا کنند جهت کشتن ورفع قمل وذرور آن جهت جراحت

تازه وقطع خون آن وقروح ذکر وطبقه قرنیه چشم بغایت مفید ومحروق آن که با پیه سرشته بر آتش گذاشته باشند
تا شعله ور گشته بسوزد لطیفتر ومغسول آن الطفست وبا مروارید وسرگین حردون وشکر جهت غشاوه وبیاض
چشم مجرب وبا حضض وسماق جهت دمعه وجرب بدستور مجرب ومضر شُش ومفاصل وخوردن آن قاتل است
وبدلش آبار ومصلحش شکر وکثیرا **انزار** بلغت اهل بادیه اسم امبر باریس است **اثل** بلغت عربی اسم نوع بزرگ درخت
گز است بقدر درخت سرو عظیم وبرگش خشن وباز غب اندک وثمرش بشکوفه وبقدر نخودی وبزرگتر از آن وتیره
رنگ مایل بزردی ودر جوف آن دانهای ریزه وبهم چسبیده وگویند آب آن سرخست وعذبه وثمرة الاثل نامند
ومؤلف اختیارات وجامع انطاکی ومغنی وجامع الادویه ومنهاج وکامل الادویه وصیدنه وقانون اقسام سرو کوهی
ودرخت گز را مشتبه ذکر کرده اند واز جامع ابن بیطار وجامع بغدادی ظاهر میشود که اهل عرب اقسام سرو
کوهی وطرفا واثل اقسام گز است وجوز الابهل غیر ثمرة العرعر وعذبه غیر ثمرة الطرفا است واثل در اول سرد ودر
دوم خشک وبا قوت قابضه واندک ملوحت ومراره وجالی ومفتح ومطبوخ بیخ وشاخ وبرگ آن جهت جذام وسده و
ورم سپرز ومنع سفیدی مو ودر سرکه وشراب مقوی جگر وملین ورم آن وطبخ آن با آب عفص وپوست انار قایم مقام
حب زیبق است ودر ازاله قروح خبیثه وآتشک وآکله ونمله ومضمضه آن جهت درد دندان وضمادش جهت تحلیل
ورم جگر وبخور آن هفته دفعه جهت سقوط دانهای آبله وآبله وبواسیر وجوششهای ریزه که آب آن تراود و
خاکستر وآب تلخ آن جهت خروج مقعد وتقویه مو نافع ودر قطع خون همه اعضا خاکستر آن مجرب وقدر شربت
از طبیخ آن تا چهل وپنج مثقال واز عصاره آن تا سی مثقال ومضعف معده وبدلش جوز السرو ومصلحش صمغ عربی است
وشیخ داود انطاکی فرموده که چون کبریت را با آب اثل داده وزن آن تسقیه نموده هفت بار تقطیر کند صبغ الاول رابعا
وثمرش در دوم سرد ودر سیم خشک وبعضی گرم در دوم میدانند واصلی ندارد قاطع اسهال وسیلان خون ورادع مواد
ومقوی معده وجگر وسپرز واعضا وآشامیدن آن نزف الدم وربو ومنع انصباب نزلات واسهال صفراوی ورطوبی
وبوداده آن با کاه خوردنی وبدستور دو درهم ونیم آن با یک درهم ونیم گلنار که دو سه دفعه هر دفعه همین مقدار بنوشند
جهت قطع اسهال مجرب ودر حبس سیلان خون بسیار مفید وطبیخ نکوفته آن وخیسانیده اش در آب گرم که با شکر
بنوشند جهت یرقان وگزیدن رتیلا وجرب رطب ورطوبات رحم ودر مزاج اطفال جهت دفع رطوبات متعفن نافع
وچون نقیع آنرا بلسه روز یا هفت روز بنوشند واز عقب آن دوغ ونان میده تناول نمایند باعث فربهی بدن وخوبی
رنگ رخسار وتقویه معده وتنقیه رطوبات فاسده آن میشود وچون با صندل وافسنتین جوشانیده آب آنرا با شکر
بقوام آورند جهت تقویه اعضا واعصاب وسده سپرز وسعد یله وجهت مغص نافع وچون در گلاب خیسانیده در چشم
بچکانند جهت ردع مواد وتقویه اجفان وحدت بصر مفید وذرور آن جهت قطع خون جراحت وبردن گوشت
زیاد ومغسول آن جهت جرب رطب ونیکو کردن رنگ رخسار ودفع قمل وحمول آن جهت دفع رطوبت رحم وفرج ومضمضه
بطبیخ آن بدستور خاییدن آن جهت تقویه لثه وتآکل دندان وضماد مطبوخ آن در سرکه وآب جهت ورم سپرز نافع

ومضر سر ومصلحش دوقو وقدر شربت از سایده آن دو درهم تا چهار درهم وبدلش بوزن آن عفص با پیه انار است
اثلق بعربی اسم پنج انگشت است وبیونانی اغینس نامند یعنی طاهر وپاک ونبات آن ما بین شجر وگیاه است ودر
مواضع صلبه قریب بآبها میروید شاخهای آن قوی وصلب وبرگش از برگ زیتون ریزه وکم رنگتر وبر سر هر شاخی
پنج عدد شبیه به پنج انگشت چون بدست بمالند بوی آن در عطریت شبیه به بیاسر وگلش سفید مایل به سرخی
وازرقی وتخمش از فلفل کوچکتر وسفید وبعضی سیاه وشاخ آنرا نفعی نیست ومداومت تخم آن قاطع نسل وکاسر
باهست در دوم گرم وخشک وگویند در سیم خشکست وبعضی در دوم سرد وتر دانسته اند وبعضی در دوم
سرد ودر اول خشک میدانند با قوت قابضه ومحلل وملطف ومفتح ومدر حیض وتخمش لطیفتر وپادزهر سموم
ومجفف منی وشکننده بادها وزیاد کننده شیر وجهت گزیدن مار وهوام وسگ دیوانه وسده جگر وسپرز
وصاحب جنون وباشراب جهت گشودن حیض بغایت مفید وضماد آن جهت تحلیل ورم صلب واعیا وورم سپرز
وجراحات والتوی عصب ودرد پا ودرد سر رطوبی وورمی مثل قرانیطس ولیثرغس نافع وبدستور نطول مطبوخ
آن در سرکه با روغن زیتون وطلای آن با آب جهت درد شقاق مقعد وحمول وبخور ثمر آن برگ آن مثل فودنه صحرائی
جهت ادرار حیض وجلوس در طبیخ آن جهت ورم رحم ومقعد ومرهم آن با کره تازه وبرگ رز جهت صلابت انثیین
وفرش کردن برگ آن جهت کسر قوت باه وگریزانیدن هوام موثر وبخور آن نیز باعث گریختن هوام میشود ومضر
گرده ومصدع ومصلحش صمغ عربی وقدر شربتش یکمثقال وگویند بدلش دو وزن شاهدانه است وهفت عدد از برگ
آن مسهل قوی ومجربست وگویند تکیه کردن بر چوب آن ودر تحت فراش گذاشتن مانع احتلام وقاطع نعوظ است
اثاناسیا بیونانی اسم معجونیست یعنی منقذ الامراض وگویند اسم جگر گرگست وچون معجون مزبور را بجگر گرگ
بنا بر آن باین اسم موسوم شده **مع الجمیره** **اجا** بلغت هندی درختیست برگش از برگ خیار پهن تر وشکوفه آن
چون ریسمان سرخ گره زده آویخته وبارش شبیه هلیله وچوبش در آتش بسوزد وچون دو درهم پنج آنرا نیکو بجوشانند
ویا دو درهم نبات یا شهد بنوشند جهت حبس بول بسیار آزموده است **اجر** بلغت یونانی وبلغت دری عربی بالف ممدوده
وجیم بفتح الف مستعمل است در دوم گرم ودر چهارم خشک وجالی ومقطع وبآب کرفس آشامیدن مفتت حصاة وضماد
آن با آب غوره جهت دفع شری ومنع ظهور آن وبا نمک وسرکه جهت خراز وبا سرگین گاو جهت اورام وبثور بلغمی واستسقا
لحمی وزقی وسوء القنیه وذرور آن جهت قطع خون وجراحات تازه وجلوس بر روی آجر گرم جهت زحیر رطوبی و
بارده وریحی مجرب خصوصا وقتی که روغن گل بر آن ریخته باشند وچون آجر آب ندیده را بسیار تافته در آب
یا در شراب اندازند که آب را بجوش آورد وسر را ببخارات آن بدارند معرق قوی ودر تحلیل مواد بارده دماغی
ونزلات مزمنه ودرد سر کهنه بیعدیل ومجربست وقدر شربتش تا یکدرهم وروغن آن که آجر را بقدر یکمثقال
ریزه کرده در آتش سرخ نموده بروغن زیتون انداخته بعد از آن کوبیده با قرع معکوس تقطیر کرده باشند بغایت
گرم وسریع النفوذ ومحلل وملطف وآشامیدن آنرا جهت تفتیت سنگ مثانه مجرب دانسته اند ومدر بول

وجهة سایر علل مثانه نافع وکشنده کرم معده وامعا وجهة مغص بارده ورياح ونفخ باطنی وظاهری وسموم
بارده وگزیدن عقرب وفالج ولقوه ورعشه وعرق النسا ومفاصل وتحلیل خون منجمد وباشربت زوفا جهة ضیق
النفس ورفع فضلات ریه مفید واکتحال آن جهة تحلیل آب نازل شده بعدیل وحمول آن جهة کشودن خون
بواسیر وساقط کردن دانه بواسیر ورفع کرمهای مقعد وفرزجه آن جهة کشودن خون حیض واخراج جنین زنده
ومرده ومشیمه سریع الاثر وسعوط آن جهة صرع ونسیان ودلوك آن جهة کشتن کرم دندان وتسکین الم دندان آن
وطلای آن جهة زخم آتشك بعدیل وقطور آن جهة ثقل سامعه ونشوق جهة امراض بارده بینی ودماغ وضماد
آن باشو جهة ورم سپرز بغایت مفید وقدر شربتش از یکمثقال تا دو مثقالست ومضر معده ومصلحش سرکه ومضر
کرده ومصلح آن کثیراست اجمود بلغت هندی اسم کرفس است اجواین بهندی اسم نانخواه است اجری بهندی کوشرا
اجاص بفارسی آلوی بخارا نامند اکرچه شامل اقسام آلوی زرد وسیاه وآلوچه وآلوی ترش وجنگلی وشاهلوج
وآلوی سرخست مراد از آن آلوی سیاه بزرگست در اول سرد ودر دوم تر وملین ومزلق ومسهل صفرای رقیق
ومسکن حرارت ودافع قی صفراوی وتشنگی دهن وجهة تبهای حاره وصداع حار وخارش بدن نافع وطبیخ نیم رطل
آن در دو رطل آب که بنصف رسد باقدری شکر مسهل خوب وبی اذیتست وموافق سینه ومثل سایر ترشیها
مضر سعال نیست ونقوع آن مرطب معده وجهة قی وغثیان حاره مفید وغرغره بطبیخ برك ویا بیخ آن جهة ورم لهاة
ومنع نزلات دماغی وورم لوزتین وتقویت بن دندان وآشامیدن جهة رفع کرم معده وضماد برك آن باسرکه جهة
کشتن کرم امعا مجرب ومضر دماغ ومصلحش عناب ومضر معده ومصلحش کلقند ودر بهرودین مصطکی وکندر وعسل
وقدر شربتش تا نیم رطل وبدلش تمر هندی وآلوی صحرایی وجنگلی مجفف ومطبوخ آن در کلاب قابض طبع وصمغ آلو
کومثر از صمغ عربی وبسوست آن کمتر از آن ومفتت حصاة وجهة سرفه نافع واکتحال آن جهة حدت بصر وضماد آن
باسرکه جهة قوبا وجوشش بدن اطفال مفید وربّ آن سرد وتر وملین طبع ومسکن تشنگی ودر تبهای حاره والتهاب
مواد وسایر آثار ومثل آب آنست اجوان بهندی بیخ است اجلاجندن بهندی صندل ابیض است اجوکا بهندی
مع الخاء
فودنج بری است اجلی کدهی وکدی کاثر ابهندی عصارة قثاء الحمار است اجاص ابیض ادرکست احیون بحاء
مهمله لغت یونانی وبمعنی راس الافعی است وآن ثمر کیاهی است شبیه براس افعی وبیساق ونبات آن خشن وباریك وبرگش
از برك ابوخلسا وکاهو ریزه تر وباز طوبتی که بدست چسبد وخاردار وم زغب وشاخهای آن بسیار ومایل بسفیدی
وریزه ودو جانب آن برك میروید وبرکش باریك وریزه وکلش بنفش وثمرش شبیه براس افعی وبیخش بقدر انکشت ومایل
بسیاهی وباریك ودراز در دوم کرم ودر اول تر ومفتت حصاة ومدر بول وحیض وشیر وعرق وبیخ آن مقاوم جمیع
سموم حیوانی خصوصا چون باشراب بنوشند واکر باشراب وچیزهای دیگر مناسب بیاشامند کویند جهة درد کمر
مجربست ومورث خارش وجوشش ومصلحش شیر وقدر شربتش تا دو مثقال وبدلش دانه ترنجست اجرهین بفارسی
کلکافشر وبهندی کسنبر وبرنك زعفران وبلغت دیلمی کاجره نامند بستانی آن در دوم کرم ودر اول خشك وتری

کل

آن در سیم کرم وخشك تا سه سال باقی میماند منضج وباقوت قابضه ومحرك باه ومنوم ومحلل ومقوی جگر وکدازنده خون
منجمد مطلقا وضماد آب آن باعسل جهة قوبا وباماست بر مثانه جهة احتباس بول مجرب وطلای آن باعسل جهة بهق
وبرص وقلاع اطفال وباسرکه جهة خارش بدن واورام حاره وباد سرخ وورم حکو مفید ومضر سپرز ومصدع و
مبخر ومفسد معده ومصلحش عسل وقدر شربتش یکمثقال وچون باکوشت بجوشانند باعث زود مهرا شدن آن
ولذاذت اطعمه میشود احداق المرضی بهار است وآن نوعی از اقحوانست ومذکور خواهد شد احداق البقر
مع الخاء
عنب اسود است احلب دیا بسریانی اسم شبرمست احریا واحادیا بیونانی افعی است اختاء البقر بخاء معجمه سرکین
کاو است در آخر اول کرمست ودر دوم خشك ومحلل وجاذب وآشامیدن دو مثقال یا سه مثقال ونیم از سوخته
آن جهة استسقا ورفع سموم بسیار آزموده وضماد تازه آن که سرد نشده باشد جهة ورم جراحات عارضه از کاردن
وامثال آن وقطع سیلان خون وتنوره هم واندمال جراحات ودرد مفاصل وعرق النسا ورفع الم کزیدن هوام
ودقی آن باآرد جو جهة جوششها وباسرکه جهة ورم حار وباعسل جهة اورام بارده وبابوره وکوکرد وامثال آن
جهة استسقا وبازعفران جهة کشودن خراج وباباقلی جهة ورم پستان وباآب اسقیل جهة قوبا وسعفه وداء الثعلب
مجربست وباسرکه جهة خنازیر واورام صلبه وثالول وکزیدن زنبور وورم درد زانو وتکرار ضماد پخته آن در روغن
زیتون کذاشتن بر بدن تلخشك شود جهة بیرون آوردن خار وپیکان وامثال آن از بدن وبر زیر ناف زنان جهة
اخراج جنین مرده وهرکاه مدتی بکذارند باعث کشتن جنین زنده وبر پشت زهار وتهیگاه جهة رفع قولنج ورمی
در نجی سریع الاثر است وبر مقعد جهة درد وورم آن وطلای سوخته آن باسرکه بر پیشانی جهة قطع رعاف ونفوخ
آن در بینی بر سکون جهة رعاف وبا روغن زیتون جهة نقرس وبخور آن جهة عسر ولادت وکریزانیدن پشه و
قطور سایده آن باروغن بادام تلخ وشراب جهة الم وضربان کوش بسیار مفید است اخروهس بیونانی امار بطوست
اخواس بیونانی کثیری بری است اخیلوس بیونانی نانخواه است اخلمه بلغت مصری بسباجست اخیسنه
خردل بری است اخریطوبر کراث بری است اخیریطوس کونیز بری است اخیروهس نباتیست غیر کندم صحرایی منهمان
کار آبها شبیه بکیاه ازن وثمرش سیاه وریزه کلش سفید وثمرش در اول تر چیشم وکوش مستعمل وباقوة مجففه
مع الدال
ومحلله وقابضه است اخینوس اخیروس است ادرك عربی است بفارسی آلوچه سلطانی نامند در اول سرد ودر دوم
آن در دوم تر ومسکن حدت صفرا وملین طبع ورب آن قابض وآب برك آن کشنده کرم معده ونادرس آن منبه بعض
وقاطع قی ونفاخ ومفسد معده ومصلحش کلقند وآب آلوچه رسیده جهة سرفه حار وصاحب دق بغایت نافعست
ادارا بلغت بربری اشخیص است که اسد الارض عبارت از آن باشد ادفوس بیونانی عرعر است ادرافس آذربویست
ادویه حاره عبارت از ابازیر است ادویه خوشبو عبارت از افاویه است ادرکون بفارسی اسم اذربویست
مع الذال ه اذاراخی بذال معجمه لغت سریانی وبفارسی کوله ودر تنکابن ومازندران کلاج دارو نامند بیخی است مدور
ویهن وبسیار تلخ وخشك آن بغایت صلب بعد از آنکه در آب خیسانند پوست آن اکر قشر باشند بسوهان ریزه باید کرد

و برکش از برگ بنفشه سبزتر و در غایت سرخی و ساقش از ساق بنفشه سطبرتر و سرخ و در آخر دوم گرم و
خشک و سم حیوانات دم دار و بالخاصیه مبدل مزاج بسیار سرد است بمزاج طبیعی بدون احتراق خلط و جهت
فالج و درد کمر و امراض بارده عصبانی مجرب و ضماد آن جهت کلف و جرب و قوبا و عرق النسا و مفاصل و امراض بادی
مفید و مشوش ذهن و مسکر و مصلحش شکر و ادویه خوشبو و قدر شربتش از یک دانگ تا دو دانگ و یک مثقال آن
کشنده است و در کتب هنود از خواص آن بسیار ذکر کرده اند و چون بصحت نپیوسته بود ذکر نمود و حقیر معجونی
از آن ترکیب نموده و در دستور ثانی مذکور است و در رفع فالج و استرخا و دردهای بارده مجربست و بعدیل
اذربو یونانی بیخی است سیاه رنگ و شبیه بشلغم و بر روی او چیزها مثل کرم رسته و گیاه او خار دارد و بقدر
شبری و بسیار شاخ و برکش شبیه بکرنب و ثمرش شبیه بغلاف نخود و در آن دو عدد یا سه عدد دانه مایل
بزردی و منبت آن کشت زارها است و بسریانی عرطنیثا نامند و بفارسی جوزه صباغان گویند و آن غیر جوز
کاذرانست و قسمی از بخور مریم است و در بردن چرک از پشمینه و جامه مثل صابونست در وسط سیم گرم و خشک
و جالی و معطس و مفتح و مسکن فواق و مدر بول و حیض و مسقط و مفتت حصاة و محلل و جاذب فضول دماغی
و با قوت تریاقیه و جهت گزیدن هوام و تسکین درد آن و رفع مواد مفاصل بقوت مسهله و جهت احتباس حیض
و ضماد آن با سرکه جهت عرق النسا و داء الثعلب و ورم سپرز و حمول آن جهت بواسیر و تنقیه رحم و اعانت بر حمل
و ذرور آن جهت جراحات خبیثه و سعوط آن مفتح سده مصفاة و بغایت معطس و طلای خاکستر آن جهت مفاصل
و درد ورک نافع و مضر احشا و مصلحش آب مورد و کثیرا و قدر شربتش تا یک مثقال و سه مثقال آن کشنده و بدلش
و در دفع سم بوزنش دانه ترنج و زراوند طویل و فودنج است اذرقی غیر اذاراقی و در تحریک باه و مستی چون مذکور است
کرآن شبیه بزبد البحر و در نهایت حرارت و بغایت محلل و مسکن دردهای بارده مزمن است و خوردن آن بقدر دانگی
کشنده است و در اطلیه مستعمل است و ظاهرا قسم پنجم زبد البحر است اذخر بفارسی گاه مکه و کوربه دشتی نامند
نباتی است شبیه بکولان که نوعی از اسل است بیخش غلیظ و بسیار شاخ و باریک و برگش ریزه تر از کولان و از آن
در حجم و قد کوچکتر و مایل بسرخی و زردی و ثقیل الرایحه و شکوفه آن بسیار و دانه و سفید و با عطریه و تند طعم
و گزنده و دیسقوریدوس فرموده که قسمی از آن را ثمری باشد سیاه رنگ در دوم گرم و خشک و محلل و مفتح و مدر بول
و حیض و فضلات و مقطع اخلاط و مفتت حصاة و مسکن اوجاع بارده باطنی و مقاوم سموم هوام و جهت ورم
جگر و سده آن و ورم فم معده و رفع نفث الدم و بادها و جهت استسقا و علاگرده و زهیر و شدخ عضل و با مصطکی
جهت تنقیه فضلات دماغی و با ترنجبین جهت سپرز یک مثقال آن را با فلفل بالسویه و جهت رفع غثیان مجرب دانسته اند
و جهت ازاله خوف نافع و ضماد آن جهت ورمهای بارده جگر و مثانه و معده و سپرز و ریاح جمیع اعضا و جلوس در
طبیخ آن جهت ورم رحم و درد مفاصل و مضمضه و سنون آن جهت درد دندان و تقویت لثه و غمور و رفع رطوبات
و مداومت آشامیدن طبیخ آن جهت مفاصل بارده بغایت مفید و با سکنجبین جهت اواخر تبهای بلغمی مجرب و شکوفه

آن

آن لطیفتر و در افعال ضعیفتر است و مضر گرده بسبب ادرار و مصدع محرورین و مصلحش گلاب و صندل
و قدر شربتش از نیم مثقال و بدلش راسن و قسط و بدل فقاح آن قصب الذریره است و عرق اذخر بغایت لطیف و با
قوت تریاقیه و در افعال شبیه با آنست و روغن آن که شکوفه اذخر را در روغن زیتون بقدری که آن را بپوشاند گذاشته
باشند و دو ماه تابستان در آفتاب پرورده و سه چهار مرتبه صاف نموده شکوفه را تازه کرده باشند در سیم گرم و خشک
و با قوت قابضه و آشامیدن آن جهت تحلیل ورم بارد باطنی و طلای آن جهت دردهای بارده و برص و رویانیدن مو
و انواع خارش اعضا و دفع ماندگی و دلوک آن جهت درد دندان و ورم لثه و جوشیدن دهان نافعست اذاراقیون
باعتقاد جالینوس نوع چهارم از زبد البحر است پر سوراخ و بسیار سبک و از فرنگ آورند شبیه بزهره اسیوس و در
افعال از زبد البحر اقوی و از سموم قویتر و قدر دو دانگ آن کشنده و طلای آن با آب جهت عرق النسا و ورم پستان
و جرب و کلف و بثور و اکتحال آن جهت رفع ناخنه و بیاض قوی چشم دواب بسیار موثر است ادریون بفارسی گل آفتاب
پرست نامند نباتیست مابین شجر و گیاه بقدر ذرعی برگش بی زواید و نرم بقدر برگ جرجیر و با اندک زغبیت و گلهای
آن بزرگ و پهن و مدور و زرد و درخشنده و در وسط آن برگهای ریزه سیاه مایل بسرخی و بغایت خوش منظر و
همیشه رو با آفتاب دارد و بحرکت آن دور میکند و بری قویتر از بستانی است و تشویش اقوال مولف اختیارات براهل
بصیرت پوشیده نخواهد بود در دوم گرم و خشک و محلل و جالی با قوت تریاقیه و مدر حیض و فضلات و مسقط
جنین و مبهی و مفتت حصاة و جهت جراحت بهر و تقویت معده و جگر و وجع قولنج و فواق و بواسیر و گزیدن هوام
و گزانیدن آن و تنقیه دماغ و احشا و رفع قولنج و تفتیح سده دماغی و نقصان شم و استسقا و یرقان و ام الصبیان
و امراض بارده و چهار درهم از آب برگ آن با آب گرم مقی قوی و یک درهم آن مقوی دل بارد المزاج و مورث غضب در محرور
المزاج و دو درهم از کوبیده برگ آن جهت اخراج جنین و رفع احتباس حیض و ضماد آن جهت درد مفاصل و عرق النسا
و بو کردن جهت نقوط و حمول بیخ آن مسقط جنین و معین آبستنی عاقر و آب بیخ آن جهت درد دندان بارد نافع و مضر
سپرز و مصلحش فانید و عسل و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش از آب گل و برگ و بیخ آن تا چهار
مثقال و از جرم آن یک مثقال و بدلش مثل وزن آن سلیخه و ربع آن زعفرانست و از خواص آنست که مگس بر گل آن
نمی نشیند و از دود آن موش و جلپاسه میگریزد و چون حامله قدری از آن در دست چپ گرفته دست راست را
بر روی آن گذارد بطفل ضرر عظیم میرسد و اگر مدتها بدستور نگاهدارد باعث اسقاط طفل میشود اذان البقار
انجره در کنار آبها و بیشها و سایها روید بستانی مانند برگ آن مایل باستدیر و شبیه بگوش موش و گیاه آن بی ساق
و بی گل و بر روی زمین پهن میشود و شاخهای آن سر پهلو است و چون بدست بمالند بوی خیار از آن ظاهر میشود
این نوع را مزاج در سیم سرد و تر و با قوت قابضه و با اندک قوت محلله و ضمادش با آرد جو جهت ورم حار چشم و سایر اعضا
و حمره و قطور آب آن جهت درد گوش و ورم حار آن و سعوط آن جهت صداع حار نافعست و مسکن التهاب و غشیان و
و مسقط کرم معده است و بری آن سه قسم است قسمی را شاخهای بسیار باریک از ذیل اصل میروید و شاخهای اسفل

سرخ ومجوف وبرکها باریکتر ودرازتر از نوع بستانی ومایل بسیاهی ووسط وپشت برکها مزغب واطراف برکها تند
وزوج زوج بر شاخها رسته وهر ساق مشتمل بر شاخهای ریزه وکلش لاجوردی وبعضی را کلش زرد وبیخش بقدر
انکشتی وپرشعبه وفرق درمیان این قسم واسقولوقندریون آنست که آنرا برك نرم ودراز وریزه است واسقولوقندریون
بخلاف آنست در حرارت وبرودت معتدل ودر دوم خشك وجهت صرع ولقوه واوجاع بارده وصداع نافع ومقوی
معده ومحلل ومفتح ومدر بول وضماد آن جهت کزیدن افعی وسعوط آن جهت لقوه وطلای بیخ آن جهت نواصیر چشم
بسیار مفید وغرغره آن با ماء العسل جهت تنقیه رطوبات دماغیه نافع ومضر مثانه ومصلحش مرزنجوش وقدر
شربتش تا دو مثقال وکویند مصلح آن تخم خرفه است وقسم دیکر را منابت ریك زارها است وشاخهای آن بر روی
زمین پهن میشود وبرکش مایل بتدویر وبی کل وبسیار شبیه بنوع بستانی واز آن ریزتر وباحرافت وکویند
بی کل نیست بلکه بجهت نهایت ریزکی وچسپیدن بشاخها چندان مرئی نمیشود در سیم کرم وخشك وجهت سموم
واورام بارده ورفع آثار وجذب پیکان وخار از بدن نافع وضماد عصاره آن بر کمر وقضیب ومراق باعث تحریك عظیم
باه حتی پیران ومایوسان را بحال می آورد ومطبوخ خشك آنرا چون ضماد کنند در این اثر ضعیفتر است وقسم سیم
را برك مایل بتدویر وخارناك ومزغب وشاخش شیردار ومفروش بر روی زمین ودر آخر سیم کرم وخشك وبا قوه
سمیه ورد بهترین اقسام ومقی قوی ومسهل وزیاد آن کشنده والصاق برك آن بر رخسار باعث سرخی بشره وشیر آن
مقرح جلد ومؤلف مالا یسع کوید که چون سه مثقال ونیم آنرا جوشانیده آب آنرا با نعناع بنوشند واز عقب آن
ماهی شور بخورند جمیع کرم معده را دفع میکند ودیکر متکون نمیشود ومؤلف تذکره این خاصیت را بجهت نوع
بستانی آن ذکر کرده است وابن تلمیذ در این معنی میفرماید که اقسام اذان الفار غیر مرزنجوش است وهمچنین از سایر
کتب نیز همین معنی ظاهر میشود چه مرزنجوش متصف بصفات دیکر از جمله ریاحین وباعطرتر وبرکش شبیه بکوش
موش نیست ومایل بتدویر نیست وکل آن ها سفید مایل بسرخی است وتخمش شبیه بتخم ریحان وشفاف میباشد
وتشویش قول صاحب اختیارات نهایت ظهور دارد اذان الارنب بلغت بربری لصیقی است اذان العنز عصی الراعی است
اذان الثور لسان الثور است اذربایزن بلغت عبرانی سافنیاست اذان العبد بلغت بربری مزمار الراعی است
اذان الفیل لوف الکبیر است اذان الجدی نوع بزرك لسان الحمل است اذان الشاة واذان الغزال لصیقی است و
کویند لسان الحمل است وبلسکی را اذان الغزال کویند اذان الدب قلومس است اذان القسیس نوعی از ابو رسنت
اذناب الخیل لحیة التیس است مع الراء ۵ ارمال وارمالك وبربانی ارمالی نامند دوای حبشی است شبیه بقرفه
وباعطرتر منابت آن هند ویمن ونبات آن بقدر نیم ذرعی وبرکش تیره رنك وکلش کبود وبی ثمر ومستعمل پوست آنست
ومایل بزردی میباشد در آخر دوم کرم وخشك ونایب مناب قرنفل ودارچینی ومقوی دل واحشا ومعین هضم
وجمیع قوتها وحابس طبع ومانع انتشار زخمها واکله ومدر فضلات وضماد آن جهت بثور واورام واندمال
قروح ومنع تعفن اعضا وبوییدن آن جهت تقویت دماغ ومضمضه آن جهت استحکام لثه وامراض دندان وطلای

آن جهت اصلاح ناخن وآشامیدن آن جهت قطع بخارات کریهه وبوی دهان ورفع رمد بارد نافع ومصدع
محرورین ومصلحش کشنیز وقدر شربتش دو مثقال وبدلش سلیخه ودر بوی دهان کبابه اریقطون معرب اذارقیطون یونانی
وآن نباتی است مزغب ساقش مربع وسست وقریب بذرعی وبرکش مایل باستداره واکلیل آن مایل بسرخی وتخمش بقدر
زیره واز آن کوچکتر وسیاه وتندطعم وبیخش نرم وسفید وشیرین در دوم کرم وخشك ولطیف وجالی ومجفف
ودر امراض دهان ودندان ودرد سینه ونفث الدم وتسکین درد مفاصل بعد یك ونیم رطل از طبیخ آن جهت عسر البول
وعرق النسا وضماد آن جهت سوختکی آتش ومفاصل وشقاق وقروح سر انکشتان که از برودت باشد نافع ومضر
کلیه ومصلحش روغنها وقدر شربتش تا شش درهم وبدلش بیخ است ومؤلف مالا یسع کوید که صنف دیکر از آن میباشد
برکش شبیه ببرك کدو واز آن بزرکتر وصلب ومایل بسیاهی ومزغب وبیخش بزرك وسفید ومجفف وباقبض ومحلل
ودرور برك آن جهت قروح خبیثه نافع وبدستور ضماد تازه آن وطلای مدقوق آن جهت درد مفاصل که با حکه
باشد وچون دو درم بیخ آنرا با مثل آن حب الصنوبر بنوشند جهت تنقیه جراحت شش نافعست ارمنیز بیونانی
اسم نباتیست که بری وبستانی میباشد وبری آن غیر مستعمل وبستانی آنرا برکش شبیه ببرك انجل وساقش مربع
وبقدر نصف ذراع وغلاف ثمرش شبیه بغلاف لوبیا ومایل بطول واسفل وتخمش سیاه ودراز وتخم بری آن مستدیر
واغبر وکویند ادمتین درخت فلفلانست در سیم کرم ومحلل وجذاب ویکدرهم آن با شراب بغایت محرك باه وضماد
مطبوخ آن محلل اورام بلغمی وجاذب پیکان وخار از بدن ومخرج جنین وقطور آن با عسل جهت قرحه چشم نافعست
ارهقباقی بلغت یونانی نباتیست شبیه بکبر وبسیار تند ولاذع ودر غایت حرارت واجتناب از آن اولی است مکر
در اطلیه که با مصلحات استعمال نمایند ومؤلف اختیارات کوید قثاء الحمار است وسند آن ظاهر نیست وصاحب مغنی کوید
ثمر آنرا غلاف میباشد اراك درخت مسواك است شجر آن قریب بدرخت انار است وبرکش عریض وخزان نمیکند وخاردار
وکلش مایل بسرخی وثمرش بقدر بطم وبعد از رسیدن سیاه میشود وبا اندك حلاوتست در اول کرم ودر آخر ثانی خشك
وجالی ومحلل ومقطع ومفتح سده وجهت رفع رطوبات لزجه ورياح غليظ وضماد مطبوخ آن در روغن زیتون جهت
تحلیل ورم رحم وبواسیر وسعفه وطبیخ آن جهت عسر البول وتنقیه مثانه وتخم آن جهت تنقیه معده ورفع اسهال بغایت
نافع وضماد برك آن محلل ومانع نزلات وماشرا وعکله وسواك کردن بچوب آن جالی دندان ومقوی لثه واکثار آن
مورث جوشش لهاة وسحج ومصلحش کتیرا وقدر شربت طبیخش تا نصف رطل واز تخمش تا سه درهم وبدلش صندلست ارتکا
بلغت فارسی سنکریزهای سبك است زرد رنك وکوچك محرق آن لطیف وطلای آن با آب کشنیز ومانند آن جهت اورام
حاره وبا محللات جهت بردن کوشت زیاده وبا قیروطی جهت رویانیدن کوشت وبا مدرات جهت ریزانیدن حصاة نافعست
واجتناب از خوردن آن اولی است ارز معرب از اوریزی یونانی است وبفارسی برنج نامند در دوم خشك ودر حرارت
وبرودت معتدل وبالخاصیه در محرور المزاج حرارت ودر بارد المزاج برودت احداث میکند وظاهرا بجز این تاثیر قدما
واکثر متاخرین مرضی را مزوره از برنج نفرموده اند ومخصوص اصحاء دانسته اند چون در مرضی احداث کیفیت متضاده

ودر اصحا احداث کیفیت موافقه شرطست وحکماء هند متفق اند بر آنکه آن باعث طول عمر وصحت بدنست ودر حدیث
نیز این معنی ظاهر وورود یافته وبرنج هندی را لوجر کش وآنرا چنبا نامند وبرنج سرخ فارسی را ابقض پشتی وسفید
تغذیه قویتر واقسام آن مسدد وقابض وبتنهایی قلیل الغذا وجهت زحیر واسهال دموی واختناق رحم وامراض کرده و مثانه
مفید وباشیر کثیر الغذا ومبهی ومسمن بدن ومولد منی وبا دوغ تازه وسماق مسکن حرارت وجهت اسهال صفراوی
وتشنگی وغثیان نافع وباشیر نیز جهت زحیر وبا سیر کوده بن وروغن جهت مغص واکثار آن مصلح حال بدن ورنگ رخسار
ومولد خلط صالح ومورث دیدن خوابهای خوب ومولد قولنج وسده واعتقال الطبع ومصلحش خیسانیدن آن در آب
نخاله وخوردن آن باشیر بی وچون در آب قرطم بجوشانند دفع سده آن میکند وآشامیدن آب مطبوخ آن مثل
ماء الشعیر مسکن لذع اخلاط مراری معده وامعا وباشیر تازه بالمناصفه ده روز خوردن جهت تولید منی مجربست
وحقنه با آب معمول آن جهت سحج وقرحه امعا نافعست ودر هلاد دادن جام پیعیلو وآب نخاله آن در این قوتست
وطلای آن با ترمس جهت کلف وآثار وضماد آن با سیر جهت کشودن دمل و ذرور آن جهت جراحت تازه وآشامیدن
آرد برنج که بسیار پخته باشند با پیه کرده بز جهت افراط اسهال مرضی واسهال دونافع وسحج بغایت مجرب وآب مطبوخ
شلتوک مسقط جنین وپوست شلتوک که بسیار نرم صلایه نکرده باشند از جمله سموم است وکویند یکمثقال آن کشنده است
ومؤلف تذکره منکر این اثر است ومکرب ومصدع میداند وسعوط کردن برنج که در حین سفید کردن آن بهم رسد جهت
قطع رعاف مجرب وبدل برنج آرد جو مغسولست اُرُز بضم اول وسکون ثانی درخت صنوبر بری بار داست ورقت
رطب از آن حاصل میشود ارسطورن شراب غلیظی است که از خمر وادویه حاره ترتیب دهند از خمر قویتر ومقوی
احشاء بارد است ارندبرند بیخی است شبیه به پیاز شکافته واز سیستان آرند مؤلف تذکره کوید که آن بیخ سوسن
سفید است که بفارسی آنرا سوسن آزاد نامند وزبنو عبارت از آنست بغایت کرم وجذاب وجالی وطلای آن جهت
قطع خون بواسیر مفید وآشامیدن آن بغایت مدر حیض وقدر شربتش تا یکدرهمست ومؤلف ما لا یسع کوید که آن
بیخ سوسن احمر بری است که دلبوث نامند ارجوان معرب ارغوان فارسی است کرم مایل باعتدال ومنضج اخلاط لزجه
وجهت برودت معده وکلیه وتصفیه لون وطبیخ آن مقیی ومنقی آلات تنفس ومعده وسوخته آن حابس نزف الدم
وخضاب نیکو است وزنان از آن خطاط میسازند وریشه بیخ آنرا چون بقدر دو درهم بجوشانند مقیی قوی است
ومصلحش رب عناب وبمام وبدلش صندل سرخ ونصف آن کل سرخ ودانه ارغوان در ادویه عین قایم مقام تشمیز است
ارافوا یونانی است تخمیست سیاه ومدور وتلخ ودر میان کندم وعدس میباشد وبفارسی سهک مینامند ملین
ومحلل وضماد آن با سرکه جهت اورام صلبه حاره وتسکین درد آن نافع وردی الغذا ونفاخ ومورث قولنج ریحی
ومصلحش سرکه ممزوج بشیر بی است ارنب بری بفارسی خرکوش نامند وعبری بوهر نامند وارنب معرب از آرنبا
سریانی است وآن حیوانی است معروف وکویند مثل زنان حایض میشود ومنقلب میکردد نر آن بمادکی وبالعکس
بهترین آن سفید است در اول سیم کرم ودر دوم رطب وکویند خشک است پوشیدن پوست آن مسخن بدن ومعدل

خلط وقاطع بواسیر ومانع تاثیر برودت در بدن وموی محرق وغیر محرق آن حابس خون سم اعضا وخون بینی
آن جهت اسهال وقرحه امعا ورفع سموم وطلای خون کرم تازه آن جهت کلف وبهق وشوری که آب سفید از آن
ترشح کند وجوشش خشکی که در سر بهم رسد ومسکن دردهای کهنه ومغز سر آن که مشوی باشد جهت رعشه مرضی
ودلوک آن جهت اصلاح امراض لثه ودرد آن واعانت بر ویانیدن دندان اطفال وخاکستر دماغ آن با پیه خرس
وماء العسل وبا آب پیاز عنصل جهت رفع داء الثعلب وپنیرمایه آنرا چون بقدر قیراطی تا نیم مثقال با سرکه بنوشند
جهت صرع وتحلیل شیر منجمد در معده وکویند نافعی وادویه قتاله وسه قیراط آنرا در شراب جهت ربع مجرب دانسته اند
وطلای آن جهت سرطان عجیب الفعل ودو مثقال آنرا چون بنوشند جهت رفع سیلان رطوبات رحم وشکم وآشامیدن
وحمول آن بعد از طهر سه روز هر روز نیم مثقال مانع حمل زنان وزهره آنرا تاثیر بعکس پنیرمایه است وجلوس در طبیخ
آن جهت نقرس ومفاصل وخوردن کوشت آن مولد خون غلیظ وبهتر از خونی که از کوشت کاو وبز ومیش بهم رسد
وجهت بول در فراش وسلس البول ورعشه وفالج وامراض بارده نافع واصلاح آن پختن آنست ببخار آب وبا روغن
وشبت ومضر محرور المزاج واصلاح آن بکاسنی وسرکه وانار میخوش وچون مجموع آنرا پخته تناول نمایند جهت حذر
نافع وهرگاه مجموع آنرا بسوزانند وسه مثقال آنرا بنوشند جهت سنگ کرده مفید وچون جوف آنرا پاک نکرده در
ظرفی بسوزانند وبا روغن کل سرخ طلا نمایند جهت رویانیدن موی سر بسیار موثر وضماد خاکستر استخوان آن محلل
خنازیر وپیه آن جهت شقاق ومنع ریختن مو وبول آن جهت حدت باصره وسرکین آن بقدر نیم درهم تا یکدرهم با شراب
جهت سلس البول وبول در فراش نافع وتعلیق هر دو چشم آن مورث بیخوابی وتعلیق در نظرها ومؤلف تذکره کوید که چون هفت روز
هر روز دو حبه از مغز سر آن با دوا وقیر شیر تازه بنوشند منع سفیدی مو کند ومجربست ومؤلف جامع الادویه کوید
که چون خصیه آنرا بنمک تلخ ودر بینی مکسوط کنند ودود آنرا سعوط نمایند جهت لقوه مجربست وخوردن آن با
روغن سداب جهت اخراج مشیمه آزموده است وبلیناس کوید که چون زهره آنرا بنوشند خواب بر او غلبه کند که تا
سرکه باو ندهند واستنشاق نفرمایند بهوش نیاید وپنیرمایه آنرا با سرکه پادزهر جمیع سموم میداند وکوید که چون
زن فرج آنرا پخته تناول نماید در حال آبستن کردد وهمچنین حمول سرکین آنرا در این باب نوشته اند ونکاهداشتن
کعب آنرا جهت رفع چشم بد کویند مؤثر است ارنب بحری حیوانی است صدفی شکل مایل بسرخی وما بین اجزا چتری
سر مانند برک اشتاره ودم آن در صلابت مثل سنک وآن سم قتال ودر نهایت حرارت واحراق وضماد کوبیده بتنهایی
وبا تخم انجره سترنده موی وهمچنین طلای روغن طبیخ آن وسوخته آن جالی باصره ودندان وطلای خون آن
جهت کلف وبهق نافعست وخاکستر سر آن با پیه خرس وبتنهایی جهت داء الثعلب بغایت مفید است وابن تلمیذ طلای
آنرا جهت کزیدن زنبور زرد سریع الاثر میداند ارجیقن معرب از ارجیقنه یونانی وآن زریراست ارغاموقی
یونانی قسمی از مامیثا است ارجی بعبرانی عنکبوتست ارزه مصطکی است ارطاماسیا یونانی برنجاسف است
ارطولوخیا یونانی زراوند طویل است ارسانینا یونانی لاجورد است ارسطا یونانی نبات بزر البنج است

ارماط درخت کادی است ارهیسارن بیونانی دوبیره است ارهبایر بلغت شامی بهار است وآن غیر روبیانست که ماهی روبیان کویند [illegible] بیونانی فلفل است ارمینا بیونانی نوشادر است ارقون حنا است ارنیون بیونانی بزر البنج است

ارساتيقي وارساتيقون بيونانى زرنيخ زرد است ارقيموا ارقيمين بيونانى تودرى است اركيص بيونانى و
ارباليس بعبرانى حمص است ارطاماس بيونانى طين قيموليا است ارقب بعربى تين جبلى است اريذا
بيونانى بيخ نباتا تست اربطيس بيونانى نوره است اروبس بيونانى نوعى از مرو است ارقلس بيونانى
نمام بستانى است اربعة اربعين سقولوقندريا است ارزين بفارسى رصاص ابيض است ارقان اسم حنا است
و روغن جلوز را نيز نامند ارجان اسم لوز البربر و روغن آنست ارجن بيونانى درخت غرب است ارماواراد
وبيزاد واراد شير دار و مرماهو است ارطيسا بيونانى عنقود است ارميناقن بيونانى مشمش است اربيس
بيونانى عليق است اروس بيونانى كرسنه است ارقليا خشخاش برى است اروميك بتركى عنكبوت است
اروك بتركى مشمش است ارياك بتركى شعير است ارغيلم اسم عبرانى بقلة الحمقا است ارغول كافور موقى
ارامونى بيونانى شقايق النعمان است ارشد مرقيشيا است اردم اذربونست ارقولس بيونانى ابهل است
ارمونيا بيونانى اقاقيا است ارمايى بسريانى املج است ارهرجا بسريانى ارز است ارخس بيونانى خصى الكلب است
اروميا بيونانى زعرور است ارهقد املق است ارهس ابو حلسا است ارجالون فاشرا است ارتقى
بيونانى خلنج است ارزير بفارسى زفت رومى است اروانه بفارسى خيرى صحرايى است ارهدى بهندى خروع است
ارزن بفارسى دخن است ارده بفارسى رهشى است اردك بفارسى بط است مع الزاء ٥ ازاددرخت
بفارسى اسم درختى است عظيم ثمرش شبيه بزعرور و با خوشه و تخمش مثل تخم زعرور در آخر بهار ميرسد و مدتها در درخت
ميماند و برگش سبز املس مايل بسياهى و شبيه برگ ترنج و خزان نميكند و در تنكابن جلى دار نامند و در طبرستان
طاخك نامند و نوعى را ثمرش شبيه بفندق و اين نوع از سموم است و بعربى سيسبان و بهندى بكاين نامند وكلش
سرخ شبيه بخيريست و در غايت خوشبويى كلش در سيم گرم و در آخر اول خشك و مفتح سده دماغى و برگ او كشنده
قمل و جهت دراز كردن موى مؤثر و ثمرش از سموم و عصاره برگ آن با عسل جهت باد قولنج نافع و مفتح سده و مدر حيض
و جهت سموم بارده و عرق النسا و احتباس بول و حيض و تحليل خون منجمد در مثانه مفيد و قدر شربتش تا سه درهم وعصاره
شاخهاى آن با عسل و ما ينضج مقاوم جميع سموم و برگش سم حيوانات و بدلش در دراز كردن مو شهدانج است
وچون پوست آنرا با نخفال شاهترة و نخفال هليله سياه بجوشانند و طبيخ آنرا بنوشند جهت تبهاى بلغمى
آزموده و يكدرهم از تخم آن كشنده است و مؤلف تذكره گويد كه عصاره آن مفتت حصاة و مانع غثيان و ضماد برگ
و شاخ آن محلل خنازير و نطول آن مسكن صداع بارد است و مؤلف جامع بغدادى گويد كه وقت شرب عصاره
آن بهار و پاييز است و در دو فصل ديگر ممنوع و ثمر و ورق آن منقى قروح متقيحه سر و چون عصاره برگ و ثمر آنرا
با قدرى مرداسنگ با روغن گل سرخ چند روز بر روى يكديگر بسر بمالند و هر روز يكبار تجديد كنند و بعد سه روز
يكروز بحمام روند و بعد از حمام بدستور بمالند و سر را بلباسى خفيف بپوشند مو را برويانند و قروح آنرا زايل كند
ازراد كافور موقى است ازهرد بلغة بربرى خندقوقا است ازودى دارشيشعان است ازوا بتركى صبر است

مع السين ٥ اسروع كرمى است كه در سبزه زار و ريگزار ميباشد ضماد آن عصب مقطوع را در ساعت التيام
ميدهد اسفيداج بفارسى سفيداب نامند آنچه از قلع ترتيب دهند اسفيداج رومى گويند و بهترين اقسام است
چون قلع را صفايح كرده با انگور كوبيده و با تخم آن آغشته بر روى يكديگر گذاشته در خم سركه يا ظرفى كه سركه تندى
داشته باشد گذاشته سر ظرف را مستحكم نمايند كه بخار سركه قلع بمرور را از هم بريزد پس از سركه بيرون آورده خشك
كنند و سائيده ببيزند و همين عمل مكرر كنند تا همه قلع حل شود و علل اسفيداج را علت يكى زايل شدن ترشى
سركه است و آنچه از سرب ترتيب دهند يكى بهمين دستور است و يكى احراق آنست و آن آبار است و اسفيداج و در احراق
آن اگر مبالغه شود سرنج حاصل ميشود در دوم سرد و در سيم خشك و غسل آن شرط است تا لطيف و مجفف بى لذع
شود مبرد و مسدد و مقرى و قالع گوشت زياد و مدمل قروح و جهت سوختگى آتش با سركه و روغن گل سرخ جهت درد
سر و با شير جهت ورمهاى حار و مفاصل حار مجرب و جهت زخمها و شقاق و درد چشم و بثور آن و بياض رقيق چشم
چشم حيوانات و با شير دختران و سفيدى تخم جهت رمد حار و با آب عنب الثعلب و رادعات جهت باد سرخ و بثور
و نزف الدم و حكه و در مراهم با اقليمان و آسيج جهت منع روييدن مو مجرب دانسته اند و جهت رفع بدبويى زير بغل
و كنج ران و حمول آن جهت منع حمل و قطع سيلان حيض نافع و آشاميدن آن مورث خناق و زياده از يكدرهم آن
كشنده است بدلش آبار و سرنج است اسفيداج الجصاص بفارسى سفيداب يزدى نامند و آنرا از سنگ براق صفايحى
گچ و امثال آن در يزد و نواحى اصفهان بعمل مى آورند جالى و مقوى و رافع آثار جرى و صاف كننده بشره و قاطع نزف
الدم جراحات تازه و رعاف و طلاى آن با آب جهت باد سرخ و درد اورام حاره مجربست و خوردن آن كشنده أسل
بفتح همزه اول و ثانى بلغت عربى اسم نباتى است كه از آن حصير ميبافند و در كنار آبها و زمين آبدار ميرويد و بزومات
ميباشد بر اگولان نامند و دانه آن سياه مايل باستداره و بزرگتر از تخم ماده و گياه آن خشن و سطبرتر از ماده
و هر دو را مزاج مركب از برودت غالب و حرارت قليل و محلل دردها و ضماد آن جهت استسقا و سهر و ما يحلل ليا و خاكستر
بيخ آن قاطع نزف الدم جميع اعضا و محلل خنازير و جهت حكه نافع و ثمر بيخ آن بقدر سه درهم با شراب جهت اسهال ونزف
الدم و باقوة مدره و ضماد برگهاى آن متصل و بيخ آن جهت گزيدن هوام و رتيلا نافع و ثمر نوع غليظ آن بغايت منوم
و تا يكدرهم آن مورث سبات و مصلحش گل انگبين عسلى و فلافلا و فرش رقيق آن كه ماده است جهت ابدان قويه منقى
و غليظ آن جهت ابدان يابسه مفيد است اسليخ گيامى است منبت آن ديگزارها و شاخش دراز و زرد رنگ و برگش شبيه
به تره تيزك و مستعمل صباغان مغرب و شاخش شبيه به نى و با تجويف و برگش باريك و اغبر در سيم گرم و در دوم خشك
و محلل و منضج اخلاط غليظه و در دفع اورام و سموم و معص و رياح بيعديل و ضماد مطبوخ ورق آنرا در دفع اورام بلغمى
مجرب دانسته اند و طلاى مطبوخ آن با آرد جو جهت جرب نافع و يكقسم آنرا برگ ريزه تر و ساقش پرشعبه و بر روى زمين
پهن ميشود و در اطراف شاخهاى آن غلافهاى بسيار و متراكم مانند غلافهاى بنج و از آن كوتاه تر و نرم تر و تخمهاى
آن بسيار ريزه و سياه و ريشه آن بسطبرى انگشت و رنگش ما بين سرخى و زردى و بسيار تند طعم و از قسم اول كم تر

وتندش و دردیکر از ها وکوهها میرو وید بنید درهم از بیخ وتخمش جهت درد احشا و ریاح غلیظه وکرم معده وقولنج ریحی و یکدرهم
آنرا جهت کزیدن عقرب و سموم قتاله مجرب دانسته اند وکویند ضماد و اکل آن انثیان را کوچک میسازد وجهت مفاصل
مفید وچون آنرا با شیح بالسویه وجند و کندش از هر یک مثل نصف آن حب سازند و هر روز دو درهم بنوشند ریاح
انثیین را زایل کند و هرکاه مداومت نمایند پستان را بالکلیه دفع نماید ومضر ریه ومصلحش صمغ وقدر شربتش
از نیم مثقال تا دو درهم وبدلش مثل آن خولنجان ونصف آن اسارون وسدس آن قردمانا ودر صباغی بدلش عصفر است
ومستعمل از بیخ وتخم آنست **اسفنج** بفارسی ابر مرده کویند وآن چیزیست که بر روی سنکهای کنار دریا متکون میشود
قسمی از آن که متخلخل وسیع الثقب است ونرم وشبیه بنمد و پر سوراخ است ماده کویند وقسمی که با صلابت و باثقبهای
صغیر نر نامند در اول کرم ودر دوم خشک ومجفف ومحلل وباقوه جاذبه وچون تازه آنرا با سرکه ممزوج یا شراب تر کرده
بر جراحات تازه بکذارند التیام دهد وبالخاصیه قاطع نزف الدم وباعسل مطبوخ ومطبوخ بآب جهت التیام زخمهای
کهنه وخشک آن مجفف قروح عمیق وسوخته آن جهت منع نزف الدم قوی تر وجهت رمد یابس وجلاء باصره وفتیله تازه
آن بتنهائی وباپنبه وکتان مفتح افواه عروق مضمومه وجراحات جاسیه ومحرق ومغسول آن در ادویه عین نافع است وچون
از آن بقدری که توان فرو برد بخیاطه بسته بلع نمایند ویکسر خیاطه را بدست نکاه دارند ولحظه صبر کنند که جذب رطوبات
کرده بالیده کردد وبعد از آن خیاطه را بکشند تا از کلو آنرا بیرون آورند در اخراج زلو وخار که در حلق مانده باشد بغایت مفید است
وسنکهائی که در جوف آن بهم میرسد در تفتیت حصاه مجرب واکر خواهند که جهت زینت اسفنج را سفید کنند باید قسم
ماده آنرا باآب تر کرده ومکرر در آفتاب تند یا ماهتاب بکذارند **اسرار** بکسر اول بلغت مغربی اسم نباتی است منبت آن
در آبهای ایستاده وسواحل دریا خصوصا دریای قلزم وساحل جده است ودر ابتدای روییدن یکساق بقدر ذرعی
وشبیه بحی العالمست وچون محاذی روی آب شود از آن برک وشکوفه شبیه بورد ظاهر میشود وثمرش بقدر فندق
مستطیل ومزغب وباندک بشاعت وچون بخورند از قلیل آن سهر واز کثیر آن سبات عارض میکردد وآن ثمر مرکب القوی
ومسخن ودلوک وبخور آن جهت درد دندان وآشامیدن آن باشیر تازه در محرور وباشراب در مبرود بغایت محرک باه
وتازه آن محلل صلابات ومفتح سدد ومنعش حرارت غریزی وحابس بخارات وقدر شربتش از نیم مثقال تا یکدرهم است
وصمغ آن لزج وبعد از خشکی شبیه بکندر در قوت وبا رطوبت فضلی وجهت امراض بارده ورفع رطوبات از مفاصل
بسیار مفید است **اسد** بفارسی شیر نامند کوشت آن دیر هضم ومورث شجاعت وضماد پیه آن بوکری وکنج ران و انثیین
وقضیب ومقعد مقوی جماع وقطور آن باروغن تخم انجره در احلیل جهت نعوظ بیعدیل وطلای آن جهت کلف وزهره
آن مقوی باصره وآشامیدن یکدانک آن که از نر باشد بازرده تخم مرغ نیمبرشت جهت کسی که از زنان بسته باشند کویند
مجربست ووقت استعمال آنرا در حین هلال ماه شرط دانسته اند وکویند جلوس بر جلد آن جهت دفع نقرس وبواسیر مجربست
وبستن پوست آن باموبر کردن اطفال پیش از بلوغ جهت ازاله صرع وبخور موی آن جهت کریزانیدن سباع ورفع تب
یومی نافع وطلای پیه وزهره آن بر بدن باعث کریختن سباع از آن شخص وضماد پیه مابین دو چشم آن بر روی

مهابت در نظرها وقضاء حاجات وکذاشتن قطعه از جلد آن در میان جامهها مانع کرم زدن آن اکر کرم در
جامهها موجود باشد باعث قتل آن وچون یکدرهم سرکین آنرا در شراب حل نموده بمعتادین شراب دهند سبب
رفع خواهش ایشان کردد وکویند شیر از آواز خروس تا جدار میکریزد ومؤلف جامع الادویه از ارسطو نقل
میکند که کباب خصیه شیر بغایت مقوی دل وباه است وچون بشکافند وبا بوره سرخ ومصطکی طبخ نموده خشک
کنند وباروغن زیتون چرب نموده وبا آب کرم ناشتا بنوشند جهت جمیع دردهای درونی مثل قولنج ومغص و
بواسیر وزحیر ودرد رحم ودرد جگر بغایت مفید است **اسطوخودوس** بیونانی بمعنی حافظ الارواح وآن کیاهیست
برکش شبیه ببرک صعتر واز آن درازتر وباریکتر وکلش مایل بسفیدی وساقش واحد وباریک وبیشاخ ودر قد
کمتر از شبری وقبه آن متراکم از اجزا شبیه بجو وبی تخم ومایل بسرخی وتند طعم وباندک تلخی در اول دوم کرم و
وخشک وکویند مرکب القوی است واجزاء بارده آن کمتر واین قول اقربست محلل ومفتح سدد وجالی وباقوه قابضه
ومقوی بدن ودل واحشا ودر تقویت ارواح دماغی بیعدیل ومانع عفونت اخلاط ومنضج ومنقی مواد سوداوی دماغ
وطبیخ آن در امراض سینه وسعال ونزله قویتر از زوفا ومفرح ومسهل بلغم وسودا ومقوی آلات بول وباقوه تریاقیه
وسعوط یکدرهم آن باعسل منقی قوای دماغ وآشامیدن یکدرهم با ماء العسل جهت جنبیدن مغز سر که از ضربه وسقطه
حادث شده باشد وبتنهائی جهت رعشه دماغی ودو جزو آن با یکجزو بیخ کبر که با عسل سرشته باشند جهت برودت معده
وبواسیر بغایت مفید وضماد پخته آن جهت درد مفاصل ونقرس ونقوع مطبوخ آن جهت استسقا وورم بارد جگر
وتنقیه کرده وطحال وامراض مقعد نافع وباسکنجبین ونمک هندی مسهل قوی وجهت صداع مفید وباعاقرقرحا
وسکبینج جهت صرع وباشراب جهت نفخ ودرد اعضا واضلاع وسموم مشروبه نافع ومضر صفراوی مزاج ومعطش
ومغثی محرورین ومصلحش سکنجبین وکویند مضر ششست ومصلحش کتیرا وصمغ وقدر شربتش از دو درهم تا پنجدرهم
وبدلش در آلات تنفس فراسیون ودر تنقیه سودا افتیمون ومداومت بر تنهای کلا آن باشکر وعسل که هر روز یکمثقال
از کل آن خورده شود جهت دفع سودا وتفریح مجرب دانسته اند ومؤلف تذکره کوید که چون آنرا با ثلث آن کشنیز خشک
وربع آن مرزنجوش وتسع آن مرزنجوش هریک از مصطکی چهار دانک وکندر چهار دانک معجون کنند یا بجوشانند
وهر شب در وقت خواب مداومت نمایند جهت دفع نزلات ورمد وترهل وربو وکرانی سامعه وضعف باصره مجربست
آسبوسس بالف ممدوده بلغت یونانی اسم نمک چینی است وآن نمکی است که بر روی سنک سفید سبک ونوعی بر
روی سنک مایل بزردی از نم دریا بهم میرسد وآنرا اسیوس ونمک را زهره اسیوس نامند وشبیه است بنوشادر و
قویتر از سنک آنست وبهترین سنک سریع التفتت است که رنکهای زرد قلیل غبار داشته باشد در سیم خشک وبا
لذع ومعفن وجهت قروح کهنه یا بسر عسر البرء والاندمال وبردن کوشت زیاد باعسل منقی زخمها وباموم روغن
مانع انتشار قروح خبیثه وباآرد باقلی جهت نقرس وطلای آن باسرکه جهت سرخ کرده وباصمغ وزفت جهت تحلیل
خنازیر ومغسول هر دو بدستور تغسیل اقلیمیا ملطف وجالی بصر وجهت بردن بیاض ورفع آثار نافع وبالخاصیه

زهرهٔ اسبوس قاطع خون لهاتست و خوردن آن با عسل قرحهٔ شش را نافعست و مورث سحج و مصلحش صمغ عربی و قدر
شربتش از یکدانگ تا نیم درهمست اسفیدباج بفارسی شوربا نامند از جملهٔ اغذیه و آن مرقی است که از ادویهٔ حارّه
و گوشت مرغ و غیر آن و بقول و امثال آن که طعمی غالب نداشته باشد ترتیب دهند لطیف و مرطّب و صالح الکیموس
و موافق امزجهٔ سوداوی و صاحب سعال و قرحهٔ ریه و امثال آنست اسقیل لغت یونانی است و پیاز عنصل و پیاز دشتی
و مراد موش نامند برگش شبیه ببرگ نرگس و ساقش بی تجویف و نیز مایل بزردی و بیخش مثل پیاز بزرگ و بهوای سرد
سبز میماند و محتاج بغرس نیست و هرچه در زمین تنها بروید سم و قاتل است در آخر سیم گرم و خشک و با رطوبت
فضلیه و مدرّ بول و حیض و مقوی معده و منقی اعضا و جالی و جاذب خون بظاهر جلد و محرق و مقرح اعضا و ملطف
اخلاط غلیظ و تریاق زهر هوام و جهت ضیق نفس و سرفهٔ کهنه و ربو و استسقا و سپرز و عرق النسا و مفاصل و نقرس
و درد گوش و شقیقه و درد سر بارد و نسیان و قی الدم و سنگ مثانه و عسر البول و جمیع امراض سوداوی و قروح باطنی
و محرور المزاج و اسهال دموی نافع و مشوی آن که بخمیر گرفته بآتش پخته باشند بحدی که خمیر منفسخ گردد در مشروبات
مستعمل است و مسهل اخلاط غلیظه و معتدل آن و چون کوبیده آنرا با نطرون بقدر ربع آن در پارچه بسته موضع
داء الثعلب را بآن چندان بمالند که خون آورد موی برویاند و اگر محتاج بتکرار باشد بعد از رفع جراحت تکرار
عمل نمایند و هرگاه نصف اوقیه را در دو اوقیه روغن زنبق بجوشانند تا پخته شود و آن روغن را صاف نموده بر کف
پاها بمالند و کف پا را صباح بر زمین نگذارند و یکهفته همین عمل کنند اعادهٔ شهوت باه مأیوسین کند و اکثر
مجرب دانسته اند و آشامیدن نه قیراط آن که در عسل پخته باشند جهت احتباس بول و درد معده و سوء هضم و تقویت
معده و یرقان و سرفهٔ کهنه و ربو و نفث سدّهٔ ریه و مغص نافع و آب برگ آنرا اگر با دو چندان عسل بقوام آورده باشند
جهت ربو و ضیق النفس و پاشیدن آب طبیخ آن در خانه و بدستور تعلیق آن جهت طرد حشرات و هوام موثر و چون درز
گرده در روغن مزبور جهت جمود اطراف و سرمازدگی و درد مفاصل و نقرس و درد گوش و ستهٔ آن و با موم و قلیلی
گوگرد جهت قروح و شهدیه و جرب متقرح و یابس و حکه و خنازیر و بازرف و حنا جهت شوره یا سر اطفال مفید
و قیراطی از عنصل و احشای آن که با سم کوبیده باشند مقیی قوی و ضماد پختهٔ آن جهت ثالیل و شقاق که از سرما
عارض شده باشد مجرب و ضماد مطبوخ آن در سرکه جهت گزیدن افعی و بوی او کشندهٔ مگسهای کوچک و بالخاصیه
قاتل موش در ساعت و داشتن آن با خود موجب هرب سباع و هوام و مار و مل و مورچه و مگس و چون آنرا
کوبیده با آب آن آرد کرسنه خمیر نموده بنوشند جهت استسقا مفید و چون جوف عنصل را با سرکه کوبیده در حمام
بر بهق بمالند بهقی را که هیچ دوا زایل نکند برطرف سازد و مجربست و چون نزدیک تاک غرس نمایند انگور را باصلاح
آورد و غرس آن در پای درخت انار و بر مانع ریختن شکوفهٔ آن و تخم آن ملین طبع و جهت مغص و درد مقعد
و رحم نافع و چون کوبیده با سرکه جهها بسازند و یکعدد آنرا در میان انجیر گذاشته یکروز در عسل دقیق خیسانیده
بیرون آورند و انجیر را بمکند و بعد از آن آب کم بر اثر آن بنوشند یا آبی که در آن بوره جوشانیده باشند

دفع قولنج صعب نماید و مجربست و عنصل مضر محرورین و مکرّب و مضر عصب صحیح و مصدّع و مورث غثیان و مفرج
و مقطع و مصلحش شیری که بسنگ تفته داغ کرده باشند در بوب فواکه و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بلبوس
و گویند سیر و گویند اسقوردیون که سیر صحرایی است و قردمانا و وج و مؤلف تذکره قایل ببدل آن نیست و گویند خاکستر
آن با روغن گل جهت شقاق و حکه و اسقاط دانهٔ بواسیر نافعست و سرکهٔ عنصل که آنرا با چوبی مثل کارد ریزه کرده باشند
و بر ریسمانی کشیده چهل روز در سایه خشک کرده باشند یک رطل آنرا در هشت رطل و نیم سرکهٔ کهنه انداخته سر ظرف را
بسیار محکم نموده دو ماه در آفتاب گذاشته بعد از آن افشرده بیرون آورند و با عنصل تا شش ماه در سرکه بیندازند
در نهایت تقطیع اخلاط غلیظه و مقوی معده و حلق و قوه هاضمه و جهت صاف کردن آواز و ازالهٔ بدبویی دهان و مواد
سودا و مالیخولیا و جنون و صرع و تفتیت سنگ مثانه و عرق النسا و تقویت اعضای ضعیفه و اعادهٔ صحت بدن
و رنگ رخسار و حدّت بصر و مضمضهٔ آن جهت سستی گوشت بن دندان متحرک و قطور آن جهت گرانی سامعه
و آشامیدن آن جهت تنقیهٔ سینه و ربو و یرقان و رفع سموم نافع و قدر شربتش از مقدار قلیل دو اوقیه و نیم است که
بتدریج اضافه شود و ناشتا باید استعمال نمود و شراب عنصل در جمیع مذکورات انفع از سرکهٔ آن و مضر اعضا
نیست بخلاف سرکه و جهت تب ربع و فالج و استسقا و درد سپرز و عرق النسا و قشعریره نافع و مضر محرورین
و صاحبان قرحه است و دستور ساختن شراب آن مثل عمل سرکه آنست که بجای سرکه آب انگور باشد و سه ماه در آفتاب
بگذارند آس معرب از آسا سریانی و بفارسی مورد نامند درخت بستانی و بلندتر از درخت انار و برگش ریزه تر
و سبزتر از برگ انار و مایل باستداره و تخمش سیاه و خزان نمیکند و با عطریت است در اول سرد و در دوم خشک و
قابض و با اندک حرارت و مجفف قوی و تخمش اقوی تریاقیه اگرچه برگ و بیخ و تخم و گل و جمیع آنرا نسبت بیکدیگر در مراتب
برودت و یبوست تفاوتی هست و مجموع آن قاطع خون و عرق و نفث الدم و مقوی دل و معده و احشا و باصره و مدر
بول و قابض و محلل و مفرح و حابس اسهال و جهت نزلات و تفتیت حصاة و قطع خون حیض و ضعیف کردن بواسیر
در رفع جمیع سموم خصوص جهت رتیلا و عقرب که با شراب بنوشند و طلای او جهت ورم حار و قروح نافع و رب آن
که آب تخم آنرا بجوشانند تا غلیظ شود جهت تسکین قی و رفع ضماد و منع صعود بخارات بدماغ و سرفه و خفقان و
اسهال و آشامیدن تخم و عصارهٔ آن جهت نفث الدم و قرحهٔ مثانه و حرقة البول و اسهال مزمن و صعود بخارات و سرفه
رطوبی و قی و تشنگی و سرفهٔ حار و ذرب مفید و ضماد پختهٔ آن جهت سیاه کردن مو و با شراب جهت قروح پا و کعب و با
آرد جو جهت ورم حار چشم و ضماد برگش جهت نمله و حمره و شری و ورم خصیه و ضربه و سقطه و بواسیر و داحس و با روغن
زیتون جهت سوختگی آتش و با گل ارمنی و سرکه جهت حکه و جلاء ناخن و آثار و رعاف و درد سر و با عفص و عدس و گل سرخ
و اقاقیا جهت تقویت اعضاء ناقهین مجرب و بخور آن جهت دفع وبا و رفع هوام و سقوط دانهٔ بواسیر نافع و ضماد برگش
بریان جهت اسهال مراری و چون ربع رطل از آب برگ آن که با روغن کنجد بنوشند مسهل قوی بلغم و جلوس در طبیخ
آن جهت قروح مقعد و رحم و سیلان رحم و سستی اعضا و شستن مو با آب آن جهت منع ریختن مو و بسیاری موی ش

وچون با آمله یکهفته خیسانیده و روغن کنجد با لستی بر مجوشانند تا روغن بماند جهت رویانیدن موی مؤثر و مجرب است و قطور آب آن جهت جرب کوش و خاکستر آن در رفع ناخنه و صلاق و دمعه قوی تر از توتیا و جهت کلف نافع است و زرود برگ آن جهت رفع جراحات و سحج جلد و بدبویی زیر بغل و داخس مفید و در ساق درخت مورد کرهی بهم میرسد شبیه بکف دست و آنرا تبنک آس نامند و مؤلف اختیارات حمل بر صفت آس نموده و آس بکر نامیده و این دلیل غایت جهل او میتواند بود تبنک آس در جمیع افعال قوی تر از برگ و ثمر آنست بعد از آنکه آنرا کوبیده و سوزانیده با شراب فارسیده نخست قرصها ساخته در سایه خشک کرده باشند و بوییدن مورد مانع صعود بخارات حارة بدماغ است و مؤلف تذکره گوید که مسواک کردن بچوب آن مهیج جذام است و قدر شربتش تا سه درهم و از عصارهٔ آن تا سه اوقیه و بدلش در احتباس اقاقیا و در اورام حصص و گویند بدلش مطلقا برگ توت است و مضر صاحب زکام است و مصدع محرورین و موّرث بیخوابی و مصلحش بنفشه و روغن مورد که آب برگ تازه یا مطبوخ آنرا با مثل آن روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند سرد و خشک و قابض و مقوی اعضا و مانع قبول مواد و جهت التحام زخمها و قروح سر و بثور و شقاق و سحج و استرخا و سوختگی آتش و تقویت مو و سیاه کردن آن و منع عرق و بخار و ورم بواسیر نافع و گویند چون از چوب تازهٔ آن انگشتری ساخته صاحب درد کنج ران در خنصر موافق کند بالخاصیه تسکین یابد **آس بری** مورد بری را برگ زردتر و عریضتر از بستانی و طرف آن تند شبیه ببستانی و چوب آن صلب تر و در قد کمتر از زرعی و ثمرش بغایت سرخ و مستدیر و از وسط برگ میروید شاخهای بسیار از یک اصل بر می آید و مردم اسفرم نامند و بلغت تنکابن خیر گویند و در زمستان برگ نمیریزد بسیار قابض و آشامیدن ثمر و برگ آن با شراب مفتت حصاة مثانه و جهت یرقان و تقطیر بول رطوبی و اسهال و رفع رطوبات دماغ و صداع بلغمی نافع است و ابن ماسرجویه قوهٔ آنرا مثل بادآورد میداند و بعضی بقوه افسنتین دانسته اند و ابن تلمیذ جهت ضربه و سقطه که بر احشا واقع شود بالخاصیه مفید دانسته است **اسقولوقندریون** بیونانی بمعنی مزیل الطحال است گویند بمعنی کاوی سپرزچه کاوی که از آن خورده باشد بی سپرز بود از آن بر طرف شده بود و آن نباتی است بی ساق و بی شکوفه و بی ثمر و منبت آن سنگلاخ که سایه باشد و برگش شبیه ببرگ بسفایج و طرف اسفل برگ مایل بسرخی و طرف اعلی سبز و مشرف و مزغب در دوم گرم و در سیم خشک و لطیف و محلل و مفتح و مدر جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و یرقان و فواق و صرع و امراض سوداوی نافع و جهت سپرز شربا و ضمادا سدید و چون چهل روز با سکنجبین تناول نمایند در رفع ورم سپرز گویند مجرب است و تعلیق آن مانع حمل و قدر شربتش تا سه درهم و مضر دل و ریه و مصلحش صمغ عربی و مضر مثانه و مصلحش عسل و بدلش پوست بیخ کبر و گویند دو وزن کمادریوس و گویند مرجان سوخته بدل آنست و صاحب تحفه را اعتقاد آنست که اسقولوقندریون بیخ کبر است و شیخ الرئیس باینمعنی اشاره نموده است **اسقوردیون** سیر صحرایی است هر چه را بوتر بی دندانه باشد جبلی نامند و آنچه مرکب از دو دندانه بزرگ باشد شامی گویند و هر چه بی دندانه و بسیار کوچک باشد و پوست آن جدا نشود مصری نامند و سقوردیون یونانی عبارت از آنست تلخ و قابض و لذاع و برگش ریزه و اغبر و کم عرض تر از سیر بستانی و گلش مایل

برو

بسرخی و ساقش دراز و قسمی را گلش و ساقش سفید و در اخر سیم گرم و خشک و تریاق زهرها و مدر بول و حیض و محلل و جالی و در جمیع احوال قوی تر از سیر بستانی است و در بوم چون خواص سیر و حسست تکرار باعث تطویل میگردد و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش اسقیل و تخمش بغایت مبهی مبرود المزاج است **اسارون** بلغت سریانی گیاهی است بیخ پر گره و باریک و دراز و کج و از زرد چوبه باریکتر و با اندک عطریت و تندی و سفیدی مایل بزردی و بعضی اغبر مایل بزردی و منبت آن جنگلها و گیاه آن منبسط بر روی زمین و برگش شبیه ببرگ نیل و لبلاب و از آن کوچکتر و مایل باستداره و گلش بنفش و در زیر برگ شبیه بگل بنج و تخمش مثل تخم کاجره که قرطم عبارت از آنست و قسمی از آنرا ساق بقدر زرعی و مدور و برگش مثل برگ قنطوریون رقیق و اعلای ساق پر شعبه و بعضی بر بالای بعضی و در اطراف شعبها مثل دانه کندم و در جوف آن چینه زغبی و بیخش بسطبری خنصر و کم گره و خوشبو و خوش طعم و قسمی را برگ مثل قسم اول و اغبر و صلب و شاخهای آن پراکنده و باریک و گلش بزرگ و بنفش و ثمرش مثل ثمر کبر و در جوف آن تخمی مثل تخم خطمی و بر اشجار می پیچد و بیخش ساری در تحت ارض و پر گره و قوی الرایحه و تلخ و لذاع و این قسم محسوس و مجربست در دفع سموم و گزیدن مارها و قسمی را برگ از ثمر ریزه تر و شاخهای آن منبسط بر روی زمین و گلش بنفش و بیخش نرم و بیگره و زرد و تلخ و با عطریه و منبت آن کوههای ساده و این قسم ضعیف ترین اقسام اربعه است و مجموع آن در آخر دوم گرم و خشک و بهترین آن قسم اولست که از فرنگ و از بقیه و شام خیزد و ملطف و محلل و مدر و مفتح و منقی معده و جگر و سپرز و کرده از اخلاط بارده و با ماء العسل مسهل قوی بلغم و جهت حصاة و عسر بول و احتباس حیض و درد ورک و مفاصل و عرق النسا و نقرس نافع خصوصاً که دو ماه در آب انگور خیسانیده باشند و باید بازای هر سه مثقال آن آب انگور چهار رطل و نصف باشد و با شیر شتر و گوسفند مبهی قوی مبرود و مطلی و دافع رطوبت و جهت تسکین دردهای باطنی و استسقا و یرقان سدی و ورم ریه و جگر و تغییر آلات بول از رطوبات لزجه و امراض بارده دماغی و سدهٔ جگر و صلابت سپرز و اکتحال آن جهت امراض طبقه قرنیه و دود آن جهت گریزانیدن عقرب و ضماد آن با شیر تازه بر کنج ران و پشت زهار جهت نعوظ بسیار مؤثر و مضر ریه و مصلحش مویزج و قدر شربتش از یکمثقال تا سه مثقال و بدلش وج مثل وزن آن یا از نجیل است یا نصف آن خولنجان و نصف آن وج و حکماء هند را اعتقاد آنست که چون قبل از آنکه نیم درهم آنرا با نبیذ برنج بنوشند آبله بسیار کم بر می آید و مجرب میدانند **اسد العدس** گیاهی است شبیه بگیاه عدس و نوعی از طراثیث دانسته اند برگش مزغب و با لزوجت و گلش سفید و زرد شبیه بگل لبلاب و بسیار از آن کوچکتر و ساقش مثل ریسمانی باریک اغبر مایل بسرخی و بیخش مثل کوز و بسیار کوچک و بر گیاهی که در حوالی آن بهم رسد می پیچد و فاسد میسازد و لهذا هالوک نامیده اند در سیم خشک و با قوت بارده در دوم گرم و محلل بلغم و سودای غیر محترق و مدر بول و مفتت حصاة و با سکنجبین جهت یرقان و با آب کرفس جهت حصاة و طلای آن با سرکه جهت نمله و وضع زیاده شدن آن مؤثر و چون با سرکه مداومت خوردن آن کنند بجهت وخام آن باعث لاغری بدن فربه میشود و اصلا مضرتی نمیرساند و چون با گوشت طبخ نمایند گوشت را زود مهرا میسازد و گویند مکرب و مغثی است و مصلحش بنفشه

قدر شربت تا پنج درهم وبدلش افتیمون ودر هزال مثل آن صعتر وربع آن سند روس اسفاناخ بفارسی اسفناج
نامند وبیونانی سوماخوس کویند وبری آن در افعال مانند بستانی است وبستانی آن معروف ودر آخر سرد وتر
وکویند معتدلست ملین طبع وباقوة جالیه ورادعه وسریع الهضم تر وکم نفخ تر از سایر بقول وجهة جمیع امراض سینه
والتهاب وتشنکی وتبهای حار ودرد پشت وسل وعصارۀ آن با شکر جهة یرقان وحصاة وعسر بول وپختۀ آن
جهة درد سر ودرد کمر ولذع اخلاط مراری وخام آن جهة درد کلو ولهاة وپختۀ آن با باقلی جهة نزلات حارة
مجرب وضماد پختۀ آن جهة درد مفاصل حارة واورام واحتباس بول که از حرارت باشد وضماد خام آن جهة ورم
فلغمونی وکزیدن زنبور وانفجار دمل وطلای مطبوخ آن با سفیداب جهة شوره مفید ومضر بارد المزاج ومصدع
ایشان ومصلحش پختن آن با روغن بادام ودارچینی وآبکامه وقدر شربت از عصارۀ آن تا ده مثقال وبدلش
خرفه وقطف وتخمش جهة دفع وجع الفؤاد ودرد احشا وتبهای حارة وشیرۀ آن جهة تب دق وسل مجرب وضماد
پختۀ آن جهة وجع اورام حارة وتلیین اورام صلبه بسیار مؤثر ومضر سپرز ومصلحش کل مختوم وقدر شربتش
دو درهمست اسبتبوب بلغت فارسی اسم ثمر درختی پیوندی نارنج وترنج ولیمو است که با یکدیکر پیوند کنند
وبعربی ینبوع نامند در افعال ضعیفتر از ترنج وقوی تر از لیمو ومقاوم سموم است ومضر سینه است اسطوطیقوس
اطراطیقوس است اسرنج سرنج است اسرب رصاص اسود است اسفنت معرب از اسپست وآن خندقوقا
بریست اسفیوش لغت فارسی بزرقطونا است اسفند سفید بفارسی اسم خردل سفید است اسد الارض
استخیص است وحرباء را نیز باین اسم نامند اسقولوس اشراس است اسقیلا واسقال اسقیل است اسقیلیس
اسقولوقندریون است اسملاوین بیونانی سوسن بری است اسفنط خمر است اسفیر قثاء الحمار است اسفراج
اسم اندلسی بهلیون است اسطریوس حجر الشیفنا است اسقلیا یلقوس جلنار است آسنا ببربری آس است
اسپرغم بفارسی شاه اسفرم است اسلیوس بیونانی سلیخه است اسطرطیس بیونانی سنک مرمر است اسطفلس
واسرطم وتفرالیهود است استرخا دریخ سرخست اسود سالخ مار سیاه است اسقوردیون بیونانی خنثی است الجدید
اسطافالس بیونانی جوز است وبلغت روم اسطفلین وبلغت شام اسطون نامند استی اود بترکی اسم فلفل است
اسقوالس بیونانی بروانی است اسپیلی بلغت تنکابن اسم خیری است استالک بلغت تنکابن حماض است
اسطام نوعی از حدید است که فولاد باشد استه البستانیه شیبر است اسحاره بلغت اهل بیت المقدس نوذری است
اسرپیقون زنجفر سوخته است اسمار واسفرم آس بری است اسپندان فارسی ایشاطوست اسقلیناس
بیونانی قثاء بری است اسطافیوس بیونانی زبیب است اسطافیس اغریا زبیب الجبل است اسکن بهندی اسم
بهمن ابیض است اسپرک بهندی اسم اکلیل الملک است اسپرزه واسبغول بفارسی بزرقطونا است اسپند
بفارسی حرمل است اسفناج رومی قطف است اسپرک بفارسی زریر است استخوان خرما بفارسی اسم نوی است
اسکنو بلغت تنکابن سعد است وکرههای ریشه کیاهی را نیز باین اسم نامند وکویند آن مدور وبسیار لذیذ

وشیرین وبقدر نخودی میباشد وبرکش باریکتر از برک کراث وزیاده بر سه عدد نمیباشد وبی ثمر وبی کل ودر دیکر از جاهای
حرم آبها میروید استر اسم فارسی بغل است مع الشیزه اشق معرب از اوشه فارسی است وآن صمغی است مایل
بزردی نبات آن شجری وکوچک وساقش باریکتر ومرغب مایل بسفیدی وکلش مابین سرخی وازرقی ومنابت آن بلاد
سردسیر وکویند صمغ نبات اشترغاز است در دوم کرم ودر آخر اول خشک ومحلل وملطف وجاذب از عمق بدن
وجالی ومفتح سدد وجکر وسپرز وافواه عروق ومسهل بلغم غلیظ وزرداب ومفتت حصاة ومخرج جنین وکشنده
کرم روده وباقوة مجففه ومدر فضلات حتی حیض وباسرکه آشامیدن جهة سپرز وبا ماء الشعیر جهة ربو وعسر نفس
انتصابی وباعسل جهة صرع وتنقیه رطوبات سینه وعسر بول ودفع ضرر ادویه مسهله ودرد تهیکاه ودرد زانو کمر
ودرد کمر وعرق النسا وتحلیل ریاح وفالج وخدر وضماد آن جهة تلیین صلابات ومفاصل وباسرکه جهة ورم جکر
وسپرز وریاح تحت آن وبهق وکلف وخنازیر وضرب وریاح انثیین واورام بلغمی وبانطرون وروغن حنا جهة
اعیاء امتلائی ومواد بارده واکتحال آن جهة بیاض ورمد وجرب وشعیره ورطوبت چشم ومرهم آن جهة برویانیدن
کوشت زیاد ورویانیدن کوشت تازه وغرغرۀ آن با آب جهة تحلیل رطوبات وبلغم دماغی وخناق سوداوی و
بلغمی نافع ومضر معده وکرده ومصلح اول انیسون وثانی زوفا وشربتش از نیم تا یکمثقال وبدلش سکبینج است
یا جاوشیر یا موم اشترغاز معرب از اشترخار است بفارسی نبات آن شبیه بباداورد وکلش زرد وسفید و
خارهای دراز ودانۀ آن کوچکتر از دانۀ باداورد وبیخ آن شبیه ببیخ انجدان وبدبوی وبدطعم وتند وباتلخی
ومستعمل بیخ آنست وکیاه آنرا تازه مثل کاهو در موصل ومصر میخورند وکویند بیخ آنجدان خراسانیست در سیم کرم
وخشک وبهترین آن بسرکه پرورده است مفتح سدد ومدر بول وباقوة تریاقیه ومسخن معده ومشهی وهاضم
ویکمثقال از جرم آن جهة تب ربع که از مادۀ بلغمی باشد نافع وطلای آن با سرکه جهة اورام بارده وتسکین
دردها وسرکۀ آن در قوة مثل سرکه عنصل ودر افعال بهتر از جرم آن وقدر شربت از سرکۀ آن تا یکمثقال واز جرم
آن تا دو درهم ومضر کرده ومعنی ومصلحش شربت غوره وریباس وبدلش انجدان وعروق آن جهة کرده وجکر وسپرز
نافع وقدر شربتش تا سه اوقیه است اشنه لغت عربی است بفارسی دواله نامند وآن چیزیست شبیه بریسمان
باریک ویکی بهم پیچیده وبر شاخهای درخت صنوبر وبلوط وسایر نباتات متکون میشود وبهترین آن سفید
وخوشبو وتازه وزبونترین سیاه آنست در اول کرم وخشک وانچه از درخت بلوط بهم رسد سرد ومجموع آن
باقوة قابضه ومحلله وملینه ومفتح سدۀ رحم ومدر حیض ومنوم قوی خصوصًا با شراب ومقوی باه ومفرح
ومقوی معده ودل وجکر وجهة رفع غثیان وخفقان ونفخ وحفظ روح حیوانی وازالۀ اعیا وسنک مثانه
ونشستن در طبخ آن جهة تسکین دردها وضماد مسحوق آن با آب جهة تقویت اعضای ضعیفه مثل بناکوش و
کنج ران وزیر بغل ومابین کتفین ورفع الم آنها وجهة تلیین صلابات وردع اورام وتقویت جکر ورفع بدبوئی
زیر بغل وباسرکه جهة سپرز نافع وبغایت منوم اطفال واکتحال آن جهة تقویت چشم ونقیع انچه از درخت بلوط باشد

جهت حرارت وحمرهٔ چشم مفید ومفتح امعا ومصلحش انیسون وقدر شربتش تا سه درهم وبدلش فرد مانا بوزنش وبخور
آن جهت اختناق رحم موثر است اشخیص لغت عربیست سفید وسیاه میباشد برگ نوع سفید آن سفید وبحسب اماکن
گاه هست سرخ وازرق نیز میباشد وبدستور صحرایی وکوهی میباشد مجموع را برگ شبیه ببرگ کنگر وبی ساق وبیخش
سفید ودرمیان برگش خاری شبیه بخار کنگر وگلش بنفش وتخمش شبیه بقرطم صمغ آنرا مثل مصطکی زنان استعمال
مینمایند وثمرش مثل ثمر کبر ونوع سیاه را برگ از قسم اول نرمتر وریزتر وتنهاش سرخ وخشکش سیاه وساقش بقدر
شبری وسرخ وقبه وگلش خاردار ونقطه دار وبیخش سطبر وسیاه وگاه هست که سوراخها داشته باشد واندرونش
آن سرخ ولاذع زبان ومستعمل بیخ آنست وهر جایی که در حوالی آن روید فاسد میسازد وجزو صاحب اختیارات درکمال
ظهور چه تصحیح نموده که نوعی از ماذریونست وماذریون از یتوعاتست بخلاف اشخیص واختلاف جهت هر یک از کتب
ظاهر است سفید آن در دوم گرم وخشک وباقوه تریاقیه وهیجده قیراط آن باشراب قابض طبع وباطبیخ فودنج جبلی
جهت اخراج حب القرع ویکمثقال آن جهت رفع جنون وصرع وطبیخ آن جهت عسر بول وگزیدن هوام نافع ومسهل زرداب
وصمغ آن باشیر مقوی احشا ومحلل ورم باطنی وطلای آن باسرکه جهت تحلیل اورام ظاهری بارده وقدر شربتش تا نیم درهم
ومصدع ومصلحش کثیرا است وسیاه آن در آخر سیم گرم وخشک ودو مثقال آن کشنده ومحرق وتند ودر مشروبات
غیر مستعمل وطلای آن جهت جرب وقوبا وبهق وباروغنها جهت تحلیل مواد بارده وضماد آن بر دندان مفتت قوی
وبرجراحات متاکله منقی آن ولطوخ مطبوخ آن باسرکه وکوکرد وقفر الیهود جهت قطع ثالیل موثر وخاکستر بیخ هر دو
نوع را جهت قلاع مجرب دانسته اند اشنان گیاهی است بی برگ وشاخهای آن ریزه وشبیه بکوزهای خشک شده
وگازران بآن جامه شویند وسفید آنرا خرء العصافیر وسبز آنرا غاسول نامند وآن غیر ابوقانس است ومولف تذکره
اشتباه در آن کرده است در سیم گرم ودر آخر دوم خشک وجالی ومحرق ومنقی ومفتح ومدر قوی وسه درهم سبز آن
مسهل زرداب ویکدرهم مدر حیض ونیم درهم مدر بول وده درهم آن کشنده وبخور هم آن مسقط جنین زنده ومرده
وطلای آن جهت بردن گوشت زیاد زخمها وسنون آن جهت جلای دندان نافع ومداومت بآن مفسد دندان و
مصلحش مغز تخم کدو وروغن بنفشه ومضر مثانه ومصلحش عسل است اشراس بفارسی سریش نامند وآن بیخی است
غیر بیخ خنثی چه ساق خنثی کوتاه وکوچک وگلش سفید است وسریش را ساق بلندتر وعریضتر برگ وبرگ قویتر وگلش
سفید مایل بسرخی وثمرش مستدیر وتند طعم میباشد وباعفوصت است در اول گرم وخشک ومحرق آن در دوم گرم
ودر سیم خشک وضماد آن جهت جبر وکسر وفتق باد وقلم وثآلیل ودمل وقروح خبیثه وورم خصیه وکوفتگی عضلات عصب
وباسرکه وباروغن کنجد جهت جرب وحکه وتلیین صلابات وباآرد جو جهت سعفه وآشامیدن آن جهت درد پهلو
وسرفه ویرقان وصفرا وسوختگی وبیخ وخشونت حلق ومحرق آن مدر بول وحیض ومحلل ورم بلغمی وباسرکه دافع داء
الثعلب وبهق سفید وتخمش جالی وقاطع اخلاط غلیظ وکوفتر از اصل آن جهت نفث الدم وباماء العسل جهت تنقیه
جگر نافع ومورث سدد ومسدد ومصلحش سکنجبین ومرخی معده ومصلحش گلقند وقدر شربتش پنجدرهم وازمحرق

آن

آن یکمثقال وازتخمش تا دو درهم وبدلش در اکثر افعال عربی التمک است وگویند مغاث یا کرسنه اشرامن اسم یونانی
خصی الکلب است ومولف تذکره ظاهرا غافل شده مکرر ذکر نموده است اشموسا نوعی از مرو وکم بو از اقسام آنست
اشاقل شقاقل است اشنان داود اسم فارسی زوفای خشک است اشتلابوس دارشیشعانست اشقو
اسم ترکی ریباس است اشیاف ماميثا درماميثا انشاءالله تعالی مذکور میشود اشتیولن بلغت مصری سیفابخت
اشترکیاه اسم فارسی سلیخه است اشکانی بلغت تنکابن وطبرستان بقله یمانیه است اشبید بلغت
گیلانی نوعی از بطارخست مع القتاده اصابع فرعون سنگیست بقدر انگشت شبیه بنی وگره دار ومجوف
وبااندک پهنی واز یمن خیزد وقسمی از آن بارطوبت سیاه لون دار وآن در افعال قایم مقام مومیائی است وبهتر
آن مخطط سبک زود شکن است در سیم گرم وخشک وقاطع نزف الدم ومحلل اورام بارده وچون با خون جراحت
سرشته ضماد نمایند بجهت التحام بیعدیل اصابع صفر بیخی است بقدر کف دست اطفال وبقدر پنج انگشت
وپر از رطوبت وچون خشک شود رنگش ابلق زردی وسفیدی میگردد وبا اندک حلاوت ومنبت آن ریگزار
ونزدیک آبها وبرگش شبیه ببرگ گندنا وساقش باریک واز بن تا سر پرگل وگلش بنفش وقسمی دیگر بیخی است
شبیه بناخن پلنگ وزرد واین کمتر وتندتر است ومولف تذکره گوید که آن غیر کف مریمست وکف عایشه
وبنهج دیگر وصف نموده ودر دوم گرم وخشک وبغایت محلل فضول غلیظه ومنقی اعضای عصبانی وتریاق
سموم وهوام وجهت جنون وامراض سوداوی وبلغمی وتقویت منابت اعصاب وضماد آن جهت تحلیل صلابات
وبخور آن جهت گریزانیدن موش وسام ابرص نافع وقسم آخر مسقط جنین ومضر آلات بول ومصلحش تخم مورد
وبلوط وقدر شربتش تا دو مثقال وبدلش یکوزن ونیم آن هزارچشان ودو ثلث آن سعد است اصابع هرمس
شکوفه سورنجانست ودر سورنجان موصوف اصل الغلفل فلفلمویه است اصل المقلت بفارسی بیخ شستی
نامند وآن بیخ ماش هندی است گرم وخشک ومسکن ومخدر وجهت معده بارده ودرد مفاصل وامثال آن
شربا وضمادا نافع ومحرق خون ومورث سدد ومشوش حواس ومصلحش در شیر جوشانیدن وقدر شربتش یکدانگست
اصابع اللصوص مولف مغنی گوید که ابو ریحانست ووصف نبات آنرا نکرده است وگفته است که آن دوائی است
هندی وتخمش مستعمل بلاد ما شبیه بشلتوک وچون در دهان ساعتی نگاه دارند پوست آن شق شده مغزی
از آن ظاهر میگردد مثل عنبر در تحریک باه بسیار موثر است اصول الاربعه عبارتست از بیخ کبر وبیخ رازیانه
وبیخ کرفس وبیخ کاسنی اصابع العذاری نوعی از انگور طویل القدر است اصابع القینات فرنجمشک است اصابع
الملک اکلیل الملک است اصل الانجدان الخراسانی انگژد است اصل السوس در سوس موصوفست اصل
السوس الابیض در سوس موصوفست اصل السوسن الاسمانجونی ابرساست اصل الراسن نوعی از فلجونیاست
وبترکی انذر گویند اصف بیخ کبر است اصطرک میعه یابسه است اصل المرجان بسد است اصل النیلوفر
[illegible] بیخ اوسید است اصطفن میعه سایله است اصل المرطینیا ازیونست اصل القناع البری

مع الضاد

یبروح الصنم است اصموط دتر است اضراس الکلب بسفایج است اضراس العجوز حسک است اطراطیقوس
یونانی و بمعنی شبیه الکواکب است و بعربی جالی نامند و آن نباتی است ساقش کمتر از ذرعی و صلب و خشن و بر اطرافش
کلی شبیه ببابونج و بعضی از آن مایل به بنفشی و در آن برکها و مجموع کل و برکها شبیه بکواکب و برکهای ساق آن باریک
و دراز و مزغب و تخمش اغبر و تلخ در دوم کرم و خشک و باقوة مبرده و قابضه و محلل و مجفف ضماد برک آن ورم حار چشم
و برآمدگی مقعده و تسکین درد آن و طلای کل آن جهة تسکین درد حالبین و کنج ران و ورم آن بسیار مؤثر و آشامیدن
آن جهة خناق و صرع اطفال نافع و قدر شربتش تا دو درهمست مع الطاء ه اطریه بفارسی آش آرد و رشته مانند
از اغذیه معروفه است و ماهیچه و رشته قطایف و بغرا را شامل است انچه از آرد کندم و روغن بادام و خرفه و اسفناج
و امثال آن ترتیب دهند و بفارسی اوماج است جهة سرفه و نفث الدم و خشونت حلق و سینه و قرحه امعاء و مثانه نافع
و مرخی معده بارده است و انچه با کشک و ماست و ترشیها استعمال نمایند بطی الهضم و مسدد و موافق ابدان قویه
و مولد بلغم غلیظ و مصلحش سیر و ادویه حاره است و انچه از آرد جو ترتیب دهند جهة سل و تبهای حاره و با ترشی جهة
اخلاط مراری و تسکین حدت خون و انچه با کوشت باشد کثیر الغذا و مرطب بدن و مسمن و با شیر نیز کثیر الغذا
و مولد خلط غلیظ است و قطایف بفارسی رشته خطایی کویند بدون طبخ با آب یا شیر هر دو مستعمل است آنچه
انچه اطبا ترتیب دهند سریع الهضم تر از انچه با آرد کندم و نشاسته سازند و قابضتر و سبکتر و از آرد
کندم کثیر الغذا و از نشاسته بد و اثیر اطباء الکلبیه سپستان است اطماط و اطموط و اطیوط اسم بربری
دتر است و فوفل نیز نامند اطریطا اسم سریانی اترج است اطروخیا اسم سریانی بادرنجبویه است اطرغین
عصاره قثاء الحمار است اطیطون اسقیل است اطرفیون حسک است اطمینا قیصومست اطاءا
بیونانی درخت غربست مع الظاء ه اظفار الطیب بفارسی ناخن پریان کویند و ناخن خرس و ناخن بویا نامند
و آن جسم صلبی است صدفی شبیه بناخن و مدور و خوشبو و سفید مایل بسرخی و از سواحل بحر هند خیزد و از اقسام
حلزونست و بعضی از آن سرخ و با تقعیر و بعضی سفید و بزرک و بادسومة و کم بو و قسمی بزرکتر از اول و کوچکتر
از ثانی و سیاه و ناخن دیو کویند و بهترین آن قسم اول است قسم اول هندی است و اقسام آنرا چون بسوزانند بوی خوش
از آن ظاهر میشود و در دوم کرم و خشک و منقی فضلات و خون و ملطف اخلاط غلیظ و جهة اختناق رحم و
صرع و خفقان رطوبی و معدی و درد بار حکم و رحم و اخراج خون منعقد در کرده و جمیع امراض بارده رحم و بخور
آن جهة صرع و سکته و نزلات و غش و احتباس حیض و اختناق رحم نافع و مصدع و مصلحش سکنجبین و مورث سحج
و مصلحش کل ارمنی و قدر شربتش یکدرهمست تا سه درهم و بدلش قصب الذریره است اظفار الجن نباتی است
بی برک و بی کل شبیه بناخن چیده و اغبر مایل بسیاهی در اول کرم و خشک جهة یرقان سیاه و سرفه یابس و بالخاصیه
جهة دفع بیخوابی نافع و طلای آن که با سرکه بخته باشند جهة تحلیل اورام مفید و مضر دماغ و مصلحش عناب و شربتش
تا سه مثقالست مع العین ه اعین التراکی کویند اثلو است سنکبویه است اعیون حلبه است اعلیوبلس

مع الغین

بعبرانی طلو است اغریوس قثاء الحمار است اغیس یونانی و بمعنی ظاهر است و اسم اثلیق اغالوخی اسم یونانی
عود البخور است اغرلیوس بیونانی حنظل است اغیراطون بیونانی حلفا است اغش بلغت حجاز و یمن اسم نوشادر است
اغرسطس بیونانی نیل است اغلیفس بیونانی دوسر است اغیرس بیونانی جوز رومی است اغریبیا
بیونانی بمعنی ارض است اغلیقی اسم یونانی میفختج است اغبر عبارتست از میع و نبات و توتیای کرمانی
که با یکدیگر سائیده باشند اغلاز آشی اسم ترکی جند است مع الفاء ه افنیقطس اسم یونانی و بمعنی
محلل است و آن نباتیست کمتر از ذرعی و ساقش باریک و کلش مایل بسفیدی و برکش عریض و پر شاخ و مزغب
و تخمش بزرکتر از تخم شلغم و در غلاف شبیه به تخم ترب و بیخش بی ریشه و نرم و با عطریه و بوی کیاهش شبیه ببوی
ترنج و منبت آن ساحل بحار و ممر آبها و جایی که جو و عدس کشته باشند و در مصر و ساحل دریای شام بسیار است
و در صعید مصر آنرا شلجم نامند در دوم کرم و خشک و با اندک حدت و برکش و سایر اجزای آن جهة سده جگر و سپرز
و تحلیل اخلاط غلیظه و ماندکی و اعیا و صلابات و درد پا و نفخ و سپرز و احشا و ضماد بخته آن جهة جمیع سموم
قتال نافع و باید سه روز با شراب شیرین استعمال نمایند و قدر شربتش تا دو مثقال و از تخمش نیم مثقال و عصاره
بیخش در منافع قویتر و بعد از فصل بهار در بیخ آن رطوبتی نمیماند که عصاره توان کرفت و روغن آن در آثار مثل
آنست و زیت الشلجم نامند افنیقون بیونانی نباتیست شبیه به افنقطس مکرر بو و در زراعات میروید بغایت
سرد و مخدر و در اطلیه زیاده مستعمل و شرب آن جایز نیست افیمیدون بیونانی اسم نباتی است ما بین شجر و کیاه
و منحصر در ساق و برکش زیاده بر دوازده عدد میشود بی کل و بی ثمر و ریشهای باریک و سیاه و ثقیل الرایحه و بطعم
سرد و تر و ضمادش مانع بزرک شدن پستان خصوص با روغن زیتون نارس و آشامیدن آن مانع تولید زن و مرد
و قدر شربتش از بیخ و برک آن جهة قطع توالد سه مثقالست که با شراب بنوشند افعی اسم عبرانی مار است و بعربی
حیه است و اقسام آنرا اسامی میباشد و بزرک و کوچک و سیاه و مایل بزردی و مایل بسرخی و مایل بتیرکی و ابلق
و غیر آن یافت میشود و بهترین آن ماده اشقر مایل بسرخی است و ماده را چهار دندان میباشد و نر را دو دندان
و باید جوان باشد و علامت جوانی سرعت حرکت و همیشه سر را بلند داشتن است و باید چشمش مایل بسرخی و سرش
عریض و جسدش صلب و مایل بباریکی بوده باشد از آب و عمارات و جنکل و شوره زار دور باشد و در آخر بهار
صید شود و بعد از صید بی امتداد زمان قطع کنند و طریق آنست که سر را با دنباله بهم بسته بقدر چهار انکشت
از سر و دنباله بیکضرب قطع کنند و هر چه کم خون و بعد از قطع سر و دنباله بی حرکت باشد استعمال نباید کرد
پس از قطع پوست و جوف آنرا انداخته و بعد از آن استعمال نموده بغایت حار و یابس و مجفف و محلل است و چون
با آب و شبت و روغن زیتون طبخ نمایند و تکند ناتناول نمایند مواد غلیظه را بطرف جلد دفع کرده بتحلیل میرساند
و در مجذوم ایمنی بتجربه رسیده است و از خوردن بسیار آن بدن متقرح شده مثل فلس ماهی پوست میریزد و کم
آن اخلاط متعفنه لطیفه را مستحیل بصلاح و کثیفه را بتقشیر جلد دفع میکند و خوردن آن جهة مسمومات مشروبه

وملذوعه وضعف بصر ودرد عصب وبرص ومنع زیادتی خنازیر وحفظ جوانی وتقویت قوتهای حیوانی وحواس وطول عمر مؤثر است هرگاه هر سال یکبار تناول نمایند وضماد گوشت خام آن جهت دفع سمیت افعی گزیده واقسام مارها نافعست وبجهت داء الثعلب وداء الحیه وتحلیل خنازیر واوجاع مزمنه بارده نافع واکثار آن محرق اخلاط ومصدع ومصلحش شیر وربّ میوها است وچون هفت عدد افعی را بریسمان پشم ارغوانی سرخ خفه کرده بازای هر یک گرهی بزنند بستن آن ریسمان بر گردن صاحب خناق جهت دفع علّه بالخاصیه مجرّب دانسته اند ونمک افعی که جوف آنرا پر کرده باشند در افعال ضعیفتر از گوشت آنست وقرص افعی در افعال قریب بآن طریق ساختن آن آنکه بعد از اخراج جلد وجوف آن چند بار باآب بشویند وخشك کرده در دیگ سفال یا مس قلعی دار با آب بقدری که آنرا بپوشاند واندکی شبت واندکی نمك چندان بجوشانند که مهرا شود پس گوشت آنرا از استخوان جدا ساخته در هاون سنگ بکوبند وبقدر ربع آن یا مثل آن نان میده خشك پاکیزه اضافه نموده بامرق گوشت آن خمیر کرده قرصهای تنك بوزن یکمثقال بسازند وباندك روغن بلسان تدهین کنند تا متکرّج نشود وقدر نان اگر ربع آن باشد بهتر است ونخودی که در حین جوشانیدن گوشت آن با آن بجوشد در افعال قریب بقرص است افنوس بیونانی اسم نباتی است مابین شجر وگیاه وساقش مرغّب وشاخهای باریك واز عدد زیاد نمیشود وبرگش شبیه ببرگ سداب وبسیار سبز وثمرش مثل خیار کوچکی صنوبری شکل وسیاه وگلش زرد وصدفی وبیخش بقدر امرودی وپر از رطوبت وچون خشك شود باطن آن سفید وظاهرش سیاه میباشد در دوم گرم وخشك ولذاع وآشامیدن اعالی مقیی واسافل آن مسهل ومجموع آن مقیی ومسهل بلغم وقدر شربت آن سه قیراط واز رطوبت آن پنج قیراطست ومؤلف تذکره گوید که رطوبت در همه آنست وجهت تحلیل صلابات وجلای بیاض چشم نافعست افتیمون یونانی بمعنی دواء الجنون است وآن نباتیست بسیار سرخ وفروع آن مثل خیاطه وبرگهای بسیار ریزه وگلش تیره وتخمش از خردل ریزه تر وسرخ مایل بزردی وبر نباتات واشیائی که نزدیك بآن باشد می تند وبیخش شبیه بزردك وضاری گویند که در حوالی آن چیزی نمیروید وطعمش تلخ وبا اندك تندی وگلش بر بخته دانه محیط در سیم گرم ودر دوم خشك ومحلّل وملطّف ومسهل سودا وبلغم وجهت نفخ وامراض دماغی وکرم معده وسرطان وجنون ومالیخولیا نافع وبالخاصیه جهت امراض سوداوی وتنقیه سودا بی عدیل وچون یکهفته هر روز ده درهم آنرا با نصف رطل شیر تازه خیسانیده ویا با پانزده مثقال سکنجبین بنوشند جهت رفع خفقان وتوحش ومالیخولیا وتشنج مجرّب وچون ده درهم تخم آنرا بلته بسته در دو ثلث رطل شراب یکشب خیسانیده روز دیگر افشرده صاف آنرا با یك اوقیه شربت بنفشه وشربت گل وروغن بادام شیرین بنوشند اسهال عرق سودا در نهایت قوّه کند بدون مضرّت وباعث ضعف نمیشود ومؤلف تذکره ثلث رطل را ثلثین دانسته وقدح بر مؤلف مالایسع نموده واورا اعتقاد آنست که یك رطل را در مدّتی تا چهار روز باید خیسانید ومطبوخ آن با مویز جهت مالیخولیائی که از مداومت شراب بهم رسیده باشد نافع وخصوصا که با بنفشه واصل السوس وبادرنجبویه وگاوزبان باشد وچون ضعیف التّرکیب است زیاده از یك جوش نباید زد ومضرّ صفراوی وحارّ المزاج ومورث غشی ومصلحش بنفشه وکثیرا وموافق پیران وگویند مضر پیر است ومصلحش

صمغ وکثیرا وقدر شربتش تا سه مثقال ودر مطبوخات تا ده درهم بدلش لاجورد وحجر ارمنی است یا یکوزن ونیم آن حاشا یا مثل حاشا ودو دانك تربد وتخم آنرا نباید نرم کوبید افسنتین بلغت یونانی اسم نباتی است مابین شجر وگیاه شبیه ببابونه گاو چشم برگش مثل صعتر وغبار ناك وسفید وشاخش مثل برنجاسف وانبوه وساقش بلند وگل آن مثل گل بابونه واز آن ریزه تر وتخمش شبیه باسپند وباتلخی وقبض وبوی آن باعطریه ثقیل وقسمی را برگ مثل برگ زردك وسفید وگلش زرد بی اوراق سفید ودر مصر دمیرنا مند وزبونترین اقسام آنست وبهترین آن رومی وطرسوسی وسوری است که با حرافت وتلخی وقبض باشد در اول دوم گرم ودر آخر آن خشك ومفتّح وملطّف ومشهّی ومسهل صفرا وسایر اخلاط معده ومنقّی عروق وسینه وشش ومقوی بدن وجگر ومعده سرد ومدرّ بول وحیض وعرق وشیر وکشنده اقسام کرم وتریاق سموم مشروبه وملذوعه ومحلّل ریاح وجهة یرقان ورعشه وسکته وتبهای عفن مزمن ومالیخولیا صفراوی وطحال وبانار دین جهت درد معده وبا افتیمون جهة تنقیه سودا نافع وچون چند روز از آب طبیخ آن هر روز بیست مثقال بنوشند جهت رفع سقوط اشتها که از رطوبت باشد مجرّب ودو درهم آن جهت گزیدن عقرب عجیب النفع وبا شراب جهت سم شوکران وبا سرکه جهة فطر نافع وجهة بواسیر وشقاق مقعد واخراج اخلاط حارّه که بسبب ادویه مشروبه در معده بهم رسیده باشد بسیار مؤثر وقطور آن با زهره گاو وروغن بادام تلخ جهت امراض گوش وکری قدیم مجرّب وفرزجه آن با عسل مدرّ حیض وحمول آن با موم جهت حب القرع وضماد آن با آب جهت شری وبخار مطبوخ آن در شراب جهت درد گوش وطلای مطبوخ آن در میبختج جهت درد چشم وبا عسل جهت رفع اثر بنفشی تحت پلك چشم ودر سرکه جهت مفاصل حار وساییده آن با موم وروغن گل جهت درد تهیگاه ودرد جگر ودرد معده کهنه مجرّبست ومحلّل صلابات وجهت داء الثعلب وداء الحیه وبواسیر وصلابت رحم وورم سپرز ضمادا نافع واکتحال آن جهت دمعه وغشاوه واسترخاء جفن وگذاشتن آن در میان متاع مانع کرم زدن آن وآمیختن آن با مرکّب باعث منع از ضرر کتابی که بآن مرکب کتابت کرده باشند وطلای آن با روغن زیتون بر بدن مانع مقاربت پشه ودود آن جهت گریزانیدن هوام وپاشیدن آب طبیخ آن کشنده کیك ومصدع ومجفّف دماغ ومصلحش انیسون ودر محرور شربت انار وقدر شربتش یکمثقال تا دو مثقال ودر مطبوخ آن از پنج درهم تا ده درهم وبدلش جهت معده بوزنش اسارون ونصف آن هلیله زرد وبجهت جگر عصاره غافث وجعده وقیصوم نیز بدلش میشود وعصاره افسنتین که آب آنرا در آفتاب خشك کنند در افعال قوی ومفتّح سدّه جگر وجهت تبهای کهنه ومرکّبه وتقویت معده وتنقیه آن از اخلاط مرّی واستسقا ونیکو کردن رنگ رخسار واصلاح فساد مزاج نافع ومورث کرب وصداع ومصلحش ریوند وقدر شربتش تا یکدرهم وبدلش نصف وزن آن افسنتین است یا غافث یا شکاعی وشراب آن مقوّی معده ومدرّ بول وحیض وجهت امراض جگر وسپرز و[illegible] تفتیح سدّه وبرانگیختن اشتها وتقویت هضم واز الة کزاز ونفع باطنی ودفع کرم معده وسموم حیوانی ومشروبه نافعست ومانع وبا وحدوث امراض وطریق آنست که نود مثقال افسنتین را در شش هزار مثقال آب انگور چندان

بجوشانند تا بثلث رسد پس سر ماه گذاشته بعد از آن صاف نمایند و اگر سی مثقال را با پانزده مثقال دارچینی و
پانزده مثقال سنبل الطیب و پانزده مثقال سلیخه نیمکوب کرده ده هزار و هشتصد مثقال شراب مخلوط نموده سر ظرف را
مستحکم ساخته بعد از دو ماه صاف کنند پسندیده است و روغن افسنتین که در چهار رطل روغن زیتون یا روغن
کنجد یک رطل افسنتین کرده بالفعل چهل روز در آفتاب بگذارند جهت برودت ظاهر و باطن بدن و آشامیدن
آن جهت یرقان و سده جگر و سده سپرز خصوصاً با سکنجبین عسلی و بجهت تقویت معده و رفع احتباس حیض و سم فطر
و اخراج کرم معده و خوردن آن قبل از شراب مانع مستی و بعد از آن دافع خمار و قیراطی آن جهت کرم گوش و ریاح آن
و طلای آن جهت درد چشم و باقیروطی جهت تقویت معده و درد آن نافعست افیون اسم یونانی و بمعنی میت است
و بفارسی تریاک و بعربی لبن الخشخاش نامند و گویند مراد از آن شیر خشخاش سیاه است نه سفید و بهترین آن زرد
مایل بسفیدی و صاف است که در آب زود حل شود و از آتش زود مشتعل گردد و در آفتاب بگدازد و قوی الرائحه باشد
در چهارم سرد و خشک و از خشخاش سفید در آخر سیم و مخدر و منوم و مسکن دردها و قابض و مانع تعفن اخلاط
و تحلیل روح حیوانی و جهت اسهال و سحج و قرحه امعا و سرفه و ضیق النفس و رمد و نزلات و صداع که از حرارت
باشد بالطبع نافع و اگر از مواد بارده باشند بسبب تخدیر مفید و ضماد آن جهت درد سر و تخفیف قروح و ورمهای حار
و با زرده تخم پخته و زعفران جهت حمره و باد سرخ و با شیر دختران و زعفران جهت نقرس حار و رمد و فتیله آن با مر صاف
و زعفران بالسویه جهت زحیر مجرب و قطور آن با روغن بادام و مر و زعفران جهت درد گوش و با موم روغن جهت جرب
و حکه نافع و در معاجین و ادویه مرکبه حافظ قوت آن و مسقط اشتها و قوه باه بشرط مداومت و مضر فهم و مصلحش جند
و فلفل و فرفیون و دارچینی و قدر شربتش یک عدس تا چهار قیراط و زیاده از یک دانگ ممنوع و دو درهم آن کشنده و
بدلش مثل آن بزر البنج و یکوزن بیخ لفاح و در احتباس طباشیر و کافور و کهربا افلیجه تخمی است شبیه [illegible]
شبیه ببوی سیب و با عطریت و بغایت سرخ و طعمش تلخ و نباتش بقدر ذرعی و برگش مثل برگ بادام و گلش سفید
و غلاف تخم آن مانند غلاف بزر البنج است و از هند خیزد و زرد و سیاه و زبون و گویند آن کوچک کبابه است
در دوم گرم و در اول خشک و مقوی معده و جگر و دماغ و دل و مفتح سده دماغی و مسخن معده و تریاق زهر عقرب
و رتیلا و محلل ریاح و مشهی و با قوت قابضه و مفتح سده احشا و مقوی دماغ و مقاوم سایر سموم و آروغ آورنده
و طلای آن با روغن زیتون در حال رفع درد گزیدن عقرب میکند و مصدع و مورث خناق و مصلحش روغن زیتون
و قدر شربتش تا دو مثقال است و بعضی گویند افلیجه برگ جوز بوا است و اصلی ندارد افشرج معرب از افشرده
فارسی و بعربی عصیر نامند و آن مخصوص آب غوره است افیلون و بحذف واو اسم شیح جبلی است افقراسیقون
یونجه است که خندوقی باشد افربیون فرفیونست افسنین بیونانی و یا اسم رومی فرفیونست افراسیون
نقیع است افاریقون دبوست و گویند ماذریونست افیفس بیونانی اسم فرنجمشکست و افرنجمشک نیز نامند
افرودیجار قسم اول دیقه وجو است افاسون اسم روغن ترب است افلاطون معرب از قسط افروسالینن

حجر القمر است افاقیمادو نیز خوشبو است که در طعامها کنند افیرومن اخینوس است افریدس اسم یونانی جراد است
افیتقس اسم یونانی عصفر است افیون بیونانی اسم بزر است افیوسفنافن بیونانی تخم خبازی است افیقیون
بیونانی بادآورد است افیمونا بیونانی دارچینی است افیغاین بیونانی سداب است مع القاف ۵ اقحوان
اسم عربی است و بیونانی روبیاس و بفارسی بابونه گاو چشم نامند و نوع صغیر را بهار گویند بری و بستانی
میباشد شاخهای آن باریک و برگش شبیه ببرگ کشنیز و از بابونه و گلش زرد و مدور و در اطراف آن برگهای
ریزه و سفید و از گل بابونه بزرگتر و ثقیل الرایحه و با اندک تلخی و فی الحقیقه صنفی از بابونه است و فرقش آنست که
بابونه تخم میدارد و آن ندارد و مستعمل گل آنست در سیم گرم و در دوم خشک و مسخن قوی و محلل و مفتح سده جگر
و افواه عروق و ملطف و مدر عرق و بول و حیض و مسقط جنین و با قوت تریاقیه و مفتت حصاة و محلل خون
منجمد در مثانه و ورم مقعد و جهت درد مثانه و صلابت سپرز و استسقا و فواق معده و با سکنجبین و با نمک مسهل
سودا و بلغم و لعوق آن جهت ربو و سرفه و نفث الدم و جلوس در طبیخ آن جهت صلابت رحم و طلای تازه آن بر
انثیین و قضیب و کنج ران مقوی باه و جماع و ضماد آن جهت التوای عصب و با موم روغن جهت ورم صلب و شرب
نیم مثقال آن با سکنجبین مکرب معده و مصلحش انیسون و بنفشه و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش بابونه است و قسم
صغیر آن در دوم گرم و در اول خشک و در افعال ضعیفتر از اول و با شراب جهت نیکویی رنگ رخسار و تحلیل ورم صلب
و اکتحال خشک آن جهت تقویت طبقات چشم و ظلمت بصر و جلای آثار قروح و رفع نزول آب نافعست و روغن الاقحوان
که گل آنرا در چهار مثل آن روغن زیتون یا روغن کنجد کرده چهل روز در آفتاب گذاشته باشند جهت نفخ جراحات
اعضاء عصبانی و التواء عصب و ورم اسافل بدن و مقعد و صلابت رحم و درد گوش و تفتیح مسامات و ادرار
نمودن عرق موثر و آشامیدن بجهت ادرار عرق و جهت رفع قولنج مفید است اقاقیا بلغت یونانی اسم عصاره
قرظ است و آن از ثمر نوعی از مغیلان که قرظ نامند قبل از رسیدن آن افشرده میگیرند و قبل از جفاف یاقوتی
رنگ است و بعد از آن سیاه میشود در دوم سرد و در سیم خشک و مغسول آن در دوم خشک و قابض و قاطع نزف
الدم و نفث الدم و مجفف و رادع و غیر مغسول آن بالذع و حابس نزلات و اسهال اکلاً و ضماداً و مقوی بدن
و اعصاب مسترخیه از اعیا و بسبب امراض و ضمادش جهت ورم حار و باد سرخ و ورم رحم و مقعد و داخل و برآمدگی
حدقه و سوختگی آتش و با گل سرخ و برگ مورد جهت قطع ادرار عرق و با لادن و روغن گل جهت قطع اسهال اطفال
مجرب و مورث سده و مصلحش روغن بادام و شربتش تا یک درهم و بدلش بوزن آن عدس و صندلست و گویند حضض
و اخیر انسب است اقسنتون بیونانی نباتی است شبیه ببادآورد و اهل مغرب راس الشیخ نامند و برگش مثل بادآورد
و ساقش کوتاهتر و غلیظتر از آن و گلش مثل آن پرخار و خارهای جوانب برگش مثل سوزن و ساق تازه آنرا پوست
کنده میخورند و تخمش از قرطم ریزه تر در دوم گرم و در اول خشک و بسیار لطیف و چون خشک شود تلخ و با تندی
میباشد گویند جهت کزاز و تشنج غیر یابس با شراب مجرب و جهت ورم مزمن و شدخ عضل ضماد آن مفید و تخمش

با شراب جهت رفع سموم نافع ومضر کرده ومصلحش خشخاش وقدر شربتش از سه درهم تا پنجدرهم وبدلش شکاعی است
ونزد متاملان فرق میان افسون ونبات اشترغاز نخواهد بود وظاهرا اسم یونانی کیاه اشترغاز باشد اقط بفارسی
کنتک نامند وآن دوغی است که از طبخ منجمد کرده بر چکانیده بعد از رفع مائیت خشک کنند سرد وخشک ودیر هضم
وقابض ومبرد وبریان کرده آن جهت اسهال مزمن بغایت نافع وضماد سوخته آن جهت داء الثعلب ورفع نزف الدم
وبواسیر مفید وبا پشم سوخته بالسویه جهت خراز مجرب است که اول سر را بروغن گل سرخ چرب کرده بعد از آن طلا کنند
ومولد ریاح وبلغم غلیظ خام ومسدد ومصلحش جوارشات وکلقند است اقلیمیا یونانی اسم آنچیزیست که
از گداختن اجسام منطرقه مانند مس ونقره وطلا مثل کف ودرد بر روی آن ودر تحت آن منجمد گردد وآنچه در تحت
بهم رسد باز از جمله کف آنست که بعد از گداختن وبهم رسیدن کف بسبب حرکت آن فلز بعضی بطرف تحت جمع میشود
وبهترین آن طلایی وآنچه در رنگ شبیه باصل آن فلز باشد وطلای مایل بسبزی وفضی سفید وسیاه طلایی از
غلبه بوره است که بر طلا میزنند وگویند کانی هم میباشد ومرقیشیای نیز هست هریک در طبع مثل معدنی وبیوست
زیاده بر آن غالب ومجفف ومقوی باصره ومنقی جراحات وجهت بردن گوشت زیاده ورویانیدن گوشت تازه ودفع
تعفن زخمها وبیاض عین وبهق وجرب وسبل وناخنه ودمعه وغشاوه ونزول آب وطلای آن رادع اورام وجالی
کلف وآثار سیاه ورافع سپرز وبا زعفران وافیون رافع مفاصل ونقرس است وخوردن طلای آن یک قیراط جهت
خفقان وتقویت دل نافع ومستعمل از آن محرق مغسول وبدلش مرداسنگ محرق مغسول است ومولف تذکره گوید که
چون جمع کنند ذهبی ومرقیثیا آزاد رکداختن وبعد از گداز در عسل بریزند تا سرد شود بیکجزو آن پانزده جزو مشتری را
شمس کند وحقیر ابیمعنی را موقوف بشروط مخفیه میداند اقماع الرمان الهندی نار مشک است اقروبعما قرقیا
اقویص یونانی کتری است اقسیا مازریون سفید است اقاقالس یونانی تمینوج است اقروس واقریس
دبق است اقاروین اسم رومی وج است اقریطیماطس کل علوق القدس است اقولوسیون رعی الابل است
اقاروی کرویا است اقطی یونانی خمالکبیر است اقنا ارابیقی یونانی شکاعی است اقنالوقی یونانی بادآورد است
اقریلا سمون دهن بلسان است اقیمارون یونانی سورنجان است اقونیطن یونانی خانق النمر است اقطن
یونانی ماش است اقوماریون دار بانزری است افرفق بهندی عاقرقرحا است افرسر الملک جوز الکوثل است
اقلادوطیس یونانی طرفا است اقلاوینس یونانی انجره است مع الکاف ٥ اکلیل الملک نباتی است
برکش مدور بقدر درهم وشاخهای آن باریک ودرشت وصلب وبعضی منبسط بر روی زمین وبعضی را ساق بقدر
بقدر ذرعی وگلش زرد وریزه وبعضی را بنفش وبعضی را سفید وپراکنده وثمرش مثل غلاف تخم ترب وهلالی شکل
ودر غلاف تخم مدور ریزه تر از خردل وبعضی را تخم شبیه بحلبه وبعضی را غلاف غیرهلالی مرکب القوی وحرارت
ویبوست در آن غالب ومحلل ومنضج وقابض ومجفف وملطف ومقوی اعضا وملین اورام وجهت صداع وشقیقه
وحبس نزلات ودرد جگر ومعده وسپرز وامراض مقعد ورحم شربا وضمادا نافع وجهت تحلیل فضول باطنی وطلای

پختن آن با میفخج جهت اورام کبد وحار چشم ورحم ومقعد وانثیین ومطبوخ آن با آب وشراب جهت قروح شهدیه
سر وبا افسنتین جهت ورم جگر وسپرز ومعده وقطور عصاره آن جهت درد گوش وآشامیدن سه درهم آن را با تخم
آن با میفخج جهت ورم احشا نافع وعصاره آن با زعفران در تسکین کل ضربان مجرب وطبیخ آن جهت ربو وتفتیت
حصاة وحقنه آن جهت تقویت امعا وتنقیه وتسکین درد امعا مفید وشراب مضر انثیین ومصلحش عسل وانیسون
وموین وقدر شربتش دو مثقال واز عصاره آن بیست درهم بدلش بابونه است اکلیل الجبل نباتی است بقدر
ذرعی وبرکش دراز وباریک واشبه مایل بسیاهی وشاخ آن صلب وگلش در میان برگها ومایل بسفیدی یا بزرقی
وثمرش صلب ومایل باستداره وتخمش ریزه وبرگ شکوفه آن با اندک تلخی وتندی وخوشبو وآن غیر قردمانا است
در سیم گرم وخشک ومدر بول وحیض ومحلل ریاح ومفتح سده جگر وسپرز ومنقی ریه وجهت درد یرقان سوداوی
وسرفه مزمن واستسقا وسنگ گرده ومثانه وضماد آن جهت تحلیل اورام مزمنه نافع ومضر محرورین ومصلحش
سکنجبین وقدر شربتش تا سه درهم وبدلش افسنتین است وچون شکم صید را از احشا خالی کرده واز این گیاه
پر کنند منع تعفن آن میکند ودر منع تعفن لحوم بهتر از نمکست اکتمکت بلغت هندی سنگی است بقدر
مازو ومستدیر وسیاه وسبک وقسمی مایل بطول بقدر بلوط وچون حرکت دهند صدا از جوف آن مسموع میشود
ودر جوف آن سنگ کوچک موجود است وقسمی انطاکی ومستدیر وکوچکتر وقسمی دیگر شبیه بآن وبزرگتر
وسفید ودر جوف هر دو چیزی مایل بسفیدی مثل ریگ در سیم سرد وخشک ومحلل اورام وحابس نزف الدم وچون
در پوستی بکشتر بر پای چپ زنان بندند جهت عسر ولادت بغایت آزموده است وتعلیق آن بار یسمانی سرخ
جهت حفظ جنین ومنع اسقاط ونگاه داشتن آن در دست جهت غالب شدن بر خصم وتعلیق آن بر درخت جهت
منع ریختن ثمر آن وحمول آن که با شیر دختران سائیده باشند جهت حامله شدن زنان عقیم بسیار موثر است ومراد
از اکتمکت دو قسم سیاه هست ودو قسم سفید ودر اجحار مذکور میشود اکارع جمع کراع وآنرا بفارسی پاچه نامند
بهترین آن پاچه گوسفند وبزغاله است لزج ودیرهضم وبعد از انهضام مولد خون صالح رقیق ومعتدل الغذا
وجهت ناقهین وصاحب بواسیر وسودای محترقه وسحج وخشونت حلق وسینه وشقاق لب وزبان وگرفتگی آواز وسرفه
یابس وسل ودق ونفث الدم وعسر بول وهزال مفرط وصاحبان زخم والتیام شکستگی استخوان وباصمغ عربی جهت
پیچش واسهال مراری ومنع لذع ومواد حاره ورفع مضرت دار وی حار مشروب وآب پاچه جهت سرفه حار وتلیین طبع
یابس المزاج وحقنه آن جهت مغص وزحیر سردی مجرب ونطول آن جهت یبوست دماغ وضعف آن وتحلیل خنازیر
واورام صلبه وطلای روغن جوف پاچه با فرفیون وزعفران وروغن گل جهت تسکین درد سر وضربان مفاصل مجرب
ومولد قولنج ومصلحش شراب کهنه وسرکه وعسل وپختن آن با کرفس ودارچینی ومانند آن واستخوان سوخته آن رافع
نزف الدم جراحت وباصبر جهت ساقط کردن دانه بواسیر موثر است اکشوث کشوث است اکروهک انزروت است
اکروفس جوز رومی است اکرالبحر لیف البحر است آکل نفسه فرفیون است وگویند کافور است اکرار نوع

مع اللام

کبیرصامریوماست اکسایونس بیونانی جندست اکسوفلس بیونانی خرمانه است اکسومالس ابوخلسااست
اکرفس کرفس است اکیر اسم ترکی وج است اکر بفتح الف وسکون کاف اسم هندی عود است اکهروت بهندی
جوز است الیه بفارسی دنبه گوسفند است گرم و تر و محلل اورام صلبه و ملین اعصاب و چون یکعدد دنبه گوسفند
نر راسه حصه کرده هر روز یکحصه را با عاقرقرحا و زنجبیل و ترب بخورند جهت رفع عرق النسا مجرب دانسته اند
و چون دنبه را ورق کرده بر عضو بندند تا متعفن شود جهت تشنج یبسی و کزاز و مواد متحجره مجرب و دیرهضم و مکرب
و ردی الغذا و مضعف قوه هاضمه و مؤلف تذکره گوید که بسا باشد که زهر بود موجب تخمه شود و مصلحش آبکامه و سرکه
و ادویه حاره است الوین بیونانی اسم نباتی است کمتر از ذرعی مایل بسرخی و شاخهای آن باریک و صلب و پوست
آن و برکش ریزه و گلش بزرد مایل بسرخی و زردی و بیخش شبیه بجغندر و با رطوبت و تند طعم و تخمش شبیه بتخم افتیمون
و منبت آن دیوار و کنار آبها در سیم گرم و خشک و جالی و غسال و مقطع و مفتح و یکدرهم از تخم تا دو مثقال با یکدرهم
نمک و چهار اوقیه آب و یک اوقیه سرکه مسهل قوی سودا و جهت دفع جنون مستحکم مرفوع العلاج بغایت مؤثر و پوست
بیخ آن در این فعل قوی تر و جهت یرقان اسود نافع و مورث سحج و مصلحش کثیرا و عناب و قدر شربتش تا سه درهم و از
پوست بیخ آن تا دو درهمست الب بعربی اسم درخت خارداریست شبیه بدرخت اترج و برکش شبیه ببرگ زیتون
و خارش بیشتر و نضارت و سبزی آن زیاده و سم کل حیوان و از دفلی قویتر چون داخل غذایی کنند هر حیوانی که بخورد
در ساعت بمیرد و اگر بو کند و نخورد در ساعت کر و کور شود و منبت زیتون این نبات بلاد تهامه و جبل شراه است
الوس والوسن بیونانی بمعنی یذهب بالکلب و آن گیاهی است شبیه بگیاه ینبیه و با خشونت و برگهای اسفل آن مستدیر
و ما بین برگها تخمش شبیه بترمس و آن در میان دو پرده است رنگش ما بین سیاهی و سرخی و گویند نوعی از عکرش و نیل
در دوم گرم و خشک و جالی آثار و محلل اورام و باشوکران جهت ورم خصیه عجیب النفع است و بالخاصیه جهت گزیدن
سگ دیوانه مجرب دانسته اند و مصدع و مصلحش مرزنجوش و قدر شربتش تا یکمثقال است الیخ بلام ساکنه و نون
مفتوحه لغت یونانی و بمعنی الاصل است و آن بیخ نباتی است شبیه بوزرد و ساقش سطبر و بقدر شبری و گلش سفید مانند
گل زردک و تخمش سفید و طولانی و خاردار و طول آن کمتر از شبری و در سر شاخهای آن قبه مثل جوز بهترین آن هندی
در آخر دوم گرم و خشک و با اندک تلخی و مؤلف تذکره سرد و تر در سیم میداند و بالخاصیه تخم آن جهت شرب زهر خلطی
که باشد مجرب میداند و باید روز اول بنیم درهم آنرا با سه اوقیه سکنجبین بنوشند و روز دوم نیم مثقال و روز سیم یکدرهم
و یکمثقال برگ و ثمر و ساق هر یک که باشد با شراب و عسل جهت سقوط مشیمه مجرب دانسته اند و بیخ آن جهت تقطیر بول
رطوبتی نافعست الومالی یونانی و بمعنی عسل بخین است و آن رطوبتی است شبیه بمیعه سایله که از شاخ درختی
حاصل میشود و بهترین آن براق صاف شیرین غلیظست در سیم گرم و در دوم تر و سه اوقیه آن با نیم اوقیه آب مسهل
فضول خام و مره الصفرا و اخلاط رقیق و جهت جرب و قروح و درد مفاصل نافع و روغنی که از شاخهای درخت
از جوشانیدن آن با روغنها میگیرند طلای آن جهت درد عصب و جرب متقرح و اکتحال آن جهت ظلمت بصر نافع

و شارب الومالی را کسالت و سبات بهم میرسد باید نخوابد و حرکت کند و مصلحش سکنجبین و میبه است السفافن
لسان الابل است الیاء بیونانی خطمی است الج ذعرور است الیون بیونانی اسد است الط سوسن است
الاد بیونانی زهت است الوق بیونانی سنای مکی است السین بیونانی ملح است المقطرون بیونانی کهربا است
السا نانخواه است السنة العصافیر لسان العصافیر است الطیبی لباب است الوج مؤلف جامع الادویه گوید
که آن شبیه به بیش است در شکل و در بلاد عجم کازرک نامند و مؤلف اختیارات نوعی از مخلصه شمرده الاینون
بیونانی راسن است المناس ماس است البطوط کشته کشت است الاکلنک اسم ترکی ذراریح است الوا
اسم فارسی عقاب است آلمه اسم ترکی تفاح است الاملک بلغت دیلمی فاشرا است الیک اسم ترکی مخ است السبی
اسم هندی بنه کتانست الاچی اسم هندی قاقله است المافن بیونانی بسباسه است مع المیم آمله
ثمر درخت هندی و معروفست و مستعمل مقشر بی دانه و چون در شیر بجوشانند شیر آمله خوانند و گویند شرطست که
تازه آنرا چند روز در شیر بجوشانند و بعد از آن خشک کنند و آنچه در شیر پرورده نشده باشد تلخ و بسیار عفص
در دوم سرد و در سیم خشک و بشیر پرورده در اول سرد و در دوم خشک و قابض و مانع ریختن مواد بمعده و امعا
و حافظ اخلاط تعفن و فساد و اختلاط سودا بروح و غلبه سودا و محرک باه و قاطع قی و تشنگی و آب دهن و خون
بواسیر و نزف الدم و مجفف رطوبت معده و مقوی دل و چشم و معده و احشا و اعصاب و مشهی و مسهل سودا و بلغم
رقیق بعضی و با آب گنار و آب به قاطع اسهال مزمن و مسکن حرارت خون و آشامیدن سفوف آن با قند بالسویه
هر چند یکدرهم با آب گرم جهت سحج و حرکت بواسیر و نواصیر و ضعف معده و باصره و تاریکی چشم مجرب و قطور آب منقوع
آن که کوبیده خیسانیده باشند جهت ازاله بیاض عین آزموده است خصوصا هرگاه بعد از دو سه ساعت آمله را
افشرده تا سه بار آمله تازه کنند و شربت معمول از آمله و افشتین در تقویت معده بی عدیل و روغن آن که با برگ
مورد یا پوست بیخ صنوبر بالسویه مخمر و آب طبیخ آنرا با مثل آن روغن کنجد و زیتون جوشانیده باشند جهت تقویت
مو و سیاه کردن و رویانیدن و رفع اعیا و تقویت اعصاب و خروج مقعد و سرعت حوض اطفال مجرب دانسته اند
و چون حنا را با آب آمله خضاب کنند موی را سیاه کند و قدر شربتش از سه درهم تا یکدرهم و مطبوخ تا ده درهم و مضر
سپرز و مبرودین و مصلحش عسل و سنبل و مولد قولنج و مصلحش روغن بادام شیرین و بدلش در اکثر افعال بوزن فش
هلیله کابلی است و آمله پرورده ملین طبع و مقوی اعضاء باطنی و هاضم و قاطع نزف الدم و جهت بواسیر و نواصیر
نافع و مداومت آن حافظ سیاهی مو است امغیلان درخت خارداریست منبت آن بادیه و عوام حلح نامند و اهل
بادیه سمر و بفارسی مغیلان گویند و صمغ آنرا صمغ عربی خوانند و ثمرش را قرظ و صبیط و عصاره ثمر آنرا اقاقیا گویند
قسمی بقدر درخت سیب و از آن کوچکتر و ساقش سیاه رنگ و بسیار بلند میشود و برگ هر دو قسم ریزتر از برگ سیب
و گلش سفید و ثمرش مثل غلاف باقلا و لوبیا و دانهای آن پهن و بقدر ترمس و سرخ با آن پوست حیوانات را دباغی
میکنند جمیع اجزا در دوم سرد و خشک و حابس فضلات و رادع و نطول طبیخ خار و برگ آن جهت تقویت اعضای مسترخیه

وآشامیدن آن قاطع اسهال و مفتح سده و ضماد برگ تازهٔ آن جهة التحام جراحات و رفع اورام و جلوس در طبیخ آن
جهة بروز مقعد و رطوبات رحم و ثمرش و برگش بجهة دباغت قایم مقام مازو و عصارهٔ برگ تازهٔ آن قاطع نزف
الدم و نفث الدم و پوست شاخ و ساق آن جهة قطع خون جراحت تازه بسیار نافع و عمدهٔ اجزاء آن در روغن
مشیخ صنعانست و بیخ آن جالی و سنون آن جهة استحکام لثه و مسواک آن مقوی دندانست و اکثر اطبا در کتب
ادویهٔ مفرده ذکر کرده اند اشتباه میشود که قرظ و امغیلان و طلح غیر یکدیگر باشند و بعد از تامل رفع اشتباه میگردد
امدرباریس بیونانی اسم شجریست برگش شبیه ببرگ کبر و ثمرش بقدر نخودی کوچک و با سفیدی غالب و سیاهی کمتر
و آنرا تسبیح میکنند و منبت آن اکثر در مقابر بیت المقدس و آن نواحی است و دموع ایوب و شجر التسبیح نامند در اول
سیم گرم و خشک و مفتح سده و ملطف و محلل و مقوی جگر علیل و اورام باطنی و مسکن پیچش که مغص گویند و تخمش
در غلاف و بقدر دانهٔ کنار و مایل بسردی و خشکی و آب تازه و آب مطبوخ و برگ و شاخ آن جهة رفع سموم هوام
و سگ دیوانه خصوصاً عقرب و ضماد و شرب آن جهة اورام و جرب یابس و عسر بول و فواق و طلای آن جهة کلف
و قطور آن جهة بیاض چشم و ذرور برگش جهة جراحات تازه نافع و قدر شربت از عصارهٔ تازهٔ آن هفت مثقال عصاره‌ام
و از مطبوخ آن چهارده مثقالست اموسوخ لغت بربری است بمعنی انابلیسی و آن نباتی است مابین شجر و گیاه و ساقش
نی بنددار و مجوف و منبت آن سنگلاخ کنار آبها و کبیر و صغیر میباشد صغیرش بقدر یک شبر و زیاده و ساقش
خشبی و بقدر سطبری انگشت و از ساق آن شاخهای بسیار مجتمع روییده و بنددار و چون کششی بدهند بندها
از هم جدا شود و برگش مثل برگ زیتون و ثمرش بقدر نخودی و سرخ و بعد از خشک شدن سیاه گردد و بیخش خشبی
و صلب مرکب القوی و در اول سرد و در دوم خشک قابض و مقوی اعضای باطنی و نافع نزلات و با شراب قابض
جهة اسهال و طبیخ آن جهة فتق و فیله و منع علل مثانه و گرده و مطبوخ آن با انجیر جهة سرفه و تنگی نفس نافع
و چون خشک آنرا بجوشانند تا آب بنصف رسد و صاف آنرا با نیم رطل بنوشند جهة ضعف جگر و احشا و دل
مفید و هرگاه با آب انگور بجوشانند و هر روز تا یکرطل بنوشند جهة فربه کردن بدن لاغر و نیکویی رخسار
و تنقیهٔ رحم و ذرور برگش جهة قطع نزف الدم جراحات و رویانیدن گوشت مؤثر و قدر شربتش تا پنج درهم است
و مؤلف تذکره منبت اموسوخ را منحصر در اندلس میداند امارطن بیونانی اسم نباتی است از نوع قیصوم
قدش کمتر از ذرعی و برگش باریک و پراکنده و قبهٔ آن مستدیر و سفید و بعضی مستدیر سرخ و بقدر فندقی
و بوکرد قبه دایرهٔ زردی و بیخش باریک و منبت آن کوههای بی جنگل و در تنکابن لیارد نامند و در بلاد روم
و فرنگ جهة بسیار آن تاج ترتیب میدهند گرم و لطیف و ملطف و مقطع اخلاط غلیظه و مدر بول و حیض و مانع
ریختن مواد معده و منشف رطوبت آن و با ماء العسل محلل انجمد در معده و مثانه منجمد شده باشد و با شراب
ممزوج با آب جهة قطع نزله مجرب دانسته اند و مستعمل از اوقیهٔ آن و گذاشتن در میان جامه مانع کرم زدن آن
و مضر معده و مصلحش آب به و قدر شربتش نیم قیراطست امرمجع الکبد افیقطس است و مؤلف جامع

نوادر

بغدادی غیر آن دانسته است امرمجع الکلب شجریست ربیعی بقدر ذرعی مایل بزردی شبیه ببرگ لاخیه و با
اندک خشونت و گلش زرد و شبیه بگل لاخیه و بدبو و منبت آن مزارع و در بلاد مصر بسیار است عصارهٔ تازهٔ آنرا
دو مثقال و برگ خشک آنرا دو درهم جهة گزیدن سگ دیوانه و اقسام مار و عقرب مجرب دانسته اند و باید با روغن
زیتون بنوشند جمع معا و آن رودهٔ حیوانات از جملهٔ اعضاء عصبانی و قلیل الغذا و دیر هضم در سیم سرد
و خشک و مولد قولنج و مصلحش جوارش عود و شراب و مطبوخ آن با گوشت و سرکه و زعفران و ادویهٔ حاره جهة
معده که صفراء رقیق مائی متولد شود نافعست امیرباریس بفارسی زرشک نامند معروفست و از مطلق آن
مراد دانه بیرون کردهٔ آنست در دوم سرد و خشک و با قوة قابضه و مقوی معده و جگر و دل و مانع ریختن مواد
باعضا و قاطع صفرا و تشنگی و مسکن حرارت معده و جگر و دل و غلیان خون و با ادویهٔ حاره و خوشبو مثل
سنبل الطیب و امثال آن مفتح سدهٔ جگر و مقوی جگر سرد و تر و سایر احشا و جهة اسهالی که از سردی و ضعف
جگر و احشا باشد و بجهة استسقا و با ادویهٔ حاره جهة مبرودین و با افسنتین جهة تقویهٔ هاضمه و آب آن
مانع قی و غثیان و با زعفران جهة صلابت جگر نافع و دانهٔ آن بتنهایی و با ادویهٔ مناسبه جهة قرحهٔ امعا و اسهال
که از ضعف احشا باشد نافع و ضماد زرشک رادع اورام حاره و شربت آن که آب زرشک و آب سیب مساوی بوده
آب لیمو بنصف یکی باشد و با شکر بقوام آورند جهة رفع سموم قتاله و گزیدن افعی و خفقان و غثیان و ضعف اشتها
مؤلف تذکره مجرب دانسته و گوید چون آب ترنج و مروارید اضافه کنند در اکثر امراض قایم مقام تریاق فاروقست
و زرشک مولد ریح و مصلحش قرنفل و قابض طبع و مصلحش شکر و شیرینیها و قدر شربت از آب آن تا بیست مثقال
و جرم آن تا پانزده مثقال و از دانهٔ آن تا سه مثقال و بدلش مثل آن گل سرخ و دو ثلث آن صندل سفید است و عصارهٔ
زرشک در افعال جوبیه و الطفست و بدلش دو وزن آن زرشک دانه بیرون کرده است و پوست بیخ زرشک اغبرست
و مذکور شد و مؤلف ما لا یسع زوقال را غیر قرانیا دانسته است و در خواص مثل زرشک بیان فرموده و ظن حقیر
آنست که قرانیا قریب الطبع زرشک است و زوقال قرانیاست و مذکور خواهد شد امونیاقن بیونانی اشق فارسی علیق است
امبرس نانخواهست اماموس بیونانی حماماست امعاء الارض خراطین است امروسیا عنقود است
و معجونی را نیز نامند امر الخلود نوعی از حلزونست بلغت مصر و آن دلنیس است اماغیرون بعبرانی خرنوب
نبطی است اماطیطس بیونانی شادنجست امولیقون بیونانی اباراست امعدالیا بیونانی لوزاست
اموریجی برومی عکو الذنب است امعاسین برومی آب غوره است امرود اسم فارسی کمثری است املدسا
بهندی کوکرد فارسی است مع النوره انبلیس بیونانی اسم نباتیست مابین شجر و گیاه و در شوره زار و مواضع
آفتاب رو روید برگش مثل برگ عدس و شاخش بقدر شبری و بیخش باریک و کوچک و گلش سرخ مایل ببنفش
و بدبو و تخمش در غلاف رقیقی و قسمی از آن کوچک برگ و ساقش مرتفع نمیشود در اول گرم و در دوم خشک و
محلل و مدر بول و با قوة قابضه و تخم و بیخ و گلش جهة عسر بول و درد گرده بغایت مفید و با سکنجبین جهة صرع

ودفرزجه آن با روغن گل و شیر بز جهة صلابة رحم و ورم آن بسیار نافع و ذرور برگش جهة زخمها و رویانیدن
گوشت موثر و قدر شربتش از یکمثقال و نیم تا دو مثقال **انغذا** یونانی اسم نباتیست کوچکتر از درخت انار و برگش
مثل برگ بادام و عریضتر از آن و گلش شبیه بگلنار و از آن بزرگتر و بیخش سفید و کوچک و چون خشک شود بوی
شراب از آن آید و منبت آن کوههاست و مخصوص بزمانی نیست معتدل و مفرح و در نشاط و اسکار قریب بشراب
و بالخاصیه جهة دفع توحش و جنون و تقویت حواس و ذهن بغایت مفید حتی انکه چون حیوانی از بیخ و شاخ و برگ
آن بخورد باعث انس آن میشود و ضماد برگ آن جهة منع زیادتی قروح خبیثه نافع و موثر است **انغا العجل**
بلغت مغربی اسم ثمریست شبیه به بهی کاو نبات آن ما بین شجر و گیاه و مربعی و برگش شبیه ببرگ کاسنی و از آن ریزه
تر و گلش سبز و شبیه و شبیه بوی بنفش و از آن ریزه تر معتدل و باقوة محلله و صلابات حیض و آشامیدن طبیخ
برگ آن بالخاصیه جهة رفع سموم نافع و نطول آن محلل صلابات و مسکن درد کزیدن هوام **اندوطالیس**
یونانی اسم نباتی است منبت آن ساحل بحر روم شبیه باشنان و بسیار سرخ و بی برگ و تخمش در غلافی مثل غلاف
نخود و تلخ و تند و در مزه بلع و تلاح نامند و ظاهرا نوعی از قاقلی باشد در اول سیم گرم و خشک و مدر بول
و مفتح و محلل و تخم آن و طبیخ آن جهة استسقا مجرب اطبا و جهة تفریق و سنگ مثانه و عسر بول و احتباس حیض
شربا و طلاء و حمولا نافع و قدر شربت از تخمش یکمثقالست با شراب و امثال آن و از طبیخش با شکر یا شراب یا سرکه
تا ربع رطل **انکیز** مولف جامع الادویه امین الدوله گوید که آن گیاهی است منبتش حریم جبال گیلان چون بر
روی آن نشسته بر روی زمین بخوابانند دو روز دیگر انچه قسم نر است باز راست مشاهده کنند و انچه ماده است
بهمان هیئت میماند و بلغة صقالیه خادانی نامند گرم و خشک و ضماد برگ خشک آن با آب گوکرد در یکروز بهق را
زایل میکند و تخم نر آن بغایت مورث نعوظ مردان و از قسم ماده موجب شدت شبق زنان و اندکی از آن با شراب منوم
قوی بحدی که تا سر شبانروز شارب آن بیدار نشود و خوردن روغن زیتون با آب گرم رفع خواب او میکند وقدر
شربتش تا دو درهمست **اناغالس** یونانی اسم گیاهی است برگش شبیه ببرگ مرزنجوش و مایل باستداره و
شاخهای آن منبسط بر روی زمین و مربع و ثمرش مثل غلافی و دانهای آن بقدر خشخاش و بسیار تند و تلخ
و گل قسم ماده لاجوردی و قسم نر بغایت سرخ میباشد در آخر دوم گرم و خشک و جالی و جاذب و مجفف بی
لذع و مفتح سده و آشامیدن آب آن و تخم آن جهة گزیدن افعی و ضمادش جهة بیرون آوردن خار و پیکان
از اعضا و منع زیاده شدن قروح خبیثه و جلای آثار و غرغره آب برگ قسم ماده آن جهة تنقیه دماغ از
بلغم و سعوط آن در طرف مخالف جهة درد دندان و اکتحال آن با عسل جهة قروح چشم و جلاء با صره و جرب کهنه
و سبل نافع و مورث سحج و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش از نیم مثقال و بدلش عرطنیثا **استان النفس**
نباتی است بیخ شبیه به جرجیر و برگش بی تشریف و گلش مثل ترتیزک زرد میباشد و برگهای سفید احاطه
بر گل آن دارد و با حرکت آفتاب میل میکند و مثل شاهدانه با عدم حرکت هوا حرکت مینماید و ساقش مربع

ومایل بسیا

ومایل بسیاهی و در مصر و اطراف شام بسیار است و در مجاری آبها میروید و چون حیوان شیرداد از آن بخورد
شیرش زیاده میشود و خوردن آن شیر باعث نشاط و سرور میگردد در دوم ودر یبوست معتدل و در افعال
نایب مناب شراب صرف و مدر فضلات که عبارت از بول و شیر و حیض و عرق باشد و مقوی حواس و طبیخ آن در
ازاله سموم و تفریح مثل شراب بدون مستی و خمار و اندکی از گلش بدستور همین اثر می بخشد و خلال بعقل نمیرساند
و مقوی حافظه و قطور عصاره آن جهة قطع بیاض چشم مفید و چهار درهم از تخم آن سینجج و با شیر گوسفند
مهیج باه شخصی که صد ساله باشد مجرب دانسته اند و مفتح سده و رنگ رخسار را سرخ کند و بدن را فربه کند و
یرقان را زایل کرداند و مضر گرده و مصلحش عسل و اکثارش مورث درد مفاصل و شربتش تا پنج درهم و از عصاره
طبیخش تا هیجده درهم و بدلش آب انگور مطبوخ با دارچینی و زعفران و چون کوبیده آب آنرا با شکر شربت بسازند
جهة مالیخولیا و مواد سوداوی بغایت نافعست **انسان** چرک گوش آدمی مولد ریاح و کشنده و ضماد آن جهة
شقیقه نافع و استخوان او مولد امراض مهلکه و مداومت آن مورث کوری و ذرور استخوان پوسیده او در منع
زیادتی آکله مجرب و آشامیدن استخوان سوخته او سیر دو زهر روز یکمثقال با مثل آن شکر جهة صرع و عرق النسا
و مفاصل بغایة آزموده است و آب دهن ناشتا کشنده کرم گوش و هوامی که در گوش رفته باشد و تریاق گزیدن
عقرب و رتیلا و کشنده مار و هوامست و جهة قوبا و آثار قروح و طرفه و بیاض چشم و با سرکین عصفور جهة
قطع ثالیل و قوبا و به تنهایی جهة قطع نزف الدم و اندمال جراحت و با عسل جهة کلف و جلاء آثار قرحه نافع و ضماد
کندر ممضوغ انسان خصوصا که ناشتا باشد جهة نضج و تحلیل اورام و بستن دندان او به بازوی چپ مسکن درد
دندان و جهة دشوار زاییدن و رفع خوف موش و زهره او سمن بدن و خون حجامت و فصد مسکن نقرس و مفاصل
و عرق النسا و آشامیدن آن مورث بلادت و خون حیض سم قتال است و مورث جذام و طلای آن مسکن دردهای
صعب و حمول آن مانع حمل و بخور لته حیض را جهة رفع وبا و لرز مجرب دانسته اند و بول انسان خصوصا اطفال
جهة سرفه کهنه و جرب متقرح و حکه و قوبا و قروح خبیثه و عسر النفس و با آب نخود و ماء العسل جهة یرقان و قطور
آن جهة بیاض عین و نمک متعفن از بول جهة رفع بیاض چشم مجرب و در افعال مثل شیرزق و در صناعت بدل آنست
و فضله اطفال را که غذاهای لطیف داده باشند خشک کنند نفوخ آن در حلق جهة خناق و ورم گلو و بدستور ضماد
آن با عسل محلل قوی است و طلای آن جهة حمره جراحات و التحام آن و رفع عفونت اعضا و آشامیدن یکمثقال آن
جهة یرقان و قطع اسهال و رفع سمیت جراحت حربه زهردار و قولنج و حکه سعدیه و با عسل و شراب جهة رفع گزیدن
هوام و گزندهای ادویه قتاله و تبهای دایره و یکمثقال آنرا با یکمثقال نوشادر مصعد جهة رفع سموم مصعد مثل دار شکنه
و زیبق مصعد مجرب دانسته اند و سوده محرق آن جهة قطع تعفن بن دندان و آکله و نقصان لثه و رویانیدن
گوشت بر دندان مجربست و چون ده عدد ناخن دست را سوزانیده با عسل بشخصی بیاشامانند آن شخص در محبت
صاحب ناخن بحد عشق رسد و بعضی گفته اند ناخن پا نیز همین خاصیت دارد و موی سوخته انسان شربا جهة

منع سفیدی موی و استسقا و رفع سموم قتّال و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و رفع ربو و بهر و اکتحال آن
جهت بیاض چشم و قطور آن با روغن گل سرخ جهت درد دندان و درد گوش و ذرور آن جهت آکله و نزف الدّم
و تجفیف جراحات و منع زیادتیها زخمها و قروح خبیثه و ساعیه مجرّبست و چون بول انسان را در ظرف مس با
عسل بسیار بجوشانند جهت بیاض چشم و طرفه نافع و عرق موی انسان که با کبریت مدبّر که آتش در نگیرد روغن
مفتاح تقطیر کنند در صناعت نظیر ندارد و در دستورات انشاء الله تعالی مذکور میشود و ارسطو گوید آشامیدن
آبی که خصیه انسان را شسته باشند صاحب تب ورم جگر و وجع فؤاد نفع عظیم دارد و چون طفلی را با سموم
بتدریج تغذیه کنند جمیع اجزا و انفاس او قاتل گردد و هیچ حیوانی قابل این قسم تغذیه نیست و منی انسان
جالی بهق و برص و کلف و خوردن مشیمه محدث جذام است و مجرّب دانسته اند **ابوطیلون** نباتی است بی ثمر
مشبه بنبات کدو و ابن تلمیذ گوید جهت جراحات تازه بغایت نافعست و در حال التیام دهد **انبج** هندی
انبه نامند ثمر درختی است هندی بقدر درخت گردکان و ثمر بعضی مثل بادام سبز و از اول تکون تا رسیدن
سبز است و بعد از رسیدن زرد میشود و بعضی را ثمر مثل سیب و نارس آن با عفوصت و اندک ترشی و چون بو سد
سرخ و ترش و شیرین میگردد و در انتها زرد و شیرین میشود هر دو قسم آن خوشبو میشود در دوم گرم و در سیم
خشک و گویند غیر رسیده آن در اول سرد است غاسل اخلاط لزجه و بی ثقل و مقوی نفس و جهت نیکو کردن
رایحه دهان و منع خفقان و درد سر بارد و رفع بواسیر و تقویت مری و ترشی آن جهت قطع سحال و برانگیختن
اشتها و ریزانیدن سنگ مثانه و گرده و دانه آن جهت سفید کردن دندان و خاکستر چوب آن جهت نزف الدّم
و طلای شاخ آن جهت دراز کردن و سیاه داشتن مو نافع و گویند مضعف جگر است و مصلحش مویز است
انجبار نباتی است برگش شبیه ببرگ رطبه و مایل بسرخی و بقدر قامتی و در اکثر بر علیق مشتبک میشود و ابخر
در نزدیکی آن باشد گلش سرخ و بعد از ریختن گل غلافهای کوچک از آن بهم میرسد و در آن تخمهای ریزه است
و بیخش خشبی و سرخ و مستعمل از آن عصاره بیخ تازه آن و ریشهای باریک آنست و آنرا الحاء انجبار گویند در سیم
سرد و خشک و قاطع خون جمیع اعضا خصوصا از سینه و بواسیر و حابس اسهال مزمن و نزلات و مسکن قی
و مقوی امعا و اعضا و جهت تسکین التهاب صفرا و غلیان خون و ضعف اشتها و بول الدّم تازه و مزمن و رفع
سموم و انفتاح افواه عروق مقعد و سل تازه و کهنه حتی زبول را نافع و ضماد آن و آشامیدن آن جهت سحج و اسهال
کبدی و شکستگی اعضا و کوفتگی عضل و هتک آن و ذرور بیخ جهت رویانیدن گوشت و قطع نزف الدّم زخمها
بغایت نافع و قدر شربتش یک مثقال و از عصاره آن یکدرهم و از برگش پنج درهم و مضر مبرودین و مصلحش زنجبیل
و بدلش مثل او زرشک و ربع آن گل ارمنی است **انجدان** بفارسی انگدان و بلغت دار المرز کولر نامند تخم
نباتی است ساقش مجوف و سطبر و بلندتر از قامتی نیز میشود و برگش شبیه ببرگ کلم و از آن مزکتر و گلش
چتری مثل شبت و سفید و ثمرش بعد از رسیدن سفید و مدوّر و پهن شبیه بدرهم و بسیار خوشبو و ساق

آنرا ابو

۳۰

آنرا ابو کی بالدرغان گویند و بیخش را بعربی محروث و صمغ آنرا حلتیت طیب نامند و قسمی از آنرا ثمرش سیاه و بدبو
و برگش مثل صفحه سوخته پر سوراخ و ساقش ضعیفتر از قسم سفید و صمغ آن بدبو و حلتیت منتن نامند و بفارسی
انگوزه و گیاه آنرا اکاه نامند و سفیدش بهتر از سیاه و در دوم گرم و خشک و سیاه آن در سیم و مدر بول و حیض
و شیر و مسخن گرده و روده و ملطف اغذیه و محرک باه و مقوی معده و مقطع بلغم و محلل ریاح و جهت عسر بول
بلغمی و برانگیختن اشتها و تقویت هاضمه و رفع ضرر اغذیه غلیظ و ادویه سمیه و اخلاط غلیظه و سدّه سپرز
و سکنجبین آن با میفختج جهت تب ربع مجرّب و بدستور جهت تب بلغمی و تبهای مرکبه بغایت موثر و جهت درد سینه
و سرفه و عرق النسا و مفاصل و استسقا و یرقان و رفع فواق حتی بوییدن آن مجرّب و با شراب در اخراج جنین قوی
الاثر و ضمادش با موم و روغن جهت خنازیر و جراحات و عرق النسا و امثال آن و با روغن زیتون جهت کمنه تحت عین
و طلای مطبوخ آن با سرکه و پوست انار جهت بواسیر و ذرور برگ آن جهت آکله نافع و مضر مثانه و مصلحش تخم خربزه
و مضر امعا و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش محروث بوزن آن و دو دانگ آن حلتیت و
گویند بوزن آن دو فرا و این انسب است و مضر محرورین و مصلحش شربت انار و سکنجبین و ترشی آن که از ساق و بیخ آن
با سرکه ترتیب دهند بسیار گرم و خشک و جالی معده و قاطع اخلاط غلیظ و جهت برودت و رطوبت معده
و تب ربع و سقوط اشتها و اختلال هضم اغذیه نافع و محرق اخلاط و مورث تشنگی و التهاب و مصلحش کاهو
و سرکه و بدلش ترشی اشترغاز و بیخ آن قویتر از سایر اجزاء آن و طلای آن محلل اورام و مانع زیاده شدن خنازیر
و ملحم زخمها و قدر شربتش نیم مثقال و گویند مضر ششش است و مصلحش عسل است و صاحب جامع انطاکی گوید
که چون زن بعد از حیض هر روز بلا فاصله یکدرهم از انجدان بنوشد تا یکهفته هرگز آبستن نشود و تخصیص نداده
که از نوع سفید باشد یا سیاه **انیسون** بفارسی بادیان رومی گویند تخم نباتی است بلندتر از ذرعی و ساقش مربع
و برگش باریک و خوشبو و گلش مایل بسفیدی و زردی در آخر دوم گرم و خشک و مدر بول و حیض و شیر و عرق
و محلل ریاح معده و سایر اعضا و مبهی و قابض طبع خصوصا برشته کرده آن و مقوی گرده و مفتح سده جگر و سپرز
و جالی مجاری نفس و جهت صداع بارد و شقیقه و درد سینه و سرفه و ضیق النفس و اعیا و استسقا و حصاة و تب بلغمی
و سوء القنیه و قطع سیلان رحم و ازاله فضول نافع و با قوة تریاقیه و بخورش جهت درد سر و نزلات بارده و اخراج
جنین و مشیمه و سنون آن جهت جلاء دندان خصوصا محرق آن و رفع بدبویی دهان و اکتحال آنرا جهت سبل مجرّب دانسته اند
و قطور روغن گل که انیسون در آن جوشانیده باشند جهت کری و ثقل سامعه و خاییدن آن جهت خفقان و طلای
مطبوخ آن در سرکه جهت تحلیل اورام و کشتن قمل و طبیخ آن با شکر جهت رفع زردی رخسار زن زاییده نافع و مضر
امعا و مصلحش رازیانه و مصدع محرور و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش از دو درهم تا پنج درهم و بدلش تخم شبت و ربع
آن رازیانه و در تقویت باه مثل آن انجره است **انجره** لغت فارسی است و بعربی قریص و بلغت دار المرز گزنه نامند و برگ
گجیه و گزنه نباتی است برگش پر تشریف و انبوه و خارهای بسیار ریزه و خارهای ساقش اظهر و چون ملاصق جلد شود

باعث حمرهٔ جلد و سوزش و خارش کرده و کلف زرد و تخمش براق و نرم و با اندک پهنی و تیره رنگ و از برازیانه
کوچکتر و مراد از انجره مطلقا تخم آنست در اول سیم کرم و خشک و ملطف اخلاط لزجه و جاذب و مفرح اعضا و مدر
بول و حیض و شیر و عرق و مبهی و منقی سینه و شش و معده و مفتح فم رحم و سدهٔ جگر و سپرز و محلل و گذاشتن
برگ کوبیدهٔ آن در بینی قاطع رعاف و حمول نیم مثقال آن و مرهم آن بالمناصفه بغایت مدر حیض و ضماد برگ تازهٔ
آن جهت برآمدگی رحم و تحلیل دبیله و گشودن دمل و قطع ثالیل خصوصا با عسل و جهت التواء عصب و با نمک جهت
جراحات و ورم پشت گوش و طبیخ آن با ماء الشعیر جهت تنقیهٔ شش و سینه و تخم جهت ربو و آلات تنفس و استسقا و علل
گرده و سپرز و اخراج ماء اصفر و بلغم لزج و با سکنجبین جهت درد سپرز و درد پهلو و درد گرده و مسکن آن در حال
و طبیخ آن با اصل السوس سوختن جهت تنقیهٔ مثانه از چرک و آشامیدن آن با تخم کرفس و شیر گوسفند بغایت مهیج
باه و با شراب مسهل باعتدال بلغم و فتیلهٔ آن با عسل بدستور مسهل است و ضماد آن بدستور برگش محلل ورمها
و با مرهم جهت آکله و قروح و سرطان و با عسل جهت بزرگ کردن قضیب مجرب دانسته اند و طلای آن با عسل بر قضیب
و کنجران محرک باه و مضر گرده و امعا و مصلحش صمغ عربی و کثیرا و مضر مقعد و مصلحش عناب و قدر شربتش تا سه درهم
و بدلش قردمانا با حرف و مضمضهٔ عصارهٔ آن محلل ورم لهاة و ذرور تخم و برگش مجفف زخمهای متاکله و سرطان
متقرح است و بی لذع و حدتی **انزروت** در اصفهان کنجده و در بنکاین کنجیره نامند صمغ درختخار داری است
بقدر دو ذرع و برگش شبیه ببرگ مورد و درخت کندر و منبت آن بلاد فارس و ترکستان و سرخ و سفید مایل
بزردی میباشد و بهترین آن قسم اخیر است که در بالیدگی مثل کندر صغار و زود شکن و در طعمش تلخی باشد
در آخر دوم کرم و در اول دوم خشک و مجفف بی لذع و بهترین مسهلات بلغم غلیظ و بالعرض مسهل صفرا و محلل
ریاح غلیظه و مفتح سده و مسقط جنین و کرم معده و امعا و جهت مفاصل و ورک و عرق النسا بالخاصیه نافع
و جاذب بلغم غلیظ از عمق بدنست خصوصا با هلیله و تربد و سکبینج و امثال آن و در تسمین مهزول بغایت موثر
چون بخورد هم آنرا با سه قیراط حجر البقر که عوام اندرزا گویند و ده درهم نارجیل مخلوط کرده چهار حصه کنند و چهار
روز بعد از حمام و بعد از خوردن چند عدد زردهٔ تخم نیمبرشت بنوشند باعث تسمین عجیب گردد و بغدادی گوید که
زنان مصر انزروت را در آب هندوانه تا نصف روز خیسانیده بجهت تسمین تا ده درهم آنرا مینوشند و گویند
بجهت سایدهٔ آن بسبب تسدید مسام و چسبیدن آن باحشا کشنده است خصوصا با طلوق محلول و از اسرار
مکتوم شمرده اند و مصلحش صمغ عربی و روغن بادام است و هرگاه مفردا استعمال نمایند روغن ده چندان آن باشد
و قدر شربتش مفردا از نیم مثقال تا دو مثقال و مرکبا با سایر مسهلات یک مثقال و بدلش بوزن آن صبر است و استعمال
آن در خارج جهت التحام و زایل کردن گوشت زاید و پاک کردن چرک زخمها و قطع سیلان خون و رفع آثار جدری
و با نطرون جهت ورم شبیه بخنازیر که در حلق بهم رسد و بعسل سرشته و بفتیله آلوده و در گوش گذاشتن جهت پاک
کردن چرک گوش بسیار موثر و اکتحال آن خصوصا بعد از آنکه در شیر الاغ یا شیر دختران پرورده کرده باشند جهت رمد

بجهت بلیع

و چسبیدن پلک چشم و رفع نزلات و جرب و سلاق مفید است و چون با مروارید و مرجان سوخته و شکر با الستویه
در رو ریسازند جهت ازالهٔ البیاض عین مؤلف تذکره مجرب دانسته است **انفحه** بفارسی پنیرمایه نامند و از هر حیوانی
در حین ذکر آن حیوان مذکور میشود و مجموع آن تا درجهٔ سیم کرم و خشک و ملطف و محلل و باقوت تریاقیه و منجمد کننده
کل ذائب و ذائب کل منجمد مثل خون و شیر که در معده و امعا و اعضا منجمد شده باشد و مانع رعافست و حابس اسهال
مزمن و سحج و نزف الدم و سیلان رحم و رافع اختناق رحم و درد شکم و روده و با سرکه محلل خون منجمد در معده
و مجرب دانسته اند و پنیرمایهٔ خرگوش و بزکوهی و آهو و شتر و گوسفند و فیل بقدر نخودی بغایت مبهی است
انتله جدوار اندلسی است بلغت انجا اسم نبجی است صلب و قسمی از آن سیاه و کثیر الفروع و برگ بقدر پنج کولان
و فروع آن شبیه بریشهٔ بنطافلن و مغزش سرخ و طعمش مثل طعم دانهٔ شفتالو و برگش مایل بسرخی و شبیه ببرگ
عنب الثعلب و انبوه و قسم سفید برگش مثل برگ سنا مایل بزردی و خشونت و طعمش شیرین و رایحهٔ برگ آن اندک
تند و با عطریه و منبت انتله بلاد اندلس و چین است سفید آن در آخر دوم کرم و خشک و در رفع سم هوام ضعیفتر
از قسم سیاه و مستعمل از آن برگ آنست و جهت تحلیل ریاح و تسکین دردهای باطنی نافع و قدر شربتش تا دو مثقال
و بیخش کشندهٔ حیوانست بغیر انسان و محرک باه و سیاه آن در آخر سیم کرم و خشک و مثل جدوار تریاق سموم و از آن
ضعیفتر و مبهی و مسخن معده و جگر و محلل مواد بلغمی و پختهٔ آن در شراب قاطع بواسیر و حمول آن مقوی رحم و محلل
ورم آن و ورم سایر اعضا و تدهین بروغن آن موجب درازی مو و مورث خناق و کرب و مجفف رطوبات و مصلحش
روغن کنجد و شیرینی و قدر شربتش یک قیراطست و بغدادی گوید که در حوالی آن گیاهی میروید که چون گوسفند بخورد
بمیرد مثل گیاه بیش و از خوردن گیاه انتله رفع سمیت آن میشود و بلغت انجا گیاه مزبور را طواره گویند و مؤلف تذکره
گوید که گیاه انتله کشندهٔ حیوانانست **انب** بادنجانست **انفردیا** اسم رومی بلادر است **انجدان رومی**
سیسالیوس است و گویند کاشم است **اندراسیون** بخور الاکراد است **اندروصارون و اندروسیلون** بیونانی اسم
فارسی است و مؤلف جامع تسمیه اندروصارون را بلغت یونانی اسم لسان العصافیر میداند **اناغورس** بلغت
رومی اناغالس است **اناغلیس** بیونانی اذان الفار است **انفوانقون** مریحر است **ابنجات** اسم اقسام
مرباست مثل زنجبیل پرورده و آمله و غیرهما **انفافین** برومی حصرم است **انجل** خطمی است **انزوریا**
عصارهٔ قثاء الحمار است **انارکیوع** خشخاش است **انومیا** شقایق النعمانست **اندیقیا** بیونانی و
انطونیا برومی کاسنی بستانیست **انقلیمن** بیونانی بهاروان نوعی از اقحوانست **انا لیمی** انجره است
انجرة السوداء حشیشة الزجاج است **انبوب الملک و انبوب الراعی** نوعی از ابرو است **انجوج**
عود است **اندروصاسون** هیوفاریقونست و بلغت شامی **اندروصیا** گویند **انس** بربی اسطوخودوس است
اناکب اسم نبطی اناغالس است **اندامو س** بیونانی اسم ماش است **انحفطیان** جلنار است **انفاق**
روغن زیتون نارسیده است **انجرک** مرزنجوش است **انجیدان** فراسیون است **انوس** نانخواه است

انسانا مویزجکت انفوس دردمنی و بیونانی دربابر است انباریقن ختنی است انبالس لوقا بیونانی
قاشرا است انبالس مالیا قاشر سین است انجبا و انقلبا و انجوسا و انیسا و ابوخلسا است انفا فیون
آب غوره است اناطیطس بیونانی اکمکت است انبرور وج است انجیر فارسی تین است انکور
فارسی عنب است انار فارسی رمانست انار بحیه بلغت مازندرانی قسم اذخر است انوق رخم است انجیر
بغدادی بار رفع یمانی است و در مصر آنرا انجیر فرنک کویند انقود اسم فارسی و ترکی بجا است اناردان
فارسی حب الرمانست اناردان دشتی فارسی حب الفلفل است انجکک فارسی اسم دانج ابروجت انده
اسم فارسی حجر البقر است انکبین فارسی عسل است انیلی بهندی اسم تمر هندی است انکوزه فارسی حلتیت
منتن است انده اسم هندی بیض است اندراین بهندی اسم حنظل است انولا بهندی اسم آمله است اندرجو
بهندی لسان العصافیر است مع الواو ۵ اقز اسم جنس مرغابی است و کویند مراد از آن نوع کبیر آنست
و مجموع آن تا دوم کرم و تا آخر دوم تر و سمین و غلیظ الغذا و دیر هضم و در مهره و محرک باه هرکاه با ادویه حاره
بپزند بهتر است و آبکامه و آب انار مصلح آنست و طلای مغز سر آن جهت ورم مقعد آزموده است و پیه آن جهت
صلابات و شقاق مقعد و جلد و تقشر جلد و داء الثعلب والحیه و جهت رفع اذیت آبی که در کوش رفته باشد
و با آکرد باقلا جهت ورم پستان بالخاصیه مفید و زرده تخم آن جهت افزونی عقل و قطور آن با روغن زیتون نیم کرم
کرده در رحم جهت رفع احتباس حیض نافع و کوشت آن که مهرا بجه باشند جهت التیام فتوق و زیاده کردن
پیه کرده و ریزانیدن سنک کرده و مثانه مؤثر و مؤلف جامع الادویه کوید که خون آنرا چون با آب نمک بنوشند
جهت درد مثانه و حصاة بسیار نافع و پوست تخم آن مسحوقا جهت اسهال دموی بهترین ادویه و بیضه و زبل آن جهت
سرفه خشک مفید است اوبوبا بیونانی مسقط الاجنه است و آن نوعی از ابوخلسا است که هوچوبر نامند
برکش دراز و باریکتر و نرمتر از برک هوچوبر و بی کل و بی ساق و بی ثمر مایل بسیاهی بغایت کرم و تند و تلخ و با
سمیت و خوردن آن خطرناک و طلای آن محلل مواد غلیظه و کویند ثمن درهم آن جهت عسر الولاده نافع است
اوافیوس بلغت یونانی بمعنی صدفی است چه کل آن شبیه بنرکس و بسیار کوچک و ابنوس و بنفش و اندرون آن
زرد و برکش شبیه ببرک کندنا و ساقش بقدر شبری و بسطبری انکشت و نورانی مثل شمع و بیخش شبیه به پیاز
نرکس و کویند در شام و مصر بسیار است و در شب میدرخشد در اول سرد و در یبوست و رطوبت معتدل و تخمش
در حرارت معتدل و در سیم خشک و جهت اسهال مزمن کویند مجربست و جهت یرقان زرد و سیاه نافع و قدر شربتش
تا ده درم و بیخ آن در آخر دوم سرد و در اول خشک و مدر بول و حابس اسهال و جهت سموم و کزیدن رتیلا
و ضمادش با شراب جهت منع رویدن موی که قبل از بلوغ طلا کنند مؤثر و قدر شربتش تا سه درهم و مضر کرده
و مصلحش کثیرا و کویند عسل اوسبیدا اسم فارسی نوعی از نیلوفر هندیست در سیم کرم و خشک و محلل ریاح
و مواد بارده و قدر شربتش یک درهم و بیخش سرد و خشک و در فعل و طبع مثل لفاح و جهت بواسیر و صداع

نافع

نافع و مفتح مثانه و مصلحش عسل و قدر شربتش نیم درهم و بدلش بیخ لفاحست اوقیمونداس بیونانی اسم نباتی است
شبیه بباذروج شاخهای آن بقدر شبری و مرغب و مایل بسرخی تخمش شبیه بشونیز و سیاه و در غلافی مثل غلاف
بزر البنج است و مستعمل بیخ آنست در دوم کرم و خشک و ملطف و مجفف بیلدغ و یک درهم تا دو درهم آن جهت
نیش افعی و هوام با شراب نافع و یکدرهم آنرا با مرصاف و فلفل جهت عرق النسا مجرب دانسته اند اونومالی
بیونانی شراب و عسل است که شراب و چندان عسل باشد و بجوشانند تا بقوام آید یا عسل را با آب انکور بجوشانند
و اخیر در جلا و تحلیل و انضاج قویتر است و هر چند کهنه شود تلیین آن کمتر کردد و کرم و خشک و مفتح و محلل
و ملین طبع و مدر است و بعد از اطعمه نباید استعمال نمود که قاطع اشتها و مورث انقلاب معده میکردد
اونیا بیونانی اسم عصاره نباتی است منبت آن بوادی عربست قریب بحص و برکش شبیه ببرک ترتیزک و پرسوراخ که
کویا کرم زده باشد و کم آب و ریزنده و کلش زرد و بزرک و شبیه بعصاره مامیثا کرم و تند و جهت ظلمت چشم و
تنقیه آن و سلاق و دمعه بغایت نافع دانسته اند و بعضی اختلاف نموده اند و عصاره خشخاش و غیر آن دانسته اند
و مؤلف تذکره تصریح بعصاره مذکوره کرده است اوخالیوس ابوخلسا است اوقیمن بیونانی باذروجست
اوراسالیون بیونانی کرفس جبلی است چه اوراهی جبل و سالیون کرفس است اوریز اسم آبست اوفرومالی
بیونانی ماء العسل است اوباریا بیونانی عصاره قثاء الحمار است اوکسومالی بیونانی سکنجبین عسلی است
اوماج بترکی اطریه بی ترشی است اوره مالی بیونانی دهن عسلی است و عسل داود کویند و آن روغنی است غلیظ
و با اندک شیرینی و از ساق درختی حاصل میشود و هر چند کهنه کردد بهتر است و آن الومالی است و مذکور شد
اوبیانس بیونانی اقحوانست اولوسانیوس بیونانی قرة العین است اوریزا بیونانی ارز است اونو
بیونانی خمر است اوماریقا بیونانی دابری رومی است اوقطاریون غافث است اورن لوف الصغیر است
اوریغاس صعتر است اوزیباریس بیونانی فلفل الماء است اواریز بیونانی بیض طیور است اوقلیس
بیونانی فرنجمشک است اوفغلس لسان الحمل است اوماثیانا بیونانی شمش است اورنحوس بیونانی
زیبق است اوبوفردسر بیونانی کرم العنب است اوجا بلغت تنکابن درخت غربست اوهیره بهندی آس است
اورت بهندی ابل است اوبعس بیونانی اسم اظفار الطیب است اوجی بلغت مازندرانی خشیشة العلق است
اورکلنیك بترکی اسم وج است اوتلجو اوزالك بترکی اسم حرمل است اوتلکو بترکی اسم زمج است اوبکه
بترکی اسم دبر است اوس بهندی اسم ثلجست مع الهاء ۵ اهلیلج اصفر هلیله زرد است و بهترین آن بالیده
مایل بسرخی با ملاست است در آخر اول سرد و در دوم خشک و مسهل بعصر صفرا و بلغم رقیق و مقوی معده و دماغ
و مفتح سدد و مطبوخ و منقوع آن بهتر از جرم آنست و جرم آن و سایر هلیلجات محدث قولنج بسبب دفع رقیق
خلط و باقی ماندن غلیظ و مجموع آن مقوی حواس و ذهن و جهت خفقان و صداع و غثیان و جذام و حمیات مرکبه
و درد سر و استسقا و ریاح بواسیر و نواصیر و منع صعود بخار بدماغ و تصفیه رنک رخسار و اطفاء نایره سودا

کمالزاحتراق صفرا باشد نافعند وبعضی در حمیات منع کرده اند واین قول حق است مگر انکه خلط غلیظی با صفرا و بلغم رقیق
نباشد وبدستور در حقنها منع نموده اند ودر شرح اسباب در قواعد کلیه علاج سرسام صفراوی مذکور است که هلیله
در حقنه آن باید کرد واین قول پسندیده است وحقیر در حقنه اسهال کرائی که ماسک و نهایت وجع امعا بوده مکرر
کرده وباعث رفع علت شده واستدلال مانع بسبب عفص آن صورتی ندارد چه حقنه را اثر در افضیه است نه مسام
که باعث انضمام وبقای مواد غلیظ گردد خصوصاً که با ادویه ومفتحه وجادیه اضعاف آن باشد وعصاره خشک هلیله
قوی الفعل است وقلیل المقدار است ودر دستورات مذکور میشود وذرور هلیله زرد جهت دمعه وتجفیف رطوبات
وحدت بصر نافع خصوصاً هرگاه در خمیر گرفته بپزانند وبدستور قطور آب خیسانیده آن همین اثر دارد وسنون آن
ودانه آن جهت تقویت لثه وخون بن دندان ورویانیدن گوشت آن مفید است ومضر سفل ومصلحش عناب وسپستان
ومصلح قبض لازم عصر آن وروغن بادام وقند وترنجبین وقدر شربت از جرمش تا پنج درهم ودر مطبوخ ومنقوع از
هفت درهم تا ده درهم وبدلش در غیر اسهال پوست انار وگویند عفص بدل آنست واز خواص مجربه آنست که سرخی کند آهن
معادن خصوصاً حدید را **اهلیلج هندی** واسود نیز نامند بفارسی هلیله سیاه است وآن سیاه پیدا نمی وبقدر مویز
وصلب است در دوم خشک ودر وسط اول سرد ومسهل سودا ومنقی خون وروح از اخلاط سوداوی وجهت بواسیر وتقویت
احشا ودرد سپرز ورطوبت معده وجذام وبوداده آن جهت اسهال مفید ونگاهداشتن آن همیشه در دهان باعث
سیاهی مو وتقویت لثه وبغایت موثر وگویند مضر جگر است ومصلحش عسل وقدر شربت از جرمش تا دو مثقال
ودر مطبوخ تا هفت مثقال وبدلش هلیله کابلی ودر قبض نصف وزنش عفص وخمس آن تخم مورد است **اهلیلج
کابلی** وبهترین آن بالیده وسیاه مایل بزردی است ودر برودت معتدل ودر اول خشک وبعضی آنرا وهلیله سیاه را
گرم باعتدال میدانند مسهل بلغم وسودا وصفرای مخلوط باخلاط ومدر بول وبهترین اقسام هلیله ودر افعال قویتر
از هلیله زرد وسیاه ومجموع خواص در هلیله زرد مذکور شد وگویند چون یکسال هر روز چون یکعدد را تناول
نمایند موی سفید نشود وبعضی این خاصیت را مخصوص هلیله هندی وبعضی مخصوص هلیله پرورده کابلی دانسته اند
وبالخاصیه جهت رفع ضرر آبها وبسیار خوردن آب نافع ودانه هلیله مدر بول است وذرور محرق آن جهت قطع خون
بواسیر ونزف الدم اعضا وتقویت دندان ولثه مجرب وقدر شربت از جرمش تا سه مثقال ودر مطبوخ تا هشت مثقال
وبدلش هلیله سیاه است ومربای آن که زیاده از یکسال بر آن نگذشته باشد مقوی معده ودماغ ومفتح سده بلغمی
ومقوی جگر وحواس است **اهلیلج چینی** از صنف کابلی است زرد مایل بسبزی وسیاهی وکوچک ودرشت دانه
وکم گوشت مایل بتدویر وضعیف الفعل بحدی که با وجود سایر هلیلجات استعمال نباید نمود **اهال** از جمله اغذیه است
وآن مرق گوشت وبقول مطبوخه است که صاف کرده باشند وبیاشامند وبعضی را در حین طبخ ترشی داخل کنند
وخواص آن تابع نوع بقول وامثال آنست **اهلیم** بهندی حرمل است **اموميون** بیونانی اسفیداج است
مع الیاء؛ ۵ ایپامانوطالی بیونانی بمعنی عشبه مکرمه مقدس است وظاهرا از این گیاه عبارت از آن باشد

ودر مصر نیز نامند نباتی است زیاده بر زرعی وشاخهای پر کره وساقش باریک وبرگش از هم متفرق واز برگ
بلوط باریکتر وکوچکتر واطراف آن پر زواید وبیخش باریک ودراز وگلش زرد وچون بر صفحه مس این گیاه را طرح
کنند برنگ نقره گردد بلا عوض در آخر دوم گرم وخشک وگویند معتدل است مجفف ومفتح وجهت سده تحلیل
ریاح ودرد دهان وبثور آن ولهاة واستسقا وباشراب جهت یرقان وسپرز وبخورش مسقط جنین وضماد وشرب
برگ وبیخ آن جهت نهش هوام وطلای برگش جهت اورام حاره وقروح وآشامیدن گرم اسفل جهت تب یومی وگرم
ثانی جهت بلغمی وثالث جهت غب ورابع جهت ربع گویند مجربست وتعلیق این نبات را اهل روم وفرنگ موجب
اکرام واعزاز دانسته اند قدر شربتش از یکمثقال تا دو مثقال ومضر سفل ومصلحش کثیرا است **ایذاریا** بیونانی
نباتی است برگش شبیه ببرگ آس بری واصل برگ چتری طویلی شبیه بخیوط تا انگور رسته وشکوفه آن بر سر
آن خیوط میباشد وطعمش بسیار قابض در دوم سرد ودر سیم خشک وقاطع نزف الدم واسهال وقروح امعا
وحابس حیض وبیخش سردتر وقابض تر وقاطع نزف الدم همه اعضا در همه وقت وقدر شربتش تا دو مثقال است
ایدیقون ابن بیغارمهر یونانی وبمعنی هدیه است وآن چیزیست شبیه بصمغ که بر صدف فرفیر جمع شده خشک میگردد
ورنگش مثل سرمه ومستعمل صباغانست مبرد وباتحلیل وجهت ورم حار وقروح عین نافعست **ایریغارون**
بیونانی بمعنی الشیخ فی الربیع است وآن نباتی است ساقش قریب بذرعی مایل بسرخی وبرگش شبیه ببرگ ترتیزک
وبسیار کوچکتر از آن وگلش مایل به بنفشی وانبوه ودر بو شبیه بسیب ودر گلش وسط چیزی بباریکی موی دستار است
غیر منحنی ودر بهار سفید میشود ومنبتش شهرهای خراب وزمین شوره است ودر بیخ آن نفعی نیست بسیار سرد
وبا اندک تحلیل وخوردن تازه آن در حال مورث خناق ودر فضل مثل فطر وضمادش جهت ورم خصیه ومعده
وباکندر جهت جراحت عصب وسایر اعضا نافعست **ایرسا** بیونانی بمعنی قوس وقزح است ومراد از آن بیخ سوسن
کبود بری است چه سوسن کبود را رنگش مرکب از سفیدی وزردی وبنفشی است وبیخ سوسن کبود بری وجبلی
پهن ودراز بقدر انگشتی وبی گره است در دوم گرم وخشکی آن کمتر وملطف ومسخن ومسهل ماء اصفر
وبلغم غلیظ ومره صفرا وجهت سینه وشش ومغص ودرد جگر وسپرز ولوزه که از برودت باشد وضیق النفس
وربو واعیا واحتباس حیض واستسقا ویرقان وبواسیر وعرق النسا وامراض رحم وباسرکه جهت گزیدن هوام
وورم وسده سپرز وباشراب جهت پاره شدن عضل وبیشراب جهت بوی خمر چون مضغ کنند وضمادش که بپخته
باشند جهت درد رحم وصلابت وانضمام فم رحم واورام صلبه ومزمنه وخنازیر وباسرکه جهت رویانیدن گوشت
بر استخوان والتیام زخمهای غایره وبدبویی ناصوره وباعسل جهت پاک کردن چرک زخمها وجلوس در طبیخش
جهت صلابت مقعد ورحم وامراض بارده آن وقطور طبیخ آن باسرکه جهت نزلات وریم گوش ومضمضه آن جهت
درد دندان امتلایی وروغن آن جهت گشودن افواه عروق بواسیر وآشامیدن آن جهت رفع سمیت فطر وبیخ وکثیرا
وبلک وقی آن مسهل قوی وغرغره آن باماء العسل جهت خشونت قصبه ریه مفید وبدلش دهن الغار وبدل

ایرسا در اسهال ما آ اصفر ثلث و زنش ماد زهو نست با بیست مثقال شیر شتر و قدر شربتش تا دو مثقال و کویند مضر
شش است و مصلحش عسل است **ایماسیه** یونانی چیزیست شبیه به پنیر و مایل بسبزی و بی ساق و شاخهای
درخت جنکلی متکون میشود و در تنکابن دارج نامند سرد و خشک و جهت اسهال مجرب و ذرور محرق و غیر محرق آن
جهت نزف الدم جراحات تازه و کهنه و محرقش جهت قروح بغایت موثر و قدر شربتش از دو مثقال تا سه مثقال است
ایل بفارسی کاوکوهی است و انواع میباشد نوعی زرد رنک و قوی هیکل و در بیشهای کرمسیر باشد و بقر آلوحش
نامند و بفارسی کوزن کویند و بهترین انواع است و نوعی در دامن کوههایی که درختستان باشد میباشند و در جثه
از آهو بزرکتر و در زمستان موی آن مایل بسیاهی و در فصل کرما سرخ میشود و بی دنباله است دعل نامند و در تنکابن
شوکا و بترکی جوبر کویند و نوعی که در کوههای کرمسیر میباشد و از دعل بزرکتر و دنباله دار است مجود کویند و نوعی که
در کوههای سردسیر میباشد بقر جبلی نامند و سم آن هر ساله در پاییز شاخ می اندازد و قویتر از اول و پر فروع تر از اول
بر می آورد و بغایت طویل العمر میباشند و کویند که بعد از هر صد سال شاخهٔ دیکر در آن بهم میرسد و بعدد شاخه
عمر آن معلوم میشود و والد حقیر از جد حقیر نقل نموده که او صاحب هفت شاخه را دیده و از خواص ایل است که مار را
بنفس از سوراخ بیرون آورده میخورد و در خواص تفاوتی ندارند کوشت اقسام آن غلیظ و مولد سودا و سریع الهضم و مدر
بول و مقوی باه مبرودین و دنباله سم انواع از جمله سموم و کوشت آنچه در هوای کرم بعد از دو ایدن بسیار ذبح کرده
باشند با سمیت است و مصلح کوشت آن نهایت طبخ آنست با روغن و آشامیدن شراب و ماء العسل بعد از آن و شاخ
سوختهٔ آن یک مثقال با یک مثقال کثیرا که مصلح ضرر آنست بشاشه جهت نفث الدم و قرحهٔ امعا و قطع خون و اسهال مزمن
و قولنج صعب و یرقان و درد مثانه و سپرز و سیلان رحم نافع و چون ریزه کرده در کوزهٔ سفال کذاشته در تون حمام
بسوزانند تا سفید شود و با سرکه بر بهق طلا کنند و در آفتاب بنشینند بهق را زایل کند و با روغن جهت شقاق
نافع و هرکاه مثل اقاقیا معسول کنند جهت تقویهٔ اصول و منع سیلان مواد و تنقیهٔ قرحهٔ چشم مفید و سنون آن جهت
تقویهٔ و جلا دادن و قلاع بغایت موثر و طلای آن بر عانه و پستان مدر حیض و تعلیق شاخ و پوست قضیب و خصیهٔ آن
جهت منع کزیدن مار و هوام مجرب و یک مثقال از خون برشتهٔ آن جهت اسهال مزمن و قرحهٔ امعا و طلای دنباله سوختهٔ
آن با شراب بر ذکر و کنج ران و عانه باعث نعوظ فی الفور هر حیوانی بغایت موثر و بخور شاخ آن جهت کریزانیدن هوام
مجرب و چرکی که در جوف بحت چشم آن جمع میشود و عوام تریاک کاوکوهی نامند در دفع سموم حیوانی قویتر از تریاق
فاروق است و هرکاه طفلی را بعد از ولادت قبل از آنکه شیر باو دهند قدر یک حبه از آن چرک در شیر حل نموده بر کام کشند
مادام الحیوة آن طفل از کزیدن هوام ایمن باشد و از رویت آن طفل مار سست شده حرکت نتواند کرد و مجربست
و قضیب مجفف مسحوق آن با شراب و امثال آن جهت تقویت باه نایب مناب سقنقور و یک مثقال آن تریاق کزیدن افعی و
مفتت حصاة است و پنیر مایهٔ آن مقوی باه و حمول آن سه روز که بعد از طهر باشد مانع آبستنی زنان و پیه آن جهت
تشنج و امراض بارده نافع و محلل صلابات است **ایدوسارون** فارسی است **ایطاماس** درخت غریبست **ایقاقس**

عفص زرد

عفص سبز است **ایرقان** حنا است **ایرمیزا** عشبة النار است **ایدع** دم الاخوین است **ایهقان** جرجیر آبی است
ایمینوس اسقولوقندریون است **ایرس** یونانی نحاس است **ایوحس** یونانی زنجار است **ایطیس** یونانی
ثلج است **ایکسلین** برومی آبنوس است **ایکه** غبیرا است **ایپک** بترکی ابریشم است **ایوک** بترکی قاقم است
اینک بترکی بقر است **ایشک** بترکی حمار است **ایبار** اسم ترکی مشک است **ایلوا** بهندی صبر زرد است
ایرمسا بهندی بابونج است **حرف الباء مع الالف ۵ بابونج** بفارسی بابونه کویند در جمیع اجزا مثل اقحوانست
مکر در کل که کوچکتر از اقحوانست در دوم کرم و در آخر اول خشک و لطیف و محلل بی جذب و مفتح و مدر بول
و حیض و عرق و شیر و مقوی دماغ و اعصاب و باه و با تریاقیه و جهت تب بلغمی و سوداوی و مرکبه و تنقیه سینه
و درد سر و نزلات و امراض دماغی و تحلیل بقایای رمد و ریاح کوش و درد جکر و احشا و معده و رحم و احتباس
حیض و عسر بول و عسر ولادت و اخراج سنک مثانه و تسکین دردها و ورم جکر و ربو و یرقان و اعیا و عفونت
سودا و بلغم و قولنج ایلاوس شربا و ضمادا نافع و طلای آن ملین اورام صلبه و نشستن در طبیخ آن و بدستور نطول
آن در اکثر علل مفید و مضر حلق و مصلح آن عسل و شربت انار و خاییدن آن جهت قلاع و ذرور آن جهت غرب منفجر
بغایت نافع و قدر شربتش تا سه مثقال و بدلش قیصوم و برنجاسف و اقحوان و بیخ آن کرم و خشک و برآن در افعال
قویتر از کل آن و یک مثقال آن با شراب العسل بسیار محرک باه است و روغن بابونه بدستور روغن کل سرخ ترتیب
دهند کرم و محلل اورام بارده و مجفف و طلای آن جهت لرزه و تب بلغمی و سوداوی و ادرار عرق و رفع اعیا و تسدد
مسام که از سرما باشد و ممدد و محلل ریاح اعضا و کرانی سامعه و درد کمر و مفاصل و نقرس نافع است و کویند بخور
بابونج باعث کریزانیدن هوام میشود **بادنجان** معرب از فارسی است و بعربی مغد و غد کویند بستانی آن در دوم
کرم و خشک و کویند خشکی آن در سیم است و مقوی معده و مفتح سددی که از غیر آن بهم رسد و خود بنفسه مسدد
و ملین صلابات و با روغن ملین طبع و با سرکه قابض و مدر بول و بالخاصیه مسکن صداع حار و خوشبو کننده
عرق و دافع صنان که بدبویی زیر بغل و کنج ران باشد و مجفف رطوبات غریبه و مورث درد پهلو و عانه و بواسیر و
مولد سودا و مفسد رنک رخسار و مصلح آن طبخ آنست با روغن و کوشتهای فربه و سرکه و خوردن آن با آب انار
ترش و شیرین و ناردان و کوله پر و کرویا و امثال آن و ضماد دنباله آن که اقماع کویند با روغن بادام تلخ جهت بواسیر
و امراض مقعد و ذرور دنباله آن و شکوفهٔ آن بعد از چرب کردن مقعد بروغن بادام یا روغن بابونه جهت بواسیر آن
و بواسیر مجربست و چون بادنجان را مهرا پخته که مضمحل شود صاف نموده آب آنرا با روغن زیتون بجوشانند تا آبها
سوخته شود برص را تا یکسال برنک بدن میدارد و در رفع ثالیل مجرب خصوصا شب از ثفل آن ببندند و روز باآن
روغن چرب کنند و اکر آب آنرا با روغن تخم کتان بجوشانند جهت شقاق و ورم صلب و رفع فسادی که از سرما باشد
و برف بر دست و پا رسیده باشد بغایت موثر و چون رسیدهٔ آنرا که تخمش زرد شده باشد سهرا کنند و تخم آنرا
با موم روغن بمالند شقاق میان انکشتان را در حال زایل کند و هرکاه بادنجان زرد شده را خالی کرده جرفش را

بروغن تخم کدو پر کرده قریب بیکروز در تون یا تنور کرم بکذارند و روغن را از آن استخراج کنند جهت رفع درد
کوش مجربست وچون اقماع وکلش را اضافه نمایند جهت بواسیر بسیار مفید است وازخواص آنست که بسبب عتر که از معادن
میکردد وچون نوشادر را در آن کذاشته در آن حل کنند ومشتری را که اختر در آن محلول ریزند بغایت تغییر نماید
ومجرب دانسته اند وبدستور سایید کبریت را در شب محلول بآن باعث سفیدی کبریت وثبات آن دانسته اند
وبادنجان بری را ساق بقدر ذرعی وبرگ شبیه ببرگ اسفناج وتند بو وثمرش بقدر زیتون وکردکان ویخار
وسبز است ملطف وجالی وکرم وخشکتر از بستانی وضماد ثمرش جهت اورام بلغمی وسیاه کردن موی واکتحال برای
خشک آن جهت بیاض چشم وجلای باصره ودمعه نافعست **باقلی** تازه اش در اول سرد وتر وخشکش در اول
سرد ودر دوم خشک کلش کرم باعتدال ولطیف وپوست اندرون آن مجفف وقابض است وباقلا مقوی باه
وسریع الانحدار از معده وغیر مسدد وبا قوت محلله ومنضجه وبا رطوبت فضلیه وجهت قرحه امعا واسهال وقی
وتنقیه سینه وشش وتقویت آن ومنع ریختن مواد رقیقه از دماغ وتسکین سعال وآب طبیخش جهت خشونت حلق
وجلاء رطوبات ومنع تولد حصاة وتفتیح سدد وضمادش با آرد جو جهت ضربه وورم پستان که از جهت انجماد شیر باشد
خصوصا هرگاه با نعناع وسرکه پخته باشند وبا حلبه وعسل جهت تحلیل دمل وورم بن کوش وبا کندر وکل سرخ
وبا سفیدی تخم مرغ جهت بر آمدگی حدقه وباگل خطمی وامثال آن جهت ورم خصیه واورام حاره وپختهٔ آن با شراب
جهت ورم حالبین وکلف ونمش وتحلیل خنازیر خصوصا با آرد جو وشبیانی در روغن زیتون کهنه وبا پیه خوک
جهت نقرس مجرب دانسته اند وچون باقلای تازه را دو حصه کنند وطرف اندرون را بر زخم زلو وامثال آن کذارند
قطع سیلان خون کند وبستن آن بر موضع کزیدن سگ دیوانه باعث جذب سمیت آن ودودش جهت منع
ریختن مواد بچشم وطلای آن با ربع آن فادزهر کاوی بجهت سرخی وسطبری پلک چشم بسیار نافع وضماد برگ
وپوست بیرون آن جهت سوختگی آتش مجرب وکلش مسکن حرارت دماغ وچون در هاون قلعی سایید در آفتاب
کذارند خضاب نیکو است وخوردن باقلا مورث نفخ واختلاج وثقل دماغ وفساد ذهن ومبخر با فراطست و
ومصلح آن جوشانیدن آن بروغن بادام وادویه حاره اضافه نمودن وخاکستر کاه باقلا جهت رفع آثار جرب سیاه
نافعست **باقلای قبطی وباقلای نبطی** نوع دیگر باقلای معروفست بقدر ترمس وسیاه لون ومنبت آن
در آبهای ایستاده وبیخش سطبر مثل بیخ نی وبرگش بزرگتر از برگ باقلای بستانی وکلش سرخ وبقدر کل سرخ بستانی
قابض وموافق معده وبهترین ادویه قرحه امعا واسهال مزمن ودر افعال بلیغتر از باقلای معروف **باقلای
مصری وشامی** ترمس است **بادرنجبویه** معرب بادرنکبویه فارسی است وبعربی مفرح القلب نامند نباتی است در بو
شبیه به بادرنک وخودروی وبستانی میباشد نوعی را برکش شبیه لطیف وطولانی واطراف برگ مثل اره و
ساقش پر شعبه وشبیه بریحان وکلش بنفش مایل بسرخی وبجای سبزی با طعام میخورند وربیعی وصیفی میباشد
وهرسال تخم آن سبز میشود منزرا بیشتر وتخمش شبیه بتخم کتان واغبر وبقلة الترجیه نامند وترنجان کویند ونوعی دیگر

در بوی آن شبیه واز آن تند بوی تر وبرکش مایل بتدویر وصحرایی وبستانی میباشد پساق وساقهای بسیار از
یک بیخ میروید وبرکش با خشونتی وعریض واز برگ نعناع بزرگتر وکلش سفید وکم تخم ودر دار المرز آنرا بادرنجبویه
میدانند وریشهٔ آن مثل نعناع هرسال سبز میشود وکوبهر این نوع رادوست میدارد وجمعی که هر دو را یکی میدانند
آنچنان نیست وانچه مولف اختیارات بدیعی کفته که آن بالنکو است غلطست چه تخم بادرنجبویه باریکتر از تخم
ریحان واغبر است وحقیر تخم بالنکو را کشته کیاه آنرا از جملهٔ ریحان مشاهده وآن ریحان سبز بزرگ برکست
ودر بوی مثل شاهسفرم وبادرنجبویه در دوم کرم ومقوی دل ودماغ وحواس ومعده وجکر ومفرح ومفتح
وملطف طعام غلیظ وهاضم ومورث ذکا وحفظ وجهت عسر النفس وخفقان وغشی وفواق وتحلیل سودا
وامراض بلغمی وکابوس ومغص وامراض ورکین وکرده ورفع سموم مطلقا وحشرات سوداوی وسدهٔ دماغ
نافع وبرگ مسحوق آن از پنج درهم تا ده درهم با شراب جهت کزیدن افعی وسگ دیوانه ورتیلا شرب وضماد مفید
وخاییدن آن جهت ازاله بوی شراب وبد بویی دهان بسیار موثر ومضمضهٔ طبیخش جهت فساد دندان وجلوس
در آن جهت احتباس حیض وضمادش جهت درد مفاصل وطلای آب آن جهت جرب سوداوی ونمله ونار فارسی
واکله ورفع لوزه وقشعریره وبا نمک جهت خنازیر وسه درهم آن با نیم درهم نطرون جهت قرحهٔ امعا وبا یکمثقال نطرون
جهت رفع ضیق نفس وقطور و نماروغ ولعوق آن با عسل جهت عسر نفس انتصابی نافع ومضر ورئه ومصلح آن صمغ عربی
وکندر وبدلش دو وزن آن ابریشم ودو ثلث آن پوست ترنج وقدر شربت از خشک آن ده درهم واز تازه اش تا
بیست درهمست وکویند چون یکساق آنرا با ریشه وتخم خشک کرده در پارچهٔ پاره ریسمان ابریشم بسته با خود نگاه
دارند باعث محبت دلها میکردد وتخمش در افعال ضعیفتر از برکش ویکمثقال آن جهت رفع لوزه وقشعریره ومغص
نافعست وقدر شربتش تا دو مثقالست **بالنکو** نوعی از ریحانست ودر بو شبیه بآن وسبز مایل بسفیدی است
وبرکش بی کنکره وتیز دیف وتخمش از تخم ریحان بالیده تر ودر افعال قریب بتخم شاهسفرم وجهت اسهال معوی ودموی
که از امعا باشد با کلاب مجرب وجهت مغص وزحیر مفید وقدر شربتش دو مثقالست وبدلش تخم ریحان **بادروج**
لغت نبطی است وبعربی حوک وبفارسی ریحان کوهی نامند نوعی از ریحان وبرکش دیره وساقش مربع وپر شاخ وکم بوی
تر از ریحان وکلش مایل بسرخی ودر مصر ریحان احمر نامند وبری وبستانی میباشد وخریفی است نه ربیعی وظاهرا
تخمش تخم شربتی است که از شیراز می آورند وبا شربت قند میخورند در دوم کرم ودر اول خشک وبا رطوبت فضلی
ومفرح ومقوی دل وفم معده ومبهی ومدر شیر وبول وحیض وعرق ومنضج ومحلل اورام واستنشاق کوبیدهٔ
آن معطس قوی وملین طبع وجهت خفقان وغشی وعسر النفس وضعف جکر بارده وسدهٔ سپرز وتقویت قوه
مثانه وریزانیدن سنگ مثانه وسعوط آب آن با سرکه وکافور جهت رعاف وقطور عصارهٔ آن جهت جلاء بصر
ودمعه وطلای آن جهت ورم چشم ومنع نزلات وکزیدن عقرب وزنبور وتنین بحری وبا آرد جو وروغن
کل وسرکه جهت اورام حاره نافع وتضمید آن بر پستان رادع اورام آن ومولد شیر است وخاییدن آن جهت رفع

کندی و زایل کردن رطوبات عارضی سینه و شش و در گوش گذاشتن آن جهت درد آن موثر و اکثار آن مولد خلط
مراری و ظلمت بصر و باعث سدد و دوار و گویند مولد کرم معده است و مصلح آن خرفه و خیار و سرکه و قدر شربت از
آبش تا ده مثقال و بدلش بوزن آن سوسن است و از خواص آنست که چون خاییده در آفتاب بگذارند کرم از آن متولد
شود و چون در اول نزول آفتاب بحمل بخایند یکسال درد دندان نکشند و تخمش مانع تولد سودا و جهت عسر بول
و تحلیل نفخ نافع و ضماد آن بر پستان مولد شیر و قدر شربتش تا سه مثقال و روغن آن که آب آنرا با مثل آن روغن زیتون
جوشانیده باشند تا روغن آن باقی ماند گرم و حالی و نصف اوقیه آن با آب گرم جهت اخراج کرم معده و طلای آن
جهت مواد بارده و تحلیل رطوبات و تقویت اعضا نافعست **بادزهر** اسم فارسی تریاقاتست و بعربی حجر السم نامند
و مراد اطبا از آن حجر نیست کانی و هرگاه بادزهر حیوانی استعمال نمایند مراد از آن حجر التیس است و مؤلف اختیارات
بدیعی انکار معدنی نموده و متوجه آن نشده و این معنی دلیل است بر عدم مطالعه کتب معتبره و ابن تلمیذ در مغنی
گوید که معدن آن برای ارسطو وغیره اقاصی هند و اوایل چین است پنج قسم میباشد سفید و زرد و سبز و اغبر و منقط
و رازی در طب ملوکی بیان فرموده که ما این سفیدی و زردی و برنگ و سم مشاهده نموده و در دفع ضرر بیش
تجربه نموده و ابن مندویه گوید که زرد مایل بسفیدی و سبز نیست و در نخب مسطور است که معدن آن کوهستان در کوه
زر اند است سه قسم میباشد سبز تیره رنگ و زرد مایل بسفیدی و مایل بسرخی و چیزی با آن هست که در آتش نمیسوزد
و آنرا مخاط الشیطان نامند و حقیر قسم سبز تیره و زرد مایل بسیاهی و زرد کاهی را مشاهده نموده است و گویند امتحان
آن آنست که زرد چوبه را بر روی سنگی بسایند و بعد از آن بادزهر را هرگاه رنگ زرد چوبه سرخ شود خوبست و الا فلا
و گویند علامت خوبی آن آنست که در آفتاب گرم عرق کند و چون سایند بر موضع گزیدن افعی و مانند آن بپاشند
سم را بعلی بو ترشح دفع نماید و چون قدر دو جو را با آب سایند در گلوی افعی و مار کنند بکشد و یا بحیوانی پیش و امثال
آن داده فادزهر را بر هند هرگاه از آن سم خلاص یابد خوبست و حقیر این امتحان را بهتر میداند در حرارت معتدل و در آخر
دوم خشک و تا دوازده جو آن مقاوم جمیع سموم حیوانی و نباتی و معدنی و مداومت آن هر روز بقدر قیراطی حافظ صحت
و مانع ضرر هوای وبائی و اختلاف میاه و اهویه و نگاه داشتن آن مانع گزیدن هوام و موافق جمیع امزجه و مقوی دل
و اعضای رئیسه و حافظ حرارت و رطوبت غریزی و مانع تعفن اخلاط و زایل کننده سمیت آن و مبهی و مقوی اعضا
و قوای مفاصل و محلل و رادع اورام بارده و حاره و جهت خفقان بغایت مجربست قدر شربتش در دفع سموم از نیم نخود
تا دو دانگ و در سایر خواص از یک قیراط تا یک دانگست و گویند آشامیدن نیم دانگ از عرق آن که از تابش آفتاب بهم رسد
در ازالهٔ خفقان فی الفور مجربست **بادزهر حیوانی** مراد از مطلق آن حجر التیس است و آن سنگی است در شیردان بز
کوهی متکون میشود و اکثر آن طولانی مثل بلوط میباشد و بهترین آن سبز مایل بسیاهی و براق تو بر تو مثل پیاز و در
جوفش چوب مخلص میباشد و اخیر مدقق مشاهده شود در جوفش تخم مخلصه یافت کرده و چون با سرکه بسایند مایل
بسرخی باشد و نوع هندی آنرا سیاهی بسیار غالب بر سبزی و در جوفش پشم و سایر اخشاب یافت میشود و در خواص

بسیار ضعیفتر از نوع شانکاره شیرازی است و فرق میان عملی و غیر عملی آنست که چون سوزنی را گرم کرده در عملی
فرو برند سر سوزن زرد شود و دودی زرد مشاهده گردد و از عملی دود سیاه در آخر دوم گرم و در اول سیم خشک
و مقوی جمیع اعضا و مبهی و تریاق سمومات و در خواص مثل معدنی نیست مگر آنکه در محرور المزاج بغایت مضرت است
و معرق خون و مورث التهاب و اسهال دموی و محلل اورام بارده و با آب کشنیز جهت حاره نافع و طلای آن با کلاب
جهت طاعون و فتوق و بواسیر و با شراب و بتنهایی جهت گزیدن هوام مفید و با آب ریحان جهت گزیدن زنبور
مجرب و قدر شربتش از یک قیراط تا دوازده قیراطست و نوعی از فادزهر حیوانی حجر الایل است که از گاو کوهی گیرند
و ابن جمیع گوید که بهترین فادزهرهاست و موافق جمیع امزجه است و بالخاصیه چون سه روز هر روز نیم دانگ
از آن بنوشند هیچ سمی در مدت حیوة در او اثر نکند و در سایر افعال مثل فادزهر معدنی نیست و نوع دیگر حجر الحیات است
و انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **بارزد** لغت فارسی است و بعربی قنه و بترکی قاسنی نامند صمغ نباتی است
برگش شبیه ببرگ خیار و مشابه نبات سکبینج است و ساقش باریکتر از آن و سفید آن که مایل بزردی باشد
و در باب کلی شبیه بکندر بهتر از سرخ و زرد ثقیل است در اول سیم گرم و در دوم خشک و قوتش تا ده سال باقیست
مفتح و محلل و ملین و مسخن و مدر حیض و مسقط جنین و با عسل مفتت حصاة و مفتح سدد کرده و تریاق سمومات
و جاذب و جهت عسر النفس و سرفهٔ کهنه و ربو و اختناق رحم و صرع و بواسیر و قطع عضل و امراض عصب و علل
بلغمی و ضعف معده و حکه و سپرز و با شراب جهت سموم و طفشیقون نافع و ضمادش جهت دمل و خنازیر و اعیا
و کزاز و کلف و قلع آثار و با مرهمها جهت رویانیدن گوشت و گذاشتن آن بر دندان کرم خورده جهت رفع درد آن
و بخورش جهت صرع و اختناق رحم و اخراج جنین و مشیمه نافع و مضر دماغ و مصلحش روغن بنفشه و کافور
و مفسد گوشت صحیح است و قدر شربتش یک درهم و بجهت سموم یکمثقال و بدلش نیم وزن آن سکبینج و ربع آن جاوشیر
و قطور آن با روغن سوسن جهت درد گوش و درد سر بلغمی مفید است **باداورد** لغت فارسی است و کنگر سفید
نیز گویند و بعربی شوکة البیضا نامند و مؤلف جامع تمیمی آنرا عصفر بری میداند و آن نبات خارداریست بقدر
دو ذرع و ساقش بقدر انگشت ابهام و بزرگتر از آن و مثلث و سفید و مزغب و خاردار و ثمرش مثل قبه و گلش پر خار
بنفش و در جوف قبه چیزی مثل پشم و خارهای قبه بقدر سوزن و تخمش شبیه بقرطم و مدور و بعضی شکاعی را غیر
باداورد میدانند و میگویند شکاعی اسم عربیست و باداورد اسم فارسی آن و تحقیق آنست که یکجنسند و شکاعی
را گلش مایل بزردی و برگش عریضتر و سفیدتر و قبه آن بزرگتر و ساق آن کوتاهتر است و تخمش با اندک پهنی در اول
گرم و خشک و گویند در اول سرد است و اظهر حرارت آنست و بیخش قویتر و باقوت مبرده و مجففه و محلله است
و تخمش لطیف و گرمتر است و مفتح و قویتر از برگ آنست مسهل بلغم غلیظ و سودا و مدر حیض و بول و مفتت حصاة
و مفتح سدد و محلل و با قوت قابضه و مقاوم سموم و یک درهم از بیخ آن جهت نفث الدم سینه و اسهال کهنه و درد
و عسر بول و گزیدن هوام و تبهای مزمن و بلغمی و سوداوی و ضعف معده و استسقا و یرقان و تخم آن جهت کزاز

وتحلیل ریاح ودرد ورك وكمر وسرفه ومالیدن ساق تازه آن بر داء الثعلب مجرب دانسته اند جهت ازالة آن ومضمضه

طبیخ آن جهت درد دندان وضمادش جهت ورم بلغمی وآب آن جهت رفع تشنگی والتهاب نافع ومضر ششش ومصلح آن

افسنتین وبد.. لش شاهتره وقدر شربت از تخمش تا دو مثقال واز آبش سه مثقال واز خواص بیخ آنست که چون در

خانه بیاویزند وهوام بگریزند بلربلوقان بلغت اندلسی عنبسیه گویند وآن نباتی است بساق وبرگش شبیه

ببرگ لبلاب کوچك ودر شعب برگش ثمری شبیه ببندق وبا رطوبتی بسیار چسبنده ومزغب وتند بوی وبرجامه

وسایر اشیا می چسبد گرم ومحلل ومقطع ومجفف قوی وتخم وبرگش مدر بول واکثار آن مدر خون وکیمقال آن با

شراب جهت سپرز وضیق النفس وضماد کوبیده آن بر اعضا نافع قشعریره تبها وبجدی مجفف منی است که چون سی و هفت

روز تناول کنند قطع نسل کند وطلای آن محلل مواد بلغمی وسوداوی است بارود باصطلاح اهل مغرب

زهرة الاسیوس است ودر اسیوس مذکور شد وباصطلاح اهل عراق اسم شوره است ودر ابقر مذکور شد که آن

بخارهایی است که در شوره زار منعقد گردد وبعد از دفع اجزای کثیفه شبیه بنمك سفید میشود وبجهت تحریك

اشیاء ثقیله وتغییر معادن سالیوس صقلی استخراج نموده وبالفعل مرکب آنرا با گوگرد وزغال چوب بید باروت

از سموم ودر طب غیر مستعمل است ودر ورآن حابس خون جراحات تازه است با کمال سوزش واز خواص ابقر است

که چون آهن را بزرنیخ بیالایند وبا مثل آن مس بگدازند وبعد از آن شوره بر آن بپاشند مس از آهن صعود نموده

آهن در کمال نرمی گردد بازی بفارسی باز نامند واز جمله سباع طیور ومعروفست گوشت آن در دوم گرم ودر سیم

خشك وبطیء الهضم ورديّ الغذا ومحلل اورام وجاذب سموم بخور پر سوخته آن جهت اندمال جراحت وقطع خون

آن جهت بیاض عین وطرفه وهمچنین زهره آن بغایت مفید وطلای سرگین آن جهت رفع آثار وکلف وحمول آن جهت

اخراج مشیمه وجنین واعانت بر حمل گویند مجربست باشق معرب از باشه است وبعربی صقر نامند در دوم گرم و

خشك ولطیف تر از باز وزهره آن جهت نزول آب وبیاض عین وطرفه قوی تر از زهره باز وسرگین آن جهت ازالة کلف

مجرب وگوشت آن را چون با نمك سود کرده بسایند وسه روز با آب سرد بنوشند جهت سعال بارد ورَبو نافع وقدر شربتش

یکمثقال وجگر نمکسود آن همین اثر دارد وچون باشه را با پر وجمیع اجزا بجوشانند تا مهرا شود وآب صاف کرده

آنرا با روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهت عرق النسا ومفاصل واعیا وتعب نافعست واز خواص آنست که

چون چشم آنرا با پارچه کبودی بسته بر بازوی چپ ببندند از طی مسافت هرگز مانده نشوند ومهرهاریس گویند که نیمه

از زهره آن وبدستور دماغ آن جهت خفقان سوداوی مجربست باش در حب البان مذکور میشود پارن اسم

هندی تنبول است بارح عنب الثعلب است باریج نارجیل است بارقاقلس زنجار معدنیست باری رعلا

بسریانی بورق کانست باریقون شوکرانست باطیس نوعی از علیق است باروق بعبرانی اسفیداج است

بابلس بیونانی خشخاش زبدی است بابلونس ابلیو است باس بهندی اسم مرانست باباری بیونانی

اسم فلفل است باربطاریون بیونانی بمعنی حماما وآن رعی الحمامست باسیون وبافیون سعلر است بالقیس

ابو خلسا است بادامك بفارسی نوعی از خلافست بالراکس بهندی لوفت پانی بهندی ماء است پارنك

بهندی برنك کابلی است پات بهندی برك نباتاتست باقلای هندی بهندی افیر قشم است بابری

بهندی ریحانست پاره بهندی زیبق است باك بهندی اسد است پاچ بهندی زهرد است پان

بهندی اسم حجر است باپره بهندی خبازیست پال بهندی شعر است پادل بهندی لوز است بالك

بهندی اسفناجست پاچن بهندی منضجاتست پازهر کاوی بهندی حجر البقر است بارهر کوهی

بفارسی اهل است بالنك بفارسی اترجست بادیان بفارسی رازیانجست بادیان رومی بفارسی انیسون است

بارگل صحرایی بفارسی دلیك است بارهو بهندی دوقو است بابونه گاو بفارسی اقحوانست

بادام بفارسی لوز است بار درخت گز بفارسی ثمرة الطرفا است بار درخت سرو بفارسی جوز السرو است

ودر سرو گفته میشود بار درخت بقم بعضی گویند بفارسی عیون الدیك است پاچه بفارسی کراعست

بارتنك بفارسی لسان الحمل است وبترکی باغ یپراغی نامند بار درخت سدر بفارسی نبق کنار است

بار درخت عود بفارسی هرنوه است پارس اسم ترکی یوز است بادام کوهی بفارسی جلوز است

بالدرغان بترکی ساق انجدانست باط باط اسم ترکی بزر البنج است بال بترکی عسل است بالغ

بترکی سمك است باقرساق بترکی امعا است باقری بترکی کبد است باز بفارسی اسم بازی است

باشه بفارسی باشق است باقریقره اسم فارسی قطاة است مع الباء ببغاء بفارسی طوطی

نامند واز خوردن پسته وجوز ولاجورد وقرطم زودتر تعلیم سخن گویی میگیرد در دوم گرم ودر اول خشك

وبسیار بطیء الهضم وگوشت آن جهت التیام قروح مزمنه وتفریح دل وضماد آن جهت رفع ثالیل مفید وخوردن

دل وزبان آن مورث فصاحت وسرعت تکلم اطفال ورفع لکنت زبان وسرگین آن جهت رفع کلف وآثار

ونیکو کردن رخسار وخون آن جهت ازالة بیاض عین نافعست ببر شیر بلاد هند است ودر جمیع خواص قوی تر از

اسد است ببرالد ذراوند طویلست پپری بهندی شاهسفرم است مع التاء بتع نبیذ التمر

ونزد بعضی نبیذ رخی گویند وگویند نبیذ عسلی است بتیکه بترکی قاضه است وبفارسی سنگدان طیور است

بتیك بهندی بقم است پتکری بهندی شب یمانی است پتی بهندی مراره است مع الثاء بثهر

بهندی حجر است پثامه بهندی خلر است پثاری بثاء مثلثه بیونانی سرخس است بجر ثمرة الطرفا است

مع الجیم

بج بهندی وج است بجناك بهندی بیر است بجوره بهندی اترجست بجهو بهندی عقربست

مع الحاء بحتاب بحاء مهمله اذان الغزال است بح بلغت اندلسی قطلب است مع الخاء بخور مریم

قسمی از عرطنیثا وغیر اوست وآن نباتی است برگش شبیه ببرك لبلاب کبیر یکروی آن سبز ویکروی آن مایل بسیاهی

ومزغب وساقش بقدر چهار انگشت وگلش مثل گل سرخ واز بعضی هم کبود میشود وبیخش مثل شلغم وعریض و

وگیاه آنرا انجر مریم نامند ومنبت آن جاهای سایه ومستعمل از آن بیخ وعصاره وعصاره آن قوی تر از بیخ آنست

وکیاه عرطنیثا خار دار و ساقش دراز و برکش شبیه ببرک کلم و بی شاخ و بیخش شبیه ببخور مریم و سیاه و در آن
و در آن منکره چیزهای بر آمده میباشد بخلاف بخور مریم در اول سیم گرم و خشک در آخر آن و مفتح و محلل و جاذب
و ملطف و مسقط جنین و مدر بول و حیض و عرق و شیر و جهت یرقان و تفتیح افواه عروق و ماساریقا و رفع فضول
از اقطار بدن و منافذ و رب و با شراب جهت دفع ضرر ادویه قتاله و زیاد کردن مستی شراب و با ماء العسل مسهل
بلغم و خلط غلیظ و ضمادش با زهر دواهای کشنده بقوه جاذب است و با سرکه جهت نتو مقعد و کلف و داء الثعلب
و جهت نقرس و التواء عصب و با روغن زیتون کهنه جهت شقاق که از سرما باشد بهم رسیده و حمول و تعلیق آن
جهت عسر ولادت بغایت نافع و مضر مقعد محرورین و مصلحش کثیرا و آب انار و قدر شربتش از عصاره آن نصف درهم
و از بیخش تا دو مثقال و از خواص آنست که چون بر شکم ضماد نمایند اطلاق نماید و جنین را ساقط کند و طلای کیاه
تازه آن که کوبیده باشند جهت ورم سپرز و سعدیل و سعوط آن بغایت منقی دماغ و تخمش جالی و ضماد آن جهت کلف
و نمش و خنازیر و ورم صلب و داء الثعلب و اکتحال جهت نزول آب مفید و عصاره و بیخ آن در این افعال قوی‌تر است
و قسمی از بخور مریم را نباتی شبیه بپیاز و برکش باریک و عشایج آن بقدر ذرعی باریک و در اطراف آن مثل شعبهای از
شعبهای کل شبت و تخمش شبیه بتخم شبت میباشد و تعلیق بیخ آن زاد در منع حمل مجرب دانسته اند **بخور الاکراد**
نباتیست غیر جامد اساقش شبیه بساق رازیانه و برکش در حوالی بیخ و انبوه و کلش زرد و بیخش مایل بسیاه و صلب
و پر رطوبت و منبت آن کوههای درخت دار و صمغش که از ساق آن بهم رسد سرخ و بدبو و با تندی در آخر سیم گرم و خشک
و عصاره اش در اول سیم و بیخش در آخر دوم و کیاه آن در دوم مدر فضلات و مفتت حصاة و مسقط جنین و مفتح و صمغش
جهت سینه و شش و سرفه و امراض بارده مثل فالج و صداع بلغمی و ضماد آن جهت سرسام بلغمی و عرق النسا و کزاز
و مانند آن و بخورش جهت اختناق رحم و سبات و گریزانیدن هوام و عسر ولادت و سده زکامی و تخفیف رطوبات دماغی
و نزلات و هوای وبائی و قطور آن جهت ثقل سامعه و درد گوش با روغن گل سرخ و سنون آن جهت درد دندان کرم
و ریزانیدن آن موثر و بیخش ملین طبع و جهت جراحات خبیثه و اندمال آن و جهت عسر بول و مغص و تحلیل و مفتح
درد مثانه و طلای سوخته آن با زفت جهت قروح رطبه و یابسه سر نافع و در سایر افعال ضعیف‌تر از صمغ آن و کیاه آن
اضعف و مضر دماغ ضعیف و مکرب و مصلح آن نیلوفر و قدر شربت از صمغ آن نیم مثقال و از عصاره آن یک مثقال
و از جرم آن دو مثقال و بدلش حب الغار است و گویند حمول یک قیراط آن در ساعت اسقاط جنین میکند **بخور
السودان** بهندی رستب نامند نباتی است مشتبک بقدر شبری و شاخهای مشتبک آن مایل بلاجوردی و کلش
سفید و بار رطوبتی است که بدست می چسبد در دوم گرم و خشک و مسکن مغص و ریاح غلیظ و مفتح و جهت
عرق النسا مجرب دانسته اند و ضماد مطبوخ آن با روغن زیتون محلل اورام صلبه و بلغمی و سوداوی و مورث سحج و مصلحش
صمغ عربی و قدر شربتش تا یک مثقال است **بختج** مطبوخ **مع الدال ه بداسقان** معرب از بداسکان فارسی است
و آن کیاهی است شبیه ببردی و زرد رنگ ذهبی و باریکتر از بردی و از آن نرمتر و منبت آن نیزارها و در آبهای

ایستاده

ایستاده و اهل زنج دست برنجن از آن میسازند و گویند در آذربایجان بسیار است گرم و خشک و ملطف و محلل
و مدر و بدل کشت بر کشت و موافق امراض بارده و قدر شربتش از یک درهم تا سه درهم و بدلش یکوزن و نیم آن درونج
و بوزن آن زیره کرمانی است **بدرانک** آمده رایت **بدلیون** مقلات **پده** اسم فارسی غربت **بدکسکان
و بدکسان و بدشقان** بداسقانست **مع الراء ه برنجاسف** بفارسی بوی مادران نامند نباتیست ساق دار
قریب بذرعی و شاخهای آن باریک و برکش ریزه و کلش مثل شبت چتر دار و زرد و سفید مایل بکبودی نیز میباشد
و ثقیل الرایحه و با عطریت و با نبات آن اندک چسبندگی و در کوه و صحرای سایه دار میروید و آن غیر قیصوم است
چه قیصوم شبیه است بافسنتین و اکثر یکساق از یک بیخ میروید و بی شاخ و زیاده بر شبری است و برکش
شبیه ببرک ساق زنبق و از آن بسیار ریزتر و با چسبندگی قلیل و کلش زرد و سفید میباشد و با عطریت قوی
بی ثقل رایحه و منبت آن مخصوص کوههایی است که باران بیشتر در آنجا شود و اکثر اطبا و عشابین مشوش ذکر کرده اند
و هر دو را یک چیز دانسته اند و بعضی که دو چیز دانسته اند بعضی از صفات قیصوم را در برنجاسف و صفات آن را در قیصوم
مذکور ساخته اند در اول دوم گرم و خشک و ملطف و مفتح و مدر بول و حیض و مفتت حصاة و دود آن کشنده
با عسل مخرج اقسام کرم معده و مجرب است و آشامیدن طبیخ آن و جلوس در آن جهت احتباس حیض و بول و عسر ولادت
و انضمام فم رحم و اخراج سنگ مثانه و ضمادش جهت درد سینه و درد سر و تفتیح سده دماغی و تقویت دماغ
و سرسام بلغمی و سبات و احتباس حیض و بول و تحلیل اورام و تسکین دردها و بدستور نطول آن جهت امراض
مذکوره و سده خیشوم و زکام و سدر و دوار و حمول آن با مرضاف جهت دفع فضلات رحم و ذرور سوخته آن
جهت تجفیف قروح و استنشاق جهت زکام و امراض دماغی نافع و گویند مضر [illegible] کرده و مصلحش انیسون
و قدر شربتش تا سه مثقال و بدلش قیصوم و در امراض دماغی بابونج و گویند در همه خواص مثل آن افسنتین است
پرسیاوشان لغت یونانی و بمعنی دواء الصدر است بفارسی پرسیاوشان و عوام سنبل نامند و بعربی شعر
الجبال و شعر الارض و شعر الجن و شعر الخنازیر و جمه الضا و شعر الکلاب و کزبره البئر و ساق الاسود و
وصیف نامند و آن نباتی است برکش شبیه بکشنیز و بیساق و ثمر و شاخهای آن بسیار باریک و صلب و سیاه
و در مواضع نمناک سایه میروید و قوتش تا شش ماه باقی است معتدل مایل بگرمی و خشکی و ملطف و مجفف
و محلل و منضج و مدر بول و حیض و مسهل سودا و بلغم معده و امعا و جهت تنقیه سینه و شش و ربو و ضیق النفس
و درد سینه و یرقان و حصاة و اخراج مشیمه و خون نفاس و ضمادش که بجته باشند با روغن جهت داء الثعلب
و خنازیر و نواصیر و دبیلات و خاییدن آن جهت عرب و محرقش جهت منع ریختن موی و رویانیدن آن و خزاز
و سفوف خشک آن جهت اسهال دموی و طلای تازه آن جهت قروح خبیثه نافع و جهت گزیدن سگ دیوانه
شربا و ضمادا مفید و کلای کوبیده آن با مغز ساق گاو جهت درد سر بسیار نافع و ذرور سوخته آن جهت اندمال
قروح و آکله مفید و مضر سپرز و مصلحش مصطکی و قدر شربت از جرم آن تا هفت درهم و از آب طبیخش تا بیست درهم

وبدلش جهت آلام شش بوزنش بنفشه و بصف آن اصل السوس است بردی در اصفهان پوز گویند و آن نباتیست
ساقش غلیظ و زیاده بر ذرعی و مدور و بی گره و آنرا درم کوده ریسمان ترتیب میدهند و کلش مستدیره و ضخیم و سفید
و ذهبی و خوش منظر و برکش مثل برگ خرما دراز و تخمش دیر تر از حلبه و تلخ و بیخش با حلاوت و کاغذ مصری از آن و از
بیشنین که پخته باشند ساخته میشود و مراد از قرطاس در کتب طبی آن کاغذ است در دوم سرد و در اوایل اول خشک
و آب آن جالی دندان و قاطع نزف الدم مطلقا و باسرکه جهت سپرز و بدستور بیخ آنرا خاییدن جهت رفع بوی سیر
و شراب و ضماد آن جهت تحلیل اورام و محرق آن جهت زخمهای مزمنه و قروح خبیثه و آکله دهن و اعضا و نفث الدم
و نزف الدم جراحات تازه و آشامیدن آن باسرکه جهت سپرز نافع و گویند مضر احشا است و مصلحش عسل برطانیقی
بلغت یونانی نباتیست غیر بستانی افزون تر و بیخ و برگش شبیه ببرگ حماض بری و از آن درمن تر و سیاه تر و مزغب و ساقش
باریک و گلش مایل بسرخی و قسمی از آن شبیه بحری است و مرکب القوی و با قوه قابضه و گویند در اوایل دوم گرم
و خشک است و محلل اورام و منقی آثار و برگ عصاره آن جهت التیام جراحات و مضمضه طبیخ خشک آن جهت قروح
دهن و زخمهای متعفن و صرع و لوزتین و آشامیدن آن جهت تبها نافع و مورث غثیان و مصلحش عناب و بدلش
آب چغندر است برنگ کابلی دانه ایست مدور تر و سیاه و املس و از فلفل درشت تر و مغزش سفید و با اندک تلخی
در آخر دوم گرم و خشک و مخرج کرم معده و امعا و مسهل بلغم غلیظ و سودا و اخلاط لزجه از مفاصل و مجفف
رطوبات و قروح و مضر امعا و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش بوزنش ترمس و نیم وزنش قنبیل است برمیا مصری
بلغت مصری یعنی بقله است یعنی بقله که در مصر باین اسم مسمی است و آن شبیه است بکرفس و خوشبو شبیه بسوسی و از رازیانه
و باندک تندی و تخمش سبز و باریک در دوم گرم و خشک و مقوی معده و جگر و احشا و محلل ریاح و مانع نزلات
و مفتح سده جگر و سپرز و مدر بول و مسمن بدن و گرده و محرک باه و منقی مجاری بول و جهت بواسیر بسیار نافع و مضر
دماغ و مصلح آن نیلوفر و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش بسباسه و مداومت خوردن نبات آن جهت رفع زردی
رخسار آزموده و در سایر خواص و رفع خمار ضعیفتر از تخم آنست برسیاو اسم فارسی نباتیست منبت آن بلاد
بابل که حوالی کوفه باشد و بی شکوفه و گل تخم میکند و در اول تموز میرسد و از ادویه غیر مشهوره است گرم و خشک
مقوی دماغ و معده و جگر و روح نفسانی و محلل ریاح و ملطف و طلای آب آن با کل سرخ جهت رفع سیاهی جلد
که از جرب و غیر آن باشد مجرب دانسته اند و آب معطر آن که عرق آن باشد بوی قرنفل میدهد و در خواص مثل بادرنجبویه است
برم مؤلف معنی شکوفه امغیلان میداند و مؤلف جامع بغدادی شکوفه درخت خارداری میداند که شبیه بمغیلان
بعد زعرور و زرد با سفیدی و خوشبو و منوم و مفرح و تازه آن مسهل و خشکش قابض و جهت سرفه کهنه و نفث
الدم نافع و عرق آن جهت تفریح در عطریات مستعمل و گویند در خواص مثل عرق بید مشک است برنوف بفارسی
شامانک و معرب آن شابانجست درختی است قریب بدرخت انار و پر شاخ و برگش شبیه ببرگ زعرور و از آن درشت تر
و مزغب و رایحه آن تند و بد بوی و شکوفه آن مثل خوشه و بازردی و در وسط شکوفه آن زغب دارد در دوم گرم و خشک

ومحلل

ومحلل و مجفف رطوبات و منقی دماغ و شکننده بادها و عصاره برگ آن جهت صرع اطفال و سیلان دهن و تحلیل
ریاح و تقویت معده و تسکین درد احشا شربا و ضمادا نافع و سرد رهم آن با یکدانگ جاوشیر مسهل قویست و بکیفیت
آن با یکحبه جاوشیر مسکن مغص کل حیوان که از سردی باشد و سعوط آن با عصاره سداب و جند و روغن بادام
تلخ جهت رفع نسیان و جمود و تنقیه دماغ و بوییدن برگ آن جهت سده منخرین و اغشیه دماغ و زکام و ذرور برگ
خشک آن جهت التیام قروح و ضماد آن با زفت جهت خراز نافع و مضر امعا و مصلحش صمغ عربی و بدلش مرزنجوش
و قدر شربت از عصاره آن تا سه مثقال و از برگ خشک آن تا دو درهمست برواق بلغت اهل مغرب خنثی است
و بعجمی اسم سنگی است سبک و زرد و چون بسایند مایل بسفیدی باشد و در عراق سکون کرده مثل کهربا و
سندروس کاه را میرباید در دوم گرم و خشک و مانع سیلان خونست مطلقا و جهت خفقان و سپرز شربا و ضمادا
نافع و ذرور آن جهت التیام جراحت موثر و خاتم آن باعث ایمنی از غرق شدن و پیچیدن آن در پارچه با سنگ مخناق
در زیر سر گذاشتن باعث خواب دیدن هر چه در آن روز سانح گردد و گویند مجربست برگک شیرازی برگ
قسمی از عنب الذئب است و بیخ آن عود بری است بسیار گرم و خشک و مسکر قوی و زیاد آن مورث جنون کشنده است
بروانی لغت عجمی است و بسریانی عبروس و بیونانی اسقوالس نامند نباتی است پر شاخ و شاخها مثل کمان کج
و خمیده و گلش سفید و ثمرش مثل زیتون و طعم آن تند و بیخش سفید و پوست بیخ آن با زردی در اول گرم و تر با
تفریح و موافق سینه و دماغ و مدر و مفتت حصاة و جهت استسقا و بواسیر و ضماد آن جهت بهق و داء الثعلب
و اورام و سوخته آن با عسل جهت تقویت جگر و عصاره آن جهت سفیدی و دمعه چشم نافع و مضر مثانه و مصلحش
انیسون و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش بقول مؤلف تذکره ریباس است برسین بلغت مصر اسم رطب است
برپلوس از جمله سوعات و گویند قسمی از هلیونست برسیون ثمر درختی است شبیه بامرود و منبت آن
اسکندریه است و در مصر تناول مینمایند و در سایر بلاد بعید ستم است برنق و بیخ کابلی برنکست برس
بعربی حنظل است برغوثی بزر قطونا است براشن بیونانی یعنی منتن است و کراث را نیز باین اسم نامند
برقعش اشق است برقوق بلغت مغربی مشمش و بلغت شامی آلوچه است برنو بعربی ثمر اراک است برهفانج
اسم مرداست بربطوره بلغت اندلس بخور الاکراد است برادة الحدید در حدید موصوفست بردی سلام
بلغت مغربی لسان الحمل است بروشا بسریانی برساسون و ابرویون برومی برانی بیونانی ادهل است
بروانیا بیونانی فاشرا است برسیا الوسیوست برس قطن است برسوم بعربی قصب است بزروی
اسم نانخواست برطیقون طین مغره است برنی بیونانی ابرتیم است برکینه قصب الذریره است
بردیلوس قنبره است برص حیراست برابران بفارسی سطاریونست براجیل کوفس است برشیان
دارو عصی الراعی است برهلیا بسریانی تخم رازیانه است بریون بیونانی اشنه است برویش بیونانی
جبن است برسیقاصیلا بیونانی سفرجل است برغل خشیش است برتیس بیونانی بهش است

بر بموطالون برومی ادر بویر است برهین بهندی ساوج است بربخ بفارسی اسم ادراست برف بفارسی
اسم ثلج است برغست بلغت خراسانی قنابریست برموم بفارسی عکبر است برك نیل بفارسی وسمه است
پرستوك بفارسی خطاف است پریری بهندی بشنی است که بعربی بیر نامند بوموت بهندی الوس است پوسخ
بترکی زیرنب است برسی بهندی قسمی از بیش است برغول برای اول و بلام اسم فارسی جشیش است پرپا بفارسی
هدهد است پلم حجر البرامست مع الزاء برقطونا مشهور است در اصفهان اسبرزه و در شیراز بنکو نامند
سفید و سرخ و سیاه میباشد بهترین آن سفید و زبونترین سیاه است و شکوفه در بك برنك اصل آنست در سیم سرد
و در دوم تر و سیاه آن بابوستر و اجتناب از خوردن آن اولی است و سفید آن مسکن تشنگی و حرارت و با قوه محلله
و ملین طبع و برداده آن قابض و جهة تبهای حاره و غلیان خون و خشونت سینه و حلق و زبان و علل صفراوی و ذات
الجنب و امراض دموی و اخلاط سوخته و مغص و قرحه امعا و زحیر و ضماد آن با روغن کل سرخ و سرکه جهة درد مفاصل
و نقرس حار و نرم کردن اورام ظاهری و خنازیر و ورم صلب و حمره و جمره و با آب دهن جهة دمل مجرب و با روغن بنفشه
جهة درد سر حار و ترطیب دماغ و اعضا و شق شدن مو و دراز کردن آن و ضماد کوبیده آن که با مثل آن روغن کل و
پوست خشخاش پخته باشند جهة اورام حاره و تسکین درد آن مجرب و مضعف عصب و مفسد اشتها و مصلحش
عسل و سکنجبین عسلی و قدر شربتش از دو درهم تا ده درهم و بدلش در تبرید خرفه و در نضج تخم کتان و در سرفه و خشونت
حلق و امثال آن بهدانه و ده درهم کوبیده آن کشنده است برغنج بفارسی اسم بار درخت پسته است که پسته
نجسته باشد و کویند درخت پسته یکسال بار می بندد و یکسال ثمرش دانه نمی بندد و آنرا برغنج نامند و در خواص مثل
پوست بیرون پسته نیست بلکه سرد و خشك و بسیار قابض و مفرح و در افعال مانند اقاقیا است برز کتان
در کتان موصوفست و بفارسی بزرك نامند و از بزر مطلق مراد آنست بزور تخم نباتاتست و هر تخمی در ضمن اصل
آن موصوفست بزر الکرفس الجبلی فطراسالیون است بزر الجزر البری دوقو است بزر الارجوان
در ارجوان موصوفست و غیر تمیوج است بزر الدند الاسود جبلاهنك است بزر العصفر قرطم است
بزر القنب شاهدانج است بزر بلاسقیس حرف بابلی است بزر رازیانج رومی انیسون است بزر
الفنجنکشت در اثلق مذکور است بزر الورد تخم کل سرخ است و در ورد مذکور است بزر قطونا در اعادة است
بزر الخمخم تودری است بزر رماز البری بزر المظ حب القلقل است بزر الجزر البری قلت است بزاق
القمر حجر القمر است بزر الهوقة تودری است بزاق بصاقست و بفارسی آب دهن بزباز بفارسی بسباسه
بز بفارسی معز و تیس را شامل است بزمجه بفارسی اسم ورل بری است بزغاله بفارسی جدی است مع التاء
بسفایج بیخی است مایل بسیاهی و باریك و کره دار و از هر کره ریشها بر آمده و اندرونش سبز و نبات آن
بیساق و یکشاخ برك دار شبیه ببال الطیور و مانند کیاه سرخس و بقدر یکشبر و از میان شاخهای درختان و از بیخ
اشجار میروید و در تنکابن دارچاز نامند در دوم کرم و در اول خشك و کویند در اول کرم است و در پوست معتدل

وسهل

وسهل سودا و بلغم غلیظ و هر خلطی را که ملاقات کند و محلل نفخ و شیر منجمد در معده و قولنج و منجمد کننده شیر
غیر منجمد و مفرح بالعرض از جهة دفع سودا و جهة جذام و علل سوداوی و مفاصل و ضماد آن جهة دفع سودا
و جهة جذام و علل سوداوی و مفاصل و ضماد آن جهة التواء عصب و شقاق میان انکشتان نافع و خوردن آن
آن با شکر و با اطعمه خصوصا پختن آن با میفختج و ماء العسل موجب اسهال مواد و بعضی راست و مطبوخ
با اصل السوس و انیسون جهة سرفه و ضیق النفس و ربو و مداومت مطبوخ آن با عناب جهة سقوط بواسیر
بغایت موثر و چون سه مثقال آنرا جوشانیده با فلوس خیار شنبر و با ترنجبین جهة ریاح بواسیر و درد معده
مزمنه و صرع مجرب است و مغثی و مضر سینه و کرده و مصلح آن پرسیاوشان و جوشانیدن آن با ماء الشعیر
و فواکه یابسه و با خروس سالدار و قدر شربتش از جرم آن تا سه درهم و بدلش جهة مواد سوداوی نصف وزنش
افتیمون و ربع آن نمك هندیست بسباسه بفارسی بزباز کویند و آن پوست اندرون جوز بواست برجوز
چسپیده بهترین آن تند بوی اشقر مایل بسرخی بهم پیچیده است در دوم کرم و خشك و کویند در اول کرم و در دوم
خشکست محلل ریاح و صلابات باطنی و مفتح سده و مجفف رطوبات و مفرح و مقوی معده و باه و هاضم و
خوشبو کننده دهان و جهة سلس البول و بیحج و نفث الدم و قرحه امعا و رطوبت سینه و سرفه و اسهال کهنه
و درد سپرز و منع ریختن فضلات بمعده و تقویه رحم و رطوبت آن و ضماد آن با برك مورد جهة رفع بدبوئی
زیر بغل آزموده و با سرکین بز و عسل جهة اورام صلبه و فرزجه آن با عسل بعد از طهر معین حمل و با زعفران
منی و مصلح رحم و سعوط آن جهة صرع و شقیقه و طلاء آن با عسل در حمام جهة درد پشت زن زاییده رفع
ریاح نفاس مجرب و مصدع و مصلحش کلاب و کویند مضر جکر و مصلح آن صمغ عربی و قدر شربتش تا درهم و
بدلش جوز بواست بسد بتخفیف سین اسم خیری احمر است و بتشدید سین بلغت هندی اسم مرجانست و بفارسی
بیخ مرجانست و مرجان را بعربی قرول نیز میکویند و معرب از قرولیون یونانیست و بیخ مرجان را بعربی نشف نامند
و آن سنکی است با قوة نباتیه که از قعر دریا میروید و رنك آن سفید است و هر چند بلندتر میشود سرخ تر میکردد
و شاخهای آن مرجانست و بیخ آن سرخ و سفید و سیاه نیز میباشد و سیاه قویتر و سفید اضعفست و بهترین سرخ
آن است که صاف و کم سوراخ و صلب و براق باشد در اول سرد و در دوم خشك و مفرح و قابض و مجفف و قاطع
نزف الدم و محلل خونی که در دل منجمد شده باشد خصوصا محرق آن و جهة وسواس و جنون و خفقان و صرع و ضعف
معده و فساد اشتها و نفث الدم و اسهال دموی و سنك مثانه و کرده و سپرز و بواسیر و نیم مثقال آن که با نصف
آن صمغ عربی و با سفیدی تخم مرغ برشته کرده باشند با آب سرد جهة نزف الدم باطنی مجربست خصوصا سوخته آن
و محرق مغسول نوع سیاه آن بغایت مقوی دل و ذرور بسته جهة بردن کوشت زاید زخمها و رفع آثار آن و محرق آن
جهة نزف الدم ظاهری و تقویه دندان و زایل کردن زردی بن دندان و بثورات چشم و تقویه باصره و دمعه و جرب
و بیاض و سلاق و قطور آن با روغن بلسان جهة ثقل سامعه و کری نافع و امیر الدوله کوید که سر روز هر روز

چهار دانگ آنرا با سکنجبین بنوشند البته دفع ورم سپرز میکند ومضر کرده ومورث تهوع ومصلحش
کثیرا وبدلش جهت حبس خون بوزنش دم الاخوین وقدر شربتش تا یکمثقال واولی استعمال عرق آنست در جمیع
مذکورات وحمول آنرا در دفع جذام مجرب دانسته اند واز خواص آنست که چون طلا ونقره را از هر یک بقدر نیم
درهم که اختر انکشتری باشکیون دانی ترتیب هند وبند را در آن نصب کنند وقمر وشمس در حد اتخاذ خود مقارن باشند
باز هم داشته باشد با خود نکاهدارند در حال صرع قطع شود ودارنده آنرا هرکز غمی نرسد واز چشم بد ایمن باشد
بستان افروز بلغت فارسی است وبعربی حبق بستانی کویند وبفارسی تاج خروس وکل حلوا ابیز نامند وآن غیر
حماحم است که حبق نبطی باشد چه حماحم را برکش عریض تر والوان ونبات آن قویتر وبزرکتر وکم کل میباشد وبستان افروز
سبز وپرینه وبیکل وکلش سرخ مایل ببنفشی وبی رایحه وتخمش ریزه وبراق وسیاه است وتخمش در دوم سرد وخشک
وقابض ورادع وآب آن با جلاب وسکنجبین جهت حرارت معده وجکر وسده سپرز ورفع سمیت خانق النمر نافع
وجرم آن ثقیل ومصلحش سکنجبین وقدر شربت از آب آن تا یک اوقیه ونیم وبدلش حماحم وتخمش جهت اسهال نافع است
مناب تخم بارتنک است وچون کوبیده در یک رطل شیر خیسانیده شب در مهتاب کذاشته بنوشند وسه روز بدستور
وزیاده بر آن مداومت کنند جهت دفع حرقة البول وبول الدم مجربست وقدر شربتش دو مثقال بسر غوره خرما است
که زرد ومایل بشیرینی شده باشد ومراتب هفتکانه خرما در تمر مذکور است وبسر مرتبه چهارم است واول مرتبه
حرارت وهرچند شیرین تر شود کرمتر کردد در اول کرم ودر دوم خشک وقابض ومقوی معده وحرارت غریزی
وجهت بواسیر ونفث الدم وخاییدن آن جهت تقویت لثه نافع وسرد ودیر هضم ومولد خلط خام ونفخ ومصلحش سکنجبین
وانار ترش شیرین ومضر سینه وشش ومصلحش خشخاش است ورب بسر در مزاج مثل آن وجهت قی واسهال وضعف
معده ونبیذ آن مسکر وقابض ومقوی معده وامعا است بستیاج بفارسی خلال مکه وبعربی بسدلی نامند
نباتی است خاردار وبرکش با خشونت وریزه وکلش سفید وازرق وشاخها بقدر شبری از یک بیخ میروید وباریک
وآنرا خلال میکویند وبر سر هر شاخی چیزی مثل قبه وخشن وتخمش شبیه بنانخواه وطعمش تند وآنرا وخشیزک نامند
کیاه آن در اول دویم کرم وخشک وبااندک عطریه وخلال کردن آن جهت تقویت دندان نافع وطلای آب آن محلل
اورام وجلوس در طبیخ آن مصلح حال رحم ومدر بول وتخمش در آخر دوم کرم وخشک وصعود آن کشنده اقسام کرم
معده وامعا ومجرب وآنرا بفارسی درمنه مکی نامند ومفتح سده جکر ومدر بول وجهت سعال وفواق ورباح ومغص
وحصاة وضماد مطبوخ آن در روغن زیتون جهت فالج واستسقا ودرد مفاصل نافع ومضر دیر ومصلحش کشنیز است
ومضمضه بطبیخ آن مسکن درد دندان ومضر سر ومصلحش ترمس وقدر شربتش تا دو مثقال است وبدلش شیح ارمنی است
بستج کندر است بسیله بلغت مصر نوعی از جلبانست وآن خلر بری است در غایت تلخی بباسا حرمل
عربیست بسلا بصل است بسقیس یونانی بقل است بسفسا شاهترج است بسوروفوت
یونانی نوع ثقیل توتیای مصنوعست بستان بفارسی اسم زرعست پسته بفارسی پستق است وهندی

[illegible]

پستی کویند مع الشین بشام درختی است حجازی ودر عراق ومصر نیز میباشد ودر این اوان تخم آنرا بجای
حب بلسان استعمال مینمایند وثمر دار آن بقدر درخت توت سفید وبی ثمر آن از آن کوچکتر است برکش مثل صعتر
وبا رطوبت چسبنده وباشیرینی وکلش زرد وتخمش شبیه بکبابه وبهم وثمرش مثل خوشه ودر آن دانهای مایل
بزردی واز بعضی سرخ واز بعضی طولانی مثل حب صنوبر وچون جزئی از آن قطع نمایند از آن آب سفیدی تراوش
کند وبعد از خشک شدن مایل بسرخی کردد وبهترین اجزاء آن دمعه آنست وسواک چوب آن مقوی لثه ورافع
بدبویی دهانست مجموع اجزاء آن در دوم کرم ودر اول خشک وبرکش با رطوبات فضلیه ودمعه آن جهت بیاض
عین وتنقیه رحمها وتجفیف آن وقطع نزف الدم وعرق ودرد دندان وادرار فرمودن بول وحیض وحمول آن
با زعفران جهت اعانت حمل وتنقیه رحم وتحلیل ریاح نافع ودانه آن مقوی معده واعضای باطنی وجهت کزیدن
عقرب شربا وضمادا نافع وروغن دانه آن مسهل بلغم ومرة السودا ومورث مغص وبرکش بتنهایی وبا روغنها
خضاب نیکو است وچوب آنرا با خود داشتن موجب قضای حوایجست وباین سبب آنرا خشب الیسر نامند وچون
حب آن موجب مغص وکرب ومورث امراض بد است اجتناب از خوردن آن اولی است بشنین نوعی از نیلوفر
مصری است ودر حین زیادتی آب نیل میروید ساقش بقدر عمق آب وکلش سفید وبقدر قبه خشخاش ودر
طلوع آفتاب از آب بیرون می آید ودر غروب پنهان میشود وتخمش شبیه بجاورس وبیخش مثل شلغم واز آن کوچکتر
ودر رنگ وطعم مثل زرده تخم مرغست واهل مصر آنرا پخته وخام میخورند در دوم سرد ودر اول سیم تر ودر جمیع افعال
مثل نیلوفر وبیخش مقوی معده وباه وجهت زحیر واسهال صفراوی وبواسیر جهت سرفه نافع وکلش باقوت محلله
وروغن معمول از کل آن جهت ذات الجنب وجنون ودرد سر حار وشقیقه سعوطا وطلاء مفید وشربت آن در افعال
مثل شربت نیلوفر ودانه آن محلل ورمها وجهت بواسیر نافع وکویند مضر مثانه است ومصلحش عسل وقدر شربتش
تا هیجده مثقال وبدلش نیلوفر است بشبش اسم برک حنظل است بشمه تشمیز جست بشلشک
جنطیانا است بشولیون بسریانی بزرقطونا است بشنان بلغت بربری بسفایج است پشم بلغت فارسی
اسم صوفست بشیک اسم ترکی سقنقور است پشه اسم فارسی بق است پشموزغ بفارسی طحلب است
بشباش بهندی اسطوخودوس است مع الصاد بصل بفارسی پیاز است وبری آن بی بوتر ودر
چشمه سارهای کوهها کثیر الوجود است وطعم وبوی وبرکش مانند پیاز وبزرکی کوهی آن نامند وقویتر از بستانی است
ومجموع آن در آخر سیم کرم ودر اول سیم خشک وکویند در چهارم کرمست وبا رطوبت فضلیه ومفتح سده ومقوی شهوتین
خصوصا پخته آن با کوشت چرب ورافع مضرت هوای وبائی وطاعون واختلاف آبها ومدر بول وحیض ومفتت
حصاة ومطبوخ مهرای آن کثیر الغذا وملین طبع وپخته آن با چربی جهت تنقیه شش وسینه از اخلاط لزجه
وپخته آن در سرکه یا پرورده در سرکه جهت یرقان وسپرز وبرانکیختن اشتها وتقویت هاضمه ومنع غثیان صفراوی
وبلغمی وبتنهایی مانع غثیان ادویه کریهه ورافع سموم وآب آن جهت دفع ضربه سک دیوانه کزیدن نافع

خصوصاً چون بلیله چهار دانگ بوزن شاه از آن در عرض سه روز خورده شود و بغایت مجرّبست و قطور آن جهت دمعه
و حکّه و جرب چشم و ابتداء نزول آب و با عسل جهت بیاض و سعوط آن منقّی ریاح و بوییدن آن جهت دفع ضرر هوای
وبائی و سدّه دماغ و چکانیدن آب آن و گذاشتن پخته آن در گوش جهت ثقل سامعه و طنین و پاک کردن چرک و تحلیل
ریاح و ضمادش جاذب خون بظاهر جلد و نیکویی رنگ رخسار و با بارود و عسل و نمک جهت بهق و کلف و ثالیل و قروح
و قروح شهدیه گویند مجرّبست و با موی آدمی جهت زخم سگ دیوانه گزیده و با انجیر جهت گزیدن عقرب و زنبور و ضماد
پخته آن جهت نضج اورام یارده و بازرده تخم مرغ با روغن تازه جهت درد و ورم مقعد و با روغن کوهان شتر جهة
شقاق مقعد و بواسیر و زحیر مجرّب و حمول آن جهت گشودن رگهای بواسیر و سیلان فرمودن خون موثر و جهت کچلی با خرد
و تشنّج نافع و پوست محرق آن با موی سوخته و کافور جهت آکله مجرّب و قیروطی آب آن با پیه مرغ جهت ریش شدن
پا از کفش و موزه مفید و مضرّ محرورین و اکثار آن مورث قی و نسیان و لیثرغس و ریاح غلیظه و مولّد کرم معده
و خلط غلیظ در جرم معده و موجب تشنگی و مصدّع محرورین و مصلحش شستن آن با آب نمک و سرکه خوردن و بعد از آن
آب انار و کاسنی تناول نمودن و رافع بدبویی آن باقلا و نان سوخته و گردکان مشوی است و تخم آن در آخر دوم گرم و خشک
و با رطوبت فضلی و مبهّی و ضمادش جهت داء الثعلب و بهق نافع و قدر شربتش یکمثقالست **بصل الفی** پیازی است
دیزه و پوست آن سیاه و برگش از برگ بلبوس درازتر بغایت گرم و آب طبیخ آن بغایت مسهل مقیی و اگر قدری زیاده خورده
فضله را بقی رفع کند و بسقوط قوت خناق کشنده و اولی استعمال نکردن آنست **بصل العنصل** و **بصل الفار**
و **بصل البر** اسقیل است **بصل الماکول** بلبوس است **بصل الزیز** و **بصل الذئب** بلبوس است و
گویند صنفی از بلبوس است **بصل النرجس** پیاز نرجس است و در حرف نون مذکور است و بدستور سایر پیازها
و در حین ذکر نبات آن مذکور است **بصاق** آب دهنست و در انسان مذکور شد **بصاق القمر** حجر القمر است
بصل الحیه و **بصل الخنازیر** اسقیل است و گویند بلبوس است **مع الطاء** **بُطم** بفارسی و ترکی درخت
بنه سقز نامند و آن عظیم میشود و در خزان میکند و برگش و بارش با عطریّت و تخمش سبز و شبیه بسماق و عدس و از آن
بزرگتر و با خوشه و مغزش سبز و پوست آن ترش و بفارسی بن نامند و در حبة الخضرا موصوفست و صمغ آنرا
بفارسی و ترکی سقز نامند و در علک البطم مذکور است اما درخت و برگ و شاخ آن در سیم گرم و خشک و محلّل
و قابض و نطول پوست آن محلّل اورام و برگش خضاب موی و خاکستر چوب آن جهت داء الثعلب و برگ آن با روغن
و با سرکه جهت رویانیدن موی و دراز کردن آن موثر است **بطیخ** لغت رومیست و بفارسی خربزه نامند و بیونانی
قابض و ناشیرین آن سرد و در دوم تر و شیرین آن تر و بقدر شیرینی مایل بحرارت و بهترین آن شیرین کم آب نازک
بی جوهست و بهترین ناشیرین آن ملیونست که خربزه کرمک باشد و مثل سایر اقسام سریع الاستحاله که بخلط
غالب معده و سریع التعفن نیست و موافق صفراوی و سوداوی و در برودت و حرارت معتدل و مرطب دماغ و بدن
و مفتّح سدّه و جلاء آن زیاده از سایر اقسام و مجموع اصناف خربزه مدرّ بول و مخرج حصاة و جالی و سریع النفوذ

وملطف

و ملطف و مرطب و مدرّ عرق و شیر و مشهّی اخیر آن رسد و مصلح حال کرده و قروح باطنی و جالی آن و مرحّی
احشا و سریع الاستحاله بخلطی که در معده باشد و مصلحش سرکه و آب انار ترش و ناشتا خوردن آن مورث
تبهای صفراوی و بر بالای طعام موجب تخمه و با اغذیه کثیفه مثل پنیر باعث سدّه و بهترین اوقات تناول
آن مابین دو طعام است که طعام اول از معده منحدر شده باشد و ضماد گوشت خربزه جهت تسکین ورم و درد
چشم و اورام صلبه و با بوره جهت کلف و آثار و ضماد مجموع آن جالی جلد و جهت کلف و آثار و ضماد مجموع آن
جالی و جهت کلف و بهق و ضماد پوست آن جهت منع نزلات و ورم دماغی خصوصاً اطفال و آشامیدن دو
درهم پوست آن خشک جهت اخراج حصاة و انداختن آن در دیگ باعث زود پخته شدن گوشت بغایت
آزموده و یکمثقال تا دو مثقال از ریشه خربزه مقیی قوی و ضماد آن با عسل جهت قروح شهدیه نافعست
و تخم آن در اول گرم و در دوم تر و ملین و مبهّی و مفتّح سدّه جگر و مدرّ بول و منقّی گرده و مثانه و امعا و جهت سرفه
حار و درد سینه و خشونت زبان و حلق و تبهای حارّه و مرکبه و تشنگی و حرقة البول و بجهت بدرقه شدن قوه
ادویه بجگر و مجاری بول و تسکین حرقت و خشونت قضیب که از جهت حصاة بهم رسیده باشد و ضماد کوبیده غیر مقشر
آن بغایت جالی بشره و جهت کلف مجرّبست و گویند مضرّ سپرز و مصلحش عسل است و قدر شربتش از دو درهم تا
پنجدرهم **بطیخ هندی** بفارسی هندوانه و بعربی دلاع و دابوقر نامند و در اول دوم سرد و در آخر آن تر و
مسکن حدّت صفرا و خون و تشنگی و مدرّ بول و ملیّن طبع و آب آن با عسل و زنجبیل جهت قطع بلغم و با شیر
جهت امراض سوداوی و با تمر هندی جهت مواد صفراوی و جهت جرب و حکّه و با سکنجبین جهت تفتیح سدّه و
ادرار بول و یرقان و مواد محرقه و اعانت بر هضم و با شیرخشت و امثال آن جهت تبهای حارّه و دفع خلط ردی الکیفیه
که کم مقدار باشد مفید و مولد خون رقیق و بلغم شیرین و مضرّ مرطوب بدن و مضر پیر و بارد المزاج و مضعف معده سرد
و مصلحش گلقند و عسل و قند و امثال آن و در مزاجی که صفرا بسیار غالب باشد هندوانه از جهت لطافت مستحیل
بصفرا میشود مثل آب کدو در محرورین بدون مصلح مورث ضعف باه و درد مفاصل و امثال آنست و چون هندوانه
را سوراخ کرده قدری عسل در آن ریخته سوراخ را مستحکم کنند و یکهفته در سرگین اسب دفن کنند آب آن
مثل شراب مسکر میگردد اما مغثّی و مفسد معده است و تخم آن در دوم سرد و تر و در جمیع افعال مانند تخم کدو است
و قدر شربتش تا پنجدرهمست و در اخراج حصاة و انحدار از معده گویند مجرّبست و مربای پوست هندوانه بعسل
و شکر جهت سرسام و وسواس و بهرسی و درد سینه و ضعف معده که از خلط باشد گرم نافعست و تقویت هاضمه
بط بفارسی اردک نامند از جمله طیور آبی و الوان مختلف و اهلی و وحشی میباشد در دوم گرم و در اول خشک
و مرطب برطوبت فضلیه و کثیر الغذا و مسمّن بدن و گرده و مبهّی و مصفّی صوت و رافع ریاح و مولد خون غلیظ
سریع التعفن و دیر هضم و مصدّع و مصلحش سرکه و زنجبیل و ادویه حارّه و سکنجبین و ضماد گوشت آن با نمک جهت
ثالیل و خاکستر پر و بال آن جهت تحلیل خنازیر و زبل آن جهت کلف و نمش و خنازیر نافعست و پیه آن بهترین پیهها

وکرم و لطیف و ملین و محلل و باقوت تا فلغم و جهت خناق و ورم پستان با آرد باقلا مجربست و جهت سرفه شربا
نافع و جگر اردک پرواری مولد خون صالح و جهت خفقان مفید و تخم آن غلیظ و دیر هضم و در افعال ضعیفتر
از تخم مرغ و جهت دفع هزال و سرفه و درد سینه و باکهربا جهت قطع سیلان خون و زحیر و برشته آن با سداب و روغن
زیتون جهت زود بحرف آمدن اطفال نافع و پوست آن با مروارید و شکر و نوشادر جهت دفع بیاض چشم بغایت
آزموده است و سنگدان آن دیر هضم و از تعفن دور است و چون هضم شود مقوی معده و احشاست ابطارخ
اسم مادهٔ تخم ماهی است که هنوز تخم نشده باشد و جامد آن بقدر انگشتی و سایل آن نیز میباشد مثل ربیک و بهترین
آن تازهٔ مایل بزردی سایل است عکسوی آن در دوم گرم و خشک و قاطع بلغم و جالی عصب و جهت کرده و سپرز
و ریاح نافع و سریع العفن و مضر محرورین و مصلحش زنجبیل است که بالخاصیه قطع تشنگی آن میکند و سکنجبین
و ترشیها مطفی و ابخره در گیلان تخم ماهی اسبیل میا زند قریب الفعل با آن بطراخیون بطارخست بطیخ زرقی
براوزای مجهر بطیخ سندی و شامی و فلسطینی بطیخ هندیست بطرا بیونانی اسم سنگلاخست
بطراسالیون بیونانی بمعنی کرفس جبلی است و آن فطراسالیون است بطراخوا بیونانی اسم ضفدعست بطرنوس
بیونانی خرنوب الشوک است بطیطس بیونانی یبروح است بطسفا بیونانی مومیایی است بطارس
بیونانی سرخس است بطرالاون بیونانی نفط است بطینه بلاست بطباط عصی الراعی است مع العین
بعیر اسم جمل است بعوض بق صغیر است که بفارسی خاک پشه نامند بعر اسم سرگین حیوانات خشک
و از هم منفرد باشد مثل سرگین گوسفند و شتر مع الغین ه بغل بفارسی استر نامند از فرط حرارت مزاج
توالد نمینماید و بندرت واقع میشود و مشاهده شده و بهترین آن آنست که مادرش مادیان باشد و نرش
انگر پدرش اسب و مادرش الاغ باشد در سیم گرم و خشک و گوشت آن جهت درد مفاصل و پیه آن مسکن نقرس
و عرق النسا و چون با روغن زیتون دل آنرا طبخ نموده سه روز با آب عصی الراعی بنوشند باعث قطع نسل از جانب
مرد میشود و چون زن سه مثقال از جگر آن سه روز متعاقب بعد از طهر بخورد مانع حمل میگردد و بدستور بول آن همین اثر دارد
و بدستور موی آن و فرزجه جرک گوش و بخور سم آن مسقط مشیمه و گریزاننده هوام و همچنین بخور زبل آن جهت
گریزانیدن هوام و خوردن آن جهت تسکین قولنج نافع و چون ذکر آنرا با عفص کوبیده در روغن زیتون
جوشانیده در موی بمالند جهت دراز کردن و سیاه نمودن آن مجربست و ذکر الاغ نیز همین خاصیت دارد و ضعیفتر
از آنست بغرا غذای خراسانیانست که از آرد گندم خمیر کرده بقدر درهمی ترتیب میدهند و با قلیه که از سرکه
و دوشاب و ادویه حاره و گوشت ساخته باشند استعمال مینمایند گرم مایل باعتدال و مشهی و مسکن قی صفراوی
والتهاب تشنگی و مقوی بدن و مفتح سده و مصلح حال کرده و اصحاب ریاضت و مولد خون صالح و بطئ الهضم و مولد
ریاح و مصلحش دارچینی است و مؤلف تذکره موافق آنچه مذکور شد ذکر نموده است و همین خاصیت دارد آش
ماهیچه و آش کوکو که در اصفهان آش برگ نامند بقلة الحمقا بفارسی خرفه نامند و بعبرانی ارعلیم و بترکی
مع القاف

پرعان سالی گویند نباتش کمتر از ذرعی و اکثر آن مفروش بر زمین و ساقش بقدر انگشتی و بسیار نازک و شکننده
و برگش ریزه و مایل بتدویر و گلش سفید و تخمش سیاه و ریزه و طولانی در سیم سرد و تر و گویند در دوم تر است آب آن
مسکن حدت صفرا و خون و قاطع نزف الدم و نفث الدم و چرکی که از سینه آید و مانع نزلات و جهت حصاة
و ادرار فرمودن بول و حرقت آن و بواسیر و نواسیر و حرارت جگر و تبهای حاره و دفع حب القرع و درد مثانه و قرحه
امعا و تبرید دماغ و درد سر حار نافع و ضماد آن با روغن گل جهت صداع حار و سوختگی آتش و اورام حاره و با
شراب جهت شوره و با آرد جو جهت مقدمهٔ شقاقلوس و ورم چشم و ورم دماغی و جرب و حکه و ورم انثیین
و شری و حمره و آشامیدن آب آن با ریوند جهت قطع تب مجرب و حقنه آن جهت درد انثیین حاد و سیلان فضول
با امعا و رحم و ضماد پخته جهت تحلیل قویتر از نبات آن و نبات آن در مزوره صاحب تب و امراض حاره بغایت نافع
و مضر باه مبرودین و ضعیف الحراره و بالخاصیه مسقط اشتها و اکثار آن مورث تاریکی چشم و مصلح آن مصطکی
و کرفس و نعناع و قدر شربت از آب آن تا پنج مثقالست و فرش کردن نبات آن مانع احتلامست و تخمش در جمیع
افعال مثل آب آن و از آن ضعیفتر و ذرورش جهت قلاع اطفال و غیر آن نافع و در دفع تشنگی قویتر از نبات آنست
و گویند مضر سپرز و معدهٔ بارده است و مصلحش قند و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش در اکثر امور بزر قطونا
و بوداده آن قابض و غیر بوداده ملین طبعست بزر الوحش نوعی از ایلا است و مذکور شد بق بفارسی
پشه است در دوم گرم و خشک و با اندک سمیت و بوییدن آن جهت صداع مزمن و اختناق رحم و لعوق سوخته
آن با عسل جهت سعال مزمن و بلع نمودن زنده آن جهت دفع عسر بول و نفوخ آن در مجرای بول جهت احتباس بول
و تفتیت حصاة نافعست و گویند چون هفت عدد آنرا در نقیبهٔ باقلای مثقوب بلع نمایند قبل از نوبت جهت
ربع مجربست و طلاء روغن آن با آب لیمو رفع اذیت گزیدن آن میکند و چون زرنیخ و نوشادر را با سرکه و چند
روز در مکانی بخور کنند منع تولد آن نماید و مجرب دانسته اند بقم درختی است عظیم منبت آن هند و زنگبار
برگش مثل برگ بادام و گلش بسیار زرد و ثمرش مدور مایل بسبزی و در آخر سرخ میشود و بعد از رسیدن سیاه
و شیرین میگردد و چون دو سه شب آنرا بخیسانند مدادی در غایت خوش رنگی میشود و از چوب آن صباغان
استعمال میکنند و رنگ بقمی مشهور است در سیم گرم و در چهارم خشک و بخد هم آن کشنده و گویند علاج
پذیر نیست و ذرور آن جهت التیام قروح کهنه و جراحت تازه و قطع نزف الدم و غسول با آب آن جهت نیکویی
رخسار و تقویت مفاصل نافعست بُقَم بضم با و تشدید قاف و فتح آن بلغت رومی اسم جوز مائل است بقس
بفارسی درخت شمشاد نامند برگش مثل برگ انار و از آن کوچکتر و سبزتر و ساق آن سفید و شاخهای آن
پریشان و خزان نمیکند و گلش سفید و در غایت عطریت و تخمش سیاه مانند فلفل است در دوم گرم و خشک
و برگش سم حیوان خصوصاً شتر و ضماد نشارهٔ آن با حنا جهت تقویت موی و درد سر و تفرق شدن که در استخوان
سر است و با سفیدی تخم مرغ و آرد گندم جهت استحکام مفاصل و وثی و وهن و نطول طبیخ برگ آن جهت خروج مقعد

مجرب و تخمش قابض و مجفف رطوبات معده و امعا و قاطع سیلان لعاب دهان و ضماد طبیخ آن با شراب کهنه بعد قوام
رسد جهت باد سرخ و غله ساعیه و سعفه و با عسل و حنا جهت رفع آثار جلد نافع و قدر شربت از تخم تازه آن کرده آن
را بیرون کنند تا یک اوقیه و از خشک آن سه مثقالست و شکوفه آن مقوی دل و دماغ و عرق آن قویتر از شکوفه
نارنجست **بقنو رشوق** یونانی نباتیست شبیه به نیزک و از آن سطبرتر و تند طعم و ساقش مربع و گلش شبیه بگل
بادروج و تخمش مانند تخم کندنا و بیخش مدور و سیاه مایل بزردی و کوچکتر از سیب و بوی آن شبیه بوی شراب
و منبتش سنگلاخست گرم و خشک و ملطف و محلل و مقطع و ضماد برگش جهت جراحات عظیم و ثالیل منکوس
و جذب خار و پیکان از بدن و تخمش محلل قوی و بیخش با ماء العسل مسهل بلغم و مرة السودا و قدر شربتش تا دو مثقالست
بقلهٔ یمانیه نباتیست شبیه بکاسنی و از آن ریزه‌تر و در کنار آبها میروید مایل بسرخی و بی طعم است و در تنکابن
و طبرستان اشکنی نامند و ابن تلمیذ گوید تخمش شبیه است بتخم بستان افروز قسم ماده سرخ مرزاست در دوم سرد و
تر و ملین طبع و مرطب بدن و قلیل الغذا و مطفی حرارت غریزی و مولد خلط صالح و مسکن تشنگی و سرفه حاد و ضمادش
جهت جرب و حکه و اورام حاره و درد سر و جراحات و قروح و ورم چشم و ثالیل و قروح باطنی و غلیان خون نافع و بطی
الهضم و مضر مبرودین و قاطع باه و مصلحش جوارشات و تخمش سرد و خشک و رادع و جهت امراض حاره و اورام آن شربا
و ضمادا مفید و مضر گرده و مصلحش شکر و قدر شربتش تا سه مثقالست **بقلهٔ حامضه** ترهٔ خراسانی گویند قسمی از
حماض بزرگ و برقست بیساق و از برگ کرنب کوچکتر و ترش مزه و در جای نمناک میروید در افعال مثل حماض و مضر عصب
و مصلحش عسل است **بقلة البراری** نباتیست از کاسنی بری کوچکتر و بیخش بر روی زمین پهن میشود و گلش
زرد بخلاف قنابری که بیخش بر زمین فرو رفته است و طعم این با اندک شوری و تلخی و در آخر زمستان میروید و در آخر
نیسان میخورند و تخمش شبیه بدانه پنبه در اول سرد و در رطوبت معتدل و گویند گرم و خشکست مقوی احشا و معده
و جگر و جهت خفقان و بوی دهان و تقویت لثه و هاضم و تب ربع و بلغمی نافع و در جامه خواب گذاشتن موجب دیدن
خوابهای خوبست **بقلة الدماء** نباتیست برگش شبیه ببرگ بادرنگ و از آن ریزه‌تر و بیخش باریک و پر شعبه و
بیرون سیاه و اندرون سفید و اکثر منابت آن ارمنیه و بلاد مغرب و خزر است و هر سال در بهار سبز میشود و تا
اواسط تابستان میماند و پوست بیخ آنرا می برند تا مثل زفت میشود و چون بر پیکان و حربه‌ها بمالند بهر حیوانی که
بخورد و بخون آن مخلوط شود در ساعت آنرا بکشد و در اندلس بیخ مقشر آنرا بجای کندش استعمال مینمایند در نهایت
گرمی و خشکی و سرد و سم آن کشنده است **بقلی** بقلهٔ خراسانیه بقلهٔ حامضه است **بقلة الرمل** بقلة البراری است
بقلة المبارکة و **بقلة الزهرا** و **بقلهٔ لینه** بقلة الحمقا است **بقلهٔ اترجیه** ترنجانست و آن قسمی
از بادرنجبویه است و مذکور شد **بقلة السنانیه** و **بقلهٔ فارسیه** بادرنجبویه است **بقلهٔ عربیه** بقلهٔ یمانیه است
بقلهٔ یهودیه هندبای بریست و گویند قرصعنه است **بقلة الغزال** مشکطرامشیع است **بقلهٔ بارده**
لبلابست **بقلة الانصار** کرنب است **بقلة الخطاطیف** دواء الخطاطیفست و گویند عروق صفر است **بقلة القدس**

فودنج برّیست

فودنج بریست **بقلهٔ ذهبیه** و **بقلة الروم** قطف است **بقلة الحمقاء بری** ایلبوا است **بقلة الملک**
شاهتره است **بقلهٔ عایشه** جرجیر بستانی است **بقار** سطاخیس است **بقسیس** بیونانی بقس است
بقسمات خبز الکعک است **بقلة الاوجاع** بیونانی آنرا فافالیا گویند نباتی است مغربی و بوادی افریقیه
در طعم شبیه بانیسون با اندک تلخی در دوم گرم و خشک و جهت درد شکم هر شخصی در هر زمانی مفید است
بقلة الضب بادرنجبویه صحرائی است **بقلهٔ دشتی** تغاقت **بقر** گاو است و بهترین آن گوساله
یکساله است که عجل نامند و بعضی آنرا بهتر از گوسفند سه چهار ساله میدانند و نزد آن بهترین سایر
الوانست گوشت گاو زیاده از یکساله در دوم گرم و در سیم خشک و غلیظ و دیر هضم و مورث امراض سوداوی
و بعد از هضم تام مقوی بدن و مسمن و قاطع مرار رقیق و جهت اصحاب ریاضات و فتوق نافع و مسبب تعفن
خون و مضر صاحب نقرس و مفاصل و قاطع حیض و مسدد و اکثار آن موجب موت فجاه و مصلح آن مهرا پختن و با عسل
و سرکه و ادویه حاره ملطفه مثل دارچینی خوردن و همچنین سکنجبین و شیرینیها سوای خرما موافقست و مرق آن
که چربی بر داشته باشند با سرکه جهت صاحبان معده مراری و جگر حار نافع و مانع انصباب مرار بمعده و امعا
و انتشار صفراست و مدر بول و جهت یرقان نافع و خوناب کباب چربی آن جهت کشتن کرم گوش و سوختگی آتش
مفید و شاخ آن در دوم سرد و در سیم خشک و آشامیدن یکمثقال سوخته آن با آب سرد مانع رعاف و با شراب
مانع اسهال و ذرور آن و سوهان کرده غیر سوخته آن جهت نزف الدم و جلاء دندان و التیام قروح نافع
و سوخته سم آن نیز همین اثر دارد و دو مثقال آن با عسل جهت اخراج حب القرع و تقویت باه و مداومت آن هر روز
نیم مثقال با سکنجبین جهت رفع سپرز موثر و پیه آن در اضمار بهتر از پیه خوک و زهره آن در چهارم گرم و خشک
و در معاجین جهت صاف کردن منی و آشامیدن آن با عسل جهت حکه و مرض آتشک و طلای آن جهت قروح
خبیثه و گزیدن جانوران و تسکین درد زخمها و درد قضیب و فرج و غلاف حشفه و تحلیل ورم آن و با بوره
و طین قیمولیا جهت جرب متقرح و برش و سبوسه سر و فرزجه آن با ادویه مناسبه جهت احتباس حیض و تنقیه
رحم و اکتحال آن با عسل جهت بیاض چشم و قطور آن با شیر زنان و شیره جهت چرک گوش و گرانی سامعه و جراحت
گوش و با مراهم جهت منع چرک زخمها و غرغره آن با عسل و مالیدن در خارج جهت خناق و طلای آن جهت قروح
مقعد مفید و با نطرون و سنگ خام جهت خراز مفید و قضیب مجفف آنرا سوهان کرده با تخم مرغ نیمبرشت
خوردن مبهی بغایت و بخور شاخ آن جهت گریزانیدن هوام و اسقاط جنین و مغز ساق آن جهت تلیین اورام صلبه
و شقاق و بواسیر و سقیقه و استخوان سوخته آن مانع زیاده شدن آکله و آشامیدن خون آن بقدر یک اوقیه
که گرم باشد کشنده و ضمادش با آرد جو ملین اورام آن جمله و ذرور خشک آن جهت حبس کردن خون جراحت
و منع ورم آن بغایت مفید و ضماد خون تازه آن که با خون حیض ممزوج کرده باشند جهت نقرس و درد مفاصل
گویند مجربست و در دست کردن انگشتری که از شاخ چپ آن ساخته باشند و در دست چپ کنند جهت دفع صرع

بالخاصیه موثر است و چون گوشت آنرا مهرا پخته و با خون آن در شیشه کرده چهل روز تعفین نمایند و بگذارند
تا کرمها بکدیکر را بخورند و یکی بماند بعد هم آن سم قاتلست و چون با بزر البنج قدری نفوخ کنند بیهوش میسازد
و گویند آزموده است و خواص بول مطلق و سرگین آن در احشاء و شیر آن در ابن مذکور است **بکّا** درختی است
معروف در مکه معظمه شبیه به بشام و برگش از آن ریزه تر و بویش از آن ادون و آب سفیدی که از این میچکد از
ماندن سرخ نمیشود بخلاف معز بشام در دوم گرم و خشک و منضج صلابات و مسواک چوب آن و دمعز آن
جهة تقویت لثه و منع آفات دندان و خاکستر آن جهة التیام قروح و برگش محلل ورم و تخمش مقوی معده
و جهة سرفه و اورام بلغمی و سوداوی نافعست **بکموں** لغة فارسی و بعربی عرفج نامند از جمله تیوعات و دن کار
آبها میروید شبیه بدرخت سماق و شاخش زیاده بر یکجدد نمیشود و مایل بسرخی و شیردار و حمتر اغصان از ابیجهة
گویند و برگش شبیه ببرگ کاج و پیچیده و گلش سفید و درهم و تخمش شبیه بشاهدانه و آنرا حب العقد دانند در سیم
گرم و خشک و مفتح سدد احشاء و بجهة سپرز بغایت نافع و چون زن در سالی یکعدد از آن تناول نماید در آن سال
حامله نشود و اگر هفت سال مداومت کند هیچ وقت حامله نگردد **بکّام** حب الآس است **بکاین** بهندی
ازاد درخت است **بکوریشه** غوشنه است **بکبر** بهندی خیارشنبر است **بکری** بهندی معز است **بکوتکن**
بترکی علیق است **بکاز بیت** بهندی خنک است **بکایت** بهندی پنجنکشت است **مع اللام دهن بلسان**
درختی است بقدر درخت سنز و برگش و برگش شبیه ببرگ سداب و از آن سفید تر و در بوی شبیه بآن و منبت
آن عین الشمس است توابع مصر است در طلوع شعرای یمانی ساق درختها را شکافته آبهایی که مثل صمغ منجمد میشود
روغن بلسانست و مؤلف تذکره ساکن مصر میفرماید که بالفعل معدومست و از چوب بشام و سایر اجزا میسازند
و بدستور بجای حب بلسان ثمر بشام را عطاران میفروشند ضماد برگش جهة گزیدن عقرب و طبیخ آن جهة تحلیل نفخ
و ریاح غلیظ و قطور مطبوخ جهة درد گوش و ضماد بیخ درخت مذکور که سوزانیده باشند با سرکه جهة ثالیل و زرع
پوست تازه آن با عسل جهة تقویت معده و رفع رطوبات آن نافع و چون شاخ و برگ آنرا بجوشانند و آب آنرا با روغن بجوشانند
قایم مقام روغن آنست و خواص حب و عود و دهن آن در مقام خود گفته میشود **بلبوس** لغة یونانی است بفارسی
زیر و تلخه پیاز نامند و بعربی بصل الذئب و برگش مثل برگ پیاز و عریضتر از آن و در طعم و بوی شبیه به پیاز نوبر نیست
بلکه مثل یکدندانه سیر و پوست آن سیاه و مشبع و بترکی داغ سوقانی و در لرستان طرم نامند و بیخش از باران موزرک
میشود و اندک تلخ و مایل بشیرینی و از ماکولاتست و ابن تلمیذ گوید که مثل پیاز است و کوچک مطاول و برنگش
ارغوانی و از آن کلکونه میسازند و چون تخم مرغ را با آن بجوشانند مثل روناس رنگ میشود میکند و بپیاز نرگس
شبیه و برگش مثل کراث و گلش شبیه به بنفشه و طعمش با حلاوتست در اول سیم گرم و خشک و گویند در آخر اول
خشکست و مهیج باه و جالی و جاذب خون بظاهر جلد و مسمن و ضماد آن بر کمر و حوالی قضیب جهة تقویت باه و بشکستگی
جهة التوای عصب و کوفتگی استخوان و با عسل جهة تقویت بدن که سست شده باشد و گزیدن سگ دیوانه و با فلفل

جهة درد معده و با زرده تخم مرغ جهة کمنه تحت چشم و با ادویه مناسبه جهة ثالیل مسماریه و با سکنجبین جهة
ثبور لبنیه و با آرد جو جهة شکاف عضل و ناخن و با خانق النمر جهة کلف و بهق و آثار قروح و با سرکه جهة غرب
و طلای پخته آن در زیر خاکستر با بوره ارمنی جهة نخاله سر و زخمهای تازه و حمول آن جهة اخراج جنین و مشیمه
نافع و مولد خلط غلیظ و مضر عصب و مورث مغص و مصلحش کاسنی و شیره تازه یا عسل و ترشی آن که بدل سرکه
پرورده کنند محرک باه مرطوبین و مشتهی طعامست **بلیلج** ثمر درخت هندی است مایل باستدارت و بزرگتر
از عفص شبیه بهلیله چینی و پوست آن رقیق تر از پوست هلیله و مستعمل پوست آنست در آخر اول سرد و در آخر
دوم خشک و ملطف و قابض و مقوی معده و اشتها و بالخاصیه مسهل سودا و بالطبع مسهل صفرا و قاطع
رطوبات و صداع و بخارات و جهة بواسیر و برداده آن جهة اسهال مزمن نافع و اکتحال آن جهة دمعه مفید
و مضر سفل و مصلحش عسل و شکر و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش آمله مقشر است بقدر ثلث و گویند شکوفه
حاضر آن و ثلثان مورد و سدس آن هلیله سیاه است و چون روزی نیم درهم آنرا و نیم درهم شکر و آب گرم
بنوشند و مداومت نمایند جهة قطع سیلان آب دهان و تقویت باصره بسیار مفید است **بلوط** بلغت طبرستان
دار مازی نامند و بفارسی بالوط گویند قسمی از آن دراز و قسمی مستدیر میباشد و مستدیر را بهش نامند و آن
از قسم مستطیل لذیذ تر و درخت آن شبیه بدرخت فندق و آن شاه بلوطست و ماکول اهل بلاد و ابن تلمیذ شاه
بالوط را قسمی از بلوط و بلوط را دو قسم شمرده و مؤلف مالایسع سه قسم ذکر کرده و این اصوبست و در این صورت
شاه بالوط نیز از اقسام آنست و مستطیل دو قسم میباشد یکی ماکول و دیگری با مرارت و غیر ماکول چنانکه در دیلم
و طبرستان مشاهده شده است و امین الدوله از محمد بن احمد و او از جالینوس ذکر کرده که در بعضی بلاد درخت بلوط
یکسال بار میدهد و یکسال عفص شیرین ماکول آن در اول سرد و در دوم خشک و تلخ آن در اول سیم خشک و نایبت مناب عفص است
و قابض و مغلظ و حابس اسهال مزمن و نفث الدم و جهة سحج و سلس البول و تقطیر البول و قرحه امعا و خفقان و غشیان
که از فم معده باشد نافع و ضماد آن با پیه خوک نمکسود جهة ورم صلب و اورام بلغمی و سوختن آن جهة قلاع و قروح
ساعیه و حمول آن جهة قطع سیلان رحم و نان آن ثقیل و مصدع و مولد سودا و مسدد و مصلحش سکنجبین و قند
و قدر شربتش از یکمثقال تا پانزده مثقال و بدلش خرنوب نبطی است و درخت بلوط را جمیع اجزا بارد و یابس است
و ریشهای باریک آن یابس تر و در قطع سیلان رحم و امثال آن نافع و برگ آن جهة التیام جراحت تازه و خاکستر چوب
آن جالی دندان و جهة آکله مفید است و چون بلوط را با نیم وزن آن کندر با روغن زیتون سرشته مداومت شرب آن
کنند قاطع سلس البول و بول فراش و ادرار ودی و منی و مجفف نار فارسی است و مجرب دانسته اند و آبی که در حین سوختن
چوب بلوط ظاهر گردد جهة خضاب ابرو و بهتر از خطاطست و جفت البلوط که پوست رقیق آنست و بر مغز آن ملاصقست
مجفف قوی و رادع و جهة جراحات و حبس سیلان خون و رطوبات شربا و ضمادا و جهة فتق ضمادا نافع و بدلش
گلنار است و گویند پوست انار و مورد با لسویه بدل آنست و قدر شربتش یکمثقال و در مطبوخات تا سه مثقال

وشاه بلوط با اندک حرارت وقبض ویبس آنکمتر از بلوطست وغذائیت آن غالب ویاقوت جالیه وممتن بدن و
مولد سیر کرده ومشوی آن با اثر بز مبهی ومهیج باه ومقوی بدن وجهت دفع سموم بغایت موثر ودر سایر خواص
ضعیفتر از بلوط ونفاخ واقسام بلوط مضر حلق ومثانه است ومصلح آن بر خند قوقی وشکر وسکنجبین وحب
پوست درخت آنرا سهل بخته وبکشب بر موی ضماد نموده وقبل از آن باطین قیمولیا شسته باشند بغایت سیاه
کند وجفت شاه بلوط در همیت مثل پوست شلوکت بلوط الارض اسمی است مشترک بر کمادریوس وبربیخ نباتی
که برکش مثل برک کاسنی عریض ومنبت آن ریکزارها وتحت کولان که نوع ترا ثل است وآن جدوار سفید
اندلسی است وطعم آن شیرین وبا اندک تلخی در دوم کرم ودر اول خشک وقاطع فضول ومفتح سدد اعضاء باطنی
ومدر بول وحیض ورافع علل سپرز وضمادش جهت پاک کردن زخمهای متعفن وکوشت زیاد ومنع زیادتی
قروح نافع وقدر شربت از یکدرهم تا سه درهمست بلوطی نباتیست برکش شبیه برک سیر وسیاه لون و
بدبو وشاخهای آن مرتفع وسیاه وپرشاخ وبرکش چتری شبیه به پنج وکلش مدور وزرد واغبر است کرم و
محلل وضماد برک آن با نمک جهت کزیدن سک دیوانه وبخته آن در زیر خاکستر جهت بواسیر مجربست وبا عسل جهت
پاک کردن زخمها نافع ودر افعال قایم مقام فراسیون ودو وزن آن بدل آن فراسیونست بلح بجاء مهمله
ثمر درخت خرماست که سبز بوده زرد مایل بشیرینی نشده باشد وغوره خرما نامند وداخل اکثر طیوب میکنند
در اول دوم سرد ودر آخر آن خشک وباعطریه وقابض ومقوی معده وجگر وقاطع قی صفراوی واسهال مزمن
وادرار بول وسیلان دم وخون بواسیر ومقوی لثه وضماد آن ملصق جراحات تازه ومقوی عصب مسترخی و
خوشبوکننده دهان عرق ومداومت اکل آن قاطع جذام ومضر سینه وشش ومولد خلط غلیظ ومولد ریاح
ومصلحش عسل وشربت خشخاش وبنفشه مربا وقدر شربتش دو درهم وجزء اعظم سک ورامکست وچون آب
آنرا با آب غوره بجوشانند تا غلیظ کردد ودر چشم کشند جهت قطع دمعه وجرب وسلاق مجربست بلحته
بحای مهمله بلغت مغربی کیاهی است که بر روی زمین منبسط میشود وشاخهای آن باریک وسرخ وبهم پیچیده
شبیه بپیچیدن کرمها بیکدیگر وبر روی زمین مثل دایره مستدیر میباشد وکلش سرخ وسفید است کرم
وخشک ومقطع ومحلل وغرغره عصاره آن وطبیخ آن جهت اخراج زلوئی که در حلق مانده باشد نافع وخوردن
آن در طب مستعمل نیست وضماد آن محلل قوی است بل بلغت هندی اسم خیار هندی است بزرکتر از خیار کمی
وتخم آن تلخ ومغزش چرب وپوست ثمرش سیاه واندرون آن سفید مایل بزردی ومستعمل تخم آنست در آخر دوم کرم
وخشک وباقوت قابضه ومقوی احشا ومحلل صلابت عصب وجهت فالج ولقوه وسایر امراض بلغمی وبواسیر وریاح
ورطوبات غریبه وباجوارشات جهت تحلیل ریاح بواسیر وغیر آن نافع وقابض طبع ومبهی وبخور آن جهت باد
بواسیر بسیار مفید وقدر شربتش تا یک مثقال ومصدع محرورین ومصلحش کشنیز است ومولف اختیارات بدیعی
بل وسل وفل را احمر آنکه یکمنثی دانسته ونه چنانست بلادر لغت هندیست وبعربی حب القلب وثمر القلب نامند وآن

بار درختی است شبیه بشاه بلوط وپهن ومستدیر وسیاه ومغزش بنفش ودر درون آن مثل مغز بادام وشیرین
ومابین پوست ومغز آن مملو از رطوبت سیاه وغلیظ که عسل البلادر نامند ودرخت آن بقدر درخت کردکان
وبرکش عریض واغبر وتند بو وخوابیدن در سایه آن باعث سکر وسبات وعسل البلادر در چهارم کرم وخشک
وپوست آن در سیم ومغز آن در سیم کرم ودر اول خشک وبی مضرت ومبهی ومهیج باه وعسل آنرا مخلوط بروغن
کاو باید استعمال نمود محلل وسحج ومطلف ومقرح جلد وجهت امراض بارده دماغی وعصبانی ورطوبی وتقویه
حفظ وذهن ورفع رطوبات ورباح وتقویت اعصاب وسلس البول ونسیان وفالج ولقوه ورعشه وخدر و
اختلاج وقطع ثالیل ووسم وسایر آثار جلد نافع ومضر محرور ومحرق خون ومورث یبوست دماغ وجوشش
دهان وبدن وجنون وسرسام ومالیخولیا ومصلحش روغن کردکان ومغز کردکان تازه وماء الشعیر ودوغ و
هندوانه ودو مثقال آن کشنده وقدر شربتش از ربع درهم تا نیم درهم وبدلش نیم وزن آن فندق وربع آن روغن
بلسان وسدس آن نفطست واکتحال آن در چشم چهار پایان مورث بیاض ورافع آن حربق وضماد آن با ادویه
مناسبه غیر مقرحه جهت جمیع امراض بارده نافع وبخور آن زایل کننده بواسیر ومسقط دانه آنست وپوست بلادر
مبهی وجهت حفظ سیاهی موی بغایت موثر است خصوصا هر کاه با روغن بطم تدبیر آن کرده باشند بلیسکی نباتیست
پرشاخ وخشن ومرتفع وساق شاخهای آن دراز وبرکش متفرق وشبیه برک روناس ومایل باستداره وکلش سفید
وتخمش صلب ومدور ومیان آن مایل بکجی وچوپانان شیر را بآن صاف میکنند ولهذا مصفی الرعاة نیز نامند مرکب
القوی وحرارت ویبوست آن غالب وملطف وبجد رهم آنجرم آن وبدستور نیم اوقیه آن عصاره آن جهت کزیدن
افعی ورتیلا نافع وقطور عصاره وآب مطبوخ آن با روغن کل جهت درد کوش وضمادش با پیه خوک جهت ابتداء خنازیر
مفیداست بلبل مرغیست معروف بقدر عصفوری وخوش الحان در سیم کرم وخشک وبغایت محرک باه خصوصا
بیضه ومغز سر او وسرکین آن بسیار جالی وباقبض وضماد آن جهت رنگ رخسار وازاله کلف وشعر زاید اجفان
وحمول آن جهت اسقاط جنین موثر وخاکستر پر آن جهت التیام جراحت وخون کرم آنرا خوردن جهت تصفیه
صوت وشش مفیداست بلور بلام مشدد مفتوح سنکی است سفید وشفاف وسست وبفارسی بلور نامند
اکتحال آن جهت بیاض وسبل وجرب وتعلیق آن جهت ارتعاش اطفال واز خواب جستن موثر است بلوط الملک
شاه بلوطست ودر بلوط مذکور شد بلسن عدس است بلس بعربی طین ابیض است بلوسیطون
کلنار است بلنجمشک بجیم وکاف فرنجمشک است بلنطس بلغت اندلس بقلة یمانیه است بلسام
بیونانی اسم بلسانست بلسقی بیونانی خرف بابلی است بلاسقین لغت بربری حرف بریست بلاام
عرطنیثا است بلمون وبکمون بفارسی اسم عرفجست بلطاون بقلة یمانیه است بلغت یونانی بلبوسنا
سورنجانست بلواسه شتراقت بلارح لقلق است بلابس بیربانی بلبوس است بلخیه بجای
معجمه بهمن ابیض است بلنجاسف برنجاسف است بلهر بلغت هندی باقلا است بلیل مور بلغت هندی

فلفلمویه است بلادر بهندی بلادر است بل بهندی بزرة الحمقا است بلی بهندی ستو است
بَلِد بهندی بقر است پُل بهندی ثمر اشجار است بلوط بترکی اسفنج است بلاغ اودی بترکی حرف
المآء است بلبشیرین بشیرازی طراثیث است بلنک اسم فارسی نمر است بلاخوار بلغت تنکابن
جوشیصا است بلهیم بلغت دیلمی غالیس است مع النون ه بنفسج معرب از بنفشه فارسی است و
بعربی فرفیر نامند و بیونانی ابو و در اول سرد و در دوم تر است وکویند در اول سرد و تر است و بعضی در اول کرم و تر
دانسته اند مسهل صفرا و مسکن عطش و حدت خون و حمیات حاره و خفقان و غشی و منوم و محلل اورام
ولطیف و جهت صداع حار و سرفه و خشونت حلق و سینه و حرقت مثانه و بول و درد کرده و احتباس بول و ذات
الجنب و خناق و ذات الریه و صرع اطفال و نزلات و زکام نافع و چند روز مداومت نمودن دو درهم آن
تا چهار درهم با آب سرد جهت رفع اسهال صفراوی لذاع مجرب است و سه مثقال سائیده آن با شیرخشت و شکر
و امثال آن مسهل سریع العمل و سرشته آن با شیره کلقند جهت تبهای مرکب سعید است و کل تازه آن با قدر هم
سموم است و نطول طبیخ آن جهت رفع یبوست دماغ و اعضا و ضماد آن جهت صداع حار و اورام حاره و شقاق
و درد مقعد مفید و اکثار آن مورث ضعف دل و باعث کرب و ثقل معده و غثیان و التهاب در تبهای حاره
و مصلحش اندکی از انیسون و بدلش نیلوفر و برک خبازی و در سعال کل کاوزبان است و قدر شربت از جرم آن تا
پنجمثقال و در مطبوخ تا ده مثقال و خوردن آب برک آن با ثلث آن شکر جهت خروج مقعد اطفال بغایت موثر
وضماد آن جهت اورام حاره و التهاب معده و چشم و نتو مقعد و جرب صفراوی و حکه سعید است و روغن
بنفشه سرد و تر و منوم و جهت جرب و حرارت جسد و خشکی دماغ و سینه و سرفه و ریختن مو و نرم کردن اعصاب
و مفاصل و حفظ صحت ناخن و مکرر آشامیدن دو درهم آن بعد از تعریق در حمام جهت ضیق النفس و ضماد آن
با موم بر سینه اطفال جهت سعال بغایت موثر و قطور آن در احلیل جهت حرقة البول و حرارت مثانه و سعوط آن
جهت درد سر حار و بیخوابی مفید و بدلش روغن نیلوفر و تدهین ناف با آن جهت رفع سعال مجرب است و چون اسفنج
یا پنبه را بروغن بنفشه آلوده بر مقعد ضماد نمایند در تنویم عدیل ندارد و طریق کرفتن روغن آن یکی آنکه ما
کنجد مقشر و یا بادام مقشر در کیسه کرباسی مکرر کرده بمالند و خشک کنند تا مغز بادام و کنجد رنکین کردد پس
آنرا کوبیده روغن بکیرند دیکر آنکه کل بنفشه را در روغن کنجد بقدر هر رطلی سی مثقال کنند و بعد از هر چند روز
صاف نموده بنفشه را تازه نمایند تا رنک و بوی بنفشه را بر دارد بنطافلن اسم یونانی و بمعنی ذو اوراق و آن
غیر اثلق است که بفارسی پنجنکشت و بیونانی بنطا و قطران نامند و بمعنی ذو خمسه اصابعست و بنطافلون نباتیست
شبیه به پنجنکشت و شاخهای آن باریکتر و بقدر شبری و برکش شبیه ببرک نعناع و در هر شاخی پنج عدد برک
و طرفین برک آن مثل اره و کلش مابین سفیدی و زردی بخلاف اثلق که کلش مایل بسرخی و ازرقی است و برکش
شبیه ببرک زیتون و از آن ریزه تر و چون بدست بمالند بوی آن با عطریه شبیه ببیاسر و نبات آن قریب بحجم اناد

ونبات بطافلن

ونبات بنطافلون بقدر آن نمیشود و شاخهای آن بصلابت شاخهای اثلق نیست و ثمر ندارد و اثلق را بزری بقدر
فلفل میباشد و سبنت هر دو نزدیک آبها است و بیخ بنطافلن مایل بسرخی و طویل و غلیظ و کثیر المنفعت است و جمیع
اجزای آن در حرارت قریب الاعتدال و در سیم خشک و بعضی در دوم کرم دانسته اند مجفف قوی و بلیغ و حدت
و محلل و تریاق سموم ادویه قتاله و عصاره بیخ آن جهت اسهال و درد جگر و شش و قرحه امعا و مفاصل و عرق النسا
و صرع و غرغره آن جهت خشونت حلق و درد دندان مجرب دانسته اند و ضمادش جهت منع زیادتی قروح خبیثه
و طلای مطبوخ آن بسرکه جهت خنازیر و اورام صلبه و حمره و داحس و بواسیر که در انرا آن ظاهر شده باشد
و جرب نافع و سه مثقال عصاره بیخ آن جهت سموم ادویه قتاله و دو مثقال از برک آن با ماء العسل جهت تب ربع
و غب غیر خالص و تب بلغمی و مداومت شرب سه قیراط عصاره برک آن جهت یرقان مجرب و آشامیدن و ضماد نمودن
آن جهت قطع نزف الدم ظاهری و باطنی و تضمید آن جهت فتیله امعا و با نمک و عسل جهت جراحات و نواصیر
و داحس و ذرور آن جهت التیام جراحات بغایت مفید و افراطش آن باعث تقلیل احتلام و سعوط آن جهت حذر
اسب و چهار پایان که بعد از سعوط آن مقدار حرکت دهند که عرق کنند مجرب یافته اند و مضر معده و مصلحش سکنجبین
و قدر شربت از یکمثقال تا سه مثقال و بدلش در تریاق اسقولوقندریون و در صرع زمرد و چون برک چهار عدد
شاخ آنرا جهت تب ربع و برک سه عدد شاخ آنرا جهت غب و دو شاخ جهت تب بلغمی و یکشاخ جهت تب یومی بنوشند
بالخاصیه رفع مینماید و چون یکماه هر روز برک یکشاخ آنرا بخورند صرع مزمن را رفع میکند بنج بلغت دیلمی
کمیجک کویند چه غلاف آن شبیه بقفیز کوچکی و آن نباتیست برکش شبیه ببرک بادرنجبویه و غلیظ و مشقق الاطراف
و ساقش غلیظ و مانند پشم چیزی بر آن ظاهر و ثمرش غلافهای متراکم در تحت اوراق شبیه بکل انار و مملو از تخمی
غیر مدور شبیه بحلبه و بسیار از آن کوچکتر و قسم سیاه را کلش بنفش میباشد و قسم سرخ را کل مایل بزردی و قسم
سفید را کلش سفید و مستعمل در شرب سفید آنست و بعد از یکسال قوتش کم میشود و اقسام آن سرد و خشکند
سیاه آن در چهارم و سرخ آن در آخر سیم و سفید در اول سیم و مخدر و منوم و مانع سیلان رحم و رطوبات و مقوی
اعضا و مانع نزلات و رادع و مجفف و مسکن صداع مزمن و ضربان مفاصل و نقرس و عرق النسا و ضماد عصاره آن
با آرد جو جهت اورام حاره و درد کوش و چشم و باشراب جهت نقرس و ورم خصیه و پستان و طلای آب آن بعد از
کندن مو مانع رویدن آن بشرط تکرار و مطبوخ آن بسرکه و با ثلث آن افیون مجفف قروح و طلای رماد آن با
دارچینی و زنجبیل و عسل بهترین ادویه درد معده و شرب و بخور آن قاطع نزف الدم و فتیله آن با انجیر بهترین
ادویه بواسیر و امراض مقعد است و چون برک و شاخ آنرا که تازه و سبز باشد در عصاره طبخ دهند بغایت مسمن اما
باعث اختلال عقل تا دو سه روز میشود و خوردن سه چهار عدد برک آن با شراب رافع تبی است که با حرارت و برودت
هر دو باشد و بخور آن جهت جرب دست نافع و شش قیراط آن جهت نفث الدم و سرفه و ضماد برکش جهت آکله استخوان
و طلای پخته آن با زرده تخم مرغ یا پنیر جهت درد مقعد و کنج ران و خصیه نافع و با آرد باقلا جهت منع بزرک شدن پستان

وحضیره وقروح آن جهت قروح رحم و رطوبات آن مفید و بزر البنج جهت سرفه و نزله و نفث الدم و تسخین بدن و
با ماء العسل و بهم وزن آن خشخاش جهت منع ادرار حیض و نزف الدم سایر اعضا و با افیون جهت رفع بیخوابی و سنون
آن با قطران جهت درد دندان و تاکال آن و بخور آن جهت کرم دندان و مضمضه بطبیخ آن و طبیخ بیخ آن جهت درد دندان
و ضمادش جهت درد جگر مزمن نافع و قدر شربت از سفید آن از شش قیراط تا نیم مثقال و از سرخ آن تا شش قیراط و قدر
چهار درهم آن کشنده است و بدلش افیون و مورث صداع و دوار و خناق و جنون و مصلحش سکنجبین و انیسون است
و روغن آن که بزر البنج سفید را کوبیده با آب گرم خمیر کرده در آفتاب اندک خشک نموده افشرده باشند تدهین آن
جهت قروح صفراوی سر و جرب و حکه و سعوط آن جهت رفع بیخوابی و درد سر حار و قطور آن جهت درد گوش و جوشش
جهت صلابت رحم نافعست و چون بزر البنج را با نصف آن تخم کاهو و ثلث آن خشخاش کوبیده روغن بگیرند در منافع
تریاق سرسام و مالیخولیا و وسواس و تندی نفس شربا و تدهینا و سعوطا **بندق** معرب از فندق فارسی است و بعربی
جلوز نامند در آخر اول گرم و در اول خشک و مبهی و مقوی امعا خصوصا امعاء صایم و زیاد کننده جوهر دماغ
و قلیل الغذا و بکوفته آن با ماء العسل جهت سرفه مزمن و بو داده آن با اندک فلفل منضج نزله بارده و موافق سینه و شش
و با انیسون جهت خفقان و هزال کلیه و حرقة البول و تقویت باه و سموم بارده و زهر عقرب نافع و ضماد سوخته آن با
پیه خرس و یا پیه خوک جهت داء الثعلب و با روغن زیتون چون بر یافوخ اطفال بمالند جهت رفع ازرقی چشم
اطفال شیرخوار و سرخی موی بغایت موثر و آشامیدن آن با انجیر و سداب بعد از طعام جهت سموم و اغذیه و باشکر
و عسل جهت سرفه مفید و گذاشتن چهار عدد آن در چهار رکن خانه و همچنین نگاهداشتن آن با خود مانع گزیدن عقرب
و مولد ریاح و اغلظ مغزها و مضر معده و مهیج قی و مصلحش ماء العسل و فانید و سکنجبین و جلاب و بدلش مغز
گردکان و حب الصنوبر و قدر شربتش تا بیست درهم و چکانیدن مصنوع آن در چشم جهت طرفه و پوست سبز آن بغایت قابض
و دود اندک آن حابس اسهال کهنه و جفت آن بدستور روغن آن گرم و خشک و جهت سرفه بارده و درد سینه و جگر
که از برودت باشد و تدهین آن جهت گزیدن عقرب و رتیلا نافع و مضر معده و مصلحش میبه است **بندق هندی**
و آن دانه ایست بقدر فندق و پوست صیقلی و صلبه و با رقت و شفاف و تیره رنگ مایل باندک سبزی و مغز آن سفید
مایل بزردی در آخر دوم گرم و خشک و مقوی هاضمه و معده و اعصاب و اعضاء مسترخیه شربا و ضمادا و قاطع
رطوبات و نزلات و جهت فالج و لقوه و هیضه و صرع و ریاح غلیظه نافع و مداومت آن بغایت مهیج باه [illegible]
و عصاره آن مسهل سودا و بلغم و زرداب و صفرای جمیع بدن بی اکراهی حتی اینکه باعث رفع برص و کلف و نمش و بهق
میگردد و هیجده قیراط آن با شراب یا سکنجبین دافع قولنج و یکمثقال پوست آن جهت گزیدن عقرب و رتیلا شربا و ضمادا
و جهت تب ربع و اسهال و هیضه شربا و جهت صداع شقیقه و ریح سبل و غشاوه و لقوه و فالج و صرع و سدد و ریح
الخشم که عبارت از بطلان شم است سعوطا بقدر فلفلی و بخور پوست ملاصق مغز آن جهت جنون و ام الصبیان و ضماد
آن با سرکه جهت خنازیر و ریاح کمر و پشت و صرع اطفال و اکتحال طبیخ آن با سرمه جهة رفع احولی و نزول آب و دو درهم

از بیخ درخت

از بیخ درخت آن جهت ذات الجنب بارده و ربو و سرفه و نفث الدم و قرحه مغز آن جهت اخراج جنین و احتباس حیض و یکدرهم
آن جهت درد رحم نافع و قدر شربتش از نیم مثقالست تا یکدرهم و چون در هر یک مثقال آن نیم دانگ محموده مخلوط کنند
در اسهال بغایت سریع الاثر است و هرگاه دو درهم آنرا کوبیده در سکنجبین با جلاب مدتی بخیسانند پس آن سکنجبین
را با عدس یا جو مقشر و گوشت مرغ طبخ بلیغ داده مرق آنرا با قدری سقمونیا بنوشند باعث اخراج اخلاط مختلفه میگردد
و در استفراغ بعدیلیست **بنک** پوسته درختی است خوشبو شبیه بپوسته درخت توت و گویند پوسته درخت مغیلان
یمنی است و اکثر را اعتقاد آنکه بنک آس یمنی و هندی است و در آس مشروح گشته در اول گرم و خشک و از عطریات
و مقوی معده و جگر و دماغ و قاطع اسهال صفراوی و غثیان و مبهی و مدر بول و جهت طحال و تجفیف رطوبات
نافع و طلاء آن مانع عرق و خوشبو کننده آن و قاطع رایحه نوره و منقی جلد و رطوبات تحت آن و قدر شربتش تا یکدرهم
و بدلش آس است **بنفد** دانه ایست شبیه بعدس و از آن بالیده تر و بیشتر از ری مشو گویند و قسمی از خلر و بسفیدی و
مدور آن **نفیت** سرد و خشک باعتدال و قابض و در خواص مانند عدس و ضمادش جهت فتق و اسهال و ذرور آن جهت
قروح ساعیه نافع و اکثار آن مولد سودا و مصلحش روغن است **بنات وردان** حیوانیست سرخ لون و لون برآن رقیق
و در حمام و قریب آبها و جاهای متعفن میباشد و بعضی آن شبیه بلوبیا است در دوم گرم و خشک و محلل و مجفف
و آشامیدن سوخته آن تا یکمثقال و نیم با عسل جهت احتباس بول و رفع سموم و اسقاط نمودن جنین و عسر النفس و
حرقة البول و درد رحم نافع و قطور مطبوخ جوف آن بروغن زیتون جهت درد گوش و باضافه موم و زرده تخم مرغ جهت
درد رحم و گرده و احتباس بول ضمادا بغایت نافع و مفید و چون آنرا با قردمانا و اندکی از فسافس که بفارسی ساس گویند
با روغن زیتون بجوشانند تا مهرا شود جهت بواسیر و امراض مقعد گویند مجربست و با انجیر جهت قروح ساق نافع
و بعضی آن در دفع قروح مذکور بعدیلیست و مجرب و خوردن خون آن با ماکولات مورث برص و دود زرنیخ و نوشادر
باعث گریزانیدن آنست **بن** بسکون نون سریانی است **بن** بتشدید نون بلغت یمن اسم قهوه است **بر** بفتح
با و سکون ثانی بلغت فارسی اسم حبة الخضرا است **بنتومه** بلغت اندلس اسم خرفطانست **بنبر** سپستانست
بنج جبلی و **رومی** شوکرانست **بنفسج الکلاب** شابانج است **بنات الرعد** فطر است **بنات النار**
انجره است **بنجشکزبان** بفارسی اسم لسان العصافیر است **بنطورن** بیونانی بورقست **بنات الشیح**
مدیر است **بناست** بلغت فارسی علک البطم است **بنجنکشت** بفارسی اسم اثلق است **بنطاوقطرن**
اسم یونانی آنست و بمعنی ذو خمسه اغصان و بنطافلون را نیز باین اسم نامند **بندواش** بلغت تنکابن شیلاست
بنطاطلوس بیونانی بنطافلن است و بمعنی ذو خمسه اغصان **بنطاطانیس** بیونانی و بمعنی ذو خمسه اقسام
اجنحه و اسم بنطافلونست **بنکارهلا** اسم سریانی بسفایجست **بنکر** اسم هندی بادنجانست **بنوسا**
اسم هندی بنفسج است **بنولی** اسم هندی حب القطن است **بندا** اسم هندی مر است **بنیرمایه** اسم فارسی
انفحه است **پنیرک** اسم فارسی خبازی است **پنیر** بفارسی جبن است **پنیرخرما** بفارسی جمار است **بیه**

بفارسی قطن است پنبه دانه بفارسی حب القطن است بنفشه سک اسم فارسی شابانجست پنبوق
اسم ترکی قطن است پنبه کهنه اسم فارسی قطن است بنک اسم فارسی قنب است و بهندی خار مغیلان را
باین اسم نامند پنیرک بستانی اسم فارسی ملوخیا است بنکو بشیرازی بزرقطونا است بنهی اسم هندی
اوسبد است بنکره بهندی حمص است پندری بهندی سافست پنیروجن بهندی طباشیر است
پندتیکر بهندی اسارون است مع الواو ه بوزیدان بیخی است سفید و اطول از انگشتی و صلب و مصمت
و با خشونتی و بعربی مستعجل نامند و آن نوعی از مستعجل است و فرق میان دو نوع خطوط کثیره بوزیدانست
بخلاف مستعجل که عدیم الخطوط است و گویند بعبری بوبیه است و فرق میان هر دو حلاوت بوزیدانست و لعبه
کم دار و شبیه ببوی نجاست در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مبهی و محرک جماع و بالخاصیه
مسهل زرداب و ملطف و تریاق سموم بارده و مسمن و مفتح سده جگر و سپرز و منقی معده و عصب و مسقط
جنین و جهت استسقا و رفع کرم معده و اذابه اخلاط غلیظ و درد مفاصل و نقرس و با قردمانا جهت بواسیر
نافع و مضر انثیان و مصلحش عسل و خردل و قدر شربتش تا یکمثقال و نیم و بدلش دو وزن آن بهمن سفید و گویند
بوزنش وج و در تریاقیه نیم وزن آن زرنباد و زراوند طویل بوشن دربندی قرصی است متخلخل که از نباتی ترتیب
میدهند و آن بقدر تخمی برگش مثل برگ حنا و تخمش مدور و از شاه دانه کوچکتر و مایل بزردی در دوم سرد و رادع
و ملین و طلاء آن جهت اورام حاره و تحلیل و منع زیادتی آن و اوجاع حاره و نقرس و رمد و صداع نافع و
بدلش شیاف مامیثا و حضض بونیون بیونانی نباتیست ساقش بقدر انگشت و برگش شبیه برگ کرفس و لطیفتر
از آن و گلش شبیه بگل شبت و تخمش ریزه و خوشبو در دوم گرم و خشک و تند و جالی و مفتح و محلل ریاح و مغص
و مدر بول و مسقط مشیمه و کرم شکم و مستعمل برگ و تخم و عصاره آن جهت گرده و مثانه و سپرز نافع خصوصا
با ماء العسل و ضماد آن با شراب و نمک جهت خنازیر و حمول آن جهت کرم امعا مفید و مصدع و مغثی و مصلحش
عناب و شیر تازه و قدر شربتش تا یکمثقال و از تخمش نیم مثقال و بدلش کندر است بولامونیون بیونانی قسمی از
مخلصه است و گیاه آن مابین درخت و حشیش و شاخ آن باریک و بسیار شعبه و برگش از برگ سداب اندک
بزرگتر و بر اطراف شاخها چیزی مستدیر و کوچک و در آن تخمی سیاه و بیخش شبیه بدرونج و سفید و دراز و با صلابت
و تلخ و منبت آن زمینهای درشت و کوهسار و مستعمل بیخ آنست در آخر دوم گرم و خشک و لطیف و جهت ضعف
درد ورک و قرحه امعا و با سرکه جهت صلابت سپرز و با شراب جهت گزیدن هوام و با آب جهت عسر بول و عرق النسا
و با شیر تازه جهت تفتیت حصاة نافع و سر قیراط آنرا چون ناشتا بخورند هر که آنرا عقرب بگزد مکر انکه عقرب بکشد
پس باید که ثانیا تناول نماید و تعلیق آن مانع گزیدن عقرب و مضغ آن جهت درد دندان بارد نافع و ضماد آن
بر انثیان محلل ریاح آن و قدر شربتش تا یکمثقال و مضر معده و مصلحش عناب و بدلش بادزهر است بورق
بفارسی بوره نامند و آن نمکی است که از احجار شوره ناک متولد میشود و اقسام میباشد سرخ آنرا نطرون و سفید

بل

سبک پر سوراخ را ارمنی و بسیار سبک شبیه بکف مایل به بنفشی و صلب را افریقی و زبدی و سفید سنگین
را بورق الصاغه و معمول و اغبر آنرا بورق الخبازین و سفید رقیق کف مانند غیر صلب را ارمنی گویند و مصنوع
آن یکی از درخت غرب است که بطبخ آنرا غلیظ کرده قرص میسازند و این بسیار خفیف و سفید مایل بسیاهی و غیر
مالح است و قسمی بورق العرب و یکی از زجاج و قلیه است که بالتوتیه سایده تسقیه با آب قلی میکنند و بعد از تسقیه
در آب مذکور میجوشانند تا بحد احتراق رسد و این بادزهر است و تنکار از این قسم بعمل می آید و بهترین اقسام
آن ارمنی و تندترین سمهر زبدی است در سیم گرم و خشک و محلل و جالی و جاذب خون بظاهر جلد و آشامیدن ارمنی
آن قاطع اخلاط غلیظ و مسکن مغص و رافع قولنج و مهیج باه و طلای آن و مقاوم سموم و با موم وزن آن زنیخ
کرمانی و ماء العسل با طبیخ زوفا و امثال آن جهت تحلیل ریاح و با آب جهت رفع سم فطر و ذراریح و با پیه انجدان جهت
رفع سمیت خون گرم گاو و تحلیل خون منجمد در معده و با بنفشه و صمغ عربی مسهل بلغم غلیظ و کشنده کرم شکم
و با آب و روغن زیتون جهت قولنج یابس و ضمادش جهت ازاله جرب و حکه و اوساخ بدن و برص و نیکویی رنگ رخسار
و با روغنهای گرم جهت رفع لرزه و قشعریره تبهای بلغمی و سوداوی و با پیه خر و خوک جهت گزیدن سگ دیوانه و با پیه
اردک جهت گشودن دمل و با انجیر و سرگین گاو جهت استسقا و با روغن بابونه جهت ادرار فرمودن عرق و ضماد آن
با روغن بر ناف و شکم و نشستن بنزدیک آتش جهت کشته شدن کرم معده و اخراج آن نافع و طلای آن با روغن
زنبق بر ذکر و خصیه باعث نعوظ و با عسل نیز همین اثر دارد و با ادویه مناسبه جهت فالج و التوای عصب و قطور آن
با شراب و آب جهت سده گوش و درد آن و رطوبت و دوی و طنین و با سرکه جهت پاک کردن چرک گوش و اکتحال آن با عسل
جهت بیاض و تقویت باصره و غرغره آن با سرکه جهت اخراج زلوی در حلق مانده و شستن سر با آب آن جهت خزاز و با
روغن بنفشه جهت کرم گوش و فرزجه آن جهت رطوبت و احتباس حیض نافع و مفسد معده و محرک قی و مصلحش مصطکی
و صمغ عربی و قدر شربتش از یکدرهم تا دو درهم و از قسم سرخ آن از نیم مثقال تا یکمثقال و بدلش یکوزن و نیم آن نمکست
و مداومت استعمال بوره موجب سیاهی لون و پاشیدن آن بر موی باعث رقت آن و جهت داء الثعلب و داء الحیه
نافع دانسته اند و اهل صناعت را اعتقاد آنست که چون آنرا با بیاض بیض سرشته در کوزه سفال بسوزانند و تا نه
مرتبه تکرار عمل نموده پس با حنظل تقطیر کنند از آب مقطر حل جمیع اجساد و تسفیه اوساخ و الحاق و صبغ زیبق می آید
و مجرب شمرده اند بول الابل قرصی است که از حشو الوبر و بول شتر ترتیب میدهند و از یمن و مکه خیزد جهت الصاق
جراحات خبیثه حیوانات نافع و بغایت گرم و خشک و در امراض بارده بغایت موثر است بول از جمیع حیوانات
گرم و خشک و جالی است و تفاوت بحسب امزجه مختلفه است و بول انسان اعدل از سایر و بعد از آن بول شتر و گاو
و چون هر بولی را بجوشانند تا غلیظ شود و منعقد گردد جهت قروح خبیثه و نواصیر و اندمال و تخفیف بعد ملیست
و بول انسان جهت قروح عتیقه و رطبه و ساعیه و حکه و جرب و چرک و خراز و سعفه و آبله و منع زیادتی خبیثه
و بثور پر آب که در سر بهم رسد و با بوره سرخ جهت گزیدن سگ دیوانه که موضع لدغ را بشویند و داء الثعلب و برص

ونفث جلد و آشامیدن آن جهة رفع فساد هوا و گزیدن جانوران و سموم ماکوله نافع و مداومت آن هر صباح بقدر
دو کف جهة رفع سپرز بسیار و شستن معقد با بول کرم جهة ورم آن و در مرض آتشک شستن موی بآن مانع
ریختن و تساقط آنست و حقنه آن جهة مغص و حمول ثفل بول با روغن حنا جهة درد رحم و قطور آن جهة کرم کوش
خصوصا اگر در پوست انار گرم کرده باشند و با روغنهای گرم چکانیدن و اکتحال آن جهة غرب و رمد و ظلمت
با صبر و مطبوخ آن در ظروف مس با عسل جهة قلع بیاض که از قرحه بهم رسیده باشد و ضماد خاکستر بزکه با بول
خمیر شده باشد جهة قطع نزف الدم اعضا مفید و آشامیدن بول طفل نابالغ جهة عسر نفس انتصابی و طلای کف
آن جهة تالیل موثر است و بول گاو ماده بغایت جالی و جهة قروح اطفال و نواصیر و از گاو نر جهة درد معده
بارده و بواسیر و با مرصافی جهة درد گوش و با سرکه جهة درد دندان و شستن عضو با خردل و بول گاو جهة جذام
مجرب دانسته اند و بول خوک جهة قلع بیاض و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه بغایت مفید است و بول خر جهة
درد گرده و بول بز با سنبل الطیب که هر روز قدر بول چهل مثقال باشد جهة استسقاء لحمی و قطور آن جهة درد
گوش و طلاء بول سگ جهة تالیل و بول شتر جهة قروح جگر و سده آن و استسقاء و صلابت سپرز و تقویت باه و امراض
بارده احشاء و قطور آن جهة جراحت گوش نافع و بول جاموش با مرصافی و صبر جهة درد گوش بارده مجرب است بولا
بربانی بروی با قلا **بولودیون** بیونانی سرخس است **بوطاموقیطن** بیونانی سلق الماء است **بولوطریخون**
بیونانی پرسیاوشانست **بوصیرا** قلومس است **بولوسیون** بیونانی لبلاب سیاهست **بوتی** قنطوریون
غلیظست **بولوقیمن** بیونانی قرصعنه است **بوغلص** بیونانی لسان الثور است **بوت** بیونانی
درختی است ثمرش شبیه بزغرور و ظاهرا درخت کندر طیبی باشد **بوقیل** اسم خرفه است **بوبایس**
فلفلمویه است **بوسفاسن** زفت یابس است **بوریطس** بیونانی مرقشیثا است **بوقیصا** دردار است
بوشاد شلجم است **بوجا** بهندی بیش موش است **بولوخوریون** بیونانی بسفایجست **بورنک** بادرنجبویه
بوطانیه فاشرا است **بوارد** اسم اصطلاحی بیخ بقول مثل چغندر و زردک و شلغم و ترب و کدو است
بورق الزبد و **بورق الخبازین** و **بورق الصاغه** از اقسام بورقند و در بورق مذکور شد **بوکر** بهندی
تیر است **بوریچا** بهندی اسم تمر است **بوره سلماسی** اسم فارسی نطرون است **بوره سفید** اسم فارسی بوره
رومی است **بول** بهندی اسم مرصافیست **بول** بپای فارسی اسم هندی ورد است **بوقه** اسم عربی جعده است
بوف بفارسی قسمی از جعده است که بترکی سارو قوش گویند **بوکه** بهندی اسم کلیل است **بوسی** و **بوره**
بهندی نخاله است **پل** بهندی بزر بقلة الحمقاء است **بوی مادران** بفارسی برنجاسف است **پوست**
اسم فارسی قشر نباتات و جلد حیوانات است **پوست کشف هندی** اسم فارسی ذبل است **پوست مار** بفارسی سلخ الحیات است
بول بز کوهی بفارسی سلاجیت است **پودنه کوهی و جویی** بفارسی فودنج جبلی و نهری را نامند **بوتیمار**
بفارسی شقتین بری است **پوست سایر اجزای مادر** کهری است **بوره** اسم مرزنجوش است **پودنه صحرایی** اسم مشکطرامشیع است

بولیس بادرنبو

بوستیج درخت زرشک اسم ارغیس است **بوزینه** بفارسی اسم قرد است **بوزه** بترکی جو است **بورانی**
اذون بالبغی بترکی دلفین را نامند **بوی توز** اسم ترکی قرنفلست **بوزناو** بترکی اسم عجل است **پولاد** قسمی از
حدید است **بوقره** اسم ترکی حنطه است **مع الهاء** **بهمن** بلغت فارسی اسم بیخی است مثل زردک و با اندک
صلابت و کج و با خشونت قلیلی و ناهموار و با عطریه و سفید آن را ظاهر و باطن سفید و سرخ آن ظاهر سرخ تر از باطن
و منبت آن کوهستان و نبات آن را ساق بقدر شبری و زیاده و کمتر از آن و برگش مثل برگ اجاص و سنبسط و خارناک
و کثیر الشریف و بر ساقش برگی چند و با هم پیچیده و بی گل و در هوز میرسد در دوم گرم و خشک و سرخ آن قوی تر
و گرمتر و هر دو مقوی باه و مقوی دل و مسمن و مفتح و محلل ریاح و بلغم لزج و موافق مبرودین از جهة خفقان
و سنگ گرده و مثانه و یرقان و ضماد آن با نمک تلخ و عسل جهة نیکو کردن رخسار و کلف و طلاء آن جهة
کشتن قمل و خوشبو کردن موی سر و فرزجه آن با زعفران جهة تنقیه رحم و خوشبو کردن آن نافع و آشامیدن آب طبیخ
مهرای آن با شکر در حین ناشتا بغایت مسمن بدن خصوصا با بادام و نخود و مضر سپرز و مصلحش انیسون و کثیرا
و قدر شربت از جرم آن دو مثقال و از آب آن تا سه وقیه و هر دو بدل یکدیگر و بدل هر دو بوزن آن تودری و نصف آن
لسان العصافیر و بدل احمر آن درونج است و سفید آن زرنباد است **بهنکره** بلغت هندی از قول امین الدوله
صاحب جامع کل کیاهی است در شکل شبیه بانجدان و از نبات انجدان بزرگتر و مایل بسرخی و تیره گی و بی طعم و بوی
بیخ ندارد و مخصوص بلاد هند است و بولس را اعتقاد آنکه سرد و تر است و جهة تشنگی صفراوی و حمره و حصبه
نافع و اهل صناعت از آن خواص بسیار ذکر نموده اند و بدلش برگ بید انجیر را میدانند **بهمی** نباتی است شبیه
بنبات جو و از آن کوتاه تر و باریکتر و خوشه آن شبیه بشیلم و منبتش مواضع سایه ناکست سرد و خشک در دوم
و بسیار قابض و جهة اسهال مزمن و نزف الدم که مرفوع البرء باشد و سلس البول نافع و قدر شربتش دو درهمست
و چون در پشم ملون بسرخ ارغوانی یا در شال سرخ ببستند بر عضوی که خون ترشح کند ببندند در قطع خون مجرب
دانسته اند **بهش** اسم شاه بلوطست و مقلد تازه را نیز باین اسم نامند **بهامج** پیدمشکست و در خلاف مذکور
بهرم و **بهرمان** بفارسی اسم گل عصفر است **بهق الحجر** حزاز الصخر است **بهقار** قسم صغیر الحوانات **بهرامک**
صاحب جامع گوید نیم اسم فارسی یاقوتست **بهج** بوزیدانست **به** اسم فارسی سفرجل است **بهار** درخت خرما
اسم فارسی طلع است **بهار قسم بزخرما** اسم قفور است و آنرا کفری نامند **بهراتصورات** بهندی نوعی از بیش
و در اینجا مذکور است **بهتیس** بهندی غنم است **بهیره** بهندی بلیلج است **بهتک** بهندی لسان الثور است
بهومکیس و **بهندرموت** بهندی سعد است **بهلانوه** بهندی بلادر است **بهرت** بهندی ذئب است **بهنکوی**
بهندی زاجست **بهیرجهه** بهندی فطر است **بهین تروه** بهندی سناء مکی است **بهنک** بهندی
قنب است **بهول** بهندی اسم کلست و هر گلی را بهول گویند **بهوپس** بهندی ابهل است **بهطه** هر بیر است
بهارنکی بهندی برنگ سفید است **مع الیاء** **بیض** مراد از مطلق آن تخم مرغ خانگی و حرارتش معتدل و هوا

ومحافظ آن از افساد در نمک نگاه داشتن است و بهترین آن بزرگ مقدار است که در همان روز از مرغ تولد کرده باشد
و نیمبرشت آن معتدل ترین اغذیه و مایل بگرمی و مرکب القوی و پوست آن در اول دوم سرد و خشک و سفیدی آن در
دوم سرد و تر و زردهٔ آن در اول گرم و تر و کثیر الغذا و قلیل الفضول و مولد خلط صالح و مبهی و مقوی دل و بدن وجهت
خونبز معده و روده و مثانه و قرحهٔ کرده و مثانه و نفث الدم و منع نزلات حاره بسینه و اصلاح آن و مقوی
شخصی که خون زیاد از او دفع شده و ضعفی که از فصد بهم رسیده باشد و موافق مزاج سوداوی و پختهٔ آن در سرکه
قابض طبع و مانع ریختن مواد بمعده و با سماق و مازو و دانهٔ مویز و انگور و امثال آن جهت اسهال مراری و با مصطکی
و مانند آن جهت درد شکم و با تخم ترهٔ تیزک و نمک سقنقور و نشارهٔ قضیب گاو کوهی و پنیرمایهٔ شتر جهت تقویت باه
بغایت نافع و خوردن زردهٔ خام جهت گزیدن مار و قرحهٔ مثانه و تصفیهٔ صوت مفید و مضر معده و اکثار مداومت پختهٔ آن
آن مولد حصاة کرده و بهق و کلف و بسیار پختهٔ آن دیر هضم و مورث قولنج و مصلحش ادویهٔ حاره و آبکامه و نیم
در مزاج اطفال نایب مناب شیر و با کندر جهت سرفه و با تخم کتان جهت ضیق النفس و با اندک نمک و کندر و انزروت
جهت تسمین بدن بعدیل و بادام الاخوین جهت زحیر و با طباشیر و کهربا جهت قطع سیلان خون و تسدید فوهات
عروق و سحج و با نیم مثقال جرم لک که در کران روزنامند و آلات را بآن استحکام میدهند جهت قطع سیلان حیض
و درد رحم مجرب و ضمادش با روغن گل و بابونه جهت ورم بواسیر مقعد و ضربان آن و ضربان چشم و با عسل جهت
کلف و آثار سیاهی و با روغن بنفشه جهت اورام حاره و با مر و زعفران جهت ورمی که از خون غلیظ بهم رسد و بتنهایی
جهت شقاق سفلی نافعست و سفیدی تخم مرغ مغری و خوردن آن مولد بلغم خام و لزج و دیر هضم و خوردن زرده
با سفیده موافق محرور المزاج و آشامیدن آن با آب رجی قاطع نزف الدم و نفث الدم از فوق و تحت و ضماد آن جهت آثار
درد چشم و جراحت مقعد و قروح خبیثه و سوختگی آتش و آب بسیار گرم و منع آبله کردن آن و بثره جهت منع
حرارت آفتاب و با ادویهٔ قابضهٔ بی لذع جهت رعاف خونی که از پردهای دماغ آید و با کندر طلا کردن جهت منع نزله
بچشم و بتنهایی رادع و مسدد مسام و جهت اورام حاره نافع و حقنهٔ آن با اکلیل الملک و امثال آن جهت قرحه
امعا و سحج و اسهال مراری و حمول آن با روغن گل جهت ضربان مقعد و رحم و اکتحال آن جهت تبرید چشم و منع
ریختن مواد مفید و با کافور و بزر البنج جهت صداع حار مجربست و پوست تخم مرغ جالی و مجفف قروح و قاطع
رعاف و جرب و حکه و با صدف جهت بیاض چشم و نفوخ سوختهٔ آن بقدری که سیاه شود و خاکستر نگردد جهت
رعاف مهلک مجرب و سوختهٔ آن مکلس آن که مانند آهک سفید کرده با عسل جهت قلع بیاض چشم بغایت سریع الاثر
و خوردن پوست تازهٔ مسحوق آن بقدر دو درهم مهیج باه و طلای آن با عسل و سرکه جهت تحلیل اورام و ذرور
آن قاطع خون و جهت التیام جراحات کهنه و الصاق جراحات تازه و پردهٔ ملاصق پوست آن حول معینه بکار رفته است
با خون بچه کبوتر و از اسرار است و مکلس پوست تخم مرغ در جمیع آثار مثل آهک است و در علم صناعت از ارکان بهق
و با بوره و نوشادر منقی مشتری است و روغن تخم مرغ که زردهٔ او را در تابهٔ آهنی بآتش سوزانیده کوفته باشند که

ومحلل و ملطف

و محلل و ملطف و جهت درد مقعد و بواسیر و درد دندان و رویانیدن موی بغایت مفید است و گویند چون زرده
آنرا با نوشادر ثابت بر شسته کرده با روغن بگیرند در تطهیر اجساد مجربست و هرگاه اصل اجساد را بآن حل کنند
اصلا باره را اقامت کند و جالینوس حدی بجهت نیم پخت کردن تخم قرار داده است که هرگاه در آب جوشیده بگذارند
و تا صد شماره کنند و یا در آب سرد کرده بآتش گذارند تا سیصد شماره نمایند نیم پخت میشود و قدر شربتش از
پنجعدد تا پانزده عدد است و تخم سایر طیور در ابواب خود مذکور است و در فضایل تخم تذرو و تیهو و دراج و کبک
شبیه تخم مرغ خانگی اند **بیش** بهندی بیس نامند و آن بیخی است منبت آن بلاد چین در کوهی که هلاهل نامند
و لهذا زهر هلاهل عبارت از آنست و آن سریع النفوذتر از سم افعی و قلیل اقسام آن کمتر از دو ساعت قاتلست
و در بلاد هند نیز اقسام آن میباشد و یکی را بلغت هندی سنکیا نامند و جندال نیز گویند و آن بیخی است شبیه
بشاخ آهو پر گره و بر روی آن نقطهای سیاه و گاه باشد که مانند طلق مسحوق و مثل کافور سوده چیزی بر آن
بسته باشد و درون بعضی سیاه و براق و صلب و بعضی سرخ و برخی زرد مایل بسفیدی و قویتر از همه سیاه هست
بحدی که اگر بر رکاب طلا کنند در راکب تاثیر کند و بوی آن کشنده و آن بسیار نایافتست و ملوک ضبط مینمایند
و چون اقسام آنرا بر شاخ گاو بمالند بجای شیر خون دوشیده شود و قسم دیگر را بچهناک نامند و آن بشکل
جدوار است و پوستش بسیاهی مایل و درونش زرد مایل بسفیدی و گیاهش بقدر دو ذرعی و برگش شبیه برگ کاهو
و گل آن سرخ و بعضی را زرد و بعضی را بنفش و بیخ این کشنده است بقدر نیم ساعت و تخمش مثل تخم شبت و قسمی
صنوبری الشکل و کوچک و بیرونش مایل بزردی و شبیه بسعد و آنرا مترک نامند در غایت تندی و تلخی است و قسمی
قسم شبیه بجدوار است و سایر اقسام سوای هوره را تندی و تلخی نمیباشد و قسمی شبیه بقسط و بیان سیاه
و قسمی شبیه باکلیل الملک و قرون السنبل نامند و گاهی در سنبل نیز یافت میشود و قسمی را بهراه صورتا گویند
و آن سفید مایل بزردی و طولانی و غیر مخروطیست شبیه به بیخ نی و گره دار و بقدر انگشتی و بوبهی نیز گویند و مهوره
نیز نامند و یکدانک قتالست و قسمی را هندوا گویند و شبیه هست بزرد چوبه و در زرد چوبه گاهی یافت میشود
و رنگش سبز اغبر و با اندک زردی و منقط بسیاهی و کالوت نیز گویند و بقوت بچهناک است و قسمی شبیه بزنجبیل
و گاهی در آن نیز یافت میشود و بقوت بچهناک نیست و قسمی را ماچلیک و نوعی را پکجان و قسمی را درو سنگاک گویند
و هر سه را شبیهند به بچهناک و در حوالی جمیع اقسام مذکوره سوای جدوار نباتی دیگر نمیروید و آن هم بچند ذرعی دورتر
از آن و هرچه کمتر از بیست ذرع دوری داشته باشد بسبب قرب جدوار کشنده نیست و کسی که مداومت بسمیات
کرده باشد در آنمکان میتواند بتحصیل این اقسام نمود سم در چهارم گرم و خشک و در اطلیهٔ برص و جذام و در
معجون بزر جلی مستعمل است و گویند استنشاق اقسام آن مورث صرعست **بیش موش بیشا** حیوانیست شبیه
بموش و مکان آن مواضعی است که منبت بیش است و تریاق اقسام بیش و سایر مسمومات حیوانی و نباتی و جهت
بهق و برص و جذام نافع و بعضی گویند که آن نباتیست که در جوار بیش میروید و فادزهر آنست و اشتباه بجدوار کرده اند

وآنرا بوحانین نامند **بیل** بلغتِ هندی ثمرِ درخت هندی است بقدر سیب و بی تخم و با عفوصت و قبض و رایحهٔ
آن شبیه بخمر و بسیار خوشبو و درخت آن قریب بدرخت سیب و برگش از آن کوچکتر در دوم سرد و در سیم خشک
و قابض اسهال مزمن و نزف الدم الحصا امعا و مقوی معده و قاطع لزجات و مربای آن که زنجبیل باشد بهترست
و اکثار خوردن بیل مولد بواسیر و قاطع خون حیض و مصلحش شکر و بدلش سماقست **بیسم** ثمر درختی است شبیه
بهی کوچک و صلب و زغب آن بسیار زیاده از بهی صاحب تذکره گوید که درخت آن پیوند سیب و امرود است بر نهال
و به درخت بید تفاح الصفصاف نامند کثیر الوجود و تا اواسط زمستان باقی است در دوم سرد و خشک و حابس
اسهال و قی و نافع قاطع خون و مانع خفقان و مقوی معده و دماغ و با عسل محلل اورام و طبیخ آن بادزهر
سموم حاره و مضمضهٔ آن جهت تقویت دندان و جلوس در آن جهت نزف رحم و برگش جهت التحام جراحات تازه بغایت
مفید و اکثار آن مولد سدد و عسر بول و مصلحش روغن بادام و بدلش بلوط و عفص و قدر شربتش از سه درهم تا
پانزده درهم است **بیخ نی** بفارسی اصل القصب است **بیخ مرجان** بفارسی بسد است **پیاز** اسم فارسی بصل است
پیاز عنصل بفارسی اسقیل است **بیخ شیبی** بفارسی اصل الفلت است **بید** اسم فارسی صفصاف است که بید بوی
باشد **بید مشک** بفارسی خلاف بلخی است **بیخ نفتی** بفارسی اصل السوکرانست **بیخ انجدان خراسانی**
اشترغاز است **بیه عزما** بفارسی جار است **بید انجیر** بفارسی خروع است **بید انجیر ختایی** بفارسی دند است
پیه بفارسی شحم است **پیجک** کشت برکشت است **بید کوش** بفارسی لوف کبیر است **بیخ کوله پر** بفارسی
محروث است **بیخ انار دانه دشتی** بفارسی مغاث است **بیخ لفاح بری** بفارسی یبروح الصنم است **بید گیاه**
بفارسی ثیل است **بیخ طرخون کوهی** عاقرقرحا است **بیخ جماز** بلغت تنکابن سرخس است **بیخ دار جماز** بلغت
مذکور بیفا بحست **بیمر** بلغت مذکور سداب است **بیر زد** بفارسی بارزد است **بیوذا** اسم فارسی قسمی از قرصعنه
بیجاده بسد سیاه است **بیخ برنده** اسم صفاهانی شیطرج هندی است **بیخ بخور مریم** اذربونت **بیخ**
سنبله بفارسی سنبل اردنانی و آن فو است **بیان** بترکی موس است **بین** بترکی داغست **بیلد حرب**
بترکی سمانی است **بیله دارو** بلغت تنکابن جند است **پی پل** بهندی فوفل است **بیتره** بهندی فلوس خیار شنبر است
بیخ بهندی اسم تخم نباتات است **پی پلامور** بهندی دار فلفل است **بپتسه** بهندی مارماهی است **بیر کاجها**
بهندی خان الارض است **پیپو** بهندی رهشی است **پین بزله** بهندی بارزد است **بیش** بهندی
سلوی است **بیلا** بهندی حصیر است **پیل** بهندی اثل است **پوله** بهندی شجر البق است **پس**
بهندی کنار است **پیغول** بهندی تخم کان است **بیارون** بلغت مصری اسم بشنین است **بیغاین** سداب است
حرف التاء ٥ مع الالف ٥ تانبول پانست و مستعمل جمیع اهل هند نباتیست شبیه بنبات لوبیا
و بر درخت می پیچد برگش شبیه ببرگ لبلاب و مایل بتدویر و سبز نیم رنگ و در طعم شبیه ببرگ بفلا در دوم گرم و
خشک و مفتح و مفرح و مشهی و مقوی معده و جگر و دماغ و دل و مبهی و مدر فضلات و مفتت حصاة و مقوی

حافظه و فهم و نشاط آورنده و مضغ آن جهت رفع رطوبت دهان و سرخ کردن لب و تقویت بن دندان و قطع
نزف الدم لهاة و تحلیل ورم لهاة و ضماد آن جهت التیام جراحات تازه نافع و اکثار آن مصدع و مصلحش
سکنجبین و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش قرنفل است و طریق مضغ نزد اهل هند آنست که با قدری آهک
مغسول و اندکی فوفل و کت استعمال نمایند و جرم آنرا تناول نکنند **تامول و تملول** تانبول است **تاکوب**
فرفیون است **تاغندست** عاقرقرحا است **تاسمقت** ترشی ترنجست **تاتینا** صعتر است **تالسقیس** بجست
حرف است **تاتوره** اسم فارسی جوز ماثل است **تانه** اسم هندی نحاس است **تال** بهندی نقره و مس و
مع الباء **تاک** اسم هندی درمست که چهار دانگ و نیم باشد **تادانه** بلغت دیلم حب الزلم است **تبن** بفارسی کاه
نامند و مجموع آن در اول سرد و در دوم خشک و جلوس در طبیخ کاه گندم و تعریق ببخار آن جهت دفع آزاری که
بعد از برودت هوا و برف بهم رسیده باشد و محلل اورام و شستن بدن بطبیخ آن جهت رفع سستی نافع و بثره
و اشبیه بجثهٔ مریض میسازد و ضماد خاکستر آن با هم وزن آن نمک و قدری سرکه جهت قروح ساق نافع و کاه
جو مبرد و جهت اقراص محرورین مفید و بخور کاه باقلا جهت حفظ شکوفهای درخت از سقوط موثر است و
بالخاصیه مجموع کاه مضر عصب و خوابیدن بر روی آن بغایت مضر و عرق کاه کاکر بجای آب کلاب کرده باشند
مع التاء بغایت مقوی دل و دماغ و جهت رفع غشی و ضعف محرورین بغایت نافعست **تبر** ذهبست **تبن مکه** اذخر است
تتری بهندی سماقست **مع الجیم ٥ تج** بهندی دارچینی است **مع الخاء ٥ تخم کاجیره و تخم کافشه**
اسم فارسی قرطم است **تخم ترشه** بفارسی بزر حماض است **تخ** بعربی خمیر ترش است **تخم کرفس کوهی** بفارسی
فطراسالیون است **تخم کاج** فارسی حب الصنوبر صغار است **تخم مرغ** فارسی بیض است **تخم خیری** بفارسی
بیخ درازو شانست **تخم زردک بری** بفارسی دوقو است **تخم کنب** بفارسی شهدانجست **تخم بزرداب**
بفارسی ثوم و نست **تخم نیلوفر** فارسی حب النیل است **تخم کرنجه** باقلای مصری است **مع الدال**
تدرج معرب از فارسی تذرو است و بترکی قرقاول و در تنکابن و مازندران تورنگ نامند در دوم گرم و در
اول خشک و بغایت لطیف و سریع الهضم و مولد خون صالح و مقوی فهم و دماغ و رافع وسواس و اکتحال زهره
و خون آن جهت بیاض و نزول آب و در ورم استخوان آن جهت دفع قروح مجرب و طلای سرگین آن جهت بهق و
کلف و برص و اصلاح بشرهٔ زنان حامله نافع و سعوط زهرهٔ آن مفتح سدهٔ دماغی و در رفع نسیان مفید و اکثار
آن مصدع و مولد مرة الصفراء محرورین و مصلحش سکنجبین **مع الذال ٥ تذرو** فارسی تدرج است **تدا**
بهندی اسم جراد است **مع الراء ٥ ترمس** بفارسی باقلای مصری نامند و از باقلا کوچکتر و سفید و وسط آن
اندک فرو رفته و مایل بزردی و بری آن ریزه تر و تلخ تر در دوم گرم و در آخر آن خشک و بستانی در آخر اول گرم است
مدر بول و حیض و جالی و مفتح و محلل و مسقط جنین و کشندهٔ اقسام کرم شکم و ضماد آن جهت بهق و سعفه
و شور و جرب و قروح خبیثه و خنازیر و اورام صلبه و جذب سم هوام و آکله و نار فارسی و تضمید بخیسانیدهٔ آن با سرکه

وعسل جهت عرق النسا و ورك و آثار ضربه و سقطه و با آرد جو و آب و سركه جهت تسكین اوجاع حاره و مطبوخ

آن در سركه و آب خاكستر آن جهت اورام بارده و تهیج بلغمی و مفاصل و باقلقونیا جهت ثالیل و بروز مقعد و شقاق

آن و قطع دانه بواسیر و آب طبیخ آن با حنظل قاتل كك و پشه و مجربست و غسل بشره بآن باعث سرخی لون و تنقیه

اوساخ و مصلح حال موی و خوردن آن صباح و مسا جهت قوة باصره و قطع صداع مزمن و امان از نزول آب

و با عسل جهت ضیق النفس و سرفه مزمن و استسقا و تقویت سپرز و مثانه و رفع حصاة و حمول آن با مر مسقط جنین

و اكثار آن باعث زردی رخسار و ردی الغذا و دیر هضم است و مصلحش شربتها است و قدر شربتش با ادویه

از سه درهم تا پنج درهم و مفردا تا هفت مثقال و بدلش در جلای روده وزن آن باقلا و تخم خربزه و در دفع كرم بوزن

آن درمنه تركی و در سایر افعال افسنتین است و مشهور است كه چون ترمس را مقشر كرده در ظرف مس با شیر

بقدر پوشانیدن آن بجوشانند تا شیر را جذب كند پس با دو وزن آن روغن كاو تا منعقد كردد و بهمان كرمی

در كنج ران ضماد كنند اسهال صفرا نماید و بر بالای ناف اسهال سودا و بر وركین و تهیگاه اسهال بلغم كند و هر كاه

موضع را با آب سرد بشویند قطع اسهال شود و ترمس بری در جمیع افعال قویتر از بستانی است **تربد** پنج است

ظاهر سیاه و باطن سفید و مجوف و منبت آن حوالی خراسان و هند و نبات آن ساق دار و برگش شبیه ببرك

واطراف آن ممدود و كلش آسمانجونی و ثمرش مثل لسان العصافیر و هر چند اندرون آن سیاه باشد مثل صبغ و سم است

و رزد نیز بد است و بهترین آن سفید و سبك و صمغ دار است در اول سیم گرم و در آخر آن خشك و مسهل بلغم و رطوبات

رقیقه و با زنجبیل قالع بلغم غلیظ و لزج از عمق بدن و منقی معده و رحم و مفتح سده آن و منقی دماغ از بلغم و جهت

عرق النسا و امثال آن و فالج و سرفه كه بمشاركت رطوبات معده باشد و با هلیله كابلی و امثال آن جهت مالیخولیا

و جنون و صرع و با تخم كتان و روغن بادام جهت سعال مزمن و درد سینه نافع و مضر امعا و مجفف اعضا و مغثی

و مكرب و مصلحش خراشیدن پوست سیاه آن بروغن بادام و پستر چرب كردن و با كثیرا استعمال كردن و قدر شربت

از جرم آن سه درهم و در مطبوخ تا پنج درهم و بدلش پوست ریشه توت است بوزن آن و در بعضی از جبر غاریقون و صبر

و در غیر معاجین مبالغه در كوبیدن آن نباید كرد **ترنجبین** شبنمی است كه بر خار مسمی بحاج منعقد میكردد شیرین

در اول گرم و تر و جالی تر از شكر و ملین طبع و مسهل صفرا و محرك باه و الطف از شیرخشت و جهت سرفه و درد سینه

و غثیان و تبهای حاره و تشنگی و با ماء الجبن جهت اخراج اخلاط محترقه و با روغن كرد كاوی جهت عسر البول و باشیر

تازه دوشیده جهت تحریك باه نافع و مضر سپرز و مصلحش تمر هندی و عناب و قدر شربتش از هفت مثقال تا ده مثقال

و بدلش شیرخشت است و بدستور آب جو با شكر سرخ **تراب** بفارسی خاك نامند و آن عبارتست از اجزای ارضی

بسبب آفتاب و صدمات نرم شده باشد سرد باعتدال و خشك و مجفف و رادع است **تراب المربعات** خاك چهار

راهست و از تراب الطرق كه خاك راههای غیر چهار راه باشد الطف و اعدلست بسبب مصادمات مختلفه بغایت

مجفف و منقی جراحات چرك دار و باعث التیام آن و جهت استحكام اعضای مسترخیه و جزو بعضی از معاجین قدبلیه

وازخواص

وازخواص آنست كه چون قبل از طلوع آفتاب در روز شنبه بدست چپ بردارند و در خرقه كبود بسته تعلیق كنند سحر

را باطل نماید و چون در ساعت سیم از روز چهارشنبه بردارند جهت رفع عداوت و تفریق موثر است **تراب الصیدا**

خاك مغاره صیدا است كه در بلاد شامست و خوردن یكمثقال آن با تخم نیم برشت جهت التیام استخوان شكسته مجرب

دانسته اند **تراب الشارده** جزیره ایست در روم كه در آنجا هوام متكون نمیكردد و خاك آن جهت اسقاط زلوی

كه در حلق چسبیده باشد آزموده است حتی كندم و جو مزروع آنجا همین خاصیت دارد **تراب الفار و تراب**

الهالك اسم سم الفار است **تراب القی** كنكر زد است **ترنجان** نوعی از بادرنجبویه است كه بجای سبزی

میخورند **تریاملوس** علصاست **ترمس** الوس است **تربة العسل** باندلسی جوز جندم است

تریاق جبلی تخم نوعی از مخلصه است **تریاق فارسی و تریاق طبیعی** فادزهر است **تریامن** غافث است

تریاق الروساق ثومست **ترفلس** خطمست **ترستوج** طریفلا است **ترپوین** بیونانی دفلی است

تریاق تركی مومیائی است **ترمر** بلغت تنكابن اسطوخودوس است **تریاك** اسم فارسی افیونست

ترتیزك اسم فارسی جرجیر است **ترهبد** اسم فارسی تربد است **ترخان** بفارسی طرخون را كویند **ترب**

بفارسی فجل است **ترخ** بلغت اصفهان كراث است **ترنج** اترجست **تری** بهندی شاهسفرم است **تری**

پهلا بهندی عبارت از هلیله كابلی و بلیله و آمله است **ترشه واش** بلغت تنكابن حماض است **ترك**

و تیزك بتركی زبد است **مع السین ه تسباعه** بتركی سلحفاتست **تسرینه** ظفره است **مع الشین**

تشیوان و تشمیز بمعنی بجست **تشمیزج** معرب از چشمیزك فارسی است و آنرا چشمك و چشوم نامند و آن تخمی است

بقدر بهدانه و مثلث و سیاه و براق در آخر دوم كرم و خشك و جالی و با اندك حدت و بغایت قابض و محلل و مقوی

باصره و جهت دمعه و غشاوه و جراحات قضیب و اعضای عصبانی نافع و چون در جوف پیاز یا خمیر كذاشته در زیر

آتش پخته پس مقشر كرده با نبات و زعفران و مامیران كحل ترتیب دهند در اكثر امراض چشم قوی الاثر است **مع الفاء**

تفیرا سنكی است سفید و سبك كه در میان سنك رخام یافت میشود و جهت قلع بیاض چشم نافعست **تفاح**

بفارسی سیب نامند شیرین در اول كرم و در دوم تر و ترش آن در اول سرد و خشك و ترش و شیرین آن كه میخوش

نامند در حرارت و برودت معتدل و در اول خشك و مجموع آن مقوی دماغ و دل و جگر و جهت خفقان و عسر النفس

نافعند و شیرین آن مفرح و ملطف روح حیوانی و سریع الاستحاله بصفرائی كه در معده باشد و با قوت تریاقیه

و پخته آن جهت سرفه یبسی و آب آن با شراب و كوشت آب جهت رفع غشی مجربست و آب آن در معاجین مفرحه

مقوی فعل آن و اكثار خوردن آن باعث تبهای مركبه و نسیان و مولد ریاح و مصلحش اغذیه لطیفه است و ترش

آن قابض و مسكن قی و عطش و موافق معده صفراوی و پخته آن در خیر جهت اسهال دموی و مصلح ادویه

سمیه است و خشك كرده با آب انار و ادویه مناسبه جهت تقویت معده و اسهال صفراوی و تسكین قی نافع و اكثار

آن مضر عصب و مورث ذات الریه و ریاح عروق و مصلحش كلقند و دارچینی است و ترش شیرین آن مولد خلط صالح

ودر افعال مثل ترش است ونادر وبعمه آن مولد خلط خام وضماد آن در ابتدای اورام حاره نافع وسیب تلخ
قابض تر از همه وعصاره سیب وعصاره برگ آن جهت سموم مفید وقدر شربتش هفت مثقالست وشکوفه
آن باد وبر مغز جهت تفریح مؤثر است وگویند اقسام سیب هرگاه بخلط حار که در معده باشد برسد
دفع آن میکند وربّ سیب ترش که آب آنرا بدون شیرینی بقوام آورده باشند در آخر اول سرد ودر رطوبت
ویبوست معتدل وجهت غلبه صفرا وغلیان خون واسهال صفراوی وقی ورفع غم والم سوداوی نافع ومضر اسهال
دموی وشش وربّ شیرین آن در افعال قوی تر از ترش است وشربت سیب جهت سموم ووبا وتفریح قلوب بسیار مؤثر
ومربای آن در جمیع افعال بهتر از مفرد آنست **تفاح بری** ذعرور است **تفاح الارض** بابونجست **تفاق**
نوعی از هندبای بری است که بقله یهودیه نامند **تفاح ارمنی** مشمش است **تفاح فارسی** خوخ است **تفورا**
تغیر است **تفرایس** بیونانی بیخ است **تفیفقوس** طحشیقوقیست **تفاح الجن** ثمر لفاحست **تفاح مائی**
اترجست **تفسیا** تافسیا است **مع القاف ٥ تقده** بقاف کوزه بری است **تقوه** کوم ماست **مع**
الکاف ٥ تکرک بفارسی اسم جلیداست **تکان** اسم ترکی شوکست که بفارسی خار نامند **تکر** اسم هندی
اسارونست **مع اللام ٥ تل** اسم هندی سمسم است **تلی** بهندی انزروتست وطحال را نیز نامند
تلسی اسم هندی حصفرست **تلیا** اسم هندی عوداست **مع المیم ٥ تمر** بفارسی خرما نامند وآنرا
از ابتدای تکون تا انتها هفت مرتبه میباشد یکی طلع که ولیع نیز گویند دیگر تلخ سیم خلال چهارم بُسر پنجم قسب
ششم رطب هفتم تمر وهریک در موضع خود مذکور است وتمر در دوم گرم ودر اول خشک وبعضی در اول معتدل
دانسته اند بهترین برنی وموافق سینه وشش وکثیر الغذا ومولد خون متین ومقوی گرده لاغر شدن وملین
مفاصل وجهت فالج واعیا ودرد ورک وامراض بارده وبلغمیه ودرد کمر وطبیخ آن با هلیله جهت تب بلغمی وحصاة
مجرب ومولد سودا وسدّه جگر وسپرز ومحرق خون ومغص واخلاط ومصدع ومورث قلاع وریش ودرد دندان
ومصلحش روغنها وخشخاش وبادام وسکنجبین وآب انار ومحرور را اجتناب اولی ودر بلدی که خرما حاصل نشود
اهل آن بلد را باید بسیار تقلیل نمایند ودانه خرما مرکب القوی وقابض ومسحوق آن جهت اسهال وذرور سوختهٔ آن
جهت رویانیدن مژه وقروح خبیثه والصاق جراحات تازه وقرحه چشم وسبل وجرب ودرد وحدت بصر نافع
وچون تمر را در شیر تازه خیسانند وتناول نمایند واز عقب آن شیر بنوشند در تقویت باه بیعدیل دانسته اند
تمر هندی بار درختی است در غلافی بقدر شبری ودانها بشکل باقلای کوچک ودرخت آن مثل درخت انار
وبرگش مثل صنوبر وطعم ما فی الغلاف ترش وسرخ تیره در سیم سرد ودر دوم خشک ومسکن غثیان صفراوی
وملین طبع ومسهل صفرا واخلاط محترقه ودر حموضات مسهلی سوای آن نیست ومطفی هیجان خون وجهت خفقان
حار وحکه وجرب وقلاع وعطش وتبهای حاره وتبهای غشیه وکرب وتفریح محرورین بیعدیل واکثار آن مورث
سحج وسعال ومضر سپرز ومولد سده ومصلحش کثیرا وخشخاش وبنفشه ولعاب بهدانه وعناب وقدر شربتش

از هفت مثقال

از هفت مثقال تا سی مثقال وبدلش آلوی سیاه ودر غیر اسهال زرشک ودانه آن در سیم خشک وقابض ومغز آن
جهت امساک منی مجرب وضماد آن جهت صلع عضو ووثی وتقویت سستی عصب وباپیه وامثال آن جهت نضج وکشودن
دمل آزموده است وتضمید مطبوخ آن مسکن اورام ودردهای حاره است **تمساح** بفارسی نهنگ نامند
حیوانی است بحری وبزرگ جثه ودست وپادار وپوست آن درشت ودر خارج آب نیز تعیش میکند وکوچک
آن که در ریگ تعیش کند آنرا ماهی نامند وآن سقنقور است در دوم گرم ودر سیم خشک وگوشت آن محرک باه
وسمین بدن ورافع قولنج وطلای پیه آن جهت رفع آزار گزیدن آن نافع وباروغن گل جهت درد کمر وگرده وتقویت
باه وقطور آن جهت درد گوش وکری وصداع وشقیقه وتدهین آن بر بدن جهت تب ربع وسوزانیدن آن در
چراغ مانع صدای وزغ وطلای خون آن با بلیله وآمله جهت تغییر دادن لون وضح وبهق سفید واکتحال
سرگین آن جهت بیاض مزمن وتازه چشم وزهره آن در این باب بغایت قویست وبخور جگر آن جهت رفع جنون وتعلیق آن
جهت منع ترائیدن جذام وبستن آن بر پای راست جهت تقویت جماع مؤثر است **تمتم** سماقست **تمر الفهد** بلادر است
تمن اسم عربی ارزاست **تملول** قثاء بری است **تنبلی** بلغت دیلمی نبات تافسیا است **تموش** اسم دیلمی
علیق است **تمش دامنه** توت العلیق را گویند **تمالس** بهندی حجر الخضرا را نامند **مع النون ٥ تنکار**
قسمی از بورق ونوع معدنی آن قسمی شبیه ببیخ وآن بوره زبدی است وبشیرازی بجنک نامند وقسمی شبیه
ببرف وآن زبد البورق است وبشیرازی برفک نامند ونوع مصنوعی آن قسمی لحام الذهب مصنوعیست وقسمی که
متعارفست مرکبست از نمک وقلی باسویه سر برابر هر دو بوره ارمنی که مجموع را در شیر گاو وگاومیش بقدر بپوشانند
آن بجوشانند تا منعقد گردد ودر آفتاب خشک کنند وقسمی که مسمی است لحام الذهب مصنوعیست از بول غلمان
نزدیک ببلوغ در ظرف مس بول کنند وبا دستهٔ مس در آفتاب در موضع نمناک مدتها بسایند تا صلب شود و
اقسام آن در آخر سیم گرم وخشک واز سموم است وادخال آن باعث نرمی وزود گداختن طلا ولطیف ومحلل
وجالی ومسقط بواسیر وجهت بردن گوشت فاسد جراحات ودرد دندان وتاکل آن مفید است ومعدنی از خاصیت
آنست که تنقیه قلعی وتلیین آهن را میکند وچون آنرا یکبار در آب تنکار معدنی تطفیه کنند وبار دیگر سرخ
کرده بروغن کنجد تطفیه کنند آهن مذکور مثل مقناطیس جذب آهن میکند وفرق میان معدنی وغیر معدنی ظهور
رطوبت مصنوعی است در آتش بخلاف معدنی **تنین** بفارسی اژدها مینامند وبحری آن از دنباله مثل عقرب
میگزد وبری آن با دهن وهر دو نوع را دست وپا وچنگال میباشد در چهارم گرم وخشک وقتال وضماد خاکستر
سوختهٔ آن با عسل جهت قطع بواسیر وبهق وبرص وبستن گوشت تازهٔ آن بر موضع گزیدن آن رافع سمیت
وجاذب آنست **تن** ماهی بزرگیست که در دریای قلزم ودریای شام بهم میرسد ونمکسود مینمایند وخوردن نمکسود
آن جهت سم مار شاخدار وضمادش جهت گزیدن سگ دیوانه نافعست وخوردن آن وقی کردن بعد از آن منقی معده
ومخرج بلغم غلیظست **تنباکو** ظاهرا قسمی از ماهیزهرج جبلی که قلومس نامند بوده باشد چه در مهیه بقسم سیم

آن شبیه و در هیئت نسبت تمامی با آن مشابه و قسم سیم قلومس را تعریف کرده اند که برگش شبیه برگ کوب و
از آن درازتر و با اندک رطوبتی چسبنده و ساقش زیاده بر دو زرع و با اندک زغب و تخمش در غلافی مایل بسیاهی
و مؤید دیگر انکه در زمان بقراط بجهة رفع وبا کیاهی را امر کرده که آورده در خندق اطراف شهر دود کنند و دود
آن باعث گردید که احدی را وبا اثر نکرد و آن گیاه قسمی از قلومس بوده و این اثر در تنباکو میباشد چه در هر بلدی
که تنباکو شیوع یافته وبا بتدریج کم شده و بالفعل نمایانست والله اعلم بحقیقة الحال و آن در آخر سیم گرم
و خشک و معطس و معطش و مجفف و سم اقسام ماهی و دود آن مصلح فساد هوا و منقی رطوبات دماغ و
محلل آن و جهت درد دندان رطوبی و ربو بلغمی و خاکستر آن جهت زخم دواب و با روغن گل سرخ جهت جرب
متقرح و خارش و منع نزف الدم جراحات تازه و تجفیف قروح مزمنه آزموده است و از جمعی ثقات مسموع شد که
آب غلیان که از کشیدن تنباکو زرد شده بود صاحبان استسقا از خوردن آن بسبب ادرار بول و عرق مفرط
در دو روز نجات یافتند و مضر دل و دماغ یابس و مغلظ خون و مورث سده و خفقان و مکدر حواس محرورین
و سوداویست و آشامیدن آن از سموم و آن معیار رفع تبهاست چه معتادین آن با اندک تبی که داشته
باشند ادراک لذتی از آن نمیکنند **تنزوی خطایی** قرصی است مصنوع سرخ مایل بتیرکی و بعضی مایل بسبزی
و اغبر و این قسم عصاره گیاهی است و سرخ آن مغشوش بطین ارمنی و امثال آنست مرکب القوی و رادع و محلل
و قابض و جهت اورام حاره و بارده و اوجاع آن و گزیدن هوام و تسکین درد سر و سایر اعضا و تحلیل خنازیر
و اورام صلبه و قطع نزف الدم جراحات و آشامیدن یکدانگ و نیم آن تا نیم مثقال جهت اسهال دموی و بواسیر و نفث
الدم و قی الدم و ذرور آن جهت قرحه چشم و مقعد و قضیب و فرزجه آن جهت سیلان حیض و رطوبات رحم و جمیع
عللی که از رطوبات باشد نافع و مضر شش و مصلحش کتیرا است **تنبول** تانبول است **تنوب** قسم کوچک
صنوبر است **تنوم** قسم صغیر شاهبوما است **تنوی** اسم هندی حنظل است **تنکار فارسی** اسم هندی
سهاکه است **مع الواو** ٥ **توت** شیرین آنرا ابطی و ترش آنرا شامی نامند و شیرین آن در اول گرم و در دوم
تر و مدر بول و ملین طبع و مولد خون صالح و مبهی و موافق سینه و شش و مرطب دماغ و در انضاج شبیه بانجیر
و مفتح سده و مصلح حال جگر و فساد سپرز و مسمن و مقوی پیر کرده و جهت آبله و حصبه نافع و مفسد معده
و سریع الاستحاله بخلط حاضر آن و مصلحش سکنجبین است و ترش آن در دوم سرد و در اول خشک و قابض و مطفی
حدت خون و قاطع صفرا و رادع و مانع ریختن مواد باعضا و مواد حاره بحلق و زبان و مسکن عطش و منبه
اشتها و غرغره آب آن جهت ردع و تحلیل مواد و تقویت حلق و خشک آن جهت قرحه امعا و اسهال حار و رب آن نا
مناب آن و خشک آن مضر سینه و عصب و مصلحش عسل و جوارشات و آب مطبوخ پوست بیخ توت که بقدر هفت
مثقال طبخ یافته باشد مخرج حب القرع خصوصاً که برگ شفتالو اضافه کرده باشند و طبخ آن با عسل و انجیر جهت
سموم و برسام و جنون و درد کمر و پشت بغایت نافع و طبخ برگ آن نیز همین اثر دارد و مطبوخ هسته رهم ریشهای

آن باسر

آن با سر و قیر انجیر که در بود مثقال آب طبخ یافته باشد و بنصفه رسیده باشد مسهل قوی سودا و قریب الاحتراقات
و رطوبت بیخ آنرا که خراشیده و زخم کرده و انجیر در حوض شبانروزی جمع شده باشد منعقد نمایند مسهل قوی و جهت
درد دندان و تحلیل دملهای بزرگ نافعست و از صمغ توت هم همین اثر آید و چون آب ریشه توت را که از شکافتن
آن گرفته باشند بقدر هفت اوقیه با برگ انجیر و برگ تاک بقدر یک اوقیه در دیگ سرپوش مخمر گرفته بجوشانند
تا بقدر بیش رسد خضاب بغایت قوی و مجربست و مضمضه طبیخ پوست درخت توت و برگ آن جهت دندان نافع
و خاییدن صمغ آن نیز همین اثر دارد و عصاره برگ آن بقدر یک اوقیه و نیم جهت گزیدن رتیلا و هوام و ضماد آن
با سرکه در حمام جهت شری مزمن و طلای برگ آن با روغن زیتون جهت قروح و سوختگی آتش و ضماد توت فارسی
با سرکه جهت رفع شقاق و شری آزموده است **توابل** اسم اصطلاحی ادویه یابسه است که در اطعمه کنند مثل کشنیز
و زیره و امثال آن **تودری** اسم فارسی است و بیونانی اردسمن خوانند و بعربی بزر خمخم نامند نبات آن برگ آن دراز
و بی‌ساق و شاخهای آن سرخ و صلب و با اندک خاری ریزه و ثمرش در غلاف باریک و لطیف و تخمش از عدس
کوچکتر و اندک پهن و سرخ و زرد و سفید میباشد و بی تندی و در اصفهان قدومه گویند و سرخ آنرا اقوی
گلگون و آن غیر خبه است چه خبه را خاکشی نامند و حقیر نبات هر دو را مشاهده نموده است و هر دو در آخر قریب
بیک یکی در دوم گرم و در اول تر و محرک باه و مشهی و مسمن و جهت برودت احشا و سرخ کردن رخسار و صاف نمودن
بشره و رفع مواد سوداوی و تصفیه صوت و سعال دموی و یبس و مطبوخ آن در شیر جهت تسمین اعضا و رنگ رخسار
نافع و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش بهمن سرخست و نبات آن قابض و در غایت ردعست **توتیای** معرب از
دودهای فارسی است و بیونانی سمقولس نامند و آن معدنی و انابیلی میباشد و معدنی سه قسم است یکی سفید
شبیه بپوست تخم شترمرغ و بر آن چیزی مثل نمک ظاهر و بهترین اقسام آنست و یکی زرد و یکی کبود و شفاف و آن
غلیظتر از هم است و مشهور بتوتیای هندی و در غایت حدتست و انابیلی که مشتق از انبوبه است و بفارسی توتیای
قلم نامند و میزابی که شبیه ناودان باشد عبارت از آنست و چندین قسم میباشد یکی از دو روی است که در گداختن
سنگ مس در کوره دو طبقه بهم میرسد قسمی سفید و بسیار بی ثقل و قسمی کثیف و ثقیل و اول از صاعد و ثانی از راسب
آنست و آن از اذابه اقلیمیاست که بتدریج در ذایب مس ریزند و از طلا و نقره و قلعی نیز بهم میرسد و بدستور از
مورد و از چوب درخت زیتون بری و از نبر بعد اخراج دانه آن بعمل می آورند و بدستور از عفص و خرنوب و توت
سفید خشک و شاخ درخت امرود و مصطکی و حبة الخضرا و شمشاد و انجیر و از گل پودنه تازه و از شکوفه تاک و از
سر پشم ماهی و از غری الجلود بقر و از پشم غیر مغسول بترتیب میدهند اما طریق استخراج انکه بعد از نیکوب کردن آن
در ظرف سفالی جای داده سرپوش سوراخ داری بر آن مستحکم نموده چندان آتش کنند که دود آن بر ظرف شود
اما طریق پشم و سر پشم انکه بزفت یا بعسل آلوده بدستور آتش کنند و صاعد هر یک را استعمال کنند و بهترین
مصنوع آن انابیلی کرمانی و بهترین معدنی سفید آن و عدیم الوجود است و اقسام توتیا را بدون تغسیل استعمال

کتابخانه آستانه قدس

جاین نیست وطریق غسل آن در دستورات مجربیافته است وامین الدوله ذکر نموده که توتیای بحری نیز میباشد
وآن سفید ومستدیر وشبیه بسنگ ریزه است وجالینوس توتیا را در اول سرد ودر دوم خشک دانسته و
مغسول انرا ابرد ومجفف بیدلیغ ومشوی آن لطیفتر ومقوی چشم وحافظ صحت آن ومانع انحدار مواد وجهت تقویت
روح باصره وقرحه زخم قضیب وعانه ومقعد وسرطان متقرح وجراحت بینی وسایر اعضا واندمال قروح وبا روغن
گل جهت التیام جراحات عصب ونشف رطوبات وقاطع نفث الدم ونزف الدم ومقوی معده مسترخی وجهت
قروح ظاهری وباطنی شربا وضمادا واکثر امراض عین وآکله وشیاف آن جهت حرقة البول وحمول آن جهت سیلان
رحم نافع ومولد سده ومصلحش عسل وقدر شربتش تا نیم مثقالست واقسام معدنی آن قاتل وبدلش بوزن آن
شادنج ونصف آن توبال النحاس مغسول وگویند مرقشیثا واقلیمیا بدل آنست وطریق تشویه آنست که توتیا را آسیا
قرص کنند وبر آتش نرم بر روی سفالی بگذارند وبگردانند تا خشک شود **توبال** معرب از تفال فارسی است وآن
چیزی است که از مس وآهن تفته در حین کوفتن آن دیزد وار مطلق آن مراد توبال مس است وبهترین آن مایل بسیاهی
وسرخی وبراق ورقیق است که قریب نامنده سیم گرم وخشک وملطف وجالی وجهت جرب وحکه وسبل وقلع
بیاض ومنع زیادشدن قروح خبیثه والتیام قرحه چشم وخشونت اجفان وبردن گوشت زیاده صلب جراحات وآشامیدن
مغسول آن با علک البطم یا آرد کندر یا صمغ عربی مسهل بلغم وجهت استسقا واخراج ماء اصفر نافع وزیاده آن
باعث سحج وقرحه امعا است وناشسته آنرا نباید استعمال در اضمده ومراهم نمود وآب مغسول آن در نهایت لطافت
وحدت میباشد وتوبال الحدید در چهارم خشک وحابس اسهال خون ومانع خفقان وذرب وضعف باه ودر سایر
خواص قریب بتوبال النحاس است وچون در لتر بسته در جای نمناک خصوصا تحت خمها یکهفته بگذارند زعفران
میشود واز جهت بردن جرب عین وجلای حمره آن وبا ربع آن نوشادر جهت بیاض وسبل آزموده است وبا سرکه و
عسل محلل اورام است وهرگاه آنرا با سرکه مکرر تقطیر ورد کنند معادن را بمراتب نیکو نقره مینماید خصوصا مشتری را
وچون با نکاس نحاس در تکوین زعفران ممتزج کرده وبعد از آن تقطیر شود وشنجرف را با سرکه مقطر مکرر با آن تنقیه
کنند بحدی که شنجرف حل شود بهترین اعمال دانسته اند **توت العلیق** و **توت وحشی** ثمر علیق است **تودری**
شوکرانست **توجره** بلغت مغربی بقلة الاوجاعست **توز** فارسی جوز رومی است **توت** اسم فارسی فرصاد است
توکلی اسم فارسی تغلب است **مع الهاء** **تهیز پلهر** اسم هندی باقلی قبطی است **تهیز آلاچی** اسم هندی
هیل است **تهوک** اسم هندی لعابت **توتک** اسم هندی طوطی است **تونیره** اسم هندی قرعست
مع الیاء **تین** بفارسی انجیر نامند بری وبستانی میباشد وهر یک آن نر وماده وبری آن غیر جیز وریک
وبارش کوچکتر ودرختکان دیو انجیر نامند یاسمیته وبسیار گرم وتند ومحلل قوی وضماد آن در رفع خال و
ثالیل نافع وشیر آن در افعال قویتر از شیر بستانی است وتازه بستانی در اول گرم ودر دوم تر وبهتی وکثیر الغذاتر
از سایر میوها وسریع الانحدار ومسکن حرارت وتشنگی ومعرق وملین طبع ومسهل برفق وکاسر قوه عصبی

ومبرد دل ومسمن بدن خصوصا چهار صباح با قدری انیسون تناول نمایند در تسمین عدیل ندارد ومفتح سدد
ومقوی جگر ورافع درد طحال وبواسیر وعسر بول وهزال کرده وخفقان وربو وسعال ودرد سینه وخشونت قصبه
ریه وبا گردکان خوردن جهت امان از ضرر سموم قتاله وباشراب غایب مناب تریاق وبا بادام وپسته مصلح بدن نهای
ضعیف وزیاده کننده عقل وجوهر دماغ وتازه وخشک آن با مغز قرطم وبکدانه وبوره ارمنی مسهل قوی
اخلاط غلیظ وخشک آن در دوم گرم ودر اول تر ودر جمیع مراتب مذکوره ضعیفتر از تازه ومعطش وثقیل وملین
طبع ودافع مواد عفنه بطرف مسامات جلد ولهذا اکثار آن مولد قمل است وبا مغز گردکان جهت معتادین قولنج
وصاحبان یبوست طبع وتفتیح مجاری غذا وتسمین بدن وگزیدن عقرب ورفع سورت بلاح موثر است وضماد
آن با آرد کندر وجو منضج ومحلل ورم بناگوش ودملها وبا پوست انار جهت داحس وبا زاج جهت قروح ساق
وباخردل جهت خارش گوش وعروی وبا بوره ارمنی جهت بهق وامثال آن وآب مطبوخ آن با حلبه جهت سینه ودبر
وبا سداب وانیسون جهت ریاح وسده نافع وسوخته آن در سفید کردن دندان بیعدیل ومقوی لثه وقاطع نزف الدم
وبا موم وروغن جهت شقاق که از سرما بهم رسیده باشد وحقنه آن با سداب جهت مغص مفید است وانجیر نارس
ملین ومحلل وجاذب وبا توتیا قیه وضماد پخته آن جهت خنازیر وتعقد عصب وبا سرکه ونمک جهت قروح رطبه وبا
عسل جهت گزیدن سگ دیوانه وبا کرسنه جهت گزیدن ابن عرس وطلای آن با بزرخشخاش جهت استخراج استخوان
شکسته دیرینه شده موثر وشیر انجیر مسهل قوی وخطرناک ومنجمد کننده کل ذائب وآب کننده کل منجمدات
واکتحال آن جهت نزول آب وحمول آن با زرده تخم مرغ وموم مدر حیض ومنقی رحم ومخرج جنین وضماد آن با حلبه
جهت نقرس بارد وبا آرد جو جالی جرب متقرح وقوبا وکلف وبهق وطلای آن جهت گزیدن هوام وسگ دیوانه وسنون
آن جهت دندان متاکله ودرد آن وبا پیه جهت قطع وقلع ثالیل مفید وبرگ تازه آن جهت گزیدن سگ دیوانه
وجهت التیام جراحات وخشک آن با سرکه جهت تقشر جلد وطلای آن با آب جهت منع ریختن موی وطبیخ آن جهت
تقویت استخوان کوفته یافته نافع وسایر اجزاء آنرا فی الجمله نفعی در صرع وجنون ووسواس هست وبمرتبه قویتر است
وچون انجیر را مدت روز در سرکه خیسانیده وهر روز بخورند آنرا با قدری سرکه آن بنوشند وبعضی ذکوییه ضماد
نمایند جهت تحلیل سپرز مجرب دانسته اند وچون با مساوی آن مغز گردکان کوبیده روزی بیست مثقال آنرا
بخورند بالخاصیه اطلاق مینماید ومجربست ومضر جگر ضعیف ومصلحش کوپدکان وصعتر وانیسون ومصلح انجیر
تازه سکنجبین وشربت ترنج وریباس وبدلش در اد ویزسش مغز جلغوزه وقدر شربت از خشک آن تا سی مثقال
واز تازه آن تا یکرطل **تیواج** پوست درختی است شبیه بپوست درخت چنار گویند پوست درخت لسان العصافیر است یا بلادم
ختا است وظاهرا اطالیسفر باشد در آخر دوم گرم وخشک وقابض است وبسیار تلخ وبا ماست حکیده وربوب
قابضه جهت اسهال مزمن بارده وقطع خون بواسیر وضماد آن با سرکه جهت درد سر واورام رخوه وسنون آن
جهت درد دندان وتقویت لثه ونزله رطوبی وبخور آن جهت رفع وبا وطاعون عجیب الاثر وبدستور جهت بواسیر

وشقاق مقعد و درد آن و درد رحم و وزن جز آن جهت قطع سیلان و حیض مجرب مفید است و نیم مثقال آن با یک مثقال
نیلوفر در حبس اسهال مجرب است و قدر شربتش تا یکمثقال و مضر محرورین و معطش و مورث التهاب احشا و مصلحش
کثیرا و رب و بعضی فواکه است تیهو اسم فارسی طیهوج است تیغال و تیهال نیز گویند و آن شکوتیهال است تیس
احمق خمیر است تیز الفیل جوز الشرك است تیس بز نر است تیفلیلس اسم یونانی ختنی است
تیدی اسم هندی جراد است تیجبات اسم هندی سلیخه است تیرج اسم هندی ساذج است تیدوکی
لکری اسم هندی آبنوس است تیزافرنجی بلغت مصری شونیز یمانی است حرف الثاء مع الالف
ثافیسا صمغ نباتی است سفید رنگ شبیه بانزروت و تند و تلخ و بسیار تند بو و نبات آن شبیه برازیانه
و کلش سفید و تخمش مثل انجره و یا اندك عریض و در اطراف شعبهای آن مثل اکلیل شبت و بیخش غلیظ و بسیار
تند و تلخ و منبت آن کوهها و در تنکابن و الوت جرند و بدلیلی نامند و بیخ آنرا زخم کرده و رطوبت آنرا بعد از انجماد
میگیرند و بعضی مجموع آن نبات را افشرده عصاره میگیرند و آخرین متخلخل و سبز مایل بسیاهی میباشد
در آخر سیم گرم و خشك و با رطوبت فضلیه و منقی و مسهل بلغم غلیظ و جهت درد پهلو و بطلان اشتها و تحلیل
ریاح و سودا و ضماد آن جهت داء الثعلب و رویانیدن مو و درد زانو و امثال آن و با موم و زن آن موم و کندر
جهت اسقاط بواسیر و جهت قلع آثار سیاهی و بنفشی و کبودی جلد و با عسل جهت جرب متقرح و با گوگرد جهت انفجار
ورم صلب نافع و زیاده از دو ساعت نباید گذاشت و قدر شربتش تا پنج قیراط و پوست آن در افعال مثل صمغ آنست
و چون ریزه کرده در روغن زیتون بجوشانند جهت تقویت عصب و درد مفاصل و آشامیدن آن جهت فالج بغایت
مفید و قدر شربت از پوست بیخ آن و جرم آن تا نیم قیراط و اکثار آن مورث ورم حلق و مغص و احتباس بول و عروض
ضیق النفس و غشی و مصلحش شیر تازه و لعاب بزر قطونا و بدلش در داء الثعلب حرف بابلی و گویند بالخاصیه تخم سداب
دفع مضرت آن میکند و چون گیاه و ساق آنرا داخل اغذیه کنند بجهت احداث حرارت کند که در زمستان محتاج
بپوشش نباشد و رنگ رخسار را سرخ کند و جهت اکثر امراض بارده رحم نافع و آن غیر سداب بری را
صفات غیر آنست ثاقب الحجر بسفایج است ثام لوبیا است ثاموس بیونانی مرزنجوش است ثالسقیس
بیونانی حرف بابلی است مع الجیم ه ثجیر بجیم لای چیزهای افشرده است و قوتش متوسط است مابین عصاره
و جرم آن چیز و از مطلق ثجیر مراد لای آب انگور است و آن قابض و ضمادش با نمك جهت ورم حار و ورم صلب و ورم
پستان و حقنه آن جهت قرحه امعا و اسهال مزمن و سیلان رطوبات رحم و آشامیدن بوشته کرده آن با دانهای
انگور که در آن یافت شود جهت قرحه امعا و تقویت معده و اسهال بغایت نافعست مع الخاء ه ثخین انچه غلیظ
باشد مع الدال ه ثدی ضرعست مع الراء ه ثربا بلغت اندلس اریغارونست ثرید نانی است که در آب
گوشت ریخته تناول نمایند و شامل است بر انچه در دوغ و شربتها و غیر آن کنند مع العین ه ثعلب بفارسی
روباه نامند و آن حیوان معروفیست پوست آن در گرمی قریب بسمور و جهت مبرودین و مرطوبین و نطول طبیخ زنده

ومذبوح

ومذبوح آن جهت درد مفاصل و طبیخ زنده آن قویتر خصوصا که در روغن زیتون جوشانیده باشند جهت تعقد
وصلابت مفاصل نافع و باعث سرعت راه رفتن اطفال و رفع اعیا و آشامیدن یکمثقال از شش آن که خشك کرده
باشند با آب و عسل جهت ربو و سرفه و طلاء آن با پوست سوخته تخم مرغ جهت داء الثعلب مجرب و پیه آن جهت درد
گوش و با روغن زیتون و امثال آن جهت نقرس و دردهای بارد و سعوط زهره آن با موم زن آن آب کرفس ده
روز یکبار جهت جذام ابتداء و زیاد نشدن آن بغایت موثر و گوشت آن جهت مبرودین و محرك باه و صاحبان استسقا
مفید و خاکستر پوست آن جهت سوختگی آتش و نواصیر و قروح حاره و تدهین دست و پا به پیه آن مانع مضرت
سرما و نگاهداشتن دندان آن جهت منع فریاد کردن سگ مجرب دانسته اند و مالیدن پیه آن بر چوبی و نصب
کردن آن در موضعی از خانه سبب اجتماع کیك میشود بر آن چوب ثعبان مار عظیم مع الغین ه ثغاریس بغین
معجمه درمنه است ثغا بلغت عبرانی اسم حرف بابلی است مع الفاء ه ثفل اسم جرم چیزها است که آب آنرا افشرده
باشند و از آنچه غلیظتر و در افعال مشابه آنست مع القاف ه ثقولس هندبای بری است مع اللام
ثلج بفارسی برف نامند در سیم سرد و در دوم خشك و مسکن درد دندان حار و اخراج کننده زلو که در حلق
مانده باشد و جهت گرمی معده و تقویت هضم معده حاره و تبهای حاره و جرب و حکه و ضماد آن بر پیشانی جهت
قطع رعاف و آشامیدن آن باعث اجتماع حرارت در معده و مخدر و معطش و مورث سعال و مضر احشاء ضعیف
مبرودین و صاحبان اورام باطنی است و آب پرورده بآن بهتر است و مصلحش قند و عسل و از خواص آنست که
چون نمك با برف آمیخته بر شیشه پر آب بدستوری بگیرند که شیشه در آن پنهان شود در ساعت آب شیشه یخ کردد
ثلج چینی رطوبتی منجمد برفی است شبیه بنمك که از هند آورند جهت بیاض عین و ظلمت بصر و ضمادش بر بدن
جهت تب دق نافعست و این اسم را بر بارود نیز استعمال میکنند ثلبان عنب الثعلب است مع المیم ه ثمام
بعربی اسم نباتیست شبیه بگندم و قدش کوتاه و ساقش باریکتر و بی بند و غیر مجوف و خوشه آن شبیه بارزن
و طعم آن شیرین و در تنکابن دزاواش نامند و در مازندران بارشیل در دوم گرم و در اول خشك و ضماد تازه آن
جهت ورم چشم و منع ریختن مواد و آشامیدن آن محلل ریاح و مفتح سده و خاکستر آن جهت تقویت مژگان
و رویانیدن آن و تقویت باصره نافع و مضر گرده و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا پنج مثقال و بدلش تودری است
ثمرة الطرفا بار درخت گز است بزرگتر از عذبه که ثمر اثل باشد و مثلث شکل و کرمازج عبارت از آنست
و در افعال مثل ثمرة الاثل و خالی از حرارت لطیفه و جلاء لطیف و تقطیع نیست ثمرة الاثل نوع کوچك
باد کو است که عذبه نامند بقدر نخودی و از آن بزرگتر و غیر مثلث در دوم سرد و خشك و در سیم خشك و قابض
و قاطع نزف الدم و نفث الدم و مقوی احشا و آب طبیخ آن که یك اوقیه آنرا در دو رطل آب جوشانیده باشند
تا بنصف رسد منقی رطوبات عفنه اطفال و گویند جهت رشیلا و رفع جرب رطب و با شکر جهت یرقان و زردی
رخسار و رطوبت رحم و ربو و سعال و ضعف جگر و احشا و آکله و حکه و امراض مقعد و قروح رطبه شرباً و طلاءً

ومعمضه آن جهت تاکلاد ندان واستحکام لثه مفیداست ومنقوع آن که یکشبانروز در آب کرم خیسانیده
باشند در افعال مثل مطبوخ آن وقطور آن مقوی اجفان ورادع مواد ومانع قبول آفات ومقوی بصر وجهة
دمعه وسلاق وجرب بسیار مفید خصوصاً در کلاب خیسانیده باشند وجرم آن جهت نفث الدم وجراحت
شش واسهال کهنه وسیلان مواد ونفث الدم اعضا وبرشته آن باکل برشوی جهت اسهال مجرب ودرود آن جهت
بردن کوشت زیاد وقطع خون جراحات وطلاء آن جهت رنک رخسار وصافی بشره وحمول آن جهت تجفیف رطوبت
رحم وضماد آن که با سرکه پخته باشند جهت شیرپنجه نافع ومضر سپرز ومصلحش دوقو وبدلش مازو با پوست انار بوزن آن
وقدر شربت از جرم آن تا دو مثقال وکویند تا چهار درمست وچون عذبه را باصندل وافسنتین جوشانیده آب آنرا
باشکر بقوام آورند شربت مذکور جهت صاحب سپرز بسیار مفید است وجهت تقویت اشتها واعضا واعصاب ورفع
اعیا ومغص وتغییر رطوبات فاسده معده وتقویت آن بغایت موثر است ثمرة العرعر ابهل است ثمرة الشوک
المصری جلنار است ثمرة شجرة الدولم مقل مکی است ثمرة العلیق توت العلیق است ثمرة السدر بنق است
ثمرة الفؤاد بلغت مصری شاه بلوط است وبعضی مراد از آن بلادر رامیدانند ثمقولس بیونانی اسم توتیا است
مع الواو ه ثومس بیونانی اسم حاشا است ثوم الحیة وثوم الکلب وثوم بری اسقوردیون است
ثوم الماء طحلب است ثوم الثعلب بلغت اندلس قسم ثانی ستدرطیس است ثوم بفارسی سیر کویند وبری
آن اسقوردیون است وبستانی آن دو قسم میباشد یکی بسیار دندانه ویکی مختصر یکی ندانه وبعده پیاز کوچکی
وآن کمتر است وجبلی آنرا بفارسی موسیر نامند وبرکش عریضتر از برک نرکس وکلش بنفش وبیخش یکعدد وبی دندانه
وبزرک مقدار ودر بوی مانند بستانی وبهتر از همه بستانی مشهور پر دندانه است در آخر سیم کرم وخشک وبا رطوبت
فضلیه ومحلل ومدر بول وحیض وعرق ومفتح وجالی وجاذب ومجفف رطوبات معده ومفاصل وحرارت آن
شبیه بحرارت غریزی وملطف ورقیق کننده خون وبا قوة تریاقیه وخوردن آن با مراعات زمان وصداع اعتدال
حافظ صحت ورافع مضرت آبهای مختلف وهوای وبائی ونعش آنست وجهت کزیدن هوام وسک دیوانه وتصفیه
صوت وقطع اخلاط غلیظه وقولنج ریحی ونسیان ورعشه وسپرز ورباح تهیگاه ودرم رطوبتی محرک باه ومولد منی
ودر محرورین مجفف آن ومعطش وجهت تبهای کهنه وقروح شش ودرد معده ومفاصل ودفع کرم شکم وزلوی
در حلق مانده ودفع تشنکی که از بلغم وانهضه ماساریقا باشد وتقطیر البول ونیکویی رنک رخسار وتلطیف
غذاهای غلیظ وجهت ضیق النفس وفالج ورعشه وتحلیل اورام وحصاة کرده وباشراب جهت سم افعی ودوام آن
باعث سقوط موی سفید ورویدن موی سیاه وبا انجیر وسداب وبا مغز کردکان قویتر از فادزهر ومطبوخ آن
با زیره وپوست صنوبر جهت تقویت دندان وبا شیر کوسفند وبعد از آن با روغن تازه وبعد از آن با عسل سرشته باشند
در تحریک باه بیعدیل واکثار آن وعدم مراعات مزاج وسن وفصل محرق خون ومضر بواسیر وزنان حامله وشیرده
وصاحبان زحیر وخنازیر ومولد صفرای بسیار تند ومضعف باصره ومهیج امراض صایمیه ومحرق ومضر شش ومصلح

آنست در آب با قلیلی نمک واضافه نمودن روغن بادام وروغن کرم واستعمال کشنیز وسکنجبین در آب انار ترش
شیرین وامثال آن ونشستن در طبیخ برک وساق آن جهت احتباس حیض واخراج مشیمه وطلای آن با عسل
جهت ریش سر وبثور لثه وقوبا وقروح رطبه سر وتخالة آن وبهق وجرب متقرح وبا برک انجیر سیاه وزیت جهت
کزیدن ابن عرس وبا جندبیدستر وروغن زیتون جهت سم عقرب وبا سرکه جهت تحلیل رطوبت غلیظه وورم اعضا
وضماد پخته آن با شیر جهت کشودن دمل وتضمید محرق آن با عسل جهت ازاله رنک خون منجمد در تحت پلک چشم
وبا روغن بان جهت داء الثعلب وروغنی که در سیر مکرر جوشانیده باشند جهت جمود خون در اطراف بدن وشقاق
که از برودت باشد وجهت مفاصل وقولنج بلغمی وسحج شرباً وضماداً نافع وغرغره با سرکه ترشی سیر جهت اخراج زلو
که در حلق مانده باشد وجهت ترنیخ مفید ومضمضه طبیخ آن با کندر جهت درد دندان بارد مفید وبدلش
پیاز عنصل وسیر صحرایی وطلای آن با نوشادر جهت برص وبهق وبا زفت جهت داخس وخشونت ناخن وکجی آن
وطبیخ آن کشنده قمل است ثوموس تخمی است شبیه به حب بفارسی تخم زرداب کویند وبرک صفراوی مانند
منبت کیاه آن اکثر سایه تاک وآن شبیه بسداب وبرکش درازتر وکلش سفید وتخمش تلخ وتند ودیر وکویند
تربد زردیج آنست ودر افعال مشابه خربق در سیم کرم وخشک ومقیی ومسهل اخلاط غلیظه وکرم شکم ومخرج جنین
ومدر بول وحیض ومحلل اورام بارده وقدر شربتش نیم درهم ومصلحش کثیرا است مع الیاء ه ثیفوس
بیونانی اذخر است ثیربوس بیونانی دفلی است ثیر اسم ورد ابیض است ثیل بلغت ترکی ییلان اوتی
ودر تنکابن کوک جرداش کویند وآن نباتی است که در کنار آبها وزمین نمناک میروید ومخصوص زمانی نیست
وبر روی زمین پهن میشود وشاخهای آن دراز وبندهای بسیار وبرکش بسیار ریز وبر هر بندی کلی رسته
وکلش ما بین سرخی وسفیدی وبا برک آمیخته وطعمش مایل بشیرینی در اول سرد وخشک وقابض وطبیخ آن جهت مغص
وعسر بول وقروح مثانه وطبیخ بیخ آن جهت سنک کرده وآب کیاه آن از نیم رطل تا یک رطل در رفع اقسام مارها وسک
دیوانه کزیده مجرب ورافع حرقة البول واحتباس بول وحصاة وتبهای حاره وسل بغایت آزموده است وضماد
آن بجهت جراحات تازه وکزیده هوام واورام حاره ومنع نزلات وضماد خاکستر آن جهت قطع خون بواسیر وتحلیل
اورام وتجفیف قروح بغایت نافع وقسمی از آن آنرا برک مثل لبلاب وکلش خوشبو وثمرش ریزه وعروق آن در ضخامت
بقدر انکشتی ودر عدد پنج یا شش میباشد عصاره آن با ادویه مناسبه جهت علل چشم وتحلیل مواد وتخمش بغایت
مدر بول وجهت قطع قی واسهال ومنع ریختن مواد بمعده واحشا وتفتیت حصاة کرده ومثانه وقروح آن مفید است
وقسمی از آن میباشد که هر کاه از آن بخورد اعضای آن ورم میکند سوخته آن در ظرف مس جهت قطع خون بواسیر
ضماداً از مجربات شمرده اند وکویند که زیاده بر سه بار احتیاج نمی افتد وضماد تازه آن با روغن کل بغایت ملین ومنضج
ومحلل است حرف الجیم مع الالف ه جاورس بفارسی کاورس کویند وآن نوع دیوه دخن است
که بفارسی ارزن نامند ورنک آن اغبر واز ارزن ریزه تر در اول سرد ودر آخر دوم خشک وبسیار قابض وقلیل الغذا

وازادرن لطیفتر وسریع الهضم تر ومقوی بدن وباروغن وچربی غذائیتر آن بیشتر وخوردن مهرای آن جهة
استوای حجاب ونزلات نافع وحابس اسهال صفراوی وضماد آن محلل نفخ معده ومسکن درد بواسیر ومولد خون
سوداوی ومورث سده ومصلحش روغنها وشکراست چای خطایی نباتیست ساقش زیاده بر دو ذرع وسرخ
وبرکش مایل بسفیدی کرم باعتدال وملین ومنضج ومقوی هاضمه وضماد پخته آن جهة اورام صلبه وتسکین
درد بواسیر نافع ونطول آن معرق ومنوم ومضر معده بارد رطب ومصلحش بادیان ختایی وراز یانه است وابن
تلمیذ گوید که چای قرصی است که از چین می آورند ومسهل ودافع ضرر شرابست واز کتاب اخبار الصین ظاهر میگردد
که نباتیست شبیه بر طبر وخوشبو وباندک تلخی که از جوشیدن تلخی آن زایل میشود وطبیخ آن مسکن التهاب
وصاف کننده خونست جاوشیر صمغی است بدبو وظاهرش سرخ تیره وباطن آن سفید ونبات آن از ساق غلیظ تر
از ذرعی ونرم وبرآن چتری شبیه به شبت وسفید وبرکش شبیه ببرگ انجیر ومایل باسبزی ودرخش وبسیار
وقبۀ آن شبیه بقبۀ شبت وگلش زرد وخوشبو وتخمش سیاه وقریب بانیسون وخوشبو وتند وبیخش غلیظ و
شعبه دار وبدبو وبیرون آن سیاه واندرون سفید در سیم گرم وخشک ومحلل ومفتح ومدر حیض وبول ومقوی
اعصاب ضعیفه ومضعف اعصاب صحیحه ومسقط جنین وقاتل آن وبا قوۀ تریاقیه وجهة تبهای دایره وکزفتگی
وتعقد عضل ودرد مفاصل ودردی که از صدمات بهم رسد وفالج وصرع وامراض بارده دماغی ورعشه که بعد از
جماع بهم رسد ومغص وسرفۀ بلغمی وتقطیر بول وجرب ومثانه ونضج رحم وقولنج بلغمی وریحی واستسقا وحصاة
ورفع سموم ومنع نزلات وجبر شکستگی استخوان وضماد آن جهة جراحت خبیثه وروییدن گوشت بر استخوان
وسایر اعضا ومنع آن از قبول آفات ودردهای بارده ورياح وباروغنها جهة اعیا وباروغن زیتون جهة گزیدن
سگ دیوانه وحمول آن مسقط جنین وجهة امراض بارده رحم واکتحال آن جهة بیاض ونزول آب وسنون آن
جهة درد دندان ومنع تأکل آن وطلای آن جهة قروح ونار فارسی مفید ومضر انثیان ومصلحش رب انگور خیسانیدن
آن در مطبوخ عنبی وقدر شربتش تا یکمثقال وبدلش بوزن او قیر با شیر انجیر وبا اشق وبیخش جهة قروح مزمنه
وحمول آن جهة گشودن حیض واخراج جنین مرده بغایت قوی الفعل وآشامیدن تخم آن با شراب جهة اختناق
رحم ونیم مثقال آن با نیم مثقال زراوند طویل جهة گزیدن هوام وبا نیم مثقال افسنتین جهة احتباس حیض بسیار نافع است
جاموس بفارسی گاومیش نامند وقسمی از گاو است وگوشت آن گرم وخشک وبسیار غلیظ وجهة اصحاب
ریاضات وهزال کلیه نافع ومولد سودا ومضر درد مفاصل وامثال آن ومصلحش آبکامه ودارچینی وادویه ملطفه
وآشامیدن سم سوختۀ آن جهة صرع وکعب محرق آن با عسل جهة تفریح دل وفربه کردن بدن وتقویۀ جگر وذرور
آن مجفف قروح ورافع حکه ومقوی باصره وقدر شربتش تا سه مثقال وضماد سم سوختۀ آن با روغن زیتون محلل
خنازیر وباسرکه جهة داء الثعلب نافع وبخور موی آن وشاخ آن باعث گریختن افعی جاصا بلغت سریانی اسم
اجاص است جار النهر سلق الماء است جاوی زعفرانست جامسه باقلای نبطی است جاوزین و

جاورهج حجر البقر است جاسوس خشخاش زبدی است جارکون اسم فارسی بسباسه است جاکسی
بهندی تشمیز جبت چاول بهندی اسم برنج است چالکری اسم هندی فو است جاکوت بهندی اسم اسفاناخ است
جاپتری اسم هندی بسباسه است جاپهل بهندی جوز بوا است جاری بهندی ذرت است جاندبیل
بهندی لبلاب است جال بفارسی درخت مسواک را گویند جامع النجم قنطوریون است وجیرم دانیز گویند
جاورس هندی ذرت است مع الباء جبن بفارسی پنیر نامند تازۀ آن در دوم سرد وتر ومغزی معده
وبروده ومقوی کرده وملین طبع ومولد خون وخلط صالح ودیر هضم وبعد از هضم سریع السلوک در اعضا
وبامغز گردکان وصعتر بغایت مسمن بدن وباعث نرمی جلد وبوی شیر آن بعد از طبخ وفشردن حابس اسهال
وضمادش مانع ورم جراحات ومضر مبرودین ورافع اشتهای طعام وغیر مهضوم آن باعث قولنج وسده
وظلمت بصر ومصلحش عسل ونعناع وصعتر است وپنیر نمکسود کهنه در دوم گرم وخشک وقاطع بلغم ومقوی
اشتها وامعا ومجفف رطوبات وضماد آن با عسل جهة انفجار دمل ورافع وداحس وبا نوشادر جهة کلف
نافع ومولد اخلاط مراری ومعطش ومولد حکه وجرب ومضر محرورین وصاحبان سده احشا وبسیار کهنه
ومتعفن آن اقرب بسمیه ومصلحش مغز گردکان ودر محرورین میوها وترشیها است وغیر چکیده پنیر که آنرا
دلمه گویند در غایت ترطیب ومنوم وجهة تب دق وسل والتهاب معده ورفع یبوست جلد وطبع ووسواس وامراض
صفراوی والتهاب خون نافعست جبره بلغت مغربی اسم نباتی است طولش سه چهار انگشت وبرگش شبیه ببرگ نیل
وبیخش مثل موی وسفید وبی گل وبی ثمر است ودر بوی شبیه بجزر که در اول دوم گرم وتر ومقوی دل وفکر وحواس و
مفرح وجهة صاف کردن خون والتیام جراحات شرباً وطلاءً وباشراب ودرهم آن جهة وهن عضل وپاره شدن آن
نافع وگویند بیخش را چون با پارهای گوشت طبخ نمایند قطعهای گوشت را بهم ملاصق میسازد ومرق آنرا جهة
یرقان مجرب دانسته اند جبسین بفارسی سنگ گچ نامند وآن سه قسم میباشد وپخته دو قسم آنرا اگر یکی سفید
براق ودیگری سرخ لون باشد جص گویند وپخته براق صفایحی را اسفیداج جصاصین واقسام آن در سیم سرد
وخشک وآشامیدن آن کشنده است وطلای آن مفرداً با سفیدی تخم مرغ وغبار آسیا جهة قطع سیلان خون
وباسرکه جهة رعاف وبریدن جهة منع عرق وباگل ارمنی وعدس وبحیة التیس وآب مورد وسرکه جهة ریزش موی
ومنع ریختن مواد وباآب کشنیز جهة رفع بادسرخ واورام ملتهبه مجربست وچون باروغن زیتون واندکی بوره
وشب یمانی بسایند وبر نوشتجات بمالند از الۀ کتابت میکند وبرجامها باعث قلع چرک وچربی آن میگردد وطلاء
آن بواسیر را رفع مینماید وسفیداب جصاصین در افعال قویتر از سیم وبغایت قابض ورادع وجامع ومجفف است
جبلاهنک لغت فارسی است وجلهنج معرب آن وآن تخم خاری است زرد رنگ زرد رنگ شبیه بشیوران و بترکی
صفراوی گویند وآن نوعی جب بلغت هندی چوبیست زرد رنگ واز اجزای کلکلانج هندیست ودر بعضی
نسخ بخاء معجمه مسطور است جبلاست قطر اسالیونست چبین بترکی اسم ذبابست چره وچنه بهندی

مع التاء

وباعسل جهت بهق ونمش وبازهره کاو جهت شقاق ناخن مفید وموجب ثوران خون وانصباب مواد باعضای
ضعیفه ومصلحش شیر تازه وقدر شربت از بستانی تا پنجدرهم واز بری تا سه درهم وبدلش مثل آن تودریست باتخم
ترد برّی وباتخم پیاز وهرگاه درخت انار ترش را با آب تربتیزلا سقایة کنند انار آن شیرین شود وهرکاه
خسک ونخود را با آب آن مکرر پرورده کنند در تولید منی بیعدیل است جرمیلك بلغت کوهستان وکیلان
اسم دوا است که ترکان بیات انجا ازار نامند بیخی است شبیه ببطری انگشت وطول آن زیاده بر شبری وطعمش
شیرین ومایل بسیاهی وباطن سفید وباصلابت وساقش قریب بذرعی وبرکش شبیه برزبان وطول آن بقدر
شبری وسبز ولطیف ونرم وبرکهای ساقش از اطراف اعلی بقدر برك بید وگلش کبود واز کلانی فرهندی
بسیار کوچکتر ومستعمل بیخ آنست ودافع جمیع زخمها وتشنج آن وچون بر بن دندان بپاشند بنجی بجسبد که از اکل
وشرب زایل نکردد وسنون آن یکدفعه ودودفعه جابر کسر وشرب آن دافع زخمهای باطنی واورام احشا است
جرّی بکسر اول وتشدید ثانی اسم عربی سلور است وآن ماهی عظیم الجثه است ونکش سیاه وبی فلس وشارب آن
مثل ماری باریك ودراز ودر تنکابن باسلی ودر مازندران کلیس نامند وکوشت آن کرم وخشك وضماد آن
جاذب پیکان وخار از بدن وطبیخ آن جهت قرحه امعا وحدت مواد بظاهر جلد وحقنه آن جهت عرق النسا بعد الجلد
وتازه آن ملین طبع وجهت تصفیه صوت وقصبه ریه وسلاقی الدم وخون آن بقدر نیم وقیه با مثل آن سرکه قاطع
خونی است که از حلق آید ومولد بلغم لزج وبطیء الهضم ومضر کرده ومصلحش صعتر ونعناع وآبکامه وسکنجبین است
جراد بفارسی ملخ نامند در دوم کرم وخشك ومبهی وجالی اخلاط غلیظه وجهت تقطیر البول وامراض قصبه ریه
وخوردن دوازده عدد آن که اطراف وسر آنرا انداخته وبا یکدرهم مورد سائیده باشند جهت استسقا مجرب دانسته اند
وجهت جذام بالخاصیه مفید وبخور آن جهت بواسیر وعسر بول وضماد پاهای آن که کوبیده باشند جهت ثالیل وکلف
وجرب خصوصاً سوخته آن با سرکه بغایت نافع وطلای جوف وتخم آن جهت کلف وخوردن قسم بی بال آن جهة
کزیدن عقرب مفید وبستن نوع سبز کردن دراز که در مزارع بهم میرسد جهت صاحب ربع بالخاصیه دافع آنست
وملخ قلیل الغذا ومولد خلط بد [illegible] جرب وحکه ومحرق اخلاط ومجفف ومصلحش سکنجبین وانارین است
جراد البحر بفارسی ملخ دریایی کویند وآن حیوانی است سرش مرتفع واز حوالی سر تا نصف تن صدفی واز هر دو طرف
ده پا شبیه پای عنکبوت وبر سرش دو شاخ ودو شاخ دیگر در تحت چشم آن بیرون جسته است از جراد بری کرم و
خشك تر وخوردن آن [illegible] ونرسه عدد تا هفت عدد جهت منع زیادتی جذام مفید وآشامیدن دو مثقال از سوخته
آن با آب نخود سیاه تا هفت روز جهت اخراج سنك مثانه وکرده مجرب دانسته اند جربوب جلوبست جربوذ
بلغت یمانی نیر است جرجر باقلا است جرامقه شنط الراعی است جرمدانق وجرمدانق کرم دانه است
جرجیر الماء قرة العین است جرجر مصری ترمس است جردلن فاره است جراسیا قراصیا است جرند
بلغت دیلمی نبات تافسیا است جرن بهندی سنبل الطیب است جردل بهندی جنجلاست جرهل بهندی

اسم شیطرج است چتیل بهندی اسم ایلا است مع الشاء ه جنجات بعربی اسم نباتی است شبیه بنبات درمنه
ترکی واز آن خوشبوتر وشاخهای آن باریك وبسیار وگلش شبیه باقحوان وتخمش با اندك پهنی وکوچکتر از عدس
وبا اندك تلخی در سیم کرم وخشك ومفتح ومحلل ریاح وقاطع عرق ومدر حیض ومسقط جنین وطبیخ آن
بدستور سه درهم از جرم آن جهت شکستن بادها ودفع معض ریحی بیعدیل وبخور آن مسقط مشیمه ومصدع و
مصلحش هلیله کابلی وقدر شربتش تا سه درهم وبدلش برنجاسف است مع الخاء ه جخ بلغت تنکابن نام بیراست
مع الدال ه جدوار بیخی است مخروطی شکل بقدر انگشتی واز آن کوچکتر بفارسی ماه پروی وبیونانی ساطریوس
نامند وآن پنج قسم میباشد یکی را ظاهر تیره وباطن برنك بنفشه ومایل بسرخی وعقربی شکل ودر طعم اولا شیرینی وبعد
از آن تلخی محسوس کردد واین نوع را ختایی کویند ویکی ظاهر وباطن سبز رنك ومایل بزردی وزعفرانی شکل
ویکی ظاهر وباطن سیاه وسائیده آن برنك نیل ومرد وراهندی کویند ویکی بقدر زیتون ومایل بسیاهی وکویند از بلاد
دکن از بلاد هند است وقسمی اندلسی است وانتله نامند بقدر شبری وسیاه ونرم وبسیار تلخ وبهترین سه قسم اول است
در اول سیم کرم وخشك وقایم مقام تریاق کبیر است ومفرح ومقوی دل واعضاء رئیسه واحشا وفادزهر بیش وافعی
وسایر سموم ومفتح ومحلل ونضج ومسکن اوجاع ومقوی باصره وباه واشتها ومدر وجهت اورام حاره وبارده
وصرع وفالج ومنع عفونت اخلاط وتب ربع واستسقا وعسر البول وتسمین بدن ودرد احشا وحصاة ویرقان
وقولنج وامراض بارده نافع وطلای آن جالی جلد وجهت بواسیر ودرد دندان ودرد چشم وباسرکه جهت طاعون ورفع
برص ومنع وبا مفید ومصدع محرورین ومورث جراحت امعا ومصلحش سکنجبین وشیر آهن تافته وقدر شربتش
جهت اطفال از نیم دانك تا یکدانك ودر تب ربع دو دانك ودر تقویت باه تا نیم مثقال ودر استسقا تا چهار دانك
وبدلش در تفریح سه وزن آن زرنباد است جدال نوع سبز ملخ است جداجد صرصر است جدی وجدا
بزغاله است ودر معز مذکور چدروا بلغت اصفهانی اسم صبر سقوطریست مع الراء ه جرجیر بفارسی
ترتیزك کویند وبری آن ایهقان است ودو قسم میباشد یکی ساقدار وبرکش از برك ترب دیزه تر وکلش زرد و بسیار
تند وآنرا خردل بری کویند ویکی بیساق وبرك آن نرم وکم حدت وگلش سرخ وبستانی آن سه قسم میباشد
یکی شبیه بترب وساقدار وباخشونت ودر مازندران مشاه تره وکوله تره ودر تنکابن خاص تره نامند وتخم آن
سفید وحرف بابلی عبارت از آنست وقسمی را رشاد وبفارسی ترتیزك شامی کویند برکش بزرك وگلش سرخ وتخمش
مایل بسرخی وطولانی وقسم دیکر دیزه برك وتخمش دیزه تر از حب الرشاد است ومراد از مطلق آن قسم اخیر است
بری آن در سیم کرم ودر آخر دوم خشك وبستانی در دوم کرم ودر اول خشك ومدر شیر وبول ومفتح سدد جکر
وسپرز ومفتت حصاة ومولد منی ومحرك جماع وضماد آن بازهره کاو جهت ازاله قروح وخوردن آن ناشتا
جهت دفع بدبویی زیر بغل نافع ومصدع ومورث سدد ومبخر ومظلم بصر ومصلحش کاسنی وسرکه است وتخم
آن در خواص مذکوره قویتر از آن وبا آب کرم مقیی بلغم وبازوده تخم نیمرشت جهت تحریك باه موثر وضماد آن جهت کلف

ابهل

اسفنداست جرغول بفارسی اسم لسان الحمل است جرجیر بهندی اسم عصفور است چرخ بفارسی اسم زنج آ
چربی گوشت بفارسی اسم سمین است جریش بترکی اسم اشراس است جراته بهندی قصب الذریره است جر
بهندی بمعنی بیخ است مع الزاء ه جزر بفارسی گزر و زردک گویند بستانی آن یکی طویل میباشد و یکی مستدیر
در دوم گرم و تر و گویند در اول تر است مبهی و ملطف و مدر بول و مفتح سده جگر و قاطع بلغم و مقوی معده
و ملین و جهت سرفه و درد سینه و معده و جگر و اخراج حصاه و نطول طبیخ ریشهای آن محلل خون جامد
آن بغایت مبهی و مقوی احشاء رحم و هاضم و پرورده آن بسرکه و نمک جهت اذابه سپرز و سپید بلو مقوی معده
بارد و دوشاب آن قریب بمربای آن و نبیذ آن که آب افشرده آنرا با ربع آن عسل جوشانیده در خم ریخته بگذارند
تا مسکر شود بغایت مست کننده و بطی الانحدار و مصدع و عرق آن که با ادویه مناسبه گرفته شود بدستوری که
در دستورات مذکور است در جمیع آثار نایب مناب خمر است مکو در اسکار و ضماد برگ آن جهت آکله نافع و جرم
آن بطی الهضم و نفاخ و مضر محرورین و مصلحش ادویه حاره و آبکامه و پختن آن با گوشت بزغاله مولد خلط صالح
و قدر شربت از جرم آن تا صد و شصت مثقال و از مربی هفت مثقال و از نبیذ آن تا پنجاه مثقال و تخم صحرائی
و در آثار مثل اصل آن و چون یکجزو آنرا با یکجزو تخم شلغم در جوف ترب در زیر آتش طبخ دهند جهت اخراج سنگ
و عسر بول مجرب دانسته اند و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش انیسون و دو قوت است و بری آنرا در بلاد قزوین گزر
نامند بیخش بقدر انگشتی و گلش زرد و غلاف تخم آن خارناک و در درجه سوم مذکور است در اول سیم گرم و در آخر
اول خشک و با اندک حدتی و در افعال سوای تحریک باه قوی تر از بستانی و حمول آن مخرج جنین و خوردن
آن جهت سموم و ضماد پخته آن اکل و برگ آن جهت انجماد خون که از برودت باشد نافع و آویختن آن در منازل
باعث گریختن هوام و مضر معده و حلق و عصب و مصلحش انیسون و حمول آن منقی رحم و معین بر حمل است
برحمل است ه جزع سنگی است که از یمن و حبشه خیزد و در آن شبیه بچشم و طبقات آن خطوط مستدیر سفید
و زرد و سرخ و سیاه ظاهر است و بفارسی قسم آنرا باباغوری گویند و قسم سلیمانی است و ظاهرا عین الهر نیز از
آن باشد در سیم گرم و خشک و جالی و بلحدت و باعث بیداری و جهت یرقان و منع خواب شیر یا وجهت عسر
ولادت پیچیدن آن در موی زنان موثر و تعلیق آن بر اطفال مورث سیلان آب دهن و دفع ام الصبیان و نگاه
آن مورث خصومت مردمان با دارنده آن و دیدن خوابهای هولناک و رافع لقوه و سنون آن جهت تنقیه و جلای
دندان و ذرور آن قاطع خون و جهت رویانیدن گوشت و بردن لحم فاسد و اکتحال آن جهت رفع بیاض و نزول
آب نافعست جزمازج ثمرة الطرفا است و معرب گزمازج است جزوه شیر بچه است جزر اقلیطی و جزر
بری گویند شقاقل است مع السین ه جساد زعفران است جسمی خسک است جسارا تمر هندی است
مع الشین ه جشیش بفارسی بلغور نامند و آن نیکو فته کرده گندم و امثال آنست جشیزک و چشمک تشمیز است
جش بلغت فارسی اسم مهره کبود است که بر گردن اطفال بجهت دفع چشم بد می بندند جشوم تشمیزج است

چشم خروس اسم فارسی عین الدیک است مع الصاد ه جص جبسین محرقست و بفارسی گچ نامند مع العین
جعده گیاهی است کمتر از نیم ذرع و برگش مفروش و یکروی بالا مزغب و روی دیگر را اطراف محیط بخارهای ریزه
و بر طرف شاخهای آن متفرقه و بر آن خیوط شبیه بموی سفید و پر از تخم و گلش سفید مایل بزردی و با عطریت
و این نوع جبلی است و جعده صغیر نامند و بستانی را جعده کبیر گویند و برگ آن بزرگتر و کم بوتر است و مستعمل
آن جبلی است و بعد از هشت ماه قوتش کم میشود و در آخر دوم گرم و خشک و مفتح و با قوت تریاقیه و مدر بول
و حیض و ملطف و طبیخ آن جهت گزیدن هوام و یرقان سیاه و استسقا و تبهای بلغمی و سوداوی و رفع کرم معده
و حب القرع و تحلیل ریاح و عسر بول و مفاصل و حصاه و تنقیه رحم و رفع نسیان و باسرکه جهت سپرز و ضماد آن
جهت تنقیه قروح مزمنه و التیام آن نافع و مضر معده و سر و مصدع و مصلحش جماما و قدر شربتش تا سه درهم
و از طبیخش تا بیست مثقال و بدلش پودنه کوهی و در تحلیل ریاح شیح و در اخراج کرم پوست بیخ انار و سکنجبین است
جعده قنا بلغت دمشق پرسیاوشانست جعده صغیر جعده کوهی است جعده کبیر جعده بستانی است
جعل اسم فارسی قسم بزرگ خنفسا است جعفیل اسد العدس است جعفری بلغت مازندرانی اقسام گرفس
الورق خضرا است مع الغین ه چغندر بفارسی اسم سلق است جغد اسم فارسی بوم است و آن مرغی است
که در روز قوة بصر ندارد و اقسام میباشد یکی را بفارسی بوف نامند و بترکی سار و قوش گویند و آن عظیم الجثه تر
از سایر اصنافست و شام بوم نامند و یکی را بترکی بیلاق گویند و آن کوچکتر از همه است مکو مرغ حق که آن از سایر
حقیرتر و بقدر قمری است و قسم اوسط سیاه لون مسمی بجغد است و در تنکابن کوره بو نامند و مهر یا درس گویند که
لطوخ دل آن در حین ذبح با وجود گرمی آن بر روی صاحب لقوه و بو کردن آن دافع آن علتست و قطور مغز آن با
روغن بنفشه در سوراخ بینی طرف موافق صاحب شقیقه از مجربانست و چون زهره آنرا با خاکستر چوب گز و عسل
آمیخته بنوشند جهت سلس البول و بول در فراش آزموده است و طلاء خون آن با روغنها جهت کشتن قمل موثر و اکتحال
خون آن و زهره آن جهت شبکوری نافع و چون آنرا ذبح کنند یکچشم آن مفتوح و یکی مطموس میباشد تعلیق
مفتوح آن باعث بیداری و مطموس آن مورث خوابست جغرات بلغت خراسان اسم ماست است مع الفاء
جفت آفرید مولف تذکره گوید که اسم یونانی است و بمعنی مزوج و بحسب ظاهر فارسی بودن آن اظهر است چنانکه
مولف ما لا یسع بیان نموده و آن نباتیست ساقش بقدر شبری و شاخهای بسیار و باریک و برگش ریزه تر از
برگ نخود و ملاصق بهم و در طرف ساقش غلافهای شبیه بهلیله و بادام از سه عدد تا چهار عدد و اطراف غلافها
خار دارد در درون هر غلافی سه پرده و تخمش شبیه بحلبه و در هر پرده بجعده میباشد در دوم گرم و در اول خشک
و با رطوبت فضلیه و در تقویت باه قوی تر از خصیة الثعلب و چون هفت مثقال تخم آنرا با گوشت بره یکساله بجوشانند
و صاحب استسقا یکهفته مداومت باب آن نماید طبلی و لحمی را رفع نماید و مربای آن با عسل بغایت محرک باه و مضر
گرده و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش شونیز است جفت پوست ملاصق بلوطست و بوطلع هم

اطلاق میکنند وجفت البلوط در بلوط مذکور است واز مطلق این اسم مراد آنست جفری کفری است مع القاف
جقطوط بقاف شوکرانست مع الکاف ه چکاوك اسم فارسی قبره است چکی بفارسی اسم کبد است
چکور تکما اسم ترکی جراد است چکردك اسم ترکی دانه میوها است جکا اسم هندی حباحب است چکی
امین الدوله کوید که ثمر هندی است بقدر جوز وسبز رنك وخاردار ودر تجاویف درون آن دانها بقدر
کوکنار وزرد رنك وشیرین طعم ولزج ودر آن دانه تخم دیکر بقدر پسته وصلب ومغز آن سبز وچرب مایل
بتلخی ودرخت آن عظیم است وبالخاصیه مغز آن مولد منی ومحرك باه است مع اللام ه جلید بفارسی تکرك
نامند ودر طبع وآثار مثل ثلج است واز آن کثیف تر جلنار بفارسی کلنار کویند وآن غیر کل انار مثمر است
اکرچه در افعال مشابه یکدیکر اند در دوم سرد وخشك وقابض ورادع ومجفف ومقوی اعضا وجهت اسهال
دموی وصفراوی ورطوبی وزلق الامعا وسحج وقرحه امعا ونزف الدم هر عضو ونفث الدم وجرب وحکه
ومنع ریختن مواد بمعده نافع وضماد آن جهت بدبوئی زیر بغل والتیام جراحات ومنع تزاید اورام وسقوط
موی ومضمضه وسنون آن با سرکه جهت بدبوئی دهان واستحکام لثه واسنان وقلاع موثر ومصدع ومصلحش
کثیرا وقدر شربتش تا دو درهم وبدلش بوزن آن پوست انار است واز خواص آنست که چون روز چهارشنبه وقت
طلوع آفتاب یکعدد غنچه نشکفته آنرا صاحب رمد ومعتادین آن از درخت بدهن جدا کرده فرو برند تا یکسال
رمد نکشد واز مجربات شمرده اند جلد پوست حیوانات ونسبت بکوشت سرد وخشك وهرچه در طبخ مهرا تر
غذائیت آن بیشتر واصلاح دیر هضمی آن با بکامه ور وغنهای کرم باید نمود وپیچیدن عضوی که صدمه ضربه
بآن رسیده باشد بپوست تازه کرم حیوان ذبح کوسفند وبز وامثال آن بغایت مسکن اوجاع وورم آنست
وبدستور جهت اورام بارده مفید والصاق پوست سر بزغاله بر صاحب سرسام مجرب وپوست تازه بز جهة
جذب سم افعی وپوست کوسفند جهت قروح خبیثه وحکه وجرب وتراشه پوست بز قاطع خون جراحات تازه
وخاکستر جمیع پوستها جهت بواسیر وسوختکی آتش وسحج جلد وضماد سوخته پوست اسب آبی با آرد کرسنه سه روز
متوالی جهت رفع سرطان آزموده است وتعلیق پوست فیل جهت تسکین تبهای سرد وپوست شغال جهت کزیدن
سك دیوانه ومنع ترسیدن او از آب وسوخته پوست قنفذ بری با روغن زیتون جهت داء الثعلب ومحرق پوست
افعی جهت داء الحیه موثر است جلوز اسم عربی فندق است وبعضی بر بادام کوهی استعمال مینمایند وحب الصنوبر
کاردانی کویند واین بجهت اشتباه جیم بحاء است چه بحاء مهمله اسم حب الصنوبر است جلغطیط دوغ غلیظ است
جلاب از اشربه ودر انجا مذکور است جلپاسه وزغ است جلغوزه اسم فارسی تخم میوه است وغیر حب
الصنوبر است جُل ورد احمر است جلبوب نوعی از ابلابست جلجلان برسمسم وکزبره شامل است
وبلغت حبش مخصوص سمسم ومولف تذکره کوید که اسم سریانی سمسم است جلیف اسم عربی شیلم است جلیم
قسم سیاه عوسج است جلن حلفا است جلنسرین معرب کل نسرین است جلیان خلر است جلجلاک

الحبش

الحبش خشخاش سیاه است جلنجج فودنج بری است جلماتا صندل است جلوجا جاوشیر است
جلجلاز مصری پشت است جلنجار صعتر است جلنجبین کلقند عسلی است چلیك اسم ترکی
قطاة است چلتاق سلوجیلی است چلتاغوج اسم ترکی حبة الخضرا است چلقان اسم ترکی حداة است
جلی دار بلغت تنکابن آزاد درخت است چلیره بهندی اسم اشنه است مع المیم ه جمیز نوعی از انجیر است
وبیونانی السبعور نامند یعنی تین الاحمر وآن غیر انجیر بری است چه انجیر بری از سموماتست وماکول نیست
وآنرا در دیلم دیو انجیر نامند وجمیز را شلکا انجیر نامند وماکول است درخت آن شبیه بدرخت انجیر وبرکش بیك
توت اشبه وشاخ پر شیر وثمرش بقدر آلوچه ورنك آن بعد از رسیدن سرخ وبیمزه ودر بعضی بلاد در سالی مکرر
بار میدهد در دوم کرم ودر اول تر وجهت سرفه یبسی ودرد سینه وکرده وسپرز ووسواس نافع ولعوق آن که برک
وشاخها وثمرش را جوشانیده آب آنرا با شکر بقوام آورند جهت ربو وضیق النفس وسرفه مزمن وکرفتکی آواز از
مجربات است وبا بموزن آن شکر در دفع سرفه آزموده است وشیر آن محلل اورام وملین وملصق جراحات وجذاب
ومسهل اخلاط غلیظه واز شیر انجیر بستانی ضعیف تر وآشامیدن نیمدرهم آن جهت سپرز وتبهای بارده وخاکستر
چوب آن جهت قروح ساعیه وآکله ونار فارسی مجرب وثمرش ردی الغذا ونفاخ ومضر معده ومصلحش انیسون
وسکنجبین وآب سرد است جمست سنکی است که در حجاز وحوالی مدینه طیبه بهم رسد وسفید وسرخ وآسمانکونی
میباشد وبهترین آن سرخ ارغوانی شفافست در سیم کرم وخشك ومحلل ورافع خفقان وغثیان وغشی ومستی
وطلاء آن جهت اخراج ورم چشم وخاتم آن جهت نقرس وقضای حاجات ومحبوبی نزد خلایق موثر ودر زیر سر کذاشتن
باعث دیدن خوابهای مشوش است تا نیمدرهم ودر ظرف آن اکل وشرب نمودن در آثار مثل آشامیدن آنست جمد
بفارسی یخ نامند در طبع مثل ثلج واز آن لطیف تر وجهت هیضه وتبهای صفراوی ومحرقه بغایت نافع وضماد آن بر بیضه
جهت رعاف مجرب ومضر اورام باطنی واعصاب است جمار بفارسی پنیر خرما کویند ودر اعالی درخت وموضع
طلع است وقلب النخله نیز کویند سفید وشیرین وقریب بطعم شیر است در اول سرد وخشك ومقوی معده وقاطع
اسهال وجهت غلبه صفرا ولاغری کرده وغلیان خون ونفث الدم ودرد سینه وسعال ورفع ضرر نبیذ ورفع
خمار وقی صفراوی وصاف کردن آواز ومنع تحلیل ریاح وجذب حرارت غریبه از بدن وضماد آن جهت کزیدن زنبور
نافع ومضر شش ومولد ریاح وبطیء النزول ومصلحش عسل وخرما وزنجبیل پرورده است جمهوری شرابی است که
مثلث را با آب بجوشانند تا آب بسوزد ومدتی بکذارند واستعمال نمایند وبعضی شراب انکوری سه ساله را جمهوری
نامند وکویند آب انکور است که در جوشانیدن بنصفه رسیده باشد کرم وخشك ومنضج ومحلل ومشهی ومعین
جماع وسریع الانحدار ومولد خون غلیظ ومسخن احشا است جمجم بیخی است شبیه بزردك بری وباریك ودراز
واندرون آن سفید وبیرونش مابین سفیدی وزردی وخوشبو وبا اندك تلخی وتندی وشیرینی واز بلاد چین
خیزد ودر لرستان کره موشان نامند ساق وبرکش شبیه بزردك است در سیم کرم وخشك ومحرك باه خصوصا مربای آن

وجهت ربو و سرفه مزمن و نفث الدم و ذات الریه و ذات الجنب نافع و مضر سپرز و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش
تا دو درهم و امین الدوله گوید از یکمثقال تا یکمثقال و نیم آن با جلاب رافع خفقانست در حال و از مجربات است
جمل بفارسی شتر نامند بچه کمتر از دو ساله آن بهتر از سایر و گوشت آن در دوم گرم و در سیم خشک و مقوی
باه و سایر اعضا و جهت تب ربع و عرق النسا و یرقان و حرقة البول نافع و مولد امراض سوداوی و اخلاط غلیظ
و مصلحش ابازیر حاره و شراب کهنه و ترشی کبر و سکنجبین و بول شتر مسهل و مدر و رافع زکام و جهت سرفه و
ورم جگر و سپرز و استسقا و یرقان و سده جگر و تقویت باه و رفع مستی و بوییدن آن جهت سده مصفا و
نطول و جوشیده آن با حمام جهت نقرس و فالج و صداع و اورام مجرب و شیر آن جهت استسقا آزموده است
خصوصا که با بول آن آمیخته باشند و طلای گوشت سوخته آن جهت قوبا و ضماد شش تازه آن که هنوز
گرم باشد جهت کلف مجرب و مداومت اکل شش آن مورث کوری و حمول مغز ساق آن با پشم بعد از طهر سه روز
متوالی معین بر حمل و نفوخ سرگین آن قاطع رعاف و آشامیدن آن با ادویه مناسبه جهت صرع و ضماد تازه آن
جهت تحلیل خنازیر و بثور و بخور و طلاء آن جهت ثالیل موثر و آشامیدن کف دهن آن در حین مستی مورث
جنون و چکانیدن آب بودنه در دماغ آن باعث زوال مستی آن و کوهان شتر جهت تنقیه رحم و بواسیر و قطع
خون و شقاق و موی نازک آن جهت اندمال قروح و سوخته آن جهت رعاف سعوطا و سیلان خون جراحت
در زور گا نافع و بستن کنه شتر که انچنان زنده بوده بر آستین عاشق جهت دفع عشق گویند آزموده است و چون
گندم را با عرق آن ... کرده طیور بخورند بیهوش شوند و کف دهان آن نیز همین اثر دارد و پنیر مایه شتر در تقویت
باه بیعدیل و سمن بدنست **جمان** بعربی لولو است **جمسفرم** ریحان سلیمانی است **جمد جیپنی** اسبوس است
جمار النخل سلق النخل است **جمت** ثمر هندیست **جمل الحمی** صرجوان است **جماز** بلغت تنکابن سرخس است
جمکادر اسم هندی خفاش است **جمیل** بلغت دیلم جبکلک است **جمکدل** اسم هندی قلقاس است
جمیلی اسم هندی یاسمین بستانی است **مع النون ٥ جنطیانا** اسم بیخی است دراز و غلیظ و مایل بسرخی
و تیرگی و رومی آنرا ساق بقدر انگشتی و در طول قریب بدو ذرع و برگش شبیه ببرگ گردکان و سرخ و ریزه و با
تشریفات و گلش مایل بکبودی و ثمرش در اغلاف شبیه بکنجد غیر رومی را جز مغانی نامند و برگش شبیه بحماض
و آن غیر مستعمل است در اول سیم گرم و خشک و بغایت ملطف و منقی و جالی و مفتح و محلل و مدر و تریاق سموم
و مخرج جنین و جهت گزیدن سگ دیوانه و هوام و سموم مشروبه و ورم جگر و سپرز و عسر بول و احتباس حیض و
ضماد آن جهت گزیدن جانوران و جراحات و قروح خبیثه و جذام بارد و احشا و جهت ضربه و سقطه و کسر اعضا
و وثی و ازالة بهق و طلاء آن با حنا بر کف دست قاطع خون حیض و استعمال آن با سداب در تریاق بقیه اقوی است
و مضر سینه و مصلحش اسقولوقندریون است و قدر شربتش تا یکمثقال و بدلش در تفتیح و تحلیل یکوزن و نیم آن
اسارون و نیم وزن بیخ کبر و در سایر مواضع قسط و زراوند بوزن آن و بقای قوت آن تا سه سال باقیست و عصاره

آن در افعال

آن در افعال قویتر و قوتش تا هفت سال باقیست و طریق اخذ آن آنست که آنرا کوبیده پنج روز در آب خیسانیده بجوشانند
تا آب غلیظ شود پس صاف نموده طبخ دهند تا منعقد گردد **جُند** بفارسی آش بچگان و بترکی اغلان آشی و آن شبیه
بخصیه است و حیوان آن آبی و در انهار عظیم بیشتر یافت میشود از سگ بسیار کوچکتر و موی آن سرخ مایل بسیاهی
و در خارج آب تعیش نمیکند و در دیلم آنرا اسنک نامند و قیاس تقاضای آن نمیکند که خصیه آن بعظم جند باشد
و حقیر تازه آنرا ملاحظه نموده اصلا بو و لون نداشته بعد از جوشانیدن آن در آب خاکستر و پرورده کردن بدود
کاه بعد از مدتی صاحب بوی و لون شده و اینکه در آن نوعی استحاله هست شکی نیست و آن حیوان غیر سگ آبی
بحری است و بهترین آن سرخ و بعد از آن زرد آنست و سیاه آن از سموم قتاله است در آخر سیم گرم و خشک
و مفتح و محلل و تریاق ادویه بارده قتاله و اکثر هوام و مجفف و جهت احتباس حیض و اخراج مشیمه و جنین و نفخ و فواق
و مغص و مالیخولیای مراقی و قولنج بلغمی و ریحی و خفقان بارد و نسیان و فالج و رعشه و سایر امراض بارده دماغی
و عصبانی نافع و مهیج حرارت غریزی و سعوط و طلاء آن جهت درد سر مزمن و سبات و کزاز و صرع و تشنج و برسام
بلغمی و روغن آن بدستور و تضمید آن با روغنها جهت تحلیل اورام مزمنه و دردهای بارده مثل مفاصل و امثال
آن و گذاشتن آن در گوش جهت ریاح و ثقل سامعه و وجع بارده آن و اکتحال آن جهت ظلمت بصر و دمعه و سبل و حمول
آن مصلح حال رحم و مسقط جنین و مدر حیض و بول و آشامیدن آن بقدری که افیون خورده باشند رافع سمیت
افیون و چون با مساوی آن افیون بسایند سمیت آنرا زایل کند و مضر محرورین و مصلحش شربت بنفشه و قدر شربتش
تا یکدانگ و بدلش مثل آن وج و نصف آن فلفل و در بعضی مواد بوزن آن مشک و در امراض جگر فرفیون و جهت تحلیل
رطوبات لزجه سر وزن آن فلفل و ثلث آن دارفلفل و ثلث آن زرنباد است و جند سیاه بقدر یکدرهم کشنده است
در مدت یکروز و تریاق آن ترشی ترنج است و شیر الاغ **جنجل** قسمی از هلیون است و از دمشق خیزد و در افعال مثل آنست
جنبد غنچه ناشکفته هر درختی را گویند و اکثر استعمال آن در جنبد الرمانست **چنار** اسم فارسی دلب است
جناح بلغت اندلس راسن است **جنقه بیا** قنطوریون است **جناح النسر** حرشف است **جنی احمر** ثمر قطلب است
و در قاف مذکور میشود **جنجر** اذان الغزال است **چنپل** صعتر است **چنبه** بهندی زنبق است گویند **چنگال**
اسم فارسی حسک است **چندن** اسم فارسی صندل است **چن** اسم هندی قرنفل است **چنه** بهندی نخود است
چندل بهندی قسمی از بیش است **چنبک** بهندی مقناطیس است **مع الواو ٥ جوز** بفارسی گردکان نامند
مغز آن در دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه و ملین طبع و محلل و مبهی و مانع تخمه و خوردن ده مثقال آن که
با ده مثقال انجیر کوبیده باشند در تلیین طبع مجرب و بریان کرده آن با پوست جهت سرفه که از هوای سرد باشد مفید
و مغز کهنه آنرا چون ناشتا بخایند و طلا کنند جهت تشنج بارد و یابس آن تا داء الثعلب و قوبای اطفال و عانه ایلاکر
درمی است موذی بوت عضو و جهت حمره و غرب والتوام عصب و داء الثعلب و ورم پستان و خوردن با انزروت
مانع ضرر انزروت و مخرج کرم معده و ضماد آن با نمک و عسل و پیاز جهت گزیدن سگ دیوانه و حمول مغز محرق آن با شراب

جهت منع ادرار حیض وخوردن مغز آن ناشتا باعث سهولت قی وبا انجیر وسداب قبل از سموم بخورند موجب
عدم تاثیر سم وبعد از آن سبب رفع سم است واکثار آن موجب مخرج حب القرع وموروث ورم حلق وشور دهان
ومصلحش انارین ومضر محرورین ومصلحش خشخاش وکهنه متکرج آن با سمیت است واز خواص آنست که
چون باسن بکوبند ویا بر آن بمالند مس را نرم کند وآشامیدن سوخته کردکان که با پوست سوزانیده باشند
بقدر یکمثقال با آب مورد وامثال آن جهت قطع خون بواسیر مجرب واکتحال آن جهت جرب وسبل ودمعه مفید
وبدستور ضماد مغز کهنه محرق آن بازفت جهت قروح سر وجوشانیدن صحیح آن در روغن متغیر الطعم وسایر اطعمه
متغیره باعث دفع تغیر آن ورب آن که از آب کردکان سبز وعسل با رب انگور ترتیب دهند جهت خناق وشور دهان
وخون بن دندان واورام وسستی آن بسعید وطلاء تازه آن با مثل آن برگ آن وبرگ حنا جهت نزلات وصداع
مزمن وشقیقه وکل اوجاع بارده مثل نقرس وجهت فالج وامثال آن وقطور برگ آن که کوم کرده باشند جهت چرک
گوش وآشامیدن وحمول کردن پوست ثانی آن جهت نزف الدم وذرور آن جهت جراحات وصمغ آن جهت قروح خبیثه
ودرد دندان ومربای آن با عسل جهت تسمین کرده وتحریک باه وراندن طبع وتقویت روده اعور وخوردن مسحوق
پوست ثانی آن هر روز یاده مثقال جهت تقطیر بول نافع وپوست تازه آن که با خبث الحدید سایده وبا سرکه طبخ دهند
وتا یکهفته خیسانیده هر روز بهم زنند خضاب قوی وبادوام است وضماد پوست تازه آن جهت حزاز وقوبا مفید
وطبیخ نیمکوفته تا یکوقیه پوست بیخ درخت آن در معده ممتلی از غذا مقیئ قوی وقاطع اخلاط لزجه وجهت درد شکم
واسافل نافعست وچون پوست بیخ آنرا با روغن زیتون بجوشانند تا مهرا شود جهت بواسیر وامراض مقعد بغایه
موثر ومسواک کردن با پوست بیخ آن به هر پنج روز منقی دماغ از اخلاط ورافع نسیان ومسواک پوست زرد آن مقوی
لثه است وطلای نشاره چوب آن با سرکه جهت سرخ کردن رخسار مجرب وبا زفت جهت مقوی کردن عضوی مخصوص
وخیسانیدن آن چند روز در روغن زیتون جهت منع تولد قمل از مجربات یافته اند وچون در فصل خزان ریشه درخت
آنرا بریده در روغن زیتون ومازو آنمقدار بجوشانند که روغن سیاه کردد وروغن مذکور را صاف نموده در شیشه
کرده ریشه بریده را بروشنی در شیشه کنند که بقعر شیشه برسد ودهن آنرا مسدود کرده بحال خود بگذارند وقتیکه درخت
بار ور کردد بیرون آورند چیزی مثل مداد در شیشه یافت شود وآن خضابی است که مدتها اثر آن بماند ومولف تذکره
تا یکسال تعهد نموده وچون قبل از مو بر آمدن بر انثیان در حمام طلا کنند مانع روییدن مو میکردد وکندی مجرب
دانسته است وروغن کردکان را خواص مثل کهنه خاییده آنست ومحلل ومسخن وآشامیدن آن در روزی سه درهم
تا یکهفته جهت درد ورک مجرب وجهت امراض بارده نافع وطلای آن جهت آکله ونواصیر چشم ونرم کردن اعصاب
ورفع دردهای بارده بدن وزایل نمودن قوبا وداء الثعلب وقمل مجرب وسعوط آن جهت لقوه وفالج وتشنج نافعست
وبدل کردکان حبة الخضراست بوزن آن وبدل روغن آن روغن سداب وبالخاصیه مغز کردکان مسکن مغص
ومصلح قروح استسقا وضمادا **جوزبوا** بفارسی جوز بویا کویند ثمر درخت هندی است بقدر تخم مرغی وچون مقشر
کردد بقدر عفصی وسرخ تیره رنگ ودرخت آن بقدر درخت انار وبهترین آن تازه خوشبوی تند است که خطوط
سیاه داشته باشد در دوم کرم وخشک وکویند خشکی آن در سیم است قابض ومفرح ومسکن وملطف
ومقوی معده وفم آن ومری وجگر وحافظ حرارت غریزی وهاضم وجهت صلابت جگر وسپرز واورام بارده
ویرقان وخوشبو کردن عرق وبول وبوی دهان وتحلیل ریاح ورفع کلف ونمش وعسر بول وغثیان وقی
ورطوبت معده وزلق الامعا واسهال معده بارده ورطب واذا له رطوبات متعفن معده واستسقاء لحمی
وضماد آن جهت ورم بارده جگر واوجاع بارده رطب ودرد فالج ورعشه وامثال آن وبا افسنتین وعسل
جهت کلف ونمش وآثار ضربه وبا روغنها جهت اوجاع بارده وکری گوش واکتحال آن جهت تقویت باصره
وسبل وجرب نافع ومضر شش ومصلحش عسل ومصدع محرورین ومصلحش کشنیز وبسیار خوردن آن مورث
سوء خلق وحمق ومضر جگر ومصلحش بنفشه وقدر شربتش تا دو مثقال وبدلش بوزن آن بسباسه وجهت
سده وصلابات یکوزن ونیم آن سنبل الطیب وقوتش تا سه سال باقیست **چوب چینی** بیخی است معروف
وکیاه آن بی کل وثمر وبرگش شبیه برگ زنبق وساقش شبیه بساق نی وبهترین آن قطعهای بزرگ املس
سرخ نیم رنگ شاخ جهانیده پیکوم پیکرم است وبسیار صلب واندرون سیاه وثقیل الوزن بحد افراط که
صمغی مانند جوب نیست وکرم زده آن ضعیف القوه است مرکب القوی ومایل بحرارت ویبوست آن زیاده
بر حرارت وبغایت مجفف رطوبات غریبه وملطف ومحلل ومفتح ومدر بول وعرق وبا رطوبت فضلیه دماغ
ومقوی باه ومنقی خون وروح از کثافات وباقوه قابضه ومقوی حرارت غریزی وسریع النفوذ در عمق بدن
ومقوی اعضاء رئیسه واعضاء تناسل ومعده وجهت علت آتشک وقروح خبیثه سعیدیل ودر دفع امراض مزمنه
وآکله وعلل سوداوی مثل جرب وحکه وتب ربع ونواصیر ودرد مفاصل وجذام وداء الثعلب الفیل وسایر اوجاع
بارده وجراحات مزمنه واورام صلبه وداء الثعلب وحیره وسرطان وبهق وبرص سیاه ومالیخولیا که از احتراق
بلغم باشد وجهت قطع عادت افیون بی نظیر ورافع مواد نزلی وزکام ومنوم ومبخر ونیکو کننده رنگ رخسار
ومسمن اکثر ابدان ودر توالد وتناسل اقوی الادویه ودر بروز فرمودن حصبه ورفع سمیت خلط آن واخلاط دهن
مکرر حقیر تجربه نموده است وعلاج مایوسین یاه بآن شده ومستعمل در اکثر مواد آب طبیخ آنست وجرم آن مسدد
وقوی التجفیف است مگر تازه آن که خشک نشده باشد ونخوردن نمک در ایام خوردن آن کلیه نیست چه ترک عادت
آن واعتیاد بادویه حاره مظنه ضرر است در اکثر امزجه وهمچنین اجتناب محرورین از حبوب حامضه واشربه
کم ترشی لزوم ندارد وبتجربه حقیر مکرر رسیده که جمعی بجهت علتی چندین از آب متضرر میشدند بجای آب طبیخ
ونقیع چوب چینی مدتها آشامیده از حموضات قلیله اجتناب نمودند وبسیار منتفع کردیدند واستعمال اقسام
آن در اخذ عرق ونقوع وغیر آن در دستور استخراج یافته ومربای آن در جمیع افعال ضعیفتر از طبیخ آنست مکو
در تقویت معده ودماغ **جوز ماثل** بفارسی تاتوره کویند وآن معرب از کوز ماثل فارسی است وآن خود روی

ومزروع میباشد نبات آن بقدر نبات بادنجان و برکش از آن کوچکتر و کلش سفید و شبیه بسوق و کل البلاب
و از آن دراز تر و ثمرش بقدر گردکان و خارناک مثل بار بیدانجیر و در جوف آن دانها شبیه بدانه سماق و خوش
طعم و مستعمل تخم آنست در اول چهارم سرد و در دوم خشک و گویند در خشکی قریب الاعتدال است مسکن حرارت
ملتهبه و مفرطه و در غایت تقویم و مسکن و رادع اورام حاره و مسکن صداع صفراوی و دموی و ضماد آن در روغن
دانه جهت بواسیر و اوجاع حاره مقعد و اکثار آن قاتل و قدما یکدرهم آنرا سم دانسته اند و طلای طبیخ آن با سرکه
و عسل محلل اورام استسقاء و ضربان و قاطع عرق و مانع قشعریره و ضماد مجموع نبات آن جهت تقویت اعضاء مسترخیه
و مانع ریختن موی و مجفف رطوبات غریبه و خوردن آن جهت دفع صداع مزمن مجربست و قدر شربتش تا یکدانک
و بدلش لفاح دو وزن آن و مورث جنون و فساد فکر و مصلحش فلفل و دار فلفل و رازیانه و عسل است جوز القی ثمر شجریست
مخصوص ببلاد یمن بقدر فندق و جوف آن مشتمل بر پردها و مابین پردها دانه آن بقدر چلغوزه و با اندک بدبویی
در دوم گرم و خشک و مقیی بلغم و مسهل و جهت امراض بارده دماغی و اعصابی نافع و قدر شربتش تا یکدرهمست
با یکمثقال رازیانه و آب گرم و عسل و هرگاه بیست درهم شبت را در یک رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد و جوز
القی و همچنین سایر مقیئات را با قدری نمک ساییده بعسل سرشته با مطبوخ شبت و بقدر احتیاج آب گرم و قدری
عسل بنوشند بغایت مقیی و بی سنگ است جوز الخمس ثمر شجریست هندی بقدر فندقی و مدور و سیاه و خال دار
و پوست آن ناهموار و در جوف آن دانها بقدر قرطمی و زیاده از یکعدد نمیشود در دوم گرم و خشک و مسهل بلغم
و لزوجات و سودای محترق و قدر شربتش تا دو درهمست با آب گرم و مصطکی جوز العبهر دانه ایست مدور شبیه
به آمله و در جوف آن مغزی شبیه بدانه آلو بالو و سرخ رنگ و با اندک شیرینی و قبضی مایل بگرمی و خشکی و قاطع
اسهال مایوسین است با آب مورد و جهت اورام نافعست جوز القطاة دانه ایست شبیه بکاکنج و قطاة در حجم
آن حریص و گیاه آن پر شاخ و منبسط بر روی زمین و پرکوه و نرم و برکش شبیه ببرک خرفه و از آن عریضتر و غبارناک
و منبت آن زمین نمناک و ثمرش مثل کاکنج پرده دار و در جوف پرده غلافی کوچک مایل بطول و در آن غلاف دو دانه
کوچکی است مایل بگرمی و خشکی و خوردن برکش جهت تقطیر البول و جرب و مثانه خصوصا با طبیخ هلیون و عصاره
برک آن جهت قولنج ریحی و خلطی نافعست جوز الشرک ثمر شجریست در حبشه کثیر الوجود بقدر جوزی و اندک طولانی
و مستدیر و انتهای آن تند و پوست خشک آن چین دار و رقیق و در تحت پوست جسمی صلب و در جوف آن دانه شبیه
بدانه انکور و پر عدد و خوشبو و با اندک تندی و اهل مصر آنرا فلفل السودان گویند و رنگ آن مایل بسرخی و تیرگی
در سیم گرم و خشک و با آب گرم مدر حیض و مسقط جنین و رافع درد مثانه و آب طبیخ آن مفتت حصاة و روغنی که
از آب طبیخ آن در روغن زیتون ترتیب دهند جهت درد کمر و سایر اعضا مفید و قدر شربتش تا یکمثقال و مهیج باه و اشتها
و مصدع و مضر سپرز و مصلحش کثیرا و بدلش نصف آن فلفل و در تحریک باه انجره است جوز الکوثل و بعضی جوز القی
نیز گویند ثمر نباتی است هندی شبیه بحربوبه در شکل و رنگ و مستدیر و پهن و پوست آن نازک و در جوف آن غلافی

برنزو

شبیه بغلاف شاهبلوط و طعمش مثل باقلا و برک آن شبیه بلبلاب و کلش سفید در آخر سیم گرم و خشک و بغایت
مقیی و مسهل و منقی بدن از اخلاط ردیه و جهت رفع سده و صلابات و اوجاع بارده و حصاة نافع و مرخی
اعصاب بمرتبه ایست که بعد از خوردن آن تا یکهفته بحال اصلی نمی آید و مصلحش فواکه و ربوب و قدر شربتش تا
یکدانک و یکدرهم آن کشنده است بقی و اسهال و مصلحش ریختن آب سرد متواتر بر بدن و آشامیدن مبردات
معطره است جوز جندم بضم اول و را مهمله معرب از گوز گندم فارسی است و کل گندم نیز گویند چیزی است
شبیه بمغز گردکان که بر روی سنگها متکون میشود سفید مایل بزردی چون در عسل گذارند متخلخل شده
قدر قلیل آن حجم عظیم بهم میرساند در اول سیم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و بغایت مبهی و محرک آن و مسمن
و مع هذا اکثار آن جهت تخفیف قوی مطفی باه است و جهت حصاة و دفع عسر بول و قطع خواهش از گل خوردن و امثال
آن و با آب سیب و به جهت قطع نزف الدم و ضماد آن جهت قوباء و سعفه و نزف الدم نافع و مغثی و مقیی و مصلحش
دیباس و انار و قدر شربتش تا دو درهمست و چون یک رطل آنرا با ده رطل و سی رطل آب گرم بر هم زنند و سر ظرف را
بپوشانند و در روز شرابی مسکر شود بحدی که در تفریح و اسکار مثل خمر و قویتر از آن باشد جوز شیطا بیخ گیاهی است (جوز ارقم)
مستدیر بقدر گردکان و سفید و مصمت و زود شکن و در طعم شبیه بشاهبلوط با اندک تندی و چون خشک
شود از آن پوست سیاه ظاهر میشود و ساق گیاه آن باریک و مستدیر و زیاده بر زرعی و مجوف و خشن و اغبر
و کلش شبیه بکل شبت و سفید و تخمش بسیار باریک و تند مزه و برکش شبیه ببرک زردک و در مزارع و جبال
میروید در دوم گرم و خشک و مخدر و مسکر و مفتت حصاة و مخرج کرم معده خصوصا چون با آب خشک مطبوخ
بنوشند و نانی که از آن ترتیب دهند بغایت منوم و ضماد آن محلل اورام بلغمی ساقست در ترکیب و مجرب دانسته اند
و قدر شربتش تا دو مثقال و مصلحش در تحذیر شیر تازه است جوز شیطا بلغت نبطی بارد درختی است بقدر نخودی
و بشکل زعرور و خشخاش بسیار کوچک و بعد از رسیدن سرخ لون و شیرین و با قبض است و درخت آن بقدر
درخت آلو بالو و چتری و برکش شبیه ببرک سیب و کلش سفید و در بعضی بلاد خراسان نمیکند و در تنکابن بلاد اخوار
نامند در دوم گرم و خشک و مشهی و آروغ آورنده و بقدری مسمن بدن و خوردن آن قبل از طعام و بعد از آن
مسکن درد معده و سایر اوجاع بدن علی الخصوص درد کمر و تهیگاه و هاضم طعام در کل حال و مانع تعفن اطعمه
در معده و مضر محرورین و مصلحش انارین و قدر شربتش تا سه درهمست جوز ابه طعامی است که از آرد کندم
و سبزیها ترتیب دهند و بترکی اوماج گویند و آن مرطب و ملین و موافق سینه و شش و قلیل الغذا و نفاخ و مضر
صاحبان ریاح و رطوبت معده است جوز الرقع رقاع یمانی است جوز الاهل ابهل است جوز الطیب
جوزبوا است جوز هندی نارجیل است جوز ماثم و جوز ماثا و جوز ماثل و جوز مقاتل جوز ماثل است
جوز المرج حب کاکنج است و گویند دلبی است جوز السرو بار درخت سرو است جوز الرقه بندق هندی است
جوز براز قلومس است جوز الحبش جوز الخمس است جوز الانهار و جوز البش جوز القطاة است جوز

ارمانیوس فتنی از مخلصه است جوشانی جوشیطا است جوبل بلغت اصفهان کاشم را کویند جوه صباغان اسم
فارسی ادز بو است جوغان اسم فارسی اشنان است جان اسپرغم اسم فارسی شاه اسپرغم است جو اسم فارسی شعیر است
جو برهنه اسم فارسی سلت است چوبك اشنان اسم فارسی عرطنیثا است جو ین اسم ترکی دغل است جوانی
اسم هندی نانخواه است جواری اسم هندی ذرة است جو تری اسم هندی بسباسه است چته اسم هندی
قمل است چونه اسم هندی نوره است چهره اسم هندی فاره است چوك اسم هندی علیق است چوکهار
اسم هندی نشاسته جو است چوکا اسم هندی حماض است چو تلایی اسم هندی بقلة یمانیه است چهی
اسم هندی شجر است چهکی بیل اسم هندی مخیض است چهنکا اسم هندی جراد البحر است چهار اسم هندی شجر است
چهاچ اسم هندی مخیض است چهلرا اسم هندی قشر است چهلی اسم هندی مخ است چهری عصفور اسم هندی
شیح ارمنی است چوه کلازرا شجرة ابی مالك است و صابون الفاق نامند مع الیاء چیك لك اسم ترکی
ثمریست شبیه به کنجشك و دراز دانهای آن دیوه شبیه بدانهای که در توت میباشد و رسیده آن سرخ و
و ترش و شیرین و در بو شبیه بوی خربزه کومك و لذیذ و کیاه آن بقدر شبری و زیاده از آن و برکش شبیه برك
کل سرخ و با اندك خار و کلش شبیه به پایچال و مثل بنفشه کیاه آن همیشه سبز و در تنکابن لب دانه و دره دیلم
جیل و در کیلان و مازندران خربزه کا نامند و ابن تلمید میجو نامیده است و کیاه دیکر را که دایم سبز است و دانه
سرخ و شفاف و بقدر نخودی از وسط برك آن بموی باریك متصل و برکش بقدر درهمی و با تقعیر و انتهای آن مثل
سر سوزنی و از جمله خارها است آنرا الجومن نامیده و هر دو قسم آن در طبرستان موجود است و اخیر را در تنکابن حبر
نامند و آن دانه آس بریست و چکیك سرد و تر است و مقوی دل و مطفی صفرا و مرطب و مقوی دماغ و جهة امزجه سوداوی
و خفقان و سعال یبسی و جرب و حکه و بواسیر و تصفیه خون و جدری و حصبه نافع و در جمیع افعال کیاه آن مثل
علیق است چدار بلغت فارسی نبات شجریست برکش مثل برك بلوط و با نهایت سبزی مایل بزردی و ثمرش بقدر
عفص مایل ابند وی و بر روی آن شبنمی مینشیند و از آن دانه سرخی بقدر عدس منعقد کردیده نمو میکند و سرخی
آن زیاده میشود و آنرا حب قرمز کویند و در حرف قاف انشاء الله تعالی مذکور میشود و نبات آن در سیم سرد و خشك
و نشستن در آب طبخ برك آن جهة تخفیف رطوبات رحم و ضماد برك تازه آن جهة اورام حاره و تسکین درد و منع
زیادتی آن و هتك عضل و آشامیدن خشك آن با آب سرد جهة اسهال و با عسل و روغن جهة زحیر و درد آن
جهة التیام جراحات و طلاء آن جهة تقویة اعضاء مسترخیه نافع و قدر شربتش یکمثقال است چوه اسم فارسی
زیو است جیك اسم دیلمی صرصر است چران اسم ترکی غزال است جیغ اسم هندی جوز بوا است چپال
اسم هندی ند است چیسه اسم هندی دخن است چپیل اسم هندی حداه است چوبی اسم هندی نمل است
جیلدارو اسم هندی سرخس است جمیدیون اسم یونانی شاهترج است جیر نوره است حرف الحاء مع
الالف حاشا نوعی از پودنه کوهی است شبیه بصعتر و بقدر یکشبر و شاخهای باریك مایل بسرخی و برك

مع الهاء

بلد

و باریك و دیوه و کلش دیوه و مدور و سفید مایل به بنفشی و سرخی و در سنکلاخها میروید و تخمش کوچکتر از خردل است
در آخر دوم کرم و خشك و مسخن قوی و مدر بول و حیض و عرق و شیر و مخرج جنین و مشیمه و مفتح سدة احشاء و منقی
شش و سینه و مقطع و مسهل بلغم و اقسام کرم و مقوی معده و کرده و محلل خون جامد و تریاق سموم بارده حیوانی
و نباتی و شکوفه خالص آن مسهل سودا و قایم مقام افتیمون چون حاشا را با نمك و سرکه بسوشند مسهل بلغم و خلط
آمیخته با آن و طبیخ آن با عسل جهة عسر النفس و تنقیه بلغم سینه و سحوق آن با عسل جهة قولنج و تحلیل فضول و درد
رحم و کلو و تقویة کرده و تنقیه آن و تحریك باه و رفع صرع و خوردن قلیل آن با طعام جهة باصره و ضماد آن با سرکه
جهة نمش و ثآلیل منکوسه و اورام تازه بلغمی و با آرد کندم و شراب جهة عرق النساء و امثال آن نافع و مضر رئه و مصلحش
نعناع و قدر شربتش از دو مثقال تا پنج درهم و بدلش بوزن آن افتیمون و در غیر تنقیه بکوزن و نیم آن صعتر و چون
یکجزء آنرا با ده جزء آب انکور بجوشانند تا ثلث آن بسوزد در جمیع افعال قویتر است و چون صد مثقال آنرا کوفته
و بپخته در لته بسته در شصت رطل آب انکور انداخته بگذارند تا خمر شود جهة تقویة هاضمه و رفع سقوط اشتها
و اوجاع عصبانی و برودت آن و سایر اوجاع ما دون تهیکاه و قشعریره تبهای بارده و رفع مضرت سردی هوا و برف
و سموم بارده بسیار موثر است حاشیش بفارسی حسن یوسف کویند چیزیست که در آبها منجمد میشود مایل بسفیدی
و بدمزه مایل بشیرینی و حار و بسیار تند و قویتر از فرفیون در چهارم کرم و خشك و نیم درهم آن مقیی قوی و یکدرهم
آن کشنده است بقی مفرط و ضماد آن جالی و سرخ کننده رخسار و مستعمل زنانست و جهة امراض بارده استعمال
آن در خارج بدن جایز است حاج بفارسی اشترخار و بترکی دوه سکانی نامند کیاهی است که ترنجبین بر آن منعقد میکردد
کرم بسیار خشك و رادع و جالی و مفتح و تریاق سموم و شرب و بخور و ضماد آن دافع بواسیر و طلاء عصاره سوخته آن
جهة قروح ساعیه بیعدیل و مضر کرده و مصلحش کثیرا و بدلش خند قوقا و روغن آن که از آب تازه آن ترتیب دهند
جهة مفاصل و جمیع علل بارده بغایة موثر و اکتحال عصیر آن جهة بیاض خفیف چشم و قطور سه قطره آن در بینی و بعد از آن
استنشاق بروغن بنفشه دافع صداع مزمن و مجرب دانسته اند و شکوفه آن جهة بواسیر نافعست حالوما اسم
سریانی ابوخلسا است حاز المهر سوربجانست حافظ النفث تین است چه مانع صعود آنست حابس الجوز
نوره است چه حفظ جوز بوا از فساد میکند حافظ الکافور فلفل است حافظ الموتی و حافظ الاجساد قطران است
حافظ النخل و حافظ الاطفال فرفیونست حابس الشعر جالینوس کوید زرنیخ است و بعضی کویند حجر القیشور
و بعضی کویند فاشرا است حالاس اسم یونانی اسفنج است حابی اطراطیقوس است حافر سم حیوانات است
مع الباء حب النیل بفارسی تخم نیلوفر کویند و آن دانه کیاهی است شبیه بلبلاب و بر مجاور خود می پیچد و کلش
کبود و بشکل کل لبلاب و از آفتاب بهم می آید و در غلاف هر کل سه دانه مثلث میباشد در سیم کرم و خشك و مسهل اقسام
کرم و با تربد مسهل بلغم غلیظ و با سقمونیا مسهل صفرا و اخلاط غلیظه و با هلیله مسهل سودا و مفتح سده جکر و سپرز
و جهة برص و بهق و تنقیه بدن و درد مفاصل و سایر امراض بارده نافع و قدر شربتش از یکدانك تا نیم مثقال و یکدرهم

وزیادهٔ آن کشنده است بمغص ولصوق بماساریقا واسهال مفرط ومصلحش هلیله وسحق بلیغ وآلودن آن با
روغن بادام وبدلش بوزن آن شحم حنظل وسدس آن حجر ارمنی است وسفرد گاه بعد از یکشبانروز عمل میکند وبا
محرکی سریع العمل است وقوتش تا سه سال باقی میماند حب الکلی بار نبات نانخواه است وآن مذکور شد
واین شبیه بکرده کوچکی که از باقلا بزرگتر ومایل بطول ودر اوسط آن خطوط ورنگ آن ممتزج از الوان
مختلفه است وقوتش تا سه سال باقی در اخر دوم گرم ودر اول خشک ومقیی قوی بلغم ومدر حیض ومخرج جنین
ومخدر ومسکر ومفتت حصاة وجالی آثار وباشراب جهت صداع مزمن وتعلیق هفت عدد آنرا برای چپ جهت
عسر ولادت مجرب دانسته اند وبدستور خوردن هم هفت عدد وبخور هفت عدد آن وقدر شربتش از نیم مثقال تا یکدرهم
ومکرب ومغثی ومصلحش روغنها وصمغ عربی ومصطکی وزیاده از دو درهم آن کشنده است حب الزلم
غیر تخم کنکر است که مؤلف اختیارات بیان کرده ومؤلف تذکره گوید که نبات آن کمتر از ذرعی وبرگش مستدیر مثل
درهم وحب الثمر قسم صغیر آنست وآن سرخ رنگ ومایل بتدویر ودر جوف پوست آن دانهٔ صلبی مدور ومغز دانه
آن سفید ونرم وباطن پوست آن مایل بسیاهی وسرخی وقسمی بزرگتر از نخودی ومفتح وخوش مزه ودر مصر بسیار است
در دوم گرم وتر وبا رطوبت فضلیه ومحرک باه ومسمن وجهت تسمین کرده وتقویت جگر ضعیف وامراض سوداوی
وخشونت سینه وسعال وحرقت البول دافع ومولد سده ومضر حلق ومصلحش سکنجبین وقدر شربتش تا هفت مثقال
وبدلش حب الخضرا است حب السمنه بفارسی نقل خواجه دانه ایست بقدر فلفلی مستدیر ولونش سیاه ومغزش
سفید وشیرین ونبات آن بقدر ذرعی وشیردار وبرگش سفید اغبر در دوم گرم ودر اول تر وکثیر الغذا ومبهی ومسمن
ویکوقیهٔ آن با ماء العسل مسهل ضعیف بلغم وصفرا وربع رطل از آب برگ آن مسهل قوی وقدر شربتش تا دو درهم
وبدلش پسته وکنجد است بالمناصفه وبطیء النزول ونفخ ومصلحش سکنجبین وعسل حب المسم بنون بعد از
میم وسین مهمله لغت عربی است واسم دانه ایست خوشبو شبیه بحب البطم واز آن کوچکتر بقدر فلفلی واز حجاز ویمن خیزد
وگویند فلنجه است ودرخت آن شبیه بشمشاد است در دوم گرم وخشک ومقوی معده ومسخن ومبهی ومفرح ومجفف
رطوبات غریبه ومقوی هاضمه ومفتح ومفتت حصاة ومدر ورادع بخارات ومصدع ومصلحش شیر وشربتش یک مثقال
وبدلش کبابه است حب الفلک بفارسی ماش هندی گویند دانه ایست سیاه مایل بازرقی وبراق وشبیه تخم کتان
واز آن بزرگتر ومایل بتدویر وشیرین ودر حین خاییدن احداث حرارتی میکند گرم در دوم وخشک وگویند مایل
برطوبتست بغایت مفتت حصاة کرده ورافع فواق ومدر بول وحیض وملین طبع ومجفف منی وبواسیر ومفتح سده
سپرز وضماد آن جهت نیکوئی رخسار ورفع بواسیر نافع ومضر ریه ومصلحش عسل وقدر شربتش یکدرهم است با آب
ترب واعتقاد اهل هند آنست که چون آنرا کوبیده بسنگ بمالایند سنگ را قابل قطع میکند حب الراس دانه ایست
شبیه بمویزج وملساء وغلاف دار وشبیه بحرطم وبهمن وباندک تندی وعطریه وکل نبات آن شبیه بسوس
وراس درحرف الف مذکور است در دوم گرم وخشک ومبهی ومقوی موی ومانع ریختن آن وجهت امراض بارده نافع

وقدر شربتش تا دو درهم وبدلش داس است بقدر نیم وزن ومؤلف ما لا یسع مویزج را حب الراس دانسته است و
اشتباه او از جهت مشابهت با آنست حب بلسان تخم درخت بلسانست بقدر فلفلی وبزرگتر از آن ومایل بطول
ومغزش سفید ورنگ آن اشقر ودر وزن ثقیل وطعمش تلخ وتخم بشام بیمزه وبیمغز ومدور است وبالفعل چون
حب بلسان ودرخت آن مفقود است تخم بشام را بدل آن میکنند وفی الواقع بدل آن نمیشود وحب بلسان در آخر
دوم گرم وخشک ومدر بول وحیض ومقوی معده وباقوت تریاقیه ومجفف رطوبت معده وامعاء ودافع مغص
وامراض بلغمی وسوداوی وضیق النفس ودرد معده وجهت تحلیل نفخ وسرفه وورم دبیر وعرق النساء وصرع وسده
جگر واستسقاء وگزیدن هوام نافع ومضر مثانه ومصلحش کثیرا وقدر شربتش تا دو درهم وبدلش یکوزن ونیم از
عود بلسان اگر نباشد بوزن آن سلیخه وعشر آن بسباسه است ودر تریاقیات هم وزن آن زراوند طویل با حب
الغار حب البان دانه ایست کوچکتر از پسته ومدفون در غلاف مثل غلاف لوبیا وبا اندک تلخی وپوست آن سفید
ورقیق ودرخت آن بزرگتر از درخت گز وبرگش شبیه ببرگ بید وبسیار سبز وگلش مثل ریسمان وازده در دوم
گرم وخشک ومفتح سده جگر وسپرز ومسهل بلغم خام وعصارهٔ آن مقیی وآشامیدن جرم آن با آب وسرکه
جهت سپرز مجرب وفتیله آن جهت رعاف وسنون آن جهت استحکام لثه وضماد آن جهت اورام صلبه وتشنج ومفاصل
وشقه وصلابت جگر وسپرز ومواد سوداوی وبلغمی وکلف وجرب وحکه وبابول جهت ثالیل نافع ومغثی ومضر
جگر ومعده ومصلحش رازیانه وقدر شربتش تا دو درهم وبدلش یکوزن ونیم آن سلیخه وعشر آن بسباسه وروغن آن
جالی ومحلل وجهت درد گوش وبروی وطنین ورفع ثالیل وشقاق مزمن ونرم کردن عصب ودرد دندان واوجاع
بارده وامثال آن وتحلیل ورم جگر وسپرز وبواسیر وبا مصطکی جهت قی بلغمی وضماد آن با عنبر جهت نزلات بارده
وسردی دماغ وجرب وحکه وتقشیر جلد وقلع آثار قروح نافع وآشامیدن یکمثقال آن با عسل وآب مهیج قی ومسهل
وبا آب وسرکه جهت تنقیه جگر وسپرز ویکدرهم آن مسهل رطوبات رقیقه ومضر معده ومصلحش انیسون وچون
داخل طیب کنند متکرج نمیشود حب الخضرا بفارسی بن نامند وآن بار درخت سقز است ودر بطم خواص درخت
آن مذکور شد تازهٔ آن در اول خشک ودر دوم گرم وخشک آن در سیم گرم وخشک ومبهی ومدر بول وحیض
وخون بواسیر که منقطع شده باشد ومسخن گرده ومعده ومحلل نفخ ورياح ومسمن گرده ومنقی بدن از فضلات
بلغمی وجهت سرفه وفالج ولقوه واستسقاء وبا سرکه آشامیدن آن جهت گزیدن رتیلا وتنقیه جگر ودرد سر وضماد
محرق آنرا جهت رویانیدن موی در داء الثعلب مجرب دانسته اند وبطیء الهضم ومضر محرورین وقاطع اشتهاء ومصدع
ومورث قلاع ومصلحش کثیرا وخمیرهٔ بنفشه وسکنجبین ورب حامضه وبدلش مغز گردکان وگویند پسته وبادام است
بالمناصفه وروغن مغز آن در دوم گرم وخشک ومبهی ومصلح بلادر ومقوی اعصاب دموی وجهت مواد بارده
رطبه نافع وآشامیدن آن جهت تصفیه صوت وتفتیح سدد ویرقان وعسر بول وتحلیل حصاة ودرد کمر وزانو وفالج
ولقوه وبا سرکه جهت جمیع سموم وبرودت اعضاء وتدهین آن بدستور جهت امراض مذکوره واعیاء وتقویت هاضمه نافع

و مورث تشنگی و مصلحش طباشیر و قدر شربتش تا سه درهمست **حب المحلب** در طبرستان محلب صلب نامند و آن است
با عطر تیر و پوست بیرون آن سرخ و درون صلب و مغزش سفید و بقدر خار درخت آن خوشبو و قریب بدرخت
بطم و زیاده بر قدر قامتی و در جبال گرمسیر یافت میشود و در لرستان بسیار است و برگش دراز و خوشبو و از برک
زرد آلو کوچکتر و مایل بحبزی و در دوم گرم و خشک و مبهی و مدر بول و حیض و مفتح سده کرده و مقوی جگر و سپرز
و مسکن اوجاع باطنی و مفتت حصاة و مستی و مخرج اقسام کرم و ملین صلابتی که از صدمه و ضربه باشد
و اخراج رطوبات سینه و شش و مفرح و مقوی حواس و جهة خفقان و درد کمر و پشت و قولنج و غش و با بادام و شکر
مسمن بدن و تقطیر بول را نافع و چون داخل نان کنند باعث سرعت انهضام آن و رافع ضربان و مداومت باغتسال
آن در حمام مانع نزلات و بغایت مجرب دانسته اند و نگاهداشتن آن در پارچه کبود و بدستور بخور آن مبطل سحر
و مداومت بخور آن موجب الفت معاندین و طبیخ آن جهة نقرس و طلای آن جهة کلف نافع و مضر دماغ و احشا
حاره و مصلحش گلاب و ربة ریباس و قدر شربتش از سه درهم تا پنج درهم و بدلش مغز بادام تلخ و چوب و برگ
آن در اول گرم و خشک و مقوی بدن و جهة رفع رایحه کریهه بدن و گریزانیدن هوام و نگاهداشتن چوب آنرا
با خود جهة قضای حاجات و بخور پوست آنرا جهة گریزانیدن هوام و پشه مجرب دانسته اند و چون با سداب
و مصطکی و قسط در روغن بجوشانند جهة فالج و کزاز و لقوه و رعشه و مفاصل و اورام سرد با و طلاء و جهة
جبر کسر و ضربه و سقطه بغایت مفیدات **جبجبی** ثمر درختی است در عمان از نارجیل بزرگتر و بی لیف و چون
شکسته شود اجزاء آن مشتمل میشود بقدر نخودی و بزرگتر از آن و چیزی نرمی شبیه با رد و سمراغیر و تند
و لذاع و بسیار قابض و ترش و مادامی که در ثمر است قوتش تا هفت سال باقیست و چون بیرون می آورند تا
یکسال در دوم سرد و در سیم خشک و قاطع اسهال مزمن و نزف الدم و تشنگی و التهاب صفراوی و غثیان
و چون یکهفته مداومت نمایند جهة رفع صداع حار و منع تصاعد بخار بدماغ و سدر و دوار و با عسل جهة
زحیر نافع و مضر سینه و صوت و مورث سعال و مصلحش کتیرا و قدر شربتش یکمثقال و بدلش سماق است
حباحب بفارسی کرم شب تاب نامند حیوانی است از مگس کوچکتر و رنگش اغبر و زرد و مقعدش در غایت
سبزی و در زیر بال آن مستور و چون پرواز کند مکشوف میگردد و در شب مانند اخگر میدرخشد گرم و خشک
و حار و از ذراریح قوی تر و سر عدد آن قتال و یکعدد مقطوع الراس آنرا که خشک شده باشد با دوازده مثقال حلتیت
چون سر روز بنوشند جهة اخراج سنگ گرده و مثانه مجرب دانسته اند و قطور یکعدد از خشک آن با روغن
گل جهة حرک گوش و کری و باصره و سفیداب مسقط بواسیر و تدهین آن با روغن کنجد بر خسار مورث دوستی
مردم و قضای حاجات مؤثر است **حباب** حیوانی است بسیار کوچک و سیاه و شبیه بعقرب و از جعل باریکتر
و در عیر پیدا نجیر بهم میرسد و چون کسی را بگزد در یکشبانروز اگر نکشد از سر روز نمیگذرد و علاجش تبرید و
تحذیر قوی است **حباری** بفارسی هوبره نامند مرغیست بری خاکستری رنگ و منقش بسیاهی و منقارش دراز

درآخر دوم

در آخر دوم گرم و خشک و موافق مبرودین و گوشت و پیه آن جهة ربو و ضیق النفس و پرده سنگدان آن جهة خفقان
و اکثر امراض سینه و اکتحال آن با مثل آن نمک سنگ جهة ابتداء نزول آب بغایت نافع و چون پیه آنرا با اندک نمک
و سنبل سرشته بقدر نخودی حب ساخته خشک کنند یکعدد آن در قطع اسهال دوری که زرب نامند بعدیل است
و خون آن تا سه مثقال با آب و شراب جهة ربو و عسر النفس و خاکستر پر آن جهة ثالیل و ضماداً نافع و گوشت آن دیر هضم
و مضر محرورین و مصلحش سرکه و دارچینی است و گویند چون ناخن آنرا با مومیزن آن حب المکنیم سائیده با عسل بکسی
اطعام کنند باعث محبت مفرط میشود و تعلیق آن موجب قبول و تعلیق چشم زخم و تعلیق سنگی که در چینه دان آن
بهم رسد قاطع رعاف و بیضه آن خضاب خوب است **جبرج** مرغیست شبیه بحباری و از آن کوچکتر و در کنار
آبها میباشد گرم و غلیظ و مولد خون سوداوی و مصلحش مهرابحتن و بادارچینی و آبکامه بدون روغنها استعمال
نمودن **جبوب** بفارسی دانه نباتات را گویند و در طی ذکر اصلاء هر یک مذکور است **حبق** بعربی اسم کل نباتات
ما بین شجر و گیاه خوشبو است و از مطلق آن مراد فودنج بری است **حبق الفیل** و **حبق القنا** مرزنجوش است
حبق الراعی برنجاسف است **حبق قرنفلی** فرنجمشک است **حبق الزنجی** و **حبق ترنجانی** بادرنجبویه است
حبق البقر بابونگ است **حبق خراسانی** بقلة خراسانیه است **حبق صعتری** و کرمانی و **حبق بستانی**
شاهسفرمک است **حبق نبطی** حام است **حبق التمساح** و **حبق الماء** فودنج نهری است **حبق الشیوخ**
مرو است **حبق جبلی** فلفلمونست **حبق النهر** لوبیاخیو است **حب البقر** کرسنه است **حب** مداد است
حب القلقل در حرف قاف مذکور میشود **حبق ریحانی** شیح است **حب القنب** شهدانج است **حباة** حند قوق
بری است **حب الجنکلا** حب التمنر است **حب اللهو** کاکنج است **حب الدهمه** حب الغار است **حب الدود**
کرمدانه و آن ثمر مثنانست **حب الفهم** بلادر است **حب الراس** تخم نوعی از جرجیر است که حرف بقلی نامند **حب**
البطم حبة الخضرا است **حب الوز** لسان العصافیر است **حب الزلم** بوز الحماض است **حب الفقد** تخم
فنجنکشت است و گویند ثمر بکمو نست **حب سجستانی** دانه قاقله است **حب خطائی** و **حب السلاطین** دند است
حب التافوخ بلغت بغداد بیخ دلبوث خشک است **حب الاثل** عذبر است **حب العرعر** ابهل است **حب الصراط**
مادریونست **حب العروس** کبابه است و گویند تخم نیلوفر است **حب حلوم** انیسونست **حب السودا** شونیز است
و تشمیزج را نیز گویند **حب العصفر** قرطمست **حب الملوک** هودانه است و گویند دند است و گویند حب صنوبر
کبار است و بغدادی گویند بلغت بغداد اسم قراصیا است **حب العصفور** ربی است و گویند انلق است **حب الغناء**
عنب الثعلب است **حبن** و **حبین** دفلی است **حب المساکین** لبلاب است **خبجب** بلغت اهل یکنه طلیخ هندی است
مع التاء ه حثلم بثاء مثلثه درد روغن است **حثره** غوره انگور است **حثرما** بسریانی اسم نعنا عست
مع الجیم ه حجر اسم هر چیز از زمین صلب گردد از توالی رطوبات و جفاف مره بعد اخری تا رفع مزاج ارضی
آن گردد و اختلاف رنگ آن بسبب محل و غلبه رطوبت و حرارت و امثال آن میباشد رطوبت و برودت غالب در

موجب بیاضند و قلت هرد و باعث تکرج و حرارت و یبوست باعث حمره اند و قلت آن سبب صفره و حرارت مفرطه
و رطوبت ضعیفه موجب سواد و محک در غیر مستحکم المزاج بخلاف رنگ ظاهر آن میباشد حجر لبنی سنگی است
اغبر و با اندک شفافی و چون بسایند مثل شیر میگردد در دوم سرد و در اول خشک و قاطع نفث الدم و حیض
و مفتت حصاة و جهت قرحه معده و ضماد آن رادع مواد و اکتحال آن جهت منع نزول آب و قرحه و سلاق نافع
و مورث یرقان و مصلحش عسل و قدر شربتش نیم درهم و بدلش شادنج است حجر عسلی سنگی است سفید و
ساییده آن غلیظ و مایل بزردی و شیرین مایل بحرارت و منقی قروح و در افعال ضعیفتر از حجر لبنی است
حجر مشقق سنگی است زعفرانی رنگ و توبرتو و زود شکن و از نواحی مغرب خیزد و در شکل شبیه بسرنج
و در قوة قریب بشادنج و اندک از آن ضعیفتر و با شیر دختران جهت قروح عتیقه چشم و التیام طبقه قرنیه
و برآمدگی حدقه و خشونت اجفان بهتر از حجر لبنی است حجر قبطی بلغت مصر لونیز نامند سنگی است مایل
بسبزی و سست و بغایت زود شکن و گازران بآن جامه میشویند در اول سرد و خشک و قاطع سیلان
خون در ظاهر و باطن و محلل اورام و مجفف قوی و آشامیدن آن با آب جهت اسهال مزمن و درد مثانه
و نفث الدم و فرزجه آن جهت قطع سیلان حیض و رفع بدبویی رحم و ذرور آن جهت قطع سیلان خون
جراحات و اکتحال آن با ادویه سفیده جهت قرحه چشم و با موم و روغن جهت منع زیاده شدن قروح خبیثه
و التیام جراحات نافعست حجر حبشی سنگی است شبیه بزبرجد و بیرم و گویند نوعی از زبرجد است و از بلاد
حبشه خیزد و ساییده آن سفید رنگ میشود و گوهر بسیار تند و منقی و جالی و جهت ازالة آثار قریب العهد
و بیاض و انتشار بدون ورم و ظفره نافعست حجر الیهود سنگی است بشکل بلوط مایل بسفیدی و با خطوط
متوازیه و در آب نرم میشود و طعمی ندارد و محمد بن احمد گوید که نر و ماده میباشد و ماده آن مستدیر و سفید
و مخطط بسیاهی و سرخی مثل دستنبویه و بقدر جوزی است و جهت حصاة زنان مجربست و نر آن بشکل بلوط
و مخصوص حصاة مردانست در اول گرم و در دوم خشک و گویند معتدلست و مدر بول و مانع تولد حصاة و از
یکدانگ تا نیم مثقال آن با پنجاه مثقال آب مفتت سنگ گرده و مثانه و طلاء آن جهت التیام جراحت و با عسل جهت
تلیین صلابات نافع و مضر معده و سپرز و مصلحش تخم کرفس و عسل است و گویند مضر جگر و مصلحش صمغست
حجر الفلفل نزد مولف مالایسع حجر حبشی است و ابن تلمیذ گوید که آن سنگریزهای شبیه بفلفل است
که در حین خشک کردن فلفل با آن مخلوط شده کیفیت آنرا حاصل میکند و در اطلیه مثل کلف مستعمل است
حجر القمر سنگی است که نقره را جذب میکند و در حین زیادتی قمر اغبر و تیره و در آن مبدل بسفیدی میشود و با اندک
شفافی و سبکست و در مغرب و بلاد عرب یافت میشود در دوم سرد و در اول خشک و جهت صرع اکلا و سعوطا
مجرب دانسته اند و جهت جنون و خفقان و نزف الدم و تعلیق آن در پارچه کبودی باعث قولنج و رفع
خوف و فزع و آویختن آن بر درخت خرما حافظ ثمر آن و مثمر آن و مضر گرده و مصلحش کثیرا و قدر شربتش

یکعدس

یکعدس حجر افریقی سنگی است ما بین خفت و ثقل و اجزاء آن مختلفست در صلابت و لین و با خطوط سفید مثل
اقلیمیا و از افریقیه خیزد و با قوت مجففه و اندک قابضه و بالذع و محرق مطفی آن سرد در حرم فعل آن قویتر و بجهت
قروح خبیثه و متعفنه مفردا و با عسل و شراب نافع و محرق مغسول آن با موم و روغن جهت سوختگی آتش و امراض
چشم مفید است حجر الاساکفه سنگی است ملون بسرخی و بزردی و سیاهی و شکسته آن مایل به تیرگی و کبودی
و مستعمل کفش دوزان است و ذرور آن جهت ورم لهاة و جراحات و قطع نزف الدم نافعست حجر البحیره
سنگی است رقیق و سیاه و چون در آتش اندازند اندک ملتهب گردد و از نواحی شام خیزد با محللات محلل و با
مجففات مجفف و جهت ریاح و رکبین و التیام جراحات نافعست حجر السلوان سنگی است سفید و شفاف
و شبیه ببلور و فرق میان آن و بلور نرم شدن آنست در آب جهت خفقان و نزف الدم و حرارت معده و آشامیدن
آن دافع مرض عشق است و قدر شربتش یکعدس و نوعی از آن مایل بزردی و بسیار براق نیست و از جمله سمومست
حجر الکلب سنگی است که چون بطرف سگ اندازند بدندان گیرد و دور افکند در عداوت مؤثر دانسته اند و چون
در آب یا شراب اندازند و از آن بنوشند و حضور آن در مجلسی باعث عربده اهل مجلس و گذاشتن آن در برنج کبوتر
باعث گریختن کبوتر است حجر الخزامی سنگی است سیاه و بدبو و از صقلیه خیزد و از آتش مشتعل گردد و از
آب کم که بر آن ریزند شعله ور گردد و از روغن اطفا یابد و تعلیق آن جهت صرع و درد رحم و جهت زنان عاقر و
منع اذیت حیوانات موذی و بخور آن جهت گریزانیدن هوام مؤثر است حجر اعرابی بفارسی شکوسنگ نامند وسنگ زخم
سنگی است شبیه بعاج و از بادیه عرب خیزد جالی و قاطع نزف الدم جراحات و سنون محرق آن جهت جلاء دندان
و تقویت لثه نافعست حجر غاغاتی سنگی است که از وادی مشهور بغاغا و ما بین فلسطین و طبریه خیزد و معروفست
بجهنم چون در آتش گذارند مثل چوب سوخته گردد و از بوی طلا آن بکوفیر میماند با صلابت و سفیدی و قبل از
احراق سیاه مایل بکبودی است و بسیار سبک و صفایحی و بوی آن در احراق مانند بوی شاخ حیوانات و
نفطست در دوم گرم و خشک و محلل و ملین و شرب آن قاطع حمل و حیض و مفتت حصاة و بخور آن جهت غشی
که از اختناق رحم باشد و گریزانیدن هوام و مضر ریه و مصلحش زعفران و مهیج صرع مصروعین و ضماد آن جهت
نقرس و رویانیدن گوشت مفید و بخور آن دافع کرم اشجار و قدر شربتش تا نیم درهمست حجر الاسفنج سنگی است
که در آن یافت میشود و اسفنج مذکور شد و بهترین آن سفید و صلب است در اول گرم و در دوم خشک و مجفف
بلا لذع و قاطع نزف الدم و ذرور آن جهت التیام جراحات و طلاء آن جهت تحلیل اورام و آشامیدن بقدر
دو دانگ با شراب و امثال آن جهت حصاة گرده و یرقان نافعست حجر خزفی سنگی است مصری شبیه بخزف و
صفایحی و زود از هم ریزد بغایت خشک و گرمی آن کمتر و با قوت قابضه و اندک حدت و قایم مقام حجر میشود در ستردن
موی و دو درهم آن با شراب قاطع حیض و خوردن آن چهار روز بعد از زن باعث قطع حمل دایمی زنان و ضماد
آن با عسل جهت ورم پستان و قروح خبیثه و منع زیاده شدن مؤثر است حجر المس سنگی است که بآن کارد

وشمشیر تیز کنند وبفارسی فسان کویند والوان مختلف میباشد وبهترین آن سرخ وسیاه براقست وسنباذج
قسم زبون آنست وسرخ آن حار است در اول وباقی همه سردند جهت حکه وجرب وداء الثعلب وسلاق وبیاض و
منع بزرگ شدن پستان وخصیه وساییده آن با آهن جهت رویانیدن موی وآشامیدن یکدرهم آن باسرکه جهت
ورم سپرز وصرع نافع ومضر کرده ومصلحش کتیرا ساییده وقسم اغبر آن بو بروی مس جهت قروح که دفعه بهم رسد
ومحرق قسم سبز زیتونی آن جهت سوختگی آتش وبیاض چشم وباسرکه ونطرون جهت خنازیر وقوبا وجرب وحکه وبا
قیروطی جهت سرطان وآکله وشقاق وخروج مقعد واورام حاره اعضای عصبانی والتیام جراحات عصب و درد
آن نافع وساییده در ادویه چشم بو بروی آن باعث زیادتی قوت وجلای آن موثر ودرور قسم سرخ آن جهت بیاض چشم
وقروح وسوختگی آتش مفید است **حجر الحیه** بفارسی مهره مار کویند قسمی از مار بهم میرسد بقدر فندقی ومایل بزردی
وبرنگ خاکستر وبعضی سیاه وصلب ومخطط بخط سفید وسست میباشد وقسمی معدنی است وباد مهره نامند
وبعضی کویند سنکی است ملون واز معدن زبرجد بهم میرسد وجمعی کویند که زبرجد است وبهترین آن آنست که
چون بر موضع کزیده مار بکذارند بر موضع بچسبد وبعد از آن چون در شیر اندازند شیر را منجمد کند وچون جذب
تمامی سم کرده باشد دیگر نچسبد ودر حین جذب سم لون آن متغیر کردد وبعد از انکه در شیر اندازند بحال آید وآن
جهت کزیدن عقرب وهوام دیگر ضعیف الفعل است وجهت رفع سنک مثانه بغایت نافع وقدر شربتش تا سه قیراط
وتعلیق مخطط آن جهت صداع ولیز غش نافعست **حجر هندی** سنکی است که از هند خیزد مایل بسیاهی وسرخی
وساییده آن مایل بسرخی وزردی وشادنه هندی نامند وذرور آن جهت قطع خون بواسیر وجراحات بعدیل
وآشامیدن یکدانک وکمتر از آن جهت قطع خون اعضاء باطنی وبواسیر وسم عقرب مفید است **حجر منفی** بنون
بعد از میم وقبل از فا سنکی است که از نواحی مصر آرند شبیه بسنکریزه وابلق از الوان مختلف طلای ساییده آن
باآب باعث بیحسی عضو میشود **حجر البرام** سنکی است سیاه که از آن دیک وظرف میسازند ودر خراسان بسیار است
جهت تقویت لثه ودندان ونزف الدم موثر است **حجر الکلزک** سنکی است بسیار سفید واز هند وساحل دریای
خیزد قبل از حکاکی با کدورت وبعد از آن شفاف وسفید میکردد وشبیه بحجر سلوان در آخر دوم سرد وخشک
ورادع وجالی وجهت خفقان وغثیان وعطش والتهاب وذرور آن جهت نزف الدم واکتحال آن جهت رفع بیاض
مزمن وتازه وازالة آثار قروح چشم واعضا وسنون آن جهت جلای دندان ورفع زردی آن وجمیع امراض ردیه آن
وآشامیدن طعام وشراب در قدح آن مورث سرور ورفع شرور مجالس وداشتن آن رافع بهتان وسحر وچشم بد
ومورث دوستی مردان وزنان وکذاشتن در منزل متباغضین بدستوری که ندانند سبب الفت ایشان ونزد اهل هند
بسیار معتبر است **حجر المحک** سنکی است ثقیل الوزن وسیاه وکویند مایل بسفیدی نیز میباشد وچون بخار دهان
متواتر بآن برسد طعم زعفران از آن ظاهر کردد وچون اعضا را بمالند چرک را زایل کند وبعضی از آن سنک یا ترتیب
دهند در دوم سرد وخشک وجهت درد کرده وعسر نفس شربا وجهت رفع بیاض چشم باشیر مرضعه بیر اکتحالا بغایت

نافع

نافع وقدر شربتش تا یکدانکست **حجر الدیک** سنکی است بقدر باقلی واز آن کوچکتر وسفید مایل بتیرکی
ودر شکم خروس متکون میکردد در دوم کرم ودر اول خشک وتعلیق وشرب آن جهت رفع حزن وهموم و وسواس
ودر دهن داشتن آن جهت رفع تشنکی وآشامیدن آبی که او را شسته باشند جهت تشنکی مفرط بغایت مجرب
عدیلست **حجر النار** سنک آتش زنه است وسنک چقماق نامند وآن اقسام والوان مختلف میباشد
در اول سرد ودر سیم خشک وذرور آن مجفف خنازیر وجهت التیام قروح عسر الاندمال جمیع اعضا نافع وتعلیق
آن بر ران زنان که در بستر باشند جهت عسر ولادت موثر است **حجر المغناطیس** سنک آهن رباست واز
انتهای عمان وحوالی بحر هند خیزد وبهترین آن لاجوردی صاف وزبونترین آن سیاهست در سیم خشک
ودر اول کرم وکویند سرد است وچون قوت جاذبه آن از ربودن آهن ساقط کردد واز مالیدن سیر رفع قوت
آن شود در این حال هر کاه در خون کرم اندازند اعاده قوت کند خصوصا چون در خون بز اندازند وهر روز تغییر
دهند تا سه روز وعرق ورطوبت نیز مسقط قوت آنست وشراب آن مقوی جکر وسپرز ومزیل صلابت وفالج و نقرس
ومفاصل وعرق النسا وعسر ولادت وبا ماء العسل مسهل اخلاط غلیظه وبا قوابض قاطع اسهال وذرور
آن جهت رفع مضرت جراحات آلات آهنی زهردار عجیب الاثر وجهت قطع نزف الدم والتیام جراحت ومحرق
مغسول آن در جمیع افعال مثل شادنج وقدر شربتش تا نیم قیراط وداشتن آن در حریر سفید باعث قبول وجاه
وهیبت وقضای حاجات ودر دستکاه داشتن رافع کزاز ودرد دست وپا وتعلیق آن بطرف چپ جهت عسر
ولادت ودرد زاییدن موثر است وچون حایض مس آن کند این اثر از آن زایل میکردد وچون زحل در سنبله باشد
وآنرا با کلاب شسته سرمه ترتیب داده اکتحال نمایند ومریخ در میزان بوده از آهن نیز سرمه ترتیب داده وکاهی
از آن اکتحال نماید وشخص مکحول بمغناطیس مدت مدید نظر در شخص مکحول باهن کند بمرتبه باعث محبت ثانی باول
کردد که ما فوق آن متصور نباشد ومجرب دانسته اند **حجر المثاله** سنکی است شبیه بمهره ارمنی واز آن تو
وملمع وبا نقطهای زرد وسفید کرم ومحلل قوی وتدهین بروغن زیتونی که در آن جوشانیده باشند جهت
رفع ماندکی بسیار مفید است **حجر المثانه** سنکی است که از مثانه متولد میشود کرم وخشک وآشامیدن آن
جهت تفتیت سنک کرده موثر وجهت سنک مثانه بی نفعست واکتحال آن جهت رفع بیاض چشم مفید است **حجر
الحمام** جرمی است که در دیک حمام متحجر میشود وتیره رنک وسست وکرم وخشک از ادویه قویه سرطان رحم است
وضماد آن جهت رفع سرطان غیر مزمن موثر **حجر البقر** سنکی است که در زهره وشیردان کاو متکون میشود و
بازهر کاوی واندرزانا مند ومایل بسیاهی وبا اندک براقی وسست ومنقط بسیاهی وبعضی بزردی وباطن آن
مایل بسفیدی وزردی وبیشتر در کاو سیاه بهم میرسد وهر کاه متکون کردد چشم کاو مایل بزردی وسفیدی وحدقه
آن مستدیر کردیده لاغر میشود واکثر اوقات فریاد میکند وپادزهر مزبور بعضی پهن وبعضی طولانی وبعضی
مدور ولیخر در زهره آن متکون شود از یکدانک تا چهار مثقال میباشد وقوتش تا دو سال باقیست در آخر دوم کرم

وخشك ودر افعال از حجر التيس بغايت ضعيفتر و محلل و مسمن و مدر حيض و بول و جالى و مفتت حصاة و
اكحال آن مقوى بصر و رافع بياض و طلاء آن جهت بهق و برص و آثار و بواسير و التيام جراحات و با آب كشنيز
جهت حمره و نملهٔ مشاعيه و امثال آن و باشراب جهت رويانيدن موى سياه در موضع برص و داء الثعلب بعد از
كندن موى سفيد از مجربات و سعوط بيكعدس آن با آب چغندر جهت نزول آب و خوردن آن هر روز دو حبه
با جلاب بعد از حمام بلا فاصله يا در حمام تا چند روز و از عقب آن آب كوشت مرغ فربه آشاميدن باعث تسمين بدن
و از مجربات دانسته اند و مضر محرورين و مصدع و مصلحش كثيرا و قدر شربتش تا دو قيراط و يكمثقال آن قاتل است
و آنچه در رودهٔ كاو متكون شود بو نركتر و سبكتر و در افعال ضعيفتر است حجر الايل سنكى است كه در كاو كوهى
متكون ميشود و در باد زهر مذكور شد حجر الحوت جسمى است كه در سر ماهى متحجر شود سفيد و صلب و پهن ميباشد
كرم و حار و در ريزانيدن سنك كرده بغايت قويست حجر بحرى جسمى است سفيد و مدور و صلب و در جوف
آن دانه ايست كه با على و اسفل حركت ميكند و از سواحل دريا خيزد و قسمى از اكتمكت است و يكدانك تا دو دانك آن
در تفتيت حصاة هر عضوى بغايت موثر است حجر الافروج سنكى است كه مانند قيشور بر روى آب مى ايستد و از
استنبول خيزد و مجفف و قابض و يكدانك آن در حال رفع سم عقرب ميكند حجر الرحى سنكى است سياه و با
سوراخها مانند اسفنج و با صلابت و از جبال طرف مشرق حلب خيزد در آخر سيم كرم و خشك و حابس خون حيض و محلل
و چون كرم كرده و سركه را بر آن ريخته عضو را بنجار آن نكه دارند باعث ازالهٔ ورم و رافع نزف الدم و رعاف و خون
حيض و نشستن مقعد بر سركه كه آنرا تافته در آن انداخته باشند جهت بروز مقعد و نطول آن جهت محكم نمودن اعصاب
و قطع عرق و رفع اعيا و حمول جرم آن جهت بواسير و منع حمل و طلاء آن جهت استسقا نافعست حجر ارمنى
سنكى است لاجوردى اغبر و با رطوبت و نرم و املس و قسمى از آن سرخ تيره و از ارمنيه خيزد در دوم كرم و خشك و مفرح
و مسهل قوى سودا و انفع از لاجورد و اسلم از خربق سياه و جالى كرده و مثانه و بالخاصيه جهت جذام مفيد و مستعمل
آن مغسول آنست و مضر معده و مغثى و مصلحش كثيرا و عسل و سليخه و انيسون و قدر شربتش تا نيم مثقال و بدلش لاجورد
مغسولست حجر اليسر سنكى است سفيد و مدور و صاف و از حجاز خيزد و قسمى از اكتمكت است و حجر النسر و حجر
العقاب نيز كويند چه در آشيان نسر و عقاب يافت ميشود و امين الدوله قايل اين كلامست و مولف تذكره آنرا
اكتمكت دانسته و ظاهر آنست كه قسمى از آن باشد چه اكتمكت چهار قسمست دو قسم آن سياه و در حرف الف مذكور شد
و دو قسم سفيد بالجمله آشاميدن قليل آن مدر بول و مفتت حصاة و تعليق آن مقوى دل و بر مثانه مدر بولست حجر
بارقى سنكى است شبيه بمحجر خزفى و بقدر كف دست و سبك و اندكى از آن جاذب آب كثير و بر روى آب ايستد
و بعد از جذب آب بقعر آب رود و چون در آفتاب كذارند آبرا پس دهد جهت استسقاى زقى نافع است كه چون موضعى از
حوالى ناف را جراحت كرده بر آن بندند جذب رطوبات كند حجر الخمار قسمى از خماهانست و چون دافع خمار است باين
اسم ناميده اند حجر الابيض سنكى است سفيد و ساييدهٔ آن مثل شير و جهت عسر بول و در جميع آنچه فاد زهر حيوانى

نافع

نافعست بدستور آن نافع و كويند آن حجر لبنى است و مراد اكسيريان از حجر ابيض زجاج آبينه است حجر
القيشور سنكى است متخلخل و سفيد شبيه باسفنج و بر روى آب ايستد و كويند نوعى از زبد البحر است
و سياه آن نيز ميباشد و از اسكندريه و اعمال مصر خيزد در اول كرم و در سيم خشك و محلل و حابس نزف الدم
و سركه كه آنرا كرم كرده در آن سركه انداخته باشند جهت ضيق النفس و طلاء آن جهت ستردن موى و تحليل
رطوبات و استسقا نافع و چون حك خطوط از نوشتجات بآن كنند اصلا معلوم نكردد و محرق آن جهت جلاى
دندان و استحكام لثه و بردن كوشت زياد و قروح غايره و شبكورى و رفع آثار و ماليدن آن مثل سنك پا
بر كف پا جهت رفع صداع و تقويت بصر موثر است حجر اليشب بفاوياى موحده عبارت از يشم فارسى است
و آن سنكى است در غايت صلابت و بهترين آن زيتونى پس سبز مايل بزردى پس سبز صاف و بعد از آن سبز مايل
بسفيدى است در آخر دوم سرد و خشك و مقوى معده و قاطع نزف الدم و زحير و قروح باطنى و خفقان و حرقة
البول شربا و با شراب سفيد مفتت حصاة و تعليق آن بر كردن جهت خناق و بر مرى و معده جهت تقويت معده و بر ران
جهت عسر ولادت و در دست جهت سحر و رفع چشم بد و صرف صاعقه موثر و كويند چون قمر در برج انثى باشد و بر آن
صورت انسان نقش كنند تعليق آن جهت جميع آلام باطنى نافعست و بعضى در تاثيرات ديكر كه مذكور شد
نقش صورت انسان را شرط دانسته اند و قدر آن يكمثقال بودن را بر خى شرط ميدانند و قدر شربتش يكدانكست
حجر الخطاطيف سنكى است سست و بقدر سر انكشتى و مايل بزردى و سفيدى و از سرانديب خيزد و كويند چون
بچه خطاف را بزعفران زرد كنند آن كمان يرقان كرده سنك را بآشيان خود مى آورد در دوم كرم و خشك و شربا
و طلاء جهت يرقان مجرب دانسته اند و مفتت حصاة و مفتح سدد و جهت خفقان نافعست و مولف مالا يسع
تصريح نموده كه آن سنكى است كه چون بچه خطاف را در ايام فزونى ماه شكم بشكافند دو عدد از آن يابند و در طى
بيان خطاف مذكور خواهد شد حجر الاحمر نوعى از الماس است برنك بيخ مرجان و يكدانك آن سم قاتل است
حجر اناغليطس سنكى است ساييدهٔ آن مثل خون و جهت دمعه و طرفه نافعست حجر لوقواغراقس سنكى است
كه كازران بر آن رخت ميشويند ساييدهٔ آن مجفف بى لذع و جهت قطع سيلان خون و تجفيف جراحات
و اسهال و درد مثانه و نفث الدم نافعست حجر النمر سنكى است ابلق شبيه بپوست پلنك بقدر مغز بادام
و از آن كوچكتر و از پلنك ماده حاصل ميشود و چون در شير اندازند شير بريده كردد و طلاى آن جهت جراحات
و تعليق آن جهت منع آبستنى زنان موثر است حجر السطريط سنك عربست ضماد محرق آن با دفت جهت تحليل
اورام صلبه و با موم روغن جهت درد فم معده و سنون آن جهت تقويت لثه نافعست حجر الرخام سنكى است كه
بر قبرها نصب ميكنند و اقسام ميباشد و مراد از آن قسم سفيد است در آخر دوم سرد و خشك و رادع و قاطع نزف
الدم و جهت جراحات و با سركه جهت تحليل اورام و رفع استسقا و با صمغ و نوشادر جهت بهق و آثار و ذرور آن
جهت قطع بواسير و آشاميدن مسحوق آن با عسل هر روز بقدر يكمثقال جهت رفع دملهاى دموى موثر است و كويند

آشامیدن سنک مقابر کر منقوش بنوشتها باشد باعث نسیان وشرب آن دو شنبه وچهار شنبه قبل
از طلوع شمس باسم معشوق بقصد رفع تعشق مجربست حجر اسود باصطلاح اهل صناعت موی سر است
حجر الیرقان حجر الخطاطیف است حجر الزناد وحجر الاصم حجر النار است حجر البادزهر حجر الحیه است
حجر السم بادزهر معدنیست حجران باصطلاح اکسیریان زر و نقره است حجر اللازورد لاجورد است
حجر الحدید وحجر الهنود حجر مقناطیس است حجر العاج حجر اعرابی است حجر الحاغیطوس حجر غاغاطیس است
حجر المآء سنبادج است وکویند اسم شبه است حجر المصفی شبه است حجر الاثنا حجر المتر است
حجر الدم وحجر الطور شادنج است حجر النور وحجر الرقشنابی اثمد است حجر عراقی حجر المحک است
حجر هشوبیه کلس است حجر النسا وحجر الماسکه وحجر الولادة اکتمکت است حجر النهب وحجر
النسر وحجر العقاب حجر البسر وحجر البحری اشامل است حجر الشقاق وحجر المعش حجر القیشور است
وحجر الرجل وحجر الحکاک نیز نامند حجر شجری تبد است حجر التیس بادزهر حیوانیست حجر البلور
بلور است حجر صیدی خماهانت حجر الزیتون حجر الیهود است حجر ازدی حجر افروح است حجر
الزیبق زنجفر مخلوقست حجل قبج است حجر الاسبوس اسبوس است مع الدال ٥ حدید بفارسی
آهن نامند ونر وماده میباشد ونر آن فولاد وماده آن نرم آهن است در دوم کرم ودر سیم خشک ونوله د
طبیعی را شابورقان ومصنوع از نرم آهن را اسکام نامند وچون شاخ سوخته بز وحجر الرخام را بالسویه
بر آهن مالیده در آتش سرخ کنند بسیار نرم شود وفروفتر عبارت از آنست وهرگاه با رصاص یا مرقشیثا
یا زرنیخ بکدازند بمرتبه رصاص زود کداز کردد وبدستور چون با نحاس بکدازند وبعد از آن باشوره نحاس را
از آن بسوزانند بغایت زود کداز کردد وفولاد مصنوع کر متعارف وبسیار است طریق ساختن آنست کر آهن
متعارف را در کوره مخصوص با آتش بسیار شدید تا یکهفته بتابند وحنظل وصبر وهرچه در تلخی قوی باشد با
زهرهای حیوانات ساییده بر آن ریخته آنمقدار بتابند کر در جسم آن داخل شود وکویند چون آهن را تافته بیکبار
در روغن کنجد تطفیه کرده یا دیکر در آب اطفا نمایند اقسام آهن را مثل آهن ربا بخود جذب کند وآب آهن
تافته بغایت مقوی باه وقابض وجهت جراحت امعا واسهال مزمن وبواسیر وورم سپرز وتقویت معده وسلس البول
ودرد مقعد وکزیدن سک دیوانه ورفع زردی رخسار وحیض نافع وشراب آهن تافته در رفع خفقان واستسقا
وضعف جکر ودرد معده وباه قویتر از آب تفته است ودوغ آهن تافته در اسهال دموی ونزف حیض واسترخای
مقعد قویتر است وخبث الحدید وزعفران الحدید انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد حداة بفارسی غلیواج
وبترکی چلقان نامند در دوم کرم وخشک وکویند در اول خشک است مطبوخ آن با کندنا ومداومت خوردن
آن قاطع بواسیر وآشامیدن قدری از محرق آن کر مجموع را سوزانیده باشند با اندکی مشک وکلاب جهت
ربو وضیق النفس وسعال مزمن مجرب دانسته اند ومطبوخ مغز آن با کندنا وعسل جهت زحیر وبواسیر وسوخته

پر آن بقدر یکدانک تا دو دانک با آب آشامیدن جهت نقرس بیعدیل ومجربست ودر رفع غدد بلغمی وسلعه بیعدیل
وتدهین بروغنی کر بیضه آنرا در آن بسیار جوشانیده باشند تا مهرا شود جهت برص مجرب دانسته اند وجهة
فالج ونقرس وتقویت اعصاب نافع وخون آن جهت ربو واکتحال زهره آن کر خشک کرده با آب سه میل در چشم مخالف
طرف ملسوع بکشند جهت رفع سموم هوام مجرب دانسته اند خصوصا چون در آب بادیان سه هفته در آفتاب
کذاشته باشند وچون چشم آنرا در زیر بالین کسی کذارند که او ندانسته باشد مانع خواب او میشود حدق
اسم بادنجانست وباین اسم چیزی دا کر شبیه ببادنجانست مینامند وآن ثمر نباتی است بقدر جوز مائل بخار
وبید انه ودر تابستان بهم میرسد وزود فاسد میشود ونبات آن از نبات بادنجان اندکی بزرکتر وبرسیده
ثمر آن زرد واهل فرس آنرا بادنجان بری واهل حجاز شوکة العقرب نامند در دوم کرم وخشک واهل شام جا
بآن شویند بسیار جالی وقایم مقام صابون وبخور آن جهت بواسیر بیعدیل وطلای حجازی آنرا جهت کزیدن عقرب
وهوام از مجربات شمرده اند وتدهین روغنی کر در آن جوشانیده باشند جهت تقویت بدن واعیا ودرد کوش
نافع وحمول آن با عسل جهت کرم مقعد موثر وخوردن آن با خطر وموث کرب ومصلحش سکنجبین است
حدقی هر کلی کر مستدیر وشبیه بچشم باشد حدید چینی خماهانت حد جلنار است حدج حنظل است
مع الراء ٥ حرمل بلغت سریانی نوعی از سداب کوهی است وبفارسی اسپند نامند نبات آن بقدر ذرعی
میشود واز یکبوته چند شاخ میروید وبرکش مایل بتدویر وغلاف دانهای آن مدور ومثلث الاضلاع وسبز خط
وبا اندک سرخی وتخمش سیاه وبقدر خردل وثقیل الرایحه واز مطلق حرمل مراد آنست وقسمی از آنرا برک مثل
برک بید واز آن کوچکتر ومایل بسفیدی وکلش مثل یاسمین سفید وغلاف دانه آن طویل وحرمل ابیض باعتبار
غلاف آن نامند در سیم کرم ودر دوم خشک وقوتش تا چهار سال باقی میماند لطیف ومحلل ریاح امعا ومواد
غلیظه ومبهی ومسمن ومدر بول وحیض وشیر ومسهل سودا وبلغم غلیظ وحب القرع وجالی سینه وشش ولزجات
ونفوع آن جهت تحلیل سودا وصاف کردن خون ونرم داشتن طبع وجرم آن جهت مصروع وتسخین بدن واعضا
ودماغ ورفع قولنج وعرق النسا وفالج وامراض بارده واستسقا ورفع جنون واعیا وسده ویرقان ونسیان نافع
وچون یکوقیه را کوبیده با چهار اوقیه آب بجوشانند وآب آنرا با سه اوقیه عسل ودو اوقیه روغن کنجد بنوشند
مقیئ قوی بیغایله است ودر تنقیه سینه واعالی بدن از لزجات وضیق النفس وسعال رطوبی بیعدیل وهرکاه
آنرا در شراب یا آب انکور کر بقدر سی رطل باشد بجوشانند تا بربع رسد وروزی تا دو اوقیه از آن تا سی روز
بنوشند جهت رفع صداع مزمن وصرع مجرب دانسته اند واعاده حمل زنانی کر در وقت حامله میشده باشند
وبعد از آن نشوند مینماید وباید سه روز متوالی از آن مطبوخ بنوشند وچون پانزده روز صاحب عرق النسا
هر شب یکمثقال ونیم از حرمل ناکوفته تناول نماید رفع علة آن کرده ومجربست وچون با تخم کتان مخلوط نموده با عسل
سرشته مداومت نمایند جهت رفع ضیق النفس بیعدیلست وچون زجاج محرق اضافه نمایند تفتیت حصاة کند

واکتحال آن با زعفران و زهره مرغ خانگی و عسل و شراب و آب بادیان سبز جهة ضعف بصر امتلائی و نطول آب مطبوخ
آن جهة تقویة اعضا و سیاه کردن موی و ازالة خدر و مطبوخ آن با روغن کنجد و مداومت اکل آن جهة امراض بکر
و سل و ضماد آن با روغن شبث بر ناف و تهیگاه جهة قولنج مزمن و سعوط عصاره و آب مطبوخ آن جهة قطع نزله و حمره
چشم و قطور آن که در آب ترب و روغن زیتون جوشانیده باشند جهة گرانی سامعه و کری و دوی و طنین و بخور آن
جهة درد دندان و تعلیق آن در لته کبود دافع سحر و گویند افشانیدن آن در خانه باعث تفرقه و بخور آن مبطل این اثر است
و مورث غشیان و صداع و مضر محرورین و مصلحش ربوب میوهای ترش و سکنجبین و ترشیها و قدر شربتش از
یک مثقال تا دو مثقال است و بدلش قردمانا و گویند تخم سداب است و حمولیج آن که با روغن ایرسا ساییده باشند
مفتح افواه عروق و خون بواسیر است و روغن آن در سیم گرم و محرک باه و مفتح سده دماغی و جهة فالج و لقوه و صرع
و رعشه و ریاح اعصاب شربا و ضمادا نافع و حقنه آن جهة عرق النسا و درد کمر و برودت گرده و رحم مفید است
حریت بیاء تحتانی و تاء فوقانی نباتیست که بر روی زمین پهن میشود و برگش دراز و باریک و مابین اوراق
طویل برگها کوچک و خوشبو در سیم گرم و خشک و مفتح سدد و جهة بدی هضم و رفع بخار دهان و خوشبو کردن
آن و رفع اقسام دردهای شکم و قولنج نافع و مصدع و مصلحش کشنیز و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش برنجاسف است
و چون گوسفند از آن بخورد گوشت و شیر آن لذیذ و خوشبو میشود حرمل نباتی است حجازی و از جمله سوعات
و بقدر قامتی و پرشیر و برگش دراز و از برگ بید کوچکتر و تیره رنگ و ضماد آن را جهة جرب بسیار مؤثر دانسته اند
حرف اسم نبطی حب الرشاد است و نبات آن از جنس تره تیزک و بری و بستانی میباشد و رشاد قسم بستانی و
ماکول است و در جرجیر صفت آن مذکور شد و تخمش اشقر و با طول و برگش مایل بتدویر و با تشریف و نبات آن در
در دوم گرم و خشک و ملطف و کشنده کرم معده و حب القرع و محلل ریاح و مقطع بلغم و خشک آن قریب الفعل
با تخم آن و مضر معده و مثانه و مورث تقطیر البول و مصلحش کاسنی و سرکه است و بری آن شدید الحراقه و
و شبیه ببستانی و از آن بزرگتر و قویتر از آن در افعال و بعضی گویند تخم آن نسبت ببستانی اقوی و مستعمل بستانی آنست
و تخم بستانی در سیم گرم و خشک و بغایت محرک باه و مدر بول و محلل ورم سپرز و قاتل جنین و اقسام کرم و مقوی
ذهن و تریاق هوام و مخرج فضول سینه و بجهة انحدار بلغم خام بطرف مثانه و رفع استرخاء بدن و اخراج مواد فاسده
و رفع سیلان چرک امعا و معده و تقویة اشتها و استیصال سودا و رطوبات غلیظه و تفتیح سدد و با آب گرم
جهة قولنج و با عسل جهة سرفه و درد پهلو که از خلط غلیظ باشد و با زرده تخم نیمبرشت و عسل جهة شکاف
عضل سینه و تنقیه موادی که بسبب صدمه بسینه ریخته باشد و بو داده آن بغایت قابض و جهة سحج و اسهال
بلغمی نافع و مضر گرده و معده و مصلحش شکر و خیار و بدلش خردل و تخم تره تیزک و قدر شربتش تا چهار درهم و با
تخم نیمبرشت بغایت مبهی و مصلح سینه و جابر شکستگی اعضا و باشیر بز بقدر دو درهم تا ده یوم جهة ازالة
برص بغایت مؤثر است بشرط نهایت امساک از اطعمه و نطول آن و شراب آن جهة ریختن موی و ضماد آن مسکن

درد

درد گزیدن عقرب و با عسل جهة ورم سپرز و جرب متقرح و قروح شهدیه سر و قوبا و نار فارسی و ریختن
موی و با سویق و سرکه جهة عرق النسا و اورام حاره و با آب و نمک جهة نضج و سلا و با سرکه جهة بهق و برص
سفید و با خون خطاف جهة رنگ کردن و شخ که هرگز زایل نشود و با زفت جهة درد سر کهنه و با غار جهة درد اسافل
و کمرگاه و با صابون و عسل جهة نمش مجرب و در انفجار دبیله مؤثر است و نطول طبیخ آن جهة پاک کردن چرک
تحت موی و رفع رطوبات لزجه مفید حرف بابلی نبات آن بقدر شبری و برگش شبیه ببرگ ترب و با خشونت
و گلش زرد و تخمش سفید و مدور و در تنکابن خاص تره و در مازندران کلم تره و شاه تره نامند گرم و تر و تندتر
از حرف نبطی که حب الرشاد باشد و مدر حیض و مفسد جنین و مخرج آن و مفجر دبیله و جهة امراض بارده و عرق
النسا و مقیئ قوی و مسهل خون بسبب تفتیح سده و جذب و در سایر افعال قویتر از حرف بستانی و شانزده
قیراط کل آن مسهل و مقیئ اخلاط مزمنه و قدر شربتش یک درهمست حرف ابیض گویند قسمی از حرف
بستانی است عریض الورق و بیخش بزرگ و گلش سفید و حدت آن کمتر از رشاد و خردل فارسی و خردل سفید
نامند و بعضی حرف بابلی را باین اسم مسمی میدانند مشهی و منشف رطوبات و آروغ آرنده و در سایر افعال
مثل رشاد است حرف الطوح حرف مشرقیست حرف مشرقی قسمی از حرف بستانی است بقدر ذرعی و با
شاخهای باریک و برگ آن از جانبین مثل نبات خرنوب و شبیه ببرگ شیطرج و از آن نرمتر و سفید و ثمرش
مثل فلکه و تخمش سفید و قریب بخردل و در حدت قایم مقام فلفل و در اطعمه بدل آن و گلش سفید و در اطراف
شعبها و در جمیع افعال قویتر از حرف بستانی و مطبوخ نبات آن با نبات جو جهة نزلات و رفع اخلاط سینه
و تحلیل نفخ مؤثر است حرف الماء نباتیست که در کنار آبها میروید و برگش شبیه ببرگ تره تیزک و در اول تکون
مستدیر و در آخر با تشریف میشود و آن غیر جرجیر الماء است چه جرجیر الماء در میان آبهای ایستاده و برگش
بی تشریف است تازه آن در دوم گرم و خشک و یابس آن در سیم و مسمن و مدر بول و حیض و جهة علتهای بارده
باطنی و ضمادش جهة قروح و بثور و کلف نافعست حرشف اسم نبطی بعربی هیشر نامند و بفارسی کنگر است
بستانی آن از برگ بزرگتر از برگ کاهو و با رطوبت چسبنده و املس و مایل بسیاهی و ساقش بقدر انگشتی و تا دو
ذرع طولانی و در سر آن چیزی شبیه بسبوی مجتمع از اجزاء زرد رنگ و بیخش مایل بسرخی و با لزوجت و تخمش طولانی
و از جو بزرگتر در دوم گرم و در اول خشک و گویند در اول تر است و با رطوبت فضلیه و مبهی و مدر بول و حابس
طبع و مسخن گرده و مثانه و محرک جماع و محلل ریاح و هاضم غذا و جهة قرحه شش و انقباض اطراف و عضله
و جراحت امعا و ضماد آن جهة داء الثعلب و خوشبو کردن عرق و موم روغنی که با سر مثل آن آب کنگر ممزوج
کرده باشند جهة تحلیل اورام صلبه سریع الاثر و جهة بوش نافع و نطول آن جهة خارش بدن و ضماد بیخ آن
جهة سوختگی آتش و التواء عصب مفید و مضر دماغ و مولد سودا و نفاخ و مصلحش ادویه حاره و روغن و سرکه است
و قسم بری که مراد از مطلق حرشف آنست برگ سیاهتر و کوچکتر و ساقش پربرگ و خارش تند و در سرش چیزی

بقدر انار و خار دار و بیخش سیاه و غلیظ در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و در جمیع خواص قویتر از بستانی
و مصلح مواد غلیظهٔ سینه است و مضر محرورین و مصلحش سرکه و ترشیها است و طلاء اجزاء لطیفه کل آن
با سرکه جهت جرب و نطول طبیخ اجزاء آن جهت خراز و رفع قمل نافعست و قسمی از بری که به سماق و کوچکتر و بو خارات است
خریع نامند محلل قوبیت و صمغ حرشف را بفارسی کنگر زرد نامند و ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد
حردون حیوانی است شبیه به وزغ در لد و بری و از آن بسیار کوچکتر مثل مار کوچکی است دست و پا دار
و سرش باریک و طولانی و در عرض روزی متلون بالوان مختلفه میگردد و در طبرستان ماچر کول و در اصفهان
مال مالی نامند از جمله سموم است و در خانها و کوهها یافت میشود در سیم گرم و خشک و تعلیق دل آن که در لته سیاه
بسته باشند جهت تب ربع و طلای جلد محرق آن با عسل بحس کنندهٔ اعضا است بحدی که از قطع و جذب متالم
نگردد و اکتحال خون آن جهت قوت باصره و سرگین آن جهت بیاض و حکهٔ چشم و ضماد آن جهت تنقیهٔ بشره و رفع جمیع
آثار مفید است و سرگین آن سفید و سبک و در بوی شبیه بتراب میباشد و امین الدوله فرموده که ضماد پیه و
گوشت آن موی را میبرد و تعلیق حردون بر بازوی راست مهیج باه و شهوت جماع است و بدستور تعلیق مهرهٔ پشت
آن که قریب بگردن آن باشد بر کمر شخص باعث شدت قوت جماع است و از محمد بن احمد نقل کرده که خوردن یک قیراط از چشم
راست آن که خشک کرده باشند با آب سداب البر قاطع منی است و یک قیراط از چشم چپ آن با آب نخود سیاه مطبوخ
و دو استار روغن گاو بغایت محرک باه و مسمن کرده است و چون حردون را باسم صاحب عرق النسا صید کرده رگ
باطن ران آن را جسته موضع را اشکافته آن رگ را باسم صاحب عرق النسا قطع کند و بعد از آن با دست ریزه نماید
بدون آلتی بالخاصیه رفع آن علت شود و گویند مجربست و مکرر بصحت رسیده و خوردن گوشت و مرق آن مورث جذامست
حربا بفارسی آفتاب پرست گویند آن حیوانیست شبیه بموش و دنبالش بلند و موی آن افشان و نظر آن همیشه
بآفتاب در چهارم گرم و خشک و از جمله سموم و خون آن نافع رویدن موی که کنده باشند و رافع آثار جلد و
طلاء آب مطبوخ آن رنگ بدن را تا چند روز سبز میدارد و گوشت آن مورث سل و دق است و یکدرهم آن کشنده است
حرجار ملخ بی بال است و در جراد مذکور شد **حرزة البقر** حجر البقر است **حرزة الحمار** حجر الحمار است **حرجل** ملخ
بزرگ سبز است **حریث** بثاء مثلثه مار ماهی است **حریق املس** بلغت اندلس حلبوب را نامند **حُر** بضم حاء
خاک خالص و بکسر و فتح خاک سنگدار است **حریقه** طعامیست که بفارسی کاچی نامند **حرمل ابیض** و **حرمل عربی**
قسمی از حرمل است و مذکور شد **حرند** طین سیاهست و ابخر لون و ابخره آن متغیر شده باشد **حرمط** اسم عربی
ازاد درخت **حرماند** اسم نبطی مرباقلی است که حرنیل سبز گویند **حرشا** و **حرثا** بثاء و ثاء مثلثه خردل
بریست **حرض** اشنانست **حربی** ابریشم است **حرفقار** اسم مشک است **حرجب** طلع است **حراب** اسم عربی
اشترغاز است **حرز الشیاطین** علف اطریلال است **حرحیه** لوبجید بطوس است **مع الزاء ه حزا** بستانی و بری
میباشد و از مطلق آن مراد بستانی است و در مازندران انار بجه گویند ساقش بقدر انگشتی و از آن بزرگتر و شاخهای

آن باریک و منشعب از بالای ساق میشود و قبهٔ آن شبیه بقبهٔ زردک بری و مایل بزردی و تخمش عریض و
مایل بطول و تند طعم و با عطریت و برگش شبیه ببرگ کشنیز و از آن بسیار ریزتر و بیخش شبیه بزردک و سفید
و با اندک تندی و طعم آن و بیخ مثقوب برگ آن مرکب از طعم زردک و رازیانه و صمغ آن بجت و سعید جبالی و ابن تلمید
گوید که در طبرستان آن را جعفری نامند و ظاهرا جعفری قسمی از بری آن باشد چنانکه مشاهده شده در اول دوم
گرم و خشک و هاضم و مدر بول و حیض و کاسر ریاح و معطش و جهت رفع سم بارده و هوام و بدبوئی دهان و تقویت
باه نافع و مصدع و موجب رمد و جرب و شوره در محرورین و مصلحش سویق و آب سرد و کاسنی و ترشیها و بقول
بارده است **حزابری** و حزاة نیز گویند و دو قسم میباشد و از جمله سداب بری شمرده اند یک قسم آن را در مازندران
جعفری نامند برگش شبیه ببرگ کرفس و بقدر برگ کشنیز و تخم آن سبز و خوشبو و بهترین اقسام و گرمتر از بستانی
و جهت ریاح و ادویهٔ قتاله بارده و سم عقرب و تقویت هاضمه نافع و مجفف منی است و قسم دیگر ساقش باریک
و بقدر ذرعی و پرگره و برگش شبیه ببرگ سداب و با زغب و خوشبو و طعم آن تلخ و تخمش شبیه بانجدان و زوفرا
عبارت از آن تخم است و بفارسی دینارویه نامند در سیم گرم و خشک و نایب مناب جاوشیر است و مقوی معده و جگر
و محلل ریاح و هاضم و مفتح سدد جگر و سپرز و مسخن گرده و مبهی و منقی مثانه و مجاری بول و رافع خمار و بوییدن آن
جهت زکام و رطوبات دماغی و برودت دماغ و ضماد آن جهت تسکین درد ورم بواسیر و طلاء برگ آن و گل آن
با عسل جهت جراحات و آکله و ضماد جمیع اجزاء آن با شراب یا روغن بنفشه جهت دفع سم هوام و نبید رسم آن با اندک
شراب جهت گزیدن هوام شربا نافعست و جالینوس بالخاصیه آن را جهت سعال یابس مفید میداند و تخمش در افعال قویتر
از اکثر اجزاء آنست و مضر سر و مجفف منی و مصلحش بادرنجبویه و بدلش سداب است هرگاه از اقسام دیگر حزا یافت
نشود و قدر شربتش تا سه درهم و از تخم آن یک مثقال **حزاز الصخر** چیزیست که بر روی سنگهای نمناک متکون میشود
سبز مایل بسفیدی و چون پیوست بماند برنگ حنا مشابه گردد و در مصر حنای قریش و بفارسی گل سنگ و بدیلمی
سنگ حنا گویند سرد و خشک و باقوت جالیه و ضماد آن جهت اقسام قوبا و قطع نزف الدم و تسکین حرارت اعضا
و اورام حاره و ورم زبان و با عسل جهت یرقان نافعست **حزنبل** لغت عربیست و کف الذابر و کف النسر و بیونانی
مرباقلی نامند و مراد از آن بیخی است سطبر و سفید مایل بتیرگی و زردی و طعم آن شیرین مایل بتلخی و امین الدوله
نوعی از بهمن سفید دانسته و نبات آن انبوه و برگش شبیه ببرگ سیب و عریضتر و مزغب و ساق آن مجوف
از وسط آن دسته مابین زردی و سرخی و مزغب و برگهای ریز احاطهٔ ساق نموده بلندی آن تا دو ذرع و منحرف
بجهت اسفل بحدی که ملاصق زمین باشد و در سر آن چیزی متخلخل مثل اسفنج و درونش با اندک رطوبتی و خارهای
ریزه در اطراف آن و گلش مایل بسفیدی و زردی و تخمش محیط ساق آن مثل فراسیون و بی شعبه و شاخ و منبت
آن نزدیک آبها در بلاد شام و کوههای بیت المقدس و طبرستان و بهترین آن بزم تندبوی شیرینست در وسط دوم
خشک و در اول سیم گرم و با تریاقیه و قوتش تا بیست سال باقیست و مفتح و محلل و ملطف اخلاط و مبهی و مقوی احشا

وجهت رفع صداع کهنه و منع تصاعد بخار و تقویت دماغ و قطع نزلات و رمد و درد لهاة و لثه و سینه و سعال
و ربو و ضیق النفس و قولنج و ریاح غلیظه و ضعف جگر و سپرز و با عسل جهت حصاة و مداومت آن تا یک هفته
و دو هفته جهت استسقای لحمی و زقی و با سکنجبین جهت نیکو کردن رخسار و با مغز تخم خربزه جهت گرده و با کلنار
جهت قطع سیلان خون و با کندر جهت ساقط کردن بواسیر و مداومت خوردن با آب کرفس جهت تحلیل انجره در
انثیان بهم رسد و با صبر جهت رفع مفاصل و عرق النسا و ضماد مطبوخ مهرای آن با شراب و سیر و روغن زیتون
جهت فالج و لقوه و کزاز و خدر و عرق النسا و قطور آن در گوش جهت گرانی سامعه و اکتحال آن جهت قطع بیاض و
ناخنه و سلاق و آشامیدن آن جهت سموم حیوانی و نباتی و تقویت باه باجماع الاطباء است خصوصا با شراب و بدستور
طلا کردن و آشامیدن منقوع آن در شیر تازه بقدر یک شب موجب عدم تاثیر سموم است تا مدت یک سال و گویند تا
مدة العمر و با آب و نمک جهت سقطر و ضماد تازه و خشک آن جهت منع ورم جراحات و التیام آن بغایت مفید و
گویند مضر ریه است و مصلحش انیسون است و قدر شربتش از یک مثقال تا دو مثقال است و مؤلف ما لا یسع بیان نموده
که صنفی از آن در شام بهم میرسد که شبیه ببو ریحان و عظیم و صلب است و رفع اثر سموم را در عرض سال مخصوص آن
دانسته است حمّ سراج القطرب است مع السین ه حسک بفارسی خارخسک نامند بری و بستانی میباشد
و بستانی بهتر است شبیه بنبات هندوانه و شاخهای آن منبسط بر روی زمین و برگش شبیه ببرگ زیتون و شاخهای
آن خاردار و ثمرش صلب و سه پهلو و از نخود کوچکتر و سفید و اطراف آن تند مرکب القوی و خشکی آن غالب و جالی
و مدر بول و مسکن درد مثانه و افزاینده منی و مفتت حصاة و منضج و رادع و ملین و رافع قولنج حار و با شراب جهت ادویه
سمیه و ضماد عصاره و طبیخ آن جهت ردع ورم حار و منع حدت آن و ریختن مواد با عضا و با عسل جهت قلاع و عفونت
دهان و ورم عضل حلقوم و درد لثه و اکتحال عصاره آن مبرد و مجفف و رادع است و دو مثقال عصاره خشک
بری آن با شراب جهت سم افعی و پاشیدن آب طبیخ آن جهت بر طرف شدن کیک بغایت مؤثر و چون نخود را در آب تازه آن
مکرر پرورده کنند در تقویت باه بی عدیل و قدر شربتش تا پنج درهم و مضر سر و مصلحش بادام و روغن کنجد است و تخم
آن در افعال مثل عصاره آنست و روغن آن که از آب آن و روغن کنجد ترتیب داده باشند طلا نمودن و حقنه آن
و آشامیدن آن جهت تقویت باه و درد مفاصل و نیکو کردن رخسار و درد کمر و گرده و عسر بول و چکانیدن و مالیدن
آن در احلیل و عانه و کمر و جهت حصاة گرده و مثانه مؤثر و قدر شربتش هفت مثقال است با مثلث یا نبیذ عسل و چون
حسک دانه را با شیر تازه سه بار بپزند و خشک کنند در تقویت باه عدیل ندارد حسق بتشدید واو اسم مایعاتی است
که از حبوب و غیر آن ترتیب دهند و بطلق بقهوه توان خورد بفتح اول و دوم گیاهی است شبیه بصعتر و برگش درازتر
و بزرگتر و تیره رنگ و بیونانی عمی گویند در دوم گرم و خشک و پخته آن مقوی معده و هاضم و مصلح طعام فاسد
شده و جهت خوشبویی دهان و آروغ و با شراب جهت گزیدن رتیلا و عقرب مفید و قدر شربتش تا پنج درهمست
و استعمال زیاده نیز جایز است حسل بکسر اول و سکون ثانی اسم بچه سوسمار است حسمک بلغت مصر نستیاست

مع الشین

حسن لبه اسم فارسی حصی لبان است حسن یوسف اسم فارسی حاشیش است حشیشة الزجاج گیاهی است که
در شوره زار و محوطها میروید شاخهای آن باریک و مایل بسرخی و برگش خشن و مزغب و بر شاخهای آن چیزی
شبیه بتخم و بقدر برنج و خشن و بسیار تلخ و بر جامه می چسبد در دوم سرد و تر و محلل اورام و رادع و مفتح سده
و جالی و قابض و چرک زجاج را بالکلیه زایل میکند و از این جهت باین اسم مسمی است و زایل کننده بواسیر
و دوالی و قیر عصاره آن با شکر و عسل جهت سرفه کهنه بسیار مؤثر و ضماد عصاره آن جهت اورام حاره و با سفیداب
جهت حمره و نمله و با قیروطی روغن حنا و با پیه بز جهت نقرس و مالیدن برگ آن جهت قوبا و غرغره آن جهت
ورم لوزتین و با روغن گل جهت درد گوش مفید و مضر سر و مصلحش نبات و خشخاش و قدر شربتش تا دو درهمست
حشیشه اسم اصطلاحی قنب است حشیشة الداخس گیاهی است منبتش سنگلاخ و برگش شبیه ببرگ عدس
و از آن بزرگتر در آخر دوم گرم و خشک و محلل و لطیف و ضماد آن جهت داخس و قروح شهد تیر نافع است
حشیشة العلق امین الدوله گوید که آنرا در گیلان خنش نامند و از جمله پودنه است و در مازندران اوجی
گویند و آن شبیه بسوسن بری و مایل بسیاهی و خوشبو است و بالخاصیه اخراج زلوی در حلق مانده نماید
و در سایر افعال قویتر از افعال فودنج است حشیشة العقرب صامریوما است و بلغت حجاز بولامونیون است
حشیشة الکلب فراسیون است حشیشة البرص گیاه اطریلال است حشیشة الخراسانیه خشیزک است حشیشة
الطحال و حشیشة الدود اسقولوقندریون است و حیوانی را نیز باسم اخیر نامند که در قدیم مشهور باربعه
و اربعین و الحال بسبعه و سبعین خوانند حشیشة السلحفاة و حشیشة اللحاة آس است حشیشة البراغیث
بلغت شام گیاه دوقورانامند و در عراق مراد از آن گیاهی است که کیک را دفع میکند و در طبرستان کیک داش گویند
و قسمی از دوقو شمرده اند حشیشة المعدن گیاهی است سفید و صلب قریب بسنگ و چون شکسته شود اجزاء آن
ریزه میگردد و با روغن چون مشتعل گردد شعله آن بر طرف نمیگردد و در بیش سمندر نامند و داخل ضمادات ملوکی
میکنند و آن جالی و مورث صحت و طراوت است حشیشة الاورام اندریوفست حشیشة السلطان حرف ابیض است
حشیشة الاسد اسد العدس است حشیشة القال فنجیونست حشیشة الافعی بلسکی است حشیشة
النور بادرنجبویه است حشصینضل شقاقل است مع الصاد حصرم بکسر اول و فتح ثالث بفارسی
غوره نامند و آن انگور نارس سبز است در اول دوم سرد و در آخر آن خشک و عصاره آن سرد و خشکتر و مطفی
حرارت خون و صفرا و قامع صفرا و قاطع بلغم معده و مقوی جگر و بدن و حابس طبع و مانع انصباب مواد و رافع
سستی اعضا و تشنگی و ضماد خشک آن جهت خوشبو کردن عرق و جوشش بدن و حصف و خارش و سستی بدن
نافع و مضعف معده سرد و مضر باه و مولد ریاح و مغص و مورث تشنگی عطش در بعضی امزجه بجهت تکثیف
و مصلحش گلقند و انیسون و انجیر و بدلش ریباس و ترشی ترنجست و رب غوره قاطع تشنگی و مسکن حرارت
و التهاب معده و جهت اسهال مراری و برانگیختن اشتها و حفظ جنین و تقویت احشا و غثیان صفراوی و رفع ضماد

ومنع قبول مواد و بارد است انار میخوش جهت تب صفراوی مجرب و عصارهٔ آن که در آفتاب خشک کرده باشند همین
آثار دارد و جهت خناق و ورم حنجره و قی الدم و رعاف و سقوط لهاة و قلاع و طلاء آن با آب کندنا جهت
تجفیف بواسیر و قروح آن جهت تنقیه و اصلاح رحم و اکتحال آن جهت دمعه و انتشار و خشونت اجفان
و تاکل مفید و آب آن در افعال مثل عصاره و مقوی قوهٔ ماسکهٔ معده و چون توتیا را با آب آن پرورده کنند
و بدستور سایر ادویهٔ عین بغایت مقوی قوهٔ آنست و مضر سینه و مورث سعال و مصلحش گلقند و شربت
خشخاش و قدر شربت از عصارهٔ آن یکمثقال و بدلش آب سیب ترش و سماق و شربت آن که از آب غورهٔ قریب
بشیرینی و سه جزو عسل کف گرفته یکجزو ترتیب داده یکسال بر آن گذشته باشد جهت دفع وبا و تقویت هاضمه
و قولنج ثفلی بغایت موثر و در سایر افعال مثل عصاره است حصی لبان الجادی بفارسی حس لبه نامند و آن
صمغ ضرو یمنی است و کمکام عبارت از آنست و مؤلف تذکره گوید که اکثر اهل این صناعت تحقیق ننموده اند و من
بعد از مشقت بسیار مشخص کرده ام که صمغ ضرو است و در اول تکون صمغ مذکور بقدر دانهٔ گندم ظاهر شده
بتدریج بقدر نخودی میشود و بوی آن مرکب از بوی مصطکی و کندر و خوشبوترین صمغها و سفید مایل بسرخی و
سیاهی و محلل و جاذب در دوم گرم و در اول خشک و مقوی دل و مورث سرور و خاییدن آن جهت تقویت لثه
و طلاء آن جهت حبس کردن نزلات و قطور آن با روغنها جهت درد بارد گوش و آشامیدن آن جهت مغص و تقویت
معده و دماغ و اذابهٔ رطوبات و تحلیل آن نافع و قدر شربتش تا دو درهم و مصدع محرورین و مصلحش روغن بنفشه
و خشخاش و بدلش لادن و مصطکی بالمناصفه حصی الاسفنج حجر الاسفنج است حصی خرمس بحاء مهمله و بخاء معجمه
حلو نبت حص ورس است حصاة بفارسی سنگریزه نامند رادع و مجفف و ساییدهٔ آن مثل غبار جهت نزف
الدم جراحات و رفع ورم آن مفید است و انداختن آن در کوزهٔ آب مصلح غلظت آن و مقوی احشا است مع الضاد
حضض مکی و هندی میباشد و مکی آنرا یونانی لوقیون نامند و آن عصارهٔ برگ و تخم نباتیست خاردار قریب
بیک ذرع و پوست آن کاهی رنگ و برگش شبیه ببرگ شمشاد و ثمرش شبیه بفلفل و سیاه و املس و طعمش تلخ و بهتر
آن بیرون زرد مایل بسیاهی و درونش مایل بسرخی و چون در آب اندازند کف آن برنگ خون گردد و از آتش ملتهب
شود و با قبض و مرارت باشد و مغشوشش آن که از دوشاب و آب مورد و صبر و مر و زعفران میسازند محلول آن
برنگ خون نمیشود و باطن آن یاقوتی نمیباشد و آن معتدل در حرارت و برودت و در دوم خشک و قابض و
رادع و محلل و مبرد و تحلیل آن کمتر از ردع و آشامیدن آن جهت اورام باطنی و اسهال و قطع سیلان رطوبات
و عرق و احتباس خون و نفث الدم سینه و سرفه و ادرار حیض و بواسیر و درد جگر و یرقان سیاه و زحیر و گزیدن
سگ دیوانه و حرارت کرده و التهاب و تشنگی و حقنهٔ آن جهت اسهال مزمن و قرحهٔ امعا و غرغرهٔ آن جهت ورم
حلق و مضمضهٔ آن جهت تقویت لثه و قطور آن جهت چرک گوش و ضماد آن جهت شقاق مقعد و داحس و تقویت موی
و نزلات و اورام و اکتحال آن جهت جرب و حکه و سلاق و ضعف بصر و دمعه و رمد و منع نزله نافع و مضر

بلرز

سپرز و مصلحش انیسون و حماما و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکدرهم و بدلش حضض هندی است و آن عصارهٔ فیلزهرج است
و در جمیع افعال قوی تر از حضض عربیست مگر در ردع و آن سیاهتر از قسم مکی میباشد و مصنوع آن از زرشک و افسنتین
و امثال آنرا استعمال نباید کردن و بدلش صندل سفید و فوفل بالمناصفه است مع الفاء حفاء اسم فارسی بردی است عربی
حفج بفتح حاء و سکون فا اسم روده است که بفارسی شیردان و هزارخانه گویند مع القاف حقوق بقاف اسم
بقلة الحمقا است حقین اسم ماست است حق قوتی اسم ترکی صافر است مع اللام حلبه در گیلان
بجاء معجمه و در اصفهان شنبلیله نامند و از حبوب معروفه است و قوتش تا دو سال باقیست در اول دوم گرم و در
اول خشک و دوای لعابی و منضج و ملین و محلل و مبهی و مدر حیض و مقوی زهیر و با رطوبت فضلیه و با عسل چون
طبخ یابد مسهل و منقی امعا و جهت مواد محتبسهٔ سینه و سرفه و ربو و بواسیر و اورام باطنی و مطبوخ آن با تمر هندی
و انجیر و مویز که آب آنرا با عسل بقوام آورند جهت درد سینه مزمنه و قروح آن و ضیق النفس با آب چغندر مجرب و نشستن
و جلوس در نطول طبیخ آن جهت تسهیل ولادت و اسقاط مشیمه و تنقیه رحم و ضمادش جهت اورام صلبهٔ ظاهری و باطنی
و ورم سپرز و درد رحم و ریختن موی و کجی ناخن و شقاق بارده و سوختگی آتش و سعفه و خنازیر و کلف و سایر آثار
و حقنهٔ آن جهت زحیر و طلاء آن جهت رفع چرک و خوبی رنگ رخسار و با موم جهت منع تولد قمل و قطور نقیع
آن در گلاب جهت دمعه و سلاق و حمره و بقایای ورم چشم و آرد آن با بورهٔ ارمنی محلل طحال و با انجیر جهت گشودن دمل
و با روغن گل سرخ و سرکه و آرد جو جهت اورام حاره و با عسل جهت بارده و مداومت خوردن آن که با خشخاش و بادام
و آرد گندم و شکر و با عسل سرشته باشند جهت تسمین بدن و اصلاح کرده بغایت موثر و مصدع و مغثی و مضر گرده و کبد و اسنان
و مولد خلط غلیظ و مصلحش سکنجبین و انیسون و قدر شربت از گیاه آن تا ده درهم و از تخم آن تا پنج درهم و بدلش تخم
و نبات آن مولد ~~خلط~~ غلیظ خون و جهت درد کمر و جگر و سردی مثانه و تقطیر البول و درد رحم و ضماد آن جهت تقویت
موی نافع است و روغن آن که از تخم آن گیرند گرم و تند و محلل و ملطف و ملین صلابات و منضج دبیله و جهت نخاله
روی و موی و قرحهٔ رخسار و با موم جهت شقاق و با ادویهٔ کلف جهت جلای بشره موثر است حلق چیزی است
منجمد سیاه لون و ترش طعم که در بین ادبرک درختی که در تنور گذاشته باشند ترتیب میدهند و نباتش شبیه بعلیق
و ثمرش مثل خوشهٔ انگور و دانه اش مثل عنب الثعلب و برگش مانند برگ تاکست آشامیدن آن با آب سرد جهت رفع
صفرا و از الهٔ خمار و التهاب معده بیعدیل و قدر شربتش تا پنجدرهم است حلبیب ببای موحده قبل از یای تحتانی
و بای بعد از آن دوائی است هندی و خشبی شبیه بسورنجان در دوم گرم و خشک و مسهل بلغم خام و اقسام کرم
و اخلاط غلیظ و مقوی بدن و جهت نقرس و درد مفاصل نافع و قدر شربتش تا سه درهم و مضر سپرز و مصلحش کتیرا
و کاسنی است حلفاء نوعی از بردی است که از آن حصیر و امثال آن ترتیب میدهند و در اصفهان قسمی از پیزر
نامند در اول گرم و در دوم خشک و پنجدرهم آن با عسل و سرکه کشندهٔ اقسام کرمست چون سه روز پیوسته
بنوشند و شستن سر با محرق آن جهت خراز و قروح ابریه و داغ کردن با شاخهای آن که با آتش افروخته باشند

جهة منع زیاده شدن اورام رخو نافعست خلاب کیاهی است بقدر شبری و در اکثر اماکن و معموره میروید
برکش بسیار باریک و بدستور شاخهای آن و کلش ریزه و سفید و تخمش بقدر خردل و بی حرارتست در سیم سرد و خشک
وضماد آب آن با آرد کندم جهة استحکام عضو شکسته و کوفتکی و خلع آن و با حنا جهة خارش کف دست
مفید و مانع زیاده شدن آن و جهة سیلان زرداب مفید است حلتیت بتای مثناة فوقانی بعد از یای
تحتانی و قبل از آن اسم صمغ انجدانست و آنرا حلتیت طیب کویند و منتن آن غیر صمغ کولر و بد بو است و کویند
از انجدان سیاه حاصل میشود و بفارسی کماه کویند و طیب از سفید آن که مشهور بکولر است و بهترین اقسام آن است
و خوب آن مایل بسرخی و صاف و تند بوی و باینا عتست که چون در آب کنند مانند شیر شود در چهارم کرم و در
دوم خشک و قوتش تا هفت سال باقیست و منتن آن در سیم خشک و بوی آن شبیه بسوی کندنا و بغایت کرم و با قوت
سمیت و تریاقیت آن غالب و بفارسی انکوزد و در اصفهان انکشت کنده نامند اقسام آن قاتل جنین و مخرج آن و
محلل قوی و مدر بول و حیض و جاذب خون بظاهر جلد و مبهی و جهة تحلیل ریاح و خون منعقد و تب ربع
و رفع رطوبات و درد مفاصل و کزیدن هوام و سگ دیوانه و اسهال رطوبی و مغص ریحی و بلغمی و فالج و صرع
و امراض بارده دماغی و بحة الصوت و خشونت حلق و شوصه بلغمی و مخرج اقسام کرم معده و مفتح خون بواسیر
و بازرده تخم مرغ جهة سرفه خشک و درد پهلو و با انجیر جهة یرقان سددی و با شراب و فلفل و سداب جهة کزاز
و با سکنجبین جهة جمود شیر و با آب خاکستر و آب دریا جهة شکاف عضل و با مر و فلفل جهة کشودن حیض و با شراب
جهة امراض عصب و باسیر و با حنطیانا جهة کزیدن سگ دیوانه و با آب بارتنگ جهة دفع چرک دبیلات باطنی
و با قوابض جهة اسهال رطوبی و با ادویه مناسبه جهة برودت معده و جگر و سپرز و استسقا و سستی بدن و زردی
و کبوده رخسار و ضماد آن جهة داء الثعلب و کرم خوردن دندان و ریزانیدن آن و طلای آن در خارج جهة تسکین
درد دندان و زخم کزیدن سگ دیوانه و منع مقاربة هوام و رفع مضرت پیکان زهردار و مانند آن و با روغن زیتون
جهة کزیدن عقرب و با قیروطی جهة ثالیل و غدد و با انجیر خشک و سرکه جهة قوبا و با زنجار و زاج جهة بردن کوشت
زیاده که در بینی متکون شود و کذاشتن آن در احلیل باعث نعوظ شدید و اکتحال آن با عسل جهة قوت باصره و نزول
آب و بیاض و ظفره و مضمضه طبیخ آن با انجیر و زوفا جهة دندان کرم خورده و کذاشتن در اورام خبیثه بعد از
شکافتن آن جهة اخراج اجزاء خبیثه آن و غرغره آن با عسل جهة ورم لهاة و با سرکه جهة زلوی در حلق مانده و بخور
و حمول آن جهة اخراج جنین میت و بستن آن در پارچه و کذاشتن آن در ممر آب مانع تکون کرم در آن موضع و
مزرعه و باعث کریختن هوام آن موضع و بدستور بر هر چه بمالند هوام از آن کریزان شود و قطور چکانیده آن
در روغن زیتون جهة کری کهنه و درد کوش و دوی و طنین نافع و مضر دماغ و جگر و مصلحش انادین و انیسون و مضر
سفل و مصلحش کثیرا و بوی آن مضر محرورین و مصلحش بنفشه و نیلوفر و آب سیب و شربت صندل و اکثار آن موجب
اسهال محرق و تب و خارش بینی و مصلحش آب مورد و سیب و صندل و قدر شربتش از یک عدس تا نیم مثقال و بدلش

جاوشیر

جاوشیر و سکبینج و کویند مطبوخ محروث که بیخ انجدان باشد بدل آنست حلبوب بلغت نبطی کیاهی است بقدر شبری
و پرشاخ و بسیار کره و شعبها از کوههای آن رسته و برکش کوچکتر از بادروج و مرزوش و یکروی آن مزغب و ثمر نوع
ماده آن خوشه تخم دار و تخمش از تخم کوچکتر و هر دو عدد بهم بسته و سست و با رطوبت و ثمر نوع نر آن بخلاف آن و
کوچک و مستدیر بقدر تخم کوبر یکی سست و دیکری صلب و بهم بسته مثل خصیه حیوانات در دوم کرم و خشک و محلل
اورام بارده و ملین طبع و سی مثقال از آب مطبوخ آن مسهل رطوبات مائیه و مرة الصفرا و حمول برک ماده آن بعد
از طهر و خوردن بیخ نر صلب آن باعث حمل بدختر و آشامیدن و حمول نر آن باعث حمل به پسر است حلزون بفتح
اول و ثانی اسم کل حیوان صدفی است و بری و بحری و نهری میباشد و اعم از صدف و آن مخصوص جلد حجری آن
حیوانست و شنج و ودع و اصفار الطیب و طلیسا و خف الغراب و فرفیرا و ولیق و صدف مروارید و بن نکاح و غیرها
از انواع حلزونند و جلد حجری آن در دوم سرد و خشک و خواص آن در صدف ان شاء الله تعالی مذکور میشود و کوشت
آن در دوم سرد و تر و کوشت نفیس که در مصر ام الخلول نامند از اقسام بری و مستطیل و الطف و سریع الاستحاله
بخون صالحست و جهة جذام و جرب و حکه و جنون و سودا نافعست و کوشت سایر حلزون مولد بلغم و سدد و قاطع
تشنکی و التهاب صفرا و ضماد آن جاذب پیکان و امثال آن از بدن و جهة تحلیل رطوبات سوء القنیه و قروح و ورم
نقرس و جذب زهر سگ دیوانه کزیده و طلاء رطوبت آن که بسوزن سوراخ کرده نزدیک آتش داشته کرفته باشند
با مرصاف و صبر با السویه سرشته جهة التیام جراحات خصوصا عصبانی و اکتحال سوخته مجموع آن با عسل جهة
دفع آثار قرحه چشم و طلاء آن جهة جرب متقرح و بهق و جلاء دندان و با سرکه جهة قطع رعاف و مالیدن رطوبت
آن بر جبهه جهة منع ریختن مواد بچشم و بر حوالی کوش جهة ورم و رفع رطوبات غایره کوش و طلاء کوشت
محرق آن با قطران بعد از کندن موی و شعر منقلب جهة منع روییدن آن مؤثر و فرو بردن کوشت خام آن جهة درد
معده و بامر جهة قولنج و درد مثانه نافعست و کویند بالخاصیه متطرقات صلبه را بسیار نرم میسازد و چون
کوشت آنرا با مثل آن نوشادر و نصف آن کبریت و سدس آن نمک سائیده تقطیر کنند افعال عجیب در مشتری نماید
و هارب را عقد کند حلیثا نوعی از یتوعات و برکش مثل برک زیتون و شیر آن جهة ثالیل نافعست حلیفه
حزاة بریست حلیمو اسم فارسی بیخ حماض بریست حلال مصطکی است حلم قراد است بضم قاف حلباب
لاغیر است و کویند لبلابست حل بلغت حجاز سمسم غیر مقشر است و بلغت اکسیریان زیبق را نامند حلاق الشعر
نوره است حلحل و حلاحل بصل است حلوثیا کثیرا است حلاویون اسم یونانی مامیثا است حلوای قند
اسم فارسی ناطفست حلوای زلبیا اسم فارسی زلابیه است مع المیم ه حماما بلغت نبطی اسم نبات شجری است
متشبک از شاخهای سرخ یاقوتی مانند خوشه با صلابت و کلش ریزه مثل اخیری سرخ و برکش شبیه ببرک فاشرا و تند
و خوشبو و تخمش بسیار لذاع و منبت آن ارمنیه و طرسوس و بهترین اقسامست و قسمی مائی که در آبها میروید و در شام
یافت میشود مایل بسبزی و بوی آن شبیه بسداب و قسم قبطی آن غیر مشبک و مستطیل و بی تخم و تند بو و سفید مایل

برجی وبهتر از مائی است وقوت حاثا تا هفت سال باقی میماند در اول سیم گرم وخشک ومفتح سده سپرز وجگر ومقوی
ادرار بول وحیض ومسکن ومنوم ومحلل ریاح ومنقی معده وموریث سر وطبیخ آن جهت تقریب وورم مزمن جگر
وضماد آن جهت صداع وتفتیح وتحلیل اورام حاره وگزیدن عقرب وباموبز جهت ورم احشا وبا فرزجات جهت ورم
رحم وباکتحال جهت امراض چشم نافعست ومضر معده ومصلحش تخم کرفس وموریث کسل وخراب ومصلحش دارچینی
وقدر شربتش تا دو درهم وبدلش بوزن آن اسارون یا مثل آن قرنفل باوج وچون آنرا باسد بر آن دارچینی عرق
بکشند وعرق آنرا با عسل آمیخته در افتاب بگذارند در جمیع افعال وتفریح زیاده بر خمر میکند **حمص** بفارسی
نخود گویند بری وبستانی میباشد وبری آنرا کاه شبیر بگیاه بستانی وتیره تر وکوچکتر وثمرش مایل بسرخی ودراز
وباتلخی است وگرم وخشکتر از بستانی ومنقی ومفتح سده جگر وسپرز وکلیه وجالی جرب متقرح وقوبا وملین اورام
بن گوش وانثیان وباعسل منقی قروح وجراحت سرطان وبستانی آن بهترین حبوبست نزد بقراط در دوم گرم ودر
اول خشک وتازه سبز آن در اول تر وقوتش تا سر سال باقی میماند وملین طبع ومدر بول وحیض وعرق وزیاده کننده
شیر ومنی ومبهی ومقوی شش ومسمن بدن ومقوی حرارت غریزی ومولد خون صالح وکثیر الغذا ومنبه اشتها
وآب طبیخ آن با قدری نمک باقوت تقطیع لزوجات ومفتح سده است وسبب کسب ملوحت آن ومدر بولست وسبب حرارت
بالخاصیه جهت درد سینه وقروح شش نافع وباشیر تازه جهت گرفتگی آواز که از خشکی باشد وتب با آن نباشد وچون
شب باشد بجای شیر با آب بنوشند وچون یکشب در بهر کرد خیسانیده ناشتا تناول نمایند ودر آن روز چیزی دیگر
نخورند جهت کشتن کرم معده مجربست اند وچون در آب خیسانیده خام تناول نمایند وآب منقوع آنرا با اندک
عسل بنوشند جهت اعاده شهوت جماع مایوسین بعدیلست وچون هر سیر از آن ترتیب داده باسرکه بنوشند
ودر طبیخ آن بنشینند جهت اصلاح امراض مقعد وتنقیه رحم واخراج کرم شکم ومقعد بهترین ادویه است و خوردن
آن مابین دو طعام معین هضم وطبیخ نخود سیاه مسقط جنین ومفتت حصاة ومدر فضلات ودر افعال قوی تر از
سفید وباقوت تریاقیه وجهت استسقا وجذام ویرقان سددی وسده جگر وتحلیل ریاح وغسول وطلاء اقسام
آن جهت خارش اعضا وصداع ورفع زردی رخسار وسعفه وخراز وکلف وتقویه موی ورفع بجستگی عضو وامراض
مفاصل وخوردن برشته آن که سرد شده باشد جهت بواسیر دموی آزموده است وروغن نخود که باقرع بدستوری
که در دستورات مذکور است گرفته شود در سیم گرم وخشک وتند وباقوت نافذه وبغایت مقوی موی ومبهی وجهت
تسکین درد دندان وامراض لثه بعدیل وجهت دردهای بارده وجذام وقوبا وامثال آن بغایت موثر است ونخود سبز
تازه مولد فضول ونقیع آن جهت تحلیل ورم لثه ودرد دندان نافعست واز خواص نخود آنست که چون در اول هلال
بعدد ثالیل هر یک از آن یکعدد نخود را مالیده ومجموع را در لته بسته از میان هر دو پا یا از بالای شانه آن لته را بجانب
عقب بیندازند در آخر آن ماه جمیع ثالیل برطرف میشود ومضر قرحه مثانه ومصلحش خشخاش ومولد ریاح ونفخ
وثقیل ومصلحش جوارش کمونی وزیره وشبت وگلقند ودر محرورین سکنجبین ساده وخشخاش وبدلش در قوت

باه لوبیا

باه لوبیا ودر سایر افعال ضعیفتر است وخوردن آب بعد از تناول نمودن نخود بغایت مضر است **حماض** بری و
بستانی ومائی میباشد نوع بستانی قسمی را برگ رقیق وبزرگ ونرم وبیخ وساقش سرخ وخوشه آن متراکم وتخمش
سیاه وبراق ودر غلافهای زینه مثلث سرخ وبرگی عوض زی غلاف وبفارسی ترشه نامند وقسمی را تخمش بدون
گل متکون میشود وهر دو قسم ترش وبهترین انواع ودر دوم سرد وخشک وباقوت قابضه ومسکن قی وغثیان
صفراوی ومشهی وجهت رفع خمار وخواهش گل خوردن وامثال آن ویرقان وتقویه جگر والتهاب نافع وپخته
آن ملین طبع وضماد آن با روغن گل وزعفران جهت قروح شهدیه وخوردن مطبوخ آن جهت جراحت امعا
وسحج مفید ومضر باه ومصلحش شیرینیها وقدر شربتش تا هیجده درهم وبدلش ترشی ترنج وتخم آن در اول سرد ودر
دوم خشک وقابض وجهت قرحه امعا وخفقان حار ویرقان والتهاب وگزیدن عقرب وبرشته آن جهت اسهال
کبدی ودموی وصفراوی وتعلیق آن بر بازوی چپ زنان مانع آبستنی ومضر گرده وسپرز ومصلحش رازیانج
وقند وقدر شربتش دو درهم وبیخ آن جهت سیلان رحم ویرقان واسهال دموی وسحج وقطع خون حیض وضماد آن
جهت جرب متقرح وقوبا وشقاق ناخن وداحس وبا آرد جهت خارش بدن وطلاء پخته آن با سرکه جهت ورم سپرز
وتعلیق آن بر گردن جهت خنازیر وآشامیدن طبیخ آن جهت تفتیت حصاة مثانه واحتباس حیض ویرقان سددی
نافعست وقسم بری عریض الورق شبیه بمارتنک ودر مزه ودر شکل شبیه ببرگ چغندر وسلق جبلی نامند
وبیخ آنرا در اصفهان حلیمو گویند در افعال قویتر از بیخ بستانی وبا نبات جهت سرفه وضماد آن جهت مفاصل وکوفتگی
اعضا ونقرس حار نافع وخوردن آب گیاه آن وبرگ پخته آن جهت سحج صفراوی ویبس مفید وبیخ آن بقدر یکمثقال
با آب خبث الحدید جهت بواسیر مجرب وفتیله آن با مقل ازرق وموم روغن وتخم کتان جهت بواسیر باطنی وبخور آن
با بیخ کبر جهت خشک کردن وانداختن بواسیر ظاهری مفید وقسم مائی که در کنار آبها میروید برگش با صلابت تر وشبیه
بکاسنی است ونباتش شبیه بنیلوفر وپخش شبیه بچغندر وسرد وخشک وقابض وحماض البقر نامند ودر قوت
وفعل نزدیک ببستانی وجهت خفقان وغثیان نافعست وجهت جرب وجراحات وقروح خبیثه واورام حاره
ومنع زیاده شدن زخمها مفید وبدلش بطباطست **حاحم** جو نبطی است وغیر بستان افروز است برگش
شبیه ببرگ بستان افروز واز آن بزرگتر وساقش بدستور بسیار قوی ورنگ برگ آن مختلف الالوان وخوش
منظر ودر باغها با بستان افروز غرس مینمایند ومشهور است بلاله خطایی ودر تبریز بگل عاشقان در آخر اول
سرد وخشک وباقوت محلله ورادعه ورافع سده دماغ وزکام وضماد برگش جهت سوختگی آتش نافع وتخم آن
مقوی دل وبرشته آن با روغن گل وآب سرد جهت اسهال مزمن مفید واکثار آن مضر مثانه ومصلحش کندر و
قدر شربتش تا دو درهم است وبدلش بستان افروز وروغن آن که از آب آن وروغن زیتون بالمناصفه ترتیب
داده جوشانیده باشند تا آب سوخته وروغن مانده باشد ومحلل وباقوت قابضه وخوردن دو مثقال آن
جهت ریاح معده وطلاء آن جهت ریاح اغشیه دماغ نافعست **حمام** بفارسی کبوتر نامند صحرایی وخانگی

میباشد در آخر دوم گرم و در اول دوم خشک و با رطوبت فضلیه و بچه اهلی آن بجهت خصوصاً که تازه پر و بال بر
آورده باشد و مقوی گرده و مولد خون و منی و مسمن و قاطع اخلاط بارده و جهت فالج و لقوه و رعشه و استسقای
زق و طبیخ نافع و طلای خون آن بر پیشانی جهت قطع رعاف که از جانب دماغ باشد و بدستور آشامیدن قدر
باقلایی از خون مجفف آن و ریختن خون گرم آن در جراحت سر که با استخوان رسیده باشد باعث التیام آن
و اکتحال آن جهت جراحت چشم و کمنه و غشاوه و طرفه خصوصاً خونی که در بال تازه آن باشد و سرگین آن در سیم
گرم و خشک و با آرد جو جهت اورام صلبه و با روغن زیتون جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت تحلیل خنازیر و بدستور
با تخم کتان و با عسل و با تخم کتان جهت گشودن دمل و قطع خشک ریشه زخمها و با خرف و خردل جهت نقرس و شقیقه
و صداع مزمن و درد پهلو و مفاصل و با آرد جو و آب نیم گرم و عسل که با هم پخته باشند جهت دمل و خنازیر و
اورام صلبه و با آرد گندم و آب و قدری قطران که مرهم کرده باشند بسر بشانزوز بر برص ضماد نمایند و باز بدستور
تجدید نمایند در ازاله برص بغایت مؤثر و با سرکه جهت سعفه و اقسام استسقا و آشامیدن آن از یک درهم تا سه درهم
با سکنجبین جهت استسقاء بارده و دو درهم آن با سه درهم دارچینی جهت حصاة مجرب و نشستن در طبیخ سرگین
آن جهت عسر البول و پیه آن جهت رفع آثار قروح و اکتحال سر محرق آن که با موی سوخته باشند جهت غشاوه و ظلمت
بصر و بستن زنده بچه کبوتر که شکم آنرا شکافته باشند جهت رفع سم افعی و عقرب و مالیدن سرگین سوخته
آن با سرکه بر اطراف بینی جهت قطع رعاف بعدیل و طلاء بیخ د از تخم آن با پیه خوک بر احلیل جهت تحریک باه بغایت
مؤثر و چون اطفال با عسل تناول نمایند زود بسخن آیند و خام آن جهت خشونت سینه و نیکو کردن رخسار و تسمین
بدن مفید و سکون صاحب آبله در جایی که کبوتر در زیر یا در بالای آن باشد بالخاصیه مورث شفای آبله
و مجاورت آن سبب امن از خدر و فالج و سکته و سبات و طاعون و باعث ازاله وحشت و فساد هوا میگردد
و خوردن بچه کبوتر بعنوان مداومت مورث برص و کبوتر صحرایی خشک تر و لطیفتر از اهلی و مجموع آن مضر
محرورین و مصدع و محرق خون و مصلحش پختن آن با آب غوره و سرکه و خوردن کاسنی و خیار است و چون با روغن
کنجد بدون آب و نمک طبخ نمایند و بنوشند دفع سنگ کرده و مثانه را اخراج نماید و زهره آن جهت نزول آب
و بیاض و غشاوه نافعست و فرزجه استخوان آن که سوزانیده باشند جهت اعاده بکارت از اسرار است
حمار الوحش بفارسی گوره نامند و معروف بخر گور است گوشت آن در دوم گرم و در سیم خشک و غلیظ و مولد
سودا و مرق آن با پیه آن جهت مفاصل و تحلیل ریاح غلیظه و طلاء پیه آن جهت کلف و قوبا و با روغن قسط جهت
درد کمر و گرده و با شیر مرضعه جهت رفع کوبه اطفال و زهره آن جهت داء الثعلب و دوالی و چهار قیراط آن با خولنجان
و آب کرنب جهت سنگ مثانه و خصیه و قضیب آن بغایت مقوی باه و مغز سر آن جهت بول در فراش و آشامیدن
آن با آب کاهو جهت قطع احتلام و شش خشک کرده آن با کتیرا و عسل جهت ربو و سرفه و عسر النفس و پیه آن
آن مقوی باه و در انگشت کردن انگشتری از سم آن در خنصر چپ و بستن قدری از پوست پیشانی آن بر بازو یا بر

جهت رفع

جهت رفع صرع مجرب دانسته اند و مانع دخول جن در آن موضعست و بعضی شرط دانسته اند که پوست پیشانی آن
بقدر یکشبه صاحب صرع باشد اعم از آنکه از حمار وحشی باشد یا اهلی و گویند در اول هر ماه تغییر انگشتری
شرطست و پیوسته نگاه کردن در چشم آن باعث صحت بصر و مانع نزول آب و جگر و سم آن در افعال مثل حمار
اهلی است حمار بفارسی خر و الاغ نامند غلیظتر و کثیفتر و بطیء الهضم تر از خر گور و گرمی و خشکی آن کمتر و با
رطوبت فضلیه و نطول آب طبیخ آن جهت کزاز و خوردن زهره خشک آن جهت رفع تغییر عقل و سحر و مغز سر آن مورث
خرافت و با سرکه جهت رفع جنون و کباب جگر آن که ناشتا خورده باشند جهت صرع و آشامیدن سم سوخته آن
هر روز نیم مثقال جهت مصروع و ضماد آن جهت شقاق مزمن و با زیت و روغن جهت خنازیر و با شراب جهت کچلی و خون
و برص و بیاض آن و بخور سم آن جهت عسر ولادت و با خمر غلیظ جهت جنون و ضماد پیه آن جهت رفع آثار قروح و جهت
التیام جراحات احشا نیمگرم خوردن سپید بلست و عصیر سرگین تازه آن مفتت حصاة و مخرج جنین و مشیمه و قطور
آن در بینی جهت رفع رعاف و بدستور طلاء آن بر پیشانی که با سرکه سرشته باشند و همچنین استنشاق آن که سرکه بر آن
پاشیده باشند و خوردن نقیع آن با شراب جهت گزیدن عقرب و تعلیق پوست پیشانی آن بر اطفال جهت دفع فزع
مؤثر و چون عقرب گزیده بر الاغ معکوس سوار شود بالخاصیه مسکن درد آن و بدستور در گوشش بگوید که مرا عقرب
گزیده باعث رفع درد میشود و جالینوس گوید که طلاء نطفه آن سه بار تا چهار بار مسقط دانه بواسیر است و چون
قضیب آنرا در کوزه آب بدین با آتش گذارند بحدی که قریب بسوختن شود و با آب چغندر و روغن زیتون طلاء کنند
جهت رویانیدن موی و دراز کردن آن بغایت مؤثر و چون قضیب آنرا از بیخ آن جدا کرده با ادویه حاره پخته در حمام تناول
نمایند باعث بزرگی قضیب گردد و از مجربات شمرده اند و تدخین خصیه خشک آنرا جهت ربع مجرب دانسته اند نیز طلی
که بعد از تدخین کنند و اندکی بخوابند و چون نطرون و عاقرقرحا بر آن پاشیده خشک کنند نیم مثقال آن با ماء القطر
حابس اسهالست حمر بتشدید میم و بضم حا بلغت حجاز تمر هندی است و قفر الیهود را نیز نامند حمص الامیر
بلغت مغربی حسک است حماض جبلی حماض بری است حماض نهری حماض بستانیست حماض سواقی حماض
مائی است و حماض البقر نیز گویند حمص اسم مجموع اشجاری است که ملوحتی داشته باشد و گویند مخصوص اشنان است
حمار البیت و حمار قبان هدبه است حمر الکوهی حمص بری است حمیضیض نوع صغیر حماض است
شبیه بسیر که و در تنکابن ترش واش نامند حماض الاترج ترشی ترنجست حماض الارنب کشوث است
حمر الارض خراطین است حسم نبات جنبر است و بجاء معجمه نیز آمده است و بلغت شام و دیار بکر
اسم لسان الثور است حاطب نوعی از جیر است حمل وحملان بفارسی بره نامند و در لحوم مذکور میشود
ان شاء الله تعالی حمیرا اسم فارسی ابوخلسا است و بکسر اسم فسافس است مع النون ه حنظل اسم ثمر گیاهیست
بقدر هندوانه بسیار کوچکی و در نهایت تلخی و نباتش شبیه بنبات هندوانه و برگش از آن کوچکتر و سبز و اندرون
زرد آن بد است و آنچه در بوته منحصر بیکی باشد از جمله سموم و تخم آن مادامی که در پوست باشد قوتش تا چهار سال

باقیت و انچه بیرون آورده باشند تا دو سال و بهترین آن سفید است که از بوته کثیر الثمر کرفته باشند و مستعمل
تخم آنست در اول چهارم کرم و در آخر دوم خشک و مسهل سودا و بلغم غلیظ و مفتح افواه عروق و مسقط جنین و قاتل
آن و جاذب اخلاط از عمق بدن و جهت فالج و امراض بارده دماغی و اعضای عصبانی و عرق النسا و مفاصل و نزلات
مزمنه غلیظه چشم و سینه و عسر النفس انتصابی و ربو و سرفه مزمنه و امراض بارده کرده و مثانه نافع و مصدع دماغ
حار و مکرب و مصدع و در هوای بسیار سرد مورث مغص و کرب و در هوای بسیار کرم باعث اسهال دموی و التهاب
و مصلحش کتیرا و مقل و نشاسته و مضر ابدان نحیف و مصلحش آب فواکه و قدر شربتش از یک دانک تا نیم درهم
و بهترین اصلاح آنست که سایده بماء العسل سرشته خشک نموده با کتیرا و غیره بسایند و بدلش بوزن آن سکبینج
و ثلث آن حرملست و حقنه طبیخ آن که درست آنرا جوشانیده باشند جهت قولنج بلغمی و ریحی و عرق النسا و فالج
و امثال آن و شیاف آن مسهل قوی و فرزجه آن قاتل جنین و طلاء سبز آن جهت عرق النسا و دردهای بارده
و بخور آن مدر حیض و ضماد آن چند مرتبه بر کف پا جهت جذام و سعوط آب آن جهت زردی چشم و پاشیدن آب
طبیخ آن در خانها جهت کشتن کیک و منع تولد آن موثر است و چون حنظل را سوراخ کرده دانهها را بیرون کنند
و بروغن زنبق مملو کرده ثقبه را مسدود سازند و بخمیر بکیرند و بر روی آتش کذارند تا چند جوش زند خضاب آن
و آشامیدن آنرا در حمام جهت سیاه کردن موی و منع سرعت سفیدی آن مجرب دانسته اند و قطور روغن زیتون
که حنظل در آن جوشانیده باشند جهت درد کوش و مالیدن آن بر دندان جهت آسانی کندن دندان موثر و سعوط
آن مفتح سدد دماغی و طلاء آن جهت دفع آثار و یرقان و نیکو کردن رخسار و اکتحال رماد آن جهت سیاه کردن چشم
ازرق بغایت مفید و جهت درد مقعد نافع و تخم آن مسهل و منقی و مورث دوار و چون مکرر بشویند و در آب نمک
بخیسانند تا تلخی آن زایل شود پس کوبیده با شیر و خرما بجوشانند خوردن آن مورث صحت بدن و برک خشک
آن بقدر دو درهم با نشاسته و صمغ مسهل سودا و با انیسون و افتیمون و ایارج فیقرا جهت مالیخولیا و صرع و داء
الحیه و جذام و امراض سوداوی و طبیخ بیخ آن جهت استسقا و کزیدن عقرب و افعی و خون منجمد و داء الفیل و ضماد
برک آن با آب و نشاسته جهت تحلیل اورام و قطع سیلان خون منجمد مفید و چون جوف حنظل را خالی کرده سرکه
در آن ریخته بجوشانند جهت درد دندان و تقویت لثه بغایت نافعست و روغن حنظل که از دو جزء آب تازه آن
با یکجزء روغن کنجد و زیتون ترتیب داده بجوشانند تا روغن بماند جهت امراض بارده و دردهای آن و منع ریختن
موی و رفع دوی و طنین کوش و کرم آن و درد دندان و جوشش سر و آشامیدن یکدرهم آن مسهل بلغم و اقسام
کرم و تدهین آن با زهره کاو بر ناف جهت اقسام کرم و حقنه آن جهت قولنج نافعست و اکر تازه آن نباشد ربع
رطل از تخم آنرا باید جوشانید و با یک رطل روغن طبخ نمود **حنطه** بفارسی کندم نامند بهترین آن تازه بالیده
مایل بزردی و بعد از آن جنس سفید آنست در اول کرم و در یبوست و رطوبت معتدل و تازه که خشک نشده باشد
در دوم تر و بهترین غذاهای اصحا و کثیر الغذا و مسمن و مسدد و مضر صاحبان سدد عروق و احشا و خام آن

مولد کرم

مولد کرم معده و مصلحش سرکه کهنه و مضر زنان حامله و بخته آن نفاخ و دیر هضم و مولد ریاح و مصلحش
شیرینیها و خوردن آب بر بالای آن مورث قولنج ریحی است و آرد کندم که بخته باشند و نان فطیر قابضند
و آرد مطبوخ آن با شکر و بادام جهت سرفه و نفث الدم و درد کرده و سینه و تسمین بدن بغایت موثر و
با نعناع و روغن تازه جهت خشونت سینه و ضماد کندم ممضوغ جهت نضج دمل و طلاء آرد کندم با سکنجبین
جهت شوره لینه و با عصاره بیخ جهت منع ریختن فضول باعضا و نفخ امعا و با شراب و سرکه جهت سم هوام
و با آب کشنیز جهت ردع و تحلیل اورام حاره و خنازیر غددیه مجرب و بخته آن با آب و روغن زیتون
محلل اورام حاره و ذرور آن بر موضع کزیده سک دیوانه بغایت مفید و چون خمیر کندم را بر موضع کزیده
سک چند ساعت ببندند نزد سک اندازند و هر کاه سک آن خمیر را تناول نکند ظاهر میشود که سک دیوانه
بوده است و روغن کندم که با قرع کرفته شود و طریق آن در دستورات مذکور است جهت قوبا و سعفه و باطلا
و خراز و کلف نافع و ضماد کندم سوخته با موم و روغن کل جهت جلای رخسار بعدیلست **حندقوقا**
اسم نبطی است و از جنس یونجه و بری و بستانی میباشد و بری را بعربی جیافا و بفارسی ریواشپست صحرائی
نامند و نبات آنرا بعربی ذرق و در اصفهان شبدر کویند و در مازندران شرویت نامند و کلش
خوشبو است و با سفیدی و سرخی و برکش بقدر ناخن و شاخهای آن باریک و ساقش بقدر نیمذرع و
تخمش مایل باستداره و رنکش مثل نانخواه و مستعمل از آن برک و تخم آنست در دوم و در اول خشک و با
قوت جالیه و ملین طبع و مدر فضلات و تخمش کرمتر از برک آن و مبهی و با شراب جهت دفع سموم قتاله
بعدیل و مسکن مغص و قولنج و رافع یرقان و استسقا و اکتحال عصاره آن با عسل جهت غشاوه و قرحه نافع
و اکثار آن مورث درد کلو و مصلحش کاهو و کاسنی و تازه آن موافق مزاج دواب و منقی اخلاط فاسده آن و قدر
شربتش از تخم آن تا سه درهم و روغن آن مسکن درد مفاصل است و بری آنرا برک بزرکتر و ساقش دراز و
تخمش قریب بحلبه و کریه الطعم و کلش سرخ بفارسی یونجه کوهی و دیواسفست نامند در دوم کرم و خشک و آب
آن مقوی معده و مدر بول و حیض و شیر و عرق و جهت هیضه و درد معده و ریاح و پهلو آن و صرع و تقطیر بول
و برودت مثانه و نطول عصیر آن جهت تسکین درد عقرب کزیده بغایت موثر و بر عضو صحیح موجب احداث درد است
و نشستن در طبیخ آن باعث سرعت حرکت اطفال و روغن آن هم همین اثر دارد و سعوط آب آن جهت صرع و جنون
و غسول آن منقی بشره و صداع و مضر محرورین و مصلحش کشنیز و بقول بارده است و تخم آن کرم و خشک و تر
از نبات آن و جالی و مبهی و در جمیع افعال قویتر از بستانی و قدر شربتش تا سه درهم و مورث کرب و مصلحش
کتیرا و مضر سینه و مصلحش شکر است **حنا** بکسر حا و تشدید نون نباتیست ساقش بقدر نیمذرع و شاخ
و برکش شبیه ببرک مورد و عریضتر از آن و نرم و کلش سرخ مایل بسفیدی و فاغیه نامند و خوشبو و در سالی
دو بار کل میکند مرکب القوی و مایل ببردی و در دوم خشک و کویند در اول کرمست مفتح افواه عروق و سدد

وجمعف وبلذع وعللا ودر الحام قريب بدم الاخوين وباقوة قابضه وآشاميدن آب نقيع آن روزی مثقالی
باهفت مثقال شكر جهت ابتداء جذام بغايت نافع وچون يكماه مداومت كنند وجذام زايل نشود قابل ساير علاجات
نيست وهر روز بايد هفت مثقال و نيم آنرا در صد و پنجاه مثقال آب خيسانيده بجوشانند تا بخمس برسد و آشاميدن
آب نقيع ده مثقال آن در ده روز باعث روييدن ناخن اصلی بجای ناخن كج و ناخن متآكل وجهت يرقان و سرز
وسنك كرده ومثانه وعسر بول نافع ومسقط جنين وآشاميدن جرم آن بقدر نيم مثقال بالخاصيه دافع قولنج
ومضر حلق وريه ومصلحش كثيرا و لعاب بزرقطونا وكويند زياده از يكمثقال آن كشنده است وضماد آن بر كف
پای آبله دار مانع بروز آبله در چشم آن خصوصا چون با اندكی عصفر و زعفران آميخته باشند ونطول آب
مطبوخ آن جهت حمره وسوختگی آتش ومضمضه آن جهت قروح دهن وقلاع اطفال وطلاء آن جهت اورام حاره
كه در دابل از آن آيد وبا روغن جهت دفع جرب وبا آب برك پيدا انجير جهت شقاق مزمن و درد زانو مجرب و جبهه
وصدغين جهت منع ريختن مواد بچشم خصوصا چون با آب كشنيز سرشته باشند وبا قطران وروغن زيتون جهت
دويانيدن موی سر وبا كل ارمنی جهت فتق وفيله وبا زفت وروغن كل جهت قروح سر وبا برك كردكان بالمناصفه
جهت بثور وحزازه وشقيقه وصداع ريحی وبلغمی مجرب وبدستور با آب نمك بغايت موثر ودرور آن جهت تجفيف
قروح وخوردن تخم آن بقدر يكمثقال با عسل وكثيرا جهت تقويت دماغ بغايت نافع وكل آن معتدل ولطيف و
يكمثقال آن با سركه و قير آب وعسل جهت قطع نزلات وانواع صداع وتجفيف رطوبات وطلاء آن جهت التيام
قروح ورفع خناق وفالج وامراض دماغی وعصبانی ودرد اعصاب وبا سركه جهت درد سر وبا موم وروغن كل
سرخ جهت درد پهلو وكوفتگی اعضا وبا ادويه مخصوص سپرز جهت ورم و درد آن وكذاشتن آن در ميان لباس
موئينه مانع كرم زدن آن وبرك آنرا نيز صاحب اين اثر دانسته اند وروغن كل حنا كه دهن الفاغيه نامند بدستور
روغن كل سرخ مكرر در روغنها پرورده كنند كرم ومحلل ومقوی موی ونيكو كننده رخسار است وبدلش روغن
مرزنجوش وروغن حنا كه از جمله مركبات در دستور ثانی مذكور است **حنطه رومی** حندروس است
حناء قريش حزاز الصخرات است **حناء مجنون** بلغت مصر وسم است **حنفه** و **حفقا** بلغت اندلس حشيشه
الزجاج است **حناء الغزال** بلغت مصر ابوخلسا است **مع الواو ٥ حور** براء مهمله وبضم حا و براء معجمه نيز
آمده از جمله اشجار است قريب بدرخت خرما وبركش مثل برك بيد واز آن باريكتر ودراز تر ودانه آن مانند
كندم وبلغت اندلس آنرا سرد له نامند وكلش خوشبو ونبطی ورومی ميباشد وصمغ رومی آنرا كويند كه رباست
وبفارسی درخت توز كويند وآن پوست آنست كه كمانكران استعمال مينمايند درخت رومی آن بزركتر وبركش
درازتر از نبطی است ونبطی آن بی صمغ ودر اول كرم ودر دوم خشك ويكمثقال از پوست آن جهت عرق النسا
وتقطير بول نافعست وقاطع حمل زنانست وبرك آن نيز همين اثر دارد وكمتر از پوست آن وقطور آب آن جهت
درد كوش مفيد واكتحال ثمر تازه آن با عسل جهت غشاوه مفيد وقطری كه از حوالی آن رويد بغايه است وروی

آنرا كمنبت بلغاد وارس در سيم كرم ودر اول خشك وروغنی كه از پوست وشاخ آن كيرند قوی التاثير ودر افعال
قريب بروغن بلسان وخوشبو است واز ارس حب آرند ومشهور بروغن كهربا است وكلش قاطع نزف الدم جميع اعضا
وضماد بركش با سركه جهت نقرس وفرزجه آن معين حمل وتخم آن جهت منع سيلان رطوبات بمعده وامعا وخفقان
وعرق النسا وتفتيح سده وبا سركه جهت صرع شربا نافع ومانع حمل وقدر شربتش يكمثقال وطبيخ چوب آن مجفف قروح
واكله است **حواصل** از جمله طيور است سفيد وتيره رنك نيز ميباشد واز سفيد آن پوستين ترتيب ميدهند
وپوشيدن آن موافق محرورين وكوشت آن غليظ ودير هضم ومصلحش مهرا پختن وبا دارچينی وادويه حاره تناول
نمودنست وروغن آن محلل وملين ومقوی اعضا وجهت دردهای بارده نافعست وفرو بردن پيه خام آن
جهت قولنج ومعص مفيد است **حوص** قسب است **حوم** تمر هنديست **حوت** سمكست **حوز هندی**
مهير است **حومانه** اسم عربی طريفلن است **حوازی** آرد كندم بسيار نرم سفيد است **حوجم** اسم عربی
كل سرخ است **حوران** و **حومران** طرخونست **حرا اسفندا** حماحمست **حولك** بادروجست **حوف الشر**
شغتين بحريست **مع الياء ٥ حيه** بفارسی مار كويند واقسام ميباشد در آخر سيم كرم وخشك ودر غايت
تجفيف ودر جذام قوی الاثر ند وخواص افعی مذكور شد چون ده عدد مار سياه را با چهار رطل روغن زيتون
يا كنجد در ظرف مس كرده سر آنرا مسدود كنند كه بخار بيرون نرود پس بجوشانند تا مهرا شود طلاء آن جهت
قوبا وابرصهای سفلاور ويانيدن ودراز كردن موی وتحليل خنازير ورفع جذام مجرب دانسته اند وضماد خاكستر
مار خانكی سياه كه زنده در كوزه نو كرده در تون حمام سوزانيده باشند با روغن زيتون جهت تحليل خنازير وبا
سركه جهت داء الثعلب وداء الحيه واكتحال آن با عسل بغايت مقوی باصره ومالیدن پوست سوخته مار با روغن
تخم كتان كه چند روز ممزوج نموده كذاشته باشند جهت بواسير كهنه بسيار موثر وقطور مطبوخ پوست آن كه در
شراب جوشانيده باشند جهت درد كوش ومضمضه جوشانيده آن در سركه جهت درد دندان وتعليق دندان آن كه
در حال حيوة آن كنده باشند وبدستور تعليق دل آن جهت رفع تب ربع نافع واطوريس ودومقراطيس كويند كه
چون شكم مار را از سر دنباله شكافته احشاء آنرا بيرون كرده شاهسفرم خشك كه با آب خيسانيده نرم كرده باشند
مملو ساخته محل شق را دوخته در آتش كذارند تا پخته شود پس شاهسفرم را بر برص ضماد كرده بعد از يكشبانروز
بكشايند بالكليه زايل كند ومجربست وروغنی كه در آن دندان مار وسر وزهره آن جوشانيده باشند طلاء
آن جهت جذام وثاليل سريع الاثر است وامين الدوله از محمد بن احمد نقل ميكند كه استعمال زهره مار در هيچ
امری خوب نيست واز سموم قاتله است وتعليق شاخ مار شاخدار جهت تب غب موثر وتعليق سلخ الحيه كه عبارت
از پوستی است كه مار هر سال می اندازد بر ورك زنان موجب سرعت ولادتست وبخور آن مسقط جنين ومجفف
دانه بواسير وتخم مار را چون با سركه وبوره ساييده طلا كنند جهت رفع برص تازه مجرب دانسته اند
واكتحال پيه مار مانع نزول آبست **حيس** غذائيست كه از روغن ونان كرم ترتيب دهند وبفارسی چنكال

کویند غلیظ ودیر هضم وکثیر الغذا ومسدد ومسمن ومصلحش سرکه وعسل است حی بلغت اکسیر این زیبق است
حیوة الموتی قطران است حیصل بادنجان است حیفا حشیشة الزجاج است حیومیوس اسم یونانی باقلاست
حیون طین است حی العالم ابرودنت حرف الخاء مع الالف خانق النمر کویند مازریون
سیاه است وبعضی را اعتقاد آنست که اسقیل است وامین الدوله کل سیر صحرایی دانسته ومؤلف مالایسع
صاحب تذکره کوید که آن کیاهی است غیر مازریون برکش شبیه ببرک قثاء واز آن کوچکتر وباخشونت واز شش عدد
تا چهار عدد وزیاده نمیشود وساقش بقدر شبری وبیخش شبیه بدم عقرب ولامع مثل شیشه در چهارم سرد
وخشک واز سموم قتاله وتاثیر در سباع اسرع ومقاربت آن کشنده عقرب ودر اطلیه رادع اورام حاره
ومسکن درد چشم ومسقط دانه بواسیر وبنید رهم آن کشنده ببر وخناق وتریاق آن کافیطوس با شراب
وصعتر وادویه حاره است خانق الذئب نوعی از خانق النمر است برکش شبیه ببرک دلب واز آن کوچکتر
وتیره تر وتشریفات آن زیاده تر ودر ساقهای آن شاخهای باریک دراز رسته وبالخاصیه کشنده گرگست
ودر سایر افعال مثل خانق النمر وابن ماسویه کوید آن اسقیل است خانق الکلب ادار اقیست که بفارسی کچوله
نامند ومؤلف مالایسع غیر آن دانسته وبیان نموده که کیاهیست برکش شبیه ببلادر کبیر واطراف آن تندتر
وبسیار بدبو وپا رطوبت لزجه وزرد رنگ وبا شاخهای باریک ودراز ودیر شکن وثمرش در غلافی شبیه بغلاف
باقلا ودر جوف آن دانه کوچکی سیاه وصلب ودر چهارم گرم وخشک واز سموم قتاله وبرکش کشنده سگ
وسباع وضماد آن جهت تحلیل اورام بارده ونفخ بغایت مؤثر است خاماسوقی بیونانی خاما بمعنی زمین است
وسوقی یعنی انجیر وآن نباتیست بیساق وگل وشاخهای آن پرشیر وبقدر چهار انگشت ومنبسط بر روی
زمین بهیئت استداره وبرکش شبیه ببرک عدس ودر تحت برک ثمر مستدیری وبیخش باریک در سیم گرم
وخشک وتند وجالی وملین طبع ومسهل اخلاط غلیظ وخوردن قدر قلیل آن با نان مسقط بواسیر وضماد
شاخ وطلای شیر آن جهت اسقاط اقسام ثالیل وخیلان وگزیدن عقرب واورام بلغمی وقلع آثار واکتحال آن
با عسل جهت رفع آثار قرحه چشم وظلمت بصر وابتداء نزول آب وحمول آن با شراب جهت درد رحم نافع ومضر سینه
ومصلحش کتیرا وقدر شربتش یک قیراطست خارصینی شبه است وبفارسی روی توتیا نامند خاولنجان
خولنجانست خاماذافنی بیونانی بمعنی غار الارض است ودر حرف غین انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد
خامیز مروق سکباج سرد شده است که از روغن صاف کرده باشند خامالیون بیونانی بمعنی تفاح الارض
وآن بابونه است خافور اسم نباتیست که تازه روییده باشد وکویند مراد از آن مرو عریض الورق است واهل
مصر هر ضماد را باین اسم نامند خاموس اسم یونانی کوذنست خامالا بیونانی زیتون الارض وآن مازریونست
خاملاون مالی بیونانی اسم انجخیص سیاه است خاس اسم ترکی خس است خاکستر اسم فارسی رماد است
خارپشت اسم فارسی قنفذ است خایه قندوز اسم فارسی جند است خاکشی بلغت اصفهان خبه است

خاملاون زیونقی

خاملاون زیونقی انجخیص سفید است خاوانی بلغت صقالبه انکبیر است خاملاون اسم یونانی حرباست
خاما افسطی بیونانی خمار صغیر است خامابیطس بیونانی صنوبر الارض وآن کمافیطوس است خاماذریوس
بیونانی بمعنی بلوط الارض وآن کمادریوس است خالیوبیون بیونانی بمعنی خطاف است وآن مامیرانست
وکویند عروق الصفر است خالادن بیونانی خندروس است خاتم الملک سداورانست خاشه
بلغت شام شیطرج است خارخسک اسم فارسی حسک است خاکینه اسم فارسی جبیز البیض است
خاص ترم بلغت تنکابن حرف بابلی است خار بلغت هندی خیار است خالص وخمید در طین مذکور است
مع الباء خبز بفارسی نان کویند از اکثر حبوبات ترتیب دهند وبهترین آن نان کندم سفید مغسولست
که بحد اعتدال پخته باشد وسبوس بقدر اعتدال جدا شده وباشیر وروغن وزرده تخم مرغ پخته غلیظ
دیر هضم ومقوی کرده است ونان کرم مسخن ومجفف رطوبات معده وخاییدن آن جهت دفع کندی دندان
مؤثر وآن سرد مرطب بدن وتازه آن سریع الانحدار وخشک آن دیر هضم ومجفف واقسام آن مورث تشنگی
وبادارزیانه وزیره وحلبه وسیاه دانه مبهی ومفتح ومجفف ومحلل ریاح وباخشخاش منوم ونخاله دار
باعث سده نمیکردد ونان جو سریع الهضم تر از نان برنج ومبرد وقلیل الغذا وجهت اسهال وتبهای حاره که
با ضعف معده باشد نافع ومورث قولنج در مبرودین ونفاخست ومصلحش ماء العسل است ومرق گوشت
ونان برنج سرد وبسیار خشک ومعطش ومسدد ومقوی بدن وکثیر الغذا وجهت اسهال صفراوی ودموی
ونیکو کردن رنگ رخسار مؤثر ونان کندم وبرنج وجو که با شکر ترتیب دهند بدون روغن بهتر از اقسام
نانهاست وباعث سرعت هضم آن ونان آرد نخود وباقلا وبلوط وارزن بطیء الهضم ومسدد وقلیل الغذا
وباقوه قابضه وباترشی بغایت مضر ومصلح آن روغن وشیرینیهاست خبز الطابق نان ساجی رقیق است
که بر روی ساج آهنی پزند قابض وسریع الانحدار وموافق اسهال بواسیر است خبز العربی نانیست که بر روی
تابه پزند ورقیق نباشد ومشهور بکماجست جهت مرتاضین وصاحبان اعمال شاقه موافقست خبز العربی
الملة نانی است که بر روی سنگ سرخ کرده واخکر پزند ومشهور بنان سنکک است وبهتر از نان ساجی است
خبز الحواری نانیست که در کرفتن سبوس بسیار مبالغه نکرده باشند بهتر از اقسام دیکر است خبز المسمید
الخشکار نانیست که در کرفتن سبوس مبالغه کرده باشند کثیر الغذا ومشهور بنان میده است سریع
الانحدار ومورث سنگ کرده وسده جگر است ومصلحش انیسون ودارزیانه وسکنجبین بزوری وشکر است
خبز الخشکار نانیست که کندم را ناشسته وسبوس ناگرفته ترتیب دهند سریع الانحدار وغیر مسدد ودر
در بعضی امزجه ملین طبع ومولد خون سوداوی ومضعف بدن ومورث بواسیر وجرب ومصلحش شیرینیها
وروغنها وشیر تازه است خبز الکعک نان میده دو آتشه وبقسماط نامند وغلیظ ومسدد وطلاء آن
محلل ومنضج وجهت درد مفاصل نافعست خبز الطابون نانیست که در کرفتن سبوس مبالغه کرده رقیق

وبا روغن ترتیب دهند ومشهور بکسمر است ودیر هضم وکثیر الغذا ومضر محرورین ومسدد ومولد خون متین است
خبز القطایف نان روغن دار است که مبالغه در گرفتن سبوس نکرده باشند ودر قوت مثل کسمر وبهتر از آنست
خبازی از جنس خطمی است وبفارسی نان کلاغ وپنیرک وبترکی اسم کاچی نامند ودر مازندران گیاه آنرا
بخیلک نامند وبستانی آن ملوخیاست وبری آنرا بفارسی جمیزه نامند واز مطلق آن مراد بری است برگش
مستدیر وپهن وگلش کوچک وسرخ ومایل بتیرگی وتخمش مایل بسیاهی ومدور وپهن ودر وسط آن تقعیری
ونبات آن کوچکتر از خطمی در اول سرد وتر وگویند در دوم وبا بورقیه وقوه متضاده وملین طبع ولطیفتر از
ملوخیا ومدر بول ومنضج ورادع ومفتح سده ونیم رطل از طبیخ شاخ آن با شکر جهت جرب وقرحه امعا وزحیر
وحرقه مثانه وبول وبحه الصوت وسپرز ویرقان وطبیخ برگ وبیخ آن جهت ادویه قتاله ودرد گرده وضماد آن جهت
اورام حاره وشکستگی اعضا وبا نمک جهت تنقیه نواصیر چشم وبی نمک جهت التیام آن وگزیدن زنبور ومگس عسل
وبا روغن زیتون جهت سوختگی آتش وبادسرخ وضماد خشک آن با بول جهت قروح سر ورفع ثآلیل نافع وتخم آن
سرد وتر وکثیر اللعاب ومزلق ومغری وملین وجهت سرفه گرم وخشک وقرحه امعا وگرده ومثانه وسحج و
گرفتگی آواز وتقویت امعا ورفع لذع ادویه حاره وگزیدن رتیلا ورفع نزله وبا تخم خندقوقی بری بالسویه جهت
درد مثانه وحقنه آن جهت سوزش امعا ورحم ومقعد وبا عسل جهت درد جگر وضماد آن جهت اورام حاره نافع
ومضر معده ضعیف ومصلحش دوبه فواکه وقدر شربتش تا پنج درهم وبدلش تخم خطمی وقدر شربتش از آب خبازی
تا پنجاه درهم وآن مولد ریاح ومصلحش پختن آن با گوشت مرغ وادویه حاره است وخبازی بستانی را برگش
دراز وگلش زرد وکوچکتر از گل خیار ودر پنبه زار بسیار میروید وبقدر گیاه پنبه میشود وتخمش سیاه ودراز
شبیه بشونیز وبسیار تلخ وغلاف آن شبیه بکوم ومایل بسبزی وبرودت ورطوبت آن زیاده از بری وملین
طبع وسینه ومهیج حرارت بسبب لطافت وجهت خشونت سینه وتبهای حاره وتصفیه صوت نافع ومضر معده
بارده ومصلحش ادویه حاره است وتخم آن مسهل اخلاط غلیظه ومفتح سده وجهت عرق النسا وآب آن
با شکر جهت دفع اخلاط محروق ومصنوع آن جهت تحلیل اورام وتسکین درد گزیدن عقرب نافع وقدر شربتش
دو درهم است خبیه بلغت شیراز شفترک ودر اصفهان خاکشی وبترکی شیوران ودر مازندران گیاه آنرا
سلمی نامند وآن تخمی است بسیار ریز ودراز ومایل بسرخی وتیرگی وبرگش طولانی وتند شبیه ببرگ
جرجیر بری وشاخهایش باریک ومتفرق وساقش بقدر ذرعی وتخمش در غلاف باریک دقیق است در دوم گرم
ودر اول تر ومبهی ومشهی ومقوی معده وهاضم وجهت معده سرد وتحلیل مواد ونخاع وآبله وحصبه
وشری وبرودت احشا وباشیر مسمن بدن خصوصا چون با دو وزن آن شکر ده روز بنوشند وجهت رنگ
رخسار وگرفتگی آواز وسه درهم آن جهت دفع سمیت ادویه ویکمثقال ونیم آن جهت نفث اخلاط سینه وریه
وضمادش جهت اورام صلبه وسرطان ونقرس وقرحه چشم وورم بن گوش وپستان وانثیان وسنوی آن در حمیات

گرفته جهت حکه وشپش وسرفه مزمن ووزنه آن با عسل جهت اعانت بر حمل وقروح رحم نافع ومصدع ومصلحش
کثیرا وقدر شربتش تا دو مثقال وبدلش تودری است که بزرنجم نامند خبث جرم اجسادی است که در حین
گداختن از آن جدا میشود ومجموع خبثها گرم وخشکند خبث الحدید بفارسی ریم آهن گویند بهترین خبثها
ومستعمل از آن آنست که باسرکه سائیده وخشک کرده باشند وبسیار مبالغه در سحق نموده در دوم گرم ودر سیم
خشک وبغایت مجفف ومقوی معده ومانع نزف الدم وادرار حیض وحامله شدنست وجهت سلس البول و استرخاء
مقعد ومعده وبواسیر وطحال رطبه ورفع رطوبات باطنی وجهت قرحه امعا ومثانه مجرب وبا زرده تخم مرغ بقدر
یکدانگ آن جهت تحریک باه مرطوبین که مأیوس باشند بغایت موثر وباسکنجبین جهت ادویه قتاله وضماد آن جهت
تحلیل اورام حاره وشیر منعقده در پستان واکتحال آن جهت خشونت ملک چشم وقطور آن جهت پاک کردن چرک گوش
نافع ومضر [illegible] ومصلحش کثیرا وعسل وقدر شربتش تا دو دانگ ودو درهم آن کشنده است وچون آنرا بیست
بار با آب وعسل بپالایند وخشک کنند وبعد از آن با روغن زیتون بقدری که سر انگشت بر بالای آن بر آید
بجوشانند تا ثلث روغن بسوزد وبا حرف بابلی وعسل لعوق بسازند وهر روز یکدو انگشت از آن تناول نمایند
جهت صاف کردن آواز وتقویت بدن ونیکویی رخسار واخراج فضلات بدن بسیار مفید است وهرگاه در روغن زیتون
بجوشانند وبا عسل معجون کنند بدستور همین آثار دارد خبث النحاس تفل مس است ودر قوت قریب بخبث
الحدید وملطف وجالی وخوردن آن سم قاتلست ودر ادویه چشم وزخمها مستعمل خبث الرصاص تفل
قلعیست بغایت قابض ومغسول آن جهت التیام جراحات چشم وتقویت باصره ومنع ریختن مواد بچشم موثر است
خبث الفضه تفل نقره است لطیف وقوی القبض وطلای آن جهت قروح چشم وسعفه وجرب وبواسیر ونواصیر
والتیام جراحات نافعست خبث الذهب تفل طلا است لطیفتر از همه ودر افعال قویتر از خبث الحدید والفضه
وطلاء آن با آب جهت دفع بدبویی زیر بغل وکنج ران مجرب ودر افعال نایب مناب اقلیمیا است خبیص اسم
عربی حیس است ودر حا مذکور شد خبیص البیض بفارسی خاگینه نامند وبا سیرها کوکو گویند کثیر الغذا
ودیر هضم ومسدد ومولد خلط غلیظ وبا دارچینی وخولنجان وادویه باهیه مقوی باهست خبازی شجری
خطمی است خبز الغراب الحوانست خبز القرود لوف الکبیر است خبز رومی خبز الکعک است خبز
المشایخ نبات بخور مریمست خبیز اسم جمیع نباتاتیست که بگردش آفتاب دور کند وخبازی مشتق از آنست
مع الثاء ه خثرق بثاء مثناه افسنتین است ختم الملک طین مختوم است مع الثاء ه خثا
بثاء مثلثه سرگین است واز مطلق آن مراد سرگین گاو است ودر اختا مذکور شد خث بلغت اهل ختا
بمعنی بزرگ وبدستور خان وخغر مترادفند وآن اسم مرغیست که بفارسی رخ نامند بقدر کرگدنی واز آن
بزرگتر میباشد وطعمه آن اکثر اوقات فیل است ودر بلاد مابین چین وزنج یافت میشود واز استخوان منقار
آن جهت ملوک قدح میسازند وخاصیت آن آنست که چون بر بالای طعام مسموم گذارند عرق کند وهمچنین است

سایر استخوان آن و امین الدوله گوید آن شاخ آهوی مشک دار است و همین اثر را بجهت آن بیان نموده
و گویند بجهت اسهال نیز بغایت نافعست و مؤلف تذکره گوید که در هرات دیب یافت میشود و خوردن سینه
آن بقدر ده درم جهت حکه و جرب و سده جگر نافع و بخور استخوان آن باعث افاقه مصروعست و زبل آن
جهت رفع آثار و سنگدان آن جهت بواسیر و ضماد آن مفید است مع الکاف ه خدرنق عنکبوتست
خداع الرجال بزر البنج است مع الراء ه خرنوب بستانی و بری میباشد و بستانی دو قسمت یکی را
خرنوب شامی گویند درخت آن بقدر درخت گردکان و برگش مستدیر و باغلظت و گلش ذهبی و غلاف آن
بقدر شبری و کوتاه تر و سیاه و ضخیم و دانهای آن شبیه بباقلا و از آن در مصر و شام رب میسازند و در
اسهال استعمال میکنند و با وجود شیرینی از سایر شیرینیها ابرد است و قسمی درختش خاردار و برگش نرم
و مایل بتدویر و غلاف ثمرش شبیه بباقلا و از آن دقیقتر و دانهای آن بقدر ترمس و شیرین طعم و در تنکابن
کرات گویند و در مازندران و گیلان للکی نامند تازه هر دو قسم مسهل بعضی و مدر بول و خشک آن در حرارت
و برودت معتدل و در دوم خشک و شیرین آن مایل بحرارت و دانه آن سرد و خشک و بسیار قابض و مقوی بدن
و مدر بول و ضماد پخته آن جهت صداع و سقطه و امثال آن و ثالیل و خوردن تازه خرنوب شامی که از سال گذشته
باشد دیر هضم و بعد از انهضام مولد خلط صالح و با دانه جهت فتق و تسمین بدن و چون داخل شیر کنند شیر الذبین
کند و اشتها آورد و جهت سرفه مزمن مجرب دانسته اند و تخمش محلل اورام و جهت بروز مقعد و نزف الدم نافع
و مضر معده و مجفف اعضا و مصلحش بهدانه و نبات و بدلش بوزن نیم از هر یک از قرظ و طراثیث و عفص و قدر
شربتش تا پنج درهمست خرنوب نبطی ثمر نبات جنس بری است و آن دو نوع میباشد قسمی شبیه بخرنوب شامی و
خاردار و ثمرش کوچکتر و بد طعم و بسیار قابض و آنرا قرظ و سقط و ام غیلان نامند و قسمی ثمر خاریست بقدر
ذرعی و شاخهای آن پراکنده و خارهای تند و ریز و گلش زرد و داغ دار و بارش شبیه بکوده کوچکی و در قزوین
گیاه آنرا ورک نامند و مراد از خرنوب بری و نبطی نوع اخیر است در دوم سرد و خشک و بسیار قابض و مقوی معده
و قاطع خون هر عضوی و حابس اسهال و جهت یرقان و مغص و منع ادرار حیض و بواسیر و مضمضه و سنون آن
جهت درد دندان و استحکام آن و پوست بیخ نبات آن قالع دندان کرم خورده است و محتاج بآلت کندن نیست
و چون با حنا خضاب کنند مانع سفیدی و باعث درازی موی و تقویت آن و طلاء آن بر بدن جهت اعیا و تقویت
اعضا مؤثر و چون خرنوب بری را کوبیده در آب بخیسانند و جامه رنگین را با آن تر کنند باعث ثبات رنگ آن
میشود و مجربست و آن با آب مورد منقی اجساد و ثابت کننده صاعد است خرنوب الشوک و خرنوب مغربی
و بری خرنوب نبطی است خرنوب مصری و قبطی ثمر قرظ است خرنوب الخنزیر انا غورس است خرنوب
صیدلانی خرنوب شامی است خرنوب هندی خیار شنبر است خروب اسم جنس خرنوب است و گویند
مخصوص بری است حزق اسم فارسی خبازیست خردل تخم گیاهی است برگش شبیه ببرگ ترب و از آن کوچکتر

وخش

وخشن و مربع الساق و گلش زرد و قسمی از بری آنرا بترکی قجی نامند و تخمش مدور و سرخ و قسمی را کلج گویند و برگش
ریزتر از بستانی و تخمش غیر مدور و سرخ و تند طعم و سفید آنرا اسفند سفید گویند و آن حرف ابیض است و مذکور
شد و مراد از مطلق خردل نوع سرخ آنست در اول چهارم گرم و خشک و جاذب از عمق بدن و هاضم و محلل رطوبات
دماغ و معده و سایر اعضا و مفتح سده و مدر فضلات و مفتت حصاة و جهت درد ریحی و بلغمی جگر و سپرز
و رفع نسیان و امراض بارده دماغی و نیم درهم از تخم آن با شراب جهت سرور و تقویت باه و با عسل جهت ربو و سعال
رطوبی و کرم معده و تب بلغمی و سوداوی و ضماد آن جهت نقرس و لیثرغس و عرق النسا و ورم سپرز و جذب مواد
بظاهر و ازالة داء الثعلب و با عسل و بدستور با موم روغن جهت تصفیه رخسار و ازالة اثر نیل خون مرده و کمنه
چشم و با سرکه جهت جرب متقرح و قوبای مزمن و بر پیشانی جهت نزلات بارده و درد سر بارد و ریحی و فالج و استرخا
و با روغن طلا کردن آن بر قضیب جهت نعوظ مجرب و با سکبینج و آب کرنب جهت خنازیر و باد و بیز مناسبه
جهت اورام صلبه و سوداوی و برص و غرغره آن با ماء العسل جهت ورم تحت زبان و خشونت مزمنه قصبه ریه
و ثقل زبان و استرخاء آن و درد دندان و سعوط آن مورث عطسه و جهت انتباه مصروع و صاحب غشی و اختناق
رحم و فتیله آن با انجیر جهت ثقل سامعه و دوی و طنین و اکتحال مضروب آن با آب و عسل جهت غشاوه و خشونت
پلک و بخور آن جهت گریزانیدن حشرات و لطوخ آن جهت درد دندان بی ورم مجرب و مضر محرورین و مورث تشنگی
و غثیان و مصلحش کاسنی است و روغن بادام و سرکه و بدلش دو وزن آن حب الرشاد و حرمل و قدر شربتش تا آن
درهمست و چون در آب انگور اندازند منع جوشیدن آن کند و سرکه شیرین دیر کلانات از آن ترتیب میدهند
و مطبوخ نبات آن با چغندر جهت صرع و سده و امراض بلغمی نافع و در سایر افعال ضعیفتر از تخم آنست و اهل
تجربه ذکر کرده اند که چون بر یک کف خردل آیه وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ را تا آخر آیه إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ خوانده شود
و بعد از آن صد و دو مرتبه یا مبین گفته و بدستور تا صد مرتبه پس آن خردل را در خانه که دفینه گمان داشته باشند
افشانند یکشبانروز در خانه را ببندند روز دیگر خردلها را در جایی که دفینه باشد مجتمع یابند و روغن آن
که کوبیده بدستور روغن بادام استخراج نمایند بغایت ملطف و محلل و طلای آن جهت درد دندان و اختناق رحم
و تبهای مزمن و دردهای کهنه و تحلیل ورم گوش و اورام صلبه و تفتیح سده اعصاب و جهت نسیان و فالج و
گرانی سامعه که مزمن باشد و آشامیدن آن بدستور جهت درد بارد و مزمن نافع و قدر شربتش تا سه درهمست
خردل بری گیاه آنرا بترکی قجی نامند حرارتش کمتر از بستانی و مفتت حصاة و جالی جلد و جهت سرفه مزمن نافع
و مقوی ذهن و ضماد آن با ماست جهت سعفه مجرب و در سایر افعال مثل بستانی است خردل فارسی و خردل
ابیض و خرنوب و خرفق حرف ابیض است خروع بکسر خا و فتح واو بفارسی آنرا بید انجیر و بترکی
کوچلن نامند برگش شبیه ببرگ انجیر و از آن بزرگتر و نرم و ساقش بقدر دو ذرع و بیخش مثل نی مجوف و ثمرش
در خوشهای پرخار و مدور و دانه اش بقدر قهوه و منقط و مغزش سفید و پر روغن در آخر دوم گرم و خشک

وملین عصب ومحلل ومسهل قوی خلط بارد ومنقی عروق ومقوی اعضا ومدر حیض ومخرج مشیمه وجهت فالج
ولقوه وامراض بارده نافع ومرخی ومسقط اشتها وموجب کرب ومصلحش کتیرا ومصطکی ونعناع وقدر شربتش
از پنجم دانگ آن مسکن قوی وعوارض آن مثل تاتوره وپنجاه عدد آن کشنده است وفادزهر آن ریباس ورب ریباس
وبدلش عشر آن دنداست وضماد آن جهت ثالیل وکلف واورام بلغمی ودرد آن ونقرس ومفاصل وتلیین صلابات
وباسرکه جهت ورم پستان واواخر باد سرخ وضماد برگ آن با آرد جو جهت ورم حاره چشم وورم زیر گلو وسایر اعضا
وباحنا جهت درد مفاصل وباروغن زیتون جهت دردهای بارده وروغن آن گرمتر ولطیفتر از روغن زیتون ومقیی
ودو مثقال آن جهت تسکین وجع الفؤاد بارد وباماء الاصول محلل بلغم لزج اعضاء بعیده وشدید النفوذ
وطلاء آن جهت تلیین صلابات وتشنج وانضمام فم رحم وانقلاب آن وجرب متقرح وقروح رطبه سر وورم
معده ورفع آثار کبودی جلد ودرد گوش وبازبد البحر جهت داء الثعلب وباآب گندنا جهت شرا وضماد آن نافع
وجوشانیده آن باسلخ الحیه وخردل وتدهین آن جهت داء الحیه واقسام قوبا وکزاز وکلف بی عدیلیست
وبدلش روغن ترب وگویند چون بید انجیر را با خردل وسیر وطلق تقطیر کنند مقطر آن مشتری را قمر کند ومجرب
دانسته اند **خروع چینی** دنداست **خربق ابیض** بیخ گیاهی است برگش شبیه ببرگ بارتنگ واز آن بزرگتر
وگلش سرخ وساقش بقدر انگشت ومجوف وچون خشک شود پوست آن منقش شود وبیخش شبیه به پیاز ومستطیل
وباریشهای باریک وسفید مایل بزردی وتلخ واز شکستن آن غباری ظاهر میشود ودر جوفش مثل دام عنکبوت
در سیم گرم وخشک ومسهل بلغم وصفرای غلیظ واخلاط لزجه ومنقی معده ومدر حیض وقاتل جنین ومفتت حصاة
ومفتح سدد وجهت فالج وسرسام بلغمی وامراض بارده دماغی ومفاصل واکتحال آن جالی غشاوه وطلاء آن با
سرکه جهت قوبا وبرص وبهق وقلع دندان متاکله وبوییدن آن باعث عطسه وفرزجه آن مدر حیض وقاتل جنین
ومضر محرورین ومنقی وزیاده از قدر شربتش کشنده بخناق وتشنج ومصلحش پختن آن در خمیر وبا مصطکی
وروغن بادام استعمال نمودن وبدستور خیسانیدن یک روز در آب وآشامیدن آب آن ویا باشکر وعسل منعقد
ساخته نوشند وقدر شربتش از نیم مثقال تا یکمثقال وبدلش جوز القی درخلاء معده نباید تناول نمود **خربق
اسود** بیخ گیاهی است سیاه وپرگره وگرههای آن مجوف واکثر آن مایل بسبزی وریشهای باریک سیاه از آن رسته
وبرگش شبیه ببرگ چنار واز آن کوچکتر وزواید اطراف آن بیشتر وباخشونت وساقش کوتاه وبنفش وگلش سفید
مایل بسرخی وبشکل خوشه وثمرش شبیه بدانه قرطم وتخم آن مسهل ولی مضرت تر از اصل آن در آخر سیم گرم
وخشک وتند وپرخطر واز خربق سفید قویتر ومسهل مره السودا وبلغم وصفرای آمیخته ببلغم وجذاب از عمق
بدن وجهت امراض بارده قویتر از سفید آن ودر جمیع عللی که سفید آن موثر است خربق سیاه اسرع التاثیر از آن
وجهت یرقان سددی وتنقیه مثانه ورحم واحشا وقصبه ریه وامراض مزمنه وجنون نافع ومضر گرده ومصلحش
کتیرا وصعتر وفودنج ومصطکی ودو مثقال آن کشنده بخناق واسهال وقدر شربتش از نیم درهم تا نیم مثقال

وبرا

وبدلش خربق سفید وگویند مازریون وچهار دانگ وزن غاریقون است یا ماهی زهره وضماد آن جهت بهق وابخر
در باب سفید آن مذکور شد ودفع ثالیل وبردن گوشت زیاده فاسد زخمها وبجهت ناصور وصلب طلاء آن دو سه دفعه
مجرب ومضمضه وفتیله وفرزجه وقطور آن در امراض مناسبه مثل سفید آن وپاشیدن طبیخ آن در مواضع مانع
دخول حشرات وحبوب مثل گندم وامثال آن که در طبیخ آن خیسانیده باشند قاتل طیور ووحوش وچون در شیرها
چند روز خیسانیده با جو مقشر یا عدس جوشانیده آب آنرا بنوشند چندان مضرت ندارد وبالخاصیه تفتیر با آن
کردن باعث تغییر مزاج میشود بمزاج جوانی وغیر مرطوب المزاج را بغایت مضر است **خرم** بتشدید را اسم فارسی
مرمحیر است وآن گیاهی است که در بستان ومواضع سایه دار میروید برگش باریک ومتفرق ودراز وگلش بنفش
وخوشبو وخوش منظر مایل بکبودی وجالی ومقوی دماغ ومنوم ولطیف وزیاد کننده عقل وفهم ونظاره آن مورث
سرور وفرح ونگاهداشتن آن در کف دست وآستین باعث محبت وروغنی که از گل آن ترتیب دهند جهت دردسر
وبیخوابی ورفع توحش وطلاء آن باموم روغن جهت نیکویی رخسار وموجب قبول ورافع بغض است **خراطین**
کرمهای سرخ که در زمین نمناک بهم رسد در اول گرم وتر ومعزی وسرد درهم آنکه خشک کرده باشند با رب
انگور مدبر بود وجوشانیده آن در روغن کنجد جهت خناق وسرفه کهنه بغایت آزموده است ومسحوق آنرا با روغن
بادام بالخاصیه جهت فتق امعا والتیام آن مجرب دانسته اند وجهت عسر ولادت ورفع سنگ مثانه وگرده وباشراب
مغیر رنگ بدن یرقانی بهمان ساعت وضماد آن جهت ورم حلق ولهاه ومنع نزلات وطلاء تازه آن بقدر سه شبانه روز
جهت التیام عصب مقطوع مجرب وبدستور جهت جراحات اعضای عصبانی موثر وباغبار آسیا جهت استحکام مفصلی که
از جای خود حرکت کرده باشد وجهت ضیق بر وسقطه وتسکین اورام حاره وباروغن زرد الو جهت بواسیر وطلاء مطبوخ
آن باروغن زیتون وضماد کردن آن بازفت وبرگ کدو جهت بزرگ کردن قضیب بغایت موثر ومولف تذکره گوید که
مطبوخ آن باقضیب حشا وزنه اکلا وضمادا در این باب بی شبهه مجرب است وقطور آن باپیه مرغابی وروغن زیتون
جهت درد گوش نافعست وچون باجعل وبنات وردان طبخ نمایند طلاء آن جهت بواسیر ونزف الدم وشقاق مقعد
بی عدیلیست **خامقلن** گیاهی است که در شکل وبو مثل سنبل الطیب ورنگ سبز ومایل بتیرگی در اول گرم وخشک
ومحلل ومجفف ودر افعال مثل آن واز آن ضعیفتر است **خرفطان** گیاهی است که از درخت بادام وزیتون وامثال
آن میروید ومضرت بآن درخت میرساند وغیر آن است که در طبرستان دارو بس گویند وخرفطان را برگش شبیه
ببرگ زیتون ومایل باستداره وشاخهای آن پر گره وتخمش سرخ سرد وخشک وقابض ومقوی معده ومنقی دماغ
ومفتح سدد وباقوه محلله وبعضی گرم وخشک دانسته اند یک اوقیه آن جهت شکستگی استخوان ووثی عضل
وقطع نفث الدم ورفع سحج وآب مطبوخ آن با انجیر جهت سرفه ودرود برگ خشک آن وسوختن آن جهت قوبای
سر مجرب است بشرطی که موضع را با بول ونمک بحدی بشویند که خون ظاهر گردد وگویند مسهل اخلاط وبغایت مجفف
بواسیر است **خرفان** بره تازه وخروف جمع آنست **خرفی** خلر است **خریق** اسم انجره است وگویند فادانیاست

خرؤ الحمام جو رجندم است خرنیع اسم عربی احریض است خرؤ الضفادع طحلب است خرفه اسم فارسی
بقلة الحمقاست خرفع ثمر عشر است خرؤ العصافیر اشنانست خرطال هرطمانست خروسان اسم
یونانی عقربست خرق زبلاست خرم بسکون رایوست تخم مرغست که بجهت ادویه عین معمول کرده باشند
وبتشدید را شاملام بحیر وسراج القطرب وحالبی است خر اسم فارسی حمار است خرکور اسم فارسی حمار الوحش
خرماده اسم فارسی اتانست خرکوش اسم فارسی ارنب است خرخدا اسم فارسی هدبر است خرما اسم فارسی
تمراست خرزهره اسم فارسی دفلی است خرمای تر اسم فارسی رطب است خرماخرك اسم فارسی قسب است
خرما امیرود اسم فارسی قنب است خرچنك اسم فارسی سرطانست خربزه اسم فارسی بطیخ است خربزه کرمك
اسم فارسی ملیونست خروس اسم فارسی دیکست خرس اسم فارسی دب است خرذمك اسم فارسی مرجانست
خرغوله اسم فارسی لسان الحملاست مع الزای ۵ خزایا بالف آخر وبیا اسم کیاهی است بسیار خوشبو وبفارسی
خیری دشتی نامند وصاحب تذکره غیر خیری بری دانسته واز فلاحی بیان نموده که چون آنرا بعکس هیئت صلبی
غرس کنند بنفشه متکون میشود وچه کلش شبیه است ببنفشه ومنبت آن جبال ومیان رودخانها وکلش مایل
بکبودی ولاجوردی بسیار خوشبو مانند نسرین وتخمش سیاهست ومولف مالایسع خیری بری دانسته وبیان
نموده که شاخ آن دراز وبرکش کوچك وکل آن سرخست ومؤید قول صاحب تذکره است انچه امین الدوله در
خیری ذکر نموده از جالینوس که بری آن مختلف القوی ولطیف مائی وکلش سرخ میباشد بخلاف خزایا واز صفات
وخواص خیری ظاهر میشود که خزامی غیر آن باشد وآن خوشبوترین کلهای صحراییست وسفید نیز میباشد اقسام آن
ودر نفع مشاکل کل حنا ودر اول دوم کرم وخشك وبعضی رطب دانسته اند کل آن ملطف ومسخن ومفتح سدد
دماغ ومقوی آن وجاذب رطوبات زکامی ومحلل ریاح ورافع دردسر ومقوی جکر ودل وسپرز وکرده ومدر فضلات
وفرزجه آن منقی رحم وخوشبو کردن ونشف رطوبات وسیلان مزمن وبرودت رحم واعانت بر حمل واحداث
کرمی وتنکی فرج وطلاء خشك آن جهت خوشبو کردن عرق وتقویت عصب مفید وپیاز وبرك وتخم آن در افعال
ضعیفتر وغیر مستعملند وروغنی که از آن سازند قایم مقام نفط ومصدع محرورین ومصلحش مورد وشربت از
کل تازه آن تا سه درهم وبدلش بابونه است خزف بفارسی سفال کویند بسیار خشك وبا اندك حرارت وضماد
اقسام آن جهت ورمهای نرم وقروح اعضاء یابس المزاج مثل غضروف ووتر وجهت انسلاخ جلد وسفال
تنور با روغن بمها جهت التیام جراحت وباسرکه جهت حکه وجوششها وخراز وسعفه وجرب ونقرس وباموم روغن
جهت ورمهای مزمن وخنازیر وغدد وسفال چینی جهت جلاء دندان وتقویت لثه وقطع خون آن وجلاء بیاض
طبقه قرنیه مفید ومضر اعصاب دماغی ومصلحش روغن بنفشه است وروغن نیلوفر خز اسم لباسی که از
ابریشم وپشم وکج ترتیب دهند وخز خالص لباسی است که از موی بسیار نازك که بفارسی کرك نامند ترتیب یابد
ودر این زمان مراد از خز پوست حیوانیست از سمور کوچکتر ومعروف در دوم کرم وخشك وپوشیدن آن جهت

نقرس وفالج وضعف باه ورفع جذام وحکه سریع الاثر وموی سوخته آن جهت قطع نزف وخشك کردن جراحات
وآشامیدن آن جهت فتق اعصاب واعضاء عصبانی نافعست خرمیان تحریف خرفان فارسی است یعنی مانند
خر وآن حیوان جنداست وکاه هست از این اسم جند مراد باشد خزنباش مرماحوز است خزاء الماء طحلب است
خزاز الصخر حزاز الصخر است ومذکور شد خزران اسم فارسی خزرانست مع الشین ۵ خشك دانه اسم فارسی
قرطمست خشك بسکون سین اسم هندی کبریتاست خشرودارو اسم فارسی خولنجانست خش الحمار
ابوخلسا است خشف اسم عربی جوز است خشق احریض است خش الکلب نیاقوس است خس بفارسی
کاهو وبترکی خاس نامند بری وبستانی میباشد وبری آن سردتر از بستانی وبرکش درشت وطعمش تلخ وبرکش
مایل بسبزی وشیردار وباتندی وجلا وقسمی از آن بیناق وقسمی را ساق زیاده برد وشیر وشیر آن کرمست ومدر
حیض وکیاه آن در آخر دوم سرد ودر اول تر وشیر آن بقدر نیم درهم وآب مسهل اخلاط مائی وطلاء آن با روغن
کل جهت دردسر واکتحال آن جهت قروح طبقه قرنیه وجلاء بصر وباشیر دختران منوم وجهت درد چشم وبیاض
آن وبرص وآشامیدن وطلا کردن آن جهت سم عقرب ورتیلا نافع وبرك ساق آن در افعال مثل خشخاش سفید است
وبستانی آن نیز بساق میباشد در دوم سرد وتر وسریع الانحدار ومولد خون صالح رقیق ورفع ضرر آب و
هوای وبائی ومسکن حدت خون وصفرا ومفتح سدد ومدر بول ومنوم ورادع اورام حاره ومسکن تشنکی و
التهاب ورافع خمار ومانع مستی وملین طبع وجهت امراض حاره ویبوست صفرا وحکه وجنون وجذام ویرقان
ودرد پستان وتبهای حاره وحرقت مثانه وبول ودردسر ومنع صعود بخارات بدماغ ونزله حاره وسرفه کهنه
که از کرمی وخشکی باشد وباسرکه جهت برانکیختن اشتها نافع واکثار آن مضر باه ومولد ریاح ومضر صاحب سل
وربو ومورث نسیان وضعف باصره ومصلحش نعناع وکرفس وهلیله پرورده وزیره وقدر شربتش از آب آن تا سی
درهم واز تخمش دو درهمست ومطبوخ آنرا غذا نیتر وسریعتر هضم بیشتر وجهت درد سینه وزیاده کردن شیر مؤثر
وضماد آن جهت اورام والتهاب وورم چشم وذرور سوخته آن جهت التیام جراحات وقلاع نافعست وتخم آن
در دوم سرد وخشك ومخدر ومنوم ومانع احتلام وجهت نزله وزکام ودرد سینه وتقطیر البول وسیلان منی
وطلای آن جهت منع ریختن مواد بچشم وجهت نزله وزکام ودردسر ودفع درد کزیدن عقرب نافع ومضر باه ومصلحش
مصطکی ودم الاخوین است وروغن آن محلل صلابات ومرطب دماغ ومنوم وجهت مالیخولیا وصرع وبیسی بدنش
ومنع مستی شراب مؤثر است مع الشین ۵ خشخاش بحری خشخاش مقرنست خشکار خبز الخشکارات
خشل مقل مکی است خشب النوبیه نزد بعضی سیساریونست خشف بچه نوزاد شتر است خشخاش ابیض
خشخاش بستانی است خشخاش بری خشخاس اسود است خشخاش بستانی بفارسی خشخاش سفید کویند
وکلش سفید میباشد وخشخاش سیاه را کل بنفش وسرخ وسیاه وکبود واین الوان را تخم سیاه میباشد وکویند
خشخاش بری را برك کثیر التشریف ومزغب میباشد بخلاف بستانی وتخم خشخاش سفید در آخر دوم سرد ودر اول تر

ومخدر ومنوم ومنضج مواد رقیقهٔ صفراوی وده درهم آن باشکر جهت خشونت سینه وسرفهٔ حار یابس ونفث
الدم وتب دق وحرقت مثانه وامراض حارهٔ آن ومقوی جگر ضعیف وکرده ومسمن وباعث ابیهی ومداومت آن
قاطع باه وبوییدن بوداده آن دافع بیخوابی وبامثل آن مغز بادام مولد خون صالح ودافع مزاد وچون خشخاش
تازه را با پوست آن کوبیده قرص نمایند جهت سرفه ودرد سینه وحرقت البول واسهال کهنه وتشنگی شربا وجهة
تجفیف رطوبات وتحلیل اورام ضماداً نافع وقدر شربتش تا پنج درهم وازتخم آن تا ده درهم وازپوست آن تا
یکمثقال ونیم وازکل آن تا یک درهم ومضر مبرودین ومداومت آن مضر باه ومصلحش عسل ومصطکی وشکر
وپوست آن مایل بخشکی ورادع ومسدد ویکمثقال آن که صبح وشام بنوشند جهت اسهال دموی وصفراوی والتهاب
امعا مجرب وضماد آن جهت درد سر وباحلبه وگلاب که طبخ یافته باشد جهت ابتداء رمد وتسکین درد آن ومنع ریختن
مواد باعضا ونطول مطبوخ آن ومطبوخ برگ آن جهت بیخوابی وباآرد جو جهت اورام حاره وبادسرخ ولعوق آب
مطبوخ آن باعسل که آب خشخاش گویند جهت منع نزلات وسرفه واسهال مزمن نافعست خصوصاً با اقاقیا وعصارهٔ
لحیة التیس وطبیخ بیخ آن جهت حکه علیل وخلط غلیظ معده مفید وعصارهٔ پوست آن که کوکنار گویند سرد ومایل
برطوبت ودر آثار قویتر ازتخم آن ومداومت آن مرخی اعضا ومشوش حواس وقاطع باه ومفسد اشتها وهاضمه ومورث
نسیان ومفسد خون وبالعرض محلل حرارت ورطوبت غریزی ومسکن اوجاع حاره ویابسه ومنوم قوی ومنعظ
بالعرض است وگل خشخاش با آب کشنیز جهت نملهٔ ساعیه وقروح وضماد آن جهت سوزش چشم وقرحهٔ قرنیه اکتحالاً
مفید وروغن آن که بدستور روغن گل گیرند مخدر ومسکن دردهای حاره واورام وآشامیدن آن جهت نزله وسرفهٔ
حاره آن مفید وروغن تخم خشخاش درافعال از آن ضعیفتر ومنوم ومسدد است **خشخاش اسود** مصطلح
اطباء سابق ازافیون عصارهٔ آنست نه ازاقسام دیگر ومراد ازاقسام برّیست که برگش کثیر التشریف وزغبه دار
وشیر دار باشد در آخر سیم سرد ودر جمیع افعال تخم آن قویتر ازبستانی وجهت سیلان رحم وحرارت جگر وباشراب جهة
دفع سیلان حیض نافع ومضر دماغ ومصلحش رازیانه وقدر شربتش بجمیع اجزائه بقدر نصف شربت اجزاء بستانی
وازتخمش یکمثقال وبدلش خشخاش کاهو است در اکثر مواد **خشخاش منثور** قسمی ازخشخاش بریست برگش
شبیه ببرگ تره تیزک ودراز وباخشونت ومایل بسفیدی وشاخش خشن وقبهٔ آن کوچک وشبیه بشقایق ودر
قوة ازخشخاش سیاه ضعیفتر ویکمثقال آن باماء ملین طبعست **خشخاش مقرن** گیاهی است برگش سفید وبا
زواید مثل اره وزغبه دار وگلش زرد وثمرش شبیه بشاخ گاو ومنحنی وازاین جهت مقرن گفته اند ودر جوف آن دانها
مثل حلبه کوچکی ومنبتش بیشتر کنار دریاست وآن غیر جلاهنگ است چه دانه آن زرد است واین زرد نیست درسیم
گرم وخشک وجالی ومقطع اخلاط مسهل قی واسهال وبرگ وگل آن جهت تنقیهٔ جراحات وخشک ریشه آن واکتحال
گل آن جهت قرحهٔ چشم وطبیخ بیخ آن جهت علل باردهٔ جگر وعرق النسا ورقیق کردن اخلاط غلیظه لزجه نافع ویکمثقال
ازتخم آن مسهل قوی لزجاست **خشخاش زبدی** گیاهی است بسیار سفید وسبک وساقش بقدر دو رعی وبرگش

بسیار

بسیار ریز ودراز وبیخ آن باریک وثمرش متصل ببرگ آن وسفید ومستعمل ازآن ثمرش ودر وسط تابستان
میرسد بغایت گرم وتند ودر طبع مثل جلاهنگ وازجملهٔ سموم ومسهل ومقیی قوی وجهت تنقیهٔ دماغ ودفع
بلغم وصرع مفید وقدر شربت ازتخم آن یکدرهمست **خشاب** بفارسی اسم آب مطبوخ میوها است که باشکر
طبخ یافته باشد مثل آلو وبالو ومویز وسیب وبهی وزردالو وامثال آن ومجموع آن الطف ازاصل آن ومؤلف تذکره
گوید که ازآلو وآلوبالو جهت تشنگی واصلاح خلط محرق والتهاب ودرد سر وازبه جهت تقویت اعضاء
رئیسه وارواح وهاضمه ورفع عفونات وازسیب جهت خفقان وغشی وکرب وازمویز جهت تصفیهٔ صوت
وتفتیح سدد ویرقان وضعف جگر وعسر البول وازانار جهت سرفه وتب عفنه ومنع ارتفاع بخارات بدماغ نافع
وزبونترین آن خشاب زردالو است ومجموع مولد ریاح ومصلح آن انیسون ومصطکی است **خشکنجبین** معرب
ازانگبین خشکست وآن عسلی است درغایت خشکی وسبز وزرد وسفید وسیاه وسرخ میباشد ودر تنکابن
شکوی نامند ودر دیلم وطبرستان اسب دندان گویند سفید آن درجمیع افعال قویتر ازعسل ودرغایت حدت وبیوست
وزرد وسرخ آن قویتر ازسفید وسبز آن بسیار گرم مایل بتلخی وسیاه آن قریب بعسل بلادر درچهارم گرم ودر
غایت جلا وتقطیع وتحلیل وزیاد آن محرق اخلاط ومهلک وقدر شربتش تا یکدرهمست **مع الصادة خصی**
هرمس حلبوب است **خصیة البحر** **وخصی خره** اسامی جند است **خصی الدیک** حب البانست ومؤلف
تذکره گوید که غیر آنست وگیاه آن شبیه بعنب الثعلب واطول ودانه آن بقدر آلوبالو وسفید ودر دوم گرم وخشک
ومسهل بلغم لزج ومحلل ریاح وضماد آن جهت تحلیل صلابات ومفاصل نافع ومصدع ومکروب ومصلح آن بنفشه
وشربتش تا یکدرهمست وبدلش زیره است **خصیة الثعلب** بفارسی ثعلب گویند وآن بیخی است سفید وازسورنجان
کوچکتر وطعم آن شیرین وبالزوجت واندک تندی ودر بوی شبیه ببوی منی مثل دو بیضهٔ کوچکی که باهم ملاصق
وازهر بیضه ریشهٔ باریک درازی رسته ودر آخر هریک دانه کوچکی موجود که هرچند آن دانه بزرگ شود بیضهٔ آن
کوچک گردد وازاین جهت قاتل اخیه نامند ومستعمل اصل بیضه است نه حب مذکور وبرگش بقدر انگشتی ازبرگ
پیاز عریضتر وپهن بر روی زمین ونرم وساق آن بقدر شبری وبربالای آن دوعدد گل زرد ودر وسط گل
چیزی سیاه ومنبتش جبال واماکن نمناک وبیخ تخمست در آخر اول گرم وتر ومبهی ومقوی عصب وجهت کزاز وتشنج یابس وتولید منی وتقویت نعوظ وطلای آن باروغن گل مقوی موی ومنبت آن ومانع سقوط وقدر شربتش
دومثقال ومضر فم معده ومصلح آن شکر وبدلش تخم رطبه وتخم زردکست وگویند نوعی از آنرا گلی است که در آن
چیزیست شبیه بعکس میباشد بیخ آن درتقویت باه ضعیفتر است ونوعی دیگر میباشد برگ وشاخش سرخ وبرسر آن
دوعدد گل بسیار کوچک ودرون آن سیاهی ودر تابستان میروید ودوسال میماند ودر دوم گرم وتر وگویند
جهت امراض سوداوی مجربست وهرکه آنرا قطع کند دست آن شخص بجس وحرکت گردد وچون آنرا ببوزانند وبا موم
روغن زیتون یا باسکه تدهین کنند رفع آن شود ونوع چهارم آنرا برگ سرعدد ومایل بطرف زمین وشبیه ببرگ

سوسن سفید و از آن کوچکتر و رنکش سرخ و ساقش باریک و بقدر درعی و کلش مثل سوسن آزاد که زنبق است
و بیخش مدور و بقدر جوزی و سرخ و درونش سفید و با لزوجت و شیرین و در دوم کرم و تر و بغایت مبهی و نوع
پنجم والنبات و بیخ مثل نوع چهارم و تخم آن شبیه بتخم کتان و از آن بزرکتر و براق و صلب و در سیم کرم و با رطوبت
فضلیه و در تحریک باه قوی‌تر از سقنقور و چون بیخ آنرا در دست دارند باعث نعوظ کردد و جهت فالج و لقوه و
تسمین بدن و ریزانیدن حصاة و حمول آن با زعفران و اندکی مشک موجب حمل در همان ساعت و مجرب دانسته اند
و تخم آن با شراب بغایت موجب نعوظ و مکدر حواس و مضر محرورین و مصلح آن سکنجبین و قدر شربت از بیخ آن
تا یکدرم و از تخم آن یکدرم است خصیة الکلب بیونانی ارخس نامند و آن بیخ کیاهی است مثل دو زیتون بهم چسبیده
یکی ماده و بزرکتر و ممتلی و دیکری نر و کوچکتر و غیر ممتلی و سفیدلون و برکش شبیه ببرک کندنا و ساقش بی برک
و تا نیم ذرع و کلش رنکین و با هم متصل و بشکل سر و بنفش و شبیه بکل اصابع صغیر و حقیر در رفع و رکوع هر دو را
مشاهده نموده بهمه صفات با هم شبیه‌اند مکر آنکه کل اصابع صغیر بسیار بهم متصل نیست و سرخ ارغوانی است
در آخر دوم کرم و خشک و محلل اورام بلغمی و مسخن دیر و مادهٔ آن با رطوبت فضلیه و تازهٔ آن که با شیر بخورند با
بغایت محرک باه و خشک قسم نر آن قاطع باه و کویند هر یک از نر و ماده که بعد از دیکری خورده شود ضد آنرا باطل
میکند و مصلح در سخونت دیر صمغ و خشخاش است و تصریح نموده اند که قسم مادهٔ آن باعث تولد ذکور است
و نوع دیکر ابرک مثل نوع اول عریض‌تر و با رطوبت چسبنده و کلش بنفش و بیخش دو عدد و کوچکتر از اول و هر دو
ممتلی و دراز در سیم کرم و خشک و قاطع و قابض اسهال و خشک سایید دو نوع اول محلل اورام بارده و منقی
قروح و دافع عفونت آن و جهت نمله و قروح خبیثه و قلاع رطبه مفید و مفتح سدد و دافع آثار جلد است خصیه
از جمیع حیوانات دسومت‌ترین اعضا و رطوبت در آن غالب و مقوی و بهترین همه خصیه خصیه خروس فربه است مبهی و مولد
خون صالح و مصلح سایر آن پختن و با نمک و صعتر استعمال نمودن است و خواص خصیه هر حیوانی در ضمن آن مذکور
میکردد مع الضاد ه خضلاف بضاد معجمه درخت مقل است و کویند مقل مکی است خضف خربز نارسیده ا
مع الطاء ه خطر وسمه است خطمی معروفست و سفید و سرخ و الوان مختلفه میباشد و انچه بری کل خطمی
برّی نامند جالینوس سرد و تر دانسته و شیخ الرئیس کرم باعتدال و اکثر مرکب القوی و مایل بسردی و تری و از
انواع خباری شمرده اند محلل و منضج و رادع و مرخی و کل آن ضعیف‌تر از برک و ساق و هر کاه برک و ساق آنرا خشک کرده
کوبیده استعمال کنند بهتر دانسته اند و آب طبیخ آن جالی امعا و مقعد و دافع ضرر تندی ادویهٔ مسهله و یکمثقال
آن جهت تحلیل فالج و کشودن بول و حیض و قرحه امعا و نفث الدم و سرفهٔ حار و اسهال و مغص و مواد سوداوی و خلط
خام و ضماد آن جهت التیام قروح و تسکین درد ورمها و تحلیل آن و خنازیر و نضج جراحات و دمل و ورم پستان
و مقعد و ورم جراحات و خراز و شکستکی اعضا و عرق النسا و مفاصل و نقرس و با روغن زیتون جهت کزیدن
هوام و سوختکی آتش و با ادویهٔ مناسبه و روغنها جهت ذات الجنب و ذات الریه و ضماد تخم آن با روغن بغایت

منضج

منضج سریع الاثر و اورام حاره و نطول آن جهت نرم داشتن موی و جلوس در طبیخ آن جهت ورم مقعد و انضمام
فم رحم و زنان عقیم مفید و تخم کوبیدهٔ آن جهت سنک کرده و لعاب آن با شکر جهت سرفهٔ حاره و ضماد آن با سرکه
که در آفتاب نشیند جهت بهق و با روغن زیتون و سرکه جهت سموم حیوانی و بکجزو تخم آن با دو جزو دانهٔ خرما با سرکه
طلا کنند جهت ورم بغایت مجرب و پوست بیخ آن بغایت ملین طبع و قوی التحلیل و طبیخ آن جهت مغص و زحیر و ستقه
امعا و قرحهٔ آن و با شراب جهت عسر بول و حصاة و دفع فضلات خام مثانه و عرق النسا و ارتعاش و شکاف عضلات
و جلوس در طبیخ آن و بدستور تضمید آن جهت تحجر مفاصل و صلابت اعضا و مضمضهٔ طبیخ آن با سرکه جهت درد دندان
نافعست و چون بیخ آنرا کوبیده در لته بسته در آب کذاشته در زیر آسمان چندان بکذارند که آن منجمد کردد طلاء آن
جهت رفع تهیج پلک چشم موثر و بجهت سرفهٔ حاره و نفث الدم مجرب و طبیخ آنرا نیز همین اثر است و مضر معده و مصلح
آن عصارهٔ ذرهٔ شک و عسل و از بابونه و کویند مضر ریه است و عسل مصلح آنست و قدر شربت از یکمثقال تا دو مثقال
و از طبیخ آن تا سی مثقال و بدلش خبازی و صمغ خطمی است و بغایت مسکن تشنکی و قابض طبیعت و رافع صفرا و قی است
خطاف بفارسی پرستوک و بترکی قرلانغوج و بدیلمی جلا نامند و از طیور معروفست کوشت آن در سیم کرم و
خشک و کباب آن مفتح سدد و دافع سنک مثانه و دافع یرقان و امراض سپرز و آشامیدن یکمثقال از خشک سحوق
آن جهت قوت باصره و غرغرهٔ آن با آب جهت خناق و جمیع امراض حلق نافع و طلاء سوختهٔ آن همین آثار دارد و اکتحال
محرق آن مقوی باصره و دماغ آن با سرکین و با خاکستر آن و با عسل جهت نزول آب ابتدائی و بیاض و جرب و سبل و ظفره نافع
و بدستور خون کرم آن و سرکین آن بغایت جالی و جهت بهق و آثار و نیکو کردن رنک رخسار و بازهرهٔ کاو جهت سفید کردن
موی سیاه مجرب دانسته اند و خوردن آب معصور مدقوق آن با قدری بادروج جهت اخراج جنین میت سریع الاثر است
و بدستور یکمثقال خاکستر آشیان آن که سوزانیده باشند جهت عسر ولادت بغایت مفید و خوردن خون آن سبب
رفع شبق زنان و طلاء آن بعد از کندن موی سفید باعث رویدن موی سیاه و مجرب دانسته اند و طلا کردن
چشمهای آن با روغن زنبق بر ناف زنان جهت عسر ولادت موثر و سعوط زهرهٔ آن جهت سیاه کردن موی سر و ریش
مهرا پارس کوید مجربست و مولف مالایسع کوید مخصوص سفیدی قبل از وقتست و باید شیر در دهان نکاه دارند که
دندان سیاه نشود و چون در سالی دو بار بچه میکند هر کاه در حین زیادتی نور قمر بچهٔ اول را شکم بشکافند دو سنک رنکین
ظاهر میکردد یکی سفید و یکی ملون چون غیر ملون را در پوست کوساله که در حین زاییدن بهیچ کوفته باشند کرده
کوساله بزمین نرسیده ذبح کرده باشند بسته بر بازوی صاحب صرع یا بکردن او ببندند در دفع صرع جمیع اطبا
مجرب دانسته اند و سنک ملون را چون در حریر سفید پیچیده نکاه دارند باعث جاه و قبول و قضای حوایج میکردد
و امین الدوله کوید که سنک ملون سرخ میباشد و تعلیق آن موجب دفع فزع است و کویند چون بچهٔ آنرا بزعفران
و امثال آن زرد کنند بدستوری که آن در حین رنک کردن نر بیند جهت دفع زردی بچه سنک یرقان با آشیان آورد
و چون وقت صلوة جمعه آشیان آنرا خراب کنند و با آب حل نموده با آن غسل بدن کنند باعث بطلان سحر

وشرابست مع الفقاع ه خفاش بفارسی شب‌پره گویند درسیم گرم و در چهارم خشک و مرق پختهٔ آن مسهل
فضلات غلیظه و زرداب و رافع استسقا و مهرای آن در روغن زیتون و زنبق جهة فالج و رعشه و مفاصل ونقرس
و درد کمر و ورمهای بارد و طلاء مطبوخ آن با احلیل جهة احتباس بول سریع الاثر و جلوس در طبیخ آن جهة فالج
و حمول پیه آن قاطع حیض و طلای خون آن قبل از بلوغ مانع برآمدن موی و بزرگ شدن پستان و مالیدن زهرهٔ
آن بر فرج جهة عسر ولادة مجرب و تدهین بروغنی که در ظرف مس سیقلی آنرا پخته باشند مهرا جهة رویانیدن موی
و دراز کردن آن بیعدیل و اکتحال مغز سر آن با آب پیاز جهة نزول آب و با عسل جهة بیاض و طلاء آن بر کف پا مهیج
و سرگین آن جهة قوبا و بیاض چشم و خاکستر سوختهٔ آن جهة منع مستی موثر و شیر و بول آن بغایة جالی و در آشیانهٔ
آن منجمد آن بهم میرسد و شیر زق نامند بقدر بند انگشتی و سفید و متخلخل شبیه به قلی و سوراخدار است یکمثقال
آن قاتل و ربع درهم آن مخرج حصاة و اکتحال آن دافع بیاض عین و طلاء آن باعث جراحت جلد و سترندهٔ موی و قالع
ثالیل و گذاشتن سر آن در زیر بالین که عالم بآن نباشند مورث بیخوابی و بدستور دل و چشم آن همین اثر دارد و دفن
کردن سر آن در برج کبوتر موجب جمعیت کبوتران و در سوراخ موش باعث گریختن ایشان از آن مکان و داشتن آن
مورث قبولست خفج حمد لبرتیست خف الغراب نوعی از حلزونست دراز تر از ودع و بزرگتر از آن خفوج
خرفه است مع اللام ه خل الزیت ترشی است که از روغن زیتون و غوره یا سرکه و روغن بادام و نان فطیر و شکر
ترتیب دهند خلال ابرهیم جزر برتیست خلال دارن نوعی از اطریلالست خلال الخلیل نبات اطریلالست
خلوق زعفرانست خلال مامون اذخرست خلیان اسم یونانی باروذاست خلقیتس اسم یونانی زاج است
خل الخمر سرکهٔ انگورست خل العنصل سرکهٔ عنصلست و در اسقیل مذکور شد خلال در بلح مذکور شد
و آن غورهٔ خرما است که از حد بلح گذشته باشد و بستیاج را نیز بدین اسم نامند خل بفارسی سرکه نامند
و از خرما و مویز و شکر و عسل و انجیر و امثال آن و از حبوبات مثل برنج وغیره ترتیب میدهند و مراد از مطلق آن سرکهٔ
انگوریست و خل خمر آنرا از انجهة گویند که مادامی که اولا خمر نشود سرکه نمیگردد بخلاف سایر که اولا ترش میشوند
و بهترین همه سرکهٔ انگورست بعد از آن مویزی پس خرمایی و انجیری و سرکهٔ طاری و نارجیلی و عسلی و سر قسم اخیر گرم و
خشکند و سرکهٔ انگوری مرکب القوی در دوم سرد و خشک و گویند که خشکی آن درسیم و قابض و بسیار مجفف و سریع
النفوذ و رسانندهٔ قوة ادویه باعضا و ملطف و قاطع اخلاط غلیظ و رافع تشنگی و معین هضم و قاطع نزف
الدم اعضا و محرک اشتها و گدازندهٔ بلغم و سپرز و موافق معدهٔ ملتهبه و بلغمیه و جهة قطع صفرا و تفتیح سدهٔ
ماساریقا و سپرز و مداومة خوردن آن ناشتا قاتل کرم معده و گرم آن با عسل جهة نفس الانتصاب نافع و قی کردن
بعد از خوردن گرم آن جهة ادویهٔ قتاله و رفع جمود خون و شیر در معده و با نمک جهة دفع ضرر فطر و سگ دیوانه گزیدگی
و مکیدن آن بتدریج جهة زلوی که در حلق مانده باشد و سرفهٔ کهنهٔ رطوبی و غرغرهٔ آن جهة منع سیلان فضول
بحلق و خناق و سقوط لهاة و درد دندان و مضمضهٔ آن با نمک جهة قطع خون بن دندان که کنده باشند و بازح

لغز

سفید جهة لثهٔ بوسیده آن و طلاء آن جهة منع انتشار قروح خبیثه و باد سرخ و حمره و نمله و جرب متقرح و
بواسیر و داحس و ورم ظاهری و باطنی و مانع ورم جراحات تازه و درد سرحار و خارش بدن و گزیدن حیوانات سمیه
حارة و سوختگی آتش بغایة مجرب و چون بر عضوی بمالند منع قبول ماده از عضو مجاور خود میکند و نطول آن جهة
گزیدن حیوانات سمی و بر موضع نزف الدم ظاهر بدن جهة قطع سیلان خون و طعامی که با سرکه پخته باشند
منع سیلان فضول بشکم میکند و ضماد انجیری که در آن طبخ یافته باشد جهة سوزش عضو و خشونت آن مجرب
و با کوکرد جهة نقرس و با عسل جهة رفع آثار تحت چشم و خون مرده و با روغن گل جهة درد سری که از آفتاب
حادث شده باشد و با آرد جو جهة خناق و ورم پستان و بناگوش و با خاکستر گرم جهة غدد و ورم بارد و با حرمل
جهة خدر و کزاز و مفاصل و جوشانیدهٔ آن با گلاب که پارچه در آن تر کرده بر سر ضماد کنند جهة درد سری که از صفرا
و خون و بخارات و حمام حادث شده باشد مجرب و پاشیدن سرکه بر سنگ گرم کرده و بدستور سنگ را بر آن
انداختن و بخار آن جهة درد مزمن و نزلات و سرفهٔ مزمن و بواسیر و خوردن انجیر و مویزی که در آن خیسانیده باشند
جهة سپرز و مضمضهٔ طبیخ آن با زیره و صعتر جهة تسکین درد دندان و قروح لثه مجرب و قطور آن جهة کرم گوش
و بخور آن جهة دوی و طنین و گرانی سامعه و تفتیح سدهٔ خیشوم و بوییدن آن جهة سدهٔ مصفاة و با گلاب و
روغن بادام و روغن گل جهة سرسام و هذیان نافع و چون یک اوقیه پیاز عنصل خشک را ورق کرده در سرکه
بجوشانند تا مهرا شود و یکهفته در آفتاب گذاشته صاف نمایند و هر روز ناشتا دو درهم آنرا بنوشند جهة دفع
بدبویی دهان که بسیار که معده باشد مجرب و در جمیع افعال مثل سرکهٔ عنصل است که در اسقیل مذکور شده و مضر
پیران و سوداوی مزاج و قوة باه و صاحبان سرفهٔ تازه و سعال یابس و مضر اعصاب و اعضای عصبانی و رحم و ناقهین
و مبرودین و صاحبان ریاح غلیظه و درد مفاصل و مداومة آن مورث استسقا است و در صاحبان ضعف احشا
و شش و مضعف بصر و مورث زردی رخسار و نحیفی و لاغری بدن و مصلح آن شیرینیها و گوشتاب چرب و شراب
سرخ غلیظ و در دفع ضرر سرفه شیرینی و روغن بادام و ادویهٔ ضعیف الحرارة و در ضعف اعصاب عسل و ادویهٔ حارّه
و در نضج لعابها و قدر شربتش تا هفت مثقال و بدلش در بعضی آب لیمو است و سرکهٔ طاری و نارجیل مضر عصب نیستند
خلنج درختی است شبیه بدرخت گز و در چین و بلاد روم بسیار بزرگ میشود برگش مثل برگ گز و گلش کوچک و سرخ
و زرد و سفید نیز میباشد و ثمرش مثل خردل در دوم گرم و خشک و شکوفهٔ آن تندتر و قویتر از سایر اجزای آن
و شکوفه و برگش جهة گزیدن هوام و روغن آن که شکوفه در آن ریخته هفته در آفتاب گذاشته باشند جهة
اعیا و درد مفاصل و نقرس نافع و نشارهٔ چوب آنرا همین اثر است و یکمثقال از تخم آن با عسل حافظ دلست از
ضرر سموم و خوردن چیزی در ظرف چوب آن مانع خفقانست خلاف شامل بید مشکست و بید بری
و بید موله و از مطلق آن بری مراد است و گل آن بعد از برگ بهم میرسد و رنگش زرد و بقدری خوشبو و ثمرش
مثل جو مشر که از ساق شاخهای آن میروید و کتب بید نامند و در اکثر مواضع یافت میشود و قسم از آن بی گلست

وصفصاف اسم خلاف بری است گلش در دوم سرد و در اول تر و برگش در اول خشک و ثمرش در اول سرد و تر و بید موکد در
درافعال ضعیفتر از آنست مفتح سدهٔ جگر و ملطف و رافع خفقان و تشنگی و جهة ضعف معدهٔ حارّه و تبهای
محرقه و صفراوی و جمیع امراض حارّه و رمد و صداع نافع و عرق آن الطف از جرم شکوفهٔ آن و خاکستر چوب آن جهة
نزف الدم و باسرکه جهة ثالیل و نمله و ورم پستان و اعضای ظاهری مفید و جرم برگ آن قابض و رادع و عصارهٔ
آن مسهل بلغم و صفرا و سودا و مدر بول و جهة سدهٔ جگر و یرقان و صلابت سپرز و صرع و منع لرز تبها و احتناق
رحم و مفاصل و نقرس و گزیدن عقرب و ادویهٔ سمّیه و قطور آن در گوش جهة پاک کردن چرک آن بسیار مفید و مضر
هیکاه و مصلح آن گلاب و شکر و قدر شربتش که با شکر بنوشند و طریق آشامیدن آن در دستور اول مذکور است
وصمغ آن مقوی باصره و جالی و ثمرش جهة اسهال دموی مجربست و جلوس در طبیخ برگ و شاخ آن جهة رفع فساد
اعضا بغایت مؤثر است **خلاف بلخی** بفارسی بید مشک گویند و در شام شاه بید و گل آن قبل از برگ بهم میرسد
بقدر بلوطی و ملوّن بزردی و اندکی سیاهی و سرخی و سفیدی و بسیار خوشبو و جالینوس سرد و تر دانسته و جمعی
دیگر در اوّل گرم و مایل بخشکی بیان نموده اند محلل و ملطف و مفتح سدهٔ خفیفهٔ دماغی و مقوی دل و دماغ و
مسکن صداع که از بخار و مواد حارّه باشد و ملین طبع و عرق آن در جمیع افعال قویتر از عرق بید و گلاب و مقوی
دل و معین باه و مقوی احشاست و چوب و برگ آن در خواص و مصلح و قدر شربت مثل بید است و روغن بید مشک
و شکوفهٔ بید سرد و مجفف و مسکن درد سر حار و مانع صعود بخار است و خوردن آن مانع غلیان خون بسیار گرم
و بدلش روغن گل و طریق عمل آن مثل روغن بنفشه است و چون با مغز بادام بطریق بنفشه بادام گیرند الطفست و بدلش
عرق آن عرق نیلوفر است **خلاف بری** بید مطلق معروفست **خُلَد** بضم خا و فتح لام بفارسی موش کور و در اصفهان
واره سینامک و بدیلمی کامیش گویند حیوانیست بیچشم و بی دم و بی پا و از موش کوچکتر و سرخ رنگ و ریشهٔ اشجار را
میخورد و زمینهای نمناک را بسوی سطح سوراخ میکند و گویند چشم آن در زیر جلد است و اشیا را می بیند و طبعاً تا درسیم
گویند گرم که در سوراخ مسکن آن پیاز و گندنا بگذارند بوی آن بیرون آید و از سموم قتّاله و بغایت گرم و با رطوبت
و خون موضع دنبال آن جهة خنازیر و بیاض چشم و رفع آثار و جلد و خال و دماغ آن با روغن گل جهة برص و بهق
و قوبا و خنازیر و هرچه از بدن برون کند بعد ... و قاطع رعاف و سیلان خون هر عضوی و محلّل اورام و خون
آن نیز همین آثار دارد و سر آنرا چون سوخته با زاج سفید در گوش گذارند جهة ازالهٔ بد بویی آن و طلای آن جهة
درد سر و بخور آن جهة عسر بول و سقوط زهرهٔ آن با آب بیخ رطبه و قدری زعفران جهة لقوه از مجربات شمرده اند و تعلیق
لب بالای آن جهة تب ربع و صرع و جهة آسانی بیرون آمدن دندان اطفال و گویند خوردن دل آن اعانت بر اطلاع
روحانیات کند و دفن کردن آن در آستانهٔ در مانع اثر سحر و انداختن دندان آن در میان جماعتی موجب تفرقهٔ ایشان
و همچنین در آتش انداختن پیه آن **خُلّر** بضم خا و تشدید لام دانه ایست شبیه بگوسنه و گیاه آن کمتر از ذرعی و
برگش دیزه و گلش مابین سفیدی و زردی و غلافش شبیه بغلاف باقلا و سفید و آن پنج قسمست وانچه از غلاف

باقلا

باقلا کوچکتر و پوست آن غلیظتر و عریض و بسیار سفید باشد و دانهٔ آن بقدر نخود کوچکی و آنرا جلبان
ابیض نامند و دوم مضاعف الغلاف و خشن و دانهٔ آن در سفیدی و کوچکی و تدویر آن کمتر از اول میباشد
و او را بقیر نامند و مذکور شد و سیم طویل الغلاف قریب بباقلا و سیاه رنگ و دانهٔ آن مستدیر و بزرگ
مایل بزردی است و بسیار تلخ و در مصر بسیله نامند چهارم دانهٔ آن کوچک و پهن و اغبر است و جلبان
اسود نامند پنجم رقیق الغلاف سفید دانه است و آنرا قصاص گویند و همه اقسام آن در آخر دوم خشک و در
اول سیم سرد و طبیخ آن با عسل مدر بول و حیض و منقی اعضا و معطش و محلل اخلاط فاسده و ملین سینه و جهة سرفه
و قصبهٔ ریه و درد سینه و رفع فضلات غلیظه و ادرار نمودن شیر و ضمادش جهة تقویت اعضا و نمش و کلف
و با عسل جهة تحلیل اورام و بخور آن در موضعی موجب جمعیت مورچه است و مضر اعضا و مولد سودا و نفاخ
و مصلحش شراب العسل و قدر شربتش تا ده درهمست و نوع بری آن بغایت غلیظ و مدر شیر است **خلال مکه**
اسم فارسی بستیاجست **خلّر مصری** بلغت مصری بسیله نامند **مع المیمه** **خمسة اغصان** بکمونست
خمیط گوشت بریانست **خماز الارض** نوع صغیر خمانست **خمافیطوس** کمافیطوس است **خمسة** نبات
نودری و بلغت سطی اسم خبازی است **خمالیون** مادریون سیاهست **خمل** سورنجانست **خمسة اوراق**
پنجنگشت است **خمیرهٔ بنفشه** اسم فارسی بنفشهٔ مربی است **خمیرمایه** اسم فارسی خمیر است **خمیر** بفارسی
خمیر ترش و خمیر مایه گویند و آن آرد گندم است که با روغن کنجد و روغن زیتون و شیر و سایر روغنها و ماست
از هر یک که باشد سرشته گذارند تا ترش و بدبو شود و قدری از آن داخل خمیر نان میکنند تا فطیر نشود و مرکب القوی
و در دوم گرم و خشک و بغایت جالی و ملطف و جاذب از عمق بدن و با نمک که زیاده باشد منضج و مفتح دمل و محلل
اورام بارده و مسکن درد آن و سی مثقال آبی که در آن خمیرمایهٔ کم نمک بقدر چهار مثقال در آن حل نمایند با چهار
دانگ طباشیر و مثل طباشیر شکر و یک دانگ زعفران جهة رفع خمار و تشنگی و تب و التهاب مجرب و چون دو مثقال
سرکه نیز اضافه کنند جهة اسهال صفراوی و احتراق مفید و غرغرهٔ محلول آن در آب با ربع آن روغن بنفشه
جهة ورم حلق و ضماد آن با حنا و روغن و نمک جهة تحلیل صلابات عظیم مایوس مجرب و چون یکجزء آب نعناع
و یکجزء خردل سائیده و نصف عشر خردل ... و سرچندان مجموع خمیرمایه اضافه نموده در ده مثل هم آب بجوشانند
تا بنصف رسد پس صاف نموده با نصف وزن آن عسل بقوام آورند جهة تقویت هاضمه بمرتبه است که صبر نتوان
کرد و منقی معده از اخلاط محترقه و رافع بلغم و مبهّی است هرگاه بعد از معاجین باهیه بلا فاصله بنوشند بغایت
سریع الاثر و چون خمیرمایه را کوبیده و با آب انار شیرین و امثال آن بسرشند قایم مقام خمر است و از اسرار مکتوم
و مضر سینهٔ علیل و مصلح آن کتیرا و قدر شربتش تا هیجده مثقالست **خمر** مراد از آن در شرع مایخمر العقل است
یعنی عقل را بپوشاند و در عرف از مطلق آن شراب انگوری مراد است که آب انگور صاف را در خم درون برفت اندوده
کرده مدتی در آفتاب و بعد از آن در سایه گذارند و غیر انگوری را نبیذ نامند و اصناف آن بحسب افعال زیاده بر ششصد

قسم میشود و چون خردل داخل کنند بوی جوشیدن خمر میشود و شیرین میباشد و زعفران باعث شدت سرور
و تقویت جگر و دل میگردد و چون باد انزانکور باشد قابض میشود و ریحانی آنست که خم را بعد از اندرون بزفت
و یا بقیر و موم بعود و کندر بخور کنند و در آب انکور مورد و مصطکی و برشرین و سیب بقدری اندازند
بعد از آفتاب گذاشتن ظرف آنرا در زمین آنرا دفن کنند و انچه بر آن ششماه نگذشته باشد مسطار نامند
و بفارسی ولائی گویند و چون آب انکور را بجوشانند تا ربع آن بسوزد و در خم کنند آنرا جمهوری گویند و بیمی
و غلیظ را قهوه نامند و آن قاطع باهست و شرابی که از یکسال تا دو سال گذشته باشد عتیق گویند و آن
در سیم گرم و در دوم خشک است و قدیم آن که زیاده از دو سال تا چهار سالست پوستر آن در سیم و تازه آن که
مسطار است در دوم گرم و تر و از ششماه تا یکسال در آخر دوم گرم و مایل برطوبتست و اولی آنست که بعد از
جوشیدن اقلاً تا سه ماه نگذرد استعمال نکنند و قوی‌ترین اقسام زرد عتیق رقیق و ضعیف‌ترین سیمر تازه
سفید است و رقیق آن سریع النفوذ و مفتح و غلیظ آن دیر هضم و کثیر الغذا و مقوی اعضا و شیرین آن ثقیل
و غذائیت آن غالب و ترش شیرین آن مفسد هضم و مضر عصب و مورث توحش و قسم قابض خمر حابس طبع
و باعث خشونت سینه و دباغت معده و قوی الخمار و تلخ آن جالی و مفتح و هاضم و سیاه آن دیر هضم و مولد سودا
و سرخ خوشبوی آن که عبارت از ریحانیست معتدل و بهتر از سایر و مصدعست و بدبوی آن مصدعست
و مورث امراض مهلکه و شمسی آن که در آفتاب رسانیده باشند و بعد از جوشیدن بسایه نبرده باشند تند
و سریع الانحدار و با تفریح بسیار و مولد تبهای حاره و امراض حاره و مطبوخ آن که جمهوری باشد غلیظ و مسخن و
منفخ و مقوی عصب و مصدعست و مدفون آن که خم را در زمین دفن کرده باشند و اصلاً در آفتاب نگذاشته
باشند غلیظ و دیر هضم و متعفن و مولد تبهای مزمن است و شراب کهنه صرف موذی اعضا و مورث تشنج است
و ممزوج باعتدال مصلح حال بدن و ممزوج بآب کثیر باعث سستی اعضا و استسقا و ثقیل آن دیر هضم و خفیف آن
سریع النفوذ و قدیم آن مضر حواس و اعصاب و تازه آن نفاخ و دیر هضم و مورث امراض بلغمی و شراب تازه و تیره
مولد سنگ مثانه و سده و صاف آن مفتح و مدر است و بهترین شراب مابین یکسال و دو سال معتدل القوام مایل
بتنکی و خوشبو است که در رنگ مابین سرخی و زردی باشد و در تلخی و شیرینی متوسط و کام را بهم نیاورد و در قدر
استعمال آن اختلاف بسیار است و تا ششصد درهم تجویز کرده اند و جالینوس و شیخ الرئیس اختلاف مقدار را بحسب
امزجه وا گذاشته اند در محرور المزاج قدری که بعد از قرب طعام شود و رفع تشنگی کند و بحد سرور و نشاط مفرط نرسد
و از قسم سفید رقیق و زرد و سرخ ممزوج باشد و در معتدل و مبرودین بقدر نهایت سرور و از قسم غیر ممزوج باشد و در
قوی الابدان و صاحبان خلط غلیظ قدری که از حد طرب بشغل حواس و خواب نرسد و مراعات اوقات هم از لوازم است
باید در تشنگی مفرط و گرسنگی بسیار و بعد از تعب و حرکات قویه و در سیری و غضب مفرط و در هوای بسیار گرم
و وسط روزهای تابستان استعمال ننمایند و بحد مستی مفرط نرسد مگر در هر ماه یکدفعه که باعث استراحت ارواح و قوی

کرده و اکثر فرموده اند که اگر هر روز استعمال ننمایند و بعد از پانزده روز تا یک هفته بیاشامند اولی است و نیز
شرطست که در مکان استعمال آن عطریات و نغمات و آب روان و اسباب سرور و بهجت و مشاکل مرغوبه و رفقای
عاقل و فهمیده و صاحبان اخلاق پسندیده باشند و خیام مجامع شروط را در این رباعی درج داده است شعر
گر باده خوری تو با خردمندان خور ٭ یا با صنم لاله رخ خندان خور ٭ بسیار مخور ورد مکن فاش مساز ٭
اندک خور و گه گه خور و پنهان خور ٭ و سبب مستی متغیر شدن حواس است ببخارات پی در پی که قبل از تحلیل اجزاء
متصاعده آن که تصاعد اجزای دیگر شود و لهذا ضعیف الدماغ زود مست میگردد و در قوی الدماغ چون تحلیل
بخارات بیشتر است و بحد کثرت جمعیت نمیرسد و دیر مست میشود و بسبب سرور کثرت روح حیوانی و قوت دلست که
بسبب اخراج روح تدریجاً بظاهر باعث سخاوت و شجاعت و خوبی ادراک میگردد و در هر مزاجی خمر محرک خلط غالب و آثار
آن خلطست چه کثیف الخلط را باعث ملال و گریه میشود و در لطیف الخلط سبب خنده و سرور و صاحبان اخلاط
حاره را موجب غضب و اخلاط بارده رطبه را علت سکوت و خوف چون مراعات استعمال خمر بحسب مقدار و سن و فصل
و مکان و وقت کرده شود جهت حفظ صحت و نیکو کردن فکر و رنگ رخسار و تقویت فهم و هاضمه و دل و معده و جگر و نفوذ
فرمودن غذا در ماساریقا و فربه کردن بدن و تحلیل فضلات و اخراج کثیف آن باطلاق و لطیف آن بادرار و عرق
و اخراج صفرا ببول و عرق و رفع بلغم و سودا بتلیین طبع و جهت تقویت حواس و اعضای صلبه و نشاط و فرح و رفع
جوع کلبی و وحشت و خیالات ناخوش و مالیخولیا و جنون و نیکو کردن اخلاق و رفع بخل و غضب موثر و باعث
شجاعت و سخاوتست و تریاق اکثر سموم و مفتح سده و مقوی باه و مانع پیری و رافع تهیج بدن و رمد بلغمی است
و ممزوج قسم سفید آن جهت تب دق و ترتیب اعضا و تب غشی و صرف آن جهت رفع تب بلغمی و رفع ضرر هوای وبائی
و در ضمادات جهت تحلیل مواد و نفوذ فرمودن و بدرقه شدن قوت ادویه و خوردن آن تا بقدر ربع رطل با آب سیب
و کوشتاب بحری جهت غشی و بیهوشی مجرب و منافع خوبی آن زیاده از تحدید و هرگاه مراعات شروط آن مقدور نشود
مضرت آن بمراتب زیاده از منافعست بالجمله سبب موت فجأة و خناق و امراض دماغی مثل سکته و فالج و جنون
و سرسام و رعشه و امثال آن و درد چشم و امراض گوش و خیشوم و دهان و دندان و زبان و اسهال دموی و ورم جگر
و سپرز و خفقان و ضیق النفس و بطلان باه و اورام خطرناک و آکله و جوششها و فساد هضم و ضعف قوتهای دماغی
و حیوانی و طبیعی و مورث تبهای محرقه و مرکبه و غشیه و استسقائی که علاج پذیر نباشد و مولد سنگ مثانه و گرده
و حرقة البول و ضعف اعصاب و سایر مضرات آنرا حدی نیست از آنجمله که مضرتهای عاجل و سهل العلاجست
علت خمار است که با تقلب نفس و برد اطراف و غثیان و تهوع و امراض هولناک میباشد و مضرتهای آجل بدنی اکثر لا
علاج میباشد و امراض عقلانی آن غیر متناهی و از آنجمله تقویت قوای بهیمی است و ضعف قوت ملکی که امتیاز اشرف
خلق بآنست خمار لغت نبطی است و بیونانی افطی نامند نباتیست که صغیر و کبیر میباشد کبیر آن شبیه بدرخت
و شاخهای آن مایل بسفیدی شبیه به نی و مستدیر و برگش مثل برگ کدکان از آن کوچکتر و ثقیل الرایحه و درهم

مخفی نماند که صریح قرآن مجید در غیر موضع
واحد دلالت بر مذمت خمر نموده از آنجمله
فرموده که منافع در آن از برای مردم هست
لیکن ضرر او بسیار بیشتر از نفع اوست پس
مردم باید از آن نشاید با تجربه اطباء از جهة خویش
آمد ملوک و سلاطین بنت مصنفات خود
قرار داده اند فریفته میشوند والسلام
علی من اتبع الهدی

ودرهر شاخی از سه عدد تا پنج عدد و بر هر شاخی قبه و کلش سفید و ثمرش شبیه بحبة الخضرا و بنفش مایل بسیاهی
ودر شکل مانند خوشه و در بوی شبیه دیز ابی محلل و بسیار مجفف و مستعمل از آن برک تازه آنست و در التیام
جراحات متداولست و خمان صغیر شبیه بکیاه   وساقش مربع و پرکره و برکش شبیه ببرک بادام و مشرف
الاطراف و ازهر کوهی ثمری ظاهر و ثقیل الرایحه و قبه سر آن شبیه بخمان کبیر و تخمش مثل خردل و بیخش دراز
و بسطبری انکشتی تیره رنک و سرخ و از مطلق خمان نوع صغیر مراد است و مستعمل بیخ آن در دوم خشک و سردی در آن
غالب و باندک کرمی رادع و مسهل اخلاط لزجه و بسیار مجفف و باقوه محلله و آب طبیخ برک و ساق آن مسهل بلغم
و مرة الصفرا و آب افشرده آن و مطبوخ آن و بدستور دو مثقال از ساییده بیخ آن جهت شکستکی اعضا و از جا
بیرون رفتن استخوان و افتادن بشدت بغایت مؤثر و طبیخ بیخ آن با شراب جهت استسقا و کزیدن افعی و وجع
مفاصل و رفع سده و حمول آن جهت درد رحم و امراض مقعد و نواصیر و مضمضه آن جهت کرم دندان و سعوط
آن سه روز دافع حمره چشم و جلوس در طبیخ آن جهت صلابت رحم و انضمام فم آن و ضماد برکش جهت نواصیر و با آرد
جو جهت ورم حار و سوختکی آتش و کزیدن سک دیوانه و با پیه بز جهت نقرس و خوردن ثمر آن جهت صلابت
رحم و طلای پخته آن جهت سیاه کردن موی و منع ریختن آن و مضر بسپر و مصلح آن عسل و شربتش تا دو درهم است
و مؤلف اختیارات بدیعی درخت بلهندی دانسته و فیه ما فیه **خاهار** لغت فارسی است و خماهن نیز کویند
از احجار است و بزو ماده میباشد حدیدی صینی جنس نر آن و حجر الحمار قسم ماده است مایل ببرودت و در دوم خشک
و نر آن صلب و تیره رنک و بسیاهی غالب و چون بسایند محکول آن زرد شبیه برنک زنجبیل میباشد در دست
کردن انکشترین آن مقوی دل و رافع وحشت تاریکی مکانها و تیرکی شب و نکاه کردن آن جهت حفظ صحت چشم
مؤثر است و ماده آن سرد و تر و از حدیدی صینی رنک ساییده آن بسیار سرخ و مایل بسیاهی و یکمثقال و نیم از
ساییده آن جهت رفع خمار مجرب و باعث تبرید و تعریق مخمور است و هر دو قسم جهت علل صفراوی و دموی و ورم
چشم مجرب و تقویت عضو مجری که از ریختن مواد متاثر شود و دو درهم از ساییده آن جهت رفع درد شکم که از
دوای مسهل حادث شده باشد بغایت مفید و مسدد و مصلحش عسل است **مع النون ه خندریلی** بلغت یونانی
اسم نباتیست شبیه بکاسنی بری و ساق و بیخ آن با دیگر اجزای آن و کلش زرد مایل بسرخی و بر شاخهای آن صمغی
متکون میشود مثل مصطکی و بقدر باقلا و بسیار چسبنده و قوه آن تا یکسال باقی است و صمغ آن تا هفت
سال و نبات آن بغایت مجفف و خوردن دو مثقال آن با شراب و بدستور ضماد آن جهت کزیدن افعی و آب آن که
با شراب طبخ دهند جهت قطع اسهال و طلای آب برک آن جهت قلع بواسیر نافع و چون مجموع کیاه آنرا با بیخ آن
کوبیده با عسل قرص بسازند و با آب بوره ارمنی طلا کنند جهت بهق مؤثر و صمغ آن در سیم کرم و خشک و مفتح
سده و حصاه و محلل ریاح و جهت التزاق شعر منقلب چشم و بردن کوشت زاید جراحات و فرزجه آن با مر صاف
که لته را بآن آلوده باشند و بقدر زیتونی حمول نمایند جهت کشودن حیض و اسقاط جنین بغایت مؤثر و اکتحال

آن جهت سبل و بیخ آن جهت کزیدن عقرب نافع و مؤثر است و مورث سحج و قرحه و مصلح آن نشاسته و قدر شربتش
تا یکدانکست **خندروس** بفارسی ذرة مکه کویند و حنطه رومیه نامند و در تنکابن کندم مکه خوانند
نباتش شبیه به نی و ثمرش در برکها پیچیده بشکل خبازی و دانهای آن متصل بهم و زرد و سرخ و سفید میباشد
مایل بحرارت در دوم خشک و محلل بلغم و خون جامد و قابض طبع و نفاخ و ثقیل و غذائیت آن غالب و ضماد پخته
آن در سرکه جهت جرب متقرح و تشقق و تقشر ناخن و طلای مصنوع آن جهت نواصیر چشم و کزیدن جانوران و حقنه
طبیخ آن جهت قرحه امعا که با حرارت باشد و تغذیه بآن جهت سل و اسهال نافع و بدلش ذرة است **خنثی**
بتشدید نون بلغت سریانی کیاهی است شبیه با شراهی که بفارسی سریش نامند و ظاهرا نوعی از آن باشد برکش
شبیه بکراث و از آن لطیفتر و ساقش قریب بذرعی و نرم و بر سر آن کل سفیدی شبیه ببلوط و بیخش مستدیر مثل
بیخ سوسن از آن بزرکتر و تخم آن در قبه مثل تخم پیاز در آخر دوم کرم و خشک و قوتش تا ده سال باقیست مسخن و
و باقوه مجففه و محلله و ملطفه و جابر کسور و مقوی باه و محلل ریاح و اورام انثیین و مفتت حصاه و دافع قرحه
باطنی و یکدرهم آن مدر بول و حیض و دو درهم آن جهت درد پهلو و سرفه و سستی عضل نافع و ثمر و کل آن ملین
طبع و با شراب جهت کزیدن عقرب و خوردن ساق تازه آن جهت یرقان خصوصا چون با سرکه و روغن زیتون
پخته باشند و آب آن با سفیداب و سفیده تخم مرغ جهت سوختکی آتش و با کوکرد جهت قوبا و با آرد ترمس جهت
خارش بدن و بیخ آن در افعال قویتر و سه درهم آن جهت کزیدن هوام و ضماد مطبوخش با دردی شراب جهت قروح خبیثه
و ورم پستان و خصیه و جراحات چرک دار و دمل و طلای آن جهت قوبا و داء الثعلب و با عسل جهت استسقا
و بهق سفید و سوختن آن با روغنها جهت رویانیدن موی و اکتحال آن جهت بیاض چشم و مطبوخ آب بیخ آن با
شراب و زعفران جهت رطوبات چشم و سلاق و سوزش چشم پلک و قطور آب بیخ آن بتنهایی و با کندر و عسل و
شراب و مر جهت چرک کوش و چکانیدن مطبوخ آن با روغن زیتون در کوش مخالف درد ناک جهت تسکین الم کوش
علیل مؤثر و شقاقی که از سرما بهم رسد و سوختکی آتش و ثفل سامعه و طلای آن با سرکه بر انکشت ابهام طرف موافق
دندان درد ناک بالخاصیه مسکن درد آنست و مضر کلیه و مصلح آن مصطکی و شربتش تا سه درهم و بدلش در باه
شقاقل است و در سموم اسقیل است **خنفسا** بفارسی جعل نامند پرده دار و بی پرده و بزرک بری و کوچک اهلی میباشد
و پرده دار قویتر است در دوم کرم و خشک و محلل و تند و آب منقوع آن بقدر یکشب مسهل اخلاط معدی و کبدی و
معائی و جهت استسقا مجرب دانسته اند و بستن شکافته آن بر موضع کزیده عقرب دافع سمیت آنست و ضماد آن دافع
قرحه ساق و روغن زیتون که در آن جوشانیده باشند جهت تسکین درد کوش سریع الاثر است و محلل خناق و بواسیر
و کوبیده آن با آب جهت قلع ثالیل و اکتحال رطوبت آن که از قطع دنباله آن ظاهر شود جهت تقویت بصر و رفع غشاوه
نافع و کذاشتن سرهای جعل در موضعی باعث جمعیت کیوتران و کویند حبس کردن هفت عدد آن در زیر طاس مس سرخ
موجب باریدن باران و ظهور برودت هواست و چون در جوف نی کذاشته بر ران زن ببندند دافع عسر ولادت

وبدلش کویند جرمسیموق و جعلی که در تنور خبازی بهم رسد جهت درد چشم مجربست **خندیقون** شرابیست که از خرف
ادویه ترتیب دهند و از مخترعات حکمای فرس است و قوتش تا هفت سال باقی میماند در دوم کرم و در آخر آن خشک
و مولد خون صالح و مقوی هاضمه و مفتح سده جگر و سپرز و جهت تب ربع و تسمین بدن و امراض مزمنه نافع و قدر
شربتش هیجده مثقالست و بهترین نسخها که در منهاج و غیره مذکوراست از اینست زنجبیل پنجمثقال قرنفل
هیل هریک ده مثقال و نیم زعفران فلفل سیاه مثل دارچینی عود قسط شیرین مصطکی هریک یکمثقال و دانگ
انیسون و نانخواه حب الغار مکد چهار مثقال حجر ارمنی لاجورد مکد نیم مثقال زعفران و مشک و لاجورد را در
کلاب و آب به شیرین و آب انار شیرین که از هریک چهل و پنجمثقال باشد حل کنند و ادویه دیگر را کوبیده در لته
بسته در هزار و سیصد و پنجاه مثقال شراب سرخ صاف بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف کرده با کلاب و
آب میوها بیامیزند و نهصد و پنجاه مثقال عسل صاف را بآتش نرمی گداخته شراب جوشانیده مذکور را
با آنها چند جوش داده استعمال کنند و هرگاه تریاق عظیم مطلب باشد قدری پادزهر بعد از سرد شدن آن
در آن حل کنند **خنزیر** بفارسی خوک کویند از ارسطو منقولست که اکثر آزاد در استخوان مغز نمیباشد و بعضی
زهره ندارند کوشت آن در اول دوم کرم و در سیم تر و شیرین و در طعم کویند فرقی از کوشت انسان و قبل از ظهور
نور اسلام جمعی کوشت مقتولان را بجای کوشت خوک میفروختند و آن موافقترین لحومست بمزاج انسانی
و همه آن بعد از انهضام جزو بدن میشود و مفتح سده و مسمن و اکل آن مورث حرص شدید و فساد عقل و زایل
شدن مروت و غیرتست و قدما مجرب بیان نموده اند و سبب صداع مزمن و داء الفیل و مفاصل و مفسد معده
و مصلحش خمر و کعب سوختن آن بقدر دو مثقال با شراب جهت گزیدن هوام و طلا کردن آن با عسل جهت برص مجرب
دانسته اند و یکمثقال از آن که در احراق بحد سفیدی رسیده باشد جهت تحلیل نفخ امعا و مغص قدیم و بول خون
جهت سنگ مثانه و در سایر افعال مثل بول کاو نر است و سرگین خشک آن با آب و با شراب جهت نفث الدم و سینه
و دفع درد پهلو و با سرکه جهت وهن عضل و با روغن گل جهت التوای عصب و زهره آن جهت قروح و قطع بواسیر
و با عسل و فلفل جهت رویانیدن موی سر اقرع و حقنه کردن با پیه آن جهت سحج و ضماد آن جهت درد رحم و مقعد
و سوختگی آتش و سرما و برف و پیه کهنه آن که مدتی بر آن گذشته باشد ملین و مسخن و معسول آن با شراب جهت
اورام حاره و شوصه نافع و از جالینوس منقولست که پیه بی نمک آن با مومیایی دفع کری سامعه میکند اگرچه
مادرزاد باشد و خون آن در جمیع افعال مثل خون انسان و طلای آن جهت ورم پستان و شیر منعقد آن و تحلیل
اورام بالخاصیه مفیداست و از مهرایس منقولست که ذرور استخوان سوخته آن دفع بواسیر میکند و آشامیدن
سم سوخته آن قاطع سلس البول و موی سوخته آن که بازفت احراق یافته باشد با روغن گل مجفف قروح و رافع
العلاجست **خنزیر البحر** دلفین است **خندریس** خمراست **خنتف** سداب است **خنک** اسم فارسی لسان
الحمل است **خنثی** بکسر نون اسم فارسی حنا است **خنیش** بلغت دیلمی حشیشة العلق است **مع الواو** ه **خولنجان**

بیخی است سرخ تیره و پر کره و تند طعم و لذیذ و با اندک عطریت و از هند و روم خیزد و کویند از اشیاء باد در سواحل
دریا بر میدارند و نبات آن معلوم نیست و مؤلف تذکره کوید نبات آن بقدر ذرعی و برکش مثل برگ قرفه و کلش ذهبی است
و غلیظ پر کره را خولنجان قصبی نامند و بی کره و اکثر باریک و صلب است عقاربی و قسم اخیر بهتراست و قوتش تا هفت سال
باقی میماند در آخر دوم کرم و خشک و مقوی معده و احشا و هاضم و باه و ماسک بول و بغایت کاسر ریاح و جهت قولنج
و آروغ ترش و برودت کرده و درد کمر و تقویت اعضای باطنی و رفع بدبویی دهان و خنازیر و سرطان و دردهای بارده
بلغمی نافع و نکاه داشتن آن اندک زمانی در دهان موجب شدت نعوظ و یکدرهم ساییده آن با بالاو قیر شیر گوسفند
ناشتا بنوشند در تحریک باه مجربست و مضر دل و حجاب سینه و مصدع محرورین و مصلح آن صندل و با شیر و گوشت
مرغ فربه و انیسون حابس بول و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا یکمثقال و نیم و بدلش دارچینی و کبابه است **خوخ**
بفارسی شفتالو نامند آنچه کوشت آن از دانه جدا شود هلو کویند و غیر آن را کاردی و بهترین آن هلو است در
اول سرد و در دوم تر و ملین و مسکن تشنگی و غلیان خون و صفرا و بخارات حاره یابسه و جهت تبهای صفراوی
خالص و دموی و رفع بدبویی دهان و خشکی دماغ و ترطیب مزاج سوداوی که از احتراق اخلاط باشد و در امزجه
حاره معین باه و مشتهی طعام و آب آن نیم رطل با شکر اشتر تا صاف شده با شکر و ترنجبین و امثال آن مسهل صفرا
و جهت رفع اخلاط سوخته نافع و مضر مرطوبین و اعصاب و سریع العفن و مورث تبهای مزمنه اگرچه بعد از یکماه
و دو ماه باشد و مصلح آن عسل و مربای زنجبیل و قسم کاردی غلیظتر و دیرهضمتر با قوه قابضه و نفاخ و مورث
قولنج و بدستور خام و تلخ آن همین آثار دارد و خشک کرده آن قابض و بغایت دیرهضم و بعد از هضم کثیرالغذا و مانع
سیلان فضول بمعده و دوا و قیر آب برگ شفتالو و شکوفه آن با شکر جهت کشتن کرم معده و حب القرع بسیار مؤثر
و طلای آن بر ناف دافع کرم شکم و بر بدن بعد از نوره طلا نمودن تازه و خشک آن جهت رفع بوی نوره و ضماد شکوفه
آن با آب کوب جهت قلع ثالیل نافع و ابن رضوان تصریح نموده که یکدانگ شکوفه آن اسقاط جنین زنده میکند و روغن
دانه آن جهت درد گوش و کری و تفتیح سده آن و درد بواسیر و خوابیدن مغز آن جهت رفع کندی دندان و یکدرهم از
استخوان دانه آن جهت اسهال مجربست **خوص** اسم عربی برگ درخت خرما است و برگ درخت مقل و نارجیل و امثال
آن را که دراز و باریک باشد شامل است **خولان** بلغت مصر اسم حضض هندی است **خوخ اقرع** شفتالوی کاردیست
و کویند اسم ساذج هندیست **خوخی** بردی است **خوبیع** بعربی نوعی از حرشف است **خوز سیاوشان** اسم فارسی
دم الاخوین است **خوان** اسم فارسی خنزیر است **خوکرو** بلغت اصفهان ذنب است **خوکلا** اسم هندی خبز است
مع الیاء ه **خیار شنبر** معرب از خیار چنبر فارسی است و بهندی بکیر نامند ثمر درختی است بقدر درخت گردکان
و برکش کوچکتر و اطراف برگ تند و گلش زرد و بشکل یاسمین و مایل بسفیدی و ثمرش دراز و باریک و قریب بذرعی
در جوف آن پردهای خشبی و بر آن رطوبت سیاه منجمد و پردهای آن را فلوس و رطوبت را عسل خیارشنبر نامند و مستعمل
آنست و شیرین بدمزه میباشد در اول گرم و تر و محلل و ملین و با ادویه مناسبه هر خلطی مسهل آن و مسکن حدت

خون و مقوی عصب و ملین سینه و موافق زنان حامله و مسهل برفق و بطئ العمل و جهت تحلیل اورام ظاهری و باطنی
نافع و با تمر هندی مسهل صفرای سوخته و با تربد مسهل بلغم و با بسفایج و آب کاسنی و آب برگ بید و آب شاهتره مسهل
سودا و جهت تفتیح سدهٔ جگر و درد آن و یرقان و تبهای حاره و دفع سدهٔ امعاء و زحیر و مغص مفید و غرغرهٔ آب آن با
کشنیز رادع خناق صعب و محلل آن و با آب انجیر و شیر مغز و محلل دردانها و طلاء آن جهت درد مفاصل و نقرس و تلیین
صلابات نافع و مضر معده و معنی و مصلح آن مصطکی و انیسون و مورث پیچش بسبب چسپیدن آن با معاء و مصلح آن
روغن بادام و قدر شربتش از پنج مثقال تا بیست مثقال و بدلش سه وزن آن مویز بیدانه و نیم وزن آن ترنجبین است
و جوشانیدن عسل آن باعث رفع قوة آن و شدت التزاق بروده میشود و استعمال تازهٔ که یکسال گذشته باشد
مورث بول الدم است و دانه آن از پنج عدد تا هفت عدد که کوبیده باشند مقی خوبیست و خوردن مسحوق پوست
سیاه آن با زعفران و شکر و گلاب جهت عسر ولادت و اخراج مشیمه مجرب دانسته اند **خیری** اسم یونانی شب بوی
فارسی است چه بوی آن در شب بیشتر ظاهر میشود و در عراق عرب منثور نامند از جملهٔ گلهای خوشبوست سفید
و زرد و سرخ و بنفش میباشد و از مطلق آن مراد قسم زرد است و مراد از بری آن قسم سرخ و آن غیر خزامی است
چنانکه گذشت و مجموع آن در دوم گرم و خشک و محلل و مدر بول و جالی و ملطف و جذاب از عمق بدن و مسکن
فواق و سه درهم از آب آن بدستور از ساییدهٔ آن مدر حیض و مخرج جنین مرده و مشیمه و مفسد جنین و تخم
و بیخ و جلوس در طبیخ آن و حمول آن از اسمین اثر باشد و اکتحال آن جهت بیاض چشم و طلاء بیخ آن با سرکه جهت
صلابت سپرز و چون داخل مراهم کنند جهت ورم صلب مفاصل و رحم و گشودن حیض و با موم و روغن جهت شقاق
مقعد و انگشتان و بوییدن آن محلل بلغم دماغ و ریاح غلیظه و ضماد مطبوخ بیخ آن جهت درد دندان بارد نافع
و مصدع و مصلحش روغن گل سرخ و سرکه است و روغن آن که بطریق روغن گل سرخ گیرند گرم و بغایت محلل ریاح
و شرب و حمول آن مدر حیض و مخرج جنین و طلاء آن جهت ورم رحم و مفاصل و تقویت موی و با عاقرقرحا و تخم انجره
چون بر کمر طلا کنند جهت تقویت باه و سعوط آن مفتح سدهٔ دماغی و قدر شربتش تا چهار درهم است **خیری
ختایی** نوع سیاه خیری است و با اعتدال اقرب و در مداوا اکثر مستعمل است **خیزران** بفارسی خیزران نامند
و آن نباتی است شبیه بریسمان بسطبری انگشتی و بسیار نرم و بی برگ و بی ثمر و از آن کرسی و ظروف میسازند در دوم
گرم و خشک و آشامیدن ساییدهٔ آن جهت قطع نزف الدم و طلاء آن رادع و محلل اورامست و چون در میان
جامه گذارند ارضه ضرر نرساند **خیزران بلدی** اسم مورد بری است **خیل** فرس است **خیط** بکسر خا نعامه است
خیری بری قسم سرخ خیری است و گویند خزامی نوع بری آنست **خیروج** خبازی است **خیربوا** قاقلهٔ
صغار است **خیسفوج** حب القطن است **خیار** اسم فارسی قثاست **خیار زه** اسم فارسی قثاء است **خیار
کبر** اسم فارسی ثمرة الکبر است **خیار دشتی** اسم فارسی قثاء الحمار است **خیار چنبر** اسم فارسی خیار شنبر است
حرف الدال مع الالف **دارچینی** بفارسی دارچینی و بیونانی افتیمونا و بسریانی قرسلون نامند

پوست شاخهای درخت هندی است شبیه بدرخت انار و برگش مثل برگ گردکان و از آن باریکتر و بی گل و بی
تخم و بهترین آن سطبر خوشبوی و سرخ مایل بزردی که با قبض و شیرینی مایل بتلخی باشد در آخر دوم گرم و خشک
و قوتش تا پانزده سال باقیست و بغایت لطیف و مدر بول و حیض و مسقط جنین و محلل ریاح و مواد بارده
و مفتح و ملین و منضج و مفرح و مصلح عفونت اخلاط و سموم حیوانی و نباتی و معدنی است و حافظ قوتهای
نفسانی و حیوانی و طبیعی و جالی باصره و جهت نزلات و سرفهٔ رطوبی و سوء القنیه و استسقا و خفقان و وحشت
و وسواس و جنون و تقویت اعضاء رئیسه و سدهٔ جگر و سپرز و فوهات عروق و درد گرده و عسر بول و بدبویی دهان
و تقویت باه و تجفیف رطوبت دماغی و تصفیه صوت که از بلغم باشد غلیظه و رفع رطوبات لزجه قصبهٔ ریه
و حنجره و اقسام فتق و عفونت زخمها و امراض باردهٔ دماغی و عصبانی و مطبوخ آن با مصطکی جهت فواق مجرب
و اکتحال آن جهت قوت باصره و رسانیدن اثر ادویه بطبقات چشم و طلاء ممضوغ آن بر حشفه جهت التذاذ جماع
و ضماد آن جهت جوشش لبنیه و کلف و رفع لوز و تبهای بلغمی و سوداوی و جهت رعشه بغایت مفید و مضعف
بواسیر و مسکن آن و طلاء آن بر پلک چشم جهت اختلاج آن نافع و مصدع محرورین و مضر مثانه و مصلح آن
کثیرا و اسارون و قدر شربتش از دو درهم تا پنج درهم و بدلش در تحلیل و تلطیف و تقویت اعضا مثل وزن آن
ابهل و کبابه و در اصلاح ادویه سلیخه و در باه خولنجانست و روغن آن که در هر سیصد مثقال روغن زیتون
یا روغن کنجد پنجاه مثقال دارچینی کوبیده کرده اقلا یکهفته گذاشته و مکرر بر هم زده صاف نموده باشند
در جمیع افعال مثل آن و جهت رعشه و فالج و گزیدن عقرب و رتیلا و رفع قشعریره و تبهای بارده نافع و قدر
شربتش تا دو مثقالست و عرق دارچینی سریع الاثرتر از جرم آنست و بجهت یرقان و ریاح رحم و مقعد و قطور
آن جهت گرانی سامعه بسیار موثر است **دارشیشعان** اسم فارسی است و قندول و عود البرق نامند چه هرگاه
برق و قوس قزح بآن رسد خوشبوتر از عود هندی میشود و مراد از آن پوست سطبر مایل بزردی و سرخ و خوشبوی
و آن شاخهای درختی است خاردار و کوتاه و گلش زرد و خوشبو و تند و قسم سفید آن بی بو و ضعیف است و در دوم
گرم و خشک و با قوة بارده و قابضه و تند طعم و با تلخی و قوتش ساقط نمیشود و محلل نفخ و مجفف رطوبات غلیظه
و مقوی مثانه و اعصاب و معین اخراج جنین و مفتح سده و مقوی جمیع اعضا و مسقط بواسیر و نافع نزلات
و رادع درد سر بارد و درد سینه و با دارچینی جهت سعال رطوبی و شراب آب مطبوخ آن یک درهم با شکر رادع درد معدهٔ
باردهٔ مایوس العلاج و مجربست و طلای آن جهت قروح متعفنه و خبیثه و ساعیه و قلاع و مضمضهٔ طبیخ آن
جهت حفظ صحت دندان و با شراب جهت قروح مجاری که ما بین حشفه و مقعد است نافع و گذاشتن آن با فتیله
در بینی جهت بدبویی و بواسیر الانف و خوردن طبیخ آن قابض طبع و قاطع نزف الدم و نفث آن و رادع سستی
اعصاب و نقض اخلاط و قدر شربتش تا دو درهم است و مضر سپرز و جگر و مصلح آن دوقو و مصطکی و بدلش
بوزنش اسارون و دو ثلث آن زراوند مدحرج و نصف آن درونج است و امین الدوله بیان نموده که جرم آن

حمل زنان عاقر مجربست واز خواص آنست که چون شاخ آنرا پاک کند بخور نموده در لتر بستر در شب چهاردهم
ماه قمری در تحت جامهٔ خواب گذارند در خواب شخصی را ببیند که از حاجت او جواب گوید و روغن شکوفهٔ آن که
نورالقند ود باشد و بطریق روغن گل بنفشه یا بادام که بجای بادام کنجد مقشر باشد بکیرند بسیار خوشبو و در
آخر دوم گرم و خشک و خوردن نیم وقیهٔ آن با شراب زردک یا میبه مقوی فم معده و حقنهٔ آن با ادویهٔ حابسه
جهة اسهال رطوبی و طلاء آن جهة نقرس و فالج و امراض دماغی و عصبانی بارده و تقویت باه و نعوظ و در
تحلیل ورم صلب و تفتیح سدهٔ دماغی و شقیقه و تحلیل ریاح و تقویت پردهای دماغ نافعست دار ریحی
رومی بلغت فارسی قسمی از هوفاریقون است و مراد از مطلق آن دازی فارسی است و آن دانهٔ ایست مثل جو
و درازتر و باریکتر از آن و طعمش تلخ و تیره رنگ و از جبال فارس خیزد و نبات آن زیاده بر شبری و سرخست
در اول گرم و خشک و قوتش تا چهار سال باقیست و باقوت تریاقیه و قابض و مسکن و ملین صلابات
و جهة درد مقعد و استرخاء آن و بواسیر و اسهال و رفع سموم و تفتیح سدد و تحلیل ریاح و درد رحم و لعوق
آن با عسل جهة دفع کرم معده و سیلان آب دهان و جلوس در طبیخ آن جهة دفع خروج مقعد و علاء آن
و بوزرم و با روغن زیتون جهة بواسیر نافع و مورث سدر و دوار و اکثار آن کشنده و مصلحش خشخاش بنفشه
و مضر مثانه و مصلحش انیسون و قدر شربتش تا دو درم است و بدلش نصف آن بادام و ثلث آن ابهل است
دازی رومی قسمی از هیوفاریقون است و نارقیصی عبارت از آن دار فلفل بفارسی فلفل دراز گویند و آن
بار درختی است مثل درخت توت و ثمرش مثل لوبیا و در غلاف آن دار فلفل میباشد و بعضی گویند شکوفه
درخت فلفل است و قوتش تا سه سال باقی میماند در آخر دوم گرم و خشک و مسخن احشاء و محلل مواد بارده
و مفتح سدهٔ جگر و هاضم طعام و محرک باه و مدر بول و حیض و مسقط جنین و جهة خوشبو کردن دهان و رحم
و رفع قی و تقویت معده و تحلیل ریاح و گزیدن عقرب و رتیلا نافع و اکتحال آن که در جگر بز گذاشته کباب کرده
باشند جهة شبکوری و ظلمت بصر مفید و قدر شربتش تا یک مثقال و مصدع و مصلح آن صمغ عربی و صندل
و گلاب و بدلش فلفل سفید است و گویند بوزن آن زنجبیل و زرنباد است بالسویه دانج ابروج در اصفهان
انجکک گویند دانهٔ امرود جنگلی است و مایل بتلخی و سیاه و مغزش سفید و شیرین و بیشتر آنرا استعمال مینمایند
در اول گرم و در رطوبت معتدل و بیشتر آن مایل بخشکی و مبهی و مدر بول و مسمن بدن و غذائیت در آن غالب
موافق سینه و حنجره و اعصاب متشنج و اکثار آن مفسد معده و مصلحش شیرینیهاست دانک امیر الدوله گوید
که تخمیست شبیه بسودری سرخ و از آن تیره تر و گیاه آن بقدر شبری و در کوههای طبرستان و نواحی آن یافت میشود
گرم و تر و جهة علل بلغمی و سوداوی نافع و چون پنجاه درهم آنرا تا صد درهم با دو چندان آرد کندم و قدری روغن
نان نهاده ترتیب داده تناول نمایند در سمین بدن بعدیل و فرزجهٔ آن در اعانت حمل مجرب و مخرج جنین است دابغ
البر حب راس جبلی است دار مک و دار ما نوع سفید اشنو ماست دار رومی سولاثنت دار

برنیان بقم است دابوقه بطبخ هندیست دار کیه بلغت شامی قسباسراست و گویند طالیسفر است
دار واش اسم دیلمی غنم است داربجی بلغت دیلم اسم ایدمامیر است داروان بیونانی آزاد درختست
دار فیل اسم فارسی قرصعنه است دار تو اسم فارسی طرطیر است دانهٔ موین اسم فارسی عجم الزبیب است
دار اشکنه اسم فارسی سلیمانی است دار کو اسم سوداباتست داک اسم هندی عنب است دانیا
اسم هندی کزبره است دارجاز بلغت تنکابن بسفایجست دارو اسم ترکی جاورس است دام عنکبوت
ابر کاکابست دانقوز اسم ترکی خنزیر است دارهلد اسم هندی عروق الصباغین است دال کاو تابانی
اسم هندی منثناست مع البنات دبق بفارسی مویزک علی و کتمش کاولیان نامند و آن دانهٔ ایست
از نخود کوچکتر و سبز مایل بسیاهی و در جوف آن رطوبت چسبنده و دانها بقدر خشخاش و گیاه آن از درخت امرود
و غیر آن متکون میشود و چندین شاخ از یک مکان میروید و برگش شبیه ببرگ مورد و لطیف و سبز رنگ
در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و با رطوبت فضلیه و جاذب از عمق بدن و ملطف و محلل و سریع الاثر
رطوبات رقیقه و غلیظه و چون در آب گرم خیسانیده پوست و تخم آنرا از عسل آن افشرده صاف آنرا با مغز کردکان
یا مغز دانهٔ سپید انجیر سرشته بنوشند تنقیهٔ سودا و بلغم و تفتیح سدد و عرق النسا و امراض بارده نافع و طلاء
آن منضج و مفجر و جمع کنندهٔ مواد و اورام و مسکن دردهای بارده و با زرنیخ و زرفت جهة قلع ناخن و با راتیانج
و موم جهة نضج دملها و باکندر جهة قروح خبیثه و با آهک و عسل جهة رویانیدن ناخن و جوشانیدهٔ آن
آهک جهة تحلیل اورام سپرز و با حنا جهة سعفه و ابریه و با روغن گل جهة دراز کردن موی بسیار مؤثر و با الخاصیه
مضر دل و مصلح آن با درنجبویه و قدر شربتش تا یکمثقال و زیاده آن مورث مغص و دوار و ثقل اعضا است و بدلش
در تحلیل نصف آن ابهل و چهار دانگ آن بادام و در سایر افعال بوزنش عاقرقرحا و چون دبق را با عسل و دوشاب
و سپستان طبخ داده مثل خیاط ترتیب دهند بر روی اشجار گذارند طیور بر آن نشینند پا بست کردند و صید
کردند و چون با قرمز بیامیزند باعث شدت رنگ آن گردد و در سایر رنگها بسیار دخیل است دبیدار بلغت
نبطی گیاهی است که از هند خیزد ساقش بقدر ذرعی و خشبی و اسافل شاخهای آن خاردار و برگش بسیار سبز و ریزه
و ثمرش بشکل شبیه بثمر گیاه پنبه و در جوف آن تخم مدور و تیره رنگ و در طعم و بو با تندی و اندک تلخی و اطعمه را
خوش طعم میسازد در دوم گرم و در سیم خشک و قابض و معطش و محرق و مقوی معده و باشیر محرک باه و جهة لقوه
و فالج و نقرس و امراض بارده شربا و ضمادا و جهة استرخاء مقعد و سنگ مثانه شربا نافع و مضر محرورین و مصلحش
بقول بارده و مقدار شربتش از تخم و برگ تا سه درهمست دبس بفارسی دوشاب گویند و شامل دوشاب انگوری
و خرماوی است و مراد از مطلق آن شیرهٔ خرماست و رطبست که طبخ یافته باشد و غیر مطبوخ را سیلان نامند
و دوشاب انگوری مسمی بمیفختج است و خرماوی آن در دوم گرم و در اول خشک و ملین طبع و کثیر الغذا و موافق
بارد المزاج و بلغمی و جهة سرفه و فالج و لقوه و درد مفاصل و طلاء آن بتنهایی و با اقسط و نمک جهة کلف و ناسور

نیز جهت جمود اعضا از سرما نافع و مولد سودا و محرق خون و مصلحش سرکه و بادام و خشخاش و ترشیها است و دوشاب
انگوری که از جوشانیدن آب آن بربع برسد و با گل دوشاب جوشانیده باشند و شیرین گشته موسوم بدوشاب است
و هرگاه بی گل جوشانیده باشند موسوم بمطبوخ رب العنب است و آن اندک ترش میباشد و مذکور خواهد شد
و دوشاب انگوری در آخر اول گرم و در دوم گرم و مولد خون صالح و مسمن و مفتح و مداومت آن با شیر تازه و اندک بادام
جهت هزال مفرط و خفقان و ضعف احشا عجیب الاثر و با اندک سرکه جهت یرقان و سپرز و با اندک زعفران جهت دفع
هم و غم و غضب شدید و با سداب جهت صرع مجرب دانسته اند و با افتیمون جهت وحشت و جنون و با مغز قرطم
جهت دفع شری در همان روز و با انجیر و حلبه جهت سعال مزمن و درد سینه و با ماء الشعیر مفتت حصاة و مدر بول
و شیخ الرئیس قدس سره فرموده که با آب سیب و قدری برگ ریحان و اندک حرمل در جمیع افعال قایم مقام خمر است
سوای اسکار و ضماد مطبوخ آن با خطمی جهت تحلیل اورام و کشودن دمل نافع و قدر شربتش از ده مثقال تا بیست
مثقال و اکثار آن محرق خون و مصدع و مصلحش تخم ریحان و خشخاش است **دُب** بفارسی خرس نامند و بترکی
ایو گویند از سایر حیوانات محیل تر و شدید القوه و کثیر الجوف در دوم گرم و در سیم رطب و مُسن آن یابس المزاج
و جوان آن شدید اللزوجه است و شدید القوه و لهذا بچه آنرا اولا صورتی معلوم نیست و چون مکرر بلیسد
صورت آن از لوجات بیرون آمده ظاهر میگردد و جاحظ را اعتقاد آنکه عدیم الصوره متولد میگردد و این محض
اشتباه است زهره آن مفتح قوی و آشامیدن یکدانگ آن با سکنجبین و با عسل و فلفل جهت درد جگر بارد
و استسقای لحمی و زقی و مصروع و نیم مثقال آن جهت قولنج دواب بغایت نافع و طلای آن تا پنج مرتبه با عسل و فلفل
جهت قروح اکال و خراز و رویانیدن موی مجرب و اکتحال آن با عسل و آب رازیانه جهت قوت باصره و رفع بیاض
و رویانیدن مژه و بغیر مائی آن جهت فربه کردن بدن و خون آن بقدر یکمثقال جهت صرع بلغمی و طلا کردن آن کرم
باشد جهت نضج دمل سریع الاثر و اکتحال آن بعد از کندن موی زاید چشم مانع رویدن آن و بدستور مانع رستن
موی اعضا است و پیه آن در سیم گرم و خشک و ضماد آن جهت درد مفاصل مزمن و برص و داء الثعلب و سرفه بارده
و بیرون رفتن و شکستگی استخوان و کوفتگی اعضا و نرم کردن اعصاب و اعضای متحجر نافع و چون جوف
انار را بتمامی خالی کرده پیه آنرا با مثل آن روغن زیتون در آن گذاشته بآتش گرم کنند جهت رویانیدن موی ابرو
و داء الثعلب و بواسیر و نواصیر و سعفه و مالیدن پیه آن بر بدن اطفال در حین ولادت جهت عدم ضرر او
از مضرتهای خارجی موثر و پوست آن بسیار خشک و جلوس بر آن جهت فالج و نقرس مرطوبین و صاحب بواسیر
و قشعریره و تعلیق چشم راست آن باعث گریختن وحوش و تعلیق هر دو چشم که در لته بسته باشند بر گردن صاحب
تب ربع دافع آن علت و تعلیق انیاب آن بر بازوی چپ نافع سحر و بخور موی آن جهت گریزانیدن هوام موثر و چون
خصیه آنرا اشکافته مازو و سماق پاشیده خشک کنند جهت رفع اسهال بغایت نافع و سرگین آن محلل خناق
و اورام و خوردن آن جهت رفع مغص مفید است **دباء** بسکون همزه جراد است **دبّاب** بتشدید باء اوّل

سبز بستانی

سبز بستانی است **دباسی** بلغت عراق شفتین بری است **دبّا** بتشدید با نوعی از قرعست که بفارسی کدوی
رومی گویند **مع الجمیزه** **دجاج** بفارسی مرغ خانگی نامند و خروس آن نسبت بمرغ حرارتش کمتر و یبوست
در آن غالب و خروس بچه اعدل و مایل برطوبت و مرغ جوان فربه در آخر اول گرم و در رطوبت معتدل و مرغ بچه
ارطب از آن برطوبت فضلیه و قول بیبوست خروس بچه بخلاف قیاس و تجربه است چه کل لحوم غیر مائی حارند
و مهرای آن کثیر الغذا و الطف از کل طیور و مولد خون و غیر مهرا بخلاف آنست و گوشت خروس سالدار محلل
و ملین طبع و مخرج سودا و جهت قولنج بسیار مفید است و چون شکم آنرا با نمک و قرطم پر کرده بسیار بجوشانند
و بعد از یکشب مرق آنرا جهت تبهای مزمن و دوری و ربع و عشر و ربو و مفاصل و نفخ معده و سوء القنیه و قولنج نافع
و خروس جوان زیاده کننده و صاف کننده منی است و خروس بچه جهت ناقهین امراض حاره و مرغ بچه و
مرغ جوان قویتر و جهت تسمین بدن و تصفیه رنگ رخسار و هزال و زیاده کردن جوهر دماغ و فهم و رفع خیالات
فاسده و پختن آن با روغن تازه جهت سرفه یابس و مداومت مرق و گوشت آن یکهفته با نان میده جهت رفع
زردی رخسار که سبب معلوم نباشد مجرب و کباب آن جهت رفع خراش حلق و امثال آن و موافق معده رطبه و جگر
و پیه آن جهت نرم کردن صلابات و مواد سوداوی و طلاء نیمگرم آن بر سر جهت مالیخولیا عجیب النفع و جهت شقاق
و سعفه و جمیع امراض یابسه و پیه معلوف بقرطم جهت ابتداء جذام و سرگین آن جالی و تند و خوردن آن با شراب
و با سرکه جهت قولنج و رفع سمیت فطر بقدر یکمثقال مفید و طلاء آن جهت بهق و برص و امثال آن و با سرکه ضماد آن
جهت سگ دیوانه گزیده مفید و جگر آن کثیر الغذا و مسمن و دیر هضم و خوردن مغز سر آن بدون پختن جهت گزیدن
هوام و نفث الدم که از حجاب دماغ باشد مجرب دانسته اند و بخور آن جهت تقویه دماغ و قوه مفکره و پرده
چینه دان آن که خشک کرده باشند جهت رفع درد معده از مجربات است و آشامیدن خصیه خشک آن با زرده
تخم نیمبرشت جهت تقویت باه بسیار موثر و بدستور ضماد آن با روغن زنبق بر پشت زهار و کنج ران مقوی نعوظ
و خون خروس و مرغ را آشامیدن و خشک کرده آنرا سعوط نمودن جهت قطع رعاف مجربست و چکانیدن خون بال
تا رسیده آن رافع بیاض چشم و آزموده است و چون شکم مرغ را شکافته انچنان زنده بر موضع گزیده هوام
ببندند جهت جذب سمیت آن بر سایر مواد جهت جذب آن بظاهر و رافع بیهوشی سرسامست و تناول نمودن مرغ
با شیر و کشک و ماست و پنیر مورث قولنج و مداومت آن باعث نقرس و مصلحش ادویه حاره و شراب و مطبوخ آب
انگور است و در محرورین سکنجبین و استخوان سوخته نوع مرغ سیاه با مثل آن چوب تاک که با هم سوزانیده باشند
با موم سرشته حمول کنند اعاده بکارت کند و از اسرار شمرده اند و خوردن سنگ متولد جوف آن مفتت حصاة
و استخوان بال خروس را با خود داشتن مورث قبول و در دست داشتن موجب ظفر بر خصم است **دج** بفارسی
کبک دری نامند و در تنکابن کوه کولک از طاوس بزرگتر و خاکستری رنگ و مخطوط بخطوط سفید بسیار دریده و در
کوههای بسیار بلند میباشد گرم مایل باعتدال و لطیف و در افعال از کبک قویتر و بخور پر آن بالخاصیه جهت دفع طاعون

ودبا موش وبنکاهداشتن پرآن باخود باعث یمن وبرکتست دجر اسم نبطی لوبیا است دجابانا اسم یونانی غرابیت
مع الخاء ٥ دح بحاء مهمله کزبرة الحماست دحیا دعزاست مع الخاء ٥ دخن بخاء معجمه بفارسی ارزن
نامند وآن قسمی از جاورس است واز آن بزرکتر ودر طبع مثل آن ودر افعال وخواص مانند آن مطبوخ مقشر آن
باشیر وروغن تازه ملین سینه وصالح الغذا وآرد آن قابض طبع وقاطع اسهال صفراوی ومولد سده مثانه
ومصلحش شکر وعسل وبدلش برنجست دخان الکندر دوده کندر است که آنرا سوزانیده طاسی نکون ومنکوس
کذارند تا دود آن در آن جمع شود جهت ورم وقرحه چشم ورویانیدن مژه ورفع موی زیاده والتیام قروح اعضا
نافعست دخان القواریر دوده شیشه است کرم وخشک ومقوی باصره وجالی وجهت سبل وناخنه وبردن کوشت
زیاده زخمها مفید است ودوده مرصاف جهت رطوبت چشم وتاکل کوشتهای آن نافع ودوده بطم دانیز همین اثر است
ودوده میعه وقطران مثل دخان القواریر است ودوده هر چیز حکم اصل آن دارد باشدت لطافت دخس
دلفین است مع الراء ٥ درخینا بلغت نبطی شامل روغن بلسان وبنک است درا علیق است درافیطون
لوف الکبیر است درقطولیس زراوند طویلست دراسج نوعی از ابلالبست وکویند حنظل بری است درافیقس
قلومس است درسوماریس بیونانی رجاجست دراقن بلغت شام اسم خوخ است دردروغن زیتون اسم فارسی عکر
الزیت است درنجف اسم فارسی حجر القمر است درختکاج اسم فارسی صنوبر است درست اسم فارسی الوس است
درختنا برق اسم فارسی درداراست درخت ونیک اسم فارسی غرب است درمنه ترکی اسم فارسی تخم بستاج است
درمنه خراسانی اسم فارسی کیاه خشیزاست وتخم آن بستیاجست درمنه اسم فارسی شیح است ٥ ٥
دروبیسا اسم هندی نوعی از بیش است درنا اسم ترکی کرکی است درناق اسم ترکی ظلف است درداد لغت
فارسی وآنرا درخت پشه وغاروس نیز کویند چه ثمر آن چون خشک کرده از جوف آن پشه مسکون میکردد ونوعی از غرب است
در اول سرد وخشک وقابض وباقوت جالیه وجابر کسر اعضا والتیام دهنده جراحات تازه وبرک تازه آن مقوی دندان
ولثه وقاطع اسهال وپختهٔ آن ملین طبع وضماد آن جهت جراحات تازه وبا سرکه جهت جوشش رطب وقطور عصاره
برک آن که نیکو مرکرده باشند جهت ورم کوش واکتحال آن با عسل جهت ظلمت بصر نافع وپوست بیخ آن در افعال قویتر
وبکیفال آن با شراب ویا با آب مسهل بعضی بلغم وطلاء آن با سرکه جهت تغییر دادن رنگ برص موثر ورطوبت ثمر آن
جالی جلد وبثره وجهت سبق وسرفه مزمن مجربست وآب چکانیده ثمر خشک آن قایم مقام رطوبت آنست وچون
ریشه آنرا در آتش کذارند رطوبتی که از طرف دیگر آن بهم رسد در کوش چکانند جهت دفع کری که از امتداد امراض بهم رسیده
باشد آزموده است ومحرق خون ومولد سودا ومصلحش شکر وقدر شربتش تا یک مثقال وبدلش خشینکست درداب
بفارسی ستنبویه کویند از جنس خربزه است بغایت خوشبو وکوچک در افعال مثل خربزه کوچک که ملیون نامند
ودر بطیخ مذکور شد واکثر ملیون را درداب انشسته اند وغلطست وبوییدن آن مسخن دماغ ومقوی آن و
مفتح سده دماغی است درونج بلغت فارسی بیجی است عقربی شکل خاکستری رنک کره دار وعدد کره آن زیاده از دوسه

نمیباشد وباندک تلخی وخوشبوی وباصلابت وروئیده وتنش سفید وبرک کیاه آن شبیه ببرک بادام ومایل بزردی
وبر زمین فرش میشود وباز غبیره وساقش مجوف وبقدر دو ذرع واز میان برک میروید وبرکهای ساقش متفرق
وباریکتر ودرازتر از برک تحت واز پنجعدد تا هفت عدد میباشد وکلش زرد وجوف دار ومستعمل از آن بیخ است
وقوتش تا ده سال باقیست در سیم کرم وخشک ومحلل بلغم وسودا وریاح غلیظه ومقوی حواس ومعده وجکر
وسپرز ودل ومفرح وبا تریاقیه وجهت خفقان ورفع طاعون وکزیدن عقرب ورتیلا وتقویت هاضمه و
مالیخولیای مراقی وباشکر جهت درد سینه وصداع بلغمی نافع وآویختن قطعه آن در درون خانه بالخاصیه جهت
رفع طاعون وتعلیق سوراخ کرده آن با ریسمان بر تحت کمرکاه زن حامله باعث تسهیل ولادت وحفظ جنین
از آفات وبستن عددی از آن بر سر بشرطی که بطول سوراخ کرده باشند موجب رفع فزع خواب ودیدن خوابهای
خوبست ومصدع ومصلحش رازیانه ودر محرورین اشربه بارده وحامضه وقدر شربتش تا دو درهم وبدلش
بوزنش زرنباد ودو ثلث آن قرنفل است دردی ته نشین عصاره است وبفارسی لای نامند وبهترین
لایها لای شرابست که خشک آنرا الطرطیر وبفارسی دارتو نامند در سیم کرم وخشک ودر تحلیل اورام مجرب وجهت
دفع حمره وقروح وقلاع وبردن کوشت زیاده زخمها ومنع نزف الدم والتیام جراحات وضماد آن بر زیر شکم جهت
دفع سیلان حیض دایم ودر سایر مواضع جهت کلف ونمش وسایر آثار ونیکو کردن رنک رخسار وتسکین دردهای
بارده ومفاصل وورم پستان ومحرق آن که خشک آن را بر روی اخکری یا در کوزه کذاشته سوخته باشند بحدی که
سفید شده باشد بغایت جالی ودر جمیع آثار قویتر ومستعمل تازه محرق آنست وکهنه محرق ضعیفست ومغسول
سوخته آن جهت غشاوه وجلای بصر وناخنه وبیاض وبا برک مورد جهت ورم بلغمی معده ضمادا نافع وبدلش
زرنیخ سرخست وچون آنرا با قلی وشب تدبیر کنند جهت ازاله سرخی مس بغایت موثر وچون با بارود کبریت شوره
سفید کنند در اصلاح نقره وزدودن رنک مس مفید است دردی الخل لای سرکه در جمیع افعال ضعیفتر از آنست
مکر در منع آکله که قویتر است دراج مرغیست قریب بجثه کبک وخوش منظر ومولف تذکره اشتباه بسمانی
کرده است در دوم کرم وخشک ولطیفتر از کبک وتذرو وکوشت آن زیاد کننده جوهر دماغ وفهم وحفظ وماده
منوی ومقوی معده واعضا ومضر محرورین ومصلحش ترشیها وخون وزبل وزهره آن جالی ورافع بیاض عین
وآثار جلد وبقول مهرباریس پیه آن با روغن رازقی جهت درد کوش عجیب الاثر است دروقیون اسم یونانی است
وبعربی زیتونیه نامند کیاهی است برکش شبیه ببرک زیتون ولیکن از آن درازتر وباریکتر وشاخهای آن کمتر از ذرعی
وکلش نارنجی وتخمش مستدیر واز کوسنه کوچکتر ومختلف رنک ودر غلافی کثیفی درشت وشبیه بغلاف نخود
وپخش بسطبری انکشت وبقدر ذرعی ومنبت آن زمین سنکلاخ نمناک ونزدیک دریا میباشد در سیم کرم وخشک
وبغایت مجفف ودو درهم آن سم قاتل است در همان وقت وکمتر از آن تا هفت روز وقدر شربتش تا یک دانک و
مصلحش قی کردن با سرکه وشیر تازه است وذرور سائیده آن قاطع خون والتیام دهنده جراحت ونطول آن

محلل اورام وچون در روغن زیتون بجوشانند مسقط دانه بواسیر وقالع دندان وقطور آن دافع کری وحمول
آن مدر حیض ومجرب دانسته اند وجهت درد مفاصل وامثال آن بسیار موثر است وآب آن در تغییر معادن وثقیل
کردن خفیف الوزن آن از اشیاء مشهوره مجربه اهل صناعتست وابن بیطار وغیره آنرا سرد وقوی تر از لفاح بیان
نموده اند **دریطارس** بیونانی یعنی ولد البلوط است چه آن گیاهی است که از درخت بلوط میروید وبر آن می
پیچد ونوعی از بسفایج وبیخش مشبک وبهم پیچیده ومزغب وشیرین وباعفوصت وصلب وبراق وسیاه وسرخ
وبیرون رنگ نیز میباشد وبرگش مثل برگ نرگس وباحلاوت وتندی وتلخیست در سیم گرم وخشک وبکدرهم آن
کشنده است بالتهاب ودرد شکم وبغایت قابض ومتعفن وضماد آن جهت کزاز وفالج ومفاصل وخنازیر نافع
وقدر شربتش تا یکدانگ ومالیدن سائیده آن بربدن وزود پاک کردن وباز تازه نمودن آن در ستردن موی
عجیب الاثر دانسته اند **دریاس** معرب از دوروس فارسی ونوعی از وردمنتن است گیاه آن بقدر شبری وزیاده
از آن واز ساق آن شاخهای رسته وبرگش شبیه ببرگ کار وسبز مایل بسیاهی وعدد هر برگ شاخ از سر تا هفت
وگلش زرد ومستدیر وپهن وکوچک وبدبو وتخمش شبیه بفلفل کوچک ودر سیم گرم وخشک وبابرودتی و
نیمدرهم تازه آن مسکر قوی وزیاده از آن کشنده بخناق ومحلل بلغم وسودا ومفتح سده ورافع یرقان ورياح
وگویند چون در روغن طبخ داده بوزن آن آرد گندم اضافه نموده باعسل بقوام آورند وبعد از طعام تا شش
درهم آنرا تناول نمایند در تسمین بدن مجربست ومضر سینه ومصدع ومصلحش کشنیز وکثیرا است ومولف تذکره
دریاس را تفسیر بچیز دیگر نموده ونیز انچنانست **دستنبویه** مع الیاء اسم فارسی درد است **دشیش** مع الزاء جشیش است **مع العین** **دعباد**
اسم یونانی اقاقیا است **دعیاعیوس** افیونست **دعشا** علک البطم است **دغلی** مع الغاء بفارسی خرزهره نامند و
بیونانی شیرون وبسریانی رودیون وبعربی جبن گویند وآن نباتیست بقدر دو ذرع وزیاده از آن وبرگش
بزرگ وعریض وبی تشریف ودراز وصلب وبدبو وتلخ وتند وگلش خوش منظر وبسیار سرخ وبعضی هم زرد وسیاه
میباشد ودرخشنده وبزرگ وچیزی مثل موی بر آن مجتمع شده وثمرش طویل قریب بشبری وپر از حبی مانند
پنبه وبیخش دراز وباریک وشور وسرخ وآن بری ونهری میباشد ودر تمام اصل آن باقی ودر پاییز گل میکند
وبری آن عظیم تر است ودر آخر سیم گرم وخشک وبغایت محلل ومجفف وجالی وبرگ ونقیع آن سم جمیع حیوانات
وبغایت ملتهب وزیاده از نیمدرهم آن کشنده انسان واستعمال آن مخصوص بخارج بدنست وآشامیدن طبیخ آن
باشراب قدر نیمو قیه رافع سم هوام وطلاء پخته آن که بعد از آن سائیده باشند جهت ورمهای صلب ودرد زانو
وکمر وعرق النسا ومفاصل وجرب وکلف وجمیع آثار وحکه ومطبوخ شاخ وبرگش باروغن جهت جرب وجمیع
صوان وبا افیون واشق جهت درد سر وجمیع قروح آن مجرب دانسته اند وذرور برگ خشک آن جهت زخمها وحمول
آن جهت درد رحم وآب برگ وگل آن جهت جلای رخسار واصلاح سعدیه وآب مطبوخ آن کشنده کیک وساس وارضه
وبغایت موثر وروغنی که گل وبرگ آن در آن مهرا پخته باشند وبدستور آب آن باروغن زیتون بقدر نصف آن آب

جوشانیده

جوشانیده باشند که آب سوخته باشد جهت قرطیسه که مقدمه کچلی است وجهت جرب وحکه ورفع برص از مجربات است
وبکدرهم آن کشنده بخناقست والتهاب ومضر مشش ومصلحش عسل وبدلش در تحلیل بوزن آن حلبه ونیم وزن آن
برگ انجیر است واز خواص آنست که چون باموی سر تقطیر کنند قطع شعله کوکرد کند وباعث غوص آن شود ودوم کما
در آفتاب تسقیه زیجفر کنند بخاری سازد وچون آنرا باوزن آن حنظل تر ومورد تازه را باسرکه که در آن بقدر عشر
دفلی ملح القلی وعشری نوشادر وعشری انزروت حل کرده باشند بسایند وتقطیر بر مجدد ثابت کنند ومکرر اعاده
تقطیر مجدد نمایند وتسقیه کنند عقد ارض هارب نماید وتسقیه معقود بمقاطر وسحق آن باعث تنمیع گردد ومولف
کتاب برهان در تنفیر واقامه مجرب شمرده اند **مع القاف** **دقاق الکندر** ریزهای کندر است که از آن منتشر
گردد **دقرقیا** بلغت سریانی بطیخ است **دقناس** بلغت سریانی بولکست **دقطابایون** بلغت مزبور اسم مشکطرامشیع است
دقوا النخل بفارسی آنرا کش خرما گویند وآن طلع رسیده است **مع اللام** **دلب** بفارسی چنار نامند
وآن درختی است معروف وسرد وتر وباقبض وپوست وثمرش بسیار سرد وخشک وباحرارت قلیله وجالی ومجفف
وضماد برگ تازه آن جهت ورم زانو وپخته آن در شراب جهت ورم چشم ومنع ریختن مواد رطبه ورفع ورم بلغمی
نافع ومضمضه آن که در سرکه پخته باشند جهت درد دندان ودر شراب جهت سموم حیوانی وضماد محرق آن بغایت جالی
ومجفف وجهت برص ورفع رطوبت متعفنه زخمها وباآب جهت تقشر جلد مفید وثمرش باپیه جهت سوختگی آتش
ونفوخ گل آن که او ثمرش گرفته باشند جهت قطع رعاف موثر وبخور آن وپاشیدن آب وجرم مطبوخ آن
کشنده حبل است وغباری که بر برگش مینشیند بغایت مضر صوت وسمع وبصر وقصبه ریه است ومصلحش
شیرتازه **دلدل** نوع کبیر قنفذ است وقنفذ جبلی نیز گویند بترکی کرپی ودر مازندران شال تشی ودر دیلم شالکوه
نامند وآن حیوانیست قریب بسگ ودر پشت آن بجای موی خارهای ابلق از سیاهی وسفیدی بقدر شبری وزیاده
میباشد واز قلم باریکتر وطرفین آن باتندی ودرور سوخته آن جهت جراحات بغایت مفید ودر سایر خواص مثل
قنفذ است وانشاء الله مذکور خواهد شد **دلیک** ثمر گل سرخ صحرائی است مثل بادگل سرخ بستانی وباندک
شیرینی وعفوصت وزرد مایل بسرخی وبقدر زیتونی ودر تنکابن کلیک نامند وببرکی ایت بورونی گویند ودر اصفهان
بو گل نامند وگل نبات آن پرخارتر از گل بستانی وگلش بی بو ومشتمل بر چهار ورق وجوف ثمر مزغب ومحتوی
بردانههای طولانی سفید است در دوم سرد وخشک وقابض ورادع وجهت اسهال صفراوی ودموی وتقویت معده
وجگر ودل نافع ومضمضه وغرغره طبیخ آن وسنون آن جهت تقویت لثه وخناق مفید وبدلش ثمر گل سرخ بستانی
وقدر شربتش تا ده درهم وجرم آن مورث سعال ومصلحش گلقند است **دلبوث** اسم عربی بیخ سوسن سرخ صحرائیست
مثل دو پیاز که ملاصق هم باشند وبی پردههای که در پیاز است وبالایی بزرگتر از زیرین وبعد از خشکی بسیار صلب
میشود وگلش شبیه بسوسن کبود وسرخ مایل ببنفشی وبرگش بسیار کوچکتر از آن وساقش قریب بذرعی وثمرش مستدیر
ومنبت آن اراضی معموره مزارعست در آخر دوم گرم وخشک وبارطوبت فضلیه وجاذب وجالی وسمن ومبهی وگویند

بزرگ فوقانی محرک باه و زیرین قاطع باه زنان و آشامیدن با لای جهت قیلهٔ اطفال نافع و چون بیخ آنرا سه عدد
در یک رطل نبید خیسانیده هر روز از نیم رطل تا یک رطل از آن نبید بنوشند جهت خشک کردن بواسیر و رفع ریاح
آن مجرب دانسته اند و بدستور آشامیدن یک درم از بیخ آن با ماء العسل تا چند یوم سمین اثر دارد و ضماد
آن با کندر و شراب جهت جذب پیکان و خار از اعضا و با شیلم و ماء العسل جهت تحلیل اورام جرب نافع و طلای آن
جهت سرخی رنگ رخسار و رفع آثار و فرزجهٔ آن جهت کشودن حیض موثر و مضر حلق و مصلحش در شیر پختن و
قدر شربتش تا دو درهمست **دلق** اسم حیوانیست شبیه بسمور و در اصفهان موسوره و بفارسی دله نامند
گوشت آن مبهی و در سایر افعال مثل سمور است **دلفین** اسم یونانی نوعی از سمکست و بفارسی ماهی پهن دراز
و بدیلمی کچه ماهی نامند سر آن شبیه بسر خوک و بی فلس است سرد و تر قریب الاعتدال و مولد خلط غلیظ و مقوی
اعضا و پیه آن گرم و خوردن و مالیدن آن روغن جهت درد مفاصل و چون در جوف حنظل گداخته باشند
جهت گرانی سامعه و آویختن دندان آن بر اطفال جهت دفع فزع موثر است **دلم** بلغت مصر اسم ویشانست
دلنیس نوعی از صدفست و در مصر ام الخلول نامند و آن ودع بری است **دلاع** اسم عربی بطیخ هندیست
دلدع بلغت اهل بیت المقدس نوعی از کلخ و بیونانی سقند ولیون نامند اسم فارسی دلو است **مع المیم دم**
اسم عربی خونست و خاصیت خون هر حیوان در طی ذکر آن مذکور است و مجموع آن محلل اورام و جالی بیاض عین
و برشته آن قاطع اسهال و رافع سموم است **دم الاخوین** بفارسی خون سیاوشان نامند و این صمغی است خالص
الحمرة مایل به بنفشی و قوتش مدتها باقی میماند و گویند عصارهٔ گیاه تر خنیست و از سقوطره و نواحی هند خیزد و گیاه آن
معروف نیست در سیم سرد و خشک و قابض قوی و قاطع خون از جمیع اعضا و منبت لحم و رادع سیلان فضول
و جهت حرارت جگر و احشا و التیام جراحات شمشیر و امثال آن بغایت موثر و جهت زحیر و اسهال دموی و صفراوی
و سحج و شقاق مقعد و تقویت معده و لثه و با زردهٔ تخم مرغ جهت قروح امعا و اکتحال آن جهت تقویت بصر و قرحه
نافع و مضر گرده و مصلحش کثیرا و قدر شربتش از نیم درم تا یک مثقال و بدلش شادنج و عصارهٔ حضض است و چون بلور
و شیشه را با آن رنگ کنند صافتر و رنگین تر از عقیق میشود و در این امر عدیل ندارد **دماغ** مغز هر حیوانست
سرد و تر و دیرهضم و با قوهٔ تریاقیه و مقوی دماغ و سرسام و شقاق نافع و مضر معده و مصلحش نعناع و سرکه و
آبکامه و ادویهٔ حاره است **دمعة الشجر** گویند صمغ لبلابست و بغایت جالی و جهت ستردن موی آزموده است
دمادم نوعی از لوبیای هندی است بقدر ماشی و سرخ و شفاف و بر سر آن نقطهٔ سیاهی و بهندی مسور نامند
گرم و خشک و مقوی دماغ رطبه و قاطع سیلان آب دهن و قدر شربتش در مزاج اطفال نیم دانگست **دمیا**
بیونانی نوعی از ماهی است که سیبیا نامند و مذکور خواهد شد **دمیسه** بلغت مصر نوعی ذبون افسنتین است
دم التنین و دم الثعبان دم الاخوین است **دمعة العشاق** حب النیل است **دمیجه** اسم فارسی صغراغونست
دمور اسم ترکی حدید است **دمور تکان** اسم ترکی خضک است **مع النون دند** بفارسی بید انجیر خطائی نامند

ومشهور

و مشهور بحب السلاطین است و گیاه آن بقدر ذرعی و برگش مثل برگ بادنجان و از آن رقیقتر و گلش بزرنگ ثمرش
و دانه آن در غلاف رقیق مایل بسبزی و قوتش تا سه سال باقیست و قسم چینی آن بزرگ و دانه شبیه به پسته و قسم
شجری شبیه بدانهٔ سپید انجیر و غیر منقط و سیاه و کوچک و بطی العمل و مورث مغص و قسم هندی متوسط المقدار و اغبر
مایل بزردی و منقط بسیاهی میباشد و بهترین اقسام چینی سفید مایل بزردی و بعد از آن هندیست در اول چهارم
گرم و بغایت تند و یابس و در جوف مغز آن پرده است و آن در سمیت مثل بیش است و بدستور پوست آن و بدستور
پوست آن و باید جدا کرد و هر چیز به پوست ملحق مانده باشد بدستور از سموم قتالست و اقسام آن مسهل بلغم
و سودا و جاذب رطوبات خام از مفاصل و مفتح و جهت استسقا و یرقان و نقرس و سنگ گرده و مثانه و درد کمر
و ورکین و ساق نافع و طلای آن حافظ سیاهی موی و مورث قرحه و تقشر جلد و چون بر لب رسد سرخی آنرا
زایل کند و تکرار آن موجب برص است و ضماد آن با ماست جهت شقاق و برص حیوانات و با ادویهٔ مناسبه جهت رفع
جمیع اورام بارده و اوجاع مفید و قدر شربتش در قوی الابدان یک عدد و در غیر آن نصف عددیست که با مصلحات
باشد و مضر محرورین و یکدرم آن کشنده باسهال مفرط و قطع امعا و مغص و مصلحش بعد از جدا کردن پرده درون
آن کثیرا و نشاسته و گل سرخ و یکشب در آب لیمو گذاشتن است و معین فعل آن تربد و عصارهٔ غافث و هلیله
کابلی و انیسون و بیاض عسل و زعفران و بسفایجست و بعد از آن خوردن آب سرد و شیر و رب حامض و مشوی
آنرا مضرت کمتر و در هوای بسیار گرم و بلاد حاره یابس و نحیف الابدان را استعمال آن جایز نیست **دندران**
اراقو است **دنقه** شبلم است **دنوق** سپستانست **دنقر** ابراست **دنبه** اسم فارسی الیه است **دندان**
فیل اسم فارسی عاجست **دنبلان** اسم ترکی کشنج است **مع الواو** **دواغریا** بیونانی نباتیست که در سنگلاخ
و زمین سخت میروید ساقش مثل ساق ریباس و طولش زیاده بر شبری و مایل بزردی و بر سر آن چهار برگ مربع شکل
و سبز مایل بسفیدی و بر بالای برگها چیزی میروید بشکل و تخمش در آن باشد و خوشبو و خام و پخته آن از ماکولاتست
در اول ثانی گرم و خشک و با اندک تندی و مقوی معده و مدر بول و ملین طبع و محلل و جهت رفع آروغ و ریاح
شکم و خوشبو کردن دهان نافعست **دوسر** نباتیست مثل گندم و منبت آن گندم زارها و از آن درازتر و درشت
تر و دانه آن ریزه و باریک و خوشه آن متفرق و پوست آن سیاه و بعضی از آن سرخ و در هر خوشه دو غلاف یا سه
بشکل فتیله و دانه آن در میان پردهای غلاف و خوش طعم گرم و با اندک خشکی و منضج و محلل و مسهل اقسام کرم معده
و ضماد آن جهت اورام صلبه و داء الثعلب و با آرد گندم جهت عرق منفجر نافع و مضر انثیین و مصلحش کثیرا و قدر شربتش
دو درهمست **دوقو** بیونانی اسم تخم زردک بریست شبیه بنانخواه و از آن ریزه تر و با اندک تندی و گیاه آن زیاده
بر شبری و برگش مثل برگ رازیانه و از آن ریزه تر و چتر گشنیز و گلش زرد و تند و زغب دار و خوشبو و پخش بسطبری انگشتی
و باریکتر از آن و قریب بشبری و طعم آن مثل زردک و در قزوین گزرا گویند و در جمیع افعال قویتر از بستانی است سوای
تحریک باه و در جزو خواص نبات آن مذکور شد و مراد از دوقو تخم آنست در سیم گرم و در دوم خشک و مدر بول و حیض

وعرق و مقوی معده و باه و هاضم و محلل قوی و با قوت تریاقیه و جهت سرفه کهنه و فضول سینه و سنگ مثانه
و درد مفاصل و حب القرع و تحلیل نفخ و مغص و تنقیه رحم و اعانت حمل و کشتن هوام و رفع عسر ولادت و سحج اطفال
و جهت استسقای طبلی مجرب دانسته اند و ضماد آن محلل اورام بلغمی و قدر شربتش تا دو درهم و گویند مضر بامعا
و مصلحش کثیرا و مضر مثانه و مصلحش مصطکی و بدلش در وزن آن تخم زردک و گویند بوزنش تخم کرفس است **دوقس**
بیونانی نام دو قسم نباتست یکی شبیه بکرفس و خوشبو و تند و تخمش شبیه بانجدان و بی بو و دیگری را برگ مثل کشنیز
و گلش سفید و چتر آن مثل چتر زردک و تخمش شبیه بزیره و با تندی و تلخی در طعم شبیه بزردک و برگش بی زغب و در
سیم گرم و خشک و تخم هر دو قسم در افعال مثل و خواص مثل دوقو و از آن اندک ضعیفتر و تخم قسم اخیر بدل کیکواش
نامند چون ساییده بر جامه خواب بپاشند رفع اذیت کیک کند و جالینوس دوقس و دوقو را یکی میداند و دیسقوریدوس
دوقس را از اصناف زردک بری شمرده و این بتحقیق اقرب است و حقیر اقسام آنرا مشاهده نموده است **دود البقل**
بفارسی کرم سبزه نامند آن حیوانیست شبیه بهزارپا و از آن کوچکتر و در غایت سبزی و در سبزه زارها و برگهای سبز
بهم میرسد سرد و خشک و تازه آن با رطوبت و مالیدن آن با روغن زیتون جهت گزیدن جانوران و آشامیدن آن جهت
دفع سموم مجرب و بی نافعست **دود زبل** کرمیست زرد رنگ که در مزبله متکون میشود تکرار ضماد مطبوخ آن
در روغن زیتون جهت قرطه که مقدمه کچلی است و رافع داء الثعلب مجربست و مالیدن روغن آن جهت بواسیر و امراض
مقعد مفید **دوادر** بالف و بی الف چیزیست مثل صمغ و سرخ مایل بسیاهی در جوف درختهای کهنه متکون میشود
و در افعال قایم مقام مومیاییست **دود خشب الصنوبر** کرمی درخت کاج است قریب الطبع بذراریح و یکمثقال آن سم قاتلست
و ضماد کوبیده آن در کشتن ورمها و ازالهٔ کلف و زخم کردن اعضا عجیب الفعل است **دود الخل** کرمی که از سرکه
ترلیه بهم رسد ضماد آن رادع و محلل و مقوی اعضاست و سعوط آن جهت رفع کرمی که در دماغ بهم رسد قوی الاثر است
دود الحریر کرم ابریشم است در اول حال آن تخم ریزه ایست و مدور و کبود رنگ که در اکثر بستر در زیر بغل نگاه داشته
بعد از بیست روز در اوایل فصل بهار متکون میگردد و شبیه بموی چرا است و بتدریج قریب بچهل روز بزرگ شده
سفید میگردد و در این ایام شش روز اصلا برگ توت نمیخورد بار اول یکروز بار دوم دو روز بار سیم سه روز و بعد از سلخ
بر خود تنیدن رنگش سرخ و بیشتر دانه خرما میشود و بعد از چند روز که پیله را سوراخ کرده بیرون می آید سفید
لون و پردار میباشد و نر و ماده آن با هم جفت شده در عوض سر چهار روز تخم آنرا خود را ریخته میمیرد و از رعد
و ریاح مغربی و مرد جنب و زن حایض فاسد میشود در اول گرم و در دوم تر و سه درهم از خشک ساییده آن با
آرد گندم که چند روز بنشستو بیاشامند و در فربهی بدن و نیکو کردن رخسار بغایت مفید و تعلیف مرغ بآن
سمن آن و خاکستر سوختن آن جهت التحام زخمها و رطوبت آن جهت رفع آثار و ضماد مطبوخ آن در روغن کنجد جهت
اورام و خناق و آشامیدن آن جهت خفقان نافع و تعلیق خشک آن با پارچه سرخ جهت رفع تب موثر است **دودم**
شامل درخت مقل و بلوط مستدیر است **دواء الثعلب** بلغت مصر اسم سلیمانی است **دوارس** شوکرانست **دود الجراد**

ماند در دایره

بنات وردانست **دود حولی** دلبوثست **دوقوری و دوقو** اغریا است **دوس** ماء الحدید است **دوم**
بلغت مغربی خرماست **دواء الحطاطی** خالید و نیونست **دواء الحیة** جنطیانا است **دول** طالیسفر است و
بلغت هندی اسم خاکست **دوباروح** کاکنجست **دود القرن** و **دود الصباغین** قرمز است **دواء التمسیح** نزول آب است
دوین نوعی از لوفست **دوقوفینا** بیونانی حنظل است **دوقص** بصل است **دویرا** رخمه است **دوقطماس**
مشکطرامشیع است **دوال** اسم فارسی اشنه است **دوشاب خرما** دبس است **دوشاب** اسم فارسی سکنجبین است
دوغ اسم فارسی مخیض است **دوده** اسم فارسی دخانست **دوکی** اسم فارسی ارزنست **دولی** اسم ترکی جلید است
دوشلن اسم ترکی ارنب است **دوزان قوری** اسم ترکی خفاشست **دوب** اسم هندی مرنجوش است **دود**
اسم هندی ابن است **دور لی بیکن** اسم هندی بادنجان بری است **مع الهاء** **دهن البلسان** کیفیت تکون آن
در بلسان مذکور شد بهترین آن تازه قوی الرایحه خالی از حموضت است که شبیه باب بسیار رقیق مایل بسرخی باشد
و زود حل شود و آب را بقوام شیر کند و در تهٔ آب نشیند و شیر را منجمد سازد و چون لباس پشمی چکد از شستن
باب اثری از آن نماند و در چشیدن زبان را اندکی بگزد و با قبض باشد و هر چه در آن این آثار نباشد مغشوش است
و حبوب آنرا قوت تا چهل سال باقیست و آنچه از شاخ و برگ بلسان و روغن زیتون بعمل آورند قریب القوه باین است
و آنچه بالفعل متعارف است از جهت عدم درخت بلسان که در عین الشمس بوده از شاخ و برگ بشام و میعه سایله
و بسباسه و روغن تخم توت بالتدبیر گرفته درده مثل آن از روغنهای کهنه میجوشانند تا ربع بماند و صمغ درخت
کاج را در روغنها حل کنند اکثر آثار آنرا دارد و بسیار شبیه بآن باشد و در سیم گرم و خشک و مدر بول و حیض
و مخرج جنین و مشیمه و تریاق سموم هوام و خانق النمر و سایر سموم و ملین صلابات و محلل مواد بارده و مقوی عصب
و رحم و قوت باصره و آشامیدن آن جهت اخراج زلوی حلق و سرفه و رعشه و امراض دماغی و عصبانی و عسر بول و اخراج
حصاة و قرحه شش و ضیق النفس و ربو و نفث الدم انتصابا و درد کلو و حرقة البول و سلس البول و امراض مقعد و ضماد آن
جهت استرخاء قضیب و رفع لون و تغییر رنگ و ضحر و دردهای رطوبی و جراحات و پاک کردن چرک آن و حمول آن جهت
اعانت حمل و درد رحم و قطور آن جهت درد گوش و اکتحال آن جهت ابتدای نزول آب نافع و قدر شربتش تا نیم مثقال و بدلش
یکوزن و نیم تا دو وزن آن روغن زیتون کهنه است با روغن رازقی که حب بلسان در آن جوشانیده باشند و روغن
توت بهتر از سایر ادهانست در بدل آن و چون روغن زیتون را هفتاد بار با مثل آن صاف بجوشانند تا آبها سوخته
شود و روغن بماند در جمیع مواد و خواص بدل آنست و اکثر مجربین بهتر از آن دانسته اند **دهن** باصطلاح اکسیریان
زیبقاست و بعرف اطبا چربی است که از اشیا بطرق مخصوصه حاصل شود و روغن حبوبات و آنچه از گلها
و شکوفها و غیر آن گیرند هر یک در مکان خود مذکور شده و میشود و آنچه از قرع معکوس تقطیر کنند قوی تر از سایر اقسام
و طریق هر یک در دستور اول مذکور است **دهن السوس الاسمانجونی** دهن ایرسا است و در حرف الف مذکور شد
دهن الزفت در حرف زا مسطور است **دهن البیض** روغن کتانست و در کتان مذکور است **دهن المبارک** و **دهن**

المنعقد روغن آجر است ومذکور شد دهن الاترج روغن ترنج است ومذکور شد دهن الحل بحاء مهمله
دهن سمسم است دهن الخل بخاء معجمه از مرکبات ودر باب ادهان در دستور ثانی مذکور است دهن الجل
بجیم روغن کل سرخ است دهن العسل او مالی است دهن الخلوق روغن زعفران است دهن الحجر نفط است
دهن البطم روغن درخت بطمکت دهن حب البطم روغن حبة الخضرا است دهام رصاص اسود است
دهست اسم شیر است دهمست اسم فارسی غار است دهن الصوب روغنی است که از روغن تخم کتان و
روغن زیتون وسندروس میسازند ودر سندروس مذکور است دهنج بفارسی دهنه فرنک نامند
وآن سنکی است که در معادن مس ونقره وغیر آن از بخار معدنی متکون میکردد مثل زبرجد که از معدن طلا بهم میرسد
ودهنه نحاسی از بخار معدنی است وبهترین آن سبز تیره است که در حین صافی هوا صاف نماید ودر تیرکی
آن تیره وفرنکی عبارت از آنست وبعد از آن طاوسی مایل به سرخی وشفافی وبعد از آن زرد وزبون ترین آن
طاوسی مایل به سیاهی است ولیکن سایه آن زرد باشد طلائی نامند وهر چه محک از آن سفید کردد نقره
وسرخ آن مسی وتیره وسیاه آنرا آهنی کویند در چهارم کرم وخشک وبعضی سرد وخشک دانسته اند وحالی
وملطف وتمید بهم آن قادر زهر سموم وسم قاتل غیر سموم مستبحر احت کردن امعا وعلاج پذیر نیست واکتحال آن
جهت تقویت باصره وقلع بیاض چشم مجرب ودر رفع لحتیاس بول دوابت واکتحال آن از خواص غریب است وطلاء
آن با سرکه جهت قوبا وسعفه سوداوی وبهق وبرص وسعوط محکوک آن با آب سداب جهت رفع صرع وسعدبلا
وبدستور نفوخ آن با مشک تا سر ونفر سمین اثر دارد دهاتوره اسم هندی جوز ماثل است دمی اسم هندی
دهوز اسم هندی دخانست دهماماسا اسم هندی شکاعی است دمنه وتکی اسم فارسی دهنج دهنی است
دیودار اسم فارسی است وبعربی شجر الجن وابهل هندی وصنوبر هندی نامند ومنبت آن بلاد هند است وآن
درختی است کوچک ومایل بسیاهی وشاخ آن شبیه بشاخ درمنه وبا اندک تندی وتلخی وشیر آن تند ومحرق و
در چهارم کرم ودر سیم خشک واز سموم قتاله وصمغ آن مشکور اهل صناعت وکویند نکاه داشتن آن باعث
جن میشود وضماد آن جالی ومفرح جلد وجهت اورام بارده نافع وسایر اجزاء دیودار در سیم کرم وخشک و
سایید آن جهت استرخا وفالج ولقوه وامراض بارده دماغی وسکته وصرع وریزانیدن سنک مثانه وکرده
ورفع اسهال بلغمی ونشستن در طبیخ آن جهت خروج مقعد نافع ومضر شش ومصلحش صمغ عربی وروغن
بادام وقدر شربتش تا یکدرهمست دیفروجس بیونانی بمعنی مضاعف الاحراق وسه قسم میباشد یکی معدنی وآن
خاکیست که از چاه قبرس بیرون آورده در آفتاب خشک کرده ومیسوزانند وقسمی خالص مس است که بعد از کداختن
در بوته میماند ودر طعم وقبض مانند مس است وقسم دیکر مرقیشای سوخته است وقسم اول وثانی مستعمل وکرم
وخشک وبسیار مجفف وجهت جراحات خبیثه وقلاع وجوشش دهان والتیام زخمها ولهاة منقطع وحبس
خون آن وقروح صانه ومقعد وبردن کوشت زیاده ونرم کردن وکم کردن موی وبا موم روغن جهت تحلیل دبیله

کردن قروح سر ونفوخ آن در حلق جهت انتهای خناق نافع وآشامیدن آن کشنده است دیبساقوس بیونانی بمعنی
دایم العطش است وآن نیز قسمی از خارهاست ساقش دراز وخاردار وبرکش محیط ساق وشبیه به برک کاهو وبرهم بندی
از ساق دو وعدد برک در اینجا دارد مرغب ودر بیرون ودرون برکش بر آمدکیها مثل حباب وخاردار وطرف برک متصل
بساق مجوف وعمیق وآب باران در آن جمع میشود وبر سر شعبه که از ساق رسته چیزی شبیه بسر خارپشت وخاردار
وبعد از خشکی سفید میشود وچون بشکافند در جوف آن کرمهای ریزه سفید شفاف میباشد وقوتش مدتها باقیست
در دوم کرم وخشک ومجفف وباقوت تریاقیه وجالی وآشامیدن طبیخ ومحلول آن در آب سرد ونیم مثقال جهت سرفه
وتحلیل اخلاط غلیظ وتفتیح ورفع لونز وبیخ آن مقوی قصبه ریه وجکر ومدر بول ومخرج کرم معده ومحلل خناق
وضماد آن جهت ثالیل وقروح شهدیه سر وضماد بیخ آن جهت بیحس کردن عضو که ادراک الم بریدن وسوختن
نکند وطلای مطبوخ بیخ آن با شراب جهت شقاق مقعد ونواصیر وتضمید سر آن که بجای ثمر است بعد از پختن بروغن
کزین نافع وغیر آن جهت دفع سمیت نافع وچون در پارچه بسته ودر شیر جا کنند واز آن قدری در شیر دیکر ریزند
باعث انجماد آن میکردد وچون کرمهای جوف ثمر آنرا در پوستی بسته دربر کردن وبازو ببندند جهت رفع تب ربع
موثر دانسته اند ومضر کرده ومصلحش صمغ وشربتش تا سه درمست دیک بر دیک اسم فارسی است ومرک
موش علی نیز کویند وآن زرنیخ وآهک وزنجار وزیبق است که مجموع را سایید آنرا در دیک مضاعف تصعید کنند
از جمله سمومات قویتر است وتند است وجهت بردن کوشت متعفن زخمها وقلاع خبیثه وقروح ساعیه وآکله
وتجفیف رطوبات وقطع سیلان خون جراحات وباعسل جهت قلع آثار جلد ودانه بواسیر موثر است دیامروزن
اسم یونانی شربت توتست دیمیر حمام است دیاسقوربطوس جوارش کونی است دیاقوزا اسم یونانی شربت خشخاش است
دینار اسم یونانی کشوث است دینارویه اسم فارسی قسمی از جراه بریست دیک اسم عربی خروس است
ودر دجاج مذکور شد دیویافونطیس اسم یونانی اصل اللوفست دیفروجانس دیفروجس است دیوسیر
بلبوس است دیو انجیر تین بریست دیواسپت حندقوقای بریست دیوخار اسم فارسی عوسج است
دیوچه اسم فارسی علق است حرف الذال مع الالف ذاقنی اسم یونانی غار است ذاماسکینا
اسم رومی اجاص است ذاقنی الاسکندرانی کیاهی است برکش قریب به درخت غار جبلی شبیه بدرخت بیرک مورد وازآن
بزرکتر وسفید وطول شاخهای آن بقدر شبری واز ساق ومابین برک ثمری رسته بقدر نخودی وسبز ومدور وبیخش
خوشبو وشبیه بعود وتند طعم در دوم کرم وخشک ومدر ومخرج جنین وجهت تقطیر وحبس بول وحیض نافع و
وقدر شربتش از بیخ وثمر تا دو مثقالست ذاقنی ویداس یونانی وبمعنی شبیه الغار است وقسمی از مادریون عریض
الورقست وبعربی فادر ودر شام بقلم نامند وساقش بقدر ذرعی وشاخهای آن بسیار باریک واز نصف اعلی
میروید وپوست شاخهای آن قوی ولزج وکلش سفید وثمرش بعد از رسیدن سیاه ودانه آن کوچکتر از حب الغار
ودر آخر سیم کرم وخشک وحار ومسهل قوی بلغم واخلاط غلیظه ومقیی ومدر حیض ومحلل ومفتح وجالی ورافع آثار

واستعمال آن شرباً جایز نیست وقدر شربتش از بولش تا سه قیراط واز ثمرش تا پنجعدد ومقطع ومعرق واخلاط و مصلحش
نشاسته وکتیرا وبدلش دو وزن آن ماذریون است مع الباء ه ذبل پوست سنک پشت هندیست وکویند
استخوان آنست بغایت سیاه وبعضی اجزای آن مایل بزردی وبراق وصلب در دوم سرد وخشک وجالی وبغایت
قابض وشرب حکوکه آن مسقط بواسیر وباعسل جهت التحام قرحه قصبه ریه ونفث الدم وتب ربع وضماد آن
جهت اورام وسرطان وخنازیر واسقاط بواسیر وطلای سوخته آن باسفیده تخم مرغ جهت شقاق کعب وشق
رحم که از ولادت بهم رسد وشقاق مقعد وخروج آن نافع وفرزجه آن مانع سیلان رحم واسقاط جنین وجهت
تسهیل ولادت مفید ومضر جکر ومصلحش سیب وقدر شربتش تا دو درم وبدلش استخوان قنفذ وشانه آن
بالخاصیه جهت رفع تخالل بن موی وتولد قمل ورنجش موی موثر است وچون آنرا باچوبه لوله که از کلو کشیده
باشند وقدری خاک قبر مقتول بخور کنند در منع سحر وفتنه مجرب دانسته اند وبدستور در اصلاح متباغضین
موثر است ذباب بفارسی مکس نامند وتکون از فضلات در اول کرم سفیدی است وکمتر از یکهفته پر بهم میرساند
واز کافور وزرنیخ وروغن زیتون میکریزد وکویند چون صورت مکسی از کندش وزرنیخ ساخته در محلی بکذارند
مغ آن مینماید در اول وکرم وتر وبهترین آن سیاه وبعد از آن ازرقست وزرد آن خالی از سمیت نیست محللا
وجاذب وضماد آن محلل اورام ورافع کوشت زیاده جراحات ومانع انتشار موی وداء الثعلب وحکه وقوبا
وچون سر آنرا انداخته بر موضع کزیدن زنبور بمالند رافع الم وجاذب سم است وتکرار ضماد آن جهت داء الثعلب مجرب
وجهت تحلیل اورام چشم ورفع کوشت زیاد وپلک وشعیره آن آزموده ونفوخ سوخته آن در مجرای بول جهت
رفع احتباس بول موثر وآشامیدن آنرا باشراب جهت عسر ولادت مجرب دانسته اند ومحمد بن احمد کوید که خوردن
پخته وخام آنرا اهنود جهت تقویت باصره ومنع جمیع آفات چشم مجرب میدانند وسرکین مکس را چون با آب وعسل
بنوشند جهت ازاله مغص وقولنج وخناق مجرب یافته اند وچون چند روز بخورند ودر آفتاب بنشینند
محل برص پوست انداخته زایل میکردد وبهتر از اطریلال است وروغن آن که مکرر مکس را در روغن کنجد کرده در
آفتاب کذاشته صاف نموده باشند جهت رویانیدن موی مجربست مع الراء ه ذراریح بعا مهمله حیوانی است
بقدر زنبور وپهن وبدبو وبانبات تازه میباشد وبترکی الاکلنک وبدیلمی دارصاص نامند وبلغت اصفهان
قسمی از صین است وبهترین آن موجود در کندم زار است که مایل بسیاهی وسرخی وباخطوط زرد باشد وسبز
وسرخ وزرد منقط بسیاهی وسایر اقسام غیر مستعلند در آخر سیم کرم وخشک وبسیار تند ومقرح جلد واز
سموم قتاله است ومقطع ومفتح ومفتت حصاة ومدر بول وحیض ورافع سپرز ومعرق آن شرباً مستعمل است
وخوردن معرق آن بامرق کوشت کاو ویدستور باروغن زیتون جهت رفع خوف سک دیوانه کزیده وبهتر ادویه است
وقطعهای خون منجمد یا بول شاربه آن دفع میشود وعوام را اعتقاد انکه سکهای کوچک بسبب کزیدن سک دیوانه
متکون شده واین دوا اخراج آن میکند ودر اخراج سنک کرده ومثانه بغایت موثر است وبجای احراق هر کاه

بجزم

بارچه پیچیده بر بخار سرکه جوشان بدارند باعث تلطیف آن میشود واستعمال جایز است وضماد آن جهت داء
الثعلب وبرص ناخن وباقیر وطی جهت قلع ناخن فاسد ورویانیدن ناخن صحیح وباسرکه جهت جرب وتقشر جلد وبهق
وبرص وقوبا وکزیدن عقرب وثالیل ورفع قمل وبقایای جدری ونمش واکتحال آن جهت ناخنه وروغن زیتون که
در آن جوشانیده باشند جهت رویانیدن موی ابرو وداء الثعلب وکرانی سامعه ودرد کوش نافع وقدر شربتش
یکعدد سوخته آن وزیاده کشنده است بدرد مثانه ومغص وبول الدم وغشی وتب بسیار تند واضلال عقل
وچون قسم سیاه منقط بسرخی را در روغن کنجد شش ماه در آفتاب کذارند تدهین آن جهت منع ابتداء کچلی وقلع
مزمن آن مجربست ذرنیخ بتشدید راء واحد ذراریحست ذرقوت عنب الثعلب مجنونست ذرق بضم اول و
فتح ثانی حندقوقای بستانی است ذرة جاورس هندی است وآن دانه ایست شیرین وسفید ونباتش مثل کیاه
نی وسرد وخشک وقوی الغذا وغلیظتر از دخن ومجفف وحابس اسهال ودر جمیع افعال مانند خندروس ومصلحش
روغنها وشیرینیها ذرة مکه خندروس کلانتر است ذفریس طیهوجست ذرایس نافسیاست ذرق
بجزم ثانی سرکین طیور است ذرق الطیر خرقطانست مع الفاء ه ذفری اسم عربی سداب بریست وهر حیوان
کویر الرایحه را باشد بدستور ذفرا نامند مع القاف ه دقل فطراسالیونست مع الکاف ه ذکر بجزم ثانی
ذراوند طویلست مع النون ه ذنب الخیل بیخ نباتی است باصلابت ونوعی از لحیة التیس دانسته اند منبت آن
کنار آبها وشاخهای آن بسیار مجوف ومایل بسرخی وباخشونت وپرکره وکرههای باهم متصل وپر برک وباریک شبیه
ببرک اذخر واز کرهها روییده ودر اطرافش شبیه بدمست وبر اشجار مجاور متشبث میکردد وبی کل وبی ثمر وبعضی
کویند کلش مابین سفیدی وکبودی است وقوتش مدتها باقی میماند در اول دوم سرد ودر آخر آن خشک وقابض وبی
لذع وقاطع نزف الدم ونفث الدم وجهت قرحه امعا وجراحت مثانه وسرفه وعسر نفس حاره واقسام اسهال حاد
واستسقا وورم جکر حار وامراض سینه وکثرت شرب آن جهت التحام فتق والتیام روده مقطوع موثر وضماد آن جهت التیام
جراحات عظیمه وعصب ومقطوع وقیله امعا وورم مقعد واورام حاره اعضا وسقوط آب آن جهت دفع رعاف نافع
وقدر شربتش یکدرهم ومولد سودا ومصلحش شکر وروغن بادامست وبدلش انجبار ذنب التبع کیاهی است ساقش
بقدر دو ذرع واسفل آن مثلث واعالی آن مستدیر وباخارهای نرم متباعد وبرکش شبیه ببرک کاوزبان ومزغب
واز آن کوچکتر ومایل بسفیدی واطرافش خاردار ودر سرهای آن چیزی مستدیر ومزغب وبنفش رنک وجسمی در وسط
آن دسته مانند موی وپشم در دوم خشک ودر اول کرم وقوتش تا سه سال باقی وبارطوبت لزجه وقوة قابضه وجهة
دفع اورام بعدیله وجهت التیام جراحات وتسکین درد مفاصل وبیخ آن جهت مستحکم نمودن استخوان شکسته شرباً
وضماداً نافع وعصاره آن جهت استرخاء اجفان مفید ومصدع ومصلحش کشنیز وبدلش عنب الثعلب وقدر شربتش
یکمثقالست ذنب العقرب نزد جالینوس صامریوما است وبعضی کویند ثمر کیاهی است شبیه بدنباله عقرب وزرد
رنک ونبات آن کم برک ودر یمن ودر بلاد سردسیر میباشد در دوم کرم وخشک وجهت سم عقرب وسایر سموم بارده

نافعست ذنب القسط باصطلاح شام گیاهی است شبیه ببرگ بلوط وگلش زرد وبیخش شبیه بشلغم وظاهر آن سیاه
وباطن برنگ خون وضماد آن با سرکه جهت گزیدن تنین بحری نافعست ذنب الحروف گیاهی است بیخش بغبیر باریک
وشاخهای آن سفید ومجوف وبرگش متباعد وشبیه ببرگ دانق وگلش زرد وشبیه بگل رشاد بری وتخمش باریک
وطعم آن مایل بتلخی وتند وباندک لزوجت ودر آخر دوم گرم ودر سیم خشک وعصاره آن بدستور ساییده برگش
جهت بیاض چشم بعدیل وجهت گزیدن سگ دیوانه قبل از آنکه از آب خوف کند بسیار موثر است ومسکن مغص
ومحلل ریاح وقاطع خون ورافع سپرز ومضر گرده ومصلحش نشاسته وشربتش تا یکدرم وبدلش ربع آن بجوز
مریمست ذنب الجرذون ذنب الخروفست ذنب الفارة لسان الحمل است از جهت شبیه بودن خوشه آن بدنبال
موش ذنب الفرس بلغت شام ذنب الخیل است ذنب اللبوة ذنب السبع است ذو ثلث حبات زعرور است مع الواو
ذو الف دفاة مریافلن است ذو مائة شوکه وذو مائة راس قرصعنه است ذو خمسه اوراق وذو خمسه اقسام
وذو خمسه اغصان وذو خمسه اجنحه نبطافلون است ذو خمسه اصابع انثلق است ذو ثلث ورقات شاملخند دوقا
وگیاه خصیة الثعلب وفصفصه وطریفلن است ذو ثلث شوکات شکاعی است ذو ثلثة الوان وذو ثلثة اوراق
طریفلن است مع الهاء ه ذهب بفارسی زر وطلا نامند معتدل مایل بحرارت ومقوی دل وحرارت ورطوبت
غریزیه ومفرح وجهت خفقان ووسواس وجذام وجنون وانواع بواسیر وامراض سوداوی وصفراوی ویرقان وسپرز
وضعف گرده وسنگ مثانه ورفع سموم ومحلول سحاله آن که با مروارید در آب ترنج حل کرده باشند جهت جذام مجرب
وبدستور جهت زحیر واسهال دموی ومحلول آن با نوشادر فقط جهت اخراج سم مجرب وطلاء آن محلل اورام وجهت
داء الثعلب وداء الحیه وبهق وبرص واکتحال آن جهت غلظت اجفان وبیاض وغشاوه وکمنه وانباشتن آن در تقبیر
عرق جهت رفع آن مجرب ومیل سرمه که از آن بسازند جهت تقویت بصر ومنع رمد ودرد چشم وذرور آن جهت آکله
وسنون آن جهت درد دندان وامساک آن در دهان جهت رفع بدبویی آن وانگشتری آن جهت داحس وام الصبیان
ومفاصل موثر وتعلیق خالص آن جهت رفع فزع اطفال مجرب دانسته اند وکیساوس این خاصیت را جهت مخصوص
دانه حجری بقدر خردلی که در نهایت صلابت میباشد وبا طلای معدنی متکون میگردد دانسته است ولعب با طلا
ودیدن آن مورث رفع هموم وباعث سرور وتقویت دلست وگوشی که بسوزن طلا سوراخ کنند هیچ وقت التیام
پذیر نگردد وگویند مضر مثانه ومصلحش عسل ومشک است واکثر را اعتقاد آنکه اصلا ضرری در آن نیست وچون
طلا را بنهجی سحق نمایند که از اجساد چیزی داخل نباشد خصوصا ادویه سمیه در آن وقت خوردن آن باعث طول
عمر ورفع جمیع امراض سوداوی وحفظ صحت است ودر این امور چیزی عدیل آن نیست وطریق حل وسحق در دستور ثم
مذکور است وقدر شربتش از یک قیراط ونیمست تا یکدانگ وبدلش یاقوت محلول واز صاحب تجربه منقولست که چون
از طلا بشکل هلیله ساخته در خواب وبیداری صاحب توحش ومزمن خفقان وخیالات فاسده سوداوی در دهان
نگاه دارد رفع جمیع اعراض مذکوره میکند ذئب بفارسی گرگ وبترکی قورد نامند حیوانیست معروف ومزاجش

درسیم گرم وخشک وچکویش جهت امراض حکه بغایت نافع وبا آب وشراب رافع استسقا وتبهای بارده وبا سکنجبین
جهت یرقان وبا آب کرفس جهت سپرز نافع وغافث مقوی افعال آنست وقدر شربتش یکدانگ وسرگین آن بسیار
گرم ومحلل قوی وبهترین آن نسبیار سفیدی است که با خشونت باشد وآشامیدن آن تا یکمثقال با آب گرم
وبا شراب سفید وبا فلفل ونمک جهت قولنج سریع الاثر است حتی تعلیق آن وغرغره آن با عسل جهت خناق بلغمی
بغایت مفید وبخور آن باعث جمعیت موش در آن موضع وبول وخون آن قاطع حمل زنانست شربا وحمولا آن بدستور
خصیه آن همین اثر دارد وقاطع شهوت ایشانست وارسطو فرموده که یکمثقال خشک آن با آب ترم تیزک جهت درد
تهیگاه بسیار نافعست وزهره آن بقدر دانگی با عسل جهت تب ربع وقولنج واستسقا وبلع نخود آن با مطبوخ
جهت تقویت باه بی نظیر وبدستور طلای آن در این باب موثر است ورافع تشنج وکزاز وجراحت عصب وسعوط
آن جهت نزلات عظیم وبا آب چغندر رافع حمره چشم در همان ساعت وبا قلیلی مشک جهت صرع واکتحال آن
با عسل جهت تیرگی چشم ونزول آب وضمادش با روغن جهت برص وبهق وبا ادویه مناسبه جهت تقشر جلد وداء الثعلب
ودرد مفاصل وقدر یکدانگ از شش آن خشک کرده با شیر تازه جهت تب ربع وامراض شش بغایت مفید وپیه
آن بجهت داء الثعلب وداء الحیه وورم مزمن ویکقیراط از دماغ آن با شیر نافع صرع وبخور موی آن سبب گریختن
هوام وضماد استخوان ساق محرق آن که با ذکرش سوخته باشند جهت بواسیر وطلای موی محلول آن بنوشادر محلل
اورام وآویختن دنباله آن در چراگاه گاو باعث نفرت گرگ از آن مکان وپوشیدن پوست گوسفندی که گرگ گرفته
باشد مورث خارش بدن وتعلیق هر دو چشم آن مانع صرع واذیت هوام وسباع ودزدان وچون در پوست گرگ
پیچیده نگاه دارند جهت غلبه بر خصم ومحبوبی در نظر خلق موثر وتعلیق کعب آن بر زانو جهت درد زانو بهیجان و
زحمت حرکات مفید وچون سر آنرا در خوابگاه گوسفندان دفن کنند گوسفندان از خوف هلاک شوند در صورتی
که از تعفن محل گزیری نداشته باشند وچون در برج کبوتر گذارند مار وسایر موذی داخل نگردند وچون سر آنرا در
ممر سیلاب دفن کنند دیگر سیل از آن ممر جاری نگردد ومجرب دانسته اند وچون صداق نامه زنان را بر پوست
گوسفندی نویسند که گرگ گرفته باشد هرگز مابین زوج وزن الفت نباشد وچون دندان پیش آنرا در پوست آن
پیچیده در منزلی دفن کنند باعث تفرقه اهل منزل گردد وگویند چون زهره آنرا لطوخ کرده مجامعت نمایند دیگری
قادر بر جماع آن زن نگردد وگویند تا گرگ دیوانه نشود گوشت آدمی نخورد حرف الراء ه مع الالف ه راسن
بیخ نباتیست خشبی ورنگش مابین یاقوتی وسبزی وساقش شعبه دار وبرگش عریض ودراز وقسمی را شبیه ببرگ
عدس ودرشت وانبوه واز ساق آن روییده وبر روی یکدیگر وگلش مایل بکبودی ودانه اش مانند قرطم وباندک
پهنی وطعمش با تندی وخوشبو وگویند بیخش زرد وبسطبری انگشت خنصر وپوست آن سیاه وسطبری بالای
آن بیشتر از اسفل ومستعمل بیخ آنست وبعضی گویند که آن بیخ سوسن کوهی است در اول سیم گرم وخشک وبا رطوبت
فضلیه وجالی ومقوی معده ودل ومثانه ومفرح ومفتح سده جگر وسپرز وقوتش تا دو سال باقیست وما یقوم

تریاقیه و جهت قطع اخلاط غلیظه سینه و شش و تقطیر بول رطوبی و مالیخولیای مراقی و درد مفاصل و کمر و تقویت
باه و فم معده و هاضمه و رفع اختلاج و تحلیل نفخ و طبیخ آن جهت احتباس بول و حیض و توحش و حزن که بمشارکت
معده باشد و مطبوخ آن با شراب جهت زهر هوام و سموم بارده و نطول آن جهت شقیقه و امراض سر که بلغمی باشد
و تحلیل اورام و قطور آن که جهت دوی و طنین و بخور آن جهت کشودن حیض و ضماد بو کش جهت شکاف عضل
نافع و مضر محرورین و مصدع و اکثارش مفسد خون و قاطع باه و مصلحش سرکه و ربوب حامضه و خمیر بنفشه
و قدر شربتش دو درهم و بدلش بوزن آن ایرسا و گویند قسط شیرین است و شرابی که از آن ترتیب دهند معروف
بشراب ملیکه و باعتقاد جالینوس در جمیع افعال مذکوره بهتر است و چون راسن خشک را جوشانیده از آب بیرون
آورده یکشبانه روز در آب سرد گذاشته بعد از آن در طلا که قسمی از خمر است بپزند و بخیسانیده هر روز دو مثقال
تناول نمایند جهت تقویت معده و فساد هضم و برانگیختن اشتها بسی بلیغست و از دانه راسن که عددی بلع نمایند
جهت دفع سرعت انزال مجرب دانسته اند و بخور آن جهت تقویت دندان و انداختن کرم آن و طلای آن جهت نیکو
کردن رنگ رخسار و با عسل جهت دفع آثار مؤثر است و شیخ الرئیس فرموده که قسمی از راسن که برگش شبیه برگ
و زرد رنگ و کوچک مقدار و گیاه آن پر برگ و شاخهای آن منبسط بر روی زمین و منبت آن کنار دریا و زمین
نمناکست خوردن آن درد گزیدن هوام را در ساعت تسکین میدهد راوند بفارسی ریوند نامند و آن بیخ
دیباس است و بهترین آن چینی است که سرخ مایل بزردی و ثقیل الوایحه باشد بعد از آن قسم ترکی زعفرانی رنگ کم
بو و بعد از آن خراسانی و زبونترین آن زنجی سیاه براق صلب است و ریوند دواب حبشی کثیف میباشد و بیخ ریباس
انجره قریب بظاهر زمین است باریک و سیاه و غیر متشابه بریوند است و چون بقدر دو ذرع حفر نمایند ریوند
ظاهر میشود مرکب القوی در اول دوم گرم و خشک و مسهل بعض اخلاط غلیظه و رقیقه و خام و با قوه قابضه
و مقوی قوه جاذبه جگر و پادزهر سموم بارده و مجفف و محلل و ملطف و جالی و مدر بول و حیض و منضج و مفتح
سده جگر و سپرز و امعا و مبرد بالعرض بسبب شدة تحلیل و جهت تنقیه امعا و تحلیل نفخ آن و انواع استسقا و تخمه
و مغص و ورم بارد احشا و یرقان سددی و رفع اسهالی که از سده ماساریقا باشد و با گل سرخ و قوابض جهت
اسهال دموی و بالخاصیه دافع تبها و حرارت غریبه و جهت درد گرده و مثانه و رحم و خفقان و قرحه امعا و نواصیر
و بواسیر و تب ربع نافع و با جاوشیر و مطبوخ زبیب و بسفایج جهت قولنج ثقلی و بلغمی و با آب برسیاوشان جهت سنگ
مثانه و با آب لسان الحمل جهت قطع نزف الدم و با هلیله کابلی و غاریقون و صبر جهت تنقیه دماغ و انواع صداع
بارده و صفراوی و شقیقه و فالج و دوار و کزاز و جنون و نزلات و با شراب ریحانی جهت فتح عضل و عصب و سستی
آن و با طبیخ اسارون و قنطوریون جهت عرق النسا و تبهای بلغمی و ضعف مفاصل و درد آن و با زرشک و صندل
جهت ورم حار مزمن اعضای باطنی و مقوی آن و با انیسون جهت فواق و آروغ ترش و تمدد و تهیگاه و فتق
و در دهن داشتن و آب آنرا فرو بردن جهت نفث الدم و سده و ورم سینه و ربو و طلای آن جهت بهق و

ولوقن

و سقط و ضمادش با سرکه جهت کلف و قوبا و آثار ضربه و بالعابها جهت ورم حار مزمن و با قوابض جهت استحکام
استخوان مخلوع و طلای آن بین الکتفین جهت دفع خوف قلبی نافع و مضر سپرز و مصلحش صمغ و گویند مضر
مزاج اطفال و ضعفا است و شربتش از نیم درهم است تا دو درهم و بدلش در امراض معده و جگر یکوزن و نیم
آن گل سرخ و خمس آن سنبل است و عصاره آن که آب ریوند را جوشانیده باشند در عرض یکسال قوتش
از آن است و رب ریوند که در دستورات مذکور است بهتر از عصاره آنست رازیانج بفارسی بادیان گویند
بستانی آن در اول سیم گرم و در آخر اول خشک و تخمش گرمتر از برگ آن و بیخش قویتر از سایر اجزا و مجموع آن
مولد شیر و مدر بول و حیض و مفتح سده جگر و سپرز و گرده و مثانه و سینه و مقوی معده و باصره و محلل
ریاح و اخلاط غلیظه و تریاق سموم حیوانی و مجفف قوی و با قوه قابضه و جهت خفقان و غشی با گل گاوزبان
مجرب و با آب سیاوشان و انجیر جهت سرفه و ربو و عسر نفس و با ادویه مناسبه و برشتهای جهت ریاح غلیظه
و قولنج و درد پهلو و تهیگاه و رفع رطوبات و اسهال مزمن و غثیان و دفع بلغم حامض و بدرقه شدن قوه
و ایصال آن باطراف بدن و با سکنجبین جهت تبهای کهنه نافع و مضر محرورین و مصلحش صندل و سکنجبین
چون ادویه عصاره آنرا با زهره غلیواج در شیشه کرده سه هفته در آفتاب بیاویزند اکتحال آن مانع نزول
آب و رافع ضعف باصره و انتشار و چون هر سال در اول نزول آفتاب بحمل تا وقت تحویل سرطان هر روز یکدرهم تخم
رازیانه را با مثل آن شکر تناول نمایند در آن سال اصلا مرضی عارض نگردد و ذرور سوخته آن مانع انتشار
قروح و طلای بیخ آن با عسل جهت گزیدن سگ دیوانه نافع و صمغ آن در افعال مثل عصاره آنست و مفتت حصاة
و مقوی باصره است و قدر شربتش از تخم آن تا یکمثقال و از بیخ آن در مطبوخات ده مثقال و بدلش تخم کرفس بستانی
و رازیانه بری را شاخهای بعضه و شبیه بریباس و بیخش دراز و بسیار خوشبو و در آخر سیم گرم و در دوم خشک
و جهت تقطیر بول و تنقیه رحم و چرک قروح و اسهال مزمن و دفع احتباس حیض نافعست راتیانج صمغ
صنوبر است که بنفسه مثل سایر صموغ منجمد گردد و یا باتش طبخ یافته منعقد شود و ثانی را یونانی قلقونیا نامند
و سیال غیر منجمد آن زفت رطب است در آخر سیم گرم و خشک و قسم آتش دیده گرمتر از اول قسم آن و آشامیدن
نیم مثقال آن با زرده تخم نیمبرشت بجهت باشند و بدستور با آب طبیخ سبوس گندم جهت سرفه و ربو و جراحت
رطبه شش و مضغ آن جهت سرفه رطوبی و جذب فضول دماغی و ضماد آن جهت التیام جراحت و ازاله حکه
و جرب و خشونات جلد و با گلنار جهت فتق رگها و نواصیر و با تخم کتان بالتسویه جهت رفع ثالیل و بواسیر
مجرب و جهت شقاق کعب و کجی ناخن مؤثر است و کشیدن آن مانند تنباکو روز اول یکدفعه و روز دوم دو مرتبه
و در سیم سه بار جهت سرفه و ربو و قرحه شش عجیب الفعل است و بعضی گفته اند چون با زرنیخ و سیر بسرشته
بخور کنند اثرش قویتر میشود و مؤلف تذکره گوید چون راتیانج را با نصف آن زهره الفار و نصف وزن آن فلفل
با روغن بادام طبخ داده و ضماد نمایند در ساعت اثر بواسیر را ساقط کند بالمشاهده و تدارک آن بسفیدی تخم

مرغ گرم

مرغ وسفیداب وبخوردن شیر تازه باید نمود وکویند طلای راتیانج مفرداً در ابدان نرم باعث ورم ودرد میشود و
بخور آن که بپارچه آلوده ودر آفتاب خشک کرده باشند جهت زکام بارد وتب ربع سریع الاثر است وقسم مطبوخ
آن در اصطلاح شعر فروشان موثر است رامك ازادویه مرکبه است وآن قرصی است که در قدیم از عصارهٔ بلح
میساختند ودر این زمان از مازو ودوشاب خرما ترتیب میدهند وبهترین آن آنست که یکجزء مازو ونیم جزء
پوست انار را سائیده در آب سه روز بجوشانند وبهم زنند تا مثل خمیر شود وربع جزء زاج ومثل آن صمغ محلول
ویکجزء ونیم دوشاب خرما با عسل اضافه نموده قرص بسازند واگر بوزن پوست انار بلح بسیار نارس اضافه کنند
بعد بلیست در دوم سرد وخشک وقابض ومجفف وملطف ومقوی معده وامعا ومسکن حرارت ومانع ریختن
مواد باعضا وجهت اسهال کهنه ودموی ونزف الدم وذرب وسرفه ودرد سینه وضعف جگر وبتجفیف قروح
شرباً وضماداً نافع وطلای آن مقوی جلد مسترخیه ورافع ورم حار ونقرس وورم مقعد وبروز آن وحابس عرق و
دافع عفونت وبخار فاسد وباحنا مسود موی وقاتل قمل وسنون آن مقوی لثه وقاطع خون وقدر شربتش تا دو
مثقال وبدلش سک ومضر مثانه ومصلحش عسل است رازقی در قدیم سوسن آزاد را نامیده اند که زنبق باشد
ومتاخرین اشتباه سوسن سفید نموده اند رانج نارجیل است راتیانج وراتیج راتیانج است رائی نوعی
از سمک است وبلغت هندی اسم خردل است راك بلغت هندی اسم رماد است رابون بیونانی اسم راوند است
رانا بیونانی رمان حلو است رازیانج رومی وشامی انیسون است راقن حلتیث است راح خمر است
راقة الاسد نوعی از عرطنیثا است راطینی بیونانی اسم مجموع علکها است راس الشیخ بلغت اندلس
افیونست راس الهدهد بلغت اسکندریه قسمی از مخلصه است رال اسم هندی قیقهن است راج هنس
بهندی پرسیاوشانست راج کیری اسم هندی عصی الراعی است راج کیرا اسم هندی لسان العصافیر است
راسن بفارسی ابن عرس است راسخت وروی سوخته روسختج است مع الباء ۵ رب عبارت
از آب میوها ونباتاتست که بطبخ بقوام آورده باشند ورب هر چیز در تحت آن چیز مذکور است ربل نوع جبلی
افسنتین است وکویند نوعی از بخاسف و قیصوم است ودو درهم آنرا جهت دفع زهر هوام مجرب دانسته اند
رب العنب میفختج است ودر دیلم دوشاب ترش نامند رب القرظ صمغ کمکام است ربیس علیق است
ربیان اربیانست ربوق عنب الثعلب است ربیبا نوعی از ماهی کوچک است ودر افعال قوی تر از ماهی
روبیا دانسته اند مع التاء ۵ رتیلا بفارسی انکور نامند وآن حیوانیست شبیه بعنکبوت ودست
وپای آن کوتاه وآن اقسام میباشد واز سموم قتاله بارده است وکزیدن آن وخوردن عددی از آن قتاله است
وضماد کوبیدهٔ آن بر موضع کزیدن اثر جذب ودفع سم میکند واطهور ریش بستن زندهٔ آنرا بر بازوی صاحب تب
دوری وجهت دفع تب مجرب دانسته است وذرور خشک آن قاطع ثالیل است وکویند ملسوع بآن چون در ظرف
طلا نظر کند رفع اذیت آن شود رتم بلغت عربی نباتی است سیاه وسفید میباشد وسیاه آنرا شاخها زیاده

بر درعی وبی برگ وصلب ومانند ریسمان بر چوبها میتوان بست وکلش زرد وثمرش مثل لوبیا ودانه آن مثل
عدس وقسم سفید آنرا ثمر وکل وشاخ مانند قسم سیاه ورنگ شاخهای آن سفید است در سیم کرم وخشک وجذاب
ومحلل وباقوه قابضه وتند طعم ودو درهم از ثمرش مقیی قوی وحقنه بعصارهٔ آن مسهل خون وجهت عرق
النسا نافع وضمادش جهت نمش وکزیدن سک دیوانه وآشامیدن آن بدستور جهت سک دیوانه کزیده واخراج
جنین میت نافعست وقاتل جنین زنده است ومدر قوی ومسهل قوی اقسام کرم معده وخوردن هفت عدد
دانه آن که تا سه روز متعاقب بنوشند بسبب اسهال منع بروز دمل میکند ومضر معده ومصلحش سکنجبین
وقدر شربتش تا یکمثقال رهتق اسم نبطی بندق هندیست رتی سروالی اسم هندی حی العالم است رتك
مشکطرامشیع است رترت اسم خنازیر کار است ٧ رجل الطیر ورجل الزرزور ورجل العقعق ورجل مع الجیم
العقاب کیاه اطریلالست رجل الحمامه ابوخلسا است رجل الدجاج اقحوانست رجل الراعی خربق سیاه هست
رجل الجراد ذریرا است رجل الفروج ورجل العلوس قاقلی است رجلیه بقلة الحمقا است رجلة الزاغ
رجل الغرابست رجیج فضله حیوانانست رجل الغراب کویند نبات اطریلالست واکثر تصریح نموده اند
که غیر آنست ودر نواحی بیت المقدس بسیار است کیاهش بقدر شبری برکش بسیار سبز مایل بسیاهی ومشقوق
شبیه برشاد بستانی ووسط منقش بر وشق مانند چنگال غرابست وشعب آن متفرق وباتندی واندک قبض
وشیرینی مانند طعم زردک وبیخش بسیار غایر در زمین ومستدیر وظاهرش زرد وسائیدهٔ آن مثل سورنجان
وبزبان ترکی غاز ایاغی وبزبان پهلوی کلاغ پا نامند در اول کرم ودر دوم خشک ومفتح سده کبد ومفتت
حصاة ومسکن ریاح ومحلل وجهت قولنج ومغص ودرد کمر وپشت بغایت موثر وبیخ مطبوخ آن در دفع اسهال
مزمن بعدیل وطلای عصارهٔ آن که بآتش بقوام آورده باشند جهت درد مفاصل بارد وبانیم وزنش لفاح
جهت مفاصل حار مفید وبدستور روغنی که در آن جوشانیده باشند همین اثر دارد ومضر محرورین ومصلحش
کاکاسنی وامثال آن وشربتش تا دو مثقالست ٧ رحیق خمر است مع الخاء ۵ رخم بخاء معجمه اسم عربی مرغ مع الحاء
مردار خوار است وآن قسمی از کرکس وبزرگ جثه وسفید مایل به تیرگی وباخط سیاه وچشمش بسیار زرد و مسکن
آن جبال وبیابان وبغایت خایف میباشد در دوم کرم ودر اول خشک وتخم آن بهترین اجزاء آنست وکفته اند
که اگر هفت عدد بیضه آنرا بطریق خاص صاحب جذام در اوایل زحمت بخورد وبه نکردد از تاثیر ادویه به نکردد
وطریق آنست که بعد از تنقیه یک عدد بیضه خام ناشتا تناول نمایند وتا شش ساعت اصلا چیزی نخورند وبعد از آن
مزوره بیاشامند وبعد از یکهفته تکرار عمل نمایند وذرور پوست تخم آن قاطع نزف الدم وباعث التیام
جراحت وباسرکه جهت قوبا وخراز نافع وسرکین آن باسرکه جهت رفع برص بعدیل وحمول ودود آنرا در اسقاط
جنین وادرار حیض مجرب دانسته اند وطلای آن جهت کزیدن عقرب ومار وزنبور وقطور آن باروغن
زیتون جهت کرانی سامعه ورفع کری وبخور کوشت قدید آن با خردل تا هفته مرتبه جهت کشودن کسی که از

زنان بسته باشند موثر دانسته اند وقطور وسعوط آن با روغن بنفشه در گوش طرف مخالف جهت درد شقیقه
و در طرف موافق با روغن زیتون جهت ریاح و کری و اکتحالش با آب سرد جهت رفع بیاض و بخور برآن جهة
کوبرانیدن هوام بردارنافع و چون جکر ناساییده خام آنرا در روزی سه دفعه و هر دفعه یکدانك باسرکه بنوشند
تا سه روز متوالی جهت رفع جنون مجرب دانسته اند و آشامیدن پوست اندرون سنکدان آن که خشك کرده
ساییده باشند باشراب جهت دفع جمیع سموم و دو درهم مغز سر آن موررث جنون و بلاهت است و تعلیق سر آن
و بخور موی آن باعث تسهیل ولادت و طلای مغز سر آن با روغنها جهت درد سر نافع و از ارسطو الیس منقولست که
چون رخم را خفه کرده با چهار قسط روغن زیتون بجوشانند تا مهرا شود تدهین آن جهت رفع جذام مجربست
رخبین بلغت سریانی و بفارسی لور گویند و آن غیر مصل است و از مایه شیر که بطبخ غلیظ کردد و بچکانند حاصل میشود
در اول گرم و در آخر آن خشك و کثیر الغذا و مبهی و شیرین و مسدد و بطی الهضم و ثقیل است و مصلح ما یعرف دوغیست
که بعد از کشك کردن از آن جدا کردد و از جوشیدن بسیار منعقد کردد و سیاه و بترکی قراقروت نامند و انشاء الله در میم
مذکور میشود رخ اسم فارسی خنواست رخام الطین طین قیمولیا است رخبیه را تیا نجست رخام حجر الرخامست
مع التبزه رساطون شرابیست که از خمر و عسل و ادویه حاره ترتیب دهند کرم تر و قوی تر از شراب ارسطون
و در امزجه بارده نافعست رساجی اسم هندی حضض است رس اسم هندی تیل است رسیت اسم هندی
بخور السودانست رساغ سنکی است شبیه بخرچنك در دوم سرد و قریب القوه بسرطان و جهت جلای باصره و دمعه
نافعست مع التبزه رشته قطایف اسم فارسی اطریه است رشاد حرف بستانی است رشینه راتیانج است
مع القاده رصاص شامل قلعی و سربست و مراد از مطلق آن قلعی است و رصاص ابیض نامند و بفارسی ارزیز
گویند و تکون آن از زیبق غالب و کبریت قلیل ردی الجوهر و ذبونترین فلزاتست در سیم سرد و مجفف و باجوهر رطب جامد
از برودت و قابض و آشامیدن آن کشنده است و طلای ساییده آن با آب کشنیز و آب کاسنی و آب بارتنك و آب
غوره و حی العالم و عنب الثعلب و امثال آن و روغن گل سرخ جهت سرطان متقرح و ورم مقعد و جرب و بواسیر و جراحت
دم و پستان و قضیب و باد سرخ و اورام حاره و منع ریختن مواد با عضا و باشراب جهت درد عصب و اورام مرکبه
نافع و بستن صفحه آن بر کمر مسکن شهوت جماع و بر تعقد عصب و التوای آن محلل آن و بالخاصیه انکشتری آن باعث
لاغری بدن و طوق کردن آن بر درخت باردار موجب حفظ ثمر از ریختن است و چون بروغن چرب کرده بکذارند تا
زنك بهم رساند و از آن روغن زنك کرفته بهر آهنی که بمالند هرکز زنك نکیرد و کویند دوغ باذرنج تنقیه آن می کند
و بعد از تنقیه با قاطر خلاو زاج سحق بجدی که تشمیع بذیرد نمایند باوزان نسبیه که مناسب آن باشد ملحق باول کردد
و مجربست رصاص بفارسی سرب نامند و بعربی آنك و در تکون از رصاص ابیض ذبونتر و از سوختن آن آبار
و سرنج حاصل میشود در دوم سرد و تر و با قوه قابضه و رادعه و از تدفین در زمین نمناك منتفخ و برآمده کردد
و ساییده آن با روغن گل و عصارات نباتات در خواص مثل رصاص ابیض و بستن آن بر کمر بقدر هفت مثقال و نیم

محرق اصلاح

جهت منع احتلام و بستن صفحه آن بر غدد و خنازیر و التوای مفاصل رادع و محلل آن و ضماد آن با روغن گل
و آب بارتنك و آب کشنیز جهت سرطان متقرح و اورام حاره و قروح مفاصل نافع و چون سرب را بر کف دست
بمالند و سیاهی آنرا که بر کف بماند با آب و غیر آن بر رمد و جرب و سوزش چشم طلا کنند در حال ساکن کند
و مجربست و پنج درهم آنرا چون در زیر بالین کسی دفن کنند و او نداند انکه خوابهای پریشان بیند و هفت
درهم آنرا چون صفحه کرده در کوزه نو کذاشته وقتی که زحل در شرف باشد در میان درختان دفن کنند منع جمیع
مضار اشجار نماید و چون سحاله آنرا ابجدی بشویند که سیاهی آن برطرف شود جهت قطع نزف الدم و التحام
قروح خبیثه و دمل و حکه بغایت انفع از آبار و مجفف بلا لذع است و آشامیدن سرب کشنده است هرگاه
ساییده باشند و فرو بردن کلوله آن بالخاصیه رافع درد معده مزمن است و آزموده مجربین است مع الطاء
رطب خرمای تازه است و نسبت آن بخرما مثل میوهای تازه است بخشك آن و مداومت آن باعث بغایت
سمن و محرك باه و مقوی کرده و کمر است و سایر خواص در تمر مذکور شد رطب بفارسی اسبست باغی تازه
و بترکی یوبجر است و خشك آنرا بعربی قت گویند در آخر اول گرم و تر و ملین و مبهی و نفاخ و ضماد کوبیده آن
با عسل محلل اورام بارده و با سرکه محلل حاره آن و تخم آن قویتر از سایر اجزا و قابض و مولد منی و شیر و مسمن
و مدر حیض خصوصا چون در حمام روند و بعد از آن تناول نمایند و جهت خشونت سینه و سرفه نافع و قوتش
تا پنجسال باقی میباشد و قدر شربتش از دو درم تا پنج درم و روغن تخم آن و روغنی که از آب آن و روغن زیتون
ترتیب دهند جهت لقوه و رعشه شرب او ضماد انافعست و خشك آن قابض و کلش ضعیفتر از تخم آنست مع العین
رعی الزرانید فوه الصبغ است رعادیلا اسم سریانی رعی الابل است رعی الحمام گیاهی است طولش زیاده
بر شبری و برکش دندانه دار مایل بسفیدی و از ساق روییده و ساقش مختصر بیکی بخش بقدر شبری و سرخ مایل
بزردی و تخمش شبیه بکوسنه و کبوتر محب این گیاهست و مؤلف تذکره کوید که برکش مایل بسیاهی و بیخ آنرا
صباغان استعمال مینمایند و نار قیص عبارت از آنست با عطریت و در مصر بسیار است و ساق الحمام نیز نامند
در دوم گرم و خشك و مجفف قوی و محلل و با برودت قابضه و آشامیدن آن مدر بول و حیض و ضماد برگ آن
جهت التیام جراحات تازه و قروح خبیثه و ساعیه و با روغن گل و پیه تازه جهت اقسام دردهای رحم و با سرکه
جهت باد سرخ و با عسل جهت التیام قروح عمیق نافع و مضر کرده و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو درم و بدلش
فوه الصبغ است رعی الابل گیاهی است بقدر نبات ذرت و برکش شبیه ببرك درخت سقز و از آن باریکتر
و درشتر و ساقش پرشعبه و چترش شبیه بچتر شبت و کلش سفید و ریزه و تخمش مثل شبت و وسط آن شکافدار
و با اندك شیرینی و بیخش بسطبری انکشتی و در طول بقدر سر انکشت و سفید و شیرین و خام آنرا بدستور ساق
تازه آن میخورند در دوم خشك و در اول کرم و کویند در سیم کرم و خشکست مفتح سدد و محلل اخلاط بارده و
ریاح و مقاوم سموم حیوانی و ضماد آن با سرکه جهت ورم سر و خاییدن آن جهت تسکین درد دندان و رفع عسر النفس

موثر وتخمش جهت کزیدن هوام وسیلان رحم وبواسیر نافع ومصدع محرور ومضر احشا ومصلحش قرفه وسنبل
وقدر شربتش دو درهمست وبدلش خشخاش کست وکویند چون شتر مسموم کردد از این کیاه خورده خلاص میشود
وباین سبب رعی الابل نامیده اند رعی الحمار خاریست شبیه بباد آورد بغایت تند رایحه شبیه برایحه حرف
وبخش تندتر وتخمش شبیه بخردل وسیاه وباعفوصت وچون حمار را انتفاخ ودردی بهم رسد از خوردن این کیاه
خلاص یابد در سیم کرم وخشک وبغایت مدر وجذاب وخوردن بیخ آن مورث رعاف مفرط وبدستور تخم آن وربع
درهم آن جهت سپرز وتعدیل وجمیع اجزاء آن جهت اختلاط عقل وجنون وعسر نفس وبرسام نافع وقدر شربتش
تانیم درهم ومصلحش شقایق وازشدت ادرار مسقط قوتست رعاد نوعی از ماهی است عریض وکوتاه وپشت آن
پهن ومایل بسیاهی وشکمش بسیار سفید وچون در دام افتد دست صیاد سیلی زده ودر بحر اخضر وقلزم یافت
میشود در دوم کرم وخشک وبستن زنده آنرا بر سر جهت رفع صرع وصداع مجرب دانسته اند وعرقچین پوست
آنرا دائما بر سر نهادن درد سر مزمن وشقیقه ودوار بغایت مجرب وپیر وکوشت آن شهوت پیر را اعاده مینماید وقاطع
بلغم ورافع یرقان وسپرز وقاطع خون ممر اعضا وبخته آن جهت سل ومطبوخ آن در روغن زیتون که مهرا شده
باشد جهت مفاصل ودرد کمر ونقرس وطلای آن جهت تحریک باه موثر است وابن بیطار کوید که ماهی شبیه برعاد
ملاحظه کرده ام بغایت مخدر وخوردن آنرا کشنده یافتم مع الغین ه رغوه کف مایعاتست وبخار جامدات
بر سر آید مثل صابون ونمک رغوة القمر حجر القمر است رغیدا ارافو است رغوة الملح زهرة الاسیوس است
رغوة الحجامین ورغوة البحر اسفنج است رغث جلنار است مع القاف ه رق سلحفاة بحری است
رقش سلحفاة نهری بزرکست رقیب الشمس صامریوما ونوعی از یتوع وانشاملا است رقع فارسی
خرفطانست رقعا اسم عربی جمان صغیر است وکویند سرخس است رقاقس لعبر بربری است وکویند جنت
آفریداست وبعضی خصیة الثعلب دانسته اند رقیان ورقان حنا است رقعه ببربری شامل جمیع ادویه است
که خوردن آن جهت شکستکی استخوان مفید باشد ومصطلح از آن بجی است صلب زرد رنک وسرد وخشک
ودو مثقال آن با زرده تخم نیمرشت جهت ضربه وسقطه وریزه شدن استخوان نافعست وباید سه روز متوالی تناول
نمایند رقع یمانی کویند درختی است بقدر درخت کردکان وبرکش مثل برک درخت چنار وثمرش شبیه بانجیر
وبقدر انار دانه ثمرش مانند دانه انجیر وباشیرینی وماکول است ومؤلف تذکره کوید که آنرا در مصر انجیر فرنکی
نامند وساقش زیاده بر دو ذرع میباشد وبرکش بسیار سطبر وخشن وپهن ودایم سبز وچون برک آنرا در زمین
غرس کنند میروید وثمرش از برک بیرون می آید وبقدر خیار کوچکی میشود وباشیرینی وشیر آن مثل شیر انجیر ودانه اش
بطعم انجیر است واز این صفات ظاهر میکردد که انجیر بغدادی باشد ودر لار وکرمسیرات موجود است ودر هند [illegible] در دوم
کرم وخشک وقاطع بلغم وجالی قصبه وصوت وشیر آن جهت قوبا وآثار وتحلیل اورام بارده وسقوط بواسیر نافع
وسایر اجزای آن جهت وثی وجبر کسرها مفید وقدر شربتش از تخم وشیره آن سه درهم ومضر معده ومصلحش

کثیر

کثیرا وطبیخ آن مقیء بلغم واخلاط غلیظه وضماد برکش جهت التیام جراحات مفید است مع الکاف ه رکبه
صدف البواسیر است رکف بخور مریم است رکبجیدن اسم هندی صندل احمر است رک بهندی درختیست
مع المیم ه رمان بفارسی انار کویند واقسام میباشد شیرین وترش ومز واکر املیسی نامند لطیفتر از سایر وسرد
باعتدال ودر اول تر وباقوت قابضه وقلیل الغذا ومولد خلط صالح ونفاخ واز این جهت نعوظ محرورین آرد است
ومدر بول وجالی ومفتح وملین طبع ومورث تشنکی وخوردن آن بعد از طعام سبب انحدار آن وجهت تصغیر
دوح کبدی وتقویت جکر واستسقای لحمی وزقی وسوء القنیه ویرقان وسپرز وخفقان والم سینه وسرفه
حار وصاف کردن آواز وفربه کردن بدن ونفوذ نمودن غذا ورفع جرب وحکه ونیکو کردن رنک رخساره
نافع واکثار آن مفسد غذا ومرخی معده ومصلحش انار ترش ودر بارد المزاج زنجبیل پرورده است ورب انار
شیرین در افعال قویتر از آب آن ومرخی معده ومصلحش مصطکی است وچون سر انار شیرین را سوراخ کرده
بقدری که کنجایش داشته باشد روغن بادام شیرین در آن ریخته بر روی آتش کذارند تا روغن را جذب کند
وبحدی رسد که دیکر جذب نتواند کرد مکیدن آن جهت درد سینه وسرفه از مجربات است وبدستور آشامیدن آب آن
باشکر ونشاسته وصمغ عربی وروغن بادام که نیمکوب باشد همین اثر دارد وانار ترش شیرین که بعربی مز و
بفارسی میخوش کویند در سردی وتری مایل باعتدال است وانار ترش در دوم سرد وخشک وقابض ومدر بول ومسکن
حرارت معده وغلیان خون ومانع سیلان مواد بمعده وجهت رفع خمار وقی وخفقان حار ومنع صعود بخارات
غذا ورفع دخانیت آن نافع واکثار آن مورث قرحه امعا وسحج ومضر محرورین مبرود ومضعف جاذبه جکر وقوت باه ومصلحش
انار شیرین وزنجبیل پرورده وامثال آن وآب انارین که با پیه افشرده باشند از نیم رطل تا یک رطل وبیست درم شکر
خام مسهل صفرا ومقوی معده وجهت تبهای صفراوی ویرقان وجرب وحکه صفراوی نافع وضماد مطبوخ مهری
آن با پوست وتخم جهت جرب وحکه صفراوی مجرب وطلای مطبوخ آن در شراب جهت تحلیل اورام بعد از آنست
ومضمضه آب آن جهت قروح خبیثه دهان وقلاع واکتحالش جهت ناخنه وسبل نافع وضماد عصاره آن که در طبخ
غلیظ شده باشد با قدری عسل جهت قروح خبیثه وقرحه بینی وکوشت زیاد زخمها ودرد کوش مفید است
وسویق آن قابض وجهت رفع خواهش کل وامثال زنان حامله را موثر است ورب انار ترش در افعال قویتر از
آب آنست وچون آب انارین را در ظرف مس بقوام آورند جهت سلاق وجرب وتقویت باصره وجراحات مزمنه
وخبیثه نافع وچون جوف انار را خالی کرده روغن کل سرخ در آن ریخته بآتش نرم کذاشته در کوش چکانیده جهت
درد آن بغایت موثر است وپوست انار بغایت قابض وبارد مجفف است وسفوف آن با عفص مسهل بعضی اخلاط سوخته
وجهت رفع آتشک بغایت مفید وجلوس در آب طبیخ آن جهت رفع سیلان حیض وخروج مقعد وضماد آن با عسل
جهت رفع آثار آبله وطلای سوخته آن با عسل بر سینه ومعده جهت نزف الدم وقی الدم ونفث الدم وحقنه با آب
آن که با برنج وجو مقشر بو داده جوشانیده باشند جهت رفع اسهال وسحج ومضمضه با آب طبیخ آن جهت تقویت لثه

وآشامیدن آن جهت سلس البول وشستن مقعد با آن جهت قطع خون بواسیر وامراض مقعد وآشامیدن سه درم
آن بعد ریکدیگر با آب کرم در رفع کرم معده بیعدیلست وطبیخ بیخ انار در این باب از مجربات است وجهت نزلهٔ حاره و درد
دندان مضمضه آن بیعدیل وچون پوست انار ترش را با مازو بالسویه سایده در سرکه بجوشانند تا مهرا شود ومنعقد
کردد وبقدر فلفلی حبها ترتیب داده پانزده عدد وزیاده از آن جهت رفع اسهال مزمن وسحج مخوف وقرحهٔ امعا
ومقعد مجربست ورب انار بی دردوم سرد و دراول خشک وقابض وجهت التهاب وتشنگی مفرط وتبهای
تند وقی وخمار ورفع فساد خواهش حوامل وفساد رنگ رخسار ودفع غم نافع وانار دان قابضتر از رب او بکست
ودر افعال قویتر وکویند ترش آن با مویز بالسویه وخمس آن زیرهٔ کرمانی جهت رفع قی وتقویت معده مجربست
ومضر سحج است وسرفه ومصلحش مویز وکدو کان وبدلش سماق وکلانار در افعال مثل کلنار فارسی وجهت
قطع خون بن دندان والتیام جراحات رقیق وقلاع دهان وضماد آن با برگ درخت بر فم معده جهت قی مفرط وعصارهٔ
آن با کلاب جهت منع ریختن مواد بچشم ورفع ورم آن وباآب بادنک جهت قرحهٔ احلیل وباآب جهت ابتدا وداخس
وخراش پا که از موزه وکفش شده باشد وباسرکه جهت باد سرخ نافع وعصارهٔ پوست وپیه آن قایم مقام کل آنست
وخوردن هفت عدد از آن که هنوز باز نشده باشد بنهجی که بدست نگرفته کلها را ناشتا بلع کنند جهت قطع
بروز دمل ورمد تا یکسال آزموده است ودانهای زردی که در اقماع انار میباشد شبیه بزر ورد در جمیع افعال
مثل تخم گلستند رماد بفارسی خاکستر نامند وآن مرکب از جزو ارضی ودخانی است واز شستن جزو
دخانی زایل شده ارضیه باقی میماند ورماد اکثر چیزها در ذکر اصل آن مذکورست وخاکستر کوه چوب تاک وغیره
آن با سرکه جهت بیضه وخوذه وشقیقه وتحلیل اورام وبواسیر بیعدیلست وخاکستر نی مفتح سده وجهت التیام
قروح وقلع آثار شری باضماد مفیداست ومضر شش ومصلحش کثیرا وقدر شربتش نیم مثقال وخاکستر بلوط حابس
جمیع نزف الدم ومسکن اورام ومانع آکله ورافع قرحهٔ قضیب ومقعد وخاکستر پشم مغموس در قطران وزفت
وخاکستر کدو جهت قرحهٔ قضیب ومقعد مجربست رمل بفارسی ریگ روان وباصفهانی ماسه نامند در سیم
خشک ومجفف وکرم شدهٔ آن جهت نشف رطوبات واستسقا وحمول سایدهٔ آن جهت قطع حیض ومنع حمل
بغایت موثر است وبالخاصیه آب خوش مزه را بد مزه وآب بد مزه را خوش مزه میکند رمیث بعربی اسم رجیث
نباتیست از جنس نخود شبیه بدرمنه وبقدر قامتی وچون خشک شود بسیار زرد میکردد واز آن چیزها را
رنگ توان کرد وکویند از مجاورت آن رنگ آدمی زرد میشود ودود آن جهت زکام مجرب وباعث کریختن هوام وقلی
که از سوختن آن بهم رسد کویند بهتر از قلی اشنانست رمرام قرطم بریست وکویند قرصعنه است وقلی که از آن
حاصل میشود ضعیفتر از قلای اشنانست رمان البر شامل درخت فلفل وجلنار است رمان السعال
خشخاش سفیداست رمان الانهار نوع کبیر هوفاریقونست رماد عش الخطاطیف خاکستر آشیانهٔ خطافست
ومذکور شد مع النون ه رند بعربی آس بریست وبلغت شام غار وکویند صندلست رنف اسم عربی

بهرامج است

بهرامج است رنکبت اسم هندی دم الاخوین است رنک اسم هندی اقاقیاست رنک کاسه اسم فارسی مغنیاست
مع الواو ه رودیون اسم سریانی دفلی است رواس بیونانی خشخاش سیاه است روزی اسم سریانی ارز است
روباروس اسم یونانی آزاد درخت است رودا اسم یونانی ورد است روسی اوطا اسم عبرانی سماقست رودین
اسم یونانی فوة الصبغ است رویا اسم یونانی عنب الثعلب است رواس اسم نبطی قرة العین است روحانی وریح
بلغت اکسیریان زیبق است روث سرکین حیوانات است رودیون نوعی از عنب الثعلب جبلی است رودکامانی
بیونانی شربت ورد است که با عسل ساخته باشند روشیانا بیای بعد از شین ونون بعد از الف بیونانی
اسم کچلی است وبسریانی اسم مرقشیثا است رواصیر انجیر از بقول در آب تلخ نمایند وروغن ترشیها وادویه حاره
اضافه کنند روهس قسم هندی اذخر است روخی اسم هندی خبز است روی اسم هندی قطن است روی
اسم هندی [illegible] است روی توتیا مشبر است ومشهور بروح توتیای غیر مصنوع ومعدنی است بخلاف سایر
اقسام توتیا که رویدهٔ معدن نیستند رونیه اسم هندی عصفر است روقها اسم هندی تر است روبیه
اسم فارسی امعا است روس اسم هندی حجر البقر است روباه اسم فارسی ثعلب است روغن کنجد وروغن شیره
وروغن شیرنجب دهن الحل است ودهن سمسم نیز نامند روغن زیتون اسم فارسی زیت است روغن
زیتون نارس زیت الانفاق است روغن زیتون کوهی بادام زیت الهرجان است روغن درختان [illegible] زیت السودان است
روغن اسم فارسی سمن است روشنک اسم فارسی شاطل است روناس اسم فارسی فوة الصبغ است
روغن زفت قساولانست رودا ازمیذا لغت یونانی وبمعنی اصل الوردی است وآن بیخ است شبیه بقسط
وسیکتر از آن وبعد از سایدن بوی کل سرخ میدهد از آن ظاهر میشود در دوم کرم وملطف ومحلل وجهت
رفع صداع بارد مجرب یافته اند روبیان بفارسی ماهی روبیان نامند وآن حیوانیست در دوم کرم وتر وخشک
نمکسودش کرم وخشک ومبهی ومولد خون صالح ومقوی رحم ومعین حمل وباسکنجبین مسهل حب القرع
ومطبوخ آن با پیاز وکندنا که بعد از آن بروغن کردکان سرخ کرده باشند با زردهٔ تخم مرغ بغایت محرک باه
وحمولش مسخن رحم ومعین حمل وضمادش محلل اورام صلبه وجاذب پیکان وخار از بدن وطلای مهرای آن در روغن
زیتون جهت مفاصل ونقرس نافع ومصدع محرورین ومصلحش ربوب حامضه ومولد سودا وحکه شدیداست رئس
کله ومغز سر حیوانات بسیار کثیر الغذا ومقوی بدن ضعیف ومولد منی ومسمن وبهترین آن کلهٔ کوسفند است
که جوان باشد وحقنه با آب کله وپاچه جهت ترطیب اعصاب وامعا وکرده وتلیین اورام صلبهٔ باطنی ونطول
آن جهت ترطیب دماغ وجنون وبیخوابی وانتهای درد سر نافع ومجرب ومصدع معده وهضم است ومصلحش
آبکامه وخردل است وصعتر روسختج معرب از روی سوخته فارسی است وراسخت نامند وطریق عمل آن در
دستورات مذکورست وبهترین آن سیاه مایل بسرخی است در سیم کرم وخشک وآشامیدن زیادهٔ آن کشنده است
وبسیار مجفف وقابض وتند وجذاب ومنقی جراحات ودمامیل وجالی غشاوهٔ چشم ومانع زیادتی قروح خبیثه

روبیان بکسر ثالث بلغت اینست که [illegible] وبعربی جراد البحر خوانند وچون او را با نخود سیاه بکوبند وبر ناف ضماد نمایند حب القرع را بیرون آورد برهان

تحقیق آنکه موافق برهان قاطع چنانکه فوق نقل شده روبیان جراد البحر است [illegible] جراد البحر [illegible] احتمال [illegible] بوزن [illegible] جراد البحر [illegible] ودر روبیان [illegible] اکه در نسخه سقطی باشد والله اعلم

وجهت بردن گوشت زیاد موثر و معمول آنست ملایم تر و آشامیدن ربع درهم آن با موم و روغن کنجد که مصلح
آنست مسهل قوی مآء اصفر و جهت استسقا بسیار نافع و با آب باران و عسل مقی است مع الهاء ه
رهشی بفارسی ارده نامند و آن کنجد بوداده مقشر است که از ساییدن بسیار صایع کرده و روغن از آن جدا
نکنند گرم و تر و ملین صلابات ظاهری و باطنی و مفتح و منضج دمل و مبهی و مفسد اشتها و غلیظ و مصلحش
عسل و سرکه است و انچه از مغز پسته و زردالو و شفتالو و غیر آن ترتیب دهند در آثار مثل آنست رهج و
رهج الفار شک است مع الیاء ه ریحانی نوعی از خمرات و مذکور شد ریتاج بلغت ریحان
القفاء من و ریسفت سعد است ریحان داود اذان الفار است ریحان الشیخ مرو است ریحان یمانی
قطف است ریحان النعنع بلغت مصر ترنجانست ریحان القبور آس بری است ریحان ابیض شیر است
ریحان الملک شاهسفرم است و از مطلق ریحان مراد آنست ریحان الجمال سلیخه است ریحان الشیاطین
شابانجست ریحان سبز ضیمران و آن نوعی از شاهسفرم است ریما کوکنت ریشه اسم فارسی سنبل
جبلی است ریباج اسم فارسی ریباس است ریحان کوهی بادروجست ریوند راوند است ریم آهن
اسم فارسی خبث الحدید است رتیم اسم هندی ابرتیم است ریشه ایشه اسم هندی قیصومست ریباس
معروفست و مشهور است و بیخ آن ریوند است در دوم سرد و خشک و لطیف و با قوت قابضه و مقوی معده
و احشا و جگر حار و مفرح و قاطع قی و تشنگی و غثیان و مسکن حدت صفرا و خون و جهت دفع مستی و خمار
و بواسیر و طاعون و وبا و خفقان و وسواس و اسهال حار و یرقان و تبهای حار و تحریک اشتها و منع بروز
دمل و اکتحال آن جهت قوت باصره و بیاض و ضمادش با آرد جو جهت حمره و باد سرخ و نمله نافع و مضر سینه و باه و مجفف
اعضا و مورث قولنج مبرودین و مصلحش شربت عود و انیسون و عسل و قدر شربتش تا سی درهم و بدلش ترشی ترنج
و آب غوره است و رب ریباس قوی تر از آب آنست و شربتش جهت وحشت و جنون و بخارات و احتراقات نافعست
ربیب بفارسی ششتبر و بترکی اوبکر نامند قلیل الغذا و خفیف و بهترین آن شش بره است و بزغاله پنج شش ماهه
تا یکساله و جهت ناقهین مفید و گویند مداومت آن مورث سل است و مصلحش سرکه و کرویا است و ضماد گوشت آن
جهت ورم چشم که در بیاض آن قطعه خون ظاهر باشد مجرب و جهت بهق و ورمی که در پا از کفش و امثال آن بهم رسد
و طلای خوناب کباب آن که بی نمک باشد و از بز یکساله جهت ثالیل و قوبای یابسه بغایت موثر است و سوختن
آن جهت رفع بهق مجربست ربة البحر چیزیست شبیه بشیشه و در کنار دریاها یافت میشود و ضماد آن جهت نقرس
و شقاق که از سرما بهم رسیده باشد نافعست ریش عبارت از پر طیور است دزد و سوختن اقسام آن جهت
التیام جراحات نافع و موی بسیار نرم باز که کرک گویند در قطع خون جراحات قایم مقام موی نرم خرگوش است
و چون از بیخ پر طیور بیخ بزرگ و سفید و مجوف باشد جدا کرده بسوزانند و بشویند و خشک کنند نفوخ آن
جهت قطع خون رعاف که از هیچ چیز منقطع نگردد آزموده است و در جمیع نزف الدم بیعدیل ریحان الکافور

بانز

نباتی است در گل و شاخ و ساق شبیه بشب بو و برگش مثل برگ انار و از آن ریزه تر و گلش کبود مایل بسفیدی و از
جمیع اجزای آن بوی کافور آید در دوم گرم و خشک و بوییدن آن محلل رطوبات دماغی و ضماد آن جهت درد سر و محلل
اورام و آشامیدن آب آن مفتح سده و جهت یرقان و قطع سیلان خون اعضا و ذرور آن جهت قروح جراحات نافع
و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش یک درهم و از آبش هفت درهم ریحان سلیمانی گیاهی است از جنس
عشقه و بر درخت می پیچد و همیشه سبز و برگش شبیه ببرگ لبلاب و دانه اش مثل فلفل سیاه و گلش سفید و در اصفهان
و دار المرز بر درختها میروید و در دیلم و تنکابن و لکام نامند گرم و خشک و لطیف و مجفف و مسهل بغایت
سودا و منقی خون از احتراقات و مسکن نفخ و محلل ریاح و رطوبات لزجه معده و طحال و ضماد آن جهت بواسیر و اورام
سوداوی و درد رحم و طلای آن با عسل جهت ورم بلغمی و با سرکه جهت ورم حار و آشامیدن و طلا کردن آب و
شکوفه آن جهت گزیدن عقرب و لقوه و فالج نافع و قدر شربتش از برگ آن سه درهم و از آبش تا ده درست و انچه
در بعضی کتب مشهور است گیاهی است که در اصفهان مشهور بگل عقربست و جهت گزیدن عقرب و زنبور و رتیلا
ضمادا و شربا مجرب و برگش از لبلاب کوچکتر و گلش مثل خوشه بنفش و اندرون زرد و کوچک اما سمیت شبیه
و آن سطاریونست و مذکور میشود و گویند قسم جبلی آنرا برگ مثل شبت و گلش سرخ و با سفیدی میباشد حرف الزاء
مع الالف ه زاج معرب از زاک فارسی و از معدنیاتست و اقسام میباشد و اقسام آن غیر منبت و از یک
معدنند و سفید و سرخ آن زرد میشود و زرد منقلب بسبز میگردد و زاج سفید را قلقدیس و زرد را قلقطار
و سبز را قلقند نامند زاج اصفر از سایر زاجات افضل و بهترین آن صلب ذهبی درخشنده است در سیم گرم
و خشک و سوختن آن لطیفتر و محرق معمول را حدت کمتر بخلاف سایر املاح که از احراق قوی تر میشوند و طلای
آن با آب گشنیز جهت حمره و سلعه و جرب و حکه و ذرورش جهت قروح خبیثه و جمیع نزف الدم و ورم بن دندان
و بثور و حمول آن با آب کندنا جهت نزف الدم رحم و نفوخ آن جهت رعاف و اکتحالش جهت تنقیه جرب گوشهای
چشم و با عسل جهت سطبری پلک و فتیله آن با عسل جهت بواسیر و نواصیر و قرحه گوش و رفع چرک آن نافع و
آشامیدن آن جهت اقسام کرم موثر و زیاده از یک درهم آن کشنده و بسل است و مورث سحج و سرفه قوی و چون
دو جزء آنرا با یک جزء اقلیمیا با سرکه ساییده در ظرف سفال کرده چهل روز تابستان در سرگین اسب دفن کنند بغایت
تند و جالی میشود و ازاله ناخنه و بیاض غلیظ چشم میکند و در بردن گوشت زیاد جراحات بیعدیلست
و غرغره اقسام زاج با سرکه جهت زلو که در حلق مانده باشد مجرب و در سیاه کردن موی موثر و قدر شربتش
که بی خطر باشد تا یک دانگ و مصلحش شیر تازه و شکر و بدلش زنگار است و مقطر آنرا با سر دبع آن سرکه جهت
تکمیل سحق کبریت و زیبق و رصاص بعد تشمیع مجرب دانسته اند و در رصاص اشاره بآن شد زاج اخضر
گرم و خشکتر از سایر و محرق اکال و سوختن آن لطیفتر و آشامیدن یک درهم آن جهت رفع سمیت فطر و با عسل
جهت اخراج کرم معده و با آب مقی قویست و چون صاحب بثره قوی رطوبت از آن بنوشد موی سفید ریخته

سیاه بر می آید و مجرب دانسته اند و چون بغایت مضر شش است ترطیب بسیار باید نمود و طلای آن جهت آکله
دهان و بینی و ضفدع زیر زبان و بواسیر الانف و نزف الدم جراحات و قطور آن با آب جهت قطع رعاف و تنقیه
دماغ از رطوبات و درد گوش که بارد باشد نافع و مضر جراحات عصبانی و زیاده آن کشنده است **زاج ابیض**
آن سفید مایل بزردی است و خفیف الوزن می باشد و ابریشم را بآن رنگ میکنند و بسیار قابض و جالی و در
جمیع افعال مثل زاج زرد است **زاج احمر** قسمی از زاج سفید مایل بسرخی است و چون آن سیاه و با تجاویف
و ثقبها و غلیظتر از سایر و در افعال مثل سایر است و انچه صیقلی بنفش است از جنس احمر و ضعیفتر است **زاج
الاساکفه** قسمی از زاج ابیض است کثیف و کثیر الارضیه و چون آب بآن رسد سیاه شود و قابضتر از سایر و با
قوت جالیه و در مزاج مثل سایر و جهت درد دندان و حرکت آن و سیاه کردن موی و با آب جهت جوششهای رطبه
و حقنه با آن جهت عرق النسا نافع است **زاج المقطر** و قلطر نیز نامند از جنس زاج اخضر است که ماسر لطیفه
آن در زیر زمین معدنی منعقد گردد و بهترین اقسام و امتحان آن اینست که چون بر فولاد بمالند رنگ مس کند
زاج الجامد از جنس اخضر است که در ظاهر معدن رطوبت زاجیه منجمد شده باشد **زاج المطبوخ** از جنس
اخضر است که مخلوط بخاک باشد و آنرا با آب بجوشانند تا منجمد شود و بهیئت مهره بزد برین استعمال کنند
زاج اسود زاج مطبوخ است و گویند زاج الاساکفه است **زاج الجرجیر** زاج اصفر است **زاج سوری**
زاج احمر است **زاج الارمنی** و **کرمانی** از جنس زاج قبرسی است **زاج قبرسی** زاج زرد مایل بسبزی است
زاج بلور اسم فارسی شب یمانی است **زاف** اسم فارسی قنفذ است **زاغجه** اسم فارسی غذافست **زاغ**
اسم فارسی غراب کبیر اسود است و بترکی قوزقون نامند **زادن** مرانست و گویند مروست **زادف** اسم زیبق است
زارج اسم فارسی امیرباریس است **مع الباء** ٥ **زبیب** بفارسی مویز گویند و بهترین آن پرگوشت کم دانه
بزرگ معتدل است و دانه بیرون کرده آنرا منقی نامند در آخر اول گرم و در اول تر و منضج خلط غلیظ و محلل با اعتدال
و جالی معده و امعا و محرک باه مبرودین و موافق قصبه ریه مسمن و مقوی جگر و جهت سرفه بلغمی و امراض گرده و مثانه
و قرحه امعا و با کاکا و زبان و حرمای سبز جهت خفقان مجرب دانسته و با حسن لبان جهت رفع نسیان و با
سرکه جهت تریاق بدستور مجرب و چون بجای دانه در هر عددی فلفلی جای داده مداومت نمایند جهت سردی
گرده و تقطیر البول و سنگ گرده و مثانه بعد ازان و چون با انیسون پخته و مهرا کرده آب آنرا با روغن بادام بنوشند
جهت سرفه مجرب و ضمادش با پیه حیوانات جهت تحلیل اورام و کشودن دمل و قلع ناخن متخلخل و با آرد باقلی
و زیره جهت ورم انثیان و با شراب جهت شهدیه و جدری و عفونت مفاصل و جوششها و سرطان و غانغرایا
که مفسد عضو است مفید و با جاوشیر جهت نقرس نافع و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و میوه های ترش
و خشخاش و مضر گرده و مصلحش عناب و قدر شربتش تا سی درمست و نوعی که بیدانه است و کشمش نامند
بهترین آن سبز و خوشترین آن سیاه است و همه آن لطیفتر از دانه دار است و مبهی و باقوت مسهله و کثیر نفخ

دعم

ومطبوخ آن

و مطبوخ آن که با فانید بقوام آورده باشند جهت سرفه و مواد سینه نافع و منقی صوت است و ضماد آن با زعفران
و زرده تخم مرغ و عصفر جهت کشودن دمل و تحلیل صلابات بی نظیر و گویند آن با صبر جهت کچلی سر مجربست و در
جمیع افعال دیگر مثل مویز دانه بیرون کرده و اکثار آن محرق خون و مصلحش مذکور شد **زبیب الجبل** بفارسی مویزک
نامند و مویزج معرب آنست گیاه آن مثل تاک و از آن ضعیفتر و شاخهای آن راست و سیاه و گلش مایل بسفیدی
و ثمرش در غلاف مثل نخود و در سر آن سه دانه بهم مشتبک و با خشونت و سیاه مایل بسرخی و مغز آن سفید
و طعمش تند در آخر سیم گرم و خشک گرم و خشک بسیار جالی و مقرح جلد و تند و مفتح و مسقط جنین
و خاییدن آن و غرغره کردن آن جاذب رطوبت دماغی و منقی بلغم و رافع لکنت زبان و جهت درد دندان و رطوبت
لثه و با عسل جهت قلاع و با قطران جهت کرم دندان و خوردن آن بقدر پانزده عدد با ماء العسل منقی و قوی تصفیه
اخلاط غلیظه و باید بعد از شرب آن بدفعات ماء العسل بنوشند و حرکت کنند و با مصطکی و کندر جهت
صوت و با ادویه مناسبه جهت دفع سپرز و کشتن کرم معده و ضماد آن جهت داء الثعلب و تقشر جلد و با روغن
زیتون و زرنیخ سرخ و زراوند طویل جهت جرب و حکه و رفع آثار و منع تولد قمل و مطبوخ آن در روغن زیتون
جهت کشودن دمل و نطولش با طبیخ سداب جهت درد کمر و ساق مفید و مضر سپرز و مصلحش کثیرا و زیاده از یک مثقال
آن کشنده بخناق و جراحت احشا و بدلش بوزن آن عاقرقرحا است **زبد البحر** بفارسی کف دریا نامند
آن پنج قسم است یکی شبیه باسفنج و زرد و با زهومت و کبریت البحر و ثانی مایل بسفیدی و بسیار متخلخل و رایحه آن
مایل بکراهت و سیم بشکل کرم و سبک و مایل به بنفشی و دودی نامند و چهارم بسیار مجوف شبیه به پشم
چرک آلود و سفید مایل بزردی و آنرا اقیون نامند پنجم سفید و سبک و ظاهرش املس و باطن با خشونت و با
تندی طعم و بی بوی و از سایر اقسام بهتر است در سیم گرم و خشک و از ادویه قتاله و قاطع قی و غثیان و هاضم
الطعام و مضر صوت و قصبه ریه و مصلحش لعابها و صموغ و قدر شربتش یکدانگ و بدلش شیح است و ضمادش جهت
کلف و بهق سیاه و نمش و با موم و روغن گل سرخ جهت قوبا و شور لیشه و قروح و جرب متقرح و جهت ستردن موی
و جلای دندان و طلای آن با سرکه بر بدن جهت لاغر کردن و اذابه لحم از مجربات است و آشامیدن یکدانگ از قسم سیم
با مثل آن کثیرا جهت عسر بول و سنگ گرده و درد کمر و استسقا و سپرز و ضماد محرق آن با سرکه جهت داء الثعلب مجرب
و محرق و مغسول آن را حدت کمتر و لطیفتر و جلای آن بیشتر است و اقسام آن بدل یکدیگر است **زبد البورق** کف
بوره است و آن غیر بوره زبدی است و بغایت سفید و غیر جامد و شبیه بآرد است و بوره زبدی جامد و مایل
بسرخی است در جمیع افعال شبیه بوره و از آن لطیفتر و تندتر است **زبد** روغن تازه بی نمک است و مسکه و روغن
کره نامند و مراد از آن روغن تازه گوسفند و گاو و بز است در اول گرم و در آخر آن تر و ملین و منضج و مسمن و
مفتح سدد و جهت تصفیه صوت و قصبه ریه و خشونت حلق و سرفه خشک و اورام ظاهری و باطنی و ادرار
فرمودن فضلات و با عسل جهت ذات الجنب و ذات الریه و نضج مواد سینه و رفع آن و مالیدن بر بدن و با ثکو

وخشخاش خوردن آن بغایت موسرث فربهی است و با بادام تلخ جهت دفع فضلات دیر و با قوابض جهت اسهال
و بیح کر از حدت اخلاط باشد و با شربتکا جهت قطع فصل دوای مسهل و با زرده تخم نیمبرشت جهت لذع اخلاط
و بانزده مثقال آن با هفت مثقال شکر جهت دفع عسر بول مجرب و طلای آن بالخاصیه تعذیه بدن میکند
و موقوف بورود آلات غذا نیست و جهت نضج ورمها و کوبیدن افعی و تمریخ آن بوبن دندان جهت سرعت بیرون
آمدن دندان اطفال و رافع خشف تازه و کهنه و بادوبه مفتح جهت ورم اعصاب دماغ و جراحت مثانه
و قوبا و سعفه و جرب خصوصاً چون بعد از تطلیه صاحب جرب متقرح خود را عرق پوشانیده بکند در روز
رفع علت شود و حقنه آن جهت ورم صلب امعا و قرحه آن مفید و دوده روغن تازه جهت منع سیلان مواد
بچشم و التیام قرحه و جرب و حدت بصر و غلظت پلک چشم نافع و مضعف فم معده و مسقط اشتها و مصلحش
قوابض و نمک و شکر و عسل و بدلش شیر تازه که در جوشانیدن خمس آن سوخته باشد و قدر شربتش تا بیست درم
زباد نوعی از عطریاتست سیاه مایل بسرخی و سایل و در بلاد حبشه و اقاصی هند از حیوانی گیرند مشهور
بزباد و بفارسی کربه زباد نامند و آن حیوانیست قریب بجثه سگ و با خطوط سیاه و چون حرکت بسیار دهند
از ما بین آلت دو ران آن از عضوی شبیه بپستان مائیتی حاصل میشود در غایت خوشبوئی در سیم گرم و در
یبوست معتدل و منشف و مقوی دل و بسیار مفرح و مقوی حواس و جهت تسهیل ولادت نیمدرهم آن با قدری
زعفران و مرق گوشت مرغ فربه مجرب دانسته اند و جهت غشی و خفقان و توحش و جنون و درد فم معده و مقعد
و طلای آن جهت نضج دمل و التیام قرحه و با روغن بادام تلخ جهت حفظ صحت سامعه و تقویت آن مفید و بوییدن
آن جهت زکام و تمریخ آن بر قضیب مانع حمل زنان و مداومت بوییدن آن مورث بدخلقی و ضیق النفس است
و مصدع محرور و مصلحش صندل و کافور و اغذیه بارده است و بدلش غالیه **زبرجد** ارسطو زمرد و زبرجد
را از یک کان میداند و در معدن طلا متکون میشوند و سبز صاف کم رنگ را مصری و زرد مایل بسبزی را قبرسی
نامند و زبونترین سبز زرد مایل بسرخی است و آنرا هندی گویند در سیم سرد و خشک و در افعال مثل زمرد
و جالی و مفرح و قاطع نزف الدم و رافع عسر بول و مفتت حصاة و جهت رفع جذام بهترین ادویه و مقوی معده
و تعلیق آن جهت عسر ولادت نافع و مسقط باه و مصلحش عسل و قدر شربتش تا نیمدرهم و بدلش زمرد است
و چون با اندکی نوشادر سایده تقطیر نمایند تا منحل گردد هاربه را عقد نماید و اجساد و ضعیفه را بمرتبه
رساند و چون صورت عقربی در آن نقش کنند و قمر در حین عمل در حوت باشد و انگشتری آنرا در بعضی حب کنند
باعث فرح و از الزم کرد و چون در طالع سرطان بر آن صورت ماهی نقش کرده و در رصاص پیچیده در دام ماهی
نصب کنند ماهی بسیار بدام آیند و گویند شراب در پیاله زبرجد مست نمیکند **زبیب** سرکه حیوانات و مجموع
آن گرم و محلل و مجفف‌اند و زبل هریک با اصل آن مذکور است **زبابُ الجیر** حیوانی است بقدر سگ کوچک و
روی آن ابلق از خطهای سیاه و سفید و بعضی از پوست آن نیز بدستور ابلق و بزرگی پر سوخ و با صفهانی

نامند و مشهور است که هرچند آنرا بزنند فربه گردد در سیم گرم و خشک و لمادامی که مسته نخورده باشد گوشت
آن صالح الغذا و جهت ریاح و سردی احشا و اذابه بلغم و تحلیل مواد و پوشیدن پوست آن جهت نقرس و
مفاصل و رعشه و خدر نافعست **زبد البحر** ادار افیونست **زبد الطری** اسفنج است **زبد القصب**
رطوبتی است که در بیخ نی جمع شود **زبد الملح** دهن اسبوس است **زبد القمر** حجر القمر است **زبد القواریر**
مسحوقونیاست **زبش** بطیخ زقی است **زبیب بری** زبیب الجبل است **زبان گنجشک** اسم فارسی لسان
العصافیر است **مع الجیم** ۵ **زجول** تخم کشوث است **زجاج** بفارسی آبگینه و شیشه نامند و معدنی
و مصنوع میباشد و معدنی آن سفید و الوان مختلفه اند و بدستور مصنوع آن و ارسطو بلور را از جنس
معدنی دانسته و آیینه سنگ از جنس معدنی و غیر بلور است و بهترین معدنی سفید و در اول گرم و در دوم
خشک و در افعال مثل مصنوعست و مصنوع آن از سنگ ریزه سفید و قلی است که با لمناصفه گداخته
و انجبر با مغنیسا گداخته باشند و صاف و شفاف آن قبول رنگها میکند و شیشه نیکو و الوان مینا از آن
جمله است و زجاج فرعونی آنست که پوست تخم مرغ را یک هفته در شیر تازه بخیسانند و سبانروزی دو بار تغییر
شیر دهند و به صد مثقال از زجاج بیست و چهار مثقال از آن در حین گداختن آن کنند و اقسام مصنوع
کمتر از معدنی و محرق آن مجفف بلاذع و مقطع و محلل و جالی و آشامیدن آن مفتت حصاة و مقوی الاثر و جهت
ضعف کرده و مثانه و حرقة البول و رفع سپرز و طلای آن جهت خراز و با روغن زیتون جهت رویانیدن دندان
و ضمادش با حنا جهت خنازیر و امثال آن بسیار نافع و محلول آن در افعال مذکوره قویتر و آن ما منقطر مکرر نوشادر
شب میشود و مضر احشا و مقرح امعا و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا یک درهم و بدلش زبرجد است و مستعمل آن مسحوق
آن مثل غبار باید **مع الحاء** ۵ **زحل** بلغت اکسیریان رصاص اسود است **زحم الملک** ساداوران است
مع الراء ۵ **زراواش** بلغت تنکابن بمام است **زرواز** جدوار است **زرد** اسم فارسی صمغ است
زرشک اسم فارسی امبر باریس است **زر** اسم فارسی ذهب است **زردک** اسم فارسی جزر است **زرجون**
اسم خمر است **زرقون** اسم معرب اسرنجست **زریرا** بقله مبارکه است **زرقوری** نبات اطریلال است **زرند**
بتاوبدال آب عصفر است **زریخ خراسانی** مثک است **زرتیلج** ریباس است **زرده تخم مرغ** اسم فارسی مخ
البیض است **زرورد** درورد موصوفست **زردچوبه** اسم فارسی عروق الصفر است **زردالو** اسم فارسی
مشمش است **زرنیز درخت** امین الدوله گوید که آنرا در خراسان گل عاشقان نامند و نبات آن از یک ذرع زیاده
و برگش عریض و مزغب و گلش زرد و شاخهای آن بزرگ و دراز و چون بزد آن غنا و سرور نمایند گلش میریزد
گرم و خشک و جهت عرق النسا و اخراج خون منجمد مثانه و احتباس بول و گزیدن هوام نافعست و بعضی گویند اسم
آنرا درخت **زریر** بفارسی اسپرک و بیونانی ارجیقن و صباغان از آن چیزها زرد کنند و ساقش بقدر
شبری و گلش زرد شبیه بگل عصفر بری و مستدیر و با اندک خارهای نرم و برگش زرد و مایل بسفیدی و کوچک

وبخش زیاده بر شبری وطعم کیاه آن شبیه بکنکر است سرد و خشک و با اندک حرارت و قوت جالیس و محلل صلابات
و رافع آثار و مسکن دردها و مدر حیض و مفتح سدد و نیم طلا آب مطبوخ آن با مویز که سه روز متوالی بنوشند
جهت سپرز و یرقان و استسقا مجرب دانسته اند و یکوقیه از معجون آن با عسل همین اثر دارد و ضماد آب طبیخ آن
با آرد جو جهت اورام حار بغایت مفید و خاکستر آن جهت جرب و جراحات نافع و مصدع و مصلحش سکنجبین
و بدلش نصف وزنش قوه و قدر شربتش در مطبوخات تا پنج مثقال و از جرم آن تا سه مثقالست زرنباد بهندی است
عطری که آنرا مستدیر میکنند که تا از کرم زدن محفوظ ماند ظاهر آن اغبر و باطنش مایل بزردی و از بلاد
چین و بنکاله خیزد کن آرند نباتش بقدر دو شبر و برکش قریب ببرگ انار و کلش زرد و ثمرش شبیه بتخم کل و بیخش
مثل زراوند و طعمش تلخ و آنچه شیرین باشد ضعیف است و قوتش تا سه سال باقی و در آخر دوم کرم و خشک و با
رطوبت فضلیه و مفرح و مقوی دل و معده و دماغ و محلل ریاح و موافق روح حیوانی و طبیعی و مدر بول و حیض
و مسمن و مسهل سودا و حابس قی و تریاق زهر جانوران و مفتح سدد و جهت وحشت و مولد سوداوی و خفقان
و ریاح رحم و تحریک باه و نعوظ و زحیر اطفال و دفع رائحه سیر و پیاز و شراب و رفع درد دندان و حفظ صحت آن
نافع و ضماد تازه آن بر پا بالخاصیه رافع جمیع علل سر و طلای آن بر ورک جهت داء الفیل و بخور آن جهت کریزاندن
موزجیر که دیگر عود ننماید مجرب و تعلیق قطعه بزرگ مقدار آن بر حقوین و کمر باعث اعاده باه مایوسین و مصدع
و زیاد آن مضر دل و مصلحش بنفشه و بدلش درونج دو مثل آن درونج و نیم وزنش دانه ترنج و چهار دانگ آن
طرخشقون و قدر شربتش یکمثقال و دو درهمست زرنب برک نباتی است از برگ صعتر عریضتر و مایل بزردی
و خوشبو شبیه ببوی ترنج و کلش زرد و نباتش کمتر از ذرعی و ساقش مربع و مجوف و طعمش با حدت و قوتش تا
چهار سال باقی میماند و منبتش جبال فارس و آنرا سرو ترکستانی نامند در آخر دوم کرم و خشک و ملطف و بغایت
مفرح و با قوه قابضه و مقوی معده و جگر و قایم مقام دارچینی و جهت امراض عصب و اسهال و تصفیه صوت
و ازاله بلغم و تقویت هضم و تحلیل ریاح و تقویت اعضای رئیسه و رفع عسر بول و سردی مثانه و رفع سموم نافع
و عصاره تازه آن در تفریح مثل خمر و سعوط آن با آب و روغن بنفشه جهت درد سر بادی نافع و مضر محرورین و مصلحش
کشنیز و قدر شربتش تا دو درهمست و بدلش مثل آن دارچینی و گویند کبابه و سلیخه است زراوند لغت فارسی است
و قسم نر را طویل و ماده را مدحرج نامند و از مطلق آن مراد قسم طویل است و آن بیخی است بسطبری انگشتی و زیاده از آن
و دراز و ظاهرش تیره مایل بسرخی و باطنش سرخ مایل بزردی و طعمش تلخ و با اندک زهومتی و برکش شبیه ببرگ
لبلاب کبیر و از آن درازتر و عریضتر و شاخهای آن بقدر شبری و باریک و کلش بنفش و بشکل شکوفه امرود و قسمی از آن
ضعیف و غیر مستعمل اطباست و بجهت عطریت و حدت داخل روغنها میکنند و آن بیخی است درازتر از ذرعی و باریک
و پوست آن غلیظ و کلش شبیه بکل سدابست و قسم اول در سیم کرم و در دوم خشک و مدر بول و حیض و تریاق سموم
حیوانی و نباتی و قاتل اقسام کرم معده و جالی و جاذب و محلل و مقطع بلغم و مفتح سدد و مفتت حصاة و کشنده

قمل

قمل و جهت بواسیر و تشنج و استرخای عصب و تنقیه سینه و صاف کردن رنگ رخسار و دفع ریاح و تنقیه جگر و با
شراب جهت سموم و با فلفل جهت احتباس حیض و تنقیه رحم و اخراج جنین و با سکنجبین جهت سپرز و یکمثقال
آن با شراب العسل مسهل قوی بلغم و اخلاط غلیظه و جهت صرع و کزاز و ضعف احشا نافع و ضمادش جهت گزیدن
عقرب و هوام و رویانیدن گوشت در قرحه رحم و سایر زخمها و با عسل جهت قروح رطبه مزمنه و با سرکه جهت
سپرز بغایت مؤثر و سنون آن جهت تنقیه رطوبات لثه و فرزجه آن جهت احتباس حیض مجرب و در اخراج جنین
بغایت مؤثر و قدر شربتش از دو درهم تا دو مثقالست و گویند مضر سپرز و جگر است و مصلحش عسل و بدلش
زراوند مدحرج و گویند در تحلیل صلابات سپرز و ریاح مثل آن زرنباد و نصف آن انزروت و در تخفیف
عسایلج الکرمست زراوند مدحرج بفارسی زراوند گرد و باصفهانی نخود الوندی نامند بیخی است مدور و پهن و با
بقدر فندقی و با شاخهای کیاه آن زیاده بر ذرعی و برکش شبیه ببرگ زراوند طویل و از آن کوچکتر و خوشبو
و با اندک تندی و نرم و کلش سفید و جوف آن سرخ و بدبو و قوت اقسام آن تا دو سال باقیست در دوم کرم
و خشک و تحلیل و تلطیف آن زیاده از طویل و ملطف اخلاط و منقی قصبه ریه و فاد زهر سموم حیوانی و نباتی
و منقی معده و دماغ و جهت ربو و ضیق النفس و سرفه مزمنه و فواق و جنون و صرع و وسواس و تنقیه چرک زخمها
و دندان و فسخ و وهن عضل و ورم سپرز و درد پهلو و لوزتین و تبهای بارده نافع و در سایر افعال قویتر از طویل
و ضمادش جاذب پیکان و خار و استخوان ریزه شده در اعضا و جهت بهق و قروح خبیثه و با عسل جهت رویانیدن
گوشت زخمهای عمیق مؤثر و قدر شربتش تا دو درهمست و مضر سپرز و مجفف اعضا و مصلحش عسل و روغن کدو
و بنفشه و بدلش قسم طویل بوزن آن و نیم وزن ریوند چینی و گویند بوزن آن زرنباد و نصف آن قسط و ثلث آن
تباشیر است زرنیخ لغت فارسی است و بیونانی فرساطین نامند و بمعنی کبریت الارض است و پنج قسم میباشد
یکی زرد و بهترین آن صفایحی براق نرم است و زرنیخ ورقی گویند و دوم سرخ و بهترین آن شبیه بسرنج و صاف و زود
شکن است و یکی سفید و آنرا زرنیخ النوره و دواء الشعر نامند و زبونترین اقسام و بدستور سبز و سیاه آن نیز
غیر مستعمل است قسم زرد در سیم کرم و خشک است و سرخ آن در چهارم و سفید و سیاه و سبز قویتر و اقسام زرنیخ
از سموم مانند و محرق آن لطیفتر و در بردن موی قویتر و متصاعد آن سرخ و شفاف و براق و در سمیت و افعال قویتر
از همه و مجموع آن معفن و لذاع و محرق و با قوه قابضه و سترنده موی و گوشت زیاد زخمها و کشنده اقسام کرم
معده و جالی آثار خون مرده و رافع جرب و سعفه و با زراتیانج جهت داء الثعلب و با ماست و آهک و خاکستر
و امثال آن جهت ستردن موی و با زفت جهت برص ناخن و با روغن زیتون و امثال آن جهت رفع قمل و با پیه جهت
تحلیل جراحات و با روغن کل سرخ جهت بثور مقعد و بواسیر و جراحت بینی و با ادویه مناسبه جهت بردن گوشت
زیاد و رویانیدن گوشت بن دندان و بخور آن با زراتیانج بدستوری که دود آن بحلق برسد و جهت سرفه کهنه و با
میعه و مغز جلغوزه و مغز بادام یا انجیر چون مکرر بخور کنند جهت ربو و ضیق النفس و سرفه مزمنه بغایت مؤثر است

وشرط است که بعد از بخور هر یک آرد کنند و با مغز بادام و روغن تازه جهت رفع مضرت دود استعمال نمایند و طلای
زرنیخ سرخ با بول حمار و بدستور با آب پیه سیر تازه بعد از کندن موی جهت منع روییدن آن مجربست و بکیدانک
آن با عسل جهت تصفیه آواز و رفع کردن چرک سینه و آشامیدن آنرا با پیه و قی کردن جهت تب ربع مغشوش
دانسته اند و احتیاط آنست که آشامیدن آن هیچ وجه جرأت ننماید و طلای آن با زهره گاو و آب حی العالم
وشب جهت منع موی روییدن و سوزانیدن آتش موثر است و چون با بول صبیان سرشته بپوشند بسوزند آن جهت بردن گوشت
متعفن و رویانیدن صحیح آن آزموده است و با سرگین گنجشک جهت ثالیل مجرب و با صبر و حب البان و آب کندنا
جهت سقوط بواسیر و التیام جمیع زخمها بعد بلیت و چون در شیر حل کنند هر مگسی که بر آن عبور کند بمیرد و بدل
زرد آن نصف آن زرنیخ سرخست و بدل هر دو در اکثر افعال کبریت و کلفی که از تصعید زرنیخ بهم رسد رفع آنرا طلای گل
عصفر و آرد برنج مینماید و چون زرنیخ زرد را بتدبیرات تصعید سفید کنند یکجزو آن ده جزو زهره را قمر میسازد و از
مجربات دانسته اند و طریق تدبیرات بدستورات الیق است **زرافه** حیوانیست و بفارسی شترگاوپلنگ نامند
چه گردن آن دراز و شبیه بگردن شتر و سر آن مثل شتر و رنگش مثل آهو و منقط بسفیدی و شبیه به پلنگ و پای
آن مثل پای گاو و ساختش بدستور و دستش درازتر از پا و در بلاد حبشه یافت میشود گرم و خشک و مولد خلط
غلیظ و سوداوی است و نفعی از آن در طب ذکر نکرده اند مگر زهره آن که جهت نزول آب مفید است **زرزور**
از جمله طیور است و بفارسی سار و بترکی سفرچین نامند گرم و خشک و مبهی و مقوی بصر و مضر دماغ و مصلحش
ابکامه و مرکه و سرگین آن جهت کلف و نمش و سرخ کردن گونه و رفع غشاوه بصر موثر است **زرنیق** مرغیست
سفید و آبی و بری میباشد و گوشت آن بدطعم و پرلیف و عصب و بطی الهضم و مصلحش بروغن پختن و با آب
چغندر مطبوخ استعمال نمودنست و گوشت آن گرم و خشک و محرک باه و سرگین آن بسیار جالی و جهت دفع
آثار نافع و زهره آن با سمیت و جهت بیاض چشم و استرخای قضیب کحلا و ضمادا نافع است **مع العین ه زعفران**
معروفست در سیم گرم و در دوم خشک و مفرح و مقوی حواس و منضج و مفتح و محلل و مصلح عفونت خلط غلیظ
بلغمی و مدر بول و با قوت قابضه و محرک باه و مقوی جوهر روح حیوانی و جگر و احشا و آلات تنفس و مورث
نشاط و ضحک و منفی کرده و مثانه و بثره و منوم و جهت سده جگر و سپرز و رسانیدن قوت ادویه باعضا
و بکیتقال آن جهت عسر ولادت مجرب و هر روز ده قیراط آشامیدن آن جهت اذابت سپرز و با میفختج جهت خمار
با ادویه مناسبه جهت درد رحم و مقعد و با عسل جهت ریزانیدن حصاة و ضمادش جهت منع سیلان رطوبات
بچشم و تسکین حمره و ورم گوش و درد سر بارده و رفع بیخوابی و حمول آن جهت درد رحم و مقعد و اکتحال آن جهت
جلای بصر و دمعه و غشاوه و زرقی چشم و سلاق و جرب و قرحه و ذرور آن جهت قطع نزف الدم و طلای آن
با افیون جهت نقرس و مفاصل و نطول آن جهت رفع بیخوابی و صداع شدید نافع و مصدع و مسکر و مضعف اشتها
و مغثی و مداومت آن مکدر حواس و مضر اعصاب و مصلحش انیسون و سکنجبین و قدر شربتش تا دو درهمست

و درهم

و سه درهم آن کشنده بتفریح مفرطست و بدلش مثل آن قسط و مثل آن دانه ترنج و ربع آن سنبل و سدس آن سلیخه است
و چون ده درهم آنرا با آب سرشته مثل گردکان مدور ساخته تعلیق نمایند جهت عسر ولادت و اخراج مشیمه زنان و
مادیان بالخاصیه مجربست و روغن آن که بنجاه مثقال آنرا در سه رطل و نیم روغن کنجد یا روغن زیتون پنج روز خیسانیده
هر روز برهم زده صاف نمایند در سیم گرم و خشک و ملین عصب و صلابت رحم و مسخن و منوم و محلل و تدهین
بینی و سعوط آن جهت ذات الجنب و طلای آن جهت تنقیه قروح رحم و اعضا و قروح خبیثه و حمول آن با موم
و مغز استخوان جهت قرحه خبیثه رحم مانع و برگ گیاه آن جهت التیام جراحت تازه و منع ریختن مواد باعضا مفید
و چون اندرون سیب را خالی کرده زعفران پر کرده بو کنند جهت خناق و ذات الجنب و خفقان بسیار بلیست
زعفران الحدید زنگ آهنست که آنرا سوهان کرده بر روی صفحه پهن نموده تر کنند و در جای نمناک بگذارند تا
زرد شود بعد از آن کوبیده اجزای زرد شده آنرا بگیرند و باز بدستور گذارند و تکرار عمل کنند تا تمام آن زعفران
گردد و بهترین اقسام آن خصوصا در صناعت آنست که براده حدید را با ربع آن نوشادر سائیده در زمین نمناک
دفن کنند تا ده روز مجموع زعفران میشود گرم و خشک و قابض و از جمله سموم و ضماد آن جهت نقرس و بواسیر
و داحس و قطع خشونت پلک چشم و ناخنه و داء الثعلب و با سرکه جهت باد سرخ و جوششهای حار مجرب و فرزجه
آن جهت حیض و ذرور آن جهت خون بن دندان و تقویت آن نافع و خوردن یک قیراط آن مانع آبستنی است و در صناعت
جزو عظیمست **زعرور** در اصفهان کویج نامند و بترکی میشان نامند و در تنکابن کرجیل گویند از جنس
طبری است در آخر دوم سرد و در اول خشک و قابض و مسکن حدت صفرا و خون و قی و جهت اسهال و تقطیر بول
و جگر و معده حار نافع و مقوی اشتها و آب آن با شکر جهت درد سر مجرب و ضماد آن جهت اورام صلبه و باد سرخ
مفید و مضر گرده و مورث قولنج و مصلحش انیسون و عود و قدر شربتش از آب آن بیست و پنج مثقال و از جرم آن دوازده
درم و بدلش سیب ترش است **مع الغین ه زغبیر** مرو است و اسم فارسی تخم کتان **زغال** حراطین است
زغن اسم فارسی غلافست **مع الفاء ه زفیف** اسم مغربی عنابست **زفت بری و جبلی** زفت یابس است
زفت رومی شامل زفت یابس و زفت بحری است و از مطلق آن اکثر زفت بحری مراد است و گویند اسم قفقهن است
زفت رطب رطوبت سائله درخت صنوبری یا دگر قسم نر است و رطوبت بارد از آن که غیر درخت جلغوزه است
و مسمی به تنوب حاصل میشود و منجمد آن را اتیا نجست و لیکن از درخت شربین که از اصناف سرو است و ثمرش مانند
ثمر سرو و از آن کوچکتر است بهم رسد قطران نامند در سیم گرم و در اول خشک و منضج اخلاط غلیظه و ملین
صلابات و آشامیدن آن جهت ربو و تنقیه چرک سینه و حلق و رفع سمیت ادویه قتاله و با شکر جهت نفث الدم
و مده سینه و سرفه مزمنه و ضماد آن جاذب خون است بظاهر جلد و جهت فربه کردن اعضا و با نمک جهت گزیدن جانوران
و با موم جهت برص ناخن و قوبا و تحلیل جراحات صلبه و صلابت رحم و شقاق مقعد و جراحت فم مثانه و با عسل
جهت پاک کردن چرک زخمها و خشک شدن آن و الصاق آن بر میان سر بعد از تراشیدن یافوخ جهت اخراج زالو

کہ در حلق مانده باشد مجرب دانسته اند و باشکو جهت اقسام خراز مفید و جهت جرب حیوانات و تمدد اعصاب
و عرق النسا و داء الثعلب و با آرد جو جهت خنازیر و با ادویه مناسبه جهت رویانیدن گوشت زخمها و غرغره
آن جهت ورم عضلات حلقوم و مری و قطور آن با روغن بادام جهت دفع رطوبات گوش و حقنه آن جهت
ورم حاره و صلابت اعضا و رحم و گویند عقرب بوی آن و مضر شش و سر و مصلحش کثیرا و بنفشه و قدر شربتش
تا سه درم و بدلش مثل آن قیر است و گویند بعضی آن قطران و روغن زفت که رطوبت بخار آنست که در حین جوشانیدن
پشمی را بر روی آن گذارند و آنچه در پشم جمع شود افشرده اخراج نمایند ضماد آن با آرد جو جهت خنازیر و رویانیدن
موی در داء الثعلب و جرب انسان و حیوان و تمدد اعصاب و عرق النسا و امثال آن انفع از زفت است و قاطع
نزف الدم و مسهل و تریاق سموم و جالی است و دوده زفت جهت نیکو کردن مژگان و قرحه چشم و تقویت باصره و دمعه
و سوزش چشم و رفع ریختن مژه بغایت موثر است **زفت یابس** زفت رطبیست که بخودی خود خشک شود
و یا بطبخ خشک کنند در سیم گرم و در دوم خشک و تجفیف آن زیاده از رطب است و در انضاج ضعیفتر و جهت
التیام قروح و ضربه و سقطه و آشامیدن آن با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت قطع خون حیض و بواسیر و سستی
کمر و تقویت رحم نافع و در سایر افعال ضعیفتر از رطب و قدر شربتش تا دو مثقال است **زفت بحری** شبیه
بقطران سیاه و سیال و از زمین مثل نفط حاصل میشود و صنف سیال قیر است و کشتی را بآن استحکام
میدهند و لحام را هم میکنند و بهترین آن صاف و نرم است در سیم گرم و خشک و محلل و مقوی مفاصل و جهت
عرق النسا و فالج و جذام و التیام اعضای شکسته نافع و قدر شربتش از یکدرهم تا دو درهم و مضر شش و مصلحش
کثیرا و بدلش قطران و گویند جاوشیر است و سقز بالتوبیر **مع القاف ٥ زقوم** از اشجار است و حجازی و شامی
میباشد و حجازی آن بقدر قامتی و برگش از برگ انار عریضتر و باتشریف و گلش در اطراف شاخهای آن بهیئت
یاسمین و زرد و ثمرش سیاه رنگ و برگ آن شبیه بهلیله و در جوف آن دانه مثل کنجد و این نوع را برگ و بار تازه
آن جهت جراحات تازه نافع و قوی القبض و رادع است و درخت نوع شامی بزرگتر از حجازی و خاردار و گلش
زرد و ثمرش از هلیله بزرگتر و رسیده آن شیرین و بیمزه و با عفوصت و مغثی است در دوم گرم و خشک و محلل
ریاح و جالی و رافع آثار و قدر شربتش تا یکدرهم است و روغن تخم آن با اندکی تحذیر و محلل ریاح و مفاصل
و مواد بلغمی و اخلاط غلیظه و مسهل آن و رافع سده و سپرز و جهت فالج و نقرس و امثال آن شربا و ضمادا
نافع و مصدع محرور و سیاه کننده جلد و مصلحش شیر تازه و قدر شربتش چهار قیراط و بدلش نفط است **زغال**
اسم فارسی قرانیا است و آن ثمر درختی است بقدر زیتون و یاقوتی رنگ و بعد از خشکی سیاه میباشد و ترش
و با اندک عفوصت و قبض سرد و مایل باعتدال و جهت اسهال و قرحه امعا و تقویت آن و تسکین عطش و التهاب
معده و غلیان خون و صفرا و منع صعود بخارات بدماغ نافع و مضر سینه و مصلحش شکر است و ثمر خشک
نارسیده آن که سبز باشد جهت اورام و قروح مزمنه بغایت موثر و خاکستر برگ آن جهت رفع آثار مفید است

و مؤلف مالایسع قراقات و اشتباه برقال نموده در امبرباریس زرقالا رابیان کرده و نایب مناب زرشک داشته
و ظاهر آن قراقات با امبرباریس اشبه باشد **زقاط** اسم بربری حب الزلم است **مع اللام ٥ زلابیه** بفارسی
حلوای زلبیا نامند و مولد خلط صالح و سریع الهضم و بغایت مسمن بدن نحیف و مقوی گرده و جهت رطوبة
شش و سرفه نافع و مسدد و مصلحش سکنجبین و انار **زلایف الملوک** نوعی از ابرونت که حی العالم باشد
و بفارسی زلف عروسان نامند **زلیفج** اسم عربی بهش است **زلو** اسم فارسی علق است **مع المیم ٥ زمارة
الراعی** اذان العنز است **زموم** اسم فارسی زفت یابس است و در دلک و مغسول آن از موم لاکی نامند
و مستعمل رنگرزانست و در احتباس حیض بی بدیلست و قدر یکمثقال آن با زرده تخم مرغ نیمبرشت از مجربات
زمور از اسامی زیبق است **زمج** بفارسی چرغ و بترکی اتلکو نامند از جمله سباع طیور است گوشت آن
بسیار گرم و جهت ضعف دل طبیعی و خفقان عارضی و زهره آن جهت غشاوه و ظلمت بصر مجرب و سرگین آن
جهت کلف و رفع آثار مجربست **زمرد** از کان طلا و غیر آن نیز بهم میرسد و اقسام میباشد یکی ذبابیست یعنی
در رنگ شبیه بذباب سبز است نه آنکه بر حامل آن مگس نه نشیند و آن بغایت صاف و آبدار میباشد و آبش
متموج و رقصان و یکی را ریحانی نامند که در رنگ شبیه بریحانست و مشهور بزمرد نواست و یکی را فستقی
گویند که در سبزی بسیاهی زند و زمرد کهنه نامند و یکی را صابونی گویند سبزی که بسفیدی زند و بعضی این
قسم را از جنس زبرجد دانسته اند مجموع آن در دوم سرد و در سیم خشک و قوتش همیشه باقیست و مقوی دل
و جوهر روح و تریاق زهر هوام و مفرح و رافع سموم و خفقان و جذام و اسهال دموی و قاطع نزف الدم و مدر
بول و مفتت حصاة و جهت یرقان و ضعف معده و جگر و استسقا نافع و اکتحال آن جهت تقویت بصر و سبل و طلای
آن جهت سعفه و قروح خبیثه مجرب و نگاه کردن آن رافع کلال بصر و انگشتری آن در منع حدوث صرع در شخصی که
مصروع نباشد موثر و چون خاتم طلا باشد جهت دفع طاعون و تعلیق آن مبطل سحر است و چون یکمثقال آنرا
انگشتری ممزوج از طلا و نقره که بالمناصفه دو مثقال باشد نصب نمایند در طالع میزان و آفتاب در بروج هوایی
باشد باعث قبول دلها و هیبت در نظرها و قضای حوایج مجرب دانسته اند و گویند چون بطعام زهردار رسد
عرق کند و گویند حامل آن تنگی روزی نمیکشد و گویند چون افعی را نظر بآن افتد کور میشود و قدر شربتش در
دفع سموم یکدانگ و بدلش زبرجد است **مع النون ٥ زنجبیله** بلغت مصر و اسکندریه فتسابل الرهبان
را نامند **زند** بلغت شام اسم غار است **زنجفرف** شنجرف است **زنجار الحدید** زعفران الحدید است
زنطاح قسمی از حلزون است که در اشجار و بقول میباشد و بقدر باقلایی است و غیر آن چیزیست که در دیلم
سنداله کاچولی گویند و در حلزون مذکور شد **زنجبیل العجم و زنجبیل فارسی** اشترغاز است
زنجبیل شامی و زنجبیل بلدی راسن است **زنبوع** اسم عربی استنبوبت **زنگار** اسم فارسی زنجار است
زنجار مجرود و زنجار دودی از اقسام زنجار مصنوعی اند **زرنب** دو سر است **زنبق اصفر** گویند

یاسمین زرد است **زنجره** بلغت اصفهان مرص را نامند **زنجبیل** بحری است معروف وکیاه آن شبیه بکیاه
شقاقل و از آن بسیار کوچکتر و بیکل و بی ثمر و در مازندران نیز میباشد در سیم کرم و در اول خشک و با رطوبت
فضلیه و مقوی هاضمه و ملین طبع و مفتح سده جگر و مبهی و محلل ریاح غلیظه معده و امعا و مجفف
رطوبات دماغی و رافع تشنگی بلغمی و مقوی معده و جگر و قوت حافظه و جهت سموم حیوانی و اخراج خلط
غلیظ و رطوبات دماغ و حلق و رفع برودت هوا و فالج و کرم معده و یرقان و تقطیر بول و اسهال که از فساد
غذا باشد و بانبات و کندر جهت دفع مضرت میوهای تازه و رطوبت معده و با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت زیاده
کردن منی و با تربد مسهل رطوبات مفاصل و ساقین و با خولنجان و پسته جهت تقویت باه از اسرار مجربست
و اکتحال آن جهت غشاوه و بیاض و سبل و ضمادش جهت تقویت اعصاب و کزاز و ریاح بواسیر مفید و در دهان
داشتن آن رافع تشنگی بلغمی است و مضر حلق و مصلحش عسل و روغن بادام و قدر شربتش دو درهم و بدلش
دار فلفل و مربای آن محرک باه مبرودین جهت تقویت هاضمه و بنیه پیران و تخفیف بلغم قویتر است **زنجبیل الکلاب**
کیاهی است بسیار تند و کشنده سگ و برکش مثل برگ بید و درازتر و بزردی مایل و کم آب و شاخهای آن
سرخست و بسیار کرم و خشک و ضماد آن جهت کلف و رفع آثار بسیار قوی الفعل است و برکش محلل اورام صلبه
و خوردن آن جایز نیست و مؤلف اختیارات بدیعی آنرا بیخ فلفل الماء دانسته و از صفات فلفل الماء ظاهر میشود که
غیر آنست **زنبق** از ریاحین معروف است و بفارسی سوسن آزاد نامند و آن غیر سوسن ابیض است و غیر
یاسمین است و در سوسن مذکور میشود و اشتباه عظیم در آن کرده اند در دوم کرم و در یبوست معتدل و ملطف
و مقوی دماغ و پیاز آن در افعال مثل پیاز نرکس و قویتر از آنست و روغن آن که مثل روغن کل مدتی در آفتاب
کذاشته سر مهر و زیاده از آن کل زنبق را تجدید نمایند در دوم کرم و در اول خشک لطیف و ملین و مقوی اعضا
و بیخ ردم آن مسهل اخلاط مراری و مدر بول و طلای آن جهت رفع قشعریره و سردی دماغ و اعصاب و اعضای تناسل
و بدلش در همه افعال روغن ابرسا و در غیر اسهال روغن نرکس است **زنجار** بفارسی زنکار کویند و معدنی آن
از کان مس بهم میرسد و دهنه مسی عبارت از آنست و مصنوع آن اقسامست یکی را زنجار مجرود نامند و آن زنک
مس است که سرپوش مس را بر ظرف سرکه کهنه بنهجی منطبق سازند که مانع صعود بخار سرکه کردد و بعد از هر ده روز
از آن سرپوش زنک را بتراشند و جمع کنند و یکی را زنکار دودی نامند و آنرا صفایح مس که هر روز بر آن سرکه
پاشیده و در سردابها بکذارند تا زنک کرفته هر پنج مثقال زنک آنرا با سرکه در هاون مس بسایند تا غلیظ کردد
و شب یمانی و ملح اندرانی و بوره سرخ از هر یک چهار مثقال اضافه نموده در آفتاب خشک کرده بهیئت فتیله بسازند
و اقسام دیکر نیز در دستورات مذکور است و بهترین آن معدنی و دودی است در چهارم کرم و خشک و از سموم
قتاله و اکال و معفن و لذاع و سترنده کوشت و مورث قرحه و قالع آثار و با موم روغن سلاق و مانع زیاده شدن
قروح خبیثه و ساعیه و ورم جراحات و جهت رویانیدن کوشت و با صمغ البطم و بوره سرخ جهت جرب متقرح

برص و بخته آن با عسل جهت تنقیه چرک جراحات و دامنه بواسیر و ناصور مقعد و مطبوخ آن با سرکه و عسل جهت
قروح لثه و جوششها مدام بغایت مفید و ساییده آن با شیر دختران و سرکه و عسل در هاون مس بحدی که غلیظ
و خشک شود جهت حدت بصر و قلع بیاض و ناخنه و دمعه و سبل و سلاق مجرب و محرق آن که در سودن شبیه
بتوتیا کردد جهت جرب و استرخای پلک چشم و سلاق نافع و طلای آن با فندق سوخته و کثیرای سرخ و سفیدی
تخم مرغ جهت کل جراحات سطح بدن مجرب و مضر اعضای عصبانی و یکدرهم آن کشنده بقرحه و بعد از تجاوز
آن از معده عدیم العلاج و باید قدر قلیل آنرا با ادویه مغز بیر استعمال نمود و چون دهن را با آن مملو ساختن از
زنجار دودی در بینی سعوط کنند جهت دفع بدبویی و قروح خبیثه آن مجرب و با ادویه مناسبه جهت قروح شهدیه
سر مفید است **زنبیا** اسم فارسی کیاهی است که در بار دری در تابستان میکارند و در اول زمستان میروید و بسیار
کرم و تند و مصدع و مورث حرارت بدن بطریقی که از هوای سرد متضرر نشوند و جهت تسکین ریاح و حدت بصر
و درد سر بارد نافع و خام آن بغایت مغثی و مضر محرورین و مصلحش در سرکه پختن و از ادویه و بعد از آن خوردن
زنجفر بفارسی شنکرف نامند معدنی آن از معدن جیوه و طلا و مس بهم میرسد و بعضی آنرا کبریت احمر دانسته اند
و مصنوع آن از زیبق و کوکرد است و در دستورات اقسام آن مذکور است در دوم کرم و در سیم خشک و بعضی در
دوم سرد دانسته اند از جمله سموم قتاله و رادع اورام حاره و قابض تر از شادنج و قاطع نزف الدم و جهة
رویانیدن کوشت زخمها و آکله و تعفن قروح و سوختکی آتش و جوششهای حاره و حکه و نمش و حصف و رفع
قمل و تاکل دندان و با موم روغن جهت شقاق مجرب و دود مرآن کشنده بخناق و کرب و بدلش شادنج و کویند
مردارسنگ و سفیداب برک آنست **زنبور** نوع سرخ آنرا سمیته غالبه و طلای آن جهت برص و اورام بارده با عسل
و نمک نافع و کزیدن آن صاحبان امراض مزمنه عصبانی مثل فالج و امثال آنرا بغایت نافع و از مجربات دانسته اند
و ضماد مطبوخ نوع آن در روغن زیتون جهت برص و بهق و آثار غابره مؤثر و کویند آشامیدن خشک ساییده
آن تعبیه بکدرهم موجب فربهی بدنست **زنبور عسل** نحل است **مع الواو** ه **زروقرا** قسمی از اجزای بریاست
زرولد بلغت جرجان فوه است **زرولنک** بلغت مازندران قسم اخیر قرصعنه است **زوفای یابس** کیاهی است
مفروش بر روی زمین برکش شبیه برک صعتر بستانی و مرزنجوش و با عطریت و شاخهای آن پر کره و بعهد کوهی
کلی مایل بزردی و بی تخم و تلخ مزه در دوم کرم و در آخر آن خشک و کوهی آن قویتر از بستانی و لطیف و مسهل بلغم
و مخرج ریاح غلیظه و کرم معده و خون جامد و محلل اورام و جهت سرفه مزمن و ربو و ورم شش و نزله و عسر نفس
و درد سینه و معده و جگر و قولنج و کزیدن جانوران و فالج و داء الثعلب و داء الحیه و سحج و با عسل جهت دفع تکون
کرم معده و طبیخ آن با سکنجبین مسهل اخلاط غلیظ و با قردمانا و ایرسا اسهال آن قویتر و جهت نیکو کردن رخسار
و با شراب جهت استسقا و با طبیخ انجیر جهت خناق امتلایی و ضمادش با آب جهت ورم حار و با شراب جهت بارده آن
و رفع خون مرده که در پلک چشم باشد و بخته آن جهت نزول آب و با بوره و انجیر جهت ورم سپرز و بخار مطبوخ آن

جهت ریاح گوش و مضمضهٔ آن که در سرکه پخته باشند جهت درد دندان نافع و مضر جگر و مصلحش صمغ عربی و
انار ترش و قدر شربتش در مطبوخ تا پنج درم و بدلش صعتر است زوفای رطب چرکیست که در دنبه و موی زیر
شکم و کنج ران گوسفند جمع و منعقد میگردد و بفارسی سنکلامیش و بترکی شقلداغ نامند بهترین آن آنست که
در آب جوشانیده پشم را از آن جدا کنند و جمع نمایند و کوبیده پشم را اخراج کنند و هرگاه منعقد آن بهمرسد
پشم میان ران گوسفند و بز را جوشانیده چربی آنرا بگیرند در دوم گرم و در اول تر و گویند در اول خشک است
منضج و ملین و جهت مغص و صلابت جگر و برودت احشا و کرده و استسقا شربا و ضمادا نافع و طلای آن جهت
ورم مقعد و رحم و مثانه و جمیع اورام صلبه و تحجر مفاصل و تعقد عصب و آکله و جرب چشم و ریختن مژه
و ابرو و تشنج و شکستگی اعضا و وثی و با پیه مرغابی و طیوخ جهت قرحه گوش و قضیب و فرج و شقاق مقعد
و حمول آن با اکلیل الملک و روغن تازه جهت رفع احتباس حیض و عسر ولادت نافع و مضر محرورین و مکرب
و مصلحش سکنجبین و روغن گل و سرکه و بدلش لادن و مغز ساق گاو و گوسفند و قدر شربتش از یکمثقال تا دو
مثقالست و چون آنرا از پشم جدا کرده بسوزانند جهت قروح مذاکیر و اعضای عصبانی بهترین ادویه است
زولن نزد اکثر سنبل است و مؤلف جامع بغدادی غیر آن دانسته و قایلست که آن دانه ایست مایل بسیاهی و
اندک سبزی مثل ماش و کوچک و طولانی و سرش باریک و در غلافی منحنی مثل شمشیر و تلخ و مسکر و قوی ملین تفریح
و قسم پهن نیز میباشد در سیم گرم و خشک و با سمیت و با قوت جاذبه و ضمادش جهت بیرون آوردن پیکان و امثال
آن از بدن بغایت مؤثر و خوردن آن موجب سبات شدید و مصلحش رب حامض و طلای آن با عسل جهت
رویانیدن موی داء الثعلب و تحلیل اورام و ضماد آن جهت درد سر بارد مفید است زهرج بفتح اول قرنفل مع الماء
شامی و در مغرب قرنفلیه نامند و مذکور خواهد شد و بلغت فارسی مران است و بعربی بر رغوه اطلاق میکنند
و وج را نیز میامند زهرة الاسبوس اسیوس است زهما اسم زباد است و گویند زباد اسم جانور و زهم اسم عطر
آنست زهرة الحجره جوز جندمست و گویند خزاز الحجرات زهر زمین بلغت حرجان آزاد درخت است
زهره بضم الزا بلغت اکسیریان نحاس است زهر اسم فارسی سم است و بعربی اسم شکوفه است زهرة الملح
چیزیست شبیه ببوره و شور طعم و زعفرانی رنگ و تند و بدبو و لذاع در جیبی که آب نیل طغیان کرده در زمینها
پست بماند و از آفتاب آبها خشک کرده زهرة الملح حاصل شود و ماسرجویه گوید که آن شوره ایست که مثل غبار
بر روی نمک معدنی میباشد بغایت گرم و خشک و تند و مجفف و محلل قوی و جهت قروح خبیثه و آکله و تقشر
جلد و رطوبتی که از گوش تراود و جهت غشاوه آثار قروح و منع رویدن موی و با روغنها جهت اعیا کرم اندکی
باشد نافع و آشامیدن آن تا یکدرهم با شراب ممزوج در اسهال قویتر از نمک هندی و مدر عرق و با سکنجبین جهت
صرع نافع و مضر معده و بدلش یکوزن و نیم آن نمک هندیست و قسمی از آن که مایل بسرخی و مانند دانها بهم چسبیده
باشد از جمله سموم قتاله و یکدرهم آن کشنده است و علاج پذیر نیست زهرة النحاس کفی است شبیه بدانهای

که از ریختن

که از ریختن آب بر روی مس تفته ظاهر میشود و آن از کان مس و از مس که اخضر بهم میرسد در قوت قریب بزنگار
و آشامیدن سه قیراط آن مسهل اخلاط غلیظ و مائیه اصفر و غرغره آن با عسل جهت ورم بارده لهاة و تعفن
و مری و با روغنها و مرهمها جهت بردن گوشت زیاد و تحلیل اورام و خشک کردن دانه بواسیر و با شراب جهت
بثور و وضح و بهق سفید و قطور آن در گوش با روغنها جهت کری کهنه نافع و از سموم قتاله است سم البا زیوم
اسم فارسی کمونست زیره رومی اسم فارسی افثیمونست و کرویا را نیز نامند زیت الانفاق و زیت فلسطینی
و زیت رکابی زیت الانفاقست زیتون الارض مازریون سیاهست زیتون بنی اسرائیل حجر الیهود است
زیتون زرباج طرانیث است زیتونیه بلغت مصر ایمارا انوطالی است و گویند قیتیونست زیت
الهرجان زیت السودان است زیقون بلغت دمشق نوعی از درخت سنجد نجمی است زین کانست
زیت الشلجم روغن تخم شلجم است زین صرصر است زیتون الحبش و زیتون جبلی و زیتون الکلب
زیتون بریست زیتون الماء زیتونیست که نزدیک آبها روید و در جمیع افعال ضعیفتر از سایر انواع است و بعضی
گویند زیتونی که در آب نمک پرورده باشند و مسمی بزیتون الماء است زیره صحرایی اسم فارسی کمون
بریست زیره سبز اسم فارسی کمون نبطی است زینیان نانخواه است زیرباج از اغذیه ملطفه است
اصحا و مسکن مرة الصفراست و حدت اخلاط و مفرح و مقطع بلغم و مفتح سده و موافق صاحبان جگر حار و
تبهای نائبه و شطر الغب و مضر امزجه بارده است طریق ترتیب آن چنانکه در شفاء الاسقام مذکور است آنست
که گوشت را بقدر یک رطل ریزه کنند و اگر مرغ باشد از بندها جدا کرده و با دارچینی و نخود مقشر و روغن بگذ
و آب جوشانیده و نیم رطل سرکه و ربع رطل جلاب با شکر سفید و یک اوقیه بادام محلول در گلاب و یکدرهم کشنیز
خشک و مثل آن عود و سداب و قلیلی زعفران اضافه کنند زیتون بری و بستانی میباشد بستانی را درخت
بزرگتر و برگش آبدارتر و سبزتر از بری و بعد از چهار سال بار میدهد و تا هزار سال میباشد رسیده آن گرم
باعتدال و با قبض و نارس آن سرد بغایت خشک و سیاه آن گرم و خشک و سریع الاستحاله بدود و صفرا و مرخی
معده و مغثی و بهترین آن سبز رسیده است که در آب نمک پرورده باشند و با طعام خورده شود نه قبل
و بعد از آن و در اینوقت مقوی معده و رافع آن و مشتهی و حابس طبع و مبهی است و مورث بیخوابی و لاغری و
مصلحش مغز گردکان و بادام و روغنها و سرکه و گویند مضر شش و مداومت آن محرق اخلاط و مصلحش شیرینیهاست
و ضماد آن جهت رفع سبوسه سر و ضماد نارس آن جهت سوختگی آتش و طلای دانه آن با پیه و آرد گندم جهت
ناخن و بجوز سیاه رسیده یا دانه آن جهت امراض شش و ربو نافع و برگش در دوم گرم و خشک و ضمادش
جهت حمره و نمله و منع زیاد شدن آن و شری و نار فارسی و قروح چشم و اورام حاره و التیام پوست سر که منقلع
شده باشد و با عسل جهت داحس و با آرد جو بر ملتحمه ناف طلا کردن جهت اسهال و خوابیدن آن جهت قلاع
و ضماد پخته آن با آب غوره مجری که بقوام عسل آید جهت دندان کرم خورده و ریزانیدن آن و مطبوخ آن در شراب

جهت نقرس و مفاصل و بدستور مضمضه آب طبخ آن جهت دندان کرم خورده نافع و حقنه آن جهت قروح باطنی
مقعد و رحم و عصاره آن در افعال مذکوره مثل برگ آنست و حمول آن جهت قطع سیلان رحم و نزف آن و
آن جهت بر آمدگی حدقه و قطع ریختن مواد بچشم و تاکال برگ نافع و بیخ درخت زیتون را با قدری برگ آن
جوشانیده مضمضه نمایند جهت تسکین درد سر و نطولش جهت زکام و تحلیل رطوبات و بخار آن جهة
اخراج رطوبات دماغی از بینی بغایت موثر و تعلیق بیخ آن بالخاصیه جهت سم عقرب آزموده است و چون
شاخهای باریک و برگ آن را در کوزه کرده در کوره کوزه گری احراق نمایند پس از کوزه بیرون آورده شراب
بر آن پاشیده بار دیگر احراق کنند در همه افعال قویتر از توتیا است و ضماد خاکستر بیخ آن با سرکه جهت
عرق النسا بر بالای عرقوب از جانب وحشی بقدر چهار انگشت جهت قرحه نمودن موضع و رفع علت از مجربات
بیان نموده اند و مولف تذکره ضماد مدقوق برگ و شاخ و اقسام زیتون را در این امر مجرب دانسته است وضماد
خاکستر آن با عسل و آب ثمر آن جهت داء الثعلب و داء الحیه و سعفه و جوششها نافع و رطوبت شاخ تازه آن
که از سوختن آن بهم رسد جهت جرب و سبوسه سر و قروح آن نافع و نطول بیخ و اجزاء آن جهت صداع و تقطیر
و دوار و پاشیدن آن در خانها جهت گریزانیدن هوام و نگاه داشتن عصای چوب آن جهت قبول عامه و قضای
حوایج و برکت موثر است و مضمضه آب نمک که زیتون را در آن خیسانیده باشند جهت استحکام لثه مفید و صمغ
آن در صورت شبیه بسقمونیا و مایل بسرخی است در اول گرم و در دوم خشک و در تقویت ذهن قویتر از کندر
و رافع سعال مزمن و مزاج بلغمی و جهت دفع رطوبات جراحات و با مرهمها جهت رویانیدن گوشت موثر است
و صمغ بیخ آن قویتر و مدر بول و حمول آن جهت دفع احتباس حیض و ضمادش با سرکه جهت جرب متقرح و سنون
آن جهت تسکین درد دندان کرم زده مفید است و چون زیتون را در آبی که آهک طبخ داده باشند بخیسانند
در روز تلخی آن رفع میشود و مجوز دانه زیتون قاطع ربو و سعال است **زیت** بفارسی روغن زیتون گویند
انچه از زیتون رسیده گیرند و زیت عذب نامند و غیر مغشوش سریع الانتشار بر سطح بدن میباشد و اجزای
آن از یکدیگر منقطع نمیگردد بخلاف مغشوش و این نوع در دوم گرم و با یبوست و قبض و قوله برطوبت آن اصلی
ندارد و مغسول آن که با آب گرم بسیار بر هم زده صاف کنند بیلدغ والطفاست و چهارده مثقال آن با
یک رطل آب گرم و ماء الشعیر مسهل قوی و جهت درد اعصاب و عرق النسا و با شراب و آب گرم جهت مغص و
اخراج کرم شکم و قی کردن با آن جهت رفع سمیت ادویه و حقنه آن جهت قولنج و ریحی و سدی و درد مفاصل و عرق
النسا و درد کمر و با مرهمها جهت التیام و اصلاح زخمها و طلای آن جهت دردهای بارده مفید و چون شش سال
بر آن بگذرد زیت عتیق و گرمتر از غیر عتیق و محلل آن ملین طبع و بثره و مصلح ادویه و مضعف قوه آن سمو و مانع
جمود اعضا و رافع ضرر سرما و اکتحال آن مقوی بصر و جهت دفع بیاض رقیق و جرب و سلاق نافع و جهت نزول
آب قایم مقام قدح و طلا کردن آن مسکن الم گزیدن عقرب است و چون روغن تازه زیتون را بجوشانند تا بنصف

رسد بدل عتیق میشود و قدر شربتش تا هفت مثقال است **زیت الانفاق** روغن زیتون نارسیده است و آن
معتدل و قابض است و گویند در آخر اول سرد و در اول خشک است مسمن بدن و مدر و مفتت حصاة و موافق معده
و مقوی لثه و دندان و مانع ادرار عرق و صاف کننده اخلاط و مفتح سده و عفونت و مقوی اعضا و مغسول
آن موافق درد اعصاب و مواد حاره و نیکو کردن رنگ رخسار و روغن زیتون بری قایم مقام گل سرخ و رادع
و مبرد و مانع عرق و حافظ سیاهی مو و انتشار آن و مقوی دندان متحرک و مانع سیلان رطوبات لثه و قاطع
خون لثه است و جمعی مطلق روغن زیتون را در افعال مذکوره نافع میدانند و مخصوص بنوعی دون نوعی
ندانسته اند و هر چند کهنه تر شود قویتر میگردد و انچه از هفت سال بگذرد بهتر از روغن بلسان یافته اند
و بعضی قایلند که تا چهارصد سال باقی میماند و گویند چون بیست و دو درهم آنرا با مثل آن عسل و ثلث آن
کندر و روغن شونیز بالمناصفه در حمام سه روز بنوشند و آب سرد در آن روزها ننوشند از جمیع دردهای
بارده و خدر و فالج و امثال آن نجات یابند و پیران صدساله را هیجان شهوت شود و مجرب دانسته اند و
روغنی که از زیتون متعفن گیرند مولد خون فاسد و بسیار مبخر و مولد حکه و مصلحش شربت بنفشه است
و چون روغن زیتون را با مثل آن آب بجوشانند تا آب بسوزد و تجدید آب بدستور اول نمایند تا شصت بار
و بعد از آنکه آبها سوخته باشد چندان بجوشانند که بنصف رسد بمراتب شتی بهتر از روغن بلسانست و در آن
اسرار عجیبه است **زیتیار** نفط روغن زیتونست که آنرا در ظرف مس بجهت غلظت بجوشانند و بعد از آن بیفشارند
در دوم گرم و در افعال قویتر از حصرم و ضمادش جهت درد مفاصل و عرق النسا و نقرس و استسقا و التیام دیر
زخمهای بدن لاغر و با شراب و با ماء العسل جهت درد دندان و با نقیع ترمس جهت جرب دواب نافع و هر چند
کهنه شود قویتر و در ابدان مرطوبین مولد قروحست **زیت السودان** روغن ثمری است مثل بادام کوچک و لوز
البربر نامند و از درخت خارناکی بهم میرسد و خار مذکور را دواب میخورند و در عراق تنکس گویند و بادام
کوهی نیز گویند و طعم روغن شیرین و خوشبو است در دوم گرم و در اول تر و گویند خشک است مولد خون صالح
و ملطف اخلاط و جهت امراض سوداوی مثل جنون و وسواس و فالج و خدر و ادرار فضلات و تفتیح سده و اورام
بارده نافعست و مولف اختیارات بدیعی غیر روغن لوز البربر دانسته است **زیت الشلجم** بلغت صعید مصر
روغن اقینقطس است **زیت الجبل** بلغت نواحی مصر اسم نفط است **زیبق** بفارسی سیماب و جیوه نامند
نامند از جمله فلزات و معدنیست شبیه بنقره گداخته و از گداز سنگهای سرخ شنجرفی بهم میرسد و در بعضی
بلاد بارده مثل مغرب و روم و اقلیم هفتم فطرانی است که از خاک متکون میگردد و در غیر ظروف شیشه و سرب
و قلعی و جلد سگ آبی و طلا و نقره معدوم میشود در دوم سرد و در سیم تر و با حدت و قبض و استنشاق دود
محرق آن مولد فالج و بطلان سامعه و زردی رخسار و موجب فساد قوتهای دماغ و گریزانیدن هوام و طلای کشته
آن با تخم خربزه و بادام تلخ جهت جرب و حکه و رفع جمیع آثار و آکله و سعفه و طربر و قروح سایله و رفع قمل مجرب

وباکندر و راتیانج وموم وروغن زیتون جهت دانهای آتشك از مجربات است وبدستور دود داده نیز مذکور
همین اثر دارد بشرطی که بحلق وبینی نرسد در یکهفته سه بار بخور کنند وغذای بی نمکدار و غیر لطیف بخورند
وبعد از تغییر دود دهند وچون زیبق را کشته بر پیمانی مالیده بو کردن ببینند مانع تکون قمل کردد وضماد غیر
مقتول آن نیز جهت دانه آتشك وقروح مجربست وخاك زیبق که در ظروف آن بهم میرسد در جمیع آثار مثل
مقتول آنست ودر بیمه مانند آن وآشامیدن غیر مقتول آن بی بیمه وبسرعت از امعاء دفع میشود وبا مغص ودود
قوی وچون کشته آنرا در هر سال چند روز هر روز بقدر حبه تا یکدانك بنوشند وبتدریج زیاد کنند وکوشتابه
بعد از آن بخورند باعث مغص نمیشود وجهت حفظ صحت وتقویت باه وهاضمه وقوت بغیر بی عدیلست ومدد
شربتش غیر مقتول تا دو درهم وبدلش رصاص محلولست ومصعد آن بسیار کرم وبا حدت واز سموم قتاله
ومحرق خلط ومحلل قوتها ومقطع است وطریق تصعید در دستور اول مذکور است وچون غیر مقتول آنرا با
نقره خالص حل نموده بر مس بمالند وبآتش برند مس را مفضض کرده اند وطریق عمل در دستورات مرقوم است

حرف السین مع الالف **سادج** هندی برهمین نامند برکی است بیناق وکل ودر آبهای
ایستاده بلاد هند میروید شبیه ببرك کردکان ومایل بسیاهی وکویا غبار بر آن نشسته وخوشبو وبی چین
وبی خطوط وکویند در بلاد غیر هند نیز میباشد وقوتش تا سی سال باقیست در سیم کرم ودر دوم خشك ومدر
بول وحیض وشیر وعرق ومصلح حال معده ومقوی احشا واعضا وحافظ ارواح واخلاط ومفرح ومفتح
ومحلل ومسمن ومنقی رياح امعا وجهت سیلان آب دهن وبد بویی آن که از شرکت معده باشد وخفقان ووسواس
وجنون ووحشت ودرد جکر وزمن وعسر ولادت ومشیمه ووجع فواد وتقویت حواس ویرقان واستسقا وسپرز
وصلابت ومنع داحس وجمیع امراض مقعد ورحم ودر اکتحال جهت بیاض وسلاق وظلمت بصر وناخنه نافع و
نکاهداشتن آن در زیر زبان جهت لکنت زبان مفید وطلای آن باسرکه جهت احتباس حیض وشیر ورفع بد بوی
زیر بغل وکنج ران وتضمید کوبیده مطبوخ آن در شراب جهت تحلیل ورم اجفان وکذاشتن آن در میان جامه واقمشه
جهت منع کرم زدن آن موثر ومضر بریه ومصلحش مصطکی ومضر مثانه ومصلح آن شربت به وقدر شربتش تا
یکمثقال وبدلش دو وزن آن سنبل هندیست **ساج** درختی است هندی واهل هند ساکون نامند بقدر
درخت چنار وسرخ رنك وصلب مایل بسیاهی وکثیر الورق وخوشبو وثمرش بقدر فوفل ومستطیل ومؤلف
مذکور آنرا آبنوس هندی دانسته است چوب آن در دوم سرد وخشك وبا اندك حرارتی وضماد ساییده آن باآب
سرد جهت درد سر حاد واورام حاره وخوردن نشاره آن مسکن تشنکی والتهاب معده وبماء العسل جهت اخراج
کرم شکم قوی الاثر است وطلای محرق آن که بعد از احراق در آب ماميثا وامثال آن اندازند وساییده باشند
جهت ورم اجفان وتقویت بصر وحدقه نافع وقدر شربتش از یکمثقال تا سه مثقالست ومضر جکر ومصلحش عناب است
وروغن ثمر آن غلیظ وخوشبو وجهت دراز کردن موی ورفع خارش بدن مفیداست وچون نافه مشك را در آن

خشك كردن

کذارند

کذارند حافظ بوی آن ووزن آنرا زیاده میسازد **ساداوران** معرب از سیاه داران است یعنی سیاهی درختان چه که صاحب
دار بلغت فرس درخت وبعربی سواد الحکام نامند بجهت آنکه قسمی از مداد از آن ترتیب میدهند وسواد القضاه
اختیارات ذکر کرده اسم عفص است وانچه کفته که از درخت بطم حاصل میشود اصلی ندارد بلکه چیزیست سیاه
مایل بسرخی وبراق وشبیه بقشر وبا اندك تلخی ودر جوف درختان هند وبلاد حوالی آن بهم میرسد ومخصوص آن
بلاد است ومؤلف تذکره انچه از درخت نارجیل بهم میرسد بهتر دانسته است در دوم سرد وخشك وبا اندك حرارت
محلل ورادع اورام حاره وباآب بارتنك قاطع نزف الدم وسم اعضا است شربا وضمادا وحابس اسهال دموی والتیام
دهنده زخمها وباسرکه جهت ورم قضیب وانثیان وباشراب جهت اورام بارده وباروغن مورد جهت منع ریختن
موی موثر وبغایت مسود آنست وفرزجه آن باسرکه وحقنه آن بی سرکه جهت قطع خون حیض وتقویت رحم ورفع اسهال
نافع ومداومت خوردن آن مولد سودا ومصلحش شکر وقدر شربتش یکمثقال وبدلش دو وزن آن مورد است
سالامندرا اسم یونانی نوعی از عضایه وآن حیوانیست شبیه بمار ودست وپادار ودستها کوتاه تر وبطی
الحرکه وابلق از زردی وسیاهی ودنبالش کوتاه وبترکی بیلانز اغوبرن کویند وآتش در آن تاثیر نمیکند واکر در تنور آتش
اندازند افسرده کند ویکمثقال آن از سموم قتاله وبغایت کرم وخشك ومعفن ومقرح جلد وتدهین دو غنی که در آن
مهرا انجتر باشند سترنده موی وقرحه کننده عضو است وچون دست وپای آنرا قطع کرده واحشاء آنرا اخراج
نموده در عسل چند روز بکذارند عسل از بو جهت درد مفاصل واورام بارده ضمادا نافع وخوردن آن قتال وفاد زهر
آن تخم سنك پشت است **سام ابرص** اسم وزغ بریست ووزغ بلدی سمی بچلپاسه است وآن کوچکتر از
چلپاسه وشبیه بحردون وبانقطهای سیاه وبسمیت چلپاسه نیست وملاقات خون آن بربدن مورث برص است در سیم
کرم وخشك وضماد کوبیده آن بر اعضا جاذب پیکان وخار ورادع ثالیل وتضمید خشك آن بر بدن کرم خورده مسکن
الم وچون شکافته بر موضع کزیده عقرب کذارند درد آن ساکن شود وطلای آن باروغن زیتون جهت رویانیدن موی
ورفع احتباس بول وقطور زبل وخون وبول آن با اندك مشك در احلیل جهت دفع فتق ورتق بسیار موثر وهمچنین جلوس
در طبیخ آن همین اثر دارد وخوردن آن مورث سل وامراض ردیه ومصلحش شربت ریباس وامثال آنست **ساماس**
اسم فارسی نوعی از بردی است بسیار نرم وباریك ومایل بزردی واز آن حصیر ترتیب میدهند سرد وخشك و جلوس
بر آن باعث قروح وجهت دفع بواسیر نافع وسوخته آن قاطع نزف الدم **سابیج** معرب از فارسی واسم نیرو جست
ساسالیوس و **سالیوس** سیسالیوس است **ساجی** اسم هندی ملح القلی است **ساسارکنت** بزر
الانجره است **سانقه** و **ساق اکود** برسیاوشانست **سالیوس** اسم یونانی کوفراست **ساوسن**
اسم یونانی هندبا است وکویند آن نارقیصر است **ساطیریا** و **ساطوریاز** اسم یونانی خصیة الثعلب است
ساق الحمام بلغت مصری رعی الحمامست وانطاکی کوید آن نارقیص است **ساغیبی** و **ساغافیون** اسم
یونانی سکبینج است **سافروس** اسم یونانی فیروزج است **ساردا** اسم یونانی عضایر است **ساطریون**

اسم یونانی جدوار و بمعنی مخلّص الارواح است سارقون اسم یونانی شیح است ساری اسم هندی حب
النیل است سالیطس اسم یونانی حجر القمر است ساسم آبنوس است و گویند نانخواه است ساتاحورا
اسم سریانی باد آورد است سالیس اغریون اسم یونانی کبیکج است ساتهل اسم هندی صعتر است سار
اسم فارسی زرد ورد است ساس اسم فارسی فسافس است ساکونه اسم هندی ساجت است سارسل
اسم هندی قفند است ساکرکوتا اسم هندی حجر البنات است سانیب اسم هندی حیتر است سالیکا
اسم هندی کندر است مع الباء سپستان لغت فارسی است و بعربی دبق گویند ثمر درختی است زیاده
بقدر قامتی ساق آن مایل بسفیدی و برگش مدوّر و بزرگ و بارش در خوشه و در اول زرد و بعد از خشکی
سیاه میشود و در حرارت و برودت معتدل و در اول تر و مسهل محرور المزاج و مواد سوداوی و مزلق و ملیّن
سینه و حلق و مسکن حدت صفرا و عطش و قلیل الغذا و مقوی امعا و جهت حرقة البول و سرفه حار و یابس
و اخراج کرم معده و خشونت صوت و گرفتگی آواز و سحج که از دوای تند بهم رسد و اصلاح ادویه مسهله و نیز
و تبهای حاره و بلغم شور نافع و ضماد مطبوخ آن در دوشاب خرما جهت گشودن دمل آزموده است و قدر شربتش
از سی عدد تا پنجاه مثقال و مضعف معده و گویند مضر جگر است و مصلحش در مبرودین گلسرخت و در غیر آن
عناب است و بدلش خطمی سبج بفارسی شبه و شوق گویند سنگی است سیاه و براق و زود شکن و سبک
در دوم سرد و در سیم خشک و خوردن آن جهت خفقان و گشودن سده و ریزانیدن حصاة و تقویت معده
و یکدانگ آن با شراب مقوی دل و اکتحال محرق و مغسول آن با عسل جهت جلای بصر و تقویت چشم بغایت نافع
و پیوسته در آن نگاه کردن مانع نزول آب و مقوی باصره مشایخ و نگاهداشتن آن جهت رفع چشم بد و تعلیق
آن بر سر دافع درد سر و مضر سپرز و مصلحش آب انجیر و چون سطور دقیقه چند بر صفحه آن از سوره لم یکن نوشته
شود صاحب لقوه پیوسته در آن نگاه کند و در غیر آن نظر نکند در آن روز لقوه از او رفع شود و از مجربات شمرده اند
و نگاه داشتن قطعه آن که بقدر یکمثقال باشد جهت رفع فزع و وحشت آزموده است سبع اسم جمیع حیوانات
درنده است سبع الارض پرسیاوشان است سبع الثمرا افتیمون است سبیان آزاد درخت است
سبوس کندم اسم فارسی نخاله است سبزقبا بلغت اصفهان اسم شقراق است سبب اسم هندی صدف
سپاری اسم هندی فوفل است سبیکی اسم هندی وزغ است سبرغم اسم فارسی شاهسفرم است
مع التاء ستوا بتا بعد از سین اسم هندی قسمی از بیش است ستادری اسم هندی بوزیدان است
مع الجیم سجلاط اسم یاسمین است سجوس بلغت رومی و سجیس بلغت یونانی اذخر است
مع الحاء سحاب بلغت اکسیریان زیبق است سحاب البحر اسفنج است سحوریون اسل است
مع الخاء سخ بخای معجم گیاهی است شبیه باذخر و پرشاخ و تلخ و بدبو در سیم گرم و خشک و مقوی
معده بارده و مفتح سده جگر و هاضم و قاطع بلغم لزج و محلل ریاح و جهت صرع و سکته و فالج نافع و مضر محرورین

ومصلحش ربوب

ومصلحش ربوب ترش و قدر شربتش یکمثقال و بدلش یکوزن و نیم آن اذخر است سخرقس و سخیوس
اذخر است سخیوم زاج احمر است سخافس اسم سریانی اسطوخودوس است سخینس اسم یونانی درخت
مصطکی است سخینا اسم یونانی مصطکی است سخاله انچه از فلزات بسوهان جدا کنند و انچه در حین کوفتن
از آن ریزد مع الدال سدر بفارسی کنار گویند و مراد از این اسم برگ سائیده آنست و بری آن پرخار و ضال
نامند و بستانی کم خار و ثمرش بزرگتر و لذیذتر است و ثمرش شبیه بسنجد و خوشبو و شیرین و با اندکی ترشی و
زرد و سرخ میباشد نشانه چوب آن در آخر اول سرد و در آخر دوم خشک و قاطع نزف الدم و دافع قرحه
امعا و اسهالی که از ضعف معده باشد و دافع استسقا و سپرز و حقنه آن بدستور جهت جراحت امعا و
ذرورش جهت زخمها نافع و قدر شربتش تا هفت درهمست و برگ آن جهت زخمها و تنقیه چرک بدن و تقویت
موی و منع سقوط آن و تقویت اعصاب و طرد هوام و ضماد آن با شراب جهت نضج ورمهای حار و تحلیل آن مفید
و بدستور طبیخ تازه و خشک آن همین اثر دارد و ثمرش در اول سرد و در دوم خشک و بعضی در اول گرم دانسته اند
و نارسیده و ترش آن قابض و لزج و مسهل بعضی و رسیده آن قلیل الغذا و دیرهضم و صالح الکیموس و نیم
رطل آب آن مسهل صفرای معده و امعا و مطفی حرارت غریبه و خوردن ترش آن مانع صعود بخارات بدماغ
و رافع صفرا و تشنگی و آب شیرین آن مفتح سده و کشنده کرم معده و امعا و مضر مبرودین و مصلحش گلقند و در
مزاج محرور سکنجبین و ثمر خشک آن قوی القبض و آرد آن که سویق النبق نامند جهت اسهال مراری و قرحه امعا نافع
و ضماد شکوفه آن در حمام جهت رفع شری مجرب و دانه آن بغایت قابض و ضماد کوبیده آن جهت شکستگی اعضا
و تقویت آن مجرب و طلای مطبوخ آن بحدی که غلیظ گردد جهت سستی اعصاب و عضلات و سرعت حرکت اطفال
موثر و چون دانه آن را بگلاب آغشته زرع نمایند از برگ و بار آن بوی گل آید و چون بعسل آلوده باشند شیرین شود
سداب بیونانی فیجن و در تنکابن و دیلم نیم نامند بستانی آن از درخت انار کوچکتر و پرشاخ و برگش ریزه و بدبو
و بسیار سبز و گویا غباری بر آن نشسته و گلش زرد و در سیم گرم و خشک و تازه آن از خشکی کمتر و برگ و عصاره
آن مدر بول و حیض و مجفف منی و مسقط جنین و قاطع باه و مفتح سدد و محلل ریاح و با تریاقیه و جهت سپرز
و یرقان و قولنج ریحی و امراض سینه و مقعد و رحم و حصاة و بواسیر و آشامیدن آن که با شبت خشک جوشانیده
باشند جهت تسکین مغص و درد پهلو و سینه و تنگی نفس و سرفه مزمن و ورم حار و عرق النسا و مفاصل
و لون و تبهای بارده و چون با روغن بجوشانند جهت اخراج کرم شکم و طبیخ آن در شراب جهت استسقای لحمی و خوردن
با نمک جهت حدت بصر و خاییدن آن رافع بوی پیاز و سیر و قدر قلیل آن مقوی هاضمه و مشهی و با انجیر و گردکان
جهت سموم مشروبه و سموم هوام و مداومت آن هر روز بقدر یکدرهم جهت ازاله فالج و رعشه و فسخ مجرب و تخم آن
نیز همین اثر دارد و آب طبیخ آن بقدر سه اوقیه با دو وقیه عسل جهت فواق مجرب و چون داخل بیضه کنند باعث
خوشبوئی آن و شدت اسکار و رفع ضرر آن میکند و مورث صداع و ثقل سر و مصلحش انار میخوش و بر نیز نیست

وکتاسامیدن تخم آن بقدر هیجده قیراط باشراب جهت رفع مضرت ادویهٔ قتاله ونیم درهم آن جهت عرق النسا و دو
درهم آن جهت ازالهٔ درد کزیدن عقرب و رتیلا مجرب و بدستور جهت کزیدن سگ دیوانه مفید و مانع حمله
وحقنهٔ طبیخ برگ سداب با روغن زیتون جهت نفخ امعا و نفخ رحم وضماد آن محلل خنازیر و با عسل جهت درد
اختناق رحم و مفاصل وضماد مطبوخ آن در روغن زیتون جهت عسر بول و با انجیر جهت استسقاء لحمی وبتنهائی
جهت بهق مجرب و با سرکه جهت رعاف و با ورق الغار جهت ورم انثیان و با موم و روغن مورد جهت حمره و نمله
وقروح رطبهٔ سر نافع و با خود داشتن باعث گریختن حیوانات موذی صاحب شامه و قطور عصارهٔ آن گرم در
پوست انار گرم کرده باشند جهت درد گوش واکتحال آن با آب رازیانه و عسل جهت ضعف باصره و سعوط
عصارهٔ آن جهت صبیان اطفال نافع و مداومت خوردن آن مضعف باصره و مصدع و محرق اخلاط و منی
ومصلحش سکنجبین و انیسون و قدر شربتش تا سه مثقال و بدلش صعتر است وصمغ بستانی و بری سداب بغایت
گرم و خشک وغیر نافع است وجهت قرحهٔ چشم وتحلیل خنازیر و برص و قدر شربت آن بقدر یکدانگ جهت
اخراج جنین و مشیمه مجرب و گویند بوئیدن بوی آن باعث رعاف قوی قتاله است و روغن سداب گرم کرده آنرا
با چهار جزء آب و ده جزء روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهت برودت گرده و مثانه و درد کمر و رحم و استرخا
و درد پهلو و تحلیل ریاح و رفع لرز و گرانی شامه و خوردن آن بقدر نصف اوقیه در حمام جهت رعشه مجرب و
حقنهٔ آن جهت مغص و قولنج ریحی و خلطی نافعست سداب بری برگش باریکتر و کم شاختر و بدبوتر و تندتر
از بستانی در چهارم گرم و خشک و بسموم اقرب و چهار درهم آن کشنده تر از دفلی است و از ملاقات مطبوخ
آن دست ورم میکند و عصارهٔ آنرا چون بر آهن و آبگینه بمالند مانع زنگ آن میشود و چون در مکان گوسفندان
و مرغان بریزند حیوان موذی مقارب آن موضع نکنند وضماد پوست بیخ آن با شراب جهت داء الثعلب نافع
وچون برگ آنرا کوبیده ضماد نمایند موجب جذب مواد و احراق و موت آن عضو میگردد سدای بستیا
سدوس نیلج است سداب غربا اسم سریانی فراسیون است مع الراء سرخس اسم فارسی و یونانی
بطارس نامند و در تنکابن و دیلم حماز گویند و آن بیخی است سیاه مایل بسرخی و پر گره و پر از ریشهای باریک
و بیساق و بی ثمر و بی گل و شاخی از آن بیخ میروید بقدر ذرعی و کمتر از آن و برگهای آن با زواید و خشونتر و نزدیک
بهم بشکل پرهای کبر در بال مرغان میباشد و نوع مادهٔ آن بی شاخ و منحصر در یک برگ مرتفع در دوم گرم و در اول
خشک و مجفف و بی لذع و جالی و مفتح و رافع قمل و مسقط جنین و مسهل قوی اقسام کرم شکم خصوصا با خربق
سیاه و سقمونیا و عسل و شراب و امثال آن و مفرح و دافع بخار سوداوی و محلل نفخ و تا چهار سال قوتش باقیست
و جهت خفقان عسیر العلاج و جراحت گرده و مثانه نافع و آشامیدن یکمثقال آن با سه عدد زردهٔ تخم نیم برشت
سه روز متوالی جهت دفع کوفتگی اعضا و سقطه و ضربه بغایت مفید و چون از نوع نر آن شش رطل تازهٔ نارس
را بقدر باقلی ریزه کرده در دوازده رطل عسل بجوشانند تا مهرا شود و با عسل یکسان گردد و هر روز چهارده مثقال

بوزن

بنوشند جهت رفع درد ورکین مزمن مجرب است و ذرورش جهت جراحات رطبهٔ عسر العلاج بغایت آزموده است
وبرگ تازهٔ آن ملین طبع و چون چند روز بیاشامند مواد متعفنهٔ چشم را به ملک دفع میکند وضمادش بر هر
عضوی موجب اخراج فضول آن و چون با حنا بر سر طلا کنند جهت منع نزول آب مجرب دانسته اند و چون در
خانه برگ آنرا فرش کنند یا آب طبیخ آنرا بپاشند کیک را بر طرف میکند و مضر ریه و مصلحش شیح ارمنی و قدر
شربتش دو مثقال و بدلش قنبیل است سرنج از قلعی سوخته و سفیداب سوخته بهم میرسد و شبیه بشنجرف
و از آن کم رنگتر است و طریق ساختن آن در دستورات مذکور است سردی آن کمتر از سفیداب و خشکی آن
زیاده است و از سموم قتاله است و طلای آن با روغن گل سرخ و روغن زیتون جهت رویانیدن گوشت
زیاد و گوشت مرده و قطع بدبوئی زخم و سوختگی آتش و باز داشتن سیلان خون و حقنهٔ آن با پیه یا آب
بارتنگ جهت قرحهٔ امعا مفید است سرو درخت معروفست و شبیه بجوز رومی در اول گرم و در سیم خشک
و ثمر آن کمتر از سایر اجزا و صمغ آن کمتر از ثمر و تندی و رطوبت سایلهٔ آن ضعیفتر از قطران درخت سرو است
و نشارهٔ چوب آن جهت منع سیلان فضول و با مرصاف جهت تقویت مثانه و دفع بول در فراش و آشامیدن
دو مثقال از برگ سائیدهٔ آن با نیم مثقال مرصاف جهت تقویت مثانه و رفع عسر بول مفید و مضر ریه و مصلحش
کثیرا و محرق مغسول آن جهت سوختگی آتش و غیر مغسول جهت جراحات رطبه و عصارهٔ ثمر تازهٔ آن جهت نواسیر
الانف وضماد پختهٔ آن در سرکه که با ترمس مخلوط کنند جهت قلع آثار بهق و سفیدی ناخن و با ادویهٔ مناسبه
و بتنهائی جهت فتق و التیام جراحات و تقویت اعضای سست و قطع نزف الدم و تجفیف زخمها و تحلیل اورام
و رفع اعیا و با آرد جو و آب جهت حمره و نمله و سوختگی آتش و غرغرهٔ طبیخ آن جهت درد دندان و قروح لثه و
استرخای آن و بخور آن جهت گریزانیدن هوام خصوصا پشه و لعوق آن با عسل جهت سرفهٔ کهنه مجرب و مقوی
معده است و آشامیدن آن با شراب جهت قطع نزف الدم و قرحهٔ امعا و منع انصباب فضلات بمعده و رفع
نفس الانتصاب و ذرورش جهت رفع بواسیر مقعد و بواسیر الانف و با کلنار جهت قرحهٔ رطبه و خایهٔ آن
جهت رفع سیلان آب دهن نافع و چون ثمر و برگ آنرا با آمله و آب سرکه طبخ نمایند تا مهرا شود پس با روغن کنجد
بجوشانند و ثفل آنرا بر موی ضماد کنند و روغن را طلا کنند جهت سیاه کردن و دراز کردن و حفظ سقوط آن
مجرب و تضمید آن با موم و روغن زیتون جهت تقویت معده نافع و بدلش مثل آن انزروت سرخ و نصف آن پوست
انار است سرطان بحری بفارسی خرچنگ نامند در دوم سرد و تر و با جذب و تحلیل و بهترین آن قسم مادهٔ آن است
و علامتش آنکه چون سوزنی بر پشت آن فرو برند آب سفیدی ظاهر گردد و مبهی محرورین و کثیر الغذا و بطی الهضم
و سرو قیر از طبیخ آن با کرفس و رازیانه مفتت حصاة و مدر فضلات و حیض و سحوق آن با بادروج جهت سم عقرب
و با شراب جهت عسر بول و با شیر الاغ جهت گزیدن رتیلا و عقرب و غرغرهٔ شیر کوبیدهٔ آن بقدر یکسکرجه جهت
خناق و درد لوزتین سریع الاثر وضماد تازهٔ کوبیدهٔ آن جهت جذب سموم و تسکین الم گزیدن عقرب و اخراج

بیکان وخار از اعضا و تحلیل اورام حاره نافع و تعلیق چشمهای آن جهت تب غب و تعلیق پاهای آن بر درخت
میوه جهت حفظ سقوط آن و مطبوخ دو سر عدد آن که اطراف آنرا قطع کرده جوف آنرا با آب خاکستر تاک و نمک
شسته باشند و با آب صاف تطهیر نموده باشند و با جو مقشر طبخ داده بنوشند جهت سل و دق و بیوست
اعضا و هزال مفرط حار مجرب و بدستور محرق آن با صمغ عربی و ادویه مناسبه همین اثر دارد و بجهت بواسیر
بغایت نافع و ضماد محرق آن جهت سرطان بستانی آزموده و چون چند عدد آنرا ادنه در دیگ مس قلعی سوزانند
تا خاکستر شود و هر روز یک ملعقه را با نیم وقیه آب بنوشند جهت رفع سم سگ دیوانه گزیده مجرب و باید
بر موضع زخم مرهمی از روغن زیتون و سرکه و جاوشیر گذاشت و اگر مدتی از گزیدن سگ گذشته باشد بقدر
دو ملعقه هر روز بدهند و گویند شرط احراق آن جهت این امر وقتی است که آفتاب در اسد باشد و با مقابله
قمر نباشد و شعرای جالی طلوع نموده باشد و بدستور هرگاه بیکجزو محرق مذکور نیم جزو جنطیانا و عشر جزو کندر
اضافه نموده سه روز یا زیاده بر آن هر روز سه مثقال با آب سرد بنوشند دفع اذیت سگ دیوانه گزیده مینماید
و بدستور چون سه مثقال خاکستر مزبور با یکمثقال و نیم جنطیانا با شراب بنوشند همین اثر دارد و ضماد خاکستر
آن با عسل که باهم طبخ داده باشند جهت شقاق پا و مقعد و شقاقی که از سرما بهم رسیده باشد و شقاق مادّه
سرطانی نافع و گویند مضر مثانه است و مصلحش کا قبرسی و کل مختوم و قدر شربتش از سوخته سه مثقال و از
خام و پخته آن پنج مثقال است **سرطان بحری** خرچنگ دریایی دو قسم است یکی آنکه چون از آب در آرند منجمد شود و
آن سنگی است بقدر سرطان نهری و از آن کوچکتر و صدفی و بزمرود در دوم سرد و خشک و سوخته آنرا جلا
و تلطیف بیشتر و جهت رطوباتی که در طبقات چشم ریزد نافع و مقوی عضلات چشم و جهت ناخنه و سلاق و دمعه
و قطع نزف الدم جراحت و سنون آن جهت جلای دندان و طلای آن جهت کلف و نمش مفید است و قسم دیگر
شبیه بسرطان نهری نیست بغایت مفید و شبیه بملخ است و صیادان ماهی در بلاد دیلم و تنکابن آنرا بقلاب ملیحی
نصب نموده صید ماهی بآن میکنند سرد و تر و محرق آن در خواص ضعیفتر از قسم اول است و خوردن آن کشنده است
سراج القطرب مرکبابی که در شب درخشد باین اسم نامند و قطرب اسمی است شامل کرم شب تاب و شامل حیوانی
بقدر مگسی که بر روی آب همیشه حرکت کند و سراج القطرب بشامل او افیون و نجیل است و اخیر بلغت مغربی
نباتی است کثیر الوجود میان کتان گلش مانند گل سرخ و بیخش بقدر کردکان و ماکول بعضی مردم است و افیون
مذکور شد و مؤلف مالا یسع گوید از مطلق این اسم مراد یبروح صنمی است **سرکه هندی** اسم کانجی است و مذکور
خواهد شد انشاء الله **سرمق** معرب از سرخ فارسی و آن قطف است **سرد** بدال اسم شامی کوفس است **سراج
القطرب** حباحب است **سرطراط** بسکون طاء فالوذجیست **سردوله** اسم اندلسی جوز رومی است **سراج القطرب**
نباتی است که تا خشک نشده باشد در شب درخشد و گویند یبروح الصنم است و گویند اسم مشترکست مثل سراج القطرب
سردساد انثوق است **سراد** خلال است **سراج الظلام** کندس است **سراثیون** اسم یونانی اسارون است

ابرون

سرمون اسم یونانی پرسیاوشانست **سرخطوس** اسم یونانی شیطرجست **سروجبلی** عرعر است **سرحان**
ذئب است **سریقون** زنجفر محرقست **سرچه** اسم ترکی عصفور است **سرذین** بدال بعد از را اسم ادیر است **سرغ مرز**
اسم فارسی آذان العنز است **سرکه شیره** اسم شیر خشت است **سرمه** اسم فارسی اثمد است **سرگین گاو** اسم فارسی
اخثاء البقر است **سرگین** اسم فارسی زبل است **سراویل الطوال** قسم اخیر لبلاب کبیر است **سرگین سوسمار** اسم فارسی
بعر الضب است **سرگین خروس** اسم فارسی خرء الدیک است **سرمه سوخته** اسم فارسی ابار است **سریش** اسم فارسی
اشراس است **سریشم ماهی** اسم فارسی غری السمک است **سرکه** اسم فارسی خل است **سریشم پوست حیوانات**
غری الجلود است **سرمه** لغت شیرازی و آن قثاء است **سرهلی** اسم هندی حب النیل است **سرس** اسم هندی
لحیة التیس است **سرکیدال** اسم هندی عنب است **سرسون** اسم هندی خردل ابیض است **سرا** اسم هندی
خمر است **سرها** اسم هندی اغذ است **سرماشق** اسم ترکی عشقر است **مع الزاء** **سزما** بزای معجمه اسم نبیذ
الحنطه است نزد اهل بغداد **مع السین** **سسالی** معرب از ساسالیوس یونانی است **سسی** اسم هندی
ارز است   ملبعه فرنگی چوبیست که بجای چوب چینی در علت آتشک وغیره استعمال مینمایند و ظاهرا
چوب صنوبر باشد چه مؤلف تذکره چون صنوبر را نایب مناب چوب چینی بیان نموده است و حقیر مشاهده آن
نموده و فرقی نیافته است **مع الطاء** **سطرونیون** بیونانی اسم نباتی است که اکثر در گندم زار میروید و با گندم
میرسد ما بین گیاه و شجر و ساقش باریک و پرکره و بیشاخ و برگش بقدر انگشت ابهام ما بین طول و استداره و سر برگها
آویخته و از یکدیگر متباعد و در رنگ شبیه ببرگ کلم و در آخر شعبهای ریزه و بجای ثمر قبهابران شعب و سفید صنوبری
و گلش سفید و زرد و بیخش دراز و سفید و با اندک تلخی و خوشبویی و تندی و معطس و آن غیر کندش است و تخمش
مثل زیره و در آخر سیم گرم و خشک و بیخش قوی تر از سایر اجزا و مستعمل است بغایت جالی و تند و مدر حیض و
قاتل جنین و محلل قوی و جامه با آن شسته میشود و آشامیدن آن با عسل مسهل رطوبات بارده و جهت امراض
جگر و عسر النفس و یرقان سددی و با جاوشیر و بیخ کبر محلل ورم سپرز و مدر بول و مفتت حصاة و ضمادش با آرد
جو و سرکه جهت جرب متقرح و مطبوخ آن با شراب و آرد جو محلل اورام حاره و سعوط آن جهت تنقیه دماغ از
فضلات و قطور ش در بینی جهت درد دندان و در فرزجات منقی رحم و در ادویه چشم جالی و مقوی بصر و طلای
آن رادع بهق و جمیع آثار و باکلا ارمنی جهت حکه و جرب بغایت مفید و سعوط ربع درهم آن با بیست عدد زیره
کرمانی و زیت الانفاق جهت لقوه مجرب دانسته اند و قدر شربتش تا نیم درهم و مضر سینه و محرق اخلاط و مصلحش
کثیرا است و مؤلف اختیارات آنرا بیخ عرطنیثا و مؤلف تذکره کندش دانسته است و در ایشان سمیت غالب است
بخلاف سطرونیون و بحسب ماهیت ظاهر میگردد که غیر از دو و کندش باشد **سطاخیس** بیونانی نباتی است ما بین
گیاه و شجر و شبیه بفراسیون و از آن درازتر و سفیدتر و پربرگ و برگش ریزه و سفید و خوشبوی مایل بکراهت
و با اندک زغبیت و شاخهای بسیار از یکجا رسته و گلش ریزه مایل بزردی و انبوه و طعمش تند و تلخ و منبت آن

دامنهای کوه و زمینهای خشک در چهارم خشک گرم و در آخر اول خشک و مدر قوی بول و حیض و مفسد جنین
و مخرج آن و مسکن خفقان بارد و منقی مرة السوداء و جهت توحش مالیخولیا و وسواس و دردهای ریحی شکم و تقویه
دل نافع و قی کردن با مطبوخ آن جهت سکته و لقوه نافع و جهت تحریک باه و نشاط خیل مجرب دانسته اند و چون در روغن
زیتون جوشانیده در گوش چکانند و بدستور طلا کنند جهت رفع درد دندان نافع و قدر شربتش تا یک درهم است
سطراطیوس یونانی نباتیست که بر روی آب بهم میرسد شبیه بیادر نجبویه و در پنج سرد و تر و رادع اورام حاره
و جهت حرقة البول و ادرار خون کرده و التهاب اعضا نافع و در جمیع افعال قریب بطحلب است سطاریوس
یونانی اسم نباتی است مابین شجر و گیاه و شبیه بصعتر و با شجار مجاوره می پیچد و بتنهایی نمیروید کلش
شبیه ببنفشه و چندین عدد نزدیک بهم متلاحق شده و اندرون گلها زرد و ساقش سبز مایل بسیاهی و برگش
مثل برگ بنفشه و ضخیم و در اصفهان کلاعقرب و بفارسی برابران نامند و در باغها بسیار است و آن غیر
فارسیتین است مرکب القوی و رادع اورام حاره و بارده و برگ و گل آن را چون کوبیده ضماد نمایند جهت گزیدن
عقرب و زنبور و رتیلا و سایر هوام شربا و ضمادا مجربست سطرکا لغت سریانی و آن میعه یابسه است سطراک
زرنباد است سطیوس اسم یونانی جلنار است سطیغوس اسم یونانی زوفا است سطیلوس اسم یونانی
جدوار است سطفلین اسم سریانی جزر است سطاح اسم جنس گیاهی است که بر روی زمین پهن میشود
مع العین ه سُعد بیخی است بقدر زیتون و بزرگتر از آن و سیاه و اندرونش سفید و خوشبو و بفارسی مشک
زیر زمین و بترکی طپلاق و در تنکابن اسکو نامند و برگش شبیه ببرگ کندنا و از آن در ازتر و باریکتر
و با صلابتر و اندک خشونتر و کم عرض در آخر دوم گرم و خشک و مجفف بلاغم و مدر بول و حیض و مفتت حصاة
و مفتح افواه عروق و مخرج عفونات و جهت سم عقرب شربا و ضمادا نافع و بدستور جهت تقویت اعصاب و تحریک
باه بسیار مؤثر است و آشامیدن آن جهت زیاده کردن فهم و عقل و رفع ریاح و تقویت معده و نیکویی رخسار
و خفقان و یرقان و صداع بارد و بواسیر مقعد و بواسیر الانف و تقویت هاضمه و با روغن جهت الخضرا جهت درد
کمر و سردی کرده و مثانه و تقطیر البول و تبهای کهنه و قطع قی و جهت برودت رحم و بهم آوردن فم آن شربا و حمولا
و جهت تقویت دندان و لثه و خوشبوی دهان و رفع قروح آن سنونا و جهت گوشت آوردن جراحات مزمنه
که بسبب زیادتی رطوبات باشد و جهت دردهای بارده و ریحی ذرورا آن ضمادا نافع و قطور آن جهت گرانی
سامعه و طلای آن با زفت جهت جوشش سر و غسول آن جهت سرخ کردن گونه و آشامیدن یک وقیه از شراب
که یک وقیه از آن در یک رطل شراب جوشانیده باشند جهت دفع اقسام کرم معده مجرب و استعمال کردن آن با
بیخ باعث قوت آنست و مضر حلق و صوت و مصلحش شکر و مضر ریه و مصلح آن انیسون و مداومت آن محرق
خون و مولد جذام و مصلح آن سرد و زرد هر که خیسانیده است و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش مثل آن
سنبل الطیب است و نصف آن مرو و ربع آن دارچینی است و قسمی از سعد هندی که شبیه بزنجبیل است

و مصنوع آن برنگ زعفران از جمله سموم و محرق و مقرح جلد و دود انک آن مورث جنون و زیاده از آن
کشنده است و طلای آن در ساعت موی را سترده باعث جراحت جلد میگردد سعدان اسم عربی گیاهی است شبیه
بگیاه خسک و خاردار و سفید تر از آن و برگش از آن نرمتر و ثمرش مدور و پرخار و تخمش پهن است و اعراب
معتقدند که بیخ و ثمر آن مدر بول و قاطع زحیر و اسهال است سعوط انچه در بینی کنند و مایع باشد باین
اسم نامند و از اختراعات جالینوس است و عود العطاس را نیز باین اسم مینامند سعالی و سعلب
فنجربونست و حشیشة السعالی نیز گویند سعیب عود بلسانست مع الغین ه سغیر بغین معجمه سرخوا
سغبین بدستور بغین معجمه سکبینج است مع الفاء ه سفرجل بفارسی بهی و آبی و بترکی هیوا
نامند و آن معروفست شیرین آن در برودت قریب الاعتدال و در آخر اول تر و مدر بول و مقوی معده
و دل و دماغست و مفرح و مسرت افزای روح حیوانی و نفسانی و طلای آب آن که گرم کرده باشند استعمال نمایند
جهت دفع تهیج اطراف و سوء القنیه مجربست و ترش آن در اول سرد و در دوم خشک و در تقویت معده و بیشتر
از شیرین و جرم هر دو قابض و اکثار آن مسهل بعسر خصوصا بعد از غذا و حابس طبع حار المزاج اند در خلاء معده
و بوییدن اقسام آن مفرح و مقوی قوتهای روح حیوانی و نفسانی و خوردن آن جهت تفریح و رفع وسواس و کسالت
و خفقان و حفظ جنین از اسقاط و برانگیختن اشتها و ضعف جگر و معده و فم آن و جهت یرقان و درد سر مزمن
و نزلات و منع صعود بخارات بدماغ و دل و انصباب مواد و رفع خواهش گلخوردن و امثال آن و اسهال و تشنگی
و التهاب و رفع مستی و حرقة البول و غثیان و قی و درد فم معده که از ریختن مواد محترقه باشد و از الزبد بوی
عرق نافع و آب آن جهت رفع نفث الدم مفید و جرم آن مسدد و در مضرتها قوی تر از آب آن و مصلحش مربا کردن است
با عسل و قطور آب آن در احلیل و فرج جهت حرقة البول و جراحات مجاری بول بغایت مفید و بریان کرده آن در آتش
بقدری که رنگش تیره شود جهت قطع اسهال مزمن مجربست خصوصا چون جوف آنرا خالی کرده جوز بوا از بیخ نموده
در آن جای داده پخته باشند و مضر احشای ضعیفه و مغثی و قصب الریه و مورث عشر و سرفه و قولنج خصوصا
جرم غیر مربای آن و مصلحش عسل و انیسون و امثال آن و قدر شربتش از آب آن در تداوی تا سی درهمست و رب به
ترش در آخر اول سرد و خشک و قابض و قاطع قی و اسهال مراری و مانع صعود بخارات و مسکن تشنگی و حرارت
و در معده و امعایی که خلط موجود باشد مسهل بعض و مضر صاحب سعالست و رب به شیرین قریب الاعتدال
و یبوست در آن غالب و قبض آن کمتر از قسم ترش و در جمیع افعال مثل آن و در احشاء ضعیفه انسب از آنست و قدر
شربتش هر یک از آن تا بیست درهمست و شکوفه تازه به معتدل و با قوت قابضه و مسکن درد سر و غلیان حرارت و مقوی
دماغ و دل و معده و مربای آن جهت تقویت احشا و سینه و دل و خفقان حار و منع صعود بخارات مؤثر و ضماد جرم
برو شکوفه آن بدستور و برگش جهت حبس فضلات از انصباب باعضا و اورام حاره چشم و سایر اعضا و تضمید برگ
آن جهت تجفیف زخمها نافعست و پرزی که بر روی به میباشد که زغب و خمل گویند بسیار قابض و بغایت مضر حلق

وصوقت و ذرور آن جهت نزف الدم جراحات مفید و خاکستر شاخهای تازه درخت بید و برگهای تازه آن
آن در سم افعی بهتر از تریاق و جهت سلاق و حکه و سبل و دمعه و جرب نافعست و روغن برگ که آب مطبوخ
مهرای آنرا با ضعف آن روغن زیتون جوشانیده باشند تا روغن خالص باقی بماند سرد و قابض و جهت جرب
و سبوسه سر و نمله و قروح دهان و دوار و طنین و ماندگی و حرقت رحم و بول و منع ادرار عرق مفید و آشامیدن
آن جهت نفث الدم و صداع حار و ورم حکه و اسهال مزمن و زحیر حار و قرحه امعا و رفع سم ذراریح و دوده خشت
الصنوبر نافع و حقنه آن همین اثر دارد و روغنی که از شکوفه بطریق روغن گل سرخ ترتیب دهند در افعال ضعیفتر ازان
و بهدانه در دوم سرد و تر و با اندک قوت قابضه و لعاب آن جهت خشونت حلقوم و حلق و سرفه حاره و با شیر و تنگی
حرارت معده و تبها و سوزش زبان و دهان و یبوست آن و طلای آن جهت سوختگی آتش و دفع ضرر حرارت آفتاب
بغایت نافع و مصمغ دانه آن جهت رفع کندی دندان مفید و مغز دانه به مبهی محرورین و موافق اعضای تنفس
و جهت سل و قرحه امعا و سعال و گرفتگی آواز نافع و قدر شربتش دو مثقال و از لعاب آن تا ده مثقال و مضعف و مرخی
معده و مصلحش در محرورین شکر و در مبرودین رازیانه و بدلش بزرقطونا است سفاریکس اسم یونانی نباتی است
که در معموره منبت میروید و ساقش تا بقدر دو شبر و برگش مشرف و متفرق و شبیه ببرگ شاهتره و از آن بزرگتر و
گلش بزرگتر از اقحوان و وسط آن زرد و بعضی را گل زرد و وسطش سفید و در طعم مایل بتندی و تلخی و ضخامت و بخور
آن از ماکولاتست و بعضی آنرا از اقسام بیاذریج دانسته اند در آخر دوم گرم و خشک و مدر بول و حیض و مفتح
سدد و احشا و مقوی معده و مسکن درد گرده و مثانه و تریاق سموم و سی مثقال از گیاه آن با شکر و پنج درهم
هلیله زرد مسهل اخلاط غلیظه و بدستور پنج درهم گل آن با مثل آن هلیله زرد و عسل مسهل قویست و مضر جگر
و مصلحش کثیرا اسفندولیون اسم یونانی نباتی است برگش شبیه ببرگ چنار و برگ جاوشیر و ساقها بقدر ذرعی
شبیه قثاء از باینه و تخمش شبیه به حبالیوس و از آن پهن تر و سفیدتر و ثقیل الرایحه و بیخ آن شبیه بیخ بزرب
و منبت آن اماکن رطبه است در دوم گرم و در آخر آن خشک و مسهل بلغم و مفتح و جهت یرقان سددی و قولنج و
درد جگر و عسر نفس و ربو و صرع و بواسیر و اختناق رحم و قطور آب تازه آن جهت تنقیه چرک گوش و ضماد آن جهت
بواسیر و نواصیر نافع و آشامیدن تخم آن و جلوس در طبیخ آن جهت اختناق رحم و بخور آن جهت افاقه مسبوت و لیترغش
و سکته و صداع مزمن بغایت مؤثر و نطول آن با روغن زیتون همین اثر دارد و ضماد گل آن با شراب جهت منع ریاح دبی
قروح خبیثه و نمله مفید و مضر گرده و مصلح آن کثیرا و قدر شربتش از تخم آن تا دو مثقال و از بیخ آن دو درهم و جهت
یرقان بیخ آن بهتر است از تخم آن سفیدمرز و در اصفهان سفید سلم نامند و آن نوع صغیر عصی الراعی است
سفیداسفند اسم فارسی حرمل ابیض است سفند اسم فارسی حرمل است سفنامن بیونانی اسم خیار است
سفرجل هندی اسم سل است سفندیلوس اسم یونانی شاهتره است سفلینوس اسطولوقندریون است
سفیس اسم یونانی سمکة صیدا است سفیوش اسم فارسی بزرقطونا است سقش الکرم عسالج الکرم است

سفیداب اسم فارسی اسفیداج است سفیداب یزدی اسم فارسی اسفیداج جصاصین است سفیدمهره
اسم فارسی قسمی از ودعست سفال اسم فارسی خزفست سفیدخار اسم فارسی عوسج است سم القاف
سقمونیا آنرا بعربی محموده نامند عصاره نبات پرشیر است که شاخهای بسیار از یک بیخ میروید و بقدر سه
چهار ذرع بر روی زمین پهن میشود و در بعضی مکانها که باشد که راست ایستد و ظاهر آن با رطوبت چسبنده
و برگش مثل برگ لبلاب و نرمتر و سبزتر و باریکتر از آن و گلش سفید و مستدیر و میان تهی و ثقیل الرایحه
و بیخش سفید و بقدر زردک عظیم حجم کوتاه و بدبو و پر از رطوبت و چون ابتدای بیخ آنرا قطع کرده و اطراف
را از خاک خالی نموده و برگها فرش کنند رطوبت لبنی آن در برگها جمع شده بردارند و بهترین آن صاف سبک
و زن پر سوراخ شبیه باسفنج است که زود ریزه شود و مایل بکبودی و زردی و سفیدی باشد و محلول
آن در آب سفید شود و نیکوترین آن جرمقانی است که از بلاد جرامقه خیزد و سیاه آن قتالست و هرچه بصفات
مذکوره نباشد مصنوع از شیر تیوعات خواهد بود و قوت غیر مشوی تا سی سال باقیست و بعد از آن قوت مسهله
زایل گردیده مدر میشود و مشوی آنرا تا سه سال قوت باقیست و شرطست که در میان سیب و به و خمیر تشویه
کنند و با مثل آن مصلحات استعمال نمایند مثل مصطکی و عود و کثیرا و زنجبیل و صبر و روغن بادام و ابن تلمیذ
سنای مکی و انیسون را بهترین مصلحات دانسته است و در محرورین با عصاره گل سرخ و ربوب استعمال
نمایند و باید مبالغه در سائیدن آن نکنند که باعث ضعف فعل آنست و در محرورین و ضعیف القلب و اطفال
و ضعیف الاحشا در هوای بسیار سرد و بسیار گرم استعمال آن نکردن اولی است در سیم گرم و در آخر دوم خشک
و مسهل صفرا و لزوجات مخلوطه با آن و جاذب از اقاصی بدن و مقوی فعل هر مسهل و بغایت سریع العمل و قاتل جنین
و کرم معده و جالی و محلل و مفتح و مدر فضلات و جهت گزیدن عقرب شربا و ضمادا نافع و با مثل آن تربد چون باشیر
بنوشند جهت اقسام کرم معده و امعا مجرب و بالاجورد جهت امراض سوداوی و با زنجبیل و تربد جهت مواد بلغمی
نافع و زیاده آن مضر دل و معده و امعا و حکه و مورث تشنگی و کرب و غم و رافع اشتها و زیاده از نیم درهم آن
کشنده است و ضماد آن جهت بهق و برص و با روغن بادام جهت درد سر و با روغن زیتون جهت جراحات و با عسل
جهت عرق النسا و با سرکه جهت قوبا و صداع ضربانی و با زهره گاو و ترمس مطبوخ چون بر حوالی ناف طلا کنند جهت
اطلاق نمودن اطفال و ضعیف الاحشا مؤثر و بیخ آن محرق و محلل و ضماد آن جهت برص و درد مفاصل و تحلیل
اورام نافع و ضماد برگ آن در افعال ضعیفتر از بیخ آن و فرزجه جمیع اجزای آن مخرج جنین و قاتل آن و قدر شربتش
از نیم دانگ تا دو دانگ و از برگش تا یک درهم و بدلش یک وزن و نیم آن صبر زرد و نیم وزن آن هلیله زرد و گویند
لا غیر بدل آنست و چون سقمونیا را با گلاب و آب سماق و به سائیده قرص کنند بهم جهت سفاید است و خوردن
دو مثقال از بهی که در آن محموده را مشوی کرده باشند با قدری بنفشه جهت امراض صفراوی و رفع تبها مفید
و نفی مضرتست و از خواص آنست که چون سائیده آنرا فرش و لحاف دبق نموده و در شده و صل بوطه احتیاط

بلیغ کنند آنرا عقد کند و مجربست **سقولوفندریا** اسم یونانی حیوانیست مثل عنکبوت و پایهای بسیار دارد
و متاخرین آنرا ابو سبع و سبعین و متاخرین آنرا اربعه و اربعین نامیده اند و از سموم است و طلای مطبوخ
بیخ آن در روغن زیتون سترنده موی و جهة دفع حکه مجربست **سقنقور** حیوانیست شبیه به بزمجه و دنبال
آن دراز و دست و پا دارد و ابو القاسم عبد الرحمن تمیمی بیان فرموده اند که در بلاد هند مشاهده کرده بقدر
دو ذرع سوای دنباله و عرضش زیاده بر نیم ذرع و ملون بزردی و مؤلف شفاء الاسقام مخصوص حضن بن
علی مصری مخصوص بلد فیوم دیار مصر دانسته و اکثر اطبا بیان نموده اند که در بلاد کنار نیل و قلزم و بلاد
هند میباشد و جنس آبی آن معروف بود لمانی و جنس معروف بری بود لمطلق است و ماده آن تخم را در ریک
سواحل پنهان کرده زیاده از بیست عدد متکون میگردد و پشت آن ملون بزردی و سیاهی و نر آنرا دو
قضیب و ماده آنرا دو فرج میباشد و خصیه آن شبیه بخصیه خروس و در جوف کمرگاه آن و در آب و
سواحل تعیش میکند و خواص مشهوره آن در جنس نر موجود است که در بهار قبل از جفت شدن بماده
صید کرده باشند و شکم آنرا از احشا بغیر کرده پاک نموده با نمک انباشته باشند و در سایه خشک کرده
و قویترین اجزای آن در تقویت باه کمرگاه و ناف و منبت دنباله است و نمک آنرا نیز تاثیر عظیم میباشد تازه
غیر نمکسود در دوم گرم و تر و بغایت مسمن و نمکسود آن در سیم گرم و در اول خشک و بغایت مهیج بحدیکه
بسبب شدت نعوظ و ادرار منی بمرتبه هلاک رساند و اطفای آن کافور و تخم کاهو میکند و جهة فالج و لقوه
و نقرس و رعشه و خدر و کزاز و مفاصل نافع و مضر محرورین و مصلحش دوب حامض و تخم کاهو و طبیخ عدس
و معین فعل آن عسل و شراب و نبیذ زبیب و تخم نیمبرشت است و شربتش تا سه درهم و بدلش سمکه صیدا
و قضیب مجفف گاو کوهیست و جمعی خصیة الثعلب را بدل آن دانسته اند اصلی ندارد و مهر یادس گوید
طلای خون آن با هلیله و آمله تغییر رنگ وضح و برص میکند **سقر** بسین و بصاد مهمله اسم عربی دوشاب
خرماست و در قانون الادب بصاد آمده و اطبا ابحر بصاد است اسم باشه میدانند **سقنقس** سقنقور است
سقی و علا اسم سریانی بسفایجست **سقر بیوس** اسم یونانی عقربست **سقراغانیوس** دلبوث است
سقوریون اسقردیونست **سقراطیون** اسم یونانی فعیلا است **سقولوس** اسم یونانی حرشف است
سقونیا اسم یونانی صابونست **سقرچین** اسم ترکی زرزور است **سقر** اسم ترکی علک البطم است
سقو النجار اسم ترکی خراطین است **سقر قوبروقی** اسم ترکی ماهیزهرجست **سقر** اسم ترکی بقر است
مع الکاف ه **سکر** بفارسی شکر نامند و آن عصاره نباتی است مثل نی و بی تجویف که بعد از طبخ
منعقد گردد هرگاه بی تصفیه باشد سکر احمر نامند و چون بار دیگر طبخ داده و صاف کرده در ظرفی ریزند که
درد آن جدا شود مسمی بسلیمانی است و چون طبخ دیگر داده در قالب صنوبری ریزند آنرا فانید گویند
و اگر در طبخ ثالث مبالغه نموده باشند ابلوج خوانند و بفارسی قند مکرر گویند و هرگاه در قالب مستطیل

مساوی الطرفین ریزند معروف بقلم است و چون طبخ دیگر داده در شیشه ریزند موسوم بنبات قواری است
و چون با آب طبخ داده با کفچه بسیار برهم زنند تا منعقد گردد و آنرا طبرزد نامند و اکثر قسم صلب قند مکرر را
مخصوص این اسم دانسته اند و آب نیشکر در اول گرم و در آخر تر و ملین طبع و حلق و سینه و شش و جالی رطوبت
آن و جهة سرفه و احتباس بول و حرقت آن نافع و مولد خون و مورث نفخ و صمغی که مثل نمک بر نی شکر ظاهر میشود
جهة جلای باصره نافعست و شکر سرخ در دوم گرم و در اول تر و سلیمانی در آخر اول گرم و در اول تر و طبرزد
و نبات قریب الاعتدال و بهترین اقسامست و هرچه صافتر باشد حرارتش کمتر است و هرچند کهنه شود خشکی
در آن غالب میشود و انواع شکر صالح الغذا و مسمن و جالی و ملین طبع و اعضاء تنفس و مقوی ارواح و قوای جگر
و محلل ریاح امعا و مبهی و سریع النفوذ بعمق بدن و مانع پیری و مولد خون صالح و باعث استحکام اعصاب و
استخوانها و رافع خلط سوداوی و امراض آن و در تغذیه مرضی سریع الاثر و با آب گرم و روغن بادام جهة بحة
الصوت و تسکین قولنج بادو مثل آن روغن که نیمگرم بنوشند جهة رفع سده جوف و تنقیه زنان صاحب نفاس
نافع و بجهة عسر بول مجرب و مداومت خوردن نبات در روزی بقدر یکوقیه رافع سرفه و خشونت آواز و خشونت سینه
و درد آن وارتعاش و خفقان که از کثرت جماع باشد و اکتحال آن جهة جلای بصر و بیاض چشم و لحم زاید و با مروارید
و سرگین سوسمار جهة سلاق و جرب مجرب و مالیدن نوع صلب آن بر پلک چشم رافع جرب و ضماد آن با کبریت وقطران
و سندروس و نوشادر جهة قوبا و برص و سایر آثار قریب الفعل است و ذرور آن جهة بریدن گوشت جراحات و
رویانیدن گوشت تازه و بخور اقسام آن جهة زکام رفع بغایت موثر و مضر صاحبان سل و اسهال و مغص و صفراوی
مزاج و مولد خون صفراوی خصوصا در حین که تشنگی مفرط استعمال کنند و اقسام کهنه محرق خون و مفسد اخلاط
و مصلحش بادام و شیر تازه و ترشیها و آب انادین و ببر و طباشیر و کاهو و امثال آن و بدلش در تقویت باه و تلیین و ترطیب
مثل آن ترنجبین و در تسکین قولنج عسل و قدر شربتش تا سی درهمست **سکر العشر** شبنمی است که بر درخت
عشر منعقد گردد شبیه بپارهای نمک و سفید آنرا یمانی و سیاه آنرا حجازی نامند و ثمر آن مسمی بجز فع است و بهترین
آن یمانیست که اولا بمذاق شیرین با قبض در آید و بعد از آن احساس تلخی شود در اول گرم و خشک و ابن تلمیذ معتدل
والطف از شکر دانسته و حجازی آن کمتر از یمانی و اقسام آن مفتح و مقوی جگر و ریه و جالی و ملین طبع و
اعضای تنفس و جهة درد سینه و سرفه و درد معده و جگر و گرده و مثانه و قرحه شش و با شیر شتر جهة استسقا
و با شیر گوسفند جهة سعال بهتر از دهر قاوندی و مداومت آن با آب گرم تا یکماه هر روز بقدر یکوقیه جهة ربو و ضیق
النفس از مجربات شمرده اند و اکتحال آن جهة قوت باصره و بیاض نافع و مصدع محرورین و مصلحش روغن بادام و بدلش
بعضی گویند شکر تیغال و قدر شربتش یکوقیه و قوتش تا هشت سال باقیست و مؤلف اختیارات بدیعی تصریح نموده که
آن شکر تیغالست و غلط او اصح چه نبات آن از اشجار بادیه و بر شیر است بحدیکه از مقطع یکدرخت آن زیاده از
یک طل شیر جمع میشود و سه درهم آن کشنده است بجراحت شش و جگر و شاخهای آن بسیار دراز و باریک و برگ

ربو و سعال و درد حجاب و معده و رحم و منع زکام و رفع سمیت ادویه سمی و تبهای بلغمی و وحدها باصل و تقویة
تنقیه رحم و خوشبو کردن آن و تحلیل ریاح نافع است شربا و ضمادا و بخورا و اکتحالا و جلوس در طبیخ آن و
تدخین بخار آن جهت بهم آوردن فم رحم بسیار موثرات و مضر کرده و مصلحش کثیرا و مضر امعا و مصلحش آب
سپستان و کثیرا و بدلش دارچینی و قدر شربتش تا دو درهم است **سلق** بفارسی چقندر نامند انچه در
غایت سبزی و بزرگی برگ باشد سلق اسود گویند و انچه در بن برگ و مایل بزردی و ساق باریک باشد سلق
ابیض نامند مرکب القوی و حرارتش در اول و با یبوستی قلیل و قوت قابضه و رطوبت مائیه و جالی و محلل و مصفی
وجرم آن حابس طبع و مائیه آن ملین آن و قلیل الغذا و نفاخ و مفتح و مقطع بلغم و جهت رعشه و محرک
باه موافق و بهترین اجزای آن آب برگ و ساقهای برگ آن بهتر از بیخ آنست و از طبیخ بوره قلیل
آن زایل میگردد و خوردن آن که با سرکه و خردل طبخ یافته باشد جهت رفع سده طحال بسیار موثر و جهت درد
کمر و گرده و مثانه و امراض مقعد نافع و آب آن با ادویه مسهله معین اخراج بلغم و جهت مفاصل و نقرس نافع
و سعوط آن جهت تنقیه فضول دماغی و با زهره کلنگ جهت لقوه و صداع و شقیقه و حمره عین و قطور نیمگرم
آن با روغن بادام جهت درد گوش و نطول طبیخ برگ و بیخ آن جهت خزاز و نخاله سر و قمل و صئبان که بفارسی رشك
نامند مفید و ضماد آب نیمگرم آن با بوره ارمنی جهت تهیج پشت پا و استسقا مجرب و حقنه آن جهت اخراج ثفل
و بیخ مقعد مفید و طلای برگ پخته آن جهت سوختگی آتش و جوششها و بادسرخ و ضماد برگ خام آن جهت
بهق و داء الثعلب و قروح خبیثه و سعفه و مفاصل و با عسل جهت قوبا و ثالیل و با حنا جهت خوب کردن موی
و با روغن بادام جهت تلیین اورام نافع و خوردن آن با خردل و آبکامه مسکن قولنج و ریاح غلیظه و اکثار آن
محرق خون و مورث قولنج و مغص و مغثی و مصلحش پختن آن با عدس است و استعمال خردل و آبکامه **سلق الماء**
حماض مائی است و مذکور شد **سلق بری** و **جبلی** قسمی از حماض است و در حماض مذکور شد **سلت** بفارسی
جو برهنه نامند و بزابلی جو گندم گویند و آن دانه ایست متوسط میان جو و گندم و مثل گندم مقشر میشود و
سرخ و سفید میباشد در اول گرم و در دوم خشک و قوی القبض و نان گرم آن ملین طبع بعضی و مولد خلط
صالح و چون یک روز بر آن بگذرد بعید الانهضام و مولد نفخ و مضر معده و مصلحش رازیانه و چربیها و شیرینیها است
و مطبوخ آن با شیر مسمن بدن و مولد سپر کرده و مرهم آن با روغن زیتون بسیار جهت مالیخولیا و هذیان و تغییر
سینه و گرده و مثانه و رفع سرفه شدید و ضماد آن محلل اورام و رافع طحال و کلف و نمش و جلوس در طبیخ آن مسکن
درد بواسیر و آب پوست آن منقی بثره است **سلخ الحیة** پوست مار است که در بهار اندازد و بهترین آن پوست
نر است و آن غلیظ و سیاه مایل بزردی و براق میباشد در آخر دوم گرم و در سیم خشک و یکدرهم آن که با دو درهم
آرد جو مانند نان پخته باشند جهت بواسیر ظاهری و باطنی مجرب دانسته اند و بدستور یکدرهم آن با سه عدد خرما
که در سه روز بنوشند جهت خروج ثالیل و سقوط آن موثر و با زاج مکلس جهت ریزانیدن مسك [illegible] سایع

الاثرات و مضمضه سرکه نیمگرم که در آن جوشانیده باشند جهت رفع درد دندان و لثه و قروح آن و قطور
آن که در روغن زیتون طبخ یافته باشد جهت درد گوش و رفع سیلان مواد و جهت جرب و دمعه و استرخای
جفن و انتشار و سلاق و تقویت باصره نافع و بخور آن باعث گریختن هوام و مخرج جنین میت و مشیمه در ساعت
و مجفف قروح رطبه است و ضماد آن با نوشادر جهت بهق و برص و آثار و طلای سوخته آن با روغن زیتون و یا
شراب جهت رویانیدن موی داء الثعلب مجرب و مالیدن روغنی که در آن جوشانیده باشند جهت شقاق مقعد مفید
و بستن آن بر ورک زنان موجب تسهیل ولادت و خوردن آن مظلم بصر و مصلحش کشنیز و قدر شربتش تا یکدرهم
سلد انیون لغت نبطی است و در مصر سندیان نامند درختی است قریب بدرخت بید و برگش شبیه ببرگ درخت
غرب و سرخ لون و گلش سرخ و تخمش مثل شاهدانه و با شیرینی و قبض در دوم گرم و خشک و برگ و تخم آن بهترین ادویه
سموم حیوانی است خصوصا افعی و جهت تنقیه قصبه ریه و صاف کردن آواز و نطول برگش محلل اورام است **سلحفاة**
بفارسی کشف نامند و سنگ پشت نامند و بترکی تسباغه نامند حیوان معروفست بری و بحری و نهری میباشد
گوشت آن در دوم گرم و در اول تر و بری گرم و خشک مقوی باه و کمر و کباب آن حابس حیض و باجند محلل ریاح غلیظه
والتیام دهنده فتق قریب العهد و ضمادش محلل اورام و خون بری آن شربا جهت صرع و تشنج نافع و چون با آرد
جو و عسل حب بسازند و بقدر فلفلی صبح و شام بنوشند جهت صرع بی عدیل و طلای آن جهت نقرس و ضماد کاسه
سوخته آن با روغن تخم مرغ و روغن کنجد جهت رویانیدن موی سر مجرب و طلای سوخته مجموع آن که بحد سفیدی
رسیده باشد با روغن گل و غیر آن جهت سرطان متقرح بی نظیر و هیچ دوائی در این امر بآن نمیرسد و با سفیده تخم
مرغ جهت شقاق مقعد و سایر اعضا و ذرور آن جهت زخمهای عسر العلاج مفید و چون با خاکستر آن عشر آن فلفل
اضافه کرده با عسل حب سازند و صبح و شام یک ملعقه بنوشند جهت ربو و کوفتگی نفس موثر و طلای زهره آن محلل
خناق و قروح خبیثه دهان و سعوط آن جهت مصروع مفید و اکتحال مجفف آن با عسل جهت نزول آب و بیاض و دمعه
نافع و بیضه آن بقدر فلفلی با هر بیهای موافق در قطع سرفه اطفال مزمن مجرب و طلای آن با عشر آن رازیانه جهت ورم
انثیان بی عدیل و بیر آن جهت تشنج و کزاز و جلوس در طبیخ آن جهت فتق اطفال و خوردن خون نوع بحری آن جهت
دفع سموم و بخور استخوان تحتانی آن جهت تبها و منع سحر و بر سر ریختن آب از کاسه فوقانی آن جهت رفع بستن مباشرت
زنان بغایت موثر است و گویند چون کشف را بر پشت دفن کنند منع باریدن تگرگ در آنمکان کند و مجربست و مضر امعا
و مصلحش عسل و قدر شربتش از سوخته آن یکدرهم و از تخم آن یک قیراط و از خون آن سه قیراط است **سلوی** اکثر اطبا
آنرا سمانی دانسته اند و بغدادی غیر آن و از طیور مائی بیان نموده پای آن دراز تر از سمانی و در رنگ پر و بال اندک
شباهتی بسمانی دارد و ظاهر میشود که انچه بترکی بلوه و در تنکابن لشه نامند عبارت از آن باشد جهت آن تر جیش
سمانی است که بترکی بلدرچین نامند و در مکان بی آب نمیباشد و از کثرت باران بسیار و از عدم آن کم میباشد گرم
وخشک و سریع الانحدار از معده و محرک باه و مورث تشنگی و حکه و شور و مصلحش ترشیها و روغنها و پختن آن

بهتر از کبابت **سلاجم** بول بز کوهی است که در سنگلاخها منجمد میشود و در ولایت دیلم شوره از آن ترتیب
میدهند و بسیار قوی تر از بارود است در آخر دوم گرم و خشک و مستعمل صاف کرده سفید است و غیر صاف آن
سیاه و شبیه بزفت خاک آلود و طریق تصفیه در دستور است مرقوم مسهل اخلاط سوخته و آشامیدن
یکدرهم آن تا سه روز با سکنجبین تا چهل روز باعث شفای جذام مستحکم گشته اند اگر چه بعد بعیق اطراف رسیده
باشد و طلای آن جهت کشودن اورام و دمل و رفع آثار موثر است **سلیمانی** بفارسی دار اشکر و در مصر دواء
الشغث نامند آن مصنوع از زیبق است و سم الفار است که زیبق رطلی و رهج یک وقیه باشد و تصعید کند از
سحق بلیغ کرده باشند و در چهارم گرم و خشک و از سموم قتاله و رافع گوشت زیاد خراج و خشکر ریش زخمها
و ثالیل و بواسیر و دردهای بلغمی و جمیع آثار است اما با وجع شدید که طاقت نتوان آورد و با صندل سفید جهت
برص انسان و دوالی مجرب و جهت پاک کردن دندان و طلا مستعمل زرگران و یک قیراط آن کشنده است و طلای آن
باد چندان آن صابون نافع دردهای بارده مزمنه مجرب است **سلطان الجبل** صریمة الجدی است **سلاجم** بجیم
بهندی معل ابو زرقت **سلقون** معرب از سلوس یونانی است و آن خیری است **سلیقون** اسم یونانی سرخ است
سلیخ عکوبت **سلم** بنواست **سلم** قرظ است **سلیط** زیت است و گویند عکبر است **سلفی** اسم
یونانی بنات وردانست **سلیقون** قرة العین است **سلیخة النوا** نوعی از سلیخه است **سلهارس** اسم هندی
میعه سایله است **سلوک** اسم ترکی علق است **سلافیوس** نوشادر است **مع المیم** ۵ **سماق** درختی است
قریب بدرخت انار و برگش زغب دار و دندانه دار مثل اره و سرخ و دانهای آن بشکل عدس و خوشه آن مثل خوشه
حبة الخضرا و طعمش ترش با قبض و مستعمل پوست دانه آنست و قوتش تا سه سال باقیست در دوم سرد و خشک و حبلی
آن در سیم و برودت برگش کمتر از دانه آن و رادع و مقوی احشای حاره و قابض و رافع صفرا و جهت قی و غثیان و نفث
الدم و ذرب و اسهال مزمن و منع ریختن صفرا بمعده و امعا و کثرت بول نافع و نیمکوب آن با دزین جهت دفع قی عنیف
مجرب و مهیج اشتها و با زرده تخم مرغ و تخم کشنیز قاطع اسهال و محموی که ماء آن پخته شود بد سکور قابض و سایده
آن با آب سرد قاطع سیلان خون از فوق و تحت و سفوف کوبی که بر بروی آنست جهت قطع سیلان رحم و سنون آن
جهت تقویت لثه و قلع جیشه و قطور خیسانیده آن در گلاب جهت سلاق و آب خصوصا با قدری کثیرا جهت جرب و دمعه
و سلاق و حکه و منع بروز آبله در چشم و سیلان چرک گوش و با آب جهت ابتداء رمد و نطول آب طبیخ آن مانع ورم ضربه
و وثی و ضماد آن با آب جهت منع ورم لحم و سایر اعضا و بلزاق الحوب بلوط جهت بواسیر مفید و چون آنرا با برگ
و چوب شاخهای آن بجوشانند تا بقوام عسل رسد در جمیع افعال مثل حضض و جهت تحلیل اورام و ثمله و قروح رطبه
و نتو الدرحم و فساد لثه و قروح شهدیه و کلف و داخس و ورم چشم و امراض جفن نافع و طبیخ برگ آن مسود موی
و حقنه طبیخ آن جهت قرحه امعا مفید و چون برگ آنرا مهرا کنند و کف آنرا منعقد سازند در ردع و تبرید و قبض
مثل اقاقیاست و طلای محلول آن با آب بارتنگ جهت قروح خبیثه و سیلان البول و استرخای اعضا نافع و ضماد برگش

بر معده اطفال رافع اسهال و مقوی احشا است و مضر معده و حکه بارد و مصلحش مصطکی و انیسون و شربتش
یکدرهم و بدلش سرکه است و صمغ درخت سماق شدید الیبس و با اجزای حاره و بارده و رادع و محلل است و جهت
الصاق جراحات و حدت و تسکین درد دندان و امراض جفن مفید و ذرورش رافع بواسیر است **سماق**
الدباغین گویند نوعی از مازوی ریزه کوهی است و جمعی گویند برگ سماقست که دباغان جلود تقیه آن
دباغت میکنند در جمیع افعال مثل سماق و قبض آن بیشتر است **سمسم** بفارسی کنجد گویند و بلغت جبشی جلجلان
و قوتش تا دو سال باقیست در اول گرم و تر و مفتح و مصلح آواز و خشونت حلق و مواد سوداوی و اخلاط سوخته
و صالح الغذا و قلیل التغذیه و ملین امعا و مقعد و مسمن و محلل اورام و خوردن آن با شراب جهت گزیدن عقرب
افعی و با مثل آن شکر و خشخاش و عشر آن یخ ابیض و نصف آن بادام که هر روز از مجموع آن یک وقیه استعمال نمایند
جهت فربه کردن بدن مجرب و مولد منی کرده و شیره کوبیده آن با نبات جهت دفع سوزش معده و مری و ترش شدن
رطوبت معده سوداوی و حرقت و لذع ادویه مسهله مجرب و خوردن دو درهم آن با یکدرهم کردکان سوخته جهت
قطع خون بواسیر مجرب و ضماد آن محلل اورام و ملین جلد بدن و رافع آثار سیاهی و وشم اخضر و سطبری عصب
و سوختگی آتش و قولنج معا قولون و نطول آن با آب برگ آن باعث درازی موی و سیاهی آن و رفع جوشش
سوداوی سر و ضماد مطبوخ آن با شراب جهت تحلیل ورم چشم و ضربان نافع و آب طبیخ کنجد با نخود مدر حیض و مسقط
جنین و دو وقیه آب طبیخ با آب نقیع مویز و یک وقیه و نیم روغن کنجد و نصف وقیه انیسون که ناشتا بنوشند جهت
دفع خارش بدن و درشتی جلد و شقاق مجرب دانسته اند و بطیء الهضم و مرخی اعضا و مورث بدبوئی دهان و صداع
و مصلحش عسل و بو داده آن و قدر شربتش یکدرهم و بدلش تخم کتانست و روغن آنرا قوت تا هفت سال باقیست
و در دوم گرم و در تفتیح و تسمین و تلیین و ترطیب و دفع احتراقات خلط و حرقة البول مثل اصل آن و در دفع
ضیق النفس و سعال یابس و تشنج یابس و قرحه ریه قوی تر از کنجد و در مزوره مریض بهتر از اکثر ادهان و مداومت
خوردن آن جهت قرحه شش و رفع هزال مجرب و طلای سوخته آن با سفیده تخم مرغ محلل صلابات و اورام و با
روغن زیتون و زرده تخم مرغ رافع ورم چشم و با لعاب بزرقطونا جهت خشونات و خارش بدن و سوختگی آتش و
جراحتی که از نوره بهم رسد مجرب و جوشانیده آن با فلفل سفید و مصطکی جهت کشودن سده گوش مفید و بطیء
الهضم و مرخی معده و مضر سوداوی و مفسد دماغ ضعیف و قریب الاستحاله بصفرا و مصلحش جوشانیدن آنست
با اندک حنی و خوردن آب لیمو و آبکامه و امثال آن بعد از آن و قدر شربتش تا ده درهم و بدلش روغن بادام شیرین است
سمقوطن بعضی حی العالم و بعضی قنطوریون میدانند و اکثر گویند نباتی است صحرایی و سهلی و صحرایی که در سنگلاخها
میروید برگش صلب و شبیه برگ بادیان و شاخهای آن صلب و سرهای شاخ مثل نبات حاشا و با عطریت و طعمش
با حلاوت و بیخش دراز و بسطبری انگشتی و بنفش و مستعمل از آن برگ و سرهای شاخست حار و با قوت قابض
و محلل و مغری و با سکنجبین عسلی جهت فسخ عضل و عصب و با شراب جهت قرحه امعا و دفع سیلان حیض و درد

مرخی منقی رحم وقاطع بواسیر وشقاق ونزف الدم وسعوط آن جهت خناق وشقاق دواب وطلای مکرر آن محلل
اورام ومانع بهم آمدن دهن زخمها وکهنه آن با حنا جهت جرب بغایت مفید واکتحال آن با آب عنب الثعلب جهت ضربان
چشم وچون با سیر بجوشانند جهت درد مفاصل بغایت موثر ومضر علتهای رطوبی ومولد صفرا در محرورین ومرخی
معده ضعیف وبلغمی مزاج ومضعف هاضمه ومصلحش در محرورین ترشیها ودر مبرودین جوارشات وقدر شربتش دو درم
مداوی تا ده درم وقیل سمور حیوانیست شبیه بدلق واز آن سیاه‌تر ودر جمیع افعال قوی‌تر از آن وپوشیدن پوست
آن مقوی باه مرطوبین وکمتر از سایر جلود وموی سوخته آن مجفف قروح وضماد پیه آن مسخن گرده وسینه است
سمین بفارسی چربی وفربهی است که بر عظام گوشت ودوده وغیر آن باشد از شحم رطب وقریب الفضل است باروغن
تازه سریع الهضم وملین طبع واعضا وسریع الاستحاله بصفرا است در صفراویین ودر مصروین ودر مصلحات مانند
روغن تازه است سمیرا صاحب نخب گوید قسمی از ماهیزهرجست ودر دیار بیمه موجود وشبیه بکاسنی وبقدر
قامتی وبرگش در غایت سبزی واغبر وبیخش بقدر یک ماش ونافع سم حیوانات است وابن تلمید گوید در میان جوز ابهم میرسد
وخوشه آن شبیه بعباس وسم حیوانات بغایت گرم ودر اضمده مواد بارده مستعمل است سماریس اسم یونانی
ماهی شور است سمار بلغت مصر اسم اسل است سمر درخت امغیلان است سمنه وسمینون حب السمنه است
سمیتق بضم اول مرزنجوش وبفتح اول یاسمین است سم الحمار دفلی است سم السمک ماهی زهره است
سم الفار شک است سم التمر نوعی از سدر بی ثمر است سمم بری جبلاهنک است سموریون کوفنا است
سمک الیهودی شیخ البحر است سمنو اسم فارسی بیدا است سمونیون بیونانی اسم اسفیداج است سمیقلس
نوعی از عشر است که ساق آن قائم است سمطاوس اسم یونانی اثمد است سمیقا اسم سریانی سنده بطیس است
سماروغ نوعی از فطر است سمکة التزلة وسمکة تول سمکه صیدا است ساقیل ساق الدباغین است
سمن اسم فارسی شیر است سمم بضم اول اسم فارسی ظلف است سموک اسم ترکی عظمست سمندریمن
اسم هندی زبد البحر است سمع الثوب ه سنا گیاهی است بسیمی ساقش شبیه بگیاه حنا وگلش مایل بکبودی ودانه باریک دم
آن پهن مایل بدرازی وکجی ودر غلاف شبیه بشکل گرده وحجازی آنرا برگ بزرگتر وگلش زرد وبرگ آن مستعمل است
وقوتش تا هفت سال باقی ودر آخر دوم ودر اول خشک ومسهل بلغم وسودا وصفرا واخلاط سوخته ومنقی دماغ
وشدید الغوص بعمق بدن ومقوی آن وجالی جلد وجهت مفاصل وامراض بلغمی وسوداوی وجنون وصرع ودرد سر
وشقیقه ودرد پهلو وشرب مطبوخ آن در چهار مثل آن روغن زیتون که بنصف رسد جهت درد کمر ودرد کبد و
وبواسیر مفید وضماد مطبوخ آن در سرکه بحدی که قوام بهم رساند جهت حکه وجرب وکلف وبهق واندمال زخم
کهنه ومنع ریختن موی وبا حنا جهت سیاه کردن آن موثر وآب مطبوخ آن بهتر از جرم آن ویک مثقال از مسحوق ایارج
با عسل که از سر روز تا یک هفته هر روز بیاشامند جهت مفاصل وامثال آن مجرب است ومورث کرب ومغص وغثیان
ومصلحش هلاک کردن از چوب وشاخ وآلودن بروغن بادام ویا هلیله زرد وانیسون وبنفشه وآب میوها

استعمال نمودن وقدر شربت از جرم آن دو درم تا سه درم واز مطبوخ تا ده درم وبدلش مثل آن تربد ونصف آن
هلیله زرد وربع آن بنفشه است سنبل بمعنی خوشه است ومعروف اطبا شامل سنبل هندی وسنبل
رومی وسنبل جبلی است وبیونانی ناردین نامند واز مطلق آن مراد سنبل هندیست وآن گیاهی است بی ثمر
وبی گل وشبیه بدنباله سمور ودلق واز آن باریکتر وبدرازی انگشتی وسیاه مایل بزردی وخوشبوی وبیخش
صلب واز هند خیزد وقوتش تا سه سال باقیست در دوم گرم وخشک ومفتح ومقوی فم معده وجگر بارد
ومدر بول وحیض ومجفف رطوبات معده وسینه وفضول دماغی ومانع انصباب ماده بامعا ومعده ودافع
لذع آن ومفتت حصاة وحابس طبع وجهت یرقان وبواسیر وسرفه ودرد سپرز وسینه وتحلیل نفخ واستسقا
واورام باطنی وبا افسنتین وصندل بغایت مشهی ومقوی معده وبا آب سرد جهت غشیان وخفقان وضمادش
قاطع عرق وباعث خوشبویی بدن واکتحال آن با آب کشنیز جهت حمره چشم وتقویت باصره وروییدن مژگان
وبا عفص جهت دمعه مجرب وفرزجه وجلوس در طبیخ آن جهت تنقیه رحم وگشودن حیض وذرور آن جهت التیام
جراحات وطلای مطبوخ آن در خم جهت سیاه کردن ودراز کردن موی موثر ومضر گرده ومصلحش کثیرا وشربتش
تا یکمثقال وبدلش اذخر وشراب آن که رطلی را در پانزده رطل آب انگور بجوشانند تا بنصف رسد وسر هفته در
آفتاب بگذارند ودر جمیع افعال مذکوره اثرش قوی‌تر است سنبل رومی بیخ آن ساقی است گلدار وخوشبو
وباصلابت ودر شکل شباهتی بسنبل الطیب ندارد وحرارتش زیاده از آن وقبض آن کمتر ودر افعال ضعیفتر است
ومدر بول وبا تریاقیه ومحلل نفخ معده ووره سپرز وجگر ورافع درد مثانه وگرده وشراب آن که نیم من را در سی
رطل آب انگور انداخته بعد از دو ماه صاف کنند وروزی بیست مثقال از آن با شصت مثقال آب بنوشند
جهت امراض بارده گرده ومعده وجگر ویرقان وعسر بول بغایت مفید است وروغنی که از سنبل هندی وسنبل
رومی ترتیب دهند مسمی بدهن ناردین واز سنبل هندی قوی‌تر از سنبل اغلیطی است وسادج آنرا بطریق سایر
ادهان میسازند وآن ملطف ومحلل وجهت جمیع امراض بارده اعضای ظاهری وباطنی نافع وقدر شربتش
تا یک وقیه است سنبل جبلی بفارسی ریشه والا گویند ومولف تذکره گوید که آن مو است وبغدادی غیر آن دانسته
وگوید نبات آن شبیه ببرگ قصعر وشاخهای آن مثل شاخ آن واز آن کوچکتر وبیخ او بسیاق وبیخش زیاده
بر دو عدد ودراز وبیرون آن مایل بسیاهی واندرون سفید وخوشبوی وبی ثمر وبی گل است قریب القوه بسنبل
ومقوی اعضا خصوصا معده وجگر ومقوی قوت ماسکه ومحلل ریاح ونفخ ورافع استسقای بلغمی وشراب
آن در منافع مثل شراب سنبل است وقدر شربتش یکمثقال سنبل فارسی شامل برسیاوشان وقسمی از ریاحین است
که با نرگس میروید ودر غایت خوشبویی وبرگش وپیازش قریب ببرگ وپیاز نرگس وگلش بنفش وبعضی سفید نیز
میباشد وبشکل یاسمین ودر هر ساق چندین عدد بر بالای یکدیگر ودر افعال قریب بنرگس وپیاز آن ضعیفتر از
پیاز نرگس است سنبل اقلیطی سنبل رومی است سنبل الاسد انطاکی گوید آن سنبل جبلی وآن معرب است

کرده وحصاة ومطبوخ آن با ماء العسل جهت تنقیه فضول وبا آب جهت نفث الدم وبا آب سداب جهت قیله
امعا وضمادش جهت فتق نافع وشربتش یکدرهمست وقسم سهلی که در غیر سنگلاخها میروید ساقش پراکنده
وخشک وزغب دار وطولش تا دو ذرعست وبرکش باریک وبا [illegible] زغب دار ونزدیک یکدیگر وشبیه بزبان
حیوانات ودر کنجهای برکهای آن برکهای ریزه که ببرک برزک ملاصق باشد وکلش زرد وچون ببرک و
ساق آن دست رسانند خارش احداث کند وظاهر ریشه آن سیاه وباطن سفید وبا لزوجت ومستعمل ریشه آنست
وبی عطریه وشیرین وچون کوشت را با آن طبخ دهند پاره های آن باهم ملاصق کردد در قوت شبیه بعنصل
وحرارتش کمتر از آن وبا رطوبت فضلیه ومقوی باه ودو مثقال آن جهت نفث الدم سینه وشدخ وقطع عضل
وضماد آن جهت جراحات تازه واورام مقعد نافعست **سمانی** بترکی بلدرچین ودر مازندران وزده ودر
دیلم وشم نامند واز طیور معروف وغیر سلوی است در آخر دوم کرم وخشک وکویند غذای اکثر آن خربق است
واصلی ندارد وکوشت آن کثیر الغذا ومسمن بدن ومدر بول ومفتت حصاة وموررث رقت قلب خصوصا دل آن
ومبهی ومهیج باه زنان وپختن آن بهتر از کباب واکثار آن موررث صداع وکزاز ومصلحش روغن کنجد وبادام وسایر
روغنها وآب انار وضماد کرده آن جاذب سم هوام ولعوق زهره آن با عسل هر روز یک حبه جهت صرع بی عدیل
وقطور خون آن مسکن الم کوش وحالی آثار وبیاض چشم وسرکین آن جهت کلف ونمش وبیضه آن جهت فصاحت
وتکلم اطفال قبل از وقت وبخور آن دافع تبها است وامین الدوله از خواص آن بیان نموده که چون یک عدد سمانی
مشوی را بتمامه بدستوری که چیزی از آن طرح نشود تناول نمایند باعث شفای سک دیوانه کزیده میشود **سمندر**
مهر پارس کوید آن حیوانی است که از آتش متضرر نمیشود چنانکه ماهی از آب وبقدر عصفوری وآتشی رنگ
وخوردن زهره آن بقدر دانکی با آب نخود مطبوخ وباشیر تازه دافع سموم مشروبه واکتحال دماغ آن با سرمه جهت
جهت نزول آب وحفظ بصر وطلای خون آن مانع زیاد شدن وضح ومغیر رنگ آنست **سمک** بفارسی ماهی
وبترکی بالغ نامند واقسام آن زیاده از حد احصی است وبهترین آن رضراضی است که در آبهای سرد خوشکوار
سنکدار بعید المنبع صید کنند فلس آن بسیار کوچک حجم وبزرگ استخوان وشکمش سفید وپشتش منقط
بسیاهی یا مخطط بسیاهی مایل بسبزی باشد در همان روز تناول نماید وهازنی وشبوط آنرا بهتر دانسته اند ودر
ولایت ایران قزل الاکه منقط بسرخی است واسلف که پشت آن سبز وشکمش سفید است وشاه ماهی که در بحیره
طبرستان صید کنند بهتر از سایر اقسام است وانواع آن بحسب کثافت ولطافت وکیفیت استعمال واختلاف
زمان ومکان مختلف میباشد وبعضی از انواع آنرا کرم دانسته اند مثل جری ومار ماهی وغیر آن ومراد از مطلق
آن اقسام لطیف آنست که وصف شد وتازه آن که زیاده از یکروز نکذشته باشد در دوم سرد وتر وکباب آن
بهتر از بریشته در روغن است ولطیفترین اغذیه وصالح الغذا ومرطب ومبهی محرورین ومصلح اخلاط حاره
ومسمن وجهت قبض دیر وقرحه شش وسل ویرقان ودق وسرفه یابس وضعف کرده وزحیر ومغص حار وکباب

آن با آب غوره

آن با آب غوره وسماق جهت اسهال مراری ودموی مجرب وتخم آن در تقویت باه قوی الاثر وجهت سعال وزحیر حار
مفید وضماد شق کرده که هنوز حرکت داشته باشد جهت جذب مواد بظاهر ورفع اخلاط ذهن صاحب برسام
واورام حاره بی عدیل وخوردن قدر کثیر آن وقی کردن بآب کرم وعسل وسکنجبین منقی فضول غلیظه واخلاط فاسده
وجهت درد مفاصل وعرق النسا وبهق وآثار مجرب وزهره آن خصوصا زهره شبوط دافع بیاض چشم است ومضر
مبرودین ومعده بلغمی ودماغ رطبه وعصب ومصلحش پختن آن با روغن جوز وکنجد وبادام وخوردن زنجبیل
پرورده وعسل وکلقند وصعتر وآبکامه وادویه حاره وبالخاصیه موررث تشنکی ورافع آن سرکه وآبکامه است
وخوردن آب بعد از آن بغایت مضر وآشامیدن شراب مفید وبدستور خوردن آن با تخم مرغ ولبنیات و کوشت
خصوصا لحوم بری بغایت مضر وموررث امراض مزمنه است واقسام کثیفه وعظیم الجثه ولحم چند روز از صید آن
کذشته باشد موررث سده احشا ومولد خلط خام ونمکسود آن که پانزده روز بر آن کذشته باشد مایل بکرمی
وخشکی وقاطع بلغم وموررث اشتها وموافق مبرودین وانچه مدتی بر آن کذشته باشد مسدد ومولد اخلاط فاسده
وسودای سوخته وقدید نمکسود آنرا که سمار دیش نامند بدبوترین وکثیف ترین اقسام ومحلل بلغم غلیظ ومقوی
حمل معده وضماد سر حرق آن جهت ورم مقعد وشقاق طلای آن وکزیدن عقرب وسک دیوانه وبا روغنها ولعابها جهت
ورم صلب لهاة وطلای استخوان سوخته آن جهت برص نافع وماهی شور که در سرکه پرورده باشند سرد وخشک
ومجفف ودیر هضم ومقوی ماسکه ومانع انصباب صفرا بمعده وموررث جرب وشور سوداوی است **سمکة**
صیدا نوعی از ماهی است شبیه بوزغ کوچکی که خمیدکی پای آن بطرف وحشی رانست ودم آن باریک و دراز
وسرش کوچک ودنبالهاش دراز وزیر حنک اسفل با خط وخال ودر چشمه قریه نول نزدیک بشهر صیدای بلاد
شام یافت میشود وبعد از ده یوم ماه شباط ظاهر میشود نر وماده جمع شده وبهمان هیئت تا آخر آذر ماه مرئی اند
واز بنا کوش ایشان کفی متکون میکردد وداخل آب میشود وآنرا جمع میکنند ویکحبه آن با تخم نیمبرشت مرغ
در تقویت باه شدت نعوظ بحد هلاک میرساند و [illegible] اتب قویتر از ماهی مذکور است ونیمدرهم از نمکسوده سمک در
غایت قوت ودر انعاظ چیزی بآن نمیرسد وکویند نر آن در ذکور وماده در اناث این خاصیت دارد واکثر کویند
در ماده آن اثری نیست وانچه از کنارهای حوالی چشمها صید میکنند وسفید وبهیئت مذکوره است غیر صیدا است
واین اثر با آن نیست **سمن** بفتح اول وسکون ثانی بفارسی روغن نامند وبهترین آن روغن کاو وکوسفند ونرم است
وتازه آنرا زبد نامند وکفته شد وروغن کاو لطیفتر از سایر ومجموع آن در آخر اول کرم وتر وهر چند کهنه شود
حرارتش زیاده ورطوبت کم میشود ودو ساله آنرا خشکی بدرجه اول میرسد در افعال قویتر از زبد ومحلل ومنضج و
مقاوم سموم ومانع رسیدن اثر سم افعی بدل وملین جلد ومنقی بثره وفضول دماغی وسینه ومسمن بدن ودافع
رطوبت خیشوم وحلق وجهت سرفه ویرقان وطحال وحصاة وبلع اوقیه آن با نیم اوقیه شکر جهت عسر بول مجرب
وبا آب کرم خوردن وقی کردن جهت سموم مشروبه وحقنه آن با آب خاکستر جهت زحیر وقرحه امعا وحمول آن با

سنبل بری شامل فرق واصار و دشت سنبل ابروانی و سنبل سوری سنبل جبلی است سنبل الطیب
و سنبل العصافیر سنبل هندی است سنبل الکلب ثمر دردار است و کویند شکوفه لسان العصافیر است
سنکبو یه اسم فارسی است و معرب آن بجیم بجای کاف است و آن دانه ایست دراز تر از دانه انکور و بغایت صلب
شبیه بسنک و کویند از فارس خیزد و در تذکرۀ عبدوس دانه سپستان و در بعضی کتب و شفاء الاسقام
الملوق تصریح نموده اند در سیم کرم و خشک و طلای آن با سرکه جهت برص و آثار مفید و خوردن آن جایز نیست
سندروس سنکی است که از سواحل خیزد و کویند صمغ درختی است و محمد بن احمد بن زکریا کوید که در وسط
بحر هند چشمه ایست کرم آب آن مثل عسل غلیظ و در میان آب دریا میجوشد و چون بر روی آب آمد سرد و منعقد
میکردد و مخصوص هند است و آن شبیه بکهربا و از آن سست تر و با اندک تلخی بخلاف کهربا و سه قسم میباشد
زرد باطن سرخ و براق و یکی مایل بکبودی و سست و دیکری سیاه و صلب و قسم اول بهتر است و خوب آن
مثل کهربا و بماند کاهست و قوتش تا بیست سال باقیست و از ادویه جلیل القدر و در دوم کرم و در اول
خشک و مجفف رطوبات دماغی و سایر اعضا و قاطع بلغم امعا و مدر بول و حیض و حابس نزف الدم جمیع
اعضا و نفث الدم و قاتل کرم معده و اسهال دموی و جهت استرخای عصب و بواسیر و خفقان و ربو و
ضیق النفس بلعمی و تب نایبه و اسهال مزمن و سپرز و مداومت آن با سکنجبین جهت دفع فربهی مجرب و مانع
عرق و حافظ قوت ذو رکران و مسقط جنین و بخور آن با شکر جهت زکام و بواسیر و سنون آن جهت درد
دندان و حرکت آن و قروح لثه و قطور آن جهت درد کوش و کرانی سامعه و اکتحال آن جهت بیاض و قرحه و جلای
آثار و سلاق مجرب و ذرور آن جهت التیام جراحات و جوشانیدن آن با روغن بادام بحدی که بقوام آید جهت شقاق
هر عضوی مجرب دانسته اند و با شکر و کبریت و قطران جهت قوبا مجرب و مضر کرده و مصلحش صمغ عربی و شربتش
یکدرهمست و بدلش نصف مثل آن کهربا و ربع آن سادجست و روغن آن که معروف بدهن الصوابست جهت قوبا
و رفع آثار و التیام جراحات و اورام مقعد و نواصیر غایره و جرب کهنه سپید یلست و طریق آنست که سندروس
را سایده با روغن زیتون یا روغن تخم کتان با آتش نرم در عرض دو هفته بقوام آورند و باید رایحه آن بحامله نرسد
که مسقط جنین بلکه قاتل حامله است سندربطیس اسم یونانی و بمعنی شبیه الحدید است و بسریانی سمیقا کویند
و آن کیاهی است بیخ قسمی را برکش شبیه ببرک بلوط و خشن و شاخهای مربع و بقدر شبری و در اطراف آن حبوبی
کروی و در آن تخم سیاه و منبت آن سنکلاخها است و قسمی را شاخها بقدر دو ذرع و برکش شبیه ببرک حرض
و کثیر العدد و از دو جانب آن شاخ روییده و در انتهای شاخ شعبهای دراز باریک و در اطراف آن اشیاء مستدیر
کروی و در آن تخمی شبیه بتخم چغندر و از آن مدورتر و صلب و قسمی را منبت قریب تاک انکور و برکش بزرک شبیه
ببرک کشنیز و شاخها بقدر شبری و مایل بسفیدی و با اندک سرخی و کلش بسیار سرخ و ریزه و تخمش باریک
و تیره رنک مایل بسرخی و در دوم سرد و در سیم خشک و قسم اخیر قویتر از اقسام آن و همه آن قاطع نزف الدم و

قابض

قابض و جهت التیام قروح و رفع اورام و خنازیر شدید الاثر و حقنه و شرب آن جهت قرحه امعا و اسهال نافعست
سنباذج بفارسی سنک سنباده کویند مستعمل حکاکانست و نوعی از حجر المس و ثقیل الوزن و براق و کویا
ریک مجتمع منجمد و با تخلخل است و بهترین آن نرم و صلب شبیه بمایل بسبزیست در دوم سرد و خشک و سوخته آن
در قطع نزف الدم و التیام قروح کهنه بغایت قوی الاثر و ضمادش محلل اورام و مسکن التهاب و با سفیدی
تخم مرغ جهت سوختکی آتش و با موم جهت بواسیر و سنون آن جهت جلای دندان و حک آن جالی معادن و چون در
آب سایده مرجان را با آن جلا دهند بسیار براق و نیکو آورد و مضر عصب و مصلحش زعفران و خوردن آن جایز نیست
سنجاب حیوانیست از موش صحرایی بزرکتر و دنبال آن کوتاه و پر موی و سیاه و زیر شکم آن سفید و باقی
خاکستری و در تنکابن اشکول نامند و در مازندران اشینک نامند و در درختها جای میدارد در اول کرم و
در دوم تر و کوشت آن مسکن حرارت و جهت درد سینه و سرفه و قحه ریه نافع و مولد قولنج و مصلحش روغن
بادام و پوشیدن پوست آن معدل مزاج و رافع درد عصب و موی آن جهت التیام جراحات و قطع خون و با عسل
جهت ردع اورام مفید است سنور بفارسی کربه و بترکی پشیک نامند اهلی و وحشی میباشد و اهلی در
دوم کرم و رطوبت آن غالب و پوشیدن پوست آن مسخن بدن و کوشت آن موافق صاحبان نقرس و فتق و
طلای محرق آن بتمامه که خاکستر شود با سرکه جهت شقاق انکشتان پای بعدیل است و سرکین آن شدید الحرارة و
طلای آن با روغن کل سرخ در روز نوبه جهت تب غب و حموله و بخور آن مسقط مشیمه و ضماد کوشت تازه آن دافع
نقرس و قدید مسحوق آن جاذب پیکان و خار از بدن و جهت جبر استخوان شکسته نافع و مجاورت نفس آن و
خوردن کوشت آن موجب هزال و سل است و مهریارس کوید که مغز سر آنرا با آب چغندر شربا جهت تقطیر بول
و درد کرده و سعوط زهره که بز سیاه با روغن زنبق جهت لقوه و سیاه کردن موی سفید مؤثر است و از سعوط
خصیه آنرا جهت جذام نافع دانسته و نوع وحشی آن بزرکتر از اهلی آن و زجاجی رنک و در جمیع افعال قویتر از آن
و در دوم کرم و خشک و بخور مغز سر آن را جهت سقوط ظفر مجرب دانسته اند و جلوس در طبیخ آن جهت درد کمر
و نقرس نایب مناب طبیخ کفتار است سنبوسه بیونانی آنرا بوماورداحانا نامند از اغذیه معروفه و مقوی
اعصاب و مهیج اشتها و مسمن بدنست و مولد سده و ریاح و ثقیل و کثیر الغذا و مصلحش سکنجبین است
و طریق ترتیب آن آنست که آرد کندم را با روغن خمیر کرده پهن کنند و کوشت قیمه کرده را با پیاز و ادویه حاره
در آن پیچیده در روغن سرخ کنند یا در تنور طبخ دهند سندیان بلغت شام درخت بلوط و بلغت مصر سلد انیوست
سناء اندلسی و سناء بلدی عنونست سنانیر بلغت مصر آمله است سنبوت بهندی کونست
سنقره شنقراقست سنجتیوس مصطکی است سنبلط قرطست سنبین شونیز است سندیان الارض
فراسیونست سندوقس سرنجست سرتج اسم یونانی توت است سنام الجمل کوهان شتر است سفنیا
بلغت مصر سمک لسان البحر است سنونو بلغت مصر خطافست سنکیا بلغت هندی قسمی از بیش است سنوف

بلغت هندی از یانز است سنیت اسم هندی زنجبیل است سنتی بهندی ارنبست سینهه بهندی
ایاراست سندهی و سندهار اسم هندی عود است سنکرا اسم هندی غار است سنبهالی بهندی
اسلق است سنبل کی جر بهندی بیخ سنبل است سنیکه بهندی شاخ حیوانات است سنجی کهار
بهندی قلی است سنبل کهار بهندی سم الفار است سنک اسری بهندی توتیای قلم است سنبل بهندی
دارشیشعان است سنک کاره اسم فارسی حجر المس است سندی شرابی است که از درخت نارجیل بهم میرسد
و در نارجیل مذکور است سنک مغنی اسم فارسی و باصطلاح شیشه گران مغنیسا است سنک کچ اسم
فارسی جبین است سنک چقماق اسم فارسی و ترکی حجر النار است سنک یشم اسم فارسی حجر حبشی است
سنک یشم اسم فارسی یشم است سنک زخم اسم فارسی حجر العاجت سنباده اسم فارسی سنباذج است
سنکل بلغت فرس نوفای رطب است و سنجد تلخ نیز گویند و بهندی بکاین است سنجد اسم فارسی غبیراست
سنجد کرجی بلغت اصفهان بار درخت بیم است سنکدان مرغ اسم فارسی قانصه است سنک پشت اسم
فارسی سلحفات است سر الکلب سپستان است مع الواو ه سورنجان بیخی است شبیه بسیر صحرایی و مایل
باستداره و پوست آن مایل بسرخی و اندرون سفید و شیرین طعم و بسیار رطوبت و خشک آن باصلابت و قسم
باطن سیاه و باطن سرخ و از سمومات و برکش قریب ببرک کرات و از آن قویتر و ساقش بقدر شبری و کلش زرد و
بفارسی شنبلید نامند شبیه بزنبق کوچکی و سیاه آن اکلش سرخ میباشد و منبت آن کوهها در سیم گرم و در دوم
خشک و قوتش تا سه سال باقی و مسهل اقسام بلغم و قاطع آن خصوصا از مفاصل و مفتح سده و جاذب اخلاط لزجه
از عمق بدن و رافع یرقان و سپرز و جهت عرق النسا مجرب دانسته اند و با زنجبیل و فلفل بغایت مبهی و جهت مفاصل باصبر
بسیار مفید و ضماد آن با زعفران و تخم مرغ در تسکین درد استخوان و تحلیل اورام مجرب و حمول آن با روغن کهنه
کوسفند جهت بواسیر مجرب و ذرور آن مجفف زخمها و خوردن نیم درهم آن با شیر زنان و فانید تا سه روز بغایت
محرک باه است و سورنجان بسیار مضر معده و مورث مغص و مضعف جگر است و مصلحش کثیرا و شکر و زعفران
و قدر شربت از مغز آن یکدرهم و با ادویه نیم درهم و بدلش مستعجل است و بوزن آن زنجبیل و فلفل مقوی فعل
آنند و بوییدن گل آن مفتح سدد دماغی و محلل ریاح و درد سر بارد است سوس در اصفهان متر و نامند
و ترکان شیرین بیان گویند و در اکثر بلاد موجود و معروفست و تلخ آن غیر مستعمل و بیخ شیرین مایل بتلخی آن مستعمل
و قوتش تا ده سال باقیست و باید پوست سیاه آنرا جدا کرده استعمال نمایند و تصریح نموده اند که مار آنرا دوست
میدارد و خود را بآن میمالد جهت انسلاخ جلد و تسمین بدن و تقویت بصر و بیخ آن در اول گرم و مایل بخشکی و
منضج اخلاط غلیظه و مرکب و مسکن تشنگی و مدر حیض و مسهل رطوبات و غاسل اعضای باطنی و مقوی
اعصاب و محلل و جهت اقسام سعال و ربو و تنقیه سینه و شش و جگر و التهاب معده و سوزش و خشونت سینه
و حلق و امراض دماغی و عصبانی و تبهای کهنه و بواسیر و امراض سپرز نافع و قی کردن با طبیخ آن مخرج رطوبات

واکر چیزی از آن باقی ماند بقی دفع نشود باسهال و ادرار خارج میکرد و هر کاه مداومت خوردن آن بقدر
یکدرهم با مثل آن شکر و نصف آن دارفلفل از اول حمل تا اول سرطان نمایند در تمام سال علتی طاری نکشته موجب
جلای بصر و رفع شقیقه و صداع مزمن و تبهای کهنه و اکتحال آن جالی بیاض و ضماد برک تازه آن در رفع بدبویی
میان انکشتان پا و زیر بغل مجرب و ابن ماسویه کوید چوب آن کرم و خشکتر از سایر اجزای آنست و باقوة قابضه
و محلل است و سیسارون را عبارت از آن دانسته و امین الدوله نیز با او متفق است و محمد بن احمد کوید تخم سوس
قویتر از سایر اجزا است و یوحنا بن سرابیون معتقد آن و داخل معاجین کرده و کویند مخصوص بصره و نواحی فارس است
و از سوس اماکن دیکر تخم بهم نمیرسد و کویند اصل سوس مضر کرده و سپرز است مصلح اول کثیرا و عناب است و ثانی
کل سرخ و شربتش تا پنج درهم و بدلش نصف آن ربّ و ثمن آن زنجبیل است و رب سوس که آب مطبوخ بیخ مقشر آنرا
بحد انعقاد جوشانیده باشند در جمیع افعال بهتر از آن و رافع ضرر مسهلات و لذع ادویه است سولان
بلغت یونانی بیخی است سرخ و بشکل کرم و از دوم و صقالبه خیزد در چهارم کرم و خشک و محرق جلد و سم قاتل و
سعوط آن جهت لقوه و طلای آن با روغنها جهت تحلیل اورام بارده و رفع ریاح و اکتحال آن جهت بیاض غلیظه
نافعست سوسن معرب از سوسانا سریانی است و بری و بستانی و هریک از آن سفید و کبود میباشد و بیخ اقسام
آن متعدد و باندیره و طولانی سفید و خوشبو و شبیه ببوی بنفشه و لهذا عوام آنرا بیخ بنفشه نامند و کل
سوسن سفید با عطریتر قوی و غیر سوس آزاد است چه آن اسم فارسی زنبق است و اشتباه جماعه از عدم فرق
اقسام آنست و این سایح قسمی از سوسن کبود بری و جبلی است کلش بسیار کوچکتر از سوسن کبود بستانی و
بخش یکعدد و پهن و دراز و پر کره و در حرف الف مذکور شد و قوة اقسام سوسن مرکب از حرارت محلله و ارضیه
لطیفه و قوة مجففه و قابضه است و مدر حیض و در جمیع افعال مثل امراض رحم و اندمال زخمها و رفع چرک آن
و بواسیر و درد جکر و امراض سینه و سپرز و خنازیر ضعیفتر از ایرسا و ضماد آن با سرکه و آرد جو جهت ورم حار
انثیین و رایحه آن محلل ریاح دماغی و محرک باه و شهوت زنان و در تفریح قریب بزعفران و عصاره آن که با
آن سرکه و عسل در ظرف مس بحد انعقاد جوشانیده باشند جالی و مجفف بلادر و جهت جراحات اطراف عصب
نافع و روغن آن مثل روغن ایرسا است در جمیع افعال و خوردن آن جهت قولنج ایلاوس صفراوی و جهت
امراض رحم و درد عصب شربا و ضمادا مفید و خاییدن بیخ آن جهت دفع بوی خمر و ضماد برک آن و خوردن تخم آن
جهت کزیدن هوام نافع و قدر شربت از جرم آن تا دو مثقال و از مطبوخ و روغن آن تا یک وقیه است و قسمی از سوس
سوسن که در تحت درختان میروید کلش زرد و کوچک و بیخش بسطبری انکشتی و خوشبو و با تلخی است قویتر از سوسن
سفید و کبود و ضعیفتر از ایرسا و کلش کمتر از همه و ضماد مطبوخ آن با شراب محلل اورام بلغمی و جهت درد دندان
نافعست و بغدادی کوید که این قسم عدس المر است سویق اسم عربی آرد جمیع ماکولاتست و بعرف اطبا مراد
از آن بو داده است و شرط دانسته اند که از بو دادن حبوبات یکبار بآب کرم و یکبار بآب سرد بشویند و آنکاه آرد

کنند وسویق جو وکندم جهت التهاب وتشنکی وتبهای حار وامراض اطفال نافع وسویق جو در تبرید وتجفیف
وتسکین حرارت وسویق کندم در تبرید وترطیب اقوی است ومضر مشایخ ومبرودین ومولد نفخ ومصلحش
فانید وعسل وراز یانه وامثال آن وروغن کردکان وسویق شعیر با آب انار این جهت قی صفراوی وصداعی
که از بخار واحتراق ورطوبت معده باشد مفید وباشربت ورد وروغن کل جهت سحج عظیم وتقاضای بسیار کمند
با اطلاق وقی واسهال وتقویت بدن ایشان بغایت موثر است وسویق میوها آنچه خشک کرده وبو داده سحق کنند
جهت اسهال وحرارت وغلیان خون وسویق کاز وانار وسیب ترش حابس طبع وسرد ومسکن حرارتند سوبیه
مؤلف تذکره کوید شرابیست که برنج را کوبیده وپخته بجوشانند تا بسیار غلیظ شود وباشیره مویز یا عسل یا شکر
واندکی آب آنرا روان سازند ودارچینی وقرنفل وبسباسه اضافه نموده دو روز تا پنج روز در ظرفی کرده مکرر
بهم زنند واستعمال نمایند واز جو وکندم ونان خشک نیز ترتیب میدهند وبهترین سمه از عسل است در سیم کرم برنج
وخشک وقاطع بلغم خام از سینه وشش ومفتح سدد جکر وسپرز ومبهی وهاضم وجهت یرقان واستسقاء وعسر
بول نافع ومصدع ومبخر ومعمول از ذرت محرق اخلاط واز جو مسکن حرارت وتشنکی وسوزش معده واز کندم
مولد قولنج ومصلحش سکنجبین است سوفال ابوجریج کوید که آن شکوفه پوستهای غلیظ شبیه پوست درخت
لسان العصافیر است کرم وخشک وباحدت وباحلاوت وجهت درد مفاصل بارده نافعست سواد السند
والهند کشت بر کشت است سوری زاج سرخست سوبج معرب از شوره فارسی واز بارود است سوریون
شیخ الرئیس کوید شیح ارمنی است سوربارو نارمشک است سودانیات مرغیست که بفارسی دار و بعربی صرد نامند
کوشت آن مبهی ومضر دماغست سواد الحکام ساداوران است سواد القضاه عفص است سواس حرمانه است
سقوطون ابرونست سوتخش هندبای بری است سوسن جبلی شاملراس وایرسا است وهر یک قسمی
از آنند سوسن احمر دلبوث است سوسن بری شاملایرسا است وسوسن زرد ودلبوث است سوسن زیاد
اسم فارسی زنبق است سوطلس اسم یونانی سلق است سوفالوس وسوماخیوس اسم یونانی اسفناجست
سوقی اسم یونانی تین است سوسنبر سیسنبر است سوقطون حضی الثعلب است سوریسارا سولانست
سودریقون اسم یونانی قسمی از توتیا است سورنجان هندی حلیب است سوسمار اسم فارسی ضب است سود
اسم ترکی لبن است سوغان اسم ترکی بصل است سونه بهندی ذهب است سونامولی بهندی بابونجست
سونزدمی بهندی اذخر است سوی بهندی شبت است سوی بهندی خنزیر است سورجلی
بهندی دلفین است سمع الهناء ه سهاکه بهندی تنکار است سهکو بهندی بهمن احمر است سهریب
دارچینی است سهجه بهندی فلفل سفید است سمع الباء ه سیبالیوس بفارسی کاشم رومی نامند نباتی است
وچهار قسم میباشد کیاه یکی شبیه برازیانه واز آن قویتر وقبه آن شبیه بقبه شبت وثمرش از ثمر انجدان کرد
کولتر باشد درازتر وتندطعم وبخش زیاده بر شیری وباعطریتر وبیخ این قسم در افعال قویتر از سایر اجزای یکی را

برک شبیه ببلاب کبیر واز آن درازتر وکوچکتر وقبه آن مثل قبه شبت وتخمش سیاه وشبیه بکندم وبزرکتر
از آن وتندتر وخوشبوتر از قسم اول ودر افعال تخم آن قویتر از سایر اجزاو یکی را برکش شبیه ببرک زیتون ودرشت تر
وساقش درازتر از دو قسم اول وقبه آن بزرکتر وثمرش عریض وبزرک مقدار وفربه وخوشبو وقوتش از قسم اول
قویتر واز ثانی ضعیفتر ویکی را نبات شبیه بانجدان وثمرش سفیدتر از آن ومستدیر ودراز وقریب بانکه
دو طبقه باشد وباعطریتر وتندی وچون مقشر کنند از آن تخمی درازتر از رازیانه ومایل بسبزی وطعم شبیه
بترنج ظاهر کردد واین قسم بیشتر معمولست ومستعمل از سیساليوس مقشر آنست ومجموع اقسام در دوم کرم و
خشک ومحلل وملطف ومسکن دردهای باطن ومدر بول وحیض ومفتح سدد ومقوی معده وجهت صرع وعسر
نفس وتقطیر بول واخراج جنین ودرد رحم وتقویت هاضمه ودفع ریاح وتقویت باه واذابه بلغم منجمد ویکمثقال
آن با فلفل وشراب جهت رفع مضرت هوای سرد ومداومت بر نه قیراط تخم آن با میفختج تا ده روز جهت درد کرده و لعوق
بیخ قسم اخیر با عسل جهت دفع فضول سینه وشش وسرفه کهنه وامراض کرده ومثانه نافع ومضر محرورین ومصلحش
کثیرا واکثار آن مضر جکر ومصلح آن ذرشک وقدر شربتش یکمثقال وبدل آن انجدانست سیسارون ابن ماسویه
وامین الدوله کویند که چوب سوس است که بفارسی تلخه کویند وحسین بن اسحق وجمعی دیکر از جهت اشتباه ناسخ
سوس را شو نیز دانسته اند وکفته اند که چوب شونیز است ومؤلف مغنی کوید در آن تحلیل واندک قبضیست و
طبیخ بیخ آن جهت معده وادرار فرمودن بول مفید است وجمعی کویند قلقاس است وبغدادی وانطاکی مجهول المهیه
میدانند سیسنبر اسم فارسی نمام است بری وبستانی میباشد وبری مسمی بزیاب وبرکش شبیه ببرک سداب وقویتر
از بستانیست وبستانی شبیه بنعناع واز آن سفیدتر وخوشبو وتخمش ریزه تر از تخم ریحان ودر آخر دوم کرم ودر
اول خشک ومفرح ومفتح ومقوی احشا وروح دماغی ودل ومدر بول وحیض ومخرج کرم شکم شربا وجنین مرده
وحلو سا وباقوت تریاقیه ورافع عفونات ومحلل ریاح وجهت درد سر خصوصا با سرکه وروغن کل وامراض بلغمی و
درد سینه ومعده وورم جکر وسپرز وبا عسل جهت کزیدن عقرب وبا سکنجبین جهت کزیدن زنبور مجرب وطبیخ
آن جهت دفع قمل وعرق بدبو ودرد رحم وفواق وسنک مثانه وبا سرکه جهت قی الدم نافع ومضر سپرز ومصلح آن
کشنیز است وقدر شربتش از خشک آن یکمثقال وبدلش مرزنجوش است وروغن آن که آب آنرا با روغن کنجد بجوشانند
تا کل آنرا مکرر در روغن مکرر کرده در آفتاب بکذارند جهت سده دماغی ومنخرین بغایت موثر ودر تحلیل مواد
وتقویت اعضا وخوش بو کردن موی سر وتقویت آن بعد بلیست سیسبان ببای موحده قبل از الف اسم درختی است
بستانی وبری میباشد وبقدر دو ذرع یا چهار ذرع وبحسب اماکن وغیر سیسبان ببای موحده قبل از سین است
وکذشت واین عریض الورق وباریک وبرروی هم چسبیده میباشد وکلش زرد وبسیار خوش منظر ودر خوشه
ثمرش دانها بقدر حلبه مابین زردی وسیاهی ودر باغهای مصر غرس میکنند وبعضی دانه آنرا حب القعد وجمعی
ثمر اثل دانسته اند واصلی ندارد مایل بکرمی ودر دوم خشک ومقوی معده وحابس اسهال مزمن ونفث الدم

ودافع سپرز وباشیر تریاق سموم وپاشیدن آب آن مانع تولد کیك ولبس انکشتری آن در انکشت خنصر چپ
روز چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب بالخاصیه مورث جاه وقبول نظرها ومصدع محرور ومصلحش کثیرا وشربتش
تا دو درهمست وبدلش بادآورد است سیسلن نوعی از ماهی است وبعربی لسان البحر وبفارسی ماهی مرکب
نامند ودر بحر قلزم بسیار است وشبیه بسرطان وظاهرش صدفی وباطنش حجری ودر جوف آن رطوبتی سیاه
مثل مداد وکتابت توان کرد در آخر دوم کرم وخشك ودیرهضم وطلای رطوبت آن جهت داء الثعلب وخاکستر
استخوان آن جالی آثار وجهت امراض پلك چشم وبانمك مکلس جهت بیاض چشم کلاجیوان وسنون آن جهت جلای
دندان بسیار موثر وذرورش مجفف زخمها است سیلان بعربی اسم عصاره خرما است که بدون طبخ در آفتاب
غلیظ سازند ودبس اعم از آنست ودر جمیع افعال مثل دبس والطف از آن ومحرورین وسریع الاستحاله بصفرا
ومضر محرورین ومسدد است بخلاف رطب که مسدد نیست ومصلحش میوهای ترش است سیسلم ابن تلمیذ
کوید شبیه برنجبیل وباتلخی وقبض است ودر افعال ضعیفتر از آن سیقه بلغت مصر روغن ترب صحرایی است
سیاب خلالست سیال یاسمین است سیف الغراب دلبوث است سیکران بنج است سیکران
الحوت فلوس است وکویند ماهیزهرجست بقول بعضی از حکما تنباکو نوعی از فلوس بستانی است سیصرون
حرف الماء است سیعون افسنتین است سیسا تمر هندیست سیر فوة العین وبلغت فرس اسم ثوم است
سیقوبوروس جمیز است سیسامون بیونانی سمسم است سیقس ایماریس بیونانی خیار بستانی است سیقس
اغریوس بمعنی خیار بری است سیفاقیطوس بیونانی آبنوس است سیم اسم فارسی فضه است سیر صحرایی
اسم فارسی اسقوردیون است سیهك اسم فارسی اراق است سیاهدانه اسم فارسی شونیز است وباصفهان سیاه
سیرنج نامند سیماب اسم فارسی زیبق است سیرن اسم فارسی نوعی از ذراریح است سیچار اسم ترکی فاره است
سیعب اسم فارسی تفاحست سیبنده اسم هندی سرنجست سیورت اسم هندی مرقشیثا است سیالی
اسم هندی شقاقلست سیبا اسم هندی اسرب است سیلخ اسم هندی اشنه است سیاه داران اسم فارسی
سادوران است سیلم اسم هندی کنر است حرف الشین ه مع الالف ه شاهتج معرب از شاه تره
ودو نوع میباشد یکی را برك بسیار کوچك وشبیه بکشنیز وکلش بنفش دیکری را برك عریضتر وکلش سفید وهر دو
قسم را طعم تلخ وبااندك تندی وقبض وبرك آن بهتر از سایر اجزا است مرکب القوی است ودر حرارت معتدل ودر
درجه دوم خشك وکویند در دوم کرمست وشیخ الرئیس در اول سرد دانسته مفتح سده جکر ومقوی معده ومدر بول
ومرار ومسهل اخلاط ثلثه خصوصا سودا ومنقی محرقه وصاف کننده خون وباعث اشتها وخشك آن در تقویت
معده قویتر وجهت امراض سوداوی وبلغم شور وتبهای کهنه وباسرکه جهت قی صفراوی وغثیان بلغمی وآب تازه
آن باتمر هندی جهت تنقیه معده وامعا ورفع قوبا ویرقان وجرب وحکه واکتحال عصاره آن جهت تقویت باصره
وباصمغ جهت منع روییدن شعر منقلب که کنده باشند ومضمضه آن جهت حرارت کام وزبان وتقویت لثه وضماد

خشك

خشك آن که باحنا در حمام استعمال نمایند جهت جرب وحکه مجرب وشستن سر بآب منقوع آن جهت رفع قمل و
صئبان که رشك نامند وابو بیر نافع وابن ماسویه ضماد تازه آنرا جهت کزیدن زنبور بسیار موثر دانسته است
وتخمش معتدل الحراره ودر افعال محمد بن احمد وجالینوس قویتر از سایر اجزا دانسته اند وکویند مضر شش است
ومصلحش کاسنی وقدر شربتش از جرم آن از سه درهم تا پنج درهم واز آب آن سی مثقال تا شصت مثقال ودر
مطبوخ آن تا ده درهم وبدلش نصف وزن آن سنا ودو ثلث هلیله زرد است وقسمی از کیاه آن شبیه بشاهتره
واز آن تیره رنك تر وبرکش باریکتر وشبیه بافسنتین وکل آن مایل بسیاهی وبهمن وبااندك بویی وقاتل
کاو است وآن غیر شاهتره است وغیر مستعمل شاه چینی عصاره جامد سیاه صفایحی است وبر آن
نقشی است شبیه بنقش خاتم وکویند عصاره ریوند است وبعضی عصاره حنای چینی دانسته اند ومایل
بزردی آن بهتر واز بلاد هند خیزد سرد ومجفف وقابض وطلای آن جهت درد سر حار واورام حاره وابتدای
فتق وشرب آن جهت درد سر ومنع صعود بخار وضعف معده وذرور آن جهت نزف الدم جراحات نافع وآن
غیر تنزوی خطایی است شاهسفرم ریحان سبز مایل بزردی ریزه برکست وقسمی هم بزرك برك سبز تیره در
اول کرم ودر دوم خشك ومحلل جمیع اورام ومنوم ومفتح سده دماغی ورایحه آن مانع وبا ورافع درد سر محرورین
ومسافرین وکریزاننده هوام وجهت خفقان وضعف معده ورياح غلیظه وعصاره آن باشکر رافع درد سینه
ودبو وسرفه ومضمضه وخاییدن آن جهت قلاع وضماد ترکرده آن بآب مبرد ومقوی اعضا وتخم آن مقاوم سموم
وبالخاصیه معدل جمیع امزجه وبوداده آن قاطع اسهال وزحیر مزمن خصوصا که در کلاب جوشانیده باشند
وضماد آن بچشم جاذب فساد آن وقدر شربتش تا سه درهم واز عصاره وجرم آن تا ده درهم ومداومت بوییدن
آن مضر دماغ ومصلحش نیلوفر وبدلش بادرنجبویه شادنج معرب از شادنه فارسی است وبعربی حجر الدم بجهت
قطع کردن سیلان خون نه اینکه در رنك شبیه بخون باشد وآن سنکی است در شکل شبیه بعدس وزود شکن
والوان مختلفه مشاهده شده تیره مایل بسیاهی را هندی کویند وسرخ را مصری وآن بهترین اقسام است
وبعد از آن زرد وابلق وسفید وزبونترین آن خاکستری رنك تیره است وحقیر نوعی سفید را در فیروزکوه وسرخ
وزرد وابلق را در حوالی خوار ری وقسم هندی را در جبال قزوین مشاهده وتجربه نموده وقسمی که مصنوع از مغناطیس است
محرقست سیاه وزودشکن تر از معدنی میباشد ودر جمیع افعال مثل معدنی است بخلاف مصنوع از حجر الحمار
محرق آن که اعبر وثقیل الوزنست وشادنج غیر مغسول در اول کرم ودر آخر دوم خشك ومغسول آن در آخر اول
سرد ودر دوم خشك ومغسول آن مستعمل وقوتش تا بیست سال باقی است ومجفف وقابض وبیلذع ورادع
ومقوی عصب وعضل وقوه باصره وحابس سیلان خون اعضای ظاهری وباطنی وخوردن آن باآب انار دین
وامثال آن جهت نفث الدم دموی وباشراب جهت عسر بول وحیض دایم ودرو رحمی وباد وبیز مناسب جهت اسهال
وقرحه امعا وزحیر وسل وطلای آن باسفیده تخم مرغ وامثال آن جهت ورم حار چشم وسایر اعضا وباد سرخ

وسوختگی آتش واکتحال آن باشیر دختران وامثال آن جهت رمد و دمعه وسوزش پلک چشم وسلاق وجرب
وحکه وقرحه وبا آب حلبه جهت امراض بلغمی چشم وذرور آن جهت دفع گوشت زیاد جراحت ورویانیدن گوشت
مجرب وبا آب کشنیز ومانند آن جهت بثور وقروح حاره ومزمنه وجراحت مقعد ورحم وقضیب واعضای عصبانی
سپید بلست وقدر شربتش از یکدانگ تا نیم مثقال ومضر مثانه ومصلحش کثیرا وبدلش مقناطیس سوخته وداد ونیز
عین حضض ودر غیر آن دم الاخوین است **شارف** اسم هندی بیخی است شبیه بتربد وطعمش بی حدت وذی
مقناطیس گویند در اول گرم وخشک ومسهل بلغم مائی وجهت امراض بارده نافعست **شاطل** وساطل نیز گویند
وبفارسی روشنک نامند ودوائی است هندی شبیه ببطم خشک وبقدر باقلائی وبزرگتر وکوچکتر وبا
تلخی وپوست آن چین دار مابین سیاهی وسرخی واملس ودر آخر دوم گرم وخشک ومسهل اخلاط غلیظه مفاصل
واعصاب وجهت فالج ولقوه ورعشه وامراض بارده دماغی نافع ومورث درد سر ومصلحش فواکه بارده وشربتش
تا نیم مثقالست بامثال آن نبات **شاه بلوط** در بلوط مذکور شد **شابینج** معرب از شابیزک وآن لفاحست
شاه بورتاز اسم فارسی حدیدیست که فولاد باشد ودر حدید مذکور شد **شاه لوج** بجیم وکاف معرب از
شاه آلوی فارسی وآن آلوچه سلطانی ودر اجاص مذکور شد **شاه دانج** بجیم وبقاف تخم قنب است ودر انجا مذکور
شد **شابانج** برنوفت وجمسفرم بری وشجره ابرهیم را بعضی باین اسم نامیده اند **شاه صلی** صاصلیت است
شادنا اسم سریانی ابردیم است **شاب** درخت ماهودانه است **شاهسفرم رومی** اسطوخودوس است
شاب رومی فلفل سفید است **شانرس** اسم فارسی هدهد است **شادنج هندی** شاملحه هندی وقسمی از
شادنج عدسی است **شال کره** بلغت دیلمی و**شال تشی** بلغت مازندران دلدل است **شال خنی** اسم مازندرانی
وسمه است **شامامی** اسم فارسی مطارخت ودر اقسام سمک مذکور شد **شاخ** اسم فارسی قرن است
مع الباء ه شبت بکسر اول وفتح ثانی وتشدید ثالث که مؤلف تذکره تصریح نموده گیاهی است بفارسی
معروف وبفارسی شبت گویند شبیه برازیانه واهل تجربه تصریح نموده اند که هر یک از رازیانه وشبت در بعضی
اراضی منقلب بیکدیگر میشوند وقوتش تا ده سال باقیست در آخر دوم گرم ودر اول آن خشک وباادویه نیز کاد
ومحلل ومنضج ومدر بول وحیض وشیر وتخم آن در این فعل قویتر ومسکن مغص ومفتح سده وهاضم وبا تریاقیه
وجهت یرقان وامراض بلغمی قاطبه وفواق وضعف معده وجگر وسپرز وربو وسنگ گرده ومثانه وقولنج
ومنع فساد اطعمه وجهت امراض آلات تناسل نافع وباعسل جهت سموم واعانت قی وآب مطبوخ تخم آن مسکن
مغص ومحلل نفخ از اقطار بدن ورافع غثیانی که از جوشیدن طعام باشد وجهت فواق بلغمی ودرد کمر ومثانه
مفید وسوخته آن در سیم گرم وخشک وباعسل جهت امراض مقعد وبواسیر ضماد آن شربا نافع وخوردن آن
بار مادر زجاج وعسل جهت ریزانیدن حصاة وعسر بول مجرب دانسته اند وذرور آن مجفف قروح بوجوک وجهت
قرحه قضیب بی عدیل وقطور عصاره آن جهت امراض گوش وجلوس در طبیخ آن جهت امراض رحم وضماد مسحوق آن

باعسل که در طبخ بحد انعقاد رسیده باشد بر مقعد باعث تلیین طبع وتخم آن در اطعمه وترشیها جهت اصلاح
معده وخوردن ترشی آن بعد از طعام مقوی ومداومت واکثار آن مضعف باصره وقاطع منی ومضر محرورین
ومبخر ومصلحش آب لیمو وامثال آن وقدر شربتش تا هفت درهم واز تخم آن تا سه درهم وبدلش رازیانه است وگویند
بر سر گذاشتن اکلیل شبت مانع امراض دماغی ومورث قبول عامه است وروغن آن که عصاره آنرا بالمناصفه باروغن
زیتون جوشانیده باشند تا دفع آب آن شود یا تازه آنرا در روغن ریخته وبعد از یکشبانروز صاف نموده ومکرر
تجدید کنند ملطف ومسخن ومحلل ریاح وجهت اعیا ودرد مفاصل وتهییج اطراف ودرد عصب ورفع قشعریره
لرز وتلیین صلابات بغایت مؤثر است **شبرم** نباتی است شیردار ومنبتش معمورها وساقش شبیه بنی وبرگش
وبقدر درمی وبرگش شبیه بطرخون وبرگ کاج وگلش بنفش ودانه آن شبیه بعدس ومایل بسفیدی وزردی و
بیخش سطبر وپر شیر وقویتر از ثمر وثمرش قویتر از برگ آن وبهترین آن خفیف الوزن سرخ که شبیه باشد بپوست
پیچیده در سیم گرم ودر آخر دوم خشک وقتال ومسهل قوی بلغم وسودا وزرداب وباقوت قابضه ومفتح دهن رگها
وسده ومدر اخلاط از عمق بدن وموافق معده مرطوبین وجهت قولنج ودرد مفاصل واستسقای زقی وضماد آن جهت
قوبا بی عدیل وبغایت مضر محرورین وضعیف البنیه ومورث تبهای تند ومحرق منی ومضعف اشتها ویکمثقال آن
کشنده بقی وکرب وغشی وخناق وشربت آن نیم مثقال قاتل وغیر مستعمل ومصلحش در شیر خیسانیدن واستعمال آنست
وبا انیسون ومقل وهلیله زرد وصبر وقدر شربتش تا یکدانگ وبدلش مازریون است **شبه** اسم عربی روی
توتیای فارسی است وسیح را بفارسی شبه نامند وآن یکی از معادن وفلز است وبعضی اسم اصطلاحی مصنوع از
روح توتیا ومس دانسته اند که بفارسی آنرا برنج گویند ومراد از مطلق آن معدنیست وآن شبیه بقلعی وبکبودی
مایل واز سرب اندکی دیرگدازتر است در دوم گرم وخشک واکل وشرب در ظرف آن مقوی دل ومعده ونافع خفقان
وسوخته آن جهت دفع بیاض عین وسلاق وجرب ودر اطلیه جهت کلف وآثار واورام مفید ومضر طحال ومصلحش
عسل وقدر شربتش تا یکدانگست ودر تبدیل اسود بابیض ورصاص باعمال مخصوصه مجربست ومؤلف تذکره گوید که
دفع زیبق شود وقلعی را ملحق بفضه میکند وخاصیت آنست که هرگاه آب را در ظرف دهن تنگی از آن کرده ودر ظرف
دهن بازی قدری شوره ریخته ظرف آب را در آن حرکت معتدلی دهند از آنی آب را بغایت سرد کند ومعمول هند است
شب از جمله معادن اربعه غیر کاملة الصوره است که عباره از زاجات واملاح ونوشادر وشبوب
باشد وآن جسمی است شبیه بزاج وبا ترشی اندکی بخلاف زاج که بی طعم ترشی است واکثر افعال بزاجست
واز طرف کوهستان ویمن وسایر مواضع خیزد واصناف آنرا هفتده قسم شمرده اند وآنچه موجود ومتداولست
یکی سفید شفاف مایل بزردی است ونیم زردی است که یمانی گویند وآن آبیست که در بلاد یمن چکیده منجمد
میگردد وقسم ثانی بی زردی وشفاف را بفارسی زاج بلوری نامند وپارچهای مربع شکل مکعب ومشقق
ومایل باستداره واز زاج مدحرج نامند وقسم سوم ملس زرد شکن که بازهومتر ایجه باشد زاج ذفر گویند

ط

واین اقسام در تداوی مستعملند وقسم زرد مستطیل وقسم سرخ غیر مضبوط الشکل ونوع سبز شبیه بزاج
که شور طعم باشد در تداوی مستعمل نیستند وقسم ازرق شفاف وسیاه مایل به تیرگی از جمله سموم‌اند و
ظاهرا توتیای هندی عبارت از آن باشد مجموع آن در دوم گرم ودر سیم خشک ومجفف قوی وقاطع نزف الدم
زخمها وزایل کننده گوشت زاید والتیام دهنده قروح ورافع چرک وزنگ معادن ودر صاف کردن آب وشراب
سریع الاثر وشرب آن مانع قی وغثیان ومقوی ماسکه وسعوط آن قاطع رعاف وحمول آن دافع سیلان حیض
ومانع حمل وباقطران مسقط جنین وضماد آن باروغن جهت اورام بلغمی ودماغی وباادویه مناسبه جهت
نحی وتهیج وباموم جهت رفع بدبوی زیر بغل وعرق وبانمک وعفص ودرد سر که جهت قروح ساعیه وخبیثه و
باآب جهت حکه وجرب وباعسل جهت رفع آثار وباموم جهت رفع قمل ورشک واکتحال آن بامرولرید وشکو
وکلش تخم مرغ وسرکه حردون بالتوتیر جهت رفع بیاض مجرب وباسماق وعفص جهت دمعه وحمره مزمنه عین و
اورام وسطبری پلک چشم مفید ونفوخ آن در دهن اضحی کشنده آن ومطبوخ آن جهت رطوبات وگرانی سامعه
وسنون آن بافوفل جهت درد دندان وحرکت آن وتقویت لثه وباخاکستر بیخ کرنب جهت قلاع وغرغره ودرور آن
جهت ورم لثه ولهاة نافع وگذاشتن آن در زیر جامه خواب مانع احتلام ورافع فزع وخوردن آن مورث سعال
وسل ودو درهم آن کشنده ومصلحش روغن تازه ومیوه‌ها وشیر وقدر شربتش یک قیراط وبدلش نوشادر است
از خواص آنست که چون کسی را چشم بد رسد وشب را بخور کند در آن قطعه تنبه بصورت چشم ظاهر گردد ومرکان
آنرا در طرف قبله خانه آن شخص بگذارند هر که چشم بر اهل آن خانه برسد **شب** بضم اول وسکون بای موحده
اسم نوعی از عنکبوت است **شب الصباغین** قلی است **شب الاساکفه** و**شب العصفر** و**شب القلی** قلی
شبوط نوعی از سمک است **سبوفه** نوع کبیر خمان الارض است **شبب** هدهد است **شبطباط** عصی الراعی
شب پره اسم فارسی خفاش است **شبدر** اسم فارسی حندقوقی بستانیست **شبه** اسم فارسی سبج است
شبانکیز اسم فارسی پنج بیخ است **مع التاء** **شترمرغ** اسم فارسی نعامه است **شتر** اسم فارسی ابل است
شتربچه اسم فارسی جزور است **مع الثاء** **شث** بثای مثلثه نباتیست بی ساق وبی گل ومنحصر در اوراق
متراکم بوی بر بوی وبار طوبت بسیار وکریه الرائحه وزرد وسبز تش کوهها وسنگلاخ ودباغان دباغت پوست
باآن میکنند در دوم سرد وخشک وآب آن حابس قی ومقوی معده وقاطع نزف الدم اعضا وجهت اسهال سریع الاثر
ودر امراض چشم قایم مقام مامیثا ومضر مثانه ومصلحش عناب وشربتش یکدرهم وبدلش سماق است **شجرة ابی مالک**
قسمی از طرفاست وبری ونهری ومنبتش کنار آبهای جاری وسایه‌ها وساقش منحصر در یکی ومرتفع وسبز وبعضی
مایل بسرخی وبرگش بقدر کفی واطراف آن مشارّه واطراف آن مشارّه ودر هر عقده ساقش دو برگ میروید و
شاخهای آن میان تهی وگلش بنفش وزرین وثقیل الرائحه وثمرش بقدر نخودی ودانه آن سیاه وباریک وبعضی
از ادویه شریفه ومسهل برفق سودا وبهتر از لاجورد ورافع جمیع امراض سوداوی ودر دفع جذام بی عدیل حتی تصحیح

مع الجیم

نموده اند که از مداومت آن جذامی که تغییر شکل شده باشد رفع میشود ومقطع بلغم وجالی وضماد بیخ بری آن
جهت خنازیر وطلای برگ بری آن ونهری آن رافع صداع والتیام دهنده زخمها ومضر مثانه ومصلحش
سکنجبین وشربتش تا سه درهم وبدلش بوزن نیم آن حجر ارمنی است **شجرة الراهب** امین الدوله از محمد بن احمد نقل
میکند که شجریست غیر نبات ماهو دانه ودر بلاد دمشق مزروع آن نیز میباشد وثمرش شبیه بثمر شاهدانه و
روغنی که از آن میگیرند در طعم شبیه بطعم آن ودانها که در شاخهای بالا باشد مقی قوی واز اسافل مسهل
بلاقی واز اوسط مقی ومسهل وقدر شربتش از پانزده دانه است تا چهار عدد **شجرة مریم** نبات بخور مریمست
وبخور مریم مذکور شد شاخهای آن درهم ومشتبک ودر یکدیگر چون در آب گذارند بالیده شود وچون خشک
گردد بحال اول عود نماید در سیم گرم ودر یبوست معتدل ومفتح ورافع بلغم ومحمر دیده وجالی وآب نقیع آن جهت عسر
ولادت واخراج جنین بی عدیل وطلای آن جهت بواسیر وبهق وبرص واندمال زخمها وبردن گوشت زاید وخوش
ومضر ریه ومصلحش کثیرا وشربتش تا نیم درهم است **شجرة الطلق** شجره مریمست **شجرة الیمام** صامریوما است
شجرة القطران شربین است **شجرة الدم** ابوخلسا است وبعضی برشاه ترخ نیز اطلاق مینمایند **شجرة**
الکافور شامل القوان وریحان وبیکان الکافور است **شجرة البهق** قثای بری است **شجرة البق** و**شجرة**
البتم درداراست وبترکی قرا القاچ گویند **شجره ذوالقرنین** و**شجره سلیمان** و**شجرة الصنم** یبروح الصنم است
شجرة الجن دیودار است **شجرة القدس** نوع بزرگ قتاداست **شجره حره** آزاددرخت است **شجرة الله**
و**شجرة اکلد** صنوبر هندی است **شجرة الحیات** درخت سرواست **شجرة الحایض** امغیلانست **شجرة الحبه**
جنطیانا است **شجره بارده** لبلاب است **شجره رستم** زراوند طویلست **شجره موسی** علق العدس وعوسج را
شامل است **شجره طیبه** درخت خرما است **شجرة التبیح** امدریانست **شجرة العصب** بوارس است
شجره ابرهیم بنجنکشت است وبعضی امغیلان وجمعی شاه بانج دانند **شجرة الدنق** درخت پسته است
شجرة التنین لوف الکبیر است **شجرة الخطاطیف** عروق الصفر است **شجرة الطحال** صریمة الجدی است وگویند
قاشرستین است **شجرة الضفادع** کبیکج است **شجرة الکف** اصبع الصفر است **شجرة الدب** درخت زعرور است
شجرة التیس طراغیونست **شجرة البراغیث** طباقت **شجره** نوعی از زاتیانجست که با آتش بخته باشند
وآنرا قیقهن نیز نامند **مع الحاء** **شحم** بفارسی پیه نامند وسمین دافربهی وهر دواز دسومه ومائیه
دموی اند که در سطوح اعضا منعقد گردد وشحم انعقاد واقل مائیه است مثل پیهی که در قاعده دل میباشد و
سمین اکثر مائیه واقل انعقاد مثل فربهی که ملاصق روده است وآن از شحم ارطبت وابرد است ومذکور شد
وشحم تازه گرم وتر وکهنه گرم وخشک ولطیفتر است وپیه هر حیوانی در طی ذکر آن مذکور میشود واز مطلق آن مراد
پیه بز است وبهترین شحوم در نضج وتلیین اورام وقرحه امعا پیه خوک را دانسته اند پس پیه گرده بز ماده را
وپیه خرس را جهت داء الثعلب وپیه مرغابی ومرغ جهت خشونت زبان وورم رحم وچون با برنج بخته شود جهت قرحه

مثانه و اکتحال بپیه ماهی که از حرارت آفتاب گداخته باشد با عسل جهت تقویت باصره و بپیه کرکس و جوارح و
طیور وحشیه جهت مفاصل بغایت نافعند و چون خواهند که شحوم را مدتی نگاه دارند باید پرده ها و کثافات
آنرا گرفته در آفتاب یا نزدیک آتش گداخته و صاف آنرا با قدری سعد یا دارشیشعان و یا اذخر و یا سنبل و یا
شراب چند جوش داده یا قدری در مضاعف که اخته یا یکی از ادویه مذکوره یا زیاده از آن مخلوط کرده و خوردن
شحوم مغثی و مرخی معده و مصلحش در محرورین سکنجبین و آب لیمو و امثال آن و در مبرودین زنجبیل و نمک و مانند
آن و بدلش در جمیع افعال روغن زیتون و از آن بهتر است **شحرور** مرغیست سیاه و منقار و پای آن زرد و ملیل
برسحنه و بقدر قمری و بترکی آنرا قراطاوخ نامند و بعضی ها نی عوعاز و بمازندرانی توکا نامند در دوم گرم و تر
و صالح الغذا و جهت کزاز و مالیخولیا و فالج نافع و خوردن آن با روغن بادام بغایت مورث حسن صوت و رفع گرفتگی
آواز است **شحم الارض** قطن است و گویند خراطین است و بعضی حب جندم دانسته اند **شحم** کشنج است
شحم النخل جمار النخل است **شخیص** اسم قسم اخیر لبلاب است **شحم الاترج** اشنا است **شحم المرخ** خطمی
شحم قاوندی قاوند است **مع الخاء** ه **شخز** بخای معجمه قلی است **شخار ابیض** بلغت اهل صناعت ملح القلی است
شخت توبال الذهب است **مع الدال** ه **شدخ** تخم الجبار است **مع الراء** ه **شراب مرقع** خمریست که
کرنان میده و بکمات در آن خیسانیده بعد از شش ساعت صاف نمایند کثیر الغذا و موافق ناقهانست **شربین**
از اصناف سرو است بوکش از آن عریضتر و ثمرش شبیه بیادسرو و از آن کوچکتر و بهترین قطران از آن حاصل میشود
و بعضی آنرا از اقسام صنوبر دانسته اند و برواشبیر و از آن کوچکتر است و در اصفهان معروف بدرخت نوئی است
و قسمی از آن کوچکتر و خارناک و ثمرش بقدر کوکنار و عرعر ترکی گویند و اقسام آن در اول سیم گرم و خشک و آب
مطبوخ شاخ آن جهت قروح ظاهری و باطنی و سستی اعضا و ضعف جگر و معده و ریاح غلیظه و طول آن
جهت منع ریختن موی و رفع قمل و تحلیل اورام و امراض رحم و مقعد و ذرور آن دافع نزف الدم و اعیا و جهت التیام
قروح و خوشبو کردن رائحه بدن و مضمضه طبیخ برگ و ثمر آن با سرکه جهت درد دندان و ضماد آن جهت خناق و ورم
لوزتین و ثمرش قابض و مدر بول و مخرج مشیمه و جهت سعال و علل جگر و گویند از ابنجری نافع و مورث صداع و مزال
و مصلحش فواکه ترش و کشنیز است **شری** گیاه حنظل است **شربت** فراسیون است **شرار** درخت مصعد است
شرار جویش خمریست که در جزیره بلاد مغرب با آب انگور و آب دریا بعملی آورند و با عفوصت و تندی میباشد
شراب اسم اصطلاحی خمر است **شربت خشخاش** اسم فارسی دیاقوزا است **شراب خرما** اسم فارسی نبیذ التمر است
شراب دوشابی اسم فارسی نبیذ الدبس است **شراب عسلی** اسم فارسی نبیذ العسل است **شراب مویزی**
اسم فارسی نبیذ الزبیب است **شرنک** اسم فارسی حنظل است **مع الشین** ه **ششبندان** اسم فارسی سرشین است
ششترو فوه است **شقاقل** شقاقل است **ششریت** اسم بیخ نباتی است که در دیار العرب و بلاد مصر یافت
میشود سطبرتر از انگشتی و ... و مایل بزردی و جهت استسقای زقی مجرب دانسته اند و گویند بدون کوب و مشقت

اخراج زهر دارو میکند **مع الطاء** ه **شطیبه** بلغت مصری اسم نباتی است کثیر الوجود در کوههای بر قطه و
برگ و تخم و شکل آن گیاه مثل زیره است و طعمش با اندک تندی و شیرینی و بیخش چند عدد مجتمع و غیر مستحکم
و بعضی از آن راست و بعضی کج بالخاصیه با وجود که جهت تبهای حاره نافع و مدر بول و مفتت حصاة
و محلل ریاح معده و رافع آکله مستحکمه و ضمادش جهت علت معروف بشوکه گویند مجرب است **شطریه** صعتر
بستانی است و بفارسی مرزه نامند **مع العین** ه **شعیر** بفارسی جو گویند و بهترین آن سفید بالیده تازه
و کهنه آن که یکسال گذشته باشد بسیار بد است در آخر اول سرد و خشک و قلیل الغذا و با قوت جالیه و قابض
و مجفف و رادع و مسکن غلیان خون و صفرا و تشنگی و مصلح شیر یتوعات و مورث لاغری بدن و مضر مثانه
و مصلحش روغنها و انیسون است و آرد بو داده آن که سویق نامند با قدری شکر بهترین اغذیه اطفال است
و چون خمیر آنرا بگذارند تا ترش شود و در دوغ حل کرده بعد از یکشب از یک وقیه تا یک رطل از آن بنوشند جهت
دفع تشنگی مفرط و التهاب معده و قی صفراوی و حکه و تبها و اسهال صفراوی بی عدیلست و آب مقشر مطبوخ
آن بحدیکه مهرا پخته باشد ماء الشعیر نامند سرد و تر و مدر بول و مسکن حدت خون و اخلاط محترقه سوخته
و سریع الانحدار و مولد خون صالح و مرطب و جهت تبهای حاره و تند و جگر حار و سل و دق و قرحه ریه و امعا
و سعال حار و یابس نافع و مرخی معده و مضر احشاء بارده و نفاخ و مصلح آن گلقند و در حین اعتدال
طبع استعمال آنرا جایز نداشته اند و مطبوخ آن با نصف آن خشخاش کوبیده جهت صداع حار و با اضافه قرطم
جهت اخراج بلغم لزج و منع سری و تفتیح سدد و با عناب و انجیر و سپستان و پرسیاوشان جهت سعال و درد سینه
مجربست و شیره جو که کشک الشعیر نامند سرد و مایل بخشکی و غلیظتر از ماء الشعیر و جهت اسهال صفراوی و امراض
حاره مفید است و ضماد آن رادع و محلل اورام و با آب کشنیز محلل خنازیر و اورام صلبه و ورم گلو و با راتیانج
و زفت و تخم کتان و بول اطفال محلل اورام صلبه و کشاینده دمل و با اکلیل الملک و پوست خشخاش جهت ذات
الجنب و با آب به جهت نقرس حار و مطبوخ آن با سرکه جهت جرب و حکه و با بنج و افیون و آب کاهو و مانند آن
جهت صداع و ورم چشم و نزلات و باد سرخ و استحکام دادن عضو شکسته و کوفته دیده و غرغره شیره آن جهت
ورم درد گلو و طلای مطبوخ آن با انجیر و با ماء العسل جهت تحلیل اورام بلغمی و حاره بغایت مفید و ضماد سوخته
آن جهت کلف و خراز نافعست **شعر** بفارسی موی نامند و آن متولد از بخارات اخلاط و محترق آن منکون
میشود بغایت یابس و خواص موی هر حیوانی در طی ذکر آن مذکور است و مراد از مطلق شعر موی انسانست چون بسرکه
تر کرده بر زخم سگ دیوانه گزیده بگذارند رفع سمیت آن میکند و با شراب و روغن زیتون مانع ورم جراحت سر
و سوختهٔ آن بغایت مجفف و ملذع و مسخن و جهت آکله و خشک کردن زخمها مجرب و جهت قلاع و قروح خبیثه
و با کندر و زفت جهت جراحات سر و با مرداسنگ جهت تسکین جرب و حکه چشم و با آب و روغن زیتون جهت
سوختگی آتش و ذرور آن جهت بروز مقعد بغایت موثر و قطور آن با سفیداب و توتیای مغسول و گلارمنی جهت

حرقة البول مجرب و بخور آن جهة اختناق رحم و صرع سددی و کریزانیدن هوام و حمول آن جهة سیلان رحم و تجفیف
رطوبات موثر و با ماء الشعیر که از نقطیر آن حاصل شود جهة رویانیدن موی مجربست **شعر الغول** کیاهی است بیساق
و ثمر و مخصوص در اوراق خشن شبیه درخش و مایل بسیاهی و بخش سیاه و بپر ریشه و غیر پر سیاوشانست و در دار المرز
کثیر الوجود و در تنکابن کرف نامند و در خواص نزدیک بپر سیاوشان و در تنقیه سینه قویتر از آنست **شعر**
الجیاد نباتیست غیر پر سیاوشان شبیه بموی یال اسب و باریک و سیاه و چندین عدد بشکل دسته در یکجا
میروید و بر روی زمین پهن میشود و بی برگ و ساق و بیخ و چون بسوزانند بوی موی سوخته میدهد گرم و خشک
و بخور آن جهة تب ربع مجرب دانسته اند و گویند تعلیق آن مانع ماندگی راه رو است **شعر الجن** شعر الغول است
شعر الارض و **شعر الخنازیر** شعر الجیاد است **شعاریر** قناء بری صغیر است **شعور الصقالبة** زعفرانست
شعیر رومی خندروس است **مع العین** ه **شغال** بعین معجمه فارسی کلب بری است و ابن آوی است
مع الفاء ه **شفتین** مرغیست از فاخته بزرگتر و سفید و طوق گردن آن سیاه و ناتمام و بعربی یمام
گویند و بترکی الاقا خته نامند در دوم گرم و خشک و بغایت مسمن بدنست و مجموع آن مستحیل بخون صالح میشود
و مقوی قوة ماسکه و حواس و موافق ناقهین و مفلوجین و زیاد کننده قوة حافظه و محرک باه و اکثار آن
مضر محرورین و مصلحش سرکه و کشنیز و مقوی فعل آن شیر تازه است و در حیوة الحیوان مذکور است که چون
شخصی خون آنرا بر قضیب طلا کند و مباشرت کند دیگری با آن زن مباشرت نتواند کرد و جالینوس گوید تخم آن
با عسل و اندک بوره جهة درد حکو و حمول زبل آن جهة درد رحم مجربست و مهرایس سپر آنرا جهة درد رحم و ثقل
سامعه بغایت مفید دانسته است **شفتین بحری** حیوان دریائی است شبیه بخفاش دو رنگ و دو بال و شکل و دنباله
آن شبیه بدنباله موش و در زیر دنباله آن نیشی خاردار و از زدن نیش الم عظیم حادث شود و چون نیش آنرا در
زیر جامه خواب گذارند مورث بیخوابی مفرط و دفن کردن آن در خانه مورث تفرقه اهل آن خانه و پاشیدن
مسحوق آن بر دو کس باعث تفرقه و بغض ایشان گردد و بدین سبب آنرا حوت الشر خوانند و گویند چون در مکان
بول شخصی نیش آنرا فرو برند باعث سوزش و درد عظیم صاحب بول میشود و مادامی که دفع آن ننمایند ساکن نمیگردد
شفلج بارکیاه کبر است **شفتالو** اسم فارسی خوخست **شفترک** اسم شیرازی خبر است **شفیقل** شقاقل است
شفرویس قناء بری است **مع القاف** ه **شقایق** معروفست گویند چون نعمان بن منذر در خورنق اولا
زرع نموده مسمی بشقایق النعمان گشته و آن بری و بستانی میباشد شبیه بنبات خشخاش و برگ بستانی
از آن کوچکتر و ثمر و دانه اش مثل خشخاش کوچکی و مخدر قوی و تریاک آن بغایت قوی السکر و در دوم گرم و خشک
و جاذب و ملطف و مفتح و جالی آثار و مجفف و شربکال خشک مسحوق آن بقدر دو درهم با سکنجبین جهة تسکین
درد احشا و اعضا که دفعة بهم میرسد بسیار سریع الاثر و نفوخ آن قاطع رعاف در ساعة و شرب طبیخ برگ
و ساق آن که با کیاه جو پخته باشند مدر شیر و حیض و طلای عصاره آن منقی چرک زخم نافع و مفتح جلد و محلل ورم

چشم و سعوط آن منقی رطوبات دماغی و قطور آن جالی بیاض چشم و ضماد گل آن با پوست کردکان سبز جهة سیاه
کردن موی و رفع قوبا و مداومت شرب تخم آن مردو زنکی درهم با آب سرد جهة رفع برص مجرب و یکدرهم از قبر
آن با شراب مورث جنون و مصلحش شیر تازه است و چون ظرفی را از گل شقایق پر کرده فرش و لحاف آن بر
داشته نموده چهل روز در سرگین تر اسب دفن نموده و هر هفته سرگین را تغییر دهند خضاب صاحب ثباتی شود
و گویند مجربست **شقایق** بحی است پر کوه و بالوجه اندک شیرینی و بسطبری انگشتی و دراز و ساق کیاه
آن پر کوه و بوهر کوهی برگی رسته و ثمرش بقدر نخودی و سیاه و مملو از رطوبت سیاه و گلش بزرگتر از بنفشه
و منبتش در زیر اشجار متراکم و مکان نمناک و مستعمل بیخ آن و قوتش تا چهار سال باقی است در اول گرم و در
دوم تر و مبهی و مفتح و قاطع بلغم و مقوی کمر و مسمن کرده و معده و حکو و مصدع و مضر اشتها و مصلحش عسل
و مربای آن با عسل بغایت است و مقوی ارواح و قوی و قدر شربتش تا پنجدرهم و بدلش در تقویت باه حب
الصنوبر و بوزیدانست **شقراق** مرغیست بقدر فاخته سبز و بدبوی و بفارسی سبزه قبا نامند و در تنکابن
کراکر گویند در دوم گرم و خشک و محلل قوی و ریاح غلیظه و مواد بلغمی و دیر هضم و مصلحش سکنجبین و سرکه و آن جهة
کلف نافعست **شقردیون** اسقرودیونست **شقر** و **شقیق** اسم شقایق است **مع الکاف** ه **شکرتیغال**
اسم فارسی تیغالست و آن غلاف حیوانیست شبیه بکبکی که در خار اترزوت متکون ساز و میشه از لعاب خود می تند
و در آن می میرد و مایل بزردی و سفید و شیرین و در حرارت معتدل و رطوبت در آن غالب و بالوجه ملین
و مسکن حدت اخلاط و سوزش مری و جهة خشونت سینه و سرفه و صاف کردن آواز و خشکی گلو و معده نافع
و اکثار آن مغثی و مصلحش سکو و ترنجبین و قدر شربتش تا پنجدرهم و بدلش نباتست و مؤلف اختیارات آنرا
شکر العیر دانسته و فیه ما فیه کما لا یخفی **شکاعی** از اصناف بادآورد است و از آن قابض و مجفف تر و بعضی
هر دو را یکی دانسته اند و اول اصح است جهة بادآورد بفارسی بنام اشترکر بیضا و شوکة عربیه است و در بعضی
بلاد بکنکرخز معروفند یکی را گل سفید و یکی را بنفش است و اخیر مخصوص بشکاعی و در جمیع افعال مثل قسم سفید
و قویتر از آن و مستعمل از آن بیخ و ثمر و بیخ قویتر از ثمر از آن و قاطع نزف الدم و باقوة تریاقیه و مدمل قروح و ملطف
بلغم و طبیخ آن جهة تبهای اطفال و تبهای مرکبه بغایت نافع و مضر ریه و مصلحش صمغ عربی و شربتش دو درهم و بدلش
بادآورد و سایر خواص در آنجا مذکور شد **شک** بفارسی مرگ موش چه خوردن آن موجب قتل موثر و رایحه
موشی که از آن خورده باشد باعث مردن موشان دیگر است و آن جسمی است معدنی سفید و ثقیل الوزن و براق
و از سموم قتاله است و اهل صناعت آنرا در کل مقام بلد زرنیخ میدانند و انچه زرد باشد زرنیخ است و قوتش تا
بعد از هفت سال فاسد میکردد و رنگش اغبر و زنش سبک میشود در چهارم گرم و خشک و محلل و معفن والتیام
دهنده زخمها است با حداث درد شدید که صبر نتوان کرد و طلای آن با روغنها جهة حکه و جرب و با گلاب جهة
اورام بارده و استسقا نافع و اکتحال آن در یکی و ز طبقات و رطوبات چشم را زایل میکند و سنیدرهم آن در یکروز

کنند و تریاق آن تراشیده پوستهای حیوانات که سوزانیده بقدر ربع آن تا دو چندان آن بیاشامند شکرهج
اسم معرب حسک است شکر تاکتوت است شکوسنك اسم فارسی حجر العاجت شکوفه اسم فارسی فقاح آست
شکنبه اسم فارسی کرش است شکر ینیر اسم فارسی فانید بحری معمول بسجستان است مع اللام ٥ شلجم
معرب از شلغم فارسی و بعربی لفت نامند بری و بستانی میباشد بری دو قسمست یکی را شاخهای نباتش دراز
و برکش بعرض انگشت مهین و بیخ آن باریك مثل بیخ اشجار و غیر ماکول و تخم آن سیاه و مغزش سفید و منابت آن
مزارعست و یکی را منبتش دشتهای نمناك و نزدیك آبها و بیخش بقدر خیار و بسیار سرخ و ماکولست و برکش
شبیه ببرك بستانی و از آن باریکتر و املس و کثیر التشریف و تخمش مثل بستانی و مایل بسیاهی و تخم قسم اول
منقی بشره و قسم ثانی در خواص قریب ببستانی و از آن کمتر و بستانی آن در اول دوم کرم و در اول تر و کثیر الغذا
و مهیج باه و مدر بول و مقوی باصره و مفتت حصاة و دافع سعال و ملین طبع و سینه و نفاخ و دیر هضم و مصلح
آن زیره و شیرینیها و ریشهای آن که بسایند باریك و با عسل بنوشند جهت سپرز و عسر بول مجرب و ضماد مطبوخ آن
محلل اورامست و ترشی شلغم ملطف رطوبات سینه و مقوی احشا و مشهی و بی نفخست و ضماد و نطول مطبوخ
جمیع اجزاء آن جهت شقاق و نقرس و حکه مفید و تخم آن در اول سیم کرم و در اول تر و مبهی تر از بیخ آن و مشهی
و باتر یاقیه و در جمیع افعال قویتر و مولد ریاح و مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و ترشیها و گلقند و قدر
شربتش تا دو درمست و روغن تخم آن جهت ریاح و دفع اعیا و تقویت آلات تناسل شربا و ضمادا مفید است
شل بار درختی است هندی سرخ را هندی گویند و بزرگتر از فندق و در طعم تند و با اندك تلخی و قبض و نرم
و املس و بی قشر در سیم کرم و در اول خشك و محلل قوی و ملطف اخلاط غلیظه و مسهل و دافع ریاح و جهت صلابت
عصب و فالج و عرق النسا و قولنج نافع و مضر ریه و مصلحش عسل و شربتش تا نیم درمست شلجم احمر شوندر است
شلج تخم انجبار است شلیل بلغت خراسان میوه ایست لذیذ بقدر کردکان و بزرگتر از آن و در طعم مثل شفتالو
و در آخر بهار میرسد و لطیفتر از شفتالو و در افعال و خواص بهتر از آن و بی غایلر است مع المیم ٥ شمع
بفارسی موم نامند زرد و سرخ آنرا بنکو ار گداختن و در آب سرد ریختن و آویختن در مهتاب سفید میکردد در اول
دوم کرم و در رطوبت معتدل و قوتش تا سی سال باقیست و محلل و منضج و ملین و مصلح ادویه مرهمها و موافق
زخمها و خوردن ده حبوب آنرا اگر بقدر گندم ریزه کرده فرو برند و یا در روغنها حل نموده بنوشند جهت قروح
باطنی و بیخ مجرب و جهت درد سینه و سرفه و دفع انجماد شیر و سلاو درد گلو و لهاة و تصفیه آواز بعد یل و طلای
آن جهت حکه و جرب و خشونات و نضج اورام و وسیع کردن و بجراك آوردن زخمها و نرم کردن سینه و ضلابات
و رفع اذیت زخم خوبیر زهر دار موثر و بخور آن جهت رفع عفونت هوای وبائی و بیرون آوردن صاحبان تب و رایحه
آن جهت دفع بدبویی بینی و اذیت بوی مردار و حقنه آن با روغن گل سرخ جهت سحج بغایت نافع و رافع اشتها
و مسدد آنست و مصلحش نان و شربتش تا سه درهم و بدلش آرد باقلی است و گویند چون آشیان مکس را بسوزانند

وبطرف

وبطرفی بمالند و در آب دریا و سایر آبها بگذارند آب شیرین را بخود جذب میکند و موم شمع عروسی را در نیرنجات
محبت و ایجر در غیر آن سوزانیده باشند جهت بعض موثر دانسته اند و از خواص آنست که چون قمر در تثلیث و عطارد
از نحوست بری باشد یکمثقال شمع عروسی را با سه قیراط موم پاك در یکدرهم نقره مضبوط نموده نگاهدارند غلبه بر
خصم او را روی دهد و زبان دشمنان بسته گردد شمس بلغت اکسیریان ذهبست شمار دار ز بانجست
بلغت مصر و شام شمشاد اسم فارسی بقیس است شمامه دردابست شمشیر قاقله صغار است شمیعه
شامله روغن ترب و سندرطیس است شمول خمر است شملیت اسم هندی حلبه است شمخاطر اسم ملح
هندیست مع النون ٥ شند از طیوب معمولست و در مصر بسیار معمول و بیونانی رسمیلوس نامند و گویند
بمعنی دخان الصنوبر است و بهترین آن سفید بی پوست در سیم کرم و در دوم خشك و مقوی دل و مدر فضلات و مفتت
حصاة و رافع اخلاط لزجه سینه و با زعفران مفرح و جهت سرفه و ضعف عصب و خفقان و با انیسون جهت قولنج
مجرب دانسته اند و طلای آن جهت قروح و آثار و حمول آن جهت بواسیر و تقویت رحم مفید و مجفف و مصدع محرور
و مخش سینه و مصلحش روغن کنجد و قدر شربتش چهار قیراطست و دستور عمل آن آنست که حب لبان را منکوب
کرده در ظرفی کنند و بر آن ظرف ظرف دیگر طولانی وصل نموده بگل حکمت استحکام دهند و آتش معتدلی بر افروزند
تا صعود بطرف بالا کند و در انجا سرد شود و اگر بجهت زیادتی عطر ظرف بالا را آبعود و صندل بیالایند جایز است
شنبج اسم معرب جلوز است و آن نوعی از کمشکر کاغذ مهره میکنند و در جلوز مذکور شد شنبلید اسم
فارسی شکوفه سورنجانست شنار غراب سولست شنیز شونیز است شنشا اسم یونانی اشنه است
شندل بلغت نبطی نودری است شنکار الصناع لحام الذهب است شنجار بجیم و بکاف و بقاف ابو خلسا است
شنبلیله بلغت اصفهان حلبه است شنجرف زنجفر است شنك بلغت اصفهان لحیة التیس است مع الواو
شوندر اسم معرب قسمی از شلغم بری ماکولست که در شلغم مذکور شد و تخمش در تریاقیه قویتر از نوع بستانی و در
تریاق فاروق ادخال این نوع مراد است و رافع ریاح و عفونات و در افعال قویتر از تخم سایر اقسامست شوکران
اسم یونانی نباتی است بالوجه و ساقش پر گره مثل ساق وار یا منه و بزرگتر از آن و برکش مثل برك شبت و گلش سفید
و شبیه بگل شبت و بدبوی و شعبهای شاخ آن چتردار و تخمش مثل تخم نانخواه و مایل بسفیدی و بیخش مجوف
مشهور ببیخ نفتی است و در بلاد یزد خیزد و در چهارم سرد و در سیم خشك و مخدر و مسکر و منوم و دو درهم
آن قاتل و طلای عصاره آن جهت باد سرخ و نمله و اوجاع حاره و ضماد تخم آو برکش رافع احتلام و ورم انثیان
و مانع بزرگ شدن پستان زنان و قاطع شیر و نزف الدم و رعاف و اسهالست و قدر شربتش نیم دانك و چون
بیخ آنرا با بر البنج از هریك بیخدرم کوبیده با صد و پنجاه عدد مویز بزرگ دانه و صد و پنجاه مثقال آب بجوشانند
تا آب بسوزد و مویز را خشك کرده از ادویه جدا سازند مسکر قوی و در استمساك منی مجربست و حقیر آنرا مویز
عمر و نامیده و قدر شربتش یکعدد تا سه عدد و زیاده از آن منوم قویست شونیز بفارسی سیاه دانه نامند نباتش

شبیه بباریانه و از آن درازتر و باریکتر و گلش زرد و مایل بسفیدی و غلاف تخم آن بزرگتر از غلاف بزر البنج است
و تخمش سیاه و مغزش سفید و قریب بانیسون و قوتش تا هفت سال باقیست در اول سیم گرم و خشک و محلل و مدر
حیض و بول و شیر و مقطع اخلاط و جالی و مجفف و منضج و مسقط جنین و تریاق سموم بارده حتی بخور آن باعث
گریختن هوام است و جهت قولنج ریحی و درد سینه و سرفه و قی الدم و غثیان و استسقا و یرقان و سپرز و مداومت
آن هر صباح با روغن زیتون جهت سرخ کردن گونه و تصفیهٔ بشره و با سرکه جهت اخراج اقسام کرم شکم و دو درهم آن
تا سه روز با آب نیم گرم جهت گزیدن سگ دیوانه و رتیلا و با سکنجبین جهت تب ربع و تب بلغمی و با آب عسل جهت
نفس الانتصاب و سنگ گرده و مثانه و سوختهٔ آن جهت بواسیر خصوصا باریک بوره بنوشند بعد یازده ضماد آن جهت
ثالیل و رفع خال و تقشر جلد و درد مفاصل و درد سر بارد و سدهٔ خیشوم و با بول اطفال جهت تحلیل اورام صلبه
و با سرکه جهت بهق و برص و سعفه و قوبا مجرب و با آب حنظل که بر اطراف ناف طلا کنند جهت اخراج حب القرع قوی
الاثر و سائیدهٔ آن با خون افعی و با خون خطاف جهت وضح بغایت نافع و با عسل و روغن جهت درد رحم در حین نفاس
و با روغن گل سرخ جهت جرب و ضماد سوختهٔ آن با موم و روغن حنا و مانند آن جهت منع ریختن موی و رویانیدن
آن و با گلاب جهت زخمهای سوداوی ساق پا مجرب دانسته اند و با بول جهت شهد تیر سر و منع نزلات و سعوط و
بوییدن آن جهت درد سر مزمن و گشودن سدهٔ خیشوم و زکام و لقوه بغایت مفید و کماد گرم آن بر سر جهت
زکام و بر سایر اعضا جهت تحلیل ریاح سریع الاثر و قطور بوداده آن با روغن زیتون بقدر سه چهار قطره جهت
دفع زکام که با عطسهٔ بسیار باشد مجرب و مضمضهٔ مطبوخ آن با سرکه جهت درد دندان و قطور آن با روغن زیتون
و جبر الخضرا جهت درد گوش و سده و ریاح آن نافع و شرب روغن آن با روغن زیتون و کندر جهت اعادهٔ باه مایوسین
از مجربات دانسته اند و طلای روغن آن که بطریق منکوس گرفته باشند بر اعضای تناسل و کمر جهت نعوظ بیعدیل
و رافع دردهای صعب بارده و سستی و سدهٔ اعضاست و خوردن آن نیز جهت باه و امور مذکوره سریع الاثر است
و اکثار شرب شونیز مورث خناق محرورین و سده و مصلحش سرکه و مصور کرده و مصلح آن کتیرا و قدر شربتش تا دو درهم
و از روغن آن تا یک درهم و بدلش انیسون و نصف آن تخم شبت است **شوامرا** مسک الجن است و در تنکابن آن را
مشک واش نامند و ابوریحان بیان نموده که در بلاد دیلم باین اسم گیاهی دیده ام و آن نباتیست خاکستری رنگ شبیه
باشنه و منحصر در اوراق ریزهٔ متراکم و از روی زمین جدا نمیشود و بی گل و ساق و بیخش سیاه و بقدر مسماری
و منبتش سنگلاخها و کوههای عظیم و از تازهٔ آن تا چند ماه بوی مشک خالص می آید در سیم گرم و خشک و مفرح
و مدر حیض و مقوی ارواح و قوی در جمیع افعال قریب بسنبل الطیب است **شویلا** اسم عربی برنجاسف است
شوشمر اسم قاقلهٔ صغار است **شوحط** اسم عربی درختی است بزرگ و شاخهای سرخ و پیکره و برگش شبیه
ببرگ بید و از چوب آن کمان میسازند و جمیع اجزای آن با قوت قابضه و جهت اسهال مفید و جلوس در سایهٔ آن
ممنوعست **شوع** درخت بانست **شوک ابرهیم** بلغت مغربی قرصعنه است و شوکهٔ یهودیه شوکهٔ زرقانیه نامند

شوکه نوعی از طباقست و گویند غافث است **شوص** مادریونست **شوک الدرجین** بلغت مغربی بنیافوس است
شوک الدابر مکوبست **شوک العلک** بلغت مغربی اشخیص است **شوکهٔ عربیه** شکاعی است **شوکهٔ بیضا** باد آورد است
شوره بلغت حجاز اسراراست و بلغت فارسی ابره **شوکهٔ مصریه** و **قبطیه** قرظ است **شوک شهباد** و **شوکت**
سایله و **صهبا** گیاه خرنوبست **شوغان** زاج سفید است **شوک الجمال** اشترغاز است و بلغت مصر عجمی
الابل است **شودانق** سودانیاست **شوکا** بلغت تنکابن اسم وعل است و آن از جنس ایل است **مع الهاء**
شهدانج تخم قنب است و در انجا موصوفست **شهد** عسلی است که از موم بی آتش جدا شده باشد **شهدانج**
بری حب التمنس است **شهدیه** اطراطیقوس است **مع الیاء** ٥ **شیوره** اسم ترکی و فارسی قاقلی است
شیطرج اسم معرب بیخ نباتی است سرخ و بسیار تند و باریک برگش شبیه ببرگ درشاد و در اوایل سردی هوا خشک
شده میریزد و متصل به بیخ آن برگی میماند و در تابستان از شاخهای آن گلهای ریز بوری سفید ظاهر میشود و تخمش
از خشخاش بغایت ریزه تر و مستعمل بیخ آنست و منبتش خرابها و قوتش تا پنج سال باقیست و در آخر سیم گرم و خشک
و جالی و محرق جلد و مسهل اخلاط لزجه و استعمال آن با شیر و سرکه مفتح سده و هاضم و مهیج باه و مسقط جنین و جهت
صاف کردن آواز و دفع بلغم مفاصل و ریاح و سموم و درد مفاصل و سپرز نافع و ضماد آن جهت برص و بهق مفید
و جرب و رویانیدن موی بعد از سقوط آن موثر و چون کوبیده در کف دست مخالف دندان دردناک کرده بدستور بطرف
مخالف آن تا صباح بگذارند رافع الم آن و مجربست و چون تخم مرغ را یک روز در میان سائیدهٔ آن پنهان کنند پوست آنرا
سرخ کند و آن علامت خوبی و نازکی آنست و ضماد برگ آن مقرح جلد است و قدر شربتش یک درهم و مضر ریه و مصلحش
صمغ عربی و مصطکی است و بدلش در علاج سپرز مرجان و در غیر آن ذرنباد و فوه است **شیح** بفارسی درمنه گویند
و خشک اقسام آنرا میوزانند و آن نباتیست گلش خوشبو و تلخ و با اندک حدت و شبیه بافسنتین رومی و اقسام میباشد
جبلی آن قوی تر از دشتی و هر چه گلش مایل بزردی و برگش شبیه بسداب و نباتش از شبث کوچکتر است شیح ارمنی
نامند و هر چه مایل بسبزی و با رطوبت و چسبنده و گلش زرد است شیح جبلی است و عریض الورق که گلش سرخ است
شیح خراسانی و شیح ترکی نامند و در مصر ترکی تخم بستیاج است و حشیرک نامند و چهار اقسام شیح را استعمال کل آنست
و تخم آن بین نیست و در مصر ترکی متعارف تخم است معروف در بستیاج مذکور شد در سیم گرم و خشک و قاطع بلغم
و مفتح سده و مدر فضلات و مخرج کرم و مسهل اخلاط فاسده و محلل ریاح و جهت گزیدن عقرب و رتیلا و سموم بارده
و فواق و مغص و درد ورک و عسر النفس و تبهای مرکبه نافع و مضر معده و عصب و مصدع و مصلحش مصطکی و ترمس
و ضماد سوختهٔ آن با روغن زیتون و امثال آن جهت داء الثعلب و سرعت برآوردن موی موثر و ذرور آن جهت اکله و
طلای آب طبیخ آن جهت ورم بلغمی چشم و سایر اعضا مفید و قدر شربتش در سموم تا سه درهم و در سایر مواضع تا دو
درهم و بدلش مثل آن افسنتین است و بعضی سداب را بدل آن دانسته اند و روغن آن که مثل بدستور روغن گل گیرند
جهت دفع لرزتبها و امراض بارده و استسقا و ورم معده نافعست **شیلم** بفارسی گندم دیوانه نامند و آن دانه ایست

از جو باریکتر و کوچکتر و با تلخی و مایل بسرخی و نبات آن شبیه بنبات کندم و در کندم زارها میروید و در اصفهان
کاکلان کویند در دوم کرم و خشک و مخدر و موجب سدد و مفسد آواز و نانی که شیلم داشته باشد مسکر و منوم
و ضماد آن جاذب و منقی مواد و با سفیدی تخم مرغ محلل صلابات و با عسل جهت نقرس و با سرکه و روغن زیتون جهت
قوبا و سعفه و جرب متقرح و طلای روغن آن منوم و کرم و تر و لطیف تر از روغن کندم است و مصلح ضرر آن
شیر و روغن و قی کردن و در بوی جامعه آشامیدنست شیبه اسم عربیست و آن غیر شبیه العجوز و منبت آن
بستانها و جایی که باران بسیار شود و آن کیاهی است با ساق و شاخ آن سفید و برکش مایل بسفیدی و غبارناک
و کویا بمقراض ریز کرده اند و خوشبو و با تندی و شبیه بسوی صعتر در سیم کرم و در دوم خشک و مفتح سدد و مدر
حیض و منقی فضلات و مواد نزله و ضماد آن رافع ورم ریحی و بلغمی و مانع مواد و ریح در ابتدا و در انتهاء محلل
آن و جهت رباح رحم و جذب جنین بغایت موثر و قدر شربتش تا یکمثقالست شیرخشت بثای آخر و بکاف اسم صمغ
بعضی از بلاد هراتست و از جنس شبنم مانند ترنجبین نیست و بهترین آن سفید و شیرین و حبهای بزرکست
که چون در دهن نکاه دارند کام و زبانرا بسیار سرد کند و مغشوش و مصنوع از آرد جو را این صفت نیست در اول
کرم و در رطوبت معتدل و در جمیع افعال سوای تقویت باه و ضرر صاحبان قولنج قویتر از ترنجبین و جالی و ملین
طبع و مسهل اخلاط سوخته و مرکبه رقیقه و مقوی جکر و معده و احشا و جهت خشونت حلق و سرفه و تبهای
که از مواد رقیقه باشد و جهت حرارت جکر و ورم آن و با ماء الشعیر بهترین ادویه و اغذیه صاحبان تب است
و ضماد آن ملین و جالی جبهه است و با شیر جهت طراوت کونه موثر و مولد قراقر معده و مصلحش روغن بادام و رازیانج
و قدر شربتش تا بیست مثقال و بدلش مثل آن ترنجبین است و شیخ الرئیس در بعضی مقالات فرموده اند که ما وجدنا
انکه شیرخشت مسهل اخلاط رقیقه است مضر صاحبان قولنج است شیرسته بلغت کیلان اسم سرکه شیرینی
مصنوعست در اکثر منافع مثل خمر و بعضی که با سرکه میباشد در اکثر مواضع و طریق عمل آن آنست که رب
سرخ را با تخم شلغم بوی که شبیه بتخم شلغم بستانی و مایل بسیاهی است با سرکه تند سایید تا مثل خمیر کردد و بعد
از آن یکورزده مثقال آنرا با دویست مثقال آب انکور بسیار صاف و پنجاه مثقال سرکه کهنه مخلوط نموده تا دو هفته
هر دو روز مکرر بهم زنند تا مانع جوشیدن آب انکور کردد شیخ البحر حیوانیست بحری و در دریای مغرب کثیر
الوجود شبیه بسنک پشت بحری و سر و بینی آن شبیه بکوساله و کویند روز شنبه از مکان خود حرکت نمیکند
و از این جهت سمک الیهود ش نامند پوشیدن نعلین از پوست آن مانع تولد نقرس و رافع موجود آن و بخور
اجزای آن جهت دفع تبهای بلغمی و کشتن پشه کویند مجربست و خون آن طلا جهت داء الثعلب و بهق مفید دانسته اند
شیرزق اسم نبطی شیرخشت است و کویند مراد از آن بول و سرکین آنست و در خفاش مذکور شد شیرآملج
آمله مقشر خشک است چه آنرا در تازکی جهت اصلاح قبض آن معمولست که مقشر کرده در شیر بخیسانند و خشک
کرده نقل ببلدان میکنند شیح جبلی بفارسی درمنه کوهی نامند شیح جبی فلفل سیاهست شیاف خوزی

پوش دربندی است شیراز ریحانست شیراب خشخاش است شیرج دهن سمسم است و مذکور شد ه ه
شیبة العجوز اشنه است شیاف دم الاخوین است شیاله بلغت اندلس اسوحت شیرالجبیش کویند
شیطرجست شیشه بلغت فارسی زجاج را نامند و بلغت هندی اسم رصاص است شیره سیاهه اسم فارسی عسل
طبرزد است شیره جو اسم فارسی کشک الشعیر است شیر اسم فارسی لبن و اسد است شیر پنیر اسم ترکی
سوسن است شیوراناسم ترکی خبر است شیرمرغ اسم فارسی شیرزق است شیره خرما اسم فارسی دبس است
حرف الصاد ه مع الالف ه صامریوما اسم یونانی و بعربی حشیشة العقرب نامند کبیر آنرا از یک بیخ چهار
ساق میروید و ساقها پر شعبه و برکش شبیه ببرک سیب و از آن کوچکتر و زغبدار و با خشونت و کلش لاجوردی
و سخنی مثل دنبالۀ عقرب و منبتش اراضی خشنه و صغیر آنرا برک کوچک و مدور و ساقش مفروش بر زمین و کلش
لاجوردی و منبتش کنار آبها و جایی که آب بسیار در آن مانده بر طرف شده باشد و عصاره کلاهر دو را صافنموده با
صمغ عربی بجای لاجورد استعمال مینمایند و در کتابت و نقاشی بهم از آن [illegible] و مستعمل از آن برک و تخم ساق و تخم
در آخر دوم کرم و در اول خشک و مسهل بلغم و عرق السودا و تریاق سم عقرب و رتیلا و مدر حیض و مخرج جنین و محلل
و جالی و مطبوخ آن با عسل و فانید مسهل قوی و ضماد و شراب آن رافع سموم بارده و بلع کردن سر عدد از دانه آن
قبل از نوبت تب بلغمی و چهار عدد جهت ربع و ضماد سحوق آن جهت قوبا و ثالیل و نقرس و التوای عصب و با شیر جهت
ورم حجب دماغ اطفال و ثمر نوع صغیر آن با اندک نمک هندی با نطرون جهت رفع اقسام کرم و دو درهم از کبیر آن جهت
اخراج حصاة نافع و تعلیق بیخ کبیر آن مسکن درد کزیدن عقرب و مضر سپرز و مصلحش عسل و شربتش تا دو درهم است
و امین الدوله کوید درخت حب السمنه را اصامریوما دانسته است صابون از مخترعات هرمس است و طریق ساختن
آن آنست که از قلی یکجزو و آهک نصف آن نرم سایید در ظرفی یا حوضی کرده با پنج مثل آن آب تا دو ساعت بهم زنند و باید
سوراخی در آن ظرف باشد و مسدود نموده بعد از ته نشین شدن سوراخ را باز کرده آب صاف بظرف دیکر برد و با
آب تازه ریخته بر هم زده تکرار عمل نمایند تا تندی در جرم آن نماند و آنها را جدا کانه ضبط نموده بقدر ده مثل
اول روغن زیتون را بر روی آتش کذاشته بتدریج از آب آخر اول بخورد آن دهند تا مجموع آبها تشفیه شود و مثل
خمیر کردد پس خشک کرده ریزه کنند و بعضی بجای روغن زیتون روغن دنبه و روغن کنجد و روغن قرطم و پیه انجیر
و امثال آن میکنند و بهترین همه قسم اولست و در آخر سیم کرم و خشک و مقطع و معفن و اکال و منضج و ملین اورام
و جالی و جمول آن مخرج جنین زنده و مرده و مدر حیض و در این امور مجربست و ضماد آن با امثال آن حنا جهت درد زانو
و عرق النسا و نمش و کلف و با زیبق و سلیمانی جهت درد مفاصل مزمنه مجرب و با روغن کل سرخ جهت خشک کردن زخم
سر اطفال و قروح شهدیه و بهر چند روز ازاله و تجدید نمایند و با سرکین کبوتر و امثال آن جهت کشودن دمل و شستن
موی با آن جهت دفع چرک و قمل و با لعابها جهت حکه و جرب و رفع آثار نافع و شیاف آن مسهل و رافع قولنج و مخرج کرم
معده و مدر حیض و بول و شرب دو مثقال تا چهار درهم آن کشنده بجراحت امعا و احشا است صاصلی نباتی است

شبیه علفهای تازه رویید و از آن کوچکتر و نازکتر و زود شکن و تازهٔ آن ماکولست کرم و تر جهة الم فواد و ریاح
فم معده و تخمش در افعال شبیه بتودری و بیخش شبیه ببلبوس کوچکی و بختهٔ و خام آن ماکول و اکثار آن محرک باه
و رافع وجع الفواد است صاب اسم عربی جمیع اشیاء بسیار تلخست و برقثاء الحمار و بر نوعی از گیاه شیردار بسیار
تلخ شامل گشت صافر اسم مرغی خوش‌گو است و از جنس بوم و کوچکتر اصناف آن در افعال مثل آنست صابون
القاق و صابون الثیاب شجرهٔ ابی مالک است صاره و صاوران نوع الصعتر است صاحب جوز است جوزبز
مع الباء ۵ صبر بکسر باء عصارهٔ نباتیست برگش بشکل برگ کلم و بسیار ضخیم و شبیه ببرگ دقم یمانی کرد د
مانند ران انجیر بغدادی نامند و بیخش بقدر شلغم و از پانچ زیاده برده عدد برگ میروید و مملو از رطوبت در غایت
تلخی و چون مدتی بگذرد از وسط برگها ساقی میروید قریب بذرعی پر از رطوبت عسلی با اندک حلاوت و کریه الرایحه
و ثمرش مثل غورهٔ خرما و در آخر سرخ میشود و انچه از جزیرهٔ سقوطری بلاد یمن می‌آورند زرد مایل بسرخی و زود شکن
و براق و خوشبو و بهترین اقسامست و قسم عربی مایل بزردی و درخشندگی آن کمتر است و قسم سمجانی که صبر فارسی گویند
بدبوی و سیاهی آن غالب و بی درخشندگی و زبونترین اقسامست و محمد بن احمد گوید نوعی دیگر مسمی بحضرمی میباشد
که بعد از سقوطری بهتر از عربی و فارسی است و هر چه از هفت سال بلکه از چهار سال کذشته باشد و انچه بد بوی
و سیاه بی درخشندگی باشد استعمال آن جایز نیست و باید در سایید صبر مبالغه نمایند و در هوای بسیار سرد
و بسیار گرم و در مزاج جوانان و محرورین و ضعیف الاحشا خصوصا صاحبان ضعف جگر و امعاء و سحج مسامای دقیقا
و بواسیر و علل مقعد استعمال نباید کرد و صبر در دوم گرم و در سیم خشک و مسهل قوی موادی که مهیا و جمع بوده باشد
ضعیف الاثر است و انچه مهیا و دفع نشده باشد و مخرج سودا و بلغم غلیظ و مائی و صفراوی مائی و مفتح سدد
سوای سدهٔ جگر و محلل ریاح احشا و مجفف بلغ خصوصا شستهٔ آن با مصطکی منقی دماغ و جهة مفاصل
مفید و با غاریقون جهة ربو و تنقیهٔ سینه و با گل سرخ و مصطکی جهة امراض معده و با آب سرد جهة نفث الدم
سینه و با ادویهٔ مناسبه جهة یرقان و امراض سوداوی و اخراج اقسام کرم و امراض سپرز و کرده و رفع تشنگی که از
صفرای مخلوط ببلغم باشد مفید و بالخاصیه مضر کرده و مقعد و اکثار آن مورث اسهال دموی و کهنهٔ آن و انواع زبون
آن گاه باشد که تا سه روز در معده بماند و باعث کرب گردد و مصلح آن مقل ازرق و مصطکی و پوست هلیلهٔ زرد
و کتیرا و زعفران و افسنتین و شربتش یکمثقال و بدلش در اورام و جراحات دو چندان آن حضض و در اسهال نیم وزن
آن تربد و قدری سقمونیا است و طلای آن حافظ جثهٔ میت از فساد و جهة ضربه و سقطه و اورام و رفع آثار و
نزلات و صداع و نمله و جمره و اکله و قروح خبیثه را با آب کشنیز و سرکه جهة باد سرخ و شری و با عسل تخم کدو جهة
جراحت بینی و با مورد و شراب جهة سیاه کردن و درازی موی و رفع قمل و رویانیدن موی که از کچلی ریخته باشد و غسول
آن با سرکه جهة سعفه و خراز و داء الثعلب و اکتحال آن مقوی نور بصر و جهة سلاق و جرب و حکه و مطبوخ آن
با آب کندنا و سلخ الحیة جهة سقوط دانهٔ بواسیر و امراض مقعد بسیار مفید و ذرور آن مجفف زخمها و التیام دهندهٔ آن

وجهة

وجهة قروح قضیب و فرج و اعضای عصبانی بغایت نافع و با استخوان پوسیده بالسویه رافع نواصیر و آکله
مجربست صبارا ثمر هندیست صباره اسم تمر است صبتی عصارهٔ سناء مکی است که از آن قرصها میسازند
و بجهة رفع اورام بغایت مفید است مع الحاء ۵ صحناة بفارسی ماهیابه نامند و معمول لار و سایر مواضعست
و با نان میخورند و طریق عمل آنست که ماهی ریزه را با آب و نمک در خم کرده چند روز بگذارند تا منفسخ شود پس
برهم زنند و صاف نموده استعمال کنند در دوم گرم و خشک و مجفف رطوبات معده و رافع بدبویی دهان که از
رطوبت معده باشد و جهة فالج و درد ورک و امراض بارده و مداومت آن در رفع بدبویی عرق نافع و مولد خلط
سوداوی و امراض آن و محرق خون و مورث تشنگی و تعفن اخلاط و مصلحش بالخاصیه زنجبیل است و استعمال
سرکه و ترشیها و در بعضی امزجه شیرینیها مع الدال ۵ صدف با حلزون مرادفست و گویند حیوان آن مخصوص
بحلزون و پوست صلب آن مختص بصدف است و حلزون مذکور شد و مراد از مطلق آن صدف مروارید است در دوم
سرد و خشک و سوختهٔ آن مسخن و ملطف و جالی و مسدد و حابس اسهال و نزف الدم و جهة تقویت لثه و رفع زخمهای
کهنه و آکله و جلای دندان و نفوخ آن جهة رعاف و بخور آن جهة بواسیر و طلای آن با سفیدهٔ تخم جهة سوختگی
آتش و با ادویهٔ مناسبه جهة کلف و بهق و رونق بشره و اکتحال آن جهة قرحه چشم و سلاق و موی زاید نافع و ضماد
سوختهٔ آن و خف الغراب با سرکه جهة ثالیل و دانهٔ بواسیر مجرب دانسته اند و قدر شربتش تا یکدرهم و بدلش شاخ
گاو کوهی سوخته است و مهرازیس گوید صدفی که مروارید آن بسته شده باشد چون بسوزانند طلای آن رفع خنازیر
میکند و جالینوس گوید که صدف هندی محرق بالخاصیه رفع درد فواد مینماید و چون صدف را نرم سایند با سرکه بر
بن بناگوش طلا کنند رفع صداع دایمی نزله میکند صدف القرنفل و قرنفل را نیز نامند نوعی از صدفست مایل
بسیاهی و در غایت صلابت بخورش مخرج مشیمه و رافع اختناق رحم و اکتحال سوختهٔ آن در غایت جلاء است صدف
البواسیر معروف بخف الغرابست بخور آن و ضماد محرق آن با عسل جهة بواسیر و ثالیل و زحیر نافعست صدف الفرق فرقی
صدف الفرفیر است صدف الحدید زعفران الحدید است صدیدا اسم سریانی اثمد است مع الراء ۵ صریحه
الجبری اسم نباتیست برگش شبیه بلبلاب کبیر و از آن کوچکتر و شاخهای آن غلیظ و گره دار و بر مجاور خود می‌پیچد
و گلش سفید و خوشبو و ثمرش مثل لبلاب و بالروجه و اندک حراقتی و منبتش جبال و مواضع درشتناکست در آخر
دوم گرم و خشک و حرارت آن غالب بر یبوست و تخمش مدر بول و حیض و ملین طبع و مخرج مشیمه و مفتح و شرب آن
هر روز یکمثقال با شراب و امثال آن جهة عسر نفس و تنقیهٔ رحم و رفع سپرز و سموم مفید و بوی گل آن مقوی دماغ
و مورث نشاط و محرک باه و مصدع گرم و مصلحش عناب و شربتش تا دو درهم است صرصر حیوانیست شبیه بملخ
و بسیار کوچک و در خانها شبها صدا بسیار میکند و در اصفهان زنجره نامند و در تنکابن حیک در دوم گرم و خشک
و شربت خشک کردهٔ آن از سه عدد تا ده عدد با سم عدد آن فلفل جهة رفع قولنج صعب و ریاح غلیظ مجرب دانسته اند
و مشوی آن جهة درد مثانه و قطور جوشاندهٔ آن در روغن زیتون جهة گرانی سامعه نافع و چون دو سه عدد آنرا

در میان نی و امثال آن گذاشته و دهن انبوبه را بموم گرفته در زیر سر نایم گذارند مانع خواب او گردد صرنان
نام اسپ بحرهای برجستن صراجه لوف الحیه است صریس نوعی از لوف است صریط اشراس است
صرد جوانیات صرب صمغ صرابه حنظلی است که مایل بزردی شده باشد صرباد بادروج
صرد شوکرانست مع العین ه صعتر بصاد و بسین نیکاری است که بترکی ککلیک اوتی و باصفهانی اویشم
نامند بری و بستانی میباشد و بستانی را بفارسی مرزه نامند و برگ بری بعضی مدور و بعضی ریز و طولانی
و اقسام آن تند و خوشبو و کلا نیم کبود است در آخر دوم گرم و خشک و گویی آن گرم و خشک و در افعال قوی تر از
بستانی و مجفف و مقطع و باتریاق و مفتح و محلل بلغم و ریاح و مشهی و ملطف اغذیه غلیظه و مقوی معده و جگر
و ریه از رطوبات و مانع صعود بخارات بدماغ و دو مثقال آن با سرکه و نمک مسهل سودا و بلغم و خوردن آن با
ادویه مسهله یا آب صعتر مطبوخ مانع مغص و مخرج اقسام کرم و دافع تخمه و عفونت غذا و ترش شدن آن و جهت
غثیان و وجع الفواد و قولنج ثقلی و ریحی و بلغمی و با ماست جهت قولنج سوداوی مستری از مجربات و با عسل جهت کزیدن
هوام و طبخ آن با انجیر جهت ربو و سرفه و با آب کرفس جهت حصاة و عسر بول و با مثل آن عناب که با چهارده وزن آن
جوشانیده باشند و بربع رسیده بالخاصیه جهت رقیق کردن خون مجرب و با روغن زیتون جهت انواع مغص
و سرکه که در آن جوشانیده و جوشانیده باشند از آن سکنجبین سازند یا تنها بنوشند جهت سپرز مجرب و با پنیر تازه
جهت تسمین بدن و اکتحال آن جهت بیاض و قطور آن جهت گرانی سامعه و طلای آن با عسل جهت تحلیل اورام صلبه و عرق
النسا و امثال آن و با روغن زیتون و زیره جهت برآمدگی ناف اطفال و مرض ریاح اندرون ایشان و ضماد مطبوخ
آن در حمام جهت جرب و حکه و یرقان و مضمضه آن با سرکه و زیره جهت درد دندان و گلو و سفوف آن با مثل آن شکر
جهت قطع بخار و تقویت چشم و رایحه آن جهت گریزانیدن هوام موثر است و تخم آن در جمیع افعال قوی تر و مفتح سده
و رافع یرقان و مهیج باه و خاییدن آن جهت درد دندان و تحریک اشتها و روغن آن شربا و ضمادا جهت رعشه و فالج
و لقوه و درد مفاصل بهترین دوغها و مضر او بیره و مصدع محرورین و مصلحش سرکه و قدر شربتش تا یکمثقال است
و ورقهای آن با شکر که بدستور گلقند ساخته باشند جهت منع صعود بخار بدماغ و نزول آب و تقویت ذهن و نیکو کردن رخسار
و سموم هوام و سایر امراض قوی الاثر است صعتر الحمار اسم عربی حاشاست صعق تخم ماهی است صعتر شامی
پودنه بری است مع الغین ه صغیر بغین معجمه سکبینج است مع الفاء ه صفراغون اسم فرنگی رغیست
قریب بکبیکج و بفارسی دمیچه نامند و دایم دنبال راحی که سیاه گوشت خام و قدید و محرق آن با ماء العسل جهت سنگ
مثانه و عسر بول بسیار نافعست صفر مس زرد معدنیست که مس بهت گویند صفیه عربیست صفصاف
خلاف بریست صفراودی اسم ترکی توموتست مع القاف ه صقر بقاف باشولت و عصاره رطب
را باین نام مینامند مع اللام ه صلقین بستاجت صل اسم قسمی از مارهاست که روی آن مدور باشد و
گویند شنیدن آواز آن کشنده است صلم غذائیست که از خمیر آرد گندم مثل بغرا ترتیب میدهند و در افعال مثل

بغرا و آن مذکور شد صلون خرنوب نبطی است صلصل عقعق است صقصقار اسم ترکی آنست مع المیم
صمغ رطوبت منجمده هر نباتیست که از آن تراوش کرده خشک شود و صمغ هر نباتی با آن مذکور است و مراد از مطلق
آن صمغ عربیست که از درخت مغیلان حاصل میشود و بهتر آن زرد مایل بسفیدی و سفید صاف براقست در گرمی
معتدل و در دوم خشک و باعتقاد جالینوس جمیع صموغ گرمست قابض و مغری و مقوی معده و امعا و مانع ریختن
مواد بسینه و رافع حدت ادویه و جهت اسهال و سرفه و قرحه زیره و درد سینه و ارده و مثقال تا سه مثقال جهت سحج
مجرب و بریشته کرده آن با روغن گل قاطع سیلان خون است و طلای آن با سفیده تخم جهت سوختگی آتش و قطور
آن با گلاب جهت رمد و سلاق و جرب بغایت مفید و مضر سفل و مصلحش کثیرا است صمغ البلاط نشاره بلاط
الکبران و عزی الجلو است که بسیار مبالغه در کوبیدن و طبخ آن کرده سنگ و فرش خانها را بآن مستحکم میکرده
و بر دیوار خانها میمالیده اند و بلاط عبارت از سنگ و فرش سرا است و زرور آن جهت التیام جراحات تازه قوی
الاثر و جهت التصاق موی زاید چشم بعد نتف و بعضی آنرا معدنی دانسته اند و در مصر آنرا حناء قریش نامند
و صاحب منهاج مرکبی باین صفت بیان نموده و در قلع بهق بسیار موثر است صبر زرد و دم الاخوین علک انزروت
صمغ عربی از هر یک جزوی نبیدزاج از هر یک نصف جزو با آب صمغ سرشند و نزد انطاکی طبخ قوی آن لازمست
صمغ الدمیثا صمغیست تلخ و مایل بسرخی و صاف و در غایت حدت و جیش تفلیسی گویند از فارس خیزد و ملطف
و مسخن قوی و محلل ریاح و در مزاج و افعال قایم مقام حلتیت است و کریه الرایحه نیست و قدر شربتش تا نیم درهم
صمغ السرو در جمیع افعال مثل راتیانجست صمغ کرفس جبلی کاشیر است صمغ فارسی صمغ اجاص است
صمغ جوز رومی کهربا است صمغ التوت و صمغ اشترغاز اشق است صمغ البلسان دهن البلسان است
صمغ المحروث حلتیت و بفارسی کولبر نامند صمغ البطم علک البطم است صمغ القثار کثیرا است صمغ
سداب بری نزد بعضی سافیا است صمغ الصنوبر راتیانجست صمغ الحرشف کنگر زد است صمغ
الزیتون اصطرک است صمغ الکمکام حصی لبانست مع النون ه صنوبر بفارسی درخت کاج است و
نازو نیز گویند و بر آنرا ثمرش بی مغز و قطران آن زونتی از قطران شیرینست و ماده آن بزرگ و کوچک میباشد
و کوچک آنرا صنوبر صغار و تنوب نامند ثمرش مثل دل گوسفند و از آن بزرگتر و مغز ثمر آن با تلخی و سفید و بی پرده
رقیق سرخ و قضم قریش عبارت از آنست و در سمنان کثیر الوجود و راتیانج صمغ آنست و قسم ماده بزرگ را صنوبر
کبار گویند و در گیلان یافت میشود و بسیار بزرگ و مغز ثمر آنرا باصطلاح انجا جلغوزه و درخت آنرا درخت
جلغوزه مینامند ثمرش بقدر بالنکی و مغز دانها مثل قضم قریش و بالیده تر و شیرینست و در عراق مغز میوه را
جلغوزه میدانند که از بحرین می آرند ظاهرا انبر باشد چه در صفات مثل انبر است و درخت آن بقدر درخت
زردالو و برگش همیشه سبز و انبوه و ثمرش بقدر شفتالو و مستطیل و در طعم شبیه بآن و مغز دانه آن دراز و باریک
و با پرده سرخ که ملاصق مغز بادامست بخلاف حب صنوبر که بی پرده و سرخ و بالیده تر و کوتاه تر است و جمیع اجزاء

درخت صنوبر در سیم کرم وخشک وپوست بیخ آن قابض ومجفف ودو مثقال آن جهة سحج واسهال مفید و ذرود
آن جهة سوختکی آتش ورفع الرضبه وسقطه نافع وبرک وپوست آن کرم وخشکتر وجهة درد جکر وجراحت
بشش وقطع رعاف وخون جراحات تازه وباروغن مورد جهة قروح سطح جلد وباداخ سرخ جهة قروح خبیثه
وشرب یکمثقال آن باماء العسل جهة ورم وصلابت جکر بسعد یا وطبیخ آن جهة اعیا وکچلی ورفع چرک بدن وعفونت
عرق واستنشاق وجلوس در آن جهة امراض رحم ومقعد ومضمضه طبیخ آن باسرکه جهة درد دندان وبخور آن جهة اخراج
مشیمه وادرار حیض ودوده آن جهة ریختن موی مژه وابرو ودمعه وضعف نور بصر وسلاق وجرب نافع وچوب
آنرا که بدستور چوبچینی وعشبه استعمال نمایند مؤلف تذکره نایب مناب چوبچینی در علت آتشک وامثال آن دانسته
وظاهرا استعراض فرنکی عبارت از آن باشد چه فرقی در رنک ووزن ندارند وحب الصنوبر کبار در دوم کرم ودر اول
تر وقوتش تا یکسال باقی است ومبهی ومشهی طعام ومقوی اعصاب واعضا ومفتح سده وجهة فالج ولقوه وخدر
وکزاز ورعشه وامراض جکر ویرقان در استسقا وکرده ومثانه ودرد مفاصل بارد ولعوق آن با عسل هر روز بقدر
سه مثقال جهة فالج مجرب وجهة سرفه کهنه وامراض ریه نافع وباتخم خیار مدر بول ومانع سوزش کرده ومثانه
وباتخم خرفه مسکن حرقه معقد ورحم وبادوشاب انکوری جهة رفع اخلاط غلیظه ریه وسینه وکرده مفید وشراب آن
که کوبیده در آب انکور اندازند هاضم ومدر بول نزلات وسرفه وقاطع اسهال رطوبی واستسقا وقدر شربت از حب آن
تا ده درهم واز عصاره آن تا سه درهم واز طبیخ آن یک اوقیه ومضر محرورین ومصلحش سکنجبین وبدلش در تقویت
باه شقاقل وحب المحلب ودر علل معده واحشا حب الغار است حب صنوبر صغار مسهل بعضی وجهة امراض سینه
وکرده ومثانه قویتر از کبار در سایر افعال مثل آنست وکرم سبزی که در درخت صنوبر بهم میرسد در سمیت مثل ذراریح است
صندل درخت آن بقدر درخت کردکان وثمرش شبیه بخوشه حب الخضرا وقوت چوب آن تا سی سال باقیست وآن
سفید وزرد وسرخ میباشد وسفید وزرد آن در سیم سرد ودر دوم خشک وسرخ بعکس آن ومقوی معده ودل
ومفرح ورادع وقابض وباقوت تریاقیه ومسدد وجهة خفقان حار وتبهای تند والتهاب ومنع صعود بخارات
بدماغ نافع وطلای آن جهة دفع بدبوی بوره ودفع درد سر حار وباد سرخ ونمله وجمره ونقرس واورام حاره مفید
خصوصا با آب عنب الثعلب وحی العالم وامثال آن وبا نصف آن انزروت وسفیدی تخم جهة منع نزلات بچشم وسایر
اعضا نافع وبالخاصیه طلای آن مورث خارش بدن وحرارتست ورافع آن سرکه وروغنهای کرم لطیفست وبغایت
مضر باه وقاطع آن ومضر صوت ومصلحش عسل ونبات وشربتش یکمثقال وبدل سفید آن نصف آن کافور وبدل
سرخ آن مثل آن فوفلست وضماد صندل سرخ باروغن زنبق جهة اعیا وباکلاب جهة قلاع مفید ودر سایر آفات
سوای تفریح مثل سفید است صمغ الوبر قرصی است که از یمن آرند واصل آن معلوم نیست وکویند بول حیوانیست
مسمی بوبر بقدر کربه در سیم کرم وخشک وقاطع اسهال وضیق النفس وامراض بارده وجهة اندمال الجراحات
جمیع حیوانات وقطع سیلان خون وتحلیل اورام وحمول آن جهة قطع حمل مؤثر وطول مکث آن بر بدن متقرح جلد

ومصلحش روغن کلست صنار معرب از چنار فارسی است صندل جدیدی خاماست صنوبر الارض کمافیطوس است
صنوبر هندی دیودار است صنط قرظ است صندل کاچولی بلغت تنکابن اسم خف الغرابست وآن قسمی از
حلزون بری است مع الواو ٥ صوف بفارسی پشم نامند سیاه آن کرمتر از سرخ وآن از سفید اسخن ومجموع
آن در آخر دوم کرم وخشک وسرخ آن جهة شری بعدیلا است وکاد آن که بشراب کرم تر کرده باشند جهة دفع
صلابت جمیع اعضا وقطع سیلان خون مجرب دانسته اند وکماد کرم آن جهة دفع سرفه ونزلات رقیقه ودرد سینه
مجرب وباروغن کل سرخ محلل اورام وتریاق زخم سک دیوانه وپوشیدن جامهای پشمین مسخن ومجفف بدن
ومورث خارش وفرش آن جهة صاحب نقرس نافع ومحرق مغسول آن در خواص مثل شعر است صوف البحر
چیزی است شبیه بپشم که از صدف بزرکی در بحر مغرب کرفته میشود وضماد آنرا در قطع خون واسهال سریع الاثر
دانسته اند صوطل اسم مغربی شوندر است صواص اسم یونانی صعتر است صوف الجامین اسفنج است
صوف الارض فراسیون است صوارا حردونست مع الهاء ٥ صهبا خمر است مع الیاء ٥ صیقوا
اسم یونانی اسفنج است صیاه قثا است صیبار اسم عربی رسن است حرف الضاد ٥ مع الالف
ضان بفارسی کوسفند ماده ومیش نامند وبعرف اطبا مطلق کوسفند است بهترین آن یکساله ودوساله است
که فربه باشد وچهار ساله وزیاده از آن غلیظ وکثیف ومولد خون فاسد وکوشت کردن وحوالی آن بهتر از سایر
اعضا است در دوم کرم وتر ومسمن ومقوی بدن وکثیر الغذا ومولد خون متین وسریع الهضم ودل وجکر وکرده
آن مقوی دل وجکر وکرده انسان ومغز سر آن مورث بلادت ونسیان وخوردن کوشت بچهای آن که باسرکه
وعسل مداومت نمایند وغذا منحصر در آن باشد بغایت مقوی سینه ومانع غشی ورافع خفقان ولاغری بدن
وبلع کردن پیه آن بعد از ذبح که سرد نشده باشد وکدا خته آن که کرم باشد جهة سرفه ودرد سینه وتنکی نفس
وحرقة البول بسیار مفید وزهره آن جالی آثار وجهة اقسام قوبا وباعسل جهة خراز واکتحال آن جهة بیاض
وخون آن جهة حکه وجرب وطلای سرکین آن جهة تحلیل اورام واستسقا والتیام زخمها وباسرکه جهة شری
وباموم روغن جهة تاثیل ولحم زاید که توته نامند وباسرکه جهة سوختکی آتش ورفع داحس مجربست وشرب استخوان
سوخته قرقره آن قاطع اسهال وسیلان خون وپیچیدن در پوست آن که باکرمی ذبح باشد دافع درد ضربه ومانع
زخم شدن عضو مضروبست ودر ایام طاعون وبا استعمال کوشت کوسفند بجهة کثرت تولد خون جایز نیست وسرکه
وآبکامه ملطف ورافع ثقل آنست ضال اسم چغندر جبلی است مع الباء ٥ ضبع عرجا بفارسی کفتار
نامند ووصف آن بر حاجة کوتاهی دست چپ آنست وآن بسیار ضعیف القلب وکثیر الجماع وخایف میباشد
کوشت آن در آخر دوم کرم ودر اول آن خشک وچون زنده آنرا در آب کرم وروغنها وشبت مطبوخه در آن نشسته
جهة مفاصل ونقرس وامثال آن بغایت مفید است وحمول جلد وتهیگاه آن که سوخته باشند جهة دفع ابنه مؤثر
ونشستن بر روی جلد آن مورث ابنه ورافع نقرس است وشرب خون آن رافع جنون وآب خوردن آن مانع وحشت وابنه

از آنکه کسی اگر نسک دیوانه گزیده باشد و چون از آن گل ساختن حبوبات را بآن پیمانه کنند موجب منع فساد حبوبات
در دفع فساد زرع آفت و نگاهداشتن دندان آن مانع فریاد سگ نسبت بدارنده آن و زهره آنرا با مثل آن
روغن القحولن سه روز در ظرف مس گذاشته در هر ماه دو بار طلا کنند جهت بیاض چشم و نزلات مجرب دانسته‌اند
و جالینوس گوید بدید ریم آن مسهل اخلاط دماغی است و مضر ... و مصلحش عسل و طلای آن بعد از کندن موی
مانع رویدن آن و گویند بتجربت در زهره آن با سیر شیر جهت کلف و موی سوختن آن جهت قطع نزف الدم و خنازیر
نکود آن بقدر یک مثقال با آب گرم جهت درد جگر نافعست ضب بفارسی سوسمار نامند و آن حیوانیست کوچکتر
از گربه مابین سیاهی و زردی موی و دنبال آن بسیار کوتاه و درشت شبیه بثمر درخت سرو در سیم گرم و خشک
و گوشت آن مقوی باه و سرگین آن با سرکه جهت بیاض چشم و کلف و نمش و ضماد شن کرده آن جاذب پیکان و خار
و سموم جانورانست و طلای جلد سوختن آن موی را بجهتی عضولست عجبی که اگر قطع کنند مستاصل نگردد و مضر
محرورین و مصلحش ... بارده است ضبر شاهلا جوز السرو و تمر هندی است مع الجیم ٥ ضجاج
بفتح اول صمغ درختی است خاردار و رنگ آن مایل بسرخی و براق و در دوم گرم و خشک و در شستن جامه کا
بهتر از صابون و ضماد آن جهت بردن گوشت زیاد جراحات والتیام آن و با عسل جهت اورام بارده و سستی اعضا
نافعست مع الراء ٥ ضرو اسم درختی است در بلاد یمن شبیه بدرخت بلوط و ثمرش مثل بطم و دانه آن بزرگتر
و صمغ آن حصی لبانست و مذکور شد شاخ و برگ و بار آن گرم و خشک و مطبوخ آب آن که باشکر بقوام آورند
جهت خشونت حلق و سرفه و درد دهان نافع و روغن دانه آن خوشبو و مجفف و محلل بلغم و ریاح و جهت مغص
و تقویت معده و جرب حیوانات مفید و بدلش روغن حب البطم است و برگش خوشبو و طبیخ آن بقدر سر و قیر رافع
درد پهلو و تهیگاه و مضمضه آن جهت قلاع و تقویت لثه موثر و عصاره آن معقی قوی و قطور روغن که در برگ
آن جوشانیده باشند جهت درد گوش و چوب سوختن آن جهت قطع خون جراحات و مقعد و قضیب نافعست
ضریع برگ نباتیست مدور و مجوف و مایل بزردی و در قعر دریا بهم میرسد و موج بساحل می آورد در دوم گرم
و خشک و نطول و جلوس در طبیخ آن جهت مفاصل و طلای آن جهت جرب و حکه مجرب دانسته‌اند و بدستور
بخور آن جهت زکام مجرب یافته‌اند و جهت التیام جراحات سریع الاثر است ضرع پستان حیوانست و مولد خلط
کثیف و دیر هضم و مدر بول زنان و جهت رفع خار و صعوبت که اخلاط حاره در آن باشد موجود نافعست ضرب
بکون را اسم دلداست و بفتح آن عسل سفید ضروع الکلب بار درخت زقوم است ضرس العجوز حسک است
و گویند خار سعدانست ضرام درخت بطم است ضرم اسطوخودوس است مع العین ٥ ضعبوس
کوچک و حزین نادر است و نباتی را نیز گویند که تعلیون الحجر بر روی زمین ظاهر شود سبز و برگش قاطع باهست
و الحجر در زمین است سفید و شیرین و محرک باهست و ماکول و بجهت خوش طعم داخل کشک و ماست میکنند
و جهت تندی صفرا مفید است مع الفاء ٥ ضفدع بفارسی وزغ و بترکی قرباغه نامند و بری و نهری

میباشد از طلوع آن مفرح مراد است و بری از سموم قتاله و مجموع آن در سیم سرد و در اول خشک و شرب اقسام آن
مورث استسقا و کشنده است بد ... رمی و قی و ورم احشا و درد دل و ضماد شن کرده آن جاذب قوی پیکان و امثال آن
و سموم گزندگان و قاطع سیلان خون والتیام دهنده زخمها خصوصا سوختن آن و باز غث جهت داء الثعلب نافع
و طلای پیه آن مانع سوزانیدن آتش و قالع دندانست بی الم و دماغ محرق آن قاطع انفجار خون اعضا و نفوخ
طلای آن قاطع رعافست و اگر طلای آنرا مانع بر آمدن موی دانسته اصلی ندارد و چون اطراف و احشای
آنرا انداخته با سیر کرده بر مهره انداخته و روغن آنرا جمع نموده جهت بواسیر حار مجربست و قسمی از ضفدع در اشجار
میباشد سبز و بسیار کوچک و در دار المرز بسیار میباشد و چون آنرا با مثل آن دانه ... بسوزانند اکتحالش جهت
نزول آب ادمجربست ضفعار ثمر سعدانست ضفایر الجن پرسیاوشانست مع المیم ٥ ضیمران اسم عربی
شاهسفرهست و آن قسمی از ریحانست مع الواو ٥ ضومران پدمشک است حرف الطاء ٥ مع الالف
طاری درختی است هندی که آنرا زخم کنند آب بسیار از آن تراوش میکند و از آن خمر و سرکه میسازند و مشهور
بشراب طاری است و در افعال و خواص قریبست بشراب موین و در نارجیل مذکور میشود طالیسفر در ماهیت آن
اختلاف کرده اند و بعضی آنرا برگ زیتون هندی میدانند و حال آنکه در هند زیتون نمیباشد و بعضی پیچ درخت
توت و پوست درخت لسان العصافیر و بسباسه دانسته اند و حقیر فرقی میان آن و تواج ختایی در افعال
و غیره نمی یابد و در حرف تا مذکور شد طاوس مرغیست معروف و جوجه آن تا سر سال کامل میشود و گوشت
آن در آخر دوم گرم و خشک و بغایت غلیظ و صلب و دیر هضم و مولد خلط کثیف و مرق آن که با سداب پخته باشند
جهت درد معده و قولنج و طلای پیه آن برگ رو ذکر و مقعد محرک باه و طلای خون آن با انزروت و نمک جهت
قروح خبیثه و طلای زهره آن با سرکه جهت گزیدن هوام و سرگین آن جهت ثالیل و آثار و شرب زهره آن بقدر دو
دانک با سکنجبین و آب گرم جهت رفع اسهال و استخوان سوختن آن جهت کلف و تغییر رنگ برص موثر و بالخاصیه
رؤیت آن باعث ضعف قوت سموم مسمومین است و گویند چون طعام مسموم را بیند فریاد و حرکات غریبه کند
و حکمای هند تحقیق نموده اند که چون موی دنبال آنرا در کوزه کرده بسوزانند از صد مثقال آن قریب بیک مثقال
فلزی شبیه بطلا بهم میرسد و در رفع کردن بیاض عین و امراض آن مجرب دانسته اند و خواص غریبه و عجیبه بآن
اسناد میدهند طالیقون بفارسی مس است و گویند صنعتی عربی و روی بلغت فارسی عبارت از آنست چه در بعضی
از مس بدون گداز بهم میرسد و خود روست و لهذا بفارسی روی نامیده اند و در فلزات تحقیق شده و آن مسی است
ذهبی شبیه ببرنج و مصنوع و از تافتن آتش و کوفتن مطرقه سیاه نمیشود بخلاف سایر اقسام و مصنوع آن
مسی است که مکرر گداخته در بول گاو ریزند که در آن اشنان سبز جوشیده باشد و چون قدری رصاص اضافه
کنند آنرا رسخاس صینی نامند در آخر سیم گرم و خشک و با سمیه و از منقاشی که از آن بسازند چون موی را بکشند
دیگر بر نیاید و از قلابی که از آن هیچ ماهی خلاص نشود و چون گرم کرده در آب اندازند هیچ حیوانی از آن نخورد و چون

آینهٔ صیقلی از آن ساخته در خانهٔ تاریک صاحب لقوه پوسته در آن نظر کند دفع علت شود طالوقس صمغ اغوبث
و آن مرغیست بقدر کنجشک طالوث اسم رومی آذریونست طاماغا اسم یونانی قطوریون کبیر است
طارطیه ماهودانه است طاهره انلو است طاریقن دند است طامیوس اسم یونانی مرزنجوش است
مع الباء ه طباشیر از جوف نی که در بلاد هند بهم میرسد و گویند چون از شدت بادها در نیزار آنجا
آتش افتد طباشیر بندهای نی است که از خاکستر آن جدا کنند و بهترین آن سفید مستدیر است که با اندک
تندی و گزندگی زبان باشد و استخوان سوخته که بآن مغشوشش میسازند و با اندک شوری و بحدت میباشد
و در آب حل نمیشود و در دوم سرد و در سیم خشک و مقوی دل حار و بارد معده و جگر حاره و قاطع قی صفراوی و
اسهال دموی حاد و مجفف رطوبات معده و جهة خفقان و غشی و تقویة اعضای ضعیفه که از حرارت باشد شربا
و ضمادا نافع و جهة بواسیر و تبهای تند و قلاع و با سکنجبین جهة توحش و غم و رفع کرب و التهاب مفید و سعوط
آن با روغن بنفشه جهة تقویة باصره مجرب دانسته اند و مداومت آن مضر باه و مصلحش مصطکی و عسل و گویند
مضر ریه است و مصلحش عناب و شربتش تا دو درهمست و بدلش بوزن آن تخم خرفه بود داده است و نصف آن سماق است
و گل مختوم و صندل سفید بهترین بدلها است طباهیج گوشتی است که در روغنها سرخ کنند و گویند مراد از آن
کباب شامی است مقوی معده و مجفف رطوبت آن و موافق ناقهین قوی المعده و مقوی اعضا و مضر ضعیف الاحشا است
طباق نباتی است که در اندلس بجای غافث استعمال میکنند شجرهٔ آن بقدر قامتی و برگش مثل برگ زیتون و
دراز تر از آن و زغب دار و با چسبندگی و تلخی و تندی و بوی کریه و آنرا الطباستی گویند و قسم صغیر آن بقدر شبری
و برگش زود شکن و گلش مایل بزردی و بی بوی و با اندک شیرینی در آخر دوم گرم و خشک و افتراش آن جهة گریزاننده
هوام و گل و کبیر آن قوی تر از صغیر و گل آن مفتح و مقوی جگر و مدر حیض و مخرج مشیمه و جنین و تریاق سموم
و جهة درد جگر و بهق و برص و گل آن سفید و مسهل اخلاط سوخته و جهة مغص و یرقان سدی و صرع بلغمی
و طبیخ آن جهة درد رحم و ضمادش جهة درد سر و با روغن زیتون جهة گزاز و لرزه و تبها و جرب و حکه نافع و مصدع
محرور و مصلحش کشنیز و شربتش تا دو درهمست طبقا سنبل است طبرزد اسم فارسی جمیع اجسام صلب است
مثل قند و نبات و نمک سنگ طبرخشت اسم صمغ وامیثا است طبار اسم انجیر سرخ بزرگست طبیخ انجیر
جوشانیده باشند و بتشدید بای موحده بطیخ است طبلاق اسم ترکی سعد است مع الثاء ه طثوج
بثای مثلثه اسم نمک کوهی است مع الحاء ه طحلب بفارسی پشم وزغ نامند و باصفهانی جل وزغ گویند
و آن جسمی است سبز که بر روی آبهای ایستاده و کنار جویها متکون میشود و انچه مستدیره و متفرق باشد مسمی
بخراز الماء است و طحلب لیفی و غزل الماء است که مانند رشتهای باشد و هر چه متراکم شود مثل عدس و خرء الضفادع است
در دوم سرد و تر و ضماد آن بتنهایی و با آرد جو جهة بادسرخ و اورام حاره و نقرس و قیله و فتق اطفال نافع و
شرب خشک آن حابس اسهال مراری و چون در روغن زیتون بجوشانند در تلیین عصب قوی الاثر است و هر چه

بر روی سنگهای دریا متکون میشود بسیار قابض و طلای آن حابس سیلان خون اعضا است و چون طحلب
را بلع کرده در ساعت آب گرم آشامیده قی کنند در اخراج زلو که بحلق چسبیده باشد مجربست طحلب الصخر
خراز الصخر است طحال بفارسی سپرز گویند غلیظ و کثیف و مولد سودا و قروحی که خشک کرده باشند
مع الخاء قاطع نزف الدم جراحات تازه است طخما شوکران است طخشیقون بخای معجمه دوای سمی است که در بلاد ارمن
پیکان بآن آب داده زخم آن کشنده میباشد و از جملهٔ سموعات برگش شبیه ببرگ کبر و پرشیر و بغایت تند و ضمادش
مع الراء جهة قوبا نافع است طرفا بفارسی درخت گز گویند بزرگ آن اثل است و ثمرش عذبه مذکور شد و بری آن بی ثمر
و کوچک آن مخصوص باین اسم و شکوفه اش سفید مایل بسرخی و ثمرش مثلث و گزمازج نامند در اول سرد و در
دوم خشک و قابض و مجفف و رادع و محلل و طبیخ بیخ آن را با سرکه جهة جذام مجرب یافته اند و بدستور جهة سپرز
و یرقان و رفع سده و ورم صلب جگر مجربست و باید هر روز سی و پنج مثقال بنوشند و بخور شاخ آن و برگ آن جهة
زکام و خشک کردن آبله و زخمها و اخراج زلو از حلق موثر و خاکستر آن جهة استرخا و خروج مقعده و قروح رطبه
و سوختگی آتش و سر دفعه بخور برگ آن جهة ساقط کردن دانهٔ بواسیر و ثآلیل مجرب و در سایر خو[illegible] اثل
و ثمرش در جمیع صفات مانند عذبه و تکرار آن موجب اطناب است طرخون بفارسی ترخون نامند و از سبزیهای معروف
و بیخ بری آن عاقرقرحا است در سیم گرم و خشک و مجفف و مقوی معده و مخدر و مغیر ذایقه و مشهی و خوشبو کننده
دهان و محلل ریاح و اخلاط لزجه است و مفتح سده و هوای وبائی و طاعون و خاییدن آن جهة قلاع دندانی
نافع و اکثار آن محرق خون و قاطع باه و مصلح آن بقول بارده و محشش سینه و مصلحش عسل و بطی الهضم و مصلح آن
کرفس است و مقوی فعل آن رازیانه است طراغیون اسم یونانی و بمعنی شبیه بهپش است و آن دو قسم میباشد یکی
را برگ و شاخ بزرگ و مانند اسقولوقندریون و با اندک زغب و صمغ آن مانند صمغ عربی در جزیرهٔ قریطیس
بسیار است و یکی کوچکتر در ساحل دریا بهم میرسد بی ساق و بر شاخهای آن دانها بقدر گندم و هر دو
سر آن باریک و سرخ در سیم گرم و خشک و مدر حیض و جذاب و مخرج خار و پیکان از بدن و مفتت حصاة و یکمثقال
آن با شراب مخرج جنین است شربا و حمولا طراثیث بمعنی رب الارض و ربیب ماهج و آن نباتی است خشبی شبیه
بقطر و در زمین فرو رفته و سرخ و سفید میباشد و گیاه آن مثل برگ پیچک و بیشتر در نخودزار و در زیر درختها
میروید و قسم سرخ آن شیرین و ماکولست و با قبض و سفید آن تلخ میباشد در سیم سرد و خشک و بسیار قابض و قاطع
اسهال و سیلان خون و عرق و مقوی معده و جهة اعیا و ردع مواد حاره نافع و مضر ریه و مصلحش شکر و شربتش
تا دو درهم و بدلش سدس وزن آن عفص و بوزن آن صمغ عربیست طریفلن اسم یونانی و بمعنی ذو ثلثه اوراق است
و مشترکست در حندقوقا و نبات حضیرة الثعلب و بعربی مراد از آن حرمانه است و آن نباتیست قریب بذرعی و شاخهای
آن باریک و سیاه و شبیه باذخر و برگش مثل برگ حندقوقا و در هر شعبه سه عدد و گلش بنفش و رایحهٔ آن شبیه
بعصفر و بیخش دراز و صلب و تخمش مایل به پهنی و با زغب و مستعمل از آن تخم و برگ است در سیم گرم و خشک و مدر بول

بحیض ومقوی معده وجگر ومفتح وتسکین وجه سموم هوام وپرزوی که بجهت عسر بول وصرع ولبنداء استسقا
ودرد رحم وبیخ آن نزلاویه کار ترياقیراست وشربتی ازو دو درهمست وصفرکرد، ومصلحش کثیرا وکویند مسرعد تخم
آن ومسرعد برك آن جهت تب مثلثه وچهار عدد از برك بجهت تب ربع بخاصیه مؤثرات وطرثیث آن نام هم
کرید ... هوام ومترح جلد ومصلحش ... طرعولیس نباتیست ... بری وبرکش شبیه برك
... وآن غلیظتر وکلش در اطراف صیلح سفید ودر ضعف ... وبرشمر ... میباشد وبیخ خوش
وسفید وطعم زنجبیل در اول سیم کرم ودر کرمی آن خشك وقاطع اخلاط بلغمیه، ومقوی معده وجگر ومدر بول ومسهل
اخلاط وجهة خفقان ودفع سموم نافع وشربتی تا دو درهم ومضر سپرز ومصلحش کثیرا است طرموث خفاثرات
طرطیر دُرد خمراست ودر دال مذکور شد طرنج اسم ... وفیست ودر سمک کذشت طرثوث
طرنیقلن طرثیثاست طرنیقلن طرنیقولونست وکویند قرطم بریست طرنیقلا وطرسوج وطرنیلی
... طراغیس ... است طرمیون ... است طروقون بوطانیقی است طرنجوبالس بر
... طرغونیقلن ... جبلی است طرغلودیس صعزاغونست طربید طربعلیست طرمیون
... است طرخشقوق وطرشقوق هندبای بریست طرنومون ... است طرجاطیقون
اسم کُلی است طرمنیس اسم سریانی بطم است طراغاقیا اسم یونانی کثیراست طرخیس اسم یونانی حنده ...
طرثوثی اسم اندلسی ... صغیر ... است طرها اسم ... وسکراست مع الشین ۵ طشیر
وطثور طیراست مع الفآء ۵ طفل اسم اندلسی ... است طفلد ... طفیقون
طشیقونست وکویند اسم شوکرانست طفلی درخت مقلیست طفشل ... است که در ... بجنه
باشند واز غذیر قدیمتر است ومقوی معده حاره وقلیل الغذاء وجهة تبهای مرکبة بلغمی وصفراوی وقطع
... وسلس البول وتسکین حدت خون وصفرا نافع ومضر ... واعضای عصبانی وقاطع باه ومصلحش
شیرینیهاست مع اللام ۵ طلق معروفست وآن سفید نقره ماننده وزرد طلائی ویمانی وهندی ومغربی
میباشد وبهترین یمانیست که صفایح آن بسیار رقیق جدا شود وبراق وصدفی رنگ باشد در دوم سرد ودر کرمی
سیم خشك ومستعمل از آن محلوب ومحلولست وطریق حلب واقسام حل آن در دستورات مذکور میشود، وچون
بتنهائی یخیس بر دلحراق آنرا بانوشادر وکلس بیض ممکن دانسته اند وشرب آن جهة اسهال دموی وکبدی ونزف
الدم واعضا وتبهای حاره وریزانیدن سنگ کرده ومثانه وباعسل جهة سرفه حاره وبآب بادرنگ جهة نفث الدم
سینه ورحم وبواسیر مفید با وطلای آن جهة قروح رطبه قضیب واعضای عصبانی وحکه وجرب وجذام متقرح
وآثار سیاه جلد وورم حاره وبواسیر بغایت مفید ومضر سپرز وکرده، ومصلحش کثیرا وصمغ کوفی وشربتش نیم مثقال است
وشکر رفع تشبث آن باعضای باطنی میکند وچون محلوب آنرا بعد اغبار سلیده ورفع ... ازشش ... میکرد
شود معه با آنچه معرفی وکیجا کنند در اعمال نقاشی بیماند آن بهتر از ورق نقره وچون زعفران اضافه نمایند

مخنو

مثلو ورق طلای محلول وباز نکار زمردی وباآب عصفر فستقی میشود وچون باشب یمانی وخطمی ومغزه وسرکه
وسفیده تخم بر اعضا طلا کنند مانع سوزانیدن آتش است واهل صنعت طلق را مطهر قلعی میدانند هر کاه
باآن کداخته شود طلع شکوفه درخت خرما است که بعد از شکفتنش خرما از غلاف آن حاصل میشود ومانند
آرد ودقیق النخل مانند وبدون پاشیدن آن بر ثمر نخل بار نمی بندد در اول سرد ودر دوم خشك وقابض طبع وممسك
حرارت خون ومقوی معده وخشك آن بقدر نیم وقیه دافع اسهال وجهة تشنگی وتبهای حاره ونفث الدم
ونزف الدم نافع ودیر هضم واکثار آن مولد قولنج وعسر بول ودرد سینه ومصلح مطبوخ آن روغن کنجد وخام آنرا
مصلح چربیهاست وشیرینیها وآرد آن با حرارت لطیفه وبغایت محرك باهست طلح اسم عربی درخت موزاست
واهل بادیه امغیلان را باین نام میخوانند طلا خمر غلیظ سیاه لونست وبعضی مثلث را باین اسم مینامند وبعضی
مطبوخ را وبفارسی ذهب باین اسم مخصوص است طلیطلی طین قیمولیا است طلیسا نوعی از حلزونست که
در شام نمك سوده کرده با نان میخورند ودر حلزون مذکور شد طلم اسم نان کاجست مع المیم ۵ طمطم
سماقست طمطیرا خروعست مع الواو ۵ طوطینا بلغة سودان ترنجبین است طولیدون عنب الثعلب است
طوطی ببغاست طوثطی بقول مؤلف حاوی فقاح اذخر است طولوغزیون بیونانی خربق سفید است طوارہ
۵ ۵ بلغة اندلس کیاهی است که نزدیك انتلر میروید مثل پیش که باجدوار روید وآن پیش اندلسی است طوطو
حبة الخضرا است طوطا اغزیون حماض جبلی است طوط قطن است طوفریوس نوعی از کمادریوس است طوماغا
قنطوریون کبیر است طولیطون وطومقرون قنطوریون صغیر است مع الهآء ۵ طهف ذرتست وکویند
طعامی است که از ذرة ترتیب میدهند مع الیاء ۵ طیلافیون بیونانی اسم کیاهی است شبیه بکیاه خرفه وما بین
برکهاشاخهای رین زیاده بر شش عدد نمیروید وبرك شاخها انبوه وسطبر وچون بدست بمالند رطوبت لزجی از آن
ظاهر میشود وکلش سفید ومنبتش مزارع وزیر تاك انکور است در اول کرم ودر دوم خشك ومخرج جنین ومشیمه
وطلای آن جهة برص وبهق سفید مجرب یافته اند ومورث جراحت جلد ومصلحش طلا کردن آرد جو است بعد از
آن طیرامن نوعی از فطر که نوعی از سماروغست که بفارسی کشنیج نامیده اند وبزرگی کلتلك کویند واز آن بزرگتر وتازه
آن سفید وزرد وخشك آن سرخست ودر زیر درخت بلوط وزیتون میروید واز سموم قتاله است حتی بوبیدن طیهوج
بفارسی تیهو نامند از کبك کوچکتر ودر رنگ مثل آن ودر جمیع افعال مانند آن وجهة ناقهین وضعیف الاحشا
بغایت نافعست طین بهترین خاکها خاك خالص از ریك وشوره وکوکرد است وطین الحر از جهة پاکی آن مینا مند
وبفارسی خاك رُست کویند واقسام خاکها بعد از احراق وشستن سردتر ولطیفتر ودر افعال ثابت تر میباشد جمیع خاکهای
خالص سرد وخشك سوای طین ملید المصطکی ولطیفترین خاکها آنست که در آبهای جاری ته نشین شده باشد وطین
مصری که از آب نیل حاصل میشود بهتر از اقسام آن ومجموع آن رادع اورام حاره ومقوی اعضای سست ورادع حرارت
مقعد واعضا که از سواری بسیار وحرکات حادث شده باشد وچون خاك خالص را در آبهای مغشوش وشور ریخته

بکذارند تا تر نشود اصلاح میکند وچون با آب تلخ وشور مخلوط کرده عرق بکشند شیرین میشود ومجربست
وخاکهای غیر خالص در افعال شبیه بجزء مخلوط آنست وخاکی که همیشه بر آن آفتاب تابیده باشد طلای آن با سرکه
جهت کزیدن هوام بسیار مفید است وانچه آتش بسیار دیده باشد بغایت مجفف ومنقی دیده وجالی بهق ورافع خشونت
بدن وحکه وباسرکه جهت کزیدن زنبور وخاک تنور با نمک وسرکه جهت کچلی سر اطفال مجرب وجمیع خاکها مسدد
ورافع آن انیسون است وبوی کاه کل کهنه که آب وکلاب بر آن بپاشند مقوی دل وروح نفسانی ورافع غشی و
التهاب وضماد آن باسرکه جهت کزیدن هوام ورفع اورام حاره وعرق آن که با کلاب وعرق کاوزبان وامثال آن
بکشند جهت خفقان وتقویت دل وضعف معده حاره مفید بسیار است **طین مختوم** از جزیره ملیون بجهه بحر خیزد ودر
قدیم زنی از آن خاک انجا نقل به بقعه راهبی مینمود وبعد از شستن قرصها میساخته وصورت در آن نقش میکرده
وازین جهت طین الراهب نیز کویند ودیسقوریدوس وجالینوس را اعتقاد انکه خاکیست بخون بز سرشته اند
وبالفعل از جهت احاطه دریا بجزیره مذکوره موجود نیست وبجای آن سایر خاکها را استعمال میکنند وبهترین آن
در غایت سرخی میباشد ودر بوی شبیه بشبت وکویا بچربی آلوده شده وبر زبان چسبد وپاشیدن آن در ساعت
قطع خون زخم تازه کند در دوم سرد وخشک وتریاق سموم ومقوی دل ومفرح ورافع مضرت هوای وبایی و اسهال
دموی وچرک وقرحه امعا وتبهای حاره ونزف الدم اعضای ظاهر وباطن وبا شراب وآب کرم وشبت مقیی سموم
وطلای آن جهت تسکین التهاب صلابات والتیام جراحات تازه وکهنه وقروح خبیثه وزخم سک دیوانه کزیده
وشکستکی اعضا وضربه وسقطه نافع ومضر ریه ومصلحش عسل ومضر سپرز ومصلح آن کثیرا وشربتش تا یکمثقالست
وبدلش نزد حقیر کل داغستانیست ودر امور مذکوره قویتر از آنست **طین شاموس** بواو وبی واو وکوکب الارض
نیز کویند قسمی از آن سفید وناصاف وباصفایح وشبیه بحجر المس وبا اندک براقی میباشد وقسمی سیاه وسفید
ورقیق وسبک وبر زبان بسیار می چسبد وهر دو قسم در آب زود حل میشوند واز بلاد قبرس وصقالبه آرند در
طبع وفعل قریب بکل مختوم ویکمثقال مغسول آن با مثل آن کلنار قاطع حیض دایم وعرق وبا شراب جهت سموم
حاره وبا ادویه مناسبه جهت نفث الدم وسیلان خون جمیع اعضا وحقنه آن با آب بارتنک وشرب آن با آب
واندکی سرکه جهت قرحه امعا سریع الاثر است وطلای آن با آب وروغن کل جهت اورام حاره ونقرس حار مفید است
طین المصطکی خاکی است خاکستری رنگ وباصفایح وثقیل الوزن ودر آب زود حل شود واز جزیره خیوس که
مصطکی حاصل میشود می آورند در دوم کرم وخشک وجالی ومفتح وجاذب خون بظاهر جلد ونیکو کننده رخسار است
طین نقوقی از ناحیه دوقای بلاد حلب آرند کبود رنک وبسیار مایل به املاست سرد وخشک ورافع اسهال
وطلای آن جهت بردن چرک بدن وموی ورفع اورام حاره موثر است **طین قیمولیا** قسمی از آن سفید وقسمی مایل
به بنفشی وچرب وبالزوجه ودیر شکن ودر آب دیر حل میشوند واز بلاد اندلس وارس خیزد وقسم سیاه اندلسی
زبونست سرد وخشک وباقوه محلله ودر افعال ضعیفتر از شاموس است وبدلش طین مصر صفیه **طین الکرم**

خاکیست

خاکی است که از بلاد سوریا آرند سیاه وکریه الرایحه ومبرد ومحلل است وچون در ابتداء نمو تاک انکور بر آن بمالند
تاک را از آفات نکاه میدارد وباین جهت طین الکرم نامیده اند جالی بدن وجهت حکه وجرب بسیار نافعست
ودر اکتحال مستعمل **طین الجلود** خاکی است که پوست را بآن رنگ میکنند وسرخ مایل بزردی میشود وباقوه قابضه
ومحلله وضماد آن جهت اسهال واورام نافعست **طین ارمنی** کلی است که از بلاد ایروان آرند سرخ تیره جگری
وبالزوجه واندک چربی میباشد در دوم سرد ودر آخر آن خشک ودر رفع وبا وطاعون وردع اورام وقطع سیلان
خون اعضا واسهال مثل کل مختوم وجهت ضیق النفس وسل بغایت مفید ومضر سپرز ومصلحش مصطکی وکلاب و
شربتش تا دو درهمست **طین خراسانی** کلی است بسیار سفید وخوشبو وخوش طعم وبا اندک شوری وضرر خوردن
آن کمتر از سایر خاکها است وبعضی که عادت بخوردن کل داشته باشند بجهه کمی مضرت از آن میخورند وشرب آن
بعد از خوردن نجیها وچیزهای رطوبت دار که قی آرند مانع قی کردد وجهت سیلان آب دهن وجوع کلبی وهیضه
مهلکه که باقی و اسهال باشد ومنع نزلات مفید است خصوصا که مخلوط باشد با اشنه وکلاب وسعد واذخر وکبابه
وقاقله وقدر شربتش تا سه مثقالست ودر رفع هیضه دو وقیه بر شته کرده آنرا سه بار با آب سیب ترش باید بنوشند
وبدستور با آب سرد وطبیخ سعد همین اثر دارد **طین اندلسی** سیاه وکثیف میباشد ودر ضمادات استعمال آن جایز است
طین رومی سرخ تیره رنک وسفید مایل بکبودی وخوشبو میباشد ویکنوع طین قبرسی سفید آنست ودر افعال مثل
کل ارمنی است **طین اصفر** از میان دو کوه قسطنطنیه بهم میرسد زرد مایل بتیرکی وبر آن صورتی نقش است
سرد وخشک ودر رفع نزف الدم ونفث الدم واسهال دموی وچرک امعا بهتر از اکثر خاکها است **طین قبرسی** سرخ
ودرخشنده خوشبو است وبر زبان می چسبد ودر جمیع افعال قایم مقام کل مختومست **طین صرصحی** صوفی حمید خاکیست که
خوشبو که از بلاد شیروان واز بقعه صوفی حمید آرند نکاه داشتن آن مانع کزیدن هوام ومار از مجربات است وبدستور
طلای آن بر موضع کزیده وشرب آن همین اثر دارد ودر سایر افعال مثل کل قبرسی است **طین داغستانی** قسمی از آن زرد
وکاهی بسیار کم رنک وقسمی مغسول وسفید ومصنوع بشکل قرص وقسمی مایل بکبودی ومجموع آن خوشبو خصوصا
مغسول سفید آن واز داغستان نواحی شیروان آورند ودر جمیع افعال بهتر وقویتر از کل مختومست ومفرح قوی و
رافع سمیت اخلاط وتب غشی وخفقانست حقیر مکرر تجربه نموده **طین فارسی** کل شیرازی است وکل سرشوی نامند
مایل بزردی وخوشبو وجالی جلد ورافع چرک ودر افعال قریب بکل ارمنی است وبعضی طین الحر المخصوص آن میدانند
طین الاکل و**طین اصفهانی** و**طین نیشابوری** طین خراسانی است **طین الکاهن** و**طین الراهب** و**طین بحیری**
طین مختومست **طین القمر** طین اصفر است **طین احمر** و**طین مغره** اسم مغره است **طین حیا** و**طین
جیوشی** طین المصطکی است **طین الحر** شامل طین اندلسی است وفارسی دانسته اند ومراد از آن خاک خالص است
وکذشت **طین الحکمه** از مرکباتست واقسام آن در دستورات مرقوم وبجهت شد وصل ونکاه داشتن ظروف و شیشها
از ضرر آتش ترتیب داده اند وضماد آن جهت شکستکی اعضا وتقویت استخوان وعصب موثر است **طیب العرب**

[illegible] ضیمران [illegible] ضب [illegible] ضیق [illegible]
[illegible] حرف الظاء مع الباء ظبی غزال است مع الفاء ظفر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ظفر الجن [illegible]
ظفر العقاب بستانی [illegible] ظفر العقاب بری [illegible] ظفر القط [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مع اللام ظلف [illegible]
[illegible]
مع المیم ظمخ [illegible] مع الهاء ظهور [illegible]
[illegible] مع الیاء ظیان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حرف العین مع الالف عاقرقرحا لغت مغربی وعقیر قرحا [illegible]
مشتق از عقر وقرح [illegible]
[illegible]

جبلی

جبلی است وجمعی بر آنند که بیخ طرخون جبلی مسمی بعود القرحت وآن در شام بسیار و نبات وی شبیه بشبت وگلش
زرد ودندانه دار آن مثل گل بابونه میباشد وعاقرقرحا قوتش تا هفت سال باقی میباشد در آخر سیم گرم وخشک ومفتح
ومحلل ومقوی باه مبرد دین ومسهل بلغم ومدر بول وحیض وعرق وشیر وجهة درد سینه وسرفه ولکنت زبان و
لقوه وفالج ورعشه وکزاز ومفاصل وامثال آن واستسقا ودرد دندان شربا وضمادا نافع وطلای آن با نوشادر
برکام ودهان مانع سوزانیدن آتش وازغرایب اثر آنست وچون بر دندان کرم خورده بگذارند میریزاند وضماد آن
باروغنها جهة سستی اعضا ولذت جماع ومضمضه طبیخ آن با سرکه جهة سستی لهاة وزبان وحرکة دندان ونفوخ
آن جهة کشودن سدهٔ دماغ وتواتر نزلات مفید ومضر ریه ومصلحش مویزنج وکثیرا وشربتش تا یکدرهم وبدلش
دار فلفل است وروغن آن که با عصارهٔ آن ترتیب دهند وبا یکوقیه خشک آنرا کوبیده در یک رطل آب بجوشانند
تا بدو وقیه رسد وبا دو وقیه روغن زیتون بجوشانند تا آب بسوزد وصاف نمایند محلل ومدر عرق ورافع شنجهای
ضمادا وجهة جمیع امراض بارده وتقویة باه شربا وضمادا نافعست وسعوط آن جهة صرع ودرد سر وشقیقه مفید
عاقول حاجست وگویند ینبوت است عاج دندان فیل است ودر آنجا مذکور است عاقر ملغت شامی اسم بردی است
عاقورا ادرافیونست عاقرشمعا ابوخلسا است عاقر اللبن عالیونست عالیوس غالیس است ودر
قانون در حرف عین ذکر یافته مع الباء عبیران شاهسپرم بخاسف وشجرهٔ مریمست عبهر نرجس است
عبیر اسم عربی زعفرانست ومرکب از اقسام میباشد ودر دستور اول مرقومست عبروس اسم سریانی برواست
عبیب وعبب حب کاکنج است عبقر اسم عربی سوسن سفید است مع التاء عتور اسم برغان
کمتر از یکسال است عترقان هدهد است عتم زیتون جبلی است مع الثاء عثق بثاء مثلثه اسم
عربی نباتی است بقدر قامتی برکش شبیه برگ کبر وسطبر وانبوه در آخر سیم گرم وخشک ومحلل قوی ومحرق و
عصارهٔ خشک کردهٔ آنرا چون مکرر ضماد کنند موی را مثل نوره میبرد عثرب اسم عربی درخت اناراست مع
الجیم عجم دانه انگور ومویز وامثال آنست عجل کوساله است ودر لحم مذکور خواهد شد عجما
اسم عربی سطریونست عجب کیاه انا غلس است وگویند حب النیل است عجه اسم عربی خاگینه است که کوکو نامند
ودر خبص البیض مذکور شد مع الدال عدس بفارسی نرجومک نامند بری آن کوچک مایل بتدویر وتلخست
وبستانی آن پهن ومدور وقوتش تا سه سال باقیست ودر حرارت مایل باعتدال ودر دوم خشک وبعضی در
دوم سرد وخشک دانسته اند وجالی جلد وجرم آن قابض وآب طبیخ آن مسهل ومزورهٔ آن باروغن بادام بعد از
دفع تبها مانع نکس ومطبوخ مقشر آن با سرکه مقوی معده وبی نفخست وبغیر سرکه بخته نفاخ وآب طبیخ آن جهة
سرفه ودرد سینه ومضمضه آن جهة قلاع وخناق وفرو بردن سی عدد مقشر آن مصلح فساد معده وضماد آن با
عسل جهة قروح غایره وبا سفیدی تخم جهة نمله وحمره وشقاق وبا برگ کرنب جهة ورم پستان وانجماد شیر و
مطبوخ آن در سرکه جهة تحلیل خنازیر واورام صلبه وباروغن گل جهة ورم مقعد وورم حارهٔ چشم وبا تخم خربزه

منقی بشره و رافع زردی رخسار و با اکلیل الملک و آب به جهت نزلات و سوختن آن جهت سفید کردن دندان و استرخای
پلک چشم مفید و اکثار خوردن آن مظلم بصر و مولد سرطان و جذام و مالیخولیا و محرق خون و با شیرینیها مولد استسقا
و قولنج و مصدع بواسیر و مورث عسر بول و احتباس حیض و مصلحش روغن کنجد و پختن آن با برگ چغندر و اسماک
گوشت فربه و سرکه است عدس المر تخم نوعی از سوس بری است و مذکور شد و گویند اسم علقم است عدس الماء
نوعی از طحلب است که خرء الضفادع گویند عدسنا کندش است عدس جبلی نیفر است مع اللآل ه عذبه
بذالمیجه ثمرة الاثل است و در اثل مذکور شد مع الآراء ه عروق الصفر بفارسی زردچوبه گویند و آن بیخ نباتیست
برگش شبیه به برگ کشنیز و مایل بکبودی و ساقش بقدر ذرعی و باریک و پر شعبه و پر برگ و گل آن مابین سفیدی
و زردی و آب برگش مایل بسرخی و ثمرش مثل خشخاش و قسم صغیر آن مامیران است در سیم گرم و خشک و جالی و مفتح
سده جگر و جهت یرقان و استسقا نافع و ضماد آن جهت جرب و ثالیل و جهت نمله و ذرور آن جهت خشک کردن
زخم و خاییدن و سنون آن جهت درد دندان و اکتحال آن جهت تقویت باصره و بیاض رقیق و در مرهمها جهت تحلیل
اورام و قروح نافع و بغایت مضر دل و مصلحش لیمو و ترنج و شربتش تا دو درهم و بدلش مامیران و گویند فوة الصبغ است
عرن اسم عربی زوایدیست که در حوالی سم و زانوی اسب و شتر میباشد و در مزاج و افعال مانند سم است و در
خلاف مذکور شد و ساییدن آن بقدر نیم درهم با سرکه جهت صرع رطوبی و با آب سرد جهت جمیع سموم و بخور آن
جهت اختناق رحم مفید و گویند چون صاحب ربع آنرا بقصد رفع تب از حیوانات جدا کند رفع تب او میشود
و مجرب انشته اند و بلغت اهل شام نوع سفید حیوفاریقون را عرن نامند عرعر سرو کوهی است و آن از سرو
کوتاه تر و کوچکتر و ثمرش بقدر فندق و با اندک شیرینی و غیر ابهل است در سیم گرم و خشک و مقاوم سموم و با قوت
قابض و مسخن و مدر بول و حیض و مفتح سده و جهت درد سینه و سرفه و مغص و گزیدن هوام و ضعف معده
و بواسیر و درد منی و ودی و مذی و شکافته شدن عضل و درد رحم و جلوس در طبیخ آن جهت اختناق رحم و ضماد آن
جهت قطع عرق و تقویت بدن نافع و مورث خشونت سینه و مصلحش کتیرا و شربتش یک مثقال است و گویند نگاه داشتن
هشت عدد ثمر آن در سر باعث قبول و عظمت در نظرها است عرق اجزا از حبوبات و گلها و ادویه با دیگ و امبیق
تقطیر کنند مسمی باین اسم است و سریع النفوذ و لطیف تر از اصل آنچیز و عرق نانخواه و دارچینی بهتر از اکثر
عرقهاست و عرق نیشکر و عرق شراب و خرما و امثال آن قویتر از اصل آن و سریع الاثر و اکثار آن محرق خون و مورث
حاره و مهلک است و عرقی که مخترع حقیر در دستورات مذکور است در منافع قایم مقام شراب و در بعضی آثار از آن
قویتر و بی اسکار و در غایت تفریح است عرق بید ماء الخلاف است عرق گوشت ماء اللحم است عرطنیثا اسم سریانی
اذربو است عروق الصباغین فوة الصبغ و گویند اسم عروق الصفر است عروق الزعفران عروق الصفر است
عروق الحمر فوة الصبغ است عرق بکسر اول ریشه نباتست عروق البیض مستعجله است عرق الشجر
اسم جنس صمغ است و گویند مخصوص علک البطم است و جمعی مخصوص قلقدیاد دانسته اند عرق الجبال فقرات

عرق الحجر باصطلاح اکسیریان مقطر موی سر انسان است عرق العروس طلق است عرق النور بلغت شام
ذنب الخروف است عرق الفالوذج بلغت بغداد صنفی از ابوخلسا است عرق الکافور و عرق الطیب
زرنباد است عرار لغوانیت عرق اللصف بیخ کبر است عرق الانجبار بیخ انجبار است عروس بلغت
اکسیریان کبریت است عرق السوس و عروق دارهم اصل السوس است عرف قلب است عرفج بری
بگونت عرعرتحا قسم کوچک شربین است عرصم اسم یمنی بادنجان بری است عرمضان اسم عربی
حندقوقا و بحور الاکراد است عرایض النیل بلغت مصر بشنین است عرم سمادیس است عرصف
کافیطوس است عرمض اسم درخت سدر بری است و طحلب و حب الغار را نیز باین اسم نامند عرق بهار
اسم فارسی عرق شکوفه نارنج است عرطب خشک است عروسک اسم فارسی طیبوث است عروسک پس پرده
اسم فارسی حب کاکنج است عزیز الکبیر و عزیز الصغیر قنطوریون کبیر و صغیر است مع التین ه عسل
بفارسی انگبین نامند و بهترین آن صاف مایل بسرخی و قوام دار است که با اندک حدت و خوش طعمی و بی موم باشد
و بعد از آن سفید و بدترین آن سبز و سیاه و خشک و تلخ و کهنه است که زیاده بر دو سال مانده باشد و در
غایت حدت میباشد و مورث جنون و مورث اخلاط و مهلک و عسل خام مسهل اخلاط لزجه و محرک سرفه
و نفاخ و موافق معده و درد آن و ورم امعا و صالح الغذا و درجه او حدت قوی تر از آتش دیده و مهیج قی است
و عسل کف گرفته را نفوذ و انضاج و غذائیت بیشتر است و بی نفخ و مدر بول و مسکن سرفه است و مجموع در
آخر دوم گرم و در اول آن خشک و جالی و مقطع بلغم و رطوبات و مقوی جوهر حرارت و جاذب رطوبات از
عمق بدن و مفتح دهنهای رگها و تریاق سموم بارده و حافظ قوت ادویه و رساننده آن باعضا و جهت فضول دماغی
و سینه و قصبه ریه و معده و جگر و سپرز و استسقا و یرقان و حصاة و عسر بول و فالج و لقوه و امثال آن
و انواع ریاح و تقویت اشتها و باه و ممزوج آن با آب مرطب اعضا و مدر بول و منقی قرحه مثانه است و با لخا صبر
مسکن مغص و تشنگی و قی کردن با آن جهت رفع ضرر افیون و سموم بارده و با روغن شونیز جهت مفاصل و تقویت
باه مجرب و با آب نیم گرم جهت رفع ضرر افیون و گزیدن سگ دیوانه و اکتحال آن با آب بیاض جهت بیاض و دمعه
و حکه و جرب و نزول آب و با انزروت و نمک سنگ جهت ریاح و رطوبت گوش و تنقیه چرک آن نافع و با اغذیه
جهت تنقیه زخمها و بردن گوشت زاید و التیام آن مجرب و با نوشادر جهت برص و بهق و طلای آن حافظ
جثه میت از فساد و مانع تعفن گوشت و پیه و مرارات و حافظ قوت سایر اشیا و با سرکه و نمک جهت تحلیل اورام
و رفع کلف و حمول آن جهت علل رحم زنان نفسا و ضمادش جهت رفع قمل و رشک و قوی کردن قضیب که بعد از
حمام مکرر تضمید نمایند و با آرد گندم جهت گشودن دمل و نضج اورام و با زراوند طویل و کرسنه جهت التیام
جراحات عمیقه مجرب بخلاف سایر شیرینیها جهت قروح لثه و لهاة و تقویت دندان مفید است و مطبوخ آن
با شبت جهت رفع آثار ضربه و غرغره آن جهت پاک کردن چرک جراحات حلق و لوزتین و حقنه آن با آب

[illegible] مجرب [illegible]

مصلحش [illegible]

[illegible]

[illegible] و مذکور شد [illegible] عسلج [illegible]

[illegible] عسیج [illegible]

[illegible] عسل النحل [illegible] عسل القصب [illegible] عسل البلادر [illegible]

[illegible] عشبه [illegible] مع الشین ه عشبه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عشبة النسا [illegible] عشر [illegible] عشرق [illegible]

[illegible]

[illegible] عشقه [illegible]

[illegible]

[illegible] عصی الراعی [illegible] مع الصاد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عصفور [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باعث سرعت حمل زنان عاقر و خون و زبل آن جالی بیاض عین و زبل آن جهت کلف و ثآلیل مفید و مضر محرورین و
مصلحش آب انار و امثال آن و استخوان سائیدهٔ آن مقوی معده و جهت اسهال نافع و نسائیدهٔ آن بغایت مضر
احشا است و چون موی مقعد گنجشک را پاک کرده در نقیر گوش بر آویزند در حال درد آن ساکن گردد و مجربست
و چون مجموع آنرا از موی پاک کرده سوای سر و دم در آشیانهٔ زنبور عسل بیاویزند تا بر نیش زنبور عسل کشته
شود آنگاه در روغن بجوشانند تدهین روغن مزبور جهت استرخای قضیب و نعوظ مجربست عصیر الرطب
سیلان است عصارهٔ سوس رب سوس است عصاره آب افشردهٔ نباتات است اعم از انکه خشک کنند یا نکنند
و هر یک در ضمن اصل آن مذکور است عصیب و عصاب شیطرج است عصفر احریض است عصفر
بری بادآورد است عصیفره نمیی گویند بلغت مصر اشترغاز است عصبه ریحان سلیمانیست و گویند
فنوس است عصب نوار است عصارهٔ خشخاش اسود افیونست عصارة القرظ اقاقیا است عصاره
مامیثا شیاف مامیثا است عصفور الشوک نفر است عصفور السیاح صفراغون است عصفره خیری زرد است
عصفور الحجر خطاف است عصی هرمس حلبوبست عصیلان خنثی است و گویند اسقیل است مع الضاد
عضاة بضاد معجمه اسم جنس اشجار کوچک خاردار است عضاهات اسم جانوران گزنده است عضابه ضب است
عضرس خطمی بری است مع الطاء ه عطشان دیشاقوس است عطب قطن است عطفل
بهرامجست عطاره اسم نبطی رومی است عطوس اسم عربی حمار وحشی است عطر منشم حب المنشم است عطارد
بلغت اکسیر بابن دوح توتیا است و بعضی زیبق را باین اسم مینامند مع الظاء ه عظم بفارسی استخوان و بترکی
سموک نامند و اکثر خواص استخوان حیوانات در ضمن اصل آن مذکور است سوای استخوان انسان که در خواص
عظامست در دوم سرد و در اول سیم خشک و سوختهٔ آن در آخر سیم خشک و شرب آن جهت صرع مجربست خصوصا
آن و جهت عرق النسا و مفاصل و اسهال و قطع نزف الدم نافع و جهت تب ربع بشرطی که شارب آن نداند مجربست
و ذرور آن جهت ناصور و آکله مجربست خصوصا با اندک صبر زرد و آشامیدن سوختهٔ کهنهٔ آن با سکنجبین جهت ورم
سپرز و با عسل بغایت مقوی باه و ذرور آن جهت قروح اعضای عصبانی و با سرکه جهت سوختگی آتش و با ماء الشعیر
جهت آثار آبله و غیر آن نافع و قدر شربتش تا دو مثقالست و گذاشتن دندان آسیایی انسان با بال راست هدهد
در زیر سر نایم موجب عدم بیداریست مادامی که بر ندارند و با خود داشتن آن و در زیر سر گذاشتن مانع احتلامست
و دفن کردن کاسهٔ سر در برج کبوتر سبب کثرت ایشان میشود و چون دو دندان نیش سگ و گربه را در میان جماعتی
اندازند و ایشان ندانند باعث خصومت آن گروه میشود و چون استخوان سگ را بجای استخوان آدمی که شکسته شده
و بر طرف شده باشد بگذارند التیام می یابد و ضماد سنگ پشت با صبر موی را مثل نوره میبرد و در دفع زخمها
بید بلیست عظم اسبق عرفنست عظایه اسم عربی سالامندر است عظلم گیاه نیل است و قطب را نیز باین
اسم نامند عظا نوعی از صدفست مع الفاء ه عفصیج نوعی از بلوط است و مذکور شد عفار اسم عربی

بارتنك تاسر دو زجهت قرحه امعا پعديلا و معفن محرور و سريع الاستحالة بصفرا و مصدع و مفسد دماغ حار و
مصلحش سركه و كشنيز و ربوبهاى ترش و آب ميوهاى ترش و قدر شربتش با نزده مثقال و بدلش دوشاب انكورى است
و از خواص مجربه عسل است كه چون زن حامله با آب شربت نموده ناشتا بنوشد باعث معص كردد و در غير حامله
اين اثر مفقود است **عسل داود** او مالى است و مذكور شد **عسل طبرزد** شيرهٔ نباتست **عسلج** اسم مصرى
بيخ غرطنيثا است و صنف آخر بخور مريم را نيز نامند **عساليج** شاخهاى تازه روييدهٔ اشجار است كه هنوز مستحكم
نشده باشد **عسل لبنى** ميعه سايله است **عسل القصب** آب شكر است **عسل البلادر** آب سياهى است كه
در جوف بلادر است **عسل خشك** عسل خشك نجبين است و مذكور شد **مع الشين** ه **عشبه** محففهٔ عشبة النار
لغت اندلسى و آن ياسمين برى است و در ظيان كذشت و مغربى آن قوتين و ياسمين برى ساير ولايات ضعيف
الاثر و بتجربه نرسيده و طريق خوردن عشبه در دستورات مذكور است و جمعى كه در آنرا در همه مواد مانند چوب
چينى دانسته اند اصلى ندارد بلكه جهت مفاصل مزمنه و صاحبان مزاج بسيار سرد قويتر از چوب چينى و در ساير
امراض و امراض حس آن زياده بر نفعست و سفوف آن هر روز بقدر يكمثقال با نبات تا يكهفته و زياده بر آن جهت
مفاصل مزمن مجرب و در بعضى امراض حس آنرا قويتر از بيخ آن يافته است و ضماد آن با كلاب جهت تسكين دردها
و تحليل اورام بغايت نافعست **عشبة التباع** كرات بفتح كافست **عشر** در سكر العشر كذشت **عشرق** بلغة
اهل حجاز سناه عريض الورقست و بعضى كويند مرواست و ابن تلميذ كويد كياهى است بركش شبيه ببرك غار و سرخ
و خوشبو و عروسان استعمال ميكنند و ديسقوريدوس غير آن دانسته است **عشقه** نباتيست مثل البلاب و بسيار كم
برك و شاخهاى آن بغايت از البلاب قويتر و دراز تر و بهر درختى كه پيچد خشك كند لهذا عشق مشتق از آنست و تخمش
شبيه بحلبه و از آن كوچكتر و در تنكابن لو نامند و بعضى اطباى اين زمان تخم آنرا كشوث دانسته اند **عصى الراعى** مع الصاد
كبير و صغير ميباشد و كبير و صغير ماده است و بفارسى كبير را سرخ مرز نامند تخم و ساقش سرخ و بركش مايل به بنفشى
و در باغها بسيار است و صغير آنرا در تنكابن خاك تو نامند برك و ساقش سبز و كوچكتر از كبير و تخمش سفيد و كويا
خاكستر بر بركهاى آن پاشيده اند و تخم هر دو قسم آن در زير بركها و انبوه و در افعال كبير آن از صغير قويتر و در سيم سرد
و در اول خشك و رادع و مدر بول و مبرد و مسكن حرارت باطنى و ظاهرى و قابض و قاطع نفث الدم و آب آن قاطع
حيض و جهت قرحه امعا و نفث الدم سينه و اسهال مرارى و قى صفراوى و تبهاى دورى و ضماد آن جهت باد سرخ و
اورام حاره و منع انصباب مواد و جراحات تازه نافع و حمول آن قاطع حيض و مضر به و مصلحش انجره و قدر شربتش
از آب آن تا هفت مثقالست **عصفور** بفارسى كنجشك و بتركى سرچه نامند برى و اهلى ميباشد در دوم كرم و خشك
و برى از اهلى يابس تر و محرك باه و مسمن و موافق مرطوبين كه رياح در ايشان تولد كند و كوشت آن ملين طبع و جرم
آن قابض و جهت استسقا و فالج و امثال آن و ضعف جكر و يرقان و جهت ضعف باه خصوصا تخم و مغز سر آن كه در وقت
هيجان كيرند بغايت مفيد و تخم آن در تسمين بدن بيعديل و مغز سر آن با زردهٔ تخم مرغ مهيج باه و شرب و حمول آن با شراب

باعث سرعت حمل زنان عاقر و خون و زبل آن جالى بياض عين و زبل آن جهت كلف و ثاليل مفيد و مضر محرورين و
مصلحش آب انار و امثال آن و استخوان سائيدهٔ آن مقوى معده و جهت اسهال نافع و نشاسيدهٔ آن بغايت مضر
احشا است و چون موى مقعد كنجشك را پاك كرده در قفس كوش بدارند در جاى در آن ساكن كردد و مجربست
و چون مجموع آنرا از موى پاك كرده سواى سر و بند در آشيانهٔ زنبور عسل بياويزند تا بر نيش زنبور عسل كشته
شود انكاه در روغن بجوشانند تدهين روغن مزبور جهت استرخاى قضيب و نعوظ مجربست **عصير الرطب**
سيلان است **عصارهٔ سوس** رب سوس است **عصاره** آب افشردهٔ نباتات اعم از انكه خشك كنند يا نكنند
و هر يك در ضمن اصل آن مذكور است **عصيب** و **عصاب** شيلرجبت **عصفر** احريض است **عصفر
برى** باد آورد است **عصفره** تميمى كويند بلغت مصر اشترغاز است **عصبه** ريحان سليمانيست و كويند
فنوس است **عصب** نوارس است **عصارهٔ خشخاش اسود** افيونست **عصارة القرظ** اقاقيا است **عصارهٔ
ماميثا** شياف ماميثا است **عصفور الشوك** نغر است **عصفور السياح** صعراغونت **عصفره** خيرى زرد است
عصفور الجنه خطافست **عصى هرمس** حلو بيست **عصيلان** خنثى است و كويند اسقيل است **مع الضاد**
عضاة بضاد معجمه اسم جنس اشجار كوچك خاردار است **عضاهات** اسم جانوران كوچك است **عضابه** ضب است
عضرس خطمى برى است **مع الطاء** ه **عطشان** ديسقوريس است **عطب** قطن است **عطفل** بهرامجت
عطارد **عطاره** اسم نبطى رومى است **عطوس** اسم عربى حمار وحشى است **عطر منشم** حب المنشم است **عطار**
بلغت اكسير اين روح توتيا است و بعضى زيبق را باين اسم مينامند **مع الظاء** ه **عظم** بفارسى استخوان و بتركى
سموك نامند و اكثر خواص استخوان حيوانات در ضمن اصل آن مذكور است سواى استخوان انسان كه در خواص بهترين
عظامست در دوم سرد و در اول سيم خشك و سوختهٔ آن در آخر سيم خشك و شرب آن جهت صرع مجربست خصوصا پوسيدهٔ
آن و جهت عرق النسا و مفاصل و اسهال و قطع نزف الدم نافع و جهت تب ربع بشرطى كه شارب آن نداند مجربست
و ذرور آن جهت ناصور و آكله مجربست خصوصا با اندك صبر زرد و آشاميدن سوختهٔ كهنهٔ آن با سكنجبين جهت ورم
سپرز و با عسل بغايت مقوى باه و ذرور آن جهت قروح اعضاى عصبانى و با سركه جهت سوختكى آتش و با ماء الشعير
جهت آثار آبله و غير آن نافع و قدر شربتش تا دو مثقالست و كذاشتن دندان آسيايى انسان با بال راست هدهد
در زير سر نايم موجب عدم بيداريست مادامى كه بر ندارند و با خود داشتن آن و در زير سر كذاشتن مانع احتلامست
و دفن كردن كاسهٔ سر در برج كبوتر سبب كثرت ايشان ميشود و چون دو دندان نيش سك و كرمبر را در ميان جامعى
اندازند و ايشان ندانند باعث خصومت آن كروه ميشود و چون استخوان سك را بجاى استخوان آدمى كه شكسته شده
و بر طرف شده باشد بكذارند التيام مى يابد و ضماد سنك پشت با صبر موى را مثل نوره ميبرد و در دفع زخمها
بيعديلست **عظم اسبق** عرقست **عظايه** اسم عربى سام ابرص است **عظلم** كياه نيل است و قطبه را نيز باين
اسم نامند **عظا** نوعى از صدفست **مع الفاء** ه **عفصيج** نوعى از بلوطست و مذكور شد **عفار** اسم عربى

قطلب است **عفص** بفارسی مازو نامند درخت آن مثل درخت بلوط است و در بعضی بلاد یکسال بلوط میدهد
و یکسال مازو و بهترین آن سبز بی سوراخ و قوتش تا سی سال باقی است در دوم سرد و در سیم خشک و قابض و حابس
حیض و اسهال و عرق و طبیخ آن جهت سیلان رطوبات رحم و سفوف آن با زرده تخم مرغ جهت قرحه امعا و اسهال
کهنه و ضماد پخته آن جهت جمیع اورام مقعد و خروج آن و رفع بدبوی عرق و با سرکه جهت قوبا و باد سرخ و سیلان
حیض و برآمدن ناف اطفال نافع و سوخته آن قاطع سیلان خون از همه اعضا و مجفف قروح و مانع نمله و آکله
و سنون و مضمضه طبیخ آن جهت قلاع و تقویت لثه و دندان و کرم آن و اکتحال آن جهت دمعه و سلاق و جرب و آب
آن بجهت سیاه کردن موی و استحکام رنگ مداد موثر و نفوخ آن قاطع رعاف و مضر سینه و مصلحش کثیرا و شربتش
یک مثقال و بدلش پوست انار است **مع القاف** ه **عقیق** بهترین آن سرخ و زرد و سفید است در دوم سرد و خشک
و سوخته آن لطیفه و مقوی دل و مفتح سده سپرز و جگر و ریزاننده حصاة و رافع خفقان و آشامیدن و وزن آن
قاطع نزف الدم جمیع اعضا و سوخته آن مقوی لثه و رافع سستی آن و دندان و محرک و مقوی باصره و انگشتری آن با عث
هیبت در نظر خصم و استجابت دعوات و مضر کرده و مصلحش صمغ و شربتش تا نیم درهم است **عقرب** با صطلاح
اکسیریان اسم کوکرد است و بعربی اسم کژدم است فارسی و آن شیالر و جراره و الوان میباشد و آنچه در حین حرکت دنبال
را بلند دارد شیالر نامند و آنچه دنبال را بکشد جراره و آن از شیالر کوچکتر میباشد و زبونترین اقسام آن سیاه و پر دار است
و بهترین آن در مداوا زرد شیالر است و بتجربه رسیده که چون آجرهای آب ندیده را اندک آب پاشیده بر روی هم
بگذارند خصوصا تابستان عقرب بسیار متکون میشود در آخر سیم سرد و خشک و شکافته آن بر موضع گزیدن عقرب
بستن جذب سمیت میکند و آشامیدن بوشته کرده آن جهت قرحه سینه و سرفه و رفع سم عقرب که گزیده مفید و سوخته
آن با ادویه مناسبه جهت رفع سنگ کرده و مثانه و عسر بول سیدالیت و اکتحال آن با فلفل و ادویه حاره جهت بیاض
چشم و ناخنه چشم حیوان و انسان بتجربه دانسته اند و با سرکه نیم کوفته تقدر بضعف آن جهت تقویت بصر و طلای آن
جهت ساقط کردن دانه بواسیر و رفع برص و بهق و نمش و کلف و قروح قوی الاثر است و روغن آن که زنده آنرا
بعد از بیست و ششم ماه در روغن زیتون که بازای هر عددی ده مثقال باشد انداخته چهار روز در آفتاب گذارند
جهت عرق النسا و فالج و بواسیر مجربست و طلای برشته کرده بروغن زیتون که بعد سوختن رسد جهت رویدن موی
داء الثعلب مفید و بستن یکعدد عقرب قدید کرده بر ران زنی که همیشه اسقاط جنین شود مانع سقوط میگردد
و گزیدن عقرب بر غیر عصب دافع فالج و از مجربات شمرده اند و آشامیدن آن مضر بهر و مصلحش کاهی و تخم کرفس
و شربتش تا نیم درهم است **عقرب بحری** ماهی صدف خاردار است و سرش بزرگ و خاری سفید بر آن رسته و نیش آن
حیوانست و گزیدن آن باعث سوزش عظیم میگردد و اکتحال سوخته آن جهت نزول آب و غشاوه بصر و بیاض و قرحه
چشم و طلای آن جهت داء الثعلب مفید است **عقاب** باصطلاح اکسیریان نوشادر است و در لغت اسم طایر سبعی
معروفست و بفارسی الوه و بترکی قراقوش نامند در دوم گرم و خشک و خون آن محلل اورام و زهره آن جهت نزول

آب و بیاض و تقویت بصر و زبل آن جالی کلف و جوشش رخسار و محلل خنازیر است **عقعق** از طیور معروف و
از کلاغ ابلق کوچکتر و مطبوع تر و بترکی صقصقان و در اصفهان قلاجاره نامند و گرم و خشک و ردی الکیفیه
و در خواص قریب بغراب ابقع است و اکتحال زهره آن مورث محبوبی در نظر خلایق است **عقار کوهان** عاقرقرحا است
و گویند فاوانیا است و عقار خمر است **عقار اعطینا** اسم سریانی اذریون است **عقار اعیرون** اسم سریانی اشراس است
عقار اسرسانی اسم سریانی ایرسا است **عقاقیر** اسم جمع ادویه است و عقار اسم مطلق ادویه است **عقیان**
اسم عربی ذهب خالص است **عقیلا** اسم عربی غوره است **عقربان** بلغت اندلس اسقولوقندریون است **عقید العنب**
میفختج است **عقده** بلغت مصر چوب ذریرست **مع الکاف** ه **عکوب** نوعی از حرشف بری است بر کش با
سفیدی و تخمش سبز و مستطیل و چون برشته کنند لذیذ میشود و با قهوه مغشوش میکنند و بغایت مسهی است
و سایر خواص در حرشف مذکور است **عکبر** لعبه بربریه است **عکه** عقعق است **عکرش** اسم صنف اخیر
ثیل است و بعضی گویند راسن است **عکر** ثفل و دردیها است و نزد اطبا مخصوص ثفل زیت و غیرها است
و آن در اکثر امور قویتر از روغن صاف آن و غلیظتر و کثیفتر از آنست **عکبر** نزد جمعی موم کهنه است که
در آشیانه زنبور عسل یافت میشود و نزد بعضی وسخ الکوارات که بفارسی بره موم گویند و آن موم سیاهی است
که رخنهای آشیانه را با آن مسدود میکنند در آخر دوم گرم و خشک و لطیف و جاذب قوی پیکان و خار از بدن
و بخور آن جهت سرفه کهنه و ضمادش جهت اقسام قوبا نافع و در استحکام استخوان شکسته و ضربه و سقطه
و رفع خون نایب مناب مومیایی است و لهذا مومیایی نحلی نامیده اند و قدر شربتش یکمثقال است که باده مثقال
یا عسل یا آب شربت کرده بنوشند **مع اللام** ه **علیق** نباتی است خاردار و در برگ شبیه بگل سرخ و ثمرش در
شکل و طعم مثل توت سیاه و در دیلم تموش و بترکی بکورتکن نامند مرکب القوی و سردی و خشکی در آن غالب
بحد درجه دوم و جمیع منافع آنرا مجرب یافته اند همه اجزای آن رادع و حابس نفث الدم و سیلان رحم و مجفف
و مبرد و مقوی احشا و عصاره مسحوق برگ و ساق تازه آن با اندک صمغ جهت جمیع امراض حاره و بارده چشم
خصوصا قرحه و دمعه و ورم ناخنه نافع و کشاینده دمل و التیام دهنده زخمها و حابس اسهال و فضلات و
خونست و جهت بواسیر و سحج مفید و خاییدن برگ آن جهت قروح لثه و قلاع و بدبویی دهان و آشامیدن آن
با گلاب در حین حیض مانع زیاد شدن آکله و نمله و رافع زخمهای سر و برآمدگی حدقه و بواسیر و مقوی معده
و مانع انصباب مواد بآن و ثمر آن قابض تر از سایر اجزا و مقوی امعا و بیخ آن ریزاننده سنگ کرده و مثانه و طبیخ
برگ و ثمرش سیاه کننده موی و مضر کرده و مصلحش شکر و قدر شربتش از عصاره و شکوفه آن سه درهم است
و قسم کوهی آن بسیار کم خار و ساقهای آن سفید و ثمرش مایل بسفیدی و در افعال مانند غیر جبلی و شکوفه آن
محلل است **علیق الکلب** نباتیست بسیار بزرگتر از علیق و شبیه بدرخت و برگش عریضتر از برگ مورد و
شاخهای آن با خارهای صلب و گلش سفید و ثمرش مثل زیتون سبز و بعد از رسیدن سرخ میشود و در جوف آن

چیزها مانند پنیر و خوردن جوف آن مسهل و در التیام جراحات مجرب دانسته اند و مستعمل از آن ثمر آنست که جوف
آنرا پاک کرده باشند و طبیخ آن با شراب بغایت قابض و حابس بول است و کل آن سرد و خشک و قابض و مجفف و جهت
اسهال دموی و صفراوی و ضعف معده و ذرب و نفث الدم سینه نافعست **علق** بفارسی زلو و بهندی جونک
سلوک نامند کرم سیاهی است بقدر انگشتی و از آن بزرگتر و با خطوط سبز و در آبها و زمینهای متعفن میباشد و در
از جمله اعضای ضعیفه و صغیره که قابل محجمه نباشند مثل پلک چشم و بن دندان بدل حجامت در دوم سرد و خشک
و سوختن آن جالی آثار و مفتت حصاة خصوصاً که و قطور آن با روغن بنفشه جهت حرقة البول و قرحه مثانه مجرب و بلغ نفع اند
و سحوق آن با صبر مجفف بولیر و لعوق آن با عسل محلل خناق و طلای بختر آن در روغن زیتون جهت قوی کردن
قضیب بغایت موثر و ضماد سوختن آن با سرکه و با آب بیخ جهت منع رویدن موی که کنده باشند مجربست **علیق**
القدس علیق الکلب است **علک** اسم چیزی است که قابل مضغ باشد و از هم نریزد مثل سقز و مصطکی و امثال آن
علک الانباط علک البطم و اسحق بن عمران گوید صمغ درخت پستهٔ است و در منافع مثل سقز **علک البطم**
بفارسی سقز و باصفهانی قندرون نامند و آن صمغ درخت بطم است در آخر دوم گرم و خشک و محلل و ملطف
و مدر بول و مقوی هاضمه و باتفاق حکمای یونان و روم در جمیع افعال بهتر از مصطکی است و شرب آن با عسل جهت
زخمهای باطنی و با سنده روس و بازرد و تخم مرغ نیمبرشت جهت شکستگی اعضا بهتر از مومیائی و رافع اعیاآت
و چون یکوقیه آنرا با دو وقیه سرکه ده بز در قدر مضعف بگدازند و مجموع آنرا دو سه شب وقت خواب بنوشند جهت
خفقان و سرفه رطوبی بیعدیل و چون ضماد کنند جهت کجی ناخن و درد اعضا و شقاق مزمن خصوصاً با قدری شحم و روغن
مجربست و تضمید علک البطم جهت تنقیه زخمها و گوشت آوردن مجذب خار و پیکان و رطوبت غایره از بدن و با
زیتون جهت تحلیل اورام و شکاف عضل و قوی کردن عصب نافع و خاییدن آن جهت جذب بلغم دماغی و تحلیل
رطوبت معده و تنقیه حلق از اخلاط لزجه مفید و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و گویند مضر عصبانست و
مصلحش عسل و قدر شربتش یکمثقال **علقن** طفسیقونت و گویند اسم صبر است **علف هندی** اسم فارسی
ماسقوروفنت **علواد علق** صبر و نبات آنست **علس** سلت است **علوفن** بیونانی میفنج است **علک یابس**
ملغونیا است **علک رومی** مصطکی است **علیفه** رطب خشکت **علقم** اسم جنس نباتات تلخست و گویند مراد
از آن قثاء الحمار است و بعضی گویند حنظل است **علم** بلغت اکیریان زرنیخست **علونس** خبازی است **علمی**
نبات صبر است **علت** خندریلی است **علجان** قراحست **مع المیم** هـ **عمرد** کرفس است **عملج** نوعی از
حزنبل است که با تخم آن خورند **عمار** بنک است **مع النون** هـ **عنبر** رطوبتی است که مانند مومیائی و قفر
منجمد میشود و از جزیرهای دریای عمان و بحر مغرب خیزد و چین و در وقت جذر و مد دریا اخراج میکرده و صاف آن
بر روی آب از تحریک موج مجتمع میشود و مایل بتدویر میشود و آنرا شامر نامند و انچه مخلوط بخاک و ریگ است بجهت
ثقل در قعر آب می نشیند و صفایحی و سیاه میباشد و عنبر تحته نامند و بهترین آن اشهب مایل بسفیدی که برباد هیئت

وخوشبوی باشد و بعد از آن مایل بزرقی و زردی و بعد از آن مایل بسبزی و زبون ترین آن سیاه صفایحی و قسمی
بلعی است که ماهی آنرا فرو برده و بجهت اضرار رد کرده باشد یا آنکه از جهة افراط ضرر ماهی را کشته باشد و از شکم
آن بیرون آورده باشند و مصنوع آنرا که از لادن و کج و موم و عنبر سیاه با وزان مخصوصه ساخته باشند
از غیر مصنوع تفرقه بسیار مشکلست و خالص آن در خاییدن منقطع نمیگردد و عنبر در دوم گرم و در اول خشک و
حافظ ارواح و قوتها و بغایت مفرح و محرک اشتها و باه و مفتح سدد و اعاده کننده قوتها که از شرب دوا و از جماع
کم شده باشد و فادزهر سموم و مقوی قضا معاجین و تراکیب و بالطبع دافع امراض بارده دماغ و بالخاصیه رافع
امراض حاره آن و جهت جنون و نزلات و شقیقه و امراض سینه و گوش و بینی و سرفه و ربو و خفقان و غشی و قرحه
شش و ضعف دل و معده و جگر و استسقا و یرقان و درد معده و سپرز و گرده و ریاح و فالج و لقوه و رعشه و مفاصل
و عرق النسا و تقویت حواس و انعاش حرارت غریزی نافع و مداومت آن با ماء العسل جهت اعاده باه مایوسین و طلای
آن با غالیه و روغنهای حاره جهت تقویت اعضای تناسل و تحریک باه و بر احلیل باعث شدة لذة جماع طرفین بحد
افراط و شرب یکدانک آن هر روزه تا سه روز جهت درد معده و فم معده جدید و قدیم مجرب و بخور آن مصلح هوای
وبائی و گریزانیدن هوام و بوییدن آن در جمیع امور مذکوره قوی الاثر و باعث غلیان خون و رقت آن و تولد
شری در محرورین و مصلحش کافور و میوهای سرد و تر و سعوط آن با روغنهای حاره رافع امراض بارده دماغی و
سده آن و گویند مضر امعاست و مصلح آن صمغ عربی بود بعضی مضعف روح کبدی است و قدر شربتش
یکدانک و یکمثقال آن کربا و چندان آن بنفشه و نیم مثقال صمغ عربی بسر دفعه در یکروز خورده شود تفریح آن
بحد مستی میرسد و بدلش بوزن آن مشک و زعفران است **عنب** بفارسی انگور و بترکی ازوم نامند بهترین آن
شیرین و نازک پوست بزرگ دانه کم تخم است در آخر اول گرم و تر و در غذائیت بهترین میوهاست و بغایت مسمن
بدن و معدل امزجه غلیظه و صاف کننده خون و مولد خون صالح و جهت افزونی بسر کرده و رفع مواد سودا و
احتراق خلط نافع و مصلح حال سینه و شش و مضر معده رطب و ریحی و مصلحش زیره و راز یانه و مضر سده
و جگر و سپرز و قولنج ریحی و مصلح آن تخم کرفس و ملین طبع و مورث تشنگی و مصلح آن سکنجبین و غذاهای ترش و
و آب سرد بعد از انگور بغایت مفسد و مورث استسقا و تبهای عفن است و باید بعد از چیدن آن بدو روز تناول
نمایند و مابین دو طعام خورده شود و دانه آن در دوم سرد و خشک و مولد ریاح و بسیار بطی الانحدار است و انگور
فارس و عفص مایل ببردی و کثیف است و روغن انگور که مکرر آب و تفل آنرا با روغن زیتون جوشانیده صاف
کرده باشند و یا در آفتاب پرورده باشند بغایت محلل اعیا و مسخن و ملین جلد است **عنب الثعلب** بفارسی
سگ انگور و بترکی قوش ازومی نامند و در اصفهان تاج ریزی نامند و انواع میباشد و هر یک بری و بستانی و
از انواع نر و ماده میباشد و قسم نر آن کاکنج است و نر بستانی مسمی بکاکنج بستانی و قسم نر جبلی مسمی بکاکنج منوم است
ماده بری را عنب الثعلب محبق نامند و قسم ماده بستانی که بلغت مغربی قنانا نامند عنب الثعلب معروف است و از

مطلق آن مراد همین نوع است نبات آن مابین شجر و گیاه و پرشاخ و برگش مایل بسیاهی و عریض‌تر از برگ ریحان
و دانهای آن زرد مایل بسرخی و از نخود کوچکتر و با اندک شیرینی و لزوجت و تخم آن سفید و بقدر خشخاش و
قسم سیاه آن غیر مستعمل است در دوم سرد و مایل بخشکی و نزد بعضی در اول سرد و تر و مستعمل دانه آنست رادع
و مبرد و ملطف و با قوت قابضه و مسکن تشنگی و رافع اورام حاره و چهار اوقیه آب آن با شکر محلل اورام باطن
و امراض احشا و مسهل اخلاط مراری و رافع مغص و زحیر و ورم معده و استسقای حار و حقنه آن جهت جنون
و شری و تنقیه امعا و ضماد آن جهت ورم معده و التهاب آن و سایر اعضا و اورام حاره و باد سرخ و سوختگی
آتش و زخم آبله و قروح ساعیه و سرطان متقرح و درد سر و عصاره آن جهت تقویت باصره و فرزجه آن جهت
رفع سیلان حیض و رطوبات و طلای آن با نمک جهت جرب و حکه و با نان جهت غرب و با روغن گل سرخ و سفیداب
جهت جمیع اورام حاره و غرغره آن جهت ورم حلق و درد دندان بغایت موثر و بخور و قطور آن جهت نزلات و امراض
گوش و بینی نافع و گویند مضر مثانه است و مصلحش قند و بدلش کاکنج و نزد بعضی بطباط و قدر شربتش تا پنج مثقال
و در مطبوخات تا ده مثقال است و آب آن تا بیست مثقال است و آب مطبوخ آن بغایت مقئی است **عنب الثعلب**
مجنن نبات آن را برگ مثل کنگر و پنج و ده دوازده شاخ از یک بیخ میروید و بقدر ذرعی و در اطراف شاخها
غلافی شبیه بزیتون و بزرگتر از آن و عریض و پر زغب مثل بادر رخت چنار و بعد از شکفتن غلاف شکوفه آن سیاه
و ثمرش شبیه بخوشه و در آن ده دوازده دانه مدور بسیار سست و شبیه بدانه دبق و بیخش سفید و سطبر و میان
تهی و بقدر ذرعی و منبتش کوهها در چهارم سرد و خشک و یک مثقال آن بغایت مسکر و زیاده از آن تا چهار مثقال
کشنده است و در ضمادات مواد حاره استعمال آن را جایز دانسته‌اند **عنب الدب** بترکی مرداراغاجی نامند
درخت کوهی است نر و ماده میدارد نر آن بقدر قامتی و شاخهای آن بسیار مایل بزمین و چتری و پنج و برگش
مثل برگ انار و مایل به پهنی و نرم و ثمرش بقدر کنار و خوشه دار و مثل کاکنج سرخ و در جوف آن چهار پنج عدد دانه
کوچک و طعم آن با شیرینی قلیل و تلخی و با لزوجت و قبض و گلش زرد مایل بسبزی و از جنس زعرور است در آخر اول
سرد و خشک و رافع نفث الدم و بیخش مایل بسرخی و بسیار مجفف و جاذب و محلل اورام است و بیطاران پوست
آن را در ورم دواب میگذارند تا چرک آورده بر شود و ماده آن را برگ درشت‌تر شبیه برگ شمشاد و از آن کوچکتر
و غیر چتری و بیخ آن عود بر تیت و سایر اجزای آن با سمیت است و در بلاد کرمان و شیراز کثیر الوجود است و
برگ گل نامند و برگ آن مسکر است بخلاف بیخ آن **عنب الحیة** شامل ثمر فاشرا و ثمر کبر است **عنکبوت** بفارسی
کارتنه و بترکی ارومچك نامند و اقسام میباشد و مراد از آن مطلق عنکبوت [illegible] کرد در خانها میباشد و سایر
اقسام را نامهای مخصوص است مثل شبث و رتیلا و غیر آن و مزاج سم سرد و ضماد نسج عنکبوت مانع ورم
جراحات و مطبوخ آن در روغن زیتون محلل اورام و با روغن گل رافع درد گوش حار و تعلیق یک عدد آن بر بازو
و بخور آن دافع تب ربع و دام عنکبوت قاطع نزف الدم جراحات و رعاف و مانع ورم جراحات غیر عمیق است

وچو

و چون تبر کبر تر کرده در ابتدای دمل ضماد کنند رفع آن میکند و مجرب است و سوخته آن جهت جلای باصره و تقویت
چشم و منع قبول مواد و حمول آن با نوشادر جهت بواسیر مفید **عناب** بهترین آن رسیده بالیده شیرین بیست و
خشک آن بهتر از تازه و معتدل در حرارت و برودت و مایل برطوبت و قوت آن تا دو سال باقیست و ملین احشا
و مسهل اخلاط رقیقه و منضج غلیظه و رافع خشونت سینه و حلق و آواز و صاف کننده خون و مولد خون
صالح و مسکن التهاب و تشنگی و حدت خون و جهت سرفه و ربو و درد گرده و مثانه و سینه و امراض مقعد
و فساد مزاج جگر و با سکنجبین جهت شری بسیار بلیست و اکثار آن نفاخ و دیر هضم و مصلحش شکر و مویز و مقل
منی و مصلح آن عسل و ادویه باهیه و در مبرودین گلاب و شکر و برگش مغیر ذایقه بعدیکه تمیز طعوم نتوان کرد
و شرب آب طبیخ برگ آن هر روز نیم رطل با قدری شکر در عرض پنج روز رافع خارش بدن و مجرب است و درد خشک آن
در رفع آکله و قروح خبیثه مجرب خصوصا چون بعد از طلا کردن عسل ذرور نمایند و پوست ساق درخت آن
بتنهایی و با سفیداب جهت قروح خبیثه بسیار بلیست و شرب نشاره چوب آن رافع حکه و جرب و سحج و طلای آن جابر
شکستگی اعضا و بیرون رفتن و حرکت کردن استخوانست و شرب عناب سائیده با دانه آن رافع قرحه امعا و ضمغ
آن با سرکه جهت قوبا و با ادویه مناسبه و بتنهایی جهت امراض چشم مفید و قدر شربتش تا پنجاه عدد و بدلش سپستان
عنقود اسم جنس خوشها است و عناقید جمع آن و اسم مخصوص نباتی است پرشاخ بقدر سه شبر و برگش مثل سداب
و دیرنه و بی شکوفه و خوشه آن سرخ و مملو از تخم و رایحه آن شبیه بسداب سرد و خشک و مقوی اعضا و مانع ریختن
مواد باعضا و ضماد آن دافع اورام حاره و آن مسکن خون و صفرا است و قدر شربتش تا سه درهم **عنم** بلغت
دیلم و تنکابن داروانش نامند و از شاخهای درختها میروید غیر بنومر است و برگش سبز با طراوت و اشنوم و کوچکتر
از برگ بادام و گلش سرخ و خوش منظر در دوم سرد و خشک و مقوی معده و حابس اسهال و سیلانات و نزف الدم
و حیض است شربا و ضمادا و حمولا و خاییدن برگ آن مقوی دندان و لثه و ضماد در ورق آن جهت جراحات تازه نافعست
عنز بفتح اول بز ماده است و معز هم مذکور میشود **عناق** بزغاله است و در جدی مذکور شد **عنزب** سماقست
عنب الجن فاشرا است **عنجد** عجم الزبیب است و جمیع دانه اثمار را شامل است **عنصل** اسقیل است **عنزرات**
آذربو است **عنقیلی** اسم یونانی شلجم است **عنوم** بقم است و نزد جمعی دم الاخوین است **عنقر** اسم عربی
مرزنجوش است **عنزروت** انزروت است **مع الواو** ه **عوسج** درختی است قریب بدرخت انار و پرخار و برگش
تند و مایل بدرازی و بارطوبت چسبنده و ثمرش بقدر نخودی و مایل بطول و سرخ و در درخت بسیار میماند و نمیریزد و
وقسمی از عوسج را برگ مایل بسرخی و خار آن بیشتر و شاخهای دراز تر میباشد و ثمرش عریض و با غلاف مجموع آن
در اول دوم سرد و در آخر دوم خشک و بیخ آن را چون هر روز بقدر یک وقیه با یک رطل آب بجوشانند تا ثلث برسد
و صاف آن را بنوشند چهار پنج مجلس عمل میکند و جهت جذام مجرب دانسته‌اند و رافع سودای سوخته است و شرط است
که در روز قبل از آن اسفیداج با گوشت گوسفند تناول نمایند و در روز سیم طبیخ مذکور را بنوشند و تا چند گاه

بدستور عمل کنند و باید دو روز دیگر شرب آن کرد و روز راحت بحمام روند و مؤلف تذکره طبیخ مذکور را جهت قروح رطبه
و جرب و حکه و رفع آثار دبه از چوب چینی دانسته است و عصارهٔ تازهٔ آن جهت جرب و حکهٔ صفراوی و ضماد برگ
تازهٔ آن جهت بثور و حمره و باجنا جهت جرب و حکه و عصارهٔ خشک کردهٔ آن و طبیخ برگ آن که بحد قوام رسد جهت جمیع
دردهای چشم خصوصاً با سفیدی تخم مرغ یا شیر دختران بیعدیل و قطور آب برگ تازهٔ آن جهت دفع بیاض مجرب دانسته اند
چون یک هفته مکرر کنند و چون بیخ آنرا ریزه کرده با موم بسوزانند جهت قروح و امراض مقعد و منع قروح زیاده
خبیثه و رویانیدن موی سریع الاثر است و ثمرش در جمیع افعال مثل برگ آن و قاطع نزف الدم و اسهال و مضر سپرز
و مورث قولنج و مصلحش کثیرا و بالخاصیه تعلیق شاخ آن بر سقف خانه و دروازه مبطل سحر و جادو و با خود داشتن
مورث جاه هست عود اسم جنس چوب و شاخ اشجار است و باصطلاح اطبا مراد چوب درختی است که از جزایر هند
و چین خیزد و گویند چون بعد از قطع درخت مخصوص مدتی در زمین دفن کنند تا بصفات مذکوره متصف شود
و آنچه زیاده در خاک مانده باشد و سست و سبک و متقشر میباشد و آنرا مولد قماری دانسته اند و عود قماری نوعیست
که احتیاج بدفن ندارد و اقسام عود هر یک باسم بلد آن موسوم اند و در سمندوری هندی و غیرهما و بهتر آن سیاه
و صلب و براق خوشبو تلخ است که در آب نشیند و آن مندلی است و قماری و هندی هم کم و بکثر از آن و سمندوری
دهنیتر غالب و بری و جبلی با خطوط سفید اند و هر چه بر روی آب ایستد فاسد است در آخر دوم گرم و در سیم خشک
و قاطع اقسام بلغمست و در تقویت معده بیعدیل و مفرح و لطیف و مفتح سده و محلل ریاح و مقوی دماغ و دل
و جگر و حواس و اعصاب و احشا و حابس طبع و رافع رطوبت معده و عفونت آن و ادرار بول که از رطوبت و ضعف مثانه
باشد و هاضم و حافظ صحت حوامل و جنین و جهت ربو و خفقان و سرفه و ضیق النفس و استسقا و غشی و غثیان و سپرز
و تقویت باه نافع و مطبوخ آن با شراب ریحانی پادزهر سموم و بخور آن محلل رطوبات دماغی و مقوی دل و دماغ و سوختهٔ
آن در جلای دندان مجرب و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و کافور و مضر سفل و مقعد و مصلحش صمغ عربی و گلاب
و شربتش تا یک مثقالست و عود بری قسم مادهٔ عبدالله که بترکی مردار آقاجی نامند و در کرمان بسیار میباشد
و بسطبری ساعد و از ذرعی زیاده و ابلق و بادهنیتر و خوشبو است و در افعال بسیار ضعیفتر از عود هندی و بدل آن
نمیشود عود الحیة دوائی است که آنرا مؤمن قزوینی ذکر نموده و قبل از او کسی مذکور نساخته و آن نباتیست که
از بربر و بلاد سودان خیزد شبیه بسوس و بیخش شبیه باصل السوس و با صلابت و با خشونت مانند عاقرقرحا
و تلخ و تند و در سیم گرم و خشک و تریاق جمیع سموم و نگاهداشتن آن مانع گزیدن جمیع هوام و چون مار دارند
آنرا ببیند حس و حرکت از آن ساقط گردد و مفرح و مقوی حواس و محلل ریاح غلیظه و تدهین مطبوخ آن در روغن
زیتون رافع عرق النسا و دردهای بارده است در ساعته و شربتش نیم مثقالست عود العطاس نزد بعضی کندش است
و نزد جمعی بیخی است بقدر انگشتی سر آن سطبر و طرف دیگر باریک مانند میخی و تیره رنگ و درونش سفید و
شاخهای آن باریک و انبوه و شبیه بگیاه بنجاسف و برگش شبیه برگ زیتون و قبهٔ آن کوچک و شبیه بیابونه

ونیز بوی

ونیز بوی و عطسه آرند و بیطاران در جراحت استعمال مینمایند تازهٔ آن در آخر دوم گرم و خشک و در سیم یابس
و معطش قوی و جالی و محلل و ضماد آن رافع نمش و کلف و برص و خون مردهٔ تحت جلد است عود الیسر نزد
جمعی چوب اناغورس است بسبب خاصیت آن در تیسیر ولادت و بعضی بجهت قضای حوایج و غیر آن چوب خطمی و
چوب محلب و قومی اراک دانسته اند عود الفخ نزد بعضی عاقرقرحا و نزد بعضی وجّ است و برخی گویند بیخ
باحرت و نبات آن شبیه برازیانه و بقدر قامتی و شاخهای آن مثل ریباس عریض و در شام بسیار است در سیم
گرم و خشک و در جمیع افعال مثل وجّ است و در بعضی خواص مثل عاقرقرحا است عود البخور عود قماری است
عود البرق دارشیشعان است عود الریح اسم مغربی ارغیس است و نزد جمعی فاوانیا است و نزد بعضی مامیران است
و نزد بعضی وجّ است عود سینا اسم رومی سیاسر است عود بلسان شاخ درخت بلسان است و بلسان مذکور شد
و چون بالفعل مفقود است شاخ درخت بشام را بدل میکنند و در جمیع افعال ضعیفتر از آن عود الفالوه
ابوخلسا است عود الوج وجّ است عود صلیب فاوانیا است عود الذرقه محروث است مع الهاء ه
عهن صوفست مع الیاء ه عینون سنا بلدی است و در مغرب کثیر الوجود است ساق شاخهای
آن مابین سیاهی و سرخی و دراز و باریک و صلب و مملو از برگ ریزه شبیه ببرگ مورد و در هر شاخ گلی مدور بقدر
درهمی و مایل بسیاهی بسیار تلخ و بعضی از اقسام ماهیزهره دانسته اند در اول سیم گرم و خشک و مطبوخ تازهٔ
آن با انجیر مسهل بلغم و سودا و جهت درد ورک مفید و بغایت مورث کرب و مضر احشا و صنف دیگر آن شبیه بقسم
اول و شاخهای آن درازتر و مایل بسفیدی و گلش زرد است مسهل بلغم و سودا و بغایت قویتر از قسم اول و جهت درد
مفاصل و امثال آن نافع و مغثی و مصلحش عناب و انیسون و شربتش تا دو درهمست عین الدیک بفارسی چشم
خروس نامند دانه ایست سرخ و صیقلی و براق و مدور و مایل به پهنی و درخت آن قریب بدرخت فلفل و خوشهٔ
آن شبیه بسنبل و از جبال دکن و هند آرند و نزد بعضی تخم بقم است در سیم گرم و در رطوبت و خشکی اختلاف کرده اند
و مفرح و مقوی اعضا و بغایت مقوی باه و مولد منی بحدیکه کثرت جماع موجب ضعف نشود و حافظ قوتها و مانع
پیری و جزو اعظم معجون ملوکی حافظ الصحة است و مصدع محرورین و مصلحش کشنیز و شربتش یک مثقال و باید با
شیر تازه و ترنجبین و شکر استعمال کنند عید بکسر اول نباتیست کوهی و شاخهای آن بی برگ و گلدار و در
رفع جراحات تازه قوی الاثر است عین الهدهد اسم مغربی اذان الفار رومی است و در افریقیه بجهت عرق النسا
استعمال مینمایند عین البقر اسم نوعی از انگور و بلغت مغربی نوعی از آلو است و اقحوان را نیز نامند عین الاعلی
اقحوان است عیسوب اذان الفار است عینیه بلغت اندلس رعی الحمام است عین السرطان سپستان است
عین الجمل بلغت شام صغیر اقحوان است عیدان اسم جنس شاخ نباتات است و بلغت شام دارشیشعان است
عیزران زعرور جبلی است عیشام اسم عربی درخت غربیت و نزد بعضی درخت چنار است و نزد بعضی سفیدار است
عیدان البطباط اذان العنز است عین الحیوان بلغت اکسیریان زیبق است عین الهر سنگی مشهور است

ودر طب نفعی از آن ذکر نکرده اند حرف الغین مع الالف غافت بتای مثناة وکسر فا شکوفه کیا است
کبود مایل به بنفشی وطولانی وتلخ وباعفوصت وبرکش دراز وعریض وزغب دار واز وسط برکها شاخ مجوف باخشونت
میروید وقوتش تا سه سال باقی است در دوم کرم ودر اول خشك ولطیف وجلی ومفتح سده وجکر ومقوی معده
وجکر ومدر حیض وبول وشیر وعرق ومسهل اخلاط سوخته وحاره ورافع تبهای مرکبه وسده سپرز است وجکر
ودر ورم آن مجفف والتیام دهنده زخمها است وحمول آن مدر قوی حیض است وکویند مضر سپرز است ومصلحش
انیسون وبدلش مثل آن اسارون ونصف آن افسنتین وشربت آن سه درهم است ودر مطبوخ هفت درهم غار
درختی است که تا هزار سال بماند ونزد یونانیین بغایت محترم بوده برکش خوشبو وشبیه ببرك زیتون وقسمی از آن
شبیه ببرك بید وثمرش بقدر فندق وپوست آن رقیق وسیاه ومغزش سرخ مایل بزردی وخوشبو وتلخ در آخر
دوم کرم وخشك ودانه آن کرمتر از سایر اجزا وطبیخ برك آن موافق رحم ومثانه وضمادش جهت کزیدن زنبور وبانان
ببستون با آرد جو سرشته جهت تسکین دردهای حار ومضمضه طبیخ آن با سرکه جهت درد دندان وپاشیدن آب
آن در خانها جهت کریزانیدن هوام وآشامیدن آن مقیی قوی وافراش آن باعث کریختن هوام ومکش است وحب
الغار محلل ومدر وتریاق جمیع سموم وکشنده جنین ومقوی فم ورافع ربو وضیق النفس وسرفه کهنه ورياح
غلیظه ومغص وقولنج وامراض جکر وکرده ومثانه وحصاة وسپرز ووسواس وصرع ودرد کمر ومفاصل و
احتباس حیض وباعسل جهت قرحه امعاء وربو وقطور آن با روغن کل وسرکه جهت کرانی سامعه ودوی وطنین
وضماد آن جهت بهق وتحلیل اورام بارده مفید وقدر شربتش یکمثقال وبدلش سادج است باحب محلب یا حنظیانا
یا بادام تلخ ومرجی معده ومصلحش انیسون ومضر سینه ومصلح آن کتیرا وفرزجه حب الغار مسقط جنین وسعوط آن
جهت لقوه وجلوس در طبیخ آن جهت امراض مقعد ورحم نافعست وپوست بیخ درخت آن بقدر نیم قیراط جهت اخراج
حصاة وامراض بارده جکر نافع وباخود داشتن چوب آن باعث قضای حاجات وقبول عامه وازدیاد جاه وشستن
بدن با آب آن در حمام مبطل سحر وکویند چون قبل از طلوع آفتاب روز چهارشنبه بخور کنند کسی که مفقود الزوج باشد
ازدواج میسر کردد ومجرب دانسته اند وروغن غار که دانه آنرا پخته باشند اخر بر روی آب ایستد بردارند ویا از
عصاره برك آن ودانه آن با روغن زیتون ترتیب دهند مفرح دهن رکها ومحلل ورافع اعیا ودرد عصب وتشنج و
تبهای بارده ودرد کوش ونزلات وجرب وحکه ووبای بلغمی وداء الثعلب وقروح ابو بیر واختلاج اعضا وسعوط
آن جهت شقیقه وشرب آن کشنده کرم معده ومعقی است ونوعی از غار میباشد که بیونانی غاما ذافنی کویند شاخهای
آن بلندتر وبرکش عریضتر وخشونتر آن بیشتر ودر مغرب با آن دباغت میکنند وحمول عصاره آن مدر حیض وشرب برك
آن با شراب مسکن مغص است غالیون در فا نون در حرف غین مذکور شد وبلغت یونانی بمعنی عاقد اللبن است
چه آن نبات حکم بنیر مایه دارد در جبن شیر برکش دراز وکلش زرد وریز واتبوه وخوشبو ونزدیك آبهای ایستاده
میروید در اول کرم ودر دوم تر وبغایت مفرح مرکب باهت غاز اسم فارسی نوعی از مرغابی است وبزرکتر از اردك

ودر افعال مثل بط واز آن کرمتر وغلیظتر وروغن آن محلل ومفتح وجهت ریاح وپیچش شکم واستسقا ودرد مفاصل
شربا وضمادا نافعست غالیس بلغت یونانی بمعنی منتن الرایحه است ودر قانون در حرف غین ذکر یافته وجالینوس
غالوسیس بواو نیز آمده ودر طبرستان پلیم نامند ودر بستانها بسیار میروید بقدر نبات انجره وبرکش با ملاست
وبدبوی وکلش سفید وچیزی مانند کلاسبت وثمرش بقدر عنب الثعلب جدا از هم سفید وسیاه وپرآب میشود
ودر دار المرز سرکه را با آن رنکین میسازند وبیخ آن سفید وباتجویف در سیم کرم وخشك ومحلل خنازیر واورام صلبه
وسرطان وقروح خبیثه وورم مرض انثیان خصوصا چون برك وشاخ آنرا با سرکه روزی دو بار ضماد کنند
وخوردن ساق آن بجای سبزی جهت سرفه کهنه وربو وضیق النفس وبهر ودرد سینه مفید وچیزی دیکر
را قایم مقام آن ندانسته اند ومفتح سده ومفتت حصاة ومدر بول وحیض ومحلل ریاح وجهت جرب وحکه
وبالخاصیه جهت علل صفراوی مفید وشربتش تا پنج درهم وآب آن با روغن زیتون جهت پاك کردن چرك معادن
موثر است ونقیع بیخ آن بقدر ده درهم مسهل قوی بلغم وسودای رقیق سریع العمل است غاریقون چیزی است
شبیه ببیخ واز جزایر دریای روم آرند ودر جوف درختهای انجیر وجین وامثال آن بسبب تعفن متکون میشود
مانند غاوکه از درخت بلوط بهم میرسد وبهترین آن سفید سبك وزنست که باندك مالیدن از هم بریزد وبا
طبقات وبزرك مقدار باشد واین قسم را انثی نامند وقسم نر آن بی طبقات ودر صفات بخلاف انثی است
واستعمال آن جایز نیست وقسم سیاه آن از سموم وزرد وسرخ آن قریب بسموم مند وشرطست که بدون کوفتن
بر روی پرویزن بمالند تا لطیف آن بکذرد واجزای سمیه آن شبیه بناخن چیده اسد بماند چه هرکاه کوفته شود
اجزای ردیه هم از پرویزن میکذرد وقوتش تا چهار سال باقیست ومرکب القوی ودر دوم کرم وخشك وباجلا و
تندی وتلخی ومسهل بلغم وسودا وصفرای مخلوط بهریك ومحلل نفخ ومقطع مواد غلیظه ومفتح سده جکر وکرده
وبادزهر کزیدن افعی وعقرب وبغایت مقوی عصب وجاذب مواد از اقاصی بدن ومقوی دل ودماغ ومفرح بالعرض
ومدر بول ورافع وهن عضلا وباهلیله کابلی ومصطکی منقی دماغ ورافع شقیقه ودرد سر مزمن وبا ربسوس
وانیسون جهت درد سینه وسرفه وضیق النفس وامثال آن وباآب جهت قطع نزف الدم سینه وبافاوانیا جهت صرع
وباریوند چینی جهت امراض جکر ومعده وبتهای جهت بوش شدن طعام در معده ونزلات وباد از پاینر جهت سنك
کرده ومثانه ودرد احشا وکمر وکرده وباعاقرقرحا جهت سموم وباسکنجبین جهت سپرز ویرقان سددی وبامثل آن
اسارون جهت استسقا وباعسل جهت قولنج وانواع ریاح وباصبر جهت عرق النسا ومفاصل وتبهای نوبتی ولرزی امراض
اعصاب واختناق رحم وقرحه آن وباجند جهت اقسام قولنج وحقنه آن جهت تبهای وبائی وقولنجها وغرغره آن
با سکنجبین جهت ورم بارده حلق نافع وداشتن آن باخود مانع کزیدن عقرب واقسام زبون آن مهلك ومورث کرب
ومصلح آن درهم احوال الجند است وقدر شربتش یکدانك ونیم تا یکمثقال وبدلش نصف آن تخم حنظل ونزد بعضی
مثل آن ترنبد وربع آن زنجبیل ونزد جمعی دو چندان آن بسفایجست غالیه از مرکبات قدیمه ومخترع آن جالینوس است

ولصاق آن مشک و عنبر و روغن بان و حب لسه و عرقهای خوشبوست که بجهت جواهر عود و سک و رامک و موم
و لادن و امثال آن اضافه نمایند و در دستورات چند قسم آن مذکور است جهت اصلاح حال و تقویت دل و دماغ
جلاء و رفع امراض فرج و فالج و لقوه و خدره و تقویت قوی نفسانی و ارواح و اعضا مؤثر است غاز یاغی اسم ترکی گیاه
اطریلال است و در ایلستان و کوهستانها آنرا غازان نامند غاسول رومی ابوغالس است غاسول اشنان است
غالی اسم یونانی ابن است غیس بفتح عین و تشدید یا اسم عنب الدب است غالاوطی اسم یونانی ترمس است
غاغاطی اسم یونانی حجر الجاغطوس است غاغرطی نوع ... غابانک شابانج است مع الباء ۵
غبیرا بفارسی سنجد و بترکی ایکده نامند و بهترین آن بزرگ معتدل شیرین است و در اول سرد و در دوم خشک
و قابض و قلیل الغذا و موافق امزجه اطفال و مقوی معده و قوت ماسکه و مانع انصباب صفرا بمعده و صعود
بخارات بدماغ و جهت قی و اسهال صفراوی و بیح و سیلان رطوبات و سرفه حار و صداع نافع و مضر قوه ماضمه
و مصلحش شکر و شربتش تا بیخاه عدد است و شکوفه آن سفید مایل بزردی و بسیار خوشبو و محرک باه خصوصا
در زنان و در دوم گرم و خشک و مفتح سده و محلل ریاح و مقوی دل و رافع لرزه تبهای بارده و جهت امراض جگر
مثل استسقا و یرقان و امراض سپرز مانند ربو و ... و امراض دماغ مثل فالج و کزاز نافع و دهن آن
در روغن زیتون جهت مفاصل و استرخا و درد گردن سودمند و ... و عرق گل سنجد محلل
ریاح معده و در جمیع افعال مانند جرم آن و لکن از آن ضعیف تر است غبار الرحی بفارسی گرد آسیا گویند سعوط
آن جهت قطع رعاف و ضمادش بجهت منع ریختن مواد بچشم و تقویت اعصاب نافعست غبلریه عنب الدب است
غبری درختیست خاردار است مع الزال ۵ غذاف نوعی از کلاغست بقدر زاغچه و اغبر سیاهی غالب
و منقار و پای آن سرخ نیست بخلاف زاغچه که سیاه و منقار و پاهای آن سرخست گرم و خشک و گوشت آن صلب
و مولد خلط فاسد و مطبوخ آن باشبت جهت ریاح غلیظه و درد زانو نافع و زبل و زهره آن جالی و تند و رافع
آثار و مقوی باصره است غراب اسم جنس کلاغست و ابلق آن غراب ابقع و سیاه و بزرگ آن که موسوم بغراب
اسود است ... گویند سیاه کوچک آن در کشت زارها بسیار میباشد مسمی بغراب الزرع بفارسی
کلاغ سیاه نامند و انچه از غراب الزرع کوچکتر و منقار و پای آن سرخست بفارسی زغن و زاغچه گویند و غیر
غذافست و در خواص مانند غراب الزرع و از صنف آنست کلاغ سفید که ابقع باشد در دوم گرم و خشک و
خوردن آنرا در قطع باه مجرب یافته اند و تعلیق چشم آن مورث بیخوابی است و اجتناب خوردن گوشت ان اولیاست
و زاغ بغایت ردی الغذا در سیم گرم و خشک و در خواص مثل غذاف و جلوس در طبیخ آن جهت ریاح رحم مفید است
و چون زنده آنرا در ظرفی گذاشته با براده حدید و ترشیها مثل سرکه و آب ترنج چهار روز در سرگین اسب دفن کنند
تا محلول شود از برای خضاب مجرب یافته اند و گویند تا مدتی مدید رنگ آن تغیر نمیکند و در تغییر رنگ ... و رقیق
موی مجربست و کلاغ سیاه و زاغچه در اول گرم و خشک و مولد خون صالح و محرک باه و مضر محرورین و مصلحش

سرکه و زهره اقسام کلاغ جهت بیاض چشم و ناخنه و زرقه آن جهت برص و جمیع آثار نافعست غری بفارسی سریشم
و بترکی بالوشقان نامند و آن عبارتست از چیزهای چسبنده که وصل اجسام بآن کنند و انواع میباشد و مراد
از مطلق آن سریشمی است که از پوست گاو سازند و بعد از آن سریشم ماهی است و مجموع آن گرم و خشک بتفاوت
مراتب غری الجلود سریشمی است که از پوست حیوانات بتکرار جوشانیده بعمل آورند تا مهرا شود بگذارند تا صاف
گردد و عمل را اعاده نمایند تا بحدی که جرم آن از آب متمیز نشود انگاه در آفتاب چندان برسم زنند که بحد انعقاد
رسد و بهترین آن معمول از پوست گاو است در دوم گرم و خشک و شراب آن جهت قرحه ریه و نفث الدم سینه و ضماد
آن جهت ورم زخمها و سوختگی آتش و التیام جراحات و مستحکم کردن استخوان شکسته و رفع برص و بهق و فتق
و قیله و جرب متقرح و قوبا و تقشر جلد نافع و سوخته مغسول آن قایم مقام توتیا است غری السمک رطوبتی
منجمد است که در شکم ماهی پیچی دراز که خنزیر البحر نامند و امثال آن بهم رسد و بعضی سیاه و برخی سفید میباشد
گرمی و خشکی آن کمتر از غری الجلود و در جمیع افعال مانند آن و مداومت آن روزی از یک مثقال تا دو مثقال جهت سل
مجربست و ضمادش جهت شقاق رخسار و برص مفید و انچه از نشاسته و برنج و امثال آن ترتیب میدهند در منافع
قریب باصل آنست و سریشم سبز در صنایع غریبه عجیب الفعل است و در دستورات مذکور است غرب درختی است
عظیم در اصفهان و سلب و در تنکابن و دیلم اوجا نامند و گویا این اسم مشتق از بطاء یونانی باشد در دوم سرد
و خشک و قابض و مجفف بلدغ و شرب برگ آن با فلفل دافع قولنج ایلاوس و مغص و با آب مانع حمل و گویند
بتجربه رسیده است و ضماد برگ تازه آن جهت جراحت تازه و آب افشرده آن جهت رفع سیلان چرک اعضای باطنی
و ستره حکو و غرغره آن جهت اخراج زلو که در حلق مانده باشد و در زیر حشک آن جهت آکله و جراحات مزمنه مفید
و بیخ مسحوق آن که با عصاره برگ آن و روغن گل در پوست انار طبخ دهند جهت درد گوش بغایت مؤثر و نطول طبیخ آن
جهت نقرس و رفع نخاله موی سر و شکوفه و پوست درخت آن جهت نفث الدم و ضماد پوست سوخته آن با سرکه
جهت ثالیل و ذرور شکوفه آن جهت خشک کردن جراحات و صمغ و رطوبت سایله آن جهت جلای بصر و بیاض
و رفع سموم و آثار سعیدیا و چوب محرق مغسول آن قایم مقام توتیا و مضر کرده و مصلحش صمغ عربی و بدلش بیموزن
آن اقاقیا است غرقد نوعی سفید بزرگ عوسجست غرز ملعترشام نوعی کوچک عصی الراعی است غرسا
داس است غربیب نوعی از انگور سیاهست غریف اسم یاسمین است غرم اسم فارسی میش کوهی است
غرنج اسم فارسی شونیز است مع الزاء ۵ غزال بفارسی آهو و بترکی جیران نامند و بچه آنرا تا شش ماه
طلی و از شش ماه تا سه سال راخشف و تا سه سال را ظبی گویند در آخر دوم گرم و خشک و از سایر لحوم صید اقرب
بمزاج انسانست و موافق مرطوبین و مبرودین و سریع الهضم و مجفف و قلیل الغذا جهت خفقان و یرقان و فالج
و امراض بارده عصبانی نافع و طلای خون آن موجب درازی موی و نشستن بر روی پوست آن باعث گریختن هوام
و تعلیق آن جهت سپرز نافع و گوشت آن مصدع و کباب آن مورث قولنج و مصلحش ترشیها و سکنجبین است و جین

عدد آن باشراب قابض وجهة نزف الدم رحم ودرد وسوزش معده وسنک مثانه اطفال وبا ماء العسل جهة
کابوس وصرع وجنون وتعلیق آن جهة رفع فزع اطفال وسعوط روغن ثمر آن جهة صرع مفید وداشتن
صلیبی آن باخود که در پارچه زرد بسته باشند وحایض مس آن نکرده باشد وبشروط مذکوره قطع کرده
باشند جهة عسر ولادت ورفع سحر وهیبة در نظرها مجرب دانسته اند وکویند در خانه که آن باشند جن و
جانوران کزنده داخل نمیشوند وچون قمر بنظر تثلیث بزهره داشته باشد در زیر سر دو خصم کذارند موجب
الفت دایمی ایشان شود **فاط** مجهول المهیة است ورازی کوید دوایی است که از ترکستان آرند جهة رفع سموم
خصوصا شوکران نافعست **فادج** بجای مهمله بلغة هندی اسم بندق هندی است ومؤلف اختیارات اشتباه
بنوعی از حجر السم کرده کوید سنکی است که میکویند سنکی است زرد مایل بسفیدی وبعضی مایل بسبزی وبرنکهای
دیکر است که چون بر روی سنک باز زد چوبر نساید برنک پسته سرخ شود ودر آتش نمیسوزد **فادزهر** معرب
از پادزهر است وآن عبارتست از چیزیست که ضبط روح حیوانی از ضرر زهرها کند ومراد از مطلق آن پادزهر
معدنیست ومؤلف اختیارات مخصوص بحجر التیس وحجر الحیة دانسته وخلاف جمهور است **فاغره** بفارسی فاخره
وکبابه دهن شکافته نامند وآن بزرکتر از کبابه وبقدر نخودی وتا بنصف شکافته ودر جوف آن دانه کوچکی
مدور وسیاه وبراق وباعطریت واز هند وبلاد سودان آرند در اول دوم کرم ودر آخر خشک وباقوه محلله و
بسیار قابض ومقوی معده وهاضم وجکر ومفتح سدد ومنقی اخلاط بلغمی وسوداوی وجهة اسهال مزمن وخوبی
جنون ورياح غلیظه وامراض بارده دماغی واحشا نافع وتحلیه وبوییدن آن جهة تقویة دماغ ودل مفید است و
مصدع محرورین ومصلحش کافور ونیلوفر وروغن بادام وکلاب وشربتش تا دو درهمست **فارع** بفارسی موش
وبترکی سیچان نامند در سیم کرم وخشک وخوردن آن مورث نسیان واخلاق ذمیمه ودزدی وضماد شق کرده
آن جاذب پیکان وخار از بدن ونافع سموم عقرب ومحلل خنازیر وجلوس در طبیخ آن دافع عسر بول وخون آن جهة
قطع ثالیل ومسامیر مجرب وسرکین آن وسر آن که سوخته باشند باسرکه جهة رویانیدن موی داء الثعلب وشرب
آن مسهل اخلاط غلیظه وباکند رمخرج جنین وسنک کرده ومثانه وشیاف آن بغایه ملین طبع ودافع عسر بول
وقدر شربتش نیم درهمست وبخور آن باعث کریختن موشان وبول آن دافع سیاهی کتابت وچون بر زخمی پلنک
بول کند باعث هلاک زخم دار کردد ومکرر بتجربه رسیده است لهذا در ولایت دار المرز جهة زخمی پلنک در میان
آبها مکان خوابکاه ترتیب میدهند که موش عبور نتواند کرد وآن در این امر بسیار حریص است ومشاهده شده که
کوبر بو پایه تخت زخم دار پلنک بسته بوده اند وموش از غایه حرصی که داشته از بالای کوبر خود را بر خمدار پلنک
رسانیده که بر آن زخم بول نماید **فارة البیش** جنس موش است ومذکور شد **فاشرا** لغة سریانیست وبفارسی
هزارجشان نامند ودر تنکابن وطبرستان الاملاک نامند نباتیست شبیه بتاک انکور وخاردار وبرکش باملاسة
ومایل بتدویر وبر مجاور خود می پیچد وثمرش بقدر نخودی وسرخ وبراق وخوشه دار ودر زمستان ثمرش بی برک

میباشد در آخر دوم گرم و خشک و بیخش گرمتر از ثمرش و برگش با حدت و جالی و محلل و ملطف و تریاق سموم هوام
و قاتل جنین و مخرج آن و مدر فضلات خصوصا شیر و مفتح حصاة و جهت ورم سپرز خصوصا با سرکه مجرب
دانسته اند و جهت صرع و نسیان و سدر و فالج و با عسل جهت سرفه کهنه و شدخ عضل و درد معده و پهلو
و ریاح معده و امعا و با ماء العسل مسهل بلغم و قدر شربتش تا یک مثقالست و آب آن که در بهار درخت آنرا
زخم کرده باشند بگیرند مسهل بلغم و مقیی قوی و قدر شربتش یک مثقال و از برگ و ثمرش دو درهم و ضماد بیخ آن
جهت سپرز و با سرکه جهت جرب و تقشر جلد و کلف و ثالیل و شور لبنیه و آثار سیاهی و کشودن دمامل و
مستحکم نمودن عضو شکسته نافع و روغنی که در آن بیخ آنرا جوشانیده باشند جهت جمیع دردهای بارده
و بواسیر و خصف و رفع چرک زخمها و تحلیل صلابات و با کرسنه جهت ازاله آثار جلد مفید و جلوس در
طبیخ آن جهت پاک کردن رحم و اخراج جنین موثر و گویند اکثار بیخ فاشرا و ثمرش مصدع است و مورث اختلال
ذهن و مصلح آن بعد از قی کردن خوردن ربوب و ثمر آن در افعال قریب به بیخ آن و ضمادش سترنده موی
و خوردن ساقهای تازه آن که پخته باشند دافع وجع فواد و درد معده و مسهل و مدر شیر است و بدل بیخ
آن بوزن آن دو ربع و نصف آن بسباسه است **فاشرشتین** نباتیست در پیچیدن بر مجاور خود شبیه است
بلبلاب و در رنگ مخالف فاشرا و بفارسی شبشبندان نامند و ساق آن سیاه و ثمرش مانند فاشرا و سیاه است
و ظاهر بیخ آن سیاه و باطن سرخ و در افعال ضعیفتر از فاشرا و ضماد برگش جهت زخمهای حیوانات و التوای
عصب نافعست **فالیجن** لغت یونانی و بمعنی دواء الرتیلا است از نیک بیخ نبات آن دو سر شاخ میروید و در بعضی
مکان متفرق و در بعضی مجتمع میباشد و برگش باریک و گلش سفید و شبیه بسوسن و از آن کوچکتر و تخمش
سیاه و شبیه بنصف عدسی و از آن باریکتر و بیخش کوچک و باریک و زرد و بعد از خشکی سفید میشود در سیم گرم
و خشک بروش کل و تخم آن جهت گزیدن عقرب و رتیلا و رفع مغص سریع الاثر است **فانید** در سکر مذکور
شد و در فانید سنجری و خزائی اختلاف کرده اند و گویند معمول از شکر و آرد جو خزائنی است و بی آرد جو سنجری
و آن منسوب بسجستانست و از ترنجبین صاف ترتیب میدهند و گویند منسوب بسنجر بضم سین و جزم حاء مهمله است
که بلدی از عمانست در حرارت معتدل و با رطوبت و ملین طبع و جهت سینه و سرفه مفیدات **فافیر** بلغت مصر
قسمی از بردی است که از آن کاغذ میسازند **فاخته** مرغیست خاکستری رنگ و طوق دار و قریب بکبوتر در آخر
دوم گرم و خشک و مهرای آن جهت فالج و رعشه و امراض عصبانی و ریاح غلیظه و تفتیح سده نافع و مورث
بیخوابی و کباب آن دیر هضم و مصلحش شکر و روغنها است و سرکه و قطور خون گرم آن جهت بیاض چشم موثر است
و زبل آن جهت کلف و با سرکه جهت تحلیل و نضج اورام مفید است **فاسی** تخمی است سرخ و حمیده و تلخ و غلاف
آن مثل خرنوب و برگش مانند برگ نخود و در میان گندم زار و جو زار میروید و بیونانی اندروس صارون نامند
در اول گرم و تر و لطیف و قابض و مفتح سده احشا و جهت درد مفاصل و عسر النفس و سپرز نافع و فرزجه آن

با عسل مانع حمل و شیر جوشانیده آن در روغن زیتون کشنده کرم معده و قدر شربتش دو درهمست **فارعیه**
فاغره است **فافور** اسم عربی برنجاسف است **فاربوحیا** لغت یونانی و بمعنی حشیشة الدلاخ است **فاغیه**
بغین معجمه شکوفه خرما است و در انجا مذکور شد و این اسم شامل جمیع شکوفهاست و بعین مهمله بیخ اسپند است
فالیخیطس و **فلانجقون** فالنجیون است **فارسیا** اسم یونانی جوز است **فاناقس اسقیوس** اسم یونانی
دوقوی کبیر است **فاناقس حیرونیون** ذوفرای کوچکست **فلامس** فارسی است **فارسای** اندر وطونت
فاعیس مرزنجوش است **فارس الماء** سطراطیقوس است **فابذ الیونانی** باقلی است **فابذ نبطی**
جاسر است **فاربقای** بلغت یونانی حلبه است **فافس** اسم یونانی بطیخ است **فافروس** اسم یونانی بردی است
فاسطرم اسم یونانی جند است و بتاء منقوط نیز آمده است **فاجشیر** اسم جند بید ستر است **فاناقس ابراقلیون**
نبات جاوشیر است **فاغوش** شیطرج هندیست **فالوقوس** لق لق است که بفارسی لک لک نامند **فاها** اسم
هندی جنطیانا است **مع التاء ه فتایل الرهبان** نباتیست بقدر ذرعی و تیره رنگ مایل بسفیدی و برگش
مانند برگ حنا و کوچکتر از آن و گلش زرد و مجتمع و تخمش مانند تخم تره تیزک و بیخش خوشبو و منبتش کنار دریا
و رودخانها و ریگزارهاست در آخر دوم گرم و خشک و بغایت مقوی باه و دافع زکام و عسر النفس و سرفه و ریاح
غلیظه و ضماد آن محلل صلابات و دفع مفاصل و نقرس و عرق النسا و ورم انثیان و فسخ و عصب و مربای بیخ آن
انفع از زنجبیل و هاضم و مسخن معده و گرده و مثانه و مدر بول و محرک باه و محلل مواد بارده است **فتیله** بفارسی
شافه نامند جهت تلیین طبع و جذب مواد از اعالی بدن مستعملست و در جمعی که قوت مسهل نداشته باشند بدل
حقنه و امثال آن در دستورات مذکور است **فتیت** نان خشکست که بسیار نرم ساییده باشند و مستعمل آن
از نان گندمست قلیل الغذا و مجفف رطوبت معده و مولد ریاح و سودا و دیر هضم و مضر احشای ضعیفه و کهنه آن
بسیار زبونتر و مورث قولنج و سده و مصلحش شکر است **فثاطه** سیسیا است **مع الجیم ه فجل** بفارسی
ترب نامند و بستانی و بری و شامی میباشد و شامی آنست که تخم شلغم را در بوته ترب کرده غرس نمایند یا بعکس
و بری آن تندتر از بستانی و بدل ازی و برگی آن نیست و قوتش بخردل قریب تر و نزد بعضی خردل بری عبارت از آنست
و بستانی را قسم مستدیر بیرون سیاه قویتر از سفید مستطیل و تخم اقسام آن قویتر از سایر اجزا و بعد از آن پوست
و برگ ریزه آن و بعد از آن برگ بزرگ و گوشت آن و بمراتب مذکوره تا سیم گرم و خشک و مدر بول و بعد از طعام هاضم
و مخرج ریاح و محرک آروغ و با اندک تلیین و نیکو کننده رنگ رخسار و مداومت خوردن آن باعث رویدن موی که
ریخته باشد و آب آن مفتح سده و معینی فی خصوصا با عسل و مطبوخ آن جهت سرفه مزمن و تلطیف خلط غلیظ و احتباس
حیض و رفع ضرر فطر مفید و اکثار آن مولد قمل و گویند بعد از خوردن آن چون عقرب بگزد درد آن محسوس نمیشود و آب آن
کشنده عقربست و طلای آن بر بدن مانع مضرت هوام و آب شاخهای آن را اگر بدون برگ کوفته باشند بقدر یک وقیه
جهت اخراج سنگ مثانه مجرب دانسته اند خصوصا با سکنجبین و آب برگ و شاخ آن بقدر ربع رطل با شکر جهت

اخراج زرداب و مستسقی نافعست وچون در جوف ترب روغن کل ریخته کرم کنند وقطور آن جهت درد کوش
بریع الاترلست وچون ترب را سوراخ کرده چهار درهم تخم شلغم را در آن جای داده ثقبها را باپارهای ترب مسدود
نموده در خمیر بکیرند و در زیر آتش بپزند و با عسل تناول نمایند در اخراج سنگ مثانه مجربست و باید سر روز
بدستور سلوک نمایند و اکثار خوردن ترب مورث مغص و تعفن خلط و مضر سر و حلق و دندان و مصلحش عسل
و زیره کر در سرکه خیسانیده باشند و ضماد آن جهت قروح خبیثه و کمنه تحت چشم و با شیلم جهت رویانیدن
موی داء الثعلب و جوشانیدهای آن با سرکه مفید و پرورده آن در سرکه قاطع اخلاط غلیظه و اصلاح ضرری در آن
نیست و تخم ترب مدر بول و شیر و حیض و محرک باه و مقیی قوی و جهت درد جگر بارد و ورم سپرز و با شراب جهت
کرمین ماری خاد او و در سایر افعال قویتر از اصل آن و نیم مثقال بعد از طعام هاضم آن و با سکنجبین بغایت
منقی جگر و ضماد آن جهت قوبا و با سرکه جهت زخم غانغرایا و با عسل جهت درد مفاصل و با کندش و سرکه جهت بهق
سیاه مجرب و قدر شربتش از تخم آن یکدرهم و از آب آن سی درهم و از جرم آن بیست درهم است و بری آن بسیار
بسیار کرم و مورث التهاب و خوردن آن مستعمل نیست و شامی را مرکب از شلغم و ترب بستانی و کومتر از
شلغم و ضعیفتر از ترب و مدر بول و محلل رطوبات و اکثار آن مغثی و مصلحش نمکست و روغن ترب که از تخم و آب
و برگ آن کرد را بندکه تخم بستی ترتیب دهند بسیار مسخن و قایم مقام روغن زیتون کهنه و روغن بلسانست و لطیف
و کومتر از روغن بید انجیر و محلل قوی و آشامیدن و طلا کردن آن فادزهر بکزیدن عقرب و تدهین آن جهت رفع
شپش که بعد از امراض بهم رسد و جهت فالج و لقوه و بهق و برص و خشونت بشره و جلای آن و درد کوش و ریاحی که
در کوش بهم رسد نافعست و مؤلف تذکره کوید که چون ترب را خاییده بگذارند که متعفن شود کرمها از آن متکون
میگردد و چون در ظرفی ضبط نمایند تا یکدیگر را خورده چند عددی بماند و آنرا احراق کنند در جمع معادن بید علیت
و افعال غریبه از آن می آید فجل باعشقی فجل شامی است مع الراء فرفیون اسم صمغیست خاکستری رنگ
مایل بزردی و کهنه آن مایل بسرخی و متخلخل و طعم آن و بوی آن تند و نبات آن شبیه بکاهو و شیر دار و سفید و با
شعبها و خارناک و قسمی از آن را برگش سیاه و خارش تندتر و شیر آن بیشتر و از بلاد سوران که ربالاد حبش است
خیزد و بسبب تندی شیر آنکه بوی آن بشامه نرسد از دور جهت آن میرسانند تا شکافته شود و قبل از شکافتن
در زیر آن نبات شکنبه کوسفندی را در ظرفی تعبیه کرده میگذارند و بعد از آن حربه را بآن میرسانند و یکدفعه
شیر بسیار فرو ریخته در شکنبه جمع میشود پس خشک کرده استعمال مینمایند و مغشوش آن با انزروت و صمغ در آب
زود حل میشود بخلاف غیر مغشوش و مدستور مغشوش آن متخلخل و تند طعم نمیباشند و زبان را نمیکزد و قوت فرفیون
تا چهار سال باقیست و چون با باقلای مقشر ضبط نمایند هیچ وقت از قوت نمی افتد و مؤلف تذکره کوید که آن صمغ
درخت آذریونست و اصلی ندارد و در چهارم کرم و خشک و ملطف و بغایت محرق و مسهل زرداب و بلغم و جهت
استسقا و سپرز و عرق النسا و مفاصل و رفع ضرر سموم و درد و رک و کمر که از بلغم باشد بغایت نافع و شرب آن مسقط جنین

وفرزجه آن باعث بهم آمدن رحم و مانع سقوط طفل و اکتحال آن با عسل جهت نزول آب مفید و حدت و سوزش آن
در چشم مدت مدید باقی میماند و سعوط آن با آب چغندر جهت سبل و دمعه و حمره چشم و تنقیه دماغ و ضماد آن بر
استخوان باعث تقشر آن و طلای آن رافع کوشت زیاد زخمها و بر زخم سگ دیوانه گزیده و لدغ هوام رافع سمیت آن
و با روغنها جهت فالج و لقوه و خدر و امراض اعصاب و درد مفاصل و با زعفران و افیون جهت تسکین اقسام ضربان
مفید و حمول آن بعد از حیض تا دو سه حبه در ادرار حیض محتبس مجرب و اکر احداث سوزش نماید روغن کل سرخ
رافع آنست که یکحبه آن با مشک ساییده باشند فرزجه آن جهت اعانت حمل و تضییق فرج و تقویت رحم و رفع بدبوی
آن بیعدیل و مصلح آن مقل و رب سوس و سایر صموغ و روغن بادام و قسم سیاه آن قتال و قدر شربتش دو قیراط و
بدلش در استسقا مازریون و در قولنج جند و زیاد آن موجب اختلاط عقل و التهاب معده و فواق و در بعضی مزاج
مسهل مفرط و در بعضی قابض باطراف و رافع آن بتربدقوی و آب میوها است فرابیون نباتیست ما بین شجر و
کیاه و شاخهای آن بسیار از یک اصل میروید و مربع و باندک زغب و مایل بسفیدی و برکش بقدر انکشت ابهام
و مایل باستداره و چین دار و با خشونت و تلخ و تخمش محیط ساق آن و بعضی را کلش مایل بزردی و بعضی را بازرقی
و منبتش خرابها و کوهها و در آخر ثور و اول جوزا کل میکند و قوت آن تا شش سال باقیست و مؤلف اختیارات
کراث جبلی دانسته و از اینجهت فراسیون نزد عطاران این بلاد مفقود و معدوم است در دوم کرم و در سیم خشک
و مفتح سده جگر و سپرز و بغایت منقی سینه و ششها از لزوجات و مدر حیض و بول و شیر و عرق و محلل ریاح غلیظه
و بلغم غلیظ و باقوت تریاقیه و جالی اعضای باطنی و ظاهری و مقوی آن و مخرج جنین و مشیمه و رافع ضرر فطر و امثال
آن و طبیخ آن با شکر و انجیر و عسل و ایرسا جهت ربو و سرفه کهنه و ضیق النفس و با شربت بنفشه جهت قرحه ریه و التیام
جراحات آن بیعدیل و با روغن کل و روغن زیتون جهت درد امعا و با ادویه مناسبه جهت درد سپرز و پهلو و تهیکاه
و سنگ مثانه و خاییدن و بلع کردن آب آن جهت قلاع و درد معده و ضماد آن جهت جراحات کهنه و داخس و بردن
کوشت فاسد زخمها و تحلیل خنازیر و نضج دمل و کشودن آن نافع خصوصا چون تازه آنرا با پیه بز کوبیده باشند
و با روغن بنفشه جهت انتفاخ پلک چشم و ورمی که از ضربه و سقطه بهم رسیده باشد و شکستگی اعضا و طلای
مطبوخ آن با آب جهت ریاح مثانه و عسر بول و درد عانه و اصلاح رحم و مقعد و زخم سگ دیوانه گزیده مفید
و عصاره آن بهترین ادویه چشم و جهت تقویت باصره و بردن زردی و یرقان که در چشم باقی باشد و جرب و سلاق
و دمعه و نزول آب و غشاوه و قطور آن جهت کرانی سامعه و درد کوش مزمن نافع و مضر مثانه و کرده و تحدیکه
اکثار آن موجب ادرار خون شود و مصلحش کثیرا و عسل و سنبل و نزد بعضی رازیانه و بادزهر ضرر آن و مقوی فعل
آنست و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش در امراض سینه پرسیاوشان و دو وزن آن در تحلیل ریاح اسارون و در
اسهال لزوجات افتیمون و انیسونست و چون زمین را مغاک کرده با آتش کرم کنند و آتش را برداشته فراسیون
را در آن فرش نموده علیلی را که از برودت و ریاح زمین کیر شده باشد بر روی آن بخوابانند و از فراسیون براو

برآن لحاف کرده پس بپوشانند تا کرمی معتدل برطرف شود در دفع امراض آن شخص مجرب دانسته اند و چون در آب
انگور فراسیون ریخته سر ماه بگذارند و بعد از آن صاف کنند شراب مذکور در دفع اورام باطنی و امراض سینه
و دفع فضلات و مواد بارده بغایت نافعست **فرنجمشک** معرب از برنجمشک فارسی است و فرنقل بستانی نیز نامند
و آن بری و بستانی میباشد و بری را منبت سنگلاخها و نباتش و ساقش ممدود و پر شاخ و برگش مثل برگ سوسنبر
و تند بوی و با عطریه و بستانی را ساقش مرتفع و برگش مانند ریحان کوهی و باخشونتر و در بو شبیه بقرنفل
و تخمش مانند تخم ریحان و از آن درازتر و منبتش بستانها و خرابها در آخر دوم گرم و خشک و بری آن گرم و تر
و قوی‌تر است مفتح سده دماغی و مصفاه و مقوی جگر و دل و معده سرد و هاضم غذای غلیظ و در تسکین آروغ خوشبوی
و در افعال بهتر از مرزنجوش و سوسنبر و جهة وسواس و خفقان بلغمی و سوداوی و تحلیل ریاح و تسکین مغص
و درد سر بارد و برانگیختن اشتها و رفع سپرز نافع و مولد مرة السوداء و مصدع محرورین و مصلحش بنفشه و سکنجبین
و قدر شربتش سه درهم و بدلش سوسنبر و تخم آن بسیار خشک و مجفف منی و مولد ریشک کرضنان گویند و هاضم
و نفوط آور است و شربتش تا ده درهم و چون در سرکه و شراب انگور ... داخل کنند مانع فساد آنست **فرخ**
بفارسی جوجه و بترکی فریک و بهترین آن جوجه مرغ و کبوتر است و خواص هریک در دجاج و حمام ذکر شده و منه
کباب کبوتر بچه را با ادویه حاره و سیر مولد جذام دانسته اند و بچه آن با پیه آن مقوی باه و گویند خوردن بچه با الخاصیة
مضعف باهست **فرس** بفارسی اسب و بترکی آت نامند گوشت آن در آخر دوم گرم و خشک و مورث شجاعت
و قساوت قلب و مبهی مبرودین و سوخته آن قاطع اسهال رطوبی و کباب آن مولد خلط فاسد و مصلح آن سهل
پختن و آشامیدن دوغ و آب انار است و در تقویت باه با شیر تناول نمودن و پنیر مایه آن بقدر نیم مثقال رافع اسهال
مزمن و قرحه امعاست و خوردن تازه کرم آن از سموم و طلای آن تغییر دهنده رنگ وضح و ذرور جلد سوخته
آن با موی رافع جوششهاست و گویند چون دندان آسیای آنرا بر ساق کسی بندند از حرکت ماندگی نیابد و اگر
پای حیوان چهار پا را بدم اسب بندند لنگ شود و اگر بر در خانه موی دم آنرا بکشند مگس داخل آن خانه نشود **فرودوباشان**
رازی گوید طلاست **فرصاد** اسم عربی توت سفید است **فرفین** اسم عربی بقلة الحمقاست و اندلسیون نزد
بعضی مسمی باین اسم است **فرفخ** بقلة الحمقاست **فرفر** و **فرفیر** اسم عربی بنفسج است **فرفار** درختیست
بقدر چنار برگش مثل برگ بادام کلانتر مانند کل بادام ... و بغایت خوش منظر و در اصفهان صنعفرا ازگلنار است
فرش اسم عربی شیریست که با زرده تخم مرغ با آتش نرم بجوشانند تا غلیظ شود و شبیه بآب آغوز شود و در
افعال مثل البلابت **فرکبه** آش حلیم است **فرفور** بفتح اول و ضم را اسم عربی مویز بسیار نرمست مثل
سمور و قاقم و غیرها **فرسطاریون** رعی الحمامست **فریعه** حلبه است **فرندس** اسم مصری لبلابست **فرار**
بلغت اکبر یار زیتونست **فرا** بتخفیف حمار الوحش است **فرسلون** طلق است **فرقت** شاخ ترنج است
فرد سیموس اسم یونانی ادریساست **فرسیون** اسم عربی نوعی از بادآورد است **فرهلی** صبر است **فرانبون**

اسم یونانی

اسم یونانی زبد البحر است **فرمسیا** اسم رومی بسباسه است **فرطس** اسم یونانی مار شاخدار است **فرصیو**
تمیمی گوید عجم الزبیب و عجم العنب است **فراشنک** اسم هندی خطاطیف است **فربهی** اسم فارسی سمین است
فریک و **فرو** اسم ترکی فراخت **فرنی** اسم فارسی مهلبیه است **سمع الشین ه** **فستق** معرب از پسته
فارسی است و آن غیر پسته است باصطلاح اهل آذربایجان میوه‌ایست سرپهلو و در گرجستان بسیار میشود
و درخت آن شبیه بدرخت سقز و غیر مقشر را مدت مدید قوتش باقیست و مغز آن تا سه ماه و آب لیمو حافظ فساد
آنست و مغز آن در دوم گرم و خشک و نزد بعضی در اول تر است و مبهی و با رطوبت فضلیه و تریاق گزیدن هوام
و سموم بارده و مفتح سده جگر و مولد خون صالح و موجب فربهی بدن و مقوی معده و فم معده بجدی که سایر لبوب
ماکول را بآن نمیرسد خصوصا چون با پوست رقیق ملاصق مغز آن خورده شود جهة درد جگر و قی و غشیان و مغص
و سرفه مزمن و تقویت دل و حافظه و ذهن و رفع خفقان و برودت جگر و لاغری کرده و یرقان و سپرز نافع و مصدع
محرورین و مورث شری و مصلحش سرکه و ترشیها و میوه‌های بارده و پوست رقیق ملاصق مغز آن معتدل در حرارت
و خشک و پوست سبز بیرون آن سرد و خشک و بغایت مقوی معده و دل و قابض و رافع اسهال و تشنگی و قی و
جهة تقویت دندان و خوشبو کردن دهان و رفع قلاع و پوست سفید صلب آن که طبخ مفرط داده باشند جلوس در
آب آن جهة خروج مقعد مجرب و نطول طبیخ پوست درخت و برگ آن جهة درد مقعد و رحم و جرب و حکه و حبس
نزلات و رفع قمل و مداومت شستن موی با آن جهة ریختن موی نافع و روغن پسته مقوی غالیها و خوشبو کننده
اطعمه و بالخاصیه مضر معده و سعوط آن با مشک جهة لقوه و تقویت حافظه و تقویت دماغ مجرب و باعث جهة ازاله
وسواس و مواد سوداوی و رفع سموم مؤثر است و خواص ثمر درخت پسته که مغز نبندد در بزغنج مذکور شد **فساس**
بفارسی ساس نامند حیوانیست بشکل عدس و بسیار بدبوی و در مزاج قریب بذراریح و رایحه آن جهة اختناق
رحم و درد آن و شرب آن با سرکه و شراب و غرغره آن جهة اخراج زلوئی که در گلو مانده باشد و گذاشتن سائیده آن
در سوراخ قضیب جهة احتباس بول بسیار مؤثر است و بلع کردن یکعدد آن جهة گزیدن مار شاخدار و چون در نقشه
با باقلا گذاشته بلع نمایند جهة تب ربع بعید یافته اند **فسلیون** اسم یونانی بزرقطونا است **فسوة الکلاب**
اسم مصری غالیون است و نزد بعضی شابانجست **فستق الهاوندیه** حب البان است **فستق العبیع** قیعلاست **فیسا**
اسم عبرانی قاقلست **فوابراشین** اسم عبرانی اصابع صفر است **سمع الشین ه** **فشغ** بفتح فاو شین و بعضی
معجمه معنی آنچیزیست که بهجا و جوی بپیچد بچیزی که آنرا بپوشاند و فاشرا و امثال آنرا از اینجهة فشاغ گویند و فشغ از
جنس فاشرا است و نباتش شبیه بعنب الثعلب و شاخهای آن باریکتر و خار آن کمتر و ثمرش خوشه دار و برگش با خشونتر
و دانه‌اش بعد از رسیدن سرخ میگردد و طعم آن گزنده زبان و بیخش صلب و سطبر و منبتش آجام یعنی نیزارها و
بهمشوره در مزارع هم میروید و قسمی از آن بخار و دانه بشکل باقلای مصری و از آن کوچکتر و بسیار سیاه و بیرون آن
خط سفید میباشد و ظاهرا لوبیای هندی عبارت از آن باشد قسم اول در سیم گرم و خشک و شرب برگ و ثمرش

رافع ضرر ادویهٔ سمیه و مفرح و محلل ریاح و حافظ قوت غریزی است چون برگ آنرا با عسل لعوق کرده طفل شیرخواره
را بتدریج از آن بدهند در مدت حیوة سموم حیوانی و نباتی در آن اثر نکند و قدر شربتش یک مثقالست و ضماد قسم ثانی
رادع اورام و مسکن درد مفاصل و خوردن آن مورث دیدن خوابهای پریشان و مولد خلط فاسد است قصفص
معرب از اسفیست فارسی است و در رطبه مذکور شد مع القاف ه قصیل بخر شتر است قصا بکسر قا
عجم الزبیب است مع الضاد ه فضه بفارسی نقره و سیم و بترکی کومش نامند و تکون آنرا از کوکرد و زیبق
پاک دانسته اند که کوکرد بقدر عشر زیبق باشد بدلیل آنکه چون نقره از کوکرد مکلس کردد یکجزء آن کبریت که
تکلیس آن نموده ده مثل خود زیبق را منعقد میسازد در اول سرد و خشک و کویند معتدلست و در تفریح و تقویت
قریب بیاقوت و جهت خفقان و بدبوی دهان و رفع رطوبات لزجه و عفونت بلغم و مالیخولیا و جنون و وسواس
و ربو و سرفه و استسقا و سپرز و سنگ کرده و مثانه نافع و ضماد آن محلل اورام و با زیبق مقتول رافع بواسیر و در
اکتحال جهت بیاض و تقویت باصره مفید و مضر امعا و مصلحش کثیرا و شربتش تا نیمدرم است و کوکرد خام باعث سیاهی
آن و نمک تلخ دافع آن است و کویند کوکرد غیر خام معدل آن و بعد از آن تعدیل موجب ثبات ارواح هادیه و منقی متطرقات
مشاکل خود است و خوردن اشربه و خمر در ظرف نقره باعث تفریح است مع الطاء ه فطر نباتی است سفید بشکل
نصف تخم مرغ که منکوس باشد و بی برگ و گل و ساقش بسیار کوتاه و جوف آن مملو از صفایح و ماکول آنرا بترکی
کبلک و بفارسی قارچ نامند و فطر و کماة اسم جنس ماکول و غیر ماکول اند و نزد بعضی فطر مخصوص نوع قتال آن و کماة
مخصوص ماکولست و هرچه بی لزوجت و بی رایحه بد و سفید مایل بترکی باشد و کوچک و از زمین خوب روید
و سیاه آن در غایت سمیت و هرچه از نوع سفید و سرخ آن در تحت درخت زیتون و انجیر و کردکان و امثال آن روید
و بیستون از سرکین و جیفها و مانند آن بر آید کشنده میباشد و کویند سفید ماکول آن تریاق نوع سرخ آنست
و ماکول آن در دوم سرد و تر و اکتحال آب تازهٔ آن جهت بیاض چشم و تقویت باصره و پاک چشم نافع و مانع نزول
آب خصوصا چون سرمه را با آن پرورده کنند و سایدهٔ خشک آن دافع اسهال و ذرب و زلق الامعا و ضماد آن
با سریشم ماهی و سرکه جهت فتق و قیله و برآمدکی ناف مجرب و مداومت خوردن آن قاطع نسل و دیرهضم و مولد خلط
غلیظ و چون قبول عفونت کند بجد افراط معفن میشود و مسدد و مورث قولنج و درد معده و فالج سکته و بهرین
مصلح آن آبکامه و خردل و پختن آنست با نمک و شبت و پودنه و روغن کنجد و زیتون و صعتر و فلفل و خوردن
زنجبیل پرورده و جوارشات و خوردن آب سرد بعد از آن بغایت مضر و بدستور با تخم مرغ و با گوشت خوردن و از
خواص آنست که هر حیوانی که کسی را بگزد که فطر غیر ماکول خورده باشد و هنوز از معده نگذشته باشد هیچ دوایی
علاج نمیکند و هرچه در زیر خم شراب و سرکه روید پوست آن کشنده است و جوف خشک کرده آن مورث سهولت
و تریاق غیر ماکول آن سکنجبین یا سرکین مرغ خانگی است فطراسالیون یونانی و بمعنی کرفس کوهی است و آنرا کرفس
صحرایی و کرفس ماقدونی نیز نامند و تخم آن شبیه بنانخواه و خوشبوتر از آن و تند است و بهترین اجزای آن تخم آنست

در سیم کرم و خشک و قاطع لزوجات و مدر بول و بغایت مدر ادرار حیض قوی الاثر و مخرج جنین و محلل نفخ و
مقاوم سموم بارده و مبهی و بغایت مفتح سدد و جهت درد پهلو مفید و در جمیع افعال قویتر از سایر اقسام
کرفس است و بالفعل تخم کرفس نبطی را بجای آن استعمال مینمایند و آن مدور و مایل بدرازی و بقدر فلفل و بیرون
سیاه و اندرون سفید مایل بزردی و تند طعم و برگ نبات آن عریض و با اندک شدت و چتر گل آن مثل چتر شبت
و در تنکابن و ایلم نامند و این قسم را بعضی ضعیفتر از فطراسالیون دانسته اند و جمعی مثل آن میدانند و آن مدر
عرق و رافع عرق النسا و مهیج و فرزجه آن مسقط جنین و در سایر افعال مانند سایر اقسام کرفس است و در حرف کاف
ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد فطر و فطوس حب الاس است فطیر نان بی خمیر مایه است و زبونترین اقسام
نانها است فطوریدس اسم یونانی زجاج است مع القاف ه فقع بترکی دنبلان و بفارسی کشنج نامند و آن
فطر است و مدور و قریب بقدر نارنج و کوچکتر از آن میباشد و در زیر زمین نزدیک بآبها متکون میشود و شیرین
و لذیذ و سرد و تر و بهتر از فطر ماکول و غلیظست و اصلاح بدستوریست که در فطر مذکور شد فقاع نوعی از
نبیذات و مسکر نیست و از ادویه مناسبه و آبهای حبوبات و میوها ترتیب میدهند و در هر بیست رطل آبهای
که خواهند یک مثقال از هر یک از عود و قرنفل و سنبل و قرنفل و سداب و کرفس و نعناع و مصطکی و قاقله و برگ
ترنج باید کرد و سردترین مسمی فقاع آنست که از شیرهٔ جو ترتیب میدهند و آن مدر بول و مرطب بدن و جهت سرفه
امراض حاره و رهیر نافع و مصدع کرده و حجاب دماغ و اعصاب و مصلحش ادویهٔ حاره است و آنچه از نان و مصطکی
سنبل و قاقله و طرخون ترتیب دهند کثیر الغذا و مقوی معده و احشا و بی نفخ است و کم مضرتر اقسام آن عسلی
و حرمایی و مویزی است فقاح اسم جنس شکوفها است فقاح سورنجان اصابع هرمس است فقلابوس اسم
یونانی صمغ شجر الجدی است فقلامینوس بخور مریم است فقلامینوس فاشرشتین است فقیص شاهتره
فقاح الملح زهرة الملح است و نزد بعضی ابقراست و مارجوبیه کویند که بر روی نمک معدنی شبیه ببوره متکون
میکردد و الطف اجزای نمک و قبض آن کمتر است فقلین عفص است فقدر حب الغفد است فقعه کل
زرد است فقولیون حنا است فقارس اسم یونانی سرو است فقاح الکرم شکوفهٔ انکور است در اول
سرد و خشک و با عطریه و مقوی دل و معده و مسکن فواق و قی و عرق آن در افعال قویتر و لطیفتر است مع
اللام ه فلز بسکون لام و کسر فا در لغت بمعنی روی است و مفرغ نامند و بتشدید واو کسر فا و لام بمعنی ریم
آهن است و بر سیم معادن که از زمین است و هر کوهری که از کان خیزد و در اصطلاح اجسام معدنیست که هر یک را
کانی مخصوص باشد یا در وزن متفاوت باشد از آنکه متطرق بالفعل یا بالقوه باشد که باعمال مخصوصه قابل کداز
و چکش کیر کردد و اقسام چکش کیر را بالفعل متطرقات و معادن سبعه نامند و فی الواقع هشت نوعند که از هفت
معدن حاصل میشوند طلا و نقره و قلعی و سرب و آهن و روی توتیا و هر یک از معدن مخصوصی اند و مس و روی از
یک معدن‌اند و در وزن مختلفند چنانکه بلیناس در کتاب احجار بیان نموده است و مس از کداختن جسم معدنی

بهم میرسد و روی در معدن بدون کداز متکون میکردد و بجهة خود روی آن بفارسی روی و مس رست نامند و
بیونانی طالیقون کویند و آن در نهایت زردی میباشد و از تاب آتش سیاه نمیشود و لهذا بعربی صفر نامند و مس مخصوصه
سرخ و مایل بزردی میباشد و هر دو قسم آن در وزن سنکین تر از روی اند و متطرق بالقوه سیماب که باعمال
چکش کیر و کداز نرم میکردد پس فلزات منطبعه و معادن منطرقات هفت و از یکمعدن دو فلز خیزد که مس و روی
باشد و چون این مس روی نایاب و قلیل الوجود است اشتباه عظیم در صفر مس سرخ و زرد در اسم نحاس و صفر
واقع شده و تا غایت تحقیق این مراتب احدی بجهة عدم مدد استقصا ننموده کما لا یخفی و خواص هر یک مذکور شده
میشود **فلنجه** افلنجه است **فلفل** بیونانی ادیقس نامند درختان شبیه بدرخت سقز و خوشه آن مانند
خوشه و برکش رقیق و طرف ملاصق شاخ سرخ و طرف دیکر سبز است و فلفل سیاه و سفید و هر یک بری و بستانی
میباشد و کویند تا رسیده آن بانتها سفید میباشد و بعد از رسیدن کامل سیاه میشود و ظاهرا اصلی ندارد مشتهر
باشد و سفید املس قابضتر است و سیاه چین دار تندتر و در آخر سیم کرم و خشک و سفید در اول آن و بعضی
بعکس دانسته اند و هاضم و جاذب و محلل و جالی و تریاق سموم بارده و قاطع بلغم و رافع سرفه بارده و ربو و ضیق
النفس و ریاح و مغص و مقوی حافظه و مفتح سده و باشیر و شکر محرک باه و رقیق کننده خون مبرودین و ملطف
اغذیه غلیظه و خلط غلیظ و رافع آروغ ترش و مقوی جکر و معده و سحق آن و با ادویه قابضه جهة تقطیر بول
نافع و با دزهر علتهای عصب و اعضای عصبانی است و حمول آن مخرج جنین و بعد از جماع مانع حمل و ضماد آن
با زفت محلل خنازیر و رافع داحس و برص ناخن و با نطرون بغایت جالی بهق و سرخ کننده رخسار و با پیاز و نمک
جهة رویانیدن موی داء الثعلب و با محللات جهة تهیج ریح و جوشانیده آن در روغنها جهة فالج و خدر و امراض
بارده و رفع قشعریره تبهای بارده مفید و اکتحال آن جهة ظلمت بصر و بیاض و ناخنه و طلای جوشانیده آن در کلاب
جهة رفع نزلات بارده و درد دندان مجرب و بدستور مضمضه آنکه با پوست خشخاش جوشانیده باشند مجرب است
و سنون آن جهة دندان کرم خورده سریع الاثر و خاییدن آن با مویزج جهة رفع رطوبات معده و دماغ نافع
و مجفف منی و مصدع و محرق سینه و حلق و مضر کرده و حکه حار و جمعی که خون ایشان و فور داشته باشد
و جراحات باطنی و الم در مجاری بول داشته باشند و مصلحش روغنهای سرد است و در سرد دین عسل و قدر
شربتش تا یکمثقال و بدلش زنجبیل است **فلفلمویه** اسم فارسی بیخ درخت فلفل است و کویند اعم از چوب و بیخ
درخت آنست و ابن جمله ریشه درخت غیر فلفل دانسته و اصلی ندارد و بهترین آن سفید و تازه است و در خواص
و قدر شربت و مصلح مانند فلفل است و در امراض سرد و ورک قویتر از آن و سعوط آن جهة سکته و صرع نافع
و بدلش دارفلفل است **فلفل الماء** نباتیست که در آبهای غیر جاری میروید و برکش شبیه ببرک بید و ساقش برکوه
و شاخهای آن بقدر ذرعی و دانه آن ریزه و مجتمع و شبیه بخوشه و طعم آن تند و شبیه بطعم فلفل و بی عطریت
و عوض فلفل در اطعمه استعمال میکنند در دوم کرم و خشک و مسخن معده و جکر و هاضم و ضماد برک و ثمر آن محلل

اورام بلغمی و صلبه و رافع آثار و بیخ آن در اضمده کلف و نمش مزمن قوی الاثر است و قدر شربتش تا دو درهمست
فلفل السودان دانه ایست شبیه بنخل و غلاف آن مانند غلاف آن و تند و با اندک تلخی در آخر دوم کرم و خشک
و محلل ریاح غلیظه و بلغم لزج و مفتح سدد و با عسل محرک باه و جهة قولنج ایلاوس نافع و جهة درد دندان و حرکت
آن بغایت موثر و مضر حلق و مصلحش عناب و قدر شربتش تا دو درهمست **فل** ثمریست بقدر هندی بستم و
پوست آن شبیه بپوست فندق و مغزش مایل بزردی و سفیدی و بادهنیت و از فلاحه نقل کرده اند که آن از سوید
نیلوفر یا یاسمین بهم میرسد و دانه اش بدانه نیلوفر شبیه و غیر بیخ نیلوفر هندی و غیر بندق هندی است در دوم کرم
و در اول خشک و نزد بعضی در سیم کرم و خشکست و محلل و مفتح سده و منقی دماغ و جهة خفقان و غشی و درد سر
و سپرز و جکر و حفظ سیاهی موی و سستی عصب و درد معده و استسقا و بادبواسیر نافع و ضماد آن مانع تولد
قمل و خوشبو کننده رایحه بدن و قدر شربتش تا دو درهمست **فلاسا** حب الرأس است **فلفلمون** فودنج بریست
فلاذر اذربواست **فلجون** سرخس است **فلجیقن** سورنجانست و نزد بعضی حرمانه است **فلفل شامی**
تخم مخلصه است **فلفل الصقالبه** شاهدانق و حرف بابلی است **فلفل القرود** تخم و سمه است **فلفل الخواص** ماهودانه است
فلیفله مرزنجوش است و کویند تخم بیجکنکست و ملغبه مغربی بزر الانجره است **فلنجمشک** فرنجمشک است
فلفل دراز اسم فارسی دارفلفل است **فلون** بلغت رومی برک بنباتانست **فلام** اسم عربی فافلی است مع النون
فنک اسم فارسی فرسافست و آن پوستی است سفید و سرخ و ابلق میباشد و حیوان آن از سنجاب بزرکتر و از
بلاد روس و ترک آرند و خوشبوی و کمتر از سنجاب و قاقم است و سردتر از سمور و لباس آن موافق جمیع امزجه است
خصوصا اطفال و نزد بعضی جلد مرغیست و بخور آن جهة کریزانیدن هوام موثر است و قول اول اصح است چه اجیر
پوست مرغیست سفید و بزرکتر از غاز و قو نامند و لباس آن موجب تب ریا است بخلاف فنک **فنجیون** اسم یونانی
نباتی است برکش شبیه ببرک لبلاب و از شش هفت عدد بیش نمیباشد و طرف ملاصق زمین سفید و طرف دیکر
سبز و بازوایای جسیاد و در بهار از میان برکها ساقی میروید بقدر شبری و کلش زرد و زیاده بوده روز میماند و لهذا تصریح
نموده اند که بی کل و بی ساقست و بیخش دراز و باریک و در مواضع نمناک بهم میرسد تند طعم و تلخ و با قبض و در سیم کرم
و خشک و تازه آن مستعمل و اندکی کرا از بیخ و برک آن که در دهان نکاه دارند رافع سرفه مزمن و ربو و ضیق النفس
و فرح سینه و محلل ریاح و بخور و استنشاق آن بدستور سمین اثرها دارد و ضماد آن محلل و کشاینده دملها و اورام
و التیام دهنده زخمها و حمول آن با عسل مخرج جنین مرده و خشک آن بسیار تند و غیر مستعمل است **فنجنکشت**
اثلق است **فنا** عنب الثعلب است **فنجریون** فنجیونست **فنجیوش** بیا بعد از جیم نوع سرخ ابوخلسا است
و مسمی بعرق الفالوذج است **فنجریون** بمیمی کویند که آن خمخم است **فنجنوش** بنون بعد از جیم اسم اصطلاحی
معجون خبث الحدید است و عوام پادزهر کاوی را باین اسم مینامند **فندق هندی** رتر است **فندق** اسم
فارسی بندقاست مع الواو **فق** بتشدید واو اسم یونانی نباتی است شبیه بکرفس بزرک و برک و ساقش

زیاده بر ذرعی واملس ومجوف ومایل به بنفشی و پر کره و کلش شبیه به نرکس والوان بزرکتر وسفیدی آن به بنفشی
آمیخته و بیخش سطبر واشتر وانتهای آن با شعبهای کج ومانند بیخ اذخر و ریشهای خربق سیاه ودر بوی شبیه
ببوی سنبل رومی ومراد از مطلق آن بیخ است وبفارسی بیخ سنبله نامند در آخر دوم کرم وخشک ومفتح سدد
ومحلل ریاح ومدر بول وحیض وباقوه تریاقیه وجهت درد پهلو وسپرز وعرق النسا وتنقیه عروق ومعصر وعلل
بارده سینه وضماد آن جهت داء الثعلب مفید ومضر کرده ومصلحش رازیانه وعسل وبدلش کابر وقدر شربتش
از جرم آن یکمثقال ودر مطبوخات ومنقعات **فوه** بفارسی روناس نامند بیخی است سرخ ومستعمل صباغان
وفوة الصبغ کویند بری وبستانی میباشد وثمر آن مدور وبعد از رسیدن سیاه میشود در دوم کرم وخشک
ومفتح سدد ومدر بول وحیض وشیر وعرق ومقوی معده ومسقط جنین وطبخ آن با عسل جهت عرق النسا ومفاصل
ودرد آن وسستی اعضا ویرقان وفالج وباسکنجبین جهت سده جکر وسپرز نافع ومضر مثانه ومورث بول الدم
ومصلحش کثیرا ومضر سر ومصلح آن انیسون وقدر شربتش یکمثقال ودر مطبوخات تا سه مثقالست وباید شارب آن
هر روز بحمام رود وبرک وشاخ وثمر آن بجمیع رافع سم سموم هوام ومرجحی بتنهایی این اثر ندارد وثمرش در
ازاله سپرز مانع سایر اجزا ومدر حیض ومخرج جنین ومشیمه وضمادش جهت فالج وسایر امراض بارده عصبانی
وبهق وقوبا وسعفه وخراز وآثار جلد از ضربه وسقطه نافع وبدلش کابر ونزد بعضی نصف آن سلیخه است
وثلث آن مویز سیاه است **فوفل** معرب از کوپل هندی وآن ثمر درختی است بزرکتر از جوز بوا ومدور وبا عفوصت
واندک تلخی وسرخ وسیاه میباشد ودرخت آن شبیه بدرخت نارجیل است در دوم سرد وخشک ومقوی دل
واعضا ورادع ومانع صعود بخارات بدماغ وبسیار قابض وسرخ آن مسهل بعضی غیر مفرط ورافع دردهای
حاد وقاطع عرق وجهت استحکام عصب وسستی اعضا وونی وقلاع وامراض حاره دهان ودندان وقطع
سیلان خون نافع ومخشن سینه ومصلحش کثیرا واکتحال آن جهت طرفه واسترخاء پلک چشم ودمعه والتهاب ورمد
وجرب مفید وقدر شربتش یکمثقالست وبدلش مثل آن صندل سرخ ونصف آن آب کشنیز است **فودنج** معرب از
پودنه فارسی است وبعربی حبق نامند بری وبستانی وجبلی ونهری میباشد ومراد از مطلق آن بری است و
مشکطرامشیع قسم جبلی است وصنفی از نهری که برکش دراز وساقش بزرکست چون در بستانها غرس نمایند
بعد از دو سال نعناع میشود وپودنه بری را ساقها متفرق وتند بوی وباعطریه وبرکش ریزه ومایل باستداره
وتخمش شبیه بتخم ریحان ودر اول سیم کرم وخشک وبغایت ملطف ومدر عرق وحیض ومسهل سودا وقاتل جنین
وتریاق کزیدن هوام ومحلل ریاح وجهت استسقا ویرقان واخراج مشیمه وفواق وغثیان وتنقیه فضول معده
وسینه وکزاز وسوزش معده وضمادش جهت سرخ کردن عضو ورفع سپرز و جذام وآثار سیاهی جلد وبوی آن
جهت غشی وفرزجه آن جهت اخراج جنین ونطول آن جهت حکه ورباح رحم وصلابت آن وخشک سوختن آن جهت
تقویت لثه مفید ومضر امعا ومصلحش کثیرا وقدر شربتش تا دو درهم وبدلش مثل نصف آن پودنه نهری است وقسمی

ازپودنه

از پودنه نهریست وقسمی از پودنه بری را برکش دراز ونرم ومایل بسیاهی وکل آن خوشبو وتند ومایل بزردیست
در جمیع افعال ضعیفتر از اقسام پودنه است **فودنج نهری** قسمی را برک مانند ریحان کوهی وشاخها پر کنده
وکلش بنفش ودر کنار آبها میروید وقسمی از آن شبیه بنعناع وبرکش دراز تر از آن وساقش قویتر از آنست در آخر دوم
کرم وخشک ومدر بول وباعسل مدر عرق وطبیخ آن جهت داء الفیل ونفس الانتصاب وتب بلغمی وسوداوی کرم
وجذام وباشراب جهت سموم وفتق عضله ومغص وهیضه ونطول آن جهت زردی یرقان وباعسل ونمک جهت دفع
معده وحب القرع وحمول برک آن جهت احتباس حیض نافع وقاتل جنین وبخور وفرش کردن آن جهت کریزانیدن
هوام وضماد پخته آن در شراب جهت ازاله آثار سیاهی جلد وعرق النسا وقطور آب آن جهت کشتن کرمی که در کوش
بهم رسد مفید وچون خشک آنرا بموضع کزیدن هوام ببندند موجب قرحه آن عضو وجذب سمیت است ودرهر
عضوی که کرم متکون شود ذرور آن رافع آنست ومضر باه وکرده است ومصلحش کثیرا وشربتش یکدرهم وبدلش
نعناع ونزد بعضی فردمانا است **فودنج جبلی** مشکطرامشیع است **فودج** مایه آبکامه است وبعضی ترشها
را نیز مایه میشود وآنرا از آرد جو وآرد کندم که با آب کم خمیر کرده باشند بی نمک ترتیب میدهند ودر برک انجیر
پیچیده در ظرفی کرده در سایه میکذارند تا متعفن شود وخشک کرده وضماد آن با سرکه وروغن کل جهت جرب وخارش
بدن ونضج دمل مفید ومحلل قوی است وبعضی آنرا ادویه خوشبو اضافه نموده با سرکه مخلوط میسازند ومدتی در
آفتاب میکذارند ودر دستورات مذکور است **فول** باقلی است **فوم** شامل سیر وکندم ونخود است **فوه بری**
ملبکی است **فوة الصبغ** فوه است **فوشنه** عزشنه است **فولیون** اسم یونانی جعده است **فوریایش**
عاقرقرحا است **فوفه** عشبه است **فوهل** قنابری است **فولس** اسم یونانی بو است **فوحولیا** اسم
یونانی حلزون است **فولن** اسم یونانی برک نباتاتست **فولو** بیونانی حنظل است **فوقلص** بیونانی لسان الثور است
مع الهاء **فهد** اسم عربی یوز است **مع الیاء** **فیروزج** معرب از پیروزه فارسی است وبهترین آن نیشابوری
کبود صاف است که رنکش در هوای صاف صاف نماید ودر غیر آن مکدر وآنچه از معدن شیراز وکرمان بهم رسد مایل
بسفیدی باشد شبابکی است ومجموع از عرق وچربی وبوی مشک فاسد کردد در اول سرد ودر سیم خشک ومقوی
دل ومعده وپادزهر جمیع سموم ورافع اسهال وقرحه امعا وسایر جراحات باطنی وجهت خفقان وباعسل جهت
صرع وسپرز وسنک کرده ومثانه واکتحال آن جهت دمعه وناخنه وبیاض وتقویه روح باصره وفتق طبقه قرنیه
وسایر طبقات نافع ومضر کرده ومصلحش کثیرا وقدر شربتش نیم درهم وجهت سموم قویه تا یک درهمست وسدس درهم آنرا
بالخاصیه جهت کزیدن عقرب مجرب یافته اند واز خواص آنست که دارنده آن در آب غرق نشود وصاعقه باو اثر نکند
ونکهداشتن آن مقوی دل ومانع خوفست وچون با اجساد نرم بکذارند صلب کند ومکلس آن تکلیس معادن وتثبیت
نفوس هاربه مینماید **فیل** حیوانیست معروف ودر بلاد غیر هند نمیباشد ودر هفت سال یکبار میزاید ومدت حمل
آن یکسال میباشد وبهترین اجزاء آن دندانست که عاج نامند سرد وخشک بسیار وحابس اسهال ونزف الدم وبستن آن

چنانکه جمعی نقل [illegible]

بر عضوى كه استخوان شكسته در آن باشد جاذب آن و معين اخراج آن و خوردن آنرا تا يكهفته با شراب و فرزجه
آنرا بعد از طهر جهة حمل عاقره مجرب دانسته اند و شرب آن با آب بودنه مانع از دياد جذام و سوهان كرده آن كه نشانده
عاج نامند بقدر دو درهم كه هر روز با آب عسل بنوشند مقوى قوت حافظه و فهم و رافع درد پهلو و مفاصل
و ضماد سائيده آن بامثل آن براده حديد جهة بواسير مفيد و تعليق آن بگردن انسان و مواشى كه در بار حيوانات سياهى
بسته باشند مانع ضرر وبا و طاعون و خوردن بول آن كه زن عاقره ملد انكه بولد فيل است ديسقوريدوس
بجهة حامله شدن مجرب دانسته است و فرموده كه زهره آن با خون سنگ پشت و تخم آن ترياق جميع سموم و مار گزيده
گويد تعليق پوست آن دافع تب ربع و نافض است و فرزجه سرگين آن مانع حمل و بخور آن دافع تبهاى مزمن و گريزاننده
هوام و طلاى آن دافع كلف و آثار قمل و سوختن آن جهة سعفه رطبه و التيام زخمها مفيد و فرزجه خصيه آن
در اعانت حمل قوى الاثر و خوردن يك قيراط آن با آب كاسنى رافع زرب و اسهال مزمن است **فنجى** اسم يونانى
سداب است **فيلزهرج** بمعنى سم الفيل است و آن قسمى از لوف الكبير است كه حضض هندى عصاره آن و قاتل فيل است
فيلجوش قسمى از لوف الكبير است و آنرا لوف الجعد نامند **فيند** و **فينل** و **فينج** حجر الفتيله است
فيطس سنك اراست **فيقن** اسم يونانى قرطمست **فيقرا** لغت يونانى و بمعنى تلخ و آن صبر سقوطرى است
فيقراغيون قرطم برى است **فيقس** اسم يونانى عفص است **فيقعس** حومانر است **فيطل** شاهترج است
فيهق اسم اندلسى اثلة السوداست **فيفا** اسم عبرانى انجر است و بسريانى **فيشا** نامند **فيقراطيون**
اسم يونانى عنصل است **فيارس** اسم يونانى سعد است **فيناسيوس** اسم رومى اصابع هرمس است **حرف القاف**
مع الالف ه **قاقله** بفارسى هيل نامند كبار و صغار ميباشد كبار آنرا غلاف بقدر جوز بوا و مثلث و سياه است
و دانه آن مايل بتدوير و صغار آنرا غلاف سفيد و دانها ريزتر و هر دو با عطريت و تندى و تلخى اند و نبات آن بقدر دو
ذرع و برگش عريض و باخشونت و تند بوى و ثمرش در شاخها متفرق ميباشد و از هند خيزد و كبار را ذكر و صغار را انثى
گويند و قوت آن تا ده سال باقيست و كبار آن خوشبوتر و در تفريح و ساير افعال قويتر است در دوم گرم و خشك و مسخن
و محلل و هاضم و مفرح و مقوى دل و مفتح سده و باقوت قابضه و ملطف و جالى و خوشبو كننده عرق و رايحه دهان
و جهة رياح معده و احشا و غثيان و قى كردن و درد جگر و سده آن خصوصا با غلاف آن جهة صرع و سنگ گرده
و اغما نافع و مضوغ آن عطسه آرنده و جهة صداع و صرع و جنون مفيد و گويند مضر ريه است و مصلحش شكر
و قدر شربتش تا يك مثقال و بدلش يك وزن و نيم آن قاقله صغار است يا بوزنش كبابه و قسم صغار آن در آخر اول گرم و در
دوم خشك و در تقويت هاضمه قويتر از كبار و مسكن قى و مجفف رطوبت سينه و در ساير افعال مانند كبار و قوة قابضه
آن كمتر از آن و مضر امعا و مصلحش كتيرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش نصف آن كبابه و نصف حب بلسان است
قاطانيقى لغت يونانى و بمعنى كف العقاب است برگ نبات آن مانند مورد و زيتون و ثمرش سوراخ دار و شبيه بسبب
كوچكى و تخمش مانند نخود و بعضى مثل كرسنه و گويند در تعشيق مؤثر است هرگاه با سم تخص و ماده آن تخص داده شود

بعضى

و تعليق آنرا مانع عشق دانسته اند **قاقلى** اسم قبطى است و بعربى غلام و بتركى و فارسى شور نامند نباتيست شبيه
باشنان و اسفند و رطوبت آن بيشتر از اشنان و از آن سبزتر و طعم آن شور و با تلخى و شتر بخوردن آن راغب و موافق
مزاج آنست در دوم گرم و خشك و قليل الغذا و آب آن بقدر يكوقيه تا نيم رطل با آب مويز و شكر سرخ مسهل زرداب و مدر
بول و حيض و مفتح سدد و جهة ضعف معده و ترهل و درد كمر نافع و تازه آن مدر شير و محرك و مقوى باه است
قانص بفارسى چينه دان و سنگدان نامند و طيور را بجاى معده است و بهترين آن از اردك و مرغ پروارى است
و بعد از اخراج عصبهاى آن كثير الغذا و مولد خون صالح و رافع خفقان و دير هضم و مصلحش آبكامه و عكس و پوست
اندرون آنرا چون خشك كنند و سائيده با آب سرد بنوشند جهة درد معده و زلق الامعا و اسهال بغايت نافع است
قار بفارسى مشهور بقير است و آن از زمين با آب گرم از چشمها بيرون مى آيد سياه مايل بسرخى و اصل آن بعضى صلب
و برخى سيال ميباشد و با قدرى خاك نيز طبخ ميدهند تا توان بر كشتى و امثال آن اندود و قوتش تا سى سال باقى است
در سوم گرم و خشك و در افعال قريب بقفر و منضج دمل و محلل اخلاط غليظه و لزجه سينه و دماغ و مانع تغير آب و طعام
و فساد هواى وبائى و معين هضم و جهة درد معده و سپرز و جگر نافع و خاييدن آن جهة رفع رطوبت و ثقل زبان و فساد
لثه و ضرر كه بجهة دندان باشد مفيد و ظروف بقير اندوده مدة مديد آبرا مانع تغير است و آشاميدن آب از آن ظروف
مصلح غلظت آب و رافع طاعون و استسقا و شرابى كه در خم اندوده آن ترتيب دهند كم مستى و سريع الخروج تر از بدنست
و خمار آن كمتر ميباشد و اكثار خوردن آن مورث قرحه مثانه و مصلحش صمغ و لعابها و قدر شربتش تا يكدرهم و بدلش قفر است
قاونه اسم روغن منجمد سفيدى است شبيه به پيه و بى بوى و از حبشه و نواحى مى آرند و تخم قاونه نامند و اصل آن
معلوم نيست بعضى نباتى و بعضى حيوانى دانسته اند گرم و مايل بخشكى و محلل رياح و محرك باه و با لعابها و مرهمها رافع
سرفه قديم و درد زانو و تهيگاه و ضعف اعصاب و قدر شربتش تا سه درهم است **قاقم** پوست حيوانى است از موش
بزرگتر و سفيد و دنبال آن كوتاه و سر دنبال آن سياه و لباس آن گرمتر از سنجاب و سردتر از سمور و در خواص مانند
فنك است **قاتل الحيات** و **قاتل السمك** ماهى زهرجت **قاتل الذئب** خانق الذئب است **قاتل ابيه** نزد
بعضى برسياوشان و نزد بعضى قطلب است **قاتل نفسه** شامل كافور و فرفيون و مانند آنست كه بنفسه تحليل و نقصان
پذير باشد **قاتل النحل** نيلوفر است **قاتل النمر** خانق النمر است و نزد بعضى مادريون سياه است **قاتل الكلب**
خانق الكلاب است و گويند عبارت از اذاراقى است **قاتل اخيه** حصى الكلب است **قاتل العلق** نوعى از انا غلس است
كه شكوفه آن كبود باشد و نزد بعضى نوعى از زرنيخ است **قاطر** دم الاخوين است **قاناليا** اسم يونانى
بقلة الاوجاع است **قارن** اسم يونانى كوريا است **قاقيا** اقاقيا است **قاره** سطاخيس است **قاطورن**
اسم يونانى نوشادر است **قاسنى** اسم تركى بادزهر است **قاميش** اسم تركى قصب است **قارنى يارق** اسم تركى
بزرقطونا است **قار** اسم تركى ثلج است **قاوون** اسم تركى بطيخ است **قاربوز** اسم بطيخ هنديست **قارن**
اسم تركى دمست **قابوق** اسم تركى قشر است **قادج** اسم فارسى فطر ماكول است **قارا** اسم تركى مصل است

مع الباء ٥ قبج بفارسی کبک و بترکی ککلیک نامند در دوم گرم و خشک و کثیر الغذا و سریع الهضم و مبهی
و لطیف و مولد خون صالح و حابس اسهال و جهت فالج و لقوه و امراض بارده دماغی و جگر و معده و سینه و احشا نافع
و در مزاج محرور و هوای گرم و با شراب مصدع و مورث خارش بدن و مصلحش سکنجبین و تمر و ترشیها است و شربتش یکمثقال
مغز سر آن با نیم مثقال صندل جهت یرقان و یکمثقال شکر خام آن جهت صرع و زهره آن جهت تقویت و جلای بصر و بیاض
و شبکوری و جرب چشم و بلع و ارید و شکر با التوتیا جهت بیاض و جرب مجرب و ضماد آن بر چشم با روغن زیتون بالتوتیا
جهت نزول آب و سعوط آن در اول هر ماه یکبار جهت قوت حافظه و رفع نسیان مفید و بیضه آن که در سرکه غنصل پخته
باشند جهت درد شکم و مغص و بخته آن در غیر سرکه مورث فصاحت و صافی آواز و رافع سرفه و خام آن با کندر مسمن بدن
و اکتحال خون خشک کرده آن با زجاج سفید جهت جرب و ناخنه نافع و خاکستر پر آن محلل اورام صلبه و طلای سرگین آن
رافع کلف و نمش است قبیطه ناعلف است قباق اسم ترکی قرعست قبلاز اسم ترکی تمر است مع التاء
قتاد بتاء مثناه اسم خاری است که بفارسی گون نامند و نوار یوفسی از آنست و بفارسی قیچ گویند کثیرا صمغ آن است
و مذکور خواهد شد و در دوم گرم و خشک و آب آن جهت سرفه و ضیق النفس و طلای آن با عسل جهت رفع آثار جلد
مفید است قت رطبه خشک است قیل الرعد سلوی است مع الثاء ٥ قثاء بثاء مثلثه اسم عربی
خیار زه است که خیار دراز و خیار چنبر نیز نامند و در بعضی مکان طول آن بقدر ذرعی میشود در آخر دوم سرد و تر
و جوف آن مسکن حرارت و تشنگی و سنگ گرده و مثانه و جهت التهاب معده و جگر مفید و لطیفتر از قند و سریع الهضم تر
از آن و تخم آن مدر بول و مفتح و جالی و قویتر از تخم قند و پوست و گوشت آن مولد ریاح و قولنج و جالی و قویتر از
تخم قند و پوست و گوشت آن مولد ریاح و قولنج و دیر هضم و خلطی که از آن بهم رسد مستعد عفونت و در اکثر افعال مانند
قند است و مصلحش عسل و مویز و رازیانه و شرب برگ آن جهت سگ دیوانه گزیده و خشک کرده آن جهت اسهال صفراوی
مفید است قند اسم عربی خیار است و در شیراز خیار بالنگ گویند و در خراسان بادرنگ نامند در آخر دوم سرد و تر
و مسکن حرارت صفرا و خون و التهاب احشا و رافع تشنگی و مفتح سدد جگر و مدر بول و مخرج حصاة غلیظتر از قثاء
و رافع ضعفی که از اسهال مفرط حاره بهم رسد و جهت تبهای تند و یرقان و دردسر نافع و آب آن تا چهل و پنج مثقال با شکر
مسهل مره الصفراء ای که در معده و امعا باشد و آب خیار زه ترش رسیده در اسهال قویتر از آب نارسیده آن و چون
قدری قرنفل در آن خیسانیده روز دیگر صاف کرده با ماء العسل بنوشند جهت نیکویی رنگ رخسار و تفتیح سدد و تحلیل
مواد حاره نافع و رافع خفقانست در یکروز و نطول آب آن مانع تولد قمل و ضماد کوبیده جرم آن جهت جرب و حصف و
شری و خارش بدن و نرم کردن خشونت جلد و التهاب معده و احشا و دردسر و اورام حاره مفید و خوردن ده مثقال آن و نیم
از پوست خشک آن جهت عسر ولادت بغایت مفید و مضر مبرودین و خام کننده غذا و مولد خلط خام و درد تهیگاه
و چون در معده فاسد گردد مولد خلط سمی و مصلحش نانخواه و معاجین حاره و عسل و بوییدن خیار جهت انتعاش
روح حیوانی و دردسر حار مفید است و ترشی خیار سرد و مطفی حرارت و بسیار دیر هضم و با طعام و بعد از آن مضرات

وتخم

و تخم خیار سردتر از تخم خیار زه و مدر بول و مخرج جنین و صفرای سوخته و بادرار و رافع تبهای حاره و ورم جگر و سپرز
و درد شش و قرحه آن که از حرارت باشد و ضماد آن با بوره و عسل محلل اورام جلد است و مضر انثیان و مصلحش
کثیرا و بدلش تخم خیار زه و شربتش تا پنج درهمست و روغن خیار که مانند روغن کدو ترتیب میدهند در افعال ضعیفتر
از روغن کدو است قثاء الحمار بفارسی خیار دشتی نامند بقدر بلوطی و بسیار تلخ میباشد و نبات آن ساق دار
و غیر مفروش بر زمین است و برگش کوچکتر از برگ خیار و با خشونتر و با زغب و گلش بزرگ و سفید و منبتش خرابها
و مواضع ریگدار و قویترین اجزای آن عصاره ثمر آنست که افشرده با قدری صمغ یا نشاسته آمیخته قرص کنند و
قوتش تا ده سال باقیست و غیر مغشوش آن املس و بغایت تلخ و بمقاربه شعله میسوزد و بسیار سفید میباشد
و نزدیکترین آن که آتشی رنگ و خشن است در سیم گرم و خشک و مسهل مره السودا و بلغم خام و زرداب و مقیی قوی
و منقی دماغ و رافع استسقا و سرفه بارده و ربو و ضیق النفس و ریاح غلیظه و سپرز و یرقان سیاه و سنگ گرده
و بواسیر و فالج و لقوه و صرع و کزاز و صداع بیضه و خوزه و درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و حمول آن مدر
حیض و قاتل جنین و قدر شربتش از دو قیراطست تا شش قیراط و مضر محرورین و ابدان ضعیفه و مقیی بافراط
و مصلحش در افراط قی سویق الشعیر با آب سرد و سکر است و میوه‌های قابضه و در افراط اسهال مجمر آتشی و جلوس
در آب سرد و آشامیدن قوابض بارده است و شرطست که با ادویه مناسبه طبع و فعل آن استعمال نمایند مثل مقل
و دارچینی و صبر و ترید و انیسون و نمک هندی و ماء العسل و رب انگور و زعفران و اقسام صموغ و روغنها و با سقمونیا
و حنظل استعمال آن جایز نیست و طلای آن با عسل و بدستور با روغن زیتون محلل ورم حنجره و با سرکه جهت کلف
و آثار و ثالیل و قوبا نافع و آب آن جهت تنقیه معادن و ثبات و بیاض آن مجرب دانسته اند و بیخ آن در تخفیف قویتر
از سایر اجزا و ضماد مطبوخ آن با آرد جو محلل جمیع اورام بلغمی و رافع بهق و آثار و جرب متقرح و قوبا و باعث البطء
کشاینده دمل و مطبوخ آن در سرکه رافع نقرس و با میفختج و امثال آن جهت درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و استسقاء
محمی بغایت موثر و مدا و متر شربتش طبیخ و برگ بیخ آن رافع جذام و هیجده قیراط از آن مسهل بلغم و مره الصفرا و بهترین
ادویه استسقا است و قدر شربت طبیخ آن تا سه وقیه و حقنه بطبیخ آن جهت عرق النسا و مضمضه آن جهت درد دندان
بارد و سعوط آن با شیر دختران جهت دردهای مزمن مفید و ضماد تخم و کل آن جهت مفاصل مزمن نافع و قدر شربتش
تا یکدرهم و باید با آرد جو و کثیرا بنوشند و روغن قثاء الحمار که آب آنرا با مثل آن روغن زیتون بجوشانند تا دفع آب
کرده و با ثمر تازه آن دفن کرده با روغن زیتون دو وزن آن چهل روز در آفتاب بگذارند بسیار گرم و محلل قوی و مدر
حیض و مخرج ولد و رافع کلف و شور و کرم گوش و گرانی سامعه و ریاح آن و با تخم کتان مجفف بواسیر و قدر شربتش
تا یکدرهمست قثاء النعام حنظل است قثاء الکلب ثمر کبر است و در اینجا مذکور میشود قثاء هندی
بلاست و نزد بعضی خیار شنبر است قثاء الحیه زراوند طویل است و نزد بعضی حنظل قثاء بری قثاء الحمار است
مع الجیم ٥ قجی اسم ترکی کیاه خردل بری است مع الدال ٥ قدید اسم جمیع چیزهای خشک و مراد

ازمطلق آن گوشت قاق و قدید جمیع لحوم بخلاف طبع وخواص اکثر آنست و زبون تر از غیر و مولد خلط غلیظ
سوداوی و مورث جوششها و قولنج و بحوابی وحکه و قدید گوشت حیوان وحشی جهت استسقا موافق است هرگاه در
سرکه خیسانیده باشند و مصلحش قوی قدید خیارست و روغنها و شربتهای سرد و تر قدمیا اقلیمیا است قدم
الملك خیارزیت قدلح بهار نارنجست و نزد بعضی شکوفه رطبه است قدح نوعی از ابروفت قدومه
بلغت اصفهان نودری است مع الراء ٥ قردمانا معرب از قردمون یونانیست گیاه آن شبیه بنبات بابونه و
شاخهای آن بسیار متفرق و کج و کم برگ و از بابونه بزرگتر و بیخش قویتر و گلش سفید مایل بکبودی و دینه و تخمش
دراز و باریك شبیه بکرویا و از آن درازتر و با تلخی و تند بوی و نوعی بری کرویا است و مستعمل تخم آنست در سیم گرم
و خشك و تریاق سموم بارده حیوانی و قاتل اقسام کرم معده و منقی سینه و رافع قولنج و ریاح غلیظه و سده جگر
و سپرز و فواق و سرفه کهنه و ربو و صرع و عرق النسا و فالج و درد کرده و کوفتگی اعضا و باهی و بیخ غار مفتت حصاة
و طلای آن با سرکه رافع جرب و حکه و مجربست در جمود و تجویز آن قاتل جنین و مضر سپرز و مصلحش افسنتین و انیسون و
قدر شربتش یك مثقال و بدلش اذخر است با حماما قرنفل بفارسی و ترکی میخك نامند و آن شکوفه درختیست و اصل
نبات آنرا احدی مشاهده نکرده و مخصوص جزایر چین است که از سواحل دریا جمع میکنند و قسم نر آن بشکل دانه
زیتون و قسم ماده بشکل یاسمین است و تند بوی و سیاه و با عطریت قوی و تلخ در سیم گرم و خشك و مفتح و محلل
و مقوی دل و معده و جگر و اعضای باطنی و دماغ و باه و هاضم و مفرح و رافع قی و غثیان و استسقا و علل سوداوی
و بلغمی و تقطیر البول و سلس البول و ریاح غلیظه و امراض بارده رحم و زلق الامعاء رطوبی و نزلات متواتره و بد
بوئی دهان و فالج و امراض بارده دماغ و وحشت و وسواس و خفقان و تمید رحم آن با شیر تازه بشرط مداومت قبل از جماع
محرك باه و مداومت بکید رحم آن در وقت طهر زنان باعث حمل ایشان و فروبردن یکعدد از قسم نر آن هر روز موجب
منع حمل و اکتحال آن جهت سبل و قوه باصره و غشاوه و طلای آن بر احلیل ملذذ جماع و مقوی فم رحم و بریان فوخ
جهت سکته و سده دماغی و نزلات بارده مجرب و سعوط و نفیخ آن همین اثر دارد و عرق قرنفل که یکجزء آنرا با
یکجزء آن کاسنی و مثل آن گاوزبان و نصف جزء تمول که مجموع را سائیده باشند و تنقیه بگلاب نموده تقطیر کنند
در جمیع افعال قایم مقام خمر و تریاق سموم و مقوی حواس و مفتح و جهت تعدیل اخلاط و رفع استسقا و امراض
بارده بیعدیلست و شراب آن که یکجزء آنرا با شش دهجزء آب انار بی و یکجزء عسل مخلوط نموده در شیشه کرده یکهفته
در سرکین اسب دفن نمایند بمراتب از خمر قویتر و چون همین شراب را با شکر بقوام آورند جهت امراض بارده و ضعف
و گویند قرنفل مصدع و مضر ریه است و مصلحش صمغ و قدر شربتش تا یك مثقال و بدلش دارچینی و نصف آن کبابه است
قرنفل بستانی قرنفلکت قرفه اسم جنس پوست هر درخت و چوب آنست و مراد اطبا پوست درخت
خاصی است قسمی از آن خوشبو و سطبر و سیاه مانند پوست قرنفل و در بوی شبیه بآن و آنرا قرفة القرنفل نامند
و قسمی مایل بسرخی و در سطبری کمتر از قرفة القرنفل و شیرین تر از آن و در بوی شبیه بدارچینی است و قرفة

الدارچینی گویند و نزد بعضی پوست درخت دارچینی است و جمعی غیر آن دانسته اند و قسمی مخطط بخطوط و قسمی
سفید و زود شکن میباشد و بهترین اقسام قرفة القرنفل است و بولس گوید در افعال ضعیفتر از دارچینی است
و جمعی آنرا قویتر از دارچینی دانسته اند و قرفة القرنفل در مزاج و افعال مشابه قرنفل است و از آن ضعیفتر است
در آخر دوم گرم و خشك و مقوی اعضای باطنی و در تقویت معده و جگر سرد قویتر از دارچینی و جهت فالج
و لقوه و صرع و امراض عصب و درد مفاصل نافع و ضماد آن با سرکه دافع جرب و قوباو شربتش تا دو درهم
و بدلش سلیخه است قرنفلیه بلغت مغربی گیاهی است برگش شبیه ببرگ لبلاب و برگ بنفشه و از آن
کوچکتر و ساقش بقدر ذرعی و با شعبها و با خشونت و گلش بنفش مایل بسفیدی و در بوی شبیه بقرنفل
و بیخش مانند خربق سیاه و در بوی شبیه بدارچینی و در مواضع نمناك و سایها و اکثر با درونج میروید در
دوم گرم و خشك و محلل ریاح و مغص و رافع صرع و بوییدن آن جهت زکام و آب طبیخ آن جهت عسر النفس
و سرفه رطوبی و عسر البول و جلوس در طبیخ آن جهت احتباس حیض و ضماد برگ آن جهت صرع و ورم ریحی
و رطوبت چشم و ابتداء غرب و ورم پستان و رفع انجماد شیر آن مفید و خوردن بیخ آن جهت احتباس حیض و
اخراج جنین و با شراب جهت گزیدن هوام و ضماد مطبوخ آن در آب جهت کوفتگی اعضا مفید و روغنی که در آن
جوشانیده باشند جهت لوزه و کزاز مفید و آن مضر محرورین و مصلحش بنفشه و قدر شربتش یکدرهمست
قراقاط بلغت ترکی اسم ثمر درختی است بقدر فلفل و در ترشی شبیه بزرشك و در افعال قریب بآن و ظاهرا
نوعی از آن باشد و در بغدادی اشتباه نموده آنرا زقال دانسته اند و زقال اسم فارسی قرانیا است قراصیا
اسم رومی است و بعربی حب الملوك و بفارسی آلوبالو نامند و گیلاس قسم شیرین آنست و آلوبالو در دوم سرد
و در اول خشك و قابض و مسکن تشنگی و حدت خون و صفرا و مقوی معده و رافع غثیان و التهاب و دانه
آنرا چون شیره گرفته با عشر آن داربانه بنوشند جهت سنگ مثانه و حرقة البول بیعدیل و خشك آن قابض
و چون مغز دانه آنرا با پیه کهنه نرم کوبیده فتیلهای باریك ساخته در احلیل بگذارند رافع جراحات مجاری بول
و منقی بول المدة و حرقة البول است و گیلاس در اول سرد و تر و ملین طبع و سریع الاستحاله بخلط غالب و محرك باه
محرورین و بعد از طعام مورث تخمه و مضعف معده و جهت خشونت حلق و شش مفید است و مصلحش جوارشات
و صمغ هر دو گرم و خشك و جالی و مغری و در قطع سرفه مجرب و مقوی باه و مفتت حصاة و محرك اشتها و رافع
خشونت حلقوم و التیام دهنده زخمهای باطنی و ضماد آن جهت نیکویی رخسار موثر و اکتحال آن مقوی بصر و رافع
جرب و قدر شربتش یك مثقالست قرة العین جرجیر الماء و کرفس الماء نیز نامند چه در طعم و رایحه شبیه بجرجیر
و در برگ و ساق شبیه بکرفس و در آبها میروید و گلش زرد و با عطریت و تندی است در آخر دوم گرم و خشك
و محلل و مدر بول و حیض و مفتت سنگ گرده و مسخن مزاج و هاضم و مفتح سده و رافع درد پهلو و یرقان
و سپرز و قرحه امعا و حابس نزف الدم احشا و سرخ کننده رخسار و نطول طبیخ آن مسکن لرزه و قشعریره و مصر

سفرا و مصلحش عنابست **قرع** بفارسی کدو و بترکی قباق نامند و دو قسم میباشد یکی را کدوی سبز و دیکری را
رومی کویند مجموع آن در دوم سرد و تر و ملین و مفتح و مدر بول و عرق و مسکن تشنکی و قلیل الغذا و آب
مطبوخ آن و آب خمیر کرفته یکیسبه در آتش نون و تنور کذاشته باشند با عسل و نطرون مسهل باعتدال
صفرا و با فلوس خیار شنبر و ترنجبین و خمیر بنفشه جهت تبهای صفراوی و دموی و با تمر هندی و شکر جهت
اخراج صفرای سوخته و حرارت دماغ و وسواس و جنون و رمد و درد سری که از بخارات حاره باشد و تغییر
مواد کرده و امعا مفید و قدر شربتش تا چهل و پنج مثقالست و خوردن کدو با مزورات جهت تبهای حاره و سرفه
جکر کرم و ترطیب بدن و دماغ موثر و مرغ خروس بچه که با کدو پخته باشند و یا با مغز تخم آن جهت رفع غشی
و تبهای حاره و سمیت اخلاط بیعدیلست و مربای آن جهت مواد سوداوی و تقویت دماغ و تولید خلط صالح موثر
و عبیر عبارت از آنست و مذکور میشود و ترشی آن ملطف و هاضم و مسکن حدت خون و صفراست و اقسام کدو
مولد نفخ و مضعف معده و مسقط اشتها و مضر مواد بلغمی و سوداوی که از احتراق بلغم باشد و باعث قولنج و بی
تنهایی سریع الاستحاله بخلط موجود در معده و با اغذیه منقلب بطبع غالب آن میکردد و هرکاه در معده فاسد
شود مانند خیار مولد خلط سمی است و مصلحش زیره و ادویه حاره و در مزاج صفراوی غوره و سرکه و امثال آن
و ضماد کوبیده آن جهت اورام حاره و التهاب معده و احشا و درد سر حار و رفع بیخوابی و خشکی دماغ و قطور آب آن
با روغن کل جهت درد کوش و ورم حار آن و سعوط آن با شیر دختران جهت سرسام و هذیان و بیخوابی و غرغره آب
آن جهت خناق مفید و سائیده خشک آن جهت سرفه و درد سینه و التهاب صفرا و درد کلو و اکتحال آب کل آن و آب
ثمر کلدار آن جهت رمد و زردی یرقان که در چشم باشد بغایت موثر است و پوست خشک سوخته آن در قطع
نزف الدم جراحات و رفع آکله و زخمها مجربست و با روغن تازه جهت سوختکی آتش و با سرکه جهت بهق و برص و
خوردن آن جهت بواسیر و نزف الدم احشا نافع و چون جوف کدو را بخبث الحدید مملو ساخته بعد از چهل روز آب
آنرا با حنا بر سر زنند خضاب بسیار نیکواست و مغز تخم کدو در دوم سرد و در اول تر و جهت حرقة البول و لاغری کرده
و قرحه مثانه و خشونت سینه و نفث الدم دیر و تبهای حاره و تشنکی و سرفه و قرحه امعا مفید و روغن تخم آن جهت
بیخوابی و یبوست دماغ و مغص صفراوی و سل و تبهای حاره بیعدیل و قدر شربت از مغز تخم آن و روغن آن تا هفت
مثقال و بدلش مغز تخم هندوانه است و روغن کدو که جوف آنرا کوبیده آب آنرا با ربع آن روغن کنجد جوشانیده
باشند تا روغن صرف بماند سرد و تر و مرطب بدن و جهت صاحب دق و مالیخولیا و حرارت و یبوست دماغ
و تشنج یابس و سرفه حار و نرم کردن صلابات بسیار مفید است و چون کدو را پوست جدا کرده با دنبه و پیه کرده
بز بکوبند و بجوشانند تا مهرا شود و چربی آنرا جمع کنند در ترطیب قوی‌تر از روغنی است که با روغن کنجد
ترتیب دهند **قرصعنه** کیاه خاردار دیست و اقسام میباشد و برك اقسام آن مغروش و از میان برکها ساقی
میروید یکقسم را ساق کم دار و خارها در حوالی کرهها و کلش سفید و بخش سطبر و طعمش با شیرینی و اندك تندی

مانند طلع نرذك

مانند طلع نرذك و بفارسی بوم رانامند و در افعال مانند مسد بن است و قسم دوم را برکش بی خشونت و خاردار
و نرم و بسیار و ساقش بقدر ذرعی و از نصف اعلای آن شاخها میروید و از آن قوی‌تر از اولست و قسم سیم را برك
مایل باستداره و بیخش دراز و در سطبری متوسط و سفید و قسم چهارم را برك عریض و مستدیر و ساقش بی
شعبه بقدر ذرعی و مملو از خارهای مایل بکبودی و ظاهر بیخش سیاه و باطن سفید و شبیه بر بهمن سفید و قسم پنجم
آن از اقسام قرصعنه بیضا است برکش و خارهای آن تند و ساقش خشن و قبه آن شبیه بکنکراست و قسم ششم که
قرصعنه جبلی نامند و خارهای آن تند و ساقش خشن و قبه و برکش جلا بر دار و قوی الحراره و در بیت المقدس جهت درد
کمر و مواد بارده مجرب میدانند و قسم هفتم از انواع بیضا او برك عریض و بسیار سفید و بیخش سست و با اندك شیرینی
و در تقویت باه عظیم الاثر است و قسم هشتم را ساق بقدر شبری و نصف و چتری و مایل بسفیدی و شاخها زیاده بر
شش عدد نمیباشد و قبه‌های آن مستدیر و در اطراف قبه خارهای تند و باریك و شش عدد و بیخش دراز و بسطبری
انکشت سبابه و در طعم شبیه بنرذك و از مطلق قرصعنه مراد همین قسم است و آنرا قرصعنه مسد بن نامند و در مازندران
زولنك و در تنکابن شنشاك کویند و کویا مجفف شش شاخ باشد در آخر اول کرم و خشك و تریاق سموم و محلل
صلابات و بلغم معده و مدر حیض و بول و شیر و عرق و سریع الهضم و مفتت حصاة و از اکثر بقول ماکوله بهتر است و آب
آن رافع مغص و احتباس حیض و در دجکر امتلائی و آب مطبوخ آن با شکوه مسکن اورام و جراحات باطنی و مداومت آن
رافع اخلاط فاسده بدن و محلل نفخ و شرب آب آن که با مثل آن سداب طبخ یافته باشد بقدر سی مثقال از بیخ آن
با مثل آن تخم نرذك بغایت محرك باه است و مربای آن با عسل بغایت مقوی احشا و ضماد آن با مثل آن آرد جو رافع قروح
رطبه ساق و ابتداء داء الفیل است و مضر مثانه و مصلحش کثیرا و قدر شربتش یکمثقالست **قرمز** لغت رومی است
و آن حیوانیست در غایت سرخی و بقدر نخودی و مستدیر و بدبوی و در برکهای اشجار متکون میشود و چون بحد طیران
رسد تخمی کوچك‌تر از خردل میکذارد و رنك آن مخصوص ابریشم و پشم است و یکجزو آن ده جزو حریر را بسیار رنکین میکند
و بهترین آن قبرسی است و در بلاد ارمنیه و مواضع دیکر مخصوص اشجار نیست و در سبزها یافت میشود و در دوم سرد و
خشك و شراب آن با عسل تا یکهفته جهت قطع حیض مجرب انسته اند و آشامیدن آن با سرکه تا یکهفته مانع حمل
و ضماد آن با عسل جهت التیام جراحات عظیم و با سرکه جهت شکستکی اعضا و جراحت عصب قوی الاثر است و ذرور آن
مجفف بواسیر و تعلیق آن با ابریشم سرخ رافع تبها و نطول آب مطبوخ آن مانع بهم رسیدن قمل و محلل صلابات و جهت
دراز کردن موی موثر و قدر شربتش دو درهمست **قرقمان** چیزیست مانند مقل و که در جوف اشجار کهنه بهم میرسد خصوصا
درخت خرما و درخت مقل و از آن دو کویند مخصوص درخت مقل است در دوم کرم و خشك و مدر شیر و حابس اسهال و نزف الدم
و ضماد آن با سرکه جهت نرم کردن جلد بدن و سنون آن جهت تقویت لثه و سفید کردن آن مفید است **قرط** بضم اول
و فتح ثانی و طاء مهمله اسم مصری فصفصه است **قرط** بکسر اول و فتح ثانی اسم کراث البقل است و در مصر کراث الماء
نامند **قرظ** بظاء معجمه و فتح اول و ثانی ثمر درخت نوعی از مغیلانست و مذکور شد **قرانیا** اسم یونانی زقالست

قرطم بستانی آنرا بفارسی تخم کافشه نامند و در گیلان تخم کاجیره گویند و آن تخم احریض است سفید و طولانی میباشد
در دوم گرم و در اول خشک و شربت آن مسهل اخلاط سوخته و بلغم لزج و رافع سرفه و ربو و مفتح سده و منجمد کننده شیر
در معده و گدازنده منجمد آن و جهت مالیخولیا و وسواس و جرب و جذام و نیکو کردن رخسار و استسقای لحمی و زقی نافع
و چون یک جزو هم آنرا در نیم رطل شیر تازه حل کرده صاف آنرا بنوشند رافع ریاحین و نزلات و امراض بارده و مقوی باه
و صفی سینه و صوت و سی مثقال از شیره آن با افتیمون جهت امراض سوداوی و با خیار شنبر جهت تبهای بلغمی و با عسل و نطرون
و بادام و انیسون و فلفل جهت تنقیه دماغ و بدن از جمیع اخلاط فاسده و درد مفاصل و شری و بخارات دموی و با
مزوره و ماش و نخود آب منضج و محلل و مسهل بلغم رقیق و سوخته است و حقنه با شیره آن جهت قولنج و امراض دماغی مفید
و جوشانیده آنرا قوت مسهله ضعیف است و مضر معده و مصلحش انیسون و قدر شربتش از ده درهم تا بیست درهم است
و روغن تخم کافشه قریب بروغن تخم کتان و قایم مقام روغن تخم انجره و جهت دبو و تحلیل اورام و اخراج کرم معده نافع
و مضر معده و مداومت شرب آن و تدهین آن مورث بهق و برص یافته اند و قرطم بری شبیه به بستانی یافته اند و ساقهای
آن بی برگ و سفید و در آخر ساق برگ و گل و ثمرش ظاهر میشود و کل آن نزد است در دوم گرم و خشک و در گرمی معتدل
و شرب یک مثقال از برگ و ثمر آن با نیم مثقال فلفل جهت گزیدن عقرب نافع است و گویند مادامی که عقرب گزیده آنرا در دست
نگاه دارد ادراک الم نمیکند و چون بیفکند ادراک مینماید قرون السنبل دوای سمی است و اختلاف در آن بسیار
کرده اند و آنچه از کتب حکمای هند ظاهر میشود آن قسمی از بیش است سیاه و باریک و با درخشندگی و از سعد باریکتر
و درازتر و در ریشه بعضی از سنبل هندی یافت میشود و قسمی از آن سفید نیز میباشد در چهارم گرم و خشک و ضماد آن
با سرکه رافع زخمهای کهنه و روغنی که در آن جوشانیده باشند رافع جمیع دردهای بارده و صلابت اعضا است و ربع
درهم آن کشنده با اختلاط عقل و بول الدمست قرقومعما اسم یونانی ثقل روغن زعفرانست در سیم گرم و خشک
و منضج و مدر بول و محلل صلابات و مقوی اعصاب و اکتحال آن جالی بصر و مقوی روح باصره است قراطاغونیون
نباتی است برگش مثل برگ گندم و تخمش شبیه بجاورس و بغایت تند و گویند هر گاه مرد و زن چهل روز قدری از آن ناشتا
تناول نمایند و بعد از آن مباشرت کنند زن بپسر حامله گردد قرطاس بفارسی کاغذ نامند و مراد اطبا از آن
کاغذ مصریست که از ساق بردی و لعاب بشنین ترتیب دهند سرد و خشک و جهت قرحه ریه و سوزش معده و امعا
و با طبیخ سرطان جهت قطع خونی که از سینه آید مفید و خیسانیده آن در آب و سرکه قاطع نفث الدم و اسهال و سوخته
آن جهت التیام جراحات عظیم و تقویت لثه و سعفه و زخمی که در پا از موزه و کفش بهم رسد و نفوخ آن جهت رعاف و سوخته آن
جهت قرحه امعا و بخور آن جهت زکام و اکتحال آن جهت بیاض و دمعه و قرحه چشم نافع و قدر شربتش یک مثقال و بدلش
بردی سوخته و کاغذ کبود سوخته در اکثر امور قایم مقام آنست قرطمان معرب از هرطانست و مذکور میشود
و ابو حنیفه دینوری اسم درختی دانسته شبیه بدرخت خیار و در ساحل عمان یافت میشود و برگ و شاخ آن خوشبو
و شربت خشک آنرا بقدر دو مثقال جهت اسهال مفید دانسته اند قرفیون و قرقیاقیا بدل اسم یونانی

کابرات قریص غذائیست که از لحوم لطیفه مثل ماهی و بزغاله و جوجه و پاچه با سرکه و ترشیها و میوههای تازه
و خشک و ادویه خوشبو ترتیب دهند مسکن حدت خون و صفرا و قاطع بلغم و مضر سوداوی و علاج اعضای تنفس است
قراد بضم اول بفارسی کنه نامند حیوانی است مثل ساس و در بهایم متکون میشود و در طبع و افعال مثل ساس است
قرد بکسر اول و فتح ثانی بفارسی آنرا بوزینه و میمون و کپی نامند و در جمیع خواص قریب با انسان و طلای خون آن
مانع روییدن موی مجرب و سم مخزون که از انسان مخنوق در کتب قدما مرقوم است از آن نیز حاصل میشود و از اسرار
مکتوم است قرنیا بفتح اول و ضم ثانی اسم یونانی نبات الشیخ است و گویند خنفسا است و نزد بعضی لوبیا است
قرنفل شامی قرنفلیر است قریط خرنوب شامی است قرمعا سلحفاة است قرقف خمر غلیظ است
قرن المخزتیت شاخ کرکدن است قرقینو اسم یونانی سرطانست قرافیوس بلغت رومی اشترغاز است
قرنارس بیونانی اسم جوز است قراطن ماء العسل و ساوج است قرفة الطیب قرفة القرنفل است
قروسیون قراصیا است قردامون و قردمانون قردمانا است قردا قرد است قریض بتشدید
داموز الاجزاء است قرصی حسک است قرنفار و قرنباد و قرنفار کوکیا است قراص بابونج است
قرن البحر مرجانست و نزد بعضی کهربا قرول و قروالیون بیونانی بسد است قردامن بیونانی حرف است
قرطم هندی حب النیل است قرنفل بستانی فرنجمشک است قرجان نوعی از قطر است قرمانیون اقحوانست
قرقو اسم یونانی زعفرانست قردامنی حرف الماء است قرقورت سعد است قربوله نوعی از ابلابست
قرقشم اسم ترکی رصاص است قروط اسم ترکی اقط است قراقوط اسم ترکی مصل است قراقوش اسم ترکی
عقابست قراطاریخ اسم ترکی شجره است قرنانفوج اسم ترکی خطاف است قراقاج اسم ترکی دردار است
قراجوک اودی اسم ترکی شونیز است قرقی بکسر اول اسم ترکی صقر است قرقاول اسم ترکی تدرج است قرباغه
اسم ترکی ضفدعست قرساق اسم ترکی فنک است مع الزاء ه قزاح بقاف و زای معجمه اسم مغربی نباتیست
خوشبو و شبیه برازیانه و از آن کوچکتر و شعبه آن بیشتر و متشبک و تخمش مانند انیسون در سیم گرم و خشک
و مدر بول و حیض و مسکن دردهای بارده و محلل ریاح و شاخ و تخم آن در اطعمه باعث لذت آن و چون آب طبیخ آنرا
تا ربع رطل با شکر بنوشند در تحلیل ریاح و درد احشا مجرب دانسته اند قزح بکسر اول اسم عربی تخم پیاز است
قزاز زجاجست قزدیر رصاص ابیض است قز اسم کرم ابریشم است قزلاق اسم ترکی قبره است قزل
بکسر اول و ثانی اسم ترکی ذهبست مع السین ه قسط بیخی است شبیه به بیخ لفاح و از نواحی هند خیزد و بنابر
مغشوش و بیساق و برگش عریض و سه قسم میباشد یکی شیرین و سبک و سفید و با عطریت و قسط بحری و عربی نامند و قسمی
مایل بسیاهی و سبک و سطبر و کم بوی و تلخ و آنرا قسط هندی گویند و قسمی مایل بسرخی و سنگین و در وزن شبیه
بچوب شمشاد و خوشبو و بی تلخی و از مطلق آن مراد قسط شیرین است و بهترین آن سفید تازه کرم نخورده که اندک
زبان را بگزد و قوتش تا چهل سال باقی است و فرق در میان آن و راسن آنکه قسط شامی را نامند عدم عطریت راسن و علم

قبره است

کزندگی زبان وصلابت آن در سیم گرم وخشک ومدر بول وحیض وجاذب خلط از عمق بدن وتریاق سموم گزندگی
هوام ومفتح سدهٔ جگر وقاطع اخلاط غلیظ ولزج ومبهی وکشندهٔ اقسام کرم معده ودرد رحم ودرد سینه و
شکافتگی عضل وتقویت معده وجگر ودردهای مزمنهٔ دماغی ومعده وعضلات ومفاصل وتحلیل اورام واخراج
سنگ مثانه وکرده وبا سکنجبین جهت تب ربع وباعسل جهت ربو وضیق النفس وسرفهٔ کهنه ویرقان وعلل سپرز و
استسقا وتشنج وکزاز ورعشه وضد نافع وبخور آن قاتل جنین ورفع وبا وزکام وضماد آن جهت کلف وعرق النسا
ودردهای بارده وبا روغن زیتون جهت رفع لقوه وفالج واسترخا ودرد گوش وسعوط آن جهت درد سر مزمن وذرور
آن جهت قروح رطبه مفید وفرزجهٔ آن مدر حیض وقاتل جنین وطلای آن با سرکه وعسل وقطران جهت داء الثعلب
ونمش نافع ومضر مثانه ومصلحش کل انگبین ومضر ریه ومصلح آن انیسون وقدر شربتش یکدرهم وبدلش نصف وزن
آن عاقرقرحا است وروغن قسط سادج که قسط تلخ را بعد چهار مثقال نیمکوب کرده یکشبانروز در شراب خیسانیده
با چهار مثقال روغن زیتون بجوشانند تا شراب سوخته روغن بماند گرم وخشک ومحلل قوی ورافع برودت معده
وجگر ولرزه وتبهای بلغمی وسوداوی ومقوی موی وقدر شربتش تا هفت درهم است وروغن غیر سادج آن در دستور
مذکور است قنوس اسم یونانی لبلاب کبیر است قنطورن اسم یونانی نباتی است که بالفعل مفقود است ساقش
مربع وزیاده بر ذرعی وبرگش دراز بشکل برگ بلوط واز ساق میروید وخوشبوی وبرگهای اسفل بزرگتر از اعلی ریزه
وگلش زرد ودر بوی شبیه بصعتر وتخمش در انتهای ساق مجتمع وبیخش باریک وشبیه بخربق ومستعمل از آن برگ
وبیخ است در سیم گرم وخشک وشرب آن قبل از سموم وبعد از آن دافع مضرت آن واز مجربات شمرده اند ومدر بول ومسهل
وهاضم وجهت درد سپرز وضعف جگر وصرع وجنون وقرحهٔ ریه وعصارهٔ آن جهت درد گوش ودرد دندان وطبیخ
غلاف ثمر آنرا جهت قی مفرط مجرب دانسته اند قسب اسم حجازی خرمای حشک است که بکمال نرسیده باشد گرم
وخشک ومسکن تشنگی بلغمی وقاطع اسهال رطوبی ومحلل مواد سینه ودیر هضم وقلیل الغذا ومصلحش گردکان
بوداده است قس لبلابی بحری است برگش مشبک وریزه وساقش باریک وشرب برگ وشاخ آن مدر بول وحیض
وفرزجهٔ آن مخرج جنین وسعوط عصارهٔ آن جهت عفونت خیشوم وآبپخت آن با سرکه جهت گزیدن رتیلا نافع است
قسولیدون کاکنج است قسطس اسم جنس قسط است قسط شامی واسن است قسط المر وقسط
هندی وقسط چینی قسط تلخ است قسط رومی وقسط الحلو ورومی وعربی قسط شیرین است
قسیوس حنین بن اسحق گوید لحیة التیس است کبر است قسطیر رصاص ابیض است قسطوروین
وقسطوره جندبیدستر است قسیطوس زنجار است قسا سلیخه است قسطل اسم جنس پوست اشجار است
واثمار وبزور است وبعضی را اعتقاد آنکه اقسام آن غذائیت ندارند وقابل هضم نیستند قشمش معرب از — مع التمر
کشمش فارسی است ودر زبیب خواص آن مذکور شد قشار اسم اصطلاحی پوست حب المحلب است نزد اهل بغداد
قشار الکندر صفایح باریک کندر است شبیه بپوست وآنرا از کندر لطیفتر دانسته اند قشر البیض

پوست تخم مرغ است ودر بیض مذکور شد قشره باصطلاح مصر پوست درخت دارشکست مع الصاد ه قصب
بفارسی نی وبترکی قامیش نامند واقسام میباشد هندی آن که بانس نامند غیر مجوف وباقی اقسام مجوف اند و قصب
فارسی نی بنر است که در غیر آبها میباشد واجامی مخصوص آبهاست وقلم ونیشکر از اقسام آنست وعکرش که قسمی از
نیلاست چون در زمینهای آبدار پی ورش یابد نی میشود واقسام نی در دوم سرد وخشک وسوختهٔ آن گرم وبیخش
قوی تر وبااندک حدت وضماد تازه کوبیدهٔ آن جاذب پیکان واستخوان وخار از بدن وبا سرکه مسکن درد کمر وضماد برگ
تازهٔ آن جهت اورام حاره وبارده وباد سرخ وشرب سائیدهٔ آن با عسل جهت سرفه وسوختهٔ آن بقدر دانگی مفتح سدهٔ
زهره ومضر شش ومصلح آن کتیرا وقند است وضماد سوختهٔ آن جهت جرب وحکه وزخمهای چرکدار وسنون آن
جهت جلای دندان وسیلان خون لثه مفید وطلای بیخ سوختهٔ آن با پوست آن با مثل آن حنا جهت رویانیدن موی
وتقویت آن وطلای تبرهٔ نافع واکتحال رطوبتی که در برگ نی جمع میشود جهت بیاض عین از مجربات است وترش کردن برگ
نی فارسی که آب بر آن بپاشند جهت صاحبان تب حاره ورفع شدن گرمی هوا وفساد آن مؤثرات وشکوفهٔ آن جهت
گزیدن عقرب واخراج کرم گوش بعدیلست قصب السکر نیشکر است در اول گرم ودر دوم تر وآب آن مسمن بدن
ومفتح سده وملطف خون ومنقی مثانه ومدر بول ورافع خشونت سینه وسرفه ومحرک باه وملین طبع ومهیج قی وقاطع
التهاب معده ومولد نفخ ورياح وپختهٔ آن که دو سه جوش داده باشند نفخ آن زایل میشود وقی کردن با آب نیشکر منقی بدن
واکثار خوردن غیر مطبوخ آن مفسد اشتها ومضر پیران ومصلحش انیسون است قصب الذریره نباتیست زیاده
شبری وباریک ومجوف وبیرون آن سرخ مایل بزردی واندرون آن سفید مملو از چیزی شبیه بپنبه وساقش پرگره
واز قلم باریکتر وخوشبو وقابض وتند وتلخ در دوم گرم وخشک وملطف ومدر بول وعرق ومفتح سدد ومقوی دل وجگر
ومعده ورافع خفقان واستسقا ودرد سینه وجگر ورحم وعسر بول وتقطیر البول ومحلل اورام والتیام دهندهٔ شکاف
عضل وطبیخ آن با تخم کرفس جهت جنون وامراض گرده ورفع سرفهٔ مزمن ووجع الفؤاد بارده وجلوس در طبیخ آن جهت درد رحم
واستنشاق دود آن جهت سرفهٔ رطوبی مجرب وذرور آن جهت خوشبوئی رایحهٔ زیر بغل وعرق وشکستگی اعضا نافع
واکتحال آن جهت جلا وتقویت بصر نافع ومضر گرده ومصلحش انیسون واستعمال آن با صمغ البطم بهتر از سایر چیزهاست
وقدر شربتش تا دو درهم وبدلش عدس المراست وبدستور اظفار الطیب قصدیر رصاص ابیض است قصد اسم عربی
عوسج است قصیصه بودری است قصب بوا قصب الذریره است قصاص بضم اول قسمی از خلر است رقیق
الغلاف وکوچک دانه وبسیار سفید وخواص خلر مذکور شد مع الضاد ه قضاعه بضاد معجمه بفارسی آنرا سگ
آبی نامند واکتحال وضماد آن جهت تاریکی چشم بعدیلست قضم قریش حب صنوبر صغار است قضب وقت
رطبه است وبهر چه تعلیف کنند اسم جنس وشامل آنست قضاعهٔ مصری نوعی از اذان الفار است مع الطاء ه
قطران دو نوع میباشد یکی سیاه وبراق وغلیظ وتند رایحه وآنرا قطران برقی نامند ویکی رقیق وغیر براق وآن
قطران سیال است ونوع اول از درخت شربین وثانی از درخت سدر ودرخت ارز وغیر آن حاصل میشود وطریق عمل

آنست که چوب و شاخهای آنرا قطع نموده بر روی هم چیده چاهی در آن مکان حفر کنند و آتش می افروزند تا مایه آن
در آن جمع شود و بدستور آب سایل اشجار مذکوره را با آتش طبخ میدهند تا منعقد شود و طریق دیگر بعمل آوردن روغن قطران
اینست که دیگی را بر زمین فرو کنند و دیگ دیگر را تیر سوراخ کرده بالای آن میگذارند و دیگر بالای آن دیگ را از چوب
و شاخ که بسیار چرب باشد پر کنند و بالای آنرا با سرگین گاو بپوشانند و آتش زنند تا روغن آن بدیگ پایین جمع شود
و این قسم را در عراق و شام زفت یابس گویند و بهترین قطران نوعی برقی است که از شیرین حاصل میشود و چون سقطین
و یا با سرکه و سفیدی تخم مرغ آنرا سفید میکنند جهت غالیه ها بغایت نیکو است و دخان آن لطیفتر از اصل آنست در آخر سیم
گرم و خشک و حافظ اجساد موتی و مانع عفونت آن و قاتل اقسام کرم معده و جنین و مخرج آن و با قوت تریاقیه و مانع وبا
و طاعون و مجفف و مسخن و محلل قوی و جاذب خون بظاهر جلد آناد و موجب تعفن گوشت زخمها است بدون احداث
وجع و التیام دهنده زخمها است و شراب آن جهت درد سینه و ربو و سرفه بارده و ضعف جگر و رفع سموم و استسقا
و کرم معده و ریاح احشا نافع و فرزجه آن مانع انعقاد نطفه و قطور آن بر دندان دردناک و کرم خورده رافع الم و مخرج
کرم آن و حقنه آن جهت اخراج اقسام کرم معده و ضماد آن جهت جرب انسان و حیوان و کشتن قمل و دفع داء الفیل و دوالی
و استسقا و صداع بارد و حفظ اعضا از ضرر سرما و گزیدن مار و دفع خناق و ورم لهاة و طلای آن بر قضیب جهت
بزرگ کردن آن و منع حمل و با سیرکا و کوهی جهت منع گزیدن هوام و قطور آن با سرکه جهت کشتن کرم گوش و با آب زوفا
جهت درد گوش و دوی و طنین و اکتحال آن جهت بیاض که در قرنیه باشد نافع و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکمثقال و زیاده
از آن کشنده است و بدلش نفط سیاه و جاوشیر است و گویند بوزنش نفط و نیم وزن آن برگ درخت شیریست **قطلب**
اسم شامی نباتیست شبیه بدرخت بیر و برگش باریکتر و ثمرش بقدر آلوچه و بیدانه و بعد از رسیدن شیرین و سرخ میشود
و خوشبو و با قبض و بعد از خوردن آب آن بجای دانه ثقلی مثل کاه از آن میماند در دوم سرد و خشک و ثمر آن تریاق سموم و ضماد
آن بر چشم جهت جمع کردن آب نازله مؤثر و طبیخ برگ آن محلل اورام و جهت جوششها و منع کثرت دمل و نطول آن جهت در کرد
معقد و رحم و دزور آن جهت تجفیف قروح رطبه و ضد سوختگی آتش و ثالیل و صمغ آن اگر یافت شود مانع اسقاط جنین
و حمول آن جهت بواسیر و بخور آن جهت دفع سحر و افسون مجربات مؤثرات **قطن** بفارسی پنبه و بترکی پنبوق نامند در دوم گرم و خشک
و مجفف و شکوفه آن بغایت مفرح و یکوقیه آن قریب باسکار و شربتی که از آن بسازند بقدر بیست درهم آن رافع خفقان
و اختناق رحم و وسواس و جهت ابتدای جنون مفید و ضماد شکوفه آن و برگ آن بدستور پنبه سوخته محلل اورام و رافع حکه
و مانع آبله کردن سوختگی آتش و آب برگ آن قاطع اسهال است بشرطی که با شربت سیب بدفعات تا ربع رطل از آن
بنوشند و پوشیدن لباس آن مسخن بدن و مجفف و پنبه تازه مقوی بدن و موافق صاحبان رعشه و کزاز و فالج
و ضماد برگ آن با روغن گل جهت نقرس بیعدیل و حلو بر در طبیخ آن جهت اختناق رحم و بخور آن جهت زکام و سوخته آن
در قطع خون جراحات مجربست و چون فتیله از آن ساخته یکطرف آنرا آتش زده طرف دیگر را بر ثالیل گذارند بعد یکی
قریب بداغ رسد و سه روز تکرار کنند در دفع ثالیل مجربست و چون شاخ پنبه را در گوش گذاشته طرف دیگر را بسوزانند

آبی که در گوش رفته باشد جذب کند و پنبه کهنه پوسیده رافع گوشت مرده زخمها است و ضماد جمیع اجزاء آن مقوی
معده و محلل ریاح و جاذب خون بظاهر جلد است و مغز پنبه دانه با سکنجبین در محرورین و با دارچینی در مبرودین
بغایت مبهی است و قدر شربتش از شکوفه آن تا هفت درهم و از مغز دانه آن تا پنجدرهم است و روغن آن مبهی و ملطف
و جالی و رافع سرفه و مغص و تدهین بآن جهت امراض بارده بیعدیلست **قطف** اسفناج رومی است و آنرا سرمق
فارسی نیز نامند مانند پودنه بلند میشود و منبتش نزدیک آبها و برگش مایل بزردی و دراز و زود شکن و گل و تخم
آن مایل بزردی و با اندک لزوجت است و بری آن قویتر است از بستانی و رطوبت و برودت آن کمتر از آنست در دوم سرد
و تر و سریع الهضم و رادع اورام حاره باطنی و ظاهری و مولد خلط صالح و موافق جگر حار و صاحبان تب حار و ملین
طبع و ساق آن مفتح سدد و دافع اورام ظاهری و باطنی و با شکر جهت سپرز و سنگ گرده نافع و با ادویه مسخنه غیر
محلله مبهی و مولد ریاح و مصلحش ادویه خوشبو و طلای عصاره و برگ آن رافع جرب و حکه و آثار رشتن جامه
حریر و پشمینه بآب طبیخ آن پاک کننده چرک است بدون تغیر رنگ آن و تخم آن در گرمی معتدل و در اول خشک و مفتح
و مسهل و منقی و محلل اورام باطن و ظاهر و بالخاصیه مبهی و چون تا سه هفته از آب آن بنوشند جهت استسقا مجرب
دانسته اند و جهت یرقان عسر البول و تقطیر البول و ضعف گرده و التهاب احشا و یرقان و رفع سموم و شبها مفید و مصلح
آن در هیجان قی نمک و عسل است و اکتحال آن با شکر جهت جرب نافع و قدر شربتش دو درهم است و تخم بری آنرا چون بقدر
سه مثقال و نیم در بوده مثقال آب بجوشانند تا بنصف رسد آشامیدن آب آنرا جهت اخراج مشیمه بغایت مجرب یافته اند
قطف بحری نباتیست شبیه بعوسج و بیخاد و برگش شبیه برگ زیتون و از آن درشت تر و با اندک شوری و در
ساحل دریا و شوره زار میباشد و انچه در شام ملوخ نامند بهترین اقسام است و نزد بعضی قطف بری ملوخیا است
گرم و تر و مولد شیر و منی و محرک باه و بیخش بقدر دو درهم جهت احتباس بول و رفع مغص و شکاف عضل مؤثر است
قطاب غذایی است که از خمیر و روغن نانهای رقیق کوچک ترتیب دهند از مغز بادام و پسته و شکر و بعد سوراخ
سبزیها پخته و گوشت قیمه کرده جوف آنرا مملو ساخته در روغن سرخ میکنند اقسام آن مولد خون متین و مسمن
بدن و کثیر الغذا و مبهی و دیر هضم و مولد سده است و انچه با سبزیها ترتیب دهند در ترطیب اقوی است و قلیل
الغذا تر از سایر و مصلحش عسل و مصلح اقسام دیگر آن سکنجبین است **قطاة** بفارسی سنگ اشکنک نامند
و بترکی باقری قره گویند و آن مرغیست بزرگتر از کبوتر و مخطط بالوان مختلفه و زردی غالب و در صحرای بی آب
و سنگدار میباشد در آخر دوم گرم و در سیم خشک و مقوی جگر رطب و معده و مفتح سدد و رافع استسقا و ریاح
غلیظ و فالج و برودت احشا و اعصاب و محرک باه و دیر هضم و مولد سودا و مصلح آن سرکه و روغن و مهرا پختن
آن و ادویه خوشبو و سنگدان آن مولد سنگ گرده است و اکتحال خون گرم آن جهت بیاض مفید و استخوان سوخته
آن که با روغن زیتون جوشانیده باشند جهت رویانیدن موی داء الثعلب و کچلی مجرب شمرده اند و باید دو روز از
ذبح آن گذشته باشد تناول نمایند **قطایف** بفارسی رشته خطایی نامند و در اطریه اشاره بآن شد و خوردن

آن با عسل مولد خون صالح و سریع الهضم و کثیر الغذا و مقوی اعضا و موافق ناقهین و ضعیف القوة و چون آنرا با مغز
کردکان تناول نمایند و بعد از آن سکنجبین بنوشند بغایت باعث فربهی بدن میشود **قطونا** کیاه بزرقطونا
و در افعال مثل کیاه بارتنکست **قطاریقیا** اسقولوقندریون است **قطیوس** اسم سریانی سرخس است **قطالا**
تمیمی کوید اسم یونانی دردار است **قطمیر** قشر نوی است **قط** سنور است **قطم** پنیر کهنه است و در قطن
مذکور شد **مع العین** **قعیل** نزد بعضی از اقسام فطر است و نزد بعضی اسم نبطی سقراطیون است و آن بیخی است
بقدر شلغمی مایل بسرخی و با تلخی و کرندکی و برکش شبیه ببرک نرکس و کراث و سوسن در سیم کرم و خشک و در
بعضی افعال شبیه به پیاز عنصل و عصارهٔ آنرا اکر بقدر دو سه درهم با آرد کرسنه خمیر کرده باشند و قرص ساخته
باشند جهت سپرز و جنون نافع دانسته اند و صاحب منهاج کوید نباتی است شبیه به سیاق کنکر و سفید و سطبر
و بی برک و بی کل و بیمزه و با اندک تندی و خشک آن زرد مایل بسرخی میباشد و آنچه تر باشد ماست و سر تناول نمایند
قعال اسم عربی شکوفه انکور است **قعب** اسم عربی و شامل خصی الثعلب و فلفاس است **مع الفاء** **قفر**
اسم جنس قار و عرق الجبال است و انچه شبیه بقیر در تکون باشد **قفر الیهود** دو قسمست یکی در ساحل دریا
یافت میشود که مسمی به بحیرة الیهود است و موضعی که در قدیم کفر امیکفتند و آن جسمی است بنفش مایل بسرخی
و در آن حجر تیز غالبست و از دریا بساحل می آید قسمی از زمین کنار دریا که حفر کنند بهم میرسد و مؤلف تذکره مخصوص
بحر طبرستان و ساحل آن دانسته و انچه از جبال حاصل میشود از اقسام مومیایی عرق الجبال نامند و از قفر الیهود
الطف است و از مطلق قفر مراد آنست و بهترین قفر الیهود سیاه و براق و زود شکن است که بخاک و سنک باشد
و در رایحه شبیه بنفط و این قسم از اجزای تریاق کبیر است و سایر اقسام در سیم کرم و خشک و در افعال قایم مقام زفت
و قیر و قطران و نزد بعضی در منافع نایب مناب عنبر و اکثر خواص آن از مجربات است و شرب آن جهت شکستکی اعضا
و ضربه و سقطه و مزمن و عسر النفس و عرق النساء و کزیدن هوام و رفع اسهال رطوبی و اقسام کرم معده و ریاح غلیظ
شکم و قراقر و تقویت هاضمه و اعصاب و قرحهٔ ریه و اخراج چرک از سینه و ربو و ورم لوزتین و خناق بلغمی و سوداوی
و صلابت رحم و ضعف جکر و کرده و تقطیر بول و بواسیر و با جند و شراب جهت رفع احتباس حیض ما یوس العلاج و با
سرکه جهت خون منجمد در معده و تحلیل آن و ضماد آن جهت تقویت اعضا و با موم و آرد جو و نطرون جهت نقرس و مفاصل
و اورام صلبه و با ادویه مناسبه جهت التیام زخمها و نرم کردن اورام آن و رفع کرم آن و منع ورم جراحات و الصاق موی
زیاد پلک چشم و صاف کردن بشره و نضج خنازیر و رفع برص و ناخن دو با مفید و بخور آن جهت کریزانیدن هوام و مار و بیشتر
و خروج رحم و اختناق آن و نزلات نافع و محرک باه صمغ مصری و غیر است و حقنه با آن و ماء الشعیر جهت قرحهٔ امعا
و سنون آن جهت درد دندان کرم زده و رفع رایحهٔ کریهه دهان و اکتحال آن جهت بیاض و مالیدن آن بر درخت انکور
مانع کرم زدن آن و مضر محرورین و مصلحش سرکه و آب میوهای سرد و بدلش زفت و قیر و قدر شربتش تا یک درهمست
قفز بزای معجمه نبات کشوث است **قفلوط** اسم شامی کراث شامی است **قفد** کمونست **قفورا** کنز عی است

و نزد بعضی قفر الیهود است **قفارس** اسم یونانی کبر است **قفیر** زنجبیل است **قفهص** فیتهر است **مع اللام**
قلقاس نباتیست که نزدیک آبها میروید و در مصر کثیر الوجود است برکش مایل بتدویر است و عریض و بقدر برک
بادام و از یک بیخ چندین شاخ بیساق میروید بسطبری انکشتی و بر هر شاخی یکبرک میروید میباشد و بیخش سطبر تر از زردک
و کوتاه و سایل بسرخی و اندرون آن سفید و با اندک قبض و تندی و لذیذ در اول کرم و در دوم تر و بغایت مسمن بدن
و صالح الغذا و محرک باه و جهت سرفه و خشونت سینه و حنجره و سحج امعا و لاغری کرده و اسهال نافع و نفاخ و مداومت آن
مولد سودا و سده و مصلحش عسل و سکنجبین و ادویهٔ خوشبو و تخم آن در افعال قریب بتخم کرنب و قدر شربتش از تخم آن
دو درهمست و قسمی از قلقاس صلب است و مستدیر میباشد و هر چند طبخ دهند پخته نمیشود و ضماد آن جهت نضج اورام
و ذرور سوخته آن جهت قروح و قلاع و تقویت رستنی موی مؤثر است **قلمیل** نباتیست شبیه بنبات کنب و چوب آن
مایل بسرخی و شاخهای آن دراز و ثمرش مستدیر و بزرکتر از فلفل و املس و بیرون مایل بسیاهی و مغز آن با حلاوت و اندک
لزجیت و پوست و ساق آن قویتر از پوست کنب و کلش مایل بسفیدی و مستعمل از آن دانه آنست و بعضی آنرا حب التمنه
دانسته اند در دوم کرم و تر و بغایت مبهی خصوصاً با نخود و نبات و مسمن بدن و قدر شربتش تا یک وقیه و مصدع و مصلحش
بو دادن آن و استعمال با سکنجبین است **قلب** بیای موحده و ضم اول نباتیست برکش شبیه ببرک زیتون و از آن عریضتر
و بلندی آن بقدر ذرعی و زیاده از آن و شاخهای آن باریک و شبیه باذخر و در اطراف شاخها چیزی شبیه بسیاق
میروید و منقسم بدو قسم میشود و بر آن برکهای ریزه میباشد و ما بین آن برکها دانه آن میروید و صلب و مستدیر و سیاه
و باخشونت شبیه بسنکریزه و منبتش کوهها و زمینهای درشت است در سیم کرم و خشک و مدر و جهت ربو و سرفه و
ضیق النفس و اسهال و فواق و با شراب سفید جهت اخراج سنک مثانه و کرده و احتباس بول نافع و ضماد آن رافع بواسیر
و قدر شربتش تا دو درهمست و بغایت مضعف باه و مصلحش سرکه و روغن زیتون و ادویهٔ حاره و مهرای آن مقوی دل
و رافع خفقان و اکتحال خونابه و رطوبت آن که در حین کباب کردن از آن چکد جهت شبکوری مجرب دانسته اند
قلت بتحریک لام و بتاء مثناة حب القلت است و مذکور شد **قلومس** بلغت یونانی بمعنی اذان الدب است و پنج
صنف میباشد و ماهی زهرج نوعی از آنست صنفی سفید و برکش سفید و نر و ماده میباشد و برک ماده شبیه ببرک کلم
و سفید و عریضتر از آن و ساقش بقدر ذرعی و زیاده بر آن و چیزی مانند پشم بر ساق و برکش ظاهر و کلش مایل بزردی
و تخمش سیاه و بیخش دراز و سطبر و نر آنرا برک درازتر و باریکتر است و صنف دوم را برک سیاه و عریضتر و بزرکتر
از صنف سفید و صنف سیم شاخهای بسیار دراز و بیساق و برکش شبیه ببرک بر و بر سر شاخها قبهای مدور و کلش
زرد طلایی و صنف چهارم را برک شبیه ببرک انجیر و از آن کوچکتر و بیساق و ملاصق زمین و صنف پنجم را برک
بزرک و غلیظ و با رطوبت چسبنده و تند بوی و کلش سفید مایل بسرخی و ساقش زیاده بر ذرعی و آب آن کشندهٔ
ماهی است جمیع اقسام آن کرم و خشک و محلل و جالی و مدر و با قوت قابضه و ریشهای آن در افعال قایم مقام
ماهی زهرج و پنج صنف سفید و سیاه آن جهت منع سیلانات و یکمثقال آن با شراب جهت اسهال و طبیخ آن جهت

شکاف عضل و سرفه نافع و ضماد برك قسم نر آن جهت سوختکی آتش مفید و ضماد برك مطبوخ صنف سیم جهت اورام
بلغمی و ورم چشم و با عسل و شراب جهت شقاق لوس و جراحات و کزیدن عقرب نافع و مضر کرده و مصلحش کثیرا
و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش اناغورس است و ظاهرا قسم پنجم تنباکو باشد والله اعلم **قلی** در اصفهان کهلاه
نامند و در خراسان شخار و در کیلان قلیا نامند و آن از اشنان تازه که جمع کرده بلور انند هم میرسد و از نبات دیگر
و رمرام نیز حاصل میشود و بهترین آن صاف براق و سیاه است و آن جز اعظم صابون است و در چهارم کرم و خشك
و جالی و محرق و شرب یك قیراط که هفت بار در آب حل نموده بر حجر علقم صاف کرده عقد نموده باشند هاضم قوی و بغایت
مشهی و قاطع بلغم معده و رافع قی مایوس العلاج و مقوی معده است و طلای آن زایل کننده گوشت زاید زخمها
و ثالیل و ناصور و بهق و برص و جرب و در رفع بیاض چشم حیوانات بی‌عدیل و یکدرهم آن در همان روز کشنده و در
المليه استعمال آن بانفراده ممنوع است چه آن مورث بیوستی است که رفع آن دشوار است و چون قلی را با روغن
حل کرده بر انکور بپاشند زود مویز میشود و ملح القلی انشاء الله تعالی مذکور میشود **قلد** دار شیشعان است
قلیقی قار است **قلولوس** شبوطست **قلفوط** اسم شامی کراث شامی است **قلولا** غاز است **قلام** بعربی
قاقلی است و نزد بعضی رعی الابل است **قلیغلون** قیقهر است **قلار** اذربو است **قلاری** نوعی از انجیر سفید است
قلی الصباغین قلی است **قلومایس** اسم یونانی ظفر است و آن شجرهٔ ابی مالك است **قلاطالس** اسم یونانی درخت
چنار است **قلوقیشا** اسم عبرانی قرع است **قلقدیس** زاج سفید است **قلقطار** زاج زرد است **قلقند**
بدال و بتا زاج سبز است **قلب النخلة** جمار است **قلقونیا** بیونانی راتیانجست که با آتش پخته باشند و نزد
بعضی صمغ صنوبر صغار و نزد جمعی صمغ صنوبر صغار و کبار است **قلیمیا** اقلیمیا است **قلومزبلاسوس** اسم یونانی
زبد البحر است **قلقلان** و **قلاقل** حب القلقل است **قلعی** رصاص ابیض است **قلاجاره** بلغت اصفهان
عقعق است و بلغت ترکی صقصقان است **قلان** اسم ترکی حمار الوحش است **مع المیم** ه **قمری** مرغی است
از فاخته کوچکتر و بی طوق و بسیار مانوس و نوع سفید آن خوش منظرتر است در دوم کرم و خشك و موافق مبرودین
و مرطوبین و مولد خلط فاسد و اکثار آن مورث وسواس و جذام و مصلحش روغنها و ادویه لطیف و تدهین بروغن
و پیه آن موجب سرعت حرکت اطفال و تخم آن معین نطق ایشان و بودن آن در خانها مبطل سحر و چشم بد است **قمل**
بفارسی شپش و بترکی بیت نامند چون با قلاه را سوراخ کرده دو عدد آنرا جای داده بلع نماید جهت رفع تب ربع
مجربست و چون زندهٔ آنرا در سوراخ احلیل بدوانند رافع احتباس بول است و از خواص آنست که چون مریض قریب
بموت رسد از او گریزان میشوند و چون زن حامله در کف دست گذاشته شیر بدان بدوشد هرگاه در میان شیر حرکت
کند آن زن حامله به پسر خواهد بود و اگر حرکت نکند بدختر و از مجربات است **قمل** بضم اول و فتح ثانی و تشدید آن
کنه بزرگ و ملخ خورد است **قمز** اسم ترکی شیر مادیانست که بنحو مخصوص تربیت آن کنند و در لبن مذکور میشود
قمح اسم عربی حنطه است **قمرون** اسم عربی روبیانست **قمیله** بلغت شام نوعی از دو قو است که آنرا حشیشه

البراغیث نامند **قمر** بلغت اکسیریان اسم فضه است **قمر قریش** و **قمل قریش** قصم قریش است **قماشیر** کاشیر است
قمحه اسم مصری قصب الذریره است **قمیحه** اسم جنس صفوفات است **مع النون** ه **قنابری** در اصفهان موجه
و در خراسان بوعنست و گویند آن شبیه باسفناج است و با اندك تلخی و تندی و بقدر شبری و ساقش باریك و گلش
سفید و ریزه و تخمش در غلافی بقدر نخودی و در هر غلاف چهار عدد و بسیار شبیه بحزدل است در دوم خشك و در اول
کرم و لطیف و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مفتح سدهٔ جگر و سپرز و موافق محرور و مبرود و مقوی مجاری بول و جالی
و قاطع و مقطع و منقی سینه و ریه از اخلاط فاسده و آب آن ملین طبع و رافع یرقان و سعوط آب بیخ آن جهت تنقیه
رطوبات دماغی و خوردن و طلا کردن آن جهت بهق و وضح و کلف مجرب و جهت بواسیر نافع و مولد سودا و مصلحش بخش
آنست با روغن بادام و امثال آن **قنطوریون** اسم یونانی و آن نباتیست صغیر و کبیر و کبیر را غلیظ و صغیر را رقیق گویند
و کبیر را شاخش شبیه بساق حماض و خشن و بقدر دو سه ذرع و پر شعبه و برگش مانند برگ ذردك و در هر شعبه قبهٔ
مایل بزردی و گل قبه کحلی و زغب دار و تخمش شبیه بتخم کاشفه و بیخش سطبر و صلب و سرخ و پر از رطوبات و بسیار
سرخ و با تندی و شیرینی و قبض و منبتش زمینی که آفتاب بسیار تابد و کوهها و پشتها و قوتش تا ده سال باقی است
و در آخر دوم کرم و خشك و عصاره و بیخ آن قویتر از سایر اجزا و مدر حیض و مخرج جنین مرده است و مفسد زنان و
مجفف بلادر و جهت سرفه کهنه و ضیق النفس و فسخ عضل و عصب و شکستکی اعضا و تفتیح سدد و تنقیه دماغ و سینه
در رفع یرقان و استسقا و سپرز و نفث الدم مزمن و درد پهلو و رحم و مغص نافع و ضماد تازهٔ آن بتنهائی و خشك آن
با مرهمها جهت التیام جراحات بغایت قوی الاثر و در سایر افعال مانند قسم صغیر و از آن ضعیفتر و مضر سر و مصلحش
عسل و قدر شربتش تا دو درهم است **قنطوریون رقیق** منبتش نزدیك آبها و شبیه بفودنج و ساقها از هم جدا و
بی‌شاخ و زیاده بر شبری و گلش بنفش مایل بسرخی مانند گلاب بوی و از آن کوچکتر و برگش شبیه ببرگ سداب
و ثمرش شبیه بگندم و بسیار تلخ و بیخش کوچك و بی‌منافع و قوتش تا ده سال باقیست و در اوایل سیم کرم و خشك
و لطیفتر از کبیر و ساق و برگ و گل آن قویتر از عصارهٔ آن و مجفف بلادر و در جمیع افعال قویتر از قسم کبیر و طبیخ آن
که دو مثقال را با هفتاد مثقال آب جو شانیده باشند که بنصف رسیده باشکر و امثال آن بنوشند مسهل
مرة السودا و مرة الصفرا و زرداب و بلغم و رافع ضرر سموم هوام خصوصاً عقرب و صرع و قولنج و درد مفاصل و
امراض بلغمی و مفتح سدهٔ جگر و صلابت سپرز و منقی دماغ و اعصاب و با ماء الاصول رافع عرق النسا و افراط
عمل آن مؤدی باسهال دموی است و ضماد تازهٔ آن جهت قروح خبیثه و التیام جراحات و با پیه جهت ورم زخمهای
تازه و کهنه و با آرد ترمس جهت مفاصل و با آرد جو جهت دردهای حاره و شرب عصارهٔ آن با طبیخ حلبه جهت امراض
سینه و طلای عصارهٔ آن با سرکه جهت درد سر که از آفتاب و شرب خمر بهم رسیده باشد نافع و چون موی سر را
بنوره رفع نموده عصارهٔ آنرا با سرکه طلا کنند جهت رفع قرحه سر و رویانیدن موی مجربست و با شراب جهت
زنبور و با بول سگ جهت ثالیل و با عسل جهت رفع شپش و رشك و با شیر دختران جهت ورم ملك چشم و درد آن

وباآب کاکنج جهت سطبری پلک وجرب وباآب رازیانه وشیر جهت جمیع دردهای کهنهٔ چشم وآثار قرنیه و شعیره
مفید وچون پلک را بر کردانیده وعصاره را با آب انار بمالند درحال رفع جرب آن میکند وباآب مرزنجوش
جهت ریح سبل وقطور آن باروغن خیری وامثال آن جهت ضربان کوش وباآب برگ شفتالو جهت کرم آن وباآب ترب
ومانند آن جهت ثقل سامعه وباروغن نرگس وخردل وسرکه جهت ورم کوش وکری وسعوط آن باسرکه وباآب
عنصل جهت قروح بینی ورعاف خصوصا با اندکی زاج وکافور وآب یخ ومضمضهٔ آن باگلاب جهت رایحهٔ کریهه
دهان وقلاع متعفن وطلای آن باآب جهت شقاق لب وغرغرهٔ آن باآب بارتنگ وعنب الثعلب وعوسج جهت
ورم لوزتین وخناق وباآب طبیخ جوز السرو جهت دندان متحرک نافع وهرگاه عصارهٔ آن موجود نباشد اصل
آنرا سهر ابجنه وآب آنرا بقوام آورند وحمول عصارهٔ تازهٔ آن مدر حیض ومخرج جنین ونطول آن وبخور آن رافع
کزاز ومضر امعا ومصلحش صمغ کثیرا وقدر شربتش از تازهٔ آن یکدرهم تا دودرهم واز خشک سه درهم ودر حقنه
پنج درهم واز عصارهٔ آن یکدرهم وبدلش بوزن آن افسنتین ونیم وزن آن بابونه ونیم مثقال آن تربد ونزد بعضی
بوزن آن پرسیاوشان ونیم وزن آن برگ حنا است وحقنه با طبیخ آن در روغن کنجد جهت درد کمر وعرق النسا
وقولنج بعدیل وضماد کل آن در تسکین درد عقرب گزیده ورفع ضرر گزیدن افعی قوی الاثر است وروغن آن
که آب آنرا با روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند مسخن عصب ومقوی بدن ورافع اعیا وفالج وبهق وعسر
ولادت ورباح ودردهای مزمن است وشربت آن که آب آنرا با شکر بقوام آورند در جمیع امور مذکوره مفید است
قنبیل چیزیست شبیه بریگ مکرر سرخ مایل بسرخی وگویند شبیه است که در یمن بخاک مخلوط کشته بآن شکل
میشود ونزد بعضی تخم نباتیست وجمعی گویند تخم سرخیست در دوم گرم وخشک ونزد جمعی سرد وخشک ومسهل
رطوبات ولزوجات وشرب آن در اخراج اقسام کرم معده وامعا قوی الاثر است ومضر امعا ومصلحش سنج وکثیرا
وذرور آن بغایت مجفف زخمها ورافع جرب ومعفن وقدر شربتش دو درهم است وبدلش خشنیزک است قنفذ
بفارسی خارپشت ودر تنکابن دارموک ودر مازندران ارجی نامند وبترکی کرپی گویند حیوانی است موی آن مانند
خار واقسام میباشد جبلی آنرا دلدل نامند وبری وبحری آن کوچک ومراد از مطلق آن بری است مجموع آن در دوم
گرم وخشک وگوشت آن صالح الغذا ومحلل ریاح وقولنج ومداومت آن رافع جذام وباعث وقوف آن وجهت
استسقا وسپرز ودرد گرده ونقرس ومفاصل وفتح عضل وتقطیر البول وبول در فراش وتحریک باه مرطوبین
وکزاز ولرزی تب ومداومت آن مورث عسر بول ومفسد معده وحکه ومصلحش روغنها وسرکه ومصدع ومضعف
کرده ومصلح آن عسل است باسکنجبین وسوختهٔ بری وبحری آن جالی ومحلل ورافع گوشت زیاد زخمها والتیام
آن وشرب نیم درهم آنرا جهت تب ربع مجرب یافته اند وضماد گوشت آن جهت خنازیر وغدد وپیه آن جهت کلف ونمش
وپوست سوختهٔ آن با زفت جهت داء الثعلب وجگر خشک کردهٔ آن جهت استسقا وذرور زهرهٔ آن جهت رفع
انتشار زخمها وجذام مفید وشرب آنرا باموم جهت اخراج جنین مرده مجرب دانسته اند واکتحال آن رافع بیاضات

وقنفذ

وقنفذ جبلی گرمتر از سایر آن وخوردن آن جهت نقرس بتعدیل وبدستور ضماد گوشت وخون آن وطلای خون آن رافع
چرک بدن وجالی کلف وحمول آن مدر حیض است وگویند در موضعی که خارهای درشت آن باشد هوام نزدیکی نکند
ومار از اقسام قنفذ کوچکتر است وقنفذ بحری لذیذتر از بری وملین طبع ومقوی معده ومدر بول وجلد سوختهٔ آن
جهت جرب وقروح سر مفید است قنب بکسر اول وتشدید نون وفتح آن معرب از کنب فارسی است وبرگ آنرا
بنگ واسرار وورق الخیال وحشیش گویند وپوست ساق آنرا کنب وتخم آنرا شاهدانه وشکوفه وغبار زغبی آنرا
چرس نامند برگش مرکب القوی ودرسیم سرد وخشک وباحرارت لطیفه وبرودت کثیفه ومسکر وبسبب جزء حاره
مفرح ومشهی ومبهی بالعرض وبعد از تحلیل جزء حاره وبقای اجزای بارده مخدر ومضعف حواس وحکمی وکرده ومعده و
ومورث فساد رنگ رخسار واستسقا وبلادت وکسالت وجنون ونکدر روح دماغی واکثار آن قاطع باه ومجفف
منی وشیر بیضها مقوی فعل آن وترشیها مفسد آنست وبری وبستانی میباشد وبری را برگ مایل بسفیدی وبو
آن بازمیشود وتخمش شبیه بحب التمر وقویتر از بستانیست وقطور عصارهٔ آن کشندهٔ کرم گوش وسعوط آن
منقی دماغ وشستن سر باطبیخ آن رافع ابریه وقمل موی سر وضماد مطبوخ بیخ آن رافع اورام حاره ومسکن درد آن
وقدر شربتش از یکدرهم تا دودرهم است وغیر معتاد را زیاده از آن کشنده است وشاهدانه در اول سیم گرم وخشک
ومحلل ریاح ومسکن غثیان ومدر بول وقابض طبع ومجفف منی وبوداده آنرا ضرر کمتر است واکثار آن باعث
قرص امعا واحشا ومصلحش خشخاش وسکنجبین است وذرور کنب پوسیده را جهت جراحات مجرب دانسته اند
وروغن شاهدانه که بدستور روغن بادام گیرند گرم وخشک وجهت درد اعصاب وصلابت رحم ودرد گوش و
رفع اورام صلبه نافع وشرب آن قاطع باه است قنبره بفارسی چکاوک وبترکی قزلاق نامند واز عصافیر
مشهور است کباب آن دافع قولنج ومدر بول وموافق امراض مثانه وگوشتابهٔ طبیخ آن ملین طبع ومضر کرده
محرورین ومصلحش سرکه ومیوه‌های ترش است قندوز اسم حیوان جندبیدستر است لباس پوست آن رافع ریاح
وجلوس بر آن رافع نقرس است قنبیط بضم اول وتشدید نون وفتح آن وکسر بای موحده بفارسی کلم رومی وکلم
کرد نامند مرکب القوی وبارطوبت غلیظه وقوهٔ مفتحه ومحلل ومبهی ومدر بول وبالخاصیه محلل خمار ومولد سودا
ومضعف دماغ ومبخر وردی الغذا ومسدد ودر سایر افعال مانند کرنب ومصلحش مهرا پختن آن در روغن بادام
وزیتون وادویهٔ لطیفه وماشیر آن مانع مستی ونطول طبیخ آن جهت مفاصل مفید وتخم آن مفسد منی است
قناء نوعی از اندرون طایر است ونزد بعضی رطبیل یابسه وبلغت مصری اسم اشق وبلغت مغربی کلج است
قنلس وقنابوس شاهدانه است قنابر اغریا اسم یونانی قنبره است قنه بارزد است
قنیاری بیاء وبغیر یای مثناة تحتانی زنجفر مصنوعست قنطا دم الاخوین است قنطار سادوران است
قندول اسم عربی دارشیشعان است قندس کندر است وحیوان جندبیدستر را نیز نامند است قنقهر نوع از
نیلوفر است قندروز بلغت اصفهان علک البطم است قند شکر طبرزد است مع الواو ۵ قوطلیدون

ابرون و آن نباتیست برکش مستدیر و باندک تجویف و ساقش کوتاه و تخمش متصل بساق آن و پخش مانند زیتون

و باندی و تلخی است مرکب القوی و باقبض و تحلیل و جالی و رادع و شرب برگ آن مسکن التهاب معده و باشراب و

عسل رافع بهیج بدن و ضماد آن جهت اورام حاره و حرارت معده و احشا و شقاقی که از برودت هوا بهم رسد مفید

بیخ آن گرم و خشک و مفتت سنگ مثانه و مدر بول و ضماد عصارهٔ برگ و بیخ آن محلل اورام زخمها و باشراب

وسیع کنندهٔ تقیح جراحات است قواریس زجاجست قوق حجر الرحی است قوقی اسم یونانی و بعضی بخورات

و شامل بخور خوشبو و نزد بعضی جوان جند بید ستر است قوقالس نوعی از دوقو است و نزد بعضی تخم کرفس

بری است قونیا اسم یونانی آب خاکستر است قوشیرا اسم یونانی طباقست قوطوما اذربون بری است

قونیطس ماذریون سیاهست قوسیا قسط است قوماروس اسم یونانی قطلب است قوریون اسم

یونانی کوبره است قوب بضم اول و فتح ثانی اسم عربی قشر البیض است قورالیون اسم یونانی بسد است

قولن اسم یونانی کوبنا است قوقابالس اسم یونانی اجاص است قورونیامیلا اسم سفرجل است قوفین

اسم قرصی است از اجزای مثرودیطوس و شوکران را نیز باین اسم نامند قومانیطس قوقی طین الکرمی است قومی

مر است قور پنبر کهنه است قوشیر گیاه وج است قوزی اسم ترکی حمل است قوزی قلاغی اسم

ترکی حماض است قوز اسم ترکی جوز است قوزقون اسم ترکی غراب اسود کبیر است قوزاوزمی اسم ترکی

عنب الثعلب است قویروق اسم ترکی الیه است قورد اسم ترکی ذئب است قوش دلی اسم ترکی لسان العصافیر است

قویین اسم ترکی ضان است قوم اسم ترکی رمل است مع الهاء قهوه اسم خمر غلیظ است و الحال

متبادر از آن بار درختی یمنی است که در یمن بن نامند بقدر فندق و چون از غلاف مقشر کرده مغز آن منقسم بدو

قسم گردد مایل بسبزی و بعضی بزردی و با عفوصت و سیاهی آن تلخ و غیر مستعمل است و درخت آن شبیه بدرخت

دعو است و غلاف آنرا قشر نامند و بطریق مغز آن بو داده استعمال مینمایند و مزاج آنرا مختلف ذکر کرده اند و

انچه بتجربه و قیاس ظاهر میگردد در گرمی معتدل و خشکی آن غالبست و قشر اول گرم و خشکتر از آن و مجفف رطوبات

و مدر بول و با قوت قابضه و مؤلف تذکره آنرا مفتح دانسته و جهت سرفهٔ بلغمی و نزلات و تسکین غلیان خون

و رفع اعیا و آبله و حصبه و شرای دموی و تقویت معده و منع صعود بخارات بدماغ نافع و اکثار آن مورث بیخوابی

و مضعف باه مبرودین و مضر مزاج سوداوی و مصلحش روغن بادام و پسته و شیرینیها است و چون بطریق نخود

باریک گرم برشته کنند که سیاه نشود جهت قطع اسهال بغایت مؤثر است مع الیاء قیصوم نوعی از

برنجاسف است و در برگ و قبه مانند آن سوای آنکه از ساق برنجاسف شاخها میروید آنرا ساق یک شاخ و اکثر

از یکی بیشتر یک شاخ برمی آید و در انتهای ساق قبه آن چتری و طول ساق آن از شبری زیاده و کمتر از آن نیز میباشد

و بر آن برگهای ریزه مثل ساق زنبق و ساق اماریطن قویتر و برگ اصل آن مفروش بر روی زمین و گلش با

عطریه و مقدار ابجر شبیه برابجر برنجاسف و طعمش تلخ و زرد رنگ است و بجهت این اشتباهات جمعی قیصوم

قیصوم

۱۷۳

را برنجاسف دانسته اند رهیم گرم و خشک و محلل تر از افسنتین و رافع تب و لرز و درد سینه و ضیق النفس و ضرر

ادویه قتاله و ریاح و مفاصل و عرق النسا و قاتل اقسام کرم معده و امعا و بخور و افتراش آن گریزانندهٔ هوام و ضماد

آن محلل اورام و رافع ضرر گزیدن عقرب و رتیلا و حمول آن مخرج جنین و نطول آن جهت صداع بارد و سوخته

آن جهت قطع نزف الدم و داء الثعلب و با روغن بید انجیر و روغن ترب جهت سر عت بر آمدن ریش مؤثر است و مضر

ریه و مصلحش کثیرا و خشخاش و بغایت مضر معده و مصلح آن عسل و شیح و قدر شربتش دو درهم و بدلش افسنتین

و بابونه جست و روغن آن که از برگ و گل آن گیرند محلل صلابات و مدر حیض و مسخن رحم و باعث انضمام فم آن و

رافع لرز و امراض بارده و عصبانی است قیقهن صمغی است شبیه بسندروس و بد بوی و بد طعم و بهندی

دال و بفارسی لعل عنبری و بعربی بیجره نامند و بعضی گویند اسم عبرانی سندروس است در سیم گرم و خشک و مدر حیض

و مخرج جنین و منقی دماغ و با ماء العسل جهت صرع و استسقا و ربو و پیچ و زهو الی آشامیدن آن با سکنجبین

و با آب جهت سپرز و رفع فربهی بدن و سنون آن جهت درد دندان از مجربات است و اکتحال آن جهت ضعف باصره

و رفع آثار چشم و مرهم آن جهت جراحات مزمنه و ناصور مجرب و قدر شربتش ربع درهمست قیشور حجر القیشور است

قیر قار است قیاسوس بعضی گویند یونانی دارچینی است قیض پوست تخم مرغست قیقاس سیسارون است

قینا گیاه خور است قیمولیا طین قیمولیا است قیرس اسم یونانی موم است قیطافوس ترمس است

قیونه قاوند است قیروطی شامل موم روغن است اعم از آنکه ساذج باشد و یا مرکب از سایر ادویه

حرف الکاف مع الالف کافور صمغ درختی است و اقسام میباشد ریاحی آن مایل بسرخی

و شبیه بمصطکی و مسمی باسم پادشاهی است ریاح نام که اول کافور را یافته بود و این قسمی است که بظاهر درخت

بروز میکند و قیصوری آن بسیار سفید و صفایح و صاف و در جوف درخت یافت میشود و کافور موتی از

ریزهای چوب جوف درخت از جوشانیدن آن بهم میرسد و آن تیره رنگ و ناصافست و درخت کافور مخصوص بلاد

سراندیب است و درخت آن در غایت بزرگی میباشد بحدیکه بر سیصد سوار سایهٔ آن گسترده میشود و همیشه سبز

و چوب آن سفید و سبک و پسکوفه و بی ثمر است و از چوب آن جهت پادشاهان سریر میسازند و بالخاصیه هوام

و پشه و قمل و کیک پیرامون آن نمیگردند و گویند سبب کم یابی آن آنستکه از جهت گرمی هوای آن مکان پلنگ و مار

بسیار مجاور آن درختند و آبی که در حین قطع درخت از آن میچکد مسمی بماء الکافور است در غایت تندی و تیزی و غلیظ

و مایل بسرخی و در سیم گرم و خشک و جالی چرک بدن و ظروف و جامه است و مگس نزدیکی با آن نمیکند و رافع درد

استخوان و مفاصل و امراض بارده و مصدع و مصلحش روغن بنفشه است و کافور در سیم سرد و خشک و مفرح

و قاطع نزف الدم اعضا و رعاف و اسهال حاره و عرق و رافع تشنگی و التهاب جگر و قرحهٔ ریه و سل و دق و حرقت

البول و جمیع امراض حاره و مقوی حواس محرورین و تریاق سموم حاره و منوم صاحبان دماغ حار و با مشک و عنبر

مقوی روح حیوانی مبرودالمزاج و سعوط آن با آب کشنیز جهت رعاف و با آب کاهو جهت رفع بیخوابی محرورین و با روغن

کا جهت اورام حاره و سنون آن جهت درد دندان کرم زده و قلاع و ذرور آن جهت قروح خبیثه و ساعیه و با ادویه
مناسب جهت زخمهای حاره و جراحت تازه و قطع خون آن و تسکین درد مجرب و اکتحال آن جهت رمد و طلای آن
جهت درد سر صفراوی و شدة حرارت روح دماغی و ضماد آن بر یافوخ و پیشانی جهت رعاف مجرب و مضعف باه و مولد
سنگ مثانه و اکثار آن قاطع نسل و اشتها و مورث سفیدی موی و مصلحش عنبر اشهب و ادویه حاره خوشبو و بسیار
بوییدن آن مورث بیخوابی و مصلح آن روغن سوسن و گل و امثال آن و قدر شربتش تا یکدانگ است و دو مثقال آن
قاطع باه و مفسد معده و گویند این قدر قاتلست و بدلش دو وزن آن طباشیر و یکوزن آن صندل سفید است و کافور
مصنوع که از موم بقدر دو درهم و حجر التخام ده درهم و روغن بنفشه نیم درهم و قدری کافور ترتیب میدهند فرق
آن با کافور اصلی ثقیلی و چسبندگی مصنوعست شبیه پوست لیمو و ترنجست کاشم اسم فارسی است و یونانی
لیقسطیقون و در دیلم زیره کوهی نامند منبتش کوههای بلند و جنگل دار است ساقش باریک شبیه بساق شبت و برگ
و برگش مانند برگ اکلیل الملک و از آن نرمتر و خوشبوی و مستعمل تخم و بیخ آنست و قوتش تا سه سال باقیست در سیم
گرم و خشک و مفتح سدد و محلل ریاح و منضج خلط خام و مقوی معده و مسهل اقسام کرم معده و امعا و مدر بول و حیض
و تریاق سموم بارده و هاضم و رافع استسقا و رطوبت معده و دردهای بارد و مخرج جنین و اهل روم بجای فلفل داخل
اطعمه میکنند و بسیار ملطف لحومست و جهت عسر بول و احتباس حیض و سنگ مثانه و خون منجمد در معده و مثانه
و سرفه و ربو و عسر نفس و تحریک اشتها و اعانت بر حمل و طلای آن جهت عرق النسا و سایر امراض بارده نافع و مضر ریه
و مصلح آن کثیرا و مضر مثانه و مصلح آن رازیانه و قدر شربتش دو درهم و بدلش زیره و تخم کرفس جبلی و تخم زردک است
کادی اسم هندیست و بعربی کدر نامند و در حوالی عمان و یمن کثیر الوجود و شبیه بدرخت خرما و برگش صلب و قوی
و نرم و طویل و سر برگها تند و ثمرش مانند غلافی و در غلافی چهارده عدد دانه شبیه بخرنوب بدانه ام و شکوفه خرما و بغایت
خوشبو و آنرا کبوره نامند و بعد از شکفتن در روغنها پرورش میدهند و مسمی بدهن الکادی و جهت درد گلو و مفاصل
و ریاح و جذام نافع و کادی در آخر دوم گرم و خشک و نزد بعضی معتدل و مقوی بدن و حواس و با تفریح و رافع خفقان
و اعیا و ماشرا و بثور حکه و مسکن دردهای صعب و شربت آن چوب آنرا کوبیده بجوشانند و آب آنرا بشکر بقوام آورند
جهت آبله و حصبه بهتر از دو است و اهل هند را اعتقاد آنست که چون شربت کادی را بنوشند زیاده بر نه عدد آبله
بر نمی آید و خاکستر آنرا جهت التیام زخمها مجرب دانسته اند و دانه آن مقوی دل و معده و جگر است و رب که از قویتر
از دانه آن و بدلش بوزن آن صندل سرخ و مثل آن بقم است کاکنج بفارسی عروس پس پرده نامند و از انواع عنب
الثعلب است و بستانی آنرا نبات مانند آن و برگش عریضتر و بزرگتر و در قوة مثل آن و سر شاخهای آن نگون و ثمرش
در غلاف سرخی شبیه بمثانه و دانه اش بقدر فندق و بعد از رسیدن سرخ میشود و گل آن سفید مایل بسرخی است
و جبلی را برگ مانند برگ سیب و غبارآلود و سیاه و ساقش با رطوبت چسبنده و نبات آن بزرگتر از بستانی و گل
آن بسیار سرخ و دانه اش زرد مایل بسرخی و در غلاف زردی و منبتش سنگلاخها و آنرا کاکنج منوم و عنب الثعلب

منوم نا

منوم نامند و در تخدیر قویتر از خشخاش و مدر بول و یکمثقال آن منوم و زیاده از آن مورث اختلاط عقل و جنون است
و مراد از مطلق کاکنج بستانی آنست و مستعمل از آن پوست سرخ دانه آن و قوتش تا سه سال باقی است و در آخر دوم
سرد و خشک و مدر بول و رافع امراض بارده گرده و مثانه و قرحه آن و مخرج صفرا بادرار و مصلح حال جگر و رافع ربو
و عسر نفس و اقسام کرم معده و مداومت آن هر روز بقدر یکمثقال جهت یرقان مجرب و بلع کردن هفت عدد دانه آن
بعد از پاکی از حیض جهت منع حمل مجرب یافته اند و مخدر و مصلحش گلقند و قدر شربتش از پوست دانه آن تا پنج درهم و
بدلش عنب الثعلب است کانجی سرکه هندی است و از حبوبات میسازند و بهترین آن از برنج است و طریق آنست
که حبوبات را مهرا پخته صاف نموده در شیشه کنند و تا چهار روز یا زیاده بر آن در آفتاب گذارند و آن جالی و مقوی
اعضا است و مسکن حرارت خون و صفرا و مضر معده و مصلحش عسل و گلقند است کاوزبان اسم فارسی لسان
الثور است کاربا کهربا است کافور یهودی و کافوریه ریحان الکافور است و نزد بعضی کافوریه اسم
القحوانست کافور موتی قسم ناصاف کافور است کافور الکحل زرنباد است کاسلس اسم یونانی جوز
کاسوس خشخاش زبدی است کاسالاون مازریون سیاهست کاشم رومی سیساليوس است کا آس
الحجر قلبست کاجل اسم هندی اثمد است کاونجی اسم هندی شونیز است کان اسم هندی شکر است
کاملون اسم هندی قسمی از ارز است کالاهری اسم هندی ملیله سیاه است کاشیرا اسم هندی عصارا ست
کانر اسم هندی جزر است کارج اسم هندی مطبوخات مسهله و منضج است کال سانوا اسم هندی
سادوران است کابی اسم هندی قنابری است کالی بلغت هندی سیاهست کاجر اسم هندی تخم زردک است
کاکر و ککره اسم هندی سرطانست کای اسم هندی بقر است کاکوندا اسم هندی کثیرا است کالوت
اسم هندی نوعی از بیش است کات اسم هندی کات است کاندی اسم هندی قصب السکر است کاو اسم فارسی
بقر است کاو کوهی اسم فارسی بقر الوحش است و ایل است کاسنی شامی و بستانی اسم فارسی هندبا است
کاسنی دشتی اسم فارسی خندریلی است کاهو اسم فارسی خس است کاورس جاورس است کاجیره و
کاشفه اسم فارسی احریض است کاودانه اسم فارسی کرسنه است کاودارو اسم فارسی جاوشیر است
کاوزهج اسم فارسی حجر البقر است کابیش اسم دیلمی خلر است کاغذ اسم فارسی قرطاس است کاه اسم
تبن است کارتنه اسم فارسی عنکبوتست کاسه شکنک اسم فارسی شقایق النعمانست کاوچشم اسم فارسی
اقحوانست مع الباء کبر نباتیست خاردار و پر شاخ و برگش باریک و غلاف گل آن مثل زیتونی و گلش سفید
و در وسط آن چیزی شبیه بموی و ثمرش که خیار کبر نامند از بلوط درازتر و تخم آن زرد و با رطوبت لزج و در خرابها
و کوهها بسیار میباشد و بیخ آن و پوست بیخ آن قویتر از سایر اجزا در سیم گرم و خشک و مفتح سده جگر و سپرز و قاطع
اخلاط لزجه و مقوی احشا و بهترین ادویه سپرز خصوصا پرورده آن با سرکه و عسل و محلل ریاح و تریاق سموم و مدر
مره السودا و جهت فالج و امراض بارده دماغی و مفاصل نافع و با ادویه خوشبو مثل سنبل الطیب و اذخر و عسل محلل

بلغم سینه و مخرج آن و غرغرهٔ طبیخ آن دافع بلغم اعضای تنفس و ضماد تازهٔ آن رافع فسخ عضل و عصب و خشک
آن رافع قروح خبیثه و با ادویهٔ مناسبه محلل اورام صلبه و خنازیر و با سرکه رافع بهق و قوبا و با آرد
ترمس محلل و رم سپرز و بخور آن دافع بواسیر و مضمضهٔ طبیخ آن با سرکه و خوابیدن آن آن جهت درد دندان
نافع و بطلیوس در کتاب زینت فرموده اند که چون بیخ کبر را نرم کوبیده با مثل آن روغن کنجد و بوزن آن آب بجوشانند
تا آب تمام و روغن بنصف رسد پس آن را بر سر ضماد غلیظی کنند موی را سیاه کند و هرگز سفید نروید و مجرب دانسته اند
و ثمر آن قبل از شکفتن که گل کبر نامند در دوم گرم و خشک و ملطف و مقطع و در جمیع افعال مانند بیخ آن و
از آن ضعیفتر است و ذرور آن دافع نواصیر چشم و خیار کبر گرم و تر و تخم آن در سیم گرم و خشک و خیار رسیده
بدون خاییدن دانهٔ آن ملین طبع و ترشی گل و خیار آن محرک اشتها و جالی بلغم و مفتح سدهٔ جگر و سپرز و مصدع
محرورین و خیار غیر پرورده آن دبسه که مفسد معده است و ساق و برگش در آخر اول گرم و خشک و در افعال ضعیفتر
از گل آن و محلل ریاح خنازیر و نواصیر چشم است و عصارهٔ آن کشندهٔ اقسام کرم معده و ضماد آن با زفت دافع
قروح شهدیه سر و قروح خبیثه و محلل قوی خنازیر و سایر اورام بلغمی است و در جمیع افعال ساق آن قویتر از برگ
آن و غرغرهٔ طبیخ همه اجزای آن منقی دماغ و مفتح سده است و قدر شربتش از آب آن تا هشت درهم است که با عسل و سرکه
و شکر بنوشند و از بیخ آن تا سه درهم و در مطبوخات تا هفت مثقال و مضر مثانه و مصلحش انیسون و مضر معده
محرورین و مصلح آن سکنجبین است **کبیکج** در اصفهان موسک نامند و برگی ماستوا چچکی و آن چهار
قسم میباشد و نبات آن همیشه شبیه است بگشنیزکی مایل بسفیدی و رطوبت لزجه و گلش زرد و ساقش متوسط در
سطبری و درازی و بیخش تلخ و کوچکست و پرشعبه مانند خربق سیاه و منبتش نزدیک آبهای جاری و قسم دیگر
شبیه بقسم اول و گلش بنفش و بسیار تند است و قسم سیم نباتش بسیار کوچک تر و گلش زرد طلایی و بدبوی و قسم چهارم
را گلش سفید است و اقسام آن در آخر سیم گرم و خشک و با حدت و محرق جلد و ضماد تازهٔ آن در اندک زمانی موجب
جراحت و درد اعضا و با روغنها جهت جرب حیوان و انسان و تقشر جلد و برص ناخن و اقسام ثالیل است و داء الثعلب
و نطول مطبوخ آن جهت سعفه و بیخ خشک آن در عطسه آوردن قویتر از کندش و طلای آن از خارج جهت درد دندان
و از داخل جهت ریزانیدن آن و حمول آن جهت اخراج جنین و مشیمه و احتباس حیض نافع و دو مثقال آن کشنده و حوب
با مثل آن آرد گندم خمیر کرده بر عضوی بگذارند تا به مناره داغست **کابه** دانه ایست قریب بحب بلسان و خوشبوی
و مایل بسیاهی و مغز آن سفید و درخت آن مانند درخت مورد و از هند خیزد و افلنجه نوع صغیر آنست و قوتش تا ده
سال باقیست در دوم گرم و خشک و لطیف و بغایت ملطف و مفتح قوی سده احشا و کرده و مخرج سنگ مثانه و محتبس
آن و جهت امراض جگر و سپرز و ریاح و خفقان و صاف کردن آواز و دفع درد سر مزمن و اسهال و تقویت معده و احشا
و خوشبو کردن دهان و امراض لثه و قلاع و ضماد آن با پیه حیوانات جهت تحلیل اورام و با غالیها جهت خوشبو کردن
رایحه بدن و تقویت آن نافع و طلا کردن خاییدهٔ آن بر قضیب بغایت ملذذ جماع است و مضر مثانه و مصلحش

مصطکی و شربتش یک مثقال و بدلش قاقله و دارچینی است **کبریت** بفارسی گوگرد نامند و آن اصل جاد موالید و
زیبق اصل بارد آن و چهار قسم میباشد یکی سرخ شفاف و لامع کبریت احمر نامند و یکی زرد مایل بسبزی و آن را مصطکاوی
و اصابعی نامند و یکی سفید مسمی بگوگرد فارسی است و قسم چهارم مایل بکبودی و آن را کبریت اسود نامند و کدر نامند
و انجمار طبیخ آب چشمهای گرم و از خاک بعضی اماکن بهم رسد مایل بسیاهی میباشد و بهترین آن احمر است و باصطلاح
اهل کیمیا اکسیر مصنوع در غایت سرخی و مسمی بگوگرد احمر است نه معدنی آن و اقسام آن در آخر سیم گرم و خشک و گرمی
آن غالب بر خشکی و قوتش تا سی سال باقی و در غایت دهنیت و تدبیر بطریقی که محرق نگردد از اسرار عظیم و در غایت اشکال
و محلل و ملطف و مسخن و مجفف و جاذب و جالی و شرب آن مقاوم جمیع سموم و با زرده تخم نیمرشت جهت سرفه
رطوبی و ربو و اخراج چرک و بلغم سینه و شش و رفع یرقان و زکام و نزله و طلای آن مسکن ضربان اعضا و سفید
کنندهٔ موی و با عسل بدستور و با بول و آب دهن جهت گزیدن هوام و با عاقرقرحا و عسل و سرکه جهت جذام و جوششهای
سوداوی عجیب الاثر است و با سرکه و نطرون و ملح البطم جهت قلع آثار و جرب و حکه و بهق و برص و تقشر جلد
و داء الحیه و داء الثعلب و آکله و قروح رطبه و با حنا جهت قوبا و با سرکه و قیمولیا جهت سعفه و با جند جهت تحلیل
صلابات و با حب الغار جهت امراض بارده و صداع آن با ماست و نیم وزن گوگرد و صمغ عربی جهت سعفه و قروح سر
و قوبا مجرب و با بورهٔ ارمنی و عسل و ادویهٔ مناسبه جهت امراض نقرس نافع و ذرور آن بر بدن قاطع عرق و سعوط
آن جهت سکته و شقیقه مفید و بخور آن حابس زکام و نزله و مسقط جنین است بسرعت و باعث گریزانیدن هوام
و بخور و قطور آن رافع کری و ثقل سامعه و مضر معده و مصلحش کثیرا و شیر تازه و شربتش از دو دانگ تا یک مثقال و
بدلش در اکثر افعال زرنیخ است و مصعد آن جهت تکلیس معادن و رفع چرک آن بتعدیل و سفید کردهٔ آن تا بیت
مناسب جوهر زرنیخ است و روغن گوگرد بنهجی که ساختن آن در دستورات مذکور است جهت جمیع دردهای بارده
و جرب و حکه و سعفه و قوبا بسیط یکست و عرق گوگرد بغایت مجفف و سریع النفوذ و محرق و مفرق جلد و جالی و رافع
رطوبات و مسخن و محرق اخلاط و مالیدن آن بر دندان رافع گوشت فاسد بن دندان و کثافات آنست و طریق عرق
گرفتن آن در دستورات مذکور است **کبد** بکسر اول و جزم ثانی بفارسی جگر نامند و بهترین آن جگر اردک
و مرغ است که پرواری باشد و بعد از آن جگر بزغاله است گرم و تر و غلیظ و دیرهضم و خونی که بهم رسد از آن قبول
عفونت بسرعت میکند و مصلحش آبکامه و سرکه و کباب و نمک و صمغ عربی جهت قرحهٔ امعا و اسهال قوی الاثر است
و جگر بز بالخاصیه محرک صرع مصروعین است بتجربه رسیده و خواص جگر هر حیوانی در اصل آن مرقوم است
کباب اسم عربی گوشت بآتش برشته است و اختلاف خواص آن بحسب اختلاف لحوم و بهترین آن گوشتهای لطیف است
که در پختگی و برشتگی جمیع اجزای آن بیک قرار باشد و آن مولد خون متین و مسمن بدن و مسخن گرده و محرک باه
و اشتها و موافق معدهٔ مرطوبین و مقوی اعضا و دیرهضم و بعد از هضم مولد خون صالح و با سماق و کشنیز و ادویه
حاره حابس اسهال مفرط رطوبی و مورث صداع و مصلحش سکنجبین و خوردن آب بعد از آن مضر است **کبش**

فی القاموس الکبد بالفتح واکثر وکتف معروف

معزاست کبریت الدخان نوشادر است کبست اسم فارسی حنظل است کبیکج بطارخ است کبوج نوعی از
یتوعات است کباب شامی اسم فارسی طباهج است کبر کازرونی اسم شیرازی خرنوب شامی است کبک اسم فارسی
قبجست کبک دری اسم فارسی وج است کبلک اسم ترکی فیل است کبوتر اسم فارسی حمامست کبابه
شکافته اسم فارسی فاغره است کبوتر بچه اسم فارسی فراخ الحمام است کبیره اسم هندی کهربا است کبور
اسم هندی کافور است کبیر اسم هندی توتیا است کبوک اسم هندی قیح است کبوه اسم هندی شفتین
بری است مع التاء ه کتان نباتی است بقدر ذرعی ساق و برگش باریک و گلش لاجوردی و قبهای آن قریب
بجوزی و پر از تخم و پوست آنرا مانند پنبه تابیده لباس ترتیب میدهند سرد و خشک و لباس آن دافع حرارت و باعث
تقلیل عرق و جهت جرب و حکه و ورم صلب نافع و بخور کیاه آن جهت ستن زکامی و اصلاح حال رحم و سوختهٔ آن قاطع
خون جراحات و التیام دهندهٔ آن و گل آن مفرح و مقوی دل و ریشه آن مایل ببردی و دزور آن جهت زخمها مفید
و تخمش مایل بزردی و املس و بعضی از آن سفید و قسمی از آن مایل بسرخی و نوعی سیاه میباشد در اول گرم و خشک
و با رطوبت فضلیه و مدر بول و حیض و عرق و شیر و محلل و جالی و ملین طبع و جهت قروح کرده و مثانه و مداومت
آن روزی نیم مثقال جهت درد امعا و با عسل جهت ورم سپرز و با اندک فلفل و عسل جهت تحریک باه مأیوسین مجرب
دانسته اند و بوداده آن قابض و جهت نفث الدم و سرفه رطوبی بغایت مفید و لعوق آن با عسل جهت سرفه بلغمی
و سه درهم آن جهت تنقیه سینه و نضج و تحلیل ورم جگر و اعضای باطنی و ضماد آن جهت ورم صلب و قروح سر و با بوره و قطونا
جهت تسکین درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و با بوره و انجیر جهت کلف و با حرف بابلی و عسل جهت شقاق ناخن و با
بوره و خاکستر جهت ثالیل و آب سرد جهت صداع ورمی و قوبا و با روغن کنجد جهت زخمها و رفع درد و لذع آن و حقنه
طبیخ آن جهت اخراج فضول و لذع امعا و رحم نافع و جلوس در مطبوخ آن بدستور جهت درد رحم مؤنث و سوختهٔ آن
جهت جراحات و درد لذع آن مفید و مضعف هاضمه و مصلحش سکنجبین و مظلم بصر و مصلحش کشنیز و مضر انثیان
و مصلح آن با عسل و قدر شربتش از سه درهم تا ده درهم و بدلش حلبه است و روغن تخم کتان گرم و تر و حقنهٔ آن با روغن
گل سرخ جهت تسکین درد جراحت امعا و طلای آن جهت قوبا و جراحات و تسکین درد دندان و وجع فؤاد و آشامیدن
آن و مالیدن جوشانیدهٔ آن با شیر جهت رفع قولنج انسان و دواب مؤنث و مضعف معده و باصره و مصلحش سکنجبین است
کتم وسمه است بری و بستانی میباشد و بری آنرا در مازندران و در تنکابن شالحنی نامند یعنی حنای شغال و کتم
غیر برگ نیل است چه کیاه نیل شبیه بکیاه کتانست و ساق نیل مجوف و برگ وسمه شبیه ببرگ مورد و ساقش غیر مجوف
و ثمرش بقدر فلفلی و بعد از رسیدن سیاه میشود و دشتی و کوهی آن در کنار رودخانهای ریگزار میباشد و شاخهای
آن انبوه تر از شاخهای نیل و برگش از آن عریضتر و درازتر میباشد و بعضی برگ نیل را وسمه دانسته اند و خلاف
واقعست در دوم گرم و خشک و با قوت قابضه و جالیه و محلل و خضاب آن قویتر از نیل است و برگ وسمه و ضماد آن با آب نمک
جهت صداع ریحی و بلغمی و بیضه و خوده و رفع زخمها و بخور و طلای آن جهت زکام و تقویت موی و منع ریختن آن

دندان

و آشامیدن آب آن و آب طبخ آن بغایت مقوی و جهت کوبیدن سنگ بول مفید است و آن مضعف دماغ و مصلحش
قرنفل است و لادن و روغن آن که آب آنرا با مثل آن روغن کنجد جوشانیده باشند بحدیکه روغن باقی مانده
باشد جهت بواسیر و امراض بارده و مقعد مجرب و مانع ریختن موی و رافع دردهای بارده است و چون بیخ
آنرا بسیار طبخ دهند و قدری صمغ عربی اضافه نمایند جهت کتابت قایم مقام مداد است و تخم وسمه دو رنگ و
مقدار غلاف شبیه بتخم ترب و مایل بسیاهی و بهترین یاد و بیر مانع نزول آب و رافع نازلهٔ آنست کاذ الماء
محلب است کتل اسم فارسی تفاح است کتهل اسم هندی رصاص ابیض است کتهولا اسم هندی اسنان
است کتی اسم هندی کلب نر است و کتیا کلب ماده است و یا در آخر کلمه در لغت هند علامت تانیث است
و بعضی یا در تانیث عربی است مع الثاء ه کثیرا بثاء مثلثه صمغ قتاد است که بفارسی کون نامند و آن
سفید مایل بسرخ است و در حرارت و برودت معتدل و در اول تر است و بعضی در اول سرد و خشک دانسته اند
مرکب القوی و مقوی و با تجفیف ضعیف و مغلظ مواد رقیقه و ملین صلابات و مسکن لذع و حدت اخلاط و قرحه
چشم و قاطع نفث الدم سینه و مصلح ادویه سمیه و رافع حدت ادویه مشروبه و مقوی فعل آن و با قوت مسهله و
جهت سرفه و خشونت و قرحه ریه و گرفتگی آواز و حرقة البول و لذع امعا و تقویت رودها و تسکین درد گرده و مثانه
مفید و مداومت آشامیدن آن با مثل آن از هر یک از بادام و نشاسته و شکر بغایت مسمن بدن خصوصا چون بعد از
شیری که در آن نارجیل طبخ یافته باشد بنوشند و از اسرار مجربه شمرده اند و طلای آن جهت کلف و نمش و نرم کردن
جلد و رفع خشونت آن و شقاق لب مجرب و با بوره و گوگرد جهت جرب و حکه و با سرکه جهت بهق و برص و با لعابها جهت
جهت شق شدن موی و اکتحال آن جهت اقسام رمد و امراض چشم و با ادویه مناسبه جهت اکثر زخمهای حاره و بارده
مؤثر و مضر سفل و مصلحش انیسون و قدر شربتش از یک درهم تا پنج درهم و بدلش صمغ عربی و در تلیین و تغلیظ تخم کدو است
کثیر الثمر پرسیاوشانست کثیر الارجل بسفایجست کثیر المنفعه قرصعنه است کثیر الورق خرنیل است
کثر جمار النخل است کثاه بوزیدان است کثیر الاضلاع لسان الحمل است کثار بلغت بربری جوز ارقست
مع الجیم ه کجور اسم هندی زرنباد است کجر و کجب حصرمست کجلا اسم هندی اذاراقی است
کجلون اسم هندی بورهٔ ارمنی است کجبان اسم هندی غوره است کجری اسم هندی خراطین است
و ماش و برنج بهم مخلوط را گویند و همچنین هر یک از حبوبات را که به برنج مخلوط سازند کچری گویند کجول اسم
هندی سلحفات است کجیت کن اسم ترکی انجره است کجوله اسم فارسی اذاراقی است کچ اسم فارسی جص است
کچی اسم ترکی معز است کجماهی اسم دیلمی دلفین است مع الحاء ه کحل اسم سرمه است و هرچه مانند
سرمه در چشم کشند کحل سلیمانی و اصفهانی و کحل جلاء اثمد است کحل السودان تشمیزج است کحل فارسی
و کحل کرمانی انزروت است کحلا و کحیلا اسم عربی انواع ابوخلسا است و لسان الثور و خوص و لیسان را
نیز نامند کحل خولان حضض است مع الدال ه کدر کادی است کدو اسم فارسی قرعست کدهر

اسم هندی حاراست مع الراء ۵ کرفس اقسام میباشد قسم جبلی حجری فطراسالیون است ومذکور شد وجبلی غیر
حجری را تخمش شبیه بزیره است وبیخش باریکتر از بستانیست وقسم نبطی را کرفس شتوی ومشرقی وکرفس عظیم نامند
ساقش مجوف ودراز ونرم ومایل بسرخی وبرکش عریض وچتر آن مثل شبت وتخمش قریب بشکل قرطم کرتخم کاشفرباشد
وسیاه ومصمت وباعطریتر وبفطراسالیون شبیه تر از سایر اقسام وتند وبیخش سفید وبزرگ وخوش طعم ودرخواص
ضعیفتر از بستانی است وکرفس بری را برگ عریض میباشد وهرچه قریب بزمین است منحنی بطرف بیرون وبااندک رطوبتی
چسبنده وتندی اندک وخوشبو ومایل بزردی وساقش باریک وصلابتر وتخمش مستدیر وشبیه بتخم کلم وسیاه وتند
وچتر آن مانند چتر نبطی ودرسنکلاخها وپشتها میروید درافعال قریب بفطراسالیون است ومدر عرق وجهت عرق
النسا وتهیج نافع وحمول آن دراسقاط جنین موثر است واکر کرفس اجامی درمیان آب وکنار آن میروید ودرقوت ضعیفتر
ازسایر اقسامست وکرفس بستانی را برکش مایل بتدویر وشبیه ببرک کشنیز واز مطلق کرفس مراد از آنست وتخمش
ریزه تر ازسایر اقسام وتیره رنک وتند وباعطرتیر ودرمقدار قریب بانیسون است وبیخش بزرک وسیاه وقویترین
اجزای آنست وبعد از آن تخم آن دراول دوم کرم وخشک وبغایت مفتح سدد جکر وسپرز ومدر بول وحیض ومنقی
کرده ومثانه واز قوة ادرار مخرج جنین ومحلل ریاح ونفخ ومبهی ومحرک باه واشتها وقی ورافع حدت ادویه
ومعاون عمل ادویه مسهله ورافع سحج وجهت ربو وضیق النفس وفواق وبرودة احشا ودرد پهلو ودرکیز وخصیه
ولزج بلغمی وعرق النسا وتشنکی بلغمی ومغص وکذا حصاة سنک مثانه مفید وآب آنرا اکر با آب انار وشکر بخورند
جهت سموم مثل بیش نافع وخوردن کرفس قبل از کزیدن عقرب وهوام وبدستور بعد از آن سبب عسر عسرت تاثیر سمیت آن
میکردد ورافع ضرر خوردن مرداسنک وامثال آنست وضماد آن محلل اورام وباآرد جو جهت ورم چشم وطلای عصاره
آنرا تا یکهفته با روغن کل وسرکه جهت جرب ونکته مجرب دانسته اند وبدستور با کوکرد وبوره سرخ بغایت نافعست
وبانوشادر وعسل جهت ثالیل ودفع آثار نافع وبیخ وبرک آن که باعسل پرورده باشند مقوی معده ومسکن غثیان است
وپرورده آن بیرکه موافق محرورین ومقوی معده واحشا ومفتح سدد ومحرک اشتها است ومضر حوامل ومرضعه بجهت
تحریک باه ایشان ومحرک صرع مصروعین ومفسد شیر وباعث صرع مولود وخفت عقل آن ومبخر وتازه آن نفاخ
ومصلحش انیسون وقدر شربتش از بیخش در مطبوخات پنجدرهم واز عصاره آن تا پانزده درهم واز جرم آن سه درهم است
وتخم کرفس بستانی در تفتیح قویتر از سایر اجزا وجاذب فضول بمعده ورحم وهاضم غذا در سایر منافع مانند بیخ آن
ومضر رییه ومصلحش جاما وکویند تخم کاسنی است ومورث سحج ومصلح آن کثیرا وقدر شربتش یکدرهم وبدلش نانخواه
وزیره است وچون درهم رطلی از آب انکور یکمثقال تخم کرفس بستانی یا فطراسالیون کوبیده اضافه کنند وبدستور
درهم رطلی از شراب نیم مثقال مخلوط کرده بعد از سه ماه استعمال نمایند جهت تقویت معده وتحریک اشتها وعسر بول
نافعست وچون نیم مثقال آنرا با نیم مثقال نانخواه ویکمثقال شکر تناول نمایند جهت تقویت معده ورفع ریاح مجربست
کرم بفارسی تاک ورز وموا نامند بستانی وبری میباشد وبری ثمر دار انکور آن سیاه وریز وباعفوصت

و این

وشراب آن قابض وسیاه میباشد وبری بی ثمر را در تنکابن دیورز کویند وشاخ تازه اقسام ورز را الف الکرم وعسالج
نامند وآن درآخر دوم سرد وخشک وبهترین اجزای آنست وبعد از آن برک وعصاره آن مقوی معده حاره و
مانع قی وقاطع قی الدم وحافظ جنین از اسقاط ورافع خمار وتقلب نفس ومدر بول وجهت قرحه امعا واسهال
صفراوی نافعست خواه بنوشند وخواه حقنه کنند وشربت آن که آب آنرا با قند بقوام آرند جهت تحریک اشتها
ورفع صفرا وخمار واخلاط رقیقه معده وخفقان صفراوی وغثیان واسهال نافع وکاه هست که بسبب قوت جاذبه
باعث اطلاق شود وآشامیدن عسالج مانع صعود بخار بدماغ ومضعف باهست ومضر سرفه ومصلح آن
عسل وضماد برک عسالج آن جهت درد سر وابتدای ورم حاره معده وسایر اعضا والتهاب اورام خصوصا
با آرد جو وجهت اسهال با رامک بغایت مفید است وآب صمغ منجمد درخت بسیار جالی وجاذب است وآشامیدن آن
با شراب مخرج سنک ومانع سپرز وضماد آن جهت قوبا وجرب متقرح وغیر متقرح مفید ودوام مالیدن آن با روغن
زیتون سترنده موی است وآب چوب درخت که درحین سوختن تراوش کند دافع ثالیل وسترنده موی وخاکستر چوب
آن ونشاره آن با سرکه دافع بواسیر وباروغن کل سرخ وسرکه وسداب جهت ورم سپرز وبا پنبه کهنه وروغن زیتون
وعسل جهت شکاف عضل وسستی مفاصل وتعقد عصب وبابوره ارمنی جهت بردن کوشت زیاد زخمها وباسرکه
جهت کزیدن هوام وسک دیوانه وورم غددی موش وضماد کمادخ کوم کرده آن جهت بواسیر وخوردن نیمدرهم آن
جهت قرحه امعا مفید است ونوع بری رز اقوی قابضه وقویتر وشکوفه آن بهترین اجزای آن ودو مثقال خشک
آن حابس اسهال ومدر بول وقاطع نفث الدم ومقوی معده ومانع ترش شدن طعام در معده وضماد آن دافع اورام
والتهاب معده وورم چشم وجرب وقلاع وقرحه خبیثه ورادع مواد حار وحمول آن قاطع حیض است وچون
آنرا در سفالی بسوزانند جهت درد چشم وباعسل جهت داحس وناخنه وسستی بن دندان ورفع خون آن مفید است
وآب طبیخ بیخ آن بقدر پنج مثقال باقدری شکر مسهل رطوبات وماء اصفر وپوست رز جهت قطع خون کشته مجربست
وروغن رز که شکوفه آنرا مکرر در روغن زیتون کرده بعد از هر دو سه روز تجدید کنند با قوة قابضه ورادع
وقایم مقام روغن کل سرخ وحابس عرق وجهت قروح ساعیه وجوشش دهان نافعست کرنب بفارسی
کلم وباصفهانی قرنبیط نامند بستانی وبری وبحری میباشد وقنبیط قسمی از بستانی است ومذکور شد وقسم
معروف آنرا برکش مانند چغندر وسبز وبرکش سطبر است واصناف آن شامی وهمدانی وموصلی واندلسی و مختلف
الاشکال میباشد ومجموع آن مرکب القوی ودراول کرم وخشک ومبهی ونیکو کننده رنک رخسار ومولد
منی ومانع صعود بخارات بدماغ ومانع مستی وباعث سرعت حرکت اطفال ونیم پخت آن مسهل ومهرای آن
قابض ورافع خمار وارتعاش وسرفه مزمن وعصاره آن با ایرسا ونطرون مسهل وباشراب دافع سم افعی و
خوردن آن هر روز بعد ریکو قیر رافع درد سپرز وکرفتکی آواز وآب مطبوخ آن منقی بدن وعروق ومسکن درد
سر وجهت سرفه کهنه ودرد کمر وزانو وورم حجاب واحشا وتاریکی چشم که بسبب بخارات ورطوبات باشد نافع

و مضر سوداوی مزاج و بواسیر و مولد سودا و خون غلیظ و مضر محرورین و مصلحش پختن آن با گوشت فربه و روغن
بادام و شراب ممزوج باب و سکنجبین و در مهره دین خردل و امثال آن و ضماد آن دافع ریختن موی و با حلبه و سرکه
جهت نقرس و درد مفاصل و زخمهای عمیق و ضماد برگ آن با آرد جو جهت اقسام اورام و آخرهای باد سرخ و شری
و سرطان و با نمک جهت نار فارسی و با زاج و سرکه جهت برص و جرب و سعوط آب آن منقی دماغ و حمول آن با
شیلم جهت دفع احتباس حیض و فرزجه شکوفه آن قاتل جنین و سوخته آن بغایت مجفف و رافع قلاع و زردی
دندان و سعفه و مانع رویانیدن موی و با پیه خوک و امثال آن جهت خنازیر و جراحات صلبه و دبیله
و با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش مفید است و تخم آن در دوم گرم و خشک و مبهی و کشنده کرم معده
و طلای آن دافع نمش و کلف و قدر شربتش دو مثقال است و کلم بری در شکل شبیه بکلم بستانی و سفیدتر از آن
و بار غب و تلخ و تخمش شبیه بفلفل سفید است در سیم گرم و خشک و بسیار جالی و محلل و بیخ و تخم آن بقدر دو درهم
رافع سم افعی و تخمش بغایت محرک باه است و کلم بحری برابرگ دراز و سرخ و شبیه ببرگ زراوند مدحرج است
و طعمش شور و با تلخی و خوردن آن جایز نیست و در ضمادات محلله مستعمل است و دو مثقال از تخم آن در کشتن
حب القرع بسیار موثر است **کراث** بفارسی گندنا نامند و باصفهانی تره و بدیلمی کراز و بترکی سترکادار گویند
بری و بستانی میباشد و بستانی آنرا نبطی نامند و آن اقسامست انچه برگش باریکتر و در تمام سال موجود است
کراث البقل و کراث المائده گویند و آنچه در آخر زمستان و اول بهار بهم میرسد شبیه به پیاز و قبه آن مانند قبه
پیاز است کراث شامی نامند و از مطلق آن مراد کراث البقل است در سیم گرم و در دوم خشک و خوردن آن بعد از غذا
مانع ترش شدن طعام و ملین طبع و مدر حیض و ملطف و مبهی و رافع قولنج و مفتح سده جگر و مقوی کمر و قوة
هاضمه و منقی قصبه ریه و آبش بقدر سه مثقال و نیم قاطع خون بواسیر و محرک باه و با عسل جهت جمیع امراض بارده
و رطبه و با ماء العسل جهت سموم نافع و مطبوخ آن با جو جهت ربو و درد سینه مفید و عصاره خشک کرده آن
مسهل خون و بسرکه پرورده آن مفتح سده جگر و سپرز و رافع قولنج و حمول برگ کوبیده آن بتنهایی و با ادویه مناسبه
مجفف رطوبات رحم و مانع از لاق جنین و جلوس در طبیخ آن که با سرکه و آب نمک باشد جهت انضمام فم مفتوح رحم
و صلابت آن مفید است و ضماد آن جهت گزیدن هوام و افعی و با سماق جهت شری و ثالیل و با نمک جهت قروح خبیثه
و طلای مطبوخ آن جهت بواسیر و قطور آب آن با روغن گل و سرکه کهنه جهت درد گوش و دوی و سعوط آن با کندر
و سرکه جهت قطع نزف الدم و رعاف مفید و چون گندنا را دو بار پخته بفشارند و جرم آنرا در آب سرد بخیسانند
و با اطعمه استعمال کنند رفع نفخ و غلظت آن میکند و باعث لذت اطعمه میگردد و اقسام کراث از پیاز دیرهضم تر
و نفاخ و مفسد لثه و دندان و مضر مزاج حار و مبخر و محرق خون و مورث تاریکی چشم و مصلحش کشنیز و کاسنی است
و تخم آن در آخر دوم گرم و خشک و مبهی و با شراب بغایت محرک باه و دو مثقال آن با تخم مورد قاطع نزف الدم و
مفتح سده بلغمی جگر و محرک اشتها و مقوی گرده و مثانه و رافع امراض بارده آن و بوداده آن بتنهایی و با حرف

بابلی قاطع اسهال مزمن و زحیر و محلل ریاح امعا و ضماد آن جهت گزیدن افعی و کلف و آثار و دردهای بارده و بخور
آن جهت بواسیر و با موم و قطران بخور کردن جهت درد دندان و اخراج کرم آن موثر و چون کوبیده آنرا در سرکه بریزند
دفع ترشی سرکه میکند و مضر ریه و مصلحش عسل و در تقویت باه کراث شامی قویتر است و کراث بری شبیه ببستانی است
و بسیار تند و مقطع و مفتح و بغایت مدر بول و حیض و حمول آن جاذب جنین و عصاره آن مورث اسهال دموی
و پنج قیراط از تخم آن با شکر که چند روز مداومت نمایند رافع بواسیر است و از جمله ادویه تریاق فاروق و جهت
گزیدن هوام قویتر از تخم سایر اقسامست و ضماد آن رافع برص و ثالیل و مفتح اعضا است و قسمی از بری که در کوهها
یافت میشود و برگش بسیار باریک میباشد باحدت و بسیار ملطف و جهت درد معده و امعا و خوشبو کردن دهان
قوی الاثر است **کراث** بفتح اول و تخفیف ثانی اسم عربی درختی کوهی است برگش دراز و باریک و شاخهای نرم
و پوستش در بلاد حجاز بسیار است و عشبة السباع نامند شیر آنرا در اطعمه کردن دافع جذام دانسته اند **کرسنه**
اسم نوعی از جلبانست و بفارسی کاودانه و بعربی حب البقر گویند و آن دانه ایست مدور قریب بقدر نخودی و تیره
رنگ مایل بسرخی و تلخی و تندی و غیر ماکولست در اول گرم و در دوم خشک و مدر بول و ملین طبع و منقی سینه
و شش و با تریاقیه و جالی و با تقطیع و مفتح سده و آرد آن که بعد از خیسانیدن و مقشر کردن بعمل آورده باشند
مسهل و محرک باه مبرودین و با سرکه رافع عسر بول و جرب کرده و با روغن کنجد مسکن زحیر و مغص و با عسل و کودکان
مسمن بدن و طبیخ آن با عسل جهت سرفه رطوبی و تنقیه ریه و رحم و عسر النفس و با سرکه جهت یرقان و سپرز نافع و ضماد آن
جاذب خون بظاهر جلد است و جهت جرب و شکستگی اعضا و سعفه و شقاق و با نار فارسی جهت تحلیل صلابات
و قروح خبیثه و ساعیه و التیام جراحات عمیقه و با زراوند مدحرج جهت رویانیدن گوشت بن دندان و با سرکه و افسنتین
جهت گزیدن عقرب و با شراب جهت گزیدن سگ دیوانه و افعی و گزیدن انسان سگ دیوانه گزیده و با آب دفلی و تخم خربزه
جهت برص و بارزفت جهت بزرگ کردن عضو موثر و در سرخ کردن رخسار قویتر از سایر ادویه است و مولد خلط
فاسد و زیاد آن مدر خون و مورث اسهال دموی و مصلحش گلاب و گل ارمنی است و قدر شربتش تا سه درهمست
کروناک کبابی است که بعد از نیم پخته کردن مرغ و امثال آن با آتش برشته کنند جهت مرتاضین و معده حاره و
تقویت بدن مفید و مضر معده ضعیفه و مصلحش سکنجبین است **کرویا** بفارسی زیره رومی و شاه زیره و قرنباد
گویند از زیره درازتر و مایل بزردی و با حدت و تلخی است و گیاه بستانی آن بقدر ذرعی و برگش مانند شبت و
گلش سفید و بیخش شبیه بزردک و پخته آن ماکول است و بری آن قردمانا است و گلش سفید مایل بکبودی میباشد
و در سایر صفات مانند بستانی است و مذکور شد در آخر دوم گرم و در اول سیم خشک و ضعیفتر از قردمانا است
و محلل ریاح و نفخ و ملطف و قابض طبع و مصلح اکثر اغذیه نفاخ و مدر بول و حیض و عرق و شیر و هاضم و مانع
صعود بخارات بدماغ و محرک آروغ و اشتها و مانع تخمه و ترش شدن غذا در معده و جهت اخراج حب القرع و کرم
معده و خفقان بارد و ضیق النفس و ریاح گرده و مثانه و درد معده و مغص و تقویت بدن و فربه کردن آن و تحلیل

بلغم وکوبیدن عقرب نافع وخوردن آن بقدر سه درهم با روغن زیتون که بقدر یکوقیه باشد تا یکهفته جهت اول استسقا
مجربست ودر سرکه پرورده آن موافق محرورین است وقدر شربتش تا پنجدرهم ومضر ریه ومصلحش عسل وصعتر وصمغ
کرده ومصلح آن کثیرا وبدلش فردمانا است ودیم کرکی بفارسی کلنک وبترکی درنا مانند کوشت آن در دوم کرم
وخشک ومفتح سده ومقوی بدن ومحلل قولنج ودیرهضم ومولد خلط غلیظ ومصلح آن آنست که بکدو روز بعد از
ذبح با سرکه وروغنها استعمال نمایند وچینه‌دان آن حابس اسهال ومهره پادزهر کویند که دو درهم از خشک سائیده
آنرا با آب نخود مطبوخ جهت درد کرده ومثانه مجربست وسرکین آن رافع کلف وخون آن مسکن نقرس ومغز سر آن جهت
شبکوری وبازبد البحر وسرکین سوسمار وشکر جهت بیاض چشم وبا آب چلبه جهت تحلیل اورام وموی سوخته آن جهت
بواسیر نافع وصعود زهره آن با آب چغندر سه روز وبا آب مرزنجوش بدستور سه روز تا یکهفته رفع لقوه میکنند ومجرب
دانسته اند بشرطی که در آن ایام روغن کودکان بیاشامند وبمالند وبروشنی نگاه نکنند واکتحال آن جهت نزول آب
وشبکوری وناخنه واثر آبله وطلای آن جهت برص وجرب متقرح قوی الاثر است وسعوط زهره ودماغ آن از هر یک
یک قیراط با روغن زیتون رافع نسیان وسفیدی موی سر وریش است بشرط تکرار ودر تقویت حافظه سعید وآشامیدن
پیه آن با سرکه عنصل جهت ورم سپرز بغایت مؤثر است کرکدن حیوانی است از جاموش بزرکتر وپوست آن سیاه
وچین‌دار ودر غایت صلابت وشاخ آن منحصر در یکعدد وشکل کله قند واز روی بینی آن رسته وصورت قوت بخوک اشبه است
وبخور شاخ آن جهت بواسیر وعسر ولادت وکریزانیدن هوام نافع وآشامیدن آب از ظرفی که از شاخ آن ساخته باشند
جهت رفع بواسیر مفید وطلا کردن پیه آن مورث مهابت است کرش شکنبه ورودهای حیوان را شامل است وبهترین
آن از کوسفند وبز جوانست وبعضی آنرا سرد وخشک وجمعی کرم وتر دانسته اند کثیر الغذا ودیرهضم ورافع تعفن غذا
در معده است ومولد خلط غلیظ ومورث بلادت وسکته وصرع وتاریکی چشم ومصلحش مهرا پختن وسرکه وادویه
حاره وخوشبوهاست کرکرهن بیخی است شبیه بسنبل رومی واز آن سخت‌تر ودر جمیع افعال مانند عاقرقرحاست
واز این جهت نزد بعضی اسم عاقرقرحاست نزد دوایی دیکر ونزد جمعی فاوانیا است کرکم بلغت یونانی بمعنی اصفر است
ونزد بعضی مراد از آن زعفران ونزد برخی مامیران ونزد جمعی عروق الصفر است کرکند اسم فارسی سنکی است
شبیه بیاقوت سرخ ونزد بعضی عبارت از لعل است وبعضی جنس دیکر دانسته اند کردان مرغی است از کنجشک
بزرکتر وپایهای آن دراز ودر طبع مانند عصفور است کرمدانه ثمر درخت شنانست کرکر اسم صنوبر صغار است
کرهسف اسم قطن است کرکیش وکرکاش اقحوانست کرکاز اسم فارسی خندقوقا است کرد پای ترکی
وفارسی ورومی وجبلی فردمانا است کراث رومی راسن است کراث الکرم کراث بریست کراث البقول
وکراث المائده کراث بستانی است کرفس رومی قسم اخیر خراة است که در طبرستان جعفری نامند وبرکش
مانند کرفس بستانی است کرفس الماء قرة العین است کرفس جبلی وصخری وماقدونی فطراسالیون است
کرمه بیضا وکرمه شائکه فاشرا است کرمه سودا فاشرستین کردیلن نوعی از سیسالیوس است

کرنب الماء نیلوفر است کرنب نبطی کرنب بستانی است کریون قنطوریون دقیق است کروش الغنم فرفیون است
کراع پاچه است ودر اکارع مذکور شد کربز قثاء الحمار است ونزد بعضی قثاء الکبر کربل حماض است
کردناج کودناکست کرات بلغت تنکابن قسمی از خربوب بستانیست کرانچه واش بلغت تنکابن بیدا است
کرند اسم هندی ساد جست کرداکوشت اسم هندی قسط تلخست کرشا اسم هندی قصب الذریره است
کهورابلوج اسم هندی کندر است کرا وکلا اسم هندی کرسنه است کرر اسم هندی عصفر است
کرسوه اسم هندی شبت است کرداله بهندی خیارشنبر است کر بهندی ارنب است کرانیه بهندی
قنطوریون دقیق است کرنج بهندی وج است کرشاز اسم ترکی اسفیداجست کرچک اسم ترکی خروع است
کرج اسم ترکی جو است کرپی اسم ترکی دلدل است کوتن کله اسم ترکی سام ابرص است کردکان اسم فارسی
جوز است کرم شبتاب حباحب است کرم زمین خراطین است کرک ذئب است کربه سنور است کربه
دشتی ظهون است کرد آسیا غبار الرحی است کرده کلیه است کرم ایوب اسم فارسی میلون است
کرکس اسم فارسی نسر است کرجیل اسم تنکابنی زعرور است کراکو اسم تنکابنی شتراقت است کرف اسم
دیلمی شعر الغول است مع الزاء ه کزبره بفارسی کشنیز نامند بری وبستانی میباشد وبری را برک دیزه‌تر ومایل
بزردی وتخمش کوچکتر وهر دو عدد بهم ملاصق میباشد ودر جمیع افعال قویتر از بستانی واز آن ردیتر است وتری وتازه
وبستانی آن مرکب القوی ونزد بقراط سردی وخشکی آن در دوم است وجالینوس وشیخ الرئیس کرم دانسته اند
آنرا با اندک حدت وقاطع باه ونفوظ وسی مثقال از آب آن کشنده وهفت مثقال آن با شکر منهی ومنوم ومانع تخمه
وصعود بخار بدماغ خصوصا با سرکه وسماق وجرم آن مسکن صفرا والتهاب معده وتشنکی وحابس قی ورافع ازلاق
معده وتعلیق آن بر ران باعث سرعت ولادت وضماد آن مانع انصباب مواد حاره ودافع اورام وباد سرخ وبا نان خشک
جهت قروح ساعیه وجرب وحکه وسلاق ورمد وبا شیر دختران جهت ضربان چشم وبا آرد جو محلل خنازیر وورم
صلبه وبا آرد باقلا رادع خنازیر وامثال آن وقطور آب آن در چشم جهت منع بروز آبله وحصبه ورفع زردی چشم
مجرب وچون سر را با آب کشنیز بشویند وبا روغن کل سرخ طلا کنند جهت سرطان متقرح وغیر متقرح مجربست و
ومضمضه با آب آن جهت جوششهای دهان وسوزش زبان نافع وقدر شربت از آب آن یکوقیه واز جرم آن تا
وقیه وبدلش برک خشخاش وکاهوست وتخم آن که کشنیز خشک عبارت از آنست در دوم سرد ودر سیم خشک ومفرح
ومفرح مقوی دل ودماغ ومانع صعود بخار بدماغ وحابس اسهال دموی خصوصا بو داده آن ورافع خفقان وهیمنه
ووسواس وبخار وخمار ودرد سر وباصندل وانیسون جهت تقویت معده ورفع آروغ وبا می پخته مولد منی ومسقط کرم
معده ومانع تکون آن وضماد آن با عسل وروغن زیتون جهت شرا ونار فارسی وامثال آن وذرور آن قاطع خون
جراحات وشربتی که از آن ترتیب دهند جهت سده ودوار ومنع مستی شراب نافع وسفوف آن که در سرکه خیسانیده باشند
همین خاصیت دارد وخاییدن آن رافع بوی شراب وسرعت مستی است ومضر صاحب ربو وضیق النفس ومسکن نفوظ

دا باین اسم نامند و در مغرب بنطافلون را کویند کف الذئب و کف الارنب جنطیانا است کفری پوست و غلاف

شکوفهٔ درخت خرما است و اصل شکوفهٔ تازه مسمی بطلع و خشک آن موسوم بدقیق النخل و کش است و طلع مذکور شد

و کفرا با عطریه قویه و چون کهنه کردد سرخ میشود و قوتش زایل میکردد در آخر دوم خشک و با حرارت کمی و برودت

زیاده و دو مثقال از سفوف آن قاطع اسهال و طبیخ آن قابض و نیم رطل کوبیدهٔ آنرا چون با یک رطل و نیم آب بجوشانند

تا بنصفه رسد و با وزن آن شکر بقوام آورند جهت درد مثانه و کرده و ضعف احشا و هیضه و منع انصباب مواد بمعده

و رحم مفید و سنون کفری مقوی لثه و رافع آکله و قروح خبیثه است و بدستور ذرور آن همین اثر دارد و ضماد آن

مقوی معده و مفاصل و قاطع اسهال و با موم و را اتیانج رافع جرب است بشرطی که چند روز بگذارند و غبار بسیار

نرمی که غیر کش در آن بهم میرسد در جمیع افعال قویتر از کش و بغایت مقوی معده و رافع نزف الدم و سحج و قروح عفنه

و اسهالات و عرق کفری که بطریق گلاب کیرند با عطریه و قابض و مقوی معده و رافع اسهال رطوبی و سحج است

و روغن کفری که بعد از رسیدن طلع بمکو میکرده با مساوی آن روغن زیتون سر چهار روز حرکت داده صاف کنند

سرد و خشک و قابض و حابس عرق و رافع قرحه امعا و درد سر حار و مقوی موی و مانع سقوط آنست و کفری ماء الخاصیه

مانع فساد روغنها و مقوی قلب است کفر الیهود قفر الیهود است کف دریا اسم فارسی زبد البحر است کف

مس اسم فارسی زهرة النحاس است کفتار اسم فارسی ضبع است کف شیشه اسم فارسی سحق قونیا است

کف اسم فارسی زبد است مع الکاف ه ککری اسم هندی قثا است ککریکه اسم هندی نیلوفر است

کلیک اسم ترکی قبج است کلکلیک اودی اسم ترکی صعتر است ککر اسم تنکابنی لبلاب کبیر است ککچ اسم

فارسی جرجیر بری است ککرایز اسم هندی دجاج است مع اللام ه کلز اسم چوبی است که از هند آرند و فعل

مغاث از آن می آید و لهذا آنرا مغاث هندی نامند کلیب بفارسی کرده و باصفهانی قلوم و بترکی توکرک نامند بطی

الهضم و مولد خلط غلیظ سریع الفساد و مقوی کرده و کمر است و بهترین آن از حیوان جوان فربه و مصلحش ادویه جاره

و آبکامه و سرکه است و پیه آن ملین اورام صلبه کلب بری و بحری و اهلی میباشد بری را بعربی ابن اوی و بفارسی

شغال و بترکی جقال نامند و آن کاهی با سگ اهلی جمع میشود و توالد واقع میکردد و سگ آبی دو قسم است یکی بحری

و دیگری نهری و آنرا بفارسی خرمان نامند کویند چه در شکل شبیه بخز میباشد و بعربی کلب مائی نامند و چند

از این قسم حاصل میشود و سگ اهلی اصناف است و مجموع آن در آخر دوم کرم و خشک و بچه بیست روزهٔ آن کرم و تر

و چون آنرا با ادویه خوشبو پخته تناول نمایند جهت جذام مجرب دانسته اند و بجهت جنون و مالیخولیا قوی

الاثر است و پنیر مایهٔ آن بقدر ربع درهم رافع سموم کلف و شیر آن که از زاییدن اول باشد همین اثر دارد و قطور

آن رافع حرقة البول و بیاض چشم و چون بچه چشم نکشوده آنرا با تمام طبخ دهند بحدی که آب یکسان شود و بوزن ده

مثقال کندم را با آن بجوشانند تا جمیع آنها را جذب کند پس خشک کنند و مرغ سیاه یکساله را در جای تاریکی

با آن کندم تعلیف نمایند و بعد از اتمام مرغ را کباب کرده زن عاقر تناول کند و غذای دیکر با آن مخلوط نکند باعث

حمل کردد و از مجربات خصوصا سر قطعه مرغ پرورده در سر روز خورده شود و در فربه کردن بدن مجرب است

و مکیدن بچه سگ پستان مرضعه را رافع انعقاد شیر و درد پستان است و استخوان و عصب سگ با استخوان

و اعصاب شکسته و پاره شدهٔ انسان التیام پذیر است بخلاف سایر حیوانات و کباب جکر سگ دیوانه جهت رفع سمیت

سگ دیوانه کزیده بغایت موثر است و ضماد خاکستر سر آن جهت بواسیر و شقاق و حکه و زخمهای کهنه و با سرکه جهت

سگ دیوانه کزیده نافع است و طلای زهرهٔ آن مانع رویانیدن موی زیادهٔ چشم و بول آن رافع ثالیل و آشامیدن

آن مانع حمل و پیه آن جهت خنازیر مفید است و غرغره و نفوخ و ضماد سرکین خشک آن جهت خناق مجرب است خصوصا

چون تعلیف با استخوان فقط کنند و آشامیدن خون خشک کردهٔ آن تا بقدر پنج درهم و بدستور سرکین خشک آن

جهت اسهال دموی و ذرور سرکین آن جهت زخمهای کهنه و تحلیل اورام قوی الاثر است و تعلیق دندان نیش آن که

ناب کویند مانع خرخر خواب و حرف زدن در حالت نوم و رافع یرقانست و چون ناب آنرا با ناب کربه بموی ایشان

بخور کرده مرد و زن را در خانه دفن کنند باعث حدوث فتنه در آن منزل شود و محمد بن زکریا فرموده اند که چون قضیب سگ را

خشک کرده بوران ببندند بغایت معین جماع و کلب بری در سیم کرم و در خواص مانند اهلی است کلب الماء قسم

بحری آن بقدر سگ اهلی و بزرکتر از آن و دست و پای آن بسیار کوتاه و بی دنباله و کثیر الوجود است و پوست آنرا ظرف

نفط میکنند و یکمثقال از زهرهٔ آن سم قاتل است و علاج پذیر نیست و جالینوس فرموده اند که اکتحال آن رافع بیاض آب

و بولس کوید که ششش تازهٔ آن جهت نقرس بسیار مفید است کلب نهری بقدر کربه و بزرکتر از آن و شبیه بدلق

و دست و پای آن دراز تر و دنبالهٔ آن مانند دنبالهٔ کربه است و در رودخانها میباشد خصوصا در رود مسکاو واروس

کثیر الوجود است و در تنکابن اوشنک نامند و جند از آن حاصل میشود و حقیر مشاهده نموده که در ایروان صیادی

جند از آن قطع کرده بود و بعد از جوشانیدن در آب خاکستر و بر دودکاه خشک کردن رنگ بوی آن ظاهر شده

و نوعی از استحاله در آن معلوم کردید و در خواص و افعال کلب نهری قریب بکلب اهلی است کلب الماء البلغاری

کلب نهری است کلب الکلب سگ دیوانه است کلس بکسر اول اسم اجسام سوخته ایست که بحد سفیدی رسد

و اجزای آن بسبب احتراق از هم ریزد مثل آهک و پوست تخم مرغ و صدف و حلزون و امثال آن و از مطلق آن مراد اطبا

آهک است که آنرا چیره و نوره نیز نامند و جالینوس اسم کلس را مخصوص پوست تخم مرغ سوخته و آهک دانسته اند

نه غیر آن و مراد اهل صناعت اعم از آنست و بهترین کلس البیض آنست که پوست تخم مرغ را مکرر شسته پردهای آنرا

کرفته در کوزهٔ کل اندود کرده چند شبانه روز در کورهٔ کوزه کری بگذارند تا سفید شود و بهترین آن معدنی آنست که

سنگ رخام و سنگریزهای صلب آنرا بعمل آورند آب ندیدهٔ آن در آخر اول کرم و در آخر دوم خشک و تا بیست روز

قوی الاثر است و با حدت و محرق جلد و آب دیدهٔ قسم حجری آنرا تا بیست روز قوت احراق باقی است و بعد از آن مسخن

میباشد و موی را در مدت بعید میبرد و زرنیخ در بردن موی مقوی فعل آهک است و ثقل عصره و برگ شفتالو

رافع بوی آنست و روغن کل سرخ و آرد عدس و توتیای مغسول و کل سرخ سائیده رافع جراحت نوره است و آهک

شستن مایل باعتدال و قاطع نزف الدم و مکرر نفوخ کردن و فتیله را بسفیدی تخم مرغ آلوده و باهن مغسول آغشته
در بینی گذاشتن در قطع رعاف مجربست وضماد آن مقوی اعضا و حابس اسهال و جهت سوختگی آتش و منع ادرار عرق
و باسپرخوان جهت گشودن دمل و ورم صلب و روغن زیتون که در آن آهن چوشانیده باشند جهت منع نزلات
و برودت هر عضوی مفیداست و کلس البیض در حبس خون جراحات قویست و جهت جرب و حکه و رویانیدن گوشت
زخمها و جبر کسر اعضا مجرب و فرزجه آن قاطع خون حیض است و گویند چون آنرا با مثل آن نمک و ربع آن طرطیر
سایند با نزه مقابل آن سرکه تصعید کرده پس تقطیر کنند مقطر مذکور کبریت را سفید میکند و سیماب را منعقد
میسازد و خوردن آهن کشنده است بدرد معده و عسر بول و غش و اسهال دموی و آبی که در آن آهن را مکرر
ریخته باشند هرچه بآن آب طبخ نمایند کشنده است در اندک زمانی و از اسرار مکتومه است **کلج** لغت سریانیست
و بغدادی گویند که نزد اهل مغرب نباتیست برگش شبیه ببرگ درخت سیب و قابض و رافع نفث الدم و اسهال
دموی و جهت گزیدن افعی و سعوط آن جهت رعاف مفید و تخمش بسیار گرم و مدر عرق و رافع مغص است واز
قول او ظاهر میشود که اندروطالیس باشد و در آنجا تصریح نموده که مانند اشنان بی برگست و در اینجا بیان نموده
که برگش مثل برگ سیب است و بلغت مصر کلج عبارت از اشنواست **کلیانی** اسم اشق است **کلمح** راسن است
کلیکان کشنج است **کلیکلو** جرجیراست **کلاغ سفید و کلاغ پیسه** اسم فارسی غراب ابقع است
کلاغ سیاه اسم فارسی غراب کبیر و غراب الزرع است **کلیم شوی** اسم فارسی اذربواست **کل عقرب**
باصفهانی اسم سطاریونست **کل عاشقان** بلغت خراسان ذرتین درختست و بلغت تبریزی حماحم است **کلاجک**
بلغت تنکابن ودعست **کل کاشفه** بلغت اصفهانی احریض است **کل مشکی** اسم فارسی نسرین است
کل آفتاب پرست اسم فارسی آذریونست **کلنار** اسم فارسی جلناراست **کل کندم** اسم فارسی جو زجندم است
کل سنک اسم فارسی خراز الصخر است **کل** بکسر کاف اسم فارسی طین است **کل بخارا** طین الاحمر است
کل خوردنی طین الماکولست **کل حنا** بضم اول اسم فاغیه است **کل خوش نظر** اسم فارسی بجنج است
کل سرخ ورد احمر است **کل رعنا** ورد الحماق است **کل قرنفل** اسم فارسی زهره است **کلم** اسم فارسی کرنب است
و کلم رومی قنبیط را نامند **کلنک** اسم فارسی کرکی است **کلاب** ماء الورد است **کلیک** اسم دیلمی دلیک است
کلاکلا اسم دیلمی لوف الکبیر است **کلاونجی** اسم هندی شونیز است **کلند** اسم هندی بطیخ زقی است
کلی اسم هندی بسد است **کلری** اسم هندی خبازی است **کلیجا** اسم هندی کندر است **کلیجن**
اسم هندی خولنجانست **کلهتی** اسم هندی حب العلق است **کلکونه** بفارسی سرخی نامند از سفیداب و
لک ترتیب میدهند و بجهت صفای بشره و سرخی رخسار مستعمل زنانست **کلیس** بلغت مازندرانی جیری است
مع المیم ۵ **کماشیر** صمغ کوفی کوهی است شبیه بجاوشیر و گویند اسم هندی جاوشیر است در آخر سیم گرم
وخشک و مدر بول و حیض و مسقط جنین و محلل صلابات و مسهل زرداب و رافع استسقای زقی و لحمی

وقدر شربتش از یکدانگ تا نیم درمست و مصلحش کثیرا است **کمثری** بفارسی امرود گویند بستانی و بری میباشد
و بستانی آن ترش و شیرین و اقسامست و بهترین اقسام شیرین آن امرود چینی و نطنزی است و چینی مخصوص
بلاد دامغانست و ممدوح شیخ الرئیس است و نطنزی در اکثر بلاد ری و نطنز موجود است و بهترین امرود
بلاد آذربایجان ملجی است و امرود شیرین معتدل مایل بحرارت و در دوم تر و حابس بخارات و مفرح و مقوی معده
و هاضم و دل و رافع تشنگی و خفقان و نزلات و سوزش مثانه و ملین طبع و باقوه قابضه بعد از تلیین
و معدل خون و مرطب دماغ و جهت دفع سمیت فطر مفیداست و مولد نفخ و قولنج و مصلح آن زنجبیل مربی و راز یانه است
و بهترین اقسام امرود ترش لطیف آبدار رسیده آنست در اول سرد و در دوم خشک و قابض و مقوی جگر و معده
و مشهی و مسکن حرارت خون و غلیان صفرا و رافع تشنگی و بعد از طعام مسهل بعضی و قبل از آن قابض و
مولد قولنجست و دو مثقال تخم امرود را کشنده کرم معده دانسته اند و شکوفه آن مقوی دل و مفرح و قاطع نفث
الدم و اسهال و ضماد آن جهت ورم چشم نافع و برگ آن جهت اسهال و التیام جراحات و چوب و برگ سوخته آن
نایب مناب توتیا و صمغ آن محلل و منضج قوی است و نوع بری آن قلیل الحلاوة و کوچک و بی آب و با عفوصت و بسیار
قابض و مسدد است و در ورم خشک آن جهت رویانیدن گوشت جراحات و سفوف آن جهت اسهال حاره و خاکستر
چوب آن فادزهر فطر و امثال آن و مضر عصب و مورث قولنج و مصلحش ادویه حاره خوشبو و عسل است و رب امرود
قابض طبع و مقوی معده حاره است **کماة** اسم جنس اقسام فطر و کشنج و قعبل و سماروقست و نزد بعضی مخصوص
نوع ماکول آنست و فطر مخصوص انواع صغیر ماکول و هر یک مذکور شد **کمافیطوس** معرب از جامانیطس یونانیست
که بمعنی صنوبر الارض باشد نباتیست در بوی شبیه بصنوبر و در طعم تلخ و با اندک قبض و تندی و ساقش بلند نمیشود
و برگش در پیچیدگی و تراکم و بزرگی از طوبه شبیه است بحی العالم صغیر که بفارسی همیشه بهار نامند و برگش از آن
دیرتر و با زغب و رطوبت چسبنده و شاخهای آن مایل بسرخی و گلش زرد و باریک و تخمش از کوهی کوچکتر و بیخش
سفید و از ماه نیسان تا سرطان استمرار دارد و قوتش تا ده سال باقیست و مؤلف اختیارات تصریح نموده که گلش
بنفش و برگش شبیه بصعتر است و در شیراز ماش دارو نامند و ظاهر این کلام نیز از جمله سایر اشتباهات او باشد
و در دوم گرم و در سیم خشک و مستعمل از آن برگ و شکوفه و تخم آنست مفتح سدد و مدر بول و حیض و منقی و جالی اعضای
باطنی و مسهل بلغم غلیظ و جهت استسقا و یرقان و درد مفاصل و عرق النسا و نقرس و تحلیل ریاح مفید و با توبال
النحاس و ایارج مسهل عظیم زرداب و منقی رحم و سایر اعضا است و مداومت آن با آب باران و عسل شهد رافع
رافع عرق النسا و درد کمر و ضماد آن جهت اندمال جراحات و صلابت پستان و با عسل جهت منع نمله ساعیه نافع
و مضر مثانه و مصلحش انیسون و قدر شربتش از دو درهم تا سه درهم است و بدلش بوزن آن سیسالیوس و نصف آن
سلیخه است و باید در هوای بسیار گرم و در مزاج اطفال و محرورین استعمال نکنند **کمادریوس** معرب از خامادریوس است
که بمعنی بلوط الارض باشد نباتیست طولش قریب بشبری و برگش دیرتر و در شکل و رنگ و تشقق شبیه ببرگ بلوط

وطعم آن تلخ و با اندک تندی و گلش بنفش و ریزه و منبت آن سنگلاخها و تخمش ریزه‌تر از انیسون و با حدت و در
نمو زیاده میشود و قوتش تا هفت مثقال باقی است و ابن ابی خالد افریقی در کتاب اعتماد تصریح نموده که کاذریون
نبح درختی است شبیه به بلوط و در اول دوم گرم و در آخر آن خشک و مدر بول و حیض و رافع امراض سپرز و سرفه
مزمن و قاطع اخلاط غلیظه و در سایر افعال مانند کافیطوس و جهت عسر بول و یرقان و شکاف عضل و اخراج جنین
و استسقا نافع و طبیخ چهار درهم آن با سه درهم روغن زیتون و یک رطل آب که بثلث رسد و چند روز مداومت
کنند جهت سنگ مثانه و گرده مجرب دانسته اند و سه درهم سحوق آن با جلاب عسل در چند روز دفع درد سینه
و برودت نواحی آن میکند و ضماد آن با عسل جهت قروح مزمنه و اکتحال آن با شراب جهت غرب و با سرکه جهت ورم
سپرز مفید و روغنی که آب تازه آن با آب طبیخ یا از کل آن ترتیب داده باشند جهت رفع برودت بدن و ریاح مؤثر
و شراب آن که درهم یک رطل آب انگور دو مثقال از آن ریخته باشند یا یک مثقال و نیم آنرا در یک رطل خمر کرده و مدتی
گذاشته باشند جهت تشنج و یرقان و نفخ رحم و فساد اخلاط و اصلاح مزاج فاسد و بدی هضم و ابتدای استسقا
نافع است و قدر شربتش سه درهم و در مطبوخ تا هفت درهم و مضر امعا و گرده است و مصلحش کثیرا و بدلش مثل آن
سیسالیوس و ربع آن سلیخه است و نزد بعضی غافث و سلیخه **کمون** معرب از خامون یونانی است و بفارسی
زیره نامند بری و بستانی میباشد و هر یک را اصناف مختلفه است سیاه و بری و بستانی را کمون کرمانی و زرد را
فارسی و شامی و سفید را نبطی نامند و اخیر زیره سبز است و در اکثر مکان میباشد و بری هر صنفی قوی‌تر از بستانی است
و قسمی از بری سیاه شبیه به شونیز است و قوی الحرارت و از مطلق کمون مراد کرمانی است و بیونانی آنرا اسلیقون
و بعضی ملوکی است و بهترین اقسام کرمانی بری و زبون‌ترین سفید بستانی است و قوتش تا هفت سال باقی میماند و نبات
آن از رازیانه کوچکتر و برگش مستدیر و قبه آن مانند قبه شبت است در اول سیم گرم و خشک و بسیار ملطف و مدر
بول و شیر و عرق و حابس طبع و حیض و تریاق سموم هوام و محلل ریاح و نفخ و هاضم و محرک آروغ و ملطف لحوم
غلیظ و جهت عسر نفس و تخمه و مغص ریحی و رفع خارش کل و امثال آن و فواق رطوبی و ورم ریحی سپرز و بودادهٔ آن
جهت اسهال رطوبی نافع و بسرکه پرورده آن که بعد از آن برشته کرده باشند قوی القبض و در دفع رطوبات معده
قوی الاثر است و حقنه بطبیخ آن محلل نفخ و قولنج و غرغره آن با روغن زیتون قاطع حیض و مضمضه بطبیخ آن مسکن درد
دندان و نزلات خصوصا با صعتر و قطور آن جهت قرح چشم و جرب و با سفیدی تخم مرغ جهت رمد حار و طلای آن
جالی بثره و کلف و افشردهٔ آن جهت طرفه و با نمک جهت سبل و ناخنه و سعوط آن با سرکه جهت رعاف و ضماد آن با روغن
زیتون جهت ورم سپرز و با آرد باقلی جهت سایر اورام نافع و مضر ریه و مصلحش کثیرا و قدر شربتش دو درهم و بدل
کرمانی سایر اقسام آن و بدل کمون شامی کرویا و تخم کندنا است و مداومت بر آن و عرق آن مورث لاغری و زردی
رخسار است و چون کف زیره بر بدن مولود در حین ولادت بمالند بالخاصیه در مدت العمر منع تکون قمل میکند
و از مجربات دانسته اند و قسم نبطی که آنرا بفارسی زیره سبز گویند ملین طبع است و نوع بری که شبیه به شونیز است

جهت گزیدن هوام و تقطیر البول و اخراج سنگ مثانه و خون منجمد آن بعینه خصوصا چون با آب کرفس بستانی
بنوشند و با سرکه جهت فواق و کرم معده و ضماد آن با روغن زیتون و عسل رافع رنگ خون مردهٔ تحت جلد است و جهت
ورم حار انثیان مفید **کمون حبشی** قسمی از کمون بری است شبیه به شونیز و مذکور شد **کمون حلو** انیسون است
کمون رومی و **ارمنی** کرویا است **کمون اسود** زیرهٔ کرمانی است و در بعضی بلاد شونیز را باین اسم مینامند
کمون هندی شونیز هندی است **کمون نبطی** زیرهٔ سبز است **کالیون** مازریون سیاه است **کمکام**
صمغ صنوبر یمنی است و بفارسی حس لبر گویند و حصی لبان مذکور شد **کماه** یمنی گویند بلغت یونانی باد آورد است
و بفارسی کمانی است معروف و دواب را بآن تعلیف میکنند و حلتیت منتن صمغ آنست **کمباین** اسم هندی
نوعی از چتر است **کمهاره** اسم هندی تخم انجره است **کمنارو** اسم هندی مومیایی است **کمومی** اسم هندی
عنب الثعلب است **کمیز** اسم فارسی بول است **کمش** اسم ترکی فضه است **مع النون ه کندر** صمغی است کندل فارسی اشق است
مخصوص بلاد نجد و عمان و جبال یمن مستدیر صلب مایل بسرخی آنرا کندر ذکر و سفید و سست را انثی نامند و تازهٔ
آنرا که در اثنا نهاجی کرده باشند مدحرج گویند و پوستهای رقیق آنرا که از ساییدن بیکدیگر جدا میشود قشار
کندر نامند و آنچه غیر صفایحی و مانند آرد باشد دقاق کندر و کندر را قوتش تا بیست سال باقی باشد و مغشوش
آن از آتش شعله و رعنیکی دود و درخت آن بقدر دو ذرع و خار دار و برگ و تخم آن شبیه به برگ و تخم مورد و در دوم گرم
و در سیم خشک و ملطف و محلل ریاح و حابس سیلان خون ظاهر اعضا و جرب دماغی و نفث الدم و مقوی دل و معده
و هاضم و حافظ و مجفف بلغم و باتریاقیه و مبهی و منقی و مقوی روح حیوانی و دماغی و جهت خفقان و صاف کردن
آواز و با مصطکی جهت رطوبات دماغ و غثیان و قی و اسهال رطوبی و نیم درهم آن با مثل آن نانخواه جهت رجیع
و با روغن زیتون و عسل جهت رفع برودت استخوان که مزمن شده باشد و با صمغ جهت رفع رایحه کریهه خیشوم
و عسر النفس و سرفه مزمن رطوبی و ربو و با عسل و شکر جهت ضعف معده و ریاح و با مویزج و صعتر جهت ثقل زبان
و بادزهر و تخم نیمرشت جهت تقویت باه و تولید منی خصوصا با جوز و بسباسه و اکتحال آن جهت جلای بصر و قرح چشم
و خون منجمد در آن و دمعه و سلاق و بیاض و جرب و حکه و ظلمت چشم خصوصا با عسل و ذرور آن جهت قروح خبیثه
و ساعیه و قرح مقعد و ضماد آن جهت قوبا و ثالیل و با پیه مرغابی جهت جراحت سوختگی آتش و شقاق که از سردی
بهم رسیده باشد و با نطرون جهت قروح رطبه سر و با روغن کنجد جهت تحلیل اورام و صلابات و با روغن مورد جهت
ریختن موی و با عسل جهت داحس و با زفت جهت شکاف عضل و با شراب جهت درد گوش و با قیمولیا و روغن گل سرخ
جهت اورام حارهٔ پستان و با ادویهٔ محلله جهت ورم احشا مفید و بخور آن جهت دفع وبا و سرفه رطوبی و قوبا
و گریزانیدن هوام و خاییدن آن جهت سرفه رطوبی و تقویت دندان و لثه نافع و چون یک مثقال آنرا در آب خیسانیده
و آن آبرا بنوشند و مداومت بآن نمایند جهت رفع نسیان از مجربات دانسته اند و اکثار آن محرق بلغم و مصدع
محرورین و باعث جنون و جذام و بهق سیاه و مصلحش بنفشه فارسی و شکر و قدر زیاد آن با شراب و سرکه کشنده است

وقدر شربتش نیم درهم وبدلش مصطکی و قشار کندر خشکتر از کندر و شدید القبض و مجفف قوی است و بجهة
نفث الدم بغایت موثر و مقوی معده و مانع سیلان مواد باعضا و رافع قرحه امعا و حقنه آن نیز بدستور
جهة قرحه امعا مفید است و ضماد آن بر شکم قاطع اسهال و کشنده کرم معده است و رقاق کندر لطیفتر از
کندر و مفتح و جالی و در افعال ضعیفتر از قشار است و تخم درخت کندر رافع اسهال دموی و دخان آن که دوده
آن باشد گرم و خشک و مسکن درد چشم حار و مانع سیلان رطوبات بچشم و منقی قرحه و التیام دهنده آنست
کندس بیخ نباتیست شبیه بکنگر برگش ما بین سرخی و سفیدی و در شام لباس ابریشمین را بآن میشویند و طعم
بیخ آن مایل بسیاهی و درونش مایل بزردی و تندبوی و در سرطان میرسد و قوتش تا بیست سال باقی است در آخر
سیم گرم و خشک و باسمیت و محرق بلغم و مخرج قمرة السودا و بلغم غلیظ و محلل ریاح و منقی سده بول و حیض و مخرج
جنین مرده و قاتل زنده و مقوی جگر و معده سرد و جالی و بغایت عطسه آورنده و آشامیدن و طلا کردن آن جهة
استسقا و سپرز و یرقان و عرق النسا و مفاصل و طلای آن با عسل جهة بهق و برص و حکه و قوبا و سعوط آن با آب
بقدر یک عدس جهة امراض بارده دماغی و با روغن بنفشه جهة شبکوری و ضعف باصره و رفع بیهوشی و صرع
و سکوت و بحتی صاحب فالج و ضماد آن بادو وزن آن زرنیخ و روغن زیتون جهة رویانیدن موی داء الثعلب و داء
الحیه مجرب و قی کردن بآن جهة عسر نفس و ربو و با بیخ کبر و جاوشیر جهة ریزانیدن سنگ مثانه و گرده و تنقیه
سودا نافع و روغنی که در آن جوشانیده باشند جهة امراض بارده گوش خصوصا جهة کری آن و حکه آن قوی
الاثر است و قدر شربتش جهة قی کردن یکدانگ تا دو دانگ و جهة سپرز و یرقان و امثال آن یکدانگ تا پنج قیراط
و اولی اجتناب از شرب آنست و دو درهم آن کشنده بخناق و درد شکم و تشنگی مفرط و مصدع و مورث کرب و غشی
و مصلحش کثیرا و شیر تازه و بدلش جهة قی کردن مثل آن جوز القی و ثلث آن فلفل و در غیر آن دو وزن آن مقدونس
و نصف آن شیطرج است کنوس بلغت طبرستان قسم زعرور است و میوه کی از کیل نامند قابض و لذیذتر از زعرور
و در افعال قویتر و دوام آن زیاده تر از آنست کنکرزد اسم فارسی صمغ الحرشف است که بفارسی کنگر نامند در دوم
گرم و در اول خشک و منقی صفرا و بلغم و ضماد آن محلل اورام و قدر شربتش از یک درهم تا دو درهم و بدلش جوز القی است
کنهار اسم نبطی نباتیست مثل درخت کوچکی برگش در رنگ و صلابت شبیه برگ سقز و در بوی مانند دودو
شاخهای آن از یکساق بر آمده بطول یک ... ستبر و نرم تر از درخت حب الخضرا در سیم گرم و خشک و بوییدن آن مسخن دماغ
و شرب آن مسخن معده و جگر و معین هاضمه و بالخاصیه در جایی که آن باشد عقرب در آنجا نمیباشد و اگر برگ آنرا
بر عقرب بپاشند در حال بمیرد و مصدع سفل و محرق خلط و قدر شربتش یکدرهم است کندری نباتیست شبیه بنبات
دلز یا بنر و بنزدک و برگش عریضتر از آن و در بوی مانند کندر و در سیم گرم و خشک و در اکثر افعال آنرا قایم مقام کندر
یافته اند کندر رومی مصطکی است کنجورس اسم یونانی جاورس است کندس الدواب عود العطاس است
کنجدم اسم اصفهانی انزروت است و در دیلم کنجدتر نامند کنجد اسم فارسی سمسم است کندم اسم فارسی

بُرّ است کنگر اسم فارسی حرشف است کندم مکه اسم دیلمی خندروس است و در اصفهان ذرة مکه است کندر
دیوانه اسم فارسی شیلم است کنگرجز اسم فارسی بادآورد است کنر اسم فارسی قراد است کندنا
اسم فارسی کراث است کنار اسم فارسی بنو است و بلغت مازندران اسم درخت نیم است کنب اسم فارسی
قنب است کنجشک اسم فارسی عصفور است کندرو اسم هندی کندر است کنبیل اسم هندی قنبیل است
کندبیت اسم هندی کبریت است و کندهک و کندک نیز نامند کنیر اسم هندی خرزهره است کندم اسم
هندی نیشکر است کنده هیل اسم هندی فقاح اذخر است کند اسم هندی صمغ است کنجوه اسم هندی
خراطین است کنوالی بهندی عنب الثعلب است کندا بهندی بصل الفار است کنداشیر بلغت سند
سادج است کنجال بهندی طحلب است کندنا بهندی خندقوقا است کنتول بهندی اشنان است
کنکونی بهندی دخن است کنوار بهندی صبر است کنول بهندی نیلوفر است مع الواو ه کومه
بلغت اصفهان نوعی از مری است که ماهی آبکامه را در شیره نموده استعمال میکنند و در خواص قریب بمری و
بتجفیف آن کمتر از آن و مصدع سینه و سرفه نیست اما اکثار آن باعث تبهای عفنی و اورام است کوسنبل
بلغت تنکابن و دیلم است و ابن تلمیذ بلغت طبرستان دیودار و بلغت مازندران کوزنه گیاه بیان نموده و آن نباتی است
شبیه برگ نارنج و ساق آن زیاده بر دو ذرع و تخمش سیاه و بقدر آلوبالو و ظاهر بیخش سیاه و درونش سفید و آن
غیر لفاحست و بالخاصیه هر وقتی که در طالع آن در حین قلع آن کنده بهر قولی که متلقی کرده شاید آن بهمان فعل
و قول مبادرت نماید و آزموده است و مستعمل از آن در ولایت دیلم برگ آنست و در اطعمه استعمال مینمایند و در آخر
دوم گرم و خشک و مسکر و مورث بیخوابی است و بیهوشی و رافع سلس البول و بول در فراش و درد مفاصل و امراض
بارده رطبه و قدر شربتش از برگ آن که با اطعمه طبخ نمایند تا ده درهم و از بیخش تا نیم درهم است و اکثار آن مورث
جنون و کشنده است کوارع جمع کراع و مذکور شد کوژ اسم فارسی مقل است کوبهان کنهان است
کوالف بادآورد است کوزکندم جوز جندم است کوکب شاموس طین شاموس است کوک خر است
کوهر اسم هندی فاغره است کوکب الارض طلق است و نزد بعضی طین قیمولیا است کوار النحل آشیانه
زنبور عسل است کولاک نوع نراسل است کوریکا اسم فارسی اذخر است کوشاد اسم فارسی جنطیانا است
کوخلن اسم رومی انجدان است کمافیلوس اسم سریانی اجاص است کولپس اسم فارسی انجدانست کوزره
اسم فارسی خرنوب شامی است کویج اسم فارسی زعرور است کوشماهی اسم فارسی شنج است کوکرد
اسم فارسی کبریت است کوز بفتح اول و دوم اسم فارسی قتاد است کوکرجین اسم ترکی حمام است کوکل
اسم هندی مقل است کوکر اسم هندی ثعلب است کوره اسم هندی فربیون است کوشت اسم هندی
قسط است کوه چینی جوبچینی اسم هندی حب النیل است کوکری اسم هندی دجاجست کوکرنده بهندی
کمافیطوس است کوکاهندی اسم هندی خصی الثعلب است کونر بهندی صمغ است کوکر اسم هندی

خراداست کولتی اسم مازندرانی حرف بابلی است مع الهاء ٥ کهربا سندی گویند از نوع مهره است
واز دریای مغرب بساحل می افتد و بعضی را اعتقاد آنکه صمغ درخت جوز و غیر آنست واز بلاد روس و بلغار ومغرب
خیزد ونزد بعضی چشمه آبیست و در جزایر بحر مغرب که مانند مرمر منجمد میگردد و حقیر قطعه از کهربا مشاهده نموده
که مگسی در آن مانند متحجر شده بود ونزد محمد بن احمد معدنیات ومغربی آن قویتر از املیسی است واز اقوال قدما
ظاهر میگردد که کهربا و سندروس یکجنس باشند و سندروس مخصوص بلاد هند و کهربا مختص ببلاد مغرب وشمال
باشد و در ربودن کاه هر دو شریکند و سندروس باندک حرارتی که از مالیدن آن بهم رسد جذب کاه میکند وکهربا
محتاج بمالیدن زیاده است و در سندروس سرخی غالب است و در کهربا زردی وصلابت و در حین سوختن بوی
شاخ سوخته از آن ظاهر میگردد کهربا آنست که در ساحل بحر مغرب واز زمین مزارع مغرب بهم رسد و در گرمی
معتدل و در دوم خشک ونزد بعضی در اول سرد است ومقوی معده و دل ومفرح وقاطع نزف الدم جمیع اعضا
وحابس نفث الدم وحیض ونزلات دماغی وقی وجهت اسهال دموی و یرقان وخفقان وحرقة البول ومنعف کرده
وسنگ مثانه وبا مصطکی جهت عسر بول وبالخاصیه جهت زحیر نافع وطلای آن جهت شکستگی اعضا وبا مورد
جهت منع عرق ضعفا وبا صبر جهت ساقط کردن دانه بواسیر وبا آب جهت سوختگی آتش وتعلیق آن جهت حفظ جنین
از اسقاط ورفع یرقان انجربانست وتعلیق آن بر معده جهت منع تخمه وبا خود داشتن آن جهت تقویت دل ورفع
خوف وطاعون وذرور آن جهت التیام زخمها مفید است وچون بوزن چهار شعیر آنرا در طالع سرطان صورت بوزینه
قایم الذکر نقش کنند حامل آن از جماع فتوری نیابد وگویند مضر سر ومصلحش بنفشه است وبدلش سندروس واکثر
یافت نشود دو وزن طین ارمنی وثلث وزن آن سلیخه است ودر تفریح مروارید ودر دفع طاعون مرجان وقدر شربتش
نیم مثقال است کهبانا اسم سریانی شاخ نبات فاوانیا است کهیله کسیله است کهلا اسم اصفهانی قلی است
کهول اسم هندی خرفه است کهلر و کهرل اسم بادنجانست کهری اسم هندی مرغ قره نی کوشت است
کهرکیت بهندی خرما است کهتا بهندی بمعنی ترش است کهجور اسم هندی تمر است کهول کی بیج
بهندی تخم خرفه است کهنه بهندی بمعنی تفلاجن ها است کهر بهندی اسم حافر حیوانات است کهنه کرد
بهندی حنظل است کهیلا بهندی سلیخه است کهوبر بهندی سوسمار است کهونلی بهندی حب المحلب است
کاه قیصر اسم فارسی اکلیل الملک است کیاه جالینوس اسقولوقندریون است کیموس ذره است کیبدج
کادی است کیلدلرو اسم فارسی سرخس است کیتا اسم فارسی مصطکی است کلک واش اسم طبری قسمی
از دوحس است ومذکور شد کیله بهندی موز است کیره بهندی اترجت کیهور بهندی حنظل است
کیرو بهندی معز است کبر بهندی زعفران است کیسی بهندی خبث الحدید است کبازبل بهندی
دار شیشعانست کیسنکر بهندی خار مغیلانست کینکر کاشیرا اسم هندی اقاقیا است حرف اللام
مع الالف ٥ لادن رطوبتی است که از درخت کوهی حاصل میشود و بقدر درخت انار و شبیه بدرخت

دبق و برگش عریض و بهم متصل و رقیق و صلب و گلش مایل بسرخی و ثمرش مانند زیتون و در جوف آن دانه سیاه
باریکی و رطوبت غلیظی که از ساق و برگ آن جمع کنند بهترین اقسام لادن عنبری نامند و هرچه از آن رطوبت
بر موی بز و گوسفند در حین چریدن آن نبات چسبد و از آن جدا کنند زبونتر از اقسام اول و هرچه بر سم
مراعی باشد و با خاک و ریخته آمیخته باشند زبونتر از همه است و بعضی تصحیح نموده اند که رطوبت مذکور
از قسم وسخ نوعی از ابلابکت بر موی مراعی میچسبد و بهترین آن نرم خوشبوی سیاه مایل بسرخی است وسبزی
و در دوم گرم و در اول خشک و لطیف و جاذب و با قوت قابضه و منضج قوی و محلل و مفتح دهن رگها و مدر بول
و حیض و عرق و شیر و مخرج جنین و مسیم و مقوی معده و رافع فواق و دردهای بارده و با شراب قابض طبع
و طلای آن جهت درد سر و صلابت معده و جگر و التیام زخمهای کهنه و با شراب جهت آثار قروح و آبله و فرزجه
آن جهت صلابت رحم و اختناق و احتباس حیض و با روغن گل که بر یافوخ اطفال طلا کنند جهت نزلات وسرفه
ایشان و بر معده جهت تقویت آن و دفع غثیان و سیلان آب دهان و با پیه خوک و کاو جهت ورم مقعد
و درد آن و حقنه آن با روغن گل جهت سحج و طلای آن با روغن گل جهت سوختگی آتش و با روغن مورد جهت
تقویت موی و منع ریختن آن و بخور آن جهت گریزانیدن هوام موش و جهت زن بعد از بول کردن بآن بخور کند
پس در حال باز بول آید آن زن قابل حمل خواهد بود والا فلا و مصدع سفل و آشامیدن آن موجب کرب و مصلحش
سنبل رومی و قدر شربتش تا یک درهم است و روغن لادن که یکوقیه آنرا در یک رطل روغن زیتون و کنجد حل نموده
روز دیگر بر آتش خاکستر گذارند که قریب سه روز آن روغن بسوزد جهت برودت اعضا و تقویت معده و زکام رطوبی
و سیاه کردن موی و تقویت آن بغایت مفید است لاجورد معدنی معروف است و بهترین آن صاف شفاف است
که کبودی آن بسرخی و سبزی مایل باشد و اکثر از سنگ مرهر تبت و هند و هرچه با زرنیخ و زاج و سنگ ریزه
ترکیب کنند دود آن لاجوردی غیر باشد بخلاف غیر مغشوش آن و مستعمل در طب غیر مغسول آنست در اول گرم
و مغسول آن در اول سرد و در دوم خشک و مسهل سودا و اخلاط غلیظه مخلوط بخون و صاف کننده آواز
کدورات و بالخاصیه رافع سودای حوالی قلب و جالی است و تعلیق آن دافع خون و مقوی دل و مفرح و جالی
و با قوه قابضه و رافع امراض سوداوی و غم و هم و توحش و بخارات غلیظه و مدر حیض و اکتحال آن جهت سلاق
و رمد و دمعه و بیاض و قرحه و ریختن مژگان و ذرور آن جهت آکله و قروح ساعیه و نفوخ آن جهت رعاف
و فرزجه آن با روغن زیتون جهت حفظ جنین از اسقاط و طلای آن با سرکه جهت تجعید موی و قلع ثالیل وبرص
مفید و مضر معده و مصلحش مصطکی و موجب کرب و غثیان و مصلحش کتیرا و عسل و قدر شربتش از نیم مثقال
تا یکمثقال و بدلش حجر ارمنی لاله سرنگون اسم فارسی نباتی است معروف در باغها غرس میکنند پیاز آنرا چون
باد نبر بالمناصفه کوبیده بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند طلای آنرا جهت عرق النسا مجرب یافته اند
لاله نعمان اسم فارسی نباتیست برگش شبیه ببرگ زنبق و مخصوص بر سر چهار عدد و گلش مانند شقایق وبزرگتر

ازآن وبیخش مانند پیاز وبقدر فندق وطولانی ودرچند پرده آن حبری شبیه بابریشم مطبوخ وبسیار نرم و
پرده بیرون آن سیاه ومغزش سفید وساقش چهار انگشت است باتفریح واسکار ومحرك باه وسرخ کننده
رخسار ومنوم وقلیل الحراره وبار طوبت غالبه ونشارهٔ آن بی غایله ومشهی وهاضم است وقدر شربتش ازیکدرهم
تا دو درهمست لاعیه نوعی ازیتوعات وباسمیه وپغایله تر از انواع یتوعاتست وابوجریج کوید از مطلق
یتوع مراد لاعیه است وآنرا در تنکابن سیمنیخ نامند کیاهی است برشیر قریب بکیاه سقمونیا وبرکش مدور وکلش
زرد مایل بسرخی وشبیه بنرکس ومایل بخوشبویی وتخمش مانند خشخاش در آخر سیم کرم وخشك وشیر آن مسهل
قوی ومقرح جلد ومقیی وبدستور برك وتخم آن همین اثر دارد وکشندهٔ ماهی وجهة استسقای زقی واخراج
زرد اب نافع وشیر آن از سقمونیا قویتر وبا آرد جو جمع کرده استعمال باید نمود وقدر شربتش ازیکدانك تا یکدانك
ونیم واز آرد جو مخلوط بآن تا یکدرهمست واز برکش در مطبوخات بدستور تا یکدرهم ومضر امعا مصلحش کثیرا
لالا وازی کوید کیاهی است که از مکه خیزد وبخور آن جهة بواسیر ودرد معده وشرب آن جهة رفع سیلان
خون نافع ومضر مثانه ومصلحش تخم مورد است لامی صمغ درخت هندیست خوشبوی شبیه ببوی مرکب از
بوی مر ومصطکی ودر رنك مابین سفیدی وزردی در آخر دوم کرم وخشك ومسخن وملطف ومفتح سده ورافع
بلغم وجهة شکستکی اعضا وضعف عصب وامراض بارده وطلای آن جهة جراحات وتحلیل ورمها واعیا وقطع
رایحهٔ بد نافع وباآب مورد جهة تقویة اعضا وسرعت حرکت اطفال موثر وبخور آن عرق آورنده ومصدع محرورین
ومصلحش کشنیز وقدر شربتش نیم درهمست لاجی اسم هندی هیل است لاجوردیه صابونهاست لازوردی
لاجورد است لاغوثرس عصاوس بیونانی ولاغولی بسریانی ارنب بریست لاغثوررس بلاسیوس
بیونانی ارنب بحری است لاربطوطاوس عرطنیثا است لاسورس بیونانی ماهودانه است لانك اسم هندی
کرسنه است لاك اسم فارسی لك است لاك پشت اسم فارسی سلحفاتست لالهٔ خطایی اسم فارسی
حماحمست مع الباء ۵ لبلاب اسم جنس نباتی است که شاخهای آن ممتد شده بهجا وبرآویزد وهرچه
بزرك باشد کبیر کویند وکوچکتر را صغیر ولبلاب کبیر سفید وسیاه میباشد سفید را کلش سفید وشبیه بشاخ
حجامت وتخمش سفید وبرکش مانند برك لوبیا ودر تنکابن کلونا نامند وسیاه را کلش بنفش ودانه اش سیاه
ولبلاب صغیر اقسامست سفید وزرد وسرخ وکبود میباشد وبرك مهر دینه وکلش کوچك وتخم آن در غلاف
سیاهی مایل بسرخی وقسمی از آن بی ثمر وساق وجمیع اقسام کبیر وصغیر شیر دار است ومرکب القوی ونزد جالینوس
در دوم سرد وخشك کند ونزد یوحنا بن ماسویه کرم ومفتح سده وملین طبع ومحلل وآب آن مسهل مرة الصفرا
وچون بجوشانند تفتیح آن غالب واسهال آن کمتر وآب افشردهٔ آن بعکس است وبرك کبیر سفید آن که مسمی به
حبل المساکین است جهة جراحات عظیمه وسوختکی آتش ودرد سر وامراض سینه وآب آن جهة سرفه وقولنج حار
وباخیار شنبر جهة ورم مفاصل واحشا وقرحهٔ امعا وربو بسعد یك وسه درهم از کل آن جهة قرحهٔ امعا ضماد

وبرك تازهٔ آن جهة درد سپرز ومطبوخ آن در روغنها جهة تحلیل اورام ودردها وسعوط عصارهٔ آن با ایرسا
ونطرون وعسل جهة درد سر کهنه وبا روغن زیتون جهة درد کوش وچرك آن وباموم روغن جهة سوختکی
آتش مفید است وقسم سیاه داعصارهٔ اش سیاه کنندهٔ موی وبرکش جهة قروح خبیثه وکل قسم اخیر که بی ثمراست
آشامیدن وفرزجهٔ آن مدر حیض وبخور آن بعد از طهر مانع حمل وآب آن شدید الحراره وصلات وسترندهٔ موی
وکشندهٔ قمل وبیخ آن باشراب جهة کزیدن رتیلا وبرك تازهٔ مطبوخ آن جهة التیام جراحات خبیثه وسوختکی
آتش مفید است واز صنف کبیر آنچه برکش باخشونتر ودراز مایل بسیاهی است مسمی بشجیم است سرد وخشك وجهة
سرفه وقولنج ودرد سینه وتبهای مزمنه وربع وسپرز وربع رطل از آب آن با درهم مغز قاطع نزف الدم
جمیع اعضا وخشك آن دافع قروح خبیثه وتازهٔ آن التیام دهندهٔ جراحاتست واقسام لبلاب مضر عصب
ومثانه ومصلحش شکر ومانع حمل وقاطع حیض است وقدر شربتش از آب آن یکوقیه تا سی درهم ولبلاب صغیر
باقوت محلله وقابضه ومسهل مرة الصفرا واسلم از سایر اقسام ورافع درد سر که با یبوست طبع باشد وقولنج
حار ومحلل ورم مفاصل وباخیار شنبر جهة اورام احشا وتفتیح سده واکثر تبها نافع وقدر شربتش از آب آن
تا نیم رطل است با پنج درهم نبات لبخ اسم عربی درخت عظیمی است ودر صعید مصر کثیر الوجود شبیه بدرخت
چنار وثمرش کوچك وسبز وبعد از رسیدن شیرین میشود وباکراهت طعم طعم وبوکش مایل بدرازی ومعروف
بسمیه است واهل مصر سمیه در آن نیافته اند وابن جزله مؤلف منهاج قسمی از آزاد درخت دانسته اند ونزد
مؤلف حاوی الادویه سدابست ودر دوم سرد وخشك وشرب وذرور آن قاطع نزف الدم ورافع درد دندان
وطلای آن مقوی موی وباشراب محلل اورام وبالادن ومورد جهة جبر کسر وضربه وحرکت استخوان از مفصل
ودود آن جهة کریزانیدن هوام موثر وخوردن ثمر آن مقوی معده وحابس اسهال ومصدع ومورث ثقل
سامعه است لبن بفارسی شیر وبترکی سود نامند مرکب القوی ومشتمل است بر دهنیه وجبنیه ومائیه وسومی
آن در اول کرم وخشك ومائیه در دوم سرد وتر وجبنیه در اول سرد وخشکست پس شیر هر حیوانی در کرمی و
سردی ویبوست ورطوبت بحسب غلبهٔ یکی از اجزای ثلثه متفاوت میباشد وشیر اکثر حیوانات بانفراده مذکور
میشود وامور کلیه ومشترکه در اینجا رقم میکردد وهرچه در تغذیه انسب است از حیوانیست که اقرب بولادت
انسان باشد لهذا شیر کاو بهتر از سایر است وبعد از آن شیر بز وکوسفند وآهو وشتر والاغ واسب وخر کور
وخوك وغیره در تداوی اقوی اند از کاو وکوسفند وبز در تغذیه وهمچنین بحسب تعلیف وسن وفصل مختلف
میباشد چه هرکاه بمسکرات ومخدرات تغذیهٔ حیوان کنند مثل قنب وخشخاش ومانند آن شیر آن مخدر و
مسکر میشود واز تعلیف بمسهلات وقوابض ومبردات ومرطبات ومسخنات وملطفات ومغلظات وامثال آن
آثار آن متبدل میکردد وشیر تازه دوشیده با حرارت لطیفه است وآن بعد از سرد شدن زایل میشود پس باید
درحین استعمال کرم نموده تا موجب سرعت نفوذ آن کردد واز مطلق شیر بدون قید مراد شیر کاو است ودر تغذیه

بعد از گوشت و تخم نیمبرشت موافقترین اغذیه و هرچه جبنیت در آن غالب باشد مسدد است والا مفتح و طلای اقسام
آن موافق ورم مقعد و قضیب و درد آن و قرحه مثانه و اورام عانه و رحم است و استعمال شیر بعد از شربتها و با آن
و میوه‌های تازه و ماهی و پیاز و امثال آن جایز نیست چه مادام که از معده نگذشته باشد چیزی خوردن و خوابیدن
مفسد آن و با وجود اخلاط فاسده در بدن استعمال آنرا جالینوس مهلک دانسته اند و قبل از انقضای چهل روز از ولادت
و در زمستان بسبب غلظت آن قریب الولاده را بسبب غلبه مائیت استعمال جایز نیست و آخر فصل بهار تا اواسط
تابستان استعمال آن اولی است و اکثار آن مورث تپها و تولد قمل و بجهت دسومت سریع الاستحاله بدخانیت و در
اماکن حاره و معده ضعیف باعث مضرت است و موافق سوداویین و یابس المزاج و معتادین افیون و قلیل آن در تغذیه
و کثیر آن در تلیین طبع قویتر است و مجموع شیرها ملطف و رافع اخلاط سوخته و موافق اعضای تناسل اند لبن
البقر شیر گاو است و گاومیش از جنس آنست و اغلظ از آن و هر دو را دهنیت غالب و مائیت و جبنیت کمتر و مایل
باعتدال و غلیظتر از سایر و تازه دوشیده آن که سرد نشده بنوشند مبهی و مسمن و منضج و سریع الهضم و کثیر الغذا
و نیکو کننده رخسار و مولد منی و مدر فضلات و مقوی جوهر دماغ و تریاق سموم مستبعی و حافظ رطوبات اصلی
و ملین طبع و مرطب دماغ و جهت سحج و نسیان و غم و وسواس و تقویت بدن و قرحه ریه و سل اگر بی تب باشد خلطی
و امراض یبسی و جرب و حکه و جذام و مطبوخ آن با برنج جهت طول عمر و با کدو کان و خرما جهت فربهی کرده و بدن
و داغ کرده آن با آهن و سنگ تفته جهت اسهال و قطور و طلای آن جهت اکثر امراض چشم نافع حتی ما یوئس العلاج
از مداومت آن صحت مییابد و ماکند جهت طرفه و با انذروت جهت ناخنه و سبل و شرناق و طلای آن با سفیداب
قلعی جهت نقرس و اورام حاره مجرب و با افیون و موم و روغن زیتون دافع درد نقرس حار و قدر شربتش از نیم رطل است
تا یک رطل و مضر صاحبان سپرز و ورم احشا و جگر و ضعف عصب و درد سر و سدد و صرع و مضر دندان و زنان
آبستن و صاحبان خفقان رطوبی و بحز و اکثار آن مورث سنگ مثانه و گرده و تولد قمل و برص و سریع الاستحاله
بخلط غالب معده و مصلحش شکر و عسل و شراب آن با شهد و شکر مانع انجماد آنست و چون منجمد گردد باعث لرز
و قشعریره و عرق سرد و غشی و اختلاط عقل و خناق و رافع آن قی و حرف با سکنجبین عسلی و سرکه ممزوج با آب
فودنج بدستور و تخم کرفس و عسل با آب گرم و شرب پنیرمایه را تا بقدر یک مثقال از مجربات شمرده اند لبن الضأن
شیر گوسفند است و دهنیت و جبنیت آن غالب و غلیظتر از شیر گاو و بهترین آن از میش سیاه و در تقویت باه
و تدارک مضرت جماع و ادویه سمیه و تقویت جوهر دماغ و نخاع و قرحه ریه و امعا و نفث الدم مؤثر و با روغن
بادام و صمغ عربی جهت سرفه مجرب و در سایر افعال و مضرات مانند سایر شیرهاست لبن المعز شیر بز است و
مائیت آن غالب و برودت و رطوبت آن زیاده و مدر حیض و فضلات و جالی و مرطب و در جراحت ریه و حلق
و مثانه و تبهای مزمنه و دق و غرغره آن در ورم لهاة و خناق انفع و سی مثقال آن تا چهل و بحتمال با دو مثقال
کثیرا و نیم مثقال رب سوس و صمغ بادام جهت نفث الدم و سرفه و علل سینه مفید است و در سایر افعال مانند شیر گاو است

وازآن

و از آن لطیفتر و بدلش شیر گاو است و بدستور عکس آن لبن النساء شیر زنان موافقترین شیرهاست و از همه
دختر سردتر است و مدر بول و مرطب دماغ و حنجره و مفتح سده و خیشوم و رافع سل و یبوست سینه و سرفه یبسی و سعوط
آن جهت خشکی دماغ و بیخوابی و سرسام و اختلاط عقل و ضماد و قطور آن جهت درد چشم و خشونت پلک و ترطیب دماغ
و درد گوش و ورم و قرحه آن مفید و قدر شربتش از دو وقیه تا نیم رطل و بدلش شیر الاغ است و چون شیر حامله را
بروی حمل بدوشند و حمل بمیرد یا در زیر آن عاید آن زن بدختر حامله خواهد بود و بعکس آن بپسر و از مجربات است و
بهترین شیر زنان و سایر البان آنست که چون بر روی ناخن بریزند بر ناخن جمع شود و با چسبندگی باشد با اعتدال
قوام لبن اللقاح شیر شتر است و دهنیت از جهت شدت امتزاج از آن جدا نمیشود و لهذا گرم و رقیق و مایل بشوری است
مفتح و مدر بول و زرداب که ماء اصفر باشد و با شکر مقوی بدن و صاف کننده رخسار و محرک باه و اشتها و جهت
سده و یبوست جگر و اورام صلبه باطنی و ضیق النفس و ربو و استسقای زقی و طبلی و علل سپرز و بواسیر نافع و چون
با بول شتر بیامیزند مسهل زرداب و باید بتدریج از آن دو وقیه بنوشند مانند روغن ناردین و بادام تلخ و پسته
و امثال آن و باید شتر را تا ده روز قبل از استعمال شیر آن تعلیف برازیانه و کنگر و کاسنی و درمنه و امثال آن نمود
لبن الاتان شیر الاغ است مائیت آن غالب و مفرح و جالی و مفتح و بطیء الاستحاله بخلط غالب معده و جهت سل
و دق و هزال یبسی و سرفه حاره و نزلات تند و عسر النفس حار و نفث الدم والتهاب خون بصفرا و جراحت رحم و مثانه و آلات
بول و حرقة البول و قرحه امعا و زحیر و حقنه آن جهت قرحه امعا و رحم و اسهال دموی خصوصا با قابضات و مضمضه
آن جهت تقویت لثه و دندان و ضماد آن جهت اورام حاره ظاهری و باطنی خصوصا با زعفران و جهت دمعه و سلاق مفید
و مضر مرطوبین و درد سر بارد و مصلحش گل انگبین و قدر شربتش از دو وقیه تا نیم رطل است و با شکر و کتیرا و روغن
تخم کدو و رب سوس و امثال آن و تعلیف آن باشیاء مناسبه هر علتی شرط است و بدلش شیر بز است لبن الرماك
شیر مادیان است جبنیت آن کمتر و کمتر از سایر شیرها و مفرح و محرک باه و اشتها و مدر حیض و بول و موافق قرحه
مثانه و مجاری بول و حقنه آن مقوی قرحه رحم و حمول آن با نشاره علج بعد از طهر معین حمل عاقر است و از خواص
آنست که در هر سالی قلیلی از آن باطفال دهند در آن سال آبله بر نیاورد و اگر بر آورد زیاده بر چند عدد نباشد
و از مجربات مکرره است و ترش کرده شیر مادیان را قمز نامند و در اکثر افعال قویتر است لبن الخنازیر شیر خوک است
نزد بعضی بغایت ممدوح و موافق سل و دق و مورث بهق و وضح است لبن الخفاش و لبن الاسد شیر شب پره
و شیر در نهایت گرمی و در نهایت جلا و ادرار و نفوذ اند لبن الغزال و لبن الحمار الوحشی شیر آهو و خر گور گرمتر
از شیر مادیان و لطیفتر و در تحریک باه اقوی است لبن الحامض بفارسی ماست نامند در دوم سرد و تر و مرطب و
مقوی باه محرورین و مسکن تشنگی و غذائیت آن نسبت بدوغ زیاده و در سایر افعال قریب بآنست و مخیض مذکور
خواهد شد و آن مضر معده سرد و کثیف و دیر هضم و مسدد و مولد خلط خام و مضر تبهای مرکبه و عصبی و مصلحش
معاجین حاره و زنجبیل پرورده است لبأ بفارسی فرشه و بترکی آغوز نامند و آن شیر غلیظی است که بعد از ولادت

سر چهار روز دوشیده شود یکوقیه آن ده رطل شیر را غلیظ میکند و در تسمین بدن و تحریک باه محرورین مؤثر

و بغایت مسدد و مورث غواق و تولد حصاة و دیر هضم و مصلحش شیرینیها است لبن السودا نزد اکثر اسم فرفیون است

و بعدادی کوید چیزیست شبیه بصمغ و مایل بسیاهی و زردی و بغایت کرم و از نواحی مغرب خیزد و بوییدن آن

باعث رعاف و عطسه مهلکه و از سموم قتاله و ضماد آن محلل اورام صلبه است در چند ساعت لبن التوتات

شیر نباتاتیست که شیر دار است مثلا مازریون و مجموع آن از سموم و مسهل بعنف اند و هر یک مذکور است

و آنچه اسم مخصوص ندارد در یتوعات مرقوم میکردد لباب القرطم مغز انر کاسفر است و کذشت لباب الفوم

و لباب الحنظل و لباب البر و لباب القمح لشاستر است لب النخل جمار است لبروث بلغت مغربی

قسمی از اسلنج و مستعمل صباغانست لبیغی بیونانی اذان الفار بستانی است لبسان خردل بری است

لبیدیون و لبیرون شیطرج است لبانه اسم مغربی فرفیونست لبنی میعه سایله است لبان معرب

از لبانوای یونانی و آن کندر است لب داته بلغت تنکابن اسم چکی لک ترکی است مع الجیم ه لجی

اسم هندی قاقله است لجلاج بلغت اکسیریان زیبق صافی است مع الحاء ه لحوم اقسام کوشت مذکور است

و در اینجا قوانین کلیه تحریر میشود و در حدیث واقع شده که سید الطعام اللحم چه اغذیه انسان که از دو اثیر ابعد

باشد منحصر در نبات و حیوانست و در استحاله که باین مغتذی شوند ناچار است که طبیعت در نبات هفت قسم

فعل کند تحلیل و استحاله و تفریق و عقد و تغذیه و تشبیه و ادخال و در حیوان محتاج بهمه افعال نیست

چه در شیر پنج فعل کافی است که تفریق و تغذیه که آن هضم و تمیز است و از عقد و تشبیه و ادخال و در حیوان

محتاج بتحلیل و استحاله و تمیز نیست و در لحوم محتاج بدو فعلست که تشبیه و ادخال باشد پس لحومات بجهت

از سایر اغذیه است و بهترین طیور متوسط آنست که قریب بمرغ خانکی باشد مثل کبک و تذرو و امثال آن و

بهترین مواشی کوسفند و بز است که زیاده بر یکسال و کمتر از شش ماه بر آن نکذشته باشد و بعد از آن کوساله

یکساله و شتر جوان بهتر از شتر پیر است و از وحوش بهترین آن آهو بره و بچه بز کوهی است و در مزاج صاحبان

تعب و صنایع و قوی الحراره کوشتهای غلیظ مناسب است و هر چه از شکم حیوان بیرون آورده باشند و آنچه بحد کمال

نرسیده باشد و اقسام میته و سقیمه و پیر سال و بسیار لاغر مورث امراض بیشمارند و روزی دو بار خوردن کوشت

ممنوع است چه هضم آن بر طبیعت دشوار است و مداومت خوردن لحوم موجب قساوت قلب و تیرکی باصره و بلادة

و عروض صفات بهیمی است و بسیار دیر خوردن آن باعث ضعف ارواح بدنی و سقوط قوتهای آنست و شرب آب

بعد از آن مضر و تناول نمودن در شبها باعث تخمه و جمع کردن آن با شیر و تخم مرغ جایز نیست و هر چند مبالغه

در کوبیدن و پختن آن کنند بهتر و کوشت ابعیر مآء اللحم و سریع النفوذ و موافق ناقهین و ضعیف القوه است

لحیة التیس دوآء مختلف فیه است نزد انطاکی و جمعی دیکر نباتیست برکش مثل برک کندنا و قلیل العدد و مفروش

بر زمین و در اصفهان شنک بکوزنون نامند و مانند سبزیها میخورند و حنین بن اسحق و جمعی دیکر کویند

که دیقوریدوس قسیوس دانسته و قول او معتبر است و آن نباتیست شبیه بدرخت کوچکی و شاخهای صلب و برکش

مستدیر و با زغب و صلابت و کلش شبیه بکلنار و قسمی از آن سفید و بعضی اشقر میباشد و برومی آن طرثوث را

هوقیداس نامند و بیونانی ابوقطس و آن از جمیع اجزای نبات قیسوس قویتر است و مراد از عصاره لحیة التیس عصاره

طرثوث مذکور است در آخر اول سرد و در دویم خشک و قابض و از اجزای تریاق فاروق و قاطع نفث الدم و حیض

و اسهال مراری و دموی و رافع قرحه امعا و قرحه مثانه و ضماد آن مقوی اعضای ضعیفه و فم معده و جکر و در سایر افعال

قویتر از اقاقیا است و قدر شربتش از عصاره آن تا سه درهم و از برک و کل آن تا چهار درهم و ذرور برک و کل آن

جهت التیام جراحات و رفع تعفن آن و کل آن با موم و روغن جهت سوختکی آتش و اورام حاره و خوردن آن جهت

قرحه امعا و تقویت معده و منع ریختن مواد بآن نافع و مضر کرده و مصلحش عناب و بدلش حضض و اقاقیا است

و ابی خالد افریقی و امین الدوله و جمعی دیکر بیان نموده اند که شاخهائی است بی برک و مایل بسرخی و درخشندکی

و سرخی آن مایل بسیاهی و بقدر شبری و اکثر آن در تحت زمین و چهار انکشت آن از زمین پیدا است و در شوره

زارها میروید و این قول اصح مینماید چه بیخ کیاه مذکور نوعی از طرثوث است و محمد بن زکریا خوردن لحیة التیس را

رافع سموم دانسته است لحام الذهب صناعی آن تنکار است و معدنی آن در بورق مذکور شد لحاء الغول

بضم اول شعر الغول است لحا بکسر اول پوست بیخ نبات و ریشهای باریک آنست لحیة الحمار پرسیاوشانست

لحیانی دیسقوریدس است و کویند حرشف است لحام الصناعی از اقسام تنکار و مذکور شد مع الخاء ه

لخینس بخاء معجمه لغت یونانی است و نوعی از خیری بری است نبات آن قریب بذرعی و کلش بنفش و بری و جبلی

میباشد و دانه آن سیاه و تلخ و بقدر عدسی و نزد بعضی سراج القطرب است و در سیم کرم و دو درهم از تخم آن مسهل

قوی و رافع سم عقرب و مفتح سده و رافع یرقان و قدر شربت از نبات آن یکمثقالست و چون کل آن را بر روی

عقرب اندازند کشنده آنست لخینس الاکلیله خزامی است مع الزاء ه لزاق الذهب شامل لحام الذهب

و اشنواست لزاق الرخام و لزاق الحجر صمغ البلاطست مع السین ه لسان زبان حیوانات است سریع

الانحدار و مرطب بدن و با ادویه حاره مولد منی و سریع الاستحاله بخلط متعفن و مصلحش سرکه و کشنیز و زیره

لسان الحمل بفارسی بارتنک و بترکی باغ یپراغی نامند از جنس خوراست و صغیر و کبیر میباشد صغیر آن برک

کوچک و باریک و ملاستر بیشتر و ساقش پراکنده و مایل بطرف زمین و کلش در طرف ساق و زرد و تخمش سیاه

و کوچک و ساق قسم کبیر آن بدستور پراکنده و مایل بسرخی و قریب بذرعی میشود و تخمش ریزه تر از تخم صغیر

و کلش مانند آن و بیخ هر دو سست و با زغبیه و بهایت سطبری آن تا بقدر انکشتی و منافع کبیر زیاده بر صغیر

و از مطلق آن مراد صغیر است در دوم سرد و خشک و برک و تخم آن الطف و جالی و رادع و قابض و مقوی جکر

و مفتح و حابس نزف الدم جمیع اعضا و پخته برک و بیخ آن با نمک و سرکه و عدس رافع اسهال دموی و عصاره آن

مسکن تشنکی و جهت فساد هضم و دق و سل و نفث الدم و سده سپرز و جکر و ضعف آن و سده و صرع و تبهای

حاره و ربو و جوشش دهان ولثه و قرحه ریه و قی الدم و سده کرده و حرقة البول و سیلان حیض و خون بواسیر
وضماد و ذرور آن جهة التیام زخمها و ورم آن و سوختگی آتش و داء الفیل و قروح خبیثه و ساعیه و آکله و ناد فارسی
و قطور آب آن جهة درد گوش حار و امراض چشم و حمول آن جهة درد رحم و اختناق آن و نواصیر و ضماد برگ آن منقی جراحات
زخمها و التیام دهنده تازه آن و رادع اورام حاره و شری و باتمک رافع سمیه زخم سگ دیوانه گزیده و با سفیداب
جهة باد سرخ و مضمضه طبیخ آن و طبیخ آن جهة امراض دهان نافع و گویند مضر ریه است و مصلحش عسل و عصاره
آن مضر سپرز و مصلحش مصطکی و قدر شربتش از آب آن ده مثقال تا نیم رطل و بدلش حماض بستانی است و گویند
بالخاصیه سه عدد بیخ آنرا چون با چهار وقیه شراب ممزوج با آب بنوشند رافع تب غب و چهار عدد آن رافع
ربع است و تخم آن در افعال مانند عصاره آن و بود اده آن قابض و معزی و مقوی احشا و رافع زحیر و قدر شربتش
تا سه درهم است و عرق بارتنگ در تقویه قوه ماسکه بسیار و در سایر افعال ضعیفتر از عصاره آنست **لسان الثور**
بفارسی گاوزبان نامند برگ نبات آن با خشونت و سطبر و مایل بسیاهی و مفروش بر زمین و بر روی آن نقطهای سفید
شبیه بخار و زغب دار و ساقش قریب بذرعی و مزغب و شاخهای آن با زغب و باریک و سفید و گلش لاجوردی
بشکل گل اناد و تخمش لعابی و مستدیر و در جبال دار المرز کثیر الوجود است و قسمی که در اصفهان و بعضی بلاد گاوزبان
میدانند مرماحوز است و گل آن لاجوردی و کوچک و مدور میباشد و در اول گرم و تر و قوتش تا هفت سال باقیست
و گل آن الطف و جمیع اجزای آن مفرح و مقوی اعضای رئیسه و حواس و مسهل مرة السوداء و صفرا و جهة امراض
سوداوی و سرسام و برسام و جنون و مالیخولیا و خفقان و خشونت سینه و سرفه و ضیق النفس و نیکویی رخسار و سنگ
مثانه و یرقان و تقویه غریزی موثر و مضر سپرز و مصلحش صندل و قدر شربتش از آبش تا چهار وقیه و از جرم آن
ده درهم و بدلش بوزن آن ابریشم محرق و چهار دانگ پوست ترنج است و چون از آب آن و آب سیب و آب مویز شراب
ترتیب دهند ده مثقال آن تفریح بحد یک رطل شراب میکند بدون ازاله عقل و دو درهم گل آن با یکدرهم طین ارمنی
و دو درهم شکر رافع خفقانست و برگ سوخته آن جهة قلاع اطفال و سستی بن دندان و حرارت دهان مفید است
لسان الابل عیر عین الابل است نباتیست مابین گیاه و درخت و پرشاخ و پراکنده و مربع و مایل بسفیدی و برگش
شبیه ببرگ بید و از آن درازتر و عرضش کمتر و با زغب نرم سفید و ثقیل الرائحه مایل بخوبی و ثمرش زرد مایل به
بهی و منبت آن زمینهای درشت و در دوم سرد و خشک و نزد بعضی گرمست مجفف قروح ظاهر و باطن است شربا
وضمادا و رافع سم شفتین بحری و طبیخ برگ و شاخ آن مدر حیض و بول و مخرج جنین و رافع لکنت زبان و با حنا
سیاه کننده موی و ذرور آن جهة التیام جراحات و تنقیه خبیثه آن و استنجا بآب مطبوخ آن مسکن حکه
فرج و مقعد و ذکر و آب بخته آن با عناب و مویز مفتح سدد و رافع التهاب و مضر گرده و مصلحش صمغ و قدر شربتش
از آب آن دو وقیه و از جرم آن تا سه درهم است و چون هفتاد مثقال آنرا با هفتاد رطل آب انگور شراب ترتیب دهند
جهة قرحه گرده و مثانه و نفث الدم و سرفه و سستی عضل و احتباس حیض نافع و قدر شربتش تا یک رطل است

لسان

لسان العصافیر بفارسی زبان گنجشک نامند درخت آن قسمی از درخت دردار عظیم است برگش شبیه ببرگ بادام
و ثمرش عریض و طولانی و متفرق و در جوف هر یک دانه از تخم خربزه درازتر شبیه بزبان گنجشک و سرخ و مغز آن
سفید مایل بزردی و با تندی و تلخی و قوتش تا ده سال باقیست در آخر دوم گرم و خشک و مسکن ریاح غلیظه
و درد پهلو و کمر و رحم و تهیگاه و مغص و مدر بول و حیض و مفتت حصاة و بار طوبت فضلیه و بغایت محرک باه و جهة
خفقان و ضیق النفس و سرفه مزمن و تقویه اعضای تناسل و فرزجه آن با زعفران و عسل بعد از طهر جهة اعانت
بر حمل از مجربات و مصدع محرورین و مصلحش کشنیز و شربتش تا سه درهم و بدلش جوزبوا بوزن آن و نصف آن بهمن
سرخ و نزد بعضی گردکان و تودری سرخ بوزن آن و برگش منقی زخمها و التیام دهنده آن و ضماد پوست آن با سرکه
جهة کوفتگی عضلات مفید است **لسان السبع** نباتیست برگش دراز و اطراف آن مانند اره و صلب و سبز مایل بسفیدی
و زردی و شاخهای پراکنده بقدر دو ذرع و بر سر آن قبه مستدیر و گلش بنفش و بیخ آن مربع و سیاه و ربیعی است
در سیم گرم و خشک و طبیخ آن جهة حصاة گرده و مثانه و فرزجه بیخش جهة کشودن حیض و اخراج جنین نافع است
لسان الکلب نزد بعضی لسان الحمل و نزد بعضی حماض صغیر است و مذکور شد و نزد بعضی نباتیست برگش شبیه
ببرگ بارتنگ و درازتر از آن و با تقعیر و بسیار نرم و اطرافش تند و ساقش زیاده بر دو ذرع و شعبه آن بسیار
و گره دار و باریک و گلش بنفش و تخمش باریک و اول تابستان میروید و منبتش حوالی آبهاست و بیخش سفید
و پر شعبه و شعبهای آن مثل ریسمان باریک و مستبک در اول گرم و در دوم خشک و طبیخ آن بقدر یک رطل رافع سپرز
و ضمادش جهة التیام زخمهای تازه و گوشت آوردن زخمهای کهنه موثر است **لیتارن** نباتی است بالزوجه
مسمی باذان الثور برگش عریض و مفروش بر زمین و مستدیر و در خشونت مثل برگ گاوزبان و ساقش که از میان
برگها میروید بقدر ذرعی بر سر آن گلی کحلی و بوی آن مانند خیار و خام و بیخ آن ماکول است در دوم سرد و تر
و جهة علل زبان حیوانات بغایت مفید و رافع یرقان و خفقان و حرارت معده و امراض دهان و قلاع حاره است
لسن بلغت هندی ثوم است **لسوره** بهندی سپستانست **لسریاک** بلغت دیلمی سلوی است
لسیعه بلغت مغربی اوقیموندا است **لسوغوربان** بلغت عبرانی قرفه است **لسان البحر** سلیر است
لسوریطس لبلاب است **مع الصاد** **لصیقی** اذان الدب نیز گویند برگش شبیه ببرگ بارتنگ و کوچکتر
و درشت و ساقش بسطبری انگشتی و زیاده بر ذرعی و تخمش بقدر فندق و نخود و خاردار و بر جامه میچسبد
و لصیقی از این جهة گویند و در تنکابن معروف بکاش است در آخر اول گرم و خشک و محلل و جالی و طبیخ آن
با عسل جهة سرفه بارده و خشونت سینه و ضمادش با روغن گل سرخ جهة ضربان و ورم مقعد بغایت مفید
و مغز تخم مسهل و غسول آن سرخ کننده رخسار است **لصف** کبر است و بلغت مغربی اسم حرشف است
مع العین **لعبه بربری** اسم بیخ است شبیه بسورنجان و باریکتر و مانند سرپستان تلخ و تند و در
مصر معروف بتریاقست و سورنجان را بعضی باین اسم مسمی دانسته اند در دوم گرم و خشک و بغایت مسهل است

ومدر خون حیض وبواسیر وقاطع بلغم ومحلل ریاح وجهت مفاصل وامثال آن نافعست ورازی کوید که جهت
دفع سموم بی‌عدیل است ومداومت آن باعث سرخ کردن رخسار واکثار آن مورث امراض حاره ومصدع ومصلحش
کشنیز وقدر شربتش یکدرهم وبدلش بوزن آن تودری ومثل آن مغز کدو کاشت لعبة یبروح الصنم است
لعبة مره مستعجلات لعیب شقایق النعمان است لعل معری فیقهزات لعل معرب از
لال هندی وازادویه مستانفرات ودر کتاب احجار قدیم ذکر آن نشده ومؤلف منافع الاحجار ولباب الصناعة
تصریح نموده ماند که آن سیصد سال متجاوز است که بسبب زلزله عظیم کوه بدخشان منهدم کشته لعل ظاهر
شد واز جنس یاقوت رمانی نیست وبجهت اختلاف مکان تکون بعید نیست چه قدما یاقوت را باقسام مختلفه
ذکر نموده اند وقسمی را در رنک مانند آن تصریح کرده ومنافع بحسب تجربه مثل یاقوت احمر ودر تفریح وتقویت
دل وباصره قویتر از یاقوتست ومع هذا شرب آن حابس خون بواسیر ورافع سموم ودر جمیع علل سوداوی و
اعصاب قوی است وقدر شربتش از یکقیراط تا یکدانک وبعضی تا پنجدرهم تجویز کرده اند مع الفاء ۵
لفاح اسم عربی است وبفارسی سابیرک نامند وآن ثمر یبروح است وبیخ لفاح عبارت از یبروح سریانی
ومذکور خواهد شد وقسم ماده آنرا برکش عریض ومفروش بر زمین وشبیه برک کاهو واز آن کوچکتر ومایل
بسیاهی وثقیل الرایحه وکلش سفید وثمرش از زیتون بزرکتر وزرد وبسیار عفص وبعد از رسیدن با عطریه
ومایل بشیرینی وآنرا تفاح الجن نامند وتخم آن شبیه تخم سیب وبیخ آن دو سر عدد میباشد متصل بهم ظاهرش
سیاه وباطنش سفید وپوست بیخ آن سطبر وشکل بیخ آن اندکی شباهت بصورت انسان دارد ولیفهای شبیه
بموی که با یبروح الصنم میباشد در اول نیست وقسم نر آنرا برک املس ومانند برک چقندر وثمرش بقدر خیار
وزرد وبیخش در سطبری متوسطست وصنفی از آنرا منبت مقابر ومواضع سایه دار وبرکش کم عرض ودر طول
بقدر شبری ومایل بسفیدی وبی ساق وبی کل وثمر وبیخش دراز وبسطبری ابهام سفید وآن قویترین اقسام آنست
وقوتش تا چهار سال باقی وقویترین اجزاء پوست بیخ لفاح است ومستعمل از آن عصاره وآب سایل آن وپوست
بیخ آنست ودر آخر سیم سرد وخشک وثمرش سرد وتر وجوف بیخ آن عدیم القوه وآن مخدر ومجفف ومسکن ضربان
مواد حاره وغلیان خون وصفرا وقابض ومسهل بلغم ومنوم ومسکر وکیاه آن مدر وشش قیراط از پوست بیخ
آن باآب وعسل مقیی بلغمی ومره السودا وجهت حرقه البول وخفقان حار واسهال دموی ورفع بیخوابی
وطلای آن مولد قمل است ودر جمیع زمان وجهت درد سر واورام حاره وباآرد جو جهت درد مفاصل حاره
وباعسل وروغن زیتون جهت کزیدن هوام وباسرکه جهت باد سرخ که حمره نامند وطلای شیر آن جهت کلف وغش
ومضمضه طبیخ آن جهت درد دندان مفید ودو درهم آن کشنده است باختلاط عقل وسبات وغثیان ومصلحش
سداب وخردل بری وعسل وانیسون وقدر شربتش از سه قیراط تا نیمدرهم است وبدلش بوزن نیم بزر البنج
وشرب نیمدرهم از تخم آن بجدی سرخ کننده رخسار است که از حمام بسیار کرم روی دهد وسرعت آن با اندک

رازیانه وشکو مسکو با تفریح وبیغایله وحمول آن با کوکرد قاطع حیض وضماد برک آن باآرد جو جهت اورام حاره
وبرش نافعست واز خواص آنست که چون بیخ لفاح را باعاج بقدر شش ساعت بجوشانند نرم ومطیع کردد
واهل تجربه آنرا عاقد هارب ومقطر آنرا با پوست انار ومورد جهت تکمیل صناعت از مجربات شمرده اند لفش
درختی است بزرک ومنبت آن نواحی شام ودر تری وسبزی مشتعل میشود ودر خشکی بسیار آتش دیده تا تأثیر در آن
میکند وابن ابی خالد کوید که مراد از قوله حق سبحانه وتعالی من الشجر الاخضر نارا آنست طلای برک خشک آن
دافع برص وبهق وعصاره آن دافع قوبا است وانطاکی کوید آن چوب صنوبر است لف الکرم خیوطی است که از
تاک میروید ودر کرم مذکور شد لفت شلغم است لفاح بری یبروح الصنم است لفریقس حناست
مع القاف ۵ لقلق بفارسی لک لک نامند واز طیور معروفست ودر سالی که رو با در بلاد ما وای آن
شود برکت وطن انجا میکند در آخر سیم کرم وخشک وکوشت آن جهت جذام ولقوه وضعف باه وخدر وریاح غلیظه
وبرودت مستحکمه نافع ومصدع محرورین ومصلحش روغن کنجد وبیضه آن در جمیع افعال قویتر وسرکین آن جالی
بهق وآثار وتخم وبار آن سیاه کننده موی ورافع صرعست وذهره آن دافع شبکوری وخون آن از سموم
وجهت وضح وبهق نافعست لقاح شرحاده شیردار است لقطیه صمغ صنوبر است مع الکاف ۵
لک بفارسی رنک لاک نامند صمغ نباتی است شبیه بمرساق کیاه آن پر شاخ وکلش زرد وتخمش قریب
بقرطم وکویند شبنمی است که بر آن نبات می‌نشیند ودر آخر میزان جمع میکنند وبهترین آن سرخ وقوتش تا ده
سال باقی است در دوم کرم ودر سیم خشک ومستعمل در طب مغسول آنست وطریق شستن آن در دستورات مذکور
وآن مقوی جکر واحشا ومفتح سده جکر وسپرز وجالی آثار ومحلل اورام ومنقی اخلاط بارده وبالخاصیه لاغر
کننده بدن وجهت استسقای لحمی وزقی وفالج ویرقان وخفقان وسرفه وربو وفالج وضعف کرده وسایر
اعضا نافع ومضر سپرز ومصلحش مصطکی وقدر شربتش تا یکمثقال وبدلش در تفتیح دو ثلث آن ریوند ونیم
وزن آن اسارون وربع آن طباشیر است واز خواص آنست که چون هر روز یکدانک آنرا با سرکه تا چهل روز
بنوشند بغایت لاغر کننده وچیزی در این امر بآن نمیرسد واکر سه چهار مثقال آنرا در چهار روز با سرکه
نیز بدستور همین اثر دارد ورنک آن مخصوص ابریشم وپشم است بخلاف پنبه وغیر آن که رنک نمیکند وباید
ابریشم را در آب مطبوخ آن با طرطیر که صاف کرده باشند یکشب با آتش نرم بجوشانند وطرطیر با یدپنج جزء
واز لاک صد جزء باشد والا بدون طرطیر تأثیر ندارد وچون اشنان سبز را یکشبانروز در آب بخیسانند
پس لک را اضافه نموده با آتش نرم بجوشانند تا درد وصاف آن جدا شود وآب اشنان سرخ ودرخشنده کردد
پس لطیف وصاف آنرا با صمغ عربی جمع نمایند در نوشتن وامثال آن بهتر از شنجرفست وثفل آنرا زرکوب
در استحکام چیزها استعمال مینمایند ومعروف بر تو موم زرکریست در غایت قبض وشرب آن در قطع حیض از
مجربات است مع المیم ۵ لما عنب الثعلب است لملم ملبعه مغربی قطف بحری است مع النون ۵ لنسیون

قنطوریون صغیر است **لبخیطس** لغتی یونانی است و شریف گوید که آنرا در شام منثم نامند بستانی و صحرایی باشد
نبات بستانی را برگش عریضتر از برگ کندنا و برنگ خون و بیخی بطرف اسفل و اکثر اوراق آن از بیخ میروید و ساقش
بقدر دو شبر و بر سر آن گلی سیاه شبیه بگلاه و در آن صورتی شبیه بزنگی دهان باز کرده و در اسفل دهان دانه مثلث
و سیاه شبیه بزبان و بیخش بزرگ مشابه و منبتش زمین نمناک خشن است در دوم گرم و در سیم خشک و بیخش
مدر بول مایوس العلاج و گویند ساحران را از آن افعال غریبه سر میزند و قدر شربتش از جرم آن تا یکمثقال و از
طبیخ آن دو وقیه است و قسم صحری را برگش مثل اسقولوقندریون و با خشونت و آشامیدن آن با شراب یا با سرکه
جهت سپرز و ضماد تازه آن منع زیادتی جراحات و التیام آن میکند و خشک آن جهت تنقیه زخمها مفید و قدر
شربتش تا دو درهم است **لبخ** النج است **لن** بهندی ملح است **لنانی** بهندی قرنفل است **مع الواو** ه
لوز الحلو بفارسی بادام شیرین گویند در اول گرم و تر و مفتح و حافظ قوتها و جالی اعضای باطنی و ملین آن
و ملین طبع و حلق و موافق کرده و سینه و معین باه و مسکن حرقت منی و بول و مسمن بدن و با شکر کثیر الغذا و حافظ
جوهر دماغ و شیره آن با شکر جهت سرفه مجرب و جهت خشونت سینه و حنجره و تولید منی و رفع نفث الدم و ربو
و حرقت مثانه و امعاء و زحیر و رطوبت معده و با نصف آن زفت و مثل آن شکر در قطع سرفه از مجربات شریف است
و بوداده آن مقوی معده و قابض و متکرج و فاسد آن موجب کرب و سقوط اشتها و غشی و مصلحش ربوب
حامضه است بعد از قی و تازه نارس آن با پوست که چغاله نامند مقوی معده و بن دندان و برگ تلخ آن مسهل
و مسقط کرم شکم و خشک آن قابض و رافع اسهال و شکوفه بادام محرک باه مردان و قاطع باه زنان و بادام مرقی
در تغذیه و فربه کردن بدن و اصلاح کرده قوی‌تر است و روغن بادام معتدل در گرمی و سردی و بغایت مرطب و
موافق تشنج یبسی و رافع ورم گرم از وی و سعطر و ضماد بهر صداع و شرب و چکانیدن آن جهت درد گوش و مثانه
و عسر بول و قولنج و اعانت بر خروج حصاة و شرب آن جهت گزیدن سگ دیوانه و درد معده و با کتیرا و شکر جهت
سرفه خشک مجرب و جهت تصفیه آواز و قصبه ریه و دفع ضرر ادویه مسهله و حبوب حاره مفید و قدر شربتش
تا نیم مثقال و در دفع پیچش مجرب و دوام تدهین مهره‌های پشت با جهت نقرس و رفع خمیدگی پیران مجرب دانسته اند
و جهت سرسام و ذات الجنب بدستور نافع و غرغره آن با آب گرم جهت خشونت حلق موثر است و مضر احشای ضعیفه
و مصلحش مصطکی است **لوز المر** بادام تلخست ریشه درخت آن گرم و خشک و جالی و محلل و ضماد آن با روغن
گل سرخ و سرکه جهت درد سر بارد و کلف و طبیخ آن جهت تنقیه سپرز و گرده و رفع قولنج و کرم معده و خاکستر آن جهت
سوختگی آتش مفید و مغز آن در اول سیم گرم و در آخر اول خشک و در ازاله اخلاط غلیظه بی‌عدیل و جهت ربو و سرفه
و ورم سینه و ریه خصوصا با نشاسته و نعناع و با می پخته جهت علل گرده و حصاة و با عسل جهت سپرز و امراض
جگر و تفتیح سده و یرقان و با ماء العسل جهت قولنج و پیچش و سایر دردها مفید و مضر امعاء و مصلحش شکر
و فرزجه آن مدر حیض و ضماد آن با سرکه و شراب جهت بثور ابریه و قوبا و خراز و نمله و زخمهای کهنه و جرب و حکه

و با سرکه جهت درد سر نافع و طلای برگ مطبوخ آن با شراب جهت خراز بی‌عدیل و ارسطو گوید که چون بخورد پنج بادام
تلخ را کوبیده ناشتا تناول نمایند از شراب مست نگردند و روغن آن در دوم گرم و مایل برطوبت و مجفف و مسهل
اخلاط غلیظه سوداویه معده و نواحی آن و با ادویه مناسبه جهت درد گرده و عسر بول و ورم سپرز و ربو و اخراج
حصاة و جنین و جهت قولنج و اختناق و اورام رحم و انقلاب آن و طلای آن جهت رفع آثار رخسار و کلف و
چرک و فم و شقاق و جرب و حکه و قوبا و با شراب جهت قروح رطبه سر و خراز و قطور آن جهت درد گوش و دوی
و طنین و کشتن کرم گوش و حمول آن مخرج جنین و مشیمه و قدر شربتش تا چهار مثقال است و صمغ درخت بادام
شیرین و تلخ نایب مناب صمغ عربی است **لوز بری** و **لوز جبلی** بادام کوهی است درخت آن کوچک و برگش
ریزه و گلش مایل بسرخی و با عطریه و ثمرش کوچک و با تلخی و قبض بسیار و آن غیر حلوز است در سیم گرم و خشک
و جهت رطوبت معده و تقویت آن و رفع قی و اسهال و امراض بارده نافع و قدر شربتش از گل آن تا دو مثقال و از
بادام تا سه مثقال است **لوز البربر** قسمی از لوز بری است شبیه بحب الصنوبر و بزرگتر و زرد و در جوانب آن
نقبها که بغزش میرسد است گرم و خشک و بسیار قابض و روغن آنرا روغن زیت السودان نامند و مذکور شد
لوز المرجان و **لوز السودان** و **لوز الارجان** بلغت مغربی لوز البربر است **لوبیا** مولف تذکره گوید لغت
هندی است و یونانی سیلهن و بعربی فریقا نامند نبات آن شبیه بملبلاب و منبسط بر زمین و بعضی بجای
خود می‌چسبد و دانه بعضی سفید و از بعضی سرخ و از باقلا کوچکتر و شبیه بگرده طیور و غلاف مانند باقلا
و از آن دقیقتر و قوتش تا دو سال باقی و بهتر از باقلا و زبونتر از نخود و سرخ آن در آخر اول گرم و سفید آن مایل
باعتدال و محرک باه و مولد منی و مدر شیر و بول و حیض و مسمن بدن و شرب آب مطبوخ آن با اندکی قند و خلوص
در طبیخ آن منقی نفاس و مخرج جنین زنده و مرده و مشیمه و جهت درد کمر و گرده مفید و دیر هضم و نفاخ و مولد خلط
غلیظ و مصلحش خردل و آبکامه و زنجبیل و بالخاصیه مورث غثیان و مصلح آن دارچینی و سکنجبین است **لوبیای
هندی** قسم اخیر قشنع است و در عراق دمادم نامند **لوفیاس** بیونانی نوعی از مرو است و بعضی جنین
حرف ابیض دانسته اند **لوسیاخیس** یونانی و بمعنی شبیه الذهب است و نوعی از سراج القطرب دانسته اند
شاخهای نباتش قریب بذرعی و باریک و گره دار و در هر گرهی برگهای دسته شبیه ببرگ بید و طعم آن با قبض
و بی ساق و گلش سرخ مایل بزردی و منبتش آبهای ایستاده و نی زار در آخر دوم سرد و خشک و انطاکی در
دوم گرم و خشک بیان نموده و مستعمل از آن برگ و عصاره است قاطع رعاف و نزف الدم جمیع اعضا و فرزجه
برگ آن جهت سیلان حیض و حقنه آن جهت قرحه امعاء و ضمادش جهت التیام جراحات و تحلیل اورام و با حنا
جهت دراز کردن موی و بخور آن جهت گریزانیدن هوام موثر و در قتل موش مجرب دانسته اند و مضر ریه و مصلحش
عناب و قدر شربتش از آب آن نیم مثقال و از برگش یکمثقال است **لؤلؤ** بفارسی مروارید و بترکی انجو نامند
و بزرگ مقدار آن مسمی بدر است و انچه در صدفی منحصر بیکی باشد با وجود بزرگی در یتیم نامند و گویند

سه مثقال امکنت و از خواص آنست که چون در صدف بنهایت عمر رسد بازبتدریج بتحلیل میرود مانند ثمر نبات
و بهترین آن عمانی سفید مدور و بزرکست و زبونترین آن قلزمی و انچه سیاه و حریز و مایل بسیاهی باشد و سیاه
و زرد غیر مدور و سوراخ دار آن مستعمل الجباغیت و روغن و عرق و بویهای کریه مضر آن و جوشانیدن
آن در آب برنج و مالیدن بسنباده رافع چرك آن و رافع زردی آن و از اسرار است در آخر دوم سرد و خشك و در
تفریح قویتر از طلا و غواص در اجزای بدن و ملطف و مقوی اعضا و رافع انواع خفقان و خوف و فزع سوداوی
و جهة اسهال المراری و دموی و ضعف جکر و کرده و امراض دل و بدبویی دهان و حصاة و حرقة البول و سده و یرقان
و رفع سموم و وسواس و جنون و ربو و ذرور آن جهة قطع سیلان خون اعضا و التیام زخمها و اکتحال آن جهة رمد
و سلاق و ظلمة بصر و بیاض و سبل و کمنه و سنون آن جهة پاك کردن دندان و تقویة لثه و طلای محلول آن بقول
ارسطو رافع برص است در تطلیه اول و غیر محلول آن جهة جذام و جمیع آثار و فرزجه آن در منع حمل مجرب دانسته اند
و نکاهداشتن آن مقوی دل و در دهان داشتن آن جهة ازالة غم و ضعف دل موثر و کویند مضر مثانه و مصلحش سُد
و قدر شربتش تا نیم مثقال و بدلش صدف منقی است و طریق حل آن در طریق پنجم از دستور اول مذکور است
لوبجید بطوس اظهر آنست که قسم بری لنجطس باشد و ابن تلمیذ و محمد بن احمد کویند که کیاهی است برکش شبیه
ببرك اسقولوقندریون و تخمش مثلث و بری و بستانی میباشد و بری آن را حرارت غالب و شرب برك خشك آن
و ضماد پوست آن باسرکه جهة جرب مجربست و جمیع اجزای آن جهة التیام جراحات مفید لوف لغة عربی است
و بفارسی فیل کوش نامند و سه قسم میباشد یکی بزرك و لوف الحیة کویند چه ساق آن مانند مار ابلق است برکش
شبیه ببلبلاب کبیر و بارنکهای مختلف و شاخهای آن مانند عصارهٔ آن و ساق سطبر و مرقش و ثمرش مانند خوشه
و در ابتدا سفید میباشد و بعد از رسیدن زرد میشود و بیخش مانند بلبوس و منبتش اماکن نمناك سایه دار در آخر
دوم کرم و خشك و مخرج اخلاط غلیظهٔ لزجه و ملطف آن و مفتح سدد و بغایة جالی و مدر بول و حصاة و بیخش
جهة نفث الانتصاب و باعسل جهة عسر بول و باشراب جهة تحریك باه و ضماد آن بهترین ادویهٔ سرطان و نواصیر
الانف و جهة تنقیهٔ جراحات متعفن و زخمهای تازه مفید خصوصا برك و ثمر آن و عصارهٔ لوف جهة رفع بیاض
چشم که از قرحه بهم رسیده باشد قوی الاثر است و شاف آن جهة نواصیر و حمول آن جهة اخراج جنین و بخور
آن جهة شقاق مزمن و رفع آثار و آب خوشهٔ تازهٔ آن با روغن زیتون مسکن درد کوش است و بوییدن کل آن مسقط
جنین و طلای آب ریشهٔ برید باعث منع نزدیکی هوام خصوصا افعی و مضر جکر و مصلحش صمغ و شربتش یك درهم
و بدلش افسنتین است و شرب سی عدد از دانهٔ آن باسرکه در اسقاط جنین و مشیمه سعدیل و محمد بن احمد کوید
که بیخ خشك لوف را با آرد کندم و روغن کنجد و نمك و خمیر مایه نان کرده هر روز هفت مثقال تناول نمایند
در رفع بواسیر ظاهری و باطنی مجربست و قسم ثانی لوف برك کوچك و بی الوان مختلفه و ساقش بقدر شبری است
و بنفش میباشد و ثمرش مانند قسم اول و آنرا لوف الجعد و فیلجوش نامند و حرارت آن کمتر از اول و از آن خشکتر است

و بیخ آن قویتر بن اجزا و با تقطیع قوی و جهة سینه و تنقیهٔ آن و ضماد آن باسرکین کاو جهة نقرس مفید و در سایر
افعال مانند لوف الکبیر است و چون بیخ تازهٔ آنرا در روغن مغز زردالو بجوشانند تا سوخته شود ضمادش مسقط دانه
بواسیر است و قسم ثالث را لوف الصغیر نامند و آن بسیار کوچکتر از دو قسم کبیر است و برك و کل آن شبیه بآن و
و بیخش بقدر زیتونی و قوی الحراره قریب بدرجهٔ چهارم و محرق و لزاق و قویتر از سایر اقسام و طلای آن قاطع دانهٔ
بواسیر و ثالیل و برندهٔ کوشت فاسد و صحیح و طلای بروغن زیتونی که تخم و بیخ آنرا ساییده در آن جوشانیده باشند
بهترین ادویهٔ جذام و با روغن بنفشه در رفع شوکه مجرب دانسته اند لوف الحیة و لوف السبط لوف الکبیر است
لوف الجعد لوف الصغیر است لوفیون کیاه حضض و بفارسی فیلزهره نامند لوقاین بیونانی شکوفهٔ
حماما است لوطوس میمی است لوفا بعبرانی حی العالم است و نزد بعضی قطوریون صغیر است لوطوسن
اغریا بیونانی حندقوقای بری و بعبرانی بشنین است لوقردیس حجر قبطی است لوبارون شیطرج است
لوطوس اغریوس بیونانی حندقوقای بستانی است لوقیا عقرب بحری است لوفافیس قالیجقون است
لوبی بهندی آهن است لونك و لونیه بهندی کیاه خرفه است مع الهاء ٥ لهوه بهندی
جاورس است لهالا بهندی بردی است لهو اسم هندی خون است لهاجوا بعبرانی ابن عرس است
لهوقوعرافیس شجر مصری است که کاز را ن استعمال میکنند و در آب زود نرم میشود سرد و خشك و مجفف
و پلذع و قابض و مانع سیلان مواد و جهة جراحات تازه و کهنه و نزف الدم و اسهال و درد مثانه و نفث الدم
نافعست مع الیاء ٥ لیف اسم خیوطی است شجری محیط بر نخل و نارجیل است و مقل و امثال آن و از مطلق آن
مراد لیف خرما است و بهترین آن نارجیل و نخل حجازی و زبونترین آن مقل است در اول دوم کرم و خشك و فرش
و لباس آن جهة استسقا و ترهل و اورام و از نارجیل که سوخته باشند جهة خراز و حکه و جرب و شرب آن
جهة اخراج حصاة و لیف مقل جهة تسکین بواسیر مفید و خاکستر انواع آن منقی دندان و جهة امراض لثه و
التیام جراحات و رفع بهق و برص و بیاض چشم نافعست لیفا البحر بحی است شبیه بسعد و بزرکتر از آن
و ظاهر و باطن آن سیاه و برکش شبیه ببرك سر دیش و ریشهای آن باریك و بهم چسبیده و مدور و سیاه و
کوچك آن بقدر کردکان و بزرك آن بقدر نارنج و باخشونت کویا پشمی است که مدور کرده اند و از بحر مغرب خیزد
و موج بساحل اندازد در دوم کرم و خشك و بغایة جالی آثار و سوختهٔ آن بهترین ادویهٔ قروح خبیثه و سنون
آن مقوی لثه و جالی دندان و مغسول آن جهة بیاض و ناخنه و قروح خبیثهٔ چشم مفید است لیفه انطاکی
کوید کیاهی است سرخ و خاردار و بشکل خیار کوچکی و نایب مناب قثاء الحمار است در افعال و در نواحی مصر کثیر الوجود است
و زیاده از یکدرهم قتال است لیمو در جمیع خواص مانند ترنج است و پوست زرد آن در دوم کرم و خشك و مقوی
معده و دل و قابض و محرك اشتها و معین هضم غذا و مفتح سده کرده و محلل قولنج ریحی و آب و رُغ آرند و مصلح
کیفیة اخلاط ردیه و پادزهر سموم مشروبه و ملذوعه و در سایر افعال قایم مقام پوست ترنجست و انچه مابین

پوست زرد و ترشی است در افعال مانند گوشت ترنجست و ترشی آن در دوم سرد و خشک و مقوی معده حار لطیف
و بسیار جالی و قاطع اخلاط غلیظه و لزجه و ملطف آن و جالی بهق سیاه و کلف و قوبا و مسکن غلیان خون وصفرا
والتهاب معده و جهة تبهای حاره دموی و صفراوی و عفونة خون و بثور و شرا و حصف و دماء و ورم حلق
ولهاة و کرب و غم و قی صفراوی و غثیان و تقلیب طعام و بدگذشتن طعام و جرب و جذب مواد حاره و جهة دردسر
و دوار و سده که از بخار اخلاط غلیظه باشد و خفقان سوداوی و غیر خالص و غیر خالص و خمار و سموم هوام وادویه
قتاله مفید و در اکثر امور قایم مقام سرکه و جهة مریض بهتر از آنست و مضر عصب و صاحبان سرفه بارد المزاج
واکثار آن در خلای معده مضعف امعا و مورث پیچش و مصلحش شکر و عسل است و چون جواهر را با آب لیمو بخیسانند
حل شود و ضماد دوغ مخلوط با آب لیمو با نوشادر در اندک زمانی رافع بهق و آثار جلد است و تخم آن در دوم گرم و در آخر
اول خشک و در رفع سموم مانند دانه ترنجست و تفریح آن بغایت عظیم و قدر شربتش یک درهم تا دو درهم است با آب
گرم و با شراب و باید مقشر از پوست باشد و خاییدن دانه آن رافع بیحسی دندانست که از ترشی آن بهم رسیده باشد
و لیموی نمک پرورده مقوی معده و باعث خوشبویی آروغست و لیموی شیرین در منافع بسیار ضعیفتر است اما مضر
عصب نیست و بدستور انجیر پیوند بدرخت نارنج و ترنج کرده باشند قریب الفعلند بآن و همچنین است انجیر معروف
بمرکب و چون لیمو را تمام خشک کرده با وزن آن شکر بسایند جهة منع صعود بخارات و تفتیح سده بیعدیل
و برک لیمو در تفریح ضعیفتر از برک ترنجست **لیمو نیوس** بیونانی حماض بزرک برکست **لیوفر** نیلوفر است
لیش مرمن بیونانی قلب است **لیمش** بلغت لطینی تخم کتانست **لیفسطیقون** کاشم است لوبیا است
لیذرخورس و **لینا روسه** بیونانی مرداسنج است **لیوزبطس** بیونانی لبلاب الکبیر مسمی بحبل المساکین است
لیوسن بیونانی نرکس است **لیبا نوا** کندر است **لینج** نیلج است و نزد بعضی نوعی از اقلیمیای سرب است
لیا رو بلغت دیلمی اسم لمار طیلوس است **لیطر** بخوری است که در هیکل قدیم مستعمل بوده است **حرف
المیم** ه **مع الالف** ه **ماء** بهترین آبها آب بارانست و بعد از آن آب جاری کثیر المقدار است که بر روی زمین
پاک سرخ لون و زمین سنگدار گذرد و بعید المنبع و تند رفتار و سبک وزن و مکشوف و از مغرب و جنوب
بطرف مشرق و شمال آید و آبهای بد مانند آب نیزار و کوکردی و امثال آن داخل آن نشود و در آب نیل جمیع این صفات
موجود است و بعد از آن آب مقطر که مانند گلاب عرق کشیده باشند و آب قطره که از کوزه سفال تراوش کرده باشد
و بعد از آن انکه جوشانیده بنصف رسیده باشد و آب چشمه کثیر المقدار و آب کاریز و چاه است و تفاوت
همه آبها بحسب قلت و کثرت مواضع مختلف است و آب خالص در دوم سرد و در نهایت مرتبه رطوبت و ارطب از آن
چیزی نمیباشد و اگر چه بسبب بساطت غذای حیوان نمیشود و لیکن نسبت بروح طبیعی و قوه غاذیه حکم هوا
دارد نسبت بروح حیوانی و قوه آن پس مادام که آب بوقت مناسب و بمقدار لایق خورده شود باعث حفظ رطوبت
غریزی از تحلیل و ترقیق غذا و بدرقه وصول آن باعضا و عضلات و عروق و طراوت و نرمی بدن و تلبیس طبع واعانت

هضم و طبخ غذا و تبرید و ترویح روح حیوانی در حین قصور هوا و مدر فضلات رقیقه بدنی است بعنوان مرافقت
و مضر احشای ضعیفه بارده و امراض رطوبی و قروح و جراحات و دبیلات و قولنج است و اکثار آن و عدم
مراعات وقت مورث سستی اعضا و عصب و ضعف احشا و هضم و فساد رنگ رخسار و نسیان و بلادت وعروض
نزلات و تهییج و ثقل حواس و گرانی بدن و سبات و امراض بارده مرطبه است و شرطست که قبل از انحدار غذا
از معده ننوشند مگر صاحبان معده و جگر حاره و بعد از میوههای تر نیز مورث تکون مواد آکله و امثال آنست
و بعد از جماع و بعد از حمام باعث خدر و ضعف و بعد از خواب موجب اطفای حرارت غریزی و شرب آن ایستاده
و برروی افتاده مورث ضعف معده و عصب است و بدستور ناشتا خوردن آن مورث امراض عصب مگر در
هوای بسیار گرم و ایام طاعون و صاحبان احشای بسیار حار که از عدم مراعات مذکوره متضرر نگردند
و مصابرت بر تشنگی صاحبان مزاج حار را باعث دق و احتراقاتست و آب بسیار سرد مضر سینه و عصب وصاحبان
سده و بسیار گرم محلل ریاح و موافق مالیخولیا و آب معتدل در گرمی مسکن خارش بدن و قلیل آن غاسل معده است
چون ناشتا بنوشند و آب نیمگرم ملین طبع و مغثی و مفسد طعام و مورث استسقا و علل سپرز و تصاعد بخارات
بدماغ و جهة ورم حلق و تنقیه معده و تحریک مسهل و اذابه بلغم و ترقیق آن و تشنگی سوداوی و بلغم شور
و اعانت دوای مقیی موثر است و آب برف و یخ موافق معده و جگر و مزاج حار و تبهای حاره و مضر عصب واحشای
ضعیفه است و مصلح آبهای بد خوردن پیاز است و جوشانیدن آن با صدیک آن سرکه و بدستور مخلوط نمودن آن
با گل و خاک پاکیزه و عرق کشیدن و در این صورت جمیع آبهای شور و تلخ نیز شیرین میشود و مجربست و چون
شب یمانی و بدستور زاج داد در آب لغایت بد باعث تصفیه آنست **ماء البحر** آب دریا گرم و تند و ملین طبع
و مسهل بلغم و مره و جاذب و محلل و حقنه آن با روغنها جهة پیچش و نطول گرم آن جهة درد عصب وشقاق
و جرب و حکه و قوبا و جلوس در آن جهة گزیدن هوام و امراض بارده و استسقا مفید و مضر معده و مصلحش
شرب گوشتابه مرغ و مرق ماهی است **ماء الاجام** آب نیزار و برنجزار و امثال آن مولد بلغم و مضعف قوتها
و مورث امراض سپرز و سده و استسقا و زلق الامعا و ذات الریه و تب محرق و ربع و دوالی و اورام رخوه وعسر
ولادت و رجا است و اصلاح آن بنهجی است که گذشت آب سبزه زارها در بدی مانند آب نیزارها است
ماء المالح آب شور موجب لاغری و مفسد خون و مولد جرب و حکه و اولا مسهل و بعد از مداومت قابض است
و مصلحش شیرینیها و چربیها و مخلوط نمودن آن با آرد جو بعد داده و یخ **ماء المر** آب تلخ مفتح سده و ملطف خلط
غلیظ و مفسد خون و مصلحش عسل و شکر و بسر مطبوخست **ماء الکبریتی** آبی است که در زمین گوگرد آید
و آن گرم میباشد و مسخن و مجفف و مسهل و جلوس در آن جهة قوبا و بهق و جرب و تقشر جلد و درد مفاصل
و ریاح بارده و شخوص و سپرز و درد جگر و رحم و زانو و سعفه و تعقد عصب و جراحات گزیدن سباع نافع
و شرب آن مضعف معده و باصره و مسخن جگر است **ماء الحماة** آبهای گرم زاجی و شبی و نوشادری و کبریتی

وبورقی میباشد وکبریتی مذکور شد ومجموع آن محلل قوی اند وقریب بکبریتی وزاجی ونوشادری وشبی قابض و
مانع تولد قمل وشرب قلیل آن حابس قی است وزیاده آن بغایت مضر ماء الزفتی آبی است که از معدن نفت وقیر
خیزد وشرب آن مفتح ومسخن بدن وسرخ کننده رخسار وجهت قروح کهنه مفید ومورث قرحه امعا وامراض حاره
ومصلح آن اغذیه رطبه وصمغ عربی وگل ارمنی است ماء المعادن آبی است که از معدن مس خیزد یا مس تفته در آن
انداخته باشند جهت جوشش دهان وورم لهات ودرد گوش وتقویت اعضای ضعیفه نافع وشرب آن خطرناک است
ومصلح آن بدستور آب زفتی است وآبی که سرب تفته انداخته باشند مولد قولنج واحتباس بول است وآب تفته
بقلعی بمرتبه آن در بدی نیست وآب تفته بطلا ونقره مقوی معده ودل ودماغ ومعین نعوظ وجهت خفقان
ومالیخولیا نافعست وآب تفته باهن مذکور شد وآب مجموع آبهای معادن مورث حبس بول اند ماء الشعیر
در شعیر مذکور شد ماء الخلاف عرق بید است ودر خلاف مذکور شد ماء البهرامج عرق بید مشک است ودر خلاف
بلخ مذکور شد ماء الورد گلابست ودر ورد مذکور شد ماء القراح عرق شکوفه نارنج است وعرق بهار گویند القداح
ودر نارنج مذکور میشود ماء الزهر بلغت مصر اسم ماء القداح است ماء الکافور در کافور گذشت ماء الکفری
درکفری گذشت ماء النون شامل صحناة وماء نون است ماء القراطن مالی قراطن است ونزد بعضی اسم خندقون است
ونوعی از خمر است ومذکور شد ماء القطر آبی است که از کوزه سفال ترشح کند ماء الزجاج سحونیا است
ماء الجبن زرداب شیر است که از شیر بریده ومنعقد از پنیر مایه گیرند وطریق شرب آن در دستور اول مذکور است
وآن جالی وغسال ومسهل ومرطب ومفتح سده است وجهت علل حاره وسوداویه والتهاب ومالیخولیا وجرب
وحکه وداء الفیل واحتراقات وحرقة البول وضعف گرده وحصاة نافع وباید بعد از تعلیف بمبردات ومرطبات
مثل کاسنی وخیار وامثال آن نمود وبا ادویه مناسبه آشامیدن ودر مواد محترقه وسوداویه تعلیف بشاهتره و
امثال آن نمود وهریک از سفوف وشربتها وحبوب در دستورات ثانی مذکور است ماء اللحم عرقی است که از
گوشتها گیرند وآن لطیف ومقوی دل وروح حیوانی وطبیعی ونفسانی وزیاد کننده خون ورافع ضعفی که
از امراض وخوردن مسهلات وفصد وجماع وامثال آن بهم رسد وطریق اخذ آن بحسب اشخاص مختلف میباشد
وقوی ترین گوشتها در این امر گوشت بره یکساله است ودر بعضی امزجه از لحوم کبک ومرغ ومانند آن ترتیب میدهند
ودستور آنست که گوشت ورق کرده را از استخوان وچربی جدا سازند ومهرا پخته بحدی که با آب یکسان شود
وآب غلیظ گردد پس عرق بکشند واگر تقویه زیاده مراد باشد لحوم را با قدری مناسبی از بهی وسیب وادویه عطریه
بارده ودر مزاج بارد مثل پوست ترنج واشیاء حاره لطیفه طبخ دهند وتقطیر نمایند ماء الرماد آب خاکستر است
واختلاف قوت آن باختلاف اصل آنست چه آب خاکستر ینبوعات واشجار حاره قوی تر میباشد ومجموع آن گرم و معفن
ومحرق وجالی ومجفف‌اند واستعمال آن در خارج جایز است نه شرب آن مگر قدر بسیار قلیلی وآن برنده گوشت
زیاد زخمها ومنقی ومجفف آن ونطول آن جهت درد مفاصل وعصب وفالج وحقنه آن جهت قرحه امعا نافع

وشرب بسیار صاف آن بقدر نیم مثقال جالی معده وقصبه ریه وحابس قی وغثیان واسهال رطوبی ومحشی و
مصلح آن روغن بادام است ونیم وقیه آن جهت خون جامد خصوصا بسبب سقطه وضربه در شکم منجمد شده باشد
وجهت رفع سمیت گزیدن رتیلا مفید است مالی اقراطن اسم یونانی مالی بمعنی عسل وقراطن آب است وماء
القراطن که مستعمل اطباست معروف آنست وآن عبارت است از ماء العسل که دو جزو آب باران ویا آب صاف را
با یکجزو عسل بجوشانند تا ثلث بماند ملین طبع ورافع قوه ادویه قتاله وقراقر شکم ومقوی اعضای بارده
ومعده وجالی ومنضج بلغم غلیظ ومقوی اشتها ومدر بول وحیض ورافع ضعفی که از جماع باشد ومضر اورام
حاره احشا وصفراوی مزاج ومصلحش آب رب ومیوهای ترش وقدر شربتش تا سی مثقالست ماء الجمد آبی است که
از بلاد هند وچین آرند غلیظ وسیاه وبدبوی وگویند از نوعی ماهی حاصل میشود در سیم گرم وخشک وطلای
آن رافع قروح وآثار وحکه وجرب وجوشش لثه وشرب ربع درهم آن جابر شکستگی اعضا است وبدستور دیگر روغن
در التیام عصب وعروق پاره شده بعد یکست ماتون بتای مثناة فوقانی اسم یونانی آبی است که از ماهی نمکسوده
ترشح کند وبعربی ماء النون نامند گرم وخشک وحقنه آن جهت اخلاط غلیظه وورک وعرق النسا وقروح امعا
وطلای آن جهت تنقیه جراحات کهنه مفید است ماست اسم فارسی لبن الحامض است ماهودانه اسم فارسی
دانه نباتیست شیردار وحب الملوک نامند وغیر حب السلاطین مسمی بدنداست ساقش قریب بذرعی وبسطبری
انگشت وبرگهای ساق آن دراز وشبیه ببرگ بادام وبرگ شعبها ریزه ومایل بمدوری وشبیه ببرگ زراوند طویل
وگلش زرد وثمرش در غلافی مدور وطی شبیه بخیاکین ودر جوف آن سه دانه متفرق از هم وهریک را غلافی دیگر ودانه
آن از کوسفنه بزرگتر وپوست آن اغبر ومایل بسرخی وباطنش سفید وشیرین وچرب وبیخ آن باریک وشیر آن در
سیم گرم وخشک وبرگ ودانه آن در آخر دوم وقوتش تا دو سال باقی است وگویند از هند وعراق خیزد وآب مطبوخ
برگ آن باخروس سالخورده مسهل ومحلل قولنج ورافع درد مفاصل ونقرس وعرق النسا وبلع نمودن دانه آن مسهل
وشرب کوبیده آن در اسهال قویتر ومخرج بلغم غلیظ ومحرق بلغم خام ومواد سوداوی ومضر ریه ومعده ومصلح
آن انیسون ومضر سفلا ومصلحش کتیرا وقدر شربتش از حب آن سه عدد تا شش عدد واز برگش تا دو درهم وشرب
آب سرد معین فعل آنست وبالفعل بجای ماهودانه حب السلاطین مستعمل است وآن مفقود الوجود است
ماهی زهرج اسم فارسی است وبعربی سم السمک نامند وقسمی از فلوس است وبترکی سقر قویروقی گویند
گیاهی است شیردار وبرگش مفروش بر زمین وساقش زیاده بر ذرعی وگلش زرد ودر آخر ساق از جوانب آن
رسته بجثه سرو پوست ساق آن مایل بزردی وبا اندک حدتی وآن مستعملست چون آنرا کوبیده در آب اندازند
ماهی بیحس میگردد وبر روی آب آمده میمیرد در سیم گرم وخشک ومحلل ومسهل قوی اقسام بلغم ومحلل ریاح وجهت
نقرس ومفاصل ومانند آن نافع وضماد آن محلل اورام بلغمی وسوداوی واستسقا وقدر شربتش از جرم آن با شکر
تا یکمثقال ودر مطبوخ تا سه درهم ومضر امعا ومصلحش کتیرا ونشاسته وانیسونست مادریون معرب از

ماذریون فارسی است و یونانی خامالاون نامند نباتش بقدر درختی ساق و شیردار و برگش شبیه برگ زیتون
و باریکتر و قسمی را برگ باریک و رقیق مایل بسفیدی و بزرگ و قسمی را برگ مایل بزردی و کوچك و ضخیم و قسمی
سیاه لون و شیر آن نیز در چهارم گرم و خشك و سایر اجزا در سیم و زبونتر آن سیاه و آن غیر مستعمل است
و سفید آن بهتر از زرد و برگش مسهل قوی ماء اصفر و اقسام کرم و مواد سوداوی و بلغمی و رافع استسقاء زقی
و تحجّی و یرقان و ضعیف کرده و طلای آن جهت بهق و برص و با عسل جهت تنقیه چرك زخمها و رفع خشك ریش
آن و با موم و روغن جهت جرب متقرّح و با سرکه جهت ورم سپرز مفید و مضر محرورین و اطفال و ضعیف البنیه
و دو درهم غیر مدبّر آن کشنده و بدون تدبیر مصلح و بغایت مضر جگر و مقیّی و مورث غم و کرب و قدر شربتش با
مصلحات از شش قیراط تا نیم درهم است و شیر گیاه آن محرق و آکال و کشنده و ضماد آن در برص و بهق جایز است
و طریق تدبیر آنست که برگ قسم کبیر آنرا دو شبانروز در سرکه بخیسانند و دو سه بار سرکه را تغییر دهند پس خشك
کنند و نیمکوب نموده بروغن بادام چرب کرده و در اسهال مواد سوداوی و بلغمی ترید و افتیمون و هلیله زرد
و گل سرخ و ربّ سوس و زبیب و نمك هندی و در اسهال ماء اصفر ایرسا و بول النحاس و اسارون و عصاره غافث
و افسنتین و سنبل و مصطکی و امثال آن اضافه نمایند و شرب آن با آب عنب الثعلب و آب رازیانه و خیار
شنبر اولی است و اگر یکوقیه آنرا در سه رطل آب بجوشانند تا بثلث رسد و آب صاف آنرا با یکوقیه روغن بادام
بجوشانند تا روغن بماند و از آن روغن از یکمثقال تا سه مثقال بنوشند بغایت نافع است **مامیثا و ماهیثا**
اسم نباتی است شبیه بخشخاش بحری و معروف بخشخاش مقرن و برگش مایل بسفیدی و با زواید مثل اره و با زغب
و بار طوبت چسبنده و گلش زرد و مانند خشخاش ساحلی مقرن و ثقیل الرایحه و تخمش بقدر کنجد و سیاه و بمزش
مانند خشخاش مقرن و بی غلاف منحنی میباشد بخلاف خشخاش بحری و شاخهای خشخاش ساحلی در زمستان میریزد
و در بهار عود میکند بخلاف مامیثا که اثری از آن نمیماند و در سرطان میرسد و آنرا کوبیده قرص میسازند و بهترین
بلوطی و قوتش تا هفت سال باقیست در دوم سرد و خشك و بهترین آن زرد مایل بسیاهی قوی الرایحه با تلخی است
که چون در آب حل کنند زرد باشد رادع و قابض و محلل و مقوی اعضا و عصاره مجفف آن بهتر از جرم آنست
و طلای آن جهت اورام حاره و باد سرخ و درد سر و مفاصل حاره و سحجی که بسبب حرکت در بغل ران بهم رسد و سوختگی
آتش و منع ریختن مواد بچشم و دلوك آن با گلاب جهت قلاع و اکتحال آن جهت دمعه و استرخای پلك و ضعف باصره
و دمعه مفید و مضر سپرز و مصلح آن بادام و شربتش تا یکدرهم و بدلش سماق و تخم آن بسیار مسمّن بدن و یکمثقال آن
قاطع اسهال صفراوی و رافع خفقان و طلای آن جهت شری و حمره و درد نقرس سعد یکست **مامیران** قسمی از
زردچوبه است ساق و شاخهای نبات آن از زمین مرتفع و برگش شبیه برگ لبلاب و مایل باستداره و سفید مایل
بزردی و بالو چتر و بیخ آن پرشعبه و کوچك و گره دار و غیر مستقیم و در گرههای آن ریشهای باریك شبیه بموی
و منبتش نزدیك آبها است و هندی آن زرد مایل بسیاهی و چینی زرد و زبونتر از هندی و چینی مایل بسبزی میباشد

و تخمش شبیه بکنجد در آخر سیم گرم و خشك و قوتش تا بیست سال باقیست مفتح سدد و مقرح جلد و جالی و مدر
و محلل و شرب آن جهت یرقان و پیچش و ریاح غلیظه و طلای آن با عسل جهت مرض ناخن و کلف و برش و جرب و آثار
و خاییدن آن جهت درد دندان و سعوط آن جهت تنقیه دماغ و اکتحال آن جهت بیاض و ظلمت بصر و ناخنه مفید
و مضر کرده و مصلحش عسل و شربتش نیم مثقال و بدلش بوزن آن زردچوبه است و نصف آن فوّ است **مارکیاه**
اسم نباتیست قریب بدو ذرع برگش شبیه برگ بید و گلش زرد و قشر آن شبیه بسرماد و منبتش حریم جبال
آذربایجانست و اگر از متوطنین انجا کسیرا هم آنرا کوبیده در شوربا کرده بخورند دیگر از گزیدن مار و هوام متضرر
نشوند و شرط میدانند که یکهفته بعد از آن چیزی سوای نان فطیر نخورند و احتراز از ادرار منی و جماع نمایند
و ظن حقیر آنست که آن احیون باشد والله اعلم **مالیا** نزد بعضی فوّ است و بولس گوید رختی است در بلاد
شام که خوردن برگ آن دفع سم افعی میکند و طلای پوست آن که سوزانیده باشند رافع برص و خوردن نشاره
چوب آن کشنده است **ماش** از حبوبات معروفه است در آخر اول سرد و مایل بخشکی و قوتش تا سه سال باقیست
لطیفتر از عدس و از سایر حبوبات کم نفخ تر و مولد خلط صالح و مسکن حرارت و التهاب صفرا و قابض و موافق
کرده و مقوی عصب و بهترین اغذیه صاحبان تبهای حاره است و جهت سرفه و ورم لهاة و درد سر و ضعف
باصره و نزلات و ضماد آن با آب مورد مقوی اعضا و رافع درد ضربه و سقطه و محلل اورام و جالی کلف و با
سرکه جهت جرب متقرح و منع عرق موش و قاطع باه و مضر دندان و دیرهضم و مصلح آن در ضرر باه روغن بادام
و آب قرطم و بدلش باقلا و در مبرودین جوارش کمونی و خردل و مصطکی است و از خواص آنست که با وجود برودت
تحریك سودا و جذام نمیکند **ماش هندی** حب القلت است **ماس** اسم فارسی الماس است از احجار نفیسه است
و آتش و آلات حدیدی و امثال آن در آن اثر نمیکند و از سراندیب خیزد و قسمی از آن سفید قریب برنگ نوشادر است
و شفاف مسمی بنوشادری است و بزرگتر از باقلا مشاهده احدی نشده و قسم سفید آن کمتر از نوشادری است
و قطعات بزرگ از آن یافت میشود و آنرا ماقدونی و زیتونی نامند و قسمی مسمی بحدیدی و در رنگ مانند
مغنیسیا است و قسمی مسمی بقبرسی و در سفیدی مانند نقره است و آتش در آن اثر میکند و لهذا نزد بعضی
از اقسام الماس نیست و گویند سرخ و سبز نیز نادر از آن میباشد و بهترین آن ماقدونی و زبونترین سبز
و خالدار است در چهارم سرد و خشك و نزد بعضی در چهارم گرم و قلیل آن قتال و تعلیق آن مقوی دل و
رافع خوف و باعث سرعت ولادة و غلبه بر خصم و سودن آن مانع صرع و گذاشتن آن بر دندان مفتت آنست
بدون کلفتی و از خواص آنست که بغیر شکل مثلث شکسته نمیشود و در جمیع اجسام معدنی اثر میکند و سرب
در آن مؤثر است **مارکیوا** اسم فارسی است و نارکیوا نیز نامند و نبات آن شبیه بدرخت و در کنار آبهای
زمین سخت میروید و شاخهای آن بسیار و تا بقدر پنج ذرع و دیر شکن و برگش کوچکتر از برگ زیتون و نرم
و گلش سرخ و کلفتی شبیه بگل شب بو و ثمرش در برگها میان و مانند فندق و مایل بسیاهی و در جوف آن دانه

سیاه و بسیار نرم و قسمی از فلفل الماء است و چون کرسنه و نبیله و سایر حبوبات را در آن جوشانند خشك
خشك کنند طعم آنرا از فلفل تمیز نمیتوان کرد در دوم کرم و خشك و محلل ریاح و رافع بواسیر و ضماد پوست
آن بغایت سرخ کننده رخسار و رافع اورام بارده و آثار جلد و طلای خاکستر جمیع اجزای آن رافع کلف و فرزجه
آن مدر حیض و طلای برك آن با آب سترنده موی و شرب دانه آن با عسل محلل ریاح و مخرج بلغم است
ماسقوروس ماسقوروس دوای هندی است گیاه آن شبیه بریحان و برکش مانند برك مورد و مایل بتدویر
و در رایحه مانند سنبل هندی و کل آن شبیه بیاسمین و کرم و خشك و لطیفتر از یاسمین و برك آنرا جهت عطریه
داخل روغنها کنند در جمیع افعال قریب بسنبل است **ماعز** بفارسی بز و بترکی کچی نامند کوشت آن نسبت
بسایر لحوم سرد و تر و کثیف تر از کوسفند و موافق محرورین در فصل کرمی هوا و مضر سوداوی مزاج و مصلح آن بادام
و نارچیل و خرما است و میوهای تازه و ترشیها و کشك با آن بغایت مضر است و کوشت بز غاله ما فوق شیشاه
بسیار با رطوبت و بهترین لحوم و مسکن غلیان و ملطف است و بهترین محلل و با قوت قابضه و مسکن دردها و رویانیدن
کوشت زخمها و شرب آن جهت رفع سم ذراریح و هریسه آن با انشاسته و آرد برنج و جاورس جهت سحج و اسهالی که از اغذیه
بهم رسد و افراط عمل دوای مسهل است و حقنه آن با آرد جو جهت قرحه امعا و ضماد آن با سرکین آن و زعفران جهت
نقرس مفید و طلای سرکین آن بغایت محلل و جهت ورمهای کهنه و استسقا و ورم سپرز و سوخته آن الطف و جالی و با
سرکه جهت داء الثعلب و با عسل جهت جرب و وضح و اورام صلبه و سعفه و قروح ساعیه و شهدیه و با بوزر البنج
جهت کوچك کردن انثیان از مجربات و شرب آن جهت کزیدن هوام و رفع یرقان و با ماء العسل جهت کشودن حیض
و اخراج جنین و فرزجه سرکین خشك آنرا باکند جهت رفع ادرار حیض مجرب دانسته اند و طلای پخته آن با شراب
و با سرکه جهت جذب سم هوام و داغ کردن با آن جهت عرق النسا از مجربات و مشهور و بداغ عزبست و بایدسرکین بز را
افروخت و در پشم پیچیده در موضع عمیق که تحت بند پا و محاذی ابهامست گذاشت و چون حرارتش کم شود تبدیل
بدیکری نمود تا حرارت آن محسوس در ورك کردد و محرق و غیر محرق آن با عسل جهة درد مفاصل و با آرد و سرکه
جهت جاره آن و طلای مطبوخ آن با بول اطفال جهت قولنج بلغمی و ریاح غلیظه و تحلیل ماء اصفر و با شراب
و حلبه جهت تحلیل اورام مفید و طلای سم سوخته آن با سرکه جهت داء الثعلب و سنون آن با مثل آن نمك سنك
جهت رفع زردی دندان و عفونت لثه و با سرکه جهت ثالیل منکوس و بخور آن جهت کریزانیدن حشرات نافع و شرب
سم سوخته بز نر را با عسل جهت رفع بول در فراش مجرب دانسته اند و قدر شربتش تا دو درهمست و اکتحال زهره
آن رافع غشاوه و طلای آن جهت داء الفیل و توته مفید و زهره بز کوهی پادزهر سموم هوامست و حکومین سینا
را چون در سرمه کرده زهره آنرا با آن مخلوط کرده دار فلفل و زنجبیل پاشیده خوناب مترشح کباب آنرا در چشم کشند
جهت شبکوری مجرب دانسته اند و چون کرده آنرا شرحه کرده و کوکرد بر آن پاشیده کباب کنند و آب مترشح آنرا
بر بهق طلا کنند در دو روز زایل کند و از مجربات شمرده اند دسقلیوس و اغادیمون کویند که چون خصیه بز را رشکنم وقته

وزراوند مدحرج و نطرون و زیره بر آن پاشیده خشك کنند یکمثقال آن با آب کرم جهت بهر و ربو و درد جگر
و درد مثانه و مداومت آن جهت تقویت باه عجیب الاثر است و چون با بوره و صعتر خشك کنند یکمثقال آن با سرکه
عنصل رافع سپرز است و چون بز نر چهار ساله را در اول فصل رسیدن انکور ذبح نموده خون اول و آخر انکیزند
و خون وسط را در ظرف سنك بکیرند و بعد از بسته شدن دیم کنند و بر روی کاه و غربال در سایه خشك نمایند
آنرا ید الله نامند و در ریختن سنك کرده و مثانه بعد یکست و چون شاخ و سم بز را با زیت و عسل و بید انجیر تقطیر
کنند معادن و جمیع اشیای صلبه را نرم میسازد و چون سم آنرا حل نماید مدادی در غایت سیاهی است و بستن
پوست بز غاله بکر می ذبح آن بر صاحب برسام و اختلاط ذهن بغایت مفید و ضماد مغز سر آن مرطب و قوی و ملین
دماغ و اعضای صلبه است **مالك الحزين** بفارسی بوتیمار نامند از طیور آبی است کردن و پاها دراز و کوچکتر
از کلنك و سفید و در کنار آبها مجاور و سر بزیر افکنده میباشد در دوم کرم و خشك و کوشت آن محرك باه و مقوی
کرده و غلیظ و مولد ریاح و مصلح آن ادویه حاره و طلای پیه آن قاطع خون بواسیر و ضماد خون آن در حمام جهت
منع نزلات مفید است **مار ماهی** شبیه بمار و زیاده بر شبری و سفید و از دنباله تا سر از دو جانب نقشه دار است
و بر روی آب مانند سایر ماهیان نمی آید کرم و پخته آن مبهی و جهت درد کمر و تحلیل ریاح و قطع سیلان خون
مفید است **مالیالوس** مالیا است **مازو** مازریونست **ماسقون** ماسقدون است **مانطریا** زاج الاساکفه است
مار اش و **مار یقون** اسم راز یانه بریست و بستانیست **مامیران** حاشا است **ماریقون** بیونانی مقل است
[illegible] اطراطیقوس است **ماقن** بیونانی بسباسه است **مارسیقا** بیونانی اترج است **ماساج** بیونانی
اسم مغز سر است **مالس لوقا** بیونانی و **ماروبن** مرماحوز است **مالینوریون** و **مالینوس** خربق سیاه است
مافاریون دلبوث است **مالاشیرون** بیونانی و **ماهشان** ساوج است **ماقر** طالیسفر است **مالی**
اسم یونانی عسل است **مالیوفلن** بادرنجبویه است **ماطونیون** نبات قنبر است **ماشیا** ارغامونی است
ماقدونیا فطراسالیون است **ماهی روبیان** اسم فارسی روبیانست **مادیان** اسم فارسی رمك است **ماه پروین**
اسم فارسی جدوار است **ماهی پهن دراز** اسم فارسی دلفین است **ماهی** اسم فارسی سمك است **ماهی شور**
اسم فارسی سمارین است **ماهی مرکب** اسم فارسی سیبیا است **ماهی پرنده** اسم فارسی شفنین بحری است **ماهی**
آبه اسم فارسی صحناة است **مازو** بفارسی عفص است **مار** بفارسی حیة است **مارچوبه** بفارسی هلیون است
ماهی زهره کوهی اسم فارسی قلوس است **مال مالی** بلغت اصفهان حردون است و در تنکابن ماچرکو نامند
ماستواچچکی بترکی کیکج است **مانك** اسم هندی یاقوتست **ماجوبل** بهندی عفص است **ماکی**
بهندی ذبابست **مار یانا شیا** بهندی راسن است **ماتی** بهندی طین است **مانی** بهندی ثمرة الطرفا است
مازیل بهندی جوز القی است **ماجلیك** بهندی نوعی از بیش است **منك** اترج است **منتی** نعنا **عکت**
متر بهندی کرسنه است **متها** بهندی عمی شیرین است **متاسرین** بهندی جدوار است **متاکهار**

مع التاء

بهندی پتن است ماکوشت بهندی قسط شیرین است مع الثاء ۵ مثنان بثای مثلثه اسم عربی
نباتیست که کوم دانه ثمر آنست و آن دو قسم است یکی را شاخها بقدر دو ذرع و متعدد و درشت و برکش شبیه
ببرگ مازریون و از آن باریکتر و با رطوبت چسبنده و گلش سفید و مابین گل و ثمرش بر روید شبیه تخم مورد
و مایل باستداره و بعد از رسیدن سرخ میشود و پوست آن صلب و سیاه و مغز آن سفید و چرب مدانق و
در مانتر نیز نامند در سیم گرم و خشک و برگ و تخم آن مستعمل است و یکدرهم آن با حریرها مسهل قوی بلغم
و اقسام کرم و مانع صعود بخارات بدماغ و طلای کوبیدهٔ آن بر بدن باعث ادرار عرق بسیار و مطبوخ آن
بازیت جهت جرب و قوبا و برص بغایت مفید و زیاده آن کشنده و مورث سحج و حکهٔ عظیم و ورم حار و برگ آن
در افعال مثل تخم آن و در سرکه خیسانیدن آن جهت استسقا بغایت مفید و با طبیخ باقلا و عدس مسهل برفق
و حمول آن قاتل اجنین و مخرج آن و مسخن فرج و مشوق جماع و ملذذ آن و رافع رطوبات فرج و معین بر حمل و
شربتش در مطبوخ تا سه درهمست و باید با روغن بادام و صمغ عربی استعمال نمود و در هوای بسیار سرد و بسیار
گرم و ضعیف الابدان جایز نیست و قسم دیگر آن در مصر کثیر الوجود است منبتش کنار آبها و ریگزارها و
بقدر دو شبر و چیزی و برکش مانند برگ ابهل و در پهلوی هم و گلش زرد و باریک و تخمش مایل بسفیدی و بقدر
تخم انجره در سیم گرم و خشک و برگ خیسانیده آن در سرکه با عسل و روغن بادام مسهل اقسام کرم و مای اصفر
و بلغم خام و ضماد آن منقی زخمها و رافع گوشت زیاد و در سایر افعال مثل آنست مثلث سوبر است مثلث
العجم زعرور است مثلث آب انگور است که دو ثلث آن بسوزد و یک ثلث بماند منافع آن قریب بخمر و مولد
خون صالح و مقوی هاضمه و موافق صاحب ابلد و حصبه و ذات الجنب و ذات الصدر و مقوی باه مبرودین و اکثار
آن مضر محرورین است مع الجیم ۵ مج بفتح ماش است مجن قسمی از عنب الثعلب است مجری
برا و بلام اسم هندی بهکر است مجیت بهندی غوه است مجتری بهندی افسنتین است مجلی بفارسی
ماهی را گویند مجنج بفارسی گل خوش منظر نامند نوعی از رباحین در دوم سرد و خشک و قابض و رافع اسهال
و سیلان خون و جهت زخمهای تازه و عصارهٔ آن جهت کرم گوش و قرحه و درد آن نافعست مع الحاء
محمودة سقمونیا است محلب در حب المحلب است و مذکور شد مخروط بیخ انجدان است و اعم از
بیخ کوله که انجدان سفید باشد و از بیخ کاه که انجدان سیاه باشد محاجم بلغت اندلس مخلصه است مع
ذرده تخم مرغست مع الخاء ۵ مخلصه اسم نباتیست که استعمال آن خلاصی از سم هوام میدهد و لهذا
باین اسم نامیده اند و آن بحسب اماکن مختلفة الشکل میباشد و تا هفت قسم آنرا مشاهده نموده اند مجموع آن
با تلخی و گل همه انواع با کجی و منکوس و شبیه به مجمجه میباشد و بعضی را شاخهای یکساق و بی برگ مانند
برگ کرفس و از آن نرمتر و از اول تا آخر آن مشقق و چندانکه شاخ آن دراز گردد برکش ریزتر میشود تا بحد
برگ کتان و گلش کبود و منکوس و بعضی در مابین کبودی و سرخی و قسمی را برگ ریزه و گل سفید و با زردی و اندک

سیاهی و این قسم را راس الهدهد نامند و قسمی دراز بقدر دو شبر تا سه شبر باریک و مستدیر و بیساق
و برگ و گلش بصورت عقرب و کبود و نیم رنگ و قسمی را شاخ مربع و برگ مدور و مشقق و شبیه ببرگ بادرنجبویه
و قسمی که برگ و شاخهای آن صلب و اغبر و برگ زیتون رنگی بنفش شبیه بابونه اما دو رقیق مثل بابونه
اوراق ریز ندارد و در بلاد شام کثیر الوجود است و بهترین آن قسم اول و آنچه در اراضی صلب بی آب روید قوتش
تا بیست سال باقیست در اول سیم گرم و خشک و شرب آن قبل از سم و بعد از آن دافع ضرر آنست و در رفع تشنجها
عصب عجیب الفعل است و جهت تحلیل اخلاط لزجه و کمر و مفاصل و ورک و تقویت معده و جگر و سپرز و اعضا
مفید و قدر شربتش تا یکمثقالست و چون در اول تحویل آفتاب بحمل سه روز از تخم آن بقدر یکمثقال بنوشند در آن
سال هیچ سمی ضرر نرساند و عرق مخلصه محلل و ملطف و رافع قولنج ریحی و مقوی اعضای رئیسه و موافق
مبرودین است و بعضی در تریاق کبیر قایم مقام خمر دانسته اند مخ مغز استخوان را نامند گرم و تر و ملین و کثیر
الغذا و مسمن و اکثار آن مفسد اشتها است و مورث غثیان و مصلحش صعتر و دارچینی و در محرورین
و طلای آن جهت صلابت عصب و وتر و عضل و شقاق نافع و بهترین آن مغز ساق و قویترین آن در اطلیه از گاو است
مخیض بفارسی دوغ و بترکی ایران نامند و بهترین آن تازه است که دهنیت آنرا بالتمام گرفته باشند در دوم
سرد و رطوبت در آن غالب بر یبوست و مسکن غلیان خون و محرک باه محرورین و مشهی و مسمن و مطفی حدت سمومات
حاره و جهت تب و دق و تشنگی معده حار و التهاب جگر و با خبث الحدید و اطریفل جهت تقویت معده و داغ
کرده آن با سنگ و آهن تفته جهت اسهال دموی و صفراوی خصوصا با اطراثیث و قوابض و مطبوخ آن با برنج
و آرد جو بوداده بهترین اغذیه صاحبان اسهال حاره و جهت تسمین و در تب دق با نان خشک از ربع رطل تا نیم
رطل باید داد و در دق نان را زیاده از ده مثقال جایز نداشته اند و تخم خرفه را کوبیده با دوغ تقطیر تا سه مرتبه
کرده و خشک نموده باشند شرب اندکی از آن رفع تشنگی و خواهش آب تا چند روز میکند و از اسرار
و دوغ در تبهای خلطی متعفن میکرد و اصلاح آن قی و شرب سکنجبین سفرجلی است و چون در معده بارد ترش
شود مورث دوار و غشی گردد و اصلاح آن باقلاقلی و جوارشات است مخاط الشیطان چیزی است که با بعضی
احجار میباشد و در آتش نمیسوزد و ضماد آن در تحلیل و ردع اورام حاره و بارده قوی الاثر است مخلص الاکبر
اسم معجونی است که بیونانی سوطیرا نامند مخیط و مخاطه اسم عربی سپستانست مع الدال ۵ مداد
بفارسی مرکب نامند و عمل اقسام آن در دستور العمل مذکور است و مراد الحبا قسمی از آنست که از دوده درخت
صنوبر یا دوده روغن تخم کتان و صمغ عربی با غری الجلود و زاج زرد ساخته باشند در دوم گرم و خشک
و بخلاف مداد هندی و آن سرد و خشکست و از اجزای درخت فوفل میسازند و طلای مداد هندی جهت اورام آن
و سستی اعضا و بر کف پا جهت جذب حرارت تبها و سعوط و ضماد آن بر پیشانی جهت رعاف نافعست و غیر هندی
جهت منع ریختن موی و التیام زخمها و با سرکه جهت سوختگی آتش مفید و بعد از تطلیه رفع نباید کرد تا خود بنفسه

نبح کونده و دیسقوریدوس کوید که مثقال مداد با کب رافع سم عقربیت مدیار اسم خزامیست مرتل
جرح اصابع فتیح است سیح ترکی ده مرزنجوش معرب مرزنکوش فارسی وعیر از آن الغارات
جر اکرالامنان آن شبیه کوش موش خبث ولازورد خوشبویست و درخانها زرع میکنند و کشف خوی کی
عرض و کلش سفید و مایل بسرخی و تخم مانند ریحان و شعاقات و مولفی بعضی استعداد نموده که از آن الغا
باشد منولی خیال بتر استبامان زیرا از آنست که در اینجا باید آن شنیع شود و آن در آخر دوم کرم دوم
خرآن خشک در افعال بهتر از سنبل و محلل و مفتح و ملطف و جالی و جاذب و مدر بول و مفتح
و معرق و مسخن و مجفف رطوبات معده و امعا و جهة معده و قولنج ریحی و استسقا و سده جگر و سپرز و دماغ
خفقان و وجع المفاصل و مالیخولیای مراقی و لقوه و درد سینه و سرفه و ضیق النفس و ریاح سپرز و درد سر
شقیقه و صداع کاهو عرق النسا و الخناق و جبن و شرب او با عسل نافع و طلای آن با حنا جهة درد سینه
مجرب و بلاد خشک آن با عسل جهة آن خود منجر بعد چشم و باسرکه جهة کزیدن عقرب و جهة کلف و بدبویی
عرق و بالموم و بغیر جهة التوای عصب و لقوه با عسل جهة و درم چشم نافع و با زیت جهة
النیان مجرب و به بینی آن جهة ساء تخریر و دماغ و تعطیر مستی شراب منبج و سعوط آب آن جهة
دماغ و ماء و صرع و مطابیه آن با نمک و فرو بردن آب آن جهة رفع سیلان آب دهان و اکتحال آب آن جهة
بنایی بغل آب و خفقان صرع و مالیدن آب آن بموضع حجامت مانع اثر زخم آن و فرزجه آن مدر حیض و قاتل
ترب بر زجر و آن تا دو مثقال و مطبوخات افسنتین و مصر کرده و مصلحش کاسنی و تخم خرفه و بدلش
حوسیراست و مرزنجوش کر آب آنرا با نبات آن روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهة قرحه
وکدار و شقیقه و درد سر بارد و تحلیل ریاح و مفتح سده و کرانی سامعه نافع و بجوز مرزنجوش نافع
شرابی کویانیت هوا است مرامن بفتح اقل و ثانی درختی است در بلاد مغرب و روم و هند
جمیع اجزای آن تلخ و بسیار بلند و رعنا و ضم و کلهای آن مانند بنفشه و بوی نیز میدارند
و منفعت بیشتر است و نزد بعضی قرآن و مالیکیست و این قول صحیح ده و چون در افعال قریب بقرینه نزد بعضی
قرانیان است و لیکن اصلی نیست و چون در اینها برابر است و این قول قرانیان شیر بعلت ترنجبین
و از آن کوچک و درخت آن بسیار بلند نمایان شده و در نیاز اللغه و ثمر این شیره ثمر آن و با خصوصه بسیار است
در دوم کرم و خشک و بکار بردن آن رافع سیاهی و محلل ریاح و مدر فضلات و معرق مغز
مانع تخمه و کهنه سوخته آن و با شخص بر بسیار نازیچه در از کردن موی مجرب دانسته اند و کویند نشاید بجویدن آن
بقدر دو دره بکشند و مثل آنچه با بتجبین از آن است فیقتا مُر آب منجمد درختی است مغربی شبیه به درخت
مغیلان و خار دار و از زخم کردن درخت و کرفتن آب سایل آن حاصل میشود و در اقل تخم سفیدات و بعد از
خشکی نکین میشود و بسیار تلخ و بهترین آن مایل بسرخی و تند بوی و سبک و زرد و شکن صافیات کم
ثکستن در آن سفیدی شبیه بناخن چیده باشد و این قسم را مر صاف نامند و بخور در ساق درخت مانند صمغ
منجمد کرده مسمی به مر البطارخ است و آن زرد میباشد و در خوبی قایم مقام اولست و بخور آب افشرده اجزای
درخت را خشک کنند مایل بسیاهی آن قریب بمعمر سایله و مسمی به مرجنتیست و آن نیز تراز قسم نخ دوم
چه آب افشرده آنرا بجوشانند و خشک کنند بسیار سیاه و بدبو و تند و قتال است و شرب آن جهة درد بیضه و در سیم
گرم و در آخر خشک و قوتش تا بیست سال باقیست مفتح و محلل ریاح و اورام و با قوة قابضه و مجفف بلغم
شرب آن مسهل ماء اصفر و با ترمس مدر حیض و مسقط جنین و کشنده کرم شکم و با تخم تیمور شت نیم درهم آن رافع
سیلان مفرط جنین و از مجربات و جهة سرفه کهنه و عسر نفس و درد پهلو و سینه و اسهال مزمن و قرحه معده
و درد گرده و مثانه و نفخ معده و مضرت ریحی و بلغمی و درد رحم و خنازیر و مفاصل مزمن و باشیاف آن جهة بدبوی
زیر بغل و کنج ران و فرج و با روغن مورد و لادن بجهة ریختن موی و با سلیخه و عسل جهة ثالیل و کلف و با ب ترنج
جهة جرب و سعفه و با سرکه جهة قوبا و ضماد آن با روغن زیت رکابی بر ابهام پای راست کوبند جهة مجرب با
و جماع کر تا زایل نکند تسکین نیابد و طلای آن جهة حفظ جسد میت از عفونت و زخمها بغایت موثر و با حیض
صدف جهة التیام زخمهای عصب و رویانیدن کوشت بر استخوان و عضروف و با سرکه و آب چغندر جهة
فتق وارده و با آب ترب جهة خون منجمد تحت جلد و با کوکرد جهة جرب و اکتحال آن با ادویه عین جهة بیاض
خصوصا با آب شقایق النعمان و با فلفل جهة ضعف بصر مجرب و با عسل جهة سلاق و با شیر زنان جهة زرد
و با آب حلبه و کلاب جهة قرحه و با آب مورد جهة دمعه و جرب و حمول آن با کندر و زعفران و افیون جهة زحیر
رطوبات از مجربات و مضمضه آن با شراب و روغن زیتون جهة تقویة دندان و لثه و نفخ آن و با سرکه و عسل
جهة خون بن دندان و ذرور آن جهة قرحه سر و سایر زخمها خصوصا چون قبل از آن زخم را با آب باریک بشویند
و فتیله آن با افیون و جند و مامیثا جهة درد کوش و تنقیه چرک و التیام زخم آن و سعوط آن با آب مرزنجوش
جهة منع نزلات و با آب نعناع جهة بدبویی بینی و حقنه آن با آب حلبه جهة صلابت رحم و با آب نعناع جهة بدبویی
آن و رایحه آن منوم است و آن مصدع و باعث سدر و مضر مثانه و مصلحش عسل و قدر شربتش از یک با دو لا تا
نیم درهم و بدلش صمغ بادام تلخ است و نزد جالینوس قصب الذریره و قسط تلخ بوزن آن و نزد بعضی بدلش مومیایی
و جند و فلفل است عجیب در اعانت امراض و دود مر لطیفتر از او و مجفف قوی و در افعال مثل آنست مرطولس
اسم نبطی درختی است بقدر درخت انار برگش بباریکی موی و بهم پیچیده و بار رطوبت چسبنده مانند عسل و تند
بوی و تلخ در سیم گرم و خشک و طلای آن رافع سموم و سوخته آنرا اگر سر بار در حمام بمالند رافع جرب و دود
و قیر از آب آن بعد از دو روز قاتلست و سنون آن جهة تقویة لثه و جراحات آن و ذرور خشک آن جهة
التیام زخمها و تعلیق آن جهة عسر ولادت موثر و در فلاحه مذکور است که چون برگ آنرا غرس کنند درخت
سپستان میروید و چون شاخ آنرا دفن کرده آب دهند بعد از چهل روز قطر بار می آرد مُرار بضم اول

وتشدید ثانی اسم عربی خاریست که در آخر بهار بهم میرسد و در مصر مرد برود رد بیر نامند و برکش مانند برک
چقندر و مایل بسیاهی و ملاصق زمین و در تابستان مانند درخت شاخها از یک بیخ میروید و کلش زرد
و در آخر خاردار و شبیه بشکاعی میشود و در آن تخمی مانند کاشفر و بسیار تلخ و قوتش تا چهار سال باقی است
وساق آنرا پوست باز کرده میخورند و منبتش میان زراعات و جای نمناک و چون شتر را فربه میکند لهذا شوک
الجمال نیز نامند و در حرارت معتدل و در سیم خشک و نایب مناب عصی الراعی و شکاعی و مدر بول و آب آن
مفتح سدد و جهة ضعف جگر و علل قصبه ریه و بثهای کهنه و جرب و حکه و درد پهلوی مزمن و با انجواه
و زجاج جهة سنگ مثانه و عسر بول و ضماد آن جهة رمد و سردانه آن باشراب جهة سموم نافع و مصدع
و مصلحش کثیرا و شربتش تا سه درهم و از آبش تا یکوقیه است **مرو** اسم جنس است و انواع آن هر یک بنامی
مخصوص و برابرون و حزامی و اقحوان و لسان الثور نیز اطلاق میکنند و از مطلق آن مراد نوع خوشبوی آنست
که مرماحوز باشد و اصناف مرو چهار است و نزد بعضی پنج است و صنف پنجم را سرو دانسته اند و ظاهرا آن
ابروتنت و از نوع مرو نیست و نوعی از مرو کم بوی میباشد نسبت بمرماحوز و آنرا اشموسا نامند و یکی را
مرو تلخ و آن مرماهوس است و یکی را درابک نامند و آن مرماطوس است و ماسرجویه چهار نوع آنرا ارد نیس
و مرماطوس و مرزاد و مرماحوز نامیده اند و نزد جالینوس مجموع آن گرم و خشک و محلل ریاح و بلغم
و مفتح سدد و مقوی معده و منضج اورام صلبه و دملها و مدر بول و عرق و رافع ریاح جوف و استسقا
و درد اعضا و تخم آن لعابی و ملین طبع و بو داده آن قابض است خصوصا با تخم حماض و رافع اسهال مروی
و قرحه امعا و سحج است و نزد محمد بن زکریا تخم مرو در دوم گرم و در اول تر است و گوید چون قطره قطره آب برآن
ریخته با انگشت بمالند و لعاب آنرا با اندک روغن یاسمین سه روز ناشتا بنوشند شرای سوداوی را بالکلیه
رفع میکند و مجرب است **مرمازاد** بفارسی مروازاد نامند ماسرجویه گوید که آن یکشاخ باریک میروید
بقدر بشری و قریب بجعده و با زغب بجدی که کویی از ساق تا آخر در میان پنبه محلوج بسیار رقیقی است و گلش
بنفش مایل بسرخی و ریزه و از ساق تا آخر با برگهای بسیار ریزه آمیخته و بسیار خوشبوی و حقیر در جبال
فیروزکوه مکرر مشاهده و اخذ نموده ام و سطوالیس خشکی آنرا اکثر از گرمی دانسته و آن مدر حیض و مقوی
اعضا و محلل ریاح و رافع امراض بارده رحم و جگر و معده است و سعوط آب آن با روغن بنفشه جهة سدد و تقویه
دماغ و صداع بلغمی مفید است **مرماهوس** بفارسی مرو سفید و مرو تلخ نامند و نبات آن شبیه بمرماحوز
و برکش مانند برگ لبلاب و از آن کوچکتر و گلش مایل بسفیدی و تخمش مدور بخلاف سایر اصناف که طولانی اند
و مراد از مطلق تخم مرو تخم این صنف است گرم و خشک و نزد بعضی معتدل و مجفف و مفرح و در همه افعال مانند
مرماحوز و شکوفه آنرا امین الدوله سرد و تر دانسته است **مرماطوس** مرو بری است و قسمی از مرو سفید است
و بفارسی دار نامند نباتش مانند مرماهوس و برکش شبیه برگ خبازی و از آن کوچکتر و باتشریف و در افعال

مانند مرماهوس است **مرماحوز** برای مهمله و معجمه مرو جبلی است و بفارسی خوش گویند ساقش زیاده بر بشری
و باصلابة و برکش باخشونت و مابین تدویر و درازی و مابین تیرگی و سبزی و مایل براسفل و خوشبوی و
ملاصق ساق و طعمش تلخ و با بشاعت و تخمش در غلافی قریب بتخم کتان و گلش مایل بتیرگی و زردی و در آخر
دوم گرم و خشک و مقوی معده و امعا و معین مستی شراب و مفتح سدد دماغی و جهة خفقان سوداوی
و قی و غثیان و ضعف جگر بارد و با شراب جهة درد رحم و درد خواصرا و بدستور نطول طبیخ آن و جلوس در آن
و فرش کردن برگ تازه آن در حمام بهترین ادویه صاحبان درد اعضا و ریاح ظاهری و باطنی است و قدر شربت از
برگ و گل و تخم آن تا دو درهم و از آبش تا یکوقیه و مصدع و مصلحش مویز و بدلش بادرنجبویه است **مری**
اسم عربی و مشتق از مری است و بفارسی ابکامه نامند و از ادویه قدیمه و اختراع اطبای کلدانیون است ماده
آنرا فروج گویند و مذکور شد و بهترین آن آنست که آرد جو و فودنج بری را در تابستان خمیر کرده نان ساخته
در تنور بپزند و آنرا با هم وزن آن فودنج و مثل آن نمک و ربع آن دارفلفل و بجهة مبرودین قدری تخم کرفس
و دارچینی و قرنفل و غیر آن با آب خمیر کرده بیست روز در آفتاب گرم بگذارند و هر روز بهم زنند و آب برآن
بپاشانند تا سیاه و متین گردد پس در آب حل نموده صاف آنرا در شیشه کرده چند روز در آفتاب بگذارند
گرم و خشک و هاضم و رافع تخمه و صنوبریها و ملطف غذای غلیظ و مسخن معده و جگر و مجفف رطوبات معده
و امعا و جهة رفع کرم معده و اخلاط لزجه و ادرار فضلات و شرب آن تا چند روز با قدری الک جهة لاغر کردن
بدن از مجربات و حقنه آن جهة قرحه و قولنج و درد ورک و نطول آن جهة قروح خبیثه و غرغره آن ورم لهاة و
لوزتین و جذب بلغم دماغی و رفع نقصان ذایقه موثر و مضر سینه و سرفه و بواسیر و صاحب خارش بدنست و
مصلح آن لعابها و جربیها و شیرینیها است و قطور آن در چشم مانع بروز آبله و اگر بروز کرده باشد در ازاله آن
از مجربات است و بالفعل آبکامه مشهور در آن بلاد که بجای مری استعمال میکنند بجای آب تازه آبکامه را
در سرکه حل نموده در آفتاب میگذارند و آنرا قوة مسهله ضعیف و قوه تفتیح غالب و مضر امعا است و در حقنها
استعمال آن جایز نیست و در اصفهان بجای سرکه در شیرها میکنند و معروفست بکومه و در حرف کاف مذکور شد
مرهیطس سنگی است سیاه و مخطط و سبک و بعضی از آن لاجوردی چون بسایند رایحه خمر از آن ظاهر
میشود و از معرب آرند ضماد آن جهة نمله و شرب سه شعیر آنرا جهة وجع الفؤاد مجرب دانسته اند **مرداسنج**
معرب از مرداسنگ فارسی است آن از سرب و قلعی و سایر معادن سوای آهن بعمل می آید و معمول آن از رصاص
ابیض و اسود است و غیر مغسول آن مایل بگرمی و در آخر سیم گرم و خشک و مغسول آن سرد و خشک و سفید
کرده آن الطف و اقوی است و طریق ساختن و احراق و غسل و سفید کردن آن در دستورات مذکور است
و اقسام آن سم قتال است و با قوة محلله و قابضه و مقوی و بغایت مجفف و مسدد و حابس و برنده گوشت زیاد
در ریشها و سالح آن و التیام دهنده زخمهای عمیق و چون در سرکه کنند ترشی آنرا زایل و قریب بشیرینی عسل سازد

وطلای آن با آهك سیاه کنندهٔ جلد وسفید کردهٔ آن در حقنها حابس اسهال قروحی وبحجی است وجالی کلف
ومسکن حدت ادویه تند وجهت رفع بدبوی اعضا وعرق ومنع ادرار عرق وبحج جلد بغایة مؤثر است
خصوصا باروغن مورد وروغن کاسرخ وطلای آن باروغنهای مذکور بر حوالی قلب وزیر بغل مانع ریختن
مواد است باعضاء ایدالیه وجهت رفع آثار وحکه وجرب وتحلیل خون جامد تحت جلد وسوختگی آتش وآب گرم
زیتون
وباسرکه وروغن زیتون جهت رفع قمل ودر اکتحال جهت سلاق وجرب وناخنه وقرحه مفید وچون باروغن
بسیار بجوشانند تا غلیظ کرده بهترین ادویه شقاقست وسائیدهٔ آن با مثل آن کوکرد که با سرکه وروغن مورد
ومعین
طلا کنند جهت شری وجوششهای پر آب نافع وامین الدوله التیام وتنقیه زخمها را بالذات از آن میداند
ادویه مناسبه دانسته است وتصریح نموده که خوردن نیم درهم سفید کردهٔ آن با جلاب مخرج اقسام کرم شکم ومجرب است
دار المرز
وشیخ الرئیس نیز فرموده اند که زنان در بلاد ما باطفال جهت قرحه واسهال میدهند وحقیر نیز در بلاد
دیده که جهت رفع کرم باشیر میدهند وحرکت میفرمایند وتا آن که مهار رفع نشوند مانع سکون نمند وفی الواقع در رفع
اقسام کرم بیعدیلست ودو درهم کشنده است باحتباس بول وانتفاخ شکم وپیچش عظیم وضیق النفس **مرعزی**
لغة سریانی است وبفارسی برزغنی نامند از انواع معز وموی آن دراز وبسیار نرم واکثر سفید میباشد لباس آن
موافق جمیع امزجه ومحرک باه ومسخن میرودین ومقوی کرده کرده است **مرقشیثا** اسم یونانی سنگی است وآن
ذهبی وفضی ونحاسی وحدیدی میباشد ودر هر رنگ شبیه بیکی از معادنند وغیر براقند بخلاف معنسیا که براق
وگویند هر یك در معدنی بهم میرسد وبقدری مخلوط بجواهر آن معدن میباشد وآن جوهر را از آن استخراج میکنند
غبار
قویترین سم نحاسی ودر آخر دوم گرم وخشك ومحلل ریاح وجالی وقابض ومنضج وشرب آن جایز نباشد مادامی که مانند
نمایند در اطلیه نفعی ندارد ومحرق آن که بعسل آلوده در آتش سرخ کرده باشند الطف ومغسول آن مبرد است وطلای
جهت
آن با سرکه جهت بهق وبرص ونمش وتنقیه زخمها وجراحت عضل ورباح وبادانیانج جهت تحلیل اورام واکتحال آن
هر یك
تقویت بصر وظلمت آن وتعلیق آن بر اطفال رافع فزع است **مراره** بفارسی زهره نامند وخواص آن اکثر در ضمن
از حیوانات مذکور شد وخواص کلیه وغیر مذکور جز نیز در اینجا مذکور میشود مجموع آن گرم وخشك ومفتح سدهٔ
مصفاة ورافع ظلمت بصر وشدید النفوذ اند وطلای آن بر ناف وشیاف آن مسهل طبع وفرزجه آن مدر حیض و
وبهترین آن زرد مایل بسرخی وزبون آن زنگاری ولاجوردی است واستعمال آن جایز نیست وقویترین سم زهرهٔ
شیر وضعیفترین سم زهرهٔ خوکست وهر یك بحسب اختلاف احوال مختلف میباشد چه زهرهٔ ذکور واز ذبیحه حالت
تشنگی وگرسنگی وحرکت مفرط قوی الحراره است وبخلاف آن ضعیف وطریق حفظ زهرها در دستور اول مذکور است
وطلای زهرهٔ شیر با عسل رافع خنازیر واز کرك رافع برص وبهق واز هدهد با عسل مانع ورم جراحات وسعوط
اند
زهرهٔ قنفذ با خصیة الثعلب رافع صرع وشرب یکدرهم آن با یکدرهم موم مخرج جنین مرده است واز مجربات شمرده
وشرب زهرهٔ آهو والاغ باروغن تازهٔ گاو ناشتا در حمام رافع بهق وبرص است وسعوط زهرهٔ اردك خانگی باروغن

بنفشه در جانب موافق رافع درد شقیقه وشرب زهرهٔ جغد را با خاکستر چوب کز وعسل رافع بول در فراش از مجربات
دانسته اند وطلای زهرهٔ مرغ سیاه خانگی بر احلیل مورث لذت عظیم زنان ومحبت مفرط ایشان وطلای زهرهٔ
گنجشك با عاقرقرحا وقدری روغن زنبق بر قضیب ومانه وکنج ران وخصیه باعث شدت نعوظ است وتا که
پا را بر زمین نگذارند رفع آن نشود **مراره** معروفست وبهندی بتد نامند ونزد بعضی مراد از بتدیخ
مرجانست ومرجان در خشکی کمتر از بتداست ودر سایر افعال مانند آنست ویکدرهم آنرا پادزهر جمیع سموم
دانسته اند **مرمر** حجر السطریطا است **مرطیس** قسم سیاه مرهیطس است **مریخ** بلغة اکسیر مایان حدید است
مریخ بحاء مهمله مشتق از راح وآن خمر است **مریخد** بخای معجمه بدستور اسم خمرست **مری** بلغة
ومیوس
مصر مرّ است **مردقوش** و**مرزجوش** مرزنجوش است **مروس اوطا** بیونانی اذان الفار است ومروس
بمعنی موش واوطا بمعنی گوش است **مرانیه** هوام المجوس است **مراهند** اسم فارسی هوام المجوس است
است
مرماهان و**مروجبلی** و**مرو شیرین** مرماحوز است **مرو تلال** و**مرو بری** مرماطوس است
مرو الهرم و**مرماحوز** و**مرو تلخ** و**مرو سفید** مرماهوس است **مرو آزاد** مرمازاد است **مرتك**
استکه
مرداسنگ سفید کرده باشند ومطلق مرداسنگ **مریق** احریض است **مرقاعی** کفشونست **مریافلن**
است
یونانی وبمعنی هزار برگ وآن خرنبا است **مریافلن هندی** طریفیلوس است **مرقر** شامل جوز ماثل وافیون
مرسیا اغریا بیونانی آس بریست **مرسیا ایمارس** بیونانی آس بستانی است **مرطوش** نزد مؤلف حاوی
الادویه مرماحوز ونزد بعضی مرطوس است **مریا** شیلم است **مرسیون** بیونانی اشنان است **مرسلوس**
بلغة سریانی دارچینی است **مرسیا** بیونانی بمعنی ریحانست **مرار الصحرا** و**مرار البحور** حنظل است
مریج بجیم نارجیل است **مرویا** نزد بعضی خندریلی ونزد بعضی هوی تلخ شیردار است **مربای کدو**
اسم فارسی میبر است **مردار اغاجی** بترکی اسم نبات عنب الثعلب است **مرقش** مرقشیثا است **مرغابی**
اسم فارسی اوز است **مرو مرشك** اسم فارسی مرو کمربو است **مرتیا** اسم فارسی انبجات است **مرغ خانگی**
اسم فارسی دجاجست **مردار خوار** اسم فارسی رخم است **مرك موش کانی** اسم فارسی سك است **مرك**
موش علی اسم فارسی دیك بردیك است **مرزه** اسم فارسی صعتر بستانی است **مرجومك** اسم فارسی
عدس است **مرغ سنگ اشکنك** اسم فارسی قطاة است **مرك ماهی** بفارسی ماهی زهرجست **مروارید** اسم
فارسی لؤلؤ است **مرکب** اسم فارسی مداد است **مرغ حق کوی** اسم فارسی صافر است **مرال** اسم ترکی
ایل است **مروا** اسم هندی مرزنجوش است **مریح** اسم هندی فلفل است **مرین** اسم هندی غزال است
مرزابیلی اسم هندی بنفشه است **مروی** اسم هندی اذان الفار است **مردسنك** اسم هندی صدف است
مع الزاء ۵ **مزر** بزای معجمه قسمی از نبیذ است که در مصر از جو ودر بعضی از برنج میسازند ودر نبیذ
منحنی
مذکور میشود وبفارسی بوزه نامند **مزمار الراعی** نباتیست برگش شبیه ببرگ بارتنگ واز آن بزرگتر و

بطرف زمین وساقش باریک وبی کره وبی برگ بقدر ذرعی وبار طوبه چسبنده وبر اطراف سر آن کلی ما بین سفیدی
وزردی وخوشبو وبیخش باریک وسیاه شبیه بجز بق اسود وبسیار خوشبو ومنبتش اماکن رطبه ودر جوزا
میرسد وتخمش ماننده تخم کل سرخ در اول دوم کرم وخشک ونزد بعضی کرم وتر ومحلل اورام ورافع سموم
ومفتح سدد ومدر حیض وقابض طبع ودو درهم از بیخ آن جهة ضرر افیون وسم ضفادع وادب بحری وبیخش
وفرج امعا وطبیخ بیخ آن جهة تفتیح سده جکر وسنک کرده ودرد رحم وشرب نبات آن جهة اسهال وضماد آن
جهة اورام بارده احشا وبلغمی وغسول آن جهة دراز کردن موی موثر وطلای آن با زیت الجبل وروغن
زیتون مانع تولد قمل است تا یکسال ومضر سپرز ومصلحش بادآورد وقدر شربتش از آب آن تا یکوقیه ودر مطبوخ
تا پنج درهم واز بیخ آن از یکمثقال تا دو درهم وبدلش لسان است **مزج** درخت بادام تلخست **مزو** بلغت
اصفهان سوبر است **مع التبن ه مسک** خون منجمد است که از حیوان کوچکتر از آهو در بلاد چین وهند
وترک حاصل میشود وآنرا آهوی چینی نامند دستهای آن کوتاه تر از پای ودندان پیش آن کج بطرف زمین وشاخ
آن منحنی وسفید ودراز بحدیکه بدنبالة آن میرسد ودر آن سوراخها که استنشاق بآن کند ومسک چهار قسم
میباشد یکی را ترکی نامند وآن خونیست که از آن حیوان بطریق حیض یا بواسیر دفع شده بر روی سنکها منجمد
میکردد وآن در غایت خوشبوئی وبوی آن رعاف می آورد ورنکش زرد وقطعات آن دراز وباصلابتر وقلیل الوجود
دوم را تبتی نامند وآن نافه است واز جمعیت خون آن در حوالی ناف بهم میرسد وبعد از رسیدن بسبب خارش
پوستی که ظرف آنست می افکند ویکی را چینی نامند وآن خونی است که بعد از صید موضع ناف آنرا اشکافته اطراف
آنرا بدست میمالند تا خون اطراف در یکجا جمع شود پس خشک میکنند وآن سیاه باصلابتر میباشد وقسم چهارم
را هندی نامند وآن خونیست که از ذبح آن حیوان بهم میرسد با جکر وسرکین آن خمیر کرده خشک مینمایند وآن اشقر
وغیر صلب است وعملی آنرا از ریوند وعود وسنبل وحسن لبه وجکر خشک کرده بز وبرگ مورد وقرنفل وخون کبوتر
وقدری مشک ترتیب داده در نافها وعلامت مغشوش از سیاهی مفرط وثقل آن معلومست وانچه در نافه باشد
ریسمان را با سوزن اول از نافه کذرانیده پس از وسط سیر بکذرانند هرگاه بوی سیر بندارد خالص است والا فلا
وانچه در غیر نافه باشد در کف دست قدری از آنرا با آب دهن بمالند اگر حل شود خالص است واگر قبلیکرد د
مغشوش است وارسطو کوید خالص سایده مشک در ظرف رطوبتدار بقدر یکساعت وزنش زیاد میشود وبهترین
آن تبتی وقوتش تا سه سال باقیست واز نافه بیرون آورده آن تا یکسال ودر سیم کرم ودر دوم خشک وهر چند کهنه
کردد خشکی آن غالب میکردد ومفتح سدد ومحلل اخلاط بارده ومقوی اعضای رئیسه وحرارت غریزی واعضای
ظاهری وباطنی وحواس ومفرح ومقوی باه وحابس طبع ومسکر وجهة ضعف دل سوداوی وغشی ورفع ضرر
ادویه سمیه ومسهل سمومات وغم ووحشت وخفقان بارد ومالیخولیا وخدر وفالج ولقوه ورعشه وبلادت
ونسیان وریاح امعا ونیکوئی رخسار ورسانیدن قوت ادویه بعمق بدن ودر اکتحال الطبقات چشم موثر وشرب آن

در دفع سم بیش وقرون السنبل بعدیل وفرنجه آن معین حما وطلا وسعوط آن جهة سکته وصرع وجمیع
امراض بارده دماغی وبا روغن بان بر مقدم دماغ وبوییدن آن جهة منع نزلات وصداع بارد وبا روغن خیری
بر احلیل جهة تحریک باه واکتحال آن جهة ظلمت بصر وبیاض ودمعه وظفره نافع ومصدع محرورین ومصلحش
کافور وروغن بنفشه وبوییدن آن مورث زردی رخسار وشرب آن باعث بدبوئی دهان ومصلحش کلاب
وقدر شربتش تا نیم درهم وبدلش مثل آن جند وضعف آن ساذج است **مسحقونیا** شامل کف شیشه است
که بعد از کداختن شیشه بر روی آن مانند شیشه رقیق ظاهر میشود وشامل احجار مطبوخ است که شیشه
وسنک سرمه واقلیمیا وراسخت را سایده وتسقیه آن با آب آهک وآب قلی کرده صمغ البلاط اضافه نموده
بجوشانند کرم وتند وجالی ورافع کوشت زیاد فاسد زخمها وکشاینده دبیلات ورافع آثار جلد وجالی
دندان ودر اکتحال رافع بیاض وظلمت بصر وناخنه وسلاق وشرناق وطلای آن در حمام رافع خارش بدن
وشرب آن قتال وبدلش آبکینه است **مستجل** نزد بعضی بوزیدان است ونزد جمعی سورنجان وانطاکی وبعضی
کویند که آن فروع لعبه بربری وریشهائی است با پیچیدکی وصلب وهندی آن بهم پیچیده مربع بنوعی که
چون باز کنند چوب آن مربع متساوی الاضلاع مشاهده میکردد وبهترین آن خوش جوهر صلب شیرینست
در دوم کرم ودر اول تر ومسمن بدن ومهیج باه بحدیکه استعمال فرماید وحافظ قوتها ومقوی اعصاب ومانع
فساد اخلاط وشرب آن قبل از سم مانع تاثیر آن ومصدع حلق ومصلحش عسل وشربتش تا سه درهم وبدلش خیر ما برات
مسیر اسم مرتبای کدو است وانطاکی کوید واضع آن بقراطست وعسلی آن معتدل ومحرک باه ومسمن بدن ومفتح
سدد ومدر فضلات وملطف اخلاط ومقوی احشا وکثیر الغذا ورافع اخلاط سوخته بر ادرار وشکری آن در اول
در حرارت معتدل ومولد خون صالح ومانع صعود بخارات بدماغ وجهة مالیخولیا وسدر ودوار وانواع جنون ودرد
سینه وسرفه وضعف معده وجکر وحرقة البول وباخشخاش جهة رفع بیخوابی وبا بادام جهة تسمین بدن موثر است
باید که کدو را از تخم وپوست وبیرپاک کرده نیم پخت کنند وآبش سوخته قریب بخشکی شود وعسل یا شکر را دو چندان
کدو علیحده بقوام آورده اضافه نموده طبخ دهند وبا اندک صندل ومصطکی خوشبوی سازند **مسنیت** بیونانی
زاج سبز است **مسک الجن** شامل شواصر وجعده صغیره است **مسک الرمان** نارمشک است **مسد**
لیف درخت مقل است **مسوحات** ادهان مرکب است **مسوان الراعی** شامل دوقراوشیطرج است **مسواک المسیح**
نوع بزرک نوار است **مسک القرود** اشنه است **مسواک العباس** نوع بزرک قتاد ورعی الابل را شامل است
مسقلوس دغرور است **مسقوره** و**مسمقار** و**مسقران** بلغات عجمیه اندلس زراوند طویل است
مشتق حجر المثر است **مستکی** آبنوس است **مسطار** خرمای رسیده است **مستاطوس** عود هندی است
مسطجی مصطکی است **مس** اسم فارسی نحاس است **مس سوخته** اسم فارسی راسخت است **مس رست**
اسم فارسی طالیقونست **مسکه** بفارسی زبد است **مستار** بهندی افسنتین است **مسور** بهندی عدس است

مستی بهندی کاکج است ودر بعضی بلاد هند الومیلال را باین اسم مینامند مع الشین ٥ مشمش
بفارسی زردالو نامند وبترکی اروك نامند واقسام میباشد وبهترین آن پر آب کرم نفلا وخشك آن بهتر از
تازه است در دوم سرد وتر ومفتح سدد وملین صلابات وشیرین آن ملین طبع وموافق محرورین آب
وماده کرم در معده فاسد نشود جهت تشنکی والتهاب وتسکین معده وغلیان خون وصفرا نافع ورافع
آروغ خصوصا ترش آن وخیسانیده خشك آن وچون صاحب تب حاد وبارد از آن خورده آب کرم وعسل
بعد از آن بنوشد وقی کند اخلاط کرانی وبخاری رفع شده دفع تب کردد واز مجربات شمرده اند وهرکاه
بعد از خوردن زردالو فصد کند خون سفید رنك مشاهده شود ولهذا مداومت بر آن را باعث برص دانسته اند
وآن سریع التعفن ونفاخ ومولد آروغ ترش ومضر مبرودین است ومصلحش شکر وانیسون است ودر جمیع
امزجه وخوردن آن بر بالای طعام وخوردن آب بعد از آن بغایت مضر است ومغز دانه آن در دوم کرم و
خشك وشیرین آن در اول کرم وتر ومبهی وروغن سم آن مفتح سدد وملین صلابات ورافع درشتی جلد
وخشونت حلق است وروغن مغز تلخ بقدر یکمثقال کشنده کرم معده است ومسهل قوی آن ومحلل اورام
مقعد ومفتت حصاة وجهت زحیر بارد وبواسیر ظاهری وباطنی وبا افیون جهت جمیع دردها وقطور آن جهت
درد کوش بعدیل ودر سایر افعال قریب بروغن بادام تلخ وقدر شربتش تا سه مثقالست وروغن شیرین آن ضعیفتر
از روغن بادام شیرین است واجزای درخت آن در دوم سرد وخشك وطبیخ برك آن مدر حیض ومسقط کرم معده
ونطول آن محلل اورام وبرك خشك آن قاطع اسهال وشکوفه آن سرد وخشك ولطیف وذرور آن قاطع
نزف الدم ظاهری وباطنی است مشط الغول نباتی است شاخهای آن باریك وبرکش شبیه ببرك کشنیز وصلب
وبی کل وبی ثمر وخوشبوی در دوم کرم وخشك ومحلل قوی ریاح غلیظه ومفتح سدد وسرو قی آب برك آنرا
جهت کزیدن سك دیوانه مجرب دانسته اند مشکطرامشیع قسمی از پودنه است وقویتر از اقسام آنست برکش
انبوه وبزرکتر از برك پودنه بری وباخشونت ومایل باستداره وچون کوسفند از آن بخورد شیر آن برنك خون
شود در آخر سیم کرم ودر وسط آن خشك وبغایت مدر حیض ونفاس ومسقط جنین ومفتت حصاة وجهت اخراج
رطوبات غلیظه از سینه وشش ودرد رحم وقولنج وتقویت اشتها وشربت آن جهت غشی وکرب نافع ودر سایر افعال
قویتر از پودنه است وآن مذکور شد ومضر معقد ومصلحش سرکه وشربتش یکمثقال ودر مطبوخ دو مثقال و
وبدلش پودنه وقردمانا ودر ادرار حیض بوزن آن عدس الملی مشتری بلغت اکسیربان فلفل است
مشك هندی سعد هندی است مشط الراعی دیسافور است مشنك بهندی کرسنه است
مشك واش بلغت تنکابن اسم شواصر است مشو اسم فارسی خلر است مشك زیر زمین اسم فارسی سعد است
مع الصاد ٥ مصوص غذایی است که از جوجه ومرغ جوان وشیرینهای سرد وکرم وادویه خوشبوی
بحسب احتیاج ترتیب دهند وقسمی را با آب میوهای ترش میجوشانند ومنافع هر یك تابع اجزای آنست

مصطکی

مصطکی معرب از مسطخی است وبعربی علك الروم نامند صمغ درختی است دیرنه وازکندر وسفید آنرا رومی
وسیاه آنرا نبطی کویند درخت آن در نهایت صافی وشاخهای آن در لطافت وبرك آن مانند درخت اراك واز آن
بزرکتر وثمرش مایل بتلخی وقوتش تا بیست سال باقیست ودرخت آن نزد شیخ الرئیس وبولس سرد وخشك
وپوست وعصاره وبرك وثمر آنرا قایم مقام اقاقیا وعصاره لحیة التیس دانسته اند ونزد جالینوس کرم وخشك
وبا تحلیل وقبض است ودوام نطول بیخ آن رویاننده کوشت بر استخوان ومقوی اعضای مسترخیه وضماد برکش
جهت خروج مقعد ورحم ومسواك چوب آن مقوی دندان ولثه وچون برك وشاخ وبار وپوست آنرا بجوشانند
ومکرر بتجدید اجزا کنند تا آب غلیظ کردد جهت نفث الدم واسهال وقرحه امعا ونزف الدم وبر آمدکی ناف
ورفع سیلان حیض وشکستکی اعضا وجرب نافعست ومصطکی در آخر دوم کرم وخشك ومقوی معده و
جکر بارد وهاضم ومشتهی ومحرك آروغ وباجلای عظیم ومحلل ریاح معده ورافع نفخ با آروغ وباسفل و
رافع پیچش ودرد سر ونزلات وضعف جکر ومعده وقرحه باطنی وبا غاریقون جهت بلغم وبا صبر جهت صفرا و
هلیلجات جهت سودا وعسر النفس وبا ادویه مناسبه جهت نفث الدم وقصبه ریه وبا کهربا جهت نزف الدم
از مجربات است وبا کندر جهت قوت فهم وحافظه وقطور جوشانیده آن در روغن کنجد جهت کرانی سامعه مجرب
بدستور بخور کردن پنبه آن وبا کلاب ترکردن وکماد نمودن بر چشم جهت درد دندان ورمد از مجربات شمرده اند
وطلای جوشانیده آن در روغن زیتون جهت شقاق لب ولونتهای بارد ورعشه وضربان وکزاز واعیا بعدیل
وشرب وضماد آن جهت شکستکی اعضا وصنوبره وسقطه وجلای بشره وسرخ کردن رخسار وبا ادویه مناسبه جهت
درد معده وامعا وعلل جکر وتفتیح سدد وقی نافع وبخور وسعوط آن با روغن زیتون جهت درد سر بارد و
طبیخ آن جهت استحکام دندان ولثه ومالیدن دوغنهای کرم بر عضو دردناك وپاشیدن مصطکی بر آن و
بخرقه بستن آن جهت تسکین وتحلیل درد بغایت مفید است وخاییدن آن جهت جذب رطوبت دماغی موثر و
کویند مضر مثانه است ومصلحش کردکان وکثیرا وبدستور یکشبانروز در سرکه خیسانیدن آن وبدلش بوزن نیم
کندر وپایکوزن ونیم آن علك البطم ودر تقویت معده وجکر اذخر وقدر شربتش تا یکمثقالست وروغن مصطکی
که یکوقیه آنرا در یکرطل روغن زیتون باقدر مضاعف حل کرده باشند محلل ومقوی اعصاب وشرب وضماد آن جهت
امراض رحم ومعده ضعیف واسهال رطوبی وعلل جکر ودو مثقال آن جهت قرحه ریه وحقنه آن جهت قرحه امعا
وطلای آن جهت آثار جلد ونیکویی رخسار مفید است وروغن درخت مصطکی که از برك وثمرش بسازند حار
وملطف وبسیار قابض وبا سعد واذخر جهت جرب انسان وحیوان واخراج کرم شکم ولزوجات نافع وقدر
شربتش تا سه مثقالست مصنع ثمر عوسج است مصباح الروم کهرباست مصارین امعاست ومصران
واحد آنست مصاع دعور است مصفی الرعاة بلسکی است مضیع بنیذی است که از آب میوها دانان
ترتیب دهند مصل بترکی قراقروط نامند ودر اصفهان قارا کویند وآن مایه دوغی است که طبخ داده غلیظ

آنرا کتك سازند و مایه آنرا بار دیکر جوشانیده منعقد نمایند بسیار ترش و سرد و خشك و مسکن حدت خون
و صفرا و تشنکی و رادع اورام حاره و طلای آن دافع ورم زبان و غرغره آن در ورم حار کلو از مجربات است و
مضمضه آن جهت قلاع حاره مفید و آن مضر معده سوداوی و مولد نفخ و قولنج و ردی الغذا است و مصلحش
ادویه حاره و جوارشات مع الضاد ٥ مضر بنباد معجم رمان البر است و بمر شرح القلقل است مع
الطاء ٥ مطبوخ آب انکور است که از طبخ بنصف رسد و آنرا منصف نیز نامند الطفا از مثلث و در افعال
مانند آنست مطهر پنجنکشت است مطخیشا لوز است و لعوق لوز را باین اسم نامند مطر باران است
مع الظاء ٥ مظ ... معجم کلنار است مع العین ٥ معا بفارسی روده و بترکی باقرساق نامند و امعا
مذکور شد معشوق شاه لرم است و ماهودانه است معز ماعز است معانیوس بیونانی بان است معقا
صمغ الو است معد خصی الثعلب است معین مادریونست مع الغین ٥ مغاث بیخ است دراز و سطبر
و پوست آن سیاه مایل بسرخی و جوفش مابین سفیدی و زردی و بهترین آن خوشبوی تلخ مایل بشیرینی است و نزد
بعضی از بیخ رمان بری که آن کلنار است و نزد جمعی سورنجانست و اظهر آنست که غیر هر دو باشد و از جبال کنج
خیزد و برکش با خشونت و عریض مانند برك ترب و کلش سفید و تخمش مانند حب الصنوبر و انطاکی کوید قسمی از آن
در نواحی شام بهم میرسد و در مصر مستعمل و ضعیف الاثر است در دوم کرم و در اول خشك و قوتش تا هفت
سال باقیست مسمن بدن و محرك باه و با قوت قابضه و مقوی اعضا و با سکنجبین جهت صرع و جنون و خلط
سوداوی و با عسل جهت امراض بلغمی و درد کمر و مفاصل و عرق النسا و نقرس و تنقیه سینه و ریه و کرفتکی
آواز و شکستکی اعضا و ضعف عصب و تشنج و استرخای آن و صلابت رحم و مداومت آن با عناب و کثیرا جهت
تسمین بدن و ضماد آن با کل ارمنی جهت جبر کسر و وثی و ضربه و سقطه نافع و تخم آن در تحریك باه قویترین اشیا است
و آن مضر مثانه و مصلحش عسل و شربتش دو درهم و بدلش سورنجانست و عاقرقرحا و در ضمادات قلت است
مغره و آنرا طین مغره نیز کویند و نزد بعضی بهتر از طین مختوم است و آن خاکی است که از طین رومی خیزد سرخ
مایل بزردی و با عفونت(?) در دوم سرد و خشك و قابض و مجفف و رادع و حابس نزف الدم جمیع اعضا و حیض
و اسهال و قاتل اقسام کرم و حب القرع و با زرده تخم مرغ نیمبرشت و آب برك بارتنك جهت قرحه امعا و مثانه
و با شکر جهت فربه کردن بدن و طلای آن با سرکه جهت حمره و نمله و ورم حار و سوختکی آتش و زخمها و با روغن
کنجد جهت نرمی بشره و براق کردن آن و حقنه آن جهت قرحه امعا نافع و اکثار آن مضر و مسدد و مصلحش
شیرینیها و شربتش تا دو درهم است و بدلش مثل آن کل ارمنی و ربع آن کثیرا است و چون دست را با آن خضاب
کنند و آنرا نشسته(?) حنا بندند تا بیست روز رنك حنا باقی میماند مغنیسیا اسم نبطی سنکی است قریب بمرقشیثا
و بفارسی رنك کاسه نامند و کاسه کران ظروف را بآن رنك میکنند و از اکثر آن سرب حاصل میشود و آن پنج
نوع میباشد یکی سیاه و یکی مایل بسیاهی و دیکری سرخ و یکی سفید و یکی بیرون زرد اندرون سرخ و محل این

ذکریا کوید که آن دو نوع است یکی را اشهیا نامند و انثی است و بازمی میباشد و دیکری مایل بسیاهی و حدیدی
و آن ذکر است و بقول اکثر حدیدی آن سیاه و ذهبی زرد و فضی سفید و نحاسی سرخ میباشد و در جمیع
اقسام آن نقطهای سفید و عیون ظاهر است و بقدری درخشندکی دارند و کدازنده زجاج و صاف کننده
آن و آنرا قابل رنك کرفتن میسازند و با آهن نیز این فعل میکنند در دوم سرد و در سیم خشك و مقوی معده و
منقی رطوبات و رافع حصاة و عسر بول و در روز التیام دهنده جراحات و با سرکه و عسل رافع کلف و برص
و در اذار الزنجار و روغن و امثال آن قریب الفعل و مضر دل و مصلحش عسل و شربتش نیم درهم و بدلش
مرقشیثا است مغد بادنجانست و ثمر لفاح بری را نیز نامند مغافیر و ... سکر العشر است
مغموه قلیل بادنجانست مغناطیس حجر مغناطیس است مغاث هندی کلزاست مغلیاثا بلغت سریانی
اسم حرف بابلی بوداده است مغ... اسم فارسی دماغست مغز استخوان اسم فارسی مخ است مغز کاهو
طین مختومست و مغز یمانی و مغز حلبه نیز کویند مغز تخمها اسم فارسی لبوب است مفرح معزی(?) مع الفاء
لسان الثور است مفرح قلب المحزون بادرنجبویه است مفزود اسم نوعی از نطر(?) است مع القاف ٥
مقل مراد از آن صمغ درختی است مانند درخت کندر و بسیار عظیم و در بحر عمان کثیر الوجود است و
صمغ آن هرچه مایل بسرخی و تلخی باشد مقل ازرق نامند و مایل بزردی را مقل الیهود و مایل بتیرکی و سیاهی
را صقلی و ابخر از نواحی یمن خیزد بادنجانی میباشد و آنرا مقل عربی کویند و بهترین آن پرصاف براق تلخ است
که زود حل شود و در آتش اندازند خوشبو باشد و قوتش تا بیست سال باقی است در اول سیم کرم و در اول دوم
خشك و جالی و محلل و ملین و مدر بول و شیر و حیض و رافع حدت ادویه مسهله و با تریاقیه و مفتت سنك
کرده و مسهل بلغم و مفتح سدد و شرب آن جهت سرفه رطوبی و کزیدن هوام و کزاز و تحلیل خون منجمد احشا و
بواسیر و تقویت باه و تنقیه سینه از اخلاط فاسده و عرق النسا و نقرس و احتباس حیض و مشیمه و عسر ولادة
و درد کلو و ربو و ضعف جکر و ریاح آن و با سرکه جهت رفع تسمین مفرط و ضماد آن ملین اورام صلب و تعقد
عصب و ورم حنجره و فتق عضل و درد کلو پهلو و ریاح غلیظه و خون منجمد تحت جلد و امراض رحم و مقعد
و بواسیر و با آب دهن صایم جهت ورم پلك چشم و بادفتق و با اندکی سرنج جهت اسقاط دانه بواسیر و حمول
آن جهت رفع انضمام فم رحم و جذب جنین و رطوبات رحم و ضماد مسحوق آن با سرجندان سبوس کندم که بجای آب
رب انکور باشد و با قدری روغن کاو جهت ورم نغنغه از مجربات و مضر ریه و مصلحش کثیرا و مضر جکر و مصلح
آن زعفران و شربتش یکدرهم و بدلش دو ثلث آن مر و ربع آن صبر است مقل مکی اسم ثمره درخت دوم است
و با عفوصت و خشونت و آنرا بهش و خشك آنرا دقل نامند و ماکول است و درخت آن در شکل و در ثمر شبیه
بدرخت خرما میباشد سرد و خشك و قابض و قاطع اسهال و سیلان خون و مقوی معده و طبیخ آن جهت تقطیر
البول و نفث الدم و جلوس در آن جهت رفع انفجار رکها مفید و شرب طبیخ درخت آن جهت قروح ریه و تنقیه

بلغم و نطول لیف سوختن آن جهت جرب و حکه و منع تولد قمل موثرات مقنعس عبارت از شیر کاو است که کرم
کرده عصاره خربوزه شامی اضافه نمایند و آن مسکن حرارات و تشنگی و رافع تبها و تلخی دهن و خشونة
سینه و مالیخولیا و اخلاط معده و ضعف جگر و حرقة البول و جرب و حکه و اخلاط سوداوی است مقدونس
فطراسالیون است مقلقل قنب است مقلونیا ملیونست که خرنوب کرمک نامند مقرا اسم عربی نبات
صبر است مع الکاف ه مکنس قلومس است مکنیاس بلغت سریانی بنفشه است مکنه قریشیه اسم
مخلصه است مکری جالد اسم هندی دام عنکبوت است مکریه اسم هندی عنب است مکس اسم فارسی ذباب
مکس عسل اسم فارسی عنکبوت است مکو بهندی تمساح است مکهاه بهندی توذری است مکوی
بهندی عنکبوت است مع اللام ه ملح بفارسی نمک و بترکی دوز نامند معدنی و مائی میباشد و معدنی بدون
آب متکون میکرده و آن جبلی و بری میباشد و مائی آن آبهایی است که منجمد کرده و معدنی آن اقسامست و هر یک
ذکر نامی مخصوص است مذکور میشود و بهترین آن ملح اندرانی معدنی است پس ملح مائی و بعد از آن نمک طعام
و قسم ها هندی مائی کم یاب و زبون ترین آن ملح معدنی است و اقسام آن تنکار و قلی و بوره و نوشادر را املاح
نامند و املاح مصنوعه نیز میباشد و آنرا از خاکستر بعضی نباتات که آب آنرا صاف نموده به آتش یا با آفتاب منعقد
میسازند و بدستور از بول حیوانات و انسان نمک بطبخ و عقد میگیرند و بهترین آن محرق محلول معقود صاف است
و مراد از مطلق ملح نمک طعامست مجموع آن مسهل بلغم و سودا و مای اصفر و رافع رطوبات لزجه و سده و تخمه طعام
و فساد آن و مشهی و نیکو کننده رنگ رخسار و مصلح اغذیه بارده و معین اخراج قلع سوداء از اقاصی بدن و رافع
بد مزگی اطعمه و مانع حدوث جذام و با سکنجبین رافع مضرت افیون و سموم مخدره و گزیدن هوام و جهت استسقا و امراض
سوداوی و بلغمی نافع و قی کردن با نمک و سکنجبین منقی معده و با اسهالات جهت اخلاط و با صعتر جهت رفع عفونات
و اخراج ریاح با روغن و با سعد و مضمضه آن جهت قطع خون لثه دندان قلع کرده و ضماد آن با صبر جهت نزلات
و با روغن زیتون و غیر آن و عسل و زفت جهت فسخ و کوفتگی اعضا و وثی و با سرکه و کف صابون جهت ورم بلغمی
و ریحی و تهیج و با تخم کتان جهت گزیدن عقرب و با سرکه و عسل جهت گزیدن زنبور و با سکطرامشیع جهت
گزیدن افعی و با زفت و قطران جهت ماده شاخدار و نهنک و با زفت و عسل جهت اورام بلغمی و با عسل جهت
خون منجمد تحت جلد و با روغن زیتون جهت سوختگی آتش و حکه و جرب و زخم آبله و جذام و با حنا جهت
داحس و با جوز مائل جهت ورم انثیان و با حنا جهت دتا و با سرکه جهت قوبا و سعفه و اکتحال آن جهت بیاض
و سلاق و قوم بصر و سوختن آن با سوختن نوشادر و شب سوختن جهت سبل و با مروارید جهت بیاض مجرب
و در پاک کردن دندان بعد از وشستن غلاف ساعیر و آکله و جوششها با نمک و سرکه داغ آن و بستن آن با پشم
بر زخم قاطع خون و مقل منی و مورث خارش بدن و جرب و مضر ابدان نحیف و مصلحش صعتر و چربیها و اشیاء
بارده رطبه است و از خواص مجربه آنست که چون سه درهم او را در جینی که عقرب یا سرطان طالع باشد در درخانه

مریض بر آتش گذارند اگر بعد از جستن میل بدرون خانه کند آن مریض شفا یابد و الا فلا و چون در خانه بسوزانند
و سوخته آنرا بطرف مشرق بیندازند رفع سحر و چشم بد کند و چون آنرا با پارچه سرخ بستر بر طرف چپ زنان
تعلیق کنند باعث عسر ولادت کردد و عرق نمک که بعربی روانیق تعطیر کنند بغایت ترش و خوش طعم و مجفف رطوبات
معده و امعا و مفتح سده و رافع استسقا و سپرز است و اکثار آن باعث لاغری بدن و دوام آن بغایت جالی دندان
و رافع گوشت فاسد لثه است ملح اندرانی بفارسی نمک سنگ بلوری نامند و آن بهترین اقسام و در آخر گرم
و خشک و مسهل بلغم و لزوجات و در تقویت فهم و ذهن و رفع تخمه طعام قوی تر و در ادویه عین استعمال آن
جایز نیست و سایر افعال سابق بر این گذشت ملح نفطی از جمله معدنی و سیاه و بدبوی و با نفطیه است
و از آتش نفطیت آن زایل شده سفید میگردد در سیم گرم و خشک و مسهل ترین اقسام نمکست و مقیی و در اخراج بلغم
و سودا قوی تر از سایر و چون با روغن گل سرخ طلا کنند در رفع جرب و جوشش ابدان عجیب الفعل و قدر شربتش
تا یکدرهمست ملح اسود از اقسام ملح العجین است و آن سیاه بی نفطیه است و در افعال مانند ملح نفطی
ملح العجین نمک طعامست و الوان مختلفه میباشد و اکثر آن سفید و بعضی مایل بسرخی و بعضی مایل
بسیاهی و بعضی مایل بزردی و بهترین آن سفید صاف و در آخر دوم گرم و خشک و در افعال مانند ملح
اندرانی است ملح هندی نمکی است شفاف سرخ مایل بسیاهی و قطعات آن بزرگ در اول سیم گرم و خشک
و مسهل مای اصفر و سودا و بلغم و محرک اشتها و محلل ریاح و در سایر افعال مانند سایر اقسام و قدر شربتش تا
یکدرهم و نیم است ملح المر نمکیست مابین سیاهی و سفیدی و مایل بزردی و از همه اقسام کمتر و قریب
بدرجه چهارم در اندمال جراحت با صمغ زیتون قوی تر است از سایر و قدر شربتش کمتر از یکدرهمست ملح
الطبرزد نمک معدنی جبلی است و بهترین آن سفید مستی یا اندرانی ملح الغرب بوره ایست که از درخت
غرب بعمل آرند و در افعال قوی تر از بوره ارمنی است ملح حیینی بلغت مصر ابقر است ملح سنجی شوره است
و ابقر مذکور شد ملح الدباغین قسم سیاه ملح العجین است ملح الصاغه و ملح الصناعة تنکار است
ملح محتوم ملح هندی است ملح النار نوشادر است ملح القلی نمکی است که قلی را در آب حل کرده ملح التونیه نوشادر است
صاف آنرا با آتش منعقد کنند و خواص آن در قلی مذکور شد و چون آنرا در سرکه حل نموده و با نوشادر سایند
در نقل معادن بمراتب اعلی بعد یلاد انسترانند و چون بازای هر سه درهم نوشادر یکعدد زرده تخم مرغ پخته
اضافه نموده با آتش بر شستر بافشردن روغن آنرا بگیرند در علاج رصاص مجرب شمرده اند و آن برنده گوشت فاسد
لثه و منقی آنست ملح بحری از اقسام ملح مائیست و تا آب بان رسیده حل میشود و اکثر آن سیاه و در افعال
قریب بملح اسود است ملیح نوعی از عوسج بزرگ برگ سرخست ملوخیا و ملوخیه خبازی بستانی است
ملیون و ملونیا خرنوب کرمک است ملیطن بلغت اندلس بقله یمانیست ملیطینی بیونانی اثمد است
ملیطریا زاج سیاهست ملیون زنجفر مخلوقست ملیسینون قنطوریون رقیق است مم ملو سیتالوس است

ملکایا اکلیل الملک است ملطاة دیسقوریس است ملمج بضم اول وتشدید ثانی اندروطالیس است
ومغرب فاقلی است ملوح بلغت شام قطف بحری است ملخ بفتح اول وثانی وخای معجمه اسم فارسی جراد است
ملیت اسم هندی کندس است مع المیم ممسک الارواح اسطوخودوس است ممسک الحوامل
دواء المسک است ملولا بهندی طرو علودیس است من اسم عربی مجموع شبنمی است که منعقد کردد وشیرین مع النون
باشد مثل ترنجبین وکزانکبین وهرچه بر نباتات سمی منعقد شود سم است مانند قسمی از سکر العشر والخراز
نباتات قابضه حاصل شود قابض واز مسهله مسهل منج بفتح اول بلیج است وبکسر اول درخت بادام تلخ است
منجم زراوشار اسم فارسی است وآن تخمی است شبیه بنانخواه وسرخ وبالیده تر از آن ونزد بعضی تخم
خیری بری است مسکر ومفرح واکثار آن مغیر عقل است منشم درحب المنشم مذکور شد منطرا بنک است
منغنه بلغت مصر غالیسوس است منصف اسم مطبوخ است منجوش قاردین است منداغورس
بیونانی بیروح است منشور خیری وخشخاش را شامل است منبل بشیرازی اسم نیم است منک
بهندی ماش است مندوه بهندی نوعی از ارزن است منیر بهندی طباشیر است منسل بهندی زرنیخ
سرخ است مندکی بهندی صنفدعست مندهبل بهندی جوز القی است منجهة بهندی فوفل است مع الواو
مو اسم یونانی بیخ نباتی است برکش شبیه بشبت وساقش از آن سطبرتر وتا بقدر دو ذرع وبیخش
باریک ودراز ومایل بزردی ومتفرقه وبعضی راست وبعضی کج وخوشبو ودر خاییدن دهان را کرم کند وبا
اندک تلخی وبفارسی ریشه والا کویند وآن سنبل جبلی است چنانچه انطاکی تصریح نموده وقوتش تا دو سال
باقی است ودر دوم کرم ودر سیم خشک وبا قوه قابضه ومدر بول وحیض وملطف ومنوم ومفتح ومسکن درد
مثانه وکرده که بسبب اجتماع فضول باشد وجهت ریاح معده وپیچش ودرد مفاصل ورحم وسینه وضعف جگر
ومعده وتحریک باه ونضج منی ورفع بخار بد بوی وبلغم ولزوجات وتصفیه آواز وامراض عصب نافع وجلوس
در طبیخ آن جهت عسر البول واحتباس حیض مفید ومضر سپرز ومصلحش کرفس وعسل ومصدع ومصلحش خیار شنبر
وقدر شربتش تا دو مثقال وبدلش نیم وزن آن سنبل الطیب ونیم وزن جوز بوا است وکویند فطراسالیون
بدل آن وشیخ الرئیس در تعریف مو فرموده که بیخی است مختلف الشکل ودر رنگ شبیه بغاریقون است وابن جلجل
کوید بیخی است سفید مایل بزردی ودراز وخوشبوی وبغدادی وابن بغدادی وابن تلمیذ وجمع کثیر ببیخی که
در اول تعریف آن مذکور شد قایلند وتعریف مذکور به ریشه والا صادق می آید والله اعلم مومیا لغت یونانی
وبمعنی حافظ الاجساد است وبفارسی مومیایی نامند وآن چشمه ایست که در بلاد فارس مانند قیر منجمد میشود
ودر بعضی بلاد کیلانات ولرستان نیز موجود است وعرق الجبال نیز نامند وانچه در سواحل دریای مغرب یافت
میشود وبجوبی فارس وبلاد ایران نیست وبهترین آن سیاه وبراق است که بوی بدی نداشته باشد وارسطو
فرموده که بهترین آن آنست که جکر کوسفند را در کرمی ذبح بار به نی شکسته شود کرده بر آن بمالند التیام یابد در اول

کرم ودر دوم خشک ونزد بعضی خشکی آن غالب کرمی آنست وقوتش تا چهل سال باقیست وآن مقوی دل ودماغ
ومحلل مواد ومقوی اعضای باطنی وظاهری ومجفف رطوبات ومعین باه وحافظ ارواح بدنی ولطیف
وسریع النفوذ جهت فواق وفالج ورعشه ولقوه وسمومات مشروبه ودرد معده ووجع الفؤاد وتقویت معده
واختناق رحم وجمیع امراض بارده ونفث الدم وجراحات مثانه وسلس البول وابتداء جذام وداء الفیل
وثقل زبان وکزیدن عقرب وشرب محلول آن در روغنها وضماد آن جهت شکستکی اعضا وبیرون رفتن مفاصل
وکوفتکی وپاره شدن عصب وعضل بعدیل وباعناب وامثال آن جهت سرفه وباسکنجبین جهت خفقان وبا
آب کرفس جهت سپرز ودر رهر علتی بامغاون ومناسب آن آشامیدن بهتر است وقطور آن با روغن کل سرخ جهت
کرانی سامعه وباکافور جهت امراض بینی وسعوط آن با مرزنجوش ومانند آن جهت شقیقه وصرع وامراض دماغ
وغرغره آن با رب توت ومانند آن جهت ورم کلو وباشیر جهت امراض اعضای تناسل ویک قیراط آن با دو دانک
کل ارمنی وزعفران جهت صدمه جکر ومعده با آب کاسنی وعنب الثعلب وطلای آن با روغن کاو جهت کزیدن
عقرب وحمول آن با روغن زیتون یا زنبق جهت تقطیر البول واسترخای مقعد وخذیوط ودلوک آن با عسل
جهت لکنت زبان ومسوح آن با روغن ناجیل ومانند آن بر قضیب وانثیان وحوالی آن بجهت تحریک جماع
وبا اشربه مناسبه جهت تب ربع نافع ومضر محرورین ومصلحش سکنجبین وقدر شربتش در شکستکی اعضا نیم درم
ودر سایر امراض یک قیراط تا یک دانک وبدلش قفر الیهود است وارسطو کوید که چون مومیایی خوب را با پیه
خوک غیر نمکسود در کوش اصم مادرزاد کذارند رفع کری میکند مومیای انسانی در ازمنه سابقه جهت حفظ جسد
میت از تعفن بمر وعسل ومومیایی وقفر وامثال آن طلا مینموده اند وچون اکثر دخمهای بلاد مغرب را آب بحر
محیط کرفته هرچه از اجساد واعضای موتی را امواج بحر بساحل رسانیده ومیرساند آنرا جهال بجای مومیایی صرف
نموده ومینمایند واز رصد الاقالیم بلیناس ظاهر میشود که حد معموره طرف جزیره خالدات بوده وبالفعل
مغربست وچندین درجه معموره در آب غمور است وافریقی در کتاب اعتماد نقل نموده که مومیایی دو قسم است یکی
از جبال ویکی از قبور موتی که بجهت حفظ جسد بر آن طلا میکرده اند وآن غیر اعضای انسانی است اکرچه در
جبر کسر نفعی میکند لیکن شرب آن حرام وموروث کوری وفساد بدن ومضرتهای بیغایتست موز معرب از
اسم هندیست وبعربی طلح نامند درختان شبیه بنبات ذرت ومرتفع وساق آن تا سه ذرع میشود وبرکش
دراز وعریض وتا بقدر دو ذرع وثمرش سبز بقدر خیار کوچکی وبنادرس او را چیده در میان کاه میکذارند تا
زرد وشیرین کردد وثمرش تا هفتاد روز میرسد وموقوف بزمانی وفصلی نیست ورطوبت ثمر آن لزج وشیرین
ومانند عسل است ودر فلاحه مذکور است که چون دانه خرما را در قلقاس غرس نموده تنقیر کنند وسرکین
اسب در محل غرس بریزند درخت موز میشود در کرمی معتدل ودر دوم تر ومسمن بدن ومرطب معده وملین سینه
وبعد الهضم کثیر الغذا ومولد خون ومحرک باه محرورین وجهت لاغری کرده وسرفه وخشونت حلق وطلای آن

باسرکه وآب لیمو جهت کچلی وسعفه وجرب وحکه وباآب تخم خربزه جهت کلف ونیکوکردن رخسار وخاکستر
پوست آن وپوست درختان جهت التیام زخمها ورفع نزف الدم وضماد برکش جهت تحلیل اورام نافع ومولد
ریاح وسده وضعف هاضمه ومصلحش عسل وشکر ومربای زنجبیل است مولوبذانا مرداسنگ سفیده
کرده است مرقوطس بلغت عبرانی فطراست موم اسم فارسی شمعست موقد النار کبریت است
موربون نوعی از یبروح است که برکش سفید وشبیه ببرگ چغندراست مورسقی بیونانی طرفا است
موغالی بیونانی ابن عرس است مولوقون برومی امارا است مولی بیونانی حرمل عربی است
مون ومیون میو است موردالسفرم آس بری است وگویند اسم فارسی اذخر است مورایان
پرسیاوشانست موقونن نوعی از سموم قریب به بیش است مورد اسم فارسی آس است موش
بفارسی فاره است موش کور بفارسی خلد است موین بفارسی زبیب است موین عسلی اسم فارسی
دبق است مویزک وموین کوهی اسم فارسی مویزج است مومیای کوهی قفر الیهود است موحج
بفارسی علک است موسیر اسم فارسی بصل الزیز است موش دشتی بفارسی یربوع است موجه بلغت
یونانی قنابری است وبهندی سعد است موچرس بهندی شکوفه فوفل است موقه بهندی سعد است
موته بهندی نعل است موتی بهندی لولو است موت بهندی ماش هندی است موساکتی
بهندی اذان الفار است مور بهندی توتیا است مویزی بهندی کادر بوس است موتک بهندی
ماش است مع الهاء ٥ مها بضم اول وبالف آخر وبدستور بیای آخر اسم نبطی سنگی است که از نواحی
دوم وسعید مصر خیزد وشفاف مانند بلور وبسیار صلب ومثل سنگ آتش زنه که آتش از آن ظاهر گردد
ودرجون کرم حل میشود ودرجائی که مغنیسا بهم میرسد آن نیز بهم میرسد یافت میشود وقسمی از آن غیر شفاف واز آن
صلب تر وشبیه بمهل سنگ میباشد وآنرا کوبیده ظروف میسازند وآن غیر حجر سلوانست در دوم سرد
وخشک وبامروارید وشکر قالع بیاض چشم است بی الم وجبه از آن با نمک ونوشادر وزعفران وسرکه
وعسل رافع ثقل زبان واز مجربات دانسته اند ومفتت حصاة ومدر بول وتعلیق آن بوران راست جهت عسر
ولادت وبراطفال جهت از خواب جستن ایشان ورفع دیدن خواب پریشان وداشتن آن در دست راست
جهت قضاء حاجت وضماد آن بر پستان جهت زیاد کردن شیر ورفع انجماد آن مفید است مهلبه بفارسی
فیرنی نامند از جمله اغذیه لذیذه است که از آرد برنج وشیر وشکر ترتیب دهند وآنرا دوربی با بلی جهت مصلیب
مغیره اختراع نموده جهت رفع قی طعام که از ریختن سودا بمعده ناشی شده بوده گرم وتر وجهت مالیخولیا و
جنون ودرد سر یبسی وفربه کردن بدن وتولید خون صالح موثر است مهله اذکو است مهلتی و
مهلوکی اسم هندی سویر است مهله اسم هندی سنا مکی است مهور اسم هندی حمام است
مهندی اسم هندی حنا است مه بهندی عسل است مهریکاه اسم هندی یبروح الصنم است

مهرهٔ مار اسم فارسی حجر الحیه است مع الیاء ٥ میس اسم عربی است وبیونانی لوطوس نامند درختی است
قریب بجوز رومی وبرگش با دیگر وزواید آن بیشتر وشبیه ببرگ کوفس وچوبش مایل بسیاهی وسرخی وصلب
وخوشبو ودانه آن سیاه واز کنار کوچکتر وبا تندی در دوم گرم وخشک ومقوی معده وکوده ومنقی رطوبات
وحقنه با نشارهٔ آن چوب جهت سحج وقرحه امعا وضماد آن جهت داء الفیل وتحلیل اورام از مجربات دانسته اند
وطبیخ آن جهت استحکام موی ودانه اش جهت سرفه نافع وبیخ شاخ آنرا چون سه روز برابر ده صلیبه ببندند
وهر روز تجدید نمایند در دفع آن وقوت مجرب دانسته اند میعه سایله اسم عربی صمغ درختی است بسیار خوشبو
وانچه از درخت تراوش کند اشقر مایل بزردی وبقوام عسل میباشد وبهترین اقسامست وهرچه از افشردن
اجزاء درخت حاصل میشود مایل بسرخی وغلیظ تر است وانچه آب آنرا بطبخ غلیظ سازند سیاه وثقیل ومسمی
بمیعه یابسه است ومولف کتاب مرشد گوید یکنوع آن غلیظ سفید میباشد ویکنوع سرخ ومحمد بن زکریا گوید
که آن صمغ درختی است مسمی بعبهر ودر بلاد شام شبیه بدرخت به وقوتش تا ده سال باقیست در سیم گرم ودر
دوم خشک ومحلل ریاح وملین ومنضج ومدر بول وحیض ومقوی اعضای باطنی وسر درهم آن با چهار وقیه
آب گرم مسهل قوی بلغم وجهت جذام وسرفه ونزله وزکام ودرد سینه وربیه واستسقا وسپرز وگرده ومثانه
ودرد کمر ودرکین وگرفتگی آواز وطلای مطبوخ آن بروغن زیتون جهت ماندگی ولرز وتبهای بارده وخدر وکزاز
ودر عشر از مجربات وبخور آن جهت درد سر ونزلات وزکام وجذام وقطور آن جهت امراض گوش ورباح غلیظه
ودر فرزجه وبخور آن جهت احتباس حیض وطلای آن جهت جرب وبهترین ادویه وباضمادات نقرس ومفاصل مقوی
فعل آن ومضر ریه ومصلحش مصطکی وشربتش از یکمثقال تا سه درهم وبدلش روغن یاسمین وجند ونزد بعضی
بوزن قطران ونیم آن زفت یابس رطب است میعه یابسه نزد بعضی ثفل اجزای درختانست که سایله را از آن
افشرده باشند ونزد بعضی آب مطبوخ آن وگرمی وخشکی آن زیاده ودر همه افعال مانند سایله وباقوه قابضه وحمول
آن مدر حیض ومسقط جنین وجهت رفع انضمام رحم وصلابت آن وبخورش جهت رطوبات دماغی ولقوه ورفع ضرر
هوای وبائی موثر ومصدع ومصلحش رازیانه وبدلش جاوشیر وشربتش تا دو مثقالست میفختج معرب از میخته
فارسی است وبعربی عقید العنب نامند وآن آب انگور است که در طبخ زیاده از دو ثلث بسوزد وغلیظ گردد وآن مایل
بترشی میباشد ودر گیلان دوشاب ترش گویند وچون با خاک دوشاب جوشانند شیرین شود وآنرا دوشاب
گویند ومذکور شد در دوم گرم ودر اول خشک ومحرک باه وملین طبع وموافق سینه وشش وآبله وحصبه
ودر محرورین اکثار آن مولد صفرای غلیظ ومصلحش آب میوهای سرد وتر وبدلش دوشاب انگور بیت میلنون
نوعی از زبد البحر است وبفارسی کرم ایوبیا نامند جهت احتباس حیض وحصاة ودرد گرده وسپرز واستسقا
نافع ودر سایر منافع مانند زبد البحر است میبه اسم فارسی شربت به است که با شراب باشد میفختج مفوه
مطبخ است که در حین پختن آن هیل وجوز بوا وقرنفل وامثال اینها اضافه کرده باشند مویزج زبیب الجبل است

میجوشش اسم فارسی شرابیست که با سنبل رومی و سنبل هندی ترتیب داده باشند میلطوس مغره است
میفونیون شوکرانست میسوس شراب سوسن است میشهار ابرونت و نزد بعضی اقحوانست
میخک اسم فارسی قرنفل است میمون اسم فارسی قرد است مینهل بهندی جوز الکوثل است میتی
بهندی حلبه است حرف النون مع الالف ناتخواه اسم فارسی است و زینیان نیز نامند و بعربی
کمون ملوکی کویند و نزد بعضی آن تخم صعتر است شبیه بانیسون و از آن کوچکتر و اشقر مایل بزردی و تند بوی
و با حراقت و تند کوی طعم و قوتش تا چهار سال باقیست در اول سیم کرم و خشک و مجفف و مدر بول و حیض و
عرق و تریاق سموم و محلل ریاح و دافع فواق و رطوبات لزجه و درد سینه و صلابت جگر و سپرز و مغص یحی
و اعجز بسبب داوای سمی مسهل باشد و منقی جرک و لزوجات سینه و جهت دفع عادت افیون و مضرت آن و عسر
بول و حصاة و قی و غثیان و آروغ بد بوی و تخمه و فساد اشتها و تبهای مزمنه خصوصا ربع و سردی احشا
و بهق و برص و با عسل جهت احتباس بول مبرودین و کرم معده و حب القرع و با سکنجبین جهت محرورین و بجهت
جمیع امراض رحم و کسی که اطعمه بد ایقرا اولذیذ نیاید نافع و ضماد آن با سفیده تخم مرغ جهت ناف برآمدن مجرب
و با عسل جهت درد جمیع اعضا و تحلیل ورم آن و از مجربات خصوصا باطین قیمولیا و بد سکوردر دفع خون منجمد
تحت جلد بعد بلو با ادویه برص و اثار مقوی فعل آن و با روغنها جهت شور لینه و با نمک و ترمس و زعفران جهت
ورم انثیان و نطول آب آن جهت دفع درد کزیدن عقرب سریع الاثر و قطور آن جهت کرانی سامعه و بخور و فرزجه
آن جهت تنقیه رحم از رطوبات بد بوی نافع و خوردن و طلا نمودن بر بدن بالخاصیه مورث زردی جلد و شرب
سه مثقال آن که در یکرطل شیر جوشانیده باشند و بضعف رسیده باشد با یکوقیه شکر که بر بالای لحوم خورده
شود باعث فربهی بافراط کردد و ناشتا خوردن سمین رافع سنگ کرده و مثانه و از مجربات و مصدع محرورین
و مصلحش کشنیز و مقلاشیر مضعر و مصلح آن ترمس و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش در غیر سمین شونیز است
و عرق ناتخواه جهت فالج و رعشه و امراض عصبانی مفید و عسر نفس را در حال دفع میکند و چون با دارچینی و کاو زبان
عرق بکشند در تفریح نایب مناب خمر است و روغن آنکه بعرع کرفته باشند بجهت بیاد و بیر ریاح و دردهای
مزمن و اورام بارده است و چون در آب لیمو بقدری که یک انکشت آنرا بپوشاند بخیسانند و خشک کنند
و تا هفت بار تکرار نمایند جهت اعاده اشتهای مایوسین مجربست نارجیل آنرا جوز هندی نامند و درختش
مانند درخت خرما و بعد از هفت سال بار میدهد و تا صد سال عمر میکند و در آن آبی میباشد مانند شیر
و لذیذ و چون اول طلوع ثمر آن شاخ آنرا یا ثمر آنرا بریده کوزه بر آن نصب کنند آب در آن ظرف از یکرطل
تا پنج رطل جمع میشود و آنرا اسندی نامند و حلاوت تا یکروز باقیست و در اسکار و تقویت باه بهتر از خمر است
و بعد از یکروز مانند سرکه ترش میشود و آبی که از شاخ نارجیل بی بار که قسم نر آنست با این قسم کرفته باشند
طاری نامند و لیف درخت آن مدتها فاسد و ... نمیکردد و ظرفی که از آن ترتیب دهند حیوانات موذی

پیرامون مظروف آن نمیکردد و نارجیل در آخر گرم در آخر دوم و در آخر آن خشک و متکرج آن بسیار کرم و خشک
و مغز نارجیل مولد منی و مسخن کرده و کمر و مسمن بدن مبرودین و مدر خون و جهت تقطیر البول و سردی مثانه
و درد مفاصل مزمن و خوشبوئی دهان و رفع مواد بارده بلغمی و سوداوی مانند فالج و جنون و امثال آن و
ضعف جگر و قروح باطنی و بواسیر و با شکر جهت تولید خون صالح و تقویت حرارت غریزی نافع و جرم آن دیر
هضم و مولد خلط غلیظ و مصلح آن شکر و نبات و مضر محرورین و مصلحش میوهای ترش و لیمو و فاسد متکرج آن
مورث غثیان و غشی است و قدر شربت آن از جرم آن تا سه مثقال و از آب آن سه وقیه و شراب آن جهت جنون
و مالیخولیا و تقویت باه و سرکه آن مسهل کرم شکم و حب القرع و جهت تقویت هاضمه و مهرا کردن لحوم مؤثر و خاکستر
پوست آن جالی دندان و کلف و نیکو کننده رخسار و رافع نمش و جرب و حکه و با حنا مقوی موی و روغن آن که
کوبیده و جوشانیده و از آن اخراج کنند شرب او ضماد اجهت تقویت فهم و تولید پسر کرده و رفع درد مثانه و ریاح آن
و درد کمر و زانو و بواسیر و تحریک باه مفید و شربتش تا سه مثقالست نارجیل بحری ثمریست غلاف دار مانند غلاف
نارجیل و بقدر خربزه و طولانی میباشد و منبت آن معلوم نیست و از روی دریا اخذ میکنند مغزش سفید مایل
بزردی و سطبر و بسیار صلب و پوست آن تیره مایل بسرخی مانند نارجیل و غلافش سیاه و خوردن آب از غلاف
آن رافع سموم و مضرت آنها است و آن مقوی قوی و یکقیراط آن که بر روی سنگ سائیده باشند در رفع سم هوام
و افعی و افیون و امثال آن مجرب و قوی تر از تریاق کبیر و علامت خلاصی از سم رفع قی است و تا قی کند باید مکرر
داد و ضماد آن بر موضع کزیده عقرب و زنبور و هوام رافع الم آنست در ساعت و بقدر یک بنج که در هفته
یک دو بار با کلاب بنوشند حافظ صحت و رافع لرزهای مرکبه و بارده و فالج و مفاصل و استسقی و رافع
مضرت هوای وبائی و اختلاف آبهاست و جاذب اخلاط ردیه از عمق بدن و رافع آنست بتکرار قی و چون
در بدن خلطی باشد تحریک قی نمیکند و کویند زیاد آن قتالست نارنج معرب از نارنگ فارسی است ریشه
و پوست درخت و پوست نارنج و شکوفه و تخم آن در دوم کرم و خشک و ترشی آن در دوم سرد و خشک و با لزوجتی
که موافق سینه و نزلات و سرفه حاره است و در برگ و پوست آن تفریح عظیم و جمیع اعضای آن در همه امور
بهتر از ترنج و ضماد پوست آن با سرکه جهت درد سر مجرب و شرب یکدرهم و نیم آن که خشک کرده باشند با آب کرم
جهت پیچش و اخراج کرم شکم و قی و غثیان از مجربات و ضماد پخته مهرای نارنج بتمام جهت جرب و حکه
و جوششهای سر و نرم کردن موی و جلد و بدن سعیدبلو بوییدن آن و برگ آن رافع طاعون و فساد هوا
و آب خیسانیده پوست و شکوفه آن جهت عسر ولادت مجرب و حمول آن مدر حیض و شرب آن دافع سم عقرب
و هوام و ترشی آن با شکر مسهل صفرا و مدر آن و دافع خمار و امراض حاره عصب غیر صحیح و اکثار آن مضعف جگر
و مصلحش عسل و شکر و دو درهم از تخم مقشر آن تریاق کزیدن جانوران و بدستور شرب ریشهای باریک درخت
آن با شراب همین اثر دارد و در سایر منافع مانند ترنج و لیمواست و ضرر نارنج باعصاب کمتر است و روغن نارنج

که پوست آنرا با شکوفه در روغن کنجد سه هفته در آفتاب گذاشته باشند در جمیع افعال قویتر از روغن ناردین
و دو مثقال آن بادزهر سموم بارده حیوانی است و بوییدن شکوفه آن مقوی دماغ و محلل زکام و عرق آن که مسمی
بعرق بهار است در دوم گرم و خشک و جهت ضعف دماغ و تفریح و تقویت اشتها و باه و سدد مصفاة و نزلات
و درد سینه و قولنج ریحی و پیچش و خفقان و غشی و مداومت آن هفته و زد در روزی ده و قیراط با شکر و ربع درهم
مرجان جهت دفع سپرز از مجربات و با آب کرفس جهت اخراج سنگ مثانه و گرده و شرب آن ناشتا جهت قطع
اسهال رطوبی نافع و حمول آن با پشم جهت اصلاح رحم و با شیر مادیان جهت اعانت بر حمل از مجربات دانسته اند
و اکثار آن مورث بیخوابی و هو امصع عرق بهار است و مصلح آن گلاب و قوتش در ظرف مس تا هفت سال باقیست
و در شیشه تا یکسال **نارقیص** اختلاف عظیم در آن واقعست و انطاکی گوید نباتیست باریک ساق و بسیار
سرخ و گلش مایل بزردی و خوشبوی و از روم آرند و در مصر آنرا ساق الحمام گویند و انچه از کتب هنود معلوم میگردد
قسمی از هیوفاریقون را که رازی رومی گوید بلغت ایشان ناکیر نامند و آن مفرح و مقوی اعضا و بسیار نافع
چنانچه در هیوفاریقون مذکور میشود و ظاهر آنست که معرب از ناکیر هندی باشد و بجهت سرخی ساق نارقیص
و در مصر ساق الحمام نامند **نارمشک** اسم فارسی شکوفه نباتی است سرخ مایل بزردی و از نخود بزرگتر
و در شکل شبیه بانار کوچکی که گلش نریخته باشد و در خراسان کثیر الوجود است و درختان بقدر درخت
انار و چتری و نزد بعضی آن و نارقیص یک چیزند و آن اصلی ندارد چه در سفوف ارسطو هر دو مذکورند
و آن در اول گرم و خشک و مانع صعود بخارات بدماغ و مقوی دل و جگر و معده و امعا و ملطف اخلاط
و مانع تحلیل ارواح و جهت مالیخولیا و اسهال و نزف الدم و ضماد آن جهت دفع عرق و تجفیف زخمهای نافع
و مضر مثانه و مورث زردی رخسار و مصلحش روغن بادام و کاسنی و قدر شربتش دو مثقال و بدلش بوزن آن
پوست پسته و بوزن آن زنجبیل و سدس آن سنبل الطیب است **ناطف** بفارسی حلوای قبیط نامند کثیر
الغذا و موافق سینه و دیر و سرفه و خلط بلغمی و مسمن بدن و جهت انصباب سودا بمعده نافع و مضر محرورین
و مصلحش ترشیها است **نارفارسی** ابن جزله گوید چون مرا با نبوعات مغشوش کنند باین اسم مسمی است
و بغدادی نادرا بمعنی انار فارسی که رمانست حمل کرده و وجه تسمیه را نپسندیده است و ممکنست که بمعنی
آتش باشد چه مغز مغشوش به نبوعات از جمله سموم و در احراق خلط مانند آتش است چنانکه نار فارسی
اسم مرض جاری است **نافوخ** بلغت بغداد اسم بیخ دلبوث است **ناغیب** اسم یونانی نارمشک است **ناموس**
بق است **ناردین بری** شامل اسارون و فو است **ناردین** اسم یونانی مطلق سنبل است **ناردین اقلیطی**
سنبل رومی است **ناعمه** بلغت اندلس لسان الابل است **نافذ** بلغت اهل اکسیر زیبق است **نارکیوا**
مارکیوا است و نزد ابن بیطار دو چیزند و از تعریف آن ظاهر میشود که دو چیز باشند و نزد بعضی خشخاش
زبدی است **ناک کیسر** اسم هندی کبابه است **ناریل** بلغت هندی نارجیل است **ناکیر** بهندی

نعنع است **ناکرون** بهندی عود الحیة است **ناخن پریان** و **ناخن دیو** اسم فارسی اظفار الطیب است
نان کلاغ اسم فارسی خبازی است **نان سنگک** بفارسی خبز الرمله است **نان بکسمات** بفارسی
خبز الکعک است **نان روغنی** خبز القطائف است **نان سبوس دار** خشکار است **نان بی سبوس**
خبز الحواری است **نان کسمه** خبز الطابون است **نان ساجی** خبز الطابق است **نان کماج** خبز
الفرنی است **نانژو** اسم فارسی صنوبر بری است **نارکیل** نارجیل است **مع الباء** ه **نبیذ** اسم عربی
جمیع مسکر ما یعنی بغیر خمر و هر یک بنامی مخصوص چند و فقاع قسمی از آنست که از آب انار و سایر میوهها
و حبوب ترتیب دهند و آنمقدار نگذارند که بجوشد و مسکر گردد و هر گاه مدتی بگذارند آنرا مصنع
نامند و از جمله نبیذ است و مجموع نبیذ محرق خون و مبخر و مصدع دماغ و مکدر حواس اند و اقسام
و خرما و عسل و دوشاب و شکر و برنج و ذرت و سنجد و امثال آن ساخته میشود و طریق عمل آن نزد متقدمین
آنست که هر چه از مویز و خرما و سنجد و اثمار یابس باشد آنچیز را در ده مثل آن آب یکشبانروز خیسانیده
بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف آنرا بجوشانند تا ثلث آن بسوزد و بعد از آن در ظروف کرده سر آنرا
محکم نموده تا پنج شش ماه بگذارند و نزد متاخرین آب پنج مثل آن و جوشانیدن بقدر نصف است و هر چه
از حبوبات سازند باید آنمقدار بجوشانند که آب یکسان گردد و با سه مثل آن شیرینی که خواهد مثل شکر
و عسل و مانند آن آمیخته بعد از آن یکهفته صاف کنند و بعضی بجهت تقویت و اصلاح آن از مفرحات
و مقویات مانند جوزبوا و دارچینی و زعفران و عود و غیره از هر یک یک درهم بازای هر ده رطل در پارچه
بسته از اول جوشانیدن تا آخر صاف کردن آن اضافه مینمایند و هر چه از عسل و شکر و امثال آن ترتیب یابد
با سه مثل آن آب بجوشانند تا ثلث یا نصف آن بسوزد و هر چه آب نیشکر و امثال آن باشد بدون آب
بجوشانند تا ثلث بسوزد و بدستور جهت تقویت آن اگر خواهند بدستور مذکور ادویه مناسبه اضافه
کنند **نبیذ الزبیب** بفارسی مویزاب نامند در دوم گرم و در اول تر و مولد خون متین و مفتح سده و هاضم
و مسمن بدن و مقوی معده است و چون قدری عسل اضافه نمایند مدر بول و محلل ریاح و محرک باه
و منقی سینه و دیر و مسخن گرده و مثانه و سریع الاستحاله بسودا و مفسد دماغ و مغلظ اخلاط و مولد استسقاست
و چون حماما در حین جوش اضافه نمایند جهت جوع بقری و تقویت بدن و هاضم مفید است **نبیذ العسل**
شراب عسل است در سیم گرم و در دوم خشک و محلل اخلاط غلیظه و مجفف رطوبات و حافظ صحت مبرودین
و مقوی حواس و جهت امراض بارده مثل فالج و رعشه نافعست و چون بطریقی که مذکور میشود ساخته شود
افضل از خمر دانسته اند عسل ده جزو نان خشک یک جزو جوزبوا عشر زبان بسباسه و قرنفل از هر یک نصف عشر
زعفران سدس عشر مجموع را در آب بجوشانند تا اثری از آن نماند پس صاف نموده بقدر عشر آن عسل تازه
اضافه کرده بجوشانند تا ثلث آن بسوزد **نبیذ السکر** شراب شکری است لطیفتر از مویزابه و بکرمی آن

نیست وموافق ناقهین وسوداوی است وانچه از بنیذ کو سازند محرق اخلاط ومولد صفرای کراثی وزنجاری
دانسته اند **نبیذ التمر** شراب خرمایی نامند کرم وخشکتر از مویزی ومولد سودا وجذام وخنازیر وسرطان
وموافق پیرانست وهرچه از بسر وبلح سازند در اول کرم ودر دوم خشک وبهتر از خرمایی وقابض ومقوی
معده ومدر بول وبعد از مویز آب بهتر از سایر جمیع نبیذها است **نبیذ الدبس والسیلان** شراب دوشابیست
که از شیره خرما سازند در افعال مثل شراب خرمایی است **نبیذ الارز** بفارسی بوزه نامند ودر مصر مرز
کویند وآن شامل نبیذ ذرت وارزن وجو وکندم وسایر حبوبست وآن حابس طبعست ونیکو کننده
رخسار ومحرک اشتها وبسیار سست کننده وقاطع باه وچون عسل اضافه نمایند محرک آنست ومورث سل
ومضر ضعیف الابدان ومصلحش ماهی تازه است وانچه از جو ترتیب دهند نفاخ وبی تفریح ومسهل ومدر
ومفسد باه وهاضم است وبوزه ارزن وذرت نیز مانند آنست **نبیذ الفواکه** شرابیست که از آب میوها
بعمل آرند مثل توت شیرین وسیب شیرین وامثال آن بهتر از نبیذ حبوب ومسکر وسریع الفساد ونفاخ
ومصلحش عسل وادویه حاره خوشبواست **نبق** بار درخت سدر است وکویند مذکور شد وبفارسی
نامند **نبات الملکه** داس است **نبات الزبد** فطر است **نبات الاشیب** شیبر است **نبات** اسم فارسی
فانیدست **مع الجیم** ه **نجم** و**نجیل** اسم ثیل است وهر کیاهی که بیساق باشد وبعربی نجم نامند
نجیب اسم جنس پوست نباتاتست واسم مخصوص سلیخه است **نجناق** اسم هندی قسمی از بیش است
مع الخاء ه **نحاس** بفارسی مس نامند ونوعی که در معدن متکون میشود مس دست کویند وروی مذکور شد
عبارت از آنست وبعربی صفر وبیونانی طالیقون نامند وآن زرد ودرخشنده است ودر طالیقون
ونوعی که از کداختن سنک خاص بهم رسد بعضی از آن مایل بزردی واکثر آن سرخ میباشد واز نحاس
مراد همین نوعست وچون آنرا با عشر آن روی توتیا بکدازند زرد میشود وبفارسی برنج وبعربی صفر مصنوع
کویند وچون صفر مخلوق قلیل الوجود است بنابران مصنوع آنرا باین اسم شایع کرده اند وچون مس را با
قلعی بکدازند بفارسی سفیدروی نامند وچون با روی توتیا وقلعی ممزوج کردد مستی بجام است وآن
در سیم کرم وخشک ومحلول آن مسهل ماء اصفر وطلای آن جهت جرب وحکه وسستی بدن ودفع ماندکی
وتحلیل اورام نافع وچون در سرکه چند روز بکذارند وخضاب آن سرکه ضماد نمایند در دفع نزلات وسرفه
ومنع ریختن موی مجرب دانسته اند وخوردن غذا از ظرف مسی که بقلعی سفید نکرده باشند بسیار بدست
خصوصا ترشیها ولبنیات ودر قلعی دار کذاشتن مدتی غذای کرم جایز نیست وانچه مس را سفید وپاک
کننده تا فتن صفایح رقیق آن ودر ترشیها مکرر انداختن خصوصا آب سماق وسرکه وپاشیدن شوره بعد
از کداز آن دافع مخلطات آنست وتخم بادنجان باعث زود کداختن آن **نحاس چینی** طالیقون مصنوعست
نحاس قبرسی مس سرخ مایل بزردی است **نحاس محرق** روسختج است **نحام** نوعی از طیور آبی است

وبفرغ م

ورها

وبترکی وفارسی انقود نامند از غاز کوچکتر است واز اردک بزرکتر وابلق از سفیدی وسیاهی وسرخی
مایل بزردی وبسیار فربه میباشد کرم وتر ودهنیت آن غالب ومولد خون متین ومحرک باه ومقوی بدن
ومضر محرورین ودیر هضم ومصلحش در سرکه پختن وفانید بعد از آن تناول نمودن است **نحل** زنبور عسل است
در سیم کرم وخشک وطلای برطوبت آن دافع درد کزیدن زنبور ومحلل اورامست وچون بچه زنبور ناورده
آنرا در سایه خشک کنند وبکی نیم آنرا با پالوده آرد کندم کرده مثقال وشکر نیم مثقال باشد بنوشند
در اندک زمانی بدن را فربه کند ومجربست **مع الخاء** ه **نخاله** سبوس جو بست واز مطلق آن مراد سبوس
کندمست واز آرد کندم خشکتر وحرارتش کمتر وجالی وملین طبع وآب مطبوخ آن با شکر وعسل جهت سرفه
وربو وخشونت سینه وتغذیه ناقهین نافع ونان آن قابض ومجفف رطوبت معده وضماد مطبوخ آن
در شراب وامثال آن جهت تسکین درد پستان وورم آن که از انعقاد شیر باشد وبا نمک کرم جهت کزیدن
افعی وتحلیل ریاح اعضا ومطبوخ آن در سرکه جهت نمله ساعیه وجرب متقرح واورام حاره وبا روغن
زیتون وسرکه جهت ضربان مفاصل ومطبوخ آن در آب برک توت جهت درد کزیدن عقرب وبخور ضماد
آن در سرکه جهت زکام نافع ونطول نخاله جو جهت حکه وبخور نخاله عدس جهت دفع قمل ورشک وبخور
نخاله باقلا جهت منع ریختن شکوفه درختان آزموده است **نخاع** بفارسی مغز حرام نامند در جمیع افعال
قریب بدماغ وملین صلابات ودر چرک آوردن زخمها بسعد بلیت **نخود** اسم فارسی حمص است
نخود الوندی و**نخود مریم** بلغت اصفهان زراوند مدحرج است بفارسی کشته نامند ومخترع آن
بختیشوع اند وآن مقوی دل وحواس ومحرک باه ومصلح هوای وبایی ودافع زکامست بخور آن شربا وضمادا
وطریق عمل آن در دستور اول مذکور است **مع الدال** ه **ندع** صعتر بری است **ندی کاکیرا** اسم هندی
سرطان نهری است **مع الراء** ه **نرک** اسم فارسی بیخی است شبیه بلعبه بربری واز آن بزرکتر وسفید واز
کرمان خیزد وامین الدوله کوید که مخبر صادقی بمن خبر داد که در جبال کرمان خصوصا جایی که پلنک بسیار
میباشد در اول بهار نباتی میروید که برکش شبیه ببرک خربزه وچون بقدر شبری شود شکل برک منقلب
میکردد وبنابران وقت آمدن آن دران آنجا کانرا نشان میکنند وبعد از خشکی کیاه ورسیدن بیخ آن بآن نشان میجویند
وبیخ را اخذ مینمایند وعلامت خوبی آن آنست که چون بر بالای دیک جوشان بکذارند در ساعت از جوش باز ایستد
وچون در تنور اندازند نانها از تنور بریزد واز خواص آنست که چون پلنک از زاییدن بسیار آزار میکشد
هرکاه از آن بخورد دیکر حامله نمیکردد وهرچه را پلنک جسته وخورده باشد باز سال دیکر از آن مکان بیرون
بیخ آن میروید وباز سبز میشود بخلاف انکه پلنک آنرا نیافته باشد چه آن سفید است ودر سرکین پلنک
هم کاهی یافت میشود وبدستور در فرج ورحم آن چون از دو شعیر آنرا تا یکصد ویک طسوج آنرا زن بخورد
یا فرزجه نماید تا تعلیق کند هم که آبستن نشود واکر مرد تعلیق کند ومباشرت نماید بدستور مانع حمل است

ودرور وتعلیق آنرا جهت دفع خنازیر وریح السوکه مجرب دانسته اند وزیاده از یکطبوخ آن مورث لاغری
بافراطست ودردست داشتن آن باعث سعتر ولادتست وچون بر ناصور ببندند حجم آن زیاده شده
ناصور کمتر میشود وتجدید آن رفع ناصور بالکلیه مینماید نرجس معرب از نرگس فارسی است قدحی را
بری ومضاعف را بستانی نامند چون پیاز آنرا بشکل صلیب شق کرده غرس نمایند قدحی مضاعف گردد
در سیم گرم وخشک وتخمش سیاه ودر دوم گرم ودر اول تر وقوتش تا سه سال باقیست جالی وجاذب
وکشنده اقسام کرم شکم ومحلل قوی وشرب بیخ مطبوخ آن بغایت منقی خصوصا با عسل ومنقی رحم و
ومسقط جنین زنده ومرده ومخرج هرچه در معده جمع شده باشد والتیام دهنده زخمهای ظاهری و
باطنی وضماد بیخ آن جهت التیام جراحات عظیم ووتر ورباط وعصب مقطوع سیما با عسل ومسحوق آن با عسل
جهت دردهای مزمن مفاصل ونقرس وباکرسنه وعسل جهت تنقیه قروح وکشودن دبیله دشوار
نضج وبا آرد کندم جهت اخراج پیکان وامثال آن از بدن وباسرکه جهت داء الثعلب وبهق وآثار جلد
وبتنهایی جهت قوی کردن قضیب وبر مادون احلیل جهت دفع عسر انعاظ بشرطی که آنرا اسر روز
در شیر خیسانیده بطلا کنند وضماد آن جهت سعفه ومنع نزلات وشکستگی اعضا نافع ودرور آن
قاطع خون جراحات والتیام دهنده آن ورادع سبل وناخنه وبوییدن آن جهت درد سر بارده وکشودن
سده دماغی مفید چنانچه جبرئیل بن بختیشوع که هرکه خواهد در زمستان زکام نشود مداومت بر بوی نرگس کند
ومضر محرورین ومصلحش بنفشه وکافور ودر سایر افعال گل آن مانند بیخ آنست وشربتش یکمثقال وتخم آن
بقدر نیم مثقال محرک باه مایوسین وباسرکه رادع نمش وآثار وفرزجه آن پیاز مدر حیض ومخرج جنین ومنقی
رحم وروغن نرگس که مکرر گل آنرا اکه مکرر در روغن کنجد تجدید کرده باشند محلل ومسکن درد سر سوداوی وریحی
ومفتح فم رحم ورافع دردهای آن وموافق امراض عصب است نرثقیس بولس گوید نباتی است مانند حنظل
جوف آن تخم دار وباحرارت وبسیار خشک وعفص ومالیدن آن باروغنها مدر عرق وضماد آن باشراب جهت
گزیدن افعی وسعوط آن جهت بدبویی بینی وقطع رعاف بسیار نافع ومغز آن قاطع اسهالست نرد درخت
غاراست نرسی بهندی جدوار است نرماهن اسم فارسی حدید است نرسک اسم فارسی عدس است
مع التین ه نسرین گل سفیدی است کوچک ومضاعف ودرخت آن بقدر درخت گل سرخ وبسیار
خوشبو وآنرا گل مشکی ودر بعضی بلاد گل عنبرین نامند ودر دشت وکوه میباشد ودر بلاد حاره تا اول
اسد دوام میکند وعرق آن بوی ندارد چه از لطافت آتش دفع آن میکند معتدل الحرارة ونزد بعضی در دوم
گرم وخشک است وبوی آن مقوی دل ودماغ وحواس وساییده آن در بغل باعث خوشبویی آن ومدر
حیض ومسهل بلغم وسودا ومنقی سینه وعطسه آرنده ومفتح سده دماغی ومحلل ریاح وموافق جگر
وجهت قولنج وغثیان ویرقان وفواق وضماد آن جهت کلف وآثار بدبویی عرق ورفع بوی نوره وسقوط

دانه بواسیر ومنع اشتداد داء الفیل وباحنا جهت تقویت موی وقطور آن باروغن زیتون جهت کرم گوش
ورباح آن وسنون ومضمضه آن جهت درد دندان نافع واز یکدرهم تا چهار درهم برگ آن مسهل قوی
ومداومت نیم مثقال آن یا یکمثقال آنرا از اول حمل تا یکسال مانع سفید شدن موی دانسته اند وانطاکی جهت
این امر هر روز دو مثقال مربای شکری آنرا از کتاب تجربه بیان نموده وروغن آن که بدستور روغن نرگس کنند
مسخن باعتدال ومقوی دماغ وبالخاصیه رافع ذات الجنب بلغمی وسوداوی وقدر شربتش یک وقیه است
نسر بفارسی کرکس نامند وبزرگی جثه از طیور سباع وبزرگ جثه ودر رنگ قریب بعقاب ومایل بسرخی است
وگویند هر روز زیاده بر دو هزار فرسخ قطع میکند بدلیل آنکه بچه آنرا زعفران آلوده وآن کمان یرقان کرده
در یکروز سنگ یرقان را از سراندیب آورده مسافت آن در رفتن وآمدن زیاده بر دو هزار فرسخ میشود واز
خواص آنست که بجهت حراست در وقت خواب یکچشم را میپوشد وتا هزار سال عمر میکند ودر سالی زیاده بر یکتخم
ویکبچه نمیکند در سیم گرم وخشک وگوشت آن محلل ریاح غلیظه ومصلحش دارچینی وشرب پیه آن جهت سرفه
وضمادش جهت مفاصل وقطور آن جهت کری قدیم گوش وخون وزهره آن قالع بیاض ورافع نزول آب وظلمت
بصر وجرب چشم وسرگین آن جالی کلف وخاکستر موی آن رافع جرب وحکه وقروحست ومحمد بن زکریا گوید که
طلای پیه آن در عرض سه روز بسیار مقوی قضیب است ومهراریس گوید که سعوط دماغ وزهره آن از هر یک
بقدر نیم دانگ ومثل آن قطران وروغن زیتون رافع جنون وجذامست واز مجربات شمرده اند نسج العنکبوت
بفارسی دام عنکبوتست ودر حرف عین گذشت نسر السباع گل علیق العدس است نسوت بهندی تربد است
نسری بهندی نباتست نسورا بهندی سپستانست نسترن سفید اسم فارسی ورد ابیض است ودر افعال
بغیر از تفریح وتقویت دل مانند نسرین است نسترن زرد ورد اصفر بری است مع الشین ه نشا بفارسی
نشاسته ویونانی امولوس نامند وآنرا از گندم خیسانیده که بعد تعفن رسد وپوست آن باز شود از روی
جدا کرده صاف نموده خشک میکنند در آخر اول سرد وخشک ونزد بعضی سرد وتر است ومغری ورادع وقابض
وموافق امعا ومصلح ادویه تند وحابس اسهال وخون خصوصا بوداده آن وباشکر وروغن بادام که نیمگرم
بنوشند جهت خشونت حلق وسرفه ودرد سینه وسل وقطع خون بواسیر وحیض وهریره آن باپیه بز جهت
سحج ورفع افراط عمل دوای مسهل وحقنه آن جهت قرحه امعا وطلای آن با زعفران جهت کلف وباسرکه جهت
خناق واورام حاره واکتحال آن جهت دمعه وقرحه وجرب ومنع ریختن مواد بچشم وباشیر زنان وبا سفیدی
تخم مرغ جهت خشونت پلک وحرارت رمد نافع ومقلل منی ومسده ودیر هضم ومصلحش شیرینیها وکرفس وقرنفل
وبدلش برنج مغسول وغبار الرحی وشربتش از یکمثقال تا پانزده مثقالست نشاره اسم آنچیزیست که از اشجار
بسوهان وبساییدن جدا کرده یا بسبب کرم زدن غباری از آن بهم رسد خشکی آن نسبت باصل آن چوب بیشتر
وبهم آن قابض وجالی ومنقی رحمند وضماد محرق مجموع آن که باوزن آن انیسون سوزانیده باشند باسرکه

مانع زیاد شدن قروح ساعیه و آکله و التیام زخمهاست و مجرب شمرده اند و هریک در اصل آن مذکور است
نشف اسم عربی بیخ مرجانست و گویند غیر آنست و آن سنگی است سبک و پر سوراخ مانند آشیان زنبور
و سرخ و از ساحل دریای جده نواحی مکه معظمه خیزد خشک تر از بسد و در التیام زخمها و باشد در قطع خون
قویتر از آن و در سایر افعال مانند آنست نشاد اسم عربی اسفنج است نشاسته اسم عربی فارسی نشا است
و نشاستج معرب آنست مع القاف ه نقنار اسم ذهب است و درخت کز کوهی را نیز نامند مع الطاء
نطرون بورق احمر است و گذشت مع العین ه نعامه بفارسی شترمرغ نامند و معروفست در آخر سیم گرم
و خشک و گوشت آن محلل ریاح و بلغم و سودا و رافع لقوه و فالج و درد مفاصل و امثال آن و خدر و استسقا است
و جمیع امراض بارده و بطیء الهضم و مضر محرورین و مصلحش سرکه و روغن و طلای پیه آن محلل اورام مزمنه و
استسقا و تهیج اطراف و رافع سم عقرب و باعث سرعت حرکت اطفال و چون بر بدن بمالند اقسام مار از آن شخص
بگریزند و اگر نزدیک او شوند بحس گردند و آثار و خاکستر موی آن رافع آکله و از خواص آنست که از بلع کردن
اخگر و آهن تفته و مس تفته متضرر نگردد نعنع معروفست و لطیفترین نباتات و در همه افعال قویتر از
پودنه در آخر دوم گرم و خشک و بغایت مقوی معده و دل و قوت ماسکه و هاضمه و فم معده و مفرح و مرقق
غلیظ و محلل مواد بارده و ریاح معده و محرک باه و آروغ و کشنده اقسام کرم شکم و آب آن با سرکه قاطع نفث الدم
و شرب دو شاخ آن با آب انار ترش مسکن فواق و غثیان و قی و هیضه و مشهی و مسکن درد معده و خفقان
معدی و وجع الفؤاد و جهت درد سینه و پهلو و نضج رطوبات قصبه ریه و سینه و تنقیه آن مفید خصوصا
چون با پرسیاوشان بجوشانند و چون دو سه شاخ آن در شیر بمالند مانع انجماد آن و با سرکه و ترشیها رافع
انجماد آن و با سرکه و ترشیها دافع ضرر آنست باعصاب و بالبنیات رفع مضرت آن میکند و ضماد آن مقوی معده
و با آرد جو جهت جراحات و ادرار فرمودن شیر منجمد پستان و نضج دمل و با نمک جهت گزیدن سگ دیوانه و مصنوع
آن جهت گزیدن عقرب و بتنهایی جهت بواسیر بغایت نافع و رافع درد سر بارده و با موبیز جهت ورم انثیان و درد آن
و حمول آن قبل از جماع مانع حمل و قطور آن بماء العسل جهت درد گوش و سعوط بکدانگ عصاره آن با روغن گل
سرخ تا سه دفعه جهت خنازیر که در گردن ظاهر گردد بغایت موثر و گویند مولد ریاحست و مصلحش کرفس است
و بدلش پودنه نهری و شربتش تا دو مثقالست مع الغین ه نغر بضم اول و فتح غین اسم جنس عصفور است
و نزد بعضی مخصوص گنجشکی است سیاه لون و بسیار کوچک و دنباله آن بسیار کوتاه و دایم الحرکه و کثیر الصوت
و در تنکابن حجیر نامند گرم و خشک و نمکسود قدید آن جهت اسهال و غیر نمکسود جهت عسر البول و سنگ گرده و
مثانه بغایت نافعست مع الفاء ه نفط دهنیتی است که در بعضی زمینها میجوشد و سفید و سیاه میباشد
سفید آن لطیفتر و کمتر و سیاه آن بتقطیر سفید میشود و در چهارم گرم و خشک و قویتر از اکثر روغنها و مفتح
و سریع النفوذ و مدر حیض و مخرج جنین و جهت جمیع امراض بارده شرب و طلای آن نافع خصوصا جهت فالج

للقوه

و لقوه و رعشه و کزاز و تعقد عصب و سستی آن و بواسیر و یرقان و سپرز و ربو و سرفه کهنه و حصاة و اخراج
کرم معده و مقعد و دفع سموم و تحلیل ریاح احشا و پیچش و درد مفاصل و اکتحال آن جهت نزول آب و بیاض
و قطور آن جهت گرانی سامعه و ریاح گوش و بخور و فرزجه آن جهت سردی رحم و اختناق آن مفید
و مضر محرورین و مصلح آن خشخاش و سرکه و مضر ریه و مصلحش کثیرا و قدر شربت از سفید آن دو دانگ تا نیم
مثقال و از سیاه تا یک مثقال و بدلش مثل آن میعه و نزد بعضی قطرانست و خوردن سیاه آن بالخاصیه مسمن
قوی الاثر بدنست نفل نباتی است و در عربستان کثیر الوجود است شبیه به یونجه و باگرهی مانند
خارخسک اما بی خار است و با سر خمیده و بنفشی و در بو شبیه بشکوفه سید گرم و خشک و تخم و گل آن مدر
بول و دافع سپرز و طبیخ آن در افعال ضعیفتر است مع القاف ه نقد اهریض است نقاین حب الکاکنج است
نقره اسم فارسی فضه است نقل خواجه اسم فارسی حب التمر است مع اللام ه نلک زعرور است و
و نزد بعضی قراصیا مع المیم ه نمام سوسنبر است و نمام الملک و نمام نیز نامند نمقولس
یونانی قسمی از توتیای مصنوعست نمارق شاه اقداح و یاسمین سفید است نمسیقن گوسنبر است
نمک اسم فارسی ملح است نمشک بلغت اصفهان اسم روغن تازه است نمور اسم عربی ارنب بری است
نمیس اسم هندی جاموس است نملولاث بهندی حب البان است نمل بلغت فارسی مورچه نامند
و بزرگ قارنجه نامند و انواع مختلف میباشد و بزرگ و سیاه را بربری و کوچک را بلدی و کار پرنده را طیار
و سیاه دست و پا بلند را نمل فارس نامند و سم آن باسمیت و در سیم گرم و خشک و قوت شامه آن غالب بر جمیع
حیوانات است و طلای سحوق آن مانع برآمدن موی چون با او ل قلع کرده باشند بیکبار مالیدن رفع برودت
آن میکند و اگر موی را دیگر قلع کرده باشند محتاج بتکرار طلای آنست و چون صد عدد مورچه مقابر را
در همیو قیر روغن رازقی یا روغن زنبق کرده سه هفته در آفتاب بگذارند طلای آن بر قضیب و حوالی آن بغایت
محرک باه مأیوسین و رافع عنین و مورث صلابت ذکر و بزرگی قضیب و از مجربات دانسته اند و خوردن آن
مورث پیچش و کرب و مصلحش عسل است و از خواص آنست که اطعمه و غیر آن و شیرینیها را در جالی گذارند که در
حین گذاشتن ضبط نفس کشیدن مادامی که دست کسی بآن نرسد مورچه پیرامون آن نگردد و مهریارس گوید که
چون مور را در روغن زیتون جوشانیده در گوش بچکانند دفع کری نماید و طلای مور مقابر را با سرکه رافع
خنازیر و ضماد تخم آنرا با همه روغنها مسقط موی و مانع برآمدن آن دانسته اند و گویند چون از تخم آن
بخورند باعث تحریک شکم بطرف اسفل مجری میگردد که ضبط نتوان کرد و زیره کرمانی رافع آنست نموس
جمع نمس و آن حیوانی است بقدر شغال و صورت آن شبیه بدلق و رنگش مایل بزردی و با خطوط سیاه
مانند ببر و مرغ و موش صید میکند و در حین مستی آواز آن مانند گربه و در غیر آن بنهجی دیگر است و ترکان
ماوراء النهر آنرا الاکجه گویند و در بلاد مرو نیز یافت میشود و سر آن کم موی و بسیار چرب و مظنه آن

میشود ذکر ندهین کرده باشند و نموسه که علتی است در سر بنا بر شرکت این صفت مسمی باین اسمست جالینوس

کوید طلای پیه آن و بدستور موی سوخته آن با روغن دافع بهق سیاه وجربست و ارسطو فرموده که

چون آفتاب در بیت خود یا در شرف باشد چشم راست او را اکرفته با خرقه کتان بر صاحب ربع ببندند

رفع تب او میشود و اکر چشم چپ آنرا ببندند تب عود نموده مفارقت نمیکند و سقراطین کوید طلای سرکین

آن با خردل دافع داء الثعلب است و مهرارس کوید که طلای زهره آن با سفیدی تخم مرغ دافع دمعه و سعوط

خون آن بقدر یکقیراط با شیر زنان دافع جنونست **نمر** بفارسی پلنک و بترکی قپلان نامند کوشت آن

کرم و خشک و هیچ حیوانی کوشت آنرا نمیخورد و تصریح نموده اند که آن کثیر الحیا است و زهره او سم القتال

و دو دانک در سه ساعت هلاک میسازد و خون آن دافع کلف و بهق و آثار است و مهرارس طلای خون

آنرا دافع جمیع علل دانسته و چون پیه و کوشت آنرا با آب زیتون مهرا کنند طلای آن در ازالهٔ آثار شری و زخمها

و خراز بعد یل و قطور مغز سر آن با آب جرجیر و زنبق در احلیل مقوی و محرک جماع و بدستور حمول آن با مغز

آن دافع درد رحم و نزد اکثر اطبا پیه آن بهترین اطلیهٔ فالج و مفاصل و امراض بارده است و جلوس بر جلد

آن مانع کزیدن هوام و مسکن بواسیر است و از خواص آنست که چون کسی بر تمام جسد خود پیه کفتار بمالد پلنک

قصد آن نمیکند بحدی که نتواند آنرا بدست کرفت و آن بسیار محب خمر است و چون نبیذ بی آب بانبر رسد پلنک بخورد تا مست

بشود و بتجربه رسیده که چون بو زخداز پلنک موش بو کند نجات نیابد و لهذا در بلاد کیلان زهره پلنک

را در جایی و امید ارند که اطراف آن مکان آب باشد و موش نتواند که زهره **مع الواو ه نوشادر** لغت

فارسی است و آن معدنی و مائی و مصنوعی میباشد و معدنی آن در بلاد حاره مثل جبشه قطعات آن ساخته

شوره یافت میشود و مائی آن آبیست که چون بدست حرکت بسیار دهند کف میکند و از جوشانیدن آب آن

قطعات سفید بر روی آن بسته میشود و انطاکی کوید در نواحی اصفهان آب مذکور موجود است و کویند

در جبال الخراسان نیز میباشد و معدنی و مائی عزیز الوجود است و مصنوعی آن از دودهای کشف حمام بهم

میرسد و رنک آن اولا اغبر است و از دو تصعید سفید میکردد و چون سفید صاف آنرا با مثل آن زاج زرد

لاری و عشر آن زنکار تصعید کنند سرخ میشود و در آخر سیم و در اول آن خشک و ملطف و جاذب از

عمق بدن بظاهر و مجفف قروح و قاطع خون جاری و جابر قی و مفتح سدد و التیام دهنده زخمهای باطنی

و دافع حرارت سینه و صلابت سپرز و طلای آن جهت خناق و با روغن تخم مرغ جهت برص و با عسل جهت داء الثعلب

و حبه و سعفه و با روغن کنجد جهت غرغرهٔ آن با سداب جهت زلوئی که در حلق مانده باشد و اکتحال آن جهت

التیام جرح و رفع بیاض و دمعهٔ بارده مفید و در خواص مکتوبه مذکور است که چون آنرا با مثل آن فضلهٔ انسان

تصعید کنند شرب یکمثقال آن در دفع سم مجربست و پاشیدن محلول آن که در جای نمناک کذاشته حل کنند

و یا با سرکه حل کنند و بدستور بخور آن باعث کریختن هوام است از آنمکان و چون محلول آن بر کاغذی

نقش کرده در اطراف خود کذارند هوام پیرامون آن نکردد و سیر درهم آن قاتلست بتقطیع احشا **نواریس**

اسم یونانی نوعی از قنا داست شاخهای آن دراز و باریک و تا بقدر سه ذرع و برکش ریزه و مستدیر

و بر جمیع اعضای آن زغب شبیه بپشم و کلش زرد و خوشبو و طعمش تند و خار آن مانند سوزن و صمغ

آن مابین سفیدی و سرخی و در دوم و حلب کثیر الوجود است و صمغ آن در افعال قریب بکثیرا و تخمش در

در دوم کرم و خشک و بیخ آن در سیم و قویترین اجزاء آنست مجفف و قابض و در التیام عصب از مجربات

و از اینجهت آنرا شجرة العصب نامند و طبیخ شکوفه و سایید ه ان و بدستور صمغ آن در التیام عصب ضعیفتر

از بیخ آنند و شرب و ضماد آن جهت درد عصب و کوفتکی اعضا و از جا بیرون رفتن و شکستکی آن و

قطع نزف الدم مؤثر و عصارهٔ آن جهت قرحه و قصبهٔ ریه و ذات الجنب بعدیل و تخم آن دافع سموم و آن مضر

کرده است و مصلحش فندق و شربتش یکمثقالست **نوره** کلس حجری است و کلس مذکور شد **نوفلن**

اسم یونانی زنبور است **نوق** شتر ماده است **نور** بلغت اکسیر یان زیبق است و بفتح اول و سکون واو

اسم جنس شکوفه و کلها است **نور القزول** شکوفهٔ درخت شیشعانست **نواة** بعربی دانهٔ اثمارات و از

مطلق آن مراد دانهٔ خرما است خصوصا در اوزان **نول** بهندی ابن عرس است **نوح** لبلاب است

مع الهاء ه نهما اسم نبطی درختی است کوهی ساقش مربع و بقدر قامتی و باز غبی مایل بزردی و شکوفه

بعضی مایل بسفیدی و از بعضی مایل بسرخی و عمیق و میان تهی و با عطریت و برک بعضی مستدیر و از بعضی

دراز و بی ثمر در دوم کرم و خشک و بوییدن آن جهت زکام و ضماد آن جهت اورام بارده و قطع عرق و منع تولد

قمل و تقویت موی و با عسل جهت داء الثعلب نافع و شراب آن مدر حیض و خون و با تفریح و دافع خفقان و با

سرکه تریاق سموم و خیسانیدن آن با مویز و خوردن آن بعد از آن با بادام مسمن بدن و فرزجهٔ آن منقی

رحم و خوشبو کنندهٔ آنست و از خواص آنست که چون یکدرهم آنرا با هفت عدد دانهٔ کشنیز در پارچهٔ

کبودی بسته در چاه بیند ازند در تابستان باد سرد بوزیدن آید و چون در حریر سرخ پیچیده بر بازوی

چپ ببندند رفع سحر و چشم بد کند **نهق** فوم العین است و نزد بعضی جرجیر بری است **نهشل** اسم

عربی شقاقل است **نهنک** اسم فارسی تمساح است **مع الیاء ه نیلوفر** اسم فارسی است و کرنب الماء

عبارت از آنست بعینه مانند زردک و ساقش نرم و طولش بقدر عمق آبها و برکش سطح آب و ثمرش

بقدر سیبی شبیه بقبهٔ خشخاش و در آن تخمهای عریض سیاه و با لزوجت و کلش بیرون آب و اکثر آن

کبود و بعضی سرخ و آن هندیست و بعضی مایل بزردی و تیرکی و بعضی کویند که بری آن نیز میباشد جمیع

اجزای آن در دوم سرد و تر بغیر از بیخ آن که کرم و خشکست و تخم آن که سرد و خشکست و مراد از مطلق آن

کل نوع کبود آنست و نیلوفر زرد کرم و خشکست و کبود آن لطیفتر و مقوی دل و مسکن حرارت آن و تبهای

حاره و تشنکی و منوم و مانع احتلام و جهت درد سر و قروح ظاهری و باطنی و خشکی دماغ و خشونت

سینه و سرفهٔ حاره و نزله و با زعفران رازچینی جهة تقویت دل و خفقان مفید و مضر مثانه و مصلحش نبات
و مضر باه و مصلح آن لبوبات و قدر شربتش از جرم آن سه درهم و در مطبوخ تا هفت مثقال و بدلش بنفشه و خطمی
و بیخ آن جهة سپرز و اسهال مزمن و قرحهٔ امعا و سیلان منی و ضمادش جهة درد مثانه و مقعده و با صبر جهة
بهق و بارفق جهة داء الثعلب نافع و اکثار آن و شرب تخمش مضعف قضیب و منجمد کنندهٔ منی و شربتش از همه یک
دو درهم و تخم آن دافع ادرار حیض و نزف الدم و درد مثانه است و روغن نیلوفر که مانند روغن بنفشه بعمل
آورند سرد و تر و در افعال مانند روغن بنفشه و در تسکین درد سر حار قویتر از آنست نیل نزد بعضی عبارت
از وسمه است و ظاهر آنست که غیر آن باشد و در کتب مذکور شد و ممکنست که از یکجنس باشند و مستعمل هندی
آنست و آن بری و بستانی میباشد نبات بستانی شبیه بکتان و ساقش سه شعبه باریک و برکش شبیه ببرک
کبر و تخمش ریزه و مایل بسرخی مانند تخم خرنوب و از آن ریزه تر و بری آن مانند بستانی و با خشونت زیاده و سیاه تر
از آن و بی تخم است و دیسقوریدوس و جالینوس فرموده اند که نباتش شبیه بنبات بادرنک و بسیار سیاه و ساقش
زیاده بود زرعی و برک بری آن مانند برک کاهو و بر شاخ و شاخ آن مایل بسرخی و در اطراف آن غلافها مانند
زبان و در آن تخمهای ریزه میباشد در آخر اول گرم و در دوم خشک و نزد بعضی معتدلست و محلل و رادع ابتدای
اورام و قابض نفث الدم و نزف الدم و شرب آن بقدر چهار شعیر با آب سرد مسکن هیجان اورام و مانع خروج دماء
و جهة سرفهٔ شدید اطفال و درد سینه و گرده و ریاح غلیظه و با سکنجبین جهة سپرز و با ادویهٔ مناسبه جهة قرحهٔ
دبیر و ذات الجنب سوداوی و یکدرهم آن با ملح و قیر کلفند جهة دبیر و حشره و سموم و خفقان و با خیار شنبر جهة
استسقا و ضماد آن جهة سعفه و تقشر جلد و قروح خبیثه و باد سرخ و نمله و التیام جراحات و رفع کلف و سوختهٔ
آن جهة داء الثعلب و با سیوزن آن مرداسنگ و قدری روغن کل سرخ و موم جهة آکله ازمجربات و باید قبل
از طلا موضع را با آب بادرنک و عسل بشویند و با سرکه جهة قروح سرد و خنازیر متقرح بیعدیل و مضر ریه و مصلح آن
عسل و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بوزن آن آرد جو و ثلث آن ماميثا است نیده لغت مصر است و بفارسی
سمنو نامند از اغذیهٔ شیرینست که بدون شیرینی و روغن بعملی آورند انطاکی گوید در اول گرم و در خشکی معتدل
و مولد خلط صالح و مسمن بدن و مصلح بلغم و جهة بخار سوداوی و مالیخولیا و سرفهٔ خشک و درد سینه مفید
و دیر هضم و ثقیل و مسدد و اکثار آن مورث تبهای مرکبه و ایجاد کردکان و با دام جوشانیده باشند دفع نفخ آن
و مصلحش سکنجبین و کاسنی است و طریق عملش آنکه گندم را خیسانیده سبز کنند پس شیرهٔ ریشهٔ سبز آنرا گرفته
طبخ نمایند بسیار و بدفعات بخ در آن اندازند تا غلیظ شود نینیا تا نخواهست نیمقا اسم یونانی نیلوفراست
نیلج نیل است نیطافوس گویند نباتیست برکش شبیه ببرک صعتر و در روی زمین پهن میشود و در جبالی
دربند بلاد شیروان بسیار است و قرص آنرا جهة بیاض چشم بیعدیل دانسته اند نیطافیلی مؤلف مغنی گوید که
از جملهٔ شوعات و غیر نیطافلن و بیخ کنست و برشاخهای آن بهیئهٔ برک میباشد و نبات آن شیر دارد

بغایة مجفف و بلادغ و بی حدتست و طبیخ آن جهة درد گوش و اسهال و بواسیر و ضماد آن جهة خنازیر و عرق النسا
و مفاصل و صلابات و داخس مفید و عصارهٔ بیخ آن سم قتالست و قدر شربتش سه ابولوس است نیلوفر هندی
او سبیداست نیسوق او رلست و نزد بعضی قراصیا است نی بفتح اول و سکون یا اسم فارسی قصبست
نیشکر اسم فارسی قصب السکر است نینو اسم هندی روغن تازه است نیب اسم هندی آزاد درختست
نیم اسم هندی درختی است و آن بزرک و کوچک میباشد کلش مثل خوشه که چندین بنفشه با آن باشد و وسط
کلها زرد و با عطر تر و خوش منظر و در اصفهان ثمر آنرا سنجد کوجی گویند و در مازندران کاز تلخ گویند و آن
بقدر سنجد کوچکی است مایل بتندی و تلخی و در بعضی بلاد معروف بدرخت توز است ضماد برک و کل آن محلل
و رادع و جهة اورام بغایت مفید و جهة مفاصل و نقرس و درد سر نافع و دزو رخنک آن جهة التیام زخمها
و قطع خون آن و روغنی که آنرا جوشانیده باشند نایب مناب روغن شیخ صنعان است و ثمرش بقدر یکمثقال
حابس اسهال مزمن و آزموده است حرف الواو مع الالف واق اسم مرغیست که در کنار آبها
میباشد و تیرهٔ مایل بسیاهی و مخلوط بسفیدی و سرش سیاه و در کاسهٔ سر آن چهار عدد موی مانند کلک کستر در غایة
سفیدی و نرمی و قریب بتری و ترکان بازلفحقار جمع کرده اند و بر سر میزنند و اکثر صید آن ماهی است و در تنکابن
آنرا اوبز گویند و کوچکتر از حقاراست و در دوم گرم و در اول خشک و گوشت آن موافق مبرودین و درد زانو و کمر و
روغن او جهة فالج و امراض عصب نافع و گوشت نمکسود آن جاذب پیکان و خار از بدن و زهرهٔ آن جهة بیاض چشم
و بهق مفید است واوی کلب بری است واجد لبلاب است وافیس یونانی کنکرزد است واشه اسم فارسی
صعتراست واموک بلغة تنکابن قنفذ است واپلیم بلغة تنکابن کوفی بری است والاز بزرک بهندی دار زرد آن است
والاز کوچک نبت است مع الباء وبر الارض فطر است وبر بفارسی پنم بزه نامند و گویند پشم شتر است
و خواص صوف مذکور است مع الثاء وثیر بثاء مثلثه اسم عربی ورد ابیض است مع الجیم وج بفارسی
اگیر ترکی ... و آن بیخ نباتی است که در آبها میروید و بفارسی سوسن زرد نامند و برکش از برک نرکس دراز تر
و عریضتر و با خشونتر و انبوه و ساقش بلند و کلش شبیه بسوسن آزاد که زنبق نامند و زرد مایل بسرخی و بیخش گره دار
و بعضی بیچیده و کج و مابین سفیدی و سرخی و تند طعم و مایل بعطریه در اول سیم گرم و خشک و قوتش تا چهار سال
باقیست قاطع بلغم و تریاق سم هوام و مقوی معده و جگر و هاضم و قوت حافظه و مقوی دماغ و مبهی و مجفف رطوبات
مفاصل و مدر بول و حیض و محلل ریاح معده و امعا و درد سینه و سرفه و پهلو و جگر و مغص و درد سپرز و شکا فتکی
عضل و تقطیر بول و حصاة و لکنت زبان و سکوکردن رنک رخسار و تسخین کرده و ضماد آن جهة اورام بلغمی و در
نفخ تحت سپرز و بهق و برص و تشنج و فالج و فتق و قیله و فرزجهٔ آن با شیر مادیان و زعفران جهة اعانت حمل و اکتحال
آن جهة بیاض چشم و خاییدن آن جهة ثقل زبان بیعدیل و جهة درد دندان مفید و جلوس در طبیخ آن جهة درد
رحم نافع و مضر سر و مصلح آن رازیانه و محرق خون محرورین و مصلح آن سکنجبین و شربتش یکمثقال و بدلش مثل آن

دیرع وثلث آن ذراوند طویلست مع الحاء ۵ وحید بلغة مغربی ماذریون سیاهست مع الخاء ۵ وخشیزک
وخشیزق بکاف آخر وبقاف تخم بستیاج ودر منه ترکی عبارت از آنست ونزد بعضی درمنه خراسانی است
مع الدال ۵ ودع از جمله اصداف وحلزونست وبهندی کوذی ودر دیلم کلاچک ودر اصفهان کس کربه
یبوست آن زیاده از سایر اصداف ومدتر مائیه وجالی وجهة عسر بول وحصاة نافع وضماد محلول آن در آب لیمو
باقدری نوشادر دافع جمیع آثار جلد ومجربست ومحرق آن در همه افعال مانند شج ومغوبیر ومصلحش عسل
وشربتش نیم مثقالست ودودا اسم مغربی بلسکی است ودین بیونانی کاه است ودج زوفای رطبست
مع الراء ۵ ورد اسم جنس کلهای اشجاراست ومراد از مطلق آن ورد احمر بستانی است چه اقسام ورد سفید
وزرد وسرخ میباشد وهریک از آن بری وبستانی وهریک بنامی مخصوصند وبستانی اقسام آن مضاعف
وبری هر یک غیر مضاعفند ورد ابیض بری بفارسی آنرا نسترن سفید نامند ومذکور شد ورد ابیض
بستانی بزرکتر از نسترن ومضاعف وبقدر کل سرخ ودرخت آن بی خاراست ودنکش سفید وکرم وخشک
ودر افعال ضعیفتر از نسترنست ورد اصفر بری نسترن زرداست درخت آن خاردار وکلش زرد وغیر مضاعف
ودر قوت مانند نسترن سفید ورد اصفر بستانی درخت آن بی خار وبقدر درخت کل سرخ وکلش مضاعف
وبزرک ودنکش صندلی ودر قوة مانند کل سفید بستانی است ورد احمر بری درخت آن ولیک است
کلش سرخ وغیر مضاعف ومذکور شد ورد احمر بستانی بفارسی کل سرخ نامند وبهترین آن تمام نشکفته
وآن مرکب القوی ونزد اکثر در اول سرد ودر دوم خشک ونزد جمعی کرم وتر ونزد بعضی معتدل ومفرح ومقوی
واعضا ومسهل صفرا وبلغم رقیق وباقوة قابضه وخشک آن اقبض زیاده ومفتح ماساریقا وجهة ضعف معده
وجکر وکرده وخفقان حار وغشی وجهة دبیر ورحم ومعقد وطلای آن وقطور آن جهة درد سر وچشم وکوش
ومضمضه آن جهة تقویت لثه وضماد کوبیده آن جهة اورام مراق ورطوبت معده وساییده آن جهة ثالیل وسحج
جلد که بسبب حرکت بهم رسد وروبانیدن کوشت زخمهای عمیق وضماد تازه آن جهة اعانت بر اخراج پیکان
وخار از بدن وذرور خشک آن جهة جوششها والتیام زخمها وقلاع وزخم آبله وسیلان رحم وخوشبو کردن
آن وبرک درخت آن جهة خراز واورام حاره وورم مقعد وشکستکی اعضا مفید وتخم کل سرخ که عبارت از ثمر
آنست در افعال مانند او لیکن که آن عبارت از ثمر کل سرخ بری باشد ومذکور شد وانچه در میان کل شبیه
بتخم وزرد است آنرا زر ورد کویند ودرهم آن با آب رافع اسهال عسر العلاج ودافع نفث الدم وسیلان خون
خصوصا چون با اقاع کل بسایند وحمول آن مقوی رحم ودافع رطوبت ومضیق فرجست وبوییدن کل مهیج
زکام وعطسه وماشری ودر بعضی امزجه ودر بعضی مسکن آن ومصلح آن کافور ومضر باه ومورث تشنکی و
مصلح آن انیسون وقدر شربتش از تازه آن تا ده درهم واز خشک آن تا چهار درهم واز آب آن تا هشت درهم
وبدلش مثل آن بنفشه وربع آن مرزنجوش است وکوبنده ده درهم غنچه تازه آن ده بار عمل میفرماید وروغن

بی اقاع را در روغن کنجد کرده در آفتاب بکذارند وبعد از سفید شدن کل تجدید آن کنند وبآب افشرده تازه آنرا
باشد آن روغن کنجد یا زیتون بجوشانند تا روغن بماند روغن مذکور مرکب القوی ورادع وقابض ومحلل
مواد حاره وبارده وباقوة مسهله ومسکن التهاب معده ورویانیدن کوشت زخمهای عمیق ومجفف رطوبت آن
ودافع مواد خبیثه آن وحقنه آن دافع قرحه امعا ومضمضه آن مسکن درد دندان وقطور آن مقوی دماغ و حابس
اسهال مراری ومسهل ماده لزجه ومقوی اعضا ومحلل مواد فاسده ودر تسکین دردها عجیب الاثر وطلای آن
باسرکه وغلغره آن باسرکه وکلاب مسکن درد سر واعضا ورادع بخارات دماغی وموافق اورام آن ودافع زحیر
ودرد امعا وچرب کردن ادویه حابس اسهال بآن مقوی فعل آن وقطور آن جهة درد کوش وتدهین آن
باسرکه وآب مورد دافع عرق وباد زهر قروح وجوششهای حاره وشراب آن دافع ضرر خوردن آهک وزرنیخ
وصابون وذراریح وامثال آن وبدلش بیوزن آن روغن بنفشه وبوزن آن دهن الخلاف وقدر شربتش تا
یکوقیه است وکلاب نیز مرکب القوی ومایل ببردی وباحرارت لطیفه ومایل برطوبات وقوة قابضه است و
بعضی سردی وخشکی آنرا بسیار غالب دانسته اند وآن مقوی دماغ وفم معده وقوتهای بدنی وبیکوم آن جهة
نفث الدم وخشونت سینه وعوارض نزله ودرد معده وامعا ومغص بارد وحار ودرد جکر وسودا وجهة خفقان
حار وتقویت بدن وباشراب جهة زیادتی تفریح وبوییدن وطلا کردن آن جهة درد سر حار ودرد چشم وبا قرنفل جهة
بارد آن وغلغره آن جهة تقویت دل ورفع غشی وبیهوشی وتقویت دماغ وحواس باطنی ونشاط نفس ورفع خمار
مفید وبالخاصیه مضر باه وباعث سفیدی موی ومصلحش جلاب ونبات وقدر شربتش تا هیجده مثقال وکلاب و
نبات مکرر وبقدر دو وقیه آن مسهل است ورد منتن در یابس است ورد الحماق بفارسی کل رعنا نامند
اندرون آن سرخ وبیرون زرد وبدبوی واز اقسام ورد منتن است کرم وخشک وبیخ آن محلل قوی و بسیار
کرم ودر اطلیه استعمال آن اولی است ورد السباع کل علیق الکلب است ورد چینی نسرین است
ورد البغار وورد الغاب وورد الحمار ورد الحماقت ورد الحمیر نزد بعضی کل خطمی است
وبلغة مغربی کل فاوانیا است ورد الزانی بلغة مغربی کل خطمی است ورد فرا شقایق النعمان است
ورد الحب کبیکج است ورد رمانی سقنقور است ورد جانوا فاشرا است ورد طوری سیطاخس است
ورق النیل وسمه است ورق الزیتون هندی طالیسفر است ورده بلغة مازندرانی نسانی است وردان
بلغة قزوین خرنوب نبطی است ورطنیا غنم است ودر عین مذکور شد ورل بفارسی وبترکی بزمجه نامند
وآن حیوانیست بزرکتر از جردون ودنباله آن دراز وجلد آن سیاه ودرشت وابلق از خطوط زرد ودر
آخر سیم کرم وخشک وقایم مقام سقنقور است ودر همه افعال مبهی ومحلل ریاح وضماد کوشت آن جاذب
پیکان وخار از بدن وجاذب سم کزیده حیوانات بجوذ وجاذب خون بظاهر جلد وباعث فربهی عضوی که
بر آن ببندند وطلای روغن زیتون که در آن جوشانیده باشند ومهرا شده رافع آثار جلد وکچلی

وحکه و داء الثعلب و قوباء و سرکین آن قالع بیاض چشم و طلای پیه آن عظیم کننده قضیب و طلای خاکستر
آن موجب بختی عضو است ورشان از جنس کبوتر صحرائیست و از آن بزرگتر است و طوقدار است و بترکی
الافاخته نامند در خواص مانند کبوتر صحرائیست و از آن بهتر است و چون در روغن زیتون مهرا کنند طلای آن
مانند پیه شترمرغ و مداومت خوردن آن مورث بدی خلق و مصدع و مصلحش سرکه است ورس بادنباتیست
مانند نبات پنبه و مخصوص بلاد یمن است و نبات مزبور تا بیست سال کار و ثمر میدهد و تخمش مانند کنجد و
بعد از رسیدن شق شده شبیه بموی زرد مایل بسرخی مانند زعفران میشود و آنرا سائیده جامه را بآن
رنگ میکنند و بهترین آن زرد مایل بسرخیست و قسم سیاه آنرا حبشی نامند و سرخ و نرم آنرا هندی
گویند نرم بو و نزد بعضی گرکم بیخ آن نباتست و آن در دوم گرم و خشک و قوتش تا چهار سال باقیست مقوی
باه و با تفریح عظیم و دافع خفقان و ریاح غلیظه و حصاة و جالی و شرب آن دافع بهق و برص سفید و طلای آن
دافع کلف و سعفه و بثور و قوباء و مورث لاغری و مضر ریه و مصلحش مصطکی و کثیرا و شربتش تا یک مثقال
و بدلش مثل آن زعفران و نصف آن ساذج است ورق بفتح اول و ثانی برگ نباتات و بضم و سکون
ثانی اسم طیور است و بفتح اول و کسر ثانی اسم فضه است مع الزاء ه وزغ اسم عربی سام ابرص است و بفارسی
ضفدع را باین نام خوانند مع السین ه وسخ بفارسی چرک گویند و از مطلق آن مراد چرک انسانست و طلای
چرک گوش جهت شقاق لب و گزیدن افعی و چرک بدن جهت بواسیر و شقاق مقعد و داحس و با موم روغن جهت
تحلیل اورام نافعست وسمه کتم است و گذشت وسخ کوار النحل بفارسی بره موم نامند و در عکبر گذشت
مع الشین ه وشیح اسم عربی نباتیست که در جبال از سنگ میروید و در بوی شبیه ببوی لیمو است و چوب آن
بسیار صلب و از آن نیزه میسازند برگش شبیه ببرگ گشنیز و شاخهای آن باریک و بیخ آن کوهدار و شبیه
بسعد در آخر دوم سرد و خشک و رادع و مقوی اعضا و نیم مثقال سائیده آن با تخم نیمبرشت جهت شکستگی
اعضا و ضربه و سقطه و جلوس در طبیخ آن جهت سیلان رحم و نواصیر مقعد مفید است وشق حیوانی است
بسیار کوچکتر از پلنگ و در رنگ و شکل مثل آن و دنباله آن کمتر از شبری و در تنکابن پلنگ مول نامند
در خواص مانند پلنگ و لباس پوست آن معین باه و مقوی گرده و مانع عروض بواسیر و موی سوخته آن جهت جراحات
مزمنه نافعست وشج اشق است وشنج بسکون ثانی اغرطیس است وشم بضم اول و ثانی بلغت تنکابن
ه ودیلم اسم سماق است مع الصاد ه وصیفة الاسود کرسیا و شانست مع الطاء ه وطواط خفاش است
مع العین ه وعل نوعی از ایل است و بزرگتر جویر و در دیلم شوکا نامند و در ایل مذکور شد مع الغین ه وغد
بغین معجمه اسم عربی بادنجانست مع الفاء ه وفل اسم عربی ثمر خشک درخت مقل است مع الکاف
وکر آشیان طیور است مع اللام ه ولیع طلع است ولب نوعی از نبوعات بقدر ذرعی و برگش ریزه
و با خشونت و شیر دارد و در بعضی اماکن شبیه بدرخت شربین و از بعضی شبیه ببرگ مورد و آن غیر شجره آلوا

وماهو دانه

وماهو دانه است و آن مقوی قوی و مسهل است و گویند چون آنرا از جهت اعلی قطع کنند مقی و از جهت اسفل
مسهل و از هر دو جامع قی و اسهال و مسقط کرم شکم و زیاد آن قاتل و مورث غشی و مصلح آن سیب و
شربتش تا نیم درهم و بدلش لالا است ولکار بلغت تنکابن اسم جسفرم است وین انگور سیاه است
حرف الهاء ه مع الالف ه هال قاقله صغار است هامه جغد است هالوک شلت است و
بلغت مصر اسم جعفیل است هادی اسم تریاق فاروق است هالینوطس اکلیل الملک است هار و هات
اسم هندی استخوانست هاتی بهندی فیل است هانس بهندی اوز است هاسیمونا بلغت نبطی اسم
نباتی است بیخش مانند شلغم و سیاه و هر چند در زمین فرو رود باریک میگردد تا بقدر موی رسد و خام و
پخته آن لذیذ و مایل بتندی و ساقش بارطوبت لزجه و زغب دار و بر شاخهای آن برگهای ریزه مانند خار
کوچکی و بر شاخ ملاصق بدون میلی بیخش در دوم گرم و در اول خشک و نزد بعضی گرم و تر و ملطف اخلاط
غلیظه و ریاح و مقوی دل و حافظ صحت و جهت سرفه و درد سینه و سپرز و گرده و مثانه نافع و گویند خوردن آن
بالخاصیه باعث تولید پسر است و نطفه منعقده قبول صورت انوثی نمیکند و نطول آن جهت سرعت حرکت اطفال
موثر و تعلیق آن در پارچه سبز قبل از طلوع آفتاب روز چهارشنبه رافع سحر و چشم بد است مع الباء ه
هبید دانه حنظل است مع التاء ه هتاجوری بهندی اسم کفگیر است مع الدال ه هدهد در
اصفهان خرخدا و پوپو نامند و آن حیوانیست بقدر فاخته خاکستری رنگ و زیر شکم آن سفید و پاهای آن
بقدر سوزنی کثیر العدد در دوم سرد و تر و شرب آن با شراب دافع عسر البول و یرقان و طلای آن جهت خناق
و سقوط لهاة و مطبوخ آن در پوست انار که با روغن گل سرخ بجوشانند و نیمگرم آنرا در گوش چکانند رافع
کری قدیم و درد گوش است و چون در کوزه نو سفال بعوض ناشند بسوزانند و با عسل مخلوط کرده روزی از یک
اوقیه تا دو اوقیه بنوشند جهت عسر النفس مجرب دانسته اند و تعلیق آن با پاره کتان و امثال آن رافع تب ربع
و قطور رطوبت آن در احلیل رافع حرقة البول است هدهد معروفست و آنرا مرغ سلیمان نامند در دوم
گرم و خشک و مهرا پخته آن با شبت جهت پیچش و قولنج و سدد و خون منجمد و حصاة کرده و مثانه و زهره
و خون آن جهت بیاض چشم و سعفه و استخوان آن جهت تب ربع نافع و تعلیق پر و زبان آن مورث جاه و دوستی
مردم و بدستور تعلیق لحیه اسفل آن در این امور موثر و تعلیق استخوان بال چپ آن جهت بستن زبان بدگویان
و دوستی دشمنان و با خود داشتن چشم آن جهت تقویت حافظه و بیاد آمدن فراموش شده و ایمنی از جذام و
آویختن مذبوح آن بالتمام بر دروازه خانه جهت دفع سحر و چشم بد و ام الصبیان و بخور پر آن جهت زخمها
و سحر و جنون و بلع کردن دل آن بکوبی ذبح آن جهت قوت حافظه بغایت موثر و ناخن و پر آن در جوی زد بستر
در زیر سر دو خصم گذاشتن جهت الفت و محبت ایشان خصوصا در وقتی که قمر در سنبله باشد و نظر دوستی با زهره
داشته باشد و نگاهداشتن پر آن جهت نصرت بر خصم موثر است هذل حنظل است مع الراء ه هربیا

از اغذیهٔ مشهوره است وبهترین حبوب ولحومی که از آن ترتیب دهند کندم وکوشت مرغست کرم وتر کثیر
الغذا وسمن بدن وکرده ومقوی عصب وباه وموافق سرفه وخشونت سینه ویابس المزاجست ودیرهضم
وسدد ومصلحش در محرورین سکنجبین ودر مبرودین انکور وبالخاصیه افکندن قدری انکور در دیک هریسه
مرقق قوام آنست **هرب** بلغت هندی بچناست ودرجبال کشمیر کثیر الوجوداست وقسمی سیاه وقسمی سفید
مایل بزردی وطولانی وغیر مخروطی ودر حجم مقابل سر عدد جدوار میشود نیم نخود آن قاتلست باسهال
وقی عنیف وبالخاصیه قایم مقام سم اقسام بیش وسایر سموم است بقی **هرنوه** نزد بعضی ثمر درخت عود است
از فلفل کوچکتر وبا اندک زردی وطعمش تند وبوی عود از آن می آید واز حوالی شحر وعمان خیزد مرکب القوی
ودر دوم کرم ودر خشکی معتدل ومقوی احشا ومحلل ریاح وحصاة وباتفریح ومدر بول وملین طبع وسحق
کرده وشانه ومحرک باه ومعین هضم وخاییدن آن بهترین انواع استعمال آنست وبخور آن مانع زکام و
نزله وکذاشتن در میان متاع وجامه مانع کرم زدن آن وبیخ آنرا چون چهل روز در میان سرکه یا شراب نارس
بکذارند بسیار سیاه میشود واز عود قماری فرق نتوان کرد وقدر شربتش تا دو درهم وبدلش قاقله است
هرطمان دانه ایست شبیه بخلر ونزد بعضی آن خلر است ورازی کوید غلط است واظهر آنست که قسمی از
خلر باشد چنانکه انطاکی آنرا بسیله دانسته چه آن تلختر از آن وسرخ مایل بسیاهی است ونباتش مانند
کبدیم وثمرش در غلافی منقسم بدو نصف ودر برودت معتدل وباقبض ومطبوخ آن با روغن غیر قابض و
موافق سرفه ودر سایر افعال مانند خلر است **هرفولیون** نمام است **هرشفه** اسفنج است **هرد**
اسم عربی عروق الصفر است ونزد بعضی ابوخلسا ونزد بعضی قرصعنه است **هرجان** لوز البر است **هرقلوز**
و**هرقلوس** نوعی از هندبای بری است **هرابزه** مرانیه است **هرتال** بهندی زرنیخ است **هرن** بهندی
اسم آهو است **هرباتوته** بهندی توتیای هندی است **هری** بهندی جو است **مع الزاء** **هزارجشان**
و**هزارفشان** بفارسی فاشرا است **مع السین** **هت کند** بهندی لوف است **مع الشین** **هشفیفل**
اشقاقل است **هشت دهان** اسم فارسی نوعی از عود است **هشقومور** اسم سریانی افتیمون است **مع الکاف**
هکل فقع است **مع اللام** **هلیم** اسم عربی کل الاصق دبنی است وبفارسی عبارت از مرق کوشت و
کندم مهرای پخته است ودر افعال مانند هریسه است **هلام** نوعی از اغذیه است که کوشت کاو وکوساله و
امثال آنرا بعد از پختن با آب ونمک در جایی کذارند تا آب آن چکیده رفع کرده وبحسب احتیاج بقول حاره
یا بارده را در سرکه پخته کوشت مذکور را در آن سرکه اندازند وبقول را بردارند واکر با بقول بجوشانند
قسمی از قریص خواهد بود در افعال مشابه مزاج بقول مطبوخ است **هلیون** بفارسی مارچوبه نامند
ساقش وبرکش شبیه ببرک کبر وباشیر قلیلی وکلش مایل بسفیدی وتخمش از قرطم کوچکتر وبا صلابت
در دوم کرم ودر اول تر وتخمش در دوم کرم وتر وبیخش در دوم خشک ودر اول کرم وبرّی آنرا خشکی غالبتر و

هلیون

هلیون مفتح سده جکر ومدر بول ومبهی ومحلل نفخ وغذائیت آن غالب وهاضم ومغیر رایحه بول وعرق و
مفتت حصاة وجهت درد سینه وظلمت بصر ودرد مهره واستسقا وطبیخ آن ملین طبع ورافع درد امعا
وباشراب جهت سم رتیلا وتقطیر البول ومضمضه آن جهت درد دندان نافع ومعاوم آن مهیج درد مفاصل
ومفسد طعام ومغثی ومصلحش عسل وکویند آن کشنده سک است وتخمش مفتح سده سپرز وباعسل وروغن
بلسان مخرج حصاة وفرزجه آن مدر حیض ودرادرار قویتر از هلیون وقدر شربتش تا دو مثقال ومضرّ
ومصلحش عسل است وبیخش مسکن درد دندان وطبیخ آن بتنهایی وباعسل وتخم خربزه منقی کرده ومثانه
ومجاری بول ومخرج سنک وریک آن ومضر بمحرورین ومصلحش سکنجبین وقدر شربتش تا سه درم است
ودر فلاحه مذکور است که چون شاخ حیوانات را دفن کرده مکرر آب دهند هلیون میروید واز مجربات است
هلهلون ذغرور است **هلفیفا** هندبا است **هلیلج** اهلیلج است **هلیانه** شاهترج است
هلک قرون السنبل است ونزد انطاکی بیخ الفار **هلوث** و**هلیمو** سلوجبلی است **هلد** اسم
هندی عروق الصفر است **مع المیم** **همج** نوعی از ذباب ومشهور بخرمکس است **همیشه بهار** و
همیشه جوان ابرودست **مع النون** **هنک** بهندی حلتیت است **هندولا** بهندی نوعی از پتل است
هن کن بهندی ماهی هج است **هنکا چهار** بهندی سیسالیوس است **هندبا** بفارسی کاسنی نامند
وآن بستانی وبری میباشد وبستانی آن دو قسم است یکی را برک بزرک ودراز وباخشونت ومایل بتلخی و
کلش کبود وبزرک وآنرا هندبای شامی نامند وتبرید وترطیب آن زیاده از قسم صغیر است ویکی را برک کوچک
وباریک وکلش کبود وریزه وتلخی آن غالب وآنرا هندبای البقل نامند هر دو قسم در اول سرد وتر وبا اجزای حاره
لطیفه که از شستن رفع کردد واز جهت لطافت مفرط بحسب اختلاف هوا وزمان ومکان تغییر طعم ورنک و
طبع آن میشود وآن مفتح سده ومقوی جکر ومسکن حرارت خون وتشنکی وصفرا والتهاب معده وموافق
جکر حاره وبارده ورافع سده آن ومنقی مجاری بول وکرده وآب برک آن با آب رازیانه بهترین ادویه یرقان
سددی است وچون آب آنرا بجوشانند وکف کرفته با سکنجبین بنوشند جهت تبهای کهنه وتقویت معده و
دفع تعفن رطوبات وباکلقند جهت تب ربع نافع وچون با قدری رازیانه وکشوث بجوشانند تفتیح واسهال
آن زیاده میشود وطلای آب آن جهت اورام حاره ودرد چشم وباسرب ساییده وروغن کل سرخ جهت سرطان
متقرح بیعدیل وغرغره آن با خیار شنبر جهت ابتدای ورم حلق وخناق وضماد کوبیده برک آن جهت رمد حاد مجرب
خصوصا با روغن بنفشه وباآرد جو وسرکه جهت مفاصل ونقرس حار واورام حاره بیعدیل وقدر شربتش از آب آن
تا نیم رطل است ومضر صاحب سرفه ومصلحش شکر است وتخم کاسنی در دوم خشک ومایل بحرارت وبا اجزای بارده
وجهت تبهای صفراوی وسددی ویرقان وخفقان وصداع وامراض جکر وبا مطبوخ صندل ورازیانه جهت رفع
سموم وضعف کرده وسپرز وقطع نفث الدم ومحرک اشتهاء مؤثر وبغیر از ترطیب در افعال نایب مناب برک کاسنی

وقدر شربتش از دو درهم تا پنجدرهمست و آن مغثی و کریه الطعم و مصلحش سکنجبین وادویه خوشبوی موافق آن و
بیخ آن در اول گرم و در دوم خشک و بغایت مفتح و ملطف اخلاط و منقی مجاری غذا و مدر بول و جهت تبهای مرکبه
و مزمنه و تصفیه خون و رفع و رم احشا و درد مفاصل و استسقا و نفخ و تحلیل مواد نافع و قدر شربتش از
ساییده آن از یکدرهم تا چهار درهمست و در مطبوخ از پنجدرهم تا پانزده درهم و عرق کاسنی نسبت بآب آن
بسیار ضعیفتر است **هندبای بری** عرخندریلی است نباتش مانند بستانی و گلش کبود و طعمش بسیار تلخ
و برگش درشت و بی‌غبار است آنرا بقلة یهودیه نامند در آخر اول سرد و خشک و در تبرید زیاده بر بستانی و قابض
طبع و مقوی معده و در جمیع افعال بغیر از ترطیب قویتر از بستانی و قاطع نفث الدم و آب آن با روغن زیتون رافع
اکثر سموم هوام و سموم مشروبه و مدر بول و ضماد عصاره آن رافع ورم حاره فرج و ضماد بیخ آن جهت گزیدن عقرب
و زنبور و مار مفید و با آرد جو جهت باد سرخ و با سفیداب و سرکه جهت سوختگی آتش و التهاب اعضا نافع و
بیخ و تخم آن در افعال قویتر از بستانی است و هریک بدل دیگرند **هندبای هاشمیه** و **هندبای شومیه** نوع
بزرگ ورق بستانی است **هندباء البقل** نوعی از برگ کاسنی بستانیست **مع الواو** ه **موم** بلغت ترک
نباتیست شاخهای آن بی‌کره و بارش شبیه بعنب الثعلب و کیک از آن بسیار محظوظست و بی برگ و بی بیخ
و ریشهای ضعیف غیر غایر و از سموم قتاله و چون سپکان را بآب آن آلوده خشک کنند زخمش کشنده است
مو مرالحوس کیاهی است ساقش یکعدد و باریک و صلب و گلش زرد و تیره و شبیه بیاسمین و برگش ریزه است
و ظاهر از جنس ارغوان زرد باشد و نزد بعضی بخور مریم است در اول سیم گرم و خشک و جالی و مفتح سده و با
حدت و بسیار مجفف و طبیخ کل آن جهت حصاة مثانه و احتباس بول بسیار مفید و ذرور کل آن حابس خون جراحات
و قدر شربتش یکمثقال و زیاده از دو مثقال آن کشنده بتجفیف قوی است **موفاریقون** معرب از اوفاریقون
یونانیست و آن سه قسم میباشد و هر سه قسم آن مانند جواست قسمی را ساق بقدر شبری و زیاده و برگش مانند
برگ سداب و بسیار سرخ و گلش سفید و شبیه بگل شب بو و در بوی شبیه ببوی صنوبر و تخمش سیاه و دراز
و مدور و مانند جو و منبتش زمینهای سخت در اول سیم گرم و قوتش تا ده سال باقیست و مجفف و ملطف
و مدر بول و حیض و مخرج جنین و محلل ریاح و مفتح سده و جهت درد ورک نافع و برگش جهت التیام جراحات
و تنقیه زخمهای متعفن و رافع سوختگی آتش و عصاره طبیخ آن جهت نقرس بی‌عدیل و مداومت شرب تخم
آن از هر روز نیمدرهم با ماء العسل جهت عرق النسا مجرب استاد اند و جهت تب ربع با نیم رطل آن سداب
بدستور مجرب شمرده اند و بدلش تخم شبت و انیسونست و صنف دوم بزرگتر از اول و برگش بقدر برگ
نعناع و پر شعبه و شعبهای مستقیم و ساقش سرخ و گلش زرد و تخمش در غلافی مانند خشخاش و باخطوط
و در بوی شبیه براتیانج در آخر دوم گرم و خشک و دو درهم از تخمش مسهل صفرای غلیظ و خوردن آب سرد
معین عمل آنست و در سایر افعال مانند قسم اول و چون در شراب بجوشانند طلای آن رافع جراحات عظیمه است

و صنف دیگر که دارزی رومی عبارت از آنست نباتش بزرگتر از اول و مسهل رطوبات معده و مجفف آن و
در جمیع افعال قویتر از اول و ثانی و سرخ کننده رخسار و مقوی معده و رافع فالج و عرق النسا و عسر بول و
حصاة و مسقط جنین و مدر حیض و مقاوم سموم و جهت استسقا و قولنج و تب ربع نافع و طلای آن جهت
بهق و آثار و بواسیر و ضربان مفاصل و التیام قروح نافع و مصدع محرور و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش
یکدرهم و اقسام آن بدل یکدیگرند و بدل سیم آن بوزن آن اذخراست و نصف آن بیخ کبراست و مولف اختیارات
بدیعی گوید که تخم هوفاریقون شبیه بسماق است و این قول مخالف قول جمهور حذاق است و نزد حقیر مراد از نام آن
هندی قسم اخیراست که چه ابن جزاز و حکمای هند هوفاریقونت و دارزی رومی را یکی دانسته و ناکبر را عبارات
از آن و از اقسام آن فرد کامل مراد ایشانست **موقطیداس** طرثوثی است که در بحث لحیة التیس میباشد و انجه
آن غیر لحیة التیس است مذکور شد **موجرد** و **موقیداس** قرنا الوائی است **موجویا** و **موفیلوس**
ابوخلسا است **موداسیون** اسم مغربی نعناعست **موبره** اسم فارسی جاریست **موبیر** بهندی اسم ابهل است
هوا نسبت با بدان افضل عناصر و نسبت بروح حیوانی و ترویح آن چون نسبت بروح طبیعی و نفوذ هوا در
اجسام مکونات بنهایت و ضعفاست و هیچیک از آن خالی و عاری نتواند بود و فساد آن باعث فساد موالید
ثلثه است بقدر احتیاج هر یک بآن و تغیرات آن بسبب لطافت از هر مغیری صورت پذیر است چه از اسباب اجرام
علوی و چه از اقسام سفلی و تدبیر هوا در کلیات فن طب مبین است و ایراد آن در اینجا لزوم ندارد بلکه ایراد
مصلحات آن بقدری در این جزء مطلوب است چه خروج آن بالکلیه از حالت صحت موجب وبا و امراض بسیار است
و علم بر معدلات آن از واجبات و مجربین تصریح نموده اند که بخور در بیخ و طرفا از مجربات است و بخور کردن
و بوییدن قیر و لادن و قطران و طین مختوم و امثال آن و فادزهر معدنی و خوردن و بوییدن ترنج
و نارنج و سرکه و مورد و پیاز و نعناع دفع ضرر هوای و بائی میکند و آزموده است **مع الیاء** ه **میل**
بواری قاقله است **میروس** نوعی از خرما است و گویند مراد از آن قسب است **هیشر** اسم عربی جرشف است
و نزد بعضی مخصوص بریست **هیزانه** اسم فارسی نعناعست **هیری** بهندی اسم لحم است **هیرا** اسم هندی
الماس است **هیراد وکس** اسم هندی دم الاخوین است **حرف الیاء** ه **مع الالف** ه **یاقوت** بهترین
آن سرخ شفاف گلناری است که بهرمانی و رمانی نامند و بعد از آن خمری پس وردی و لعل از اقسام سرخ
آنست و بعد از صنف سرخ آن زرد نارنجی است پس زعفرانی پس لیمویی و بعد از زرد کبود آسمان گونی است پس
کحلی پس لاجوردی پس نیلی پس زیتی و بعد از همه سفید آن و غیر سرخ رمانی اقسام دیگر تاب آتش ندارند و
سرخ آن از آتش رنگین تر میگردد و گویند چون با سفید آن شایبه سرخی باشد از آتش معتدلی که آنرا بر روی
سفالی گذارند تمام رنگ میگردد و یاقوت صلبتر از همه احجار است بغیر الماس و رایحه کریهه و دود و عرق
مضر آنست و مالیدن آن بجذع سوخته و آب سنباده باعث جلای آن و یاقوت سرخ در حرارت معتدل

هیفان اسم عربی طعام بریانست

ونزد آن در دوم گرم وخشک وکبود آن در اول دوم وسفید در اول خشکی در سیم غالبست وآن مقوی دل و دماغ
ومفرح وشرب یکدرهم آن تریاق سموم وتعلیق آن بالخاصیه جهة رفع طاعون وتغیر هوا و وسواس وصرع
وخفقان ورفع انجماد خون ونزف الدم واکثر آن جهة قضای حاجات ودفع ضرر صاعقه وغرق و
طاعون ودر دهان داشتن آن جهة رفع تشنگی وبدبویی دهان موثر وقدر شربتش از یکقیراط تا یکدانگ
یاسمین بری وبستانی میباشد بری آنرا ظیان نامند وبفارسی یاس سفید ومذکور شد وبستانی میباشد
آن چنبلی است که یاسمین هندی باشد وآن زرد وسفید وامین الدوله کبود ارغوانی نیز میباشد و سفید
آن نزد اطبا مسمی بزنبق است وسوسن آزاد را مخصوص سفید دانسته اند وسوسن سفید نزد اکثر ایشان
مفقود الخاصیه است واین از جهة اشتباهی است که در سوسن مذکور شد وجمهور اطبا تعریف یاسمین نموده اند
که درخت آن مانند درخت مورد واملس وبرگش نرم تر وپهن تر وبسطبری برگ مورد ودرخت قسم سفید آن
ضعیفتر وگلش سفید ویاسمین سرخی وبسیار خوشبوی واز وقت شکفتن برگش تا اول عقرب گل میدهد
ودر بلاد حاره همیشه ودرخت نوع زرد آن عظیم وچتری ومانند درخت موز است ونزد بعضی قسم زرد آن مسمی
بزنبق است وآن در دوم گرم وخشک ومفتح سدد ومسهل بلغم وسودا وماء اصفر ورافع سدد ورباح غلیظ
وفالج ومفاصل وامثال آن ومقاوم سموم ومفرح ومحرک باه ومدر حیض ومخرج اقسام کرم شکم وبوییدن آن
جهة درد سر وتقویة ورفع ریاح دماغی ونطول آب طبیخ آن جهة دردهای بارده وصداع وضماد آن جهة
کلف وسرخ کردن رخسار وبزرگ کردن قضیب واعانت بر نعوظ وسفید کردن موی سیاه موثر ومصدع
محرورین ومصلحش بنفشه وگلاب وسرکه وقدر شربت از جرم آن سه درهم واز آب آن تا ده درهم وبدلش یاسمین
زرد وبدل هر دو یاسمین بری است وروغن یاسمین بدستور مفتح ومحلل ودر جمیع افعال مذکوره قوی الاثر است
وقدر شربتش سه درهم تا پنج درهم وگل یاسمین زرد در هند کثیر الوجود است وچون آنرا در حنظل سبز مهر ابخته
یکدرهم آنرا با یکوقیه عسل چند روز بدستور مداومت نمایند جهة استسقا ودرد کمر ومفاصل مجرب بیان نموده اند
یاس سفید اسم یاسمین بری است فارسی یاسمین بری عشبة النار است یاپوشقان اسم ترکی عرق السمک است
یارپوز اسم ترکی فودنج است یارمه طاش اسم ترکی حجر العاج است یاغ اسم ترکی دهن است مع الباء
یبروح لغت سریانی وبمعنی دو صورتین واسم جنس هر زوجی وشامل بیخ لفاح جبلی است وبری وچنانکه لفاح
شامل اقسام آنست واز مطلق آن مراد قسم جبلی است وچون بیخ نوع لفاح که بزرگ باشد بشکل سر وشبیه بدو
صورت انسان مشاهده کردند آنرا از این جهة باین اسم نامیده اند وبیخ لفاح جبلی ادنی مشابهتی بصورت انسان دارد
بخلاف بری آن که بسیار مشابهست یبروح الصنم بیخ لفاح بری بشکل دو انسان که رو بروی یکدیگر گذاشته باشند
وآنرا مهر گیاه وسگ کن نامند چه در میان عوام مشهور است که هر که آنرا قلع کند باعث هلاک آنست لهذا بعد از
خالی کردن اطراف بیخ آن سگی را بآن می بندند تا از حرکت سگ منقطع گردد واین معنی اصلی ندارد واز خواص آن

یبروح دوم گیاه و آن را یبروح الصنم نیز واصح ... صحیح آنکه در باب با جا ... سنه ۱۲۵

احدی بیان ننموده اند نبات مزبور شبیه بعلیق که بترکی بکورتکن نامند وبقدر ذرعی وبرگش شبیه ببرگ انجیر
وباریکتر از آن وثمرش سرخ وبقدر زیتونی ودر بوی شبیه بمیعه سایله وگلش سفید وگویند در شب میدرخشد
وبیخش بصورت دو انسان مواجه ومستور بلیفهای اشعر شبیه بموی بخلاف سایر بیخ لفاح که لیفهای مذکور را
ندارند وما دامی که سر این صورت را جدا نکنند قوتش تا شصت سال باقیست در اول سیم سرد ودر آخر آن خشک
ومخدر وهر قسم عضو قسم ماده آن دوای همان عضو مردان واز قسم نر آن دوای زنان وشرب آن با زعفران جهة
مفاصل وعرق النسا ونقرس وبا مقل جهة بواسیر وبا سکنجبین جهة خفقان وبا کاسنی جهة حرقة البول و درد
بیخ آن وثمر آن جهة آکله وقروح خبیثه نافع ومغلظ خون ومبلد ذهن ومصلحش روغنها وقدر شربتش چهار
قیراطست ودر نیرنجات واعمال غریبه بغایت موثر واز هرمس نقل نموده اند بهترین زمان قلع آن آنست که مریخ
در خانه شرف یا خطی از خطوط شرف متصل بسعدین یا باحدی از سعدین یا قمر در یکبرج باشد ودر روز سه شنبه
وقت طلوع آفتاب بهتر از سایر اوقاتست چون عضوی از اعضای آنرا با اندکی از ثمر آن وقلیلی روغن بان
یا زنبق یا روغن خلاف نرم سائیده پیشانی وچشمها وموی را بآن تدهین نمایند نزد ملوک بغایت مکرم ومعزز
باشند وهر حاجتی که روی دهد روا گردد وچون مجموع آنرا یا عضوی از آنرا شکسته وبا آلتی قطع نکنند وبر
بازو بندند یا بگردن آویزند از کل آفات وغرق وحرق وصاعقه وراه زنان ودزدان محفوظ باشند و
تعلیق آن جهة دفع صرع وتسکین غضب ملوک بغایت موثر وبعضی شرط دانسته اند که در اول ماه باید تعلیق
نمایند وبخور آن جهة دور شدن شیاطین وجن ورفع فساد عقل وجنون موثر است وچون ثمر نارسیده
آنرا با روغن گل سرخ سائیده زن حامله بر کمر وشکم طلا کند از اسقاط جنین ایمن باشد وچون یکعدد گل
نشکفته آنرا کوبیده در روغن زیتون بجوشانند طلای آن رافع عسر ولادت است وهرگاه یکعدد گل نشکفته
آنرا در کتان بریشمین بپیچند که هفت رنگ باشد بپیچد بر طفل مصروع تعلیق نمایند رفع صرع او گردد یبروح
الوفا یبروح الصنم است یبروجها بادنجانست یبرو اسم سریانی بغل است که بفارسی استر گویند مع التاء
یتوع اسم جنس جمیع نبات شیردار است وگویند از مطلق آن مراد لاعیه است چه آن بهترین اقسام آنست
چون هر چه اسم مخصوص داشته باشد مذکور گردید لهذا در اینجا ذکر خواص کلیه آن بیان میشود جمیع یتوعات
در غایت گرمی وخشکی واکثر آن در مرتبه چهارم وباسمیت اند وجراحت کننده جلد ومسهل قوی در سیم مزاج
ومورث اسهال دموی وقرحه امعا وزحیر وپیچش وغثیان وانقلاب معده وتقلیب نفس وغشی واستعمال
آنرا در خارج بدن جایز داشته اند واگر بخوردن بعضی از آن احتیاج افتد زیاده از دو سه قطره از شیر آن
بدون مصلحی نباید خورد ومصلحات آن نشاسته وآرد جو وروغن بادام وگل سرخ ورب سوس وکثیرا است
ودوغ سرد کرده رافع افراط عمل آنست مع الحاء یحمور اسم حمار الوحش است ونزد اطبا نوعی از ایل است
ودر الف مذکور شد یحضیض کرفس بری برگ بستانی است مع الدال یدالله خون برچهار ساله است

که در اول پاییز کوفته باشند و در ماء مذکور شد مع الدال ه یدره قنبوس است یدق درخت بلاست
مع الراء ه یربوزه بقله یمانیه است و نزد بعضی رجله براع قصب است یره عشبة النار است یرنا
اسم عربی حنا است یرامیع هلیون است یربوع بفارسی موش دشتی است و آن مانند موش و از آن بزرگتر
و دستهای آن بسیار کوتاه تر از پا و دنباله اش بلند است در سیم گرم و خشک و کثیر الغذا و ملین طبع و مدر بول
و مبهی و جهة امراض بارده مثل فالج و رعشه و مفاصل و اخراج سنگ کرده و مثانه نافع و محرق خون و مصلحش
میوهای تازه و ترشیها است مع الشین ه یشغه حجر الشیف است و مذکور شد مع العین ه یعقوب کبک
نر است یعضید خندریلی است مع الغین ه یغمیصا بغین معجمه اسم سریانی دیباس است مع القاف
یقطین اسم جنس کل نباتی است که بر ساق نایستد مثل نبات خربزه و لبلاب و امثال آن و عوام آن را از مطلق
مراد قرع است که بفارسی کدو نامند مع اللام ه یلنجوج بعربی عود هندی است یلوه اسم ترکی سلوی است
یلقون اسم ترکی طرفا است که بفارسی گز نامند یلم اسم فارسی عربی السمك است مع المیم ه یماما اسم کبوتر
خانگی است یمام المشفین بری است یملیك اسم ترکی لحیة التیس است یمشار اسم ترکی ذعرور است یمسوا
بلغت اکسیریان ابقر است که شوره باشد یمرنا مرصاف است یمورطه اسم ترکی بیض است که تخم مرغ نامند مع النون
ینتوت بلغت نبطی اسم ناغیا است ینق النخز است ینبطورا اسم سلمه است ینبوت خرنوب نبطی است
ینمه نبات است شبیه بخندریلی و برگش از برگ کاسنی کوچکتر و ساقش زیاده بر شبری و گلش زرد و مؤلف
اختیارات بدیعی گوید که در شیراز آن را اسنبلدار نامند تازه آن جهة الصاق جراحات تازه و ذرور خشک آن
زخمهای کهنه مفید است و نزد بعضی ینمه خندریلی است مع الواو ه یوز اسم فارسی فهد است و بترکی
پارس نامند حیوانیست مانند پلنگ و آن را رام نموده مانند سگان شکاری صید بآن میکنند حرارت و یبوست
آن کمتر از پلنگ و در جمیع افعال قریب بآنست یوشان اسم ترکی شیح است یوبجه مرایی اسم ترکی و فارسی
فصفصه است یوبجه باغی اسم رطبه است یونك اسم ترکی صوف است مع الیاء ه ییلان اودی اسم ترکی
ثیل است ییرکوکی اسم ترکی جزر است که بفارسی زردک نامند ه قد تم بحمد الله و حسن توفیقه و استعین
باکرام المفضل المنعم علی اتمام المعالجات والدستورات انه علی ما یشاء قدیر و بالجود والافضال جدیر و

الحمد لله رب العالمین ه قد فرغت من تسویدها یوم العشرین من شهر جمادی الثانی
من شهور سنة احدی و ثلثین و مائة بعد الالف من الهجرة النبویة
وانا العبد الفقیر المتوسل علی الحی الدائم
ابن محمد معصوم الرازی السبزواری
محمد کاظم

بسم الله الشافی

در سنه ۱۲۳۶ در بلدان ... عامی در اغلب ربع مسکون حادث شده در اقالیم سبعه گویند اول در ختا بهم رسید و در بعضی از آن ... اول در ارض جدید ...

و ... حادث شده ... و در بعضی از بلاد ایران ... اخبار ...

هرات و ... و کابل و قندهار بسیار ... شد ...

[illegible]

در سنه ۱۲۴۷ ...

[illegible]

آب برنج ... در ... حکیم ... استفراغ ...

دواهای ... اخلاط ... آب ... اخلاط ...

دواها ... ساعت ... اخلاط ... سیاه ...

همینکه این خلطها دفع شد علامات ...

[illegible]

و مالیدن عود صلیب بر مفاصل و استعمال الملحه از صندلین و سرکه و آب کشنیز و کافور و اطلیه قلب از صندلین و جوز بوا و گلاب و آب سیب و کافور و فوفل و ورز
و طباشیر و دستمال کتان را مانند آغشته بر زیر لبها چسبانند و ازاله مفید است و همچنین خوردن نمکسود با فاروق اگر دست بدهد و همچنین خوردن مغز بادام چهار دانه با یک
بقدر بحر جوزتی شده باشد مفید است و همچنین استعمال نمودن شراب انگوری کهنه و همچنین خوردن قدری از سیر با سرکه خیسانیده باشند و بوییدن پیاز
خورد کرده شده در سرکه انداخته و در این اوقات غذا از نان سرسین یا کرفته دو آشه و بنیرتعناع و سکنجبین با سرکه شیره بادرنگ کرده و شب بر کلا و با گوشت
بخمی از مرغ بچه و از گوشت کردن کوسفند بر شش ماهه ترتیب دهند و کوکرد و کشنیز بخور بیاید در منازل و بعضی بکار نمودن خوردن تمر هندی از کلاب
جوش شده سرد کرده بخورند مفید است که تجربه کردم و همچنین آب سیب پیدا با همان اوقات حالت شیره کشیده باشد و لیمون کاغذی بر روی سر افتاده نحل
و طلیلا بر سینه و کف دستها و پایها و همچنین خوردن شکوفه از پی و خورده دانه و بادام و گل او به و کلی و خورده دانه کم بر سر نموده باشد و اگر عطش از دو بردارد
بسیار باشد مجموع با بوداره استعمال باید و اطبای هند بجهت این ناخوش ترتیب داده اند و میگویند قوت آنها خشم باهل [illegible] نافع است چیست از عداوت بعد
و صفت این است اهلیله سیاه پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله مغز پوست بلیله برگ سنای مکی ترب خراسانی جوف فلفل دار فلفل زنجبیل
خولنجان میخک قاقله کبار قاقله صغار زرنباد زنجبیل آملی بادیان نعناع خشک انقوره نمک سیاه هندی نمک جو
بوره ارمنی نمک سرکه نمک سنگ نمک طعام و طریق ساختن آن آنچه آن خوردنی طریق قهوه سوخته باشد برآورد دیگ کرده بجوشانند بنصف برود
بعد صاف نموده در دیگ سنگی کرده بجوشانند تا منعقد گردد بعد از آن سائیده در اجزای دیگر داخل باید و طریق ساختن نمک سرکه آنست که یک مثقال نمک سیاه
در شش مثقال سرکه انگوری بسیار ترش در دیگ سنگی کرده با آتش ملایم نرم نرم جوشانیده تا سرکه تمام شود و همان نمک بماند بعد سائیده داخل سازند و طریق
ساختن حب آنست که مجموع ادویه را برابر وزن گرفته کوفته و بیخته بهم مقدار هم ترشید از نمکها داده شش مثقال بعد از کوفتن و بیختن با آب لیمو خمیر نموده در آفتاب گذارند
تا خشک شود مرتبه دیگر کوفته و بیخته با آب لیمو خمیر سازند و در آفتاب خشک کرده نگهدارند و بر بیرند با آب لیمو خمیر کرده بقدر حب از دو دانگ تا ... حبها خشک کنند
از نیم مثقال تا یک مثقال استعمال نمایند اگر مطلوب اسهال نشد با آب گرم و اگر بخواهند سد شود بعد آن سرد میل نمایند و پرهیز دارد و ...ان مستغنی
و در نسخه مذکور است از ذیل اهواء مجربین تصریح نموده اند بخوردن ... و بخور کردن و بوییدن قیر و لادن قطران و طلی مختوم و امثال آن و دار مهر معدنی
و خوردن و بوییدن ترنج و نارنج و سرکه و مورد و پیاز و نعناع ... و با سکنجبین داده بوده است و در ذیل شیخ مذکور نموده اند بخور موم بجهت دفع عفونت
هوای وبائی نافع است و همچنین در ذیل عنبر تصریح کرده که بخور آن مصلح هوای وبائی است ... از اطبای عصر ما در ... مذکور نموده بعد بخوردن از فلوس ادویه معالجه
و بسیار نافع یافتم و اگر ضماد ... معمول از عنبر و ... مرکب ... ترکیب ... از تحقیق ... استعمال نماید بر ... صفت آن
لحیه التیس اقاقیا گلنار زره کرانه گل ارمنی صندل پوست انار آرد جو گلاب سماق
زعفران لادن کافور لعوق الکرم یا قفاح الکرم ... همه وزن با آب برگ مورد یا آب به ... سرشته ضماد نمود



بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

تلخیص رابع در مداوای سموم و مشتملست بر پنج فصل اول در تدبیر منع تاثیر سموم و احتراز از آن دوم در تدبیر مشترکه سموم سیم در تدبیر سموم مشروبه چهارم در تدبیر سموم ملذوعه پنجم در بیان آنچه حشرات از آن گریزند

فصل اول در تدبیر منع تاثیر سموم و احتراز از آن از جمله مجربات است که چون اطفال را در روز ولادت قبل از آنکه شیر دهند قدر حبه از اشنه کاوکوهی که در تعقیر تحت چشم او منجمد میگردد و مستی بتریاک کاوکوهی است و در اوایل مذکور شد بر کام طفل بمالند در ایام حیوة از سموم مشروبه و ملذوعه متضرر نگردد و بدستور در آن وقت از فادزهر معدنی بر کامش بمالند و سه روز متوالی هر روز بقدر برنجی باشیر بدهند همین اثر دارد و از آنجمله شرب نارجیل بحری است که در ماهی دو بار بقدر برنجی با گلاب سائیده بنوشند از ضرر جمیع سموم محفوظ خواهند بود و بدستور شرب فادزهر معدنی در هر ماهی دو سه بار بقدر قیراطی تا یکدانک همین اثر دارد و از آن جمله شرب تخم مخلصه است که در اول تحویل شمس بحمل سه روز روزی یکمثقال از آن تناول نمایند مجربین را اعتقاد آنست که تا یکسال از مطلق سموم متضرر نگردند و بعضی مخصوص سم هوام دانسته اند مطلق سموم و متفق علیه اطبا است که چون حنظل را یکشب در شیر خیسانیده بنوشند در مدت العمر هیچ سمی در او اثر نمیکند اما احتراز از سموم منوط بر آنست که از اطعمه و اشربه که بی سرپوش در مواضع مظنونه وجود هوام گذارند اجتناب نمایند و بدستور از چشیدن چیزی که مجهول الخاصیه و غیرمعروف باشد و بدست گرفتن حیوانی که معلوم نباشد هر چند که او حقیر نماید و خوابیدن در مواضع قریب بآشیان هوام و خرابها بدون بخور بشاخ کاوکوهی و امثال آن و خوردن ترشیها که مدتی در ظروف مس بی قلعی مانده باشد و گوشتی که گرم بوده بنهجی پوشانیده باشند که منفذی بجهة خروج بخار نداشته باشد آنمقدار بماند که سرد گردد و خوردن اکثر میوها بدون آب کشیدن آن خصوصاً انگور پوشیده نماند که تاثیر سم در جمیع امزجه یکسان نمیباشد چه یابس المزاج و معتادین افیون از سمومات کمتر متضرر میگردند بلکه بعضی اصلا متضرر نمیشوند چنانکه معتادین شرب تریاقات را نیز همین خاصیت است و در خانها نگاه داشتن مرغ و طاوس و گربه و مرغابی و مرغ خانگی و امثال آنکه حشرات را طعمه کنند بغایت مستحسن است و با خود داشتن شاخ کاوکوهی و فادزهر معدنی و حیوانی و مهره مار و خاک صوفی حمید و خاک داغستان که کمتر از طین مختوم نیست و نارجیل بحری از ضروریات و در منع گزیدن هوام دارنده اشیاء مذکوره را از مجربات و حضور آن جهة تداوی سموم مشروبه قایم مقام تریاق اکبر خصوصاً مسافرین را در داشتن یکی از آنها از واجبات است

فصل دوم در تدابیر مشترکه سمومه تا اثر سم بدل که منبع روح حیوانی است نرسد باعث هلاک نمیگردد پس در سموم مشروبه و ملذوعه مراعات دل باید نمود و تاثیر سموم یا بسبب حرارت مفرطه محرقه و معفنه است یا بجهة برودت مفرطه که روح حیوانی را از حرکت باز دارد و یبوست و ثقل مفرطه که باعث سد طریق او گردد و صورت نوعیه که اثرش منافی روح حیوانی باشد و آنچه بحسب اقتضای صورت نوعیه باشد در غایت مرتبه سمیت است پس

تدبیر رسیدن آن باشیاء قوی ذوالخاصیه بحسب کیفیت و کمیت زیاده باید کرد و در حارة آن تبرید دل بضمادات بارده خوشبوی مانند گلاب و صندل و کافور و روغن گل سرخ و امثال آن و در بارده تسخین باشیاء عطر حاره و در افراط یبوست ترطیب بمثل شیر و سرطان نهری و آنچه در اقسام آن بالخاصیه نافعست فادزهر و تریاق فاروق و نارجیل بحری است و منع خواب تا یکروز لازمست و تدبیر عضوی که اولا سموم باو رسد شرطست چه از او سرایت بجا و را او نکرده بتدریج بدل نرسد پس اگر سم از جمله مشروبه باشد در قی مبالغه نمایند و اگر ملذوعه باشد در بستن محکم آن عضو سعی کنند و مکیدن آن و ریختن آب دهان و باید آنشخص ناشتا نباشد و اولا مضمضه بروغن گل سرخ و روغن زیتون و با شراب کرده بعد از آن بمکد و آب دهان را بریزد با ادویه تریاقیه مثل زراوند و امثال آن مضغ کند و بدستور موضع گزیده را حجامت کنند که باعث جذب سم گردد و ادویه جذابه ضماد نمایند مثل سرگین کبوتر و پودنه و زفت و سرگین بز و سیر و گوگرد و امثال آنرا با بول و روغن زیتون و عسل هر یک که حاضر باشد و مهره مار که در این باب عجیب الجذب است و باید بعد از چسبیدن مهره شیر براو ریخت و تا شیر بسته شود تکرار ریختن آن نمود و چون شیر منجمد نگردد مهره بیفتد علامت نجاتست و در بعضی قطع آن عضو لازمست اگر عضوی ممکن القطع باشد مانند دست و پا و اطراف بدن و داغ کردن موضع گزیده بسیار نافعست و تدبیر سموم مشروبه و ملذوعه که معلوم بوده باشد مذکور خواهد شد اما تدبیر آنچه معلوم نباشد کلیات که اگر مشروبه باشد در حالتی که اندک تغیر ظاهر گردد با آب گرم در روغن گل سرخ یا روغن گاو و مطبوخ شبت و آب نمک و عسل و بوره مکرر قی کند و اگر باعث غشی و خفقان و اختلاط عقل گردد حقنه کند و ادویه تریاقیه آنچه مقدور باشند بدهند و هرگاه با التهاب و حرارت و تشنگی مفرط بوده باشد علامت حرارت سم است در اینصورت روغن گل سرخ و روغن بنفشه و لعاب بزرقطونا و شیر تازه و دوغ و ماء الشعیر با شکر و قرص کافور و آب یخ و امثال آن شربا و ضمادا نافعست و مکرر باید بر موضع درد ناف و حوالی آن صندل و کافور و کاهو و خیار و طحلب را سرد کرده ضماد نمود و اگر علامات برودت ظاهر گردد مثل بیحسی اعضا و سردی بدن و عرق سرد و تشویش عقل و تیرگی رخسار در اینصورت مثرودیطوس و تریاقات حاره و پیاز و سیر و جندبیدستر و حلتیت و جدوار و امثال آن باید داد و لخلخهای حاره مانند عرق مطر (?) و عرق بهار و جند و امثال آن استعمال نمود و حقنه با وجود خشکی طبع بمطبوخ فودنج و شیر و ترنجبین و بوره ارمنی و روغنهای حاره باید کرد و اگر علامات ثقل و یبوست ظاهر گردد مثل بر آمدگی شکم و درد امعا و احتباس بول و طبع و تهوع و خشکی دهن در اینصورت حقنه بمسهلات قوی مثل سنای مکی و بسفایج و لعاب حلبه و شیر تازه با حلتیت و مقل و سکبینج و شکر سرخ و بوره و امثال آن باید نمود و اگر قدرت بر شرب داشته باشد ادویه مسهله و بعد از آن ادویه تریاقیه بدهند مانند شیر و شکر و گوشت آبی که ادویه مناسبه با آن طبخ یافته باشد و اگر قوتش ساقط شده یا غشی و بیهوشی و عرق سرد و گشتن سیاهی چشم باشد فم معده او را بقوت تمام بمالند و باد در دهنش بدمند و ادویه قلبیه بروی

سینه او مکرر طلا کنند وانچه در علاج غشی مذکور است بعمل آورند واکر با اسهال مفرط و پیچش باشد تدبیر
آن بدادن روغنها ولعابها کنند و بعد از آن ادویه قلبیه و تریاقات را با آب میوهای قابض و رب بیه وسیب
ولیمو ودوغ داغ کرده وامثال آن باید داد و هرکاه سم ملذوع باشد بدستوری که کذشت بعد از بستن موضع
وحجامت ومکیدن از تریاقات مذکوره بدهند ودو مثقال تخم نارنج که مقشر کرده باشند وتخم لیمو وتخم ترنج
بغایت مفیداست واین دوا جهة سموم مشروبه وملذوعه مشترکة النفع است مغز کردکان سی مثقال نمک برشته
سداب خشک از هر یک پنج مثقال دانه ترنج مقشر ده مثقال انجیر کوبیده بقدری که اجزا را جمع کند قدر شربتش تا ده
درهمست تریاق الطین که بدستور مشترکة النفع است باین صفت است طین مختوم واکر نباشد خاک صوفی
حمید وخاک داغستان بامساوی آن حب الغار بروغن کاو چرب کرده بوزن ادویه عسل بسرشند ودو درهم
آنرا بنوشند وهرکاه علامات زیادتی خون در سموم ظاهر باشد فصد بغایت نافعست وسایر ادویه مشترکة
النفع که سابقا مذکور شد فصل سیم در مداوی سموم مشروبه که معروف باشد ٥ ودراین فصل مداوای بعضی
از آن که اشهر بذکر کرده میشود وغیر مشهور را استنباط مزاج آن تشخیص ثالث باید نمود وبحسب اعراض وعلامات
هریک بمداوای مشهوره آن عمل کرد چه اکثر آنرا علاج بیک طریقست بیش قدر جبه آن در عرض دو ساعت مهلک است
وآنرا اسریع الاثر تر از سم افعی دانسته اند وعلامات آن ورم زبان وصدر ودوار ودرد سر وبرآمدن حدقه وغشی وقی
دریلی است وعلاج آن قی مکرر است بمطبوخ تخم شلغم وروغن کاو واکر ناجیل بحری بهم رسد بهتر از مقیناتست و
بعد از آن شرب فادزهر سبز وزرد خالص است برای محمد زکریا واکثر اطبا بیخ کبر را فادزهر آن دانسته اند ودواء المسک
جادر را در این باب اقوی از تریاق فاروق میدانند وجدوار را اثر عظیم است قرون السنبل از لوازم شرب آن بول
الدم وسیاهی زبان واعراض برسام است ودر غایت حرارت ومداوای آن بعد از قی شرب یکمثقال کافور با کلاب
وآشامیدن دوغ سرد کرده وآب میوهای سرد است مثل انار وسیب ترش وآب خیار وماء الشعیر وآب عنب الثعلب
وامثال آن با جلاب وضمادات بارده مثل صندلین وکافور وشیاف مامیثا وکل ارمنی وآب خیار وکدو وکاسنی
وامثال آن مرارة النمر زهریست بلند سر ساعت کشنده است بقی سبز واز سمومات حاره ومداوای آن بدستور
قرون السنبل است وپنیر مایه آهو را تریاق آن دانسته اند کافور را مرارة الافعی در سمیت مانند بیش است
ومداوای آن بدستور آن وبا روغن قی مکرر کردن انفع است وشراب وکوشت آب مرغ با قدری مشک مفید است
وادویه مشترکة النفع که قبل از این مذکور شده رجمیع سموم نافعند مرارة کلب الماء قدر یکعدس آن بعد از هفت
روز کشنده است وتریاق آن پنیر مایه خرکوش است وروغن کاو وباجنطیانا ودارچینی دنبالة کاو کوهی
مورث غشی شدید وکرب است وتریاق آن بعد از قی کردن با روغن کاو وآب نیم کرم وتریاقات مشترکة النفع
مذکوره وفندق وپسته وفیلزهرج است که یکروز چهار مرتبه وهر مرتبه یکمثقال بدهند عرق الدابة مورث
ورم آن وسبزی آن وخناق وعرق بسیار وبدبوئی آنست دوای آن بعد از قی با ماء العسل شرب می پخته وروغن

کل سرخ است که مکرر بنوشند وتریاق الطین مذکور ارنب بحری از سموم حاره است واکر نکشد مورث سل است و
اعراض او درد معده وضیق النفس وقی مفرط وعسر بول وعرق بدبوی ونفث الدم است ومداوای آن آب خیار وشیر
الاغ وشیر زنان وآب برک خطمی وسرطان نهری است وبعد از تسکین عوارض خوردن حب خربق سیاه وغاریقون
وکثیرا ورب سوس بالسویه بقدر درهمی با جلاب ذراریح که بترکی الاکلنک نامند از سموم حاره است وعلامات آن مانند
اعراض ارنب بحری وبا التهاب واختلاط عقل است ومداوای آن مانند ارنب بحری وقی کردن با آب کرم وروغن کل
سرخ وشرب شیره تخم خرفه ولعابها وشیر زنان وجهة احتباس بول جلوس در مطبوخ خطمی وچکانیدن روغن کل
با سفیده تخم مرغ در احلیل وتغذیه با روغن بادام ومداوای خوردن روغن ورغن وحرباو تخم حربا بدستور مذکور است
وتریاقات مذکوره ودواء المسک ومثرودیطوس وتریاق اربعه نافعند بلادر وجندبیدستر وامثال آن مورث احتراق
وجنون ووسواس والتهاب معده وتشنکی مفرطند ومداوای آن شرب شیر ودوغ وکوشتابهای چرب وشیره تخمهای
سرد مثل خرفه واستنشاق روغن کدو وبنفشه وچرب کردن سر بروغنهای مرطبه ومغز کردکان فادزهر بلادر است
خوردن خون کاو وبستکی شیر وخون در معده مورث کرب واضطراب شدید وغثیان عنیف ودرد احشا وعسر النفس وکزاز
واحتباس بول وطبع است ومداوای آن حقنه وپنیرمایه حیوانات با سرکه وحلتیت وبوره وفلفل با سرکه تا رفع
انجماد نماید ودر این قسم مواد قی جایز نیست مکر در شیر فاسد وجوارش عود ومضغ مصطکی وماء العسل در این باب
مفید است تیوعات وحب لاطیر وامثال آن از ادویه حاره مسهله مورث التهاب وغثیان واطلاق بسیار وپیچش است
ومداوای آن دوغ واشیاء بارده قابضه است بعد از قی ودر معالجات کلیه مذکور شد مانند روغنها ولعابها
ورب بوب قابضه اما اشیاء بارده مخدره مثل افیون وبزرالبنج وشوکران ولفاح وتاتوره وامثال آن ٥ مورث
خارش بدن وظلمت بصر وصدر ودوار وسردی دست وپا وبیحسی اعضا وسستی است وچون بجد عرق سرد وخشکی
اعضا وثبات مفرط رسد علاج ندارد ومداوای آن قی کردن با ماء العسل ونمک وبوره وسکنجبین وروغنها است
وشرب شراب با حلتیت ودارچینی وفلفل وجند وطبخ نانخواه ونارجیل دریایی وتریاق کبیر وحقنهای تند وسرکه
با صعتر وافسنتین وروغن کل سرخ وشرب شیر وکردکان وتدهین بدن ودماغ بروغنهای حار مانند روغن
ناردین وسوسن واستنشاق جند وحلتیت نافعست واکر مساوی افیون مشروب جند خورده شود در دفع مضرت
افیون از مجربات است ومداوای خوردن بزرقطونای کوفته وآب کشنیز وبعد از قی حلتیت وشراب وشربت افسنتین
کافی است ودر مداوای فطر وکماه وامثال آن مانند ماهی بریده که در موضع نمناک مانده باشد بعد از قی معاجین
حاره مثل فلافلی وکمونی وزراوند وصعتر وامثال آن مفید است اما اشیاء مسدده ثقیله مانند مرداسنک
واجرام معادن ومرک موش وشنجرف وزیبق وامثال آن ٥ مورث احتباس طبع ونفخ شکم ودرد احشا ودر بعضی
بول الدم ودر اکثر احتباس بول وورم عانه وقرحه امعاست وکاه هست که باعث اطلاق مفرط کردد ومداوای آن
قی وبا وجود احتباس طبع حقنهاست وناردین با سرکین کبوتر وشراب بغایت نافع است وطبیخ انجیر وتخم کرفس

ونزو فاوافسنتین و ترنجبین و مسهلات و کوشت آبهای چرب باید داد و در زیبق مقتول و مصعد بعد از حقنه

و مسهل و شرب ماء العسل مداوای بیخ باید نمود **زرنیخ و اهلک و زنجار و صابون و امثال آن** مورث قرحه امعا و

پیچش و خشکی دهان و بول الدم و درد معده است و کاه هست که آهک ببول دفع شود و مداوای آن بعد از قی

خوردن جلاب و آب کرم و شرب طبیخ تخم کتان و خبازی و تخم مرو و تخم ترتیزک است و بدستور آب برنج و شیر و

کوشت آبهای چرب و آنچه در ادویه بحری مذکور شد نافعست **شوای مغموس** که کوشتهای پخته و کبابها را در حین

کرمی مفرط آن بپوشانند که بخارات آن دفع نشده سرد کردد و اکل آن باعث سدر و دوار و هیضه و بیهوشی میکردد

و مداوای آن قی و بعد از آن سکنجبین سفرجلی و شراب و مقویات معده است و منع خواب و حمام لازمست و

هرکاه باعث قی و غثیان شدید و اسهال مفرط کردد بعلاج هیضه مبادرت باید نمود **زاج و شب و نمک تلخ و نوشادر**

و امثال آن مورث سرفه شدید و علل شش و سل است و مداوای آن بروغن تازه و لعابها و شیر و امثال آنست

سفیداب و جبسین و امثال آن مورث قولنج قوی و خناق و خشکی دهان و برآمدکی شکمست و مداوای آن شرب

ماء العسل است با آب خطمی تازه و خبازی و لعاب تخم کتان و روغن بادام و اسهال نمودن بدو دانک محموده با

جلاب و بسایر مسهلات و هرکاه منجر بمذکورشد مراعات باید نمود و میل هر یک بهر جهتی که باشد بآن جهت دفع

باید کرد و اما لا ادعو شریف بعض خبیس شرطست **فصل چهارم** در سموم ملدوغ معروف و جراحات آلات

سموم **باید** دانست که سموم حیوانات بدستور سموم مشروب قوی و ضعیف میباشد و قواعد مذکور شد

و در اینمکان بعضی از مشهور آن مذکور میکردد تا غیر مذکور را هم بآن طریق مداوا نمایند **حیات** اقسام مار

بسیار است مجموع آن از سه مرتبه بیرون نیستند یکی آنکه مهلت بمداوا ندهد و یکی ضعیف که قتال نباشد و یکی

قتال و مهلت در تدبیر آن باشد و از یکهفته پیش نکذراند و از قسم اول ماری میباشد در بلاد ترک از دو شبر تا

سه شبر مایل بسیاهی و زردی و چشمش سرخ و سرش باریک و بر آن تاجی و مستی بملکه و ناظر نیز کویند چیز دیده

او بهر حیوانی که افتد هلاک میکردد هر چند که دور باشند و وحوش و طیور از آن خایفند و در حوالی مکان آن

کیاه نمیروید و قسمی از آن بقدر سه ذرع تا پنج ذرع و چشمش درخشنده و کزیده آن در عرض سه ساعت هلاک

میشود و قسمی از آن شاخ دار میباشد و قسمی از آن مسمی بافعی است صفت آن در حرف الف مذکور شد و

علامات کزیدن آن آنست که از آن موضع اولا خون روان کردد و بعد از آن زرداب و پس از آن برنک زمینی

و زنکاری و تدبیر آن بدستوری است که در قواعد کلیه کذشت و شرب تریاق کبیر و روغن کهنه با عسل و شیر و

شراب کهنه و تکرار قی و دو مثقال حلتیت با شراب و شربه مایه مهره مار و بستن آن بر موضع کزیده و پنیر مایه

خرکوش و غیر آن که تازه باشد با سرکه ممزوج بآب و قاشرا و اسبند و تخم بوبجه و بیخ غرطنیثا و بیخ کاسنی و زراوند

مدحرج و طویل و کرفس کوهی و تغذیه بسرطان نهری و زنجبیل با شیر انسان و الاغ مفیداست و این دوا را در

سم افعی مانند تریاق کبیر دانسته اند انیسون ده درهم فلفل سه درهم و نصف زراوند مدحرج جندبیدستر از

هر یک یک درهم و نیم با می پخته سرشته بقدر جوزی استعمال کنند و خوردن آب شبیل تا بقدر یک رطل و بستن

جرم آن از مجربات است **حیات منقطة و امثال آن و تنین** هر یک بالوان مختلفه و بزرک و کوچک میباشد و تنین

که بفارسی اژدها مینامند نوع عظیم آنست و کوچکتر از پنجذرع نیست و زیاده بر سی ذرع میباشد و چشمش بسیار

بزرک و در تحت فک زیرین او تغفیری مانند ذقن و دندان آن بسیار و بعضی از آن یال دار مانند یال شتر

و علاج غیر اژدها مانند مداوای افعی است و علاج زخم کزیده اژدها و سایر آن بادویه آکله و قروح خبیثه باید کرد و

ضماد نمودن بر بادروج و بدستور برصاص که بالخاصیه مفیداست **عقارب** بفارسی کژدم نامند و اقسام میباشد

و کویند نه قسم است و زبون ترین آن سیاه و جراره و اسلم او طیار است و کزیدن آن باعث درد شدید و سردی اعضا

و کزاز و اختلاط عقل باشد و آنچه قتال باشد موجب حذر و غشی و عرق سرد و انطباق فکین و ورم قضیب و

بروز مقعد میکردد و اکر بر شریان کزد مورث غشی و بر عصب باعث تشنج و بورک باعث عفونت خون در تجاویف

رکها است و مداوای آن بموجبی که در قواعد و ادویه مشترکة النفع کلیه کذشت باید نمود و شرب شیر و ضماد آن

و شراب کهنه و رته و دینار و بیر و عاقرقرحا و برک سداب و پیاز عنصل و تخم بوبجه صحرایی و فاشرا و بیخ حنظل و

غاریقون و اسبند و ترتیزک و تخم آن و جاوشیر و سطاریون که در اصفهان کل عقرب نامند از مجربات و ضماد

آن بغایت مسکن درد و بدستور ضماد حندقوقی پخته و طلای کوکرد با رازیانج و بدستور عسل بلادر با روغن

کردکان همین اثر دارد و تدهین بروغن زیتون کرم در تسکین درد کزیدن عقرب سریع الاثر است و عقرب جراره

بسیار کوچک میباشد و دنباله را در حین حرکت میکشد و مانند سایر عقارب بلند نمیدارد و در روز اول چندان

ضرری در آن ظاهر نمیکردد و در روز دوم و سیم اعراض هولناک بهم میرسد مثل غشی و خفقان و بول الدم و ورم زبان و

پیچش عظیم و مداوای آن بعد از مکیدن و داغ کردن موضع و شرب آب سیب ترش است و بالخاصیه آب آن و سویق

آن تریاق آنست و قرص کافور و دوغ و شیره تخم خرفه و امثال آن با سکنجبین مفیداست و هرکاه باعث ورم کردد فصد

کنند و در ورم زبان رک زیر زبان را بکشایند و در احتباس طبع حقنه و در پیچ امعا روغن کل سرخ بنوشند و تریاق

عسکری در این باب قوی الاثر است و این سفوف را از مجربات دانسته اند طرخشقوق و خشک برک درخت سیب

ترش کشنیز خشک بالسویه قدر شربتش سه مثقال و علاج موضع جراحت را بدوای تند باید کرد و حوالی آنرا بکل

ارمنی و سرکه و مرداسنک طلا کنند و تغذیه بآب غوره و جو و اشیاء بارده موافقست **رتیلا و شبکیه و عنکبوت**

و اقسام رتیلا کویند شش صنف است یکی پردار مانند پروانه و یکی سیاه و یکی عنبیه که بفارسی انکوریک نامند

و یکی سرخ و یکی زرد و آن ذهبیه بسیار بزرک و بعضی مایل بزردی میباشد و زغب دار مانند پشم و یکی کوکبی و در

پشت آن خطهای براق و سم آن در شکل شبیه بعنکبوت و اعراض کزیدن رتیلا ورم موضع لسع او و درد معده

و خارش بدن و اطلاق طبع است و در بعضی سختی بدن و برآمدکی شکم و عرق مفرط و رعشه و درد سر و کزاز و تمدد

و سرفه و قی دایم و در بعضی ورم منی و خروج بادها از مقعد و اضطراب عظیم و سبات مهلک میباشد و مداوای

آن بدستور استعمال ادویهٔ مشترکة النفع مذکوره وآنچه در عقرب بیان شد و تدبیر موضع لسع وجلوس در آب گرم
چه آب گرم باعث تسکین درد واستراحت بقدر ساعتی میگردد و باید بعد از تسکین موضع را با آب و نمک تنطول
نمود و آن بسیار گرم باشد و حمام دایم و تعریق تا چند روز بغایت مفید است و موضع گزیده را با خاکستر چوب
انجیر و آهک و قلی که با آب گرم سرشته باشند ضماد نمایند و دو درهم شونیز بالخاصیه تریاق آنست و جمیع ادویه که
بجهت عقرب نافع باشد در آن مؤثر است و برگ درخت چنار و جوز السرو و دارچینی و ثمرة الطرفا و تخم شبت
و هلیون با شراب نافعست و این معجون جهت رتیلا و سایر هوام نافعست تریاق الرتیلا شونیز ده درهم دوقو زیره
کرمانی هر یک پنج درهم ابهل جوز السرو هر یک سه درهم سنبل الطیب حب الغار زراوند مدحرج دارچینی جنطیانا
تخم یونجه تخم کرفس تخم شبت هر یک دو درهم با عسل دو وزن ادویه بسرشند قدر شربتی تا سه مثقال است و شبث
از نوع عنکبوت و پایهای او دراز است و از گزیدن آن بدستور عنکبوت درد معده و عسر بول و حبس طبع و سردی
دست و پا حادث میگردد و مداوای آن بدستور رتیلا است قملة النسر از جملهٔ هوام و بقدر قمل و از اصناف
کنه است و بفارسی دره نامند و از گزیدن آن خون از منافذ مسامات تراوش میکند مثل رگهای مقعد و بن دندان و
از سینه و معده و مجرای بول و رعاف و مداوای آن مالیدن آنموضع بفادزهر و صندل سرخ و آب و حی العالم و طحلب
و امثال آنست و شرب آب کدو و خیار و کاسنی و گل قبرسی و طین مختوم و آنچه در سموم حاره مذکور شد زنبور و مگس
عسل و مور پردار و پشه و امثال آن مداوای گزیدن همهٔ آن مانند سموم حاره است و تبرید در آن شرط است
شربا و ضمادا و چون مگس را سر کنده تتمه آنرا بر مواضع گزیده مذکورات بمالند درد را در ساعت ساکن کرده اند
و بدستور گل ارمنی با سرکه و برگ بادروج و امثال آن نافعست سام ابرص و عظایه بضاد سوسمار است و دندانهای
مجمه سالامندرا و از گزیدن آنها دندان ایشان در موضع گزیده میماند و مادام که اخراج آن نشود درد دایمی مشابه
و مداوای آن در آب گرم گذاشتن عضو و مالیدن آنست بروغن و خاکستر تا دندان بیرون آید و بعد از آن
خاکستر را بروغن خمیر کرده ببندند سگ دیوانه و سایر سباع دیوانه اما اگر از گزیدن آن دیوانه شود و هر حیوانی و
گویند الاغ و استر از گزیدن آن حیوان دیوانه نمیشوند و گاه هست که بنفسه مانند سایر حیوانات دیوانه
بشوند و سگ و سایر حیوان دیوانه گزیده اولا چند روز بی عوارض میباشد و بعد از آن در او فکر فاسد و وسواس
و خوابهای هولناک و گرفتگی آواز و خلوت نشینی و خوف و غم و گریه عارض میگردد و از آب خوف میکند و چون
در آب و آینه و امثال آن صورت حیوان در نظر او می آید بنا بر آن آب نمیخورد و چون اعراض قوی تر گردد باعث تشنج
و کزاز و ادرار منی بی شهوت و گریختن از روشنی و جنون سبعی و فریاد کردن مانند سگ و حمله نمودن بر آشنا
و بیگانه میگردد و متقدمین اطبا متفقند که بعد از خوف از آب و از دیدن آن لرزیدن ممکن العلاج نیست
و متاخرین ایشان اکثر آنرا قابل علاج میدانند مگر آنکه بنهایت مرتبهٔ جنون رسیده باشد و اکثر ابحران
و طغیان و نقصان تا چهل روز است و میشود که زیاده و کمتر از آن نیز باشد چه بحسب مزاجست در یابس المزاج

بعد از یکهفته و دو هفته و چهل روز خوف آب بهم میرسد و در مزاج مرطوب تا چهار ماه و شش ماه و بعضی تا یکسال
و زیاده از آن نیز گفته اند و بتجربهٔ مجربین رسیده که گزیده اول بار او با خطرات و در سایر مخاطره کمتر اما علامت
دیوانگی سگ یکی آنکه ترک منزل معهود خود کرده پیرامون اهل آن خانه نمیگردد و چیزی نمیخورد و از آب میگریزد
و دیگر سرخی چشم و بیرون آوردن زبان و دویدن بسیار و گرفتگی آواز و افتادگی گوش و بر آمدگی پشت و کج کردن
آن بطرفی که حرکت بآن جهت کند و حرکت بی نسق و شبیه بحرکت مستان و حمله کردن بر سگان دیگر و گریختن سگان
از آن در حین ملاقات آن و عجز کردن ایشان اما علامت زخم آن از زخم سگ غیر دیوانه که حالت سگ مشتبه باشد و
دیوانگی آن مشخص نباشد باید پارچهٔ نانی را بخون زخم آن آلوده پیش سگ غیر دیوانه انداخت هرگاه نان را نخورد
علامت زخم سگ دیوانه است و اگر تناول کند سگ غیر دیوانه و بدستور مغز گردکان را کوبیده یکشب بر زخم ببندند
هرگاه مرغ گرسنه از خوردن آن نفرت کند علامت دیوانگی است و اگر تناول کند و یکشبانروز هلاک نگردد غیر
دیوانه خواهد بود العلاج اول موضع زخم را حجامت کرده مبالغه در کشیدن و جذب سمیت و اخراج آن باید نمود
و تضمید باشیا نمود که زخم وسیع گشته به نشود مثل پیاز و تره تیزک و چغندر پخته در روغن و سایر مراهم اکاله
و اگر داغ کنند و در دفع چرک آن مبالغه نمایند بغایت نافعست اما بعد از سه روز بی نفعی ندارد چه سمیت آن
سرایت کرده در اینصورت بر زخم آن جاوشیر و اشیای جاذب سم باید بست مانند نطرون با بول انسان و خاکستر
پاک با سرکه و تره تیزک با روغن و تکرار بستن سر تیشم ماهی را نافع دانسته اند و در ترطیب و تقویت اعضا و رئیسه باید
کوشید و معالجهٔ آن بدستور مالیخولیا و جنون باید نمود و از جماع و خوردن ترشیها و هوای سرد اجتناب بسیار
لازمست و تنقیهٔ سودا بمنضج و مسهل مکرر باید کرد و این دوا را جالینوس تجربه نموده که بهر که داده شد خوف از آب
نکرده باعث نجات گردید دواء السرطان سرطان زنده را در ظرف مس سرخ بقدری باید برشته کرد که توان
سایید و ده جزء آنرا با جنطیانا تا پنج جزء و کندر یکجزء نرم ساییده در ایامی که روز مسهل نباشد با آب سرد دو
درهم صبح و دو درهم شب تناول نمایند و در تفریح و ترطیب و نشاط طبع سعی کنند و حقنه بماء الشعیر و روغن
گل سرخ و آب برگ خرفه و لعاب بزر قطونا و امثال آن بسیار مفید است و آب را در ظرف لوله دار بدهند که آب را نبیند
و چون ظرف آب پوست گفتار باشد از خوردن آن اجتناب نمیکند و در آب گرم نشستن و بول کردن در آن بغایت
مفید است و از غذاها گوشتهای لطیف مثل مرغ پرواری و بره و بزغالهٔ فربه و روغن گاو و شیر و پالوده و حلوای
نشاسته و امثال آن تناول نمایند و شراب ممزوج بآب بسیار بغایت موافق است و تدهین سر و بدن بروغنهای مرطب
مثل روغن بنفشه نافع و استراحت و خواب بسیار مفید است و خوردن آن با آب پودنهٔ نهری روزی صد مثقال سه
دفعه از سر روز تا یکهفته از مجربات است و آب پیاز بدستور سه روز هر روزی صد مثقال سر چهاردهم بنوشند
بی عدیل دانسته اند و آب تیل از مجربات است و چون سمانا را که بترکی بلدرچین نامند بتمام کباب کرده بخورند و چیزی
از آن طرح نکنند بالخاصیه مجرب دانسته اند و بدستور کباب جگر سگ دیوانه که او را گزیده باشد نافع یافته اند

وبستن آن نیز بر موضع جراحت بسیار موثر است ودوآء الذراریح بالخاصیه رافع جمیع مضرات وازمجربات
جمیع الحبابات وچون ازآن بنوشند لجامی بابول دفع میشود شبیه بحیوان بسیار کوچك عوام راکمان
میشود که بچهای سکت دوآء الذراریح ذراریح بزرك فربه راکه بترکی الاکلنك نامند سر وبالها وپاها
انداخته یکجزء عدس مقشر یکجزو فلفل وقرنفل ودارچینی وسنبل الطیب وزعفران هریك سدس جزو مجموع
راساییده باآب قرص بسازند وهر روز دو دانك باآب کرم بنوشند قسم دیکر ذراریح راسر وبال وپا
انداخته سه شبانه روز در دوغ خیسانیده بعد از هریك شبانه روز تجدید دوغ نموده پس خشك کنند وبعد
ازآن بامثال آن عدس مقشر ساییده باآب قرص ساخته بقدر دو دانك هر روز باآب کرم بدهند مداوای زخم سباع
وسك غیر دیوانه وبوزینه وامثال آن یکشبانروز پیاز ونمك وعسل را بایکدیکر مخلوط کرده بر زخم ببندند پس
بمرهم اسود ضماد نمایند ومرهم مزبور جهة زخمهایی که از کوفتکی اعضا وسقطه بهم رسد بدستور نافعست
مرهم اسود قنه روغن زیتون پیر بالتوییر استعمال کنند موضع کزیدهٔ پلنك ویوز وشیر را اول با ادویه
جذابه ضماد کنند سرکه وخاکستر وپیاز وعسل وبعد ازآن باسرکه ونمك بشویند پس بمرهم اسود معالجه کنند
وبستن باقلای تازه که دونیم کرده باشند بغایت جاذب زخم سك وامثال آنست وآرد باقلا باسرکه بدستور
موثر وجاذبست وجهة زخم دندان انسان نیز مفید وشب محرق وبدستور کنده با روغن زیتون وشراب جهة
کزیدن انسان نافعست وهرکاه موضع زخم حیوانات ورم کند طلای مرداسنك دافع آنست موغالی نزد
بعضی غیر موش خرما است وکویند کوچکتر از ابن عرس وخاکستری رنك ودندانش سه طبقه بربالای یکدیکر
میباشد وچون بحیوانی مسلط کردد بر خصیه آن مچسبد وکزیدن آن باعث درد شدید وآبله کردن حوالی
آن وکاه هست که موجب درد امعا وعسر بول کردد ومداوای آن بستن قنه باسرکه وبدستور سیر وعاقرقرحا
وتخم ترتیزك وامثال آنست مداوای زخم الافعی زهر دار بدستوریست که در سموم مذکور کذشت وذرور مغناطیس
عجیب الاثر است واصل در آن ضماد جاذب سم وبر نکردن زخم تا رفع سمیت آن بالکلیه شود وشرب تریاق کبیر فادزهر
وشستن آن موضع را باآب خاکستر چوب انجیر ونمك وحجامت کردن آن وبستن ماهی تازه که شکم آنرا شکافته باشند
وحلزونات وکوشت سلحفات وامثال آن فصل پنجم دربیان ادویه که حشرات ازآن کریزند مار انواع آن
ازدود شاخ کوزن میکریزند بدستور بخور سم بز وکوکرد وموی انسان وزفت ومقل وسکبینج وچوب انار وقنه
سمین اثر دارد وپاشیدن آبی که نوشادر در آن حل کرده باشند وچون در سوراخ مار بریزند باعث هلاك آنست
وفرش کردن برنجاسف بغایت آزموده است وطبیخ خسك را بر موضع بپاشند مار ترك آن مکان کند وچون
ریسمانی را بقطران آلوده بر دور خود حلقه کنند هوام داخل آن حلقه نمیکردند وازداریدن زمرد افعی کریزانست
وچون چشم آن بر زمرد افتد بمانا باعث چشمش از حدقه دفع میشود وانچه در فصل احتراز سموم مذکور کردید
باخود داشتن هریك ازآن وپیاز عنصل باعث اذیت جمیع حشراتست عقرب ازدود کبریت وانچه مار ازآن

کریزد عقرب نیز موثر است وسوزانیدن چند عدد آن در مکانی باعث کریختن سایر هوام میکردد وچون چراغ
بسیار روشن درجایی کذارند حشرات متوجه انجا میشوند ومکان بعید از چراغ محفوظ میماند وبدستور بخوری
که مولفه هو ابن طاوس امان الاخطار فی الاسفار ذکر نموده در کریزانیدن هوام وپشه بعید است زاج سفید
شونیز زرنیخ سکبینج جند مقل سم بز بالتویه حبها بسازند ومکرر دود کنند وپاشیدن آب مطبوخ بابونه
وحنظل واسپند وسیر وبنکشت بغایت موثر است وطبیخ پیاز عنصل از مجربات است پشه طلای روغن
باآب لیمو رفع اذیت کزیدن پشه کند ومجربست وچون زرنیخ ونوشادر راباپیه کاو چند روز در مکانی بخور
کنند منع تولد پشه کند ومجرب یافته اند کیك پاشیدن طبیخ خسك را جهة کشتن کیك از مجربات دانسته اند
وبدستور است طبیخ حنظل وافسنتین وشونیز وکیکواش از جملهٔ ادویه مشهوره آنست قمل طلا کردن مولود
در روز ولادت باآب زیره باعث عدم تکون شپش در تمامی عمر او کردد وزیبق را چون بر جامه یا بر بدن بمالند
در ساعت رفع آن میکند واز مجربات است ذباب چون صورت مکسی از زرنیخ وکندش بسازند یا چوب وبدل کندش
کنند ودرجایی بکذارند مکس از آن مکان کریزان شود وطبیخ خربق سیاه کشندهٔ آنست وچون زرنیخ را در شیر
حل کنند مکس از عبور بر آن هلاك کردد وبوی پیاز عنصل کشندهٔ اقسام مکس است وبدستور از کافور وروغن
زیتون وزرنیخ میکریزد ساس وارضه پاشیدن آب مطبوخ خرزهره در کشتن کیك وساس وارضه از مجربات است
جعل آب مطبوخ شکوفهٔ درخت چنار وبخور او کشندهٔ جعل است فاره چون موشی را خایه کنده یا دنباله
او را بریده سر دهند جمیع موشان آنخانه را برطرف میکند وپوست روی آنرا چون کنده سر دهند سایر موشان میکریزند
وبدستور از دود زاج کریزانست وپیاز عنصل کشندهٔ آنست در یکساعت مورچه از حلتیث میکریزد واز ریسمان
آلوده بقطران تجاوز نمیکند وچون شیرینی وسایر اشیا را در مکانی کذارند ودر وقت کذاشتن ضبط نفس
کشیدن کنند مادامی که دست احدی بآن چیز نرسد مورچه پیرامون آن نکردد واز مجربات شمرده اند ودرجایی
که زنباد بخور کنند مورچه هرکز بانجا عود نمینماید واز مجربات دانسته اند وداشتن پیاز عنصل موجب هرب
سباع وهوام ومار وقمل ومورچه ومکس است والله ولی التوفیق تشخیص پنجم در اوزان وآن مشتمل است
بر سه فصل فصل اول در اوزان صغار فصل دوم در اوزان کبار فصل سیم در تحویل بعضی از اوزان ببعضی
فصل اول در اوزان صغار پوشیده نماند که نزد اطبا هرچه کمتر از رطل باشد معروف باوزان صغار وما فوق
آن موسوم بکبار است وکیل که عبارت از پیمانه باشد از جملهٔ قسم ثانی است واختلاف در هریك از اوزان صغار
وکبار بحسب امکنه وازمنه ومصطلحات واقع شده ودر اینمقام هرچه بحسب کتب معتبره طب وفقه ولغات اعتبار
داشته اشاره بآن میشود وباید دانست که حبه وطسوج وقیراط ودانك بحسب درهم فضی ومثقال ذهبی مختلف
میباشد چه اجزای مذکوره از درهم کمتر از اجزای مثقالست ونزد اهل تجربه ثابت شده که قدری از فضه که مقدار
مساوی با ذهب داشته باشد وزن ذهب سه ربع زیاده بر وزن فضه میباشد واکثر اساطین اطبا بر آنند که

در زمان قدیم وجدید قدر درهم مختلف بوده بخلاف مثقال که در اختلاف آن قلیلی قایلند واختلاف هر یک
در طی تحریر آن مذکور میکردد ارزه که بفارسی برنج نامند مراد از آن وزن دو دانه خردل بریست شعیره
دو ارزه است حبه از درهم عبارت از سدس ثمن است که یکجزو از چهل وهشت جزو درهم باشد واز مثقال عبارت
از دو شعیره است که چهار ارزه باشد طسوج از درهم دو حبه است واز مثقال ده حبه ونیم که ارزه باشد
قیراط از درهم دو طسوج است که شانزده ارزه باشد ودر مثقال دو طسوج ونیم که بیست ارزه باشد
دانق بفارسی دانک کویند وآن از درهم دو قیراطست که سی ودو ارزه باشد واز مثقال سه قیراط ویکحبه
که چهل ارزه باشد ترمس دو قیراط مثقالست نواة دو دانک مثقالست ونزد بعضی نیم درهم فضی است
غراما بغین معجمه از یکدانک ونیم تا دو دانکست عرمی بعین مهمله صفت وقیراست کرمیه شامیه نزد بعضی
یک غراما ونیم است ونزد بعضی سه قیراط ویک حبه است خرنوب از مطلق آن مراد یک قیراطست خرنوب شامیه
چهار حبه فضی است وسه حبه ذهبی باقلا از مطلق آن واز باقلای یونانیه مراد نیم درهمست باقلای اسکندریه
نه قیراطست باقلای مصریه چهل وهشت جو متوسطست که یکدرهمست اوبولوس نزد بعضی یکدانک مثقالست
ونزد بعضی یکدانک درهم ویوحنا ابن سرابیون کوید سه قیراطست اکسوبافن از مطلق آن مراد هشت قیراطست وهر کاه
ودر روغن مذکور کردد مراد شانزده درخمی است واز شراب هیجده مثقال ونیم واز عسل سه وقیه وربع وثمن
وقیه درخمی نزد اکثر یکمثقالست ونزد قلیلی یکدرهم ودرهم را معرب آن دانسته‌اند جوزه از مطلق آن
جوزه نبطیه یک مثقالست جوزه ملکیه شش درخمی است بندقه یکدرهمست
مراد نه درخمی است ونزد بعضی یکمثقال ملعقه در ادویه مراد یکمثقالست ودر عسل چهار مثقال سامرهنا
بسین مهمله یکغراما ونیمست اوثوس واد دیه یکوقیه اند قیاسا واوی هفت مثقالند فلجیا دین بقول
دیسقوریدوس یکدرخمی ونیم است بردار مانند ملعقه از عسل چهار مثقالست واز ادویه یکمثقال بردار صغیر
صغیر یکدرهمست جرجی بجیم ورای مهمله دو ثلث مثقالست ونزد برخی یکثلث حامای صغیر بحای مهمله
دو مثقالست حامای کبیر سه مثقالست حمصه سه درهمست حرزما بحای مهمله وزای معجمه قریب
بشش مثقالست وکویند قدری است که کف دست را مملو سازد حرما بخای معجمه یکدانک ونیم مثقالست دینا
یکمثقال وثلثاست کف شش مثقالست وآنرا قبضه نیز کویند یمنینا سه ربع اوقیه است وسیعوس
دو مثقال وصد وبیست اوقیه که وقیه نیز نامند هفت مثقال وبیست استار چهار مثقال وبیست ونزد
قلیلی چهار مثقال وخجندی کوید حذاق اطبا چهار مثقال دانسته‌اند ناطل ونیطل دو استار است
ونزد خجندی دو وقیه ودر مفتاح الطب هفت مثقال سکرجه از مطلق آن مراد شش استار وچهار دانک
استار است سکرجه کبیره نه اوقیه است سکرجه صغیره سه اوقیه است صدفه بوزن سکرجه کبیره است
طوله سه مثقال ونیم وسه قیراطست نسطوز کبیر سه وقیه است نسطوز صغیر بوزن جوزه ملکیه است
که شش درخمی باشد قوانوس از روغن دوازده درخمی است واز شراب یکوقیه ونیم درخمی وثلث آن درهم تمام

در قدیم هشت دانک بوده ودر زمان جدید شش دانکی است که دوازده قیراط فضی باشد وبطسوج
بیست وچهار وبحبه چهل وهشت حبه است وآن نود وشش شعیره وسیصد ونود ودو ارزه میشود
درهم ناقص که از درهم طبی مراد آنست عبارتست از چهار دانک ونیم مثقال صیرفی مثقال صیرفی عبارت
از درهم تام جدید است مثقال طبی یکدرهم ناقص وسه سبع درهمست وآن شش دانکست ودویست
وچهل ارزه باشد وصد وبیست شعیره وشصت حبه وبیست وچهار طسوج وبیست قیراط مثقال
شرعی عبارتست از درهم ناقص طبی است که چهار دانک ونیم باشد وآن موافق وزن اشرفی وبتی وامثال
آنست درهم شرعی بقدر سه سبع از مثقال شرعی کمتر است فصل دوم در اوزان کبار رطل مراد از مطلق
آن رطل بغدادی است که نود مثقال باشد وبدرهم صد وبیست وهشت درهم وچهار سبع درهم که دوازده
اوقیه باشد وابن سرابیون کوید که رطل عسل نسبت برطل شراب بقدر ربع زیاده است ونسبت بروغن بقدر
نصف ورطل شراب نسبت بروغن بقدر ثمن زیاده است ورطل مکی صد مثقال ومدنی صد وبیست مثقال است
من از مطلق آن مراد دو رطل است که بوزن ذهب یکصد وهشتاد مثقال باشد وبوزن فضه دویست
وپنجاه وهفت درهم وسبع درهمست من مکی یکصد وشصت مثقالست من رومی بیست اوقیه است
که صد وپنجاه مثقال باشد من مصری و انطالیقی شانزده اوقیه است که یکصد وبیست مثقال باشد
من اسکندرانی سی اوقیه است من فطری بیست ودو اوقیه است ونزد شیخ الرئیس یکصد وهشتاد مثقال
قسط در کتاش سامرهنا مذکور است که از روغن هیجده اوقیه است واز شراب هشتاد رطل واز عسل یکصد وهشت
رطل قسط رومی صد وپنجاه مثقالست قسط انطالیقی یکصد وسی وپنج مثقالست جوهین شش قسط است
بقسط رومی که نهصد مثقال باشد دورق انطالیقی هشت جوهین است که هفت هزار ودویست مثقال باشد
دورق مطلق سه رطل است اناب از عسل دو رطل ونیمست واز روغن یکمن ونیم قوطولی هفت اوقیه است
ابریق دو من است ونزد بعضی پنج رطل طالیطون صد وبیست وپنج رطل است جره مطلق آن بیست و
چهار قسط است ونزد اسرائیل چهل وهشت قسط جره صغیره چهار قسط است جره انطالیقی چهل وهشت
قسطست جرق وجوسفا هریک سه رطلند قفیز پیمانه ایست که بیست وپنج من باشد وکویند بیست
کیلجه است کیلجه یکمن وهفت ثمن من است کیل سی وشش من است کیله سیصد درهم وکری است
مشرهبه شش استار وربع استار است مکوک سه کیلجه است قنطار یکهزار ودویست اوقیه است
وکویند آن مقدار رطلاست که پوست کاو از آن پر شود مد پیمانه ایست بوزن دو رطل وربع که دویست ودو
مثقال ونیم باشد صاع چهار مد است وبرطل نه رطلست اما اوزانی که در بلاد عجم مشهور است ودر دستورات
کاهی بآن رجوع میشود یکی من شامی است وآن یکهزار ودویست مثقالست ومن تبریزی ششصد مثقال است
سیر نزد اهل خراسان پانزده مثقالست وسیر عبارت از شانزده یک یکمن است وپنجاه عبارت از ثمن

یکمن است و پانزده نصف سیر است و آنرا در اصفهان ده نار گویند فصل سیم در تحویل اوزان بعضی ببعضی
تحویل درهم بمثقال طریق آنست که از دراهم نصف و خمس را جمع نمایند و آن عدد مثاقیل است مثالش خواستیم
دانسته شود که پنجاه درهم چند مثقالست از پنجاه نصف گرفتیم که بیست و پنج باشد و خمس آن ده و مجموع سی و پنج
پس دانستیم که پنجاه درهم سی و پنج مثقالست تحویل مثقال بدرهم بر عدد دراهم چون سه سبع افزوده شود مراد حاصل
میگردد مثالش خواستیم دانسته شود که چهل و دو مثقال چند درهمست پس می افزاییم هیجده را که سه سبع چهل
و دو است بر عدد مثقال مذکور و میدانیم که چهل و دو مثقال شصت درهمست طریق تحویل ما دون درهم بما دون
مثقال باید بحبه در آورد و ثمن آنرا انداخت پس انچه بماند حبات مثقال خواهد بود مثالش هرگاه پرسند که چهار
دانک درهم چه قدر مثقال میشود باید بحبه حساب نمود و آن سی و دو حبه محسوب میگردد و چون ثمن را وضع کنند
بیست و هشت حبه بوزن مثقال میماند و آن نه قیراط و حبه از مثقالست تحویل ما دون مثقال بما دون درهم
چون بدستور مذکور بحبه در آرند و بر آن سبع آن افزایند مجموع آن حبات درهم خواهد بود مثالش چون پرسند
که ده قیراط و نیم مثقال چه مقدار درهم است باید بحبه در آورد و آن سی و یک حبه و نیم میشود و چون سبع آنرا
که چهار حبه و نیمست بر آن افزایند سی و شش حبه درهمی خواهد بود و آن چهار دانک و نیم درهمست ٥ قد تمت
التشخیصات بحمد الله واهب العطیات فی شهور سنه احدی و مائه بعد الالف والسلام علی من اتبع الهدی ٥

بسم الله الرحمن الرحیم وبه ثقتی

قسم اول از دستورات جامع موسوم بتحفة المؤمنین در بیان اعمالی که متعلق است با دویه مفرده و آن مشتمل است
بر پنج طریق طریق اول در تدابیر ادویه مفرده مخصوصه طریق دوم در بیان دستور اعمال بعضی از ادویه مثل
چوب چینی و عشبه و مانند آن طریق سیم در گرفتن عرقها و آبها و ما یتعلق بها طریق چهارم در بیان ساختن
گل حکمت و شنجرف و سایر ادویه مفرده و انچه بآن تعلق دارد طریق پنجم در اعمال غریبه و اصول کلیه صناعت
طریق اول در تدابیر ادویه مفرده و آن مشتمل است بر پنج فصل فصل اول در دستور احراق دوم در تشویه و
تحمیص و تقلیه سیم در غسل ادویه چهارم در بیان دستور اتخاذ بعضی ادویه پنجم در بیان اصلاح
بعضی از ادویه بطریق مخصوصه و حفظ بعضی از آن فصل اول در دستور احراق ادویه معینه باید دانست
که احراق بجهة انتقال طبیعت است پس اگر جسم بنفسجی باشد که اعراض مدرکه حسیه را اصلا ترک نکند هر آینه
مستمر الطبع خواهد بود و اگر مفارقت کند پس اگر سخیف الجسم و متخلخل باشد بسبب احراق میل ببرودت میکند
و از غایت احراق که بحد رماد یه رسد بالکلیه حدتش زایل میگردد و اگر کثیف الجسم و غیر متخلخل باشد از برودت
میل بحرارت مینماید و احتیاج باحراق یا بجهة کسر حدت آن چیزاست مثل زاج و یا بجهة تلطیف اوست مثل نمک
و یا بجهة رفع سمیت است مثل افعی یا بجهة رفع اجزای غریبه است مانند بوره و یا بجهة تقویه و سد منافذ است
و یا بجهة شدت نفوذ در احراق اشیا شرطست که دو جنس مختلف را باهم نسوزانند مثل نمک و بوره و احجار را مع الملح

در احراق

در احراق کنند بدون نباتات و حیوانات و حریر و صموغ را ادنی احراق کافی است و هرگاه مطلب تبرید جسم محرق
باشد بعد از احراق آنرا شست و الا بدون تصویل استعمال نمود و تکلیس مشتق از کلس است و آن اسم آهک است
و آهک سریع السحق میباشد پس هر جسم صلبی که قابل سائیدن نباشد و بسبب احراق مانند آهک قابل سحق گردد
آنرا مکلس گویند پس تکلیس اعم از آنست که باحراق باشد یا بتدبیر دیگر احراق زرنیخ باید زرنیخ را بقدر نخود
ریزه کرده در کوزه که بگل حکمت گرفته باشند گذاشته سوراخ سهلی در سر کوزه بگذارند که بخار بیرون رود
و در آتش گذارند تا آنکه دود سیاه برطرف شده سفید نماید پس از آتش بردارند احراق زاجات بعد از آنکه
زاجات را نرم سائیده صلایه کرده باشند در کوزه نوی مطین بطین حکمت کرده یا در بوطه زرگری گذاشته آنرا
مستحکم نموده در آتش تند چندان گذارند که سوخته و رنگش سرخ گردد احراق بسد و مرجان و کهربا و امثال آن
هر یکرا باید بقدر باقلایی ریزه کرده در کوزه مطین بگل حکمت گذاشت و یک شبانه روز در تون یا تنور جای داده روز
دیگر بردارند احراق عقیق و یاقوت و یشب و احجار صلبه هر یک را بقدر نخودی ریزه کرده در سفال نو یا بوطه گذارند
و روی آنرا بسفال و یا بوطه دیگر پوشانیده سوراخی جهة اخراج بخار باید گذاشت و در آتش تند بقدر سرخ
شدن گذاشته و بیرون آورده در آب اندازند و مکرر همین کنند عمل تا بحدی رسد که زود از هم ریزد
احراق قلعی و سرب بعد از آنکه رصاصین را بسیار پهن و صفحهای باریک کرده باشند بر بالای هم چیده
بر روی هر صفحه قدری گوگرد بپاشند و قدر گوگرد باید بازای هر صد مثقال پنج دانک زیاده نباشد پس بآتش
ملتهب کرده با پارچه آهنی بر هم زنند تا خاکستر شده چیزی از سرب و قلعی نماند و از بخار آن محترز باشند که
باعث غشی و هلاکت میگردد و بعضی بجای گوگرد سفیداب کرده اند احراق صدف و شنج و امثال آن در ظرف
مطین کرده در تون یا تنور بگذارند تا سفید گردد و از هم ریخته شود احراق نمک باید یکبار بشویند و خشک
کرده در دیگی گذاشته چندان آتش دهند که از جستن و حرکت باز ایستد و اگر نمک را بخمیر گرفته در آتش چندان
گذارند که خمیر بسوزد نیز بدستور خوبست احراق فولاد و آهن و مس هلیله و بلیله و آمله را بالسویه بجوشانند
و آب آنرا در ظرف مس کرده بر روی آتش نرمی بگذارند و آهن و فولاد و امثال آنرا صفحهای باریک کرده در آتش
سرخ نموده در آب هلیلجات فرو برند تا بیست و یکبار و هر چه ثفل آن در ته آب نشیند برداشته استعمال کنند
و در احراق آهن بجای آب هلیلجات بول گاو باید کرد و اگر اشیاء مذکوره و سرب و قلعی را بدستور مزبور چند
دفعه در آب هلیلجات و چند بار دیگر در بول گاو تطفیه نمایند بهتر است احراق نقره باید نقره را بسوهان
ریزه کرده و با آب نمک در ظرف آهنی بآتش تند سوزانیده و هر گاه خوب سوخته نشود قدری گوگرد بر او بپاشند
و بسوزانند و گویند چون نقره را در بوطه که رایحه قلعی داشته باشد مکرر بگذارند بحدی میرسد که سائیده
شود و تکلیس آن بطریق حکماء هند آنست که چند بار صحایف رقیق آنرا بگوگرد و سرکه آلوده بآتش بتابند و سرد
کنند و چند بار دیگر در بوطه سفیداب قلعی آلوده بگذارند پس سوهان کرده در ظرف با نمک آب بسیار تند

بجوشانند تا نمك آب تحلیل رود پس قدری گوگرد پاشیده برهم زنند تا مکلس گردد **تکلیس طلا** طریق حکماء
هند که بجهت تناول مکلس میکنند چند بار شراب گداخته در آب نوشادر ریخته صاف نمایند و طلای بی غش
را چند دفعه گداخته در آن آب ریخته پس صفحهای باریك كرده بزاج سیاه و سرکه آغشته در آتش گذاشته
با نمك آب بشویند و با ربع آن سرب سوهان زده در بوطه مرداسنگ آلوده بگذارند پس با ثلث آن زیبق
در ظرف چینی یا مزجج بسیار بسایند و بر روی آتش گذاشته برهم زنند تا زیبق از آن مفارقت کند انگاه
بر روی سنگ سماق بسایند که چون اندکی از آن بر روی آب بپاشند مدتی در زیر آب نرود و حد سایدن جمیع
احجار و فلزات جهت تناول نمودن همین مرتبه است و کمتر از این مرتبه جایز نیست چه نفعی متصور نخواهد بود
و ضرر مظنونست **طریق دیگر** از سایر طرق بهتر و بعد از غسل چیزی با او نمیماند که نتوان تناول نمود مقتبس از صناعت
آب آهك و آب قلی و آب ملح الطعام را به حجر علقه صاف کنند و هر يك را علیحده بجوشانند تا منعقد گردد پس دو جزء
معقود آهك و نیم جزء از ملح معقود و نیم جزء قلی معقود و يك جزء شمس براده كرده را با یکدیگر بسایند و باید در ظرف
مزجج و بر روی آتش سحق کنند و بعد از انکه خوب گرم شده باشد و سحق یافته دو سه روز در جای نمناك بگذارند
تا قدری نم بردارد پس بدستور تشویه و سحق کنند و باز بجای نمناك اعاده نمایند تا سه چهار مرتبه انگاه در بوطه
کرده بجدی آتش دهند که بوطه سرخ شود پس بعد از سرد شدن بسایند و با آب گرم مکرر بجوشانند و بشویند
تا سایر اجزا از شمس زایل گردد و در آنوقت خشك كرده سحق و استعمال کنند و حقیر را مظنون آنست که در حین
تشویه و سحق تشویه بعرق گوگرد و آبهای تند کنند سریع الاثر گردد **احراق بوره** در ظرف سفال کرده بر روی اخگر
گذارند تا بسوزد **احراق اقلیمیا** در کوزه مطین یکشبانه روز در تنور یا در تون گذارند **احراق خبث الحدید** زنگ آهن را
در آتش سرخ کرده تا هفت مرتبه در سرکه تطفیه کرده پس خشك نموده سحق نمایند **احراق سرب** سنگ سرب را صلایه
نموده با پیه تازه خمیر کرده بر روی اخگر چندان بگذارند که شعله و دود آن برطرف شود **تکلیس پوست تخم مرغ و**
زبد البحر و جبسین پوست تخم مرغ را با آب نمك مکرر بشویند و پردهای درون آنرا جدا کنند و نرم کوبیده در کوزه
مطین کرده در کوره کوزه گری و امثال آن چندان بگذارند که مانند آهك سفید گردد و کف دریا و سنگ گچ و امثال
آنرا نیز احراق باین دستور است مگر انکه احتیاج بشستن با آب نمك نیستند و پوست تخم مرغ که جوجه برآورده
باشد جهت ادویه عین بهتر است **احراق ابریشم و پشم و موی سر** بعد از ریزه کردن آنها بمقراض در ظرف سفال
یا آهن کرده بر روی آتش گذاشته چندان برهم زنند که قابل سحق گردد و پشم و موی سر را شرطست که شسته و شانه
کرده انگاه ریزه کنند **احراق عود** باید عود را سوهان کرده در ظرف سفال چندان در آتش گذاشت که زغال
گردد **احراق پوست کدو و حشایش و نیز** بدستور ابریشم است و هرگاه خواهند که خاکستر آنها را استعمال نمایند بیشتر
باید داد تا خاکستر گردد **احراق سلحفاة** سنگ پشت را شکافته احشای آنرا بیرون کرده در کوزه مطین جای
داده چندان در تون یا در تنور بگذارند که سفید گردد **احراق خطاف** بچهای پرستوك را بعد از ذبح از موی

واحشا

واحشا پاك كرده در کوزه مطین با آتش تنور و تون بگذارند که بسوزد **احراق عقرب** عقرب نر را که علامت
آن لاغری و ضعیفی است در شیشه مطین یا در ظرف مس کرده در آتش معتدل یا تنور یکشب بگذارند **احراق**
ارنب جهت سنگ مثانه بدستور احراق خطاف است **احراق حیه** که جهت خنازیر معمولست مار خانگی
سیاه را زنده در کوزه مطین کرده در تون یا تنور چندان بگذارند که سوخته اصلا رطوبتی با او نماند
و قابل سایدن گردد **احراق سرطان** سرطان ماده نهری را سر و اطراف جدا کرده احشا را اخراج نموده
شکم آنرا با آب خاکستر چوب تاك و نمك بشویند و با آب صاف مغسول نموده در کوزه مطین یکشب در تون
معتدل بگذارند که خاکستر نگردد و علامت مادگی خرچنگ آنست که چون بر پشت او سوزنی فرو برند
رطوبت سفیدی ظاهر گردد و هرگاه سرطان را در ظرف مس یا قلعی در وقتیکه آفتاب در برج اسد باشد بسوزانند
جهت گزیدن سگ دیوانه از مجربات دانسته اند **احراق سرطان بحری** بدستور نهریست **احراق قطران**
جهت سفونات در قدح مطین بطین الحکمه کرده چندان در آتش بگذارند که بنصف رسد پس بچوب باریکی
آغشته در هوا نگاهدارند تا خشك گردد والا باز اعاده آتش کنند **احراق زجاج** يك جزء قلی را در چهار
جزء آب حل کنند و شیشه سفید صاف را بر روی کفگیر آهنی گذاشته بر روی آتش بدارند تا سرخ شود
در آب قلی فرو برند و مکرر همین عمل کنند تا شیشه ریزه شده از سوراخهای کفگیر داخل آب گردد اگر بدون
کفگیر نیز مکرر به آب قلی فرو برند بحدی که ریزه شود خوبست **فصل دوم** در دستور تشویه و تحمیص و تقلیه
اگرچه الفاظ مذکوره مترادفند اما چنین مفهوم میگردد که اکثر آنچیز که بخمیر یا گل گرفته و یا در جوف
چیزی گذاشته در آتش دفن کنند آنرا تشویه گویند و هرچه بروغن و امثال آن و یا به تنهایی زیاده بریشته
کنند تقلیه نامند و آنچه اندك آتش دهند و یا در ظرف گرم کرده آنرا بو دهند تحمیص گویند **تشویه انیسون و**
نمك و ثمرة الطرفا و امثال آن جهت سفونات و غیرها باید آنچیز را بعسل سرشته و در لته بسته لته را بگل گرفته در تنور
معتدل یکشب بگذارند **تشویه اسقیل** پیاز عنصل را بخمیر گرفته در تنور بر بالای آجری بگذارند تا خمیر برشته
شود **تشویه سقمونیا** محموده را در جوف به یا سیب یا در پوست تخم مرغ که آب به و امثال آن کرده باشند
و اگر متعذر باشد بتنهایی در پوست تخم مرغ گذاشته و بخمیر گرفته بر روی آجری در آتش نهند تا سقمونیا
جوشیده مشوی گردد **تشویه چیپال** که بلغت هندی اسم حب الملوك است و طریق حکماء هند بعد از مقشر
کردن آن و بیرون آوردن پرده درون قدری گل سرخ و کثیرا بالسویه ربع آن اضافه نموده در لته تری بسته
لته را بخمیر بگیرند و بدستور در آتش تشویه نمایند و بی کثیرا استعمال نباید نمود **تشویه انزروت** با شیر الاغ یا
دختر خمیر نموده بر شاخهای چوب گز تازه آلوده در تنور معتدل بیاویزند تا خشك شود و اگر بار دیگر سایده
با سفیده تخم مرغ سرشته با چوب گز تشویه نمایند باعتدال قریبتر میگردد **تشویه تشمیزج** جهت ادویه عین
و جراحات چشم آنرا در کیسه کرده با سرگین الاغ و اندکی گشنیز خشك و رازیانه در آب بجوشانند تا پخته شود

پس بیرون آورده مقشر کنند و اگر در جوف پیاز بدستور سقمونیا مشوی نمایند باعث زیادتی نفوذ و تحلیل
آن میگردد تقلیه هلیله جهت سفوفات و غیرها دانه آنرا بیرون کرده بکوبند و آب بر آن بجوشانند تا آنرا
جذب نماید پس با روغن زیتون چرب نموده برشته کنند و احتیاط نمایند که نسوزد تقلیه عفص و امثال آن
باید بروغن زیتون چندان برشته کنند که مازو شق شود و بلوط و غیره را بقدری که رنگ آن تغییر نماید
تحمیص بزور و ادویه جهت قبض عبارت از بو دادن آن چیزاست باید ظرف سفال یا سنگ را در آتش خوب
گرم کرده از سر آتش برداشته دوای مخصوص را در آن ظرف کرده برهم زنند بحدی که رایحه آن ظاهر شود
فصل سیم در غسل ادویه که تنقیه عبارت از آنست و غسل جهت تدبیر است یا تعدیل یا تنظیف یا رفع
حرارت مکتسبه مادیه اشیاء محترقه غسل ادویه حجریه مانند یاقوت و شادنج و شبه احجار مانند راسخت
و اقلیمیا و شنجرف و امثال آن باید آن چیز را بسیار نرم سائیده و در هاون و امثال آن کرده آب بر آن ریخته
باهستگی برهم زد تا هرچه مثل غبار باشد با آب مخلوط گشته باهستگی در ظرف دیگر ریخت و درد آنرا باز سائیده
و بدستور آب داخل کرد تا مجموع مثل غبار گشته با آب مخلوط شده در ظرف دیگر رود و بعد از آن روی ظرف را
پوشانیده تا غباری داخل نشود و ته نشین گردد پس ته نشین را خشک کرده استعمال نمایند غسل لک رنگ
لاک را از چوب و خاشاک پاک کرده بسایند و بریزند و اذخر را جوشانیده از آب آن اندک داخل لاک در چینی
سائیده کرده از والا بیرون کنند و هرچه بماند بدستور با آب مذکور سائیده همان عمل کنند و هرچه از والا
گذشته در آب ته نشین شده باشد خشک نموده استعمال کنند غسل موم و ادهان و زفت و امثال آن که
در آتش گداخته شود باید چند بار گداخت و در آب صاف نیم گرم ریخت تا کدورت آن ته نشین گردد و آنچه بر روی
آب ایستد بردارند و چون خواهند که روغن منکرج و کهنه که طعم آن تند شده تازه کنند و آنرا تطریه گویند
باید روغن را در ظرفی کرده با یخ چندان برهم زنند که یخ آب شود پس از روی آب بردارند و با گلاب نیز همین اثر است
و هرگاه یخ و گلاب هر دو باشد اقوی است غسل صبر سنبل الطیب قصب الذریره عود بلسان دارچینی اسارون
مصطکی حب بلسان سلیخه بسباسه فقاح اذخر جوز بوا هر یک سیر نیمکوب کرده در دو رطل آب بجوشانند
تا بنصف رسد پس صاف نموده یک رطل صبر را نرم سائیده با آب مزبور از والا بگذرانند و ثفل آنرا جدا کرده هرچه
در ته آب نشیند خشک نموده استعمال کنند و بعضی افسنتین بقدر ربع صبر اضافه ادویه فرموده اند و هرگاه
صبر را بدستور اقلیمیا مکرر بشویند رفع حرارت آن بالکلیه میشود غسل الطین هر گلی را اگر خواهند در آب
بقدری که آنرا بپوشاند خیسانیده پس برهم زده از کرباس بگذرانند و ته نشین آنرا خشک نمایند غسل نوره
آهک را در ظرفی کرده آب بر آن ریخته برهم زنند و بگذارند تا ته نشین شود پس آب صاف را ریخته تا هفت بار
تجدید آب کنند آنگاه خشک نمایند غسل مرداسنج جهت امراض حاره مرداسنگ را با مثل آن نمک نرم سائیده
آنمقدار آب بر آن ریزند که چهار انگشت بر روی آب بایستد و هر روز سه بار برهم زنند تا یکهفته پس تجدید آب

کنند بدستور هر هفته تجدید نمایند تا چهل روز بگذرد بعد از آن خشک کرده استعمال نمایند غسل شیرج
روغن کنجد را با آب نمک بسیار برهم زده با آتش نرم بجوشانند پس از آب نمک جدا کرده با آب صاف بسیار
برهم زده بجوشانند و آبرا از او جدا کنند غسل سویق آرد جو و امثال آنرا اگر خواهند در معده ترش نشود
و نفخ آن زایل گردد باید آب جوشانرا بر آن بریزند و بگذارند تا بر آید پس آب سرد بر آن ریخته بردارند غسل
لاجورد جهت ادویه عین و کتابت و نقاشی اما بجهت ادویه عین بدستور احجار کافیست و بجهت آشامیدن
متقدمین شرط ندانسته اند بلکه باعث ضعف عمل دانسته اند اما جهت کتابت و امثال آن باید سنگ لاجورد
را سائیده و تصفیه با آب ماذو نموده جوشانیده و اندک روغن زیتون اضافه کرده بدستور احجار غسل داد
و مکرر اعاده طبخ و غسل کنند تا مثل غبار گردد و با ادویه دیگر نیز میشویند فصل چهارم در طریق اتخاذ
و بعمل آوردن بعضی از ادویه کرفتن ید الله که بسبب شدت تاثیر در علاج سنگ مثانه و گرده باین اسم
نامیده اند بز نری که چهار ساله باشد باید در فصلی که اول رنگ گرفتن انگور باشد ذبح نموده خون اول و آخر
آنرا گذاشته خون وسط را در دیگ و ظرف سنگ گرفت و گذاشت تا منجمد گردد پس ریزه کرده بر پارچه پاکی بگذارند
و روی آنرا از غبار بپوشند بمثل حریر و در آفتاب خشک کنند و قدر یکمثقال آنرا با آب کرفس کوهی یا شراب و امثال
آن استعمال نمایند هرگاه ظرف سنگ بهم نرسد سفال چینی جایز است تدبیر ذراریح که بترکی لاکلنک و قسمی
از سین بلغت اصفهانی است باید چند عدد آنرا زنده در کوزه کرد و سر کوزه را بلته کتان بسته معکوس بر بالای
بخار سرکه که با آتش جوشد بدارند تا از رایحه کشته و پرورده گردد آنگاه سائیده استعمال نمایند تدبیر سلاجه
که آن بول بز کوهیست که در مسکن آن جمع میشود باید آنرا در ظرف نوی کرده از آب خار خسک و بول گاو آنمقدار
بریزند که آنرا بپوشاند و در آفتاب یا آتش گرم کرده دست مالیده صاف آنرا در ظرفی کنند و بیست و یکروز در
آفتاب بگذارند تا مانند عسل غلیظ گردد اتخاذ ماء الزجاج زجاج شامی و قلی را بالسویه در بوطه گداخته سرد
کنند و آنچه مانند کف بر روی آن باشد بردارند عمل عود مطرا که تطریه گویند عود قماری را ریزه کرده در گلاب
و جلاب بخیسانند تا نرم شود پس بگذارند تا رطوبت آن کم شود بعد از آن مشک و عنبر و اشنه را نرم سائیده
عود را با آن چند بار آغشته کنند تا خشک گردد اتخاذ لب شبرم هرگاه تازه آن بهم نرسد که شیر از آن گرفته شود
بدستور سایر صموغات باید پوست تازه آنرا بشویند و یا خشک آنرا در آب گرم خیسانیده و در آفتاب گذارند
تا آب لزج و غلیظ گردد پس آب آنرا جدا کرده خشک نمایند اتخاذ دخان الکندر جهت رویانیدن موی مجرب است
و سایر دخن و دوده باید پارهای کندر و امثال آنرا در فتیله چراغ بر روی هم گذاشته فتیله را برافروزند
و ظرفی مثل قدح یا طشت بر بالای آن منکوس نصب کنند و هر دودی که در آن جمع گردد بردارند و بدستور تخم کتان
و امثال آنرا بسوزانند و دوده بگیرند یا اگر روغن آنها با فتیله سوخته دخانرا جمع و ضبط کنند اتخاذ سرکه
هندوی که بلغت هندی کانجی نامند برنج شسته را بجوشانند تا مهرا گردد پس صاف نموده در شیشه کرده چهل روز

در آفتاب بیاویزند تا ترش شود و بهمین طریق از سایر حبوب سرکه میتوان ترتیب داد **اتخاذ رب هلیله و**
ترید و امثال آن که قدر اندکی از آن فعل قوی کند باید هلیله و امثال آنرا کوبیده در آب گرم خیسانیده
و بعد از دو سه روز افشرده صاف آنرا در سایه خشک نمود و مادامی که در جرم آن طعمی باشد باز با آب
گرم خیسانیده بدستور صاف کرد تا طعمی در جرم او نماند **دستور محلول کردن طلق** باید در آتش سرخ کرد
و در آب منطفی نموده بکوبند تا ریزه شود پس در کیسه کرباس مستحکم کرده سنگ ریزها بقدر فندقی اضافه
نمایند و کیسه را بقوة تمام بدست مالیده در آب گرم یا آب طبیخ باقلی بیفشارند تا مثل شیر از کیسه تراوش
کند آنگاه ته نشین آنرا خشک کرده استعمال نمایند **دستور حل طلق** باید ترب را سوراخ کرده مثل انبوبه
جوف آنرا خالی نمود و از طلق محلوب مملو ساخته دهن انبوبه را با پارهای ترب مسدود کنند و در زیر سرکین
تازه سه روز بگذارند پس محلول آنرا آب سفید مشاهده نمایند **اتخاذ رب بنفشه** جهة اصلاح یبوست افیون
و غیره امثال باید آب معصور تازه آنرا در سایه خشک کنند و بدستور هرگاه تازه آن نباشد بنفشه خشک را
خیسانیده چنانکه مذکور شد آب آنرا خشک کنند و همچنین است اتخاذ رب گل سرخ و امثال آن و این از تصرفات
حقیر است و در غایت خوبی عمل و آثار و قلت مقدار شربت است و نظیر ندارد **فصل پنجم** در اصلاح بعضی ادویه
و حفظ بعضی از آن **اصلاح دبق** بعد از انکه دانه آنرا بیرون کرده باشند در هاون با قدری روغن زیتون
و امثال آن مخلوط نموده سایر ادویه را اضافه نمایند و باین دستور است اصلاح مجموع ادویه شیره دار چسبنده
و هرگاه با دوائی آنرا ترکیب کنند مغزها داشته باشد با مغزها بکوبند و بهترین مغزها جهة دبق مغز دانه بید انجیر است
اصلاح بلادر باید بلادر را قطع نموده بر انبر آهنی بسیار گرم آنرا بیفشارند تا عسل آن جدا شود و با روغن
گردکان یا روغن گاو بجوشانند و استعمال کنند و در دواء السنه و غیره که پوست بلادر داخل میشود باید
جهة اخراج عسل آن مبالغه نموده دست را بروغن گردکان چرب کنند تا دست را جراحت نکند **اصلاح مازریون**
تازه برگ و ورق آنرا دو شبانروز در سرکه خیسانیده سرکه را تغییر دهند تا سه مرتبه بعد از آن با آب شسته در سایه
خشک کرده و در حین استعمال در سحق مبالغه نباید کرد و با کتیرا و روغن بادام شیرین استعمال نمایند **اصلاح**
شبرم باید بکوبیده یکشبانروز در شیر خیسانیده و در عرض آن سه بار شیر را تغییر داده خشک نمود و هرگاه
جهة اورام و سدد احشا و ماء اصفر و اسهال بلغم و سودا استعمال نمایند بعد از پرورش بشیر سه روز دیگر
در آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب رازیانه بخیسانند و خشک کنند و با قوابض صرف استعمال آن جایز نیست
اصلاح ادویه جهة نشاط مانند بیخ شیبی (?) و بیخ شوکران و امثال آن که در غایت یبوست و با سمیت باشند
باید بعد از نیمکوب کردن سه شبانروز در شیر خیسانیده و مکرر تجدید شیر نمود پس خشک کرده در روغن
بادام و روغن تخم کدو و روغن پسته یکهفته پرورده و اگر آنچیز حار باشد در روغنهای سرد و بارد را در روغنهای
حار پرورده کنند و با مغزهای مناسب مخلوط نمایند **طریق دیگر** که معمول حقیر است و بغایله مشاهده نموده

آنست که ادویه مکیفه را بعد از انکه دو سه روز در آب یا عرقهای مناسب خیسانیده باشند بجوشانند و آب
آنرا جهة معاجین با عسل بجوشانند تا بقوام رسیده ادویه آن معجون را با آن بسرشند و هرگاه در حبوب استعمال
کنند باید با بعضی از ادویه آن که از جوشیدن رفع قوت آن نگردد بجوشانند تا تمام آبها را جذب کند آنگاه
با سایر ادویه سرشته حب سازند **دستور حفظ زهره حیوانات** که تازه بماند باید محل قطع و مجرای آنرا بخیاطه محکم
بست و در شیشه که عسل آنرا بپوشاند انداخته نگاه داشت **دستور حفظ پیه و مغزهای حیوانات** که متعفن نگردد باید
بعسل چند روز انداخت بعد از آن شسته خشک کرده در لته پیچیده در سایه آویخت و بدستور هرگاه در ظروف
قلعی ضبط کنند متعفن نگردد **دستور حفظ سایر ادویه** بعضی را باهم جمع باید نمود تا موجب بقای آن باشد مثل کافور
و فلفل و براده آهن و یا آهن ربا و تخم مرغ با نمک و ساذج با زنجبیل و معدنیه را با غیر جنس آن نباید جمع نمود
و عصارات و صموغ را در ظرف قلعی و نقره نگاه و عرقها و میاه حاره را در شیشه ضبط کنند یا در ظرف مزجج
و مجموع اوراق و بیخها و گلها را از جای نمناک و آفتاب تند دور باید داشت و ظرف قلعی جهة روغنها و
اکثر ادویه مفرده و مرکبه بهتر است **طریق دویم** در دستور استعمال بعضی از ادویه **طریق استعمال چوب چینی**
و آن بچندین نهج است یکی با تعریق و در امراض مزمنه و تحلیل ریاح و مواد غلیظه مستعمل است دیگری بطریق
قهوه و این در اکثر امزجه موافق و بی غایله است و در هیچ مزاجی مضر نیست دیگری نقوع و حلوا و سفوف آنست
و هر یک مذکور میشود و مخفی نماند که آنچه بتجربه رسیده است دوای مفردی در هیچ باب بنفع چوب چینی مشاهده
نگشته چه حقیر ندیده که قسمی از اقسام آن موافق حالی از احوال نباشد و اینکه در بعضی مزاج و برخی امراض
مضر دانسته اند از عدم مراعات نهج مناسب آن علت خواهد بود چه نحفا و محرور المزاج را تعریق و استعمال
شیرینیها و ادویه حاره مضر است و مبرود را تبرید و کثرت آب با قلت مقدار چوب چینی و صاحب سدد احشا را
اجرام او نخوردن نمک از دو جهت پسندیده نیست چه ترک عادت غیر مضاده و اعتیاد بغیر معتاد مثل شیرینی
و ادویه حاره بافراط را لازم دارد پس اگر امراض مزمنه باشد ترک نمک اولی است و الا تقلیل باید نمود
و اما دستور استعمال آن با تعریق چنانست که بعد از تنقیه بدن هر روز هشت مثقال تا ده مثقال آنرا آسیا در
باریک ورق کرده با یکمن و نیم بوزن شاه آب که هزار و هشتصد مثقال باشد در دیک سنگ یا سفال یا مس بسیار
قلعی که دهن آنرا بخمیر گرفته باشند با آتش نرم بجوشانند تا بنصف رسد پس بر روی کرسی نشسته اطراف
خود را بلحاف پوشیده دیک را در زیر کرسی دهن بگشایند تا بخار آن ببدن برسد و محل تنفس باید بیرون لحاف
باشد تا باعث غشی و خفقان و کرب نگردد و دو سه پیاله از آب آن در آنوقت بهمان گرمی بنوشند پس خود را بلباس
پیچیده استراحت کنند تا عرق و خشک شود و احتیاط از هوا بسیار باید نمود و مجموع آب چینی را در عرض شبانروز
صرف کنند بعضی را گرم با نبات و بی نبات و قدری را سرد بجای آب چند روز باید عرق بید مشک و گلاب و عرق
گاوزبان و عرق رازیانه بحسب مزاج بنوشند و قبل از یکهفته البته آب نباید خورد و بحمام نباید رفت و در

اثنای خوردن چینی بجهة ضرورتی حمام جایز است بشرط سرعت خروج و هرچند ایام نخوردن آب زیاده باشد
بهتر است و در تفریق مراعات بنیه و حالات شرطست بعضی را هر روز جایز است و بعضی را وقتی دون وقتی
و هرگاه علت در عضوی بوده باشد و شامل تمام بدن نباشد هر روز همان عضو را به بخار چینی بدارند و چون
خواهند که معلوم کنند که آب بنصف رسیده است یا نه باید ثقبهٔ در وسط سرپوش دیک کرده بخمیر مسدود کنند
و نصف آب مقرر را با چوب چینی در دیک ریخته چوب باریکی را اندازه کرفته موضع اندازه را لتّه پیچیده بعد
از آن نصف دیکر آب را بریزند و بعد از جوشیدن بقدری که وقت امتحان رسد آن چوب را از ثقبهٔ سرپوش
فرو برده ملاحظهٔ موضع لتّه پیچیده نموده از رطوبت و عدم رطوبت لتّه مشخص سازند و بتجربه رسیده که
چون یکی شاهی هیمهٔ خشک را بقدر چراغی بسوزانند آب بنصف میرسد و باید هر روز یکچوب چینی را از لای و
درد مطبوخ سابق آن پاک کرده هرگاه مضمحل نشده و رنکش سیاه نکشته باشد اضافهٔ چوب چینی لاحق نمایند
که باعث قوّت آن میکردد و بعضی فرموده اند که باید یکبار جوشیده آنرا هر روز خشک کرده بار دیکر بدستور
سابق جوشانیده بنوشند و باعتقاد حقیر اکر آنرا بعد از فراغ خوردن چوب چینی بجوشانند و بجای آب و
عرقها مدتی بنوشند در بعضی امراض مستحکمه بغایت نافع و بهتر از کلاب و سایر عرقها است و مدّت پرهیز
اقل آن دو ماه و اکثر یکسال و متوسط ششماه باید و در ایام پرهیز اجتناب از لبنیات سوای روغن و از
جمیع ترشیها و سبزیها و میوهای تازه لازمست و شیرینی بافراط نیز خوب نیست و تا چهل یوم جماع نباید
کرد و اعراض نفسانی مثل هم و غم و غضب مفرط بغایت مضرّ است و آنچه بخاطر فاتر میرسد آنست که پرهیز باید
موافق علت و مزاج باشد چه محرور المزاج را شربت انار رین و بعضی از بقول بارده و ترشیهای خفیفه اداده و اصلا
ضرری مشاهده نموده بلکه باعث تعدیل کشته و بهترین اوقات استعمال آن مبرود المزاج را فصل بهار و
محرورا را اواسط پاییز است و سایر خواص و احوال چوب چینی در مفردات مذکور شد دستور آشامیدن چینی
بطریق قهوه چوشانیدن آن بوجهی است که مذکور شد و مقدار آن تا هفت مثقال کافی است و آب آن تا
نهصد مثقال که بنصف برسد و هیمه تا پنج چهار یک تبریز آبرا بنصف میرساند و شروط بدستوریست که مذکور
کردید از نخوردن آب و نرفتن حمام و نکردن جماع و امثال آن و در این دستور اصلا ضرری در هیچ مزاج
مظنون نمیکردد و قلّهٔ مقدار و کثرت آن و کمی و زیادتی آب بحسب مزاج و مرض علّتی متفاوتست و کلیه باید
در ایام شرب آن آب اصلا نخورند پس اکر آب زیاده میل شود زیاده باید کرد و اکر کمتر خواهش کنند هیمه را
زیاده بسوزانند تا آب کمتر از نصف بماند و قوّتش قویتر کردد و اکر مطلب کمی قوّت و کثرت شرب باشد کمتر
بجوشانند تا آب بیشتر بماند و قوّتش کمتر باشد و این قاعدهٔ عظیمی است بجهة توافق امزجه دستور نقوع
چینی که جهة محرور المزاج و خفقان و ناقهین و تقویت اعضا و قوی و امزجهٔ اطفال نافعست و در فصل
کرمی هوا موافق چوب چینی را از یکمثقال تا هشت مثقال باید سوهان نمود و در عرقهای مناسبه و ادویهٔ موافقه
سر شبانروزه

سر شبانروز در شیشه و امثال آن خیسانید و مکرر بر هم زده پس صاف نموده نوشید هرگاه جهة خفقانها
و امزجه و امراض حارّه باشد با صندل سفید و کشنیز خشک و کل سرخ با لسان الثور بقدر چینی در کلاب یا عرق
نیلوفر یا عرق بیدمشک و عرق کاوزبان از چهل و پنج مثقال تا نود مثقال بخیسانند و هرگاه جهة مبرود
المزاج باشد با عود و بادرنجبویه و زرنباد و امثال آن در عرق رازیانه و عرق بهار و عرق اذخر و مانند آن
باید خیسانید و با اشربهٔ مناسبه در هر امری بنوشند و همچنین هرگاه بجهة علت عضوی دهند با دوای مناسب
آن عضو بخیسانند و هرچه بعد از سه روز صاف کرده باشند جرم آنرا در آب یا عرق مناسب بقدر ضرورت
خیسانیده بجای آب در ایام شرب نقوع بنوشند و قدر چینی بجهة اطفال از یکمثقال تا چهار مثقال و غیر اطفال
از چهار مثقال تا هشت مثقال دستور استعمال حلوای چینی چوب چینی را از ماهیچه گذرانیده با نشاسته
یا شیرهٔ برنج و شکر و روغن تازه حلوا ترتیب دهند و اکر تسخین مطلب باشد دارچینی و زرنباد و تخم فرنجمشک
و امثال آن قدری اضافه کنند و باید از جرم چینی قدر هر شربتی زیاده از سه مثقال نباشد و استعمال جرم آن
جهة صاحب سدّهٔ احشا مضرّ است و نفعی که در چینی متصوّر است با آب آنست و اسب آنست که قدری معتدبه
آنرا کوبیده سه روز خیسانیده بجوشانند و حلوا را با آب آن ترتیب دهند و در معاجین عسل آن معجون را با آب
آن بقوام آورده جرم آنرا استعمال نمایند و حقیر مشاهده نموده که جمعی بجهة نفع عاجل از جرم آن استعمال نموده
بقدری منتفع شدند اما از احداث سدّه غافل و بعد از مدتی بنکال آن رسیدند و سفوف آن بجهة رطوبت
مفرط معده و اسهال بلغم نافعست دستور آشامیدن عشبه در تشخیصات مذکور شد که عشبة النار
یاسمین بریست و چون مغربی آن قویتر است لهذا در این زمان آشامیدن آن قسم بطریق مخصوص متعارف
شده است و یاسمین برّی این بلاد نیز همین اثر دارد اما بآن مرتبه نیست موافق بارد المزاج و مرطوبین و جهة
امراض بارده نافع و مضرّ محرورین است و طریق استعمال آنکه هر روز پنج مثقال را بقدر جوی ریزه کرده با کلاب و
عرق بیدمشک و عرق رازیانه هر یک نود مثقال یکشب خیسانیده بطریق چوب چینی بجوشانند تا آبها بثلث رسد
پس صاف نموده سه حصه کرده صبح و ظهر و شام با قدری نبات نیم کرم کرده بنوشند و تا دوازده روز بهمین نهج
بیاشامند و بعضی زیاده از این تجویز کرده اند و پرهیز بدستوریست که در چوب چینی مذکور شد و اکر عضو
علیل را ببخار آن بدارند نافعست و تنقیه قبل از شروع از لوازمست و بعضی مجموع شصت مثقال آنرا جوشانیده
صاف نموده در عرض دوازده روز میدهند و بعضی قدر سه روزه را یکدفعه جوشانیده سه حصه کرده سه روز
بنوشند و حقیر را مظنون آنست که موجب فساد آن کردد و هر روز جوشانیدن را که سه روز خیسانیده باشند
بهتر میدانند و موافق قاعدهٔ کلیهٔ حکما سلف است دستور تنقیه در قسم ثانی دستورات در باب مطبوخات
مذکور شده و قواعد کلیه مجملا در آن باب مسطور است دستور آشامیدن فادزهر باید در دو ماه اوّل بهار
خورده شود و اوّل میزان نیز جایز است و تنقیه بمسهلات و مقیئات لازمست و چند روز باید نخود آب خورد

وبغذاهای لطیف اکتفا نمود وروزی که فادزهر تناول مینمایند باید معده ممتلی نباشد ودر سال اول یکدانک
فادزهر حیوانی را با ادویه که مذکور شد مخلوط نموده حب نموده سه حصه کرده سه روز بنوشند وقدری شربت نبات
باید مشک بیاشامند وهر سال قدری اضافه نمایند تا قدر آن بیک مثقال ویکمثقال ونیم برسد وبعضی تا
دو مثقال را جایز داشته اند وهر سال بقدر نیم دانک ودر مرطوب المزاج یکدانک زیاد کنند وقبل از سن
چهل سالکی جایز نیست بلکه قبل از پنجاه وپنج وشصت سالکی نباید خوردن ودو روز قبل ویکهفته بعد از
آن از جماع وحمام واعراض نفسانی وحرکات عنیفه وترشیها وسبزیها اجتناب نمایند وآسایش وتفریح
را لازم دانند وفادزهر ومروارید را بسنک سماق بسایند وباین نسخه حب بسازند طباشیر مروارید هر یک
نیم مثقال عود قماری دو دانک صندل سرخ وسفید هر یک چهار دانک مصطکی یکدانک عنبر اشهب مشک هر یک
نیم دانک ورق طلا ده عدد ورق نقره بیست عدد با نبات بقوام آورده حب بسازند ونزد حقیر اولی آنست که فادزهر
را با معاجین مناسبه ترکیب کرده کاهی بقدر حاجت تناول نمایند وشرب مقدار کثیر را در دفعه واحده باعث
احتراق مفرط اخلاط دانند والله اعلم بالصواب **دستور** استعمال ماء الجبن جهه مواد محترقه سوداوی
وحدت صفرا وتنقیه کرده وتفتیح مراره وسده واسهال نمودن مواد محترقه وترطیب اعضا وامراض سوداوی
مستعمل است بر نهج زاغ چشم واکر از ولادت آن بکماه کذشته باشد تعلیف باسفناج وکاهو وشاه تره و
خبازی وقصیل وبقول بارده کرده هر روز صد وهشتاد مثقال شیر آنرا که دو رطل باشد در دیک پاکی جوشانیده
در اثنای جوشیدن پانزده مثقال سکنجبین ساده ویکمثقال سرکه در آن ریخته با چوب انجیر که پوست از آن
باز کرده باشند برهم زنند تا شیر بریده شود انکاه از بنیه صاف نموده شب در جایی بکذارند که ته نشین کردد
روز دیکر نود مثقال صاف آنرا با سکنجبین افتیمونی از ده مثقال تا پانزده مثقال مخلوط کرده سه حصه نموده
نیم کرم به دفعه بنوشند وفاصله مابین هر دفعه نیمساعت باید تا یکساعت وغذا را بعد از چهار ساعت
تناول نمایند وسفوف سوداکه در باب سفوفات مذکور است در امراض سوداوی هر روز با آن استعمال نمایند
ودر دفع سده وامراض صفراوی با ادویه مناسبه آن وبعد از هر سه چهار روز حبوب مسهله موافقه بنوشند
ودر روز مسهل وروز قبل آن نخوداب وسایر ایام قیمه شوربا وشله پلاو وامثال آن تناول نمایند وبعضی از
اطبا را دستور آنست که بعد از صاف کردن ماء الجبن با نیم مثقال نمک جوشانیده کف کرفته استعمال نمایند
وبجهة ته نشین شب نباید کذاشت ودستور اول بهتر است وسکنجبین افتیمونی در باب اشربه مذکور است
وهرکاه جهة امراض صفراوی وسده استعمال کنند بجای سکنجبین افتیمونی سکنجبین بزوری بارده ومعتدله
باید کرد واجتناب از لبنیات وغذاهای غلیظ ومبخره وحلویات وترشیهای شدید الحموضه لازمست وهرکاه
ترطیب محض مقصود باشد شیر را با پنیر مایه دلمه ترتیب داده آب آنرا بدون جوشانیدن با اشربه موافقه بنوشند
وهرکاه شیر بهم نرسد از شیر کاو نیز جایز دانسته اند وهرکاه افتیمونی با تمر هندی بالسویه در ماء الجبن

خیسانیده بنوشند در اسهال سودا بی بدیلست **دستور** آشامیدن شیر شتر وشیر الاغ در تشخیصات در
طی ذکر لبن مجملا مذکور شد وشیر شتر در استسقای زقی وطبلی با بول آن بغایت نافع ومسهل زرداب و
مفتح سده جکر وسپرز ورافع ضیق النفس بارده است ونزد جمعی در حارة آن نیز بی بدیل است وچون با
قرصها واشربه بارده ومعتدله بنوشند اول ربع رطل بیاشامند ودر هر روز ده درهم اضافه نمایند تا
بحدی که بطبع کران نیاید زیاده کنند تا تجاوز از یکرطل کرده بدو رطل رسد وهرکاه طبع مجتنب نباشد تا
بقدر نیم وزن شیر بول شتر مخلوط باید کرد ومادامی که بول صاحب اعراض بقدر شیر وزیاده از آن دفع شود
وزود منحدر کردد واطلاق فرماید ودر آروغ شیر طعم شیر ظاهر نکردد ودر معده ترش نشود علامت موافقت
وعدم تجبن است وچون تجبن ظاهر کردد ترک باید کرد وجهة رفع تجبن دو دانک سکبینج تناول نمایند واکر
احتصار غذا وآب بآن کنند وغذای دیکر وآب نخورند بهتر است واکر اطلاق زیاده کند وباعث ضعف شود
یکروز بنوشند ودو روز ترک کنند ومقویات قابضه مثل مصطکی وسنبل وقرص زرشک قابض وامثال
آن اضافه نمایند وتعلیف شتر بجهة تبرید کاسنی وآرد جو وبقل وکشوث وامثال آن نمایند وبجهة تسخین قاقلی که
شور نامند وکنکر ودرمنه وکرفس ورازیانه وشبت ومانند آن **دستور** آشامیدن آب شاهتره هرکاه جهة
مواد سوداوی باشد با سکنجبین افتیمونی وحبوب موافقه آن بنوشند وجهة تفتیح سده وتصفیه خون
با سکنجبین بزوری وساده وشربت عناب وامثال آن استعمال کنند وترنجبین وشیرخشت وفلوس
خیارشنبر وکلقند آفتابی ومربای بنفشه بحسب حاجت در هر صورتی اضافه کنند شاهتره را باید کوبید آب
آنرا صاف نمایند وبا قدری پوست هلیله زرد جهة دفع ضرر بسپرز یکشب کذاشته روز دیکر صاف آنرا بقدر
سی مثقال تا شصت وپنج مثقال با ادویه مذکوره بنوشند وحبوب مسهله را قبل از آن بدو ساعت میل کنند
واکر خواهند اجزای مسهله را مثل هلیلجات وافتیمون وتربد وغاریقون وامثال آن شب در آب آن خیسانیده
صاف نموده بنوشند غذا نخوداب وآش جو باشکر یا با تمر بحسب حاجت تناول نمایند **دستور** آشامیدن آب
کاسنی جهة تبهای دموی وصفراوی وتفتیح سده جکر وعروق باید بدستور شاهتره آب برک آنرا نشسته
کرفته چه شستن قوت آنرا کم میکند وشب کذاشته روز دیکر صاف آنرا از چهل وپنج مثقال تا هفتاد مثقال
با ترنجبین وشیرخشت واشربه مناسبه آشامید وبجهة تفتیح ادویه مفتحه مثل سکنجبین بزوری وساده و
وبجهة اخراج صفرا ادویه مسهله هلیلجات اضافه کنند صاحب سعال را آب کاسنی مضر است وهرکاه برک
کاسنی بهم نرسد وتبرید مطلب نباشد پوست بیخ تازه آنرا مثل خیاطه ریزه کرده تا بیست مثقال آنرا در عرق کاسنی
وامثال آن خیسانیده با ادویه مزبوره بنوشند وچون آب کاسنی تازه را جوشانیده کف کرفته با کلقند و
سکنجبین بنوشند جهة تب ربع که از احتراق صفرا باشد مجربست **دستور** آشامیدن آب برک بیده که
معمول قدما است وجهة مواد بلغمی وصفراوی وسوداوی ودموی وتفتیح سده وتقویه معده وآلات تنفس

نافع دانسته اند و بهتر از آب کاسنی و آب شاه تره در مواد مرکبه است و صاحب سرفه را نیز نافعست و حقیر
در اکثر مواد تجربه نموده برگ بید را کوبیده و آب آنرا شب گذاشته روز دیگر از بیست مثقال تا سی مثقال آنرا با
خمس آن شکر بنوشند **دستور** آشامیدن آب کدوه جهت تبهای دموی و صفراوی و اخلاط محترقه
و سرفه حاره و ترطیب مزاج و دفع عطش نافعست کدو را بخمیر آرد جو گرفته شب در تنور یا تون بگذارند و روز
دیگر تر کدو را سوراخ کرده افشرده آب آنرا بگیرند و از چهل و پنج مثقال تا نود مثقال آنرا با ترنجبین و شیرخشت
و فلوس خیارشنبر و گلقند آفتابی و سکنجبین و تمر هندی و هلیلجات و امثال آن بحسب احتیاج بنوشند
و چون از جهت لطافت در امزجه که صفرای محترقه بسیار غالب باشد مستحیل بصفرا میگردد بناء علیه در آنچنان
مزاج با مسکنات و ترشیها باید استعمال نمود **دستور** آشامیدن آب خیاره که در منافع مانند آب کدو است
و مستحیل بصفرا نمیشود خیار تازه را بدستور آب کدو بعمل آورند و آب خیار رسیده زرد و ترش شده را تا هفتاد
مثقال جهت اطفاء حرارت خون و صفرا به تنهائی و با شکر و اشربه مناسبه بنوشند و جهت اسهال نمودن با ادویه
مناسبه آن **دستور** آشامیدن کشوث که در اصفهان متعارفست و آن قسمی از شربت دینار و سرکه دار آن
قسمی از سکنجبین بزوری است و جهت تقویت معده و جگر و رحم و دفع استسقا و جهت سده احشا و تبهای مرکبه
بغایت نافعست و نسخه معمول مرحوم حکیم محمد شفیع اصفهانی که حقیر نیز تجربه نموده تحریر می یابد پوست بیخ
رازیانه انیسون تخم کاسنی بیخ کاسنی رازیانه تخم خیار تخم خیارزه که بلغت اصفهانی تخم کلوه نامند کشوث گل
کشوث تخم خربزه کرمک از هر یک سه مثقال بغیر تخم کشوث و گل آن سایر اجزا را نیمکوب کرده در آب بخیسانند و
روز دیگر جوشانیده آب آنرا با شکر نود مثقال بقوام آورند و هر روز ده مثقال آنرا با شیره تخم خربزه و تخم
کاسنی و امثال آن بنوشند و بعد از هر دو سه یوم مسهل موافق علت خصوصا حبوب مسهله تناول نمایند و در ایام
شرب این شربت و چند یوم بعد از این از برنج و نان اجتناب را واجب دانند و هر گاه جهت مبرود المزاج باشد تخم
کرفس سه مثقال اضافه اجزا کنند و با شیره رازیانه و امثال آن بنوشند و هر گاه با سرکه ترتیب دهند اجزا را در
نود مثقال سرکه و صد و هشتاد مثقال آب خیسانیده بجوشانند تا بثلث رسد پس با شکر بقوام آورند و هر گاه
با قرصهای مناسبه استعمال نمایند اسرع التاثیر است **طریق سیم** در گرفتن عرقها و آبها و روغنها **دستور**
گرفتن عرق گوگرد که اهل صناعت ماء العروس نامند در غایت حرارت و یبوست و مفرح اعضا و شدید النفوذ
و ملطف و جالی و مفتح و جهت مبرودین و مرطوبین نافع و در تحلیل و تلطیف فلزات قوی الاثر است قندیل شیشه
دامن فراخ باینصورت که چراغدان محاذی لب آن باشد معکوس نصب نمایند و در زیر چراغدان ظرفی بگذارند
که قطر آن زیاده از قطر دهن قندیل باشد تا هر عرقی که از لب قندیل بچکد در آن ظرف رود و آن ظرف باید چینی
یا مزجج باشد و قندیل را باید اندک منحرف بیاویزند تا از یکطرف آن عرق بچکد و در چراغدان بجای پیه گوگرد
فارسی یا گوگرد شفاف کرده بر افروزند تا دود گوگرد در قندیل پیچیده مستحیل بعرق گردد و میباید شعله آن



بیرون

بیرون قندیل نرسد و پیوسته گوگرد در چراغدان کنند که منطفی نگردد و از هوا محافظت تمام باید نمود که از
خارج داخل قندیل نشود و قندیل را اصلا حرکت نباید داد و ما بین پایه چراغدان و ظرف تحت آن چیزی باید
گذاشت که پایه آن بعرق جمع گشته ملاقات نماید مثل سنگ صلب و شیشه و نعلبکی چینی که منکوس گذارند
و هر گاه قندیل شیشه بهم نرسد کاسه چینی را نیز میتوان تعبیه نمود و اگر قندیل ضخامت نداشته باشد و تاب شعله
نیاورد بیرون آنرا بگل حکمت باید گرفت و چون عرق مجتمع مخلوط بدوده میگردد هر گاه خواهند که رفع سیاهی
آن شود عرق مزبور را در قرع کوچکی موافق مقدار عرق که ثلث و ربع آنرا مملو سازد باید کرد و انبیق مستحکم
نموده با آتش خاکستردار بسیار نرمی تقطیر کنند و این از تصرفات حقیر است **دستور** گرفتن عرقی که مسمی است
بماء الحیوه از مخترعات حقیر است و در جمیع منافع بهتر از شرابست و مسکر نیست چه در ترکیب آن مراعات بلیغ
شده که مانند شراب تغذیه و تقویت باه و تقویت اعضاء رئیسه و قوه هاضمه و سایر قوتهای طبیعی و حیوانی
و نفسانی نماید و با قوه تریاقیه باشد و مفتح و مفرح و مدر و جالی و ملطف و منوم و مشهی و مسکن عطش
بالخاصیه در جمیع امزجه است و بحرارت و یبوست شراب نیست و در رفع اکثر علل احشا بی عدیل و قوی التاثیر است
و بر دانایان امزجه و خواص ادویه و قدر شناسان مقدار قربات اجزای آن و حسن ترکیب و ممتزجان ارواح لطیفه
عقاقیر از اجساد کثیفه و دانایان مصلحات شریفه ترتیب آثار مذکوره آن مخفی نخواهد بود سنجد زرد که هر یک دو
من شاه بعد از طبخ بلیغ با دو من شکر و صندل سفید رنده کرده گل سرخ گل گاوزبان بادرنجبویه رازیانه دارچینی
کبابه سعد که بترکی طپلاق گویند بهار نارنج گل سنجد هر یک صد و پنجاه مثقال برگ و پوست ترنج اگر نباشد
نارنجک شیرازی و الابرک و پوست نارنج سیصد مثقال جوزبوا و موکه ریشه والا گویند هر یک هفتاد و پنج مثقال
نیمکوب کرده اضافه نمایند سوای برگ نارنج که روزی که عرق کشند باید کوبیده مخلوط نمود مع علف هندی از
چهل مثقال تا هفتاد مثقال و مجموع آب تا شش من باید با آنچه در دیگ را جوشانند تا ترش و متعفن نشود پس
در خمی کرده هر روز مکرر بهم زنند تا مانع جوشیدن آن گردد و در هوای گرم تا هفت روز بگذارند و در هوای
سرد تا ده یوم و هر چند کم آب تر باشد قویتر میشود پس بدستور بگلاب عرق بکشند و اگر عنبر بر دهن نیچه بندند
بهتر است و روغن این عرق در غایت خوبی و عطریه مشاهده شده و چون بعد از عرق کشیدن ثفل آنرا با یکمن
و نیم شکر مخلوط نموده بعد از سه چهار یوم با اضافه پوست ترنج یا نارنج یا برگ نارنج یا نارنجک بقدر نیم من
بار دیگر عرق بکشند همان آثار بر آن مترتبست **دستور عرق چوب چینی** جهت تقویت اعضا و قوتها و تفریح و تلطیف
اخلاط غلیظه قاعده کلیه آنست که آنرا با دو مثل آن از مجموع گل گاوزبان و بادرنجبویه و گل سرخ و دارچینی
در گلاب و امثال آن سه روز در هفت مثل مجموع خیسانیده عرق بکشند و ثفل آنرا یکروز در عرق رازیانه
و عرق بهار نارنج بخیسانند و بدستور تقطیر نمایند و عرق رازیانه و بهار چهار مقابل ثفل میباید **دستور**
گرفتن عرق نمک که گرم و خشک و لطیف و محلل و ملطف و مجفف رطوبات و در ترشی و تندی کمتر از عرق

کوکردیت وجالی ومفتح ومداومت آن باعث لاغری بدنست نمك طعام را کوبیده در قرع مطین بقدر نصف آن
کرده با انبیق تقطیر نمایند وقواعد قرع وانبیق وکوره وسایر احکام آن در طریق پنجم مذکور است وماء الملح مقطر
در بعضی اعمال آن بطریق معمولست دستور گرفتن روغن آجره وخواص آن در ادویه مفرده مذکور است و بالجمله
در غایت لطافت ومحلل وجهت نزول آب وعلل بارده بسیار مفید است آجر سرخ آب ندیده را بقدر حمصی ریزه کرده در آتش
سرخ کنند ودر روغن زیتون اندازند تا روغن را جذب کند پس از روغن بیرون آورده نرم کوبیده قرع مطین را
پر کنند وکلوی قرع را بلیف خرما وامثال آن مملو سازند تا در حین منکوس کردن آجر کوبیده از قرع بیرون نیاید
وکوره دو طبقه ترتیب دهند باین صورت که وسط طبقه بالا ثقبه داشته باشد بقدری که کلوی قرع منکوس
از آن بیرون آمده قابله که در طبقه تحتانی است بدهن آن رود پس قرع را منکوس در طبقه بالا نصب کنند با
سرگین گاو وامثال آن قرع را پوشانیده آتش بهمه طرف برافروزند تا روغن از قرع بقابله چکد دستور گرفتن
روغن نی که جهت درد مفاصل والتیام زخمها بعدیل ودر امور غریبه بغایت دخیل است نی زرد شده را که تمام
خشك نشده باشد بند بند جدا کنند ودر روغن زیتون یا کنجد چند روز بگذارند تا قدری چربی اخذ کند پس بطریق
روغن آجر با قرع معکوس تقطیر نمایند دستور گرفتن روغن حبوبات مثل گندم وجو وشونیز وحلبه ونخود
وامثال آن باید بعد از کوبیدن حبوبات بدون پختن بدستور مذکور در قرع مطین کرده منکوس نصب نمود
دستور گرفتن روغن عود وصندل واخشابه بعد از آنکه اخشاب را ریزه کرده در گلاب وامثال آن مانند
روغنهایی که مقصود باشد مثل روغن بادام وپسته وبان خیسانیده باشند در قرع بدستور حملی ومنکوس
تقطیر نمایند هرگاه در آب وگلاب وامثال آن خیسانند یکشبانه روز کافیست ودر روغنها زیاده بر سه روز
باشد بهتر است وچون روغنهای مزبوره را خواهند که سیاهی وبوی دود آن زایل گردد بازاء هر رطلی یك رطل آب
صاف ویك وقیه مغز گردکان ونیم وقیه نمك که باهم سائیده باشند اضافه نموده بجوشانند تا آب بنصف رسید
پس سرد کرده روغن را از آب جدا کنند وباز بدستور عمل نمایند تا سه دفعه وزیاده بر آن دستور گرفتن روغنهای
خوشبوه مانند بنفشه وبهار نارنج وسایر گلها باید بادام را مقشر نمود وبا بنفشه وبید مشك ومانند آن در کرباس
کرباس کرده بدست مالید وبعد از جذب رطوبت بادام باید خشك نمود وباز تازه آن چیز بدستور بدست مالید
وتکرار عمل کرد تا بحدی که چون بادام را ریزه کنند اثر رنگ یا بوی آن چیز در جوف آن ظاهر گردد بعد از آن خشك
کرده بکوبند واندك آب پاشیده گرم کرده بفشارند تا روغن جدا شود هرگاه با گل سرخ بدستور این عمل نمایند
بغایت روغن آن معطر شود وهمچنین با صندل وامثال آن بترتیب میتوان داد وبجای بادام کنجد مقشر وپسته وفندق
وامثال آن میتوان کرد دستور گرفتن روغن عنبر وحب لبان که بفارسی حب لبه گویند وروغن مصطکی وجل
جمیع صموغ وآن بقدر مضاعف میشود وآن عبارتست از دو پیاله که یکی آب داشته باشد وبر روی آتش باشد
تا آب در آن جوشد ودیگری در میان آب بوده دوای مقصود را داشته باشد تا از حرارت آب جوشناك آن دوا

در روغن

در روغنی که در آن پیاله است حل شود همچنین است حل زفت ومومیائی وامثال آن پس عنبر وامثال آن را ریزه
کرده با روغنی که خواهند مخلوط نموده در پیاله چینی ومانند آن گذاشته پیاله را در آب جوشناك گذارند
وبهم زنند تا تمام حل گردد وهرگاه حل نفت وسیلان عنبر وزفت وغیره مطلب باشد بدون روغن در
پیاله مضاعف گذارند تا سایل گردد دستور گرفتن روغن تخم مرغ به بدستوری است که زرده تخم مرغ
پخته را در تابه بحدی بهم زنند که قریب بسوختن شود پس افشرده روغن بگیرند وطریقی که بقرع وانبیق
گرفته میشود در طریق پنجم مذکور است دستور گرفتن روغن گوگرده جهت درد مفاصل ومواد بارده نافع
ومحلل وملطف قوی است وصابغ سطح ظاهر است وبلون رابع وگویند در اعمال طریق پنجم دخلی عظیم دارد گوگرد
صاف شفافه را نرم سائیده ودر قدح مطین کرده بر روی آتش نرمی گذاشته بشیر تازه تسقیه کنند تا دو چندان
یا سه چندان آنرا جذب کند پس در کفچه آهنی لوله دار کرده بلا فروزند واندك کج نگاهدارند تا روغن از لوله کفچه
داخل ظرف دیگر گردد وباید بعد از برافروختن گوگرد کفچه را در روی شعله بدارند تا آسان بچکد عرق فتنه
جهت تحلیل ریاح وتقویت اعضای رئیسه ومعده نافع واز عطریات مشهور است بهار سنجد بهار نارنج
نارنجك دواله صندل سفید ریشه والاجن لبه سنبل الطیب پنج سنبل سعد که طپلاق گویند عود قماری
میعه سائله بهار انگور علف هندی سوسنبر پوست نافه مشك بقدر یکه مقدور باشد در عرق بهار وگلاب
وعرق صندل وامثال آن بقدری که چهار انگشت بر سر آید خیسانیده عرق بکشند وبر دهن پیچه عنبر ببندند
وبر قابله مشك قدری بپاشند دستور گرفتن تیزاب فاروقی که مستعمل ضرابیانست وجدا کننده طلا
ونقره است که باهم مخلوط شده باشند چون کداخته در آن ریزند باید سرچیدان مغشوش باشد ودر زجاج مطین
با آتش نرم بجوشانند پس قطعه مس در آن اندازند نقره از طلا جدا شده بر بالا آمده بر مس ملصق میگردد وطلای
خالص ته نشین میشود ودر امور معالجات جهت بردن گوشت زیاده وبهق وحکه وجرب وغیر متقرح ودفع آثار
جلد مستعمل است ودر بعضی اعمال طریق پنجم بغایت مؤثر دانسته اند زاج لاری که زاج سیاه گویند وآن چون اشیا
را سیاه میکند از این جهت باین اسم میخوانند والا رنگ آن مایل بزردی وسبزی وبعضی سرخ است دو جزء آنرا
با یك جزء شوره صاف بسیار سائیده بقرع مطین وانبیق تقطیر کنند ویا در دیك ریگ وخاکستر با قرع غیر مطین
بعمل آورند وگویند چون در قرع دیق ریخته از این آب بقدر ثلث قرع اضافه نمایند وتقطیر کنند دیق را مکلس
میسازد ومجربست دهن الشعر ودستور گرفتن آن در غایت جلا وانصباغ ومفتح ومحلل وبغایت سریع
النفوذ وجهت رویانیدن موی نافع ودر اصلاح معادن وثبات ارواح بعدیل دانسته اند وطریق اخذ آنرا
مختلف بیان نموده اند وحقیر دو قسم آنرا که مسحوق ودیگری محلولست ایراد نمود اما مسحوق را دستور آنست که
موی سر جوانان را با صابون واشنان شسته واز چرك پاك سازند وبآب سرد تطهیر دهند وبعد از خشکی
بمقراض بسیار ریزه کنند که شبیه بابریشم مقرض گردد ویکجزء آنرا با یکجزء کبریت صافه زرد ویکجزء شنجرف

سحق بلیغ بر روی سنگ صلایه نموده با عرق کوکرد نمناک ساخته با قرع انبیق تقطیر نموده مقطر را تا سه بار و یا
ثقل آن سایید تقطیر نمایند تا برنگ عقیق مشاهده کرده پس مقطر و ثقل هر یک را با نحاء شتی استعمال نمایند و
بعضی تقطیر آنرا تا هفت بار فرموده اند دستور دهن المغیث که از محلول آن گرفته میشود آهک آب ندیده
صد و بیست مثقال با ملح القلی دو چندان آن سایید در یکهزار و صد مثقال آب بهفت دفعه بریزند و در
آفتاب یا خاکستر کرم بگذارند و بعد از هر دوازده ساعت بحر علقه صاف نموده حصهٔ دیگر را بریزند و هر حصه
پنجاه و سه مثقالست انگاه در نهایت احتیاط بجر علقه صاف کنند که اصلا جرم در آن نماند و این آب مسمی
بماء الراس است پس از شعر مقرض مغسول و کلس البیض و نوشادر مصعد آفتابی بالتسویه با همدیگر بسایند و بسوزند
اشیاء ثلثه از آن آب اضافه کرده در شیشه جای داده سر شیشه را با گچ استحکام فرموده سه هفته در سرگین تازهٔ
اسب دفن کنند تا اجزای شعر حل گشته اثری از شعر نماند بعد از آن بدستور معمول تقطیر نمایند و بعضی تکرار
تقطیر را با ثقل آن موثر دانسته اند و اقل تکرار سه مرتبه است و اکثر هفت بار و ترتیب ملح القلی و امثال آن
در طریق پنجم مذکور است طریق چهارم در ساختن گل حکمت و اد و بیه مصنوعه صفت گل حکمت که جهة
استحکام ظروف که تاب آتش آرند گل کوزه گری را خاک رست گویند باید از ریگ پاک کرده در آب حل کنند تا رقیق
القوام گردد و این اجزا را نصف گل اضافه نموده تا سه چهار روز مکرر برهم زنند آجر کوبیدهٔ پخته سرگین پختهٔ
اسب خبث الحدید پخته گل خطمی موی بمقراض کرده با آب نمک تر سازند نسخهٔ دیگر که مؤلف تذکره بهترین اقسام
دانسته است موی مقرض نمک طعام دقاق خطمی خبث الحدید پوست تخم مرغ مکلس هر یک یکجزء گل پاکیزه دو جزء
نسخهٔ دیگر که وجیز و کثیر التاثیر است و مکرر بتجربه رسیده خاک کوزه گری را با قدری کاه کوبیده و نمک مسحوق
و خاکستر پخته با آب خمیر کرده استعمال نمایند صاروج الحکمه جهة شد و وصل و غیره بغایت مستحکم است و مؤلف
کتاب هیکل که حاکم باقه باشد مستحکم ترین چیزها دانسته است خبث الحدید و گچ را با المناصفه با خون گوسفند
سرشته استعمال نمایند و حقیر بجای خون گوسفند سفیدی تخم مرغ و گاهی آب سریش کرده و گاهی شیر و بغایت مستحکم
مشاهده نموده است و در شد و وصل قدحین و قرع و انبیق نمک مسحوق با سفیدی تخم مرغ و گچ پخته با آب سریش و
بدستور با سفیدی تخم مرغ بسیار آزموده است و بدستور آهک آب ندیده با زرده تخم مرغ مستحکم ترین اشیاست
خصوصا چون آهک را با قدری پنبه کهنه نرم کوبیده باشند و بجای سفیدی تخم مرغ و زردهٔ آن شیر در جمیع
مذکورات بدل میشود و سریشم پنیر در اتصال چینی شکسته و غیره مکسورات از احجار و زجاج و غیرها بهتر است
که هرگاه صدمه بآن چیز رسد موضع دیگر شکسته مکان موصول بآن منکسر نمیگردد عمل شنجرف زیبق پاک
هشت جزء کوکرد دو جزء باهم سایید در شیشه مطین بطین الحکمه که سه مرتبه مطین کرده باشند بقدری که
نصف شیشه را مملو کند باید کرد و دهن شیشه را بصاروج الحکمه دو سه مرتبه مسدود نموده بعد از آن بگل
حکمت نیز بگیرند و در دیگ ریگ یا خاکستر تا گردن پنهان نموده آتش تندی بقدر دو شبانه روز زیاده از آن

تاریخ روز در تحت دیگ برافروزند و بعد از سرد شدن دیگ و کوره شیشه را بیرون آورند و این را شنجرف
مصری خوانند شنجرف هندی را سیماب و کوکرد مساویست و چون سی بار و زیاده از آن سحق و اعادهٔ آتش
کنند و در هر دفعه زمان آتش را بقدری بیفزایند تا بچهار پنج روز رسد ثابت گردد و از اسرار مکتومه است
شنجرف رومی سیماب دوازده جزء کوکرد هشت جزء باهم بسایند و پنج جزء زرنیخ سرخ اضافه نمایند و
بدستوری که مذکور شد معمول دارند شنجرف رمانی سیماب را با مثل آن راسخت ساییده بدستور بعمل
آورند عمل زنجار اصل آن از مس و سرکه است که صفایح مس را در سرکهٔ تند گذارند و با کدیگر بسایند تا بتدریج
مس از تندی سرکه حل گردد و باز صفایح را سرکه پاشیده در مکان نمناک دفن کنند زنجار الصناعه یکجزء برادهٔ
مس را با شب یمانی و بورهٔ سرخ و نمک بالتسویه بقدر عشر آن پیوسته در ظرف مس با سرکهٔ تند بسایند و هر چند
خشک شود باز با سرکه تر کنند قسم دیگر که الطف اقسامست راسخت مغسول را با مثل آن نوشادر مصعد
بسیار نرم بسایند و بعد از امتزاج قطرات سرکهٔ بسیار تند بر آن چکانیده سحق کنند تا مثل خمیر گردد پس روی
آنرا با پارچهٔ نازکی پوشیده در آفتاب خشک کنند و باز بدستور سابق با سرکه بسایند و تکرار عمل نمایند تا همه
آن زنگار گردد عمل راسخت که عبارت از مس سوخته است و روسختج نامند و یک طریق آن در فصل احراق مذکور
شد دستور دیگر انکه مس را صفایح بسیار رقیق کرده در دیگی بر روی هم چیده و بقدر عشر آن کوکرد و نمک
بالمناصفه بر صفایح و مابین آن پاشیده و دهن دیگ را مستحکم کرده یک هفته در تون بگذارند تا مجموع سوخته
سوخته شود و هرگاه زودتر خواهند باید مس را گداخته و کبریت و امثال آنرا بر آن پاشیده در سرکه تطفیه نمود
و بدستور تکرار عمل نمایند تا سوخته گردد عمل اسفیداج باحراق و تعفین میباشد اما احراق باید قلعی یا سرب
را صفایح کرده در ظرف سفالین مطین در تنور یا تون احراق نمایند و بدستور سرب را در ظرف سفال گداخته
با کفچهٔ آهن برهم زنند تا مانند خاکستر گردد پس در دیگ یا کوزهٔ سفال مطین کرده یکروز آتش در تحت آن کنند
تا سفید شود و هرگاه خوب سفید نشود باید قدری سرکهٔ کهنه بر آن بپاشند و یکهفته بگذارند و اما تعفین باید
بر صفایح قلعی و سرب انگور را با دانهٔ آن کوبیده مالیده و در ظرفی کرده در مکان نمناک گذاشت تا همهٔ آن حل گردد
یا صفحهٔ آنرا سوراخی کرده با انگور کوبیده آغشته در خم سرکه بیاویزند و دهن خم را محکم کنند که بخار سرکه دفع
نگردد و بهر چند یوم انچه از سطح ظاهر آن برخیزد باید گرفت و باز گذاشت تا همهٔ آن سفیداب گردد و در تحت
قطعات آن در خم سرکه ظرفی نصب کنند تا هر چه از آن ریخته شود در آن ظرف جمع گردد طریق دیگر انکه قلعی را
در ظرف مشبکی سفالین گذاشته آن ظرف را در ظرفی که سرکهٔ بسیار تند کرده باشند بگذارند و دهن ظرف سرکه
را بسیار مستحکم کنند که مانع نفوذ بخار باشد تا قلعی بتدریج ریزه شده از ظرف مشبک بظرف سرکه نشیند پس از
سرکه جدا کرده در آفتاب خشک نموده بسایند و هر چه در ظرف سفال باشد و ساییده نشود باز باید تکرار عمل نمود
عمل ابار و آن سرب یا کبریت سوخته است و در فصل احراق مذکور شد عمل سرنج و آن از سوختن رصاص

وهم از سفیداب محرق حاصل میکردد وطریق عمل انکه سفیداب قلعی یا قلعی وسرب را در تابۀ سفالین بر روی کورۀ
آتش نی وخاشاک کذاشته وقدری نمک بر آن پاشیده با آهن وکفچۀ آهنی برهم زنند تا سرخ شود وهرچند آتش
بیشتر دهند سرخ تر میشود وچون بعد از اندک سرخی آنرا درو یکی کرده بر روی کوره کذارند وآتش در اطراف
وتحت آن افروزند بغایت رنکین میکردد **عمل زعفران الحدید** آهن سوهان کرده را اکر در غایت رینکی باشد
باید چند بار بآب نمک شست تا سیاهی آن زایل کردد پس بآب صاف غسل داده خشک کنند وباربع آن نوشادر
سحق بلیغ کرده بر روی لته یا ظرف سفال پهن نموده در مکان نمناک دفن کنند تا در ده دوازده یوم زرد مایل
بسرخی وقابل سحق کردد **قسم دیکر** که معمول بعضی از اهل صناعتست صد مثقال برادۀ حدید را بدستور مذکور
شسته در قرع مطین کرده مساوی آن تیزاب فاروقی اندک اندک در آن ریزند وهرکاه دود از آن ظاهر کردد
اندکی بوله بچکانند تا جوش آن فرو نشیند پس انبیق را وصل کرده بآتش بسیار نرمی تقطیر نمایند وچون مجموع
تیزاب مقطر کردد آتش را تند کنند تا برادۀ مکلس وزعفرانی رنک کردد **عمل سلیمانی** که معروف بدوآء الشعث است
وبفارسی داراشکنه نامند زیبق پاک نود مثقال سم الفار هفت مثقال ونیم مبالغه در سایدن آن نموده بدستور
شنجرف تصعید در شیشۀ مطین نمایند **عمل مداد** که بفارسی مرکب کویند یکجزو مازو را کوبیده در آب خیسانیده
بجوشانند تا مهرا کردد پس صاف نموده یکجزو زاج سیاه ویکجزو دودۀ روغن تخم کتان ومساوی مجموع صمغ عربی
اضافه نموده بجوشانند تا یکسان کردد وبسیار باید برهم زد بحدی که بسیار غلیظ کردد پس بقدر احتیاج با آب
رقیق کنند واکر با مازو بجوشانند وبعد از انکه بحد لایق رسد صاف نمایند بهتر است ودودۀ روغن تخم
کتان ونفط وروغن بیدانجیر وامثال آن بدل یکدیکرند وطریق کرفتن دودها در فصل چهارم مذکور شد
وباید دودها را در کیسۀ کاغذی پهن تو بر تو کرده کیسه را خمیر کرفته در تنور خبازی یا در زیر خاکستر کرم
کذارند تا خمیر پخته شود وبحد نیمسوز رسد وچربی دوده در کاغذ نفوذ نموده خالص کردد چه با اندک
چربی مفسد مداد است **قسم دیکر** صد مثقال مازوی سبز را بسیار نرم ساییده در آب بجوشانند تا
مهرا شود وبقوام رسد وبکذارند تا نیم کرم کردد وده مثقال زاج سیاه را کوبیده در لته بسته در آن آب
بدست مالیده لته را بیندازند واز صد مثقال تا دویست مثقال صمغ عربی را در آن حل وصاف کنند وبیست
مثقال دودۀ چربی کرفته در ظرفی قطره قطره از آن در آن ریخته برهم زنند وروز در آفتاب بکذارند وهرچند
مبالغه در برهم زدن آن کنند بهتر است وقدر صمغ دوچندان مازو باشد اصوبست واکر خواهند براق
کردد دو مثقال نبات اضافه کنند **مداد دیابس** یک جزو دودۀ روغن کرفته را با دوچندان آن زاج ومازو
بوزن مجموع آن صمغ عربی بکوبند تا یکسان کردد وهرچند مبالغه در کوفتن آن کنند بهتر است ودر وقت
احتیاج قدری را در آب حل نموده استعمال کنند **عمل رامک** آملۀ مقشر یکجزو مازوی سبز نیم جزو غورۀ
خرما ربع جزو پوست انار مثل غورۀ خرما واکر غورۀ خرما نباشد خرما خارک بدل کنند پس نرم کوبیده سه روز

بر آب بجوشانند وبرهم زنند تا یکسان کردد پس زاج سفید وصمغ هر یک ثمن جزو عسل کف کرفته یکجزو ونیم
اضافه نموده قرص بسازند وعمل سک مثل رامک است بدون آمله وچون دود امک مثل اضافه نمایند
سک المسک نامند **عمل تنکار** قسمی از آنرا با بول اطفال قریب البلوغ ترتیب میدهند وطریق آنست که
بول را در ظرف مس یا دستۀ مس در آفتاب چندان برهم زنند که منعقد کردد وقسم دیکر آنکه بورۀ سرخ سه جزو
نمک طعام ونمک قلی هر یک یکجزو نرم ساییده با شیر کاومیش بجوشانند تا منعقد کردد ودر ظرف زجاج کرده
در آفتاب سرطان تا آخر سرطان بکذارند وبعضی آفتاب را شرط ندانسته اند وقسم اول از مکنونات وقسم اخیر
مشهور ومعمولست **عمل سریشم پنیر** که جوهر الصنایع نامند از خواص آن آنست که هر چیز را با آن وصل نمایند
ویا با آن بسرشند از آب وآتش منفصل نکردد واز اسرار مکتومه است پنیر تازه را ورق ورق کرده بر روی سنک
مسطحی آهک آب ندیده پخته فرش نموده اوراق را پهلوی هم بچینند بر روی اوراق نیز از آهک بپاشند بقدر یکبه
اوراق را بپوشاند وسنک مسطح دیکر بر روی آن کذاشته در روز در آفتاب باشد وباید سنک اعلی بسیار ثقیل
باشد تا دهنیۀ او بحد کمال افسرده شده مخلوط با آهک کردد پس با آب شسته بدستور فرش ولحاف از نمک
ساییده کرده یکهفته در زیر سنک بکذارند پس شسته سرخی وچربی که داشته باشد رفع کنند وچون در آفتاب
کذارند وچربی از آن ظاهر کردد باز با آب نمک وآهک بجوشانند وبحدی رسد که اصلا چربی وحمرتی در آن
نماند وکمال آن در عدم چربی وسرخی است پس مانند سرمه ساییده در شیشه ضبط کنند ودر وقت احتیاج
قدری را با آب سفیدی تخم مرغ که در شیشه بسیار برهم زده وکف آنرا کرفته باشند وقطرات بر روی سنک ریخته
تا بحدی که سنک بالا با سنک زیرین بچسبد پس قطرات آب آهک صاف بقدر روان شدن آن اضافه نمایند
وقدر آب آهک بحدی باشد که چون چیزی را با آن الصاق دهند در اندک زمانی خشک شود **عمل مرداسنک**
سرب را کداخته سنج با سرب سوخته بخورد آن دهند تا مرده وممتزج شوند ودر ظرفی کرده پس در سرکه اندازند
وآنچه خوب سوخته وممتزج شده باشد جدا نموده با جو در آب بجوشانند بحدی که جو مهرا کردد ومنشق شود
پس از جو جدا کرده با هم وزن آن نمک بسایند ودر آب خیسانیده هر روز برهم زنند وهر سه روز تغییر آب دهند
تا خوب صاف شود واجزای خام در آن نماند بعد از آن شسته استعمال کنند **طریق** سفید کردن مرداسنک
باید مرداسنک مذکور را در پشم سفید پیچیده با باقلی بجوشانند تا باقلی مهرا شود وپشم سیاه کردد وبدستور
تجدید پشم وباقلی نمایند تا مرداسنک بحد سفیدی رسد واین قسم سفید کرده آن مستعمل اطباست در قطع
رایحۀ کریهۀ زیر بغل وسایر اعضا ودر منع عرق وسایر آثار **عمل کشته** که بعربی ند نامند بخور وشرب آن
مقوی دل ودماغ وحواس ومعدل هوای وبایی ومحرک باهست کل سرخ پوست ترنج صندل سفید عود هندی
حسن لبه بالسویه نبات دو وزن همه با قلیلی مشک قرصها بسازند **برمکی** که در بخور بهتر از کشته است عود
قماری صندل سفید هر یک یکجزو وحسن لبه دو جزو ونبات دو وزن ادویه **صفت عبیر** صندل سفید سه جزو

دینه و الابیض سنبل کل سرخ سنبل الطیب پنج سوسن کبود بهار نارنج کل سنجد سعد نارنجک هریک یکجزو مشک
قدر قلیلی بسیار نرم سایده استعمال نمایند **غالیه** در باب نوزدهم دستور ثانی مذکور است و طریق پنجم مخصوص
نسخه اصلاست والسلام علی من اتبع الهدی تمت الکتاب بعون الملک الوهاب **طریق پنجم** در اصول صناعت و
امور غریبه **بدانکه** علم صناعت علمی است که بتبدیل قوای اجرام معدنی بعضی ببعضی تا حاصل شود ذهب و فضه
از سایر فلزات و آنرا کیمیا نامند و علم طلسمات که بآن دانسته شود کیفیت تمزیج قوای فاعله عالیه با مفعوله
سافله تا فعل غریب از آن حادث کردد و آنرا لیمیا نامند و هیمیا علم تسخیر است و آن معرفت احوال سبعه سیاره است
از حیثیت تصرف انسان که فواعل علوی اند در قوابل سفلی و دعوات و خواتیم و بخورات ایشان و تسخیرات روحانی
و عزایم جنیان و معرفت اقداح و منادل و مثل آن و سیمیا علم خیالات است که بآن تصرف در خیال مقید کنند
تا احداث مثالات خیالیه کند و در خارج موجود نباشد و ریمیا علم شعبدات است و آن معرفت قوای جواهر اجسام است
و مزج آن بیکدیکر تا از آن قوتی حاصل شود که از آن قوت فعل غریب صادر شود پوشیده نماند که اکسیر نزد بعضی ممتنع
الوجود است و از عالم قلب ماهیت میدانند و نزد بعضی از متبحرین علوم ممکن الحصول و از عالم تبدیل صورت نوعیه است
نه قلب ماهیت چه ذهب را با نواع فلزات صحیح المزاج دانسته اند و سایر را مریض و بجهت اصلاح علاج هر یک تدابیری
چند مقرر ساخته و تکون موش را از کلوخ مشاهده نموده اند و تصریح کرده اند که مکرر دیده ایم که نصف کلوخ را
اعضای موش صورت بسته بود و نصف دیکر بشکل خود باقی بود و شیخ الرئیس طاب ثراه در اوایل این حال نافی این
علم بوده و در اواخر رساله در حقیقت آن انشا فرموده اند و بعضی را اعتقاد آنکه جز تلیین و ترکیب صورتی ندارد و خالص
نمیتواند بود و این عمل بی دیانتانست و صاحبان معرفت از این بری اند و ظاهر آنست که این فن را اصل اصیل باشد اما
بدون زهد و قناعت و اقلال و ایصال اکثر بمستحقین و مساکین و ارتباط بنفوس قدسیه و تخلق باخلاق اولیاء الله
و اکرام مفضل بنعام جل شانه صورتی نبندد و اکر بندد بالاخره باعث بوار و هلاک آن شخص کردد چه این علم کلید
خزانه از خزاین ملک الملوک است و بندرت اکر بیکانه بارکاه عزت بر آن مطلع شود حکم دزدی دارد که کلید رباید
و عاقبت حال چنین سارقی در کاه معلوم دلهای آکاه خواهد بود و بمجرد ملاحظه نسخهای متداوله بدون استاد
ماهر پیرامون این عمل کردیدن محض سودای خام پختن است چه مدار در این فن باعمال متنوعه و افعال مشکله است
و جزئیات آن ممکن التصویر بسطیر نیست و فی الواقع اکر نسخ آن از تالیفات عالم با عمل باشد امکان ندارد که اسرار
عظیمه را بدون رمز بیان کند و رموز ایشان مختلفه است و احاطه بر جمیع آن امکان ندارد چه اکر رموز جمیع
اهل این علم بیک نسق میبود هر آینه رمز نمیبود بلکه اصطلاحی خاص بر کن صادق می آمد و اکر رساله از تالیفات
غیر عالم عامل باشد بدیهی البطلان خواهد بود بلکه شرط اعظم مشاهده اعمال مخصوصه است از صاحب آن فن
و تکرار عمل در خدمت عارف آن و اینکه این بی بضاعت با عدم اطلاع بر آن ارتکاب ترقیم اصول کلیه نموده سبب
آنست که اکثر اعمال اهل صناعت طبیبه را در بعضی اوان ضرور میشود و تدابیر بعضی از ادویه با اعمال مخصوصه

باحسن وجوه

باحسن وجوه ممکنست و چون در طی تالیف تحفة المؤمنین مطالعه اکثر رسایل معتبره این فن شده و بعضی ادویه
را تدبیر بطریق اهل این فن نموده بود بنا علیه بقدر امکان در بیان اصول کلیه و آلات مخصوصه این فن
کوشیده تا اخوان عالم امکان را بدون تحصیل کتب متعدده علم باصول و اصطلاحات این کروه حاصل کردد
و اکر طالب اعمال جزئی باشد بتحصیل عامل آن کنند و از مطالعه این مجموعه نتوانند مدعی لاف کزاف را آزموده
بفریب معرکه آرایان بساط تدلیس سرمایه معیشت خود را سوخت و این طریق مشتملست بر پنج حل و سه عقد
و خاتمه **حل اول** در بیان حجر اصطلاحی این فرقه و بعضی از اصطلاحات ایشان **حل دوم** در قواعد تقطیر
و تصعید و تکلیس و مانند آن **حل سیم** در بیان آلات مخصوصه عمل صناعت **حل چهارم** در قواعد کرفتن
بعضی از آبها و تخمیر و تبییض و سایر تدبیرات اجزا **حل پنجم** در بیان بعضی از خواص فلزات و اصلاح آن
و انچه بدان متعلق است **عقد اول** در قواعد قمریه **عقد ثانی** در قواعد شمسیه **عقد ثالث** در قواعد عمل
مروارید و اعمال متفرقه **خاتمه** در خطوط مرموزه **حل اول** در بیان بعضی از اصطلاحات اهل صناعت **حجر**
عبارتست از جزو اعظم اکسیر است و اختلاف بسیار در آن واقع شده چه هر یک از مهره این فن چیزی را در مطلق
خود جزو اعظم دانسته اند تدبیر آن نموده اند تا بحد جریان و نفوذ و انصباغ رسیده و قایم النار کشته و نزد
بعضی حجر عبارت از شعر انسانست و اکثر اهل صناعت در آن متفقند و نزد برخی عبارت از زیبق و نزد جمعی کا
از کبریتاست و بتحقیق پیوسته که تدبیر مبیض این دو اصل را اعمال تبییض و محمر را اعمال تحمیر است و شکی نیست که
هر کاه اصل بارد قایم النار و کدازنده کردد و قبول صبغ کند و اصل حار را دفع اشتعال و تسوید شود دافع علل
منطرقات میکردند لهذا بجهت اصلاح آن و ترتیب آثار مذکوره در هر یک از اهل این فن آبی و اجزائی وضع نموده اند
و طریق تدبیری بیان کرده **روح** عبارتست از اجزاء لطیفه اجسام که حامل قوت بوده نفوذ و صعود و غوص و
غیره آثار از آن آید مثل احراق و تجمید و تلیین و تصلیب و مانند آن و هر چه در آن اجزاء لطیفه بسیار غالب باشد
نزد ایشان مسمی بروحست مانند جوهر زیبق و کبریت و جوهر زرنیخ و املاح و شبوب و امثال آن **جسد**
عبارتست از اجزاء کثیفه اجسام که قابل وقوع آثار روح باشد و هر جسمی که اجزاء ارضیه بحد افراط در آن غالب باشد
مسمی بجسد است مانند منطرقات **نفس** عبارتست از جسمی که بحسب لطافت و کثافت حد وسط بوده ما به الارتباط
روح و جسد تواند شد و واسطه جریان اجزاء لطیفه ما بعد در اجزاء کثیفه قابله جسد تواند کشت **کبریت احمر**
عبارتست از اکسیر شمسی است چه در رنک سرخ میباشد و از علامات خاصه آنست **ورق شجر الطور** موی سر انسانست
اصل بارد زیبق است **اصل حار** کبریت است و اول را انثی و ثانی را ذکر نامند **قمر** کنایه از فضه است
و آنرا اول نیز کویند **عطارد** عبارتست از روی توتیا که شبه باشد و ثانی کنایه از آنست و بعضی سیماب را نیز عطارد
نامیده اند **زهره** نحاس است و ثالث عبارت از آنست **شمس** ذهبست و رابع کنایه از آن **مریخ** حدید است
و خامس نیز کویند **مشتری** قلعی است که رصاص ابیض باشد و سادس کنایه از آنست **زحل** سرب است و از سابع

مراد آنست **عقاب** نوشادر است **علم** زرنیخ است **عروس** کبریت است **املاح** عبارت از اقسام نمک معدنی
وصناعی وتنکار وشوره وبوره ونوشادر است **نوشادر افتابی** عبارت از نوشادری است که بآب سحق نموده
در آفتاب گذارند تا اجزای لطیفهٔ او صعود نموده بر اطراف ظرف نشیند **ارض** عبارت از مادهٔ اکسیر است
که سحق وتسقیه وتشویه وغیره اعمال بر آن جاری سازند **حجر اسود** موی سر است **صراف** نمک تلخ است
یمو شوره است **حد دوم در قواعد تقطیر وتصعید وامثال آن** **تقطیر** عبارت از اخراج مائیهٔ
لطیفهٔ اشیا وتصفیهٔ آن اعم از انکه بجر علقه باشد یا بدستور قرع وانبیق اما جر علقه آنست که از پشم
فتیلهٔ سستی ساخته یکطرف آنرا در ظرف مایعات گذارند وظرف دیگر را در ظرف خالی بنهجی که ظرف مایعات
بر ظرف خالی مشرف باشد تا صاف آنرا فتیله جذب کرده بظرف خالی آورد اما دستور قرع وانبیق آنست که
اجزاء مسحوقه را در قرع مطین کرده انبیق را بر آن وصل در غایت استحکام نموده بر کوره نصب کنند ولب کوره
را با قرع بگل حکمت اندوده سد منافذ شعله نمایند که بر اطراف قرع که خارج کوره باشد اثر شعله نرسد و
قرع را مایل وغیر مستقیم باید نصب نموده وآتش در زیر قرع افروخت یا انکه قرع را در دیگ خاکستر یا ریگ نصب
نمایند ودر تحت دیگ آتش افروزند در این صورت اگر قرع مطین نباشد قصوری ندارد چه ریگ وخاکستر
مانند گل حکمت مانع شکستن قرعند واز شروط تقطیر یکی آنست که انچه در قرع ریزند کمتر از نصف قرع وزیاده بر
دو ثلث آن نباشد وآتش را در آخر تند کنند ودیگر انکه مادامی که رطوبت کلی که قرع را با کوره اندوده باشند
دفع نگردد آتش نکنند وقابله را با انبوبهٔ انبیق محکم نموده قابله را در ظرفی که آب داشته باشد بگذارند تا از
تندی مقطر نشکند وعلامت انتهای تقطیر دفع بخار انبیق است ودر تقطیر مایعات حادّه باید که مایع مز بود
زیاده بر ربع قرع نباشد وآتش آن در غایت نرمی شرطست که بحد جوشیدن نرسد بلکه باید گلوی قرع در دست کسی
باشد که هر گاه شروع بجوشیدن کند از سر خاکستر گرم توان برداشت وبعد از رفع جوش باز گذاشت وطریق قرع
منکوس در باب عمل روغن آجر مذکور شد **تصعید** از شروط آن توافق قدحین است واگر لب هر دو مساوی نباشد
باید لب قدح بالا حاوی لب قدح اسفل محوی باشد در شدت وصل مبالغه باید نمود واگر در شیشه تصعید کنند
هر چند گلوی شیشه بلند تر باشد بهتر است ودر استحکام دهان آن بذل جهد باید کرد وباید کوره در بلندی وپستی
متوسط بوده دو سه زواید قریب بلب آن باشد مانند سر میخی تا تحت قدح واثال بر آن زواید نشیند وثقل قدح باعث
باز شدن شد وصل آن نگردد وشرط دیگر مراعات آتش است که بتدریج زیاده کنند وبحد افراط نرسد مگر در تصعید
زرنیخ که آتش نمودی را شرط دانسته اند چه افراط آتش باعث احتراق اکثر ارواح صاعده است ودر تصعید زیبق
شرطست که بموضع وصل قدحین شعله برسد تا موجب نفوذ آن نگردد وجمیع اهل این فن بخلاف آن ذکر کرده اند واین
سرّیست که حقیر اطلاع بر آن حاصل نموده ووجه آن ظاهر است ودر غیر زیبق اگر بموضع وصل آتش وشعله نرسد
بهتر است وباید بعد از سرد شدن کوره وقدح وصل را بگشایند واز بخار حارّهٔ آن اجتناب نمایند وشرط دیگر مبالغه

درسحق

در سحق ارضی است واگر تحت ظرف مسطح واعلی مخروطی باشد انسب است چنانکه شکل اثال محکی از آنست **تشویه**
قسمی از آن عبارت از تخنیق است ودامس نیز گویند میباید که آتش آن بحد تصعید نباشد واجزاء لطیفه
از کثیفه جدا نگردد بلکه بقدر امتزاج وطبخ نباشد مثل عمل شنجرف وقسمی از آن عبارت از تقلیه است که بعد
از سحق ارض وتسقیه بآبهای مخصوصه قدح تشویه را بگل حکمت اندوده در خاکستر گذارند وچندان سحق نمایند
که رطوبت آن بتدریج زایل گردد وشرطست که حرارت آتش بحدی باشد که ارض دود نکند وقسمی تشویه در تنور است
وقسمی در زبل وامثال آن وجمیع آنرا مراعات باید نمود که بحد تصعید نرسد **تشمیع** عبارتست از تدبیر اجزاء
اکسیر بحدیکه مانند موم بگدازد وبر روی صفحه تفته منبسط گشته دود نکند وشروط آن تکرار تسقیه وتشویه
وسحق بلیغ است بآتش معتدل **تکلیس** عبارت از سهولت تفریق اجزاء بتدابیر مخصوصه که قابل سحق ونفوذ و
سایر اعمال گردد واکثر آن بآتش میشود واختلاف شروط آن باختلاف جسم مکلس است چه بعضی محتاجند بآتش
تندی که چند روز مستمر باشد مانند قشر البیض وبعضی را احتیاج بحد افراط نیست **حل** عبارتست از سیلان
اجزاء جامده وآن بنداوت وهوای رطبه مستمره صورت پذیر است مانند حل نوشادر یا بآبهای تند مانند ماء
الفاروق وعرق کوکرد **عقد** عبارتست از جمعیت واتصال اجزا وآن ضد حل است وبه یبوست وحرارت ویا
برودت ویبوست صورت پذیر است **تعفین** عبارتست از تدفین اجزا در زبل وامثال آن وشرطست که وسعت چاه
تعفین بحدی باشد که اطراف ظرف تعفین زیاده از یکشبر حامل زبل گردد وباید بعد از هر هفته تجدید زبل کنند
ونهایت آن تا چهل روز است وباید یکروز قبل از گذاشتن ظرف تعفین چاه آنرا از زبل مملو سازند تا چاه گرم
شود وروز دیگر ظرف را بگذارند واگر دو چاه نزدیک یکدیگر بترتیب دهند بهتر است تا روزی که تغییر زبل باید داد
نقل بچاه دیگر کنند تا ظرف مذکور سرد نشود **قاعدهٔ حل اکابر** یکی آنست که بتعفین محلول گردد چنانکه صاحب هیکل
واکثر مجربین ذکر نموده اند باید اجزاء اکسیر را در هاون مزجج سحق بلیغ نموده واز آبهای مخصوص هر یک از اکاسیر اضافه
کرده تا بقوام عسل غلیظ شود وبر روی آتش خاکستر تا دو شبانه روز که گرمی خاکستر بیک قرار باشد باید سحق نموده
با معجون کش نقره بر هم زد وهر چند خشک شود از آن آب قطرات بر آن ریخت تا ربع اجزا از آن تسقیه شود ودر تشویه
وسحق خشک گردد پس مثل غبار سائیده در شیشهٔ غیر مطین کوچکی کرده وهاون وشیشه را بمهری ببندند ودر چاه
تعفین تا چهل روز بگذارند وبعد از هر هفته وده یوم تغییر زبل دهند وعلامت خوبی حل آنست که محلول شفاف
وبی جرم مشاهده گردد وخلاف آن دلالت بر نقصان تدبیر اجراء اخر اهد داشت ویکی حل بنداوتست که شیشهٔ
مذکوره را در دیگ و طبقه گذارند که تحت دیگ اعلی سوراخها داشته باشد مملو از سرگین کبوتر باشد وقرع حل تا انتها
کردن پنهان بوده دهان آن باز باشد وباید که سرگین همیشه نمی داشته باشد وهر گاه خشک شود آبی بر آن
بپاشند ودیگ اسفل پر آب ولب آن متصل بتحت دیگ اعلی بوده انبوبهٔ ارزی وغیر آن پایین دو دیگ تعبیه کرده
بگل حکمت شد وصل هر دو دیگ نمایند وآتشی نرمی در تحت دیگ اسفل بر افروزند که پیوسته بخار آب از سوراخهای

دیك اعلی بسرکین کبوتر رسد وهر آب کم شود از سوراخ انبوبه بریزند ودهان انبوبه را مسدود کنند تا مانع
خروج بخارات باشد در این صورت تا سه هفته حل میشود وانچه حقیر تجربه نموده آنستکه اجزای حار
یابس از هوای بارد رطب حل میکردد نه از هوای حار رطب مکر انکه بدون شیشه در ظرفی کذارند که رطوبت
در آن تاثیر تواند نمود چنانکه در حل نوشادر مشاهده نموده است وطریق آنستکه نوشادر را بالتسویه با
ادویه مخصوصه یا بتنهایی سائیده بر روی سنك مسطحی یا کاسه مزجج مسطح منبسط کنند ودر زیر زمین نمدار
سرد ابها کذارند وروی آنرا بدستاری بپوشانند که چیزی داخل نشود در اینصورت در اندك زمانی محلول
میکردد دو دستور دیکر انکه در ظرف مسطح مزجج منبسط نموده مجموع ظرف را بهیأت کله قند بمد مستحکمی
پوشیده در چاه تعفین یا در دیك زبل دو طبقه یا در خزانه حمام یا در حمام مادیه کذارند تا از منافذ نمد رطوبت
وحرارت لطیفه در آن تاثیر تواند نمود **قاعده عقد** آنستکه محلول را در قرع بلند کلوی کرده بر دهن قرع پاره
از شیشه شکسته که مساوی لب قرع باشد یا چینی شکسته نصب کرده با آهك آب ندیده ونمك مکلس بالتسویه
که با سفیدی تخم مرغ سرشته باشد محکم کنند ودر دیك خاکستر کذارند وباید بقدر چهار انکشت خاکستر در تحت
قرع باشد واطراف آن بدستور وآتش زبل در تحت دیك برافروزند که ملایم باشد وکرمی خاکستر بقدری باشد
باشد که در کلوی قرع عرق محلول مشاهده کردد وچون عرق برطرف شود علامت عقد است پس شیشه واشکسته
معقود شبیه تربت غلیظی ملاحظه میکردد وچون در ظرف چینی کذاشته بحریری نازکی بپوشانند ودر آفتاب بکذارند
باندك زمانی منجمد میکردد **حل سیم** در بیان بعضی از آلات مخصوصه صناعت **صفت** حمام ماریه دیك عمیق
بر کوره نصب نموده سه پایه از چوب در آن کذاشته ظرف مخصوص حل را بر سر پایه نصب کنند وآب بقدری در دیك
بریزند که چهار انکشت فاصله آب تا تحت آن ظرف بماند وسرپوش دیك را با لته وخمیر مستحکم کنند تا بخار آب بیرون
نیاید وآتش نرمی از سرکین وامثال آن برافروزند بحدی که آب را بجوش نیاورده بخار کند وهر روز یکبار باید
وروزی یکدفعه سرپوش را برداشته آب کرم بقدری که بتحلیل رفته باشد اضافه نموده بدستور سرپوش را نصب نمایند
وسنك کرانی بر روی سرپوش بکذارند تا در عرض دو سه هفته حل شود **صفت رویاس** بر روی زمین مغاکی
بقدر نصف کوئی بشکل بوطه حفر کنند واز خاك سباکی که آن عبارت از کردی استکه بر روی کوزهای داش
کوزه کری نشیند بعد از تر کردن موضع مغاك بخشك آن بمالند وهر چند بیشتر بمالند حفظ مسبوك بیشتر
میکنند وظرفیت ووسعت مغاك باید دو چندان قدر مسبوك باشد ولب مغاك باید بقدری از زمین مرتفع
باشد تا کثافات روی زمین را با آلت آهنی توان جدا نمود ویکعدد انبوبه آهنی که یکطرف وسیع ویکطرف تنك
وسرکج باشد باین شکل در کنار مغاك مذکور نصب کنند که چهار انکشت طرف باریك انبوبه از وسط آن مرتفع
ومحاذی حاق وسط باشد ودو عدد دم حدادی بطرف وسیع انبوبه نصب باید نمود که پیوسته بلا فاصله هوای
شدید وارد وسط مغاك از فوق تواند شد وچوب تند خشك در جوانب مغاك چسبیده برافروزند تا شعله

ازخارج

ازخارج مغاك بسبب دمیدن داخل مغاك مذکور کردد وانچه در مغاك ریزند کداخته شود وسربی که بجهه صاف کردن
نقره داخل میکنند باید سه حصه نموده ویکحصه را بجهه کداختن نقره باید اولا اضافه کرد وبعد از کداز دو سه دفعه
غلطیدن ثلث آنرا اضافه نمایند وبعد از ساعتی بهمه را وآنمقدار صبر کنند که از غلطیدن وچرخ زدن بایستد
وکثافات روی آنرا بدضات رفع نمایند وسکون مسبوك علامت پاکی وصافی وعدم کثافت آنست وعدم امتزاج
وعدم کداز نقره را با سرب علامت بدی جوهر نقره دانند **صفت خلاص** آجر هشت جزو زاج زرد که بطریق توتیا مغسول
نموده صاف آنرا با آتش منعقد کرده باشند دو جزو وکل تنوری که آتش بسیار دیده باشد ده جزو کل سرشوی چهار
جزو نمك طعام چهار جزو مجموع را سائیده با آب خمیر تر کنند وکوزه را تا نصف از آن ریخته طلای مغشوش را
ریزه کرده در آن کل فرو برده قدری از آن کل بر روی آن بریزند وسرپوش کوزه را با کل حکمت مستحکم نموده مجموع
کوزه را بکل کرفته بعد از خشك شدن کل در کوره کوزه کری یا آجرپزی یا کاشی پزی بکذارند وهر کاه ناصاف بیرون
آید عمل را مکرر کنند تا بحد نرمی ورنکینی که مطلوب باشد وشکنندکی وناصافی رفع کردد **صفت قالب**
کلس البیض را چون بسرکه حل وخمیر کرده هر نقشی که کنند زایل نکردد مکر انکه باز در سرکه کذارند ودر زبل حل کنند
تخلیص ذهب مغشوش قرعی را تا بنصف بسطری انکشتی بکل حکمت بکیرند وطلای مغشوش را خورد کرده با سه وزن
آن تیزاب فاروقی در قرع مذکور کرده بر روی آتش زغال بجوشانند تا دود آن از سیاهی بسفیدی رسد پس در
ظرف مزججی ریخته صفایح مس را در آن افکنند در اینوقت انچه از نقره با آن مخلوط باشد بر روی تیزاب آمده بر مس
ملاصق میکردد وطلای صاف در تحت ظرف جمع میشود وهر چه از سایر منطرقات با آن مخلوط باشد بتحلیل میرود
وتیزاب فاروقی در دستور سیم مذکور شد **حل چهارم** در کرفتن بعضی از آبها وتدبیر اجزا وتبییض وتحمیر
بعضی از آن **صفت میاه** از آنجمله آبی است که رفع شعله کبریت کند وخالص کرداند ودر عمل شنجرف جزو اعظم است
وباعث جریان آن وارض هاربه را عقد کند ومعقود را جاری سازد وتشمیع نماید واز کتاب مجربه نقل شده واز
مجربات دانسته اند برك وکل دفلی را با موی سر بالتسویه تقطیر کنند وبآن تسقیه شنجرف نمایند وبدستور ملح
القلی ونوشادر وانزروت از هر یك یکجزو در سرکه حل نمایند ودفلی وحنظل تر ومورد تازه از هر یك ده جزو با سرکه
مذکور سائیده تقطیر کنند وبا مقطر آن اجزاء ثلثه را مجددا سحق نموده اعاده تقطیر نمایند تا چند دفعه در عقد
ارض هاربه وتشمیع وجریان بی عدیل دانسته اند **آب دیکر** که تسقیه آن شنجرف را حل کند ودر نقل مشتری
بمرتبه اعلی از مجربات شمرده اند از براده حدید وبراده نحاس ممزوج با یکدیکر نموده زعفران ترتیب دهند وآن
زعفران را با سرکه تقطیر کند وچند بار رد مقطر نموده تکرار تقطیر کنند ونزد اکثر مقطر مکرر زعفران الحدید با
سرکه ناقل مشتری است **آب دیکر** زاج زرد را با سرچندان آن سرکه تقطیر کنند جهه تکلیس کبریت وزیبق ورصاص
بحد تشمیع بیعدیل است وباید مکرر بآن تسقیه وسحق نمایند **آب دیکر** بوره ارمنی وبوره سرخ را با سفیدی
تخم مرغ سرشته در کوزه سفال بسوزانند وتا نه مرتبه اعاده عمل نمایند پس با حنظل بالتسویه تقطیر کنند مقطر مذکور

جمیع اجساد را حل کند و در تنقیه اوساخ معادن و الحاق و وضیع آن بشریف از مجربات دانسته اند **ایضا**
کبریت را باده وزن آن آب آنرا تسقیه نموده هفت بار تقطیر کنند اول دا یا لون رابع سازد **ایضا** پوست بیخ
لفاح دو جزء پوست انار و موره از هر یک یکجزء تقطیر نمایند عقدها رب نماید **ایضا** گوشت حلزون را با مثل
آن نوشادر و نصف آن کبریت و سدس آن نمک سحق بلیغ نموده تقطیر کنند در عقد زیبق و انفعال عز بسیار در
مشتری از مجربات دانسته اند **دهن البیض** چون قلی را در سرکه حل نموده بجز علقه صاف کرده با آتش عقد نمایند
و معقود را با زرده تخم پخته ممزوج کرده بازای هر عددی سه درهم نوشادر اضافه نمایند پس افشرده روغن
بگیرند و در تطهیر اجساد و نقل معادن بعدیل و چون و چون اصل حار را با آن حل کنند اصل بارد را ثابت
کند و اگر نوشادر ثابت باشد قوی تر است **آب دیگر** چون بید انجیر را با خردل سرخ و سیر و طلق محلوب
تقطیر کنند سادس را بمرتبه اول رساند و مجرب شمرده اند **اب دیگر** مسمی بماء الاحمر است و در تحمیر کاسیه
مستعمل است سه وقیه زاج زرد لاری را نرم ساییده با دویست درهم سرکه بسیار تند در شیشه یا در ظرف
مطین مزجج کرده بر روی آتش بسیار نرم می گذارند تا سرکه رنگین شود پس بجز علقه صاف نموده با پنج درهم زنجار
و پنج درهم زعفران الحدید و دو درهم شب یمانی و یکدرهم شنجرف در ظرف مذکور کرده در آفتاب بسیار گرم
یا در خاکستر گرم یک روز تمام گذاشته پس بجز علقه صاف نموده استعمال کنند **اب دیگر** مسمی بماء الملح است
و تسقیه آن باعث سفیدی کبریت و زرنیخ و موجب جریان و تکلیس طلق و زیبق دانسته اند نمک طعام شب یمانی
نوشادر بالسویه نرم ساییده تقطیر نمایند **آب دیگر** مسمی بماء المزج است تسقیه آن تا ده بار وده وزن آن
عبد مصعد را ثابت و جاری کند و چون زیبق عبیط را با آن طبخ دهند عقد نماید یکجزء زعفران الحدید را با دو جزء
نوشادر و نیم جزء ملح القلی و نیم جزء زاج زرد محلول در سرکه که صاف آنرا با آتش منعقد کرده باشند مجموع را
با سرکه تند بوزن مجموع سحق نموده تقطیر کنند **آب دیگر** مسمی بدهن لا یحترق است و در تشمیع اجزا و اجساد
و ثبات ارواح بعدیل و در عمل قمری و شمسی مستعمل است کلس البیض را با وزن آن نوشادر مطبوخ معقود سحق
بلیغ کرده در ظرف مزجج مطین که شد وصل نموده باشند و یکشبانروز در آتش زبل گذارند یا سرگین کرده در
ظرفی کنند که چون سر پوشی بپوشند فضایی در آن نماند و مصعد نشود و وصل را محکم کرده بر آتش گذارند
بحدی که ظرف در دو سه ساعت سرخ شود پس اخراج نموده بوزن در آورده هر چه کم شده باشد نوشادر اضافه
نمایند و بدستور در آتش گذارند تا سه بار و اگر بجای آتش زبل در تون حمام گذارند جایز است بعد از آن نرم
ساییده بنداوت مکان نمناک حل کنند و محلول را تقطیر نموده ثفل آنرا بعد بر نصف آن نوشادر اضافه نموده باز
با آتش گذاشته پس سحق نموده بدستور حل کنند و تقطیر نمایند بعد از آن ثفل را با مقطر اول و ثانی ساییده بار
سیم حل کنند و محلول را تقطیر نمایند تا تمام مقطر گردد **تدابیر خاصه** زاجات را چون خواهند تصفیه کنند باید
در آب حل نموده صاف آنرا بجز علقه جدا کرده بجوشانند تا غلیظ شود و منجمد گردد یا در آفتاب منجمد سازند و شبوب و املاح

را نیز تصفیه بدستور مذکور کنند **تدبیر نوشادر** جهة عمل قمری بالسویه با املاح مانند ملح القلی و ملح
اندرانی تصعید کنند و در عمل شمسی با زعفران الحدید و با زنجار و آنچه آنرا محمر کند **تدبیر ثبات ملح** نمک
طعام را ساییده در کوزه کرده در کوره کوزه گری بگذارند و مادامی که بوزن در آورند و نقصان در آن باشد
باید اعاده آتش بسیار تند کنند و علامت ثبات آن آنست که نقصان در وزن آن محسوس نگردد و احراق
آن چنانست که چندان آتش در تحت دیگ کنند که نمک از جستن باز ایستد **تدبیر** حل املاح و شبوب و
بوره و تنکار و شوره و زبد البحر و زاجات باید نرم ساییده در مشانه گاو یا در روده کرده در مکان نمناک
گذارند یا در دیگ آب گرم آویخته بجار آب حل نمایند **تدبیر** ثبات نوشادر پنج جزء ملح القلی را با یکجزء
نوشادر مصعد ساییده با آتش نرم تشویه کنند و در حین تشویه سحق بلیغ نمایند و بدستور یکجزء دیگر نوشادر
اضافه نموده اعاده تشویه نمایند تا مساوی ملح نوشادر مخلوط گردد پس بنداوت حل کنند و بعد از حل چون
منجمد شود ساییده استعمال نمایند و در این وقت در حل طلق و سایر اعمال عجیب الاثر است و چون عقاب را به آب
جرجیر مجر و بجز علقه طبخ دهند ثابت گردد **تحمیر نوشادر** چون نوشادر صاف سفید را با مثل آن زاج زرد
لاری و عشر آن زنجار تصعید کنند محمر گردد **تدبیر سیماب** زیبق را با عشر آن ملح القلی با قطرات سرکه تند سایند
تا ناپدید گردد و ظرف آنرا بر روی خاکستر گرم که در دیگی باشد با آهک که در تحت آن دیگ آتش کرده باشند
تا از گرمی باز نماند باید گذاشت تا رطوبت سرکه دفع شود و باهستگی حرکت دهند تا عبد متفرق گردد جمع بر
با آب شستن با عشر آن شوره بدستور با سرکه ساییده شوره را بشستن از آن رفع نمایند و اینرا تقبیر گویند
و این عمل باعث پاکی و رفع سیاهی عبد میگردد پس با نصف آن نوشادر و نصف آن ملح القلی سحق بلیغ نموده
از نمک مکلس فرش و لحاف نموده تصعید کنند و مصعد آنرا بدستور با اجزای مذکور ساییده اعاده تصعید
نمایند تا سه بار تا مانند الماس معقود گردد و اکثر تصعید تا هفت مرتبه است که با اشیاء مخصوصه جهة ثبات
تدبیر نمایند و تصعید سه مرتبه جهة ممازجت با سایر ارکان در اکثر امور قمری کافی است اما تحمیر عبد چنانست
که مصعد مرتبه ثالث را با نصف آن کبریت اصفر و ربع زاج زرد معقود مصفی و ثمن آن نوشادر محمر سحق بلیغ
نموده با فرش نمک مکلس بدون لحاف سه بار دیگر تصعید کنند و در هر تصعید تجدید اجزای مذکوره نمایند
تا عبد مانند شنجرف سرخ گردد و این در امور شمسی شرط است و آتش این تصعیدات نرم تر باید کرد تا باعث احتراق
و سیاهی کبریت نشود اما تدبیر تکلیس زیبق آنست که بعد از تصفیه آن در قرع مطین کنند و یکوزن و نیم آن
تیزاب فاروقی که در طریق سیم مذکور شد بتدریج در قرع ریزند که باعث شکست قرع نگردد و هرگاه زیبق از آن
بجوش آید و دود ظاهر گردد قطرات بول تا بقدر دو سه مثقال بریزند که از جوش باز ایستد پس زیبق بر آن استوار
نموده و بخاکستر گرم چنانکه در قاعده تقطیر مایعات حاده مذکور شد تقطیر نمایند و چون تیزاب تمام مقطر
گردد عبد را مکلس مشاهده کنند و این امر بجهة سهولت تصعید است پس مکلس را با اجزای مخصوصه تصعید

نمایند و تیزاب مقطر جهة عمل قسمی از زعفران الحدید بغایت مؤثر است و دستور آنست که براده حدید را بعد
از شستن با آب نمک چندین مرتبه که سیاهی آن زایل کردد در قرع مطین کرده هم وزن آن تیزاب مذکور را بتدریج
ریخته رفع جوش آنرا بقطرات بول کنند و بدستور بقطیر تمامی تیزاب نمایند و بعد از آن با آتش تند براده مزبور ودودم
زعفران میشود اما تدبیر عقد فرار آنست که آب صاف و آب لیموی تند را بالمناصفه در مغرفه آهنی کرده یکجزء
عبد را در آن انداخته بجوشانند و چهار جزء توتیای هندی را نرم سائیده سه دفعه بریزند و هر دفعه تا دو
ساعت بجوشانند و چون خواهد از جوشیدن بسر برود بادی بر آن پف کنند و بعد از شش هفت ساعت که
جوشیده باشد ته نشین آنرا در لته ریخته مکرر با آب بشویند و منعقد آنرا در ظرفی کرده نوشادر را در آب حل نموده
چند جوش داده از آن بقدری که آنرا بپوشاند بر آن ریخته در آفتاب یا در خاکستر کرم بکذارند تا هر چه از توتیا
با آن مخلوط شده باشد بتدریج رفع کردد و مادامی که آب نوشادر سرخ و کبود شود باید تجدید نمود و این عمل
مجربست **عقد دیکر** فرار مصفی را در بوطه کنند که فرش و لحاف آن سقمونیا باشد و سر بوطه را در غایت استحکام
شد و وصل نموده در آتش کذارند بدستوری که تمامی بوطه در آتش پنهان شود در اندک وقتی معقود میکردد و مجربست
و اکر بوطه آهنی باشد انسب است خصوصا هرکاه اندرون آنرا بکل بوطه اندوده باشند **عقد دیکر** پوست انار
تازه و پیه آنرا کوبیده زعفران الحدید را با آب معصور آن بسایند تا خوب حل شود پس فرار مصفی را در بوطه مس
یا آهنی کرده از این محلول در آن ریزند و شد و وصل بوطه نموده با آتش نرم طبخ دهند یا در تنور کرم کذارند تا معقود
کردد و از آنها که عقد فرار نمایند مذکور شد و چون نقره را با کوکرد مکلس کنند یکجزء آن کوکرد را مکلس نموده
جزء فرار را عقد نماید و مجرب انسته اند و چون زیبق و سم الفار را بالسویه با دو چندان هر دو چینه سرخ
مقشر سحق بلیغ کنند و بعد از آن اندکی ترشی الحاق نمایند فرار زینه کردد و با عدم انعقاد قائم النار شود
تدبیر کبریت اما تبییض آن بنهجی است که یکجزء کبریت را با هشت جزء روغن کنجد با آتش نرم در قدح مطین
بجوشانند تا کبریت حل شده روغن سرخ کردد و نیم مثل کبریت نوشادر را سائیده بدفعات بر روی آتش تنقیه
بروغن مزبور کنند و سر باد بطریق زرنیخ تصعید نمایند **طریق دیکر** دو جزء نوشادر را با یکجزء کبریت سحق
نموده با آب تر کرده بسحق بلیغ خشک کنند و در ظرف مطین تا سه ساعت در آتش مثل تون کذاشته پس بشویند
و با نوشادر جدید اعاده عمل نمایند تا بحدی که بر صفحه نقره دود نکند و آنچه با دوغ و هر چه با نمک سفید کنند
غواص نمیباشد **طریق دیکر** شب یمانی را سائیده در جوف بادنجان ریخته در مکان نمناک حل کنند و با شب محلول
کبریت را بسایند سفید و ثابت میکند و بدستور نوشادر محلول در بادنجان نیز همین اثر دارد **تدبیر زرنیخ**
زرنیخ ورقی براق را یکجزء با ربع آن نمک مشوی نرم بسایند و صابون خشک عراقی بقدر نیم وزن زرنیخ ورق
کرده و ربع آن سرکه و نیم وزن آن روغن کنجد با پیه تازه که بر روی آتش کذاشته باشند حل نمایند و زرنیخ و
نمک مسحوق را اضافه کرده جوش دهند تا زرنیخ منعقد و سیاه شود و بچوب حرکت دهند تا دفع روغن و صابون

شده

شده زرنیخ منعقد بماند و آتش آن نرم باشد تا احتراق در جوهر زرنیخ واقع نشود پس منعقد را کوبیده در
ظرفی کرده در آتش با ظرفه پنهان کنند که بتدریج دود میکرده رفع چربی آن شود و باید در نرمی آتش
تشویه مراعات کنند که مصعد نکردد و بعد از رفع چربی صلابه نموده در سرکه و ملح القلی طبخ دهند تا بقیه
چربی زایل کردد آنکاه مثل غبار سائیده با قدح مطین یا قرع بلند کلوی مطین تصعید با آتش بسیار تند
کرده که دو روز استمرار داشته باشد باید کرد تا جوهر آن مانند برف سفید کردد و اکر در جوهر آن سیاهی
باشد باید با عشر آن نمک سائیده بروغن کنجد یا پیه سرشته بدستور تشویه با آتش نرم کنند و بعد از تشویه
با آب ملح القلی طبخ داده مکرر بشویند تا دفع نمک شود و اکر موم با لسویه چند بار تشویه کرده با آب ملح القلی
طبخ داده بشویند رفع سیاهی آن میشود و علامت تصفیه آن دود نکردن در آتش است و تصریح نموده اند که
بتنهائی یکجزء آن بر بیست جزء زهره منقی طرح میشود و از تکرار سبک وزنش نقصان نمی پذیرد **حل یجزء**
در خواص فلزات و اعمال آن **٥** در تغییر قمر چیزی بهتر از نمک تلخ نیست و بوره باعث سرعت ذوب آنست
و بآن زبانیر باطنی است و خالص مکلس آن با اجزای مناسبه اکسیر بیاض و مبدل زهره و مریخ و مشتری است
و بهترین اقسام تکلیس آن آنست که براده یا ورق آنرا در تیزاب فاروقی اندازند تا حل شود پس از تیزاب جدا کرده
با اندک رطوبت تیزاب که با آن باشد با مثل آن نمک اندرانی بسایند و در بوته با آتش زغال سرخ کنند و هر چند
آتش را دوام بیشتر باشد بهتر است بشرطی که بحد ذوب نرسد پس با آب صاف بشویند تا نمک زایل کردد و از خواص
خالص آن آنست که یکجزء آن با سه جزء فرار بمحض سائیدن ملغم میشود و چون ملغم را بر زهره که کرم کرده باشند
طلا کنند و با آتش نرم کذارند تا رفع فرار شود مفضض کنند و مجربست و ملاین و غیر منطرق آن که منطرق
کرد اند کوشت غلیواج و سایر لحومست که آنرا با بوره قدید کرده باشند پس غیر منطرق آنرا کداخته قدری بر آن
بپاشند سریع الذوب و بغایت نرم کند و در حدید نیز بغایت مؤثر است و شمس را نیز قریب بنرمی مشتری میسازد
و ملح القلی و زاج سفید و نمک رافع سواد قمرند هرکاه بر آن بمالند و در آب بجوشانند **عطارد** و از خواص آن
آنست که چون جزء کبریتی از آن دفع شود سادس را باول رساند و مبیض آن بقدر جزئی ملح جزء سابع را بمرتبه
سادس آرد و تدبیر تبییض آنست که سائیده در کفچه آهنی با روغن شیر پخته بقدری که چهار انکشت بر روی ایستد
و بریزند و بجوشانند تا روغن بانتها رسد پس آتش را تند کرده دهنیه را بالتمام بسوزانند و مانند خاک
سیاهی کردد پس با آب نمک کرم بشویند و بعد از رفع دهنیت بالسویه با نمک طعام بسایند و در کوزه مطین
یکشبانروز در تون یا در آتش شبیه بآن بکذارند پس با آب کرم بشویند تا نمک زایل شود بعد از آن با آتش
خشک کرده بدستور با مثل آن نمک بسایند و یکشبانروز در آتش کذاشته بشویند و تکرار عمل نمایند تا مانند
برف سفید شود و هرکاه در کوره کوزه کری و یا در آتش شبیه بآن که تند باشد کذارند در سه مرتبه سفید شود
و از خواص مجربات آنست که جزئی سی جزء اول را با رابع رساند و تخمیر آن بماء الاحمر بدستوریست که عطارد

مبیض را با آن هر دفعه بعد مبیض تسقیه بر روی آتش نرم کنند تا خشک شود پس ساییده در ظرف مزجج مطین
یکشبانروز بمثل آتش نون تشویه نمایند تا ده دوازده مرتبه و چون رنگ آن عنابی تیره گردد علامت کمال آنست
زهره کلارتنی و مجموع قوابض مانند سرکه و سماق منقی زهره اند و رفع حمرت آن میکند بعد از آنکه صفایح
آنرا تا فتر تکرار در آن اندازند و چون آبگینه و کلس البیض و نمک را بالتسویه ساییده باسفیدی تخم مرغ ممزوج
کرده بر صفحهٔ آن طلای غلیظ کرده بعد از خشکی آن بگدازند رفع سواد و حمرهٔ آن بالکلیه میشود و چون شب یمانی
و نمک اندرانی و نوشادر را بالتسویه در بیخ مثل آن سرکه تند حل کنند و زهره را تا چهار بار گداخته در آن دربند
یا صفایح آنرا مکرر تابیده در آن فرو برند بعد تکرر دیگر سرکه سیاه نشود کمال تنقیه آنست و چون با مغز کردکان
آنرا بگوبند یا مغز کردکان را بگوبند و بر آن بمالند مغنث آنست و تخم بادنجان باعث سرعت ذوب آن و شوره
رافع مختلطات آنست چون بعد از گداز بر آن اضافه نمایند و بدستور آب غالیسی که در طبرستان بر بهم مانند
و آب قثاء الحمار جهة تنقیه جمیع معادن بغایت موثر و مبیض آنست و طرطیر را چون با ملح القلی و شب یمانی ساییده
در سرکه حل نمایند و زهرهٔ مذاب یا صفایح تفته آنرا در آن اندازند در ازالهٔ سرخی آن مجرب دانسته اند و چون
نحاس مذاب را تطعیم بنقرهٔ کنند سفید گردد و چون طرطیر را با شوره سفید کنند در رفع سرخی مس و اصلاح نقره
بیعدیل است و آب خرنوب نبطی با آب مورد منقی جمیع اجساد و ثابت کننده ساعد است عقاب چون از عقاب
جزئی و از ملح دو جزء فرش و لحاف صفایح بسیار رقیق آن نموده صفایح را بر روی هم چیده بخلاص برند در مرتبه
اول نقصان در وزن شمس بهم میرسد و چون هفت بار و زیاده بر آن تکرار عمل نمایند یکی برده از قمر رود و هر چند
تکرار کنند تا پنجاه شصت دفعه در هر مرتبه افزاید تا بمرتبه عظیم رسد و از شمس مکلس نیز همین اثر آید و چون سرب
را با آتش تند بسوزانند که سرخ شود و آنرا تسقیه با آب زاج و نطرون کنند و بر صفایح شمس طلا کرده مکرر بتابند
باعث تکلیس آن شود و مجربین تصریح نموده اند که یکجزء برادهٔ شمس را چون با نه جزء مقطر شعر دو سه بار تقطیر نمایند
مکلس گردد و بهترین آنچه آنرا بمرتبه رفیع رساند تسقیه و تشویه برادهٔ آنست با زاج و شوره از هر یک دو جزء و شب
و ملح از هر یک جزئی که با آب مورد قلی بالتسویه سحق و تقطیر کرده باشند و تکرار تشویه و تسقیه در مس یکشبانروز
در آتش شرطست و نخالهٔ گندم بالخاصیه حفظ رنگ آن میکند و مکان نمناک مفسد رنگ آنست مریخ چون
بر صفایح رقیق آن یا برادهٔ آن دهج الفار یا علم یا مرقشیثا پاشیده بگدازند یا برادهٔ آنرا با ملح القلی یا زرنیخ
یا رهج بسایند قریب الذوب مانند رصاص گردد و چون مکرر گداخته در حین گداز هلیلهٔ زرد و زبد البحر و
پوست انار اضافه نموده در روغن بید انجیر یا آب بقلة الحمقاء اطعام نمایند بغایت زود گداز و نرم گردد و بدستور
چون با مس بگدازند و شوره بر گداخته آن زنند تا مس از آن رفع شود و در نرمی قریب بمشتری شود گویند مریخ را
باطن و ظاهر شمس است و صبغ آنرا از شمس قوی تر دانسته اند و چون زعفران آن با آبهای تند حل شود و عقد کنند
اول دارنگ رابع دهد و چون یکجزء برادهٔ آنرا با سه جزء مس بگدازند و نه جزء زحل با آن ذوب نمایند و بر و باش برند

مریخ سرخ بماند و چون زعفران را با زنجار و راسخت و شنجرف و سرنج و روغن تخم مرغ و زیت الشمر و نوشادر
سحق و تسقیه و تشویه نمایند مشمع گردد و چون زجاج و نوشادر را بالتسویه با روغن زیتون سرشته در حین
ذوب آن بخور دآن دهند سوادش بالتمام زایل گردد و چون در سرکه و نوشادر حل کنند دوازده مرتبه تسقیه
شنجرف معلوم کنند مشمع گردد و یکی بر پست از اول رود و گویند چون با آب معصور پوست انار بسایند
آنرا حل میکند بشرطی که مدتی در آفتاب گذارند و چون با محلول آن عقد قرار نمایند از طیران باز دارد
و ثابت کرده اند مشتری مبیض و منقی آن نمک و نوشادر و بوره است که بالتسویه در آب حل کرده مذاب آنرا
مکرر در آن ریزند و کلس البیض و نوشادر منقی آنست و بدستور دوغ و زیره منقی آنست و بدستور طلق
مطهر آنست چون باعمال مخصوصه با آن بگدازند چون با فیروزه بگدازند آنرا بغایت صلب کند و بدستور
هر چه نرم باشد صلب کند و مرقشیثای ذهبی مبیض رافع صریر و سواد و نرمی آنست فافهم و چون صفایح آنرا
در دیگ سفال و مانند آن چیده بملح ثابت و کلس البیض و کلس استخوان و زجاج شامی تلجیف کنند بنهجی که
آن ظرف مملو گردد و سرپوش آنرا مستحکم نموده یکشبانروز در آتش بسیار تند بگدازند در این وقت بی سواد
و بی صریر و دیر گداز گردد و چون سه جزء برادهٔ حدید را با یکجزء زرنیخ ساییده بگدازند و سیاهی آنرا با آب
نمک زایل کنند و یکجزء آنرا با دو جزء مشتری بتدبیر مذکور بگدازند در بیاض و رونق مانند قمر مشاهده نمایند
زحل منقیات و مبیضات آن مانند مشتریست و چون هفت بار گداخته در بول حمار تطفیه کنند صاف و مستحکم
گردد و چون تنکار را سه روز با سفیدی تخم سحق متواتر کرده جهاساخته زحل را گداخته مکرر بر آن طرح کنند
سفید و دیر گداز گردد و بدستور یکجزء کبریت مصعد و ده جزء زحل را سفید و مستحکم میکند و بدستور
هرگاه عقاب را مکرر بر آن طرح کنند بغایت سفید شده و با مساوی آن قمر آمیزش کنند و مجرب دانسته اند
اما تحمیر آن چنانست که ده جزء خالص منقی آنرا با مثل آن راسخت در بوطه فرش و لحاف نموده بگدازند و سه بار
تجدید فرش و لحاف بدستور بوزن آن نموده ذوب نمایند و چون محمر مذکور را در رو باس بجوشد و وزن آن قمر
دهند صبغ رابع دهد طلق محلوب آنرا با مثل آن ملح القلی و نوشادر مدبر ثابت که مذکور شد با عسل و روغن
تازهٔ گاوی بالتسویه بقدر سرشتن خمیر کرده در بوطه با آتش بگدازند و بعد از گداز معقود آن مایل بزردی و
ناصافی میباشد چون آنرا با مثل آن زیبق فرایب که عبارت از جوهر صاعد آنست بگدازند یکجزء آنرا بر پنجاه جزء
مشتری منقی رود و هرگاه محلوب آنرا در کوزهٔ مطین کرده در کوره کوزه گری و مانند آن چندان بگدازند که مانند
سفیداب گردد پس ساییده در حلزون با چهار روز گذاشته بعد از آن یکشبانروز در تنور خبازی بیاویزند محلوب
مذکور شبیر کثیر و صاف تر از سیماب محلول گردد و باید دهن ظرف را بکافور مسدود نموده در تنور بیاویزند و گویند
چون نوشادر مدبر را با طلق محلوب بالتسویه سه بار تصعید کنند منعقد گردد و سادس را با آن ملحق سازد
عقد اول در قواعد متفرقه مجربین تصریح نموده اند که جمیع اکاسیر مبیض مشمع مخصوص قمریست مانند جوهر

دزیخ وکبریت مبیض وطلق محلول وقرار مصعد وفضه مکلس وقاعدهٔ کلیه در امتزاج ارکان آنست که
بعد از تناسب در آن هر یک مجموع را با آبهای مخصوصه تشویه وتسقیه بجدّی نمایند که مشمع کردد پس مشمع
را حل وعقد نمایند ومراتب حل وعقد هر چند زیاده باشد در مرتبه طرح آن می افزاید وبر ضعف مرتبه سابق
میرود واز آنجمله سه جزء عبد مصعد ویکجزء قمر مکلس ویکجزء جوهر علم را باید با یکجزء دهن لا یحترق تا ساعت
در ظرف تشویه سایید ویکساعت تشویه با آتش بسیار نرم نموده وچون بخار از آن ظاهر شود از سر
آتش بردارند که باعث احتراق آن نشود ودود نکند وبعد از خشکی وسردی آن باز یک جزء دیگر از دهن
مزبور اضافه نمایند تا مساوی ارکان از دهن تسقیه شود پس امتحان بر روی صفحه تافته زهره نمایند هرگاه مانند
موم گداخته صفحه را سفید سازد ودود نکند کمال آنست ونزد بعضی میزان ارکان بالتسویه است پس بجا برده عقد
کنند وبعد از آن معقود را مثل غبار سایید مشتری منقی را گداخته یکجزء بر بیست جزء آن طرح نمایند وبدون
حل وعقد بر ده جزء وباید در حین تشویه بلا فاصله بر هم زند تا در تشویه تمام اجزا مساوی واشتر باعث تشویه
وتسقیه بعضی از اجزا دون بعض نکردد **طریق دیگر** ده جزء زیبق را با آب سیر بسایند تا مانند عسل غلیظ کردد
پس هشت جزء عبد را با دو جزء برادهٔ قمر ملغمه کرده اضافه نموده وبا سرکه بسیار تند بسایند تا ناپدید کردد وبا
شش جزء عقاب صلایه نموده در ظرف آهنی کرده وبظرف مس زخیمی پوشیده شد وصل در غایت مبالغه نموده
در آتش زبل کوسفند وگاو تمام ظرف را پنهان کنند وباید آتش بمرتبه تصعید نباشد بلکه بقدر امتزاج کافیست
ومعقود مزبور یکی بر نه از زهرهٔ منقی رود وچون بار دیگر سحق نموده با آب سیر وسرکه تسقیه وتشویه کنند وتکرار
عمل نمایند ثابت کردد مطروح آن دو بار سی شود واگر از عبد ثابت ونوشادر مدبر وبرادهٔ مکلس ترتیب دهند یکی
بر سی جزء طرح شود **ایضا** کبریت مبیض چون با نوشادر محلول غواص شود اکسیر بیاض نحاس منقی ومشتری منقی است
جزئی بر پنج جزء **طریق زاد المسافرین** مشتری مطهر با عبد بالتسویه ملغمه نمایند ونیم اوقیه وپنج ونیم وقیه شوره سحق
بلیغ کرده با بیاض البیض سرشته بندقها ترتیب دهند وخشک وزهرهٔ منقی را گداخته بازای هر پنج جزء مذاب
یکجزء بندقه اضافه نموده با چوبی بر هم زنند ودر رواط ریزند **عقد دوم** در قواعد شمسیه شمس مکلس وتوتیای
محمر از هر یک جزئی با شش جزء زیبق محمر با ماء الاحمر وسایر میاه حمره تسقیه وتشویه کنند تا یکوزن آن ببرد وحل
وعقد کنند ویکجزء بر صد جزء قمر قناط طرح کنند **قاعدهٔ دیگر** شنجرف هندی معلوم را با آبهای که از زعفران الحدید
وسایر اجزا تقطیر کرده باشند بدستور تسقیه وتشویه نمایند تا مشمع کردد ویکی بر صد از قناط طرح نمایند
قاعدهٔ دیگر حجر اسود مغسول مجفف مقرض را بقدر رطلی وزیاده از آن یکروز در تیزاب فاروقی یا در مقطر
زعفران الحدید مذکور بقدر حجر وکمتر از آن که آنرا فرو گیرد وحل کنند باید کرد تا حجر مضمحل کردد پس بوزن حجر
کلس البیض ومثل آن نوشادر مصعد سحق بلیغ نموده در زبل وامثال آن حل کرده تقطیر کنند ونوشادری که
در انبیق جمع شود ضبط نمایند وشنجرف را سایید با قدر ثلث آن مقطر مذکور با آتش نرم بجوشانند وسحق

کنند واگر اولا با نوشادر انبیقی سایید بعد از آن در ظرف مربع تشویه آب را قطره قطره تطعیم آن کنند بهتر است
ودر ظرف مسدود المنفذ یکشبه بر آتش بسیار نرم گذارند وباز بدستور اعادهٔ عمل کنند تا شنجرف مشمع گردد آنگاه
یکی صد از قمر وصد وپنجاه از مشتری ودویست از نحاس ومشتری طرح میرود **قاعدهٔ دیگر** عبد عبیط یا مصعد را در
مغرفهٔ آهنی بر آتش بگذارند وچون خواهد متفرق شود قطرات از این مقطر مذکور بر آن بریزند بحدی که از آن بپوشاند
وتشویه نمایند تا منعقد وشبیه بخاک سرخ گردد واز آن معقود یکی بر صد از قمر یا نحاس یا ارزیز طرح کنند و
اگر حل وعقد نمایند یکی بر ضعف اوله رسد هر حل وعقدی بر ضعف سابق دود وهرگاه حل وعقد آن بهفت مرتبه
تصریح نموده اند که یکی بر غیر متناهی طرح میشود **عقد سیم** در عمل مروارید واعمال متفرقه **عمل مروارید** صدف
سفید صاف را بعد از شستن کوبیده در شیشه کرده آب لیمو یا آب ترنج صاف بقدری که آنرا بپوشاند صاف
نموده چهارده روز بنهایت تا بیست روز در سرگین بمدار بگذارند تا حل شود وبقوام خمیر گردد وقرار مصعد از همک
وزاج بالمناصفه را بقدر مروارید اضافه کرده دستکش حریر در دست کرده در کف دست بر روی حریر مدور کنند
وباید دست خالی بآن نرسد وبا میل نقرهٔ بسیار باریک یا موی خوک که چرب کرده باشند در حین رطوبت آن
سوراخ کنند وبعد از خشک شدن بیرون آورند وبعد هر دانه از آن عدد بنبه دانه در کیسه کرده دانهای خشک
شده را تا تمام روز بدست بمالند تا جلایی بردارد پس هر عددی را بخمیر آرد میده کرفته بخورد مرغی دهند وبعد
از یکروز وساعت مرغ را ابد وانید نخسته کرده ذبح نمایند ودر تنور بریان کرده حوصلهٔ آنرا بشکافند ودانه را
بیرون آورند واگر دانهای خمیر کرفته را در شکم ماهی که خالی از احشا کرده باشند گذاشته در تنور بریان کنند
ودانه را اخراج نمایند بغایت بلند است واگر مروارید محلول را با سریشم پنیر حبها بسازند وبعد از خشکی آن بمثقب
نیز میتوان سوراخ کرد وبا سنباده جلا داد **عمل جلاء لؤلؤ** چون مروارید زرد شود یا ناصاف باشد در آب
ترنج بجوشانند وبا سنباده نرمی بمالند واز اسرار است واز خواص مروارید محلولست تخلیص کبریت وعقد
قرار مجرب است **عمل شادنج عدسی** شادنج سفید وغیر احمر آنرا با قدری دم الاخوین مثل غبار سایید با سریشم پنیر
سرشته بقالب شبیه بعدس دانها بسازند واز مکنونات است **عمل دانهای رنگین** صدف با زمهره را که قسمی از
حلزونست باید سایید وشست وجهت سبزی زنگار مصفی وجهت سرخی شنجرف وجهت زردی زرنیخ وجهت
سایر الوان انچه مناسب باشد اضافه صدف مغسول نموده وچندان سحق باید کرد که صلایه خشک شود پس با سریشم
پنیر سرشته هرچه خواهند ترتیب دهند وبعد از سه چهار یوم که در غایت استحکام شده باشد با چرخ هموار کرده
بروغن زیتون چرب نمایند وبا پنبه دانه در کیسه کرده دو سه روز بمالند تا جلا گیرد **عمل بلند ناهجا** مثل یاقوت
واحجاری که فی الجمله تاب آتش داشته باشد مثل زاج سیاه زاج سفید زاج زرد سحاله فولاد دم الاخوین پوست
پیاز تلخ بالتسویه با سرکه وبول اطفال یکروز تمام بسایند وبعد از خشک شدن در شیشه مطین وامثال آن
کرده تا سه هفته در زبل تازه گذارند تا حل شود ومحلول شبیه بجون گردد پس یاقوت سفید وامثال آنرا در قرع

زجاجی مطین کرده باب مذکور آغشته در آتش گذارند و قدحی بر سر قرع نصب کنند و چندان آتش کنند که رنگ
گیرد **دستور نوشتن بر عقیق** ملح القلی برلک درخت عرعر با لسویه بسایند با سرکه سرشته با آن هرچه خواهند بر عقیق
بنویسند یا نقش کنند و بعد از خشکی آن زمانی در آتش نرم گذارند تا خوب گرم شود پس سرد کرده بدست جلا دهند
آنچه نقش کرده باشند دیگر زایل نمیگردد **رنگ کردن استخوانها** عاج و امثال آنرا در ماست ترش یا شیر یکشبانروز
بگذارند تا نرم شود و بجهت سبزی در هر صد و پنجاه مثقال شیر هفت مثقال و نیم زنگار هر روز اضافه نموده بر هم زنند
اقلا تا ده یوم و اکثر تا چهل یوم و باید در ظرف مس گذارند و اگر سرخ خواهند استخوان را ده روز در شیر بخیسانند
تا بسیار نرم شود پس بیرون آورده سه روز در رنگ لاک بگذارند و اگر لاجوردی تا ده دوازده یوم هر روز اضافه
ماست و شیر کنند و اگر زرد مطلب باشد هر روز چهار مثقال زردچوبه اضافه نمایند و تا چهل یوم تدبیر کنند و چون
استخوان را با پوست بیخ لفاح تا شش ساعت بجوشانند بغایت مطیع گردد و از مجربات است **عمل ذهب فرعونی**
که در رنگ فرقی از ذهب ندارد سوای آنکه در آتش سیاه میشود و اگر اصلاح آن توانند نمود کمال آنست برادهٔ حدید
را با زرنیخ بسیار بسایند و با آب بشویند تا رفع زرنیخ بقدری شود آنگاه در بوطه گذارند و چون نزدیک بذوب
رسد بقدر ربع مثل آن نحاس اضافه کرده بگدازند **عمل برنج داشقی** و آنرا رومی نیز گویند رنگین تر از اقسام برنجها
و شبیه بذهب میباشد مس را صفحه بسیار رقیق کرده بقدر درهمی ریزه کرده و ربع آن توتیا روی نرم سایند با شیر
موبز سرشته قرصی ساخته بر روی سفال آب ندیده گذاشته آتش در زیر آن کنند تا سوخته و سیاه و صلب گردد
پس بار دیگر سایند با ثلث آن زجاج مسحوق آمیخته ریزههای مس را با آن تلحیف نموده با آتش بسیار تند بگدازند
عمل تذهیب که مطلا عبارت از آنست صفایح رقیق ذهب را بمقراض ریزه کرده با سه مثل آن زیبق ملغمه کنند
پس مس و نقره و برنج را بتر هندی مالیده چرک آنرا زایل نمایند و بر روی آتش نرم گرم کرده ملغمه را بآن بمالند
و بر روی آتش اندک زمانی بگذارند تا رفع سیماب شده رنگ ذهب ظاهر گردد و اگر قبل از تطلیه یکجزو روی توتیا را
با پنج جزو سیماب ساییده ملغمه کنند و سطح اشیاء مذکوره مالیده با آتش رفع سیماب نمایند نایب مناب تطلیه
ذهبست پس اگر بعد از آن تطلیه بملغمه ذهب کنند بسیار رنگین شود و چون یکجزو نقره قناط و خالص آنرا در سه
جزو عید بمالند حل شود و بدستور طلا مفضض کنند **عمل زرنشان** که احتیاج بآلات نباشد باید سطح آهن
و فولاد و امثال آنرا صیقلی کرده با اینکه مذکور میشود بقلم نقاشی هر نقشی که خواهند کنند و بعد از خشکی آن
در آتش بتابند تا اجزا در آن نفوذ کند پس جلا دهند و از اسرار مجربات است ورق طلا زعفران الحدید با لسویه سحق
بلیغ نموده باب صمغ قدری که توان استعمال نمود سرشته بکار برند **عمل نقاشی** طلق محلول را با نمک مثل غبار
سایید بعسل مکرر رفع نمک نمایند و با آب صمغ عربی حل نموده نقاشی بآن کنند در نمود بهتر از ورق نقره محلولست
و چون زعفران اضافه نمایند نایب مناب تذهیب بورق طلا است و با زنگار زمردی و با عصفر فستقی میشود
عمل کتابت چون بیخ و سمر را مهرا پخته با صمغ عربی استعمال نمایند قایم مقام مداد است **بدل شنجرف** که در

کتابت

کتابت و نقشها بهتر از شنجرف است اشنان سبز را یکشبانروز در آب بخیسانند پس لک اضافه نموده با آتش نرم
بجوشانند تا درد و صاف آن جدا شود و آب اشنان سرخی و درخشندگی بهم رساند پس صاف لطیف آنرا با
صمغ عربی جمع نموده استعمال کنند **تدبیر آهن** که مانند آهن ربا آهن رباید باید آهنی را در روغن کنجد اطفا
نمایند و بار دیگر تفته اطفای آن باب کنند **حفظ آلات آهنی** که هرگز زنگ نگیرد باید قلعی را جرب کرده
گذاشت تا زنگ بهم رساند و از آن روغن و چربی زنگ گرفته بآلات حدیدی هر گاه بمالند دیگر زنگ نمیگیرد

خاتمه در خطوط مرموزه و اقسام مشهوره آنست **قلم هندی** ایقغ بکر جلش دمت
هنث وسخ زعذ حفض طصظ **قلم هندی** آحاد بخط نمیرسد و عشرات متصل
بخط میشود و مآت از خط میگذرد و الوف بعد از گذشتن ذیلی میدارد **آحاد** ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
عشرات ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ **مآت** ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ **الوف** ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

قلم بن ناوی به پنج قسم است و اختلاف حروف در تحت هر یک نوشته میشود بترتیب حروف

قلم یونانی دو قسم است **قسم اول**

قسم دوم

قلم عبرانی شش قسم است قلم عبرانی قدیم

مهو … الی آخره **قلم دیگر** از احجار که موافق قسمی از قلم رومی است

… **قلم** ستاناق وزنطج اصحاب السیمیا …

… **قلم** فرنگی بترتیب ابجد …

… **قلم** طرقال …

… **قلم** پهلوی و ز ذ ج ث ط ش ز ت د ب

قلم دیگر بحروف ابجد …

قلم دیگر بحساب تهجی …

قلم طرنجی …

قلم قلقطیر بابلی جهت حل عقود مجربه ان شاء الله بترتیب حروف تهجی …

قلم قلقطیر کاهی صغیر جهت تعویذ …

قلم قلقطیر دیگر …

قلم کاهی بترتیب ابجد …

قلم صینی بترتیب ابجد …

قلمی که جابر بن حیان کتاب احمر را نوشته بدستور حروف تهجی …

قلم معروف …

قلم سریانی دو قسمت ا ب ت ث ج ح خ …

د ذ ر ز س ش ص

ض ط ظ ع غ ف ق

ک ل م ن و ه لا ی

سابع از عبرانی نیز یافت شد …

قلم الاحجار …

قسمی دیگر از قلم احجار بترتیب حروف تهجی …

… دوستان … غرض … دانستن … از آنکه … بعد … وقت …

قلم متجرد بیقو بیدوس بترتیب حروف

قلم صلبانی بترتیب حروف

قلم نیرنجات که مجربات آنرا باین قلم نوشته اند بترتیب حروف

قلم سیمیای کبیر بترتیب حروف

قلم سیمیای صغیر بترتیب حروف

قلم العقول بترتیب حروف

قلم الصابی بترتیب حروف ابجد

قلم داودی بترتیب حروف و عزایم اکثر باین خط نوشته میشود

برا خمیمی بترتیب حروف

قلم ارمایوسی بترتیب حروف

قلم رملی مقطع بترتیب حروف

قلم بنطی بترتیب حروف

قلم لطینی بترتیب حروف

قلم قبطی بترتیب ابجد

قلم کتاب تصعید سیا الاطیس و طلسمات بترتیب حروف

قلم کتاب تصعید زرنیخ و کبریت وغیره بترتیب حروف تهجی

قلم کتاب نوامیس الکبیر هرمس بترتیب حروف

قلم کتاب سر الاسرار در معرفت روحانی بترتیب حروف

قلم تکلیل بترتیب حروف

ب ت ث ج ح خ د ذ ر

ز س ش ص ض ط ظ ع غ

ف ق ک ل م ن و ه لا ی

قلم رومی بترتیب حروف ابجد

قلم اسمعیلی بترتیب ابجد ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸

ابجد هوز ح

قلم الطبیعی علی ترتیب الابجد

قلم جعفری بترتیب حروف ا ب ت ث ج ح خ

قلم الاسرار بترتیب حروف ا ب ت ث ج

این زیادیت …

وفی نسخة هکذا ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش

قلم حمیری بترتیب حروف

قلم مشجر که سروك مانند بحساب ابجد … استخط را بر یمین … این زیادت

عدد هر کلمه ابجد میکشند و آنچه مطلوبست خطوط جانب یسار و آخر

قلم دیگر از سروك بحساب

غضنفر ظبیشذ ذسواخ طلحه کصدقت معجمات که بجای کلمات ابجد این کلمات را حساب کنند

بسم الله الرحمن الرحیم

قسم ثانی از دستورات جامع موسوم بتحفة المؤمنین که آن مشتمل است بر تشخیصات و دستورات در بیان اعمال که متعلق است بادویهٔ مرکبه و ذکر هر یك از مرکبات چون هر علت و مرضی را بدوای مفرد مداوا نمیتوان نمود بنا بر این موافق هر یك باید ترکیب از مفردات کرد و هر چند از مرکب قلیل الاجزاء مقصود حاصل شود بهتر از کثیر الاجزاء است و سبب کثرت اجزا بسیار میباشد مثلا ادخال جیزی که بدرقهٔ دواء مقصود باشد و یا مصلح کردد و یا معاون شود یا تقویه و نفوذ آن منظور باشد و امثال آن از ما یحتاج الیه از رفع کراهت طعم و حفظ قوت کیفیت و اختلاف کیفیت استعمال آن و نباید در مرکبات اجزائی که اصل و عمده و از کبار ادویه باشد حذف نکنند مثلا فرص افعی از تریاق کبیر و هر چند مفسد آن باشد داخل نمایند مثلا بلادر که مفسد فرص افعی و اکثر ادویه تریاقست و هر چه از ادویه که اکثر هر یك ضد دیکری باشد در قدر شربت مساوی نکنند که فعل یکدیکر را مانع نشوند مثلا تساوی اجزاء مسهل با اجزاء قابض باید طبیعت علیل و طبیعت اعضاء معلوله و طبیعت ادویه و خصوصیت آن بهر عضوی و خلطی و فصلی و مکانی و عادتی و سنی منظور باشد و چون بعضی از ادویه شدید القوه اند مثلا افیون و فرفیون و بعضی ضعیف القوه و بعضی ضد فعل دواء شدید القوه و بعضی کثیر المنفعه با منفعت خاصه مانند غاریقون و بعضی قلیل المنفعة که زیاده از یك منفعت نداشته باشد و بعضی شریف الفعل اند و بعضی خسیس و بعضی مشترك النفعند با دیکری و بعضی در منافع متفرد و بعضی مضعف قوه ادویهٔ نافعه اند پس در تراکیب شرطست که از کثیر المنفعه و از شریف و از ضعیف القوه کثیر المنفعه قدر زیاده داخل کنند و از قوی القوه و قلیل المنفعه کمتر و آنچه در منافع متفرد بوده باشد از هر چه شریف الفعل قلیل المنفعه باشد بقدر مقصود کنند و آنچه قوة دوای نافع را ضعیف کند بقدر ضرورت و آن دواء کثیر المنفعه و ضعیف قلیل المنفعه قدر متوسط کنند و بدستور در مراعات عضو علیل قلت و کثرت مقدار ادویه مختلف میشود چه هر کاه عضو بعید باشد از دواء کثیر المنفعه شریف ضعیف القوه قدری را زیاده باید کرد و هر کاه عضو قریب باشد مثل معده و مری بقدر اعتدال کنند و اکر با کثرت منافع قوی القوه باشد از مقدار معتدل نیز کمتر باید کرد اما طریق دانستن مزاج مرکبات آنست که اجزاء حاره و بارده و رطبه و یابسه هر یك از مفردات آن ترکیب را از قرار قدر شربت آن حساب نمایند و اقل را از اکثر وضع نموده باقی را باسم عدد ادویه که عبارت از عدد شربت هر یکیست قسمت کنند و خارج قسمت را مزاج مرکب دانند مثلا مزاج مرکبی از زنجبیل که در دوم کرم و خشك است و کندر که در سیم کرم و خشك است و بنفشه که در دوم سرد و تر است هر کاه از زنجبیل دو شربت باشد و از کندر و بنفشه یکی شربت اجزاء حاره این مرکب یازده و بارده شش و یابس مثل حاره و رطبه مانند بارده و خواهد بود باین صورت پس چون اقل که اجزاء بارده و رطبه است از اکثر که حاره و یابس است کم شود پنج جزء از حاره

یابسه	رطبه	بارده	حاره	
۱۱ اجزاء	۶ جزء	۶ جزء	۱۱ اجزاء	

زنجبیل	کندر	بنفشه						
اجزاء یابسه	اجزاء یابسه	اجزاء حاره	یابسه	بنفشه یکشربت	بارده	رطبه	بارده	رطبه

و پنج جزء از یابسه باقی میماند و چون پنج را باسم عدد ادویه که بحسب عدد شربات چهار است قسمت کنند خارج قسمت یك ربعست پس مزاج مرکب مذکور در اوایل درجه دوم کرم و خشك خواهد بود و علی هذا القیاس اما طریق دانستن قدر شربت مرکبات آنست که بعد از تحقیق وزن عدد شربات مفردات آن جزئی از مرکب اخذ نماییم که نسبت آن بمجموع وزن مرکب چون نسبت واحد باشد بعدد شربات مثلا وزن مجموع آن سی درم باشد و عدد شربات مفردات ده چون واحد را نسبت بده که عدد شربات است نسبت عشر است پس از سی که وزن مرکبست عشر اخذ نمودیم که آن سه درم است و اکر فرضا عدد شربات سی باشد و وزن مرکب ده شربت آن مرکب ثلث درم خواهد بود زیرا که نسبت ثلث بده چون نسبت واحد است بعدد شربات که سی باشد و مرکبات مبنی است بر بیست و چهار باب باب اول در ذکر معاجین کبار و صغار و تریاقات و ایارجات و مفرحات و جوارشات باب دوم در حبوب باب سیم در اقراص باب چهارم در سفوفات باب پنجم در اشربه باب ششم در مربیات و بعضی از حلوییات باب هفتم در لعوقات باب هشتم در مطبوخات و نقوعات و ماء الاصول و مقیئات و مسکنات فی باب نهم در سنونات و مضمضه و غرغره باب دهم

باب دهم در اکحال و شیافات و ادویه عین باب یازدهم در ادهان و آنچه بدان متعلق است باب دوازدهم
در ذکر مرهمات و ذرورات و ما یتعلق بها باب سیزدهم در ضمادات و کمادات و نطولات و قطورات
باب چهاردهم در سعوطات و نشوقات و معطوسات و مشمومات و لخالخ باب پانزدهم در حقنها
و فتایل مسهله و فرزجات و حمولات باب شانزدهم در خضابات و آنچه موی را دراز کند و برویاند و نرم
کند و بستردد و آنچه بآن متعلق باشد باب هفدهم در غسولات و منقیات بشره و محمرات و مسمنات بدن
و مهزلات باب هجدهم در ادویه کلف و بهق و برص و وشم و نمش و برش و خیلان و قلع آثار جلد
باب نوزدهم در مضیقات و مرطبات فرج و ملذذات جماع و آنچه مخصوص است بزنان و مسوحات
قضیب باب بیستم در ذکر خواص غریبه و آثار عجیبه بعضی از ادویه که از اسرار اطبا و حکما ما تقدم است
باب بیست و یکم در ذکر بعضی از ادویه معموله حکماء هند که بلغت ایشان رسائن نامند و آنچه بدان مناسبت
باب بیست و دوم در ذکر بعضی از ادویه که مخصوص معالجه چهارپایانست و از کتب بیطره نقل شده باب
بیست و سیم در قلع آثار رنگهای لباس و رفع چرب و امثال آن و آنچه بآن متعلق است باب بیست و چهارم
در دستور معالجه طیور که بز دره نامند باب اول از قسم ثانی دستورات در معاجین و آن مشتمل است
بر پنج فصل فصل اول در تریاقات دوم در ایارجات سیم در جوارشات چهارم در معاجین کبار
و صغار و باهیه و مسهله پنجم در مفرحات فصل اول در تریاقات تریاق کبیر و آنرا تریاق فاروق
و تریاق اکبر و تریاق هادی نامند و اندروماخس قدیم تالیف نموده بعد از هزار و صد و پنجاه سال اندروماخس
ثانی تکمیل آن نموده و اجزاء آن بهفتاد رسیده بغیر اقراص و جالینوس ده جزء را کم نموده و آن حب الغار
و شیح جبلی و مصطکی و مقل و عود بلسان و عود هندی و افتیمون و اشق و سورنجان و بیخ کبر است و
شیخ الرئیس تجویز نموده خصوصاً داخل نکردن حب الغار و شصت جزء دیگر مع حب الغار و اقراص و وزن آن
که صحیح ترین نسخها است مذکور میشود و متاخرین این هفت جزء را که عود هندی و افتیمون و اشق و سورنجان
و بیخ کبر و مصطکی و مقل از رقست داخل نکرده اند و هریك تصرفی نموده و در اوزان بعضی تغییر داده اند و مرحوم
مغفور حکیم محمد باقر طاب ثراه بنفشه و حاشا اضافه نموده شصت و سه جزء و بجای شراب عرق مخلصه و بجای
عسل عسل حاشا نموده و تغییر اوزان و تبدیل بعضی بنهجی است که از نسخه آن مبرور مغفور ظاهر میگردد و تریاق
اکبر تا سی سال قوی الحراره است مثل سن جوانی و تا شصت سال مثل سن کهولت و بعد از آن مثل سن پیری و اثر
آن مثل سایر معاجین است و قبل از شانزده ماه نباید استعمال نمود و اگر بعد از هفت سال که حکم سن اطفال دارد
استعمال کنند بهتر است و باید جنب و حایض متوجه ظرف آن نکنند و آن مفتح سدد و مدر بول و حیض و شیر
و عرق و پادزهر جمیع سموم و مقوی جمیع اعضا و مانع عفونت اخلاط و دافع آن و مفرح و منوم و منقی و جاذب
و محلل و منضج و طریق ساختن و امتحان و استعمال و قدر شربتش بجهت هر امری مذکور میشود صفة آن

قرص اسقیل چهل و هشت مثقال قرص افعی قرص اندروخورون فلفل اسود افیون از هریك بیست و چهار مثقال
دارچینی ورد احمر تخم شلغم اسقوردیون اصل سوسن آسمانجونی غاریقون رب سوس دهن بلسان از هریك
دوازده مثقال زعفران زنجبیل راوند سنبل فلفل فوتنج فراسیون اسطوخودوس قسط فلفل ابیض دار فلفل
مشکطرامشیع کندر فقاح اذخر فطراسالیون صمغ البطم سلیخه سیاه حب الغار سنبل الطیب جعده از هریك
شش مثقال لبنی بوره کرفس سیسالیوس حرف نانخواه کمادریوس کمافیطوس عصاره لحیة التیس هیوفسطیداس
دومی ساذج هندی جنطیانا رازیانج طین مختوم قلقدیس محرق حماما وج حب بلسان هیوفاریقون صمغ عربی
فردمانا انیسون مومیایی اقاقیا سکبینج از هریك چهار مثقال دوقو قنه قفر الیهود جاوشیر قنطوریون زراوند
طویل جندبیدستر از هریك دو مثقال و اوزان شش دوای دیگر که در نسخه اندروماخس ثانیست بموجبی است که
مذکور شد و عدد اجزا بغیر اقراص هفتاد میشود و اما طریق ساختن آنست که هرچه چوب و بیخ و برگ و شکوفه و
تخم و قرص باشد علی حده بنهجی بسایند که غبار آن بیرون نرود از پرویزن بسیار باریك مثل غبار بیرون کنند
و بعد از آن هریك را بوزن در آورند و هرچه صموغ و ربوب و عصارات است نیمکوب کرده سه شبانروز در شراب جمهوری
یا مثلث یا عسل بخیسانند تا خوب حل شود و هرچه مایعست مثل عسل و شراب و روغن بلسان باید در وقت
ساختن همه را بر روی آتش نرم بعد از قوام عسل مخلوط کنند و هرچه از عصارات تازه باشد و محتاج بخیسانیدن
نباشد در روز ترکیب داخل کنند باید هریك از ادویه تازه و از مکان مخصوص بآن باشد و دو وزن ادویه عسل
را بقوام آورده کف گرفته با دو وزن ادویه مثلث یا شراب جمهوری یا مطبوخ عقیق ریحانی اضافه نموده مخلوط
کنند و اول ادویه یابسه را در مقابل آفتاب در عسل بریزند بعد از آن محلول را و کفچه معجون سازی را بروغن بلسان
چرب کنند و هر روز بر روی خاکستر گرم گذاشته تا دویست بار بهم زده بگذارند و روی آنرا بپارچه نازکی
بپوشانند تا چهل روز و بعضی گویند که بعد از هر چهار روز باید بهم زد تا دو ماه پس در ظرف طلا یا نقره یا چینی
یا قلعی کنند بقدری که محل تنفس بخار باشد و بعد از هر ماه سرپوش را بردارند و یکروز بگذارند تا ترویح آن شود
و روز دیگر باز مستحکم کنند اما امتحان آن چنانست که بشخصی دوای مسهل مثل محموده داده در حین عمل آن
از تریاق بقدر باقلایی بدهند اگر در حال منع عمل مسهل نماید خوبست و بدستور حیوان یابس المزاج را از تریاق
بدهند و بعد از آن افعی آنرا بگزد زهر در آن اثر نکند و بدستور خروسی را یا حیوان دیگر را دوای قتال داده بعد از آن
تریاق بدهند آن حیوان نمیرد و بدستور اذابه خون منجمد نماید و بدستور در دهن افعی و مار کنند آنرا بکشد
اما طریق استعمال و قدر شربتش باید تا سی سال آنرا در مداوای سموم از یك بندقه تا یکمثقال و از سی سال تا شصت
سالگی را از یکمثقال استعمال نموده بحسب قوة و ضعف سموم و مادامی که از سی سال نگذشته باشد در امراض نباید
استعمال نمود و اگر کنند بقدر اقل شربت جایز است جهة جذام و برص و اختلاط عقل و فالج و لقوه و تشنج
و اختلاج و صرع و رفع وهم بعد از تنقیه بامآء الاصول بقدر بندقه تا نیم مثقال و تا چهل روز بآن سعوط نمایند

وطلا کنند وجهت احتناق رحم و اخراج جنین مرده یک باقلا با مطبوخ سداب و مشکرامشیع و امثال
آن وجلاب وجهت کزندگا فعی از یکمثقال تا دو مثقال با شراب یا مطبوخ وجهت دوای سمی مثل افیون و
فرفیون و ذراریح از نیم مثقال تا یکمثقال با یک اوقیه سرکه وجهت کزیدن سک دیوانه و امثال آن یکمثقال و
زیاده از آن با خاکستر سرطان نهری وجهت عقرب نیم درهم با شراب و نبیذ ذبیب وجهت زنبور نیم مثقال با سرکه
وضماد نیز با سرکه کنند وجهت سرفه و درد سینه و پهلو یک ترمسه با عسل وجهت نفخ معده و امعا تا دو دانگ
با آب زیره وجهت جوع کلبی بقدر بندقه با شراب ممزوج به آب وجهت لرزیدن تبهای بارده دو دانگ تا نیم مثقال
با آب کرم وجهت مثانه با قدری مقل ازرق وجهت قولنج با طبیخ رازیانه و کرفس و روغن خروع و اصل السوس
وعناب و سپستان بقدر بندقه وجهت استسقا و امراض جگر با ادویه مخصوصه آن بقدر یکدانگ تا دو دانگ
واز کهنه آن تا یکمثقال وجهت نفث الدم تا چهار دانگ با روغن گاو و آب وجهت قرحه امعا و اسهال تا نیم مثقال
با آب سماق و آب به وجهت سنگ مثانه و کرده تا چهار دانگ با طبیخ کرفس و در اورام باطنی و عسر البول تا نیم مثقال
با سکنجبین عنصلی و بجهت نیکویی رنگ و رخسار بقدر یک باقلا با طبیخ افسنتین وجهت سپرز یک باقلا
با سکنجبین وجهت کرمی معده تا نیم مثقال با عسل و بجهت هر یک از امراض بارده عموماً با ادویه مخصوصه آن
مرض استعمال نمایند **نسخه تریاق اعظم** که حقیر در مقابل تریاق کبیر تالیف نموده و آنچه ادویه مشتبهه که در
آن اختلاف شده بدل کرده و غیر مشتبه را بعینه داخل نموده و بدل قرص افعی قرص حلال ترکیب کرده چه تصریح نموده اند
که لحوم باعث فساد ترکیب است و حرمت لحم افعی بی شبهه و چون جدوار در همه ابواب بهتر از آنست و فادزهر
معدنی که عبارت از حجر التیس باشد در جمیع خواص اولی از آن و فیروزه و نارجیل بحری در رفع سموم اقوی است لهذا
قرص حلال را از اجزای مزبوره ترکیب داده بدین صفت جدوار خطایی اعلا یازده مثقال فادزهر معدنی چهارده
مثقال نارجیل بحری سه مثقال فیروزه نیشابوری دو مثقال که مجموع ترکیب سی مثقال باشد با مثلث بسرشند
و قرص نموده در وسط سیم حاده در آخر سیم یابس است و قرص اندروخورون با این نسخه ترتیب یافته دارشیشعان
قصب الذریره اسارون عود بلسان جعده سلیخه مصطکی بیخ سنبله کرفوه است هر یک مثقال و نیم فقاح اذخر
زعفران هر یک سه مثقال دارچینی حماما مرصافی هر یک شش مثقال اقحوان پنج مثقال سنبل الطیب چهار مثقال
با مثلث قرص بسازند و وزن مجموع این ترکیب چهل و پنج مثقال است و عدد ادویه پانزده قرص اسقیل بدین صفت
ترتیب یافته پیاز عنصل مجفف دو جزء آرد کرسنه یکجزء با مثلث بسرشند اما ادویه غیر مشتبه فلفل سیاه
افیون خشک کهنه قرص اندروخورون هر یک بیست و چهار مثقال قرص اسقیل چهل و هشت مثقال قرص حلال
سی مثقال کل سرخ بزر شلجم بری اسقوردیون بیخ سوسن آسمانجونی غاریقون سفید ربوب سوس دارچینی هر یک
دوازده مثقال زعفران زنجبیل ریوند فو دنج اسطوخودوس قسط تلخ دار فلفل مشکطرامشیع کندر فقاح اذخر
اسالیون صمغ البطم سلیخه سنبل الطیب جعده حب الغار مکه شش مثقال میعه سایله سیالیوس مقشر حرف

نانخواه ناردین ساذج جنطیانا رازیانه وج صمغ عربی فردمانا انیسون فوه کبیر سنبله است هر که ریشه و آلات
اقاقیا سنج جبلی سکبینج عود هندی مصطکی مکه چهار مثقال بیخ کبر دوقو قنه مقل ازرق جاوشیر قنطوریون
دقیق زراوند طویل مکه دو مثقال اما ادویه که بدل آنرا داخل ترکیب نموده با درنجبویه بدل بطافلن انیسارون بدل
فراسیون بوزیدان بدل کمادریوس افسنتین رومی بدل کمافیطوس طین داغستانی بدل طین مختوم سوسنبر بدل
حاماسعد بدل حب بلسان تخم مخلصه بدل هوفاریقون شب یمانی بدل قلقدیس محرقت اما ادویه که بدل را
اولی دانسته اند زیره کرمانی بدل فلفل سفید روغن ترب بدل روغن بلسان برزجند قوقا بدل بزر الکرفس جاشیا کولی
بدل افتیمون عصاره بیل از قیمی که بترکی بیلان اوتی نامند بدل عصاره لحیة التیس موسیایی بدل ففر صمغ
که حلتیت طیب است بدل جند دروج عقربی بدل سورنجان زراوند مدحرج بدل اشق ذرنباد بدل عود بلسان
مجموع ادویه با اقراص هفتاد و سه است و وزن آن پانصد و شش مثقال میشود **اما طریق** ساختن آنست که
کف گرفته عسل را بقدر دو وزن ادویه یا دو وزن مثلث بقوام آورند و صموغ و افیون را در مثلث حل نموده بسرشند
تا چهل روز صبح و شام بر روی خاکستر گرم گذاشته تا سیصد شماره هر یان بوهم زنند و چون قوام بلند شود و
نتوان برهم زد بجهت رقت بقدر قوام احتیاج آب انگور بر روی خاکستر گرم بخورد آن دهند پس در ظرفی کرده
تا شش ماه اقلا سر آنرا نباید کشود و استعمال آن بعد از یکسال جایز است و اگر ادویه را با عسل کف گرفته سرشته
مثلث را بدون قوام آوردن اضافه نمایند در اینوقت محتاج بادخال آب انگور جهت ترقیق قوام نخواهد شد **اما**
طریق استعمال آن بدستور تریاق کبیر باید در هر موضعی با ادویه موافق آن بدهند بهتر است و الا به تنهایی نیز
آثار آن ظاهر میگردد و این ترکیب در جمیع امور قویتر و سریع الاثر تر از تریاق قدما است و در رفع سم مجرب است
بخلاف تریاق معروف و در امراض متضاده بتجربه رسیده و در رفع سم افعی و هوام و سموم نباتی و معدنی و سگ
دیوانه گزیده عجیب الاثر است و قدر شربتش از یکدانگ تا یکمثقال است با ادویه مناسبه و ضماد آن بر موضع گزیدگی
هوام رافع الم آن و مانع ورم عضو و انتشار سمومست بسایر اعضا **مثرودیطوس** اندروماخس گوید که مولف
آن اقلیمونست بجهت پادشاه رومیه که مسمی باین اسم بوده و از تریاق کبیر بسیار مقدمست و در دفع سموم نایب
مناب تریاق فاروقست و در رفع علل بعضی بهتر از تریاق فاروق دانسته اند و در جمیع خواص مذکوره در
تریاق مثل آنست و در تحلیل سده و اورام صلبه و آنچه در مفاصل باشد و تحریک باه اقوی از آنست و بحرارت آن
نیست و قوه آن تا دوازده سال باقی است و طریق ساختن و استعمال و قدر شربت مثل تریاق کبیر است **صفت آن**
که موافق نسخه قدما است و حقیر بهتر از سایر نسخها میداند و آثار غریبه از آن مشاهده نموده مرصافی زعفران
غاریقون زنجبیل دارچینی ملک البطم کثیرا از هر یک ده مثقال سنبل الطیب کندر خردل سفید عود بلسان اسطوخودوس
اذخر قسط شیرین سیساليوس کمافیطوس قنبر راتینج دار فلفل عصاره لحیة التیس جند جاوشیر ساذج میعه سایله
از هر یک هشت مثقال سلیخه فلفل سیاه و سفید سورنجان جعده ثوم بری دوقو اکلیل الملک جنطیانا روغن بلسان

حب بلسان قرص قوفیان مقل ازرق از هریك هفت مثقال تخم سداب شش مثقال اشق ناردین مصطکی صمغ
عربی قطر اسالیون فودنا نانخواه افیون رازیانه کاسرخ بنفشه مشکطرامشیع از هریك پنج ل اقاقیا ناف سقنقور
هوفاریقون از هریك چهار ل و نیم انیسون وج فوه سکبینج اسارون از هریك سه ل صموغ را در شراب یا در شیر
یا در مثلث خیسانیده و با سه وزن ادویه عسل ابرشته و قدر مثلث آن قدر باشد که صموغ را بپوشاند و بدل
سقنقور ماهی روبیان بوزن آن یا سمکه صیدا کنند و خیر قرص افعی را میدانند بسقنقور و پنیر مایه شتر را
و بعد از شش ماه استعمال نمایند چون حب بلسان و عود و دهن آن مفقود الوجود ند بدل حب نیم وزن آن
حب الغار و بدل عود آن نیم وزن آن زراوند طویل و بدل سقنقور سمکه صیدا و بدل روغن بلسان روغن ترب
کرده و بغایت مؤثر یافته است **نسخه دیگر** که معمول حکیم فاضل مسعود عماد الدین محمود است و با نسخه کامل
الصناعة اختلاف سهلی دارد مرصاف کثیرا زعفران زنجبیل دارچینی از هریك ده م سنبل الطیب کندر خردل
ابیض اذخر عود بلسان صمغ البطم قسط اسطوخودوس سیسالیوس ارفلفل جند عصاره هوفسطیداس که
لحیة التیس است میعه سائله یا بسه جاوشیر سادج هندی از هریك هشت م سلیخه فلفل سیاه و سفید اکلیل الملك
جعده ثوم بری تخم جرجیر البری دوقو روغن بلسان قوقیون مقل از هریك شش م اشق ناردین تخم کرفس جبلی
مصطکی قطر اسالیون افیون رازیانه کاسرخ جنطیانا مشکطرامشیع از هریك پنج ل **صفت تریاق الافاعی**
که رفع سمیت هوام میکند و اطبای سابق اجماع نموده اند که هر که در وبا در بعضی اوقات بقدر نیم ل با کلاب
و یا شراب و قایم مقام آن تناول نماید بی شك و شبهه رفع اذیت و با و تب و بائی میکند و بغایت مجرب دانسته اند
و از جالینوس منقول است که در سال وبای آن عصر هر که استعمال نمود سالم ماند صبر زرد دو جزء مرصاف و زعفران از
هر یك یك جزء **تریاق اربعه** اول ترکیبی است در تریاقات در سیم گرم و در دوم خشك محلل ریاح غلیظه و مصلح جگر
و سپرز و مفتح سده و مدر فضلات و آنچه از جهت برودت محتبس شده باشد و تریاق سم مار و عقرب و مورث
صداع و دمعه و مصلحش شیره خرفه و قدر شربتش تا یك مثقال و قوتش تا دو سال باقی است و بدلش نصف وزنش
مثرودیطوس است **ص** جنطیانا حب الغار مرصاف زراوند طویل بالسویه عسل آورند آن **تریاق** معروف
بکشف الهموم منقول از تذکره معتدل مایل بحرارت و قوتش تا بیست سال باقی است و شربتش از یك ل تا سه ل
منقی دماغ و پادزهر سموم و مقوی باه و جهت جنون و صرع و مالیخولیا با آب مرزنجوش استعمال نمایند و جهت
لقوه و فالج و امراض بارده دماغی و عسر بول و سنگ مثانه با آب کرفس و با آب ترب و جهت ضیق النفس و سرفه و
نفث الدم و خفقان و ضعف معده که از حرارت باشد با آب کاسنی و اگر از برودت باشد با کلاب و جهت
استسقا و سپرز و یرقان و قولنج با آب انیسون و جهت بواسیر و امراض مقعد با آب عناب و جهت مفاصل و نقرس
با آب پخ کبر و رازیانه و جهت سموم و جذام باشیر تازه دوشیده و جهت برص و بهق با ماء العسل بنوشند و طلای
آن در امراض مذکوره و جهت اورام نافعست **ص** پوست ترنج و تخم آن و برگ آن از هریك ده ل حب الغار جنطیانا

سنبل الطیب یا فلن از هریك هفت ل ارنب دروغ اطریلال بهمن سرخ و سفید انیسون از هریك ده ل
زمرد کهربا از هریك دو ل عود هندی هفت ل پادزهر معدنی سیزده دانك مروارید چهار ل عود را در بیست
و شش مثقال گلاب بسایند و پادزهر را در آن حل کنند و هفت روز بگذارند و مروارید را در شیشه کرده
آب ترنج در آن بریزند و سر آنرا محکم کرده در حمام بگذارند تا حل شود و بعد از حل شدن با عود و پادزهر محلول
مخلوط سازند و سه وزن ادویه عسل بقوام آورده در آتش نرمی بگذارند و محلول را کم کم در آن ریخته بر هم
زنند و بعد از آن ادویه را اضافه کرده بعد از شش ماه استعمال نمایند و آتش آن باید بقدری باشد که بجوش
نیاید و اگر فادزهر معدنی بهم نرسد فادزهر حیوانی را بدل آن سیزده قیراط کنند **تریاق ابو ماهر** در معالجات
مذکور است **فصل دوم** در ایارجات **ایارج لوغاذیا** ایارج از تالیف فیلغریوس است و بلغت یونانی
بمعنی دوای الهی و مراد از آن مسهلی است که بمشیة الله تعالی عوض آن در عروق میشود و تنقیه خلط مینماید
و متقدمین شرط دانسته اند که آتش بآن نرسد و با عسل شهد سرشته شود و قوتش تا چهار سال باقی است و
گویند تا سی سال و قدر شربتش از نیم ل تا چهار ل با آبی که در آن بسفایج و زوفا و افتیمون و هلیله کابلی و کل
گاوزبان و اسطوخودوس از هریك بقدر حاجت جوشانیده باشند یا یك درهم ملح نفطی استعمال نمایند گرم و
خشك و جهت جذام و برص و بهق و صرع و جنون و داء الثعلب و داء الحیه و عسر نفس و احتباس حیض و داء الفیل
و درد معده و جگر و کرده و مفاصل و عرق النسا و نقرس و فالج و تشنج و رعشه و لقوه و جوع کلبی و درد مثانه
و قروح آن و ثقل سامعه و درد سر مزمن نافع و مسهل اخلاط محترق و لزج و مواد بلغمی و سوداوی را مفید است
و آنچه بسرخی در تحت هر یك نوشته شده موافق نسخه کامل و بهترین نسخهاست و حب الغار ندارد **ص** شحم
حنظل غاریقون اشق خربق سیاه سقمونیا هوفاریقون از هریك ده مثقال افتیمون بسفایج مقل صبر
کمادریوس فراسیون سلیخه از هریك هشت ل دارفلفل فلفل سیاه و سفید دارچینی زعفران جاوشیر
سکبینج جند قطر اسالیون زراوند طویل از هریك چهار ل با عسل ابرشته و بعد از شش ماه استعمال نمایند
و در بعضی نسخه عصاره افسنتین و حب الغار از هریك دو ل ثوم بری فرفیون سادج اسقیل مشوی جعده
مرصاف سنبل هندی جنطیانا اسطوخودوس زنجبیل حماما حاشا از هریك دو ل و نیم اضافه نموده اند **ایارج**
بتادریطوس الاکبر که قبل از زمان جالینوس تالیف یافته مسمی باسم پادشاه آن عصر و قوی تر از سایر ایارجات
و اعدل از ایارج لوغاذیا و قدر شربتش تا چهار مثقال با مطبوخ شربت غاریقون و سایر ادویه مناسبه هر علتی
و آن مسهل و نافعست از برای سوء المزاج بارد و اوجاع کبد و معده و طحال و کرده و مثانه و احتباس حیض و قولنج
و امراض عصبی و جهت دفع فضول غلیظه لزجه و نسیان و ظلمت بصر و عسر نفس و جهت تنقیه بدن از اخلاط فاسده
و تسخین و تقویه و تعدیل آن آزموده و جهت تحلیل ریاح و سده جگر و سپرز و درد سینه و پهلو و جشاء حامض
و استسقا که از ضعف و برودت جگر باشد و وجع کرده و جمیع انواع درد سر و جذام و برص و خناق بلغمی و لقوه

ورعشه و فالج و تقویت حرارت غریزیه نافع و بغایت ضعف آنرا مانع و دافع سودای سوخته و بلغم متعفن فاسد و
کدازندهٔ اخلاط غلیظه از رکها و جهة نیکو کردن رنک رخسار که از نقصان خون باشد و احتباس خون که از سرما
در عروق بهم رسد و جهة اصحا و تقویت بدن آنها مفید و مرکبست از ادویه کبار و مختار آن و سعوط آن بمقدار عدسی
از برای صرع و لقوه با آب شاهدانه بغایت مفید و انچه موافق نسخهٔ کامل و قدما است ببرخی نوشته شده با اضافه مرصافی
ص صبر سقوطری ده م غاریقون ابیض ۲ م زعفران دارچینی وج مصطکی دهن البلسان مکد ۳ م فربیون
دار فلفل فلفل ابیض و اسود جنطیانا فقاح اذخر مکد ۲ م قسط المر کمادریوس افتیمون مکد ۴ م اسارون
سلیخه عود بلسان حب البلسان مکد ۲ م زراوند ۴ م وضف سقمونیا ۴ م سنبل الطیب ۲ م و نیم مو جماما
مکد م با عسل بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند و در مختار ابن هبل بجای مو وامه شده ایارج فیقرا
بلغت یونانی فیقرا بمعنی تلخست و از تالیفات بقراط و نافع امراض سرد و رادع ابخرهٔ دماغی است و منقی معده و مواد بلغمی
و مادهٔ حبوب مسهله و گویند مضر کرده و مصلحش عناب و قدر شربتش تا دو مثقال و قوتش تا دو سال باقی است
ص کل سرخ مصطکی سنبل الطیب عود بلسان حب بلسان سلیخه دارچینی اسارون از هر یک جزئی صبر زرد
دو چندان مجموع داکوفته و بیخته اکر تنها بی استعمال نمایند با عسل شهد بسرشند و اکر ماده حبوب کنند بدون عسل
استعمال کنند ایارج جالینوس منافع آن مثل منافع ایارج لوغاذیا است و بجهة قولنج و استرخا و سلس البول و تقطیر
البول انفع از آنست و در بقاء قوت و قدر شربت و طریق استعمال آن بدستور ایارج لوغاذیا است ص موا
نسخهٔ کامل شحم حنظل غاریقون بیاز عنصل مشوی اشق سقمونیا خربق اسود هوفاریقون فربیون از هر یک شانزده ل
بسفایج افتیمون مقل ازرق کمادریوس سلیخه فراسیون از هر یک نه ل مرصافی سکبینج زراوند طویل فلفل اسود و ابیض
دار فلفل دارچینی جاوشیر جندبیدستر فطراسالیون از هر یک چهار ل و در بعضی نسخه زعفران و صبر را چهار ل اضافه
نموده اند باسه وزن ادویه عسل سرشته با مطبوخ موافق میل نمایند ایارج ارکاغانس ابن داود جهة امراض
رطوبی و دشواری نفس و دوار و مرة السودا و بحوحه که از رطوبات باشد و درد کلو و تشنج و فواق و وجع مفاصل
و قروح دیر و حکه و گزیدن سک دیوانه تا از آب نترسد باید با سرطان محرق داد و هر کاه از آب ترسد مخلوط
سازند با شربتی از عصارهٔ قثاء الحمار و عصارهٔ حنظل وزن چهار قیراط و با آب قیصوم بنوشند و جهة درد شکم و
رحم با آب سداب که مخلوط سازند با آن سه قیراط جندبیدستر و جهة درد کرده با آب کرفس و در سایر علل با طبیخ افتیمون
و مویز دانه بیرون کرده قدر شربت و مدت مزاج بدستور ایارج سابق است ص شحم حنظل بیست و دو درهم فراسیون
و اسطوخودوس خربق اسود کمادریوس سقمونیا فلفل ابیض دار فلفل از هر یک دو اوقیه و در مختار ابن هبل چهار اوقیه است
بصل الفار مشوی فربیون صبر زعفران جنطیانا فطراسالیون اشق جاوشیر از هر یک یک اوقیه جعده دارچینی
سکبینج مرصافی سنبل اذخر فودنج زراوند مدحرج مکد دو درهم با عسل بسرشند و بقدر حاجت استعمال نمایند
ایارج روفس موافق نسخهٔ کامل الصناعه ببرخی قید شده جهة دفع سودا و بلغم و داء الثعلب و امراض بارده دماغی

وعصبانی با مطبوخی که در ایارج لوغاذیا مذکور است با ملح نفطی استعمال نمایند و صموغ را در شراب یا مثلث بخیسانند
و قدر شربت و مدت مزاج بدستور سابق است ص شحم حنظل ۲ م صبر ۵ م خولنجان ده م کمادریوس بیست م
سکبینج هشت م جاوشیر هشت م زراوند مدحرج فطراسالیون فلفل ابیض و اسود مکد پنج ل سنبل سلیخه
دارچینی زعفران زنجبیل مرصافی جعده مکد دو درم و در بعضی نسخه کمافیطوس فراسیون غاریقون از هر یک ده
زیاده نموده بقدر حاجت با عسل سرشته استعمال نمایند ایارج البقراط و ایارج هوفقراطیس نامند جهة رطوبت
و درد سر که از بخار فلر سد باشد متولد شده باشد و جهة غم و خوف و سایر علل سوداوی و بلغمی نافع و قدر شربت
و مدت مزاج بدستور ایارج سابقست ص جنطیانا سنبل زراوند مدحرج سلیخه دارچینی از هر یک نیم ل فطراسالیون
کمادریوس اسطوخودوس فلفلمون کبیر از هر یک یک م مقل ۴ م حب البان زعفران از هر یک یک درم و نیم صبر ۱۸ م و نیم
شحم حنظل شش م با عسل بقدر حاجت بسرشند ایارج اندروماخس جهة امراض باردهٔ دماغ و معده و مفاصل و تشنج
و صداع و ضیق و شکستکی اعضا و درد پهلو و معده و نفث الدم و درد تهی کاه نافعست و قدر شربتش از یک مثقال
تا چهار درم در اورام صلبه با سکنجبین بنوشند و ضماد کنند و جهة ورم چشم با آب عنب الثعلب و جهة ورم مقعد
با روغن کل سرخ و جهة قروح سر انکشتان با سرکه ضماد نمایند و در امراض دهن غرغره کنند و طریق شربت و مدت مزاج
بدستور ایارجات سابق است ص دارچینی سلیخهٔ سیاه قصب الذریره عیدان البلسان فقاح اذخر قشور
الطلع سه اوقیه و نصف کوبیده در دیک سفالین کرده با آب باران شش دورق که هر دورقی سیصد مثقال است بجوشانند
تا بنصف برسد پس صاف نموده نکاه دارند و صبر سقوطری یک رطل را با آب باران در آفتاب بسایند چندان که خشک شود و بنویسند
بعد از آن با آب ادویه سابقه بدستور در آفتاب صبر را بسایند تا مجموع آبها را جذب کند و در سایه خشک شود
پس بار دیکر آنرا با زعفران و مر و کبر از هر یک سه اوقیه و در بعضی از نسخه یک اوقیه بسایند در ظرف شیشه نکاه دارند
و قدر شربت یک درهم است نسخهٔ دیکر ایارج اندروماخس که ابن هبل در مختار ذکر کرده شحم حنظل پنج م بصل الفار
مشوی غاریقون سقمونیا خربق اسود اشق اسقوردیون چهار درم و نیم و در بعضی نسخه دو درهم و نیم کمادریوس افتیمون
مقل صبر سقوطری سه م حاشا هیوفاریقون ساذج فراسیون جعده سلیخه فلفل اسود زعفران دارچینی دار فلفل
بسفایج جاوشیر سکبینج جندبیدستر فطراسالیون زراوند طویل از هر یک ۴ م با عسل بسرشند و قدر شربت
از یک ل تا چهار ل فصل سیم در جوارشات ۵ جوارش معرب از کوارش فارسی است بمعنی کوارنده از اختراعات حکمای
فرس است و آن عبارتست از تراکیبی که مقوی معده و محلل ریاح و مصلح اغذیه باشد و بعد از سرشتن ادویه با شکر
و امثال آن در صحن چینی پهن کرده پاره پاره کنند و مدتی جهة مزاج آن منظور نیست و متاخرین بعضی از معاجین
مسهله را در تحت جوارشات ذکر کرده اند و ظاهرا موافق قانون نباشد جوارش الملوک و دواء السمرات و مذکور میشود
جوارش لؤلؤ مقوی اعضاء رئیسه است و معده و مصلح حال رحم است و در حفظ جنین از اسقاط بغایت مجرب است ص
لؤلؤ عاقرقرحا از هر یک یک م زنجبیل مصطکی از هر یک ۴ م بزر بناد در و نج تخم کرفس شیطرج قاقله جوز بوا بسباسه

در آفتاب بسایند

قرنفل از هر یک ۲ م بهمن سرخ و سفید فلفل و دار فلفل از هر یک سه درم دارچینی بیست درم شکر سلیمانی مثل همه
ادویه قدر شربت یک ملعقه و در حفظ استعمال الچینی مداومت شرطست **جوارش عود** جهت تقویت معده
و تجفیف رطوبات و خفقان و ضعف جگر و هاضمه نافعست ص عود هندی سنبل الطیب مسل رومی
مصطکی قرنفل دانه هیل جوز بوا از هر یک دو جزو هلیله کابلی قرفه تخم کرفس انیسون دزنباد پوست ترنج بادرنجبویه
از هر یک یکجزو زعفران بسباسه زنجبیل از هر یک نیم جزو مشک بازای هر سی مثقال از ادویه نیم ل یا یک وزن و
نیم ادویه شکر بقوام آورده بسرشند شربتی تا دو ل **جوارش زرعونی معتمد علیه** تخم هلیون شقاقل تودری ناف سقنقور
لسان العصافیر از هر یک یک ل زنجبیل تخم شلغم تخم کزر تخم شبت تخم تره تیزک شامی تخم اسپست تخم جرجیر تخم پیاز
تخم کندنا خولنجان جوز الطیب دارچینی دار فلفل بوزیدان از هر یک سه ل تخم انجره دو ل بافانید بسرشند و
مقدار شربت از یک ل تا دو ل و این زرعونی نزدیک است بجوارش سقنقور و اگر ناف سقنقور بهم نرسد بدل آن
دو وزن آن خصیة الثعلب با قدری خردل کنند بغایت نافعست جهت تقویه معده و باه و اعضاء رئیسه و کرده
آلات بول **جوارش لقاح** جهت تقویه معده و احشا و دماغ و هاضمه مفید است ص یک رطل سیب شیرین را از
پوست و تخم پاک کرده با شراب ریحانی بجوشانند تا مهرا شود و از پرویزن بیرون کنند و با نیم رطل شکر سفید
و نیم رطل عسل بقوام آورند و فلفل و دار فلفل و قرنفل هر یک دو ل زنجبیل چهار ل زعفران پنج ل عود هندی پنج ل
کوفته و بیخته بسرشند **جوارش بلادری** جهت ریاح بواسیر و تقویه باه و هضم طعام بغایت نافعست و موافق
مبرودین است ص زنجبیل ده استار فلفل سه استار شیطرج هندی دو استار شقاقل پنج استار فانید چهار صد
و پنجاه ل مغز کردکان سفید کرده کنجد از هر یک ده ل و ده عدد بلادر را کوبیده و در سرا و قیر روغن کنجد خیسانیده
و دستمالیده صاف نموده ادویه را با آن چرب کنند و یک وزن و نیم فانید را بقوام آورده بسرشند **جوارش شکر**
جهت تسخین معده و تقویه هاضمه و دفع بلغم و رطوبات نافعست ص کبابه قاقله کبار و صغار قرنفل دارچینی
زنجبیل دار فلفل زعفران از هر یک یک ل عود فلفل هر یک نیم ل و پنجاه ل شکر سفید را بقوام آورده بسرشند **جوارش
کافور** جهت ضعف معده و هاضمه و بلغم غلیظ و خفقان نافعست ص زنجبیل فلفل دار فلفل دارچینی قرفه ساذج
هندی سنبل الطیب جوزبوا صندل زرد عود البلسان هیل بسباسه قرنفل نارمشک طالیسفر سعد طباشیر
عود هندی از هر یک سه ل و نیم کافور مشک از هر یک یک ل و نیم و نود ل قند را بقوام آورده بسرشند **جوارش خوزی**
جهت اسهال مزمن و تقویه معده و جگر و رفع رطوبات معده و امعا نافعست و موافق امزجه اطفال و زلق الامعا
را بغایت مفید است و از تراکیب محمد ذکریا است ص دانه انگور که از سرکه استخراج کرده باشند و بو داده و مثل
سرمه صلایه کرده سی و پنج ل تخم مورد سفت لحم نوب شطی کلنار جوز بوا جهارنج از هر یک ده مثقال کندر
نانخواه سعد مصطکی سنبل الطیب از هر یک پنج ل با شکر یا عسل بقوام آورده دو وزن ادویه بسرشند شربتی
تا سه ل **جوارش مفرح** تالیف کندی جهت دفع خون و تقویه بدن و معده و نیکو کردن رنگ رخسار و بوی دهان

و عرق بغایت موثر است ص گل سرخ شش ل سعد پنج ل قرنفل مصطکی سنبل الطیب اسارون از هر یک سه ل
قرفه ریوند از هر یک دو ل بسباسه جوز بوا قاقله کبار و صغار هر یک یک ل بوزن ادویه آمله مقشر را در سه
رطل آب بجوشانند تا بثلث رسد و از پرویزن بیرون کرده با یک رطل شکر سفید بقوام آورده بسرشند و این نسخه بعینه
نسخه نوشدارویی هندیست مگر در وزن آمله **جوارش سفرجل** بدستور جوارش تفاح است و در تقویه معده
ابلغ از آن و طریق ساختن در جوارش تفاح مذکور است بجای سیب به شیرین باید کرد **فصل چهارم**
در معاجین کبار و صغار و باهیه و مسهله ٥ هر چه متضمن تعدیل و تلطیف و تقطیع و تفتیح و تسمین و جلاء
و حفظ صحت و تحلیل باشد آنرا معاجین نامند و هر چه از آنجمله مشتمل بر ادویه قوی الترکیب و ذوالخواص
باشد و مدت بعید از مزاج نیفتد آنرا کبار نامند و عکس آنرا صغار و آنچه متضمن ثوران حرارت غریزی باشد
و قوی و ارواح باشد که باعث سرور بود آنرا مفرح نامند و شروط ترکیب معاجین بنهجی که در تریاق مذکور شد و باید
با عسل سرشته شود و در فصل زمستان عسل را سه وزن ادویه و در تابستان دو وزن ادویه فرموده اند کمتر
از دو وزن جایز نداشته اند و بعضی بوزن ادویه و در بعضی تراکیب قایل شده اند و اکثر در همه فصول بسه وزن
قایلند خصوصا معاجین کبار را چه غلبه عسل مانع تعفن و موجب امتزاج و نفوذ قوة ادویه در اعضا و قبول طبیعت
و حافظ قوت آنست و بسبب اینکه کیفیت عسل را در مزاج تراکیب اعتبار نکرده اند ظاهر نیست و نزد حقیر اولی
در مزاج مرکب اعتبار آنست **معجون سقراط** جهت امراض بلغمی و سوداوی و از برای صداع و ضعف دماغ و ضعف
گرده و جنون و ضعف بدن و نسیان و وسواس و سل و سرفه قدیم و دق و صرع و برص و بهق و درد معده و جگر و
یرقان و سپرز و دمامیل و زحیر و قوة باه مفید است ص جنطیانا فودنج مانا نارمشک تخم پنجنکشت حب الغار
زراوند طویل انیسون جندبیدستر حب بلسان اسارون سلیخه از هر یک یک ل مرصافی یک ل و دو دانک اکیر ترکی
یک ل و چهار دانک درونج دزنباد تخم کرفس از هر یک یک ل و چهار دانک زعفران دارچینی ا ل مغسول صبر سقوطری
تربد سفید عود جوز بوا قرنفل ریوند قاقله اشنه بسباسه سنبل الطیب گل سرخ سعد حب المحلب هلیله سیاه
پوست بلیله آمله مقشر از هر یک چهار ل و یکدانک تخم جرجیر تخم پیاز تخم کندنا از هر یک یک ل و دو دانک زرنب
شیطرج پیاز عنصل مشوی افلنجه از هر یک دو ل مرمر صلایه کرده بروغن بادام چرب نموده با سه وزن عسل بسرشند
و در جو ششماه گذاشته بعد از آن استعمال نمایند شربتی از دو ل تا چهار ل **معجون الارسطو** جهت سل و درد شکم
و تبهای مختلفه و ربع و رفع قولنج و درد رحم مفید است ص فربیون افیون سلیخه زعفران حماما اقاقیا مر سنبل
المر سنبل صمغ عربی تخم حندقوقی تخم انجره حب الخروع المقشر مقل ازرق لبان سماق پیدانه دبق بیدانه کبریت اصفر
میعه یابسه فلفل ابیض از هر یک شش ل گل سرخ عاقرقرحا تخم عرطنیثا تخم کرفس تخم سداب از هر یک چهار ل بزر البنج
حب الاترج نانخواه تخم طرخشقوق ده ل تخم بادروج یک ل قرطم زنجبیل از هر یک دو ل و بعضی اطبا فلفل سیاه را
در دو مثقال و چهار دانک میکنند صموغ را در شراب ریحانی یا جمهوری یا مثلث یا نبیذ زبیب و عسل خیسانیده

وباشراب وغیره از مذکورات خمیر نرم نمایند وسه روز بگذارند وروغن بلسان یک کف در آن مخلوط نموده حرکت
دهند تا خوب ممزوج شود پس بعد از دو سه جوش از آتش بردارند در ظرف شیشه نگاهدارند بعد از شش ماه استعمال نمایند
معجون کاکنج جهت درد گرده ومثانه وبول الدم مفید است تخم کرفس درازیانج از هر یک ۸ مثقال تخم خیار مقشر ۲ درم
تخم شوکران تخم حماض بزر البنج افیون مغز صنوبر مقشر مقلو ۳ درم زعفران بندق مستوی بزر الکتان مقشر بادام تلخ مقشر مقلو
ونیم حب الکاکنج الجبلی الکاردیست وپنج عدد با مثلث قوام دار سرشند شربت یکدرم **معجون الاصطمخیقون**
جهت فساد مزاج وضعف وبرودت معده قسط المر حماما سنبل الطیب سلیخه مصطکی دوازده درم زراوند طویل
فلفل سیاه تخم شبت تخم الجزر تخم کرفس انیسون نانخواه کمون کرمانی دوقوقطر اسالیون کاشم اسارون افسنتین
انجدان سیاه فودنج بری نعناع چهار درم با سه وزن ادویه عسل سرشند **معجون قباد الملک** جهت وجع مفاصل
ونقرس وتسکین درد آنها وجهت منع حادث شدن درد مفاصل ونقرس وجهت سپرز وبادهای غلیظ وتبهای
کهنه ودرد قولنج وکشودن سده وگداختن سنگ گرده ومثانه وجهت عسر النفس وسرفه وقروح امعا وتاریکی
چشم ودرد کلوم که دو روز بنوشند ونافعست جهت حفظ صحت بدن ومانعست از حادث شدن بسیاری از
امراض **ص** تخم سنداب بری فراسیون انیسون اسقولوقندریون کمافیطوس جاوشیر جنطیانا رومی اسطوخودوس
فودنج جبلی تخم درازیانج تخم جزر بری کاسنی ناردین اقلیطی که سنبل رومی است حب البلسان از هر یک
قردمانا میعه سایله از هر یک پنج ل قسط المر زعفران فلفل ابیض اذخر مرصاف سنبل الطیب فربیون قشور اصل
اللفاح اشق
سرل دارچینی هشت ل سلیخه شانزده ل عصاره غافث کاشم بزر جندقوقی قنه صمغ اللوز از هر یک چهار ل افیون
بزر البنج الابیض از هر یک شش ل ادویه را کوفته وبیخته وانچه خیسانیدنی است در شراب ریحانی یا جمهوری یا نبید
زبیب وعسل خیسانیده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته سرشند واستعمال نمایند در وقت حاجت بعد از شش ماه
قدر شربت آن وزن یکدرم است به آب گرم وجهت سنگ مثانه وگرده با آب کرفس ورازیانج وجهت درد معده
وکبد بماء الاصول وجهت نقرس وهاضمه ودرد قولنج ودرد مفاصل بقدر یکنخود هر روز قبل از طعام با آب گرم بنوشند
معجون سنجونیا یعنی آن کثیر النجاح است جهت درد معده که از برودت باشد وسوء الهضم ودرد قولنج وعسر البول
ومرضهای بلغمی وبادهای غلیظ واز برای صحت بدن از علل بسیار عجیب است **ص** جندبیدستر افیون دارچینی
از هر یک یک ل فلفل دار فلفل قنه قسط حلو از هر یک شش ل زعفران یک ل ودر بعضی نسخه شش قیراط تا نیم مثقال است
مو وفو ودوقو واسارون از هر یک یک ل ادویه را کوفته وبیخته با عسل کف گرفته سرشند وبعضی اطبا با عسل
یک سکنجبین مثلث داخل میکنند وقدر شربت از یکدانک تا دو مثقال بقدر حاجت بعد از شش ماه استعمال نمایند
دواء الکبریت جهت تبهای بلغمی وسرفهای بلغمی وسوداوی کهنه وسرفه کهنه که از ماده برودت ورطوبت باشد
ودردهای مزمن وکهنه نافعست جهت گزیدن مار وعقرب وادرار البول وریختن سنگ گرده ومثانه وفعل آن
نزدیک بفعل تریاقست **ص** فلفل ابیض شش درم بزر البنج قردمانا ولبان ذکر مرصاف از هر یک یکدرم دوازده درم

افیون زعفران از هر یک ده درم ودر بعضی نسخه سلیخه وورق سداب از هر یک ده درم کبریت اصفر خام دار فلفل
قسط مر زراوند طویل قشور اصل اللفاح فربیون از هر یک سه درم ادویه را کوفته وبیخته وصموغ را در شراب
کهنه یا جمهوری خیسانیده وبا سه وزن ادویه عسل کف گرفته سرشند ودر وقت حاجت استعمال نمایند
قدر شربت یکدرم با آب نیم گرم وبا آب کرفس ورازیانج در حمیات سوداوی بلغمی **نسخه دیگر** که حنین ترکیب
نموده جهت تقویت جگر ومعده واحشا وتشنج وفالج ونسیان ولقوه وتقویت باه ودفع سموم وحفظ حرارت
غریزی وتحلیل ریاح ودرد احشا وضعف بدن بعید یلیست ودر اول سیم گرم وموافق مبرودین وقدر شربتش
از نیم مثقال تا یکمثقالست **ص** قسط تلخ سنبل الطیب سلیخه مصطکی حب الغار زنجبیل قرنفل بسباسه کثیرا
مکد ۲ ل زراوند طویل فلفل سیاه بزر کرفس انیسون نانخواه زیره کرمانی فطراسالیون اسارون کبریت
زرد انجدان بودنه نعناع بزر البنج کندر مکد ۴ ل دوقو فقاح اذخر مرصاف افیون مکد ۲ ل عود هندی
فلفل سفید مکد ۵ ل زعفران یک ل ونیم مشک فرفیون مکد یک ل با دو وزن ادویه عسل کف گرفته سرشند
دواء الملک الاکبر جهت ضعف جگر وابتداء استسقا وبرودت معده وتفتیح سده وادرار بول وریختن سنگ
مثانه وگرده وبهترین دواهاست از برای جگر **ص** لک منقی هشت اوقیه بادام تلخ مقشر دارچینی قرنفل از
هر یک پنج اوقیه کمافیطوس مو مو مرزوفای خشک دوقو فطر اسالیون زیره کرمانی زنجبیل از هر یک هشت اوقیه
سنبل الطیب یکرطل جنطیانا رومی زراوند مدحرج از هر یک یک اوقیه صبر سقوطری چهار اوقیه زعفران سه
اوقیه اسارون هفت اوقیه فوه عیدان البلسان از هر یک پانزده اوقیه حب بلسان سلیخه مصطکی قصب
الذریره مقل ازرق از هر یک هفت اوقیه رب السوس یکرطل ونیم راوند چینی جعده اذخر از هر یک دو اوقیه
فلفل سیاه قسط تلخ از هر یک ده اوقیه سیسالیوس سه اوقیه ونیم روغن بلسان سه اوقیه ادویه را کوفته وبیخته
وبا روغن بلسان چرب نموده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته سرشند ودر وقت حاجت بعد از شش ماه استعمال نمایند
دواء الملک الاصغر منافع این قریب بمنافع اولست **ص** ریوند چینی یک اوقیه ونیم لک منقی وقسط المر و
نقاح اذخر حب الغار وترمس وحلبه وفلفل سیاه از هر یک یک اوقیه ادویه را کوفته وبیخته با سه وزن ادویه
عسل کف گرفته سرشند ودر وقت حاجت استعمال نمایند **امروسیا** بلغت یونانی بمعنی جابس المواد است واز تالیف
بقراط جهت درد معده که از ماده بارده باشد وهضم طعام نکند ونافعست جهت تحلیل ریاح ودرد جگر وسپرز
وضعف بدن   تخم جزر بری زیره کرمانی عیدان البلسان سلیخه قردمانا فقاح اذخر تخم کرفس از هر یک یک درم
دار فلفل قسط تلخ فلفل ابیض از هر یک یک ونیم درم مرصاف سه درم حب الغار ده عدد وج زعفران از هر یک ۲ درم
با عسل کف گرفته سرشند وقدر شربت بقدر بندقه با آب گرم وبماء الاصول **دواء السنة** که بجهت اسکندر ترتیب
یافته چون در تمام سال استعمال میشود لهذا باین اسم مسمی گشته منقول از ذخیره وسایر کتب واز خواص آن بیان
نموده اند که چون یکماه خورده شود موی سفید شده سیاه میگردد وچون تمام سال مداومت کنند جهت تقویت

معده وباصره ودفع لکنت زبان وبرودت اعصاب وعروق وتقویت کرده ومثانه وباه وقوت حافظه ودفع امراض
بلغمی وسوداوی وجذام وبهق وبرص وبواسیر وحفظ حرارت غریزی بعدیل است ص پوست هلیله کابلی هلیله
سیاه آمله مقشر پوست هلیله زرد پوست بلیله شونیز فلفل سیاه دارفلفل زنجبیل فلفلمویه نارمشک قاقله
صغار کبابه بلادر منقی از عسل برنغج اشق مویز منقی مغز تخم خیار نبات ادویه را اذخر بکذرانید با نبات
سرشته سیصد وشصت وپنج قسمت کرده قرص بسازند وروزی یکعدد تناول نمایند ودر نسخه ذخیره هلیله زرد
وبلیله وبرنغج وتخم خیار مفقود است ودر بعضی نسخ اشق وشونیز بنظر نرسید ودر بعضی سعد وافسنتین رومی
افزوده اند **دواء الخطاطیف** جهت درد کلو وورم کلو وانواع خناق وورم سینه وشش که از رطوبت باشد ص
انیسون تخم کرفس نانخواه اذخر پنج سوس آسمانجونی شب یمانی تخم حرمل اصل السوس محکوک سلیخه دارچینی مرصاف
زراوند طویل از هر یک یک اوقیه اقراص اقرقوممعا ورد یابس منزوع الاقماع از هر یک دو اوقیه قسط المر رماد
الخطاطیف تازه از هر یک سه اوقیه زعفران یک اوقیه نشاسته کندم سنبل الطیب از هر یک نیم اوقیه مازوی
پاک تازه ده عدد ادویه را کوفته وبیخته با عسل کف کرفته بسرشند قدر شربت مقدار مازوی با ماء العسل یا ماء
الشعیر یا آبی که پخته باشند در آن عدس وکل سرخ واصل السوس طلا نمایند با پر مرغ از داخل کلو سه چهار مرتبه
در روزی وبدستور روزی سه چهار بار غرغره با یکی از آبهای مذکور باید کرد وقرص اقرقوممعا در اقراص مذکور میشود
دواء الکرکم الکبیر از مرکبات جالینوس است جهت دردهای کهنه جکر وسپرز وبرودت وغلظ آن ومیکشاید سدد
جمیع آلات غذا را وپراکنده میکند بادهای غلیظ را وادرار بول میکند وجهت جمیع دردهای مثانه وکرده ورحم
که از مواد غلیظه باشد واز برای صلابت رحم ومثانه وجهت استسقا وغیر آن نافعست ص زعفران فو مو
سنبل الطیب انیسون دوقو اسارون راوند طراسالیون قسط شیرین سلیخه فقاح اذخر حب البلسان
فوه دبیوس عصاره غافث اسقولوقندریون جعده دوغن بلسان نیم اوقیه مرصاف کبر رومی با عسل بسرشند
قدر شربت یکدرهم با شراب عسل **دواء الکرکم الصغیر** موافق کاملا جهت درد جکر وسپرز وضعف معده وامراض
شکم وزرداب نافعست ورنک ورخسار را نیکو کرداند ص سنبل الطیب ریوند زعفران سلیخه از هر یک ۲ م
دارچینی مرصاف قسط المر فقاح الاذخر از هر یک یک م ادویه را کوفته وبیخته با سه وزن عسل کف کرفته بقوام
آورده بسرشند ودر وقت حاجت استعمال نمایند ودر اکثر نسخ اجزای مزبوره مساویند ومر را در مثلث باید خیسانید
انقردیا وآن معجون بلادر است جهت استرخاء عصب ودوار ونسیان وخیالات وصرع ودرد سر ودرد معده
ودرد سینه وجمیع دردهای بارده ص سنبل الطیب ساذج هندی مرصاف سلیخه زعفران ودر بعضی اطباشیر
ترکی ودر بعضی نسخه قدیمه شیح رومی اضافه نموده اند افتیمون اذخر ریوند چینی حب البان المقشر قرنفل از هر
یک یک اوقیه مصطکی وعسل انقردیا که عبارت از بلادر باشد از هر یک دو ل حب البلسان زنجبیل صبر سقوطری
از هر یک یک اوقیه غاریقون هشت م اصل السوس الآسمانجونی دو اوقیه پوست بیخ رازیانه سه رطل خمر کهنه قسط

دو من ونیم رطل باشد ادویه یا بسر را کوفته وبیخته غیر از بیخ رازیانه که آنرا سه روز در سرکه خیسانیده باشند
بعد از آن در دیک پاکیزه کرده دو سه جوش داده از آتش بکیرند وصاف کنند وباز در دیک نموده سه رطل
عسل در آن ریخته بآتش نرمی بپزند تا بقوام غلیظ برسد پس ادویه را کوفته را در آن ریخته مخلوط سازند وبعد
از شش ماه استعمال نمایند وقدر شربت یک م با آب نیم کرم وجهت فالج ولقوه واسترخاء با آب شبت بنوشند
حمرثا جهت سده کبد وسپرز وبرودت رحم وادرار حیض وبول وتحلیل بادهای غلیظه که در شکم متولد
شده باشد وجهت تبهای که از ماده بارده باشد مثل ربع ومواظبه وسرفه که از رطوبت باشد وسستی
اعضا وانقطاع نفس ص تخم حرمل یکی ونیم لبان ذکر ده م ریوند چینی زراوند طویل ومدحرج از هر یک
بیست م زرنباد درونج از هر یک ۶ م مصطکی حب البلسان زعفران اکلیل الملک سنبل الطیب از هر یک
ده م انیسون زنجبیل قسط المر سلیخه از هر یک سه اساتیر قرنفل شش م حزبق ابیض ورد احمر شونیز از هر یک
شش اساتیر سعد ده اساتیر صبر سقوطری چهار ده م فلفل سیاه ۲۲ م ادویه را کوفته وبیخته با عسل کف کرفته
سه وزن ادویه بسرشند ودر وقت حاجت استعمال نمایند **حمرثای لؤلؤی** منافع این مثل منافع اولست
ص زرنباد درونج افیون جندبیدستر فلفل دارفلفل سلیخه هوم المجوس بزر البنج قسط الحلو سنبل
الطیب جاوشیر از هر یک شش ل حلبه سه ل مروارید ناسفته دو ل میعه زعفران از هر یک شش ل قند مرصاف
از هر یک دوازده م ادویه را کوفته وبیخته با سه وزن ادویه عسل بسرشند **اثاناسیا المعمولة بکبد الذئب**
نافعست جمیع مرضهای جکر ودرد جکر وقروح امعا وسپرز ودرد عصب را وجهت جذام وهر کاه طلا کنند بر بدن
مثل مرهم وجهت درد کرده وعسر النفس وسرفه که از کثرت رطوبت مجتمعه در سینه باشد وقطع پیچش ونزف
الدم ونفث الدم کند وبهم می آورد قطع عروق جکر را که عبارت از آورده است ونافعست جهت ناصور هر کاه
طلا کنند بآن مثل مرهم وجهت سموم مشروبه باشیر بنوشند واین مرکب را جهت آن مسمی باین اسم است که
آشامیدن آن دور میکند شارب آنرا از امراض باذن الله تعالی وقوتش بعد از چهار سال ضعیف میشود ص
زعفران مرصاف افیون جندبیدستر بزر البنج قسط المر فرد ماناتخم خشخاش سیاه سنبل الطیب اصل الغافث
یا عصاره غافث جکر کرک شاخ سوخته راست بن از هر یک یک جزء ادویه را کوفته وبیخته وانچه خیسانیدنی است
با شراب صاف جید الجوهر یا با جمهوری یا با مثلث یا با نبیذ زبیب وعسل خیسانیده با سه وزن ادویه عسل
کف کرفته بسرشند وبعد از شش ماه استعمال نمایند وقدر شربت از ربع ل تا نیم ل **اثاناسیا الصغری** جهت
درد جکر وسرفه ودرد معده وبادها وقروح امعا وقروح سینه وشش وبرای سموم هوام بسیار نافعست ص
میعه سائله یا بسر زعفران قسط المر سنبل الطیب مرصاف عیدان البلسان افیون سلیخه از هر یک ۴ م
عصاره غافث هشت م اصل السوس محکوک دوازده م ادویه را کوفته وبیخته با سه وزن ادویه عسل کف کرفته
بسرشند وبعد از شش ماه استعمال نمایند **القنطاریون الاکبر وهی الصنعیة** جهت سقوط جنین ووجع النساء

وجمیع امراض بارده نافعست واین دوای هندی است ص افیون چهار استار وچهار دانك فربیون شش م
اقاقیا پنج استار وچهار دانك حماما سه استار وچهار دانك عاقرقرحا شش م فاشرا کرم ارچینا نست
فاشرستین کرشش بندانست از هریك ٤ م ابریشم مقرض دو استار بقم محرق شش م تخم سداب وناخواه شکوفه
کرفس از هریك ٤ م کل سرخ مشك اصل الکاکنج از هریك شش م تخم کرفس مقل ازرق حب البلسان قصب الذریره
سلیخه زرنباد درونج شیطرج هندی از هریك دو استار بزرالبنج ابیض سه استار و دو درهم پنج استار سه
استار و دو درم تخم خرفه ده استار حب خروع مقشر هشت استار کبر یا صغر پنج استار صمغ عربی میعه سائله
از هریك سه استار و ٢ م کندر ذکر پنج استار وچهار دانك دهن البلسان سه استار و دو م جندبیدستر سه استار
و دو درم وچهار دانك دبق مقل پنج استار وچهار دانك قردمانا شش استار ساذج هندی سه استار وچهار
دانك قاقله کبار با ضد دانه درسته قرنفل ذکر پنج استار قرنفل انثی سه استار افرودبجان دو استار و ٢ م
قرفه دو استار و ٤ م مروارید ناسفته پنج م بسد دو استار و یك م دوقو او مرارة البقر از هریك ٢ م زراوند طویل
سه استار زنجبیل فلفل ابیض از هریك پنج استار اطموط بعضی کفته اند که آن اکتمکت است بوزیدان از هریك
دوازده م سورنجان کرنا مشکست دو استار و ٢ م وچهار دانك بهمن سرخ وسفید از هریك دو استار و چهار
دانك مرارة الذئب و مرارة الذب و مرارة الغراب از هریك یك م ادویه را نیمکوب ساخته وصموغ را در شراب
خوب خیسانیده تا هفت روز بعد از آن ادویه نیمکوب مذکوره را بر آن ریخته تا همچون لعوق شود و در دیك سنکی
پاکیزه کرده بعد از پنج شش جوش از بالای آتش بردارند و سرد کنند طبیخ الصنعز العرجا بکیرند کفتار لنك ماده
پیر زنده را وببندند دست و پای آنرا بعضی ببعضی وبیندازند در میان دیك مس و بریزند بر بالای آن ترمس ابیض
وشبت از هریك یك کف وآب شیرین بقدر حاجت و سر دیك را بپوشانند و با آتش نرم بپزند تا مهرا شود و بعد
از آن از آتش بکیرند و سرد کنند وشوربای آنرا از پوست واستخوان وموی آن پاك نمایند و باز شوربا را در دیك
پاکیزه کرده بریزند بر آن از روغن بلسان وروغن ناردین از هریك یك سکرجه و با آتش نرم بپزند تا ثلثش باقی
بماند بعد از آن عسل بقدر شوربا بر آن ریخته بپزند تا انکه قوامش همچو قوام عسل غلیظ کردد پس بریزند ادویه
معجون را واز آتش برداشته در ظرف شیشه کذاشته وقت حاجت بعد از ششماه استعمال نمایند وقبل از ششماه
اکر استعمال کنند مهلك خواهد بود فقطارغاز الاصغر حب البلسان کندش حماما پوست بیخ لفاح اشنه سلیخه
اشق لبان ذکر اصل السوس مکوك عیدان البلسان شحم حنظل زنجبیل سکبینج جاوشیر دارچینی جندبیدستر
مرارچینان شش بندان شیطرج هندی تخم اترج کرویا زراوند مدحرج قاقله ابیه سکر حب الغار دم الاخوین
از هریك ٢ م زعفران فلفل بزرالبنج از هریك ٥ م فربیون هفت م بزرالحرمل قرنفل ساذج هندی شحم الکرکدن
خربق ابیض مرارة الفیل قسط المر از هریك چهار درم طلا ونقره سابیده از هریك دو دانك زرنباد درونج کافور
از هریك سه م سنبل الطیب هشت م مشك دو دانك افیون پانزده م ابریشم خام ملح هندی لبان ذکر کبریت بحری

سوخته قثاء خیار شنبر که پاك کرده باشند از دانه وچوب قرول اسم عربی بسد است طالیسفر پنج شاهدانه وبرنج
کابلی وناخواه صعتر فارسی پنج دوفراجب الکبر از هریك نیك ل ادویه را کوفته وبیخته وصموغ را در شراب ریحانی
کهنه خیسانیده با سه وزن ادویه عسل کف کرفته بسرشند و بعد از ششماه استعمال نمایند سلیم اصغر جهة
مرة السودا و وجع الصبیان و درد رحم ص فلفل ابیض زنجبیل ملح هندی قسط المر از هریك شش م افیون فربیون
جندبیدستر زعفران قرنفل مصطکی عاقرقرحا از هریك پنج م سعد مرارچینان فاشرستین کرشش بندان زرنباد درونج است
زراوند طویل از هریك ٢ م دهن البلسان ماء الکافور از هریك ٤ م ادویه را کوفته وبیخته بروغن بلسان وماء
الکافور چرب نموده با سه وزن ادویه عسل کف کرفته بسرشند و در وقت حاجت بعد از ششماه استعمال نمایند
وسعوط آن بمثل عدسی با آب مرزنجوش جهة علل دماغ نافعست کلکلانج الاکبر واین معجون هندی است
جهة درد معده وتبهای کهنه وغشی وعسر البول وبرص وبهق ویله وسرفه رطب وقروح شش وعطش وزهرها
وبرودت بدن وبواسیر ودرد سپرز ودملها وقولنج وزرداب وامراض زنهای آبستن واشتهای طعام نافع و
قوتش تا پنجسال باقیست ص هلیلج سیاه بلیلج شیر آملج دانه بیرون کرده وابرنج وفلفلمویه وتخم کرفس وشیطرج
هندی وفلفل ولسان العصافیر وزیره کرمانی وهندی که شونیز است وشقیقل بعضی کفته اند که شقاقل است
وملح درانی وهندی کرو بهمنین وملح العجین سیاه وسرخ وناخواه از هریك سه ل تربد سفید یك رطل ادویه را
کوفته وبیخته شیر املج دانه بیرون کرده سه رطل در بیست وچهار رطل آب شیرین با آتش معتدل بپزند تا ثلثش باقی بماند
واز آتش بکیرند وصاف کنند وثفلش را بیندازند وشکر سفید چهار رطل بر آن ریخته با آتش هموار بپزند وحرکت
دهند تا شکر کداخته شود وغلیظ شود مثل عسل وروغن شیرج تازه سه رطل بر آن ریخته حرکت دهند تا با آب
ممزوج شود واز آتش کوفته ادویه کوفته شده را بر آن بپاشند وبهم زنند تا ممزوج شود و در ظرف چینی کذاشته وقت
حاجت استعمال نمایند قدر شربت از سه ل تا چهار ل است کلکلانج الاصغر منافع آن مثل منافع اکبر است
ص آن هلیلج هندی بلیلج شیر آملج دانه بیرون کرده فلفل دارفلفل شیطرج هندی صبر زنجبیل حب النیل ابرنج
تخم کشنیز خشك ناخواه فلفلمویه تخم کرفس لسان العصافیر زیره کرمانی واطموط از هریك پنج م خیار شنبر از دانه
بیرون کرده ملح هندی قرفه ساذج هندی هیل بوا که شوشمیز است واکر یافت نشود عوض آن قاقله کبار است
حبة السودا ١١ از هریك سه م تربد سفید روغن شیرج از هریك بیست استار شکر سفید صد و بیست استار مویز
دانه بیرون کرده دویست وپنجاه استار آب آملج ده رطل صفة ماء الآملج شیر آملج دانه بیرون کرده سه من
مویز دانه بیرون کرده شش من با چهار رطل آب بپزند تا ربعش بماند وآبش را صاف نموده در دیك پاکیزه بریزند
وشکر را بر آن انداخته با آتش نرم بپزند تا شکر کداخته شود ومثل عسل غلیظ شود پس ادویه مسحوقه مدقوقه
را بر آن ریخته بر بالای آتش حرکت دهند بعد از آن روغن شیرج را نیز ریخته بهم زنند تا خوب ممزوج شود
ومثل خمیر کردد واز آتش بکیرند وسرد کنند و در ظرف شیشه یا چینی کذاشته وقت حاجت استعمال نمایند

معجون هندی از کتب هنود نقل شده جهت لکنت زبان شرب و دلك آن مجربست بجهت اکثر امراض بارده و
رطبه دماغی بعدیلاست دزنه کرمانی فلفل سیاه دارفلفل صد عدد قرنفل نمك نفطی سفید باد و وزن آن
عسل ابر شند وقدر شربت دو ل معجون شیلثا جهت صرع و سکته وفالج ولقوه وتشنج ونسیان ورعشه
وخوف وحبس النفس وخفقان وخیال فاسد وتغییر عقل ودرد اندرون وشش و بادهای غلیظ ودرد مفاصل
ونقرس ودرد رحم ودوار وسقوط جنین ونگاهداشتن جنین در شکم امهات وسعوط آن صداع وشقیقه
را بسیار نافع واین معجون را ابهلیه ذهبیه خوانند ص مشك خالص حماما عیدان البلسان فربیون
اشنان سنبلی تخم کرفس تخم سداب اشنه کبریتا صعتر احشاء البقرجبلی واحشاء معزجبلی کافور خربق ابیض
واسود ومیعه سایله سعد ماميران چینی تخم هلیون مداسقون کرکفا الکلب است واصابع صفر وبیخ کاسنی
وحب المحلب وکشت بر کشت وخردل ابیض از هر یك ۲ م مروارید ناسفته زعفران سادج هندی سلیخه دبق
غیر مقشر جوز بوا افقاح الاذخر جند بیدستر تخم جرجیر تخم دوقوا از هر یك ده م طلا ونقره ساییده زرنب
حب البلسان شونیز زاج الاساکفه خرء الثعلب پوست بیخ کبر از هر یك نیم م ابریشم خام غیر محرق فلفل سفید
زنجبیل بیخ شبت جنطیانا لسان العصافیر ملح هندی صعتر فارسی عاقرقرحا زراوند مدحرج بندق هندی
ابهل قفر الیهود هزارچشان کرسنه بداست از هر یك ۴ م قرنفل سنبل الطیب قسط تلخ حرمل عود هندی
پرسیاوشان قاقله از هر یك سه م بیخ سوسن آسمانجونی بسباسه خالص چهار راه ماء السوس ماء الکشوث
از هر یك یك م مصطکی سه م تفاح بیست عدد تخم رازیانج دوقای خشك از هر یك شش م فلفل سیاه دار فلفل
بزر البنج الابیض زراوند طویل افیون از هر یك بیست م اکلیل الملك چهار ونیم م بزر قطونا وبسد از هر یك ۴ م
ودود انك ادویه را کوفته وبیخته بخیسانند از آنها انچه خیسانیدنی است شراب ریحانی کهنه یا با آنچه قایم مقام
آن باشد وباسه وزن ادویه عسل کف گرفته ببرشند ودر ظرفی گذاشته بعد از شش ماه استعمال نمایند قدر شربت
مثل نخودی با آب بیخ رازیانج وبیخ کرفس وسعوط از آن بقدر حبه با آب شاهبانج یا آب مرزنجوش ووقت
اتخاذ آن طلوع شعری یمانیه است که عبارت از کلب الجبار است کاسکنج واین معجون فارسی است نافعست
جهت امراض بسیار خصوصا امراض اطفال وصبیان که ایشانرا عارض شود وصرع ولقوه وفالج وتشنج و
جهت حفظ جنین در شکم مادر واصلاح رحم ودرد رحم را بسیار نافعست وسعوط کرده میشود با بیخهٔ جمیع
آنچیزهایی که سعوط به شلیثا کرده میشود ص سلیخه جفت آفرید پوست بیخ لفاح تخم رازیانج حرمل حب الابهل
زراوند طویل ومدحرج مشك عنبر حب البلسان از هر یك ۴ م قرنفل افربخشك از هر یك بیست و ۴ م هیل ۱۴ م
قسط المر جوزبوا هلیلج اصفر افیون از هر یك هشت م قرنفل زرنیخ اصفر شونیز تخم خیری زرد از هر یك ۲ م ونیم
سکبینج زرنباد درونج میعه سایله مرصافی از هر یك پنج م سعد بسباسه زعفران خرمیان نارمشك حب المحلب
حب الغار از هر یك ده م مغاث یبروح صنمی از هر یك پانزده ل مرداسنج م ورق آس از هر یك سه م ادویه را کوفته

وبیخته باسه وزن ادویه عسل ابرشند ودر ظرفی گذاشته وقت حاجت استعمال نمایند بعد از شش ماه قدر شربت
یك م تا یك ل است صفت خزینا که موصوفست بکابیخ قصب الذریره اظفار طیب لبان ذکر میعه از هر یك ۴ م اشنه
قرنفل زعفران مشك عود هندی از هر یك نیم م ادویه را کوفته وبیخته با شراب ریحانی خمیر نموده قرصها سازند وبگذارند
تا خشك شود ودر وقت حاجت استعمال نمایند معجون المسك جهت درد جگر وضعف معده وبرودت آن وتفتیح
سدها وتحلیل بادهای غلیظ ص مشك سلیخه سنبل الطیب سادج هندی لك پاك کرده ریوند چینی جنطیانا
رومی از هر یك ۲ م زعفران نانخواه تخم کرفس مصطکی از هر یك سه م عود هندی قرنفل مرصافی از هر یك نیم م ادویه
را کوفته وبیخته با عسل کف گرفته بقوام آورده ببرشند قدر شربت مثقالی با قلیل آب گرم معجون جنطیانا
جهت صلابت جگر وسپرز وسدها ودرد معده وگرده ومثانه وتبهایی که بطول کشد وجمیع زهرهای گزندها را نافعست
ص جنطیانا رومی فلفل سیاه از هر یك ده م قسط المر سادج هندی سنبل الطیب زراوند مدحرج ریوند چینی
از هر یك یك اوقیه ادویه را کوفته وبیخته باسه وزن ادویه عسل کف گرفته ببرشند قدر شربت یك م با آب سداب
معجون فودنجی جهت درد معده وجگر بارد وقشعریره وتبهای بلغمی وتب ربع ص فودنج نهری وفودنج جبلی
وفطراسالیون وسیسالیوس از هر یك دوازده م تخم رازیانج تخم کرفس بابونج حاشا از هر یك چهار م کاشم پانزده م
فلفل سیاه چهل و ۴ م ادویه را کوفته وبیخته بحریر باسه وزن ادویه عسل کف گرفته ببرشند قدر شربت از یك م تا ۲ م
با آب گرم معجون تمری جهت عسر بول وقولنج نافع وبی مشقت اسهال میکند در هر وقت از زمستان وتابستان ص
خرمای هیرون یا تمر صیرفان دانه بیرون کرده مقشر پنجاه م یکشبانروز در خل خمر خیسانیده پس بپزند بر وزن فراخی
بعد از آن سقمونیا وسداب خشك از هر یك هفت ل فلفل سیاه صد دانه زنجبیل سه ل بورق ارمنی یك م بادام شیرین
مقشر از هر دو پوست سی عدد کوفته وبیخته با تمر کوفته ممزوج نموده باسه وزن ادویه عسل کف گرفته ببرشند قدر شربت
چهار ل با آب گرم معجون زبیب جهت صرع نافعست ومایل باعتدال ومداومت آن در دفع امراض عصب وصرع
مجربست وحقیر تجربه نموده ص هلیله کابلی آمله هلیله زرد بلیله اسطوخودوس از هر یك ۲ م عود الصلیب
پنج م عاقرقرحا سه م کوفته وبا مویز دانه بیرون کرده بوزن آن ببرشند شربتی از نیم ل تا یك ل ونیم است معجون
جالینوسی جهت امراض بلغمی وسودایی ورياح وسده جگر وبرودت گرده ومثانه واصلاح حال بدن نافعست
ص فلفل سفید هیل قسط بحری سنبل الطیب عود بلسان قصب الذریره تخم مورد زنجبیل سعد خولنجان قرنفل
دارفلفل دارچینی سلیخه اسارون زعفران مصطکی با عسل معجون نمایند نسخه دیگر از کامل الصناعه
فلفل سفید وسیاه حماما تخم کرفس انیسون عاقرقرحا تخم انجره تخم سداب کوهی قسط بحری سنبل الطیب قصب الذریره
زعفران مکد ه م معجون عود ملین از شیخ ابوعلی جهت تقویه معده که با یبوست باشد هیل زنجبیل دارچینی
سلیخه زعفران فلفل سیاه فرنجمشك زرنباد از هر یك ه ل سعد زرنب سادج قرنفل از هر یك ۳ ل عود خام ۷ ل
لاجورد دو دانك کافور یکدانك تربد ۴ ل نمك یك ل با عسل وشکر بیامیزند واگر مشك وعنبر از هر یك نیم مثقال

هلیلهٔ کابلی سه ل محموده دو ل داخل کنند بهتر خواهد بود **معجون عود غیر ملین** عود مشک عنبر جدوار دارچینی
مصطکی قرنفل از هر یک یک ل و نیم بادرنجبویه گاوزبان بادیان تخم کرفس سنبل اکلیل ترکی پوست ترنج از هر یک دو ل
با عسل یا نبات سرشته شود و در نسخهٔ شیخ ابوعلی کافور مکیدانک و نیم دارد و جدوار و پوست ترنج را او اضافه کرده است
معجون سفرجلی قابض به پاک کرده یکمن عسل یکمن دارفلفل فلفل زنجبیل از هر یک ه ل هیل ۷ ل قاقله سنبل
قرنفل دارچینی زعفران بدستور ۷ ل به پاک کرده از پوست و دانه را مهرابجتر از پرویزن درشت بیرون کرده با عسل
بقوام آورده با ادویه ترکیب نمایند مقدار شربت تا ۴ ل است **معجون زرعونی** جهت قوة کرده و جگر و باه و معده
و سردی آن و ریک مثانه نافع و بادها بشکند ص تخم کرفس بادیان تخم کزر تخم اسبست تخم ترتیزک نانخواه مغز تخم
خربزه و خیار پنج کرفس از هر یک ه ل عاقرقرحا زعفران قرنفل مصطکی عود از هر یک دو ل بسباسه قرنفل فلفلمویه کبابه
از هر یک ۲ ل عنبر نیم ل بعسل سرشته مقدار شربت تا ده ل بعد از دو ماه بخورند **معجون ماسک البول** جهت سلس
البول و تقطیر آن نافع و مجربست ص بلوط مقشر مقلو پانزده م حرف و مرو تخم سداب از هر یک م کندر حب الآس
جوز بوا بسباسه قرنفل هلیلج اسود از هر یک ۲ م سعد شونیز هیل از هر یک سه م انجیر خشک ۵ م با عسل سرشته
و قدر شربت از سه ل تا پنج ل **معجون البلادری** جهت نفخ و برودت معده ص زعفران کاشم بزر السداب تخم کرفس
زنجبیل حاشا بزر الصنوبر الکبار از هر یک شش م بادام تلخ مقشر لبان از هر یک ۲ م فلفل هشت م با سه وزن ادویه
عسل سرشته شود **معجون قفی** جهت سرفه و درد جگر و سینه و آلات نفس و معده و شوصه و صفای آواز و ادرار بول
و درد سپرز ص مویز بیدانه یا قشمش بیست و پنج ل زعفران سنبل الطیب سلیخه دارچینی دارشیشعان از هر یک یک ل
قصب الذریره فقاح الاذخر علک البطم مقل ازرق از هر یک دو ل و نیم مرصافی ۴ ل حموع را بشراب یا قایم مقام آن
خیسانیده با عسل سرشته قدر شربت یک ل با آب کرم جهت درد جگر و معده و درد سینه و شش با آب زوفا **معجون
حلتیت** جهت رفع تب ربع و تفتیح سدها و تحلیل ریاح و گزیدن جمیع گزندگان ص حلتیت مر سداب خشک فلفل
بالسویه بعد بیختن بعسل سرشته و قدر شربت یک ل **معجون الخبث** جهت بواسیر و ریاح آن و نیکو کردن کونه و تقویت
احشا و هاضمه نافعست و آنرا افتیجوش نیز نامند ص هلیلج سیاه آمله بلیلج فلفل زنجبیل سعد شیطرج هندی
سنبل الطیب از هر یک ده ل تخم شبت تخم کندنا از هر یک ۴ ل خبث الحدید مدبر مجفف بروغن بادام شیرین جوشانیده
ده ل با سه وزن ادویه عسل سرشته و اگر دو ل یا یک ل مشک در آن کنند اقوی خواهد بود **معجون القولنج الرحمی**
از مجربات رکن الدین مسعود ص سداب خولنجان سلیخه پنج کبر ساذج از هر یک ۷ ل و نیم نیمکوب کرده و یکشب در کلاب
خیسانیده پس بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نمایند بعد از آن زرنباد و مصطکی و نارمشک و عود و پوست
ترنج و دارفلفل و کاشم و تخم کرفس ساذج هندی انیسون اذخر اسارون تخم ترب زرنب صعتر فودنج دارچینی حلتیت
کمون کرمانی قرنفل حرف از هر یک دو ل و نیم چند نصف وزن مذکور که یک ل و ربع باشد بعد بیختن پس سه مثقال مقابل
عسل را با کلاب مذکور و بخته باقی ادویه را با این عسل سرشته و روغن بادام تلخ بیست ل اضافه کنند و اگر خواسته

باشد که علتش نیکو باشد اضافه کنند بآن فلوس خیارشنبر قدری که خواهند **معجون زوفا** جهت نضج مواد
محتبسه در سینه مجربه مرحوم ابو حاتم است ص رب السوس زوفای خشک پرسیاوشان از هر یک ده ل فرد مانا
فلفل از هر یک یکمثقال مغز بادام تلخ ه ل زراوند کرد تخم انجره از هر یک ه ل عسل سه وزن ادویه سرشته و
هر روز دو ل با این مطبوخ بنوشند انجیر زرد ده عدد تمر هندی مویز بیدانه از هر یک ۵ ل حلبه تخم کرفس تخم
رازیانه پرسیاوشان اصل السوس زوفای خشک فراسیون از هر یک ه ل در چهار رطل آب بجوشانند
تا بربع آید پس سه حصه کنند و هر روز یکحصه را با ۲ ل معجون مذکور بخورند و چون مطبوخ آخر شود بار بهمین
دستور ترتیب دهند و هر ماه دو روز متعاقب یکدیگر باین دواها قی نمایند اصل السوس خردل سرخ تخم
ترب تخم شبت جوشانیده صاف کرده با سکنجبین عسلی بنوشند و قی کنند در وقتیکه معده خالی نباشد
معجون ملوکی مستعمل جهت قوة باه و اشتها و قوة مجامعت بسیار مجربست ص جوز بوا قرنفل بسباسه
لسان العصافیر پنج اذخر زنجبیل دارچینی مصطکی عود زعفران از هر یک ۲ ل قاقله کندر از هر یک ل
اشنه ۲ ل مشک نیم ل قند و کلاب از هر یک ده ل قند را در کلاب حل کرده عسل بقدر کفایت اضافه نموده
ادویه را بعد از قوام سرشته شربتی یک ل **معجون جلالی** مستعمل جهت زیاد کردن منی و قوت مجامعت
و ضعف کرده و معده و اشتها مجربست ص سنبل الطیب قرنفل قرنفل دارچینی قاقله از هر یک ۲ ل انیسون
تخم کرفس از هر یک یک ل زیره کرمانی مدبر مقلو مصطکی نعناع خشک عود از هر یک نیم ل فلفل ۲ ل یا یک ل
و شربتی ۲ م نافع بود و مجربست **معجون الصرع** مجرب از جالینوس و از اسرار الاطبا نقل میشود و بتجربه رسیده است
ص عاقرقرحا ده ل صلایه نمایند و از منخل نازک بگذرانند و بعد از آن در هاون با سرکه کهنه ده ل بسایند
و با عسل سرشته شربت ۲ ل با ۳ م آب کرم **معجون دیگر** جهت صرع از تالیف حقیر در تقویت دماغ و دفع سده
و منع بخار و امراض مرکبه دماغی مجربست و بتریاق الصرع موسوم نموده سیسالیوس عاقرقرحا اسطوخودوس مکد
عشرة مثاقیل غاریقون خمسة مثاقیل هلیلج کابلی و بلیلج مکد سبعة مثاقیل فرد مانا فاوانیا زراوند مدحرج
مکد ثلثة مثاقیل زبیب منزوع العجم ضعفا الادویة الشربة الی مثقالین غدوة و عشیة **معجون عقرب**
جهت سنگ گرده و مثانه ص عقرب سوخته حنطیانا مکد ۳ ل زنجبیل ال فلفل ۲ ل دارفلفل ۱۰ ل کاکنج ه ل
جند نیم ل با ۳ ل عسل سرشته و بعد از ششماه ببالغ دانکی و بنابالغ نیمدانک بدهند **معجون ابوماهر** مسمی بتریاق
بجهة قروح گرده و مثانه و مجاری بول و احتباس آن و حرقة البول عن بعنایت مجربست و جهت امراض رحم بسیار
نافع و مدر حیض و مسکن دردهای اعضای تناسل و مانع صعود ابخره بدماغ و مقوی اعصابست قدر شربت
در اول علت یک ل با سه وقیه شیر الاغ و ۷ م ماء العسل و در مزاج بسیار حار با شربت بزوری غوره و در وسط
علت ۲ ل با هفت م آب برگ بارتنگ مطبوخ و ۵ م ماء العسل و در آخر علت که جراحت پاک شده باشد و چون
آب آید یک ل و ربع با شربت غوره مورد یا رب غوره و امثال آن جهت ادرار حیض با آب نخود منقوع و مانند آن

ازادویه مدره حیض کل مختوم تخم خطمی وخبازی تخم خرفه مغز تخم خیارین وتخم خربزه وکدوی شیرین ودم
الاخوین ازهریك ه ل طین قبرسی پانزده ل طین ارمنی مغسول ده ل ورع محروق شاخ کاوکوهی سوخته بسد
مروارید ازهریك یك ل ونیم عصارة لحیة التیس فطراساليون رونای خشك مغز تخم کرفس صعتر انیسون مکد ٤ ل
صمغ آلو نشاسته کثیرا حب القلت کرمانی هندبیسته حب صنوبر کبار خرنوب نبطی مغز بادام کوهی مغز بادام شیرین
مقشر از پوستها مکد ٧ ل سماق منقی غوره خشك طین فارسی که کل شیراز یست ریوند امك طلق محلول
خشخاش سفید وسیاه بزر البنج ازهریك ٢ ل حب کاکنج چهار عدد افیون رب سوس مکد ٢ ل عسل کف کرفته
سه وزن ادویه معجون سیسالیوس جهة اقسام صرع نافعست مکرد موی از آن هیچ دوایی قایم مقام این دوا نمیتواند
بود ص سیسالیوس عاقرقرحا اسطوخودوس ازهریك ٥ ل غاریقون ٥ ل قردمانا حلتیت زراوند مدحرج ازهریك
دو ل ونیم ادویه را کوفته وآب عنصل دوچندان عسل را بقوام آورده ادویه را با آن بسرشند معجون مقل
جهة بواسیر واورام مقعد نافعست وبادها بشکند وخون بواسیر باز دارد ص پوست هلیله کابلی پوست بلیله
آمله منقی تخم سپستان سفید تخم کندنا تخم ریحان ازهریك ٥ ل مقل بنجاه ل مقل را در آب کندنا حل نموده با عسل
دو وزن بسرشند ودر بعضی نسخه بی عسل است معجون کمونی جهة تقویه معده ونفخ ورياح ورطوبات آن نافعست
ص زیره کرمانی صد ل که یك شبانروز در سرکه خیسانیده بوداده باشند زنجبیل ٣ ل فلفل ١٠ ل بورق سداب
خشك ١٠ ل بوره ارمنی ١٠ ل ادویه را بسیار نرم صلایه بباید کرد با عسل سه وزن ادویه بسرشند مقدار شربت یك ل
معجون جهة قطع خون بواسیر مجربست ص هلیله کابلی بلیله آمله ازهریك ١٠ ل بسد کهربا صدف سوخته ازهریك ٥ ل
شاخ کاوکوهی سوخته ٥ ل زاج سفید نانخواه ازهریك ٢ ل مقل ازرق ٢٠ ل مقل را در آب حل کرده مجموع را با هفتاد ل
ونیم مثقال عسل کف کرفته بسرشند وقدر شربت ٢ ل معجون اللؤلؤ جهة تقویة اعضا واعصاب وزیادتی باه
وتکریر انعاظ واعانت میکند منی را اعانت شدیده واخراج منی میکند بلذت شدیده ونضج منی میدهد ص
مروارید ناسفته بسد ازهریك ٤ ل انیسون بهمن ابیض ازهریك ٤ ل کاکنج اصل لبلاب ازهریك ٢ ل لفاح اذخر
سعد کرمانج ازهریك ٢ ل سلیخه اسارون دارچینی مصطکی ازهریك یك ل ونیم صمغ یك ل کثیرا یك ل با وزن ادویه
عسل کف کرفته بسرشند ودر خواب یکمثقال با آب کرم بنوشند معجون حافظ الاجساد که تالیف حقیر است جهة
انواع سدد ومالیخولیا وحکه وضعف وبرودت جگر وامراض معده وسوء القنیه نافعست واین معجون را خواص
کثیره ومنافع جلیله است ومثل این در این باب ها دیده نشده ص دارچینی اصل الکبر ازهریك ٥ ل زعفران ١٢ ل
فوموا ازهریك ٤ ل سنبل الطیب ٤ ل انیسون ٤ ل دوقو ٤ ل رب السوس عصارة الغافث جعده ازهریك ٣ ل مرصافی
٤ ل روغن بلسان ٤ ل واکر یافت نشود بجای آن زیت کهنه کنند وبا عسل بسرشند وقدر شربت یك ل نافع باشد
باذن الله تعالی معجون بزور جهة باه مجربست ص تخم زردك تخم پیاز تخم ترب تخم ترتیزك تخم یونجه تودری سفید
وسرخ لسان العصافیر شقاقل مغز چلغوزه قسط شیرین زنجبیل بهمن سفید وسرخ فلفل سفید دارفلفل حلتیت طیب

ازهریك

ازهریك هفت ل با سه وزن ادویه عسل بسرشند وهر روز دو ل ونیم صبح ومثل آن شام تناول نمایند معجون حب
القطن جلیل القدر عظیم النفع وارخا لیوس استاعاده شهوت باه میکند بعد از نومیدی وآواز را صاف
میکند وسدد میکشاید وضعف کلیه ومثانه را زایل میکند وجهة حرقة بول نافع وسنك کرده ومثانه را میریزاند
ودشواری نفس ودبور را نافعست قدر شربت ٢ ل وقوتش تا سه سال باقی میماند ص لب حب القطن ٢ ل
دارچینی قرنفل حب الصنوبر تخم انجره ازهریك ٥ ل شقاقل زنجبیل ازهریك ١٠ ل دارشیشعان ٧ ل قسط شیرین
بوزیدان مقلو مصطکی ازهریك ٤ ل با سه وزن ادویه عسل کف کرفته بسرشند معجون یدالله جهة تفتیت
حصاة بغایت قوی است ص خون بز مستی بید الله دجاج صاف سفید محرق رماد عقرب رماد بیخ کلم بوته دار
که کرنب است رماد ارنب حجارة الاسفنج رماد پوست تخم مرغ که جوجه از آن بیرون آمده باشد حجر الیهود صمغ
الجوز وج ازهریك یك ل فطراساليون دوقو مشکطرامشیع صمغ عربی تخم خطمی فلفل سیاه ازهریك یك ل ونیم
با عسل سرشته از یکمثقال تا سه ل را با آب طبیخ خسك ونخود سیاه بنوشند ورماد الارنب آنست که خرکوش
را ذبح کرده درست در ظرف خزفی کذاشته بگل حکمت کرفته در تون حمام یا تنوری کرم بکذارند تا بسوزد
معجون از ابن هبل جهة وجع الفؤاد وتقلب نفس که از برودت باشد نافع وبسیار مقوی معده است ص
کل سرخ فلفل زنجبیل دارفلفل زراوند طویل دارچینی اسارون ازهریك ٣ جزو مصطکی زرنباد درونج انیسون
هریك یکجزو جند بیدستر نیم جزو با یکوزن عسل ویکوزن شیره کلقند بسرشند قدر شربتش ٢ ل معجون افسنتین
جهة درد معده ووجع الفؤاد که از مواد سوداوی باشد بغایت نافعست ص انیسون تخم کرفس افسنتین
سلیخه جندبیدستر افیون عسل دو وزن معجون جهة ریاح بواسیر وصداع بارد وظلمت بصر وتقویه باه
ص سنبل الطیب قرنفل دارچینی حب البلسان فلفل سفید دارفلفل اسارون سلیخه قصب الذریره سعد
تخم مورد زنجبیل قرفه قاقله بالسویه عسل دو وزن ادویه الشربة الی مثقالین معجون دبید الورد معنی آن
آنست که مثل بسمه اجزا ورد در آنست نافعست جهة انواع صداع بارد هر قسم که باشد ومنع صعود ابخره میکند
وجهة دوی وطنین وضعف معده وحکه وانواع استسقا وتحلیل سایر اورام ودبیلات وصلابات نافع
وظاهرا حار باشد در درجه اولی وقدر شربت از دو تا چهار ل ص سنبل الطیب مصطکی زعفران طباشیر
دارچینی اذخر اسارون قسط شیرین عصارة غافث بزر الکشوث فولك مغسول بوزیدان با بزر کرفس زراوند
طویل حب بلسان کندر قرنفل دانه هیل عود ازهریك یکجزو ورد منزوع الاقماع مثل الجمیع با سه وزن ادویه عسل
بسرشند معجون دواء المسك شیرین که دواء المسك حار نامند جهة خفقان ومره سودا وضعف دل ومعده وباه زایل دهانی
که زنان آبستن را بهم رسیده باشد ورنك رخسار را نیکو کرداند درنباد درونج ازهریك ٤ ل لؤلؤ کهربا
بسد ابریشم المحرق غیر محرق یك م ونیم بهمن ابیض واحمر ساذج هندی سنبل الطیب قاقله کبار قرنفل جند
بیدستر اشنه ازهریك چهار دانك زنجبیل دارفلفل ازهریك دو دانك مشك یکدانك ونیم با سی مثقال عسل

ساف آتش ندیده بسرشند دواء المسك تلخ از قرابادین حنین جهت خفقان وورم کلو ورطوبت معده نافع است
ص سنبل قرنفل مسك مرصاف ساذج هندی ازهریك ۲ م زعفران نانخواه تخم کرفس ازهریك ۴ م صبر
اسقوطری افسنتین ازهریك ۸ م ریوند چینی ۴ م جند بیدستر یك م ونصف م را در آب کرم حل نموده با ۳
وزن ادویه عسل خام بسرشند دواء المسك بارد مقوی اعضاء رئیسه وموافق محرور المزاج وجهت خفقان حار
وناقهین نافعست ص غنچه کل سرخ طباشیر کشنیز خشك ابریشم مقرض کل کاوزبان کهربا مروارید زرشك
بهدانه تخم خرفه صندل سفید ازهریك ۵ ل کل ارمنی ... فلفل ازهریك ۲ ل نشاسته ۲ ل مشك یك ل
عنبر اشهب ۲ ل ورق طلا یك ل ورق نقره ۲ ل قند سفید دو وزن ادویه بارب سیب نود ل وآب انار دین نود ل
عرق بید مشك پنجاه ل کلاب پنجاه ل بقوام آورده بسرشند واکر بی مشك خواهند بعنبر تنها اکتفا نمایند وحقیر دو ل
یاقوت اضافه نموده واثرش را بسیار قوی یافته نوشداروی لولوی منقول از خط استاد المتاخرین حکیم
محمد باقر قمی طاب ثراه که بهترین نسخه‌ها است ومکرر تجربه شده جهت تقویت اعضاء رئیسه وضعف معده وبدن
ونقاهت وبرانگیختن اشتها مفید است ص طباشیر سفید ابریشم مقرض مصطکی زعفران سنبل الطیب مروارید
کهربا کل سرخ ازهریك ۲ ل یاقوت ریوند اسارون سعد عود هندی اذخر صندل سفید پوست ترنج ساذج
هندی تبد شب سبز تخم بادرنجبویه درونج هیل زرشك بهدانه عنبر اشهب ورق طلا ونقره ازهریك دو ل
مشك یك ل نود مثقال آمله را مهرا طبخ نموده از پرویزن بیرون کنند وبایك وزن ونیم ادویه شکر سفید ومثل
آن عسل کف کرفته بسرشند نوشداروی هندی که ساده کویند جهت تقویت معده وجکر بغایت نافعست ص
کل سرخ ۴ م سعد ۵ م قرنفل مصطکی سنبل اسارون ازهریك ۲ ل قرفه زرنب زعفران قاقله بسباسه هیل
جوزبوا ازهریك ۲ ل بازاء هر سی وشش ل اجزا یکرطل آمله را در پنج رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند پس آنرا
پرویزن بیرون کرده با یکرطل فانید سنجری بقوام آورده بسرشند وقدر شربت از یك م تا یك ل معجون
فلاسفه ومادة الحیات نامند از اندروماخس قدیمیست جهت امراض بارده مثل مفاصل وفالج وضعف معده
وجکر وتقویت دماغ وحفظ فهم ویرقان وقولنج واستسقا وسنك کرده ومثانه وتقطیر البول وامراض مثانه
ومقعد نافعست در سیم کرم وخشك ومحرق اخلاط ومضر محرورین ومصلحش شیر تازه وسکنجبین شربتش از ۲ ل
تا ۴ ل قوتش تا چهار سال باقی است ص فلفل دار فلفل زنجبیل دارچینی کندر بلیله آمله حب صنوبر شونیز
شیطرج بیخ بابونج بالسویه باسه وزن عسل بسرشند ودارچینی پوست نارنج را اضافه کرده وشیخ خبث الحدید
بجهت زرداب وخفقان وبعضی زراوند مدحرج وخصیة الثعلب جهت نعوظ وتخم انجره بجهت تصفیه منی و
کنجد مقشر بجهت هزال کلیه وبسباسه وجوزبوا ومویز منقی ازهریك بقدر اجزای عشره اصل اضافه نموده اند
معجونی که اشتها وخواهش کل خوردن وچیزهای بد را قطع کند معروف بمعجون فیقرا ص ایارج فیقرا هلیلج
کابلی وبلیلج وآملج وملح نفطی کوفته بسرشند شربت از ۲ م تا ۴ م بطبیخ فودنج معجونی که در منفعت مثل

معجون

معجون فیقرا مذکور است وبغایت مجرب ومعروف بمعجون جوزجندم ص هلیلج کابلی آملج بلیلج جوزجندم
مصطکی قاقله کبار نانخواه زنجبیل بالسویه بعسل بسرشند پیش از طعام وبعد از طعام میل نمایند بقدر جوزی
وبجای کل نشاسته را شور کرده بجوشند یا جوزجندم را شوربا ساخته تناول نمایند وغذا را منحصر سازند بکباب
مرغ بچه معجون جهت عرق مدنی که رشته کویند منقول از خط مرحوم ابوی ام ص پوست هلیله کابلی پوست بلیله
آمله مقشر ترید سفید زنجبیل قنبیل بالسویه باسه وزن ادویه عسل بسرشند خوراکی ۳ ل اطریفل صغیر
جهت استرخاء معده وبواسیر وقوت دماغ نافعست ص پوست هلیله کابلی پوست بلیله پوست هلیله زرد هلیله سیاه
آمله منقی مساوی یکدیگر کوفته بروغن بادام یا روغن کاو چرب نموده باسه وزن عسل بسرشند اطریفل کبیر
جهت تقویت دماغ وقطع ریاح بواسیر ونفخ معده وبرص وبهق واصلاح خلط سوداوی نافعست ص
هلیله کابلی بلیله آمله بزر الکرفس الجبلی ازهریك ۴ م شیطرج هندی نانخواه صعتر ازهریك ۲ اوقیه سنبل
حماما هیل وج ازهریك ۳ م دارچینی ۲ م فلفل ابیض واسود نارمشك ملح هندی ازهریك نیم اوقیه خبث الحدید
۳ اوقیه خردل یك اوقیه ونیم نوشادر نیم م بروغن بادام تر نموده با ۳ وزن ادویه عسل بسرشند اطریفل مقل
جهت بواسیر واسهال بواسیری نافعست ص پوست هلیله زرد آمله منقی ازهریك ۱۰ ل مقل ۲ ل در آب
کند نا حل نموده با ۶۰ ل عسل بقوام آورده هلیله وآمله را با آن بسرشند اطریفل مقل ملین که جهت بواسیر نافعست
ص پوست هلیله کابلی پوست بلیله هلیله سیاه آمله منقی افتیمون اسطوخودوس ازهریك ده ل ترید سفید ۷ ل
مقل ۳۰ ل فلوس خیارشنبر ۳۰ ل مقل وفلوس را در آب کند نا حل کند وبعسل بقوام آورد وادویه را بروغن بادام
چرب نموده بسرشند واستعمال نمایند اطریفل کشنیزی جهت منع بخارات از دماغ وبجهت سودای سوخته معده
وتقویت حواس نافعست اجزای آن اجزای اطریفل صغیر است بعینه وکشنیز خشك نصف اجزا اطریفل ماهان
جهت برص وبهق ابیض وامراض بلغمیه بعد از تنقیه مداومت نمایند ص هلیله کابلی ۲ ل بلیله آمله ازهریك
ده ل برنك مقشر ۵ ل شیطرج سعد زنجبیل ازهریك ۲ ل ساذج ۵ ل بسفایج اسطوخودوس ازهریك یك ل افتیمون ۱ ل
قسط کندر مصطکی انیسون قرنفل هیل جوزبوا ازهریك ۴ ل فلفل دار فلفل نارمشك ازهریك ۴ ل عسل سه وزن
ادویه قدر شربت از ۳ تا ۴ م اطریفل زمانی که تالیف حقیر است ومسمی باسم والد خود ساخته مسهل صفرا وبلغم
وسودا ومنقی دماغ ومعده ومداومت آن جهت قطع نزلات مجرب ومانع صعود بخارات بدماغ وچون بعد از
اغذیه تناول نمایند مضرت نمیرساند وجهت اقسام مالیخولیا خصوصا مراقی وقولنج رحم بغایت نافع وقوتش تا دو سال
وقدر شربتش جهت اسهال اخلاط از ۴ ل تا ۸ ل وچون مداومت نمایند هر روز از یك ل تا ۲ ل وموافق جمیع امزجه است
ص هلیله زرد وبلیله کابلی وسیاه وکل بنفشه ومحموده مستوی ازهریك ۵ ل ترید سفید خراشیده وبروغن
بادام چرب کرده کشنیز خشك ازهریك ۲ ل پوست بلیله آمله مقشر کل سرخ طباشیر کل نیلوفر ازهریك ۵ ل
صندل سفید کتیرا ازهریك ۲ ل روغن بادام شیرین ۲ ل ادویه را کوفته وبیخته عناب صد عدد سپستان صد عدد

کل بنفشه ده ل جوشانیده وصاف نموده با یکوزن ونیم شیره هلیله ویکوزن عسل کف گرفته بقوام آورده دبرشند

اطریفل افتیمونی جهة مواد سوداوی وتنقیه دماغ ومالیخولیا وجنون وامراض بارده دماغی نافعست قدرشربتش

از ۲ ل تا ۵ ل ص پوست هلیله کابلی آمله مقشر بلیله از هریک ده ل ترید افتیمون سنای مکی از هریک ۵ ل

شیطرج بسفایج اسطوخودوس گل سرخ از هریک ۳ ل انیسون نمک هندی از هریک ۲ ل عسل سه وزن ادویه دبرشند

اطریفل مسهل منقول از خط استاد المتاخرین حکیم محمد باقر طاب ثراه نافع جهة برص وبهق وجذام وداء الفیل

وغیره امراض بلغمی وسوداوی ص هلیله کابلی بلیله آمله افتیمون غاریقون صبر سقوطری ایارج فیقرا

شاهتره از هریک ۲ م بسفایج سنای مکی از هریک ۸ ل ترید سفید پانزده لحاشا ۳ ل اسطوخودوس ۵ م

انیسون یلنم سقمونیای مشوی ۵ م با عسل معجون کند مقدار شربت ۵ م تا ۵ ل معجون شهریاران که مسهل است

جهة برودت معده وجگر وزرداب ومره سودا وتحلیل قولنج ص زنجبیل دارچینی قرنفل سلیخه سنبل جوز بوا

هیل قاقله مصطکی حب البلسان زعفران از هریک ۴ م ونیم سقمونیا ۳ م ترید ۸ م حب النیل ۸ م شکر سلیمانی مثل الجمیع

با سه وزن ادویه عسل دبرشند قدر شربت از ۴ م تا ۴ ل ودر بعضی نسخه شبرم بجای حب النیل است واین نسخه

اوفق است معجون سفرجلی مسهل جهة امراض معده وضعف معده که از رطوبت باشد وبجهة تهوع وغثیان

وانقباض طبیعت نافع ومقوی فم معده ومانع صعود بخارات قدر شربتش تا ۵ ل است ص به شیرین پاک

کرده از پوست وتخم یکرطل در دو رطل مثلث بجوشانند تا مهرا شود پس بکوبند واز منخل بگذرانند ویکرطل عسل

اضافه کرده بقوام آورند واین ادویه داخل نمایند زنجبیل دار فلفل دارچینی از هریک دو ل هیل قاقله کبار زعفران

از هریک ۲ ل مصطکی ۵ م سقمونیا ده م ترید بروغن بادام چرب کرده سی ل شربتی ۵ ل تا ۷ ل با آب گرم ودر نسخه دیگر زنجبیل

ودار فلفل ۴ م است معجون بتراشه جهة قولنج صعب وتنقیه معده وامعا ومسهل قوی است ومجربست ص

هیل قرنفل سادج فلفل دار فلفل زنجبیل برنک کابلی مقشر قرنفل از هریک یک ل آمله مقشر تخم کرفس سنبل الطیب

زعفران مصطکی از هریک نیم ل ترید سفید محموده از هریک ده ل عسل سه وزن ادویه شربتی از یک ل تا یک ل ونیم

معجون مسهل از تالیف حقیر جهة امراض حاره ومواد سوداوی بعد از نضج قدر شربت تا ۵ ل وجهة قولنج یبس

نافعست ص سنای مکی گل بنفشه از هریک سی ل گل سرخ بسفایج از هریک ۵ ل مغز تخم کافشه ۲ ل نشاسته

محموده مشوی ال رب سوس کتیرا از هریک ۵ ل هلیله سیاه پوست هلیله کابلی وزرد وروغن بادام از هریک ۲ ل

عسل دو وزن ادویه با آبی که در آن سنا ده ل وگل سرخ وبنفشه وهلیله سیاه ده ل وهلیله کابلی بیست ل

جوشانیده باشند بقوام آورده دبرشند معجون مسهل که بجهة کرم معده وحب القرع مجربست ص سرخس امرنج

کابلی مقشر از هریک یلنم ترید مقل از هرکدام ۲ م ادویه را کوفته وبیخته با عسل دبرشند ومجموع آن یکشربتست

وباید که قبل از تناول این دوا بیکساعت شیر تازه دوشیده بخورد قدر دو اوقیه وقبل از دوا بسه روز پرهیز نماید

معجون سورنجان جهة مفاصل حاره وبارده واخراج بلغم غلیظ ص سورنجان ابیض ۷ ل بوزیدان ۲ ل

قشر مامیزهرج ۲ ل اصل الکبر کون شیطرج از هریک ۲ ل هلیله اصفر ۷ ل تخم کرفس یک ل ونیم تخم رازیانج

یک ل ونیم فلفل ابیض صعتر ملح هندی ورق الخیار زبد البحر هریک یک ل ونیم سمسم مقشر ۲ ل ترید ابیض ۳ ل

زنجبیل ۲ ل محموده ۳ ل عسل کف گرفته سه مثل ادویه قدر شربتش ۵ ل با آب گرم واگر مداومت کنند ۲ ل ونیم کافیست

معجون نجاح مسهل سودا وبلغم غلیظ وجهة قولنج وامراض دماغی که از سودا باشد نافعست ص پوست

هلیله زرد پوست هلیله کابلی بلیله هلیله سیاه آمله مقشر از هریک ده ل ترید سفید ۷ ل غاریقون بسفایج

از هریک ۵ ل اسطوخودوس ۲ ل محموده مشوی ۲ ل گل سرخ رب سوس مصطکی سفید از هریک ۵ ل عسل کف گرفته

سه برابر ادویه شربت ۲ ل تا ۳ ل نسخه دیگر از مهس اصغر است وچنین گویند که از جالینوس است در اول

کرم وقوتش تا یکسال باقی است جهة زحیر ودرد معده وشقاق ومالیخولیا وجنون نافع است ص هلیله

سیاه بلیله از هریک ۲ ل افتیمون ترید اسطوخودوس بسفایج از هریک ۵ ل غاریقون حجر ارمنی مغسول

مرجان کهربا مروارید از هریک یک ل گل سرخ زرنب بادرنجبویه حضض مکی دم الاخوین از هریک نیم ل وشیخ

الرئیس ۳ ل طباشیر اضافه نموده وبعضی کندر ومرزنجوش وهلیله کابلی از هریک ۲ ل اضافه کرده اند با سه وزن

عسل دبرشند معجون خیارشنبر که سمرقندی ذکر کرده جهة قولنج حار وبارد ورمد وزکام ونزله ودرد سینه

نافع ومصلح معده سرد وبجهة دیرگذشتن آن مصلحش استعمال آن با آب طبیخ رازیانه وخطمی وشبت وگاوزبان است

وقوتش تا دو سال باقیست وقدر شربتش از ۵ ل تا ۷ ل ص فلوس خیارشنبر صد ل با صد ل عسل بقوام آورند

بنفشه وترید از هریک ۲ ل سقمونیا پانزده ل رب السوس دوازده ل ملح هندی ۷ ل ونیم انیسون مصطکی رازیانه

از هرکدام ۵ ل ادویه را با سی ل روغن بادام چرب نموده دبرشند چون جوشیدن فلوس باعث غلظت وضعف عمل

آن میشود باید بعد از قوام عسل با آن مخلوط کرده ادویه را دبرشند معجون اذاراقی مسمی بمبدل المزاج

از تالیف حقیر جهة قطع عادت افیون بغایت مجربست ودر دفع استرخا وفالج وامراض بارده ودرد مفاصل

وعرق النسا وسلس البول بغایت نافعست ص اذاراقی که کچوله نامند در شیر خیسانیده پوست را جدا کرده

بروغن بریان کرده بعد از آن نرم صلایه نموده کل کاوزبان هیل زرنباد عود هندی اسطوخودوس قرنفل

کتیرا ناردیل شقاقل صندل سفید آمله مقشر هلیله سیاه عسل سه وزن ادویه از یک ل تا ۲ ل مداومت نمایند

معجون مسهل منقول از بصر بیف وتذکره مسهل جمیع اخلاط حار ومحترق مواد وجذام وماده حمیات وعطش است

ص نیم رطل آلوبخارا ومثل آن تمر هندی وهریک از عناب وسپستان ومویز منقی سی ل بلیله زرد تخم کشوث

افسنتین بنفشه از هریک ۵ ل گل سرخ ۱۰ ل تخم خطمی وخبازی ورازیانه وصندل زرد از هریک ۴ ل در آب بجوشانند

صاف نمایند وبا ۵ ل ترنجبین ویکوزن ادویه شکر بقوام آورند وطباشیر وکتیرا وصمغ وسقمونیا ونشاسته از هریک

پنج ل اضافه کنند واگر خواهند در اسهال قویتر شود ترنجبین داد ووزن آن وسقمونیا را اضافه نمایند وقدر

شربتش تا ۷ ل معجون منقول از ارشاد وتذکره جهة قطع اخلاط بارده وفضلات بلغمیه وجهة ادرار نمودن

حیض نافعست وریک ورخسار بثره رانیکو کرده اند و کفته اند که جهة برص مجربست و تا سه روز پنجم تا ۵ م
استعمال نمایند وقطع کنند پس سه روز دیکر عود کنند و وقت استعمال آن خوبست که قمر شروع در نقصان
کرده باشد ص هلیلج کابلی بلیلج آملج افتیمون دوقو از هر یک ۵ ل قرنفل دارفلفل از هر یک ۴ ل جوزبوا
عاقرقرحا شیطرج از هر یک ۲ ل با عسل سرشند **فلونیای رومی** منافعش مثل فلونیای فارسیست لکن انفعست
از آن در قولنج وعسر بول وسنک کرده ومثانه وضیق النفس وتشنج وسل وخوانیق ونزلات وفساد دندان ودهان
واسهال وضعف جکر واین احرّ است وآن ایبس وهر دو مفسد ذهنند مکر آنکه در اطعمه حارّه ووسم نمایند
وتا حاجت باشد استعمال نمایند اجزای آن بعینه اجزای فلونیای فارسی است با زیادتی سلیخه وساذج هندی
وروغن بلسان **فلونیای فارسی** جهة قطع خون وتقویت اعضا وحفظ جنین وصداع وسرفه وضعف معده
وتقویت باه وقوتش تا چهار سال باقی است وقبل از شش ماه استعمال نباید کرد وقدر شربتش تا یک درهم ص
فلفل ابیض بزر البنج از هر یک ۲۵ م افیون طین مختوم قوه تخم کرفس جوز ابهل اسارون نانخواه دازبایج سنبل
قسط بادام تلخ از هر یک ۱۵ م مغز تخم خربزه ۵ م اشق ۲ م با عسل وشراب سرشند ودر بعضی نسخه زعفران ۵ م
مرصاف عاقرقرحا فرفیون از هر یک ۲ م درنباد درونج لولو مشک از هر یک ۵ م کافور یک دانک ونیم ودر بعضی
نسخه جند بیدستر مرجان کهربا ابریشم از هر یک ۱ م **برشعثای** ابی برکات منقول از خط استاد ابوی مرحوم
حکیم محمد باقر وکویند بهتر از سمر برشعثا است ص بزر البنج فلفل سفید از هر کدام ۲۰ م افیون ۱۰ م زعفران ۵ م
عاقرقرحا عود سنبل الطیب سلیخه درنباد بهمن سرخ وسفید از هر یک دو م عود بلسان ۴ م جند بیدستر ۲ ل
خشخاش فرفیون نیم ل روغن بلسان ۵ ل اکر نباشد بدل روغن زیتون کنند **فلونیای خاصه** که حکیم محمد باقر
طاب ثراه ترتیب نموده ودر جمیع امزجه موافقست بزر البنج فلفل زعفران مصطکی جدوار عنبر مشک یشب مروارید
ورق طلا یاقوت بسد لعل عاقرقرحا فرفیون تخم بادرنجبویه پوست ترنج بوزیدان بهمن سفید وقوه بادرنجبویه
کندر اکبر ترکی پوست بیرون پسته مکد ۲ کهربا ورق نقره درنباد درونج بسباسه مکد ۴ عود قماری ساذج
هندی اسطوخودوس قرنفل زنجبیل اسارون دارچینی اشنه حب بلسان عود بلسان خولنجان سعد زرنب
قسط بحری جوزبوا لسان العصافیر خصیة الثعلب ریوند چینی غاریقون دارفلفل سلیخه حماما فطراسالیون
مرمکی میعه سائله هیل مکد ۲ ابریشم صندل سفید سنبل الطیب تخم کرفس کل سرخ خشخاش سفید جلغوزه مغز
نارجیل مکد ۵ مغز تخم خیار مغز تخم خربزه مکد ۱۰ افیون صندل عسل سه وزن ادویه **فلونیای** مجرب قریب
الاعتدال موافق امزجه حارّه وبارده که حقیر ترتیب داده است ومسمّی بمحافظ الارواح نموده ص بزر البنج
فلفل سفید افیون زعفران کشنیز خشک صندل سفید دارچینی طباشیر سنبل الطیب کل سرخ خشخاش جلغوزه
نارجیل درنباد درونج کل کاوزبان بسباسه عود قماری ساذج هندی حب بلسان عود بلسان سعد زرنب
قسط بحری جوزبوا لسان العصافیر دارفلفل آمله بشیر پرورده سلیخه اسارون قرنفل دارفلفل زنجبیل

رازیانه انیسون قرنفل فرفیون پوست ترنج پوست پسته ورق نقره مشک بهمن سرخ وسفید وج تخم بادرنجبویه
بوزیدان عسل سه وزن ادویه وجهة بعضی این ادویه اضافه شده که با مروارید یاقوت لعل بسد مرجان
عقیق ورق طلا عنبر اشهب **فلونیای محمودی** افیون فلفل سفید سنبل الطیب اسارون تخم کرفس بسباسه
زعفران کل سرخ مشک نیم ل عنبر یک ل ورق طلا پنجاه عدد ونقره صد عدد هیل دارچینی مصطکی ریوند چینی زنجبیل
افتیمون از هر یک ۲ ل **برشعثای دیکر** ابی برکات که مرحوم ظهیر الدین عماد الاسلام فارسی میرزا بیکر از خط
ابی برکات نسخه نموده ام وحقیر تجربه نموده بهترین نسخه‌ها است جهة دفع سمومات حیوانی ونباتی وجهة سده ودوار
وظلمت بصر وآواز کوش وزکام ونزله ولقوه وفالج ورعشه وسیلاب لعاب از دهن وذکاء قلب وقوت حفظ
ورفع نسیان وکداختن بلغم وصفای صوت وجهة سهر سباتی وسبات سهری واز جهة قولنج وپیچش وبرودت معده
وجکر وکشودن سده جکر وتقویت آن بر طبخ خون ونافعست جهة ربو وانواع استسقا وسستی بدن وکثرت عرق
وبوی بد آن وتقویت جماع وزیاده میکند حرارت را وزایل میکند کسل را وتثاوب وتمطی واسترخا وانواع اعیا
وجهة تفتیت سنک کرده ومثانه وادرار بول نافع وریاح مجتمع را منحدر میسازد وجهة دفع وسواس سوداوی ووحشت
وسوء مزاج بارد ودرد معده وقلب ودیر هضم شدن غذا نافع وقدر شربت آن غایتش یک مثقال واقلش یک دانک
صاحب سل مقدار نخودی با آب کرم بناشتا ووقت خواب بنوشد در زمان بارد پانزده روز ودر زمان حار هر سه روز
یکبار با آب کرم وروغن بادام شیرین ونبات حذر نماید در مزاج خشک وسعوط از آن صاحب صداع بارد مقدار
حبه با آب مرزنجوش کند وبدستور صاحب لقوه سعوط نماید ودر امراض حلق حبه بدهان کوفته آبش
را ابتلاع نماید ودر سرفه کهنه وتازه بلعقی بعصیر مرزنجوش مقدار حبه وجهة ضیق النفس وربو با آب ذیره واکل
السوس ودر وجع فواد وامعا با آب رطبه واکر متعذر باشد بطبیخ ذیره وجهة وجع سپرز بماء الورد وخل خمر وجهة
درد پهلو بشراب الاصول وجهة درد جکر با آب عسل هر کاه از ماده بارده باشد واکر سده باشد بماء الاصول
وجهة مبطون بماء الآس هر کاه ضبط شکم خود نتواند کرد وجهة درد دهی کاه با آبی کرم شده باشد در آفتاب تابستان
ودر زمستان بجلاب نیم کرم وبجهة تبهای بلغمی هر کاه با آن وجع فواد باشد با آب وجهة تب مرکبه بمطبوخ
انیسون وجهة دحیر با آب بزرقطونا وبا آب نیمکرم وجهة حصاة با آب سداب وبا آب ورق ترب وجهة بیماری
که خواب نکند بطبیخ خشخاش وجهة بواسیر بماء الکراث وجهة ثقل لسان حبه با آب سماق وجهة غم بی سبب با آب
کاسنی وجهة جماع بماء الحمص المطبوخ وجهة نقرس حبه هر روز فرو برد وجهة زنی که نزاید ونفاس قطع نشود
با آب حلبه وجهة سم با آب حرمل وجهة کسی که افیون خورده باشد بطبیخ دارچینی وجهة کسی که کافور خورده باشد
بطبیخ عود بماء الورد وجهة کزیدن عقرب بعسل وجهة کزیدن افعی حبه هر روز دو هر چند قی کند باز بنوشد
تا قی ساکن کردد وعلامت در این آنست که مار کزیده وقتی که پاک شود از سم خوابش میبرد وهمچنین در هر سم
قتالی وجهة ماده که در کرده بهم رسیده باشد بطبیخ نخاله وزبد وجهة رفع زیادتی خون حیض با آب سماق

وجهت احتباس خون حیض بطبیخ عناب وموبز وازجهت قولنج بطبیخ اصل السّوس نافعست ص دارفلفل
دارچینی جنطیانا سلیخه جندبیدستر ازهر کدام ۴ م سنبل الطیب فقاح اذخر زراوند طویل ازهر یك ده م
افیون یازده م ومکیدانك ونیم زعفران یك م انیسون تخم کرفس بزرالبنج ازهر کدام پانزده ل فلفل سیاه ۲۲ ل
قسط قو اسارون ازهر یك ده ل ونیم زنجبیل فودنج خشك ازهر یك ۷ م روغن بلسان یاروغن کل سرخ ده ل
عسل بقدر کفایت نسخه دیکر که از ظهیر الدین نقل شده ومکرّر بتجربه بتحقیق رسیده است ودراکثر خواص
بهتر از مثرودیطوس است وبجهت تب ربع مکرّر بتجربه رسیده ص میعه سایله کمادریوس مصاف زعفران
جنطیانا مکد ۱ اطین مختوم افیون سنبل الطیب صمغ عربی جندبیدستر غاریقون مکد ۳ اقاقیا هوفاریقون
فطراسالیون مکد ۲ قصب الذریره دارشیشعان حب الغار عصارة لحیة التیس مکد ۵ زراوند طویل ریوند
چینی اسارون حماما جعده روغن بلسان مکد ۳ ونیم بدل روغن بلسان زیت العتیق است وچندان آن باده
وزن عسل ببرشند تریاق بزالساعة از املاء ظهیر الدین عماد الاسلام شاکرد ابی برکات که مرموز نوشته
وصریح نموده که بخط مصنف مقابله کرده ام ص فلفل سیاه وسفید بزرالبنج افیون زعفران فرفیون سنبل الطیب
عاقرقرحا عسل دووزن ادویه بعد از شش ماه استعمال نمایند ومنافع واستعمال آن درهر علتی بموجبی است که
دربرشعثا مذکور شد ودر بعضی نسخه فلفل منحصر در سفید کشت ودراین صورت مایل ببرودت میباشد وبا
فلفلین مایل بحرارت کما لا یخفی مخلص اکبر که بیونانی سوطیرا وبالفظ مخلصه نامند جهت درد سر کهنه ونقرس
وصرع ووسواس وفالج وتبهایی که بانوبه باشد وسرما وبحوحه صوت باشد ودرد چشمی که از رطوبت باشد
سعوط نماید واز آن اکتحال کنند وجهت درد دندان وکزیدن هوام ودرد شش وپهلو وشراسیف وجکر واحتباس
بول وتنقیه مثانه نافع وجهت منع نزله بماء العسل بنوشند ودرقی کردن خون با آب بارتنك یا آب عصی الراعی
ودرد معده ورباح غلیظه با آبی که در آن تخم رازیانه جوشانیده باشند ودردهای صعب روده وورم آن و
بدی فکر وتوحش سوداوی ورعشه ودرد سپرز بدستور وطلای آن بر قضیب مهیج باه ومقوی قضیب وحقنه
بقدر نیم م با آب طبیخ حلبه جهت درد شکم که از رطوبات باشد مفید است وانچه از اوزان برخی نوشته شده موافق
مجربات ابوی ام ده است ص حلبه مرمکی سلیخه فقاح اذخر ازهر یك یك وقیه ونیم جندبیدستر فطراسالیون
ازهر یك پانزده ل ودر بعضی نسخ دوازده ل تخم کرفس دووقیه سیسالیوس یك ل قسط المر دارچینی اقراص اذخر معمو
میعه سایله اسارون ازهر یك ۶ ل فلفل ابیض ۱۲ ل دارفلفل ۱۴ ل افیون ۱۰ ل زعفران حماما ازهر یك ۴ ل
قدر شربت تا یك م ودر بعضی نسخها انیسون ۲ ل دارفلفل ۴ ل سنبل ۴ ل ودر بعضی نسخه سنبل ۷ ل است
قرص اذخر معمول در اقراص مذکور است ورازی بقدر شش ل ترتیب داده بی اختلاف ادویه واوزان قسط المر مکد ال
نانخواه فلفل سفید قرنفل مکد دانق فو ۴ جنر دارچینی مصطکی زعفران مکد ۴ دانك سنبل الطیب سادج
مرصاف ۴ دانك حماما دارشیشعان قصب الذریره مکد ۲ دانك باشراب یا قایم مقام آن قرص کنند معجون ربع

از مجربات مرحوم حکیم عماد الدین محمود که فرموده که چون روز نوبه دو ساعت قبل از تب دو نخود تا نیم ل تناول نمایند
البته درسه نوبه قطع مینماید ومسمّی است بحب لؤلؤ ص جندحلتیت قرنفل دارچینی شونیز مرصاف میعه سایله
ازهر یك ۲ م افیون سداب فلفل ازهر یك یك م عسل بوزن جمیع ببرشند معجون ربع دیکر منقول از محمد زکریا
رازی واونیز فرموده که زیاده از سه چهار نوبه احتیاج نمی افتد وقدر شربت بدستور معجون سابقست ص
تریاك کهنه ۷ م زعفران مرقشیثا ازهر یك ۴ م سلیخه حلتیت ازهر یك ۲ م میعه جند سنبل ازهر یك ۷ م قسط ۳ م
عسل بوزن جمیع ببرشند نسخه دیکر از مجربات ابوی ام ده که در قطع تب ربع بیعدیل است ووقت استعمال
بدستور معجون سابق است اسارون کندر مرمکی جندبیدستر میعه سایله بزرالبنج افیون بالسّویه بعسل کف
کرفته ببرشند مثل جمیع معجون الربع البلغی مجرب ایضا من مجربات ابوی رحمه الله کوکنار بقدر مزاج وعادت آنشخص
باده دانه فلفل کوبیده جوشانیده قبل از نوبه بدو ساعت بنوشند معجون اعظم که اسود نیز خوانند ودر کامل
الصناعه مسمّی بکندر بیت جهت ذحیر واسهال مزمن بغایت نافعست ص جندبیدستر افیون میعه سایله بزر
البنج مرصاف اسارون زعفران کندر نانخواه بالسّویه بعسل ببرشند ودر نسخه کامله جلنار طین ارمنی تخم کرفس
سلیخه اضافه است معجون فنجنوش بارد قابض جهت اسهال بواسیری مجربست ص تخم حماض تخم مورد بلیله
مجموع رابود هند آمله هلیله سیاه خبث الحدید مدبر انجبار بارتنك بر وعسل بالمناصفه دووزن ادویه ببرشند شربتی ۲ ل اما معاجین باهیه در استعمال آن شرطست که اغذیه نیز موافق باشد وتصرف نسبت
بهر مزاجی در ادویه آن لابدّ است وآن چنان نیست که درهر مزاج هر معجون مبهی مؤثر باشد از انجمله معجون
لبوبست از اسرار الاطبا تالیف شمس الدین ابن هلال اردبیلی که بغایت مقوّی باه ودماغ ودلست وربك وخراسانی
دانیکوکند ومداومت کنند آن قبل از جماع وبعد از آن ایمنست از عرق النسا ونقرس ونقصان منی وامراض
عصبانی قدر شربتش از دو ل تا سه ل وحقیر بجهت معتادین افیون زعفران پنیرمایه شتر اعرابی افیون
بزرالبنج وبدل سقنقور ماهی رو بیان کرده وبغایت موافق کشته قدر شربت از افیون وآزار نیم ل است
تا یك ل ص شقاقل خولنجان خصیة الثعلب بهمن سرخ وسفید وج تودری سرخ وسفید لسان العصافیر
ازهر یك ۳ م سقنقور ۳ م حب بلسان حب البان فلفل سفید مغز تخم خربزه تخم خیار تخم کوز تخم پیاز تخم
شلغم تخم شلغم بوبجه خشخاش سفید خسکدانه تخم ترتیزك تخم شبث تخم کوز شامی وآن دو قواست تخم هلیون
حنك مربی ازهر یك ده م نارجیل مغز بادام مغز پسته مغز حب صنوبر کبار مغز حبة الخضرا مغز دانه بهر کنجد
سفید مقشر ۷ م دارچینی قرنفل سنبل الطیب اسارون بسباسه کبابه سعد قرفه دارفلفل جوزبوا نارمشك
عود عنبر اشهب زعفران ازهر کدام یك ل مشك یکدانك ونیم زنجبیل بوزیدان قسط شیرین مغز حب الزلم
درونج ازهر یك ۲ م با عسل ببرشند مجرب وآزموده است معجون چوب چینی از نسخه مرحوم حکیم عماد الدین
محمود جهت تقویه معده ودل ودماغ وجکر وکرده ومثانه وباقی اعضا وتقویه باه وفربهی بدن وغیره ص

انجبارم

بیخ چوب چینی پنجاه ل مروارید ۲ ل شمع ۲ ل ریوند افتیمون سنبل هیل مصطکی عود قماری پنیرمایه شتر اعرابی

اسارون ۳ ل آمله بشیر پرورده ۱۰ ل کل مختوم ۳ ل صندل سفید ۳ ل سرخ ۲ ل سمک صیدا ماهی روبیان ۳ ل دار چینی

قرنفل زنجبیل از هر کدام ۲ ل جوز بوا بسباسه ۲ ل درونج زرنباد از هر کدام ۳ ل خصیة الثعلب ۵ ل تخم جزر تخم شلغم

تخم ترب تخم بوبخه بهمن سرخ و سفید خشک مرابی از هر کدام ۳ ل بوزیدان سورنجان ۲ ل شقاقل ۲ ل کبابه چینی ۲ ل

خولنجان قسط شیرین ۲ ل تودری زرد و سرخ ۳ ل سعد ۳ ل ورق منقشه ۳ ل اجزا را مجموع بسایند پس کل کاوزبان

بادرنجبویه کل سرخ دوا اللک از هر کدام ۱۰ ل بجوشانند و صاف کنند و خشخاش سفید تخم خربزه تخم خیارین تخم کاسنی

تخم خرفه از هر کدام ۱۰ ل نرم کوفته در آب مطبوخ شیره کرفته اضافه با آب به شیرین و انار شیرین و کلاب و قند

و عسل کرده بقوام آورند مغز بادام مغز فندق مغز کردکان مغز جلغوزه ماننده هم کوفته در عسل حل کنند و اجزا را

بآن بسرشند و حقیر ورق منقشه را اکر جهة سرور است داخل نکرده ۲ ل چوب چینی را جوشانیده آب آنرا با عسل بقوام

آورده و ادویه را سرشته بغایت در افعال قویتر مشاهده نموده است **معجون مبهی** که جهة توالد نافعست

اکر خلطی باشد اول تنقیه نمایند و بعد از آن بیست یوم هر شب نیم ل مع دو نیم ل زن تناول نمایند و از مباشرت در این

ایام اجتناب کنند و از مضرات باه پرهیز نمایند **ص** بهمن سرخ و سفید مغز جلغوزه قاقله کبار دارچینی از

هر یک ۱۰ ل مروارید بسد فلفل زنجبیل قرنفل نارجیل سکبینج بدل آن پنیرمایه شتر اعرابی کنند ساذج هندی برک

قرنفل نیم وزن آن قرنفل بدل میتوان کرد و اکر ساذج سیاه و ضخیم و رق کنند بهتر است و الا نصف ساذج

و نصف قرنفل بدل کنند و جوزبوا نیم ل زعفران دو نیم ل با سه وزن عسل سرشته بعد از آن چهل یوم استعمال نمایند

معجون مبهی دیکر ابن جمیع مؤلف ارشاد کوید که بغایت مجربست و محلل ریاح غلیظ و مسکن مغص و قدر شربتش

تا ۴ ل **ص** کل کاوزبان تخم ترتیزک از هر یک یکجزء و نیم سقنقور و اکر نباشد ماهی روبیان بدل کنند پنیرمایه

شتر اعرابی یکجزء و سدس خصیة الثعلب زنجبیل فلفل مغز فندق صنوبر کبار تخم ترب شقاقل تخم شلغم از هر یک یکجزء

تخم انجره دارچینی نخود سفید مغز بادام کنجد مقشر خشخاش سفید کندر از هر یک چهار جزء با شربت سیب دو

وزن ادویه بسرشند **معجون مبهی** از مؤلف تذکره عجیب الفعل است در برانگیختن باه و نعوظ و تقویت حرارت

غریزی و فربه کردن بدن و تولد خون صالح و اصلاح منی و رفع اذیت جماع و ضعف آن **ص** نخود سفید پوست

دار را که در آب ترتیزک تازه سه بار خیسانیده و خشک کرده باشند و خسک خشک مسحوق را در سه مثل آن آب

خسک تازه تربیت داده باشند از هر یک سه وقیه ترنجبین ۱۰ ل دارچینی خولنجان از هر یک ۴ ل و یکرطل و نیم

عسل را با نیم رطل آب پیاز بقوام آورده تخم ترب و تخم جوزبری تخم انجره از هر یک یکوقیه عاقرقرحا زنجبیل از هر یک

نیم وقیه اضافه نمایند و هشت قیراط پادزهر و نیم درهم زعفران و ۶ قیراط مشک را در کلاب حل کرده بدان تسقیه

کنند و هرکاه قویتر خواهند مغز کردکان حب صنوبر نارجیل تخم شلغم مغز بن بهمن سرخ و سفید تخم رطبه تخم کتان

از هر یک یکوقیه قسط شیرین انیسون قرنفل فلفل سقنقور و اکر نباشد پنیرمایه شتر اعرابی یا ماهی روبیان

از هر یک ۲ ل زرده تخم مرغ مغز سر کنجشک از هر یک بیست عدد اضافه نمایند قدر شربتش تا ۲ م است **معجون**

ثوم از تالیفات اسحق که مؤلف تذکره ذکر نموده جلیل القدر و کثیر المنافعست و بغایت مبهی است **د** مبرودین

و مرطوبین جهة دفع رطوبات و کل امراض بارده مثل فالج و نسیان و سکته و رعشه و ضیق النفس و لکنت

زبان و سرفه رطوبی و فساد آواز و تحلیل ریاح و سده و تقویت معده و جکر و امراض مقعد و رحم مکر اختناق

آن و جهة احتباس حیض و بول و نیکو کردن رنک و برانکیختن باه مایوسین بغایت مجرب و مضر جوانان

و صاحبان مزاج حار و مصلحش سکنجبین و شربت عناب و طلا کردن روغن آن بر بدن جهة رفع اذیت

سرما و شقاق پاشنه پا و قلع آثار و برقضیب جهة تهیج باه بغایت نافع و قوتش تا ۴ سال باقی است و شربتش

تا ۲ ل و آن کرم است در سیم و خشک در اول **ص** یکرطل سیر کوبیده با یکرطل و نیم شیر تازه بجوشانند تا شیر را

جذب و با یکرطل و نیم عسل بقوام آورند زنجبیل فلفل قرنفل دار فلفل دارچینی کبابه جوزبوا عاقرقرحا خولنجان

از هر یک ۲ ل زعفران یک ل روغن کل سرخ ده ل و اکر اخذ روغن آن خواهند قبل از انکه با عسل بجوشانند

با روغن کل جوشانیده روغن آنرا بکیرند و بعد از آن با عسل بجوشانند **معجون مبهی** منقول از مختار ابن

هبل در تقویت باه و تولید منی بغایت آزموده **ص** تخم ترتیزک تخم بوبخه مغز جلغوزه از هر یک ۲ ل زنجبیل شقاقل

بوزیدان خصیة الثعلب از هر یک ۴ ل حلتیت طیب ۴ ل روغن نارجیل ۱۰ ل ادویه را با روغن نارجیل چرب کرده

با شصت ل قند معجون کنند و اکر عسل و قند بالمناصفه باشد بهتر است قدر شربتش ۲ ل و قلیه زردک

و تخم نیم بخت و امثال آن تناول نمایند **معجون راح المؤمنین** که تالیف حقیر است معتدل مایل برطوبت جهة

تقویت باه و اشتهای طعام و تفریح مفید و نفع میکند جهة سعال و نزله و سوء النفس و خفقان و غیره اصلا آنرا

مضرتی نیست و بتجربه رسیده **ص** لسان الثور خصیة الثعلب از هر یک ۵ ل شقاقل ۲۰ ل تخم جزر ۱۰ ل نارجیل

دارچینی حب صنوبر کبار از هر یک ۱۰ ل جوزبوا کثیرا اصل السوس الآسمانجونی از هر کدام ۴ ل ادویه را کوفته

و بیخته پنجاه ل پوست خشخاش را جوشانیده صاف کرده و بیست و پنج ل شیره تخمش را در آن کوفته تفلش را بیندازند

پس با عسل و آب سیب شیرین ۱۰۰ ل و آب زردک ۱۵۰ ل بقوام آورده پس با ادویه سرشته و نیم ل مشک بر او بپاشند

و اکر خواهند بدل خشخاش اصل شوکران که بیخ تفتی کویند و بابونه شبیبی و برکک شیرازی و امثال آن اضافه

نمایند **معجون سرور** تالیف حقیر مبهی و مشتهی و هاضم و بانشاه و مقوی احشا و مفرح و جهة سرفه و آلات تنفس

نافع و در اوایل دویم کرم و مایل برطوبت و موافق اکثر امزجه است **ص** جوزبوا بنفشه از هر یک ۴ ل بابونه کوبیده

و با ۲ ل روغن بادام ۲ ل زنجبیل کوبیده را چرب نمایند دارچینی اسارون لسان العصافیر از هر یک ۲ ل عود قماری

قرنفل خولنجان بهمن سرخ و سفید انیسون از هر یک یک ل خصیة الثعلب ۲۲ ل شقاقل ۲۵ ل و اکر تر باشد بهتر است

کثیرا نعناع خشک از هر یک ۲ ل عسل کف کرفته ۷۵ ل دوشاب زردک ۷۵ ل و اکر دوشاب زردک نباشد عسل

را صد و ده ل باید کرد **معجون قرص افعی** جهة توالد و تناسل مجربست و بغایت مبهی و مقوی و موافق بارد المزاج

و پیران و حافظ صحت ایشان و جهت امراض عصبانی و رقت منی و نیکو کردن رنگ رخسار و تقویت هاضمه و تفریح
و رفع وحشت سوداوی نافعست ص خصیة الثعلب دارچینی زنجبیل از هر کدام ۴ ل کابر قرنفل دارفلفل از هر کدام
یک ل مغز فستق مغز بادام شیرین نارجیل مقشر بندق مقشر از هر یک ۲ ل ابریشم مقرض اشنه انجدان بنیر مایه
شتر اعرابی تخم کرفس تخم بونجر تخم ملیون تخم کراث تخم شلغم تخم خیار تخم قنبیط تخم جرجیر بوزیدان جدوار
جلغوزه کبار و صنعفا تخم ترب خولنجان قرفه تودری سرخ و سفید بهمن سرخ و سفید تخم زردک مغز حبت
القلقل مغز پین فلفل لسان العصافیر بصل العنصل المشوی خشک کرده خردل عاقرقرحا از هر یک یک مثقال
عنبر اشهب مشک از هر کدام ۲ ل زعفران ده ل ورق نقره ۲ ل ورق طلا یک ل قرص افعی ده عدد ادویه را با عسل
کف گرفته ۳ مثل ادویه سرشته باشد **فصل پنجم** در مفرحات ٥ مفرح عبارت از آنچیزی است که مشتمل باشد
بر تصفیه نفس که عبارت از روح حیوانیست و قوتها و فکر و تقویت آلات چه ادراک با نفس مجرد است و
هر چند آلات قوی باشد و اذکد و رات بعید و حواس باطنی و ظاهری صحیح باعث ادراک بیشتر میگردد و این تفریح
بسبب هر یک از قوتها با نفراده میشود مثل شنیدنهای ملایم طبع از قوت سامعه و مجموعه و بر سبیل
ازدواج میباشد و هر چه نفس را از مشاغل خارجه باز داشته مشغول بعالم تجرد خود و ادراک کمالات کرداند
مفرح حقیقی است و هر چه باعث ادراک لذات خارجی و محسوسه بحسب تقاضای هر یک از قوتها که در مفرح
مجازی و در آن هر چند اسباب مجتمع باشد تفریح اشد خواهد بود مثل جمعیت صحت مزاج و عدم اخلاط
رده تیز بدنی با شنیدن سامعه ملایمات قوه سمع و دیدن مقبول باصره و آشامیدن لذیذ ذایقه و بوییدن
ملایمات شامه و احساس کیفیات معتدله ملموسه و ادراک صور جزئیه ملایمه حس مشترک و خیال و دریافت
معانی جزئیه موافقه وهم و ترکیب مناسبه متخیله در آن و حفظ معانی جزئیه مانوسه حافظه و صحت قوتهای
باعثه و محرکه و قوتهای غاذیه و مولده پس در تفریح مفرحات وجود امور مذکوره شرطست و بحسب تفاوت
اشخاص تقویه قوتهای بدنی متفاوت لهذا مفرحات متعدده ترکیب یافته است **مفرح یاقوتی شیخ ابوعلی**
که در ادویه قلبیه ذکر کرده و فی الواقع ترکیب بسیار شریفست و مکرر فقیر و والد مرحوم تجربه نموده و بانک
تصرف و زیادتی و کمی موافق جمیع امزجه است جهت توحش سوداوی و انواع مالیخولیا و تفریح و نشاط و
تقویه اعضاء رئیسه و جهت ناقهین و اکثر امراض معده و خفقان بغایت نافعست قرصا و معجونا استعمال
میتوان کرد ص مروارید کهربا بسد یک م و نیم ابریشم مقرض سرطان محرق نهری از هر کدام یک ل و یکدانگ
سحالة طلا ۲ دانگ لسان الثور ۵ م یاقوت یک م تخم فرنجمشک تخم بادروج تخم بادرنجبویه مولک بادرنجبویه
هر یک ۳ م بهمن سرخ و سفید عود هندی حجر ارمنی مغسول لاجورد مصطکی سلیخه دارچینی زعفران هیل
قاقله کبار بسباسه از هر کدام یک ل افتیمون یک ل و نیم اسطوخودوس ۳ م جدوار یک ل و اگر نباشد زرنباد
عوض آن بکنند بقدر ۳ ل درونج دوقی ۲ ل تخم کاسنی ۵ م تخم خیار ۴ م ترنجبین ۱۰ م کلسرخ ۴ م مشک ۲ ل

مفرحات

کافور

کافور یک ل عنبر یک ل سنبل ساذج از هر یک ۲ م این ادویه اصل و خمیره است گاه قرص کنند جهت معتدل المزاج
قرص یک ل و گاه بعسل ترکیب کنند و هر نوع که سازند جهت معتدل المزاج تغییر ندهند و اگر خواهند که بعد
از تخمیر و امتزاج استعمال نمایند در آن ٥ ل افیون و ٥ ل جندبیدستر هر گاه با هم سوده داخل معجون کنند و این
زمان البته بعد از شش ماه استعمال نمایند و غرض از ادخال افیون حفظ مزاج مرکبست و ادخال جندبیدستر جهت اصلاح
افیونست که مرکب باز بعد از ادخال افیون بر اعتدال خود باشد و اگر کسی را سوء مزاج حار غالب باشد میباید که
زعفران و مشک این ترکیب را نیم کنند و افتیمون کم کرده بدل ۴ م سنای مکی قسط یک م شاهتره یک ل و نیم کنند
و در این ترکیب یک ل کلسرخ و ۸ م تخم خرفه و هشت م طباشیر ۲ م تخم کاهو ۳ م صندل داخل سازند و باقی
ادویه را بحال خود بگذارند و بدستور یا قرص سازند یا معجون نمایند و اگر کسی را سوء مزاج بارد غالب باشد
واجب باشد که در این ادویه قسط بوا که آن بسباسه است و قسط اترج و عود بلسان و زنجبیل و فلفل ۳ م
جندبیدستر ۲ ل دو وزن کافور صندل کنند و اگر صاحب مزاج حار یکشربت از این ترکیب با یک ل طباشیر و ربت
سیب بخورد و صاحب مزاج بارد شربتی از آن با طسوجی جند بخورد کافی باشد و احتیاج تغییر و تبدیل اصل
این نسخه نیست و مرحوم حکیم محمد باقر میگوید که من بعضی از ملول را علاج کرده ام در مرض مالیخولیایی که منجر بما نیا
شده بود باین معجون و در نسخه معتدل این ترکیب یک م یاقوت رمانی اضافه کرده ام نفع عظیم مشاهده نموده شد
مفرح حار جهت خفقان و مالیخولیا و وحشت و تقویه معده و اشتها و هضم طعام نافعست و موی را سیاه
دارد و رنگ و رخسار را نیکو کرداند ص بادرنجبویه قسط اترج قرنفل قرفه زعفران مصطکی جوزبوا قاقله کبار
نارمشک سک بهمنان درنباد درونج تخم بادروج تخم فرنجمشک بالسویه از هر یک ۲ جزء مشک و عنبر نصف جزء
هلیله کابلی بیست عدد آمله سی عدد در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند بعد از آن صاف نموده یک رطل
عسل بریزند و بجوشانند تا آب بسوزد و عسل بماند بعد از آن عسل را ۳ برابر ادویه کرده بسرشند شربت یک م
تا ۲ م و این نسخه انفع از نوشدارو است جهت مبرودین و مرطوبین **مفرح سیب بارد** که مسمی بمفرح سیبست
از تالیف حقیر جهت سدر و دوار و منع بخار بغایت مجربست ص کلسرخ ۱۰ ل زرشک بیدانه فوفل صندل سفید
طباشیر گل ارمنی بادرنجبویه پوست پسته پوست ترنج مکد ۳ کشنیز خشک تخم خرفه گل گاوزبان مکد ٥ باصد ل
شربت سیب بسرشند شربتی ۲ ل و طلای محلول و نقره محلول و فادزهر معدنی مکد یک ل آمله مقشر ٥ ل عنبر نیم ل
در بعضی مزاج اضافه میشود **مفرح بارد** از ادویه قلبیه شیخ رئیس حقیر مکرر تجربه نموده و جهت محرورین نافعست
نافع و بهم جهة بهتر از دواء المسک بارد یاقوتی است و جهت ناقهین و تب دق و خفقان حاره و رفع بخار
سوداوی سوخته بغایت موثر است ص تخم کاهو تخم خربزه مغز تخم کدوی مقشر تخم خیار مقشر تخم خرفه از هر یک
۳ ل لؤلؤ بسد کهربا سرطان نهری محرق ابریشم المقرض از هر یک یک ل صندل سفید ۲ ل عود هندی درونج
درنباد بهمن ابیض از هر یک یک ل و دو دانگ هیل طباشیر از هر یک ۲ ل کلسرخ ٥ ل زعفران نیم ل کافور یک ل

مشك دانكی عنبر ۲ دانك لسان الثور ۳ ل و نیم رب كذر یك ل و اكر یافت نشود ۲ ل حب كذر مكان آن و الا
۲ ل صندل یا سرخ كنند و ادویه را كوفته و قرص سازند یا معجون نمایند برب سیب و انار و به با لسوبه بقدر
انجراد ویه را معجون توان ساخت **معجون سوسنبری** از حكمای فرس مفرح و مقوی و مساوی است آحاد آن
با ازواج آن و نافعست مطلقا امزجه را در هر وقت و اعاده میكند قوای ساقطه را و ارواحی كه نقصان یافته باشد
بمرض یا مسهل یا از سم یا غیر اینها و جهة خفقان و وحشت و استسقا و یرقان و سوء هضم و بر انگیختن باه نافع
و ساكن میكند درد نقرس و مفاصل را و آن معتدلست و بعضی میگویند گرمست در اول و بنیافته اند در آن
ضرر چیزی **ص** درنباد درونج بهمن سرخ و سفید بادرنجبویه از هر یك ده ل فرنجمشك ۶ ل وج عود قماری
از هر یك ۵ ل نعناع خشك سوسن دارچینی كنجد مقشر جوزبوا نقره محلول كهربا زعفران از هر یك دو ل
بسباسه یاقوت از هر یك یك ل بعد از سحق بلیغ ادویه غیر معدنی را در ۸۰ ل بدبموجب از كلاب ۶ ل و
عرق بیدمشك و آب سیب و آب مرزنجوش و آب گاوزبان از هر یك شانزده ل در بهار یكشب بخیسانند و
در زمستان دو شب و دویست و پنجاه ل عسل كف گرفته كه سه وزن ادویه است بوزن در آورند و بعد از آن
دویست و پنجاه ل شیر تازه را بجوزه عسل دهند و بدستور با عسل كه بیست و پنج ل باشد روغن بنفشه
بادام بجوشانند تا منعقد كرده و بعد از آن از سر آتش بزیر آورده ادویه را اضافه نمایند و باز در آتش گذاشته
اندكی بجوشانند و یكشب در پاتیل بگذارند اگر روز دیگر مشاهده نمایند كه آبی با آن هست باز بگذارند با آتش
نرمی كه بجوش نیامده بخار برطرف شود آنگاه ادویه معدنی را كه نقره و كهربا و یاقوتست اضافه كنند و شیخ
مؤلف نسخه میفرماید كه اگر پادزهر معدنی باشد ۲ ل و اگر حیوانی باشد دوازده قیراط در گلاب حل نموده تصفیه
نمایند یك م آن در نشاء و كیفیت برابری با یكمن خمر میكند با وجود سلامت حس و صحت ادراك قدر شربتش
تا دو ل است و قوتش تا بیست سال باقی است جهة حفظ صحت ناشتا ناشتا و لنمایند و بجهة قوت باه شب و بجهة سموم
با آب رازیانه و بجهة خفقان با عرق گاوزبان **مفرح جالینوسی** معرف بطولاماخس یعنی جبار القلب جهة
خفقان حار و صعود ابخره بدماغ و سدر و دوار و صرع و شقیقه و مالیخولیا و حمی و تشنگی و قطع خون و نكات
سموم نافع سرد است در درجه سیم و خشك است در اول **ص** آمله در شیر یكهفته خیسانیده در گلاب سرد روز
گل گاوزبان تخم خرفه از هر یك ۲۰ ل صندل سفید و زرد و سرخ پوست بیخ رازیانه سنبل الطیب از هر یك ده ل
بهمن سفید دارچینی كشنیز خشك طباشیر پوست نارنج و ترنج ابریشم مقرض كهربا از هر یك ۵ ل مرجان مروارید
از هر یك ۳ ل طلای محلول نقره محلول زمرد یاقوت از هر یك ۲ ل با شربت سیب و شربت ریباس و شربت انار
هر یك یكوزن بسرشند **مفرح اعظم** معتدلست و بهترین مفرحات و موافق و معتدل جمیع امزجه و شكننده
تندی خون و دافع جمیع اخلاط فاسده و صاف كننده خون و مقوی حواس و اعضاء رئیسه و غیره و زیاد كننده
فهم و حفظ و برطرف میكند اعیا و كسالت و بلادت و توحش را و نفخ را بتحلیل میبرد و مقوی اشتها و باه و دافع

اقسام

اقسام كرم و خفقان و مالیخولیا و وسواس و برسام بغایت عجیب الفعل و جلیل القدر است و چون اضافه
كنند یاقوت و غیره احجار نامیده میشود بمعجون یاقوت مخلص از وبا و طاعون و آشامیدن و طلا نمودن آن
با روغن بنفشه ایمن میسازد از وبا و طاعون و حقیر مكرر تجربه نموده در جمیع مراتب بعدیل و موافق است اكثر
امزجه را و قریب الاعتدالست و بجهة صرع و جنون و ضعف دل و توحش بغایت مجربست و مبهی و مداوت آن
حافظ صحت و بهترین مفرحاتست **ص** شاهتره بادرنجبویه گل گاوزبان تنبول از هر یك ۱۰ ل بهمن سرخ و سفید
از هر یك ۵ ل لاجورد غیر مغسول طباشیر گل مختوم و حقیر بدل آن گلی كه از داغستان می آورند و مشهور است
كرده و اثرش را قویتر از گل مختوم مشاهده نموده زعفران درونج درنب كبابه درنباد از هر یك ۳ ل هلیله
كابلی ابریشم مقرض صندل سفید پوست بیرون پسته از هر یك ۲ ل مرجان مروارید كهربا از هر یك یك ل
دانه هیل یك ل عود نیم ل ورق طلا و ورق نقره یاقوت سرخ از هر یك ۲ ل حقیر بدون طلا و نقره استعمال نموده
ادویه را كوفته و بیخته شكر سفید صد و پنجاه ل با آب به شیرین و شربت ریباس و آب سیب شیرین و گلاب و
آب انار میخوش و آب ترشی ترنج و اگر نباشد آب لیمو و آب زرشك از هر یك ۳۲ ل بقوام آورده بسرشند قدر
شربت از یك ل تا ۲ ل و قوتش تا چهارده سال باقیست **مفرح ملوكی** از كتاش بختیشوع جهة تلطیف اخلاط
و انتعاش ارواح و بسط نفس و تقویه بدن نافع و گرم و خشك است در دوم و قوتش تا ۷ ل باقیست و قدر
شربتش تا دو ل بماء الورد و بآب ریباس قاقله صغار و كبار از هر یك ده ل درنباد درونج قرنفل عود نا نخواه
نارمشك سلیخه اسارون از هر یك ۵ ل سنبل سادج حماما دارچینی دار فلفل از هر یك ۲ ل مروارید رشت
سفید ناسفته یاقوت سرخ ورق طلا از هر یك ۲ ل زعفران یك م مصطكی یك ل ورق نیم ل فلفل
ابیض نیم ل بمر را بگلاب خیسانیده ۳ روز پیش از سرشتن و عسل را بر بالای آتش گذاشته مثل آن عرق دارچینی
و نمام و مرزنجوش تسقیه نمایند پس از آتش گرفته با ادویه بسرشند **مفرح سهل الوجود** جهة دفع خفقان و
دعشه و سقوط قوی و صداع مزمن و امراض جگر و توحش و تبهای عفن نافع و در این مفرح سرور و تركیب بسیار است
و خون را صاف میكند و كسل و بلادت را زایل میكند و قوتش تا یكسال باقیست و شربت آن یكوقیه آب شیرین
داده رطل كه در آن اطفای آهن تافته و با طلا و نقره بقدری كه میسر شده باشد قرنفل افتیمون بسباسه قاقله
كبار صندل سرخ از هر یك ۷ ل كوفته و در خرقه بسته با سی م ابریشم خام و بگذارند در آن آب تا ده روز بماند
پس بجوشانند تا نصف بماند پس صاف نموده با مثل آن شكر و مثل آن آب شیرین با شربت سیب بقوام آورند
و اضافه كنند بر آن تخم ریحان و تخم بادرنجبویه هر یك ده م و از آتش بردارند **مفرح ابریشم** جهة دفع اخلاط
سوداویه و بلغم لزج و تفتیح سده و تنقیه دماغ از ابخره و تقویه حواس و زیادتی سرور و نشاط بالذات و بالعرض
و تحلیل ریاح غلیظه و زیادتی هضم نافعست و گرمست در اول و در یبوست معتدل و قوتش تا سه سال باقیست
و شربتش ۲ م **ص** افتیمون اسطوخودوس حب بلسان سلیخه اسارون قرنفل از هر یك ۶ ل درنباد درونج

مروارید درشت کهربا مرجان بهمن سرخ وسفید ساذج سنبل قاقله کبار قرنفل جند از هر یک ۲م حریر
محرق ۲م زنجبیل دارفلفل مشک از هر یک یکم با عسل کف گرفته بسرشند وحقیر بکوزن اجزای این مفرح
را بعینه ارجند با مفرح سهل الوجود سابق بقدر دو وزن سرشته باز بادنی فاد زهر معدنی وعنبر اشهب
وورق طلا ونقره در آثار بعدیل مشاهده نموده است ومسمّی بمفرح ابریشم کرده ودر دفع اقسام مالیخولیا
بشرط مداومت مجرّبت وتخلّف نمیکند **مفرح حارّ کثیر المنافع** جهة امراض بارده وهر قسمش که باشد
وجهة جنون ووسواس وتقویت اعضاء رئیسه وتفتیح سدها بغایت نافعست گرم درسیم وخشک دردوم
قوتش تا دو سال باقی است وشربتش تا یک ل ص اشنه اظفار الطیب نارمشک فرنجمشک بالسویه
قرنفل قرنفل دارچینی سنبل الطیب از هر یک مثل نصف اجزا مصطکی زعفران از هر یک وزن ربع اجزا با عسل
بسرشند **مفرح بارد** جهة اصلاح امراض حارّه وتنقیه ابخره وتعدیل مزاج جگر وکرده ودرسیم سرد وقوتش
تا دو سال باقی است وشربتش تا دو ل ص خشخاش سفید کشنیز خشک تخم خربزه از هر یک ۲ ل طباشیر
گل سرخ لسان الثور از هر یک یک ل ونیم عصارهٔ زرشک طین مختوم از هر یک یک ل با عسل کابلی بسرشند
مفرح زمرّدی از اختراع حقیر جهة امراض حارّه ومنع بخار سوداوی وتعدیل مزاج جگر واعضاء رئیسه
ونزلات حارّه بغایت نافعست ص آمله که بگلاب پرورده باشند خشخاش سفید تخم خرفه کشنیز خشک
مکد ۲۰ ل مغز تخم هندوانه مغز تخم خیار مغز تخم کدو گل مختوم یا داغستانی ابریشم مقرض یا محرق بهمنین
پوست ترنج یا پوست نارنج گل گاوزبان فادزهر معدنی طباشیر مکد ۵ ل عصارهٔ زرشک تخم کاهوی مقشر
نشاسته گل سرخ کنجد نیلوفر کبود مکد ۱۰ ل زمرّد ورق نقره مکد ۲ ل مشک کافور مکد نیم ل عنبر اشهب یک ل
با شیرهٔ ترنجبین وشیرخشت وشربت سیب وامثال آن چهار صد ل بسرشند ودر بعضی امر جبر کهربا مروارید
ومرجان مکد ۳ ل ورق طلا وعنبر ۲ ل اضافه نموده است **باب دوم** در اقسام حبوب ۵ وآن از اختراعات
قدما است ومنقسم باقسام معاجین است ومسهله آنرا تا دو سه ماه قوت باقی است وبعد از آن ضعیف میشود
ومبهی ومقوی آن که مشتمل بر ادویه کبار وذو الخاصیه باشد تا یکسال وافیون دار تا دو سال وانچه مشتمل
بر ادویه کبار نباشد بعد از یکماه ضعیف میشود **حب نارمشک** مسهل وسریع الاثر است جهة تحلیل ریاح
وتقویت معده ودفع قولنج ودرد معده که از احتباس طبع باشد بغایت مجرّبست ویکعدد شب یکبار اسهال میکند
ص مصطکی زنجبیل قرنفل دارچینی فلفل نارمشک از هر یک یک ل ویکدانگ سقمونیای مشوی ۲ ل شکر
طبرزد ۷ ل **حب ریوند** جهة استسقاء زقی که با حرارت باشد ص ریوند عصارهٔ غافث تخم کاسنی موفاریقون
ماذریون شربتش یک ل ونیم **حب الذهب** واین حب موسومست بحب الصبر از تراکیب رئیس الفضلا حسین بن
عبدالله بن سینا جهة حفظ صحت وتنقیه اخلاط ثلثه از سر وبدن وتفتیح سدد وعسر النفس ودرد پهلو وپشت
وپا وتندی باصره وهضم طعام وادرار ودفع بخارها وبالجمله مداومت آن مغنی است از جمیع ادویه وقدر

شربتش تا ۲ ل ص صبر پیت ۳م هلیله کابلی ۵م گل سرخ ۵م سقمونیا زعفران مصطکی کثیرای سفید از هر یک ۳م
عنبر ورق طلا از هر یک ۴م قیراط مرجان یاقوت سرخ مروارید از هر یک ۲ قیراط ومؤلف تذکره جهة بلغمیین
واصحاب ریاح عود سنبل الطیب اسارون از هر یک چهار درم زیاده نموده وجهة مفاصل وعرق النسا ومثل
آنها غاریقون اشق تربد انزروت عاقرقرحا سورنجان از هر یک ۲م وجهة صفراویین با اصل نسخه هلیلج زرد
بنفشه از هر یک ۵م وجهة بخار مرزنجوش وکشنیز از هر یک ۵م وجهة ضعف جگر طباشیر بدل مرزنجوش
وکشنیز وجهة سودا با اصل نسخه لاجورد یا حجر ارمنی نیم م کرده ادویه را کوفته با گلاب وعرق بید وکرفس
ویا از بادیانج حب بسازند وقوتش تا دو سال باقی است **حب الایارج** منسوب بابن سلویه نافعست جهة
امراض دماغی خصوصا بلغمی را وتنقیه دماغ کند وتندی باصره را بیفزاید ص ایارج فیقرا ۱۰م هلیلج زرد
۵م تربد ۴م انیسون ملح هندی از هر یک ۲م ونیم غاریقون ۲م شحم حنظل یک م ودر صفراویین سقمونیا
بقدر حاجت اضافه نمایند قوتش تا ۲ سال باقیست وشربتش تا یک ل **معجون اصطمخیقون** بمعنی منقی اخلاط
بارده است جهة تنقیه اخلاط وحفظ صحت ورفع وسواس وامراض سوداویه وخفقان وضعف معده وگرده
نافع ص صبر ۱۰م بسفایج افتیمون از هر یک ۴ ل سقمونیا غاریقون شحم حنظل از هر یک ۲ ل سنبل سلیخه
زعفران حب بلسان ملح هندی اسارون وج عصارهٔ افسنتین عود مصطکی بیخ اذخر زراوند مدحرج
دارچینی از هر یک یک ل وبعضی وقت ایارج اضافه میکنند ودر بعضی نسخه هلیلج زرد وتربد اضافه کرده اند
حب النفط منسوب بجالینوس وآن قوی الفعل است نافع جهة هر مرض بارد مثل فالج ولقوه وبادها
ونقرس وقولنج وامراض معده وعرق النسا ومفاصل وقوتش تا ۲ سال باقیست وشربتش تا ۲م ورازی نقل
کرده که آن مضر جگر است ومصلح آن دنبت واسحق نقل کرده که تفتیح بواسیر میکند ومؤلف تذکره برآنست
که این اصح است از اول ومصلح آن کثیرا وماء العناب است ص صبر ۱۰م هلیلج اصفر تخم حرمل افتیمون
صمغ سداب اگر یافت نشود دو چندان اشق جاوشیر مقل ازرق سکبینج شحم حنظل جند بیدستر انزروت
از هر یک ۲م ودر بعضی نسخه تربد عود اصل السوس از هر یک ۷م کرده اند واگر افراط بلغم نباشد نباید کرد
وهمچنین اگر سودا زیاده نباشد افتیمون را داخل ننمایند واگر حلتیت وحب الغار اضافه کنند در صورتی
که مریض بابت نباشد جایز است ادویه را با نفط سفید حب بسازند واگر شیطرج وقاقله وبوزیدان وسورنجان
وایارج از هر یک ۵م داخل نمایند جهة اوجاع بارده خصوصا نقرس نفعش عظیم خواهد بود **حب التعال**
از صاحب تذکره است ومجرّب دانسته است که در دهان نگهدارند ص تخم کدو تخم خربزه تخم خیارین تخم
خشخاش از هر یک یکجزء نشاسته صمغ عربی کثیرا رب السوس زعفران تخم خرفه بادام شیرین بادام تلخ
فستق حب صنوبر انیسون بزرگان از هر یک نصف جزء حب بسازند واگر درشتی وسینه قروحی باشد
باید اضافه کنند تربد چهار جزء حلبه سه جزء زوفا دو جزء ونیم پرسیاوشان دو جزء واگر با آن تب باشد

کل ارمنی و گل مختوم از هریک ۲ جزء و همه را با مثل وزن ادویه شکر بلعاب تخم مرو و بزر قطونا و ریحان و دوغن
بنفشه حبها سازند و اگر بعصارهٔ کرنب معجون سازند در تلیین طبع و صاف کردن آواز ابلغ خواهد بود
حبی که نافعست جهة امراضی که موی بریزد مثل جذام و داء الثعلب و داء الفیل و داء الحیه و اخراج فضول
غلیظه و قوتش تا دو سال باقی است گرمست در دویم و خشک است در اول و شربت آن تا یک ل است با آب گرم
و مضر جگر و مصلحش انیسون و مضر کرده و مصلحش کتیرا ص تربد صبر از هریک ۱۲ ل افتیمون ۴ ل بسفایج
انزروت از هریک ۳ ل عصارهٔ افسنتین ملح هندی شحم حنظل سقمونیا از هریک ۲ م با آب حب نمایند حب الدیدان
الطوال برنگ مقشر هلیله اصفر آمله ۵ ل و نیم تربد ابیض ۲ ل فانید مثل ادویه شربتش ۴ م با آب گرم حب
قوقایا جهة تنقیهٔ دماغ و امراض بارده آن بغایت مجربست قوقا بلغت یونانی بمعنی حاق وسط راس است و چون
این حب جذب مواد از آنجا میکند لهذا باین اسم مسمی شده ص صبر افسنتین مصطکی غاریقون بالسویه
شحم حنظل سقمونیا از هریک نیم جزء قوقایا مستعمل ابوی ام ایارهٔ فیقرا ۱۰ ل شحم حنظل ۳ م سقمونیا هلیلهٔ زرد
اسطوخودوس تربد سفید حب ساخته یک مثقال و نیم را تناول نمایند حب منتن جهة فالج و رعشه و امراض
بلغمی بغایت نافعست ص ایارج فیقرا شحم حنظل قنطوریون دقیق عصارهٔ قثاء الحمار فرفیون جندبیدستر
فلفل حلتیت سکبینج جاوشیر شیطرج خردل از هریک یک ل صموغ را در آب سداب حل کرده حبها سازند ۲ ل و نیم
قدر شربتست حب افتیمون جهة اخراج سودا کسی را که قادر بر شرب مطبوخ نباشد ص افتیمون ۲ ل
بسفایج غاریقون از هریک ۱۰ ل خربق اسود ملح هندی از هریک ۵ ل اسطوخودوس ۷ ل ایارج ۱۰ ل شربت ۲ ل
حب الشبیار این حب را شبیار از آنجهة نامند که وقت استعمالش شب است جهة تنقیهٔ سر و دل از سودایی که
متولد از بلغم شود ص تربد افتیمون غاریقون اسطوخودوس هلیلج کابلی از هریک یکجزء فیقرا یکجزء و نیم عود
هندی نیم جزء شربت از یک ل تا ۲ ل حب الشبیار نوع دیگر جهة تنقیهٔ دماغ و قلب از سودایی که متولد از
صفرا باشد ص تربد افتیمون سنای مکی شاهتره از هریک یکجزء هلیلهٔ زرد یکجزء و ثلث صبر ۲ جزء لاجورد
مغسول دو ثلث جزء گل سرخ مثل آن مصطکی یکجزء و ثلث بآب شیرین حبها سازند شربت تا ۴ م حب الشبیار
نوع دیگر جهة تنقیهٔ دل و دماغ از سودایی که از نفس سودا بهم رسیده باشد ص هلیله کابلی افتیمون
از هریک یکجزء فیقرا یکجزء و نیم اسطوخودوس دو ثلث جزء شحم حنظل یکجزء خربق اسود ربع جزء مصطکی عود
بسفایج از هریک نیم جزء حجر ارمنی مغسول ثلث جزء بآب سیب شیرین حبها سازند شربتش از یک م تا یک ل
حب جهة سپرز و از مجربات است با ماء العسل و امثال آن بنوشند منقول از تذکره ص پوست بیخ کبر
دیوند صبر زرد مرجان سوخته تخم کرفس غاریقون نمک هندی از هریک یکجزء با عرق بهار و امثال آن حب
بسازند قدر شربتش یک ل است حب المقل از مجربات والد مرحوم حقیر جهة صاحب بواسیر که از اعتقال
طبیعت آزار داشته باشد مجربست ص آملهٔ مقشر پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ کابلی

پوست بلیله

پوست بلیله تخم کندنا از هر کدام ۵ جزء مقل ازرق ۴ جزء مقل را نیمکوب کرده در آب کندنای ناشسته
بخیسانند و روز دیگر در هاون بکوبند که بطریق مرهم شود و ادویه را در آن بسرشند و حبی بمقدار نخودی
بسازند و هر روز در خلای معده ۸ عدد تا پانزده عدد فرو برند و از چیزهای سوداوی اجتناب نمایند حب
الفالج از تألیف والد مرحوم جهة کسی که در جانب راست فالج بهم رسیده باشد و قادر بر تکلم نباشد و زبانش
ثقل بهم رسانیده باشد مجربست ص تربد سفید سورنجان حب النیل ایارج فیقرا شحم حنظل شیطرج بوزیدان
وج عاقرقرحا دار فلفل سکبینج جاوشیر مقل ازرق فربیون جندبیدستر ادویه را کوفته و بیخته و صموغ
را در آب کندنا حل کرده و با ادویه بسرشند و حبها سازند شربتش ۳ م با آب گرم حب الافاویة الکثیر الصبر
جهة مرهٔ سودا و صفرا و بلغم متولده در معده و غشی که از آن عارض شود ص دارچینی قصب الذریره حب البلسان
فقاح الاذخر سلیخه قرنفل از هریک ۵ ل اوقیه نیمکوب ساخته ۲۲ رطل آب باران در آن ریخته بپزند تا نصف
باقی بماند بعد از آن صبر سقوطری را یک رطل بگیرند و با این آب بشویند و صاف کنند دو مرتبه یا سه مرتبه
تا باقی نماند مگر ثفلی از صبر که احتیاج بآن نباشد پس در آفتاب خشک کرده هریک از زعفران و مصطکی
و مرصاف یکوقیه در آن ریخته مثل نخود حبها ساخته بعد از آنکه بآب خمیر کرده باشند قدر شربت ۳ م با آب گرم
حب الشیطرج جهة درد مفاصل و عصب و فالج و لقوه و احتباس طمث ص تربد ۵ م صبر ۴ م زنجبیل
خردل ابیض از هریک ۲ م دار فلفل فلفل عاقرقرحا از هریک یک م شیطرج هندی ملح هندی وج از هریک ۲ م
فانید ۴ م با آب کلم حبها سازند شربتش ۲ م و نیم تا ۳ م با آب گرم حب للربع هلیلج کابلی افتیمون از هر کدام ۴ م
عصارهٔ غافث عصارهٔ افسنتین از هریک ۲ م صبر یک م بآبی که در آن بادیان جوشانیده صاف کرده حبهای بزرگ
بسازند قدر شربت ۲ م تا ۳ م حب حلتیت للربع هلیلهٔ اصفر عصارهٔ غافث ۲ م حرف یک م حلتیت نیم م
بآب حبها سازند شربتش یک م بآب گرم حب الشعثا جهة اسهال الصفراء مخلوط ببلغم و زرداب ص
صبر ۲۲ م افتیمون ۱۲ م سقمونیا ۳ م سنبل سلیخه تربد مصطکی ۴ م زعفران ۳ م غاریقون ۴ م حماما یک م
بآب حب ساخته شربتش ۲ م بآب گرم حب السکبینج از جالینوس جهة امراض بارده و استسقا و قولنج و لقوه
و فالج ص هلیلجات ثلثه آمله ۱۵ ل مقل ۴ ل زنجبیل دارچینی ۵ ل فلفل دار فلفل اسارون ۳ ل تخم کرفس
نانخواه وج سادج سلیخه ۲ ل شیطرج حب البلسان ۲ ل مصطکی ۴ ل غاریقون ۱۰ ل شکر طبرزد ۲۰ ل صبر سقوطری
۲۴ ل غاریقون و مقل را کوفته و آب کندنا بر آن پاشیده بکوبند و باقی ادویه را بآن مخلوط سازند مثل فلفل
حبها ساخته شربتش یک ل و نیم بآب نیم گرم وقت خواب تا ۲ ل و قبل از استعمال و بعد از استعمال یکروز
پرهیز نمایند حب قیقص که حب ذهب نیز نامند از معالجات بقراطی جهة تنقیهٔ معده از رطوبات و تقویهٔ
آن و چون تناول کند بعد از طعام هر روز یکبار از رطوبات لزجه اخراج میفرماید و معده را ضعیف نمیکند
ص نانخواه زیره کرویا انیسون هلیلهٔ اسود ملح نفطی یک م مصطکی ۳ م صبر سقوطری مثل همه بآب ورق

اترج خیو نموده حبها سازند وهر حبی یکدانک تا ۲ دانک حب الدیدان الطوال حب القرع کیل دارو فلفل ابیض برنج کابلی مقشر قنبیل ملح هندی ۵م ترمس ۶م شنج ۱۰م تربد ۵ اقسط مرصاف ۷م شرجتش ۵م بآب واس تر حب للمالیخولیا مجرب فیقراء افتیمون ۶ حجر لاجورد غیر مغسول غاریقون ۲ سقمونیا یکم قرنفل بحری ۲ عدد بآب شیرین حب کرده شربتی هر هفته یک ل حب لعرق النسا حقیر تجربه نموده و بسیار مؤثر یافته و رازی میگوید که در ساعت دفع میکند و چند نفر از پیران که یکسال این آزار داشته اند و ممکن بوده است ایشانرا از جائی بجائی کردیدن باین حب معالجه نموده ام و پنج بار و شش بار اطلاق میفرماید و مجموع یکشربت صبر سقوطری هلیلج اصفر از هریک ۵ حبها سازند حب مسهل جهه حمیات و دفع صفرا بسیار نافعست منقول از حاوی کبیر ص عصارهٔ غافث عصارهٔ افسنتین مصطکی هلیلهٔ زرد کل سرخ مساوی از هریک یکجزو صبر ۳ جزو سقمونیا ثلث جزو شربتی یک ل و نیم تا ۲ ل بآب مطبوخ شاهتره و هلیله زرد

حب لاجورد جهة اسهال صفرای غلیظه و سودا و بلغم از مخترعات حقیر است ص لاجورد غیر مغسول ۲ د مصطکی کل سرخ پوست هلیله زرد بسفایج پوست هلیلهٔ کابلی غاریقون سفید تربد محکوک صبر زرد اسطوخودوس عود قماری سنای مکی کل بنفشه افتیمون کثیرا بآب سیب حب ساخته از ۲ ل تا سه ل حب چیپال منقول از حکمای هند جهة اخراج بلغم و صفرای سوخته محی و قلیلی از سودا و رطوبات غلیظه از عمق بدن و مؤثر و عمل آن بقی و اسهال است ص حب السلاطین مدبر که در دستورات مذکور شده هلیلهٔ سیاه از هریک بحسب عدد مساوی هم و آرد برنج سفید برابر هر دو نرم کوبیده با آب لیمو یا آب غوره حب بسازند بقدر فندقی و یکعدد را کوبیده در دوشاب حل کرده و در بالای آن نخوداب و شوربای چرب بخورند حب مرضی جهة تقویة باه ص خصیة الثعلب خولنجان پنیرمایه شتر اعرابی قرص افعی زنجبیل خردل سرخ کشنیز خرما با کلاب حب سازند حب منشط از تالیفات ابوی مرحوم اسارون مصطکی سنبل الطیب زعفران مصطکی زرنباد حب الغار بزر البنج فلفل افیون فرفیون عاقرقرحا تخم کرفس دارچینی ریوند قرنفل بسباسه صمغ عربی با کلاب حب سازند حب نشاط جهة سرفه حار و نزلات و سل و قوت هاضمه و نشاط و باه محرورین و منع اسهال و تعدیل مزاج سوداوی نافع و از تالیفات حقیر است ص کثیرا افیون صمغ عربی رب سوس نشاسته حب محلب مروارید کهربا یاقوت با لعاب بهدانه حب بسازند و مشک یکدانک کامی اضافه میشود حب نزله از مرحوم حکیم محمد باقر قمی ص زعفران بزر البنج افیون صمغ عربی تخم کاهو بیخ لفاح رب سوس نشاسته حب جدوار از تالیفات مرحوم ابوی بهتی و هاضم و مقوی بدن و مجربست ص جدوار عود صندل مصطکی زعفران زرنباد قرنفل صمغ عربی درونج فلفل عاقرقرحا مشک دارچینی با آب نبات حب سازند و اگر افیون یک ل اضافه نمایند جهة نشاه بد نیست اما در قوت باه ضعیف میشود حب جدوار از متاخرین این زمانست جهة تقویة باه و هاضمه و ضعف دل و معده بسیار نافعست ص جدوار مروارید دارفلفل تخم بادرنجبویه قرنفل فلفل

حصیة الثعلب

خصیة الثعلب شقاقل تخم بالنکو عود قماری قرنفل کبابه زعفران نرم صلایه نموده قند را بقوام آورده حب سازند قدر شربت نیم م حب عطائی از حقیر جالینوس الزمانی میرعطاء الله ره جهة سرفه رطوبی و ضیق النفس بغایت نافع و مجربست ص علک البطم کندر مرصاف زراوند مدحرج افیون میعه سایله حب ساخته از دانکی تا نیم م تناول نمایند و با اشربهٔ موافقه سریع الاثر است حب سعال دیگر که از برودت و رطوبت باشد مجربست منقول از معالجات ایلاقی ص کندر میعه سایله مرصاف از هریک یکم افیون ربع م حبها سازند بقدر یکدانک حب سعال دیگر از تالیفات مرحوم ابوی که بارها باشد مجربست ص تخم رازیانه تخم کرفس رب سوس پرسیاوشان بادام تلخ بالسویه با لعاب تخم کتان سرشته حب یا قرص زنند و ۲ ل با مطبوخ مناسب بدهند حب جهة امساک منی بغایت مجربست ص دانهٔ تمر هندی را سه چهار روز در آب خیسانیده پوست آنرا کرفته یکجزو مغز آنرا با دو جزو قند کوبیده حب سازند دو عدد که بقدر نخودی باشد استعمال کنند و کفته اند دفع اثر آن را لحوردن آب لیمو میکند حب بواسیر که با خون باشد هلیلهٔ هندی و بلیله و آمله از هریک ۵م تخم کندنا ۳م بسد کهربا و دم محرق ۲م و نیم مقل ازرق ۱۰م ادویه را کوفته و مقل را حل نمایند بآب ورق سرو و ورق کندنا و ادویه را بآن سرشته حبها سازند شربتش ۳م بآبی که آهن تافته در آن انداخته باشند حب جهة لکنت زبان در زیر زبان باید داشت و آب دهانرا باید ریخت ص دارشیشعان کل سرخ اذخر فرفیون قرنفل تمام بسایند با مومیائی و لادن و عنبر هر کدام که باشد بسرشند و حب کنند حب السعوط منقول از کامل الصناعة جهة فالج و لقوه و درد سر که از بلغم باشد ص خربق ابیض ۶م صبر و شونیز یکم مرصاف ۳م فرفیون یکم اشق ۲م کندش بورق ارمنی از هریک ۲م جند بیدستر زعفران یکم و نیم جاوشیر یکم بآب چقندر حبها ساخته بقدر نخودی و حبه را با سرحبه سعوط نمایند بروغن خیری حب یطیب النکهة و یذهب البخر ص جوزبوا قاقله قرنفل کافور قرنفل دارچینی خولنجان از هریک ده مشک دو دانک مشک را علیحده سایده و با سایر اجزا با کلاب حبها ساخته در دهان نکاهدارند و اگر اراده کنند که معده از فضول عفنه مفسده پاک شود مخلوط بسازند با مذکورات ایارج فیقرا مساوی همه و از کافور وزن ونیم شربت ساقط بسازند قدر شربت یک ل حب زیبق مشهور بکوتکه جهة رفع سرعت انزال مجربست منقول از خط مرحوم حکیم محمد باقر ص زیبق ۵م با سرکه تند در هاون سایده تا انکه مخل شود و مخلوط بسازند با آن سه ل ملح هندی و ظرف آهنی را که دیگر پر کرده زیبق را در آن بجوشانند و ازو راسخت مسحوق ۳ ل اندک اندک در آن ریخته بدسته در هاون بسایند تا ملغمه شود پس در کرباس سطبری کرده بیفشرند و آنچه در کرباس مانده باشد بآب سرد بشویند تا چرک از آن زایل شود و مجموع را یک حب ساخته در وسطش سوراخی باشد ریسمان پنبه از سوراخ آن کذرانیده بآب لیمو انداخته یکشبانه روز تا منجمد شود پس بروغن بادام تا ختم با آتش نرم طبخ دهند و در وقت احتیاج در دهان نکاهدارند که ریسمان آن بیرون باشد و بلع نشود و وقتی که

در حین روغن ناتوان صدیله نموده در زرنه تا بالکل کاهی میان تیزکاهی دوهم کاهی در ویک ... بیاندازند و همیشه در دورت ... الله حفیظ

ارادهٔ انزال داشته باشد از دهن بیرون آورد حب دیکر که امساک منی بقوت تمام کند وقوی النشا
ومسکن ومنوم ومشهی وحقیر آنرا بعمر بعمر ومستی ساخته است ومجربست ص زبیب صد انزبیخ
شوکران ۲ ل بزر البنج ۲ ل کوفته زبیب را باینها مخلوط ساخته در صد وپنجاه مثقال آب بجوشانند
تا آنکه آبرا بتمام جذب کند ودر وقت حاجت بقدر حبه استعمال نمایند واکر کیفیت آنرا قویتر خواهند
با برک شیرازی که ورق الخیال است بجوشانند حب بدل جهه درد سر مزمن وضعف معده وجکر نافع
وقاطع عادت افیون است ص تا توره سیاه زنجبیل ریوند چینی بقدر نخودی بسازند از یکی تا بقدر دو
عدد بقدر مزاج کسی میتوان خورد حب عنبر مخترع حقیر جهه نعوظ مجربست بعد از شش ساعت نعوظ
می آورد تا دوازده ساعت وچون با آب سرد خود را بشویند نعوظ برطرف میشود وچون در دهان نکاهدارند
در عرض یکشبانروز آب نمیشود ودهان را بسیار معطر میسازد وبسیار خوش مزه است وجمعی کثیر از اطبا جهه
نواب خاقان خلد آشیان صاحبقرانی بجهه این امر حبها ترتیب نمودند هر یک بی علتی بود بعضی زود آب میشد
وبعضی باندک وقتی نرم میشد وبعضی بدمزه بود واین حب بغایت مستحسن طبع شده وفی الواقع بیعدیل است
ص پنیر مایه شتر اعرابی عنبر اشهب مشک ختیتر الثعلب خولنجان مصطکی قرنفل بقدر قند فحب سازند
وروزی یکعدد تناول نمایند واز عقب آن شراب یا شیر تازه بنوشند یا آب ترتیزک یا آب نخود خام خیسیده
بنوشند واز این حب تا نیم ل میتوان خورد ومرطوب المزاج زیاده میل میتواند نمود حب رافع لکنت زبان
باید در زیر زبان داشت وآب دهان را ریخت ص دارشیشعان کل سرخ مکد یکجزو اذخر فرفیون قرنفل
مکد نیم جزء با لادن یا عنبر یا کومیایی هر کدام که باشد سرشته حب کنند صفت حبی که مانع مستی است
یک نخود وزیاده از آنرا قبل از شراب تناول نمایند ص صندل سفید تخم کاسنی تخم کاهو کل سرخ تخم کرنب
مکد ۳ ل کافور دانکی با کلاب حب کنند حب جهه بواسیر دموی وریحی وقاطع خون ومجربست منقول از
کامل الصناعه ص هلیلهٔ سیاه آمله بلیله تخم مورد جفت البلوط طراثیث کلنار مصطکی جوز بوا
سنبل الطیب قرنفل تخم کندنا مقل خبث الحدید مدبر برشته هلیلجات وتخم کندنا را با روغن زیتون بجوشانند
ومقل را با آب برک سر وحل کنند وادویه را با آن سرشته وحب بسازند و ۲ ل را با آب کرم بنوشند حب السعال
جهه ضیق النفس وسرفه دایمی مجرب وتلیین سینه وتصفیهٔ صوت وجهه ربو ص بادام شیرین تخم کتان بریان
کرده کتیرا حب الصنوبر الکبار صمغ عربی انیسون اصل السوس رب السوس فانید شکر با لسوتیه با اندکی عسل
وآب را ازباینه سرشته وحب ساخته در زیر زبان نکاهدارند باب سیم در اقراص ۵ اقسام قرص مثل
اقسام حب است وحد وسط وسفوف ومعاجین اند ومخترع آن اندروماخس قدیمست والحجه مشتمل است بر
ادویه کبار وذوالخاصیه وافیون دار قوتش تا چهار سال باقیست ومسهل وغیره اقسام آن در بقای قوت
مثل حبوب اند وحفظ قوت ادویه در قرص زیاده بر سفوفست قرص افعی در اول سیم کرم وخشک وملطف

ومبهی ومقوی حرارت غریزی وپادزهر سموم وجهه بقایای سموم جذام ودفع وتحلیل اخلاط محترق بطریق
دفع بظاهر جلد نافع قوتش تا دو سال باقیست وبعد از شش ماه استعمال نمایند ص بعد از تحویل شمس بحمل
افعی ماده را صید باید نمود وبلا فاصلهٔ ایام بعید سرش با دنبالهٔ اش ببستر بر روی تخته کذاشته بقدر
چهار انکشت از سر وچهار انکشت از دنبال بیکضرب قطع نمایند واحشا وپوستش را بیرون کرده بآب
بشویند وبا اندک شبت ونمک در دیک سنکین یا سفالین بجوشانند تا پخته ومهرا شود پس استخوانرا
دور کرده کوشت آنرا با ربع آن نان میدهٔ خشک در هاون سنک با مرق آن بکوبند تا یکسان شود وقرص
بقدر یک ل بسازند ودر روی پرویزن خشک کرده در شیشه ضبط نمایند ودر وقت ساختن دست را
بروغن بلسان چرب کنند واکر نباشد بروغن زیتون کهنه وباید که افعی قوی الحرکه باشد وکردنش باریک
وچهار دندان داشته باشد که علامت مادکی است واشقر وسیاه وابلق وسرخ بکار نمی آید قرص اسقیل
که اجزای تریاق فاروقست جهه سموم وربو وعسر نفس وزحیر کبد نافع وجهه استسقا بیعدیل است ص
عنصل مشوی در خمیر اکوسیدء بوزن آن آرد کرسنه با شراب معجون ساخته با روغن کل دست را چرب نموده
قرص بسازند وبدل شراب مثلث میتواند بود واندروماخس حکیم اسقیل را دو وزن وآرد کرسنه را یکوزن کرده
قرص اندروخورون که از اجزای تریاق فاروقست جهه کزیدن هوام وادویهٔ قتاله وتخفیف سم وتنقیه اعضای
رئیسه وضعف جکر واستسقا وتفتیح سده نافعست ونسخهٔ آن مختلف وبهترین نسخها از حنین بن اسحق است
که صاحب کامل الصناعه است ترجیح داده ص دارشیشعان قصب الذریره اسارون عود بلسان سلیخه جعده
مصطکی فوه از هر یک ۴ ل فقاح اذخر زعفران از هر یک ۱۲ ل دارچینی حماما مرصاف از هر یک ۲۴ ل
اقحوان ۲۰ ل سنبل الطیب ۴ ال با شراب یا نبیذ یا عسل یا جمهوری قرص بسازند قرص اندروخورون الملک
که مؤلف آن باسم پادشاه آنعصر تالیف کرده وجزء اعظم تریاق عزیره وبعضی معاجین کبار است مقوی معده
ودماغ وجکر وباقوهٔ تریاقیه وجهه علل باردهٔ اعضاء رئیسه مفید ص با بونه سرخ وسفید سماق پیدانه
مرصاف انیسون اشنه قصب الذریره عود بلسان بالسویه با شراب یا جمهوری یا مثلث یا نبیذ زبیب
قرص سازند قرص لک که از جملهٔ اجزای معاجین کبار است ص فیلجوش که لوف باشد یکجزء لک مغسول
دو جزء با شراب جمهوری یا مثلث قرص بسازند قرص اذخر معمو که از جملهٔ اجزای مخلصه است که سوطیرا کویند
ملطف ومفتح وجهه استسقا وامراض جکر وسپرز ومعده نافع وضماد آن محلل اورام بارده وجهه درد سر
بلغمی ونزلات قدیم بسیار مفید است ص حماما دارشیشعان قسط تلخ قصب الذریره فلفل سفید قرنفل
نانخواه از هر یک ۲ ل دارچینی مصطکی زعفران مرصاف از هر یک ۴ ل فو یک ل سنبل الطیب ساذج هندی
هر یک ۷ ل با شراب یا امثال آن از مذکورات قرص بسازند قرص افروقو معما یعنی قرص زعفران از جملهٔ اجزای
دواء الخطاطیف است ودر خواص مانند اذخر معمو وبعضی هر دو را باین اسم مینامند ص زعفران دارچینی

بیخ سوسن آسمانجونی ساذج هندی از هر یک ۲ ل کل سرخ حماما قسط تلخ هر یک یک ل مرصاف ۴ ل با شراب و مانند
آن بدستوری که کذشت قرص بسازند قرص قوفیون از اجزای متروذیطوس مفتح و ملطف و محلل و منقی
احشا و جهت امراض بارده اعضا و تیسر نافع و باقوت تریاقیر است ص مویزیند انزع ۴ لعلك البطم ۴ ل
مرصاف اذخر هر یک ۱۲ ل دارچینی مقل ازرق اظفار الطیب سنبل رومی سلیخه اکلیل الملک میعه سائله حب الغار
هر یک ۲ ل قصب الذریره ۹ ل زعفران یک ل قفر الیهود ۲ ل و نیم صموغ را در شراب و امثال آن خیسانیده قرص
بسازند و بعضی از قدما باسر وزن آن عسل معجون کرده اند قرص طباشیر ملین جهت تبهای صفراوی و دموی
و رفع تشنکی و تسکین غلیان خون نافعست ص طباشیر سفید کل سرخ صندل سفید سوده مغز تخم کدو
مغز تخم خیار مغز دانه به رب سوس زرشک منقی صمغ عربی کثیرا ترنجبین با آب ترنجبین قرص بسازند و اکر تلیین
بیشتر خواهند ریوند چینی غاریقون سفید اضافه کنند مقدار شربت ال قرص طباشیر ملین از تالیف مرحوم
میر عطاء الله حقیر است و بهترین نسخها و معمول حقیر و جهت تبهای حاده و حصبه و آبله و تب دق و حرقة البول
و تشنکی و تسکین التهاب اخلاط محترقه و سعال و ذات الجنب مفید است ص کل سرخ طباشیر نشاسته تخم خرفه
مغز تخم کدو مغز تخم هندوانه تخم خیار تخم کشنیز کل بنفشه صندل سفید سوده کثیرا ترنجبین رب السوس نیلوفر
زعفران باشین جو قرص و از یک تا ۲ ل بنوشند قرص طباشیر قابض منافعش مثل منافع ملین است با لینت
طبع استعمال نمایند ص تخم خرفه بوداده کل سرخ صندل سفید سوده کلنار اقاقیا صمغ عربی بوداده کثیرا
بوداده نشاسته بوداده شاه بلوط بوداده رب سوس طباشیر تخم حماض بوداده زرشک منقی اجزا را نرم صلایه
نموده بیکدیکر مخلوط نمایند و بعد از آن با آب سیب یا به یا زرشک قرص بسازند و در سایه خشک کرده یک ل را
بیاشامند و اکر با اسهال دغدغه کبدی باشد و خون صرف بسیار آید ریوند چینی کهربا بسد مرجان و سماق منقی
انجبار اضافه کنند قرص ورد قابض جهت نزف الدم و جهت اسهال ذوبانی منقول از قانون و مجربست ص کل
طباشیر شاه بلوط تخم حماض مقشر کل سرخ صمغ مقلو سرطانات محرقه بالتسویه با آب به قرص بسازند قرص الورد الاحمر
جهت درد فم معده و حمیات بلغمی ص کل سرخ ۶ م اصل السوس ۴ م سنبل الطیب یک م با سکنجبین بقدر یک م
قرص بسازند قرص بادونس جهت ایلاوس و جمیع انواع نفخ سپرز نافعست ص تخم کرفس انیسون از هر یک ۱ م
افسنتین ۶ م فلفل ۲ م مرصاف ۲ م دارچینی ۶ م مصطکی ۶ م افیون ۱ م جندبیدستر ۲ م با آب قرصها سازند
بقدر یک ل قرص کاکنج جهت قروح کلیه و مثانه و تقطیر البول و بول الدم بغایت مجربست منقول از جامع امین
الدوله ص افیون تخم کرفس بذر البنج شاهدانه از هر یک یک ل تخم رازیانه ۲ ل زعفران تخم حماض بوعه مغز چلغوزه
مغز بادام تلخ مقشر از هر یک ۲ ل حب کاکنج جبلی ۲۵ عدد تخم خیار ۱۲ ل ادویه را کوفته با سکنجبین معجون ساخته
قرص بسازند قرص البزور جهت اسهال و قروح امعا و کسی را که هضم طعام نشود و پیچش سخت و زحیر و سیلان
حیض متواتر باشد ص حب الآس ۲ ل تخم رازیانه انیسون نانخواه تخم کرفس بذر البنج دوقو از هر یک یک اوقیه

افیون

افیون ۲ ل با شراب معجون ساخته تا نیم ل قرص بسازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند قرص بن مکیة جهت دفع
بلغم خام و صفرای حاد قوی بسیار نافعست ص هلیله بلیله آمله بزغ کابلی مقشر از هر یک یکجزء بیخته ترید ابیض
خراشیده مثل همه فانید مثل همه اجزا فانید را در پاتیلی قدری و قدری آب بر آن ریخته بعد از چند جوش از آتش
کرفته ادویه را بر آن پاشیده خوب باهم ممزوج نمایند بعد از آن بوزن ۷ ل قرصها ساخته بقدر شربت یک قرص
با آبی که در آن کشنیز خشک را یک شب خیسانیده و صبح صاف کرده باشند و این قرص از ده بار متجاوز و از بیست
بار کمتر اطلاق نمیفرماید و اکر احتیاج افتد که اخراج بلغم زجاجی لزج نماید زیاده کنند بآن ربع جزء هلیله
شحم حنظل را قرص زرشک لك دار جهت مستسقی که لینت طبیعت داشته باشد و جهت تبهای مرکبه و یرقان
نافعست و بغایت مجرب ص عصاره زرشک یا زرشک منقی لك مغسول از هر یک ۲ ل افسنتین یا عصاره
افسنتین عصاره غافث از هر یک یک ل سلیخه طباشیر کل سرخ طباشیر سنبل الطیب اسارون بوداده صمغ عربی
بوداده کل ارمنی بوداده کثیرا بوداده نشاسته بوداده مصطکی رب السوس اذخر زعفران ترمس بادیان انیسون
اقاقیا تخم مورد ریوند چینی بدستور قرص بسازند و با سکنجبین بزوری یا شربت دینار بنوشند و اکر فره
داشته باشد با شربت مورد بنوشند قرص افسنتین منقول از کامل الصناعه ترکیب چنین جهت ضعف جکر
ص انیسون افسنتین اسارون تخم کرفس صبر عصاره غافث بادام مقشر مصطکی سنبل الطیب ساذج هندی
بقدر درهمی قرص سازند قرص وودی اون جهت تبهای حاره و اورام جکر حاره و تب شطر الغب و رفع تشنکی
بسیار نافعست ص مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو رب سوس کثیرا نشاسته طباشیر تخم رازیانه
کل سرخ زعفران با لعاب بزرقطونا قرص بسازند و قدر شربت یک ل است قرص ریوند جهت تبهای کهنه
و صلابت جکر و ورم سپرز و ضربی که واقع شود بر جکر و سپرز ص ریوند چینی فوه عیدان بلسان لك منقی
تخم کرفس انیسون عصاره غافث یک م با آب قرص ساخته استعمال نمایند قرص غافث جهت شطر الغب
و تبهای کهنه ص کل سرخ ۱۰ م سنبل الطیب ۲ م طباشیر ۲ م عصاره غافث ۴ م با آب قرص سازند بقدر درهمی
قرص الیسد جهت اسهال دموی و قذف خون نافعست ص بسد ۱۰ م کندر اقاقیا جلنار ۴ م صمغ عربی
دارچینی نیم م با سفیده تخم مرغ و بقدر درهمی قرص سازند قرص طحال کویند بسیار مجربست ص بیخ
سوسن آسمانجونی ۴ م فلفل ابیض سنبل اشق ۲ م اشق را در سرکه خیسانیده بقدر مثقالی قرص بسازند
قرص کافور جهت تبهای محترقه و تشنکی و تب و دق و خفقان ص کل سرخ ۶ م طباشیر صمغ عربی کثیرا مکدم ۴ م
تخم کدو تخم خیار تخم خرفه اصل السوس مکد ۸ م نشاسته ۳ م زعفران ۱ م کافور نیم م بلعاب بزرقطونا بقدر
درهمی قرص ساخته با آب انار میخوش استعمال نمایند قرص مثلث جهت صداع حار و اورام حار و ضماد آن نافعست
ص مرصاف افیون لادن کافور مکد ۵ م کندر انزروت رامك کل ارمنی مکد ۱ م فرفیامشت ۲ م بکلاب قرص
ساخته با سرکه حل نموده بر پیشانی طلا نمایند قرص مثلث معمول زعفران افیون مرصاف بذر البنج بیخ لفاح بالتسویه

بآب کافور قرصهای مثلث بسازند که مشابه قرصهای خوردنی نباشد با سرکه وآب کشنیز وامثال آن بر
اورام حارّه وصداع حارّه طلا کنند ودر صداع بارد بآب حنا وآب نعنع ومرزنجوش وامثال آن قرص
جهت تب دق منقول از منتخب نفیس ص طباشیر ٤ م گل سرخ ٢ م گل ارمنی ٤ م تخم کدو تخم خیار تخم خرفه کهربا مکد ٢ م
بقدر ٢ م قرص سازند وآن قدر شربت قرص جهت اسهال دموی از تالیفات والده مرحوم ص گل سرخ
تخم حماض از هر یك ١ م صمغ عربی نشاسته طباشیر مکد ٢ م بلعاب بزرقطونا قرص سازند وقدر شربت یك ل
قرص گل صغیر معمول ابوی جهت درد معده وتبهای بلغمی ورفع رطوبت معده ص گل سرخ ٢ جزو سنبل
الطیب رب السوس از هر یك یك جزو قرص سازند قدر شربتی یك ل قرص للدق از مرحوم ابوی جهت تب دق
وتب مطبقه ومحرقه واسهال صفراوی ودموی که با تب باشد بغایت آزموده است ص تخم بارتنگ نشاسته
کثیرا صمغ عربی گل ارمنی طباشیر خشخاش گل سرخ مغز تخم کدو وخیارین تخم خرفه مغز دانه به مغز تخم هندوانه
رب سوس با لعاب بزرقطونا قرص سازند قرص جهت بول الدم وبول المدة وقروح کلیه ومثانه مغز تخم خیار
وتخم خربزه وخشخاش کثیرا گل قبرسی شادنج مغسول واگر نباشد مغناطیس محرق مغسول رب سوس صمغ عربی
بادام دم الاخوین کندر تخم کرفس افیون کاکنج مقدار شربتی تا ٢ ل قرص ایضا جهت امراض مذکوره و مسکن
الم است ص مغز تخم خیار وخربزه تخم خرفه تخم کاهو تخم هندوانه رازیانج تخم کرفس بذر البنج گل ارمنی افیون
عصارة لحیة التیس خشخاش سفید دم الاخوین قدر شربتی ٢ م قرص بنادق البزور جهت درد گرده ومثانه
ص تخم خربزه تخم خیار تخم کدوی شیرین بذر البنج تخم خرفه بادام مقشر کثیرا نشاسته رب سوس خشخاش ابیض
از هر یك ٢ م بلعاب بزرقطونا حب بقدر بندقی بسازند قرص زرشك منقول از قانون مجربست جهت سدّه جگر
وسپرز که از حرارت باشد وجهت تبها وامراض معده حادثه بعد یلا است ص زرشك بیدانه رب السوس
گل سرخ تخم خیار تخم هندوانه تخم کشوث تخم کاسنی مکد ٣ ل مصطکی سنبل الطیب عصارة الغافث مکد ٢ ل
فوة الصبغ ریوند زعفران مکد ال ترنجبین ٤ ل ترنجبین را با آب حل کرده قرص سازند واگر ریوند باشد اجود
خواهد بود قرص کاکنج جهت حرقة البول ص تخم خیار حب کاکنج مغز بادام شیرین رب السوس کثیرا گل ارمنی
صمغ عربی دم الاخوین کندر مکد ١٠ م تخم کرفس ٢ م افیون یك م تا یکمثقال وزیاده از آن قدر شربت
با شراب بنفشه وقوتش تا دو سال باقیست قرص للفواق کندر ٤ م راسن یابس ٢ م فودنج ورق السذاب مکد ٣ م
بزر التمام ٣ م صعتر ام نانخواه ام ونیم شربتی یك ل بطبیخ زیره قرص ذیا نیطس طباشیر ام تخم کاهو ١ م
تخم خرفه ٥ م کشنیز خشك ٥ م گل سرخ جلنار ٢ م گل ارمنی ٥ م کافور نیم م بآب انار ترش بسرشند قدر
شربت ٤ ل قرص مر لادرار الحیض ص مر صاف ٢ م ترمس ٥ م وورق سداب فودنج مشکطرامشیع فوه
حلتیت سکبینج جاوشیر قسط سنبل ٢ م بآب سداب قرص بسازند قدر شربت یك ل قرص الورد المسهل للصفرا
مطفی للحمیات ص گل سرخ ١٠ ال تخم خیار ١٠ ال تخم کدو ٥ ل رب السوس ٢ م سقمونیا ام کافور ربع م بآب خرفه

قرص سازند شربتی یك ل با یك ل شکر قرص ورد نوع دیگر جهت درد معده وورم معده ص گل سرخ ام
سنبل ٣ م رب السوس ٤ م اکلیل الملك بابونج اذخر ٣ م مصطکی ٢ م کهربا ام شربتی یك ل بطبیخ افسنتین
جهت درد معده وبآب عنب الثعلب جهت ورم معده قرص الخشخاش جهت قروح سینه وشش وتب حاد
ودرد سینه وزکام ص گل سرخ صمغ مکد ٤ م کثیرا رب السوس مکد ٢ م خشخاش ابیض واسود ٣ م طباشیر ٥ م
زعفران ٢ دانك بقدر یك ل قرص بسازند وبا شربت خشخاش بنوشند قرص مبرّد از املاء حکیم محمد باقر جهت
حمیات وعطش وقایم مقام قرص کافور است ص مروارید طباشیر مکد ٢ ل صندل سفید وسرخ نیلوفر کشنیز
خشك گل سرخ تخم حماض تخم کاسنی تخم خرفه تخم کدو تخم هندوانه مکد ٣ ل نشاسته کثیرا بزر البنج ٢ ل خشخاش
سفید ٤ ل بزرقطونا ٥ ل بزرقطونا را در آب خیسانیده بی انکه صاف کنند با آن قرص بسازند واین قرص بالمیل
مالوف طبیعی است که متنفر باشد از قرص کافور قرص کافور از رازی جهت علل جگر وگفته است که انفع اقراص است
جهت علل جگر وحمیات ومعمول حقیر است ص طباشیر ١٠ ل گل سرخ تخم کدو تخم کاهو تخم کاسنی تخم خرفه صندل
سفید مکد ٥ ل کافور یك ل کافور را با لعاب بزرقطونا قرص بسازند وباید فرموده که اگر بذر البنج ٤ ل داخل
نمایند جهت تبرید جگر وتطفیه حرارت عجیب خواهد بود قرص سرطان جهت مسلولین ص طین ارمنی طین مختوم
طین رومی نشاسته گل سرخ مکد ٤ م سرطان محرق ام کثیرا طباشیر شادنج مغسول ٥ م ریشه انجبار بدل کنند
با شاخ گاو کوهی سوخته که حقیر تجربه نموده است وبسیار مجربست خشخاش سفید وسیاه زعفران نیز اضافه نموده
رب سوس ٢ م بآب لسان الحمل قرص بسازند بقدر ٢ م وبا شربت انار شیرین بیاشامند قرص گل کبیر جهت اشتهای
بلغمی وسوداوی وتبهای مرکبه وغیر مرکبه ص گل سرخ ١٠ عصارة غافث عصارة افسنتین ٣ م مصطکی ونیم م
سنبل اسارون عود اذخر مکد یك م شربتی ٢ م بماء البزور وترنجبین قرص کهربا از نجیب الدین جهت حبس
خون از هر موضعی که باشد ومجربست واجزا در تحت هر یك نوشته شده است با اضافه مروارید خشخاش سفید
وسیاه گل مختوم گل قبرسی موافق کاملا است کهربا تخم خرفه بسد تخم حماض شاخ گاو کوهی سوخته پوست سوخته
تخم مرغ گل ارمنی صمغ بو داده تخم کشنیز جلغوزه مکد ٥ ل ودع محرق جلنار ٣ ل بذر البنج لك منقی طباشیر کثیرا
نشاسته مکد ٢ ل مصطکی بو داده زعفران افیون امسك ٢ م شربتی یك ل با رب به جهت نفث الدم وبا
شراب خشخاش جهت قروح امعا قرص شادنج منقول از تذکره که بهتر از اقراص کهربا وقاطع خون جمیع اعضا
ومجفف قروح ودافع بقایای آتشك است وجهت تبهای مرکبه واسهال دموی مجربست ص کشنیز خشك بو داده
خشخاش سفید هر یك ٤ ل کهربا مرجان تخم خرفه از هر یك ٥ ل طین مختوم اگر نباشد گل ارمنی شاخ گاو کوهی سوخته
پوست تخم مرغ سوخته کثیرا صمغ عربی از هر یك ٣ ل ودع سوخته بذر البنج شادنج مغسول از هر یك ٢ ل قدر
شربتی یك ل است وبدل شادنج مغناطیس محرق مغسولست قرص شادنج از مخترعات حقیر است جهت تب دق
وسل وقطع سیلان خون باطنی واسهال مراری وذوبان وتبهای دموی وسرفه حاد مجربست ص تخم خرفه

کشنیز خشک خشخاش سفید نشاسته گل سرخ طباشیر طین ارمنی مغسول طین رومی مکده ل سرطان
سوخته ال کثیرا رب السوس صمغ عربی شادنج مغسول طین شیرازی انجبار شاخ گاو کوهی سوخته مکد
بذر البنج افیون زعفران مکد ال با لعاب بزر قطونا قرص کنند قدر شربت تا یک ل قرص زرشک منقول از
نسخهٔ مرحوم حکیم محمد باقر جهت استسقا و تبهای دیرینه ص زرشک بیدانه رب سوس گل سرخ مغز تخم خیار
مغز تخم خربزه مصطکی عصارهٔ غافث سنبل الطیب ریوند راسن لک مغسول عصارهٔ افسنتین اسارون فقاح
اذخر تخم شاهتره تخم کاسنی تخم کشوث ریوند چینی زعفران طباشیر ترنجبین با آب قرص سازند قرص کلنار
جهت اسهال مراری رقیق اعم از آنکه دموی باشد یا صفراوی باشد قرص عفص خرنوب نبطی گزمازج کندر
کلنار مساوی افیون صمغ عربی مکد نیم جزو تا ۲ م قرص بسازند قرص کهربا جهت حمی لثغه و تبهای مرکبه
و تبهای کهنه مجربست ص گل سرخ رب سوس شاهتره سنبل الطیب مصطکی کهربا انیسون قرص سازند قرص
جهت تبهای مرکبه ص گل سرخ مصطکی سنبل الطیب رازیانه تخم کرفس تخم کاسنی عصارهٔ غافث عصارهٔ
افسنتین طباشیر شربتش تا ۲ م با گلقند و طبیخ رازیانه قرص لاستسقاء الحار منقول از مختار مجربست
ص عصارهٔ زرشک یا زرشک گل سرخ ۵ م تخم خیار تخم خرفه تخم کشوث تخم کرفس مصطکی لک مغسول
ریوند از هر یک ام سنبل الطیب نیم م بقدر یک ل قرص ساخته با ۴ م آب کاسنی و بیست م آب عنب الثعلب
و ۱۰ م سکنجبین و ۵ م مغز خیار شنبر استعمال نمایند قرص مسهل از تالیف حقیر در امراض حاره و تبهای گرم
و مرکبه و دفع قولنج ثقلی بغایت نافعست و سریع العمل و بی‌غایله و بهترین قرصهای مسهل است ص بنفشه
مصطکی
مغز تخم کدو تخم خیار نیلوفر مغز تخم هندوانه تخم خرفه گل سرخ طباشیر نشاسته کثیرا کشنیز خشک مکده ل
انیسون از هر یک ال حب الملوک پاک کرده مشوی بطریق حکمای هند که در دستورات مذکور است نه عدد
با لعاب بزر قطونا قرص ساخته از نیم ل تا ال با شیرها و آبهای مناسب استعمال نمایند و اگر حب الملوک را با کثیرا
و انیسون و مصطکی سائیده دو سه دور در آب لیمو بخیسانند بهتر از تشویه آنست قرص مروارید از تالیف
حقیر جهت تب دایمی و بواسیر و دق و اسهال نافع و مجربست ص طباشیر گل سرخ گل ارمنی مغز تخم کدو مغز
تخم خیار صندل سفید تخم خرفه مروارید کهربا عصارهٔ لحیة التیس تخم بادرنگ با رب مورد سرشته قرص بسازند
و یک ل و نیم را با شربت خشخاش و در بعضی مزاج با شیر الاغ باید داد و در بعضی مواد سرطان محرق اضافه باید
نمود و بجهت تب دق کافور و زعفران اضافه کنند قرص بنفشه معمول اطبا جهت امراض حاره که با یبوست
طبع باشد ص گل سرخ بنفشه رب السوس کثیرا مصطکی محموده مشوی تخم کاسنی مغز تخم کدو تخم خرفه با آب
ترنجبین قرص بسازند قرص قابض از تالیف حقیر جهت اسهال دموی و صفراوی و قطع خون از هر موضعی
و سرفهٔ رطوب و سحج و بواسیر بغایت مجربست ص طباشیر نشاسته صمغ عربی کلنار گل سرخ کثیرا زعفران
افیون تخم مورد انجبار شاخ گاو کوهی سوخته گل ارمنی خرنوب نبطی آرد گاورس مازو تخم حماض دم الاخوین

با آب بادرنگ قرص بسازند و یک ل را با مرهمی با ادویه موافق آن مرض بدهند قرص طحال از تالیف ابوی
جهت ورم و درد سپرز که با تب باشد مجربست ص گل سرخ زرشک تخم خیارین تخم خرفه ریوند طباشیر لک مغسول
عصارهٔ غافث کافور عصارهٔ افسنتین زعفران ثمر الطرفا ایرسا سنبل الطیب مکد را با سکنجبین و آب
کاسنی یا آب بید مصور یا آب شاهتره بنوشند قرص کوکب واضع آن سلیمن است و او دعوت کوکب
زحل میکرده است و پیوسته متلبس بلباس آن کوکب میبوده و در آن زمان معروف و ملقب بکوکب گشته لهذا
این قرص مسمی باسم کوکب گشته و سبب دیگر در این تسمیه آنکه طلق را کوکب الارض نامند و جزو اعظم این
قرص است و معتدل الحرارة و یابس است در اول جهت ضعف معده و دماغ و جگر و سپرز و فضول غلیظه و
صداع و فواق و نزف الدم از هر موضعی که باشد و جهت درد گوش و قرحهٔ امعا و مثانه و سرفه و قروح مزمنه
و قولنج و درد رحم و سموم مشروب و ملدوغ و قوتش تا ۴ سال باقیست و شربتش تا ۲ ل و منقول از تذکره است
و آنچه در تحت اوزان آن نوشته شده موافق کامل و شفاء الاسقام است ص دوقو سیساليوس تخم کرفس
انیسون بزر البنج میعه سائله مکد ۸ جند بیدستر سنبل پوست بیخ لفاح گل مختوم مرصاف سلیخه طلق محلول
مکده و در بعضی نسخه خشخاش و در بعضی نسخه مصطکی طباشیر قسط زعفران حلتیت و در بعضی نسخه مکد
جهت قطع تبها و درد پشت و در بعضی نسخه کافور یک م و بعضی افیون یک م جهت قطع خون و حرقه بول اضافه
کرده اند قرص کلنار منقول از تذکره جهت تبهای حاره و اسهال مزمن و نفث الدم از هر موضعی که باشد نافعست
و گویند در تجفیف قروح و باقی نار فارسی که معروفست بحب فرنگی نفع عجیبی میکند بشرط زیادتی مازو یا پوست
انار ص گل سرخ اقاقیا مازو مکد ۸ انیسون گل مختوم سلیخه صمغ مکد ۴ کثیرا افیون مکد ا با آب گرم استعمال
نمایند قدر شربت از نیم ل تا ۲ ل قرص دیامقوماطون جهت زحیر و مغص و اسهال مفرط و قروح امعا و نزف الدم
و اسهال دموی و فساد هضم نافع و اثرش در حال ظاهر میگردد ص تخم کرفس نانخواه رازیانه انیسون سنبل الطیب
مر سلیخه افیون با شراب ریحانی یا قایم مقام آن قرص بسازند قدر شربتش تا نیم ل است قرص ریوند منسوب
بشیخ رئیس ره قلیل المقدار کثیر المنافع مجرب جهت یرقان و درد سر و درد سینه و معده و جگر و سپرز و بادها
و تبهای مزمنه و عسر البول و سوء الهضم و سموم و در اکثر منافع مثل قرص کوکبست و از اسرار مکتومه است و قوتش
تا ۶ سال باقیست ص ریوند ۸ ل ریوند راسن لک مغسول مکد ۴ ل تخم کرفس انیسون عصارهٔ غافث عصارهٔ افسنتین
از هر یک ۲ ل و اگر مریض را درد سر کهنه باشد قسط مصطکی تربد اضافه کنند و اگر صفرا غالب باشد عوض قسط
هلیلهٔ کابلی و اگر با تصاعد بخار باشد کشنیز خشک بجای تربد و اگر با تب و قبض طبیعت باشد اصل السوس
گل سرخ طباشیر بنفشه از هر یک ۲ ل و اگر با عطش باشد بدل اصل السوس تخم خرفه کنند قدر شربت یک مثقال
قرص گل قابض جهت سحج و اسهال دموی بغایت نافعست منقول از ایلاقی ص گل سرخ تخم حماض بو داده
صمغ عربی کثیرا نشاسته بو داده با لعاب بزر قطونا قرص بسازند قرص ریوند جهت سوء مزاج جگر و اسهال

سدی دموی بغایت آزموده است ص ریوند چینی عصارهٔ زرشک تخم کاسنی بالسویه با آب برگ بارتنگ
قرص بسازند و با آب برگ بارتنگ بنوشند قرص آندرون تالیف قدماست منقول از کامل و تذکره
عجیب الفعل است جهت بقایای نار فارسی و آتشک و قروح مزمنه و اهل روم آنرا حب میسازند و اهل
فرنگ آرد گندم ۸ ل و زیبق ۲ ل و هر یک از افیون و عنبر و مشک نیم ل اضافه مینمایند و در استعمال آن
شرط است تغییر بدن و ترک ترشیها و نمک و قوتش تا ۳ سال است و بعد از چهل روز استعمال نمایند و ۲ ل
آنرا در سه روز تناول نمایند ص زراوند مدحرج ۱۲ ل کندر عفص مکی ۸ ل شب یمانی مرصاف مکی ۴ ل
قلقدیس ال با گلاب قرص بسازند قرص بزدی در ضمادات مذکور است قرص سعفه از جملهٔ ضمادات است
و مذکور خواهد شد باب چهاردهم در سفوفات که آن از اقدم تراکیب است و بعد از آن معجون
ترکیب یافته است دیسقوریدوس گوید مخترع آن بقراط شاگرد اسقلینوس است نه بقراط طبیب مشهور
و استعمال آنرا با ضعف معده و شدت امتلا جایز نداشته اند مگر آنکه لطیف و سریع النفوذ و لذیذ
الطعم باشد و قوتش زود ضعیف میگردد سفوف ارسطو و سفوف ارسطاطالیس و سفوف اسکندر نامند
معده را قوت دهد و کهنه راسخ دارد و وسواس و فراموشکاری را ببرد و بجهت هضم طعام و بوی دهن
خوش کردن نافعست و در تفریح دل نظیر ندارد و جهت بخار و قطع عرق باشد و بدبویی بدن نافع و این سفوف
را ارسطو جهت اسکندر ترتیب داده لهذا سفوف اسکندر نیز نامند و قوتش تا دو سال باقی و شربتش تا ۲ ل است
ص قرنفل سادج نارمشک که آن معرب از نارکیر هندی است و آن دارچینی رومی و قسمی از هوفاریقون
عود هیل اسارون مصطکی هلیله کابلی فرنجمشک نارمشک زیرهٔ کرمانی دارچینی اشنه فلفل دارفلفل
زنجبیل قرنفل ناردانک جوزبوا کافور قاقله مکی جزء مشک عنبر مکی نیم جزء شکر شش چندان پیش از
طعام و بعد از طعام از یک م تا ۳ م تناول نمایند سفوف جهت اسهال از مجربات ابو نصر اطفال و
غیر اطفال را بغایت نافعست ص حب الرمان بو داده را بسیار نرم صلایه نمایند طباشیر سفید صمغ عربی
کثیرا مصطکی سفید تخم مورد گلسرخ گل ارمنی سفوف کنند و با طفال نیم ل صباح و نیم ل شام با شربت به یا
شربت سیب ترش بدهند سفوف بلوط منقول از منصوری جهت تقطیر البول و سلس البول مجربست ص
بلوط مقشر بو داده کندر کشنیز خشک گل ارمنی صمغ عربی سفوف بسازند و بقدر ۲ م صبح و ۲ م شام و اگر با
تقطیر و سلس البول تشنگی شدید باشد که مریض هر چند آب بیاشامد زود رفع نشود باید که با ماء الشعیر و بزر
قطونا نیز بیاشامد و غذا با آب غوره و سماق و امثال آن ترتیب دهند سفوف دیگر جهت سلس البول مجربست
ص بلوط کشنیز خشک داس عرق سوس لسان الثور تخم خرفه انیسون سنبل الطیب طباشیر مصطکی
درزود و سعد کندر شکر مثل همه وقت خواب استعمال نمایند بقدر ۲ ل سفوف دیگر جهت اسهال مراری
مزمن و بواسیری و نواصیری حاره بغایت مجربست از تالیف حقیر ص گل ارمنی ناردان بو داده دانه انگور

سفوفات

که از سرکه بیرون آورده باشند و بو داده هر یک ۵ ل سماق پیدانه گلسرخ صمغ عربی بو داده هر یک ۲ ل طباشیر
گل مختوم یا داغستان هر یک ۲ ل مصطکی عود قماری هر یک ال قدر شربت ۲ ل با ربوب مناسبه سفوف دیگر
جهت اسهال بواسیر مجربست تیواج خطایی نیم ل نیلوفر یک ل سفوف الطین جهت سحج و اسهال صفراوی ص
بزر قطونا تخم مرو تخم ریحان نشاسته صمغ عربی گل ارمنی مکی جزء و صمغ عربی و گل ارمنی و نشاسته را نیمکوب
ساخته و بزورها را با آتش نرمی بو داده مخلوط کنند و در وقت استعمال بروغن گل چرب نموده و با شربت به یا رب
آس بنوشند سفوف حب الرمان جهت اسهالی که از ضعف معده و امعا باشد و تقویت معده و امعا میکند ص
ناردان بو داده حب الآس بلوط سماق کمون در سرکه خیسیدهٔ بو داده آرد بنق آرد سنجد کشنیز خشک بو داده
خرنوب نبطی خرنوب شامی مکی جزء سک دامک مکی ربع جزء نیمکوب ساخته استعمال نمایند سفوف مقلیا تا
جهت اسهال کهنه و زحیر و ضعف معده و سردی معده و مغص و بواسیر نافعست ص حرف بو داده یک رطل و نیم
زیرهٔ کرمانی یک شبانروز در سرکه خیسیدهٔ خشک شدهٔ بو داده نیم رطل تخم کتان تخم کندنا نبطی مکی ربع رطل
مصطکی یک اوقیه و نیم هلیلهٔ سیاه بو داده زنیت مکی ربع رطل نیمکوب ساخته استعمال نمایند سفوف
خرنوب جهت اسهال و سستی معده ص خرنوب نبطی را از دانه بیرون کرده زیرهٔ کرمانی یک شبانروز در
سرکه خیسانیده و خشک شدهٔ بو داده سماق تخم مورد آرد بنق بلوط کشنیز خشک بو داده مصطکی مکی جزء
نیمکوب ساخته استعمال نمایند سفوف زرشک جهت تقویت معده و جگر و حبس شکم ص نانخواه سماق زنجبیل
حب رمان بو داده زرشک بو داده آرد بنق مکی ۲ م شکر طبرزد ۲ م کوفته سفوف سازند سفوف سماق
جهت اسهال مزمن ص سماق ۲ جزء حب الآس ۲ جزء حب رمان بو داده یک جزء خرنوب نبطی ۲ جزء صمغ عربی
گلنار مکی نیم جزء کوفته سفوف سازند سفوف بزور جهت بادها و نفخ ص کرویا انیسون زیره کرمانی
قاقله کبار قرنفل نانخواه تخم کرفس قاقله صغار قرنفل زنجبیل و فلفل ۲ دانگ شکر ۲ م شربتش وزن ۲ م
قرص للحوامل جهت دفع اشتهای ردی در وقت حمل و تقویت معده و اشتهای طعام و نیکو کردن رنگ رخسار
سفوف نافعست ص زرنباد تخم کرفس ۲ م نانخواه کندر ۳ م جند بیدستر نیم م زیرهٔ کرمانی ۲ م سفوف سازند
سفوف دیگر جهت حوامل بسیار نافعست و جوارش التمسم نیز گویند ص کنجد مقشر زیرهٔ کرمانی زنجبیل
دارفلفل فلفل ۵ م دارچینی ۲ م هیل قاقله ۳ م شکر طبرزد یک رطل سفوف الاسهال منقول از حنین
جهت ضعف معده که با اسهال باشد و تب ربع و اشتهای طعام ص زیرهٔ کرمانی و کمون نبطی که یک شبانروز
هر دو را در سرکه خیسانیده و خشک شده و بو داده باشند هر یک ۲ م حب الآس ۵ ل کشنیز خشک بو داده ۲۰ م
آرد بنق آرد سنجد آرد ناردان ۲ م قرطاط اثیث ۱۰ م سک ۲ م عود هندی ۳ م ادویه را بپزند
و سبع بیخته شربتش ۲ م با میبه سادج صبح و شام سفوف للفواق بجهت فواق تشنجی که از امتلا حادث شده
باشد ص تخم کرفس جبلی سعد زیرهٔ کرمانی بالسویه سفوف ساخته شربتش یک ل با آب نعنا سفوف

لوجع الکبد جهت درد جگر با شیر شتر استعمال نمایند ص لک مغسول ۳ م طباشیر ۳ م گل سرخ ۳ م تخم کاسنی
وتخم کشوث هریک ۲ م سفوف ساخته قدر ۴ م با پنج م شکر سلیمانی و چهار وقیه شیر شتر گرم کرده کف گرفته
بنوشند سفوف سورنجان صغیر مجربست جهت نقرس و عرق النسا ص سورنجان ام شکر سلیمانی ۵ م زعفران
یکدانگ بقدر یک م با آب سرد استعمال نمایند سفوف لقطع دم البواسیر مجربست منقول از معالجات بقراطی
عجیب الفعل است ص جوز عرق یکجزء زرده تخم مرغ سوخته یکجزء کندر بوداده سه جزء مجموع را سایده ۲ م
با شربت سیب یا آس یا ریباس بناشتا استعمال نمایند سفوف مقلیاثا از تالیف والد مرحوم جهت زلق
الامعاء مجربست ص هلیله سیاه آمله مقشر بلیله با روغن زیت برشته کرده مکد ۵ م زیره کرمانی
یکشبانروز در سرکه خیسیده خشک شده حب الرشاد بوداده مکد ۷ م تخم کرفس انیسون در سرکه خیسیده
خشک شده بوداده مکد ۴ م مصطکی قرنفل قاقله عود هندی سنبل الطیب مکد ۴ م سعد ۳ م صبح و شام
۳ م استعمال نمایند سفوف جهت اسهال بلغمی تالیف ابوی ره ص نانخواه کندر گلنار مکد جزء دانه
مویز ۲ جزء با میبه مسک استعمال نمایند سفوف للحفظ جهت تقویت دماغ و تنقیه آن از رطوبات فاسده
و زیادتی حرارت غریزی و زایل کردن نسیان نافعست ص کندر مصطکی دارچینی دار فلفل عود لسان الثور
بادرنجبویه کاکنج یازده دانه شکر سفید مثل همه قدر شربت ۲ م تا ۳ ل با آب گرم در تابستان یکروز میل
نمایند و یکروز نه سفوف از تالیف حقیر جهت حرقت بول از منی که با حرارت باشد و با آن تقطیر البول و
سلس البول نیز باشد و نافعست جهت ودی و مذی و درد منی و در امراض مذکوره چندمرتبه تجربه شده
و بسیار موثر افتاده ص بلوط بوداده گل ارمنی کشنیز خشک صمغ عربی تخم حماض بوداده کندر ذکر مکد ۲
بقدر ۲ ل با آب سرد استعمال نمایند و در ایام شرب این سفوف از آب اجتناب نمایند سفوفی که در انواع
اسهال با سحج و مغص و حرارت باشد نافعست ص تخم خبازی تخم خطمی مکد ۵ م نشاسته صمغ عربی
مکد ام کوبیده اندک بوداده ۲ ل با شربت مناسب بنوشند سفوف للخفقان البارد از قرابادین مرحوم
حکیم محمد باقر ص نعناع کهربا بریان کرده شبیمانی بریان کرده مکد ۳ م زراوند مدحرج درنباد درونج
مروارید ام شکر ۲ م شربتش ۳ م با طبیخ افسنتین سفوف سورنجان کبیر جهت مفاصل و عرق النسا مجربست
ص سورنجان مصری ام سنای مکی ۷ م مغز بادام ۲ م پوست هلیله زرد ۳ م زعفران نیم م قند سفید ۲ م
سقمونیا مشوی ام و اگر ماده بلغمی باشد بدل سقمونیا تربد ۵ م کنند شربتش ۲ ل با آب سرد سفوف
جهت قطع سیلان منی و مذی و ودی مجربست ص تخم کاهو تخم سداب تخم پنجنکشت ۳ م سعد شهدانج
۲ م گلنار ام شربتش ۲ م با آب سرد ایضا در قطع ودی و مذی بی عدیل است و مجفف نار فارسی و آتشک است
ص بلوط ۲ جزء کندر یکجزء کوبیده بروغن زیتون چرب کرده هر روز ۲ ل مداومت کنند سفوف جهت
درد پشت و درد منی و تقویت انعاظ و سستی آلات بول و تناسل مجربست از حکمای هندوستان از تجربه

بادام مقشر شده ص فوفل ۷ ل و نیم را صلایه نموده در سفال پاک اندک بوداده دارچینی ۷ ل و نیم را کوفته و بیخته
اضافه نمایند و بر روی آتش نرم گذاشته با ۴ عدد زرده تخم مرغ بقدری که معجون شود آمیخته مغز پسته ۲ ل و نیم
نبات ۲ ل و نیم صلایه نموده نثار کرده مجموع را یکروز تناول نمایند سفوف جهت قطع شهوت جماع از زنان
و مردان بذر البنج تخم خرفه تخم کاهو تخم شبت مکد جزء نیلوفر ۲ جزء شربتش ۳ م با آب یا تخم خرفه سفوف
سودا که با ماء الجبن استعمال نمایند از خط مرحوم ابوی ره است ص پوست هلیله کابلی و سیاه مکد ۴
غاریقون ۳ بسفایج ۴ افتیمون ۴ گل گاوزبان ۴ اسطوخودوس ۴ نمک نفطی لاجورد غیر مغسول ۱
خربق سیاه ا شربتش ۲ ل سفوف جهت سپرز از مجربات مرحوم حکیم محمد باقر قمی است ص زوفای خشک
پوست بیخ کبر عنب الثعلب پرسیاوشان تخم پنجنکشت تخم سداب بالسویه ۲ م با سکنجبین ناشتا تناول نمایند
بدستور شکر و عرق بهار و مرجان تا یکهفته مداومت نماید مجربست سفوف مجرب جهت سنگ گرده و مثانه
که با مزاج حار باشد ص مغز تخم خیار تخم خیارزه و هندوانه و کدو مکد ۴ ل رازیانه حجر الیهود مکد ۲ ل
صلایه نموده ۲ ل را با سکنجبین بیرشند یا ۲ ل را با سکنجبین بنوشند سفوف که جهت سپرز مجربست
و تا یکهفته زایل میکند منقول از تذکره ص مرجان سوخته یک م کتیرا ۲ دانگ بنوشند و بدستور شکر عرق
بهار مرجان ۲ دانگ تا یکهفته مداومت نمایند مجربست سفوف دیگر ایضا جهت مزاج حار ص مغز تخم هندوانه
و خربزه و خیار و تخم هلیون و خار خسک هریک ۲ ل کاکنج رازیانه تخم کرفس هریک الحجر الیهود ۲ ل با سکنجبین
و آب پرسیاوشان و امثال آن استعمال نمایند سفوف مجرب جهت حرقت البول و وجع حین بول ص
مغز تخم خربزه مغز تخم خیار مغز تخم کدو خشخاش سفید نشاسته کتیرا رب السوس بزر البنج سفید قند مساوی
همه ۲ ل را با جلاب ساده یا شربت بنفشه بنوشند سفوف نقرس منقول از محمد بن زکریا میفرماید که مجربست
جهت رفع نقرس بارده و درد مفاصل بارده که بالکلیه قطع میکند ص نانخواه ابهل و رق سداب خشک
تخم کرفس رازیانه دوقو مکد جزء فوه بادام تلخ سنبل قسط حلوز زراوند مدحرج مکد نیم جزء هر روز یک م
استعمال نمایند و ابتداء آنرا از زمستان نموده تا وسط بهار و بعد از استعمال این سفوف تا چهار ساعت
چیزی میل نکند از ماکول و مشروب و بعد از تنقیه بدن استعمال نمایند سفوف سرطان مستعمل مرحوم ابوی
بگیرند سرطانات نهری و قطع کنند سرها و پاهای آنرا و شکمش را شکافته چند بار با آب خاکستر و نمک
بشویند تا پاک شود و بعد از آن با آب گرم شسته تری آنرا دفع کنند و در کوزه گل اندوده گذاشته در تنور
معتدل انداخته یکشبانروز بعد از آنکه سوخته باشد پس خوب کوفته ۲ م آنرا و از صمغ عربی و طین قبرسی
و خشخاش سیاه و سفید ۵ م و کتیرا ۳ م کوفته سفوف سازند قدر شربتش ۲ ل سفوف از جهت کسی که از
حرارت بول بسیار کند از تالیف مرحوم ابوی ره ص خبث الحدید ۲ م کوفته مجرب پخته هفت روز در سرکه
خیسانیده بعد از آن بیرون آورده با آتش خشک کنند و باز دیگر کوفته و مخلوط سازند با آن قند کرد که

یکشبانروز در سرکه خیسانیده و خشک کرده باشند ۵ م طباشیر ۴ م کشنیز خشک ۲ م شربتش یک ل با میبه
ساده یا آب سرد صبح و شام میل نمایند سفوف سنا جهة عرق النسا از مجربات قدماست ص سنای مکی ۱۰ م
سورنجان ۵ م شیطرج هندی ۲ م زعفران نیم م قدر شربت ۲ م با ۲ م شکر سفوف که مستی بسیار آورد
و تقویت اعضاء رئیسه میکند و فوائد بسیار دارد ص عنبر اشهب اجزاء بنفشه خشک ۲ جزء کثیرا تخم خرفه نیم جزء
مجموع را در یکروز بسه مرتبه تناول نمایند بسیار نافع و مجربست سفوف جهة اسهال خون بلغم دار ص
طباشیر نشاسته ۲ صمغ عربی کلنار سرخ مکلد ۵ روناس ۲ زعفران ۱ دول را با رب به بنوشند و اگر قرص
کنند بهتر است سفوف تالیف حقیر جهة تب دق و سل و سرفه که با تب باشد و جهة لینت طبع و منع نزلات حارّه
قدر شربتش ۲ ل تا ۳ ل ص باقلی ۷ م کثیرا ۴ نشاسته ۴ صمغ عربی ۴ تخم خطمی ۲ مغز تخم کدو ۴ مغز تخم
هندوانه ۴ رب السوس ۴ خشخاش سفید ۱۰ مغز دانه به ۴ مغز بادام ۲ طباشیر ۴ مغز تخم خیار ۴ سرطان محرق
عصارة لحیة التیس ۴ کلنار ۲ اقاقیا ۲ گل ارمنی ۴ سفوف نانخوا از مجربات حقیر جهة ریاح و درد معده و سپرز
و تقویت هاضمه و دفع وخم و نحس بخارات بغایت نافعست ص نانخواه تخم کرفس بالتسویه با مثل آن قند
سفوف کنند سفوف قابض که مکرر حقیر تجربه نموده جهة اسهال مراری و مغص و اسهال دموی بهترین
ادویه است ص صمغ عربی را هر روز ۳ ل سائیده بنوشند تا سه روز و زیاده بر آن و اگر با اسهال سده نباشد
آشامیدن پوست خشخاش که مثل غبار سائیده باشند از یک ل تا ۲ ل از مجربات است و اگر با صمغ ممزوج کنند
بدستور سفوف جهة جوع کلبی و فساد معده قریب باستسقا و اشتهای اشیاء ردیه ص جفت البلوط ۲
انیسون ۳ موی سپید انه ۷ هلیله سیاه ۵ و کابلی ۵ و آمله ۵ سفوف کرده ۳ ل با آب آهن داغ کرده یا با شراب
خبث الحدید جوشانیده بنوشند سفوف جهة درد سپرز که با حرارت باشد از ابوی مرحوم ص گل سرخ ۳
بارکه که یکشبانروز در سرکه خیسانیده خشک کرده باشند ۳ زرشک بیدانه بو داده ۳ بوره ارمنی ۲
اسقولوقندریون ۲ اگر نباشد ۳ لیج کبر تخم کرفس ۲ کنند ثمرة الطرفا اغاریقون اشربتی از یک ل و نیم تا ۲ ل
با شیرشتر یا ماء الجبن یا آب چوب کز یا سکنجبین سفوف جهة ریاح بواسیر و درد آن موافق کامل
و تلخیص البیان ص هلیله سیاه و بلیله و آمله مکلد ۱۰ بروغن زیتون برشته کرده تخم کند نا بو داده حب
الرشاد بو داده نانخواه مکلد ۵ احرمل ۷ حلبه ۷ مغز دانه زرد آلو ابهل مکلد ۵ مصطکی جوز بوا مکلد ۱
شربتش ۲ ل با آب کوم سفوف لاسهال الصبیان از مجربات مرحوم ابوی ص خشخاش حب الآس کندر
سعد بالتسویه کوفته باشیر مرضعه بنوشند باب پنجم در اشربه و ربوب ۵ واضع آن فیثا غورث است
و باعتقاد او در تفتیح سده و امراض حارّه و بارده و اقسام آن بهتر از سایر ترکیباتست و روفس را اعتقاد
آنست که زود فاسد میشود و سریع الاستحاله است و قول هردو بحسب تجربه و امراض مختلفه حق است و گویند
سکنجبین اقدمست و شیخ الرئیس میفرماید که از حکمای فرس است و بقراط یونانیین رسیده و اشربه بدستور

اشربه و ربوب

حبوب

حبوب و اقراص اقسام میباشد و قدما بحسب ماده و زمان و اختلاف استعمال آن در امزجه مختلفه بششصد
قسم و سکنجبین را هزار و دویست و شصت قسم منحصر ساخته اند و ظاهر آنست که ترتیب اشربه موافق امزجه
و امراض مختلفه منحصر نمیتواند بود و مزاج اشربه زیاده از یکسال باقی نمیماند و شروط ترتیب آنست که هرچه
از فواکه صلبه باشد مثل سیب و به بعد از آن پاک کردن از پوست و تخم و کوبیدن آن با دو وزن آن آب
بجوشانند تا بنصف آید پس صاف نمایند و هرچه غیر صلبه باشد مثل لیمو و ترنج و امثال آن افشرده آب آنرا
بگیرند و هرچه گیاه و برگ خشک شده باشد یکشبانروز خیسانیده بعد از آن بجوشانند و هرچه از جمله بیخها
و شاخها باشد زیاده از یکشبانروز نخیسانند و هرچه برگ و شاخ و گل تازه باشد کوبیده آب آنرا بگیرند
و با شکر و عسل و دوشاب انگوری و امثال آن بقدری که مقصود باشد بقوام آورند و عطریات را مثل مشک
و عنبر بعد از قوام و فرود آوردن آن از آتش داخل کنند و در شربتهای فواکه که مطلب تقویت باشد که شیرینی
آن بقدر ثلث آب میوها باشد و قدما گفته اند که چون مریض را قوتها تغییر یافته و بالطبع جگر مشتاق شیرینی
و جاذب آنست پس اگر شکر و امثال آن زیاده باشد بیشتر جذب میکند و بار طبیعت میشود و اگر کمتر باشد
جذب آن حسب الواقع نمیشود و ادخال عسل و شکر و سایر شیرینیها در اشربه باید در جزء مزاج هریک را از شیرینی
آن یا آنچه شربت میسازند ملاحظه نموده و موافق قصد مخلوط کرده و هرگاه المی در اعضای تنفس و یا مریض
صاحب سعال باشد اشربه حامضه را استعمال جایز نیست و اگر در استعمال آن لابد باشند مثل سل و دق
باید با صمغ عربی و کثیرا و غیره مغریات را استعمال نمایند سکنجبین ساده که عبارتست از سرکه و قند است
هرگاه اجزا مساوی باشد مایل ببردی خواهد بود مفتح سده و دافع تشنگی و قاطع صفرا و در حمیات حارّه
و امراض سپرز و جگر و معده مفید است و اگر سردتر خواهند سرکه را زیاده کنند و اگر معتدل خواهند قند
را دو چندان سرکه کنند سکنجبین دوشابی که سرکه با دوشاب انگوری مساوی باشد معتدلست سکنجبین
عسلی که سرکه و عسل بالتسویه باشد گرم باعتدال و جهة امراض بلغمی و تفتیح سده و تقویت جگر و معده
و تبهای مرکبه نافعست سکنجبین سفرجلی جهة تقویت معده و جگر حارّه و دفع غثیان و قی و اسهال صفراوی
و قطع عرق نافعست آب به شیرین و ترش بالتسویه دو جزء سرکه و قند از هریک یکجزء بقوام آورند و اگر
با آب به شیرین تنها ترتیب دهند قبض آن کمتر خواهد بود سکنجبین اصولی جهة حمیات و سدها و عطش
و جلای معده از بلغم خام حمزه ده رطل آب شیرین بقدری که حدت سرکه را بشکند پوست بیخ کرفس پوست بیخ
رازیانه مکلد ۶ و قیل تخم کرفس و رازیانه و انیسون مکلد ۲ و قیل در سرکه مذکور تا یکروز و یکشب خیسانیده و
باتش هموار بپزند تا سدس آن کم شود پس از آتش گرفته و صاف نموده بریزند هر جزئی از این مطبوخ دو جزء
از شکر بپزند تا بقوام آید و اگر خواهند که زعفرانرا داخل کنند ۳ ل زعفران را در خرقه بسته در وقت جوش دادن
آن بمیان آن بیندازند و در آن صاف کنند سکنجبین افتیمونی که با ماء الجبن استعمال نمایند افتیمون ۷ ل

ببفایج ۷ ل خربق سیاه ال خربق را نیمکوب کرده یکشبانروز در یوذ ل سرکه بخیسانند و یوذ ل آب اضافه نمایند
و بآتش نرم بجوشانند و بسفایج را کوفته و در کیسه کرده در آن بیندازند و چون آب بسوزد کیسهٔ افتیمون را
انداخته یکجوش داده بعد از آن صاف نمایند و با ۵۰ ل قند بقوام آورند و هر روز تا ۴ ل استعمال نمایند
و در مزاجی که بسیار حار باشد باین نسخه ترتیب دهند افتیمون بسفایج تخم کاسنی مکد ۷ ل تخم کرفس ۲ ل
تخم خیار ۵ ل بیخ کاسنی ۲ ل بیخ رازیانه ۲ ل ادویه را با سرکه یوذ ل و آب یوذ ل جوشانیده افتیمون را در لته بسته
در آخر یکجوش داده بعد از سوختن آب صاف نمایند و با ۲۵۰ ل قند بقوام آورند سکنجبین بزوری معتدل
جهت تبهای مرکبه و ضعف جگر و صفرای محی و استسقای حار نافعست ص تخم رازیانه ۲ ل تخم کشوث ۲ ل انیسون ۲ ل
گل سرخ ۳ ل تخم کاسنی ۲ ل تخم خیار ۲ ل تخم خربزه ۲ ل تخم کرفس ۲ ل بیخ رازیانه ۲ ل بیخ کبر ۲ ل اصل السوس ۲ ل
بیخ کاسنی ۳ ل عناب ۲۰ عدد در سرکه ۱۰۰ ل و آب ۲۰۰ ل خیسانیده بجوشانند تا بنصف رسد و با شکر بقوام آورند
سکنجبین انجدانی که از تالیف حقیر است در دفع تب ربع مجرب و جهت امراض سپرز بیعدیل ص انجدان ۲۰ ل
را نیمکوب کرده شب در ۹۰ ل سرکه و ۹۰ ل آب خیسانیده روز دیگر بجوشانند تا بنصف رسد بعد از آن صاف
نموده با ۲۰ ل دوشاب انگوری بقوام آورند و هر روز ۱۰ ل با آب شاهتره با شیرهٔ تخم کرفس و اگر حرارت غالب
باشد با کاسنی و امثال آن استعمال نمایند شربت ورد مکرر مسهل جهت احتراقات و جرب و حکه و امراض
جگر و سدهٔ سوداوی رقیق و ضعف کرده و صفرای سوخته نافع و مورث تشنگی و مصلحش تخم کاهو و طباشیر
مصطکی انیسون از هر یک ال بازاء هر یک رطل شربت ادویه مذکوره را بوزن مو نود کوفته در میان شربت بیندازند
تا بجوشد و طریق آنست که ده رطل آب را بجوش آورده ۴ رطل برگ گل تازه را بچهار دفعه بریزند هر دفعه یکرطل
آب بسوزد پس آنرا صاف کرده بدستور حصهٔ دیگر را بریزند تا آنکه از آب ربع بماند و اگر قویتر خواهند گل
را پنج یا شش رطل میتوان کرد و شیخ رئیس زیاده بر پنج را منع نموده پس با هموزن آب صاف آن شکر بقوام آورند
قدر شربتش از ده ل است تا سی ل با پنج و اگر با نصف وزن آن سکنجبین بنوشند جهت قمع صفرا اولی است
شربت ورد قابض جهت امراض جگر نافعست چهار رطل گل سرخ اقماع دار را بیکدفعه در ده رطل آب بجوشانند
تا بربع رسد و صاف نموده با هموزن آن شکر بقوام آورند و اگر قویتر خواهند بازاء هر یکرطل آن هر یک از
مصطکی و تخم مورد و صندل سفید و آرد گل و کشنیز خشک و طباشیر یک ل در پارچه بسته در آن بیندازند
تا بجوشد و سایر تصرف با طبیب است اگر اجزاء حارهٔ قابضه با آن اضافه کنند و اگر بارده لازم باشد از آن
نیز داخل کنند جلاب جهت تبهای تشنگی و حرارت معده و جگر و حصبه و آبله و تب دق و تبهای حاره
که با سرفه باشد و جهت تقویت آلات تنفس نافع و ملین و منضج و مقوی اعضاء و مدر بول و عرق و جهت
اورام احشا مفید است ص شکر سفید یکجزء با آب باران ۳ جزء عرق بیدمشک ۲ جزء و گلاب ۲ جزء بقوام
آورند و اگر سردتر خواهند عرق بید و عرق نیلوفر از هر یک ۲ جزء اضافه کنند نوع دیگر منقول از کامل

وقانون

و قانون شکر یکجزء و آب باران ۲ جزء گلاب ۲ جزء بقوام آورند شربت بر لیمو جهت تقویت هاضمه و تسکین
تشنگی و معده و جگر حار را نافعست آب به شیرین دو جزء آب لیمو یکجزء و شکر ثلث مجموع را بقوام آورند
شربت لیمو جهت غلبهٔ صفرا و ضعف معده و قی صفراوی و تشنگی نافعست ده رطل آب لیمو را بجوشانند
تا بنصف رسد و با پنج رطل شکر بقوام آورند شربت بنفشه منقول از کامل جهت تبهای حاده و سرفه و تسکین
غلیان خون نافعست و ملین طبیعت ۳ رطل بنفشهٔ تازه را بدستور شربت ورد دو سه دفعه در ۱۲ رطل آب
بریزند و بجوشانند تا بربع رسد و با ۳ رطل شکر بقوام آورند و اگر شکر ۴ رطل کنند تلیین قویتر خواهد بود
و اگر بنفشه خشک باشد یکرطل آنرا جوشانیده با ۲ رطل شکر بقوام آورند شربت نیلوفر موافق نسخهٔ کامل
جهت تبهای حاره و آلات تنفس و سرفه و تقویت دل و احشا نافع و با وجود شیرینی مستحیل بصفرا نمیشود بخلاف
سایر اشربهٔ شیرین طریق ساختن آن مثل ساختن شربت بنفشه است و بعضی عرق نیلوفر را با چهار جزء یا یکجزء
شکر بقوام می آورند شربت سفرجلی منقول از کامل الصناعه جهت ضعف معده و جگر و اسهال و غثیان و
قی و تشنگی به ترش از دانه و پوست پاک کرده آبش را بیفشرند و ۲ رطل از آن گرفته و از شراب جمهوری
یکرطل و ثفل را یکشبانروز در آن بخیسانند و بعد از آن افشرده صاف نمایند و با آب به بجوشانند تا بنصف رسد
و با نیم رطل عسل کف گرفته بقوام آورند زنجبیل و مصطکی از هر یک ۲ ل قاقلهٔ کبار و صغار دارچینی و زعفران
غیر مسحوق از هر یک ۴ ل قرنفل ۳ ل در پارچه بسته در آن بجوشانند و اگر ۲ دانگ مشک نیز داخل نمایند
میتواند بود شربت الخندیقون جهت برودت معده و تب ربع و درد احشا نافعست و مناسب پیران عسل کف
گرفته سه من شراب کهنهٔ ریحانی یا جمهوری ده من زنجبیل ۵ م قاقلهٔ کبار و صغار نیم م قرنفل یکدانگ دارچینی نیم م
زعفران یک م دار فلفل یکدانگ و نیم غیر از زعفران باقی را نیمکوب ساخته بیندازند و در شراب و عسل و در
سایه سه روز بگذارند و هر روز سه بار حرکت دهند و صاف کنند و با یکدانگ و نیم مشک مطیب سازند
شربت ذیقراطیس جهت ضعف جگر و معده و سپرز و فساد مزاج بارد نافع و گفته اند که مداومت آن حفظ میکند
جمیع ایام حیوة از مرض ص اصل السوس آسمانجونی نیم ل رازیانه فلفل مکدام سلیخه ۴ م خوب سائیده
با ۴۰ ل شراب خوب کهنه ممزوج سازند و در ظرفی گذاشته سر ظرف را بگچ گرفته چهل روز بگذارند بعد از غذا
و قبل از غذا میل نمایند شربت حرمل جهت صرع مجرب و دافع درد سر مزمن و ضیق النفس و سرفهٔ رطوبی و امراض
بارده مانند استسقاء و جنون و نسیان بیعدیل است یکرطل اسبند را کوبیده در سی رطل آب انگور بجوشانند
تا بربع رسد و هر روز پانزده ل تا سی روز بنوشند و جهت اعادهٔ حمل زنانی که در وقت حامله میشده باشند و
بعد از آن نشوند سه روز از این شربت بنوشند تخلف در حمل نمیکند شربت نعناع جهت تحریک اشتها بمرتبه
مؤثر است که صبر نتوانند نمود و منقی معده از اخلاط سوخته و دافع بلغم و مبهی است و چون بر اثر معاجین باهیه
بنوشند در سرعت اثر بیعدیل است آب نعناع افشرده ۲۰ ل خردل سرخ ۲۰ ل شب یمانی ال نرم سائیده با ۹۰ ل

خمیرمایه درهزار و دویست ل آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با ششصد ل عسل بقوام آورند
شربت بدل خمر یک جزو خمیرمایه را کوبیده با آب انار شیرین و امثال آن دبرشند و در جمیع افعال قایم مقام خمر
و از اسرار است شربت اسطوخودوس جهت تقویت دماغ بارده و معده بارده ص اسطوخودوس زوفای خشک
اقاقیا پرسیاوشان عود قماری گل گاوزبان تخم رازیانه بیخ رازیانه تخم کرفس گل سرخ سپستان بادرنجبویه
کاشم مویز دانه بیرون کرده اذخر انیسون تربد محکوک بیخ سوسن بیخ سوس اصل السوس همه را بپزند و صاف
کنند و بریزند بر آن صد و پنجاه ل عسل و مثل آن قند بقوام آورند و ساذج ۳ و قرنفل ۲ و دارچینی ۳ و هیل
و زنجبیل ۳ سنبل الطیب ۲ افسنتین رومی ۳ مصطکی را در خرقه بسته بیندازند تا بجوشد و صاف کنند
و قدر شربتش هر روز ۱۰ ل تا ۱۵ ل شراب ریحانی از جمله اقسام خمر است و در خمر مذکور شد شربة اللیمو
که مؤلف شفاء الاسقام و تذکره ذکر کرده اند و نایب مناب تریاق کبیر دانسته اند و جهت دفع اخلاط محترقه و
تبهای دوری و ضعف دماغ و دل و قلاع و امراض اطفال و مواد سوداوی و دفع تشنگی و گزیدن عقرب
و سایر سموم نافع و حافظ صحت و رقیق کننده مجموع خلط غلیظ و دافع خلط لزج و آنچه ترشی آن بسیار
باشد مضر عصب و مورث اسهال یابس و مضعف باه و مصلح آن بادام و خشخاش است و آنچه با آب
نعناع ترتیب دهند جهت تقویت معده و دفع بخارات دماغی و خیالات انفع است و هرچه با آب به باشد
جهت تقویت معده و دل و دفع خفقان مجرب دانسته اند و آنچه با شیرخشت و ترنجبین ترتیب دهند و جهت
ربو و سعال و ضیق النفس و درد سینه و هرچه با لعابها ساخته باشند جهت حرقة البول و درد مثانه انفع است
و طریق ساختن آنست که شکر سفید را ساییده در قدح مدهون با آب لیمو تر کرده و روی قدح را بگرباسی بپوشند
تا پنج روز در آفتاب بگذارند پس شکر را در شیر تازه حل نموده و مثل شیر آب صاف اضافه کرده با آتش نرم بجوشانند
و قدر شیر باید عشر شکر باشد و کف آنرا بگیرند و آب لیمو بتدریج بخورد آن دهند تا هر رطلی از شکر بقدر سه
اوقیه تا چهار اوقیه آب لیمو ببرد و به لیمو آنست که دو چندان آب لیمو آب به شیرین بخورد آن دهند و مصمغ
آنکه صمغ عربی محلول با آب لیمو تسقیه نمایند و ملعب آنکه لعاب بهدانه و لعاب تخم مرو و تخم ریحان تسقیه کنند
و منعنع آنکه با آب نعناع تازه تسقیه نمایند و آنچه با شیرخشت و ترنجبین ترتیب دهند طریق دیگر بجای شکر
ترنجبین کنند و یا نصف شکر باشد و نصفه دیگر ترنجبین تسقیه نمایند شربت انار ساده و شربت سیب
ساده و امثال آن مانند شربت ریباس و شربت حماض و باید بقدر ثلث هر یک از آبهای آن قند یا عسل
یا دوشاب انگوری باشد و بعضی بالمناصفه گفته اند و شربت انار ترش جهت تسکین صفرا و تقویت معده
و قطع اسهال صفراوی و دموی نافعست و شربت انار شیرین جهت اسهال و ذات الریه و درد سینه و شربت
توت سیاه جهت امراض حلق و ضعف اشتها و اسهال الطبع و از توت سفید جهت امراض آلات نفس و ضعف
هاضمه و تقویت معده و شربت ریباس جهت تقویت احشا و منع صعود بخارات و اسهال و شربت حماض

جهت تقویت معده و جگر و امعاء و رفع حدت صفرا و شربت سماق و سایر میوهای ترش قاطبه قابض و مقوی
احشا و مسکن حرارتند و شربت میوهای شیرین بدستور اما هرگاه غلبه صفرا باشد بآن مستحیل میشوند
شربت ترنج جهت خفقان حاره و امراض حاره دل بغایت آزموده است ترشی ترنج را در گلاب مکرر بشویند
تا اثر ترشی در جرم آن نماند پس بازاء هر یک عدد ترنج را در گلاب هفتاد و پنج ل قند اضافه نموده بقوام آورند
شربت زوفا نافعست جهت اوجاع سینه و سرفه کهنه و نزله و دشواری نفس و صلابت معده و سدها
ص مویز منزوع العجم ۳۰ ل عناب سپستان انجیر خشک بیخ سوسن اصل السوس از هر یک ۲۰ م بیخ رازیانه
بیخ کرفس پرسیاوشان زوفای خشک از هر یک ۱۰ م بهدانه انیسون تخم رازیانه از هر یک ۵ م جو مقشر تخم
خیارین مغز تخم کدو و خربزه مغز پسته حب صنوبر سنبل الطیب اذخر تخم خطمی تخم کتان از هر یک ۳ م اجزا را
نیمکوب کرده بجوشانند و با چهار رطل شکر بقوام آورند و مغزها را کوبیده در آن حل کنند نوع دیگر که
مشهور است زوفای خشک پرسیاوشان مکد ۷ ل انجیر زرد ۲۰ عدد عناب سپستان از هر یک ۳ عدد سبوس فرا
تخم خطمی اصل السوس بیخ سوسن از هر یک ۳ ل حلبه ۴ ل مویز بیدانه ۳ ل تخم کرفس تخم رازیانه از هر یک ۲ ل
جوشانیده آب آنرا با ۲ رطل شکر بقوام آورند شربت گاوزبان جهت تقویت دل و توحش سوداوی و خفقان
نافعست ص گل گاوزبان ۳ ل بادرنجبویه ۳ ل جوشانیده آب آنرا با ۳ ل شکر بقوام آورند شربت انجبار
جهت حبس نمودن سیلان خون از جمیع اعضاء باطنی و رحم و التیام تفرق اتصالی که در سینه و شش بهم رسد
ص ریشه انجبار ۷ ل خرنوب شامی ۵ ل صندل سرخ و سفید سوهان کرده تخم مورد از هر یک ۲ ل جوشانیده با
یک رطل شکر بقوام آورند شربت دینار از تالیف بختیشوع است و چون شربتی را بیک دینار بیع کرده اند لهذا
مسمی بشربت دینار شده جهت تبها و عفونت اخلاط و اخراج اخلاط فاسده از اعماق بدن و ضعف معده
و جگر ص ذریشک بیدانه تخم کاسنی مکد ۱۰ ل عود بیخ سوسن مکد ۴ ل تخم کشوث گل پاک کرده قنطوریون
دقیق مصطکی دارچینی زعفران فودنج مکد ۳ ادویه را کوفته اگر جهت تب باشد در آب کاسنی بخیسانند و اگر
جهت خفقان باشد در آب رازیانه و بهتر آنست که سه روز در میان آبی بخیسانند که در آن کاسنی و بادیان و
گاوزبان و مویز بیدانه بالسویه از هر یک ۵ ل جوشانیده باشند و بازاء هر یک رطل از آب آن یک ل ریوند
و نیم ل اسارون اضافه نموده با ۲ رطل شکر بقوام آورند و عود و زعفران بعد از قوام اضافه کنند شربت خشخاش
نافعست جهت مرطوبین و حبس نزلات و دفع درد سینه و سرفه و درد سر و سرسام و بهر حرارت و دفع تب و اخلاط
محترقه و چون با شربت ورد مکرر ممزوج ساخته بعد از فصد بنوشند دفع ضعف فصد و تقویت قوتها می کند
قدر شربتش تا ۳ ل و قوتش تا دو سال باقی میماند ص صد عدد خشخاش رسیده را با تخم آن کوبیده و با
پوست داعلی حل نیمکوب کنند و تخم را نرم ساییده و باده مثل آن آب نیسان بجوشانند تا بثلث رسد
و با مثل آن شکر بقوام آورند شربت عناب منقول از تذکره و موافق نسخه اصول التراکیب و مؤلف آن

غیر این نسخه را خطا میداند جهت سینه و اسافل بدن و تسکین تشنگی و اطفای حرارت خون و آبله و تبها نافع و مصلح حال اطفال است و قوتش تا ۲ ماه باقیست ص عناب یکرطل کشنیز خشک عدس پنج کاسنی از هر یک ده اوقیه در ده رطل آب بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده بوزن آن شکر بقوام آورند شراب العنصل سکنجبین عنصلی نیز نامند منقول از کامل جهت صلابت سپرز و جگر و تفتیح سده و قطع اخلاط غلیظه و دفع ضیق نفس و سرفه که از رطوبت باشد نافعست ص پیاز عنصل را یکرطل و نیم با کارد چوبین ریزه کنند و با ۵ رطل سرکه بآتش نرم بجوشانند تا مهرا شود پس صاف نموده بازاء هر رطلی یکرطل و نیم شکر اضافه کرده بقوام آورده کف بگیرند و امین الدوله و جمعی از قدما این ادویه را اضافه کرده اند زنجبیل زیره کرمانی عاقرقرحا بیخ انجدان زوفای خشک پودنه نعناع از هر یک ۵ ل فلفل ۱۰ ل تخم جرجیر تخم کاشم از هر یک ۲ ل و نیم قردمانا ۲ ل سداب ۱۰ ل ساذج هندی ۲ ل با عنصل در سرکه خیسانیده بجوشانند در اینصورت جهت جمیع علل عصبانی و امراض بارده مزمنه بغایت نافعست شربت عنصل نوعی دیگر که مخترع حقیر است جهت سرفه کهنه و ضیق النفس و مواد سوداوی و بلغمی و سده احشا و تقویت معده و دماغ نافع و مکرر بتجربه رسیده مجربست ص پیاز عنصل ۲ زوفای خشک اصل السوس گاوزبان پرسیاوشان اسطوخودوس غاریقون سفید هر یک ۱۰ ل نعناع خشک رازیانه بیخ سوسن کبود قردمانا هر یک ۲ ل در صد و پنجاه ل سرکه و چهار صد و پنجاه ل آب دو سه شبانروز خیسانیده بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با سیصد ل شکر بقوام آورند و هر روز از ۵ ل تا ۱۰ ل با آب مطبوخ پرسیاوشان و امثال آن بنوشند شربة الکدر و شربت کادی نیز گویند منقول از کامل و موافق نسخه قدما و جامع الادویه جهت حصبه و آبله و باد سرخ و ماشرا و جمیع امراض دموی و تسکین حرارت قویه و اخلاط محترقه که بمشارکت دل باشد و جهت یرقان و حرارت جگر و معده و دفع تشنگی و عفونت مزمنه اخلاط و نیکو کردن بوی دهان بغایت مؤثر است چوب کادی نیمکوب کرده شاخ بادیان و تخم بادیان پوست بیخ بادیان تمرهندی عناب ۲ دانه بیرون کرده از هر یک رطلی گل سرخ نیم رطل سنبل الطیب ۱ ل از چوب پاک کرده هر یک ۴ م صندل سرخ و سفید از هر یک ۱۰ م یکشبانروز در چهار مثل آن آب خیسانیده تا بربع رسد پس صاف کنند و با ۲ رطل سرکه و آب انار ترش و آب انار شیرین از هر یک رطلی بجوشانند تا بقوام مایل شود با یکمن شکر طبرزد که دو رطل است چند جوش دهند تا شبیه بقوام کرده و از سر آتش برداشته کافور و زعفران از هر یک ۳ ل در آن حل کنند و قدر شربتش از ۲ ل تا ۷ ل و نیم است و جهت اطفال یک ل شربت اترجی موافق نسخه قدما جهت ضعف دل و خفقان و ضعف معده بغایت نافعست ص برگ ترنج که بفارسی برگ درخت بالنگ است پنجاه عدد را در شراب صاف کهنه یا جهودی بقدر شش قسط که هر قسطی صد و پنجاه ل است ۷ روز بخیسانند پس صاف نموده با صد و پنجاه ل عسل کف گرفته بقوام آورند و بعضی از پوست ترنج بشرح مسطور ترتیب میدهند و بعضی یکرطل پوست ترنج دا در

دویست وپنجاه

دویست و پنجاه ل آب خیسانیده بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف کرده با یکرطل عسل بقوام می آورند شربت جعده که از اختراع حقیر است جهت ادرار فرمودن حیض و بول و رفع عفونت اخلاط و ریاح و تفتیح سدد مجربست ص مشکطرامشیع جعده مرمکی قسط تلخ ریوند چینی تخم کشوث تخم خربزه تخم خیار مکد ۲ ل ابهل تخم کرفس رازیانه روناس انیسون تخم کاسنی فطوریون دقیق مکد ۲ ل مویز بیدانه انجیر زرد مکد ۱۰ ل در یکمن تبریز آب خیسانیده بجوشانند تا بربع رسد و با ۵۰ ل شکر بقوام آورند و هر روز ۱۰ ل آنرا با آب مدرات حیض و بول بنوشند و هرگاه طبع یابس باشد با گل سرخ و محموده مشوی و غاریقون بنوشند شراب رساطون از اقسام خمر است جهت امزجه بارده بغایت نافع و مقوی حرارت غریزی چهار هزار ل آب انگور صاف را به آتش نرم بجوشانند و کف بگیرند و هزار ل عسل اضافه نموده بجوشانند تا بنصف رسد هیل قاقله کبار قرنفل قرفه دارفلفل از هر یک ۵ ل نرم سائیده در پارچه بسته در اول طبخ بیندازند تا آخر بجوشد و بعد از سرد شدن پارچه را افشرده بیندازند و ۳ ل زعفران در آن حل کرده و در شیشها کنند و سر شیشه را محکم کرده تا چهل روز در آفتاب بگذارند و هرچند کهنه تر شود قویتر میگردد شربت افسنتین کبیر موافق نسخه قدما مقوی معده و مفتح سده و مسهل صفرا و مقوی اعصاب و دماغ و جگر است ص افسنتین رومی ۴ ل غاریقون مثل آن گل سرخ ۸ ل صبر زرد ۲ ل حاشا مثل آن مصطکی تخم کرفس اذخر انیسون سنبل الطیب اسارون ساذج هندی هر یک یک ل نعناع اصل السوس ۳ ل بیخ کرفس رازیانه ۲ ل عود نیز زعفران هر یک ال و نیم در ۸ رطل شراب بجوشانند تا بنصف رسد و با یکرطل و نیم عسل بقوام آورند و اگر بجای شراب آب کنند بجای عسل شکر کنند میتواند بود نوعی دیگر که صغیر گویند جهت مالیخولیای مراقی و ضعف معده که از برودت باشد باشد و سوء القنیه بغایت آزموده است ص افسنتین ۱۰ ل گل سرخ ۲ ل ترید ۴ ل غاریقون ۴ ل سنبل الطیب ۲ ل در چهار صد ل آب بجوشانند تا بنصف رسد و با ۲۰ ل شکر بقوام آورند و اگر ترید را ۷ ل و سنبل را ۴ م کنند قویتر خواهد بود و حقیر مکرر بتجربه نوعی دیگر از مجربات حقیر جهت ضعف معده و جگر که با یبوست باشد طبع و حرارت مزاج باشد بغایت نافعست ص افسنتین ۲ ل گل سرخ ۴ ل تمرهندی ۱۰ ل ترنجبین ۲۰ ل جوشانیده صاف نموده بنوشند و مجموع یکنسخه است شربت ابریشم جهت تقویت دل و اعضای رئیسه و دفع خفقان بارد و بواسیر و توحش سوداوی و اقسام مالیخولیا نافعست موافق نسخه قدما ص ابریشم خام که عبارت از پیله است نه ابریشم متعارف که بعرف اطبا آن حریر است سیصد ل یکشبانروز در یکهزار و پانصد ل آبی که آهن تافته چند بار در آن انداخته باشند بخیسانند پس بجوشانند تا بثلث رسد و ابریشم را افشرده بیرون آورند و ۲۵ ل گل گاوزبان و ۵ ل بادرنجبویه را علیحده در سه رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند و آب آنرا اضافه آب ابریشم کنند و با سیصد ل شکر بقوام آورند و عنبر اشهب و ورق طلا از هر یک یک ل و نیم و ورق نقره و مروارید و مصطکی از هر یک ۲ ل در آن حل کنند و بعضی بجای پیله حریر کرده اند و اگر

پیله کنند باید شکافت وکرم ابریشم را بیرون کرده که با پیله مخوشد شربت ابریشم که معمول متاخرین است موافق
نسخه مرحوم مغفور حکیم محمد باقر تقی موافق اکثر امزجه ودر دفع مواد سوداوی وخفقان وتقویه دل واعضای
رئیسه ومعده واقسام مالیخولیا وتوحش وهموم بغایت موثر است ص ابریشم حریر سیصد ل را سه روز
در عرق گاوزبان وعرق بیدمشک وعرق شاهتره وگلاب از هر یک یکمن تبریزی که ۶۰۰ ل باشد وآب سیب شیرین وآب
امرود وآب انار شیرین وآب به شیرین هر یک ۲۰۰ ل بخیسانند وبعد از آن تا ربع رسد ودر حین جوشانیدن
مصطکی سنبل هندی جوزبوا بسباسه زعفران از هر یک ۳ ل هیل قرنفل عود هندی سادج هر یک ۱ ل ونیم دارچینی
همه را کوبیده در پارچه بسته در آن انداخته بجوشانند بعد از آنکه آبها بربع رسد ابریشم وادویه را افشرده
آب صاف کرده را با ۶۰۰ ل شکر سفید و ۲۰۰ ل عسل بقوام آورند وعنبر اشهب ورق طلا از هر یک ۱ ل ورق
نقره ۲ ل مشک نیم ل در آن حل کنند واگر قوی تر خواهند مصطکی زعفران درونج بهمنین قرنفل عود هیل
صندل زرد از هر یک نیم ل کوفته وبیخته اضافه نمایند وبعضی شکر را افزوده دویست ل وعسل را سیصد ل میکنند
وزعفران را نمیجوشانند بلکه بعد از قوام در آن حل میکنند واین انسب است چه زعفران از جوشیدن ضعیف الاثر
میشود شربت فواکه معتدل معمول متاخرین مقوی اعضا وسایر قوتها وجهت ناقهین وضعف احشا نافعست
ص آب انار ترش وشیرین وآب به ترش وشیرین آب امرود ترش وشیرین آب سیب ترش وشیرین از هر یک یکجزو
آب زغرود که کوچ نامند آب زرشک هر یک نیم جزو با ثلث آبها شکر سفید بقوام آورند وبعضی یکجزو آب
انگور اضافه میکنند وآن انسب است واگر آب انگور را علیحده بجوشانند تا ثلث رفته ثلثان بماند اولی است
شربت فواکه شیرین جهت تقویت احشا وناقهین وصاحبان لینت طبع وجهت صاحب سعال موافق است آب
میوهای شیرین که مذکور شد با ثلث آن شکر بقوام آورند شربت فواکه ترش قابض تر از فواکه شیرین است
ودر منافع مثل آن وصاحب سعال را موافق نیست وعمل آن بدستور سابق است از آب میوهای ترش ترتیب
دهند وهر یک از این را موافق احوال هر شخصی تقویه بادویه مناسبه میتوان نمود که ادویه موافقه را کوفته
در پارچه بسته در آن بجوشانند شربت عود ترش معمول متاخرین ومقوی معده واعضای رئیسه وجهت
دفع غثیان وبدی هاضمه وبخارات محرقه نافعست ص آب سیب ترش وشیرین وآب انار ترش وشیرین
آب به ترش وشیرین آب لیمو از هر یک ۱۵۰ ل با ۳۰۰ ل قند بقوام آورند وعود قماری ۵ صندل سفید ۳ گل
سرخ ۲ قرنفل ۲ مصطکی ۲ ل سنبل الطیب ۱ ل بسباسه ۱ ل بادرنجبویه ۲ سادج ۱ ل مشک نیم ل عنبر نیم ل ورق
طلا نیم ل ونقره ۱ ل در آن حل کنند شربت تریاقی که پادزهر سموم وگزیدن افعی است وبجهت کرب وخفقان
وغشیان وبرانگیختن اشتها مجرب منقول از تذکره ص آب زرشک آب سیب شیرین هر یک ۳۰۰ ل آب لیمو
آب ترنج هر یک ۱۵۰ ل با ثلث آن شکر بقوام آورند ومروارید که با آب ترنج حل کرده باشند ۱ ل اضافه کنند
در این وقت در اکثر امراض قایم مقام تریاق فاروق است شربت هندی منقول از ترجمه با هر جهت درد کرده

ومثانه ورحم وجگر ومغص وورم سپرز وعرق النسا ونفث الدم وربو وفواق وخفقان وقرحه امعا وتبهای
دایره وگزیدن هوام ودرد کمر ومفاصل مجرب انسترانند ص انجیر زرد رازیانه هر کدام ۱۵۰ ل یکشبانه روز در سرکه
وزن آن سرکه بخیسانند پس بجوشانند تا بثلث رسد وبعد از آن صاف نمایند وباشیره گل سرخ تازه ۳۰۰ ل
وقند سفید ۶۰۰ ل بجوشانند تا بقوام سکنجبین رسد وصد وپنجاه ل ریوند چینی که بگلاب تر کرده باشند و ۱۵ ل
روغن کره گاوی چرب نموده در آن حل کنند واز ۱۰ ل تا ۲ ل استعمال نمایند شربت صندل جهت تقویت معده
ودفع اسهال وسیلان خون وضعف دل وجگر حار ص ۲ ل صندل سفید را نیمکوب کرده در نیم رطل گلاب
دو شبانه روز خیسانیده صاف نمایند وجرم صندل را در آب بجوشانند تا بقیه قوت را با آب دهد پس صاف نموده
با گلاب سابق ویک رطل شکر بقوام آورند واگر قابض تر خواهند یک اوقیه ناردان ترش را در آن خیسانیده
صاف نمایند وبعد از آن بقوام آورند واگر قسم ترش آن را خواهند بجای گلاب وسرکه وبا آب لیمو بخیسانند و
در شربت صندل سرخ وسفید بالمناصفه کنند وآن قابض تر میشود شربت اجاص منقول از حاوی جهت درد
سر وتبهای حاره ویرقان نافع ومسهل صفراست ص آلوی بخارا را در آب خیسانیده بجوشانند تا مهرا شود
پس صاف نموده شکر بقدری که خوش طعم شود اضافه نموده بقوام آورند واگر قدری از محموده مشوی اضافه نمایند
قوی الفعل میشود شربت تمر هندی بدستور شربت اجاص است شربت مورد جهت سرفه وقرحه ریه واسهال
واقسام بواسیر وقطع سیلان خون وتقویت معده وامعا نافعست ص تخم مورد را با چهار مثل آن آب جوشانیده
بعد از خیسانیدن ونیمکوب کردن آن تا بربع رسد با دو وزن آن شکر بقوام آورند شربت قابض از تالیف
ابوی ره جهت اسهال وزلق الامعا مجرب خصوصا هرگاه با سفوف قابض بنوشند ص آب به آب امرود آب سیب
از هر یک رطلی کوفته و ۲ ل تخم مورد را در آن خیسانیده بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده استعمال نمایند
واگر اسهال بلغمی باشد در حین جوشانیدن عود هندی سنبل الطیب مصطکی سک از هر یک ۲ ل در پارچه بسته
در آن بجوشانند شربت مسهل از تالیف حقیر جهت امراض بارده وضعف معده ودماغ وتفتیح سده وامراض سوداوی
بغایت نافعست وبهترین مسهلاتست ص گل سرخ سنای مکی هر یک ۱۰ ل بنفشه ۲ ل تربد سفید غاریقون
افتیمون رومی از هر یک ۵ ل تخم کشوث اسطوخودوس مصطکی هر یک ۲ ل سنبل الطیب ۲ ل عناب سپستان
هر یک ۲ عدد در ۲۰۰۰ ل آب یکروز خیسانیده بجوشانند تا بربع رسد وبا ۵۰ ل ترنجبین وشکر بالمناصفه
بقوام آورده واز ۵ ل تا ۱۰ ل استعمال نمایند شربت کشوث که در اصفهان بسیار شهرت دارد مفتح سده
وملین طبع ومقوی جگر ومعده وجهت تبهای مرکبه وسوء القنیه مفید است ص تخم کشوث رازیانه تخم
کاسنی گل کشوث تخم خیارین تخم خربزه کرمک هر یک ۲ ل پوست بیخ کاسنی بیخ رازیانه گل سرخ انیسون هر یک ۲ ل
جوشانیده با ۲۰۰ ل شکر یا شیرخشت بقوام آورند و تا ۱۰ ل با شیرهای تخم کاسنی وتخم خربزه وآب کاسنی ومثل
آن بنوشند شربت دینار معمول متاخرین بجهت امراض جگر وسده ماساریقا وتبهای مرکبه نافع وقریب الاعتدال است

ص تخم کاسنی بیخ کاسنی هر یک ۳ ل کلاسرخ ۵ ل بیونده ۶ ل تخم کشوث ۵ ل یکروز خیسانیده پس بجوشانند
و با ۲ رطل شکر بقوام آورند نوع دیگر که بجهت حرارت جگر و دفع عفونت اخلاط نافعست ص تخم کاسنی
ده ل زرشک بیدانه ۷ ل صندل سفید ۶ ل لک مغسول ۶ اصل السوس ۶ ل تخم کشوث ۳ ل کلاسرخ ۴ ل
کوبیده در عرق کاسنی یا آب آن بخیسانند پس جوشانیده صاف نمایند و با ۵۰ ل شکر بقوام آورند و اگر
ریوند اضافه کنند قویتر خواهد بود شربت غوره جهت حرارت معده و ضعف آن و ریختن صفرا بمعده
و دردهای گرم و دفع سموم و تسکین تشنگی و تقویت احشاء زنان آبستن مفید است ص دو رطل آب
غوره را بجوشانند تا بنصف رسد و یکشب بگذارند و روز دیگر با ۲ ل قرنفل بجوشانند تا بوی آنرا بر دارد
و با رطلی شکر بقوام آورند شربت سلمونیا از تالیف قدما است مقوی معده و رافع خفقانست و منافع آن
در امراض بارده نهایت ندارد ص پوست ترنج رطلی مربای جوز نیکو فیه قرنفل ۲ ل عود ال نیمکوب کرده ۵ درم
رطل شراب سرشبانروز بخیسانند و با ۳ رطل شکر سفید و ۲ ل مصطکی و نیم ل زعفران و ۲ دانک مشک بجوشانند
تا مایل بقوام شود پس صاف نموده استعمال نمایند شربت سیب جهت تقویت معده و اسهال مزمن و درد جگر
و قی و غثیان و فواق و تشنگی نافعست منقول از جامع امین الدوله ص آب به ترش ۳ رطل آب سیب ترش
یک رطل بجوشانند تا بنصف رسد و با یک رطل عسل و یک رطل شراب کهنه بجوشانند تا غلیظ شود و کف بگیرند
و عود ۲ ل زعفران ال مصطکی ال بسباسه نیم ل سنبل الطیب نیم ل قرنفل نیم ل جوزبوا نیم ل هیل نیم ل قاقله
کبار نیم ل دارچینی نیم ل زنجبیل نیم ل مشک ۲ دانک مشک یکدرم سائیده اضافه نمایند ماء العسل جهت
امراض بارده عصبانی و دماغی نافع و منضج بلغم غلیظ و مفتح سدد است ص یکجزء عسل صاف را با ۸ جزء
آب باتش نرم بجوشانند تا بقوام سکنجبین رسد و بازاء هر یک رطل عسل ۲ ل فلفل را کوبیده در پارچه بسته
در آن بجوشانند شراب العسل جهة درد معده و جگر سرد و امراض عصب نافعست ص ده رطل عسل را
با ۸ رطل آب و سنبل الطیب و مصطکی و دارچینی و قاقله و عود و هیل و جوزبوا و دارفلفل هر یک ۲ ل
بجوشانند تا بقوام آید پس صاف نموده استعمال نمایند ربوب و اشرط آنست که آب آنچیزی که مقصود باشد
چندان بجوشانند که بربع و ثلث رسد و مجموع آن قابضتر از اشربه است و اگر در بعضی شیرینی اضافه کنند
باید قدر قلیلی باشد رب جوز جهت دفع قی و غرغره و جهت خناق و درد گلو بسیار نافعست ص آب
پوست گردکان تازه را بجوشانند تا ثلث بماند و با مثل آن عسل و خمس آن مثلث بجوشانند تا ثلث بماند
و یکوقیه مر صاف و نیم وقیه زعفران و نیم وقیه شب یمانی اضافه نمایند و اگر ساده آنرا ترتیب دهند مثلث فقط
کافیست رب خشخاش از تالیف قدما است جهت نزلات حاره بغایت نافعست ص دویست عدد خشخاش
را با تخم کوبیده یکشبانروز در هفصد ل آب خیسانیده بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با ۵۰ ل شکر
یا عسل یا مثلث بقوام آورند که بطریق لعوق گردد اقاقیا زعفران عفص عصاره لحیة التیس از هر یک درمی

کوفته

کوفته و بیخته مخلوط کنند باب هشتم در مربیات که انبجات خوانند و صفت بعضی از حلواها مربای
شقاقل بهی و سمن بدن و مقوی اعصاب و گرده است ص شقاقل تازه که پوست آنرا خراشیده باشند در
آب آهک صاف کرده که بقدری تندی داشته باشد و زیاده نگذارند یکشبانروز بخیسانند و بآب بجوشانند یا
بشویند تا اثر آب آهک نماند بعد از آن در آب تازه طبخ دهند تا نرم و پخته شود و عسل را بقوام آورند شقاقل
را با عسل چند جوش دهند که جذب عسل کند و عسل آنمقدار باید که شقاقل را بپوشاند و باین دستور است
مربای کدو و پوست هندوانه و زردک و امثال آن و اگر قویتر جهت باه خواهند در مربای شقاقل و زردک
بازاء هر صد ل شقاقل دارچینی زنجبیل قرنفل هیل جوزبوا از هر یک ۳ ل مشک یکدانک کوفته و بیخته اضافه
نمایند مربای سیب مقوی معده و دلست و جهت نیکو کردن بوی دهان موثر مربای به در منافع مثل
آنست و در تقویت معده قویتر مربای بالنک جهت سینه و حلق و تقویت معده موثر است خصوصا چون با پوست
بیرون آن ترتیب دهند و طریق ساختن هر یک آنست که سیب و به را از پوست و تخم و بالنک را از ترشی پاک
کرده بقدر انگشتی ریزه کنند و طبخ نمایند تا پخته گردد و از آب بیرون کشیده آورده شکر و عسل را با آب آن
بقوام آورند و بعد از آن جرم هر یک را با آن چندان بجوشانند که رطوبت آن در جرم هیچیک نماند مربای
نارنج و لیمو جهت قطع صفرا و تقویت معده حاره و دل نافعست پوست بیرون هر یک را خراشیده با دانه کش
دانهای آنرا بیرون آورند و در آب بجوشانند تا تلخی که داشته باشد زایل شود و نرم کرده پس با عسل و شکر
بدستوری که گذشت بجوشانند مربای زنجبیل که زنجبیل پرورده گویند جهت تقویت باه و گرده و مثانه و هضم
طعام و معده بارده و تب بلغمی و سوداوی نافع و مدر بولست زنجبیل را بیست روز در آب بخیسانند و
خشک کرده با آب و اندک عسل بجوشانند تا نرم شود پس ریزه کرده عسل کف کرده چندان بریزند که آنرا
بپوشاند و بگذارند تمام مزاج گیرد مربای هلیله مقوی معده و هاضم و مجفف رطوبت معده و ملین طبع و جهت ضعف
جگر و دماغ و ریاح بواسیر و سوداویکه از احتراق بلغم بهم رسیده باشد نافعست ص صد عدد هلیله
کابلی بزرگ را در آب بقدری که آنرا بپوشاند بخیسانند و ۵۰ م خاکستر چوب تاک را بر آن بریزند و هر سه روز
آب و خاکستر را تغییر دهند و بعد از ده روز هلیله را بشویند و با قدری آب که آنرا بپوشاند و یک کف جو
چندان بجوشانند که جو پخته شود پس بیرون آورده از آب خشک کنند و از چوب پاک سازند و با سیخ یا
ده سوراخ هر عددی را کرده با عسل کف گرفته بقدر فرو گرفتن آن در ظرفی کنند و ۳ روز بگذارند و عسل
را تغییر دهند و چند جوش باید داد تا خاطر جمع شود که دیگر رطوبتی که از آب برداشته بود در آن نمانده
و بعد از آن با عسل کف گرفته بقدری که آنرا بپوشاند در ظرفی نگاهدارند و اگر خواهند که قویتر گردد بازاء
هر صد عدد هلیله از هر یک از ادویه که در مربای شقاقل مذکور شد یکوقیه اضافه نمایند مربای عسلی
آنرا بفارسی گل انگبین نامند و معرب آن جلنجبین است و شکری آنرا بفارسی گلقند گویند و بعربی جلنجبین

شکری و قوت کل انکبین تا چهار سال و کلقند تا دو سال باقیست و عسلی در آخر دویم کرم و خشک و شکری در دویم کرم و در یبوست معتدل و هر دو مقوی دماغ و معده و مجفف رطوبت غریبه معده و بعد از غذا مانع صعود بخارات بدماغ اند و عسلی جهت مبرودین و فضول بارده اوفق و جهت درد مفاصل و نقرس و فالج و تفتیت سنگ کرده و مثانه و عسر البول و با ربع آن ذریره جهت تحلیل ریاح غلیظه و درد کمر و هضم طعام نافع و چون آنرا با ترید و تخم کرفس جوشانیده صاف نمایند و مکرر بنوشند جهت ازاله لقوه و فالج و استرخاء لسان و ابتداء مفاصل مجرب دانسته اند و شکری آن بجهت محرورین و یابس المزاج اوفق و جهت ابتدای وسواس و جنون نافعست و چون کلقند را با مثل آن از اسطوخودوس با لتو بیر و از مربای بنفشه نصف کلقند ممزوج نموده مداومت نمایند جهت ازاله رمد کهنه و بخار و ضعف باصره و درد سر و شقیقه و اخلاط سوخته و رفع سدد مجربست و چون با تمر هندی و عناب بجوشانند جهت ازاله سدد بغایت مفید است و هر دو قسم کلقند را چون بجوشانند و صاف نمایند تا آب مناسب تر در مکررات و کویند مضر جگر و مورث تشنگی است و مصلح آن خشخاش و قدر شربتش در طبیخ از ۱۴ ال و از جرم ... است و طبیخ آن باید با مثل آن آب باشد تا بثلث رسد و ضرر آن بجگر خلاف قیاس و تجربه است ص کل سرخ را از تخم و اقماع پاک کرده بدست چندان بیفشارند که خوب بهم شود با قند بسایند و تا سه روز هر صبح و شام برهم زنند و بعد از آن تا چهل روز در آفتاب بگذارند و هر گاه شکر کمی کند اضافه نمایند و باید وزن شکر با کل مساوی باشد و عسلی را باید بوزن کل عسل کف کرفته اضافه نموده در آفتاب گذاشت مربای زردک جهت تصفیه سده و تنقیه زهره و منع نوازل و سرفه و ضعف جگر و معده و بدی هضم و استسقا و ضعف باه بیعدیل است ص زردک را رنده کرده بجوشانند تا سه آ شود و عسل اضافه نموده بجوشانند تا با آب زردک جوشیده بقوام رسد پس باز آه هر صد آن این ادویه را کوفته و بیخته اضافه نمایند عود قماری قرنفل دارچینی زنجبیل هیل جوزبوا زرنباد کبابه از هر یک نیم ل مربای بنفشه بغادی خمیره بنفشه نامند مسهل صفرا و ملین طبع و جهت خشونت حلق و سرفه حار و ترطیب دماغ و آلات تنفس و تبهای حار و حرقة البول و نزلات نافعست ص بنفشه تازه را از اقماع و ساق پاک کرده با نصف وزن آن شکر کوبیده در آفتاب چند روز بگذارند و هر روز برهم زنند و اگر شکر کمی کند قدری اضافه کنند و اگر بنفشه تازه نباشد بنفشه خشک پاک کرده را در آبی که در آن بنفشه را چند جوش داده باشند و یکروز خیسانیده باشند با مثل آن شکر مخلوط نموده در آفتاب بگذارند و قدر شربتش از ه ل تا ۱۰ ال است و اگر کل بید و بید مشک و سایر شکوفه ها را بدستور مربا سازند هر یک را منافع خاصی است که در اصل آن چیز مذکور است مربای پسته که از پوست بیرون پسته بدستور مربای بالنگ ترتیب دهند بغایت مقوی دل و معده و جگر و دماغست و جهت امراض بارده مزمنه مفید مربای جوز جهت تقویت باه و تخفیف رطوبت معده و جگر نافعست ص کردکان تازه را اگر پوست اندرون صلب نشده باشد از پوست بیرون پاک کنند و اگر صلب شده باشد از دو پوست بیرون پاک کرده با عسل شهد

چند جوش داده بگذارند و بعد از سه روز ملاحظه کنند هر گاه رطوبت کردکان در عسل سرایت کرده باشد با عسل تازه بدستور بجوشانند مربای بادام که جهت سرفه و خشونت سینه نافعست بدستور مربای جوز ترتیب دهند و بعضی بادام تازه در روغن تازه میجوشانند و بعد از سه روز از روغن بیرون آورده با عسل بقوام آورده پرورده میکنند اما اقسام حلوای آرد و روغن دار مسدد و غلیظ و دیرهضم میباشد و مولد خلط مراری و سوداویست خصوصا در محرورین و آنچه از آرد و روغن باشد الطف و انفعست و قریب الفعل و آنچه از آن ترتیب دهند و تفصیل مجموع آن متعذر است و اکتفا ببعضی کرده میشود که دستوری باشد جهت ساختن غیر مذکور حلوای شکرپاره مولد خون متین و ملین سینه و موافق سودایی که از بلغم متکون شده باشد و مسمن بدن و مضر جگر حار است ص آرد کندم بسیار نرم را با روغن بآتش نرم بریان کرده شکر را بقوام آورده اندک اندک در آن بریزند و برهم زنند تا منعقد کردد حلوای کزانکبین مایل باعتدال و لطیفترین حلویات و جهت سرفه و خشونت حلق و یبوست طبع نافع و سریع الانحدار است ص سه جزو کزانکبین صاف کرده با یکجزو شکر خام با قدری آب بجوشانند و کف سفیدی تخم مرغ بر آن زده کف بگیرند چون بانتهای قوام رسد قدری از کف چوبه بر آن زنند تا خوب سفید شود و بعد از قوام تام که چون اندکی از آن را سرد کرده باشند باندک حرکتی شکسته شود در آنوقت مغز پسته بوداده نارجیل و امثال آن بقدر حاجت اضافه نمایند حلوای سوهان موافق مبرودین و کثیر الغذا و مولد خون غلیظ و جهت درد کمر و تقویت اعصاب و باه نافعست ص کندم در آب چندان بخیسانند که نم بردارد پس در کیسه کرده در آفتاب بگذارند و هر روز قدری آب بر آن بپاشند تا شروع کند بسبز شدن پس در آفتاب خشک کنند و آرد کنند و با نصف یا مساوی آن آرد کندم مخلوط نمایند و آب را بجوش آورده اندک اندک ریخته برهم زنند و بجوشانند تا آرد طبخ تمام یافته بسیار غلیظ کرده پس قدری روغن طعام یا روغن کنجد اضافه نمایند و بعد از جذب روغن شیره شکر یا دوشاب انکوری بقدر شیرینی که مقصود باشد اضافه نموده چندان بجوشانند که روغن جذب کرده را شروع برفع کردن نماید بعد از آن مغز پسته و کردکان و نارجیل و دارچینی و زنجبیل و هیل و جوزبوا و قرنفل و فلفل از هر یک مقداری اضافه نمایند که بذایقه موافق آید تر حلوا انچه از نشاسته ترتیب دهند موافق سینه و حلق و قرحه امعا و ترطیب اعضا و جهت سل و سرفه و تب دق نافعست ص نشاسته را با آب بجوشانند تا غلیظ شود و طبخ تمام یابد و شکر صاف کرده اضافه نمایند و بعد از انکه قریب بانعقاد شود قدری روغن بادام شیرین و مغز تخم کدو و خشخاش سفید مخلوط کنند و آنچه از حرفه ترتیب دهند جهت امراض مذکوره نافع تر است از قسم سابق ص تخم حرفه را شیره غلیظی کرفته با نشاسته بالمناصفه بجوشانند و شکر و روغن بدستور اضافه کنند و چندان بجوشانند که روغن جذب کرده را شروع بدفع کند و آنچه از برنج ترتیب دهند قابض و مقوی بدن و مولد خون صالح است بجای نشاسته شیره برنج کنند یا برنج را چندان بجوشانند

کرده باشد و بعد شکر و روغن اضافه نمایند و طبخ نمایند تا منعقد کردد و وقت بیرون آوردن اندکی داخل کنند و کو
در آن و یا حلوای نشاسته و دارچینی مخلوط نمایند مسمی به ترک دارچینی خواهد بود **حلوای سیب** به تکرم مقوی
معده و جگر و دل و مصلح اخلاط صالح و معتدله الکیفیة اند و یک ذاکر خواهند بعد از پاک کردن از تخم و پوست
بکوبند و طبخ نمایند تا مهرا شود و آب آن بفشرند و اگر قدری کلاب با آب آن اضافه کنند بهتر خواهد بود و عسل
که کف گرفته باشد یا شکر بقوام آمده بقدری که شیرینی آن مطلب باشد اضافه نموده طبخ دهند تا منعقد کردد و مغز
پسته پوست دور کرده بقدر احتیاج مخلوط نمایند **حلوای نارنج** و حلوای بالنک نیز گویند بهترین حلویات و مقوی
احشا و موافق محرورین است **ص** پوست بالنک خشک را بعد از گرفتن پوست بیرون و دفع تلخی آن که در قدری
در آب جوشانیده باشند نرم بکوبند و بدستور حلوای سیب با شکر یا عسل آورند و قدری آب نارنج که آن را ترش
کند اضافه نمایند و بعد از جذب تخی مغز پسته پوست دور کرده با آن مخلوط کنند و اگر بجای آب نارنج آب لیمو یا آب
ترنج کنند پسندیده است و اگر قدری از پوست نارنج که شیرین کرده باشند ملحق سازند اولی و انسب و انفع
خواهد بود و اگر بجای بالنک ترنج را سیر پخته بدستور بعمل آورند در تقویت باه قوی تر و قبیل تر از حلوای آب
و نارنج است **طریق** پوست کندن مغز پسته و بادام جهت حلویات آنست که با سبوس گندم در دیگی کرده بر نشتر کنند
و بسرعت بهم زنند که مغزها نسوزد و پوست آنها دور کرده پس از سبوس پاک کرده و استعمال نمایند **فالوذج** معرب
پالوده است از تر حلوای نشاسته اعدل و در منافع مثل آن و مضر معده سرد و مرطوبین است نشاسته را با قدری
شکر که مایل بشیرینی که چندان بجوشانند که چون سرد شود بسته کردد پس در طبقی کرده بعد از بسته شدن
بکارد ریزه کنند و با شربت قند و عسل یا شربت امر جبر استعمال نمایند **فرنی** که عربی مهلبیه نامند کثیر الغذا
و مسمن بدن و مقوی کرده و جهت خشونت حلق و سرفه و طواعیر و تولید منی و یبوست طبع نافع و مسدد
و مضر جگر ضعیف و در معده سرد بطئ الهضم است **ص** آرد برنج را با آب و شیر یا الحناء اصفر چندان بجوشانند که
مهرا شود و شکر بقدر حاجت اضافه نمایند و طبخ نمایند تا بسته شود **صفت** حلوای مشهور برنج در غایت
سریع الانحدار و کثیر الغذا و لطیف و موافق اکثر امزجه و جهت ناقهین و ضعف احشا مفید و بهترین حلویات
برنج کوبیده اندک بو داده را در پاتیل کرده قند سفید را در اندک آبی حل نموده با ۱۰۰ ل آب و عرق بید مشک
وکلاب در پاتیل کرده با آتش نرم بجوشانند تا بقوام پالوده شود **باب هفتم** در لعوقات **و** لعوق ماء الشعیر
معجون و شربت که در قوام اکثر تنج گویند و اندک اندک بلیسد که چون اکثر آن مخصوص آلات تنفس است
بتدریج اثر آن در حین مرور بحلق و قصبه ریه برسد و جبرئیل بن بختیشوع گوید که از اختراع جالینوس است اما
در قرابادین یونانیین اصلی مشاهده نموده و از اینکه معجون حب القطن که از تالیف جالینوس است متاخرین
لعوق حب القطن نامیده باشند دلیل اختراع لعوق نمی‌شود که از جالینوس باشد **لعوق طباشیر** منقول از
کامل الادویه و کامل الصناعه جهت سرفه و سل و تب دق و سل **ص** صمغ عربی قاقله کبار از هر یک ۲ ل نشاسته

کثیرا مکی ۱۰ الطباشیر ۴ ل نبات سفید ۲ ل مغز تخم خیار و حب صنوبر کبار از هر یک ۷ ل نرم سائیده بروغن
بادام چرب کرده با مساوی ادویه عسل کف گرفته که بسیار بقوام نیاورده باشند بسرشند و با شیر الاغ استعمال
نمایند **نسخه دیگر** جهت حرارت مفرط و خشونت سینه که با سل باشد **ص** صمغ عربی نشاسته خشخاش سفید
از هر یک ۲ ل مغز تخم کدو مغز تخم خیارین از هر یک الطباشیر ۴ ل تخم خبازی تخم خطمی از هر یک ۳ ل نرم سائیده
با روغن بادام شیرین و عسل یا دوشاب انکوری یا شیر خشت ترنجبین بقدر حاجت لعوق کنند و حقیر این ادویه را
اضافه نموده و انفع یافته کثیرا ۳ ل رب السوس ۳ ل کلسرخ ۲ ل مغز تخم هندوانه ۵ ل **لعوق صبیان** جهت حرارت
و خشونت کلوی اطفال و سرفه با شیر مرضعه یا شیر الاغ بدهند **ص** رب السوس کثیرا صمغ عربی فانید از هر یک ۴ ل
مغز دانه به ۱ ل با روغن بادام و جلاب لعوق سازند **لعوق صنوبر** که حقیر تجربه نموده جهت سرفه کهنه و ضیق النفس
و کرفتگی آواز و خفقان رطوبی و ربو بغایت آزموده و بیعدیلست **ص** حلبه را خیسانیده مقشر کنند بعد از آن
شیره گرفته با دوشاب انکوری یا عسل شهد بجوشانند تا غلیظ شود و مساوی حلبه مغز جلغوزه مقشر را بسیار نرم
کوبیده مخلوط کرده چند جوش داده استعمال نمایند **لعوق خشخاش** از مجربات ابو بکر جهت نزلات بیعدیل است
ص تخم خطمی ۷ ل بهدانه ۷ ل اصل السوس ۵ ل او ادر ۵۰ ل آب خیسانیده تا بنصف رسد و با ۲ ل نبات
بقوام آورده خشخاش سفید ۵ و سیاه ۵ ل مغز دانه به ۳ ل صمغ عربی ۴ ل کثیرا ۴ ل نرم صلایه نموده مخلوط کنند
لعوق حلبه جهت ضیق النفس و ربو و سعال یبسی بغایت نافعست **ص** حلبه ۲ ل مویز بیدانه ۲ ل بنفشه ۵ ل
جو مقشر ۲ ل بهدانه ۳ ل کل گاوزبان ۵ ل جوشانیده آب آنرا با عسل ۵۰ ل بقوام آورند و مغز تخم کدو ۳ ل
مغز جلغوزه ۴ ل تخم رازیانه ۲ ل کوفته اضافه نمایند و ۵ ل آنرا با ماء الشعیر بنوشند **لعوق الحرمل** جهت ضیق النفس
و سرفه رطوبی بیعدیل است **ص** تخم کتان حرمل با لسویه با عسل لعوق کنند و مداومت نمایند **لعوق حب القطن**
جهت بحوحه و رطوبت حنجره بغایت نافعست از مجربات ابو بکر **ص** مغز پنبه دانه ۲ ل مغز جلغوزه ۲ ل حلبه ۲ ل
تخم کتان ۱۰ ل با عسل یا دوشاب انکوری ۷۵ لعوق سازند **لعوق التین** انجیر زرد پنجاه عدد را بجوشانند تا مهرا
شود و آب آنرا با دوشاب انکوری ۷۵ ل بقوام آورده مغز جلغوزه ۵ ل مغز پسته ۵ ل بادام تلخ مقشر ۵ ل تخم انجره ۳ ل
تخم رازیانه ۳ ل کرسنه ۳ ل حلبه ۳ ل مغز دانه پنبه ۴ ل حب القلقل ۴ ل نرم سائیده بروغن بادام تلخ ۱۰ ل چرب کرده
لعوق بسازند و در دفع ضیق النفس و سرفه کهنه و ربو بلغمی بغایت نافعست **لعوق عنصل** جهت ربو و ضیق النفس
بارد و بلغم غلیظ لزج بغایت مفید است **ص** فراسیون ۱۰ ل پیاز عنصل مشوی ۱ ل ایرسا سوس کبود ۵ ل با ۵۰ ل عسل
لعوق کنند و با آبی که حاشا یا فودنج جبلی یا برنجاسف جوشانیده باشند استعمال نمایند **لعوق بنفشه** جهت
سرفه و قولنج و ربو و صفراوی بسیار موثر است **ص** بنفشه ۱۰ ل مویز بیدانه ۲ ل عناب ۱۰ ل سپستان ۲ ل جوشانیده
آب آنرا با نیم رطل شکر سفید و ۵۰ ل عسل خیار شنبر و ۲ ل روغن بادام شیرین بقوام آورده ۲ ل بنفشه سائیده اضافه
نمایند و از ۵ ل تا ۷ ل استعمال نمایند **لعوق خیار شنبر** جهت ذات الجنب و ذات الریه بغایت نافعست و بدستور

جهة سرفه و نزلات مفید ص فلوس خیارشنبر ۵۰ ال و نبات سفید را ۱۵ ال در اندک آب حل کرده صاف نمایند
و با روغن بادام ممزوج کنند کثیرا ۵ ل صمغ فارسی ۵ ل کر صمغ آلو باشد آرد باقلا ۵ ل مغز بادام شیرین ۵ ل اضافه
نمایند **لعوق خشخاش** که متداول اطباست جهة نزلات حاره رقیقه و خشونت حلق نافعست ص خشخاش سفید ۱۰ ل
نشاسته ۴ ل کثیرا ۴ ل صمغ عربی ۴ ل مغز تخم کدو ۳ ل مغز دانه به ۳ ل با جلاب لعوق کنند **لعوق زوفا** جهة امراض
بارده سینه و امتلاء عصب و بهق و بلغم لزج بسیار موثر است ص زوفای خشک ۱۰ انیسون ۱۰ رازیانه ۱۰ پرسیاوشان
۱۰ اصل السوس ایرسا سوسن کبود ۱۰ فرطم ۷ حلبه ۷ مویز بیدانه ۷ انجیر ۶ دانه تربد سفید ۵ تخم کتان ۵ و آب بقدر وزن
ادویه بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده با مثل آن عسل بقوام آورند و علک البطم ۷ و رانیانج ۷ را در آن
حل کنند **لعوق حب القطن** جالینوسی که در تقویه باه بیعدیلست در معاجین مذکور شد **لعوق کرنب** جهة سرفه
رطوبی و خشونت حلق و ریه و گرفتگی آواز و تنقیه دماغ از بلغم غلیظ نافعست و قدر شربتش ۲ ل و قوتش تا ۴
سال باقیست ص آب کرنب و اگر در اصفهان کلم قرید نامند افشرده بجوشانند تا بنصف رسد و باو چندان
آن از شکر بقوام آورند و بازاء هر رطلی از شکر مثقالی از مصطکی کندر صمغ عربی کثیرا رانیانج ۵ م در آن حل کنند
لعوق الورد منقول از جامع امین الدوله جهة تبهای حاره و قی کردن خون و ذات الجنب صفراوی و دموی و
درد سینه و سل و سرفه مفید است ص گل سرخ پاک کرده ۳ ل صمغ عربی ۲ نشاسته ۱۲ کثیرا ۲ خشخاش سفید ۴ ل
و حقیر گل مختوم ۶ و کاهی بدل آن گل سفید داغستانی کرده و بسیار مجرب یافته طباشیر ۲ زعفران رب سوس ۱۲
دانرم سایید با دوشاب انگوری لعوق بسازند **لعوق** جهة منع انصباب نزله بسینه بیعدیل است ص بذر البنج ۱۲ ل
حب صنوبر ۴ ل مرصاف ال با مثلث ۳ ل لعوق کنند و صبح و شام ال از آن بنوشند **تریاق النزله** از مخترعات
حقیر در ریختن مواد نزله و رفع سرفه مجربست ص تخم کاهو ۲ ل بذر البنج پوست خشخاش مکد ۲ ل خشخاش
سفید ۴ ل گل گاوزبان تخم مورد کشنیز خشک مکد ال اسطوخودوس ۵ ل خیسانیده بجوشانند و با مثلث
۵۰ ۴ ل و نبات ۳۰۰ ل بقوام آورده این ادویه را اضافه نمایند گل سرخ کشنیز خشک رب سوس نشاسته صمغ عربی
کثیرا مرصاف مکد ۵ ل بسیار نرم ساییده قدر شربت ۲ **لعوق مارستانی** جهة تقویه معده و رفع قی عنیف مجرب
دانسته اند منقول از جامع مذکور ص گل سرخ ۵ ل آرد سنجد ۵ ل پوست بیرون پسته ۵ ل انار دان ۱۰ ال زرشک
بیدانه ۱۰ ال سماق ۷ ل نعناع ۳ ل تخم مورد ۳ ل در ۳ رطل آب بجوشانند تا رطلی بماند پس صاف نموده با ۵ ۲ ل
آب لیمو و ۵ ۲ ل آب غوره و ۵ ۲ ل آب به و ۲ ل آب تمرهندی و ۵ ۲ ل سرکه و ۵ ۲ شکر سفید بقوام آورند

باب هشتم در مطبوخات و نقوعات و میاه الاصول و مقیئات و مسکنات فی **اما مطبوخات**
مشتمل است بر منضجات اخلاط و ملینات طبع و خلطی که در طریق تحجر باشد و بر مسهلات و شرطست که
بعد از خیسانیدن بجوشانند و هر چه از ادویه تاب داشته باشد مثل بیخها بیشتر بجوشانند و آنچه بخلاف
آن باشد در آخرهای جوشانیدن اضافه نمایند مثل افتیمون و صفت هر یک در ادویه مفرده مذکور شد

و در شرب منضجات که مشتمل باشد بر تفتیح و ترقیق غلیظ و تفریق مغلظ متعفن از خلط صالح سوداوییین و
صاحبان امراض مزمنه بیشتر محتاجند و بحسب هر شخصی و علتی و فصلی و سنی و بلدی ترکیب باید نمود و بنا بر این
نسخه چندی که دستور تواند بود مذکور میشود **منضج سودا** و بلغم غلیظ مویز بیدانه ۱۰ گل گاوزبان ۲
بادرنجبویه ۲ شکوفه غافث ۲ پرسیاوشان ۲ عناب ۱۲ دانه سپستان ایضا گل بابونه ۲ پوست بیخ کرفس ۲
پوست بیخ کبر ۲ پوست بیخ رازیانه ۲ شاهتره ۳ زوفای خشک ۲ آمله مقشر ۲ شکاعی ۲ بادآورد ۲ تخم کرفس و نیم
رازیانه و نیم جوشانیده با گلقند آفتابی ۵ ترنجبین ۱۰ شیرخشت ۱۰ در آن حل و صاف کرده باشند و باید قدر
آب ۲ ل باشد که بربع باز آید و اگر سودا از صفرای محترقه باشد آلوی بخارا ۱۵ ال پوست بیخ کاسنی ۳ بنفشه ۳
عنب الثعلب ۳ پرسیاوشان ۳ شاهتره خشک ۲ شکوفه غافث ۲ عناب ۳ سپستان ۲ آمله مقشر ۲
تخم خیار ۲ تخم کاسنی ۲ گل گاوزبان ۲ گل سرخ ۳ در ۳۰۰ ل آب بجوشانند تا بربع رسد و با ترنجبین و شیرخشت
استعمال نمایند **و هرگاه** بلغم و صفرای مرکب باشد زوفای خشک ۲ اصل السوس ۲ شکاعی ۲ بادآورد ۲
آلوی بخارا ۱۵ عدد پوست بیخ رازیانه ۲ ل پوست بیخ کاسنی ۲ عناب ۲ سپستان ۲ گل گاوزبان بابونه ۲ تخم کشوث ۲
انیسون ۲ عنب الثعلب ۲ بدستور جوشانیده با گلقند آفتابی ۵ سکنجبین ساده ۱۰ بنوشند **مسهل سودا**
و بلغم در منضج سودا سنای مکی ۴ پوست هلیله کابلی ۴ هلیله سیاه ۴ افتیمون بسفایج ۴ تمرهندی ۵ ال
تربد سفید خراشیده ۲ ل بروغن بادام چرب کرده اسطوخودوس ۲ اضافه نموده با فلوس خیارشنبر ۱ روغن
بادام ۲ ترنجبین ۱۰ لاجورد غیر مغسول ۲ دانگ شحم الحنظل ۱ دانگ ملح نفطی ۲ دانگ استعمال نمایند **و در اسهال**
سوداوی و صفراوی پوست هلیله زرد ۴ ل و کابلی ۴ ل تمرهندی ۱۵ ال بنفشه ۴ ل افتیمون ۴ سنای مکی ۴
حجر ارمنی مغسول ۲ دانگ محموده مشوی ۱ دانگ خیارشنبر ال روغن بادام ۲ ل شیرخشت ۱۰ ال کنند **و در مسهل**
بلغم و صفرا ریوند چینی ۲ ل سنای مکی ۵ ل هلیله زرد ۵ ل کابلی ۵ ل تربد خراشیده ۲ تمرهندی ۵ آلوی بخارا
۵ عدد قنطوریون دقیق ۲ ل افسنتین رومی ۲ ل گل سرخ ۲ ل فقاح اذخر ۲ ل فلوس خیارشنبر ال روغن
بادام ۲ ل غاریقون سفید نیم ل محموده مشوی ۱ دانگ داخل کنند **مطبوخ مسهل سودا** که حنین بن اسحق جهة
زن صاحب سودا فرموده ص هلیله زرد ۱۰ و سیاه ۱۰ و کابلی ۱۰ بسفایج ۲ با سه رطل آب بجوشانند تا بنصف
رسد بعد از آن سنای مکی ۵ ل افتیمون ۷ ل اضافه نموده چند جوش داده صاف نمایند و آلوی بخارا ۲ عدد
تمرهندی ۲ ل مویز بیدانه ۲ ل را با ۲ رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده ۵ ۲ ل آنرا با ۴ ل
آب صاف کرده اول و ۱۵ ال شکر سفید بنوشند **مطبوخ خیارشنبر** جهة اخراج اخلاط حاره منقول از کامل
ص هلیله زرد ۱۰ آلوی بخارا ۲ عدد عناب ۲ عدد مویز بیدانه ۵ ل تمرهندی ۵ ل گل سرخ ۳ ل نیلوفر ۲ ل
بنفشه ۳ ل در سه رطل آب بجوشانند تا رطلی بماند و فلوس خیارشنبر از ۱۰ ال تا ۱۵ ال روغن بادام شیرین ۲ ل
اضافه نموده بنوشند **مطبوخ افتیمون و غاریقون** منقول از کامل جهة اخراج بلغم و سودا نافعست ص هلیله زرد ۷ ل

وکابلی ۵ وسیاه ۵ پوست بلیله ۳ آمله مقشر ۳ مویز پیدانه ۲۰ ل آلوی بخارا ۱۰ دانه کاوزبان ۳ کیاه غافث
۳ بادرنجبویه ۳ اسطوخودوس ۳ بسفایج ۲ تربد سفید محکوک ۱ و نیم در ۵ رطل آب بجوشانند تا بیک رطل و
ثلث رسد پس افتیمون ۱۰ اضافه نموده بجوشانند تا یک رطل بماند و صاف کنند و غاریقون نیم ل را در آن
حل کرده بنوشند و باید غاریقون را با عسل سرشته باشند و بجهة صاحب جنون و مالیخولیا صبر سقوطری نیم ل
خربق سیاه ۲ دانك اضافه کنند **و بجهة** اخراج بلغم لزج بجای صبر و خربق شحم الحنظل ۲ دانك کنند **نوع**
دیگر که قویتر است از جامع امین الدوله **ص** هلیله کابلی ۷ وسیاه ۵ بلیله ۳ آمله مقشر ۳ آلوی بخارا ۲۰ عدد
تمر هندی ۷ ل پاك کرده از لیف و دانه مویز پیدانه ۵ ال سنای مکی ۴ گل سرخ ۳ افسنتین ۲ کیاه غافث ۳
اگر نباشد شکوفه آن حو[illegible] شکاعی ۳ باداورد ۳ اسطوخودوس ۳ کمادریوس ۲ کمافیطوس ۲ گاوزبان ۳
بادرنجبویه ۳ سادج هندی ال قرنفل ال تخم بادرنجبویه ال و نیم فرنجمشك ال و نیم انیسون ال رازیانه ال
بسفایج ۲ خربق سیاه نیم ل تربد محکوك ال و نیم در ۶ رطل آب بجوشانند تا بربع رسد و افتیمون ۲ ل اضافه
نموده بعد از سرد شدن کیسه افتیمون را بیفشارند و صاف کنند و غاریقون نیم ل صبر زرد نیم ل نمك نفطی ۲ دانك
لاجورد غیر مغسول ۲ دانك شحم الحنظل ا دانك و نیم شکر سفید ۷ ل مجموع را کوبیده در آن حل کنند و نیم گرم
بنوشند و اگر خواهند که اخراج صفرا نیز کنند هلیله زرد ۵ داخل مطبوخ سقمونیای مشوی نیم دانك
اضافه محلول نمایند **مطبوخ زوفا** جهة ربو و ضیق النفس و سرفه نافعست **ص** عناب ۱۰ دانه سپستان ۲۰ دانه
مویز پیدانه ۵ ال انجیر زرد ۱۰ عدد اصل السوس محکوك از پوست ۴ ل پرسیاوشان ۳ تخم خطمی ۲ تخم خبازی ۲
زوفای خشك ۲ بیخ سوسن ۲ حلبه ۲ در ۴ رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده هر روز ۲ ل آنرا با
بنفشه مربی یا با لعوق خشخاش یا معجون قفی با اضافه روغن بادام بنوشند **نوع دیگر** که جهة ذات الجنب
و ذات الریه و درد سینه و سرفه نافعست **ص** عناب ۲۰ دانه سپستان ۲۰ دانه انجیر زرد ۱۰ عدد مویز پیدانه
۱۰ ال اصل السوس محکوك ۲ ل پرسیاوشان ۳ تخم خبازی ۳ تخم خطمی جو مقشر ۴ ل در ۴ رطل آب بجوشانند
تا بربع رسد پس صاف نموده هر روز نیم رطل را با روغن بادام بنوشند **مطبوخ اسطوخودوس** منقول از تذکره
جهة اخلاط سوداوی و محترقه و صلابات و وسواس و جنون و مالیخولیا و عرق النسا و مفاصل و صاف
کردن خون و کدورت فکر نافعست **ص** بسفایج ۷ ل مغز دانه قرطم ۷ ل عناب ۷ دانه سپستان ۷ دانه
اسطوخودوس ۴ گل بابونه ۴ قنطوریون دقیق ۴ افتیمون ۴ سورنجان سفید ۲ با سه مثل ادویه آب بجوشانند
تا ثلث رسد پس صاف نموده بنوشند و اگر بادر سر و تصاعد بخارات و یبوست دماغ باشد انجیر زرد ۱۰ عدد
کثیرا ۳ ل روغن بادام ۳ ل پرسیاوشان ۳ صعتر ۲ مرزنجوش ۲ اضافه کنند و اگر با ریاح غلیظه باشد یا
ضعف منفعی در مجاری بول گلقند ۷ ل بیفزایند **مطبوخ بسفایج** جهة درد معده و ریاح بواسیر و صرع و امراض
سوداوی مفیداست **ص** هر روز ۳ ل یا ۵ ل آنرا خیسانیده و صاف آنرا با فلوس خیارشنبر و روغن بادام بنوشند

مطبوخ دارشیشعان در دفع درد معده باردة مجربست هر روز از ال تا ۲ ل آنرا جوشانیده با نبات بنوشند
اما در نقوعات شرطست که در آب بسیار گرم بقدری که ادویه را بپوشاند بخیسانند و روز در آفتاب گذاشته
و شب در زیر سقف باشد بعد از آن بسیار افشرده صاف نمایند و بعضی را تا سه شبانه روز باید خیسانید تا قوت
ادویه بآب باز کردد و مخصوص محرورین و فصول حاره است **نقوع مبرد** جهة بقایای امراض حاره و تبهائی
که بقیه آن در بدن مانده باشد و تنقیه عروق مؤثر است منقول از کامل **ص** آلوی بخارا ۲۰ عدد مویز پیدانه
۵ ال عناب ۲۰ دانه سپستان ۲۰ دانه تمر هندی منقی از دانه و لیف ۵ ال تخم کاسنی ۳ ل تخم کشوث ۳ ل کشنیز
خشك ۲ ل سه روز در آب گرم خیسانیده پس صاف نموده هر روز نیم رطل با ۷ ل ترنجبین با شکر سفید در طلوع آفتاب
و اگر قبل از آن بدو ساعت صبر زرد را جزء و با مصطکی اجزء ممزوج نموده تناول نمایند اولی است **نقوع**
صبر جهة درد سر سوداوی و بلغمی و سایر امراض آن نافعست **ص** افسنتین رومی ۷ اسارون ۳ و نیم قنطوریون
دقیق ۲ ل مصطکی ۲ صبر زرد ۴ نیمکوب کرده با ۳ رطل آب گرم ۳ روز بدستور مقرر بخیسانند پس صاف نموده
هر روز ربع رطل را با روغن بادام بنوشند و اگر هر روز بقدر ربع رطل را بر داشته همه را صاف نکنند اولی است
نوع دیگر جهة دوار و سدر و صرع و تقویه معده و دفع اخلاط غلیظه مفید است **ص** هلیله کابلی ال بلیله ال و نیم
آمله مقشر ال و نیم عود خام ال و نیم افسنتین ۲ ل و نیم شکاعی ۳ باداورد ۳ سنبل الطیب ال و نیم قرنفل ال و نیم
حب البلسان ال و نیم نعناع ۷ ل مرماخوز ۲ ل قاقله کبار ۲ ل گل سرخ ۳ ل در ۲ رطل آب گرم بخیسانند و بعد از
سه روز هر روز قریب بربع رطل بنوشند اولی است و اگر در ۴ رطل آب بجوشانند تا بربع رسد و هر روز ۲ ل
بنوشند نیز اولی است **نوع دیگر** که محمد بن زکریا گوید تجربه نموده ام جهة امراض معده بی عدیل است **ص**
دارچینی ۳ ل و نیم افسنتین ۷ ل عود بلسان ۲ ل گل سرخ ۲ ل عود ال مصطکی ال در یک رطل و نیم آب بجوشانند
تا نیم رطل بماند پس صاف نموده صبر زرد داخل کرده روزی یکوقیه بنوشند **نقوع** جهة ادرار حیض منقول از
جامع امین الدوله و گوید بغایت مدر حیض است **ص** تخم خربزه ۵ ل تخم کرفس انیسون رازیانه از هر یك ۲ ل
نیمکوب کرده در ۳ رطل آب سه شبانه روز خیسانیده روزی ۲ ل با ال روغن بادام بنوشند **ماء الاصول** جهة
فالج و لقوه و صرع و تشنج و سکته و سایر امراض بلغمی نافعست موافق نسخه حنین و کامل و امین الدوله و
ثابت بن قره **ص** پوست بیخ رازیانه و بیخ کرفس اذخر از هر یك ۱۰ م تخم کرفس انیسون رازیانه هر یك ۴ م مصطکی
سنبل الطیب حطیانا فقاح اذخر هر یك ۲ م و نیم حب بلسان اسارون هر یك ۲ م عود بلسان سلیخه حرمل
بوزیدان نانخواه هر یك ۳ م مویز پیدانه ۲۰ م در ۴ رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده هر روز ۲ ل
با روغن بادام شیرین ال و تلخ ال و روغن بیدانجیر ال و معاجینی که بجهة امراض مذکوره مناسب باشد بنوشند
ماء الاصول نوع دیگر جهة سده جگر و سپرز و برودت و فساد مزاج معده و استسقا و تبهای کهنه نافعست
ص پوست بیخ کرفس ۷ و بیخ رازیانه ۷ اذخر ۵ و فقاح ۵ ل مصطکی ۲ و نیم سنبل الطیب ۲ و نیم فوه الصبغ ۲

لك پاك كرده ٢ عود بلسان ٢ شكاعى ٣ بادآورد ٣ كياه غافث ٣ پوست بيخ كبر ٣ كمادريوس ٣ كمافيطوس ٣ افسنتين ٣
كلسرخ ٣ انجير زرد ١٠ عدد مويز بيدانه ٢ ل در ٤ رطل آب بجوشانند تا بربع رسد وهر روز ٢ ل آنرا با روغن
بادام شيرين ال وتلخ ال ودوآء الكركم وامثال آن بنوشند ماء الاصول نوع ديگر جهة نقرس ودرد وركى
ومفاصل كه از برودت باشد بغايت مجربست ص پوست بيخ كرفس ال وبيخ رازيانه ال پوست حنظل ٥ ل
قنطوريون دقيق ٥ شيطرج نانخواه ٥ انيسون ٥ بوزيدان ٥ ماهيزهرج ٥ ل در ٣ رطل آب بجوشانند تا
بثلث رسد وروزى يكوقيه با ام روغن بيدانجير كه خروع نامند بنوشند واگر امراض بسيار صعب باشد
با روغن كلكلانج استعمال نمايند ماء البزور كه در منع ادرار عرق مجربست ص كشنيز خشك سماق پاك
كرده بيخ سفيد مكرر شسته از هريك ٥٠ ل باسه مثل آن آب بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده روزى
٢٥ ل بنوشند ماء الاصول مجرب ابوى ره جهة ضيق النفس وگرفتگى آواز وربو ص پوست بيخ كرفس ٧ ل
وبيخ رازيانه ٧ انيسون ٣ تخم كرفس ٣ رازيانه ٣ مصطكى السنبل الطيب اساوون الوتيم سادج الهندى
قنطوريون دقيق ٢ ل وغليظ ٢ ل فراسيون ٢ ل اصل السوس ٤ بيخ سوسن كبود ٢ ل انجير زرد ١٠ عدد
مويز بيدانه ال در ٤ رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس سه حصه كرده هر روز يكحصه را با لعوقات مناسبه
بنوشند ومقيئات واشروط آنست كه مكرر قى نكنند كه عادت نشود ودر خلاى معده جاى نيست ودر ماهى
دوبار مستحسن است اگر مطلب رفع صفرا باشد قبل از خوردن مقى بيكساعت شوربای ترش تناول نمايند
واگر مراد دفع بلغم باشد ماهى شور برشته قدرى تناول نمايند وبعد از قى چيزى كه تقويت معده كند بياشامند
واگر مراد قى مرة السودا باشد شيرينى تناول نمايند وتحصى واكه كردن بلند وسينه تنك باشد از قى منع بايد نمود
مقى مرة السودا ومرة الصفرا كه در تبهاى ربع ومركبه نافعست ص كنكوزد تخم تره تيزك تخم ترب جوز القى
تخم شبت ملح هندى تخم اسفناج بالسويه كوبيده بوزن آن عسل بسرشند و ٢ ل آنرا تا ٣ ل در آبى كه شبت
جوشانيده باشند حل نموده بنوشند واگر بقدر مقصود قى نياورد آب شبت مطبوخ شبت را با عسل بياشامند
ودر اينوقت قى بافراط خواهد شد مقى ديگر جهة دفع مرة الصفرا وبلغم صفرا آميخته ص ٢٠م ترب را ريزه
كرده با ٢٠م شبت تازه و ٥م نمك هندى واز تخم خربزه وتخم اسفناج هريك ٤م بجوشانند در ٤ رطل آب
تا بثلث رسد پس صاف نموده با سكنجبين بنوشند وقى كنند واگر مراد دفع آن بيشتر باشد با عسل بنوشند
مقى ديگر جهة دفع رطوبات معده ومرة الصفرا ومرة السودا ص ترب را بسيار ريزه كرده يكشبانروز
در سكنجبين عسلى خيسانيده صاف نمايند وبا كنكوزد تا نيم ل بنوشند مقى ديگر تخم ترب تخم شبت تخم خربزه
ريشه خربزه اصل السوس از هريك ٣ ل جوشانيده آب آنرا با كنكوزد يا سكنجبين بنوشند مسكنات قى
اما آنچه در تسكين قى صفراوى آزموده است اينست ص زرشك بيدانه انار دانه ترش سماق دانه بيرون كرده
پوست بيرون پسته از هريك يكجزء طباشير كل سرخ غوره خشك از هريك نصف جزء نرم كوبيده تا ٣ ل آنرا

باآب بر يا آب انار شيرين يا شربت بر وامثال آن بنوشند نسخه ديگر كه مجرب حقير است ص انار دانه ترش
مويز دانه دار بالسويه زيره كرمانى ده يك همه آن بسيار نرم كوبيده وتا ٣ ل بنوشند اما مسكن قى بلغمى وسوداوى
كل سرخ ٣م زرشك بيدانه ٣م نعناع پوست بيرون پسته مصطكى عود هندى سنبل الطيب قرنفل
فرنجمشك زيره كرمانى سبز كه پرورده از هريك ٣ ل اين دوا را با سكنجبين سفرجلى وامثال آن بنوشند
باب نهم در سنونات وغرغره ومضمضه سنونات ادويه مخصوصه بامراض دندانست كه از آنها
سائيده باشند يا بچيزى بسرشند يا قرص كنند ومؤلف تذكره گويد كه سنون از مخترعات جرجيس والد بختيشوع است
وظاهر اين كلام اصلى نداشته باشد واز قدما بودن اظهر است ودر استعمال سنون شرطست كه معده ممتلى
نباشد وقبل از استعمال آن دهن با آبهاى ادويه مناسبه بشويند وبمسواك وامثال آن دندان را پاك كنند
سنون از مجربات والد حقير جهة رفع درد دندان بغايت آزموده است ص هو چوبه زرد چوبه تخم ريحان
سر پوست بيخ درخت زرشك كتيرا بادام مقشر صمغ عربى از هريك ٥ انكى فوفل ٥ عدد بسيار نرم سائيده
واستعمال نمايند سنون ابيض از معالجات بقراطى جهة مستحكم نمودن دندان وگوشت بن دندان ورفع خون
آمدن ومنع كرم خوردن وريختن مواد از دماغ به بن دندان بغايت مفيد ورفع بدبوئى دهان ميكند وجلاى
دندان ميكند وچون با روغن زيتون يا قطران سرشته بر دندان دردناك گذارند در حال دفع الم ميكند وچون
با سركه مخلوط كرده مضمضه نمايند دندان متحرك را مستحكم كند وفى الواقع بهترين سنوناتست ص عاقرقرحا
وج كزمازج سعد از هريك ٤ ل پوست انار مازوى سبز كندر گلنار گل سرخ مرواريد بسد سفال چينى از هريك ٣ ل
بيخ سوسن كبود ٤ ل شاخ گاو كوهى سوخته دندان فيل دار هليله طباشير تخم خرفه نشاسته كتيرا كشنيز خشك
بوداده عدس از هريك ٧ ل زبد البحر نمك سنك صدف حلزون سوخته شب يمانى از هريك الونيم فلفل سفيد
مصطكى عود بلسان از هريك ال بعد از سائيدن اجزا ٢ دانك كافور اضافه نمايند سنون از تاليف والد حقير
جهة روئيدن گوشت بن دندان ورفع بدبوئى دهان بغايت نافعست ص دم الاخوين كزمازج انزروت
جوز السرو كندر بيخ نى سوخته طباشير اقاقيا گل سرخ گلنار جفت البلوط پوست انار ترش از هريك جزوى قصب
الذريره نصف جزء در وقت خواب استعمال نمايند سنون منقول از اختيارات ابن هبل وشفاء الاسقام
جهة بردن گوشت متعفن وآكله وسيلان خون لثه بغايت نافع ومجربست ص زرنيخ سرخ وزرد آهك
آب نديده زاج سفيد مازوى سبز بالسويه قرص با سركه بسازند ودانكى را بر لثه ماليده بعد از ساعتى بشويند
واگر سوزش كند روغن گل سرخ مضمضه كند سنون ديگر جهة آكله وبدبوئى دهان وچرك بن دندان
ص مازوى سبز نيم سوخته ٢ جزء مرصافى يكجزء با روغن گل سرخ بمالند وبسركه عنصل مضمضه كنند سنون
مسمى ببو ريحان منقول از كناش فاخر منسوب بابن سرابيون جهة قطع خون وتقويت لثه ودندان نافعست
ص پوست انار ٣ جزء گلنار عفص شب يمانى عاقرقرحا از هريك جزئى سماق يكجزء ونيم نمك هندى نصف جزء با سركه

لثه و دندان و خوشبو کردن دهان و قطع رایحه کریهه و تحلیل اورام و دفع سیلان آب دهان مفید است ص
نمک سوخته ۱ جزء فان جو سوخته ۷ جزء عود هندی ۶ جزء سک ۲ جزء کزمازج فلفل دار فلفل زنجبیل زبد البحر
قاقله از هریک ۲ جزء باسرکه قرص ساخته خشک کنند و بختیشوع شیح ارمنی و زراوند مدحرج از هریک نصف جزء
اضافه کرده و جبرئیل ولد او عاقرقرحا و اذخر از هریک ۲ جزء الحاق نموده و با عسل سرشته و بعضی این ادویه را اضافه
کرده اند صندل سفید سعد کل سرخ فوفل قرنفل خاکستر کاه خاکستر شاخ کاو کوهی از هریک ۲ جزء بوره ارمنی ۲ جزء
و تصریح نموده اند که بهترین چیزها از برای سرشتن ادویه دندان سرکه ایست که در آن زیره کرمانی خیسانیده باشند
و همچنین مضمضه آن نیز بهترین اشیاست و بتجربه رسیده سنون جهة امراض حاره منقول از کامل و شامل
و حاوی کبیر و تذکره جهة رویانیدن کوشت لثه و تعفن آن و حرکت دندان بتجربه رسیده ص طباشیر کل سرخ
از هریک ۳ م مروارید کل ارمنی برشته دم الاخوین هریک ۲ م مرجان سوخته صندل سرخ مرصافی حب کاکنج
کزمازج مامیران هریک ام جر میلک ۳ م مفرداً بهترین ادویه است سنون جهة امراض بارده ص عاقرقرحا
فلفل شیطرج خردل زنجبیل بوره ارمنی بالسویه با قطران یا طبیخ زیره ذبیر نشند سنون جهة کندن دندان
نایب مناب کلبتین است و تفتیت آن میکند منقول از کافی ص عاقرقرحا پوست حنظل پوست چوب توت
شبرم ماذریون پوست بیخ کبر حلتیت زرنیخ زرد بالسویه مجموع را سائیده سه روز در سرکه بخیسانند و حلتیث
را با نصف وزن آن مقل ازرق اول در سرکه حل نموده ادویه را ذبیر نشند و در وقت استعمال احتیاط نمایند
که بدندان صحیح نرسد بلکه دندان مجاور درد ناک را بخیر و موم و عسل غلاف کنند سنون جهة دندان متحرک
مجرب حکمای هند است ص ودع سوخته سرنج بالسویه سنون کنند سنون جهة قلاع سوداوی ص مویز
میدانیز انیسون بالسویه با عسل سنون کنند نوع دیکر برک عوسج برک زیتون اقاقیا از هریک یکجزء قلقطار
صعتر شب زاج سفید از هریک خمس جزء بیخ سوسن ثلث جزء زعفران ربع جزء سنون جهة اقسام قلاع شب
عفص بالسویه سائیده سنون کنند و بغایت مفید است صفت ادویه که کرم دندان را ساقط میکند تخم
پیاز تخم کراث تخم البنج سائیده و با پیه بز سرشته حب سازند و عددی از آن در آتش انداخته یکسر نی را
بر دندان ملاصق کرده سر دیکر را در ظرف آتش بنهج نصب کنند که دود از راه نی بدندان برسد و اکر ظرف آتش
لوله دار باشد بهتر است که نی بر لوله نصب شود و دهن ظرف را بپوشانند تا دود از لوله داخل نی کردد و بندستود
چون پیه بز مطران آلوده بر دندان کذارند کرم را ساقط کند و مضمضه با آب برک شفتالو و قدری زراوند
طویل بغایت آزموده است و بندستور بخور را تیانج موثر است و چون سوراخ دندان کرم خورده را بکافور
پر کنند موجب تسکین درد میکردد و بدستور حرتق معجون بعسل بغایت مجربست و بدستور پر کردن نقبه
بمویزج و حلتیث و بوره ارمنی همین اثر دارد ادویه که دفع ضرس کند و این بی حسی دندانست که از خوردن
ترشی و برودت مفرط بهم رسد چون ساق و تخم خرفه را بخایند دفع آن کنند و بدستور خائیدن بادام و نارجیل

و آب انار سورد و قرص بسازند سنون جهة رویانیدن کوشت بن دندان مجربست و اکثر اطبا بر این اتفاق دارند
ص ده درهم آرد کرسنه را با عسل ذبیر نشند بر روی آجری در تنور بکذارند تا نزدیک سوختن رسد و از
کنند رود دم الاخوین هریک ۵ م و از این ساو زراوند مدحرج هریک ۲ م اضافه کرده سنون کنند سنون
منقول از غنی منی و از مجربات حنین است جهة رویانیدن کوشت لثه بعدیل و آزموده است ص پوست بیخ کبر
ابهل عاقرقرحا بیخ سوسن کرسنه آرد جو بالسویه سنون از تالیف حقیر و موافق اکثر امزجه است و در تسکین
آلام و دفع خون و رویانیدن کوشت و منع ریختن مواد آزموده است ص سعد طباشیر کل سرخ تخم مورد
کلنار فوفل کات هندی کزمازج اقاقیا از هریک قدری سماق ۲ جزء سنون منقول از معالجات بقراطی و ایلاقی
جهة جلای دندان و پاک کردن از اوساخ و سفید کردن بسیار موثر است ص زبد البحر نمک سوخته بالسویه
با عسل سنون کنند سنون از شفاء الاسقام جهة خون بن دندان و حرکت دندان ص زبد البحر شب یمانی
اقاقیا کلنار سماق ماذو پوست انار دمکد جزء نمک نیم جزء بعد از سنون مضمضه با آب سماق و کلاب کنند
سنون دیکر قوی تر از آن و سریع الاثر است ص نمک سنک صدف سوخته زراوند مدحرج بیخ نی سوخته جو سوخته
سفال چینی بالسویه سنون کنند و مسحوق نیا و زجاج مسحوق و سادج در حال دندان را سفید کند و هرکاه
زردی دندان یا رنکهای دیکر قوی باشد و در جوهر دندان نفوذ کرده باشد زنجار را در عسل حل نموده بر دندان
بمالند و اکر قویتر باید مسحوق نیا اضافه نمایند سنون ایضاً منقول از ایلاقی جهة رفع سیاهی دندان مجربست
ص قنبیل ۱ م فلفل ۴ م حماما ۳ م سادج هندی عفص محرق از هریک ۲ م سنون منقول از ابن هبل جهة
دندان متحرک که بجهة رفتن کوشت لثه باشد بغایت نافعست ص عود سوخته شب یمانی کلنار سماق
اقاقیا بالسویه استعمال نمایند و اکر سبب حرکت دندان از رطوبت باشد مضمضه با آب ادویه که در مضمضها
مذکور میشود کرده بعد از آن این دوا را بر دندان متحرک بچسبانند ص شب یمانی سعد مصطکی خاکستر ثمرة
الطرفا خاکستر شاخ کاو کوهی از هریک جزء نمک مسحوق معجون بعسل که بعد از آن سوخته باشد مرصافی
زعفران از هریک جزء و نصف جزء سنبل الطیب سداب خشک سماق از هریک نصف جزء نرم سائیده با عسل سرشته
استعمال نمایند تریاق الاسنان از تالیف قدما بغایت مجربست در تسکین درد دندان ص زنجبیل فلفل
حلتیث جندبیدستر افیون بالسویه با عسل سرشته بر دندان درد ناک قدری بکذارند و مؤلف شفاء الاسقام
این ادویه را اضافه نموده است مرصافی زراوند مدحرج میعه شیح از هریک نصف اجزاء سابق و آنچه در تسکین
درد دندان مکرر بتجربه رسیده مالیدن فلفل با عسل است هرکاه از رطوبت و نزلات دماغی باشد و بدستور
هرکاه فلفل و پوست خشخاش را در کلاب بجوشانند و از بیرون طلا کنند در حال ساکن کردد و بدستور شیطرج
هندی را کوبیده و در کف دست کرده بخلاف جهة موضع درد کذاشته تکبیر یا بجهة کند بسبب امالة ماده
یا بالخاصیه تسکین دهد سنون منقول از تذکره در زمان هرون الرشید علیه اللعنه تالیف یافته جهة استحکام

وفندق وخمیر نان کرم ومضمضه بشیر دختران وشیر الاغ وطلا کردن روغن زیتون وروغن تازه مفید است
ادویه که دندان اطفال را زود برویاند از آنجمله طلا کردن لثه است بمغز سر خرکوش که پخته باشند ومالیدن
روغن سوسن وطلا نمودن حنای بروغن سرشته صفت مضمضه وغرغره جهت امراض دهان وغیر آن
مضمضه جهت رطوبات بن دندان وحرکت بن اسنان ص سنبل الطیب کلسرخ جوز السرو سعد
ثمرة الطرفا بالسویه با آب جوشانیده مضمضه کند مضمضه مجرب جهت قلاع وخون بن دندان وتعفن
وجوشش ورویانیدن کوشت آن ص توتیای مغسول ۱ م ۳ ل بنفشه ۹ ل شکر خام ال بنفشه را سایید
باسایر اجزا با ۵ ۷ ل سرکه آمیخته در شیشه ضبط نمایند وبجهت جوشش دهان ملک ل سرکه مذکوره را با ۲ ل
آب انار یا آب کشنیز مکرر مضمضه کنند وبجهت قطع خون ورویانیدن کوشت با سرکه مخلوط نمایند وهرگاه
سرکه شیشه آخر شود بدستور سرکه تازه اضافه نموده ضبط نمایند واکر یکسال وزیاده بر آن بکذرد از اثر
نمی افتد که قبل از استعمال سنونات باید کرد تا تاثیر ادویه ذرورات وسنونات اسرع کردد منقول از کناش مضمضه
فاخر ومنسوب بحنین بن اسحق است ص تخم کلسرخ ذرشک ثمرة الطرفا برک صنوبر برک زیتون از هر یک
جز نی بیخ باردتنک با برک آن یکجزو ونیم جوشانیده نیم جزو شب یمانی حل کرده مضمضه کند مضمضه جهة
ورم لثه وسستی آن ص طرانیث شب یمانی پوست انار وسماق بالسویه مضمضه کنند مضمضه جهت
قلاع وآن جوشیدن دهانست در آوایل با آب برک علیق وآب برک باردتنک وآب بروسرکه که در آن عدس و
خبازی وشاخهای تازه تاک وکردوجو جوشانیده باشند مضمضه کنند وبدستور کزمازج وکلنار و
کشنیز خشک وپوست انار وعفص را جوشانیده مضمضه نمایند مضمضه جهت قلاع بلغمی ص بر بجاسف
برک زیتون ماميران پوست انار عفص بالسویه جوشانیده مضمضه کنند غرغره که ثقل زبان وسستی آن
وتشویش کلام را مفید است ص خردل زنجبیل فلفل عاقرقرحا نوشادر بوده شونیز صعتر نمک بالسویه نرم
ساییده با سکنجبین عنصلی یا آبی که در آن مرزنجوش وامثال آن جوشانیده باشند غرغره کنند غرغره
بجهت خناق حار ص آب انار ترش که با پیه آن افشرده باشند با رب توت وآب کشنیز غرغره کنند وبدستور
غرغره با آب برک باردتنک وآب عنب الثعلب وآب سماق مطبوخ نافعست وبعد از چند روز که نضج یافته باشد
غرغره رب توت با بوره ومر بسیار مفید است غرغره که بعد از نضج نافعست ص انجیر زرد حلبه تمر هندی
اصل السوس بجوشانند با فلوس خیارشنبر غرغره کنند واکر صاحب درد کلو تب داشته باشد عدس تمر هندی
کلسرخ تخم مرو را جوشانیده با رب سوس غرغره کنند غرغره جهت خناق بلغمی که ذبحه نامند رب کردکان
که از آب کردکان سبز ترتیب داده باشند با مرصاف وزعفران غرغره کنند وبدستور با آب کامه وعسل
وسکنجبین عنصلی با آب ترب وخردل ومویزج وعاقرقرحا غرغره کنند غرغره که جهت حارّه وبارده امراض
حلق نافعست ص عدس کلنار کلسرخ کزمازج جوشانیده با رب جوز مذکور غرغره کنند باب دهم

والکحال

در الکحال وشیافات وسایر ادویه عین کحل وذرور عبارتست از ادویه منخوله از حریر است که در چشم استعمال
کنند بدون سرشتن آن بچیزی وآنچه با آبهای مخصوص سرشته نباید مانند ذرور استعمال کنند مثل توتیای
غوره وامثال آن مخترع آن سلنیاطوس است وچون اول از کافور ومبردات ترتیب یافته باین اسم موسوم
کشته وبعد از انکه اطبا از ادویه حاره ترتیب داده اند تغییر اسم نداده اند وشیاف آنچه بمایعات سرشته بقاطعی
قطع کنند ودر سایه خشک نموده بمایعات حل کرده استعمال نمایند وکویند مخترع آن بقراطست واز کتب
یونانیین مستفاد میشود که قبل از آن تالیف یافته باشد وکحل مخصوص است بانچه با میل در چشم کشند
وذرور انچه بپاشند ومخصوص چشم نیست بلکه مخصوص قطع نزف الدم جراحاتست لهذا در باب مرهم نیز
مذکور میشود ودر هیاکل اسقلیوس مذکور است که موجب وحی ترتیب کحل شده وکویند مخترع آن فیثاغورس است
وشرطست که استعمال آن بعد از تنقیه باشد وصاحب مزاج حار کحل حار را در شب ووقت صبح استعمال کند
واکر کحل حار باشد ومزاج مریض بارد در آخر روز در چشم کشد واکر معتدل وبارد المزاج باشد در وسط روز
وهرگاه بجهت نزول آب وامثال آن استعمال کنند باید مریض بپشت تکیه کند وهرگاه علت در اجفان باشد
باید بعد از کشیدن دارو پلک را پوشیده برو خواب کند وهرگاه جهت دمعه باشد پلکها را نباید پوشید
وبر پا ایستاده بکشند وبدستور نباید در امتلاء معده استعمال نمود کحل روشنایا بیای بعد از شین و
نون قبل از الف بمعنی مقوی البصر وجالب الوهن است ومخترع آن بقراط وکویند فیثاغورس است جهت ضعف
بصر وغشاوه ودمعه وسلاق حار وابتداء آب وسبل وجرب وحکه وحفظ صحت عین نافعست بغایت
ص دار صینی سحق ومقناطیس محرق که هر یک را پانزده مرتبه با آب کرم شسته باشند از هر یک ۵ م نوشادر زرد
دار فلفل زعفران مروارید هر یک ۱ م زبد البحر هلیله کابلی زنکار هر یک نیم م اقلیمیای فضی بوره مرقشیشا
فضی هر یک ربع م از تافته بیرون کرده استعمال نمایند واکر با امراض مذکوره استرخا هم باشد ۲ ل سرمه اضافه
کنند واکر با بیاض باشد ملح اندرانی ۲ م باید کرد واکر با ضعف اجفان باشد سنبل الطیب ۱ م ونیم اضافه نمایند
وبجهت برودت مفرط ربع م فلفل داخل کنند باسلیقون کبیر از تالیف بقراط یونانی بمعنی جالب السعادت است
وکویند باسم پادشاه آن عصر است وبجهت او ترتیب داده جالی وحافظ صحت عین وجهت حکه وغشاوه و
سطبری پلک چشم وسبل وجرب ودمعه وبیاض مزمن نافعست ص اقلیمیا فضی زبد البحر هر یک ۱ ل ۵ ل راسخت
سفیداب قلعی نمک ترکی فلفل سیاه جعده نوشادر دار فلفل هر یک ۲ م ونیم قرنفل اشنه هر یک ال کافور نیم ل
ساذج هندی ال ونیم جندبیدستر سنبل الطیب سرمه هر یک ۲ م باسلیقون صغیر منافع آن مثل منافع کبیر است
ص اقلیمیای ذهبی ۱ م نحاس محرق مغسول ۵ ام سفیداب قلعی نمک ترکی هر یک ۲ م نوشادر جعده فلفل سیاه
اشنه هر یک ۱ م کحل عزیزی از تالیف بولس است جهت حفظ صحت وقطع دمعه وامراضی که از رمد بهم رسید
نافع ودر سایر علل منافع آن مثل باسلیقون است ص اقلیمیای ذهبی توبال النحاس توتیای هندی قرنفل صبر

برادهٔ فرنجمشک هریک ا الملح هندی زبد البحر نوشادر هریک ا ل و نیم مشک یکدانگ کحل ملکایا معرب آن ملکیاناست
که بزبان یونانی عبارت از ملائکه باشد و در قرابادین یونانی مسطور است که بقراط در خواب بآن ملهم شده
محلل و ملطف و جالی و جهت اواخر امراض صعبه و اقسام رمد نافعست ص انزروت مربی بشیر الاغ نشاسته
شکر سفید هریک ۵ م مغز تخم تشمیزج یک م کحل جهت احولی مؤلف شفاء الاسقام و صاحب تذکره گویند
مجربست ص دخان سندروس که در چراغ با روغن گلسرخ سوزانیده باشند با قدری مشک و عنبر
آمیخته در چشم احول بکشند کحل جهت بیاض که البته قاسی و رزایل کند هر چند که صاحب علت مایوس
از علاج باشد منقول از نصایح ص زبد البحر بوره سرگین سوسمار شکر سفید سقمونیا بالسویه با یک رطل آب
کرمامیران و وج هریک ۲ م راجوشانیده باشند تا بربع رسد مکرر در آفتاب سایده پس خشک کرده
از تافته بیرون کرده و استعمال نمایند کحل وردی از تالیف جالینوس جهت قرحه و ظلمت بصر و حکه و
غشاوه نافع و حافظ صحت عین است ص سفیداب قلعی ۱ ل اقلیمیای فضی صمغ عربی شادنج و اگر نباشد
مقناطیس محرق مغسول هریک ۴ م افیون بسباسه نحاس محرق مغسول زعفران هریک ا ل کافور یک قیراط
کحل شادنج از تالیف قدما عجیب الفعل است در رفع بیاض و غشاوه و دمعه و حکه و استرخاء جفن و اکثر
امراض چشم و جالی و حافظ صحت عین است و گویند چون روز شنبه و چهار شنبه با میل طلا در چشم کشند
از کوری ایمن شوند ص سرمه صفهانی مرقشیثای فضی هریک ۴ م اقلیمیای فضی بسد هریک ۲ م شادنج هندی ام
مروارید زعفران هریک نیم م مشک چهار قیراط کحل جهت دمعه بغایت مجرب و از قدماست ص توتیای کرمانی
مغسول ۱۰ م پوست هلیله زرد صبر هریک ۲ م فلفل نیم م کحل مقوی از متاخرین است و بغایت جهت ضعف
باصره و غلظت روح و نزول آب و خیالات مفید است و در جمیع آنها قوی تر از مرارات و بحدت آن نیست
ص ۲۰ ل توتیای کرمانی مغسول را با آب مرزنجوش ترکرده یک شب او را گرفته باشند گذاشته تا ته نشین شود
بصاف آن خمیر کرده خشک کنند و بسایند و زنجبیل و فلفل و دارفلفل و مامیران هریک ۲ ل نوشادر ا ل
مجموع را کوبیده با آب رازیانه تر بسایند و خشک کنند پس با توتیای مدبر مذکور از حریر بیرون کرده
استعمال نمایند کحل الاشفار جهت رویانیدن مژه و انبوه کردن آن بغایت مؤثر است ص دانه خرمای
سوخته ۵ ل دخان الکندر ۴ ل سنبل الطیب ۲ ل حجر لاجورد حب بلسان هریک ا ل با میل بر منبت مژه بکشند
کحل الجواهر از اختراع متاخرین است و جهت تقویت باصره و رفع غشاوه و تقویت طبقات عین و اجفان
و دمعه و جرب و سبل رقیق و انتشار نافع و حافظ صحت است ص سرمه صفهانی ۱۰ م توتیای هندی که غیر
قسم حاد آنست مرقشیثای ذهبی مرجان لاجورد مغسول شادنج هندی فیروزه ورق نقره مامیران فلفل سفید
اقلیمیای ذهبی توبال نحاس شادنج و اگر نباشد مقناطیس محرق مغسول هریک ۴ م سرطان بحری ۴ ل یاقوت
بسد لعل زمرد زبرجد ورق طلا مروارید دارفلفل عقیق یمنی از هریک ۲ ل زعفران ۳ ل و در بعضی نسخه

دهن را

دهن فرنگی ۴ ل بنظر رسیده و در بعضی سرمه مساوی اجزاست و صمغ عربی کثیرا و مغز تخم تشمیزج و صمغ آلو
هریک ۵ ل افیون ۳ ل اضافه کرده اند و حقیر و والد حقیر این نسخه را استعمال نموده و باعتدال اقربست و طریق
داخل کردن طلا و نقره آنست که با صمغ عربی یا کثیرا سرشته بر روی سنگ سماق چندان بسایند که مکلس گردد
کحل بقراطی جهت رفع بیاض بعد یلست و در اندک زمانی قلع مینماید ص شیشه سبز محرق مغسول ۲ م بوره
ارمنی زبد البحر هریک ام ذرور جهت سوره سادج بغایت نافع است موافق اختیارات ابن هبل و ایلاقی و
شفاء الاسقام ص سفیداب قلعی ۴ م اقلیمیای فضی صمغ عربی هریک ۲ م نحاس محرق مغسول نشاسته افیون
هریک ام با لعاب بزرقطونا سرشته خشک کنند و باز سایید ذرور نمایند ذرور وردی ایضا موره سادج
و بجهت شبیه بودن آن بوردی در رنگ مسمی باین اسم شده ص سفیداب قلعی ۲ ل و چهار دانگ صمغ عربی ا ل
و ۲ دانگ انزروت نیم ل نحاس محرق افیون هریک ۲ دانگ شادنج ۴ دانگ و اگر نباشد مقناطیس محرق مغسول
بدل کنند ذرور تشمیزج جهت بیاض رقیق و جرب و حکه و حمره ملتحمه و بقایای رمد و حرقه و دمعه حاده
نافع و حافظ صحت و بغایت آزموده است ص ۲ ل تشمیزج را با ۲ ل گیاه ماميثا بجوشانند و سه روز در آن
آب گذاشته بیرون آورده خشک کنند و از مغز مقشر آن ۱۰ م صمغ سماق صمغ آلو انزروت نبات از هریک ۲ م
گرد بزرقطونا که از کوبیدن آن جدا شود بدستور افیون ۲ نخود ذرور نمایند ذرور رمادی منقول از
معالجات بقراطی که جهت رفع حمرت و دمعه و درد چشم که از غلیان خون باشد بسیار نافعست ص نشاسته
کثیرا صمغ آلو مکد ۳ ل صمغ عربی ۲ ل شیاف ماميثا ا و نیم ل ذرور مامیران از معالجات بقراطی جهت اختلاج
دایم و امراض بارده مزمنه و تقویت بصر بغایت آزموده است ص زنجبیل قرنفل مامیران فلفل دارفلفل
توتیای مغسول صمغ عربی شیاف نارنج از مخترعات حقیر است جهت منع نزلات و حمره و جرب و حفظ
صحت چشم و سبل و دمعه و رمد مزمن و چسبیدن پلک و امراض حاده مجربست ص توتیای بآب نارنج
پرورده ۱۰ جزء کثیرا نشاسته انزروت گلسرخ صبر حضض مکی از هریک یک جزء سفیداب قلعی هلیله زرد
دانه دار ۲ جزء افسنتین ربع جزء ذرور اقلیمیا جهت بیاض و جلای بصر از تالیف حقیر ص زبد البحر بوره ارمنی
سرگین خطاف مامیران شادنج نوشادر شیانی هریک ۵ ل صدف سوخته شبد سوخته روی سوخته
اقلیمیای طلایی مکد یک ل پوست تخم مرغ ۳ ل انزروت صبر زرد دارفلفل مکد نیم ل با عسل شهد جهت بیاض
استعمال نمایند و در سایر امراض با ادویه مناسبه ذرور ابیض بسیار لطیف و محلل رمد و مجفف رطوبات
و جهت امراض چشم اطفال بسیار نافع است ص انزروت تشمیزج از هریک جزئی حب السودا نشاسته
از هریک نصف جزء سفیداب قلعی ربع جزء ذرور اصفر منافع آن مثل منافع ذرور ابیض است در قطع دمعه
و منع نوازل مفید ص انزروت جزئی صبر زرد زعفران تخم گلسرخ از هریک ۲ جزء افیون ۲ دانگ ماميثا
جزئی ذرور منصف چون ذرورین مذکورین را بالمناصفه ترکیب کنند باین اسم نامند ذرور کافوری

جهت حرارت عین و رمد خفیف ص صدف محرق ۲ مروارید ۲ نشاسته ۱ کافور دانگی ذرور جهة
موی سارج و قرحه و بثور بغایت نافعست ص سفیداب قلعی اقلیمیای فضی مقناطیس محرق مغسول صمغ
عربی مکلس ۴ نشاسته ۱ افیون ۱ و نیم نحاس محرق زعفران نیم کافور نیم دانگ ذرور منقول از معالجات
بقراطی جهت دفع حمرهٔ چشم و رمد و جلای آثار و طرفه بغایت آزموده است ص برادهٔ عنب الثعلب سوخته
کشوث سوخته مروارید مقناطیس محرق مغسول ریگ مکه که زرگران جلای نقره بآن میکنند بالسویه
ذرور منقول از معالجات بقراطی و ایلاقی جهت سلاق و دمعه و جرب و سبل و ضعف بصر و شرناق و
سایر امراض نافعست ص توتیای کرمانی مغسول بآب غورهٔ تازه پرورده زردچوبه مکلس اجزاء هلیله زرد
یا تخم زنجبیل مکلس ۵ جزء دار فلفل مامیران مکلس ۲ و نیم جزء نمک هندی یکجزء بعد از ساییدن تا ۵ مرتبه با آب
غوره ساییده خشک کنند توتیای غوره توتیای کرمانی را ۷ بار با آب غوره ساییده خشک کنند
جهت دمعه و جرب و حکه و حرارت عین نافعست و چون با آب نارنج همین عمل کنند در اقسام امراض عین
نافعست خصوصا جهت رمد مزمن و حکه و دمعه و سلاق و جرب و رفع نزلات و تقویت طبقات و حفظ
صحت عین و رفع آشفتگی و التهاب و چون با آب انار پرورده کنند جهت امراض مذکوره نافع و محلل
ورم عین و مقوی بصر است و چون با آب مرزنجوش پرورده کنند جهت حدت بصر و امراض مزمنه مفید است
و بدستور با آب رازیانه همین اثر دارد برود نقاشین بغایت مقوی بصر و حافظ صحت و قاطع دمعه و
جهت بیاض و حکه و جرب مزمن و تحلیل ورم نافعست و از تالیف جالینوس مسمی بجلا و کحل الرمانیین است
ص توتیای کرمانی سادج و نحاس محرق مکلس اجزاء صبر فلفل دار فلفل شادنج مغسول یا مقناطیس محرق
مغسول مکلس نصف جزء مامیثا عفص تشمیزج انزروت زبد البحر مکلس ربع جزء ساییده با آب انار تا ۵ مرتبه
پرورده در آفتاب کذارند برود القاطع و برود مارستانی نیز نامند از تالیف محمد بن زکریا است و آن
در تقویت اجفان و رویانیدن مژه و دفع برص اجفان و تقویت بصر و منع نوازل مجرب دانسته اند ص
سنبل الطیب سرمهٔ صفهانی مکلس یکجزء دانهٔ خرما دانهٔ هلیله که هر دو را بخمیر کرفته سوخته باشند مکلس نصف جزء
بعد از ساییدن با آب کشنیز یا با آب مورد پرورده خشک کنند برود اکبر و برود احمر نیز نامند از تالیف
قدماست و جهت التحام قروح و تجفیف رطوبات و رفع جرب مجربست ص شادنج ۴ و اکر نباشد مقناطیس
محرق مغسول سرمه توبال النحاس ۱ و نیم صدف سوخته اسفیداب قلعی مروارید مکلس نصف جزء اقلیمیای فضی
صمغ عربی نشاسته مکلس ساییده با آب رازیانهٔ تر پرورده استعمال نمایند شیاف ابیض از تالیف بقراط است
جهت امراض حاره و تحلیل اورام و دمع آن مفید ص سفیداب قلعی ۵ کثیرا صمغ عربی مکلس ۳ نشاسته
انزروت مکلس ۲ و چون ربع ۲ افیون اضافه نمایند شیاف ابیض افیونی نامند و چون ۲ قیراط تا نیم ۲ کندر
اضافه نمایند کندری خوانند و کندری جهت قروح اقوی است بعد از ساییدن با لعاب بزرقطونا شیاف بسازند

شیاف احمر لین جهت بقایای رمد نافعست ص کثیرا صمغ عربی شادنج هندی مکلس یکجزء مرصاف دم الاخوین
زعفران مکلس نصف جزء شیاف وردی از تالیف ابن رضوان رادع و محلل و مسکن مواد و مانع نزلات و مقوی
اعضای عین و جهت رمد و درد بیخ نافع و عظیم الاثر است در امراض حاره ص کل سرخ بی اقماع ۱۲ صندل سفید
و سرخ مکلس ۵ حضض کثیرا صبر شیاف مامیثا مکلس ۱ با کلاب شیاف بسازند شیاف مرقالیا یونانی یعنی
محلل از تالیف جالینوس حنین بن اسحق ترجمه نموده جهت ظلمة و مواد متحلبه و اوجاع و قروح مزمنه و جرب
و طول رمد و اکثر امراض بغایت نافعست ص اقلیمیای ذهبی توبال النحاس صمغ عربی مکلس ۳ مرصاف سنبل
افیون زعفران سادج مکلس ۱ فلفل سفید ۹ قیراط با شراب ببرشند و با سفیدی تخم مرغ استعمال نمایند
شیاف اخضر جهت سلاق و جرب و حکه و غشاوه و سبل و بیاض نافعست ص صمغ عربی سفیداب قلعی
اشق مکلس جزء زنجار شادنج مکلس نصف جزء و اکر شادنج نباشد مقناطیس محرق مغسول بدل کنند شیاف
جهت منع موی زاید ص زاج صدأ الحدید مکلس جزء زنجار نوشادر توبال النحاس محرق مکلس نصف جزء با زهرهٔ
طیور هرچه باشد شیاف بسازند شیاف مرارات یونانی باسلیقون نامند یعنی ملوکی و بقراط کوید که از
تالیف اصطیطیقانست و قوتش تا دو سال باقیست جهت نزول آب و قروح و غشاوه و رطوبت مفید است
و سریع النفوذ مجربست که در طبقات تاثیر میکند ص اقلیمیای محرق ۵ صمغ عربی ۱ لمداد هندی فلفل
سفید مکلس ۵ سفیداب قلعی ۴ اشق سکبینج روغن بلسان جاوشیر مکلس ۲ اکر روغن بلسان نباشد روغن
آجر افیون از هر یک ۱ از زهرهٔ کفتار از زهرهٔ ماهی شبوط زهرهٔ کبک مکلس ۷ زهرهٔ باشه و عقاب و کاو و خروس و کرک
و غراب و باز مکلس او نصف و شیخ ابوعلی میفرماید که ضروری زهرهٔ شبوط و کبک است و سایر مرارات در کار نیست
و باید با آب رازیانه اکتحال نمایند و از مجربین تصریح یافته که زهرهٔ حداة که بفارسی غلیواج نامند و بوم
که جغد کویند و کبک در دفع نزول آب و غشاوه مجربست و چون زهرهٔ غلیواج را با آب رازیانه اکتحال کنند
جهت اخراج سم نافعست مجرب دانسته اند شیاف نفاحی بغایت لطیف و بی غایله است و جهت قروح و ضربان و
غشاوه و بثور بسیار مفید است ص اقلیمیای محرق منطفی در شیر الاغ یا شیر دختران ۱۰ اسفیداب مغسول
۸ ل زعفران ۴ کثیرا ۲ با آب باران سرشته با سفیدی تخم مرغ استعمال نمایند شیاف سماق کبیر جهت رطوبات
و دمعه و حکه و سلاق و جرب و بیاض رقیق و امراض حاده نافعست ص سماق اجزاء برک مورد هلیله
زرد عفص مکلس ربع مجموع را باده چندان آب چندان بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده بجوشانند تا ثلث
بماند و این ادویه را با آن ببرشند و شیاف بسازند شیاف مامیثا سرمه توتیای کرمانی نحاس محرق سفیداب
مکلس یکجزء اقاقیا نصف جزء کثیرا افیون نشاسته مکلس ربع جزء شیاف سماق صغیر جهت رمد و حرارت چشم
و التهاب و حکه و دمعه و جرب و سبل و جحوظ حدقه و ماق و التصاق پلک نافعست و بتجربهٔ حقیر رسیده
ص سماق بیدانه اجزاء سفیداب کثیرا نصف جزء کافور ربع جزء هرکاه سماق را بجوشانند و آب آنرا تا نیم

طبخ نمایند تا غلیظ گردد و پنج جزء آن کافیست شیاف غرب و ناصور از محمد بن زکریا جهت غرب و ناصور مجرب
حقیر است ص صبر کندر انزروت کلنار سرمه شب یمانی دم الاخوین بالسویه زنجار ربع یکی با آب سرشند
شیاف ابی ناصر جهت تقویت چشم و منع قبول آفات و حمره و اجفان و جلای بصر مفید است ص گل سرخ
صمغ آلو صمغ عربی ۳ حضض ۲ اقلیمیای نقره ۱ نشاسته ۴ توتیای هندی مغسول انزروت ۶ و نیم اقاقیا او نیم
با آب سرشند جزم المعتدل جهت رفع بیاض بغایت مؤثر است ص چند عدد پوست تخم مرغ فاسد و لق
شده را خالی کرده آب در آن ریخته در آفتاب بگذارند و تکرار این عمل نمایند تا هر پرده که در آن باشد جدا
شود و آبرا متعفن نکند پس خشک کرده بسایند و چند مرتبه از تافته بیرون کنند و با صدف سوخته و بسد
سوخته و سرگین خطاف و سرگین سوسمار و بوره ارمنی بالسویه مخلوط نموده با زهره باز و کلنک سرشته شیاف
بسازند و با عسل شهد رقیق استعمال نمایند و قبل از استعمال چشم را بر بخار طبیخ بابونه و اکلیل الملک و
سداب و حلبه بدارند و در معالجات بقراطی مذکور است که پوست تخم مذبور اگر جرم صغیر نامند با سرگین
کبوتر و سوسمار و خطاف ازالهٔ بیاض چشم که از آبله بهم رسیده باشد مینماید و جزم معتدل سابق قویتر است
شیاف علائی جهت جلای بصر و تقویت چشم و منع آفات و سبل و بیاض دقیق و دمعه و حکه نافعست
ص توتیای کرمانی مغسول هلیله زرد غیر مقشر کثیرا مکد ۵ ل نوشادر یکدانگ زردچوبه ۳ ل زنجبیل
صمغ عربی مکد ۲ بگلاب سرشند شیاف جلا جهت ضعف بصر رطوبی بغایت مجربست و از اصناف مرآت
بهتر و بیغایله است و جهت نزول آب و خیالات بی نظیر است ص ۱۰ م توتیای کرمانی مغسول را با آب
مرزنجوش تازه که شب مانده باشد و صاف شده باشد سرشته خشک کنند و باز بزنجبیل و فلفل دار فلفل
مامیران مکد ۲ نوشادر زعفران حضض کثیرا صمغ عربی اشق نحاس محرق زنجار اقلیمیای فضی مکد نیم م
مخلوط کرده با آب گرم و از یانه تازه سرشته شیاف بسازند شیاف ابار جهت رفع آثار و التحام قروح مجربست
ص سرب سوخته نحاس محرق سرمه توتیای هندی غیر جاد صمغ عربی کثیرا مکد ۸ م اقلیمیای ذهبی سفیدآب
مکد ۴ افیون مرصاف مکد نصف م کندر ۲ م با آب سرشند شیاف اسود جهت حرارت و سوزش و شدت
وجع و سبل و دمعه حاره نافعست ص سفیداب ۴ م صمغ عربی کثیرا مکد ۸ م اقاقیا ۸ م مرصاف نصف م
سنبل افیون مکد ۴ دانگ با آب سرشند شیاف اصفر جهت ابتدای نزول آب و غشاوه و بیاض رقیق
و سحاب و دمعه بارده و جرب و سبل مزمن نافعست ص انزروت شیاف مامیثا ۸ مرصاف بوره ارمنی
فلفل سفید ۲ ریخ سرخ ۲ زعفران ۱ و نیم با آب سرشند قطور که در ابتدای رمد بغایت نافع و مسکن
وجع است و حقیر تجربه نموده ص تشمیزج بهدانه تخم خبازی از هر یک ۱۰ عدد نیمکوب کرده با نشاسته نیم م
حضض ۲ دانگ با آب بجوشانند تا غلیظ شود پس صاف نموده بقدری سفیدی تخم مرغ در شیشه کرده بهم زنند
و نیمگرم در چشم بچکانند قطور دیگر که در ایام تزید رمد نافعست ص تشمیزج بهدانه مکد ۳ عدد

نیمکو

نیمکوب کرده با ۱ ل و نیم انزروت سفید در شیشه کرده با آب عصی الراعی و شیر دختران در آتش نرم بجوشانند
و صاف آنرا در چشم بچکانند و آب برگ بارتنگ بدل آب عصی الراعی میشود قطور دیگر که در انحطاط بسیار
نافع و مسکن و محلل و مانع ظهور بثور و قرحه میشود ص قلعی را بکف دست بسیار بمالند تا دست سیاهی
بسیار از آن بردارد پس با گلاب کف دست را تر کرده سیاهی را جمع کنند و با شیر دختران بچکانند و سیاهی
سرب را نیز همین خاصیت است و در تسکین وجع شدید مکرر بتجربه رسیده که گوشت چربی گوسفند را ورق
بسیار رقیق کرده آنمقدار در کف دست نگاه دارند که گرمی دست در آن اثر کند پس بر پشت چشم و پیشانی بندند
در حال درد را ساکن و هیچ ضمادی را این اثر نیست باب یازدهم در ذکر ادهان ۵ مخترع ادهان فیثاغورس است
و گویند اولا سقراط استخراج نموده هرچه از بزور و گلها و مانند آن ترتیب دهند مثل روغن کنجد و روغن
گل در تحت ذکر اصل آن در ادویه مفرده مذکور است مع خواص و افعال و مزاج آن و هرچه در حکم عطریات و
اعمال غریبه است مثل روغن عنبر و امثال آن بدستور در طریق دستور اول مسطور گشته و قواعد کلیه در
ادهان مرکبه در این باب مذکور میشود اما طریق استخراج روغن بزور آنست که آن تخم را کوبیده قدری
آب گرم پاشیده و با آتش گرم کرده بیفشارند و هرچه از اوراق و اغصان و ازهار خشک گیرند باید با وزن
آن آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده با مثل آن روغن کنجد یا روغن زیتون و امثال آن بجوشانند تا
آب سوخته روغن بماند و هرچه از گلهای تازه و مانند آن گیرند بهتر آنست که کوبیده آب آنرا گرفته با مثل
آن روغن مناسب بجوشانند تا روغن بماند و آنچه معتاد هست آنست که گلها را در روغن کرده بآفتاب گذارند
و بعد از هفته صاف نموده گلها را تازه کنند تا سه مرتبه و اگر زیاده تکرار عمل نمایند قویتر میشود و این قسم
ضعیفتر از قسم اولی است و طریق استخراج روغن تخم مرغ و روغن گندم و امثال آن در قسم اول دستورات
مذکور است بدانکه اکثر ادهان بزور و غیر آن متکرج میشود مگر روغن حب البان که هر چیزی را اگر بروغن
آن ترتیب دهند متکرج و بدبو و فاسد نمیشود و غلاف شکوفه خرما که کفرای مینامند بالخاصیه مانع فساد
روغنها است و هرگاه خواهند که روغنها را سفید کنند بجهت طیوب و نمود آن باید بازاء هر رطلی از روغن
مثل آن آب و یکوقیه مغز گردکان و نیم وقیه نمک که با هم سائیده باشند اضافه نموده بجوشانند تا آب بنصف
رسد پس سرد کرده روغن را از آب جدا کنند و باز با آب بدستور بجوشانند و صاف نمایند و تکرار عمل نمایند
بحدیکه خواهند دهن الناردین روغن سنبل رومی است در کل امراض بارده مثل فالج و لقوه و رعشه و قولنج
و ضعف معده و جگر و کلیه و مثانه و گرانی سمع و درد رحم و احتباس حیض و درد اعضا و اعصاب را نافعست
شرباً و ضماداً و احتقاناً ص قصب الذریره عود بلسان سعد ورق الغار قسط تلخ ناردین مرزنجوش
قردمانا ساذج اذخر اسارون ابهل برگ مورد اذان الفار مکد ۵ ل نیمکوب کرده با ۵۰ ل شراب کهنه یا
جمهوری یا نبیذ زبیب و عسل و ۲۱۵۰ ل آب تا ۷ ساعت بجوشانند که بنصف رسد و بعد از [illegible]

خیسانیده پس صاف نموده با کلاسرخ دهن ما ولمحو کبه بموزره نار زه و مرصافی مکد ۳ ل تا سه ساعت تحلیلا
بجوشانند که بنصف رسد و صاف کنند و با سنبل رومی و سنبل الطیب و قرنفل و میعه سایله و روغن
بلسان و اگر نباشد بروغن زیتون کهنه و چوز بوا مکد ۳ ل روغن کنجد ده با آتش نرم با رفق بجوشانند
تا آب سوخته و روغن بماند انگاه صاف نموده استعمال نمایند دهن الثعالب جهت درد کمر و درد کمر و مثانه
و کلیه و ساقین و ادرار نمودن بول و حیض و تحلیل ریاح و درد کوش و صرع و صداع بارد ضماداً و شرباً
و قطوراً و احتقاناً بغایت نافع است ص یا آزه هریکو فیر سداب تازه سرو قیر روغن زیتون یا کنجد و
یکمثقال تا هیل از آمو خردل و حب الرشاد و عاقرقرحا یکرطل آب کرده بجوشانند تا روغن بماند پس صاف
استعمال کنند دهن العلیق دهن الحنظلات و دهن قثاء الحمار نیز نامند و اکثر اطبا بهترین ادهان
دانسته اند خصوصاً جهت تقویت باه و اشتها و بریدن معده و درد مفاصل و نقرس و عرق النسا بعدیل است
و عجیب الفعل و از این روغن نادرین دانسته اند ص عصارة قثاء الحمار ده رطل میعه سایله ده القطوریون
ثم الحنظل ریواند مدحرج زوفای خشک بود تربد رومی و کومی و نهری و سکبینج و برگ دفلی بیخ سوسن
آسمانجونی مکد ۱ ال عاقرقرحا ۴ ل آب صاف روغن زیتون بالمناصفه ۸ ارطل بعد از خیسانیدن ادویه
بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند پس صاف نموده استعمال کنند دهن الکلکانج از حکمای هند است و
جهت امراض بارده مثل فالج و درد مفاصل و اعیا و ازالة الماء و تقویت مو و شراب آن جهت تقویت جگر و معده
و کلیه نافع و مدر بول و حیض است ص انواع هلیلجات و بلیله و آمله و فلفل و دار فلفل و زنجبیل مکد ۴ م
جاوشیر اشق سکبینج مکد ۵ ل تربد سفید لحک کرنب تازه سداب تازه مکد ۱ ام با یکمن آب رود و پیست
آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با ۴۰ ل روغن خروع بجوشانند تا روغن بماند دهن الزعفران
کر دهن الخلوق نامند جهت صلابات و اوجاع رحم و معده و تشنج و فساد رنگ رخسار و ورم بیخ ابی و
تنقیه قروح و جرب رحم نافع است ص زعفران ۵ الورد ماناء العصب الذریره ۵ ل مرصاف ال در ۳۰ ل
روغن کنجد یکهفته خیسانند هر روز برهم زنند و با ۱۰۰ ال آب بجوشانند تا روغن بماند و صاف نمایند دهن
لبوب السبعه منقول از قرابادین ابن عیسی بغایت رطب و جهت امراض یابسه و ازالة علل سوداوی و صداع
و جذام و مالیخولیا نافع است ضماداً و شرباً و سعوطاً ص مغز فندق و پسته و بادام شیرین و کنجد و حب
الصنوبر کبار و مغز تخم کدو و مغز بادام تلخ بالتسویه کوبیده گرم کرده بیفشارند تا روغن از آن جدا شود دهن
المبارک منقول از شفاء الاسقام و دهن القوه نامند جهت لقوه و فالج و کزاز و عرق النسا و دوالی و نقرس
و تحلیل ریاح و تهییج باه و اشتهای طعام نافع و قطور آن جهت کری و گرانی سمع و سده صماخ در روز مؤثر است
و فرزجه آن جهت جمیع امراض رحم نافع است و مؤلف تذکره گوید که مشبت ارواح و عاقد است ص حلبه و
شونیز بالتسویه کوبیده تنقیه بروغن زیتون بطریق تخمیر نمایند تا بر روی آتش ۳ مثل خود روغن را جذب کنند پس

تقطیر دهن کنند دهن الثوم که دهن الراهب گویند و از جهت رهبانان تالیف یافته و در کل مرض بارد مجربست
و اعاده باه مأیوسین میکند و جهت تعقد عصب و درد کمر و حدبه و بواسیر و تقطیر بول و سرخ کردن رنگ رخسار
آزموده است و چون در زمستان استعمال کنند محتاج بپوشش نشوند ص ثوم مقشر یکجزء فرفیون عاقرقرحا
از هریک ثلث جزء فلفل سداب هریک ربع جزء با ثلث وزن آن روغن زیتون بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده
استعمال کنند دهن الخل معروف بدهن الهرمس جهت شوری که در اصل شعر و مسام بهم رسد و جهت جمیع مواد
غلیظه تحت جلد و خراز و جرب و حکه نافع است ص ۲ ل روغن کل را با ۶ ل سرکه بجوشانند تا روغن بماند
و فرفیون شیطرج هندی کهربا راتیانج هریک دانکی و کاغذ سوخته مداد چینی دانه ترنج سوخته دانه هلیله
سوخته را سحق هریک نیم ل در آن حل نموده استعمال کنند دهن حمص که ماه فامند از اسرار مکتومه شمرده اند
و در تقویت باه بعدیل دانسته اند و چون با عسل و معاجین باهیه طبخ دهند منافع آنرا تحدید نتوان نمود
و چون با شونیز استخراج دهن آن نمایند در جمیع اوجاع بارده بغایت مؤثر است و استخراج روغن نخود
بعنوان مختلف است و بهترین تقطیر آنست ص که نخود را نیم کوفته در قرع مطین کنند بطریقی که کلوی
قرع خالی باشد و از لیف و مانند آن در کلوی قرع کنند تا در وقت معکوس کردن آرد نخود از شیشه بیرون
نیاید و کوره ترتیب دهند دو طبقه و کلوی قرع را از سوراخ طبقه اول بطرف اسفل کوره بیرون کنند که شکم قرع
در طبقه اول ظاهر باشد و قابله را بدهن قرع وصل کنند و بر اطراف شکم قرع آتش سرکین یا زغالی بر
افروزند تا روغن از لیفهای کلوی قرع بقابله بچکد دهن النجاح از تالیف حقیر جهت ریاح و اختلاج و تشنج و فالج
و امراض بارده عصبانی و تقویت اعضا و تفتیح مجاری بول ضیقه و اوجاع بارده و تحلیل مواد غلیظه مجربست
ص حسن لبان مقل میعه سایله مکد ۱۰ جزء اشق فرفیون حب البلسان حربق سفید زرنب کبابه شیطرج
ماهیزهرج قرنفل مکد ۲ جزء جوزبوا زنجبیل خولنجان دارچینی بلادر مکد ۵ جزء کندر سیسالیوس تخم
کندنا شونیز تخم تره تیزک نانخواه قسط تلخ تخم شبت مکد ۴ جزء سعد مرزنجوش حلبه اسپند مغز دانه کرچک
مغز بن استرحب الغار مکد ۹ جزء یکهفته در هزار العرق بهار و امثال آن بخیسانند و بجوشانند تا بنصف
رسد و صاف نموده با ۵۰ ال روغن زیتون و ۵۰ ل روغن بید انجیر بجوشانند تا روغن بماند و سکبینج و جاوشیر
مومیائی میعه سایله قنر علک البطم مکد ۳ ل در آن حل کنند و سنبل الطیب و صاف زعفران قصب الذریره
قرنفل مکد ۲ ل دارچینی ۵ ل جندبیدستر فلفل فرفیون دار فلفل مکد ۲ ل از حریر کنده ایندم اضافه نمایند
دهن المحلل از تالیف والد حقیر میر محمد زمان تنکابنی جهت تقویت معده بی نظیر و در تحلیل ریاح معده و جگر
بعدیل است ص مقل ازرق ۳ ل سنبل الطیب مصطکی علک البطم مکد مثلر اشق اسارون قصب الذریره
اذخر مکد ۲ ل با روغن بابونه و روغن کل سرخ بالتسویه از هریک نیم رطل مخلوط نموده در آفتاب بگذارند و هر روز
برهم زنند تا ده روز و الا در خاکستر گرم بگذارند دهن دار شیشعان جهت اسهال و ضعف معده و تحلیل ریاح

نافعست ص دارشیشعان ۵ ءا سلیخه ۶ ا عود بلسان ۵ ۳ ا قرنفل ۳۷ ا قصب الذریره ۵ ال نیمکوب کرده
با ۵۰ ل روغن کنجد بآتش نرم بجوشانند تا ثلث بسوزد دهن البلادر جهت استرخاء عصب و فالج و لقوه و
امراض بارده نافعست و بغایت محلل ریاح ص سنبل الطیب هیل فوفل وج شیطرج راس دار فلفل جوز الحق
بلادر بیخ سوسن آسمانجونی رازیانه قسط تلخ بوزیدان زرنباد درونج مکدر ۵ ال نیمکوب کرده در شیر تازه
و آب انار هر یک ۵۰۰ ل و روغن کنجد ۲۵۰ ل بجوشانند تا آب و شیر سوخته روغن بماند نسخه دیگر جهت بواسیر
و جمیع امراض بارده و تحلیل ریاح غلیظه عظیم النفع است ص مقل ازرق ال میعه سایله اسطوخودوس افیون
بسفایج حب بلسان بادام مقشر حرف سفید زرنب افلنجه شیطرج مکدر ۱ ا قرنفل جوز بوا زنجبیل خولنجان
دارچینی بلادر جندبید ستر ل بذر البنج کندر رسیالیوس تخم کندنا شونیز تخم تره تیزک نانخواه قسط تلخ ۵ ا
سعد برگ مورد مرزنجوش حلبه اسبند حبة الخضرا خروع ۱۰ ال اشنه شبت ۹ ل ورق الغار فوفل ۴ ا عسل کف
کوفته روغن کاو روغن یاسمین نفط سفید قطران روغن خروع دهن الغار ۱۲ ال روغن زیتون ۵۰ ء ل آب
صاف ۱۰۰۰ ال بجوشانند تا آب بسوزد دهن القسط جهت درد حقو و مقعده و مفاصل و فالج و تقویت اعصاب
و نیکو کردن رنگ رخسار و حفظ سیاهی مو و رویانیدن آن نافع و مفتح سده و آشامیدن آن جهت برودت
احشا مؤثر است ص قسط تلخ قصب الذریره سنبل الطیب ساذج میعه سایله ابوسا قره اشنه ۵ ال
قرنفل راسن اکر نباشد وج سلیخه ۷ ا مرصافی ۴ ا جوز بوا ۱۰ ال عود بلسان ۵ ال کوبیده با هزار و دویست ل
آب خیسانیده بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده با ۵۰۰ ل روغن کنجد بجوشانند تا آب بسوزد
روغن شیخ صنعان جهت التیام زخمهای تازه مجربست و از نسخه هندی نقل شده و محلل اورام بارده و مقوی
اعصابست ص زرد چوبه یم چوب زرشک که بهندی دارهلد گویند و دیودار که چوب صنوبر است اصل
السوس که بیخ مهک است چوب کز پوست خار معیلان آب برگ آبنوس ۵ ا برگ حنا هو چیره دود چرکه سنبل
باشد ۱۰ ال قنبر ۲ ا و نیم جوز بوا مرداسنگ شنجرف کات هندی بلغار تراشیده ال موم کافوری ۴ ء دانگ جدوار ۲ دانگ
روغن کنجد ۲۰۰ ل چوبها و زرد چوبه و سنبل و برگ حنا و اصل السوس و بیخ خار معیلان را در ۹۰۰ ل آب
خیسانیده بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده باقی ادویه را ساییده با آب نیم و روغن بجوشانند تا آب
بسوزد آنگاه صاف نموده استعمال نمایند نسخه دیگر قلیل الاجزا که حقیر تجربه نموده در التیام زخمهای تازه
بهتر از نسخه اولی است و ظاهرا ترتیب نسخه اولی بجهت دکان آرایی باشد ص اصل السوس هو چیره زرد چوبه
پوست درخت صنوبر پوست درخت معیلان با لسویه ۴۰ ا کوبیده با ۶۰۰ ل روغن چراغ که از پنبه دانه و تخم
کتان میگیرند و سه من تبریز آب بآتش نرم بجوشانند بحدی که کف نکند تا آب بسوزد پس صاف نموده استعمال
نمایند روغن مانع ریختن موی از آتشک مجرب و بجهت داء الثعلب علی الرسم بغایت مفید است و چون موی سفید از موضع
داء الثعلب بر آید استعمال این روغن موی را سیاه میرویاند ص برگ مورد ۱۵ ال و سمسم ۱۵ درم ۴۰ ل

بجوشانند

آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با ۲۰ ل روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند و ۶ ل لادن
در آن حل کنند روغن جهت فالج و رعشه و تشنج و خدر و امثال آن باید منابت اعصاب و اعضای دردناک
را با کیسه درشت مالیده تا سرخ شود و تدهین نموده بخوابند ص قسط تلخ سنبل الطیب هر یک ۲۰ ل نرم
کوبیده در یک رطل روغن زیتون و یک رطل آب بجوشانند تا روغن بماند پس صاف نموده تا سه مرتبه با ادویه
مذکوره بجوشانند و اگر بجای آب هر مرتبه عرق رازیانه یا عرق بهار کنند بهتر است و بعد از آن جند و
فلفل و فرفیون و میعه سایله هر یک ده ل در آن حل نمایند روغن که موی را بسترد زرنیخ ۱۰۰ ل آهک آب
ندیده صد و پنجاه ل قلی ۶ ل مجموع را کوبیده ده حصه کنند و سه من شاه آب را بجوش آورده یکحصه زرنیخ
و اگر ۶۰ ل باشد با یک حصه آهک و قلی در آب ریخته بجوشانند تا عشر آب که ۳۰ ل است بسوزد پس حصه
دیگر را بریزند تا مجموع ریخته شود و از آب عشر بماند آنگاه امتحان بپر مرغ کنند تا بمحض ملاقات موی آنرا
بسترد یا در آفتاب بدون جوشانیدن چند روز بگذارند تا با امتحان رسد و اگر از ملح القلی و آهک هر یک
جزئی و زرنیخ ده جزء قویتر است و باید بقدری آب ریخت که چهار انگشت بر سر آید و بعد از یکشبانروز
بدون جوشانیدن صاف کرده و سه بار بدستور اجزا را تجدید نموده صاف آنرا با ربع وزن آن روغن کنجد
بجوشانند تا روغن خالص بماند روغن بواسیر پنجاه عدد خراطین را در روغن کنجد بریشته کرده از روغن
بیرون آورده با ده م دنباله بادنجان بسایند و روغن را با موم موم روغن ساخته با اجزای ساییده بیامیزند
و بر موضع بواسیر بمالند و بجهت قطع خون با اندک مازو که عفص باشد استعمال نمایند روغن دیگر بجهت
ساقط نمودن زوائد بواسیر مجرب و بیعدیل است ص کوکرد و زرنیخ را با لمناصفه ساییده تسقیه روغن کنجد
کنند بحدی که جذب کند و با قرع و انبیق تقطیر نمایند و در حین تسقیه باید بر روی آتش نرمی باشد روغن وزغ
جهت ورم مقعده و درد بواسیر بغایت آزموده است هرگاه از حرارت باشد ص وزغ را با پیه بز کوبیده
در آب بجوشانند تا مهرا شود و روغنی که بر روی آب بعد از سرد شدن آب بسته شود بردارند و اگر دنباله
بادنجان را ساییده اضافه کنند جهت بواسیر بارد نافعست و داغ کردن مابین خنصر و بنصر دست چپ جهت
قطع خون بواسیر و داغ مفصل ترقوه جهت ریاح بواسیر از مجربات است روغن که موی را برویاند و بغایت قوی
الاثر است ص ذراریح را که بلغت تنکابن داوساس و بلغت اصفهان سین نامند بال و سر آنرا قطع کرده ۳ م
را ساییده با یک اوقیه روغن بان بجوشانند تا اندک غلیظ گردد و با مشک و عنبر خوشبو کرده بمالند تا موضع
آبله کرده موی بر آید باب دوازدهم در مرهمها و ذرورات جراحات و ما یتعلق بها ۵ مخترع مرهم گویند
بقراطست و تصریح نموده اند که قوت اکثر مراهم مدتها باقی میماند و هر چه صموغ بسیار داشته باشد تا بیست
سال قوت آن باقی است و بعضی را معتقد آنست که هر چه با روغن زیتون ساخته شود قوتش ساقط میگردد
و اکثر با نیکوئی ترتیب یابد قوتش تا یکسال باقی میماند و شرطست که موم زیاده از نصف روغن و کمتر از

ربع آن نباشد بلکه ادویه ۶ جزء و روغن ۵ جزء و موم ربع جزء باشد و ضماد اعم از مرهم و مرهم مخصوص جراحات
وابخره در قوت جراحت باشد و جهت مبرودین روغن زیتون رسیده کنند و در غیر آن روغن زیتون نارس که زیت
انفاق نامند و در مواد یابسه روغن کنجد کنند و موم را اوّلاً با روغن و شحوم بگدازند و از سر آتش بزیر آورده
ادویه صمغیه را اوّل در آن حل کنند پس ادویه مسحوقه را مخلوط سازند و طریق حل عنبر و مصطکی و علک البطم
و مومیائی و سکبینج و امثال آن چنانست که در قدر مضاعف باشد یعنی ظرفی را آب در آن کرده بر آتش گذارند
تا آب بجوش آید و ظرفی کوچک را روغن مخصوص کرده در میان ظرف اوّل بگذارند تا روغن از حرارت آب گرم
شود پس عنبر و امثال آنرا در روغن ریزند تا حل شود بعد از آن سایر ادویه را مخلوط نمایند مرهم النخل بنون
و خای معجمه و بجای مهمله نیز خوانده میشود و تحریک داوجه تسمیه گفته اند چه یکی بمعنی تحریک مواد بجهة دفع از
مسالک است چنانکه از پرویزن مشاهده میگردد ثانی بمعنی اخذ عطایای کثیره است بسبب استشفا بآن از تالیف
جالینوس و عظیم النفع است و بجهة جبر کسر و اصلاح عصب و کوفتگی استخوان و التحام جراحات و تحلیل اورام
و رفع جرب متقرح و حکه رطوبی و نمله و جمره و آکله مفید است ص یکوقیه مرداسنگ را با قدری سرکه آنقدر
که ساییده شود بسایند و در آفتاب گذارند تا تمام وقیه را جذب کند پس بدو وقیه روغن زیتون تسقیه کنند و ۲م وقیه
پیه گاو صاف و ربع وقیه قلقطار اضافه نموده بر روی آتش نرم بر هم زنند تا منعقد گردد مرهم الخل که مرهم اسود
نامند جهة شقاق و حکه رطوبی و قرحه رطبه و داء الثعلب و سعفه نافعست ص سرکه کهنه
روغن زیتون بالتسویه مرداسنگ مسحوق ربع روغن با آتش نرم بجوشانند و پیوسته بر هم زنند که مرداسنگ
رسوب ننماید تا منعقد گردد مرهم زنجار جهة اسقاط بواسیر و تجفیف قروح و رویانیدن و بردن گوشت جراحات
گوشت زیاد و رفع عفونات و مواد فاسده بالکلیه مفید است ص موم زفت ۱۱۰ اشق محلول بآب سداب و سرکه ۷
روغن زیتون ۸۱ع با آتش نرم مجموع را حل کنند و زنجار ۳م انزروت ۳م راتیانج ۲ و نیم اضافه نمایند مرهم داخلیون
بلغت سریانی بمعنی لعابی و از تالیف بقراطست جهة اورام حاره و اوجاع شدیده و تعقد عصب و خراج صلابات
بغایت مفید است ص ۴م وقیه مرداسنگ مسحوق را با یکرطل و نیم روغن زیتون با آتش حل کنند و تخم خطمی و بزر
قطونا و تخم مرو و حلبه و تخم کتان هریک ۲ جداگانه خیسانیده لعاب هریک را بگیرند و از مجموع بقدر ۳م وقیه
بالتسویه اندک اندک تسقیه کنند و بجوشانند تا منعقد گردد و هرگاه زفت و خاکستر چوب رز و مرصاف ۵م
صداء الحدید ال اضافه نمایند بغایت قوی الاثر میشود مرهم زنجفر جهة تحلیل اورام عسرة البرء و خنازیر
و سرطان و ورم مزمن انثیین نافعست ص کندر اشق علک البطم ۶ مرداسنگ قنه ۵ شنجرف سریج ۴
موم ۱۵ روغن زیتون ۶۰ مرهم حواریین و مرهم رسل و مرهم دشلیخا نامند جهة اصلاح خراج و جراحات و
تنقیه و تحلیل و نضج و اندمال آن و شقاق و رفع آثار و حکه و جرب و بواسیر و نواصیر و سعفه و رفع گوشت نافعست
ص موم علک البطم ۱۴ اشق ۷ مقل ازرق مرداسنگ ۴ زراوند طویل کندر ۳ جاوشیر زنجار مرصاف قنه ۲

سکبینج

سکبینج ۱ اشق و مقل را در سرکه حل کرده با یک رطل روغن زیتون بجوشانند تا سرکه بسوزد پس سایر صموغ و موم را
بگدازند و ادویه یابسه مخلوط سازند مرهم ابیض جهة سوختگی آتش و التهاب جراحات و ورم مقعد حاره و
جمره و شقاق قبل از آنکه حرارت باشد نافعست ص موم ۱۰ روغن کنجد یا روغن زیتون ۳ بعد از گداختن موم
از سر آتش برداشته با سفیدی تخم مرغ بر هم زنند و اگر تبرید زیاده خواهند بجای روغن زیتون روغن گل
سرخ کنند و حضض و سفیدی تخم مرغ اضافه کنند و بجهة تسکین درد بجای حضض افیون کنند مرهم
باسلیقون جهة جراحات عفنه و ورم بارد نافع و در خواص مثل مرهم غار است ص زفت راتیانج موم هریک
جزئی قنه ربع جزو یکی روغن زیتون ۲ وزن ادویه بر روی آتش مخلوط سازند مرهم محلل جهة تحلیل اورام
و صلابات و اقسام استسقا و صلابات تحت جلد و اخراج کرم بسرعت نافع و از مجربات دانسته اند ص
ترمس سرگین کبوتر دانه خرما شبلم بالتسویه زفت را مثل مجموع در پیه مرغابی گداخته سایر ادویه را مخلوط
سازند مرهم جاذب از تالیف ابن تلمیذ منقول از شامل جهة اخراج پیکان و خار و ابخره در عضو فرو رفته باشد
مجرّب دانسته اند ص بیخ نی خشک زراوند طویل بالتسویه ساییده با عسل سرشته استعمال کنند مرهم مسقط
بواسیر ص گردکان سوخته دانه زردالو بالتسویه با روغن کوهان شتر سرشته بمالند و بخور به نیکو بهر دو
کنند مرهم سفیداب جهة مزاج حار و رویانیدن گوشت و دفع بثور لحمیه و امثال آن بغایت نافعست ص مرداسنگ ۵
با سرکه بسایند و با روغن گل تسقیه کنند تا غلیظ گردد و ۵م سفیداب قلعی و اندکی کافور اضافه نمایند مرهم
النوره جهة سوختگی آتش و التهاب قروح بغایت نافعست ص موم را ۱۰ با روغن گل سرخ ۳۰ گداخته و آهک
را ۵م هفت بار با آب شسته اضافه نمایند مرهم عرق مدنی که رشته گویند و بیونانی نامند و از میاه غلیظه و اهویه
کثیفه بهم میرسد خصوصاً در بلاد لار و اکثر از مفاصل مانند خیاطه بیرون می آید بعد از ورم حار و درد عظیم
و هرچه بیرون آید باید بچوبی و مانند آن هر روز برفق پیچیده تا تمام بیرون آید و پاره نشود که هرگاه قطع شود
از جای دیگر بروز میکند و این مرهم آسان میکند بروز آنرا و هرگاه پاره شود باید موضع را بطول شکافت و مرهم
را استعمال نمود ص موم ۵ المرداسنگ خاکستر نی ۳ آهک ۱ موم را با روغن گل گداخته ادویه را مخلوط کنند
و بجهة التهاب بزرقطونا را با روغن بنفشه مخلوط کرده استعمال نمایند قیروطی عبارت از موم روغن است و اقسام
آن باعتبار داخل کردن ادویه مختلف است اما بجهة التهاب سینه و ذات الصدر و تبهای محرقه و اورام ملتهبه
باید موم سفید را در روغن گل گداخته و با آب خیار و کدو و آب برگ خرفه صاف کرده تسقیه کنند و هرگاه ترطیب
بیشتر خواهند بجای روغن گل روغن بنفشه کنند و آب برگ بید و برگ خبازی تسقیه کنند مرهم جهة سرطان
متقرح و غیر متقرح ص سفیداب قلعی توتیای کرمانی شسته بالتسویه با روغن گل سرخ بسایند و با آب برگ خرفه
یا لعاب بزرقطونا یا عنب الثعلب و آب خیار و آب کدو تسقیه نمایند مرهم السلعه خبث الرصاص را با روغن
زیتون بر روی آتش مخلوط سازند و علک البطم را در آن حل کنند ص جهة منفجر بودن قرحه که محتاج به نشتر

نباشد ص خمیر مایه بوره ارمنی جاوشیر سرکین کبوتر و مرغ و دبق مقشر آهک آب ندیده صابون با روغن زیتون
سرشته استعمال نمایند مرهم جهة سعفه ص زراوند طویل راتیانج کلنار اقاقیا بالسویه با اندک روغن
کل و سرکه بسایند مرهم بواسیر و مرهم مقل نامند جهة شقاق مقعد و در آن نافعست ص موم روغن کنجد
پیه مرغابی مغز ساق گاو روغن کوهان شتر زرده تخم مرغ مقل بالسویه مقل را در لعاب تخم کتان حل نموده مرهم
ترتیب دهند مرهم ناصور و باسور و ضربانی و غیره ضربانی زردچوبه مرداسنگ انزروت سایید با ع ل
روغن کل و مرموم و آب خالص بقدری که ادویه را بجوشانند با آتش نرم چندان بجوشانند تا مرهم شود
مرهم هوچویه که سنکار نامند جهة زخمها و اورام و تشنج و تمدد جراحات نافعست ص هوچویه را نرم
سایید با روغن کنجد موم مرهم سازند مرهم کافوری جهة کل قروح حاره و سوختگی آتش و جمره و نمله
مجربست ص موم را در ام روغن کل گداخته با سفیداب قلعی کافور قیصوری مرهم بسازند مرهم
رال منقول از حکمای هند جهة جراحات مزمنه و عسر البرء بغایت مجربست و بجهة قروح آتشک و ناصور بغایت
نافع و منبت لحم و دافع گوشت فاسد و مصلح عضو ضعیف و ظاهرا عدیل نداشته باشد و حقیر مکرر تجربه
در قروح مأیوسین نموده است ص کافور قیصوری رال الهندی که لعل معبدی و شجره و تقهن نامند کات
هندی هریک لکوفته و بیخته و موم را با روغن گاوی تازه بی نمک که مساوی مجموع باشد در ظرف آهن
گداخته اول رال را بیخته دو سه جوش کند پس کات را بدستور پس کافور را بریزند و دیگر جوش ندهند و در
قروح مزمنه قدیمه تا سه روز بقدری از موفاسوخته استعمال نمایند و بعد از آن بر تنهایی مرهم زنگاری
از تالیف والد حقیر میر محمد زمان تنکابنی جهة جراحات مزمنه بغایت مجربست و در تاثیر کمتر از مرهم رال نیست
و با اعتدال اقربست ص انزروت کاغذ کبود سوخته پوست درخت کاج روناس کات هندی هریک اسفیداب
مغسول مرداسنگ مغسول کافور قیصوری موم سفید روغن کل سرخ مرهم بسازند مرهم آتشک
از مجربات و اسرار است و در یکشبانروز رفع دانها و زخم آن میکند توتیای هندی شسته شنجرف کوکرد چوب
چینی نیم و اگر نباشد با زمؤثر است با زرده تخم مرغ که در زیر خاکستر پخته باشند بقدر کفایت سرشته استعمال
نمایند و اگر بجای گرد چوب چینی زیبق را مکرر از کرباس بکذرانند تا زیبق در آن ناپدید شود پس کرباس را
بسوزانند و از خاکستر آن نیم ل داخل کنند بعد بلیست مرهم جهة نضج دمامیل و جراحات بغایت نافعست
ص کتیرا تخم مرو تخم کتان سریش هوچویه کل بابونه کل خطمی بالسویه کوبیده با شیر پخته نیمگرم مکرر استعمال نمایند
مرهم جهة تشنج جراحات از مجربات و جهة پاک کردن چرک و رفع ورم جراحات آزموده است ص آرد
گندم را با قدری روغن کل سرخ و اگر نباشد روغن طعام و زرده تخم مرغ دو چندان روغن مخلوط کرده استعمال نمایند
مرهم شقاق مجرب حقیر است و بغایت مؤثر ص علک البطم یک جزء پیه بز ع جزء در قدر مضاعف گداخته استعمال نمایند
و در پیچی ناخن و تقشر آن و شقاق لب و اطراف و حکه و جرب و زخم آتشک و شقاق چهارپایان آزموده است

مرهم جذام

مرهم جذام از مجربات والد حقیر است و در سایر قروح سوداوی و اورام بادده آزموده است ص
سنبل الطیب حماما قردمانا دارفلفل کبابه سلیخه قسط تلخ عاقرقرحا مصطکی مقل مرصاف حب بلسان اشق
صبر زرد میعه سایله سیسالیوس زراوند طویل و مدحرج سعد اکلیل الملک قرنفل ایرسا روغن زیتون
کهنه هریک یک اوقیه لادن ۲ ل زعفران نصف اوقیه علک البطم موم هریک ۱۲ ل روغن ناردین مثل جمیع
مرهم سرطان که در هر یک هفته تحلیل سرطان و سایر صلابات کند ص خردل بزر الانجره کبریت زبد البحر
زراوند طویل اشق مقل بالسویه هریک یکجزء روغن زیتون کهنه مثل جمیع موم سرخ ربع روغن ذرور
سرقولیون که جراحات مزمنه را بیکدفعه و دو دفعه التحام دهد و چون و چون بر سلعه و غدد بیمالیده آنجا را
یابس ببندند بسرعت زایل سازد و از مجربات و از اسرار است ص کندر ۲ م مرصاف و نیم کلنار ۳ جفت البلوط ۱
کل ارمنی کل سرخ هریک ۲ ثلث از حریر کذرانیده استعمال نمایند ذرور اعظم جهة آکله و قروح ساعیه
دهان و کلو و قضیب و سایر اعضا مجرب و از تالیف حقیر است و عدیل ندارد و از اسرار است و در قطع
خون جراحات و رویانیدن گوشت و منع ورم قروح و انصباب مواد آزموده است ص موی سوخته
کلنار شاخ گاو کوهی سوخته و اگر نباشد استخوان سوخته برگ عناب گل ارمنی هریک ۲ جزء کندر سفیداب
قلعی توتیای کرمانی شسته هریک یکجزء از حریر گذرانیده استعمال نمایند و هر گاه در غیر کلو و دهان استعمال
نمایند صبر زرد یکجزء مرداسنگ با آتش مکرر سرخ کرده و در سرکه انداخته و مغسول نموده ۲ جزء اضافه نمایند
و هر گاه خواهند که فتیله ساخته در سوزنک استعمال نمایند قدر ۲ دانگ افیون مخلوط کرده با سفیدی
تخم مرغ سرشته فتیله بسازند و در مجرای بول بگذارند بغایت مسکن درد و در رفع سوزنک نظیر ندارد ذرور دیگر
بجهة آکله و قروح ساعیه و بواسیر الانف و نواصیر مجربست ص استخوان دمیم با سوخته صبر زرد بالسویه
ذرور کنند و همچنین برگ عناب خشک را ذرور نمایند جهة آکله بی نظیر است ذرور جهة قطع نزف الدم جراحات
ص جبین ۳ آهک شسته ۲ زاج سفید السماق الدم الاخوین نیم ل کندر نیم ل صبر زرد نیم ل مثل غبار
سایید استعمال نمایند و مفرد هریک از این اجزا همین اثر دارد ذرور برگ و تخم انجره جهة قروح متاکله
و سرطان متقرح بی عدیل و بی لذع است ذرور دیگر در رفع آکله و تجفیف قروح از مجربات ص موی سوخته
۲ جزء پوست پیاز سوخته یکجزء تخم ریحان بو داده نصف جزء کافور قیصوری ربع جزء ذرور مصعد از مجربات
حکمای قدیمست در اندمال الجراحات عسر البرء و تجفیف آن و رفع آکله و قروح ساعیه و بردن گوشت زیادی و در
اسقاط بواسیر نایب مناب حدید است ص زرنیخ سرخ و زرد هریک ۲ جزء آهک آب ندیده زاج سفید هریک
یکجزء زاج زرد زاج سرخ هریک ربع جزء با سرکه سرشته ۲۴ روز در میان جو گذاشته پس تصعید کنند هرچه
مصعد آنست جهة اندمال الجراحات و آکله و هرچه رسوب آنست جهة اسقاط بواسیر و بردن گوشت زیادی استعمال
نمایند که بهتر از بریدن و بیغایله است و اهل فرنگ شرب آنرا نیز در بعضی امور بسیار نافع انگاشته اند اما خلاف

واقع میشاید ذرور منقول از تذکره جهت تخفیف رطوبات و بردن گوشت زیاد بسیار مجربست ص پوست انار
عفص شب یمانی سعد کاغذ کبود سوخته انزروت مکد ۱۰ نحاس محرق ه مرضاف کنند دم الاخوین ۲ مرهم
دیگر که از اسرار او و در اندمال الجراحات بغایت سریع الاثر و عظیم الفعل است ص صبر زرد کلنار قشار کندر
بالسویه مرهم دیگر جهت قروح حار المزاج و ملتهبه و متورمه بغایت موثر است و از عجایب این صنعت است
ص صندل سرخ نیلوفر صبر زرد بالسویه ذرور نمایند باب سیزدهم در ضمادات و کمادات و نطولات
و قطورات که مخترع ضمادات بقراطست و المطلبین اعم از آنست ضماد سلطا بانس یعنی ترمس چون بر کنج
ران ضماد نمایند اسهال صفرا نماید و بر معده اسهال بلغم کند و بر ورکین اسهال سودا و بر پستان اسهال
خون و از اسرار شمرده اند ص ترمس نرم بسایند و حنظل بقدر نصف آن و حلو محلوب بقدر خمس و زهره
گاو بقدر ربع و باشیر تازه در دیگ خمیر گرفته بجوشانند تا امتزاج یابد ضماد مسهل بر معده و تهی گاه ضماد
نمایند ص زهره گاو عسل روغن زیتون شحم الحنظل ربنج بالسویه ضماد سلمویه مسمی باسم مولف آنست
چون بر فم معده ضماد کنند قی آورد و بر ناف اطلاق نماید و بر پشت زهار ادرار حیض کند ص برنگ کابلی
مقشر عصاره قثاء الحمار ۳ خربق سفید مرداسنج ۴ پیه بز ه روغن زیتون ۱۴ ضماد بقراطی جهت ورم و
صلابات حاره بغایت نافعست ص پوست انار مسحوق مطبوخ در سرکه سماق حی العالم بالسویه گل ارمنی
آب کشنیز نصف یکی کافور بقدر احتیاج با روغن گل ضماد نمایند ضماد جهت مفاصل حاره و نقرس بغایت
آزموده است ص صندلین اکلیل الملک اشاف مامیثا ه اقاقیا ۲ زعفران ۱ افیون لفاح او نیم ضماد
فیثاغورس جهت استسقا و ماء اصفر و ضعف جگر و معده و رحم و غیر آن ص ذوفای رطب ۳ موم ۲۴
زعفران پیه اردک و مرغابی و مرغ ۲ صبر میعه سایله مقل ازرق اشق مصطکی ۱ ضماد جهت اسهال حار
و ذرب و تقویت معده و جگر ص کعک کرنان بکسمات نامنده ل گل سرخ شکوفه انگور اگر نباشد شاخ در
بدل کنند برگ مورد تخم مورد ۴ اقاقیا عفص حضض سماق جاورس بو داده زعفران مصطکی ۲ کافور نیم ل
با آب مورد بسرشند ضماد جهت اسهال بارده و تقویت جگر و معده ص کعک ه ل فقاح اذخر سو سنبل سعد
شب یمانی دم الاخوین نانخواه پوست ترنج جاورس مرضاف کنند ۲ با آب مورد ببرشند و هرگاه جهت تقویت
جگر و معده استعمال نمایند و بی اسهال باشد ۷ ل صبر کنند و بجای آب مورد با روغن گل ضماد نمایند ضماد
جهت طحال و اورام صلبه ص انجیر زرد مقشر کرده کان آرد نخود آرد باقلی ترمس تخم کتان بالسویه اشق مقل
حلبه از هر یک نصف یکی سنبل الطیب اکلیل با بونه ربع یکی با سرکه ضماد نمایند ضماد حابس منقول از شفاء
الاسقام در قطع اسهال مجربست ص جاورس ۳ کندر گل سرخ برگ مورد کعک آرد جو با آب یا طبیخ آن
بسرشند ضماد محلل صلابات ص گل خطمی ریشه خطمی کنجد تخم کتان تخم مرو حلبه هو چویه هر یک ه ل
مغز دانه کوچک زوفای رطب هر یک ال موم زرد مقل ازرق هر یک دا ۲ ل در ۴ ل روغن دنبه یا روغن کنجد

کرده

کداخته اد و بیه را مخلوط کنند و نیمگرم ضماد نمایند ضماد جالی جهت قوبا و آثار مفید و مجربست ص قردمانا
مویزج ۱۰ آرد نخود سرگین بز ۹ اصل السوس کوکرده با سرکه و امثال آن بجسب عضوی بیاه جالیه بسرشند
ضماد قوبا از مجربات والد حقیر جهت قوبا و سعفه یابسه و جرب آزموده است ص کوکرد ۱۰ اصمغ عربی ه دنبه
تازه ه ادر حمام و بعد از حمام بدو ساعت ضماد نمایند ضماد دیگر ایضا از مجربات والد مغفور جهت شقاق
آزموده است ص زاج صبر سیاه بالسویه با نفط سیاه بمالند و دست را نزدیک آتش بدارند ضماد جهت
سعفه و جرب بغایت نافعست ص سفال تنور ۲ جزو نمک جزئی با سرکه طلا کنند ضماد جهت شقاق مزمن
جمیع حیوان بعدیل است ص ه م مرداسنگ سائیده را با ۲ م روغن زیتون بجوشانند تا مثل قطران شود
و ۳ م قنه اضافه نمایند و طبخ دهند تا غلیظ گردد و بقوام زفت رسد پس موضع شقاق را با آب گرم گرم
کرده دوای مذکور را گرم نموده در شکاف شقاق بچکانند ضماد جهت رفع داحس ص اقاقیا حضض گل ارمنی
نشاسته شیاف مامیثا صندل سفید بالسویه افیون خمس یکی با لعاب بزر قطونا و سرکه ضماد نمایند
ضماد جهت رفع ثالیل و قوبا حجر را با آب سائیده بمالند در روز زایل کند ضماد ثالیل از مجربات والد
مغفور ص اشق مقل ۲ ل نیمکوب کرده یکشبانروز در سرکه کبر خیسانیده پس حل کنند و گل خطمی ۲ تخم
مرو تخم کتان بابونج بنفشه اضافه نموده استعمال نمایند و باید نیمگرم باشد ضماد جهت تقویت معده اطفال
و غیر آن بغایت موثر است و رفع اسهال میکند ص لادن بکوفیه اقاقیا ۴ ل موم ۱۰ ل با روغن سوسن ه م
در خلای معده ضماد نمایند ضماد صنوبر و سقطر سنبل الطیب مغاث برگ مورد ماش برگ گل سرخ بالسویه
با زرده تخم مرغ و روغن گل سرخ که قفر الیهود در آن حل کرده باشند بسرشند ضماد دیگر ایضا جهت صنوبر و
جبر که آزموده است ص مغاث گل ارمنی صبر زرد گل سرخ عدس شاف مامیثا فوفل برگ حنا صندل با آب
مورد مطبوخ ضماد نمایند ضماد حابس حیض حوامل عدس مقشر پوست انار برگ مورد با سرکه سرشته بر پشت
زهار و کمر ضماد نمایند ضماد نقرس بغایت مجربست ص مرزنجوش خطمی بزر قطونا آرد جو سوبجان
بالسویه با زرده تخم مرغ و روغن گل ضماد نمایند و اگر قدری زعفران و افیون زیاده کنند اثرش سریعتر میشود
ضماد طحال از حنین بن اسحق بغایت آزموده است ص انجیر را بقدر ه ل یکشبانروز در سرکه خیسانیده
در هاون حل کنند و قسط بحری ۴ ل مغز بادام تلخ ۱۰ ابیج کبر ۲ اشنه ه سداب خشک بوره ۳ اضافه نموده در
خلای معده استعمال نمایند ضماد فتق انزروت سماق اقاقیا هر یک ۱ ل مرقشیثا کبریت نشادنج و اگر
نباشد مقناطیس سوخته شب یمانی کندر صدف هر یک ۷ ل مرصاف جوز السرو ۷ ال با موم ۲۳ ل و روغن
مورد ۴ ل بسرشند لناقا الصدغین جهت درد سر پارچه کرباس که بقدر درهمی باشد کذا شته بر شریان صدغین
ببندند ص تخم کاسنی تخم کاهو مرضاف ۲ افیون او نیم با لعاب بزر قطونا بسرشند ضماد برگ عناب رافع
اقسام صداعست ضماد برگ کدو کان و برگ حنا رافع شقیقه و صداع بارد است ضماد منوم که رفع بیخوابی

کند واز مجربات والد حقیر ص افیون تخم کاهو بذر البنج بیخ لفاح بالستو بیر با آبی که خشخاش در آن پخته
باشند استعمال نمایند ضماد سلیمانی جهت درد مفاصل مزمن مجربست ص دار اشکنه که سلیمانی نامند
زیبق هر یک ۲ با هم سایید با آب دهن تر کنند تا سیماب کشته شود و ۱۰ الصابون حلبی را در آب حل کرده
اضافه نمایند ضماد دبق جهت درد مفاصل بارد و فالج و امراض عصبانی جمیعا نافعست و مفتح و محلل
قوی و جاذب بخار و پیکان از عمق بدنست و حقیر تجربه نموده است که مداومت ضماد آن بر مهرهای پشت
و مفصل باعث نجات جمعی کثیر از استرخا و تشنج چند ساله شده است ص تخم انجره ۲ بورهیدان بوره نوشادر
زراوند مدحرج شحم الحنظل علک البطم ۵ حلبه فلفل دار فلفل عاقرقرحا ۳ اشق ۴ مقل قردمانا عود بلسان
کندر مرصاف راتینج زاج استخوان سوخته ابهل صبر زرد افسنتین سعد اذخر فرفیون سورنجان ۳ دبق
موم ۵ ۴ حب السلاطین ۶ با روغن سوسن و امثال آن ۲۱ ا بدستوری که در قاعده مرهم مذکور است ترتیب دهند
و صمغ را در سرکه حل کنند و عسل بقدر سرکه اضافه نمایند ضماد مجرب حقیر جهت ضربان تسکین مفاصل
و درد سر ضربانی ص مغز استخوان پاچه ۱۰ روغن کل سرخ ۵ فرفیون الزعفران ۲ ضماد مفاصل حار
که در وقت هیجان تسکین الم کند ص افیون زعفران بالستو بیر با شیر سایید با روغن کل سرخ ضماد نمایند
ضماد نزولی کمباد و بیر حاره جهت بارده و با اشیاء بارده در حاره استعمال نمایند و از مجربات حقیر است
ص آرد لوبیا مرزنجوش کل خطمی بذر قطونا سورنجان اکلیل الملک هر یک ۱۰ الخولنجان شاف مامیثا آرد جو
هر یک ۵ بیخ لفاح زعفران افیون هر یک ۲ قرص بسازند و استعمال نمایند ضماد دیگر جهت مفاصل و انچه
قریب به تجربه یابند و مسکن اوجاع بارده است و حقیر تجربه نموده ص مغز دانه خروع که بید انجیر نامند ۲۰ جز
روغن تازه کاوی عسل هر یک جز نیم لای سرکه بوزن عسل بعد از سحق مجموع سرکین خشک کاوی سایید بقدری
که غلیظ سازد اضافه نیم گرم استعمال نمایند ضماد مسکن الاوجاع در تسکین درد مفاصل حاره و بارده مجرب
حقیر است ص حلبه را با آب و سرکه بالستو بیر طبخ نمایند تا مهرا شود و عسل بوزن حلبه اضافه کرده بجوشانند
تا غلیظ شود و نیمگرم طلا کنند ضماد مجید جهت مفاصل بارد بیعدیل است ص عرطنیثای سوخته را با عسل
و سرکه بقدر کفایت بالستو بیر سرشته ضماد کنند ضماد محلل جهت مفاصل بارد و اورام مزمنه ص بوره دبق
اشق آهک سفال آب ندیده بالستو بیر با سرکه و عسل بالمناصفه طلا کنند ضماد دیگر در آخر مفاصل حار و نقرس
مجربست و رفع بقایای مواد مینماید ص صبر زرد زعفران مرصاف بالستو بیر با آب کلم طلا کنند و اگر حرارت
زیاد باشد با آب کاسنی ضماد اورام حاره و ورم فرج و کنج ران و قضیب و سایر اعضا از مجربات ص
پوست خشخاش مسحوق را در آب بجوشانند تا مهرا شود و بزر قطونای مسحوق بوزن آن و روغن کل سرخ بوزن
هر دو اضافه کرده استعمال نمایند ضماد قروح ساق خاکستر کاه کندم نمک طعام بالستو بیر با سرکه طلا نمایند
ضماد جهت اقسام استسقا بغایت مفید است ص سنبل الطیب صبر زرد ۱۰ خاکستر سرکین کاو ۵ اسرکین

بزر آهو سعد قردمانا ایرسا قسط تلخ نوشادر اشنه حماما سلیخه عود بلسان حب بلسان بوره صعتر
نمک ترکی جنطیانا ۵ با بول شتر ضماد نمایند و قدری آب به شیرین که کرم کرده در اقسام تهیج مجرب حقیر
و بیعدیل است ضماد بواسیر و شقاق مقعد و قروح آن و اسهال بواسیری و نزف حیض ص سفیداب
موم سفید حضض از هر یک جز کل خطمی مقل هر یک ۲ جزء پیه بز ۳ جزء و روغن کل ۵ جزء با زرده تخم
مرغ استعمال نمایند ضماد دیگر جهت درد و سوزش مقعد ص کنجد را کوبید با روغن کل و سفیدی
تخم مرغ ضماد نمایند و بدستور زرده تخم مرغ و آرد جو و روغن کل همین اثر دارد و بدستور سفیداب ۵
مرداسنگ ۵ بذر البنج ۲ با زرده تخم مرغ و روغن بنفشه استعمال کنند و بدستور پیاز را در خاکستر
کرم پخته با هموزن آن روغن تازه کاوی ضماد کنند و بدستور برگ خطمی کل بابونه اکلیل الملک ۴
حلبه تخم کتان ۳ عدس مقشر ۱ مجموع را پخته با زرده تخم مرغ و روغن بنفشه استعمال کنند ضماد جهت
کزاز بارده و دردهائی که بجهت باد بواسیر در اعضا بهم رسد از تالیف حقیر و بغایت آزموده و مجربست
ص فلفل قاقله ۲ نوشادر ۲ حلبه ۵ زنجبیل اسورنجان ابا روغن کودکان ۲ موم زرد ۵ ضماد نمایند
ضماد جهت خنازیر حاره ص مرصاف یک جزء حضض ۲ جز با آب کشنیز ضماد نمایند ضماد جهت خنازیر
که بحرارت باشد و جهت سلعه بغایت موثر است ص قنزام حلتیت اشق هر یک ۵ م جاوشیر ۲ م فرفیون ۳ م
مقل ازرق ۴ م سکبینج ۳ م مجموع را در سرکه حل نموده با آب کشنیز ضماد کنند و بعد از ۳ روز باید نمود
و مرهم حواریون و مرهم زنجفر نیز بغایت موثر است ضماد بواسیر بارد و مفاصل و ریاح مجربست ص
سیر را کوبیده در روغن بزرک هفتاد ا بجوشانند تا بضعف رسد پس صاف نموده روغن را طلا کنند
و سیر را ضماد کنند ضماد جهت کشودن خون بواسیر ص شحم الحنظل ۳ مغز بادام تلخ ۴ بخور مریم ۳ سکبینج ۲۴
سرکین کبوتر قنه ۲ با زهره کاو فتیله کرده ۵ عدد را در ۵ ساعت استعمال کنند و هرگاه فتیله را بروغن
کل آلوده سازند رفع سوزش مینماید ضماد جهت ورم سپرز که از حرارت باشد از مجربات والد مغفور
ص برگ درخت گز را کوبیده با آب جو و سرکه استعمال کنند و بدستور سبوس کندم را در سرکه
پخته بمدی را با آن آغشته ضماد کنند ضماد جهت ورم جگر بارد و سپرز از مجربات قابوس است ص
میعه موم ۱۰ مصطکی حماما زعفران بابونه اکلیل الملک ۴ صبر زرد زوفای یابس ۳ اذخر حب بلسان ۴
اشق ۷ با روغن سوسن و شراب با سرکه ضماد کنند ضماد دیگر جهت ورم جگر و معده بارده و تلیین صلابات
و درد سینه مزمن مجربست ص زوفای رطب ۱۵ را با پیه اردک و پیه مرغ هر یک ۱۰ حل نموده نیمگرم
ضماد کنند ضماد جهت ورم انثیین ص تخم کشف را با ربع آن رازیانه سایید با کلاب و سرکه ضماد
کنند و بدستور کل خطمی آرد جو آرد باقلی را مهرا پخته با زرده تخم مرغ و قدری صبر زرد طلا کنند
و هرگاه ورم متحجر شده باشد زیره کرمانی ۵ مویز منقی ۱۰ را کوبیده با روغن دانه خروع ۱۰ ضماد کنند

ضماد جهت خراز که بفارسی کچلی گویند بغایت آزموده است سر را تراشیده بروغن کنجد چرب کنند و کشک
سوخته و نیم سوخته و جو سوخته را بالسویه بپاشند ضماد دیگر ایضاً جهت خراز مجربست ص زرد چوبه
برگ حنا هلیله زرد عفص مرداسنگ آمله مقشر سرکه هر یک جزوی بروغن گل سرخ ۶ جزو ضماد جهة
جراحت بینی و ناصور الانف که حلوم نامند و بغایت آزموده است ص مغز هندوانه مغز تخم کدو ۲ جزو توتیای
کرمانی مغسول صبر زرد یکجزو باروغن تازه استعمال کنند ضماد جهت حلوم مجربست ص سفیداب ۲ مرداسنگ
مغسول قلعی سوخته باشراب و روغن مورد استعمال کنند و بدستور آب انار ترش و یا انار رسیده را
در ظرف مس یا قلعی بجوشانند تا غلیظ شود و استعمال نمایند ضماد برص و بهق از مجربات حقیر است و از
جمله اسرار و در دفع برص حیوانات که الاکوبند تخلف نمیکند و در رویانیدن موی داء الثعلب و داء الحیه
سریع الاثر است و بغایت حاد و سریع النفوذ و زیاده از نیمساعت نباید گذاشت و بعد از شستن آن صندلین
بجهت رفع حدت و سوزش آن طلا کنند و بر اعضاء رئیسه طلای آن جایز نیست و هرگاه مکان برص و امثاله
آن متعدد باشد یکبار بر همه مواضع نباید ضماد کنند بلکه بر موضع دون بعض تا همه ضماد شود بعد از آبله
کردن بمراهم مناسبه علاج کنند ص سلیمانی یکجزو صندل سفید سوده ۵ جزو با آب سرشته استعمال کنند
و اگر صندل ۲ ل و سلیمانی الخمیر مایه ۲ ل یا آرد نخود بدل کنند قسط تلخ ۲ ل انزروت ل کنند بهتر است
و حقیر تجربه نموده و صندل جهت دواب لازم نیست ضمادی که جهت بهق عجیب الاثر است ص کبریت یکجزو مغز
گردکان روغن تازه بی نمک مکد ۲ جزو بعد از ترکیب یکشب بگذارند و در حمام بعد از کیسه مالیدن موضع بحد
افراط ضماد نمایند در سه دفعه دفع بهق میکند و جمیع آثار میکند ضماد دیگر جهت بهق و جمیع آثار مجربست
منقول از شفاء الاسقام ص ودع ۵ ل را کوبیده در آب لیمو بگذارند تا حل شود زرنیخ سرخ ۳ ل خردل سفید ۳ ل
که حرف بابلی است تخم ترب ۵ ل مغز پسته مغز بادام تلخ مقشر خمیر مایه هر یک ۱ ضماد دیگر از شیخ قدس سره
جهت دفع آثار قاطبة و جرب مکرر تجربه رسیده ص سیماب ۲ مغز بادام تلخ ۳ تخم خربزه غیر مقشر ۵ هر شب
طلا کنند تا یکهفته رفع علت نماید ضماد جهت جرب رطب و یابس و مواد آتشک از مجربات منقول از
حکمای هند ص ۱۰ ل سرب را در ظرف سفال بگذارند و سیماب و گوگرد و زرنیخ هر یک ۱۰ ل گ ساییده بعد از آن
که ظرف را از سر آتش برداشته بهوای آتش نگاه داشته باشند اضافه نموده حرکت دهند تا منعقد گردد
پس از انعقاد چون بدست بمالند هرگاه مثل غبار شود استعمال نمایند و هرگاه متحجر گردد ساییده طلا کنند
و غیر متحجر نیز آزموده است ضماد داء الثعلب و داء الحیه از مجربات حقیر و بیعدیل است ص کندش
شیطرج هر یک جزوی زرنیخ سرخ ۲ جزو با روغن زیتون طلا کنند ضماد دیگر ایضاً جهت داء الثعلب مجرب است
ص موی بز سرخ سوخته صدف سوخته گوگرد بالسویه بروغن زیتون سرشته اول موضع را با پیاز و اشنان
یا پیاز و عسل بسیار مالیده بشویند پس دوای مذکور را ضماد نمایند ضماد ریختن مژگان و منع سقوط موی

مجربست ص استخوان خرمای سوخته سنبل الطیب سرگین موش صدف سوخته فلفل هر یک جزوی سرمه ۳ جزو
قلعی سوخته مغسول ۱ جزو زعفران نیم جزو ضماد شعر زاید که بعد از قلع آن بر چشم طلا کنند که منع رویدن
کند ص زعفران ل کافور نیم دانگ ساییده استعمال کنند ضماد جهت باد سرخ که حمره گویند و کل ورم حار
مجربست ص کج را از تافته بیرون کرده با آب کشنیز بسیار رقیق سرشته آنمقدار بر هم زنند که کج را بستگی
زایل شود و مکرر طلا کنند قرص زردی که در کل ورم حار آزموده است ص صندل سرخ فوفل شیاف مامیثا
سفیداب گل ارمنی بزر البنج مرداسنگ حضض مکی پوست ریوند هندی ریوند چینی هر یک جزوی بیخ لفاح افیون
هر یک نیم جزو با آب سرشته بهیئة آله نرد ترتیب داده با آب کشنیز و گلاب و سرکه و امثال آن طلا کنند
قرص صعفه منقول از امین الدوله جهت صعفه و قوبا و اورام بارده و صداع بلغمی بغایت آزموده است
ص زرد چوبه بادام تلخ هر یک جزوی مقل ازرق ۲ جزو مقل را سه شبانروز در سرکه خیسانیده قرص ترتیب دهند
و با آب کاسنی و روغن گل و سرکه و امثال آن ضماد کنند ضماد مقوی دماغ که دفع نزلات مزمنه بمداومت
کند و جهة درد سر مزمن و تقویت دماغ بیعدیل است ص نمک سنگ نمک طعام سوخته بوره سوخته خربق سفید
مویزج شوره خردل سرخ زبد البحر هر یک جزوی گوگرد گل سرخ سماق برگ حنا اذخر عفص فراسیون اگر نباشد
افسنتین بدل کنند صمغ عربی کندر قرنفل عود صبر زرد بیخ سوسن زرنیخ زاج شادنج سنبل الطیب جوزبوا
هر یک نیم جزو در ۳۵ ل سرکه بجوشانند صابون رقی بقدر ۲ وزن مجموع ۴۳ در سرکه حل کرده بسرشند و قرص
ترتیب دهند و با آب گرم ضماد نمایند ضماد سرطان متقرح و جرب حار و حکه و اورام حاره مجربست و منع تبرید
مینماید ص سرب را با آب کاسنی بسایند تا غلیظ شود و روغن گل با روغن بادام بالسویه ضماد نمایند و اگر با آب
کشنیز و آب بارتنگ بسایند بدستور نافعست ضماد جرب بغایت آزموده است ص تخم ریباس ۲ ل مغز
دانه زرد آلو که تلخ باشد زیبق هر یک ۲ ل با سرکه ساییده با روغن کنجد در حمام طلا کنند و آشامیدن آب طبیخ
برگ عناب بقدر نیم رطل با قدری شکر تا ۵ روز در رفع خارش بدن مجربست ضماد دیگر ایضاً جهت جرب بغایت
مفید است ص انار ترش را با پوست ریزه کرده چندان بجوشانند که مضمحل شود پس بکوبند تا دانه و پوست
یکسان گردد و در حمام طلا کنند و هرگاه از مادهٔ سودای صفراوی باشد و با حدت خلط مغز دانهٔ کدو و هندوانه
را با شیر دختران ساییده طلا کنند ضماد جهت خناق و کل ورم حار از مجربات و غدد و خنازیر را نافعست
ص آرد جو با آب کشنیز و سرکه و هرگاه ماده مرکب از بلغم و صفرا باشد آرد گندم با آب کشنیز بغایت مفید است
و ضماد فلوس خیار شنبر با روغن بادام جهت اکثر اوجاع و اورام مجربست و بدستور طلا کردن عسل با شونیز و
بدستور با حلبه از جملهٔ مسکنات وجع بارده است و محلل مواد و ضماد سفیداب قلعی با شیر تازه و طلای
بزرقطونا با سرکه در تسکین اورام حاده و نقرس آزموده است ضماد جهت جرب مجربست ص گوگرد ۴ ل زاج
سفید ل مازوی نیم سوخته یکعدد فلفل ل سفیداب قلعی ل مرداسنگ ۳ ل با روغن تازه بی نمک ضماد نمایند

ضماد السنا جهت جرب وحکه مجربست ص سنای مکی هلیله زرد مرداسنك سفیداب قلعی بالسویه باروغن کل وروغن بنفشه ضماد نمایند ضماد جهت سعفه یابسه وقوبا وامثال آن که با خارش وسوزش باشد دفعه در دو سه روز زایل میکند واز مخترعات حقیر ومجربست ص مغز تخم کدو ۱۰ التوتیای مغسول ۲ اشنجرف ال با شیر تازه جوشیده ضماد نمایند ضماد منضج دمل وسایر اورام ص اکلیل الملك حلبه تخم کتان دانه تمر هندی سرکین کبوتر آرد کندم بالسویه باروغن کنجد وموم ضماد نمایند واکر اجزا را با آب وشیر پخته طلا کنند ومکرر تغییر دهند بغایت مؤثر است

ضماد جهت کشودن دمل از مجربات است ص دانه تمر هندی راه لکوبیده نیم لیبه چراغ را در آب بر روی آتش کداخته مخلوط ساخته نیمکرم طلا کنند وچون برگ قطونا را با آب دهن تر کرده بر دمل ببندند مانع ترید و مسکن وجع ومنضج قوی است ضماد جهت رعاف ص عدس شیاف مامیثا صندل سفید آرد جو افیون گل ارمنی هر یك جزئی کافور نیم جزء با آب مورد وامثال آن طلا کنند ضماد جهت رفع ادرار حیض آزموده است ص پوست انار سماق کلنار جفت البلوط زاج کندر زیره کرمانی تخم مورد با آب مورد یا آب بره طلا کنند و چون ثفل آن را اکر زمین نمانند ومستعمل نرکرانست با سفیدی تخم مرغ بر کمر وپشت زهار طلا کنند بغایت مفید است

ضماد جهت رفع احتباس بول ص کاکافیته که عصفر نامند در شیر پخته نیموزن آن شوره اضافه نموده ضماد کنند ضماد که منع بزرك شدن پستان زنان میکند ص کندر ودع سوخته جزئی آرد جو ۲ جزء با سرکه سر شیا نروز ضماد نمایند ضماد جهت افتادن ناف وبروز آن ص آرد جو یکجزء عفص یکجزء آرد باقلی اجزء پوست انار یکجزء پوست تخم مرغ ۲ جزء بعد از بیختن اجزا پوست تخم را از تافته بیخته اضافه نمایند ضماد جهت منع قی ص کل سرخ مشك ۵ صندل سرخ وسفید ۴ عود ۳ زعفران ۱ کافور نیم جزء با آب به وسماق طلا کنند ضماد جهت کرم معده ص برك شفتالو نمك شونیز بالسویه با زهره کاو وسرکه بسرشند ضماد جهت کلف وآثار بغایت مؤثر است ص کوسنره ۵ پوست تخم مرغ ۲ ابوساء ملح القلی که بهندی ساجی کویند ۲ قسط تلخ ۳ شاخ کوزن سوخته ۳ بوره ارمنی تخم حرمل ۷ زراوند طویل ۲ بادام تلخ ۷ نشاده عاج ۲ سرکین کبوتر ۵ آرد نخود ۲ با سرکه طلا کنند طلا جهت رفع بدبوئی زیر بغل وکنج ران ص برك سوس که مرزو کویند امرداسنك توتیا دانکی پوست درخت کاج ۲ دانك جوز السرو محرق دانکی کندر ۲ دانك با سرکه طلا کنند طلا جهت منع تولد قمل ص مویزج زراوند طویل بالسویه باروغن زیتون طلا کنند وطلای کردسیماب مرستاصل کردن قمل از مجربات وطلای روغن تربد رافع قمل است وبدستور صبر زرد وطلای بهمن قاتل قمل است وچون نشاده چوب کردکان را چند روز در روغن زیتون بخیسانند تدهین آن رافع قمل ومجربست وروغن کردکان نیز همین اثر دارد وبدستور طلای شب یمانی با آب کشنده قمل است وصئبان است ضماد جهت سکته ص خردل جندبیدستر بالسویه با سرکه سر ضماد نمایند ایضا جهت سکته وسبات فرفیون خردل سرخ شیطرج تخم انجره بالسویه با سرکه طلا کنند وکماد عبارت از بستن ادویه یابسه است که کرم کرده بر عضو ببندند

ضماد جهت زیاد کردن شیر ... پستان ص ... باقلی ... بادرنجبویه ... برکان ... بکنند

بادویه

یا ادویه مطبوخه را در مثانه کاو وامثال آن کرده یا با آب ادویه اسفنج را تر نموده بر عضو بکذارند کماد جهت زکام از مجربات است ص شونیز را نیمکوب کرده چند قطره آب نمك بر آن پاشیده نیمکرم بر سر ببندند واکر بدون کوبیدن بدستور کرم کرده استعمال نمایند بغایت مفید است کماد جهت تحلیل ریاح معده وطحال وهیکاه ص چلیه شونیز تخم کرفس نانخواه با آب نمك بدستوری که کذشت کرم کرده ببندند وچون سرد شود تبدیل کنند کماد جهت تحلیل مواد بارده وریاح ص برك سداب اذخر قرطم کل بابونه صعتر نمك طعام نوشادر خردل سرخ بوره ارمنی زاج سفید افسنتین رومی درمنه ترکی انجدان بالسویه بدستور استعمال کنند کماد دیکر جهت رفع علل بارده کوش ورباح ص بابونه شبت ورق الغار مرزنجوش پودنه عاقرقرحا در آب پخته در مثانه کوسفند کرم نموده بر بن کوش وقفا کماد نمایند کماد دیکر جهت ورم کوش ص آرد جو باقلی بابونه بنفشه خطمی اکلیل الملك در آب پخته باروغن بنفشه مخلوط کرده بر مثانه کماد نمایند و نطولات عبارت از آنست که ادویه را طبخ نموده آب آنرا بر عضو بریزند وجرم آنرا ببندند وعضو را ببخار آن بدارند وپاشویه قسمی از آنست که بجهت امالة ماده وتعریق معمولست ونطولات مرطبه ومحلله ورادعه ومنضجه ومعرقه میباشد وهر یکی را ادویه آن معلومست وبجهت اختصاص بعضی مرقوم میکردد نطول جهت ترطیب اعضا ورفع بیخوابی وصداع حاره ص بنفشه برك بید نیلوفر خبازی آرد جو خیار تازه کدوی تازه در آب طبخ دهند تا مهرا کردیده عضو را ببخار آن داشته با آب آن عضو را بشویند وثفل آنرا بمالند نطول جهت تحلیل مواد بارده وتقویت اعضا ص برنجاسف کل بابونه افسنتین رومی مرزنجوش اسطوخودوس مشکطرامشیع عصفر جاشا جعده خشك ابهل فطراسالیون شحم الحنظل جوز السرو کمافیطوس دارشیشعان سوسنبر پودنه بدستور معلوم نطول کنند اکر مجموع یافت نشود ببعضی اکتفا جایز است ودر پاشویه با ادویه مرطبه هرکاه بابونه وفودنج وامثال آن اضافه نمایند اعانت تعریق میکند وقطورات عبارت از چیزی است که بر عضوی بچکانند ودر عرف اطبا مخصوص است بچشم وکوش وادویه عین باقسام مذکور شد پس قطوری که اختصاص بکوش دارد در اینجام رقوم میکردد قطور بجهت دوای وطنین بغایت نافعست منقول از معالجات بقراطی ص جندبیدستر بطرون کر بوره سرخ خربق سیاه بالسویه در سرکه حل کرده در کوش بچکانند وباید نیمکرم باشد قطور ایضا جهت دوای وسدد از اجتماع چرك وطنین نافع ومستعمل مرص خربقاست ص خربق سفید ۲ بوره سرخ ۵ زعفران ۳ با سرکه قرص ساخته با سرکه یا ادهان مناسبه حل نموده بچکانند قطور دیکر که دفع علت مزبوره درساعت کند ص صرصر سیاه را در کوزه سفالین سوزانیده خاکستر آنرا با بول کاو یا بول خوك بچکانند وصرصر را بلغت اصفهان زنجره کویند وبلغت دیلمی وتنکابن جیك نامند وآن حیوانیست کوچك شبیه بملخ قطور دیکر از مجربات امیر عطاء الله جد حقیر جهت کرانی سامعه وکری ودوی وطنین ص بوره ارمنی شحم الحنظل ۱ جندبیدستر نیم زراوند مدحرج نیم لعصاره افسنتین نیم لفرفیون دانك قسط تلخ دانك با زهره کاو سرشته ۲ دانك

در روغن بادام تلخ حل کرده بچکانند و والد حقیر در اوزان آن تصرف بدستوری که در تحت هر یك قید
شده نموده است و مجرب دانسته قطور دیگر جهة کری که دفعةً واقع شده باشد طبیخ افسنتین را با
زهرهٔ کاو استعمال نمایند و زهرهٔ سلحفات که سنك پشت باشد با روغن بابونه بغایت نافعست و
چکانیدن دو قطره از قطران که با نفط یا روغن قسط حل کرده باشند صبح و شام مداومت نمودن جهة
جمیع انواع درد کوش و مواد بارده مجربست قطور دیگر جهة کشتن حیوانی که در کوش رود قطران با آب
فودنج یا آب برك شفتالو حل نموده نیمکرم بچکانند قطور دیگر که اخراج کرمهای متولده در کوش نماید
ص شراب کهنه ۲ عسل ۲ روغن کل سرخ اسفیدی تخم مرغ ۲ عدد پشمی را آغشته در کوش نیمکرم کرده بکذارند
و ساعتی بهمان جانب تکیه کرده پس بیکدفعه بسرعت بیرون آورند قطور دیگر جهة درد کوش که از حرارت
باشد یکجزو روغن کل سرخ را با سه جزو سرکه بجوشانند تا سرکه بسوزد پس تقطیر نمایند و بدستور شیاف
ابیض با شیر دختران و روغن بنفشه با کافور و آب کشنیز و بدستور آب عنب الثعلب نافعست و سفیدی تخم
بالخاصیه از مجربانست قطوری که جهة ورم بارده و ریاح نافعست ص زهرهٔ کاو را با روغن خیری
یا امثال آن بجوشانند تا رطوبت زهره برطرف شود انکاه استعمال کنند قطور دیگر جهة چرك و درد
و قرحه کوش ص مر صاف صبر زرد زعفران با روغن بادام شیرین تقطیر نمایند و جهة تسکین درد افیون
بغایت نافعست و جهة پاك کردن چرك آب برك زیتون با عسل نافعست و بدستور مر را در آب حل کرده
با روغن کل قطور کنند و بدستور انزروت با ماء العسل بسیار نافعست قطوری که جهة دفع سیلان
رطوبات کوش اطفال نافعست ص شب یمانی بورهٔ زعفران بورهٔ سرخ از هر یك دانکی عسل و شراب هر یك ده
قطور کنند و یا به پشمی آلوده بکذارند قطور دیگر که منع سیلان خون بسبب صدمه و ضربه از کوش
کند ص پنیرمایهٔ خرکوش را با سرکه حل نموده بچکانند و بدستور کردهای کاو بز را با قدری پیه کرده کباب
نیم پخت کرده آب آنرا افشرده در کوش بچکانند از مجربات اکثر اطباست **باب چهاردهم** در سعوطات
و عطوسات و نشوقات و نفوخات و بخورات و دخنه است ه سعوط عبارت از چیزی است که در بینی
کنند و عطوس آنچه عطسه آورد و نشوق آنچه به بینی کشند و بخور و دخنه هر چه بخار رود و دود آنرا استنشاق
نمایند و تخلخه آنچه از مایعات خوشبو در ظرفی کرده بو کنند و نفوخ در بینی دمند سعوط جهة تقویت
قوت حافظه و کویند مداومت آن موی سر و ریش را سیاه کند ص مغز سر کلنك دانك و زهرهٔ آن یك قیراط
نرم سائیده با روغن زنبق سعوط نمایند و ساعتی بر پشت بخوابند و سعوط زهرهٔ خطاف را جهة سیاه
رویدن موی سفید مجرب دانسته اند سعوط جهة قطع رعاف مجربست ص حضض هندی سوخته را با آب
بادروج سعوط کنند و بدستور سعوط عصیر سرکین خر و نفوخ سرکین محرق آن بسیار قوی الاثر است
و سعوط آب برف با آب کندنا نافعست سعوط دیگر که در قطع رعاف بعد بلیست ص جندزاج سفید دم الاخوین

آهك مازو کاغذ سوخته بالسویه با روغن زیتون سعوط نمایند نفوخ جهة رعاف بغایت مفیدا ست
ص مازوی سوخته در سرکه انداخته زاج قلقطار محرق کندر بالسویه نرم سائیده نفوخ نمایند سعوط
دیگر کلنار کندر الجفت البلوط نیم ل دم الاخوین ا ل کافور دانك افیون دانك مازوی سوخته نیم ل
با آب کاهو و امثال آن سعوط کنند و با آبی از آبها نفوخ کنند سعوط دیگر جهة درد سر بارد و شقیقه بعضی
و خوره نافعست ص صعتر ا د مر صاف نیم ل صبر زرد نیم ل حضض مکی نیم ل شونیز جاوشیر دانك جند دانك
سکبینج دانك مشك نیم دانك زهرهٔ کلنك دانك و نیم زهرهٔ کبك دانك و نیم با آب کرفس سرشته قدر عدسی
با آب مرزنجوش سعوط نمایند سعوط جهة تحلیل ریاح دماغی و سده بلغمی ص مومیائی جند مشك فرفیون
بالسویه قدر یکحبه را با روغن زنبق و امثال آن سعوط نمایند نفوخ جهة سکته و سبات و لسرغش نافعست
ص جند حلتیت زهرهٔ کلنك مفردةً و مجموعةً با آب مرزنجوش و ماء العسل نفوخ نمایند عطوس جهة
سده دماغ و مواد بارده نافعست و رفع مواد بعطسه میکند ص کندش خربق سفید جند خردل سرخ زراوند
طویل مفردةً و مجموعةً چون نرم سائیده بر پر مرغ مالیده در بینی کنند باعث عطسه میکرد د عطوس دیگر
جهة فالج و لقوه و امراض دماغی ص صبر زرد خربق سفید نوشادر مرزنجوش بورهٔ ارمنی شیطرج هندی
مشك بالسویه استعمال نمایند تخلخه جهة تقویت دل و دماغ حار ص کلاب ا و سرکه ه کافور نیم روغن
بنفشه ه آب سیب ه در ظرف سر تنکی کرده ببویند تخلخه دیگر بجهة منع صعود بخارات بدماغ و سرسام حاره
و اختلاط عقل نافعست ص آب کشنیز آب برك بید ا سرکه ا روغن کل سرخ ه صندل سفید ابدستور
تخلخه نمایند نفوخ دیگر جهة ضعف دل و مواد بارده ص قرنفل دانك کبابه دانك بسباسه دانك مشك دانك
با کلاب و عرق بهار تخلخه کنند نشوق جهة تقویت دل و رفع غشی و خفقان ص آب مورد صندل سفید
کلاب سرکه کافور عود استنشاق نمایند نشوق جهة حرارت بینی و چرك آن پودنه خشك را نرم سائیده
با شراب استنشاق کنند و جهة پاك کردن چرك قدری انزروت اضافه نمایند نشوق جهة رفع بدبوی
شامه و سده مصفاة و تحلیل مواد مجتمعه و رفع سده خیشوم منقول از کفایه ص سعد سنبل زرد قرنفل
با آب پودنه با آب مورد سرشته در بینی کذارند بخور جهة تقویت دل و دماغ ص عود حصی لبان پوست بیرون
ترنج سائیده با کلاب مخلوط کرده در جوف به و سیب کذاشته در آتش نرم بسوزانند بخور جهة صداع مزمن
و شقیقه و مواد بارده دماغی از مجربات است آجر آب ندیده چند عدد را در آتش سرخ کرده در شراب انداخته سر را
بخار آن بدارند و اکر ماده بسیار غلیظ نباشد بجای شراب آب کنند و بدستور آب ممزوج بسرکه جایز است
بخور جهة زکام سیاهدانه را بر روی سنك تفته ریخته دود آنرا استنشاق نمایند و جهة حبس کردن ماده
زکام که قطع سیلان رطوبات کند بخور سندروس مجربست بخور جهة ثقل سامعه و دوی و طنین و ریاح
بغایت نافعست ص مرزنجوش سداب شیح ارمنی صعتر ابهل بابونج اکلیل الملك بنفشه نیلوفر بالسویه جوشانیده

در ظرف لوله‌دار کرده لولهٔ ظرف را در سوراخ گوش بگذارند تا بخار داخل گوش شود دخنه جهت ساقط کردن
دانهای بواسیر آزموده است ص کوکرد بلادر اصل السوس بیخ کبر برگ مورد بالسویه با روغن زنبق سرشته
حبها ساخته دخنه نمایند و در آب برگ مورد جلوس کنند و عمل را تکرار باید نمود دخنه جهت رفع احتباس
حیض ص شحم الحنظل شونیز کندش میعه ملک البطم هریک جزوی عنبر اشهب نیم جزو مشک زعفران ربع جزو
بروغن زنبق سرشته قدر فندقی را در آتش انداخته دود آنرا به رحم برسانند و باید آتشدان لوله داشته باشد
که از آن لوله دود به رحم دفعتاً پراکنده نشود دخنه دیگر جهت اختناق رحم و عسر ولادت بسیار نافعست ص
شحم الحنظل قنه جاوشیر کوکرد مر بالسویه با زهرهٔ گاو سرشته بدستور بخور کنند دخنه جهت درد دندان
و مواد نزله ص پوست خشخاش عنب الثعلب گل بابونه بالسویه بجوشانند و سر را ببخار آن بدارند تا عرق
بر جبین ظاهر گردد باب پانزدهم در حقنها و فتایل و فرزجات و حمولات حقنه عبارتست از
استرسال مایعات بمعای مستقیم و رحم و فتیله استرسال جامدانست بر وجه مزبوره و در عرف شافه نامند
و فرزجات آنچه زنان از ادویه در قبل و رحم بردارند و حمول اعم از فرزجه و اشیاف در قبل و دبر است
و واضع حقنه بقراطست و آلت حقنه باید از قبیل جلود باشد بهینه کیسه‌ند و ختنه که طرف دیگر بهینه کردن
کدو باشد و از نی لوله بر طرف باریک آن وصل نمایند که آنرا چرب کرده در مقعد کنند و آب حقنه را در آن
کیسه کرده دهن کیسه را بهم آورده بیفشارند تا آب برود ها رود و باید حقنه کننده بروی بخوابد تا آب حقنه
بامعاء علیا تواند رسید و میباید قدر هر آبی که هر دفعه بریزند زیاده از پنجاه مثقال نباشد و بعضی را اعتقاد آنست که
کمتر از آن هم جایز نیست و اکثر اطبا صحت اعضاء رئیسه را شرط دانسته اند و مراعات اعتدال آب ادویه لازمست
چه غلیظ باعث زحیر و قرحه میگردد و بسیار رقیق باعث انتشار و افساد میشود و بارده مولد ریاح و حاره مورث
غشی و کربی است و منافع حقنه بسیار است از آنجمله امالهٔ مواد متقعره بدماغ و اعضاء عالیه است و رفع سدهٔ
امعا و رفع اقسام قولنج و در فتایل مسهله شرطست که طول آن بقدر انگشت میان آن شخص باشد و فرزجات زیاده
از قدر یک بند انگشت نباشد و چون آب حقنه بر نگردد تدبیر آنست که نصف قدر اول باز بریزند تا آب اول
را دفع نماید و قبل از حقنه با آب ادویه بادهان مناسبه و آب گرم حقنه نمایند حقنه جهت برودت احشا و کرده
و رحم و مثانه و معروفست بحقنة الادهان ص روغن بادام روغن کردکان روغن حب البطم از هر یک ١٢ الـ روغن
زیتون ٨ لـ با آب بوزن مجموع بجوشانند تا آب نصف شود و در قبل و دبر بحسب احتیاج حقنه کنند و هرگاه
برودت غالب باشد روغن مرزنجوش و زنبق اضافه کنند حقنه جهت قرحه امعا و سحج بغایت مفیداست ص
سفیداب قلعی کاغذ سوخته صمغ عربی هر یک ٢ الـ زردهٔ تخم پخته ٣ عدد آب برگ بارتنگ مطبوخ جو مقشر
پیه گردهٔ بز روغن گل سرخ هر یک ١٢ الـ و هرگاه بقابض محتاج باشند روغن و پیه نباید کرد و گل سرخ اقاقیا
دار و کلنار و داخل مطبوخ کنند حقنه جهت قولنج منقول از کامل الصناعه ص عناب ٢٠ لـ سپستان ٢٠

مویز منقی احلبه ٥ لـ تخم کتان ٥ لـ سبوس گندم ٣ لـ گل خطمی ٣ لـ قنطوریون دقیق ٤ تخم رازیانه ٢ برگ چغندر ١٥
عدد در چهارصد لـ آب بجوشانند تا ثلث بماند پس صاف نموده ٤٠ لـ آنرا با ١٠ لـ شکر سرخ و بورهٔ ارمنی ١٠ الـ آبکامه
که آنرا اطباء مری نامند و آن بی سرکه و بی ترشی میباشد روغن کنجد ١٥ الـ حقنه نمایند حقنه لینه که در امراض
حاره استعمال نمایند ص عناب ٢ سپستان ٢٠ دانه بنفشه ٧ لـ جو مقشر ٧ لـ خطمی ٧ لـ سبوس گندم ٧ خسک ٧
اکلیل الملک ٧ انجیر زرد ٥ عدد در ٣٠٠ لـ آب بجوشانند تا بثلث رسد و ٤٠ لـ آنرا با شکر سرخ ٥ روغن بادام ١٠
حقنه نمایند و اگر تبرید بیشتر لازم باشد لعاب بزرقطونا ١٠ و روغن تخم کدو و آب لبلاب اضافه کنند حقنه
جهت برودت رحم و احتباس حیض نافعست ص اشق ٢ مقل ٢ سکبینج ٣ جاوشیر اجندا تخم کرفس ٢ نانخواه ٢
رازیانه ٢ سیسالیوس ٢ بابونه ٢ حلبه ٣ سنبل را با آب ٤٠ لـ و شیر تازه ٤٠ لـ بجوشانند تا بنصف رسد و ٤٠ لـ
آنرا با روغن تازهٔ گاوی ١٠ الـ و عسل کف گرفته ١٠ الـ روغن کنجد ٢٠ لـ در قبل حقنه نمایند و تا ممکن شود امساک
کنند که آب حقنه زود دفع نشود حقنه جهت درد مفاصل و عرق النسا و امثال آن نافعست حلبه ٧ لـ
بادام تلخ ٧ لـ مغز دانهٔ بید انجیر ٧ لـ تخم کتان ٧ لـ بابونه ٥ اشبت ٥ احب الغار ٥ اخسک ٢٠ سورنجان ٧ لـ
خربق سفید ٨ لـ قنطوریون ٢٠ لـ سکبینج ٣ لـ اشق ٤ جاوشیر ٢ شحم الحنظل ٣ مقل ٧ لـ تخم کرفس ٥ الـ تخم شبت ٧ لـ
سداب ٧ لـ انجیر زرد ١٠ عدد عناب ٢٠ دانه سپستان ٢٠ بعد از طبخ نیم رطل را با روغن گاو ٧ لـ و روغن خیری ٧ لـ
حقنه نمایند حقنه جهت قرحهٔ امعا نافع و بغایت قابض است ص برنج ٥ الـ عدس مقشر ١٠ آرد جو بو داده ١٠
گلناره جفت البلوط ٣ پوست انار ترش ٥ در دو رطل آب بجوشانند تا مهرا شود و ٢٠ لـ آنرا با سفیداب
کلا قبرسی صمغ عربی اقاقیا دم الاخوین عصارهٔ لحیة التیس هر یک الـ کاغذ سوخته الـ و نیم زردهٔ تخم پخته ٢ عدد
روغن گل سرخ ٢ لـ حقنه نمایند حقنهٔ زریخ جهت زحیر و اسهال و تعفن قرحهٔ امعا مجرب قدماست ص نان
بکسمات سوخته ٣ زریخ سرخ و زرد ١٠ اسحت ١ اسفیداج ١ امازو اسنک آهک آب ندیده ١٠ افیون ٥ اقاقیا ٤
بلوط ٤ صمغ عربی ٤ دم الاخوین ٤ نرم ساییده با آب مورد سرشته قرص بسازند و یک لـ آنرا با آب برنج مطبوخ
٢٠ لـ و روغن گل سرخ ٧ لـ حقنه نمایند حقنهٔ حاره جهت لیثرغس و امراض دماغی ص شحم حنظل ٣ قرطم ٧
تخم ابخره ٣ فودنج ٥ پوست بیخ کبر ٣ جوشانیده با روغن زیتون ٥ لـ حقنه نمایند حقنهٔ حاره جهت فالج و لقوه
و لیثرغس و امثال آن ص شبت بابونج مرزنجوش حرمل قرطم حلبه تخم کتان برگ چغندر سبوس گندم شحم حنظل
دانهٔ بید انجیر قنطوریون دقیق از هر یک یک کف انجیر زرد ١٠ عدد جوشانیده با عسل ٧ لـ و روغن زیتون ٧ لـ
و آبکامه ٧ لـ که اطبا مری نامند و آن غیر آبکامهٔ مشهور است که با سرکه ترتیب میدهند حقنه نمایند حقنه
جهت عرق النسا و امثال آن که بعد از حقنهٔ مسهله باید حقنه نمود و هر چند امساک آن شود بهتر است ص
جند بیدستر ٤ مقل ٣ میعه ٣ جاوشیر ٢ فرفیون ١ بارزد ٢ لـ آنرا با روغن قسط ٥ الـ و امثال آن حل کرده حقنه
نمایند حقنه جهت نفخ و ورم گرده و اورام رحم صلبه بغایت نافعست ص لعاب خطمی ١ لعاب تخم کتان ١ ماء ابا ٢

لعاب حلبه ا روغن کنجد ا استعمال نمایند صفت حقنه جهت اسهال صفراوی وکرانی که باتب وتشنج باشد

از مجربات حقیر خبازی ۲ بنفشه ۵ نیلوفر ۲ جو مقشر ۱ سپستان ۲ عدد عنب الثعلب ۵ پوست هلیله زرد ۵

تخم کدوی نیمکوب ۷ جوشانیده با لعاب بزرقطونا ۱۰ روغن تخم کدو ۱ شیرخشت ۱ حقنه نمایند وآنچه

از بعضی اطبا منقولست که بعضی در حقنه جایز نیست اصلی ندارد چه عصاره فوهات مجاری وعروق ضیقه جاذب نیست

نیز در اقضیه ودر شرح اسباب در علاج سرسام صفراوی وادخال هلیلجات در حقنه آن مذکور است حقنه

معتدله که در اکثر امراض نافعست ص قرطم ۱ عناب ۲ عدد سپستان ۲ عدد بنفشه ۷ عنب الثعلب ۷ خبازی ۲

جو مقشر ۱ برگ چغندر ۱ عدد سبوس گندم ۵ جوشانیده با فلوس خیارشنبر ۵ روغن بادام ۱ بوره ارمنی ۱

ترنجبین ۱ بطریق معلوم حقنه نمایند فتیله لینه خطمی بوره بالسویه نرم ساییده از حریر گذرانیده با شکر

سرخ که بقوام آورده باشند سرشته شافها بطریق معلوم بسازند واگر بجای شکر ترنجبین کنند در فعل اقوی است

فتیله دیگر که قویتر است بنفشه ۲ خطمی ۲ نمک ۱ بدستور فتیله بسازند واگر قویتر خواهند شحم الحنظل

وزهره گاو وبوره بقدر احتیاج اضافه کنند ودر تبهای حاره ادخال ادویه مزبوره جایز نیست وچون فلوس

خیارشنبر را با ترنجبین یا با شکر بقوام آورند ومحموده مشوی وبوره ارمنی وخطمی وشحم الحنظل وامثال آن

اضافه کنند بسیار قوی الفعل میشود وسرگین موش ۲ بوره ۱ نمک هندی با عسل یا انجیر پخته فتیله بسازند

فتیله جهت قطع خون بواسیر مجرب قدما است ص پشم گوسفند را فتیله ساخته سه شبانروز در سرکه بگذارند

پس برگ قنبر اکبر بنگ وورق الخیال کوبیده نرم ساییده بر آن فتیله پاشیده حمول کنند فتیله دیگر که در قطع

بواسیر اکثر اطبا مجرب دانسته اند ص اقماع بادنجان واگر بفارسی کلاه بادنجان نامند با مثل آن بادام تلخ کوبیده

حمول وطلا کنند حمول جهت کشودن خون بواسیر هرگاه مسدود شده باشد وباعث زحمت گردد اول مقعد را

بروغن دانه زردالو ومغز ساق گاو وروغن کوهان شتر با قدری مقل طلا کنند ولته را بآن آلوده بردارند پس

عرطنیثا القنبر نیم ا تخم حنظل ا انیم ا با زهره گاو سرشته حمول کنند وهرگاه بسبب تندی ادویه خروج مقعد

ووجع بهم رسد بروغن گل وموم وسرگین کبوتر وزهره گاو طلا کنند حمول جهت دفع حرقة البول وقطع حرقت

آن بغایت نافع واز مخترعات حقیر است وبغایت مجرب وبدستور جهت نواصیر بیعدیل است چون فتیله را در

سوراخهای نواصیر گذارند ودر باب قروح آنکه نیز اشاره باین نسخه شده است واز اسرار میتواند بود ص

صبر اقوقیای مغسول ۲ مرداسنگ مغسول ۲ سفیداب قلعی مغسول ۲ گلنار ۱ گل ارمنی ۲ کدوی سوخته اموی سوخته ۱

کندر ۱ افیون نیم ساییده از حریر گذرانیده با آب کثیرا سرشته فتیلهای باریک ساخته در سوراخ قضیب بگذارند

فرزجه که جهت حمل مجربست وباید بعد از حیض سه شبانروز متصل بردارند زهره خرگوش وسرگین آن وعسل مربای ا

فرزجه ساخته استعمال نمایند فرزجه جهت حمل منقول از ابن سرافیون که والد حقیر مجرب دانسته ص زعفران

حماما سنبل الطیب اکلیل الملک مکد ۳ ونیم سادج قردمانا مکد اوقیه بیر ارزک زرده تخم مرغ ۲ اوقیه روغن

ناردین نیم اوقیه با لته کبود سه روز حمول نمایند وهر روز وهر شب تازه کنند وهر روز یک مثقال نشاره عاج

را با مثل آن نبات تناول نمایند فرزجه که جهت کشودن حیض مجربست ص سداب ۳ مرصاف ۱ ابهل ا

دار بابنه ۲ تخم مرو با زهره گاو فرزجه بسازند فرزجه جهت کشودن حیض منقول از یوحنا که حیض محتبس

هفت ساله را ادرار نموده ص مرصاف پودنه کوهی مکد ۴ موی منقی ۵ اسداب خشک ۸ ابهل ۸ زهره گاو

بقدر سرشتن فرزجه جهت اخراج جنین زنده ومرده ومشیمه وعسر ولادت وعلت رجا بغایت مؤثر است

وقاتل جنین ص جاوشیر خربق سیاه بالسویه با زهره گاو دبر شیند فرزجه جهت ادرار فرمودن حیض

مجربست ص فرفیون را نرم ساییده با پنبه آلوده استعمال نمایند فرزجه جهت کشودن حیض واخراج جنین

زنده ومرده بغایت مجربست ص عصاره قثاء الحمار ۷ قیراط را با زهره گاو حل کرده با لته کبود بردارند

فرزجه که در غایت جذب وتنقیه است جهت اخراج جنین ومشیمه بیعدیل ومنقول از تذکره ص عصاره قثاء

الحمار سداب شحم حنظل مازریون اشق بخور مریم مویزج با عسل فرزجه بسازند واین قاتل جنین است فرزجه

جهت تحلیل اورام صلبه ص موم ۳ پیه ارزک ۳ پیه مرغ ۳ مقل ازرق خطمی تخم کتان با عسل یا با فلوس

خیارشنبر دبر شیند فرزجه جهت قطع نمودن خون حیض مجربست ص تخم مرو کثیرا گل خطمی بالسویه در شیر پخته

با لته حمول کنند فرزجه که در قطع خون حیض عدیل ندارد ومنقول از جامع ص شب یمانی نیم ا بزر البنج دانک

افیون نیم دانک فرزجه که بغایت مؤثر است ص مرداسنگ زاج گلنار گل ارمنی گل مختوم سرمه بالسویه

فرزجه که اعانت بر حمل نماید وبسیار مؤثر است ص مرصاف ۴ ایرسا ۲ سرگین خرگوش ۲ وحمول زهره خرگوش

از مجربات فرزجه جهت قطع خون حیض وازالت قروح وعفونت ورطوبات سایله رحم ص گلنار شب یمانی

سرمه کاغذ سوخته زیره کرمانی که در سرکه خیسانیده باشند گل ارمنی پرورده در سرکه بالسویه با آب برگ سپید

یا با آب کشنیز یا با آب مطبوخ مازو دبر شیند فرزجه دیگر که در قطع سیلان حیض مجربست ص مازوی سوخته

دم الاخوین برگ مورد گل ارمنی گل سرخ بالسویه از حریر گذرانیده پوست انار ترش را نیمکوب کرده طبخ نمایند

تا مهرا شود وقدری پشم را با آب آن تر کرده با دویه مسحوقه آغشته حمول نمایند فرزجه دیگر که همین اثر

دارد وقویتر است ص برگ مورد ۵ مازوی سوخته ۵ سرمه ۵ نشاسته ۵ زاج سوخته ۳ گل ارمنی ۲ صمغ

عربی ۲ بدستور سابق استعمال نمایند ودر حین استعمال اکوهر روز تفاله که ذکر آن رفت را مانند بیک

ساییده با زرده تخم مرغ نیم پخته تناول نمایند تخلف نمیکند ومکرر تجربه شده وخوردن زیره بو داده وبو داده

بالسویه با آب برنج مطبوخ مکرر از مجربات حمولی که جهت اوجاع حاره وبارده رحم از مجربات ص کنجد

را کوفته با روغن گل سرخ حمول نمایند وقدری را نرم کوبیده ضماد نمایند فرزجه تخم انجره نیم ا ومرصاف نیم ا

بغایت مدر حیض است فرزجه که چون زن حمول کند هرگز حامله نشود واگر حامله باشد ساقط کند واز

مجربات مکتومه است ص تخم بوبغیر صحرایی سرگین فیل خردل سرخ دانه زعرور ۱۲۸ الحب القلقل ۱۰۰ ۳۰۱ ا

بالسویه نرم سائیده بامیعه سائله سرشته بالتر حمول نمایند فرزجه که دراخراج جنین ومشیمه قوی الاثراست

وقاتل جنین ومدر حیض است ص اشنان عرطنیثا قطران شحم حنظل اشق قثاء الحمار خربق سیاه مویزج

نوشادر زراوند تخم مازریون روغن بید انجیر زهره گاو جاوشیر سکبینج مرصاف مفردة ومجموعة کلاً او بعضاً

استعمال نمایند فرزجه که حبس حیض نماید وآزموده است ودر تقویت رحم بعید یا است ص مومیائی اصمغ

عربی اکاکیا اربنی ادم الاخوین ۲ فرزجه جهت ورم حار رحم ص خشخاش سفید کوبیده را در شیر پخته با روغن

گل سرخ واندک زعفران وموم فرزجه نمایند وبدستور مرهم داخلیون را با روغن گل حل کرده با آب بارتنگ یا

بشیر دختران ممزوج نموده استعمال نمایند فرزجه جهت رفع حکه واختلاج فرج ورحم از مجربات است ص نعناع

خشک ناردین گلنسرین خشک گل نیلوفر برگ سرو برگ سدر لاجورد بالسویه بروغن زیتون سرشته یک ل

دا فرزجه کنند ویک را با آب بابونج مطبوخ بر ناف ضماد نمایند واز آب وشراب ومدرات اجتناب لازمست

تا دوا مکث نماید ودر حینی که حیض جاری باشد بآن دوا عمل نماید فرزجه که اعاده ۲ ۲ ۱ ۲ نماید واز

اسرار مکتومه است ص استخوان خروس سیاه را با ۳ آن چوب تاک سوزانیده ویا ۲ ۲ سرشته

استعمال نمایند و ۲ ۲ ۶ ۶ ۰۰ ۶ ۶ ح ۲ است و ب ۲ ع ۶ ع نامند فرزجه اخری یعید

الثیب بکراً من الجامع ع ف ص ۲ جزء ۸۰ ۱۰ ۸۱ ۱ ۷۰۰ ۶ ۲ یکجزو بالتر شراب آلود چند روز استعمال نمایند

حمولی که باعث حکه واختلاج کردد بمرتبه که زن را قراری نماند وباید تا یکهفته استعمال نمایند ودر ایام

استعمال اثری از حکه نخواهد یافت وروزی که ترک کند فرزجه ظاهر میکردد وتا مدت شش ماه اثر مزبور

باقی میماند ص اقحوان ابهل اشنه انجدان بیخ درخت فندق اشنان سبز مرزنجوش هم ماخوذ معروف بالسویه

از حریر گذرانیده یک ل را با شیر حیوانات سرشته بالتر حمول نمایند واگر روزی یکدانک را نیز حمول نمایند

همین اثر دارد وهرگاه مجموع این ادویه بهم نرسد بعضی از آن هم کافیست وبدستور ادویه رافع این علة

که مذکور شد بعضی از آن کافیست باب ششم دوم درادویه که مخصوص است بموی مثل خضابات وانچه

موی را دراز وقوی کند وانچه موی را برویاند وانچه بسترد وامثال آن بدانکه اطبا درین باب ادهان

خضابیه اختلاف نموده اند واکثر را اعتقاد آنست که دهنیت مانع ایصال قوت صابغه است وبعضی را

نیز اعتقاد آنست که خضا باقی که در ضمن آن بقای از چند ماه باقی باشد امکان ندارد وبرخی تصریح نموده اند که

بحدی ثبات دارد که در هیچ وقت زایل نمیکردد وانچه بتحقیق اقرب است آنست که چون تکون موی از بخار دخانی

غلیظ است هرگاه قوت نافذ وقوت صابغه خضاب بحدی باشد که تاثیر تمام در رطوبات تحت جلد که ماده

بخار دخانی وتکون مویست تواند بود وافنای بیاض آن کردد امکان دارد که بعد از سفیدی موی سیاه تکون

نماید والا فلا وچون خضاب جلد را سیاه کند طلای روغنهای نیمگرم دفع مینماید خصوصاً ادهان حاره

خضاب منقول از حکمای هند ودرست جوک ودر تجربه باهم تصریح شده که مجربست وکویند که در سن پیری

موی سیاه میرویاند ص ۳ ۵۰ سرکه انکوری ومثل آن شیر تازه گاوی را باهم بجوشانند تا قریب بانعقاد

کردد پس بگذارند تا سرد شود وپوست انار وآمله مقشر وهلیله سیاه هریک ۲ ل کوفته وبیخته اضافه نمایند

ودر شیشه کرده سه ماه در سرکین اسب دفن کنند پس موی را با آب لیمو شسته خضاب کنند خضاب دیگر

ایضاً منقول از حکمای هند که مدعی آنند که تا هفت سال اثر آن باقیست ص کلاه بادنجان ریشه درخت

انار ۵ م توبال نحاس ۲ هلیله سیاه از بیقا مازوی سبز ۳ عدد نخود سیاه پوست دار ۷ عدد کوبیده وبیخته

با ۳ قاشق سرکه وروغن کنجد سیاه سرشته در ظرف آهنی کرده چهار روز در تر آب دفن کنند پس استعمال

نمایند خضاب دیگر ایضاً منقول از حکمای هند تا ۶ ماه اثر آن باقیست ص نارجیل را سوراخ کرده

مغز آنرا بیرون آورده ۱۷ م آنرا با ۲ م برادهٔ آهن وام بوره نرم کوبیده درمیان نارجیل کنند وسوراخ

آنرا باهمان پاره که از آن برداشته بودند مسدود نموده بگل حکمت گرفته یکساعت در تنور بگذارند بحدیکه

بسوختن نرسد پس روغنی که در آن جمع شده باشد استعمال نمایند خضاب منقول از حاوی کبیر که

تصریح نموده که تا ۶ ماه اثرش باقیست ومجربه دانسته ص وسمه تازه بسیار رنگین را نرم سائیده از

حریر بیخته بازای هر ۲ ل آن ۲ ل ملح اندرانی ویک ل زاج سیاه داخل کرده با سرکه خمیر نموده یکماه در آفتاب

بگذارند پس بقدر ربع آن خطمی در وقت استعمال اضافه نموده با آب سرشته خضاب کنند وساعتی در حمام

کرم مکث نمایند خضاب دیگر بدستور منقول از حاوی کبیر که عجیبتر دانسته ص برگ حنا برگ وسمه را جدا جدا

در آب خیسانیده در آفتاب بگذارند پس ۳ بار تجدید نمایند تا آبها بسیار رنگین شود وبرادهٔ آهن را در سرکه

کرده در آفتاب بگذارند تا بغایت سیاه کردد ومازوی سبز را سائیده ودر آب خیسانیده مکرر در آفتاب گذارند

تا غلیظ کردد ومرداسنگ وآهک را بالمناصفه نرم سائیده با آب در آفتاب گذارند بحدیکه چون پر مرغ سفید

را در آن فرو برند موی آنرا سیاه کند واین بعد از تکرار ادخال مرداسنگ وآهک میشود پس بگیرند از آب حنا

وآب وسمه وآب مرداسنگ وآهک هریک یکجزو واز آب مازو وسرکه آهن خیسانیده هریک ربع جزو ومجموع را

مخلوط نموده بوزن در آورند وبازاء هریک رطلی که بوده باشد ۲ زاج سیاه ۵ ل ملح اندرانی ۲ ل

پوست گردکان تازه ۱۰ ل نرم سائیده اضافه نمایند ویکماه در آفتاب گذارند وبه پشم سفید آلوده امتحان رنگ

آن کنند وانگاه سر را با خطمی شسته با پر مرغ یا مسواکی بمالند چه انگشت را سیاه میکند وقدری از آنرا

بجوشانند تا غلیظ کردد وحبها بسازند ودر وقت احتیاج بآب حل نموده با پر مرغ بر منبت موی طلا کنند

خضاب دیگر ایضاً از حاوی کبیر که تا یکماه اثرش را باقی دانسته اند ص برگ سدر مازو آمله خبث الحدید

وسمه دانه خرمای سوخته زاج زاج سیاه پوست انار را سحق نوشادر هلیله سیاه از هریک ۵ ل در یک رطل سرکه

ومثل آن روغن زیتون بجوشانند تا سرکه سوخته وروغن نیز قریب بنصف رسد پس صاف نموده استعمال کنند

وغیر صاف نیز موثر است خضاب دیگر ایضاً منقول از حاوی کبیر ومتفق علیه مجربین است ص هلیله سیاه

خبث الحدید آمله زاج زردمازو با لسویه یکماه در سرکه خیسانیده پس بجوشانند وحبها ساخته با آب استعمال کنند **خضاب دیکر** منقول از محمد بن زکریا که تصریح نموده که در غایت قوتست حتی اینکه هر کاه در حمام خمیر را در آن کذارند وسرکه در دهن بدارند که دندان را سیاه نکند باعث تسوید سر و موی میکردد و تا ده سال اثرش را باقی دانسته اند ص خون برغاله سیاه که کمتر از یکماهه باشد و بر روی کاه ذبح کرده کذارند تا منعقد شود واز کاه دور کنند و ١٠ ا آنرا باه لـ مرداسنج و ه لـ زاج سیاه و ٢ لـ ملح اندرانی نرم سایید از حریر بیخته با خون مخلوط در شیشه کنند وشیشه را تا کلو در سرکه کهنه مدت چهل روز بکذارند واکر زودتر خواهند ٣ روز در سرکه و ٣ روز در سرکین تازه اسب باید کذاشت **خضاب** منقول از ابن هبل و بتجربه رسیده است ص مرداسنك وآهك را باه وزن آن آب بخیسانند و ٣ روز در آفتاب کذارند و بر پشم سفید امتحان کنند هر کاه سیاه نکند صاف نموده باز دیکر مذکورات را بقدر سدس اضافه کنند تا با متحان رسد پس صاف نموده دو جزء حنا و یکجزء وسمه را با آن خمیر کرده قدری قرنفل اضافه نمایند و قرصها ساخته استعمال کنند و مجربین اطبا اجماع نموده اند که چون مرطوب موی خمیر بکیرد هم از زاج سبز بلخی بنوشند موی سفید ساقط کردیده سیاه میروید و چون زاج مزبور سم است و مضرتش ترطیب پیش لازمست **خضاب** منقول از ایلاقی و جامع الادویه وکتب معتبره در تقویه و تسوید مو سعد بلیت ص آمله ٥٠م آب مورد تازه ٥٠ ا آب صاف ٥٠ ٣ لـ بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با ٥٠ م خطمی و ٥٠م وسمه و مثل آن حنا و ٣ عدد مازوی بریان کرده که بروغن زیتون آلوده باشند و ٥٠ م صمغ عربی و ١٠ م زاج بجوشانند تا منعقد کردد و بمشك و قرنفل معطر ساخته استعمال نمایند و از اهل تجربه مکرر تصریح یافته و از متقدمین نیز منقولست که چون هر روز بروغن زیتون صحرایی تدهین نمایند موی سفید نمیکردد و بدستور هر روز یکعدد هلیله سیاه تناول نمایند و همیشه هلیله سیاه در دهان نکاه دارند باعث دوام سواد مویست و انچه سفید باشد بعد از مداومت یکسال شروع بسیاه شدن میکند واین از مجربات است **دوایی** که چون موی سفید را قلع کنند در حال بر آن موضع ضماد کنند سیاه بروید و از مجربات زهره خطاف ٢ لـ و خون اویك لـ نشادر ٣ دانك طلا نمایند و قدری بکتیرا از زهره آن سعوط کنند **دوای دیکر** که صاحب جامع امین الدوله مجرب دانسته و مبالغه در تاثیر آن نموده و از عجایب اسرار شمرده است ص زهره کربه سیاه زهره غراب زهره بز نر سیاه زهره مرغ سیاه با روغن کنجد بالتوبیه مخلوط نموده بر سر و لحیه بمالند و تاثیرش سیاه کردن موی سفید است که ابدا سفید نشود **دوای دیکر** علق را با سرکه در شیشه کرده چهل روز در سرکین اسب دفن کرده بر موضع موی مقلوع بمالند دیکر موی سفید بر نیاید ص حجر البقر را با شراب بر موضع موی منتوف برص و داء الثعلب بمالند بجای موی سفید سیاه بر می آید و مجربست **خضاب دیکر** منقول از او که زمان طویل سیاهی آن بماند روغن نارجیل کهنه هلیله سیاه نوشادر **خضاب دیکر** ایضا منقول از او که دست و جلد را سیاه نمیکند و موی سر و لحیه را بغایت سیاه میکند و مجرب دانسته ص برك تمام داشسته با آب بقدری انکه

بلك بند انکشت را بجوشانند بجوشانند تا پخته شود و قطره از آب آن بر روی کارد یا صفحه آهن صیقلی بزنند چون آهن را سیاه کند انکاه صاف نمایند و مادامی که سیاه نکند باید جوشانید پس آب صاف آنرا بجوشانند تا قریب الانعقاد کردد و جرم تمام را مهرا پخته بر سر ضماد نمایند و آب منعقد را با آب کرم حل نموده بر اصول شعر بمالند و روز دیکر بشویند والا در حمام تا ٥ ساعت مکث کنند **اما ادویه خضابیه** که امهات اند وسمه و حنا و برادات آهن و مس و سرب و راسخت و خبث الحدید و آب پوست باقلی و آب پوست کردکان تازه و آب مورد و تخم آن و برك چغندر و لادن و مرداسنك و آهك و آمله و مازو و پوست انار و زاج سیاه و شقایق و قرنفل و حضض است و محمد بن زکریا حنا و قرنفل را بالسویه از خضابات قویه شمرده و همچنین سم سوخته الاغ سیاه را با روغن مورد بلیغ الاثر بیان فرموده و بتجربه رسیده است که تطویس وسمه را تضمید حنا اولا بعد از آن زایل میکند **مبیضات موی** که چون موی را بکوکرد بخور نموده طلا کنند سفید کرده اند سرکین خطاف ماش پوست ترب خشك کرده بیخ راسن کوکرد مجموعه یا بعضی از آنها را بزهره کاو و سرکه سرشته طلا کنند وبدستور سرکین خطاف با زهره کاو موی را سفید کرده اند وبدستور ضفدع را با روغن زنبق در شیشه کرده چهل روز در سرکین اسب کذارند واستعمال نمایند واکر موی را با کلاب و کافور تر کرده بکوکرد مسحوق بیالایند و بدود کوکرد بدارند و بعد از چند ساعت بسرکه شسته باز اعاده عمل کنند در چند دفعه موی را سفید نماید **دوای دیکر** که از اسرار عجیبه است چه ضماد آن موی را سفید میکرداند و چون با توتیا بشویند باز سیاه میشود طلق محلوب را با شکر سرشته طلا نمایند **محمرات** که موی را سرخ کند صدا الحدید را با آب زاج چون طلا کنند موی را مثل رنك حنا دهد وبدستور مرتك و شوره با لسویه با آب خمیر کرده یکشبانروز ببندند وبدستور زرد چوبه را دو وقیه با سه وقیه ترمس و نیم رطل مازو و دو وقیه سماق در آب خیسانیده و تا ده روز بهم زنند پس با آب آن موی را ترك کنند و چون خشك شود تکرار نمایند تا ده پانزده مرتبه انکاه با آب و صابون بشویند **ادویه** که موی را برویاند شونیز را سوخته با آب طلا کنند وبدستور مغز سر روباه بالخاصیه عجیب الفعلست وبدستور سر مکس و سم سوخته بز سیاه و سم الاغ مفردا و مجموعا با روغن زیتون استعمال نمایند و مؤلف حاوی کبیر و حذاق اطبای متقدمین را اعتقاد آنست که چون کندش را با روغن تخم مرغ ضماد نمایند در همه اعضا موی میرویاند حتی در پشت دست وبدستور چون دو عدد کردکان را با پوست آن و دانه خرما یك لـ بسوزانند بمرتبه که توان سایید نه انکه بسیار بسوزد و بروغن زیتون یا کل سرخ و پانزده عدد فلفل بمالند در رویانیدن موی ابرو وغیره عدیل ندارد وبدستور بادام تلخ و فندق را در تابه بسوزانند و با روغن زیتون استعمال نمایند و در ضمادات باب بعضی از ادویه مجربه در این باب مذکور شد وهر کاه از مالیدن ادویه حرارت و آبله حادث شود بمرهم اسفیداج و موم روغنها معالجه کنند وبدستور چون بوره ارمنی ٢ نوشادر سوده را با سرکه کهنه طلا نمایند موی را در سه روز بشرط تکرار آن در هر سه ساعت میرویاند واز موده است **ادویه** که

منع ریختن موی کند از آنجمله این نسخه آزموده است موافق جامع و مختار و غیرهما ص لادن ۲ مازو ا مر
صاف مصطکی اقرومانا ۲ کندر را با روغن گل سرخ ضماد نمایند نسخهٔ دیگر موافق مختار و از مجربات است و
با منع ریختن موی باعث درویانیدن نیز میگردد ص آمله برگ شقاق برگ مورد پرسیاوشان سعد سنبل الطیب
برگ سرو پوست گردکان سر تخم چغندر تخم کرفس مرصاف بالسویه از هر یک ۲ م خاکستر ریشهٔ صنوبر اقاقیا
مصطکی دانهٔ خرمای سوخته هر یک ا م با یک رطل روغن خیری و امثال آن و سه رطل آب بجوشانند تا آب
سوخته روغن بماند پس صاف نموده م ل لادن در آن حل کرده استعمال کنند نسخهٔ دیگر بغایت قوی است
جهت دراز کردن موی و تشقق و سیاه کردن و منع تساقط بسیار موثر است ص آمله ۲ م مازو ا پوست هلیله ا
تخم مورد ۱۰ در ۲ رطل شراب بعد از نیمکوب خیسانیده بجوشانند تا به رطل رسد پس آنرا صاف نموده بر روی
این ادویه بریزند برگ مورد ۲ م تخم چغندر ۲ م حنا ۵ ا پرسیاوشان ۴ م سعد ۵ کندر ۵ مصطکی ۵ تخم کتان ۱۵
بو داده پس ۳ شبانروز بگذارند و بعد از آن بجوشانند تا روغن بماند نسخهٔ دیگر که موی برویاند و دراز
کند و از ریزه شدن و ریختن نگاهدارد ص بطون ارنب قضیب گاو خشک کرده هر دو را بسوزانند سم سوخته
الاغ شاخ جاموش محرق بالسویه با پیه خرس ضماد نمایند و اگر پیه خرس بهم نرسد با روغن کنجد استعمال نمایند
و هر گاه مجموع اجزا متعذر باشد بعضی نیز کافیست ادویه که منع روییدن موی کند از آنجمله طلا کردن
پیه تازهٔ افعی است که تخلف نمیکند و بدستور مالیدن مغز سر گوسفند و آهک موی را ساقط کرده دیگر نمیروید
و بدستور موی را قلع کرده بمالند طلا نمودن تخم مورچه و بزر البنج و بزر قطونا و شب و افیون با سرکهٔ مصعد
بعد از کندن موی و بدستور بعد از نتف موی آهک را در سرکه طبخ نموده بمالند و بدستور خون سنگ پشت
و قدید وزغ و خون زلو و زلویی که در ظرف قلعی خشک کرده باشند و همچنین چون زبد البحر را با ترشی ترنج
بعد از قلع موی بمالند و نوشادر محلول به زهرهٔ گاو و برگ خشک توت با خون وطواط بغایت موثر است
و خون خفاش و مغز سر و جگر آن از موثرات قویتر است و قدما تصریح کرده اند که جند مسحوق با عسل در
روییدن موی بعد از قلع آن مجربست و چون صمغ عرعر را با روغن زیتون بعد از قلع موی بمالند اصلا موی
نروید و مجرب دانسته اند اما آنچه موی را جعد و پیچیده کند ضماد برگ چغندر با مازو است و بدستور آرد
حلبه و بزر البنج و مرداسنگ و سدر و آهک را همین اثر است و بدستور عفص کزمازج برگ سرو حب الآس
و بهدانه مرداسنج کتیرا آمله گل سرشوی از هر یک یکجزو آهک آب نخورده نیم جزو با آب برگ چغندر استعمال نمایند
اما آنچه جعوده و پیچیدگی موی را بر طرف کند تدهین آنست بروغن بنفشه و روغن کنجد ممزوج با آب و شستن
آن با لعابات و طبیخ برگ کنجد و طبیخ ریشهٔ توت سیاه و سفید ادویه که موی را سترده بعضی از آن در باب
ادهان مذکور شد و این دوا بغایت قوی است آهک تازه ۱۰ رطل زرنیخ مثل آن آب تا ۳ روز گذاشته صاف نموده
تجدید آهک ۳ بار کنند پس در آب صاف کرده آن بقدر ثلث آن آهک زرنیخ زرد اضافه نموده در آفتاب
گذارند

گذارند بحدی که چون پر مرغ بدو رسد بسترد پس استعمال کنند و هر گاه بگذارند تا منعقد و خشک گردد
در حین احتیاج قدری از آن آب و امثال آن مانند آب برنج و شیرهٔ آرد جو حل نموده طلا کنند و هر گاه خواهند
که موی را رقیق کرده اند در نوره خاکستر چوب رز یا بوره کنند و چون صبر اضافه کنند باعث سرعت فعل آن میشود
و چون خواهند که بدبویی آن کم شود زعفران و سعد مخلوط نمایند و جهت رفع بدبویی بعد از نوره بالخاصیه برگ
شفتالو عجیب الفعل است و بدستور گل خوشبوی و برگ درونشاه سفرم مسحوق و حنا و گل سرخ و سعد و اذخر
موثر است دوایی که چون بر عضوی بمالند و یکساعت صبر کنند موی آن عضو باسانی قلع شود و باعث درد
نگردد و بغایت مجربست اشق را در سرکه حل نموده استعمال کنند و چون نیل کف پا انجیر را کوبیده داخل نوره
کنند منع بردن موی مینماید **باب هفتدهم** در غسولات و منقیات بشره و محمرات و مایتعلق بها و ذکر مسمنات
و مهزلات بدن غسول جهت صاف کردن رخسار ص اشنان سبز آرد باقلی ترمس نخود پوست دار مغز دانهٔ
تخم خربزه زبد البحر گل ارمنی بالسویه با شیر تازه و قدری عسل شب طلا کنند و روز بشویند نسخهٔ دیگر زعفران
روناس کندر مصطکی بالسویه با آب پیاز سرشته قدری از آنرا با آب گرم بمالند و بعد از ۳ ساعت بشویند
نسخهٔ دیگر که روی را بغایت سرخ کند و مجربست ص خردل سفید زرنیخ بالسویه با شیر تازه تا ۷ روز
استعمال کنند و زوفای خشک زعفران شکر سفید مثل هر دو نرم کوبیده روزی ۲ ل آنرا تناول کنند و روی را
با طبیخ بادام تلخ بشویند و بدستور خوردن حلتیت و سیر و آب انار شیرین باعث سرخی رخسار میگردد محمرهٔ
دیگر که در حال گونه را سرخ کند شیطرج را در سرکه دو سه جوش داده لته را با آب آن تر کرده چند بار
بر رو زنند محمرهٔ که بشره را سفید و براق و سرخ کند و آثار کلف و نمش و جدری و آثار جراحت و نقطهای
سیاه را زایل گرداند و باید یک هفته استعمال نمود ص حب محلب عقیر پیاز عنصل ۵ فرفیون ا مغاث ۴ کلنار ۴
گل سرخ ۴ سریش اخولنجان ا موبزج ا مصطکی ا پیاز ماکول ا صمغ عربی ۵ مامیران ۲ زرد چوبه ۲ نبات ۱۰
نعناع خشک ۳ آرد نخود ۲ کتیرا ۲ آرد برنج ۲ پوست سبز پسته ۵ مغز بهدانه ۵ خردل سفید ۵ از حریر بیخته
با آب سبوس گندم ۲ شیر دختران ۵ ا سفیدی تخم مرغ ۶ ا شیر درخت انجیر سرشته قرص بسازند و در وقت احتیاج
بازردهٔ تخم مرغ شب مالیده روز با آب گرم و اشنان سوخته بشویند و بروغن گل رخسار را چرب کنند محمرهٔ
که در سرخ کردن گونه عدیل ندارد ص کندش زعفران روناس مصاف مصطکی بالسویه با آب پیاز طلا کنند
دوایی که جهت رفع زردی بشره و یرقان مجربست ص پرسیاوشان شبح ارمنی مرزنجوش جعده بابونج اقحوان
شبت ترشی ترنج بالسویه جوشانیده با آب آن روی را مکرر بشویند دوایی که بشره را از زردی و شبیه بمرض کند
زیرهٔ کرمانی ۴ زرد چوبه آرد گندم که از تافتن پخته باشد ۵ با آب عصر ضماد نمایند و با آب طبیخ انجیر
بشویند دوایی که جلد را بغایت سیاه کند و بدشواری سیاهی او زایل گردد ص آهک مرداسنج بالسویه با آب
چند بار طلا کنند و چون خواهند که زایل گردد اشنان را در سرکه جوشانیده با آب آن بشویند و همچنین آرد نخود

وسرکه وترشی ترنج دفع آن مینماید دوایی که رفع شقاق روی ولب وکف دست نماید بغایت مجربست ص
موم زرد ۵ روغن گل سرخ ۵ زوفای تر ۵ پیه مرغابی ۵ نشاسته ۵ کتیرا ۵ لعاب بهدانه ۵ موم را در روغن
وپیه گداخته زوفا وغیره را اضافه نموده در هاون برهم زنند تا یکسان گردد وشنجرف را اثر قوی در این امراض است
وچون ۵ ل اضافه کنند بهتر بود وحقیر مجرب یافته است ونسخهٔ مجربی در ضمادات مذکور شد نسخهٔ دیگر
که بغایت مجربست ص علك البطم ۲ زوفای تر ۳ مصطکی ۲ مقل ۲ باپیه بز ۲ وموم سر در قدری مضاعف حل کنند
نسخهٔ دیگر جهة شقاق رخسار آزموده است ص لعاب حلبه لعاب بزرقطونا لعاب تخم خطمی لعاب بهدانه
با روغن گل وامثال آن چند جوش داده استعمال کنند وآب گرم بشویند نسخهٔ دیگر جهة شقاق پاشنهٔ پا وکف
پا بعد از آنکه موضع را در آب گرم گذاشته باشند وبسیار نرم شده باشد ضماد نمایند وقدری را بسیار گرم
کرده در شکاف آن بچکانند ص مرداسنك راه در روغن زیتون بجوشانند تا بقوام رفت رسد پس استعمال
کنند واگر قویتر خواهند سندروس بوزن مرداسنك اضافه کنند وبدستور پیه بز را گداخته ۵ ل
مازوی سائیده مثل غبار را با ۲ ل آن مخلوط نموده در شقاق زمین بچکانند وبدستور سرطان محرق سائیده
بروغن زیتون از مجربات است وبدستور کتیرا ۱ کهربا ۲ کندر ۲ علك البطم را با روغن بید انجیر ۲ طلا کنند
وباید علك البطم را با روغن بید انجیر در ظرف مضاعف حل نموده وسایر اجزا را مثل غبار سائیده اضافه کنند
صبغی که حمرهٔ منکر وبرص ناخن وبرص وبهق اعضا وکبودی چشم را رنگ سیاهی دهد واز اسرار است
ص نخود پوست دار سوخته شیطرج هریك دانکی سرمه جبین حنا هریك ۲ دانك نرم سائیده در شیشه کرده
روغن کنجد ۵ ل سرکه ۱ ل بر آن ریخته در آفتاب گذاشته مکرر برهم زنند وامتحان رنگ آن بر پشت ناخن کنند
هرگاه اندك تغییر دهد روغن را صاف نموده بجوشانند تا روغن بماند واستعمال نمایند وجهة رنگ کردن
برص آنمقدار در آفتاب باید گذاشت که ناخن را بسیار رنگین کند واین روغن استخوان وشاخ وامثال
آنرا رنگ میکند در ذکر مسمنات یعنی آنچه بدن را فربه کند از آنجمله آشامیدن شیر وشکر ولبوب مثل مغز فندق
وپسته وبادام با شکر وتناول نمودن غذای شیرین وچرب وکثیر الغذا مثل هریسه وشیر برنج وبعد از طعام
بحمام رفتن که غذا از معده منحدر شده باشد ومالیدن بسیار که جلد بحد حمره رسد واجتناب از ترشیهای
مفرط وشور وتند وگرم بافراط لازمست با مداومت بادویهٔ مسمنه سمنهٔ که قریب الاعتدال وبغایت نافعست
مغز بادام فندق پسته حبة الخضرا مغز چلغوزه شاهدانه بالسویه با عسل بوزن مجموع سرشته هر روز از ۵ ل
تا ۱۰ ل تناول نمایند واز عقب آن شراب یا قایم مقام آن بنوشند سمنهٔ دیگر ام زروت ۳ ل ونیم حجر البقر ۳ قیراط
نارجیل ۷ ل حصه کرده هر روز بعد از حمام که چند عدد زرده تخم مرغ نیمبرشت خورده باشند تناول نمایند در تسمین
عجیب الفعل ومجربست سمنهٔ دیگر موافق مبرود المزاج وبغایت قوی الاثر است وقوت این ترکیب تا سه سال
باقی میماند قدر شربتی از ۳ ل تا ۵ ل وباید بعد از هضم غذا تناول نمایند ص کنجد مقشر بادام نخود حب صنوبر کبار

خشخاش

خشخاش سفید هریك یکجزو مغز گردکان آرد گندم زرنباد حبة الخضرا هریك نیم جزو حلبه شاهدانه حب الصنوبر
هریك ربع جزو نرم کوبیده با مثل آن شیر تازه بجوشانند تا شیر را جذب کند و ۳ وزن ادویه عسل کف گرفته اضافه
کنند وچون قریب الانعقاد گردد بقدر ثمن جزو حجر البقر را اگر پادزهر گاوی است در گلاب حل نموده تسقیه نمایند
سمنهٔ دیگر موافق محرور المزاج مقوی باهست ص نخود پوست دار ۱۰ را در شیر گاو یك شبانروز خیسانیده
بدستور بتجدید شیر کنند تا ۳ دفعه وبرنج شسته ۱۰ شکر سفید ۱۰ خشخاش سفید ۱۰ وگندم ۱۰ وجو مقشر ۳ هم
وبادام شیرین هم اضافه نموده بکوبند وهر روز ۱۰ ل آنرا در شیر پخته تناول نمایند ودر حمام مدتی مکث کنند
سمنهٔ دیگر که بالخاصیه بغایت مؤثر است ص بچهٔ مگس عسل که پر برنیاورده باشد در سایه خشك کرده
هر روز یك ل آنرا با ۵ شکر و ۵ آرد گندم سائیده با آب مانند پالوده طبخ نموده بنوشند واگر آنرا بدون طبخ بر
پالودهٔ مزبور پاشیده بنوشند انفعست اما تسمین عضو مخصوص مانند بازو وساعد وقضیب وسرین باید
عضو مخصوص را با شیر تازه مالیدن تا بحد حمرت رسد پس این دوا را طلا نمود وبعد از یکشبانروز با آب گرم
شست وبدستور اول باز طلا کرد وخراطین را از گل شسته خشك نموده بسایند وبا روغن کنجد نیمگرم طلا
کنند وبدستور علق را که زلو نامند در نارجیله که در جوف آن آب باشد کرده بگذارند تا خشك شود پس سائیده
طلا کنند واین از مجربات است وهیچ دوائی جهة سطبر کردن قضیب بآن نمیرسد وهرگاه در نارجیل آب نباشد
قدری شیر در آن کنند وبدستور مالیدن عضو با شیر وبعد از آن زفت انداختن وبعد از لمحه کندن وباز
انداختن وتکرار عمل مدتی کردن باعث تسمین آن عضو میگردد وبدستور ۲ ل عاقرقرحا را نرم سائیده با ۳
ل ونیم لزوجت پیاز عنصل خام مخلوط کرده بر قضیب وامثال آن مکرر بمالند باعث تسمین میشود وآزموده
مجربست اما ادویه که هزال آورد وآن عبارت از لاغریست ۵ چون فربه خواهد لاغر گردد باید صبر بر
جوع وعطش وقلت اکل نماید وبقول وترشیها وغذاهای شور وقدید تناول کند وبیشتر غذای او نان خشك
ونان جو وامثال آن باشد وریاضات عنیفه وکثرت استفراغات ومدرات وتعریق بسیار مؤثر است واز
مهزلات قویه آشامیدن سرکه وآبکامه است که ناشتا بنوشند مهزلی که بغایت مؤثر است ص نانخواه
رازیانه سداب زیره هریك یکجزو مرزنجوش بورهٔ ارمنی ربع جزو لك مغسول ۲ جزو سفوف کرده هر روز یك ل
بنوشند وعرق زیرهٔ کرمانی بجای آب استعمال کنند ودر اندك زمانی لاغر میکند وآزموده است نسخهٔ دیگر
که سریع الاثر است ص زراوند مدحرج ۳ قنطوریون دقیق ۳ جنطیانا ۱ احمد ۱ فطراساليون ملح الافاعی ۱
هر شربتی ۳ درهم باید نسخهٔ دیگر که بغایت مؤثر وسریع الاثر است ص تخم سداب بوستانی اشنان تازه
آنرا ۷ ل چند روز ناشتا تناول نمایند وبدستور مداومت اطریفل وکمونی وفلافلی وامثال آن باعث هزال است
دوایی که مانع بزرگ شدن پستان وخصیهٔ اطفال گردد زیره را سائیده با آب خمیر کرده ضماد نمایند
ولتهٔ را بسرکه تر کرده بر آن ببندند وتا سه روز بگذارند پس از آن برداشته پیاز موش سفید را با سرکه وآب

ضماد نمایند وبعد از سه روز بکشایند و باز بدستور اول عمل نمایند تا سه بار در ماهی معمول کرده دوایی که
حصیه را ازبول فرماید ومانع رویدن پشت (موی) زهار کردد وازمجربات است ص فیمولیا سفیداب قلعی بالسویه با آب
بنج تازه سرشته ضماد نمایند واکر بنج تازه نباشد بزر البنج را جوشانیده با آب آن استعمال نمایند وهر کاه
ازعضوی موی را قلع کرده (بمالند) بدستور منع رویدن نماید وآزموده است باب هیجدهم در ادویه کلف
وبهق وبرص ووشم وخیلان ونمش وبرش وبادشنام وسعفه وامثال آن ﻫ چون مواد فاسده که با خون
باشد وطبیعت آنرا بطرف جلد دفع کند وبتحلیل نرود ازان مواد فاسده وآثار در سطح جلد بهم میرسد پس آنچه
رقیق ومایل بکوده باشد آنرا کلف نامند ومایل بسیاهی را برش وغلیظ سیاه را بهق سیاه ورقیق مایل
بحمره را نمش وحمرهٔ منکرهٔ غلیظ که در رخسار واطراف بینی بهم رسد بادشنام کویند وآنچه از مواد بسبب ضربه
وسقطه در تحت جلد منجمد کردد وسم بسین مهمله نامند وآن سرخ تیره وکبود وسبز میباشد وسرخ تیره و(کبود)
را نیز دم صیت کویند ومواد سودایی متفرق شبیه بنقطها را خیلان وبفارسی خال نامند وآنچه از مواد بلغمی
ناشی کردد بهق سفید ووضح کویند واغلظ از برص سفید وسوداوی را برص سیاه وبثور با خارش اندکی که
متفرق باشد ومتقرح کردد ومایل بسرخی باشد سعفه نامند وهر کاه چرك ازآن سیلان کند سعفه رطبه
وشیرینج وبی چرك را سعفه یابسه وبثور صغار سوداوی بی چرك داءالقوبا نامند وشبیه است بسعفه یابسه چرا قوبا
در سطح ظاهر میباشد وسعفه غایص تر است وآنچه چرك آن مجاور آنرا متقرح سازد متاعیه نامند وآنچه سفید
وشبیه به آبله باشد وبخارش لبنیه وشهدیه وآنچه با التهاب وحدت ووجع وقلیل العدد وزرداب تراوش کند
بلخیه ونار فارسیه وآنچه از جلد بتاکل لحم حمره وآنچه بتاکل نرسد نمله نامند وآنچه صلب ومستدیر و با حمره
ودر باطن قرحه او دانهای شبیه بدانهای انجیر باشد تینیه کویند وبثور متقرحه که جلد را ثقبه دار کند
ورطوبت شبیه بکوشت آب تراوش کند جروه نامند وبثور بی قرحه که در سر بهم رسد وباخارش باشد وپوستهای
سفید ازآن جدا کردد ومثل شوره ریزد سبجه نامند وقسمی از کچلی است وآنچه با ریختن موی سر باشد وجلد را
متقرح کند خزاز وابریه کویند ومعروف بکچلی است وبثور غیر متقرح هر کاه بسیار ریزه ومتصل بهم باشد و با
حمره وخارش باشد شری نامند وچون قطعه قطعه باشد نبات اللیل چه اکثر بروز آن در شب وبعد از خواب
میباشد وبفارسی ابر وکهیر نامند وهر کاه با اتصال وخارش وکوده لون باشد جرب یابس کویند وچون
متفرق وبرآمده وتیره رنك باشد ثالیل نامند وآن عدسیه وبطمیه وحمصیه ومسماریه ومنکوسه میباشد
وچون بثور سوداوی مخصوص پا وساق باشد از جنس مادهٔ دوالی بطم نامند وبثور شبیه بسرهای خار بغایت
کوچك وباخشکی بشره وتندی ولذع را حصف کویند وشرط کت در تاثیر ادویه کلف ونمش وبهق وامثال
آنکه بعد از حمام بمالند یا موضع را ببخار آب کرم بدارند وبمالند تا سرخ کردد پس ادویه را ضماد کنند چون
بعضی ادویه مجربه در مواد مذکوره در باب ضمادات مسطور کشته در این باب برخی ازآن مرقوم میکردد

دوایی که جهت کلف مجربست ص انزروت را در زهرهٔ کاو حل نموده بمالند وبدستور تخم خربزه ٢ مغز بادام تلخ ٢
حب المحلب اخاك زیبق نیم با آب سرشته استعمال کنند وبدستور جهت کلف ونمش وبهق بغایت نافعست
تضمید ترمس او تخم ترب ٢ وتخم تره تیزك ٢ وقسط تلخ ٢ وبادام تلخ ٢ وبوره ٢ وفلفل واشق اوبیم که مجموع را
با آب عصفر بسرشند وبدستور جهت ازاله کلف ونمش وامثال آن آزموده است بیخ سوسن ١ سرکین کنجشك ٢
قسط تلخ ٣ با آب وسرکه طلا کنند وروز دیکر با آب سبوس کندم بشویند دوای دیکر باقلی مقشر کرسنه
ترمس تخم ترب تخم خربزه نخود پوست دار نشاسته از هر یك جزئی زرنیخ زرد وسرخ ٢ جزء انزروت مصطکی
بوره یکجزء ونیم با آب پیاز وامثال آن طلا کنند دوایی که بجهت خیلان ورفع آثار بغایت نافعست ص
انزروت مغز بادام تلخ با آب صابون بمالند وبدستور اشق را در سرکه حل نموده استعمال نمایند دوایی
که آثار باد نجانیه را دفع کند ووسم را قلع نماید ص کندر بوره صبر زرد بالسویه با سرکه استعمال نمایند
وبدستور مرداسنك سفید کرده را با بیضه مرغ بمالند وهمچنین را با آب کشنیز طلا نمایند صفت دوایی که
جهت جمیع آثار وخون مرده ونمش وخیلان آزموده است مغز بادام تلخ ١٠ اصداف سوخته ٤ حرف بابلی ٢ نخود
مقشر ٢ کرسنه اقومش ٢ زبد البحر ١ استخوان پوسیده ١ انزروت ١ نبات ٢ با آب عصفر استعمال نمایند ایضا
جهت سعفه رطبه عفص محرق وسمه با روغن دنبه بمالند وبدستور بادام تلخ مازوی سبز وسرکه ضماد نمایند
وبدستور توبال النحاس ٢ مرصاف ٢ کندر ٤ شب یمانی ٤ زراوند طویل ١ زاج اخاکستر چوب رز اصبر زرد ١
با روغن کل سرخ وسرکه بمالند دوایی که جهت سعفه یابسه نافعست وبدستور جهت رطبه وخزاز وجرب
وقمل وقوبا وریختن موی وداء الثعلب مجربست ص شیاف مامیثا ٣ عفص ٢ فیل زهرج از زردچوبه نیم بوره نیم
با روغن بادام تلخ ٥ وروغن خردل ٥ استعمال نمایند ضماد جهت جروه وسعفه رطبه وقروح وسبخه
ص کشنیز خشك ١ کل شور ١ برك حنا ١ نمك ٥ با سرکه وروغن کل سرخ ضماد نمایند ودر حمام بمالند جهت
نبات اللیل هم مفیداست دوایی که جهت نبات اللیل نافعست ص صبر زرد مرصاف عدس با سرکه وعسل بمالند
وبدستور دردی سرکه وبوره وحنا وزعفران بغایت مفیداست وآشامیدن یکدرهم قاقله را با آب سرو از
مجربات انستر اند وبدستور طلا نمودن آب هلیلهٔ زرد با صبر زرد وآنچه با حرارت باشد مالیدن آرد
جو با آب کاسنی وآب کشنیز وبدستور آب برك درخت بید با صندل وپوش در بندی از مجربات است ودر ساعت
دفع مینماید دوایی که جهت جرب وحکه عجیب الاثراست ص آمله غیر مقشر ا هلیلهٔ زرد غیر مقشر ا نوشادر ٣
زیبق مقتول ٣ در روغن کنجد بجوشانند وبا ثفل آن بمالند ونزدیك آتش عضو را بدارند ومادامی که از حرارت
آتش ملتذ شود باید تکرار طلا نمود وبعد از اکراه موقوف داشت وتصریح کرده اند که این تدبیر در یکشب زایل
میکند وجهت حکه که از حرارت مفرط باشد طلا نمودن مغز تخم کدو وهندوانه با شیر دختران از مجربات است
وبدستور خشخاش هندی مسحوق بسرکه وهمچنین صبر زرد ونشاسته با آب کاسنی وآب کرفس با سرکه بسیار موثر است

دوای هندی که در رفع برص و بهق سفید تازه مجربست ص قسط تلخ شیطرج هندی زرنیخ سرخ فلفل
زنگار بالسویه با سرکه در ظرف مس سائیده بگذارند و بعد از یکهفته بمالند و در آفتاب بنشینند و بدستور
طلا کردن نوشادر با روغن تخم مرغ تا ۷ بار زایل میکند دوایی که برص و آثار زخم را رنگ میکند ص
شیطرج سیاه خبث الحدید زاج سیاه زنگار روناس پوست انار شقایق بالسویه با سرکه مکرر بمالند و تصریح
نموده اند که مجربست صبغ دیگر از استاد منقولست که آنچه قابل رفع باشد زایل میکند و آنچه صلاح پذیر
نباشد تا یکسال برنگ اصل جلد میدارد و از جمله اسرار است ص زهره گاو سرگین سوخته گاوی زعفران (الحدید)
خبث فولاد شیطرج فارسی پوست بیخ کبر با تخم آن پیر انار نارس مازوی سوخته و نسوخته از هر یک یکجزء نرم
بسایند و خون عقاب و خون نسر چند بار متوالی بخورد آن دهند و باید در سائیدن به پیش آفتاب خشک (شود)
و مکرر با خونهای مذکور بدستور مزبور بسازند تا در رنگ مثل دود اصفر گردد و در وقت حاجت با سرکه
خمیر کرده صبح و شام بدون شستن بمالند تا سه روز پس از آن بشویند و هرگاه تغییر رنگ زیاده از حد داده (باشد)
بروغن بنفشه تدهین نموده بحمام روند و روغن بادنجان نیز برص و بهق سفید را رنگ میکند و حروف با (خون)
خطاف بهجی رنگ میکند که هرگز زایل نشود صبغ که جهت قوبای منتشر نافعست ص کندر زاج کوکرد
صبر هر یک یکجزء صمغ ۲ جزء با سرکه استعمال نمایند صبغ دیگر که جهت قوبا بغایت نافعست ص شاف
کندر زبد البحر کثیرا توبال نحاس بوره ارمنی حربق سفید ترمس اشق بالسویه با سرکه طلا کنند و بدستور
خاکستر سیر سوخته با عسل بجهت اطفال بغایت آزموده است و بدستور حب البان و سرکه بسیار موثر است
صبغ که جهت رفع ثالیل و خیلان مجربست ص کوکرد زرنیخ زرد شونیز خاکستر عقرب بالسویه با زفت یا با سرکه
طلا کنند و بدستور ثمرة الطرفا با سرکه چندبار بمالند از مجربات است و بخور برگ سفیدار از عجایب است
و بدستور ضماد شونیز با بول مجربست و بدستور با زهره بز نیز جهت رفع قمل و قمقام برگ درخت انار و برگ (حنظل)
و برگ مورد و برگ کتان و قصب الذریره و برگ سرو و دارچینی مفرده و مجموعه با روغن قرطم و روغن زیتون
نافعست و روغن ترب از مجربات است و خاک سیماب بعدیل و مکرر بتجربه رسیده و بدستور سیماب کشته
بغایت عجیب الفعل است صبغ مجرب کندش زرنیخ سرخ زراوند طویل قطران مویزج سیماب مقتول بالسویه
با زهره گاو بمالند

باب نوزدهم در مطیبات بدن و عرق و مضیقات فرج و ملذذات جماع و بیان
غوالی و عطریات که بوی دهان را خوش کند ٥ چون این باب خصوصیتی بمناکحات بیشتر دارد بناءً علیه
لازمست که سطری در اصول کلیه بعضی از آن که در توالد و امثال آن دخل عظیم دارد مذکور گردد که در چه
مواد التذاذ عاجل و بقای نوع در آجل است و عمده در این دو مطلب توافق طرفین است و رفع تناکر بقدر
وسع و مهره اطبا اتفاق نموده اند که هرگاه عنق رحم و قضیب موافق باشند علقه در موافقت طرفین
و دوستی میکنند و بدستور هرگاه علتی دیگر در طرفین نباشد در توالد نیز تخلف نمیباشد و این اصل عظیم

ومحقق است

و محقق است اما استدلال بر این معنی آنست که مردان و زنان را قضیب و عنق رحم کمتر از مقدار شش انگشت
مضموم و بلندتر از دوازده انگشت نمیباشد و متوسط بقدر نه انگشت است بعد از موازنه انگشتان مرد و (زن)
موافقت و مباینه معلوم میگردد و طویل را با قصیر مباینه بمرتبه ایست که بملذذات اصلاح پذیر نیست اما مباینه
قصیر و طویل با متوسط بقدری تدبیر می پذیرد و آن بمطیبات و مضیقات فرج و مسوحات قضیب و استعمال
غوالی و عطریات و خوبی نکهت که بوی دهانست صورت پذیر میگردد و غالیه از مخترعات جالینوس است که
جهت ملکه یونان ترتیب داده و اطیاب اقسامست قسمی منحصر در عرقهاست مثل عرق فتنه و بهار و صندل و امثال
آن و قسمی غالیه است که ادویه عطریه و مقویه اعضا را با روغن بان بجوشانند و بمشک و عنبر تقویه نمایند
و قسمی ذرورات عطریه است مثل عبیر و امثال آن و قسمی ادهانست مثل روغن گلاب و صندل و مانند آن
و هر یک از عرقها و ادهان در قسم اول دستورات مذکور است و بعضی غالیه را منحصر در سادوران وحجر الخام
و روغن بان دانسته اند و ظاهر آنست که اقسام باشد و آنچه در ادویه مفرده بیان خواص آن نموده اند مخصوص
سادوران و ادویه مذکوره بوده باشد غالیه منسوب بنجاشی از تراکیب زینة العروس جهت تقویه بدن
و خوشبو کردن آن و تحلیل اورام و اکثر امراض رحم و تفتیح سدد دماغ و صداع بارد و نزلات و حمول (آن)
جهت تقویه رحم و سیلان و نفخ آن نافعست ص قرنفل دارچینی گل سرخ هر یک یکجزء سنبل الطیب بسباسه
عود هر یک یک و نیم جزء ناخن پویان یکجزء و نیم از حب بیخته باده وزن ادویه گلاب سه روز خیسانیده آب مورد
را بجوشانند تا بربع رسد و از آن یک وزن ادویه اضافه گلاب کرده مجموع را باتش بسیار نرم بجوشانند تا
بربع رسد پس صاف نموده بوزن آن روغن بان و عشر آن زباد مخلوط نموده در شیشه کرده یکهفته در سرگین
تازه اسب دفن کنند تا غلیظ گردد و اگر بغلظت عسل نرسیده باشد زیاده دفن نمایند و بعد از آن بازاء هر
یکدرهم آن یکحبه از مشک و یکحبه عنبر حل کنند غالیه دیگر که از اسرار مخزونه است و در ذخایر خلفا یافت (شده)
چه از آن آثار عجیبه مشاهده نموده اند از آنجمله آنکه چون مسوح و مواقعه نمایند بغیری رغبت نکرده بقرارش کرد
و در هیجان شهوت طرفین و لذت جانبین بحدی که عقل برنتابد و جهت فالج و لقوه و خدر و دوار و درد مفاصل
و کمر و جمیع امراض بارده رحم نافعست و با زهره خرگوش جهت حمل عاقر مجربست ص لادن چینی قنبول کبابه قفر (الیهود)
که در سواحل بحر یافت شود زعفران قرنفل هر یک یکجزء نرم سحق نموده با سه وزن آن ماء الخلاف سه روز در خاکستر
آتش دار طبخ دهند پس چهار روز دیگر با روغن بان بدستور بجوشانند و زهره مرغ و زهره بز سیاه هر یک یکجزء
و مشک و عنبر و سک هر یک بازای هر درهمی یکحبه اضافه نموده در ظرف مزجج یا نقره دو روز بگذارند دوایی
که رایحه بدن و عرق را خوشبو کند ص سوسن نعناع مرزنجوش برگ سیب بالسویه جوشانیده صاف نموده
سعد برگ مورد پوست ترنج برگ ترنج صندل سفید اشنه نرم سائیده اضافه نموده با روغن گل بجوشانند
تا روغن بماند ایضا جهت دفع بدبویی زیر بغل و کنج ران ص صندل سلیخه سنبل شبه تفاح مشک گل سرخ

هر یك ۳ جزو کافور نیم جزو با گلاب قرص بسازند و استعمال نمایند **ایضاً** جهة بدبویی زیر بغل که صنان
بصاد مهمله مضموم است باید موضع را با تیغ خدشها نمود و این دوا را مالید تا خون بقدری دفع شود و بعد از
یکشبانروز موضع را بشویند و تصریح نموده اند که دیگر عود نمیکند و مجربست ص راسن خشك محرق زراوند
طویل محرق زجاج فرعونی محرق زعفران هر یك جزوی با آب برگ مورد تازه سرشته قرص بسازند **دوای دیگر**
جهة دفع بدبویی عرق بغایت موثر است ص مرداسنگ توتیای مغسول خاکستر برگ سوسن کرم زو کوبند و
بیزند
شیرین بیان نامند مرصاف صبر زرد گل سرخ بالسویه با گلاب و امثال آن طلا کنند و **در** دفع بدبویی انگشتان
پا بستن برگ سوسن تازه از مجربات است **ادویه مجربه** که قطع عرق مفرط کند از آنجمله دهن سفرجل است که آب
را با ثلث آن روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند و بدستور صندل سرخ سوده را با روغن گل طلا کنند
اما ادویه که باعث تضییق فرج شود از آنجمله حمولی است که جالینوس ترتیب داده و هفت منافع در آن موجود است
تضییق و تقویت عنق رحم و تسخین و تطیب و اکثار انزال زن و جذب مواد از قدمین و جذب منی مرد ص سد آب
بسباسه مرزنجوش صعتر بری کندر اذخر گل سرخ پوست انار ترمس بالسویه با روغن بان و امثال آن سرشته
بالتمر روز اول حمول کنند و شب اخراج نمایند **ایضاً** شکر قرنفل سرمه مازو استخوان سوخته با آب مورد
سرشته استعمال نمایند **حمول دیگر** که سریع الاثر است ص عود سعد رامك راسن اقاقیا قرنفل ماز و
هر یك یکجزو مشك عشر جزو با آب به یا آب مورد سرشته استعمال نمایند **ادویه** که چون استعمال کنند در جماع
و ولادت باعث توسیع نگردد ص دندان اسب پوست شغال سم بز صعتر فارسی جوز ماثل سرطان بحری موی
خرس سم را باید سوزانیده با روغن بان سرشت و در ماهی سه بار بقدر یکدانك بالتمر حمول کنند **دوایی** که چون
زن منقطع الحیض استعمال کند هر گاه حامله باشد تقویت جنین نماید و هر گاه بسبب علتی باشد که منقطع شده
باشد ادرار کند ص جند بید ستر وج انیسون تخم کرفس بالسویه سحق نموده یکدرم را با شراب ممزوج بیاشامند
دوایی که در تضییق نایب مناب بکارت باشد ص مازو کندر گلنار پوست انار دانه خرمای سوخته توبال
النحاس صعتر بری جفت البلوط دانه زعرور درد شراب خشك کرده که طرطیر نامند با آب به ترش سرشته
استعمال کنند و در این باب در فرزجات بعضی ادویه مجربه مذکور شد **اما** ادویه ملذذه **از آنجمله** این ترکیب
بغایت باعث لذت طرفین میگردد ص پیاز نرگس زهره گاو مویز منقی عاقرقرحا بالسویه در حین جماع بر قضیب
طلا کنند و بعد از خشك شدن مباشرت کنند و چون بر عانه بمالند نعوظ آورد **مسوحی** که بغایت موثر است
و بسیار باعث لذت طرفین میشود ص کبابه زنجبیل عاقرقرحا سعد هر یك یکجزو حصی لبان که بفارسی حس لبه
گویند کثیرا هر یك نیم جزو با آب دهن طلا کنند و اگر نیم جزو زهره مرغ اضافه کنند بغایت لذت افزای زن میگردد
مسوحی دیگر که همین اثر دارد ص عاقرقرحا دارچینی زنجبیل هر یك درم مشك یکحبه با عسل سرشته حب بسازند
و در وقت حاجت در دهن حل نموده بر قضیب بمالند و بعد از جفاف مباشرت کنند **مسوحی** که در تقویت قضیب

عنین بغایت موثر است ص پیاز عنصل پیاز نرگس از هر یك نیم وقیه در ۲۴ ل روغن زیتون و قدری آب
بجوشانند تا مهرا شود و آب سوخته روغن بماند پس صاف نموده زهره کنجشك تخم انجره عاقرقرحا خردل سرخ
از هر یك ملك عنبر نیم ل اضافه نموده مکرر بر قضیب و عانه و انثیان ضماد نمایند **و اگر** مومیایی و امثال آن
و زهره مرغ و مانند آن اضافه کنند باعث تقویت آن میشود **و چون** سورنجان و مرصاف مخلوط کنند بغایت
مقوی و از مجربات است **و چون** ۳ م پیاز نرگس را یکشبانروز در شیر خیسانیده بر ذکر عنین مادون حشفه طلا
کنند عجیب الفعل است **صفت ادویه** که چون مسوح کرده مجامعت نمایند باعث بغض و نفرت طرفین میگردد
سفیداب افیون یبروح و کعب خنزیر غیر محرق مامیران زهره خرس دندان سوخته پلنگ اشنان سبز سوخته
سرگین کبوتر مجموعه و مرکبة و مفردة یکدانك آنرا ساییده با آب طلا کنند و اگر بر باطن زیر جامه مردی بمالند
که قدری از این ادویه ملاصق قضیب او گردد با هر زنی که مباشرت کند باعث نفرت زن میگردد بحدی که
دیگر بملاقات او رغبت ننماید **ادویه** که باعث توسیع فرج گردد بحدی که احدی رغبت مباشرت او نکند
بصل العنصل بسباسه چوب بیم تخم بستان افروز تخم شاهسفرم تخم بادروج زهره کفتار در روغن زیتون
بالسویه با زهره گاو برسرشته خشك کنند و قدری از آن در روغن زنبق حل نموده حمول نمایند و در هر ماه
یکبار استعمال نمایند **صفت حمولی** که چون زن حمول نماید تا سه ماه رحم را بدبو و متعفن گرداند و باعث نفرت
مردان گردد سلیخه قصب الذریره فقاح اذخر شاهدانه قرنفل جوزبوا قسط شیرین میعه سایله جاوشیر با نفط
سفید سرشته استعمال کنند **اما ادویه** که جهة بخر که بدبویی دهانست نافع باشد و نکهت را نیکو گرداند
از آنجمله حب عنبر است که در باب حبوب مذکور است و از مخترعات حقیر و عند الظاهر اندا اشتر باشد **دیگر**
این دو است که از معالجات ایلاقی نقل میشود و بتجربه رسیده ص جوزبوا هیل فوفل کافور قرنفل دارچینی
خولنجان هر یك یك م مشك ثلث م با رب به سرشته حب کرده در زیر زبان نگاهدارند و بدستور خاییدن
پوست ترنج و در مواد حاره مضغ کشنیز خشك نافعست و هر گاه خواهند که حبوب معطر در دهان مدتی بماند
باقی شود باید با عنبر قدری مومیایی و حصی لبان در عسل یا شیره نبات و قدر مضاعف حل نموده و ادویه
مخصوصه را با او سرشت والله اعلم **باب بیستم** در ذکر خواص غریبه و اسرار مکتومه **ه** از ثابت بن قره
منقولست و بتجربه مجربین رسیده که چون مرارة ع ن ۶ ۰ بم ا ع ۶ ع م و عینین ۱۰ ۵ ۸۰ ۷۰۰ را بر روی آتش
نرم جوشانیده با چیزهای مناسب چشم اکتحال نمایند قوه باصره بحدی رسد که در شب اشیا را بدستور روز
بیند **ایضاً** بدستور فرموده که چون ۷۰ ۱۰ ۵ ۱۰ ۵ ۷۰۰ ۱ م را در سایه خشك کرده اکتحال کنند مشاهده
روحانیه نمایند **فی الحب** ایضاً منقول از اوست که چون گل سنجد را با ع م ۵ ۱۰ ۲ ۶ ۱۰ معجون کرده با قدری
... بر ع م ۲ ۱ ع م دهند در دوستی بحدی رسد که بجا و آرام نگیرد و بدستور هر گاه مذکور اول را با قطعه
از خون سر انگشت وسطی و قلیلی آب دهان و اندکی عرق جبین و قطره خون هدهد با شیرینی آمیخته اطعام ۵۰۷

کنند در محبت بیتر او کردد و بدستور فرموده و از مجربات شمرده استکه چون تخم مرغ را سوراخ کرده و سفیدی
را بالتمام اخراج نموده از ۲ ۵ ۱۰ ادخال کرده ثقبه را مسدود سازند و ۳ یوم در سرکین اسب دفن کنند تا چون
مضغ کرد دپس خشک کرده با شکر بسایند و ناشتا بخورد ۵۰۷ دهد در محبت بحدی رسد که احدی را اختیار نماند
ایضاً فی الحب چون زحل در سنبله باشد مقناطیس را در گلاب شسته مثل سرمه بسایند و مریخ در میزان بوده
آهن را مثل سرمه بسایند و هریک را شخصی معین اکتحال نماید و شخص مکحول اول مدتی نظر در شخص مکحول ثانی
نماید باعث محبت مفرط ثانی باول کردد و مجرب دانسته اند بحدی که امکان مفارقت را محال یافته اند ایضاً
جهة دوستی مجرب دانسته اند ناخن هدهد را با ناخنهای دست و پای خود در ظرف سفال سوزانیده و مثل غبار
سابیده با شراب یا شیرینی بهر کس دهند مطیع و منقاد او کردد و ارسطو بدون ناخن هدهد ذکر نموده است
و از جعفر طوسی منقولست که چون موی طرفین عارض و ما تحت الذقن را مقرض نموده و با آرد کندم آمیخته
اطعام ۱۰۵۰۷ کنند در محبت او بی آرام کردد ایضاً ۰۰ ۲ ۱۶ ۵ ۳ ۲ ۱ ۲ ۱ ۵ کر ۳ ۲ ۱ ۲ المربعات نامند
چون در ساعت سیم روز چهارشنبه بردارند جهة رفع عداوت و تفریق مجرب دانسته اند و بخور حب المحلب باعث
الفت خصمین است و نکاهداشتن آن با پارچه کبود مبطل سحر ایضاً جهة افراط محبت از کتاب طلسمات عطارد
نقل نموده اند که از لاجورد ذهبی که قسمی از لاجورد است نکین ساخته در اول ساعت روز جمعه که قمر در میزان
باشد مثال زهره بر آن نقش کند و آن صورت زنی است که ایستاده باشد و در دستش سیبی باشد و در باطن
نکین این حروف خمسه را که لاهه لاهه و بر انکشتری نحاس احمر نصب نماید لابس آن تا یکسال با هر زنی که مباشرت
کند آنزن از او دوری نجوید و آنشخص نزد جمیع نسوان محبوب باشد فی البغض منقول از کتاب طب روحانی
چون کوزه خزف آب ندیده را ببوی سرقنان بخور کرده مرد از آن آب بخورد آن مرد از آنزن بحدی نفرت نماید که
هرگز باو نظر نکند و افشاندن اسپند در خانه باعث تفرقه و بخور آن رافع این اثر و تعلیق آن با پارچه کبود
دافع چشم بد و سحر است فی اذهاب الغیرة عن النسوان در کتاب اسرار بیان شده که چون مغز سر خرگوش را با شراب
بزنی بیاشامد غیرت از او سلب شود و چون قضیب کاو را در سایه خشک نموده نیم ــ را با شراب بزنی دهند
سلب شهوت جماع او شود و بدستور چون قضیب کرگ را قبل از طلوع آفتاب یا بعد از غروب کرفته در سایه
خشک کنند که آفتاب نه بیند هر زنی که از آن بخورد متنفر از مردان کردد و قطع خواهش او شود و بدستور چون
شجرهٔ مریم را سابیده با آب نعناع حب سازند هر زنی که یکدانک از آن بنوشد تا یکسال قطع شهوت او شود و ۲ دانک
آن تمام سال همین اثر کند و بدستور مذکور است که چون در مقنعهٔ زن کرم سرخ را چنان ببندند که آنزن
نداند در حال هیجان شهوت او را حاصل شود و بدستور چون یکجزو ریحان را با نیم جزو نوشادر چوسانیده با آب
آن هر زنی که استنجا کند طالب جماع کردد فی العقد از ثابت بن قره منقولست که چون موی سر را که از آن
فرو ریزد بسوزانند و مرد احلیل را بخاکستر آن انباشته جماع با آنزن کند دیگری قادر بر مباشرت آنزن نباشد

و آنزن بغیر از آن مرد بدیگری نپردازد و در حیوة الحیوان مذکور است که چون مرد احلیل را بخون شقتین بری آغشته
با هر زنی که مباشرت کند احدی با آنزن نتواند مقاربت نمود و آنزن با دیگری انس نکیرد و در اسرار الاطبا مرقومست
که هر کاه مرد قضیب خود را بزهرهٔ کرگ آلوده مباشرت کند احدی با آنزن نتواند مقاربت نمود و بدستور
زهرهٔ کفتار و زهرهٔ خطاف و خون غراب همین اثر دارد لترک شرب الشراب چون رجیع اسد را در شراب
حل نموده بحدی متنفر کردند که هرکز خواهش نکنند فی امتحان الحامل والبکر حنین بن اسحق تصریح نموده که
چون یکدانه سیر مقشر کرده را با سوزن سوراخها نموده زن حمول نماید چون صباح آنشب رایحه سیر از دهان
او ظاهر کردد حامله و بکر نخواهد بود و چون بورهٔ سرخ را با صدف بالسویه بسایند و در بینی دختر سعوط
کنند هرکاه عطسه آرد باکره است و الا فلا و بتجربه مجربین رسیده که چون کفهای دست حامله املس و صاف
باشد حمل او مذکر خواهد بود و هرکاه مایل بسبزی مؤنث و بدستور ثقل طرف راست دلالت بر ولادت پسر
دارد و طرف چپ بر دختر و چون در اول حمل قدر باقلایی از زهرهٔ خرس نر را با شراب ممزوج بنوشند پسر تولد
کند و از زهرهٔ مادهٔ آن دختر و چون زراوند مدحرج را با زهرهٔ کاو حمول کنند بعد از طهر و در صباح طعم آنرا
یابد آن زن را فرزند خواهد شد و الا عاقر ابدی خواهد بود فی سرعة الحبل وعدمه چون با نفحهٔ ارنب و سرکین
آن و عسل بالسویه ۳ روز و ۳ شب حمول کنند و هر روز یک ــ نشارهٔ عاج تناول نمایند در سرعت حمل از مجربات است
و بدستور حمل بول شتر با عسل و شراب همین اثر دارد و چون هر ماه قدری بول استر بنوشند حامله نکردد و
چون بول کبش بیاشامد هرکز حامله نشود و بدستور آشامیدن حلتیت با بول زنان همین اثر دارد سر غریب
از جعفر طوسی منقولست که چون زبان ضفدع سبز را در حین خواب بر روی دل زن بکذارند و یا فرایش آنرا بخورد
بزنی از اجزاء ضفدع کنند آنزن هر چه در روز کرده است بیان کند ما یسهل خروج الریح من الاسفل خردل سفید
جوز بوا محرق برگ خشک سرو نانخواه محرق برگ سدر تخم هلیون ابهل انجدان محرق محروث محرق آذریون مجموعه
و مفرده چون سابیده یکثم با ماکولات اطعام کسی کند در خواب و بیداری ضبط خروج ریح نتواند نمود و اکر
مجموع را با ۴ مثل آن آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده با مثل آن روغن بجوشانند تا آب بسوزد و بر شکم
بمالند اثر آن در اخراج ریح بقدر ضعف اثر اکل ادویه مذکوره است و در این باب تخم مورچه از مجربات است
و رافع آن خوردن ذرهٔ کرمانی است صفت عملی که بیهوشی آورد کوشت کوسفند بی چربی را شرحه نموده
شرحها را با بزر البنج سابیده پر کرده در کوزهٔ سفال کذاشته در سرکین اسب دفن کنند تا کرم شود پس کرمها را
در شیشه کرده بکذارند تا خشک کردد و در وقت استعمال ۲ جزو آنرا با اجزاء افیون سابیده دانکی در بینی
هر که بدمند بیهوش کردد و چون خواهند که بهوش آید چند قطره سرکه را با نیچه در بینی آن شخص باید کرد
و بدستور جند بیدستر فرفیون زنجبیل بالسویه نفوخ نمایند یا با سرکه مخلوط کرده استنشاق فرماید تا
عطسه کند دوای دیکر که بغایت سریع الاثر است افیون بزر البنج بیخ لفاح جوز ماثل که تاتوره نامند

تخم کاهو بالسویه نیکو کوب کرده بجوشانند و صاف کنند و گندم بقدری که خیسیده شود در آن ریخته بگذارند
که خشک شود پس بدستور ادویه مزبوره را جوشانیده تسقیه نمایند تا ۵ مرتبه انگاه گندم را بعد از خشک
شدن در شیشه ضبط کنند و در وقت حاجت از یکدانگ تا ۲ دانگ آنرا سائیده بیاشامند و تدبیر دفع
بدستوریست که مذکور شد فی خواص شتی کلها مجربه خوردن ۳۴۱۳۴۵ ۵۱۸۱۴۱۸ بیشبهه جذام
آورد ۷۱۹۱۴ ۱۲۱۳۱۵ او با مداومت مورث کوریست شرها بالتقویة الذکا چون تخم خربزه را در
۳۴۳۴۵ ۱۵۱۴۱۵ که آن تخم را بدماغ ۲ [illegible] ۲ [illegible] آلوده باشند از خاک مملو ساخته
غرس نمایند و بطریق معمول آب دهند تا خربزه ببار آید هر که از آن تناول نماید وفور عقل و ذکا و سمت حدسی
و علم بامور خفیه بمرتبه قصوی رساند و ظنون و رؤیای او تخلف نورزد و قوت حافظه بغایت قوی گردد
وچون تخم خربزه را در کاسه سر ۸۱۴۱۲ ۲۴۳۴۵ که تخم را بمغز ۱۳ اغ آلوده غرس کرده باشند خوردن
ثمر آن بلادت و حمق عجب آورد سر دیگر اکتحال [illegible] ۵۴۶۵ ۶۸۳۴۱۴ مورث کوری است
بدون المی و سوخته آن نیز همین اثر دارد و مغز ۲۶۵۶ وحشی و اهلی مخرج نطفه است که در رحم بسته باشد
سر دیگر شرب ۱۲ درهم مغز سر ۲۰.۶.۳ ۵ باعث جنون و بلادتست ۸۲ ۵۵۴ ۳۴۳ ۴۶۴
مورث جنون و قطور آب بودنه در دماغ آن رافع مستی است و شرب دل خلکر در اطاعت روحانیات مؤثر
دانسته اند وچون بر یک کف خردل آیه وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ بخوانند و یکصد و دوبار یا مبین بگویند
و باز آیه را یکبار و صد و دوبار یا مبین گفته تا صد عدد تمام شود و خردل را در خانه که گمان دفینه داشته باشد
افشانده در خانه را ببندند روز دیگر خردلها را در موضع دفینه جمع یابند و مجربین این امر را مجرب دانسته اند
وچون نوشادر را حل نموده کاغذی را بآن نقشها کنند و در حوالی خود بگذارند هوام پیرامون آن نگردد
و مجربست طلق محلوب را با شب یمانی و خطمی و طین مغره و سرکه و سفیدی تخم مرغ بر اعضا بمالند مانع سوزانیدن
آتش است و از غرایب خواص عاقرقرحا است که هر گاه آنرا با نوشادر بر کام و زبان بمالند و آتش در دهن گیرند
دهانرا نسوزاند وچون شاخ دار شیشعان را با دود کندر بخور کرده در شب ۱۴ ماه در لته بسته در زیر
جامه خواب بگذارند در خواب شخصی را ببینند که از جانب او جواب گوید فطری که در زیر خم شراب و سرکه بروید
پوست آن قاتلست و نفوخ جوف آن خشک مورث بیهوشی مفرط وچون ۷ عدد جعل را که خنفسا نامند در زیر
طاس مس سرخ حبس کنند باعث برودت هوای حار و باریدن باران میگردد و با خود داشتن دندان روباه
مانع فریاد سگ است و مجرب دانسته اند چون قمر در برج انثی باشد بر یک لیشب صورت انسان نقش کنند
تعلیق آن رافع جمیع دردهای باطنی است و بر کردن جهت خناق و بر معده و مری جهت سحر و صاعقه و چشم بد
مؤثر است حجر الدیک سنگی است که در سنگدان خروس باشد در دهن داشتن آن رافع تشنگی است
و مجرب دانسته اند و شرب آن رافع جنون و وسواس است حفظ حبوبات و مزروعات چون از پوست گفتار

بیمانه

بیمانه ساخته حبوبات را بآن کیل کنند و بعد از آن غرس نمایند از جمیع آفات محفوظ ماند و مادامی که در
انبار باشد آفتی بآن نرسد رفع ساس و کیک و ارضه آب برگ دفلی که جوشانیده باشند کشنده
مذکوراتست وچون پیه روباه را بر چوبی مالیده در خانه نصب کنند جمیع کیک آنخانه بر آنچوب جمع شوند
والله اعلم باب بیست و یکم در بیان رساین حکمای هند باصطلاح هنود رساین بمعنی کیمیای بدنست
و آن مخصوص است بادویه و تراکیبی که باعث حفظ صحت و طول عمر و تقویت قوی و اعضای رئیسه باشد
و اکثر تراکیب و تدابیر ایشان در امزجه سکان اقلیم ثالث و رابع و خامس موافقتی ندارد بناء علیه در اقالیم
مذکوره متداول نشده و طریق یونانیین بسبب تناسب مناط اعتبار گشته است و حقیر اکثر اقل غایلهم دانسته
بتحریر آن مبادرت مینماید و انجمله رساین گندهک است که عبارت از گوگرد باشد و ابو الاجساد اشاره بآنست
و طریق آنست که گوگرد سند روسی را نرم کوبیده و در مغرفه آهنی با روغن گاوی بقدری که آنرا بپوشاند
بآتش نرم گداخته و از خرقه که بر سر کاسه شیر تازه گاوی بسته باشند صاف نمایند تا مصفای آن داخل
شیر گردیده منعقد و مشابه سنگی زعفرانی رنگ شفاف صاف گردد پس خشک نموده ضبط کنند و این مسمی است
بگندهک منقی و بچندین قسم مستعمل میگردد اول انکه هر روز یکدانگ آنرا سائیده با یک وقیه شیر تازه گاوی
ممزوج نموده ناشتا بنوشند و تصریح کرده اند که چون ۲۰ روز مداومت بهق و جرب و قروح را زایل نماید
و در ۲ ماه تعدیل طبع و حفظ صحت بحدی نماید که هرگز تغییر مزاج و مرضی بر او طاری نگردد و در ۳ ماه صحت
و تقویت قوی و حواس و ذکا بحد اقصی احداث کند و در یکسال ضعف پیری و پیری را زایل کند دیگر انکه
هر روز یکدانگ آنرا با یکدرم از هلیلجات نرم سائیده بروغن بادنجان که از تخم آن گرفته باشند چرب نموده
ناشتا تناول نمایند و تا ۳ ساعت غذایی میل نکنند و بعد از آن از اغذیه لطیفه تناول نمایند تا شش ماه
بر این طریق سلوک نمایند موی سفید را سیاه کرده اند بنهجی که دیگر سفید نشود و جذام و فالج و تشنج و سل
و سعال قدیم و بواسیر را رفع نماید و حدت بصر و قوت سمع و حواس بغایت قصوی رسد دیگر انکه هر روز
یکدانگ آنرا با یکدانگ طلق سیاه محلوب مکلس سائیده با روغن تازه گاوی حب کرده استعمال نمایند تا بیگاه
بدستور منافع مذکوره را مشاهده نمایند و از شرایط استعمال جمیع رساین آنست که اول تنقیه نمایند
و در ایام استعمال از ترشیها و لبنیات و انچه در آن حرارت غالب باشد و از سبزیها و جماع و حرکات عنیفه
و اعراض نفسانی اجتناب کنند چه هرگاه بشرایط مزبوره عمل ننمایند باعث هلاک و امراض مزمنه و صعبه
میگردد دیگر رساین بری پلاست و آن عبارت از هلیلجاتست و طریق آنست که ۳۰۰ عدد هلیله کابلی
بزرگ اعلی را در ظرف سفال مانند کوزه کرده بول گاو ماده بر آن بریزند که بقدر چهار انگشت آنرا بپوشاند
و سر کوزه را محکم نموده در زمین پاکی دفن کنند بنهجی که سر کوزه بیرون باشد و تا قریب بدو هفته گذارند و هر
روز ملاحظه نمایند و هرچه از بول کم شده باشد اضافه کنند تا هلیلها نرم شود پس هر یک را دو نیم کرده

وانه آنرا اخراج نمایند و زیبق منقی واکر ابو الارواح عبارت از آنست با کوکرد منقی مزبور بالسویه از هر یك
نود درهم بسایند تا یکسان شود و در قدحین کل حکمت کرفته کرده در دیك پر ریك یا خاکستر با آتش نرم کذارند
تا منعقد کردد پس بسیار نرم سایید در جوف هر هلیله نیم درهم کذاشته نصفین هر هلیله را بر ریسمان پنبه
مستحکم نمایند و هلیلها را در ظرف پاکی کرده عسل کف کرفته بر آن ریزند بقدری که آنرا بپوشاند و ظرف را
در زمین پاکی تا یکماه دفن کنند بعد از آن چون بیرون آورند اجساد مزبوره در اجرام هلیلجات غوص نموده
اثری از آن نماند و هلیلجات مربی شده باشد هر روز یکعدد تناول نمایند و تا ۴ ساعت در خوردن غذاها
تاخیر کنند و بعد از آن شیر تازه کاوی و اطعمه لطیفه و نان و شکر و کوشتهای لطیف تناول نمایند و چون یکسال
مداومت کنند بدستوری که مذکور شد جمیع منافع مزبوره سابقه از سیاه کردن موی سفید و زیادتی عمر
و تقویت قوتها و رفع ضعف پیری و اعاده شباب و صحت ارواح و مزاج و حرارت غریزی مشاهده کند صفت
زیبق منقی زیبق را در هاون سنگ یا زجاج یا مرتج با آب کیاه بید انجیر بسایند تا جرم و سیاهی آن زایل کردد
پس با آب کیاه عنب الثعلب بدستور سحق نمایند و مرتبه سیم با آب نقیع هلیله بسازند بعد از آن مغسول کرده
هفتاد دل را با نود دل آب خالص در دیك سنگ با آتش نرم بجوشانند و هرچند آب بتحلیل رود تا یکرطل دیکر بتدریج
بر آن بیفزایند تا مجموع صد و هشتاد دل آب بتحلیل رود پس برداشته ضبط کنند و این مسمی است به ابو الارواح
منقی اما استعمال سایر سهاین که مشتمل بود بادویه سمیه و تدابیر آنرا چون خطرناك دانست بقید تحریر در
نیاورد مثل بیش و سم که عبارت از دوای بیشی است و مهارش که عبارت از دوای بیشی مزبور با اجساد
سبعه است و امثال آن از ادویه بلادری و زرنیخ و غیرهما اما تدابیر معادن و تکلیس و تصعید و احراق
و تصویل و سایر آن در دستور اول این کتاب مذکور است مع منافع هر یك صفت ترکیبی که جهت حبس بول و
حرارت حکو و سل و دق و تنقیه معده نافع و از مجربات حکمای هنداست ۵ قلعی را در ظرف آهن کداخته
چند بار با زرچوبه بسایند و با نانخواه مسحوق قدری بآن آمیخته با آله آهنی برهم زده سر ظرف را بپوشانند
تا مانع صعود بخار کردد و بحدی رسد که رنگ آن سفید کردد پس با آرد برنج حبها بقدر نخودی ترتیب داده
از یکعدد تا دو سه عدد استعمال نمایند و هرکاه در بعضی مزاج اسهال مطلب باشد قدری از آن مشتری مدبر
سفید کرده مزبور را با آب لیمو خمیر کرده در بوطه بدمند و بار دیکر با روغن کردکان خمیر نموده در بوطه کذاشته
چندان بدمند که مایل بسرخی کردد در اینوقت یکعدد از این حب مسهل قوی الفعل خواهد بود و منع افراط اسهال
آنرا حب سفید اول میکند باب بیست و دویم در ذکر بعضی از معالجات که مخصوص چهارپایانست و از
کتب بیطره نقل شده مخفی نماناد که عروقی که فصد آن در امراض بهایم حاجت می افتد بیست و یک است
باین تفصیل عرقین بارزین هر یك پهلوی کوشی است و فصد آن جهت تحریك سر و کران خیزی و جنون نافعست
عرقین منخرین در هر بینی یکیست و جهت امراض چشم و بینی و کوش و دهان مفیداست عرقین وداجین

دردو طرف

در دو طرف کردنست جهت حکه و جرب و برص و ریختن موی و امراض حاده و نزلات نافعست اخدعان از
حوالی لثه علیا از دو طرف کشیده است تا باطن دماغ و جهت درد دستها و معلق و ظفره و کام نزدیک دندان
نافعست صافنات چهار عرقست در طرف وحشی دستها و پاها جهت ریختن موی که جرد کویند مع ضعف
قوایم و زحمت بارکران و جراحت سم اخرساین دو عرقست از دو طرف کتف کشیده تا برمانه جهت امراض پشت
و کمر و صعوبت خوابیدن و برخاستن و تشنج و بدی نشخوار فصد آن نافعست عرق ذنب و کیست در
زیر دم جهت امراض رحم و خصیه و قلت شیر و بدی هضم فصد کنند عروق حشیات چهار عدد است
در باطن دستها و پاها و مقابل صافنات جهت امراض قوایم و سینه کیری و حرارت مفرط باید فصد نمود
ضفدعین دو عدد است در تحت زبان جهت بدی نشخوار و سیلان کف دهن و ورم کلو فصد کنند
اما طریق معالجات آنستکه در امراض حاده علفهای سرد مثل قصیل و اسفناج و کاسنی و کاهو و غیر آن
دهند و در امراض بارده یونجه و علفهای کرم و بجای جو خلر و پنبه دانه و عدس و امثال آن پس ادویه
مخصوصه هر علتی را استعمال نمایند امراض راس یکی آنستکه در ابتدا سر را حرکت دهد با سیلان
رطوبات بینی و قلت اکل و بعد از آن ورم مستطیل در عقب کوش بهم رسد علاج کشودن رك بارزین است
پس طلا نمودن ثفل تخم کتان که روغن آنرا افشرده باشند با صابون و بزر قطونا و هرکاه منفجر کردد علاج
باید کرد دیکر ناخنه استکه بترکی ساخو نامند علامتش تنکی نفس و برآمدن غضروف بینی و سر پیش
افکندن و عدم اکل است علاج قطع با ستره و اخراج غضروف و فصد عرقین منخرین و سعوط کردن
بزاج و زرنیخ و مرهم زنکار و استعمال معطسات برآمدن دندان زیاد که مانع لجام و باعث قلت اکل و نشخوار است
علاج قلع و مالیدن موضع بزفت و حلتیت که هر دو را در روغن زیتون جوشانیده باشند و سنون
نمودن بشب یمانی و شونیز دیکر ضفدع است و آن ظهور ورم و رکهای سبز در زیر زبانست علاج
کشودن ضفدعین و تضمید نانی که در مرق ضفدع طبخ نموده باشند و اکل آن دیکر تاثیر هواست علامتش
بهم آمدن چشم و سر بپیش افکندن و غمین بودن و افکندگی سینه و برخواستن موی آنست علاج
آرد جو را با ربع وزن آن ریوند چینی با دوغ ممزوج کرده بر روی یخ سرد کرده بخورانند و بآن حقنه کنند
و هرکاه از برودت هوا باشد شبت و حلبه از هر یك ۵ عدد نیمکوب کرده با جو تا سه روز بدهند
امراض عین مثل ظفره و امثال آن و بیاض و غیره علاج همه بدستور معالجات انسانست مکر آنکه
در بهایم ادویه قوی آنها را باید استعمال نمود امراض ریه و احشا از آنجمله سعالست هرکاه بعد از اکل
عارض شود از ضعف ریه خواهد بود و الا از دماغ علاج حاره آنرا تخم مرغ خام بکلو کنند و یا در سرکه
چند روز بکذارند تا پوست تخم نرم کردد انکاه بدهند و بدستور دادن شیر بز و اسفناج و علف خبازی
و خطمی و آب طبیخ حلبه مع خبازی بسیار نافعست و حقیر حب سعال بریاك دار و حب نشاط را تجربه

نموده است و بارده را حب عطایی و حب میعه داده و در قسم بارده تصریح نموده اند که این دوا مجربست از بابونه
شونیز قنه سیر مقشر هریك ۲ ل روغن دنبه تازه ۷۰ ل نیمکوم کرده بدهند هر روز بدستور تا ۳ یوم باید داد
و اگر اثری باقی ماند ۳ روز دیگر درپیچ چارپا ببرند و گویند اگر در سالی یکبار این دوا را بدهند هیچ مرض
در آنسال مبتلا نگردد و از مجربات شمرده اند و باعث فربهی آن نیز میشود و بدستور دبق را با زیت و آب
گرم دهند از مجربات دانسته اند و این دوا نیز بغایت نافعست سیر مویز نانخواه زراوند مدحرج هریك ۳ ل
جوشانیده صاف نموده با ۲ ل عسل بدهند و در شدت سعال فصد و داجین را نافع دانسته اند و داغ
مرافق و سعوط زعفران با روغن زیت بغایت مؤثر است دیگر قولنج است علامتش احتباس زبل است
و بی آرامی و برآمدن شکم علاج تخم کافشه که عبارت از قرطمست ۵۰ ل آنرا در آب پخته جرم آنرا بخورانند
و بآب آن حقنه کرده بگردانند تا اطلاق واقع شود و شیاف تخم الحنظل با صابون و مویز از مجربات خصوصا
با قدری زهره گاو و خورانیدن یك ل زهره خرس جهة درد شکم و درد جگر و سده از مجربات و بدستور
شیاف از حلتیت و اشق و تخم حنظل کردن و خورانیدن آب برزومع سرگین کبوتر و زیت و شراب بعد یا آبست
دیگر احتباس بولست علاج شراب و روغن گاو هریك ۹۰ ل نیمکوم بدهند و حقیر این دوا را تجربه نموده
شوره صاف را از ۵ ل تا ۷ ل در ماست حل کرده بدهند در حال رفع علت کند و باید بعد از دادن از جوبهای
کم عرض بجهانند و چون دهنه فرنك در چشم اسب کشند بالخاصیه در ساعت ادرار مینماید و مجربست جو گیری
و سینه گیری هرگاه سینه گیری از جو گیری حادث شده باشد دو روز آب و کاه نباید داد و بعد از آن بتدریج علف
سبز دهند و اگر هیچ قسم علف سبز بهم نرسد کاه جو را در آب و قدری شیر پخته بدهند و در آب سرد حرکت بسیار
باید داد و هرگاه سینه گیری از جو نباشد فصد عروق و حشیات دست و فصد اذرعان کنند و تخم مرغ خام چند
عدد را شکسته در گلو ریزند و بجای جو خلر و عدس و حب البقر و امثال آن دهند و گندم در شیر پخته نافعست
و سیر را در روغن دنبه جوشانیده بر سینه گرم کرده بقوت تمام بمالند و بپوست تازه گوسفندی بپوشانند
امراض قوایم یکی قصر تحریکست و آن وقتی عارض میشود که عرق داشته باشد دفعه سرد شود و مانع حرکت
کرو کردن گردد بخلاف تشنج که شامل جمیع اعضا است علاج پوشیدن بسیار و سعوط بوره ارمنی
و روغن گل سرخ و بخور و نطول کردن بمطبوخ درمنه ترکی و برنجاسف و کندر و مانند آن و هرگاه زایل نشود
داغ مفصل سر و کردن و پیچ دم باید کرد جرد علتی است که با سستی قوایم موی آن مثل داء الثعلب بریزد
علاج موضع را با سره چندجا بشکافند تا خون بقدری دفع شود پیاز عنصل مالیده بروغن کوهان شتر
و روغن حب الغار و شونیز و تفل تخم کتان تضمید نمایند جمود علتی است که بسبب کثرت شرب بعد از اکل
عارض میشود علامتش دیر کام برداشتن و گرانی سینه و خشکی اعضا و تشنج قوایمست علاج فصد
با درین طرف پیشانی و زیر سم است و سعوط کردن بگلاب و کافور و نطول بطبیخ ادویه حاره مثل خاشا

و بابونه

و بابونه و برنجاسف و افسنتین تعقد علتی است که بسبب حمل گران و حرکت بسیار و سیر سنگلاخ و زمینهای
درشت بر بالای زانو برآمدگی بهم رسد علاج بملینات و محللات مثل مویز و زعفران و انجیر و تخم کتان و شونیز
و عسل تضمید نمایند ورم تحت الرکبه و خراج و سطری یکی از قوایم بجد داء الفیل از ریختن مواد غلیظ است
علاج تضمید موضع است بحنظل تازه و مقل و اشق و سیر و عذره انسان از مجربات و بدستور میعه با زیت
و خورانیدن ریوند چینی با دنبه و شیر و نطول ببابونه و نخاله و اکلیل الملك و امثال آن طباق علتی است
که باعث ورم حوالی سم گردد با خشونت و شکافها و شقاق علاج بریدن موضع و داغ کردنست با سره آتش
سرخ کرده و اخراج انچه شبیه بدانهای انجیر باشد و بعد از آن استعمال نمودن قطران و مراهم مناسب قرحه
حفیرحافره که از میخ بهم رسد علاج کشیدن میخ و چکانیدن روغن چراغ و روغن شیخ صنعان و امثال آنست
شقاق طریق علاج آنست که مکرر بآب گرم بشویند بلکه مدتی در آب گرم بگذارند پس سم را خشك کرده
این دوا را گرم نموده در شکافها بچکانند علك البطم را ۱۰ ل در پیه بز ۲ ل در قدر مضاعف بگذارند و سرنج ۳ ل
اضافه نموده استعمال کنند و این از مجربات حقیر است و بعضی مالیدن مغز سر گوسفند و کنجد محلول و زرده
تخم مرغ و سفیداب و زعفران را مدح نموده اند و داغهای خطی بالای سم و ساق بسیار نافعست امراض جلد
از آنجمله جربست علاج آنست که نمك و زرنیخ را با لمناصفه در روغن گاو جوشانیده طلا کنند و در آفتاب
ببندند و تا سه روز تکرار نمایند و آنچه حقیر تجربه نموده این دواست گوگرد ۲ جزء سیماب یکجزء مغز بادام تلخ
یکجزء بعد از سحق بلیغ با روغن تازه مساوی مجموع مخلوط کرده مواضع جرب را بعد از شستن بآب گرم و صابون
ضماد نمایند شیرینج و نفاخات و آن علتی است که از جلد رطوبات تراوش کند و با خارش باشد علاج
تضمید آنست بصابون و سرکه و سدر و بدستور جرد ا ماماست نافعست و سیماب و زاج و خاکستر چوب تاك
با سرکه و روغن گل از مجربات حقیر است حکه علاج خارش مثل جرب و شیرینج است و در ادویه آن شراب
و سرکه سریع التاثیر است و هرگاه بسبب خارش ریختن دم حادث گردد کنجد را سوزانیده با آب آن مخلوط
کرده دم آنرا بشویند و یکهفته همین عمل کنند برص که بترکی الا گویند حقیر آنچه تجربه نموده ضماد نیست که
در باب اطلیه برص مذکور است باید موضع را با آب اشنان شست و ضماد نمود و چون پوست بیفکند و اثری
باقی ماند تکرار نمایند و الا فلا کوکب علتی است که بسبب اکل مفرط مواد فاسده در کتف جمع گردد و بروز کند
علاج تضمید آنست بقنه و سرگین کبوتر با روغنها و بعد از آن شکافتن و معالجه جراحت کردن و ادویه
جراحات در باب مراهم مذکور است و احتیاج بتکرار نیست امراض مفاصل علامتش ضعف حرکت عضو
مخصوص است و چون دست بران مفصل گذاشته بفشارند معلوم گردد علاج فصد قوایم و تضمید بحلبه
و نفط و سیر و سرکه و ادویه محلله است و داغ مفصل معلوم و در ضلع مهرها و مفاصل نیز داغ نافعست و الصاق
زفت و تدهین بروغنهای حار و نفط اورام انچه در ران تا آخر ساق و یا تا زانو باشد ریح الجمال نامند

علاج تضمید بعضی از ادویه مجرب است و بدستور جاورس و سبوس گندم گاد نمایند و سایر اورام را
بدستور انسان معالجه نمایند و علاج ورم پشت که از کوفتگی بار و تکلتو باشد نمک را در شیر گاو جوشانیده
نمدی را بآن ترکرده و سه روز مکرر بگذارند اورام محل تنک را با صبر و سرکه ضماد کنند و نمدی را بآن تر کرده
بگذارند و تنک را بر روی آن بکشند و اورام حاره را اولاً به روادع مثل گل ارمنی و طحلب و بزر قطونا
و آرد جو با آب کاسنی و آب کشنیز و سرکه طلا کنند و بعد از آن بمحللات و اورام بارده و حاره مزمنه را در
ابتدا و انتها بمحللات تضمید نمایند مثل مغز دانه بید انجیر و سرگین گاو و زوفای تر و مرصاف و اشق و دیق
و آهک و امثال آن جراحات علاج آن بذرورات و مراهم مذکوره در ابواب سابقه نمایند و آنچه مخصوص
بجراحت پشت دواب است سرگین خشک الاغ و خاکستر تنها کو است که بعد از شستن بآب گرم هر روز تجدید کنند
امراض عامه از آنجمله اعیا است که ماندگی باشد علاج شکر و آرد جو را با لستو بیره با آب ممزوج کرده بدهند
و بعد از لحظه اندک بگردانند و بیکوبند و یکبار دیگر آزان داده ساعتی حرکت نفرموده پس در نهر آب دستها
و پاها را با دم و مقعد و زهار و دهان بشویند پس خشک کرده بروغن گاوی بنمک و شراب زانوها را با سم
نطلیه نمایند و اگر ماندگی از دویدن بسیار باشد سینه اش را بپوشانند و به ده ۱۰ لا روغن کنجد یا روغن
تازه حقنه نمایند و یکبار دیگر با آب سرد حقنه کنند تشنج علامتش عسر نفس و فرو رفتن اضلاع است
علاج داغ هیکاه است که هر طرف راس داغ مثلث بکشند و یکی زیر ناف ربیبه علتی است با کثرت
تشنگی و بی آرامی و نفس بسیار زدن و اضطراب حرکات علاج تبرید بماء الشعیر و تعلیف بکدوی تازه
و هندوانه و دوغاب و فصد عروق و حشیات و تضمید جراده کدو و خیار و امثال و یخ بسیار دادن و سعوط
کردن بکافور و آب کشنیز و سرکه و حقنه با شیر تازه و آب دلمه کنند مغیر الالوان چون خواهند بهایم را
تغییر در رنگ و موی آن شود باید که خاکستر بجنه را با آب خمیر کرده و بقوت بمالند تا چرک زایل شود و با آب
گرم بشویند و بعد از آن موضع را با شب یمانی بقوت تمام بمالند و جهه سیاه کردن بقم را با آب نیل بجنه
بمالند سیاه گردد و جهه سرخ کردن بقم با آب ملح القلی بجنه ضماد نمایند و جهه کبودی نیل را اکثر از بقم کنند
و جهه سفید کردن بروغن و زغ تدهین و آن در مبیضات موی مذکور شد تدهین کنند حیله اکتحال
عسل بلادر موهوم بیاض چشم حیوانات و اکتحال حربق رافع آن و او اسرار است من المجربات چکانیدن آب
پودنه در دماغ شتر رافع مستی آن و مجربست باب بیست و سیم در قلع آثار لباس و جامه و امثال آن
قلع رنگ سیاهی ۲ جزء اشنان و یکجزء انار دان با سرکه و آب بجوشانند و آنچنان گرم بوده موضع سیاهی
جامه در آن بگذارند بحدی که دست تاب گرمی آن آورد پس بدست بمالند و هرگاه اثر باقی بماند بآب و صابون
بشویند و تصریح نموده اند که هر اثری که بآب و صابون زایل نگردد با استعمال رفع شود و بدستور چون اشنان را
با سرکه بجوشانند و هر سیاهی و الوان مختلفه را بآن بشویند و بعد از آن بآب و صابون رفع آثار مینماید

اثر مداد شیر تازه با نمک نیم کوفته مخلوط کرده بآن بشویند پس از آن بصابون و اشنان و متفق علیه است که
ترشی ترنج رفع رنگ مداد و سایر آثار مینماید اثر سیاهی پوست انار و سایر آثار سیاه موضع را بگوگرد دود کنند
و سرگین کبوتر مالیده بشویند رنگ دوده موضع را خمیر آرد برنج مالیده بصابون و آب گرم بشویند و
بدستور ترشی ترنج و لیمو رافع آنست قلع جمیع الوان اول بآب قلی شسته با بقیه نمناکی دود گوگرد دهند
ایضاً در این باب مجرب دانسته اند موضع را بسرگین مرغ طلا کرده در آفتاب خشک کنند پس بصابون
بشویند قلع رنگ خون در حاوی ابن تلمیذ مذکور است که ترشی ترنج با نمک زایل کننده جمیع الوان خوشها ست
مگر خون بکارت و این فرق غریب است و بدستور چون موضع را بخاکستر آلوده بآب اشنان بشویند رفع آثار
خونها میکند و بدستور انجیر را چون با سرگین کبوتر بجوشانند و بآب آن بشویند از مجربات است قلع رنگ
زعفران چند بار بقند سائیده دود کنند رفع میکند و بدستور انجیر را در آب بجوشانند تا رنگ بردارد و جامه
را آنچنان گرم بوده بآن بشویند پس از آن بصابون و بدستور شستن جامه به بوره و صابون همین اثر دارد
قلع اثر بقم لیمو را پاره کرده در ماست بیفشارند و موضع را بآن آلوده بعد از ۳ ساعت بدست مالیده
بیفشارند و بصابون و آب گرم بشویند قلع رنگ نیل ماست ترش را بجوشانند و موضع را بآن فرو برده
بعد از ۲ ساعت بآب صابون بشویند قلع رنگ شکوفها و میوها اشنان و اندکی بوره را بسیار بجوشانند و
بدستور قدری اشنان را با خطمی و بوره بجوشانند و موضع را ساعتی در هر آبی مکرر بگذارند پس بآب و صابون
بشویند قلع رنگ آلوبالو برگ آلوبالو را سوزانیده خاکستر آنرا با آب سرشته موضع را طلا کنند و بعد از دو
روز بآب و صابون بشویند قلع رنگ توت اثر توت سیاه را با آب توت سفید بشویند و بدستور هرگاه بگوگرد
دود کنند زایل میگرداند قلع رنگ انار اشنان را با صمغ عربی و شب یمانی بجوشانند و بآن طلا کنند چون خشک
شود دست مالیده از موضع بفشانند و بآب بشویند و بدستور شستن آن با صمغ عربی و اشنان همین اثر دارد
و گویند اثر کردگان تر را بروغن و صابون بشویند قلع رنگ خمر و نبید بآب انار دان و قراقروط بشویند و بعد
از آن بصابون و گویند چون بگوگرد دود کنند زایل گردد و بدستور اشنان و سرکه و ترشی ترنج از مجربات است
جامهای رنگین که تغییر نیابد قطفه را در آب جوشانیده لباس را بآن بشویند اما جهة ثبات رنگ جامها چون
خرنوب نبطی را کوبیده بخیسانند و جامه را بآن ترکرده هر رنگی که بعد از آن کنند ثابت باشد و زایل نگردد قلع
اثر روغنها آرد جو را بدوغ آمیخته بآن بشویند تا از اثر بری شود و چون لباس پشم سفید بروغن آلوده باشد
مرصاف را بعد از ترکردن موضع بر آن بپاشند و بسیار بدست مالیده بآب سرد و صابون بشویند و هرگاه
پوست بجای آلوده باشد نخاله گندم تا سه بار بر آن ریخته بسیار بدست بمالند و بیفشارند و تصریح نموده اند که
چون بزهره گوسفند و بز طلا کرده با آب اشنان و قلی بشویند اثر جمیع ادهان را از اقسام البسه زایل کرده اند
و هرگاه خواهند که ناشسته زایل شود آهک و نمک را سائیده بر موضع بپاشند و چیزی سنگین بر آن

کذارند و بعد از مدتی بیفشانند و در قلع روغن بزرك و روغن چراغ کفته اند که چون لباس ابریشمین بآن آلوده
باشد سبوس کندم را جوشانیده و موضع را بآب آن تر کرده بکوبند بخور کنند و در خواص الاشیا از القرآن از
جامه ابریشمین نیز بدستور مذکور است و چون لباس رنکین باشد اول بخطمی بشویند پس بآب اشنان و صابون
قلع اثر نفط سیاه و سفید اول بدوشاب بشویند پس بآب باقلا که کرم باشد و جهة رفع بوی آن اول ببرکه
و بعد از آن بصابون بشویند و آب طبیخ باقلا را جمیع مهره مجرب شمرده اند و بدستور چون سیر کوفته و نمک
نیم کوب بر موضع بسیار بقوة بمالند و بعد از آن بشویند زایل کرد اند و کویند بروغن زیتون نیز رفع اثر نفط میشود
قلع رنك غالیه و طیوب سرکین کبوتر را بآب جوشانیده جامه را بآن بشویند پس بصابون و ازاله اثر عرق چهارپایان
و اثر پوست سیاه بدستوریست که در قلع رنکهای سیاه مذکور شد قلع روغنها از اوراق کتاب و کاغذ
هفت درهم استخوان سوخته را مثل غبار بسایند و با ادام شب و یك درم نبات بسیار نرم سحق کرده بر اوراق پاشیده
سنکی کران بر بالای آن از شب تا صباح کذاشته پس اوراق را بیفشانند و همچنین کل نیشابوری و آهك و نمك
و شوره همین فعل کند قلع نوشتجات کج را با روغن زیتون و اندکی بوره ارمنی و شب یمانی سائیده بر نوشتها
بمالند ازاله نوشتجات میکند و در بردن چرك جامه نیز موثر است و در این امور سفیداب جصاصین قوی تر
از کچ است قلع موم عسل را کرم کرده بر موضع ریزند و بمالند تا موم بعسل بیامیزد پس عسل را برداشته
موضع را بآب کرم بشویند ایضا جامه را در روغن شیر بخت جوشانیده کذارند پس بصابون و آب کرم بشویند
ایضا ببوره و صابون و آب کرم دفع نمایند قلع قیر و زفت و قطران و مومیایی و امثال آن آرد نخود را با آب آمیخته
استعمال کنند و بدستور بروغن زیتون کرم کرده و صابون ازاله نمایند و روغن زیتون را در رفع اشیای
مذکوره و اشیای چسبنده مثل دبق از مجربات دانسته اند اقسام شستن جامها لباس زربفت را چیزی بهتر
از کل و بوره و آهك نیست و پشمین را کل و ابریشمین و صوف و سقرلاط و لندره و امثال آنرا چوبك و نمك و جامه
ابریشمی چنانکه بصابون پاك میکردد با پشم کوسفند نیز بشویند پاك میشود و الوان مختلف را سرکین کبوتر
ازاله چرك میکند و جامه سفید بهر رنکی که آلوده کردد چون یکشب در بول شتر کذارند و روز دیکر بصابون
و آهك بشویند رفع آن میشود و بول اطفال را نیز همین اثر است والله اعلم باب بیست و چهارم در دستور
معالجه طیور که بزوره عبارت از آنست بسم الله الرحمن الرحیم ثناکستری طوطی مقال بارکاه کبریایی
فرمانروایی که طیور و وحوش را در دار الملك انقیاد بزبان حال بشکر نعمتش کویا است و جوارح قوی چنکال
هر قوتی را در معموره هستی شکاری مهیا و عنقای عدم آشیان نیستی را از ساحت جودش کاری ماوا و عقاب
سدره آشیان عقل را از دست آموزی قدرتش در صیدکاه بسیط عالم کمال دیده باز و همای اوج منزل روح
از آموزکاری دستکشان عزتش در فضای ملك وجود در پرواز و چرغ سبك سیر ادراك از تربیت کارخانه
داران دستکاه قوتش در عرصه وحشت آباد امکان صیاد عوالم جسم و جان و شاهین سرعت آیین وهم دامی

کهربا در شال بذر قثاء و حب خروع
حب قطن ... بخرون
بالکتاب بعد از نوشتجات بمالند
خط را بر میدارد

قلع ... آب ...
سحق کنند و کتابت بوی آن
بمالند ... از رنك ...
اثری از آن ... نماند

... عفص ... ابیض
... بر که ... نماید
بعد ... سازند و ...
خشك کنند ... بر ...
بالکل ... برند

سفیداب ... صمغ ... بر ...
بمالند ... از ...

دامگاه

دامگاه دشت ناسوت و شاهباز بلند پرواز فکر سیار اوج فلك جبروت صعوه مثالان طبایع در مزارع اخبائش
دانه چین و طاوس منشان عوارض در کلزار تکوین رهین تلوین و مرغابیان خورده صور علوم رسمیه در
ساحل بحر دانش در تك و پو و ماهیان خلوت کزین معانی حقیقیه در محیط بینش آرامجو و کام بهایم راحت
طلب قوای حیوانی در مرتع غفلتکاه دار فنا پیوسته در چرا و دست صیادان صاحب کین قوای نفسانی
در صید مرغان هوا و هوس کیرا و سباع خشمکین قوای غضبی در نیستان جهان غرور آشفته خو و کرکسان
دوربین قوای شهوی در صیدکاه بیدای حسی جیفه جو بلند پروازی طایر تجرد ببال و پر خواهش از جانب رافت
اوست و کلوخ نشینی مرغان زمین کیر تعلقات از مهیای طعمه مرحمت او و ترنم بلبلان شیدا و صفیر مرغان
رشته بر پا بامتثال مودتی که سراسر جهان و هرچه در اوست عکس یك پرتویست از رخ دوست و هدایای
صلوات نامتناهی سروری را سزاست که طوق اطاعتش زینت رقبه صاحب کلاهان با عدل و داد است
و دد و دام اخلاق پلنك خصال از تادیب شریعتش چون سکان شکاری در مرسل انقیاد و طالب طلبه
فتراك براق عزتش بجریان ساحت لامکان و طبل باز غاشیه دوش عظمتش نهم آسمان و تحف تسلیمات شهسوار
لافتی را اکر کند عبودیتش در بندکان معاصی را کلوکیر مضرت از سطوت اوست و آهوان نیرنگ جانبها
در باغ وحشی ابدان حصاری محبت او و بضاعت دعا مخصوص ائمه هدی است که حارسان قورقکاه عصمتند
و شیر افکنان شکارکاه مجاهدات و عفت و بعد چون بو مربوب رب حبیب غنی محمد مومن حسینی تنکابنی
در حین جمع و تالیف تحفه المومنین که مشتمل است بر ادویه و اغذیه مفرده و مرکبه و دستورات متنوعه
و معالجات مجربه از ملاحظه مصنفات قدما و متاخرین محقق کردید که رسایلی که جمعی بلغت فارسی در علم
بزوره که متعلق بمعالجات طیور است مرتب ساخته اند موافق قواعد قدما نبوده و اکثر آن رجما بالغیب تحریر
یافته بناء علی هذا بابی در آن باب بامراعات ایجاز ملحق ساخت پوشیده نماند که علمای این صناعت و
فضلای این علم بسیار قلیل‌اند و بهترین ایشان قسطوس رومی و ابن العوام و ادهم و غطریف و سومارس
و ابن جانس است و اول کسی که صید شاهین و باز کرده و ایشان را شکار آموخته قسطون پادشاه روم است و صید
بامشر اختراع کرده است و شکار بحری و چرغ را نسبت به بهرام داده اند و طریق اصطیاد و بیان نیك و بد و سایر
حالات طیور و سباع را که جوارح نامند بانحای مختلف تحریر کرده اند و چون امور معالجات امراض آن مناسب
الحاق این مجموعه داشت بناء علیه اکتفا ببیان آن نمود و آنچه از متفق علیه از متقدمین بنظر رسیده ترجمه میشود
و تصریح کرده اند که نبض طیور در مفصل ثانی بال محسوس میکردد و حرکت ریه ما بین مقعد و انتهای استخوان
سینه که عظم زورقی است و از جهت عدم عظم و تدی که در سایر حیوانات قاعده دماغ و محل وقوف مواد غلیظه
و شمول درز کاسه سر بر جمیع سر صداع عارض نمیکردد چه از آن سبب بخارات محتبس نمیشود مهرهای کردن
و پشت طیور را استناس نمیباشد و آن عبارت از برآمدکی طرف بیرون مهرهاست و رودهای این جنس مستقیم است

بخلاف سایر بهایم که ملفوف و پیچیده است فالج و عرق النساء نیز طاری میکردد علامات کلیه صحت و مرض چون هر
صبح و شام بعد از خواب شب بال و پر خود را بمنقار سازد و بال افشانی کند و مردمك دیده آن صاف و نورانی و نظر
باطراف از روی جستجوی چیزی کند و از نشاط پرواز نماید با خواهش صید و فضله اش معتدل القوام و سفید
و بسهولت دفع شود علامت صحتست و با این اوصاف هر کاه در حین پرواز بسرعت و قوت زند و کثیر الحرکه
باشد دلالت بر حرارت و یبوست مزاج اصلی دارد و ضد آن بر برودت و رطوبت و اضداد صفات مزبوره
علامت عدم صحتست پس اکر سر را حرکت بیجا دهد دلالت بر آفت دماغ کند اعم از انکه در اصل دماغ باشد
یا بمشارکت عضوی و اکر مکرر چشم را بپوشد و رطوبت از آن سیلان نماید دلالت بر طرفه و آفت چشم کند و هر کاه
دهانش بعد از سیاهی سفید کردد دلالت بر آکله کند و اکر بال را بتمام جمع نماید دلیلست بر غلبه رطوبت غریبه
و چون با وجود آن هردم بر پای نشیند و در حین دفع فضله بدشواری اخراج نماید دلیل است بر بواسیر و آفت
روده و شقاق پا و ورم کف دلیل حرارت غریبه و لرزیدن پا دلیل نقرس و مفاصل و ورم فوق زانو است و کشیدن
موی خود بمنقار دلیل کرم معده و قمل است و کاهیدن بال سراست و منقار دلیل ضعف جکر و خارش بینی بحد
افراط دلیل آکله و صدای جوف دلیل ریاح غلیظه و میل بطعمه ننمودن دلیل تخمه و افتادن از نشیمن و تشنکی
مفرط دلیل موتست امراض راس و لم علتی است که سر را بسیار حرکت دهد و کاه منکوس کند و کاه مرتفع دارد
پس اکر نکون داشتن سر زیاده بر رفع باشد و تغیر در چشم بهم رسد از اصل دماغ خواهد بود و الا بمشارکت
اعضای اسفل علاج اکر از اصل دماغ باشد مواد حاره با آب کشنیز و سفیداب تطلیه و سعوط کنند و تسقیه
بکلاب نمایند و در بارده تسقیه بکلاب که مرزنجوش در آن خیسانیده باشند باید کرد و تضمید بمرزنجوش مطبوخ
و اکر بمشارکت باشد علاج آن عضو کنند مرهفه علتی است که موی راست ایستد و مخلب که عبارت از ناخنست
کج و سست بحدی کردد که ضبط طعمه نتواند نمود علاج هر کاه زمستان باشد در پیش آتش و الا در آفتاب بدارند
و نطول بمطبوخ بابونه و تسقیه با آب نرکس و آب مورد کنند تقلیس علتی است از یبس دماغ که حرکت دشوار کند
علاج نطول با آب شبت و روغن کنجد و تسقیه بشیره نیم کرم ذره کنند و بدستور آب عناب و بنفشه نیز مفیدست
امراض عین عشا شبکوریست و تصریح نموده اند که غیر انسان و بوزینه و مرغ خانکی و کبوتر و کبوتر باید
جمیع حیوان اشیا را در شب ببینند و عدم ابصار جوارح بسبب بخار غلیظه است علاج منع لحومات
و اقتصار بحبوب و تقطیر بکلاب و شکر نمایند و علاج غشاوه و بیاض بتقطیر زهره ها و بشکر و مروارید کنند
اتساع و نزول الماء علتی است که در روز ابصار نکند علامتش وسیع شدن مردمکست در روز چه طیور را
در صحت بصر بهوای شب و برودت مفرط هوا مردمك وسیع نمیکردد علاج تقطیر زهره هاست با عسل و علاج
سیلان رطوبات بتقطیر آب مورد کنند و ادهم آب مورد را با توتیای مغسول تجویز کرده است و علاج
سطری پلك چشم و بهم برآمدن آن بعد از حك آن بشکوطلا بخون بال نادر طیور بغایت آزموده است و بدستور

جهت طرفه و اکثر امراض چشم مفید است جدری و آن حدوث نقطهای سرخ مدور است در پلك چشم علاج
موضع را با سیر بمالند و بعد از آن خاکستر برك زیتون بپاشند و علاج سلاق که سرخی پلك است با صلابت و
بی جوشش بتقطیر کلاب و روغن پسته کنند و علاج جرب که خشونت و سرخی پلك است بطلوع شراب و سفیداب
و سماق منقوع بکلاب کنند و علاج بدله که غرب یعنی سیلان نمست بقطور روغن کل و شراب باید کرد دموع
که کثرت اشکست هر کاه از دود آتش عارض شده باشد بروغن بنفشه مخلوط بشیر دختران تقطیر نمایند امراض
منسر و مخلب منسر را بفارسی منقار و مخلب را چنکال نامند و از جمله امراض آن تمنر است که عبارت از
دیزه شدن و پوست انداختن باشد و علاج بعد از آن تضمید این دواست نشاره شاخ بز و ترب را در روغن
بید انجیر جوشانیده استعمال کنند و سطری منقار و ناخن را اکر از صدمه و اسباب خارج بهم رسیده باشد
تضمید با آب مورد و لادن نمایند و اکر بسبب انصباب مواد باشد بروغن بادام و تخم کبوتر و مغز پسته تطلیه
نمایند التوا که کجی و پیچیدکی است تضمید به سرکه و شب کنند و تطبیق و اکر بهم آمدن و باز نشدن مخلب و منسر است
مداومت بتضمید روغن کنجد و روغن تازه و سعوط نیز از آن نمایند و طعمه بزرده خام تخم مرغ باید کرد ثالیل
و اکر بثر کی زکیل نامند و آن در چنکال و انکشتان حادث میشود باین دوا مکرر تطلیه کنند که از مجربات است
اشق مقل از رق هریك ۲ جزو نیکوب کرده یکشبانروز در سرکه کهنه بخیسانند پس در هاون حل کنند و کل خطمی ۲ جزو
و تخم مرو و تخم کتان بنفشه بابونه هریکی یکجزو اضافه نموده استعمال نمایند و علاج ریش کردن چنکال را بمنقار
و بخون آوردن موضع بن ناخنان باید کرد و تضمید بدارچینی و امثال آن نمود و اورام حاره تازه را تضمید بکل
ارمنی و صندل سرخ و کافور و زعفران با سرکه کنند و بارده و مزمنه را تطلیه بمرهم داخلیون و دبق و مومیزج
با عسل و سایر محللات نمایند امراض دهان و زبان و حنجره و آلات تنفس علاج خشونت دهان که مانع خوردن
طعمه کردد بهدانه یا حلبه را در کلاب خیسانیده تسقیه با آن کنند و کشنیز طعمه دهند و پاشیدن کثیرا و
نشاسته بسیار مفید است و تشنج عضلات حنجره را اکر مانع فرو بردن طعمه میشود تسقیه با آب طبیخ انجیر و مویز
و تضمید بروغن کردکان کنند و ورم کنج دهان را تسقیه با آب کرم ممزوج بلعاب بزر قطونا و تضمید با انجیر مهرا
با قدری سیر نمایند و چون منفجر کردد چرك آنرا پاك کرده برك عناب را مثل غبار سائیده بپاشند سعال
و ضیق نفس را علامت تواتر نفس و باز داشتن دهان و ضعف حرکتست هر کاه این علت از حرارت مزاج و یا هوا
یا شدت تعب باشد میل با آب میکند و نبض سریع و کف پا کرم میباشد و اکر بسبب بخار و دخان باشد این اعراض
با آن نمیباشد و علاج آن تسقیه بروغن کنجد با قدری صمغ عربی و لعاب بهدانه و کل ارمنی است و چون با حرارت
لاغری عارض کردد تسقیه بشیر الاغ و کثیرا و ماء الشعیر با قدری آب کدو باید کرد و بر روی اسفناج و کشنیز و برك
بید ... خورانید و داغ طرفین منسر و پیشانی را اکر بچوب مورد کنند بسیار نافع دانسته اند و هر کاه
از برودت باشد علامتش حرکت سر و سیلان رطوبات غلیظه از دهانست علاج تسقیه بشیر الاغ که قدری سرکین

موی حل کرده باشند باید کرد و روغن ترب را از مجربات شمرده اند و حلتیث را بعضی تجویز نموده اند خفقان
و علامت تواتر نفس و صدای متخرب و حرکت منتهای عظم زورقی است که باندک حرکتی این عوارض محسوس گردد
علاج تسقیه بگلاب و گل مختوم و لعاب تخم ریحان و آب انجیر و گل ارمنی و بر روی برگها و علفهای سرد باشند بخو
و طعم از زرده تخم خام و جوجه پر بر نیاورده دهند و گرفتگی آواز و علاج بدادن طبیخ انجیر زرد و خطمی
زوفا و عسل کنند و خناق و دشواری نفس را این دوا بغایت نافعست پوست تخم مرغ را نرم ساییده با مویز
حبها کرده بدهند و تسقیه با آب کلم بوته دار نمایند و اگر حرارت غالب تسقیه بروغن بنفشه و گلاب و آب کاسنی
و روغن گل سرخ کنند امراض حوصله که زهرک عبارت از آنست تخمه سبب آن کثرت اکل و طعم سوء وقت و عدم
هضم است و علامتش قی کردن و سستی بال و سر و بر خاک غلطیدن و بر نشیمن قرار نداشتن و دهان باز کردن
و سیلان رطوباتست علاج گرسنگی و پرواز بیشتر فرمودن و طعم از برنج و ذرت و حبوبات دادنست و در
روز سیم گنجشک طعم دهند و این دوا را در گوشت پیچیده بدهند زنجبیل مصطکی گوویا دارچینی فلفل از هر یک
یکجزو حرف ابیض ربع جزو با شکر حب بقدر فلفلی ساخته استعمال کنند و جهت رفع رطوبات غلیظه مویزج را
از مجربات دانسته اند و قدر شربتش از سه عدد تا ۷ عدد است و سوم اخس و ادم تسقیه طبیخ مصطکی و قرنفل
را ستوده اند و بر روی نعناع تازه و پودنه و سداب که سرکه بر آن پاشیده باشند بخوابانند و در زیر نشیمن
بگسترند و باجماع رسیده است که از انسان و طیور و وحوش سه صنف اند که تخمه نمیشوند از انسان حکیم و در آب
و مسافر و از وحوش شیر و پلنگ و آهو و از طیور کبک و شترمرغ و قطاه که بفارسی سنگ اشکنک گویند ریاح
علامتش قراقر و ظهور نفخ و قلت اکل است علاج طعم از ملخ و خطاف و خرگوش کنند و حبی که مذکور شد
بسیار نافعست و حقنه بطبیخ رازیانه و کرفس و بیخ آن با روغن تازه و فلفل کنند و جگر گوسفند با شیر الاغ
و هلیله زرد و بدسکود و تخم سنگ پشت با شکر بغایت از مسهلات نافعند و شیاف شکر و انزروت و عسل
و نمک بسیار مفید است و شیاف پیه خوک را مخصوص باز بیان کرده اند و هرگاه حرارت ظاهر باشد بجای نمک
در مسهلات و شیافات و حقنها هلیله زرد کنند و چرغ و شاهین و بحری جهة اسهال نمودن قدری نوشادر
با شکر و روغن تازه دادن بسیار نافعست چه اولا بعتی دفع فضلات و ثانیا باطلاق رفع مواد میفرماید
دود علامت کرمی که در زهرک بهم رسد منکوس داشتن سر و کشودن دهان و لاغر شدنست و علامت کرم
روده بدبویی فضله و غلطیدن و قلت اکل است و علامت کرم مقعد خروج و ظهور آنست علاج آب برگ
شفتالو با گوشت یا آب چغندر و عسل که بهم کرم دهند و بدسکود و قنبیل و برنگ کابلی مقشر و اکیر ترکی و تربد
سفید را بالسویه ساییده با عسل حب کرده باید داد بواسیر علامتش ظهور خون با فضله و فساد هضم طعمه
و سقوط قوت و دفع شدن بدشواری و قلت مقدار آن و کثرت مرا است علاج حقنه بطبیخ تخم کتان و روغن آن
و روغن کودکان و روغن نارجیل کنند خصوصا چون قدری از کودکان سوخته اضافه کرده باشند وغروغ

مقعد و شقاق

مقعد و شقاق آنرا حقنه بروغن و سمن و کوهان شتر و روغن حب البطم کنند امراض جگر علامت سده
و ورم آن تشنگی مفرط و احساس ثقل و بر آمدگی سخت استخوان سینه است علاج تسقیه با آب طبیخ بیخ
زرشک و طبیخ بیخ علیق که بزرگی بکوه تکن نامند باید کرد و لک مغسول و ریوند چینی گل سرخ و بیخ کاسنی
بالسویه جوشانیده آب آنرا بدهند و طعم از زرده خام تخم مرغ و آرد عدس با شکر و گاهی از لحوم لطیفه با آب
طبیخ عدس کنند و موهای تحت استخوان سینه را سترده با آرد جو و صندلین و مصطکی و سرکه تضمید نمایند
و زلو دادن موضع مزبور نافعست قولنج علامتش خشکی فضله و سینه بر خاک گذاشتن و بی آرامی است
علاج تسقیه با آب طبیخ حلبه و شبت با عسل کنند و آب نسرین و آب زنبق و عرق بهار نارنج که حلبه در آن
خیسانیده باشند نافعست و حقنه بمیاه مزبوره با قدری روغن تخم کتان و بابونه و امثال آن بغایت مفید است
امراض مفاصل و رجلین علامتش ظهور بر آمدگی مفصل و عدم ضبط طعمه بمخلب و عدم قیامست علاج هرگاه
حرارت ملمس باشد موضع را زلو دهند و بگل ارمنی و گلاب و حضض و پوش در بندی و نشاسته و سرکه
و قدری سورنجان زعفران ضماد نمایند و تسقیه با آب عناب و روغن بنفشه کنند و هرگاه بحرارت باشد
روغن کودکان و نارجیل و پیه انجیر دهند و زعفران بسیار مفید است و گوشت گنجشک با روغن بادام تلخ
و شکر نافعست و حرمل را در سرکه جوشانیده لته را بآن تر کرده بر موضع ببندند و این را از مجربات شمرده اند
و دادن سنای مکی با عسل بقدر یکدانک عجیب الاثر است ورم کف که میخک نامند زبون ترین امراض از
مواد محترقه حاده میباشد علاج پوست خشخاش را کوبیده در سرکه بپزند و وزن آن بزرقطونا و قدری
روغن گل سرخ اضافه نموده نیمگرم ضماد نمایند و طلا کردن انجره در علاج ثالیل مذکور شد بغایت نافعست
و هرگاه منفجر گردد مرهم کافوری معالجه کنند امراض پر و بال و موی از [illegible] دن و پیچیدگی است
پس اگر با وجود آن لاغر گردد بسبب قلت ماده غذائی خواهد بود در اینصورت [illegible] طعمه باید داد و تقویت هاضمه
با دویه که در امراض حوصله مذکور شد و اگر بدون لاغری باشد سبب آن مواد فاسده است و بدسکود دیر بر آمدن
و ریختن و دیر شدن و اصلا نروییدن از احتراق مواد و یبس خواهد بود علاج بمسهلات مذکوره کنند و بعضی
دادن صبر زرد را بسیار نافع دانسته اند از یکدانگ تا دو دانگ و بروغن حب الغار و کودکان و فرفیون و پیه
تازه و خاکستر علیق و خاکستر پرسیاوشان تضمید نمایند و بطبیخ شلغم و برگ کنجد مکرر بشویند و هرگاه
موی بریده شده دیر دو اصل آن باقی ماند تدهین بروغن مورد و روغن و سمن و قدری لادن کنند و چون مگس را
بالجدا کرده در روغن کودکان حل نموده بمالند عجیب الاثر است قراع ریختن موهای دیرینه است علاج
تسقیه بماء الشعیر و تطلیه با آب کدو و روغن بنفشه و آب کشنیز و خاکستر پرسیاوشان و دانه خرمای سوخته
کنند جرب ریختن جمیع موی پر است با وجود سبوسه و خارش علاج با آب خربزه و آب چغندر و حلبه بشویند
و روغن بادام با عسل بمالند و روغن تازه با شکر طعمه دهند قمل بفارسی شپشه گویند علامتش فرو رفتن

مولانا محمد مومنا الخادم وشیخ الاسلام رفیع مقام مشهد مقدس معلی دام فضله وعجله وظله العالی

چشم و پیوسته کشوده داشتن بال و خاریدن بمنقار و مخلب و حرکت بسیار کردن است علاج بخور بطرطیر کنند و آنرا بفارسی دارتو نامند و مستعمل صباغان است و بدستور زرنیخ و زراوند طویل و مویزج طلا کرده بطبیخ تخم الحنظل و دیو اسبت و چوبکز و آب نعناع بشویند و مجربین قاطبة تصریح کرده اند کر آب نعناع بجهت اقسام امراض باد و پر بعد یکت و طلا کردن زیبق مقتول ببرکر و آب دهن راضع قمل جمیع حیوانات و حقیر نیز مجرب یافته اما طریق صید طیور چون کندم را بکف دهان شتر مست یا ببرق آن ترکنند از خوردن آن طیور بیهوش کردند و چون دبق را با عسل و دوشاب طبخ بلیغ داده مانند ریسمان بر اشجار نصب کنند طیور کر بر آن نشینند پای بست کردند ه تحریر این نسخه شریفه حسب الاشاره عالیحضرت رفیع منزلت سامی رتبت مقدس طینت صافی طویت شرافت و شریعت و فضیلت پناه افادت و افاضت و فطانت دستگاه متانت و مناعت و حقانیت انتباه نجابت و صلاحیت و کمالات اکتناه جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع والاصول اعلامی فهامی مستغنی الالقاب والاوصاف ه پذیرفت بتاریخ یوم الاربعا ثالث شهر ربیع الاخر من شهور سنه

1129

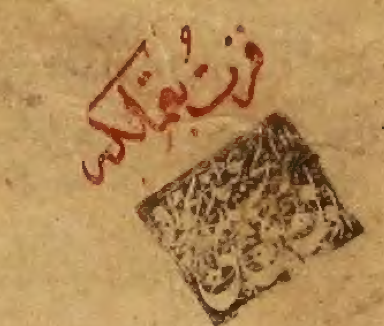
تسع وعشرین ومائة بعد الالف من الهجرة النبویة المصطفویة

علی هاجرها آلاف الصلوة والسلام والتحیة علی

ید العبد الاثم المحتاج الی عفو ربه الباری

ابن محمد معصوم محمد کاظم

التبریزی



وقف بنوالکرس

باز بینی شد
۱۳۵۳ خ

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بررسی شد

باز بینی شد
۱۳۷۱ ش

کتابخانه آستان قدس
دیره خطی



سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

